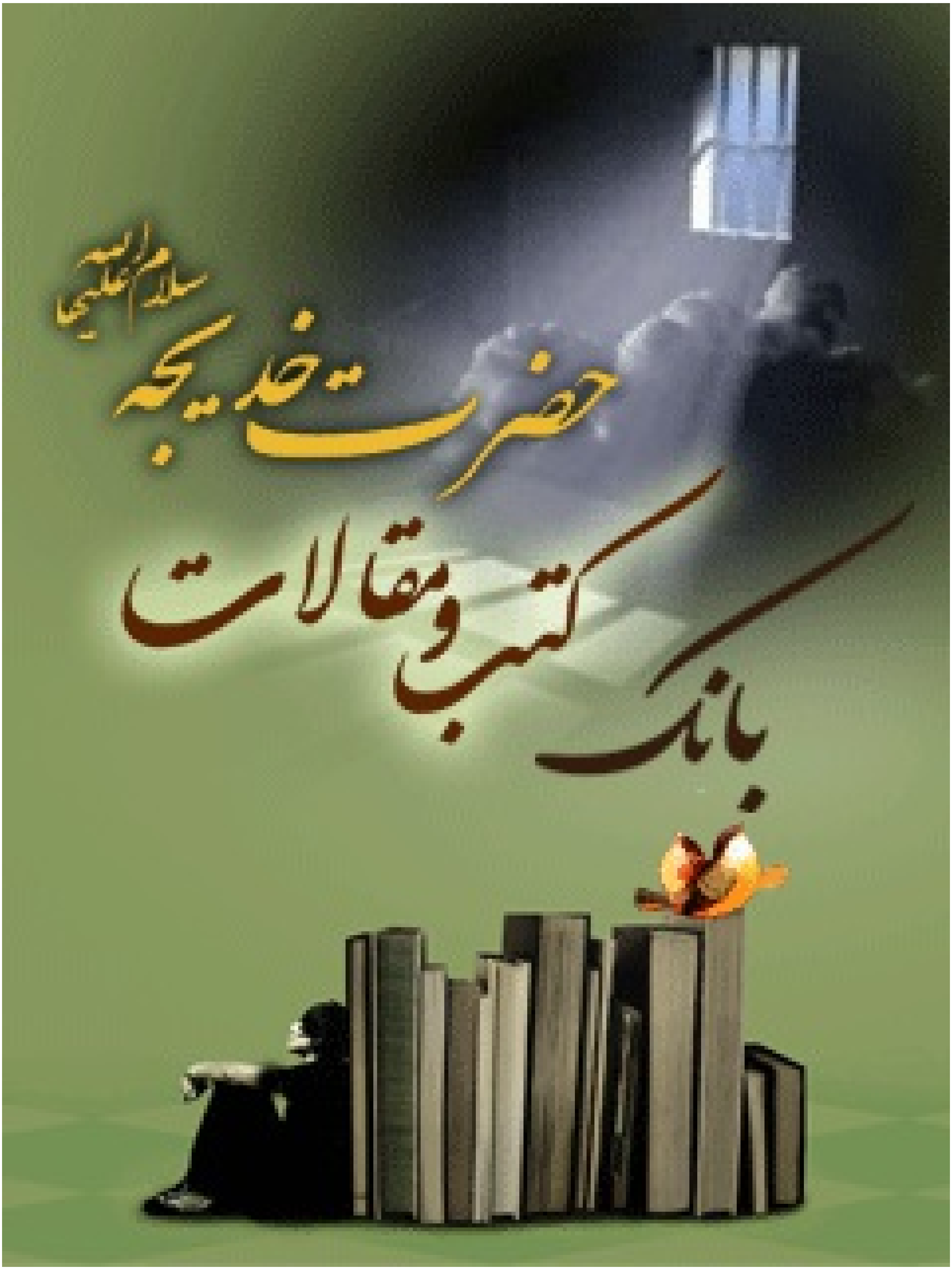

حضرت خدیجه
سلام الله علیها
بانک کتب و مقالات

بسم الله الرحمن الرحيم

بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک کتب و مقالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱
عنوان و نـام پدیـدآور:بانـک کتب و مقالات حضـرت خـدیجه کبری علیها السـلام/ واحـد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع: بانک - حضرت خدیجه علیها السلام

۱- ازدواج با خدیجه علیها السلام و ماجراهای بعد از آن تا بعثت

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

شرح حال کوتاهی از زندگی خدیجه علیها السلام

خـدیجه علیها السـلامدختر خویلـد بود و از طرف پـدر با رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم عموزاده و نسب هر دو به قصـی بن کلاب می‌رسید.

خـدیجه از نظر نسب از خانوادههـای اصـیل و اشـراف مکه بود و از این رو وقتی بزرگ شـد خواسـتگاران زیادی داشت و بنا به نقل اهل تاریخ سرانجام او را به عقد عتیق بن عائد مخزومی در آوردند ولی چند سالی از این ازدواج نگذشته بود که عتیق از دنیا رفت و سپس شوهر دیگری کرد که او را ابو هالهٔ بن منذر اسدی می گفتند.

خدیجه از شوهر دوم دختری پیدا کرد که نامش را هند گذارد و بدین جهت خدیجه را ام هند می‌نامیدند.

شوهر دوم خـدیجه نیز پس از چند سال از دنیا رفت و دیگر تا سن چهل سالگی شوهر نکرد تا وقتی که به ازدواج رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم درآمد.

پیش از این گفتیم که مردم مکه از راه تجارت روزگار می گذرانیدنـد و از این راهـبه اندازه ثروت و مال التجاره‌ای که داشـتندسود می‌بردند.

خـدیجه کـه خـود از اشـراف مکه و ثروتمنـد بـود از دو شـوهری نیز که کرده بـود ثروت زیـادی به او رسـید و از این رو در ردیف ثروتمنـدترین افراد مکه درآمـد و بخصوص از راه تجـارتی که می‌کرد روز به روز به ثروتش افزوده می گشت تـا جـایی کهبرخی از مورخین رقم شتران او را که مال التجاره حمل می‌کردند تا هشتاد هزار شتر نوشته‌اند که ظاهرا اغراق آمیز باشد .

برنـامه تجـارتی او این گـونه بود که مردان را برای حمـل و نقـل مـال التجـاره اجیر می‌کرد و آنهـا را در سود معاملاـت نیز شـریک می‌ساخت و بدین جهت افرادی که اجیر او می‌شدند سعی می‌کردند سود بیشتری در معاملات ببرند تا سهم بیشتری عایدشان گردد.

اصـالت خـانوادگی و نجابت ذاتی و محاسن اخلاقی و ثروت روز افزون خـدیجه سـبب شـد که بزرگان مکه به فکر خواسـتگاری و

ازدواج با خدیجه بیفتند و مردان سرشناس و بزرگی چون عقبهٔ بن ابی معیط و صلت بن ابی شهاب کسانی را برای خواستگاری به خانه خدیجه بفرستند ولی او به همگی پاسخ منفی می‌داد و حاضر به ازدواج با آنها نشد.
شاید آنچه بیشتر از همه،صنادید و رؤسای قریش را شیفته ازدواج با خدیجه کرده بود و آرزوی همسری او را داشتند جود و بخشش و بزرگواری خدیجه بود که از نزدیک می‌دیدند و برای آنها مسلم شده بود که این بانوی بزرگوار مانند بسیاری از ثروتمندان دیگر مکه چنان نیست که در فکر اندوختن ثروت و افزودن سیم و زر باشد،بلکه در کنار این همه ثروت روز افزون تا جایی که می‌تواند از بی نوایان و ایتام دستگیری کرده و خانواده‌های بی سرپرست را سرپرستی می‌کند تا آنجا که او را«ام الصعالیک»و«ام الایتام»یعنی مادر بی نوایان و یتیمان می‌خواندند .

دومین سفر رسول خدا

ابو طالب که مردی فقیر و عیالوار بود و می‌دید که فرزند برادرش سنین جوانی راپشت سر می‌گذارد به فکر تشکیل خانه و خانواده‌ای برای آن حضرت افتاد و چون وضع مالی وی اجازه نمی‌داد که از مال خودش این کار را انجام دهد در صدد برآمد تا از راهی به این آرزوی خود جامه عمل بپوشاند از این رو پیشنهاد کرد که خوب است مانند مردان دیگری که برای خدیجه تجارت می‌کنند و سود می‌برند تو نیز آماده‌شوی تا در این باره با خدیجه مذاکره کنیم و با او قراری بگذاریم شاید سودی به دست آوری و وسیله ازدواج تو از این راه فراهم گردد و من می‌دانم اگر در این باره با خدیجه مذاکره کنم روی سابقه امانت و صداقتی که داری خدیجه مشتاقانه پیشنهاد مرا می‌پذیرد.
محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبول کرد و ابو طالب برای مذاکره به خانه خدیجه رفت.
خدیجه که گویا خود منتظر چنین پیشنهادی بود با کمال رغبت و میل پیشنهاد ابو طالب را پذیرفت و در برابر مزدی که برای این کار قرار دادند-که بنابر اختلاف دو شتر جوان و یا چهار شتر بود-قرار شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم به همراه کاروانیان دیگر برای تجارت به شام برود.
در مناقب ابن شهر آشوب است که در یکی از اعیاد زنان قریش در مسجد الحرام اجتماع کرده بودند که ناگهان مردی یهودی به نزد آنان آمده گفت:به این زودی در میان شما پیغمبری مبعوث خواهد شد پس هر یک از شما زنان که می‌تواند همچون زمینی در زیر پای او باشد که گام بر آن نهد حتما این کار را بکند!
زنان قریش که این جسارت و گستاخی را از او دیدند سنگبارانش کردند و او نیز فرار کرد ولی این سخن در دل خدیجه که در آن محفل حضور داشت اثری به جای گذارد و مترصد بود تا آن پیغمبر را بشناسد و در صورت امکان به ازدواج او درآید.به دنبال آن داستان اجیر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای تجارت که منجر به این ازدواج شد نقل می‌کند.
و در تاریخ ابن هشام است که گوید:راستگویی و امانت و خوش خلقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زبانزد همگان شده بود به گوش خدیجه نیز رسید و همین موجب شد که خدیجه خود به نزد آن حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که همراه کاروان به شام رود و برای خدیجه تجارت کند و در برابر بیش از مزدی که به دیگران پرداخت می‌کرد به آن حضرت بدهد.
و از داستان پیشنهاد ابو طالب و رفتن او به نزد خدیجه چیزی نقل نمی‌کند.نگارنده گوید :در تاریخ یعقوبی و البدایهٔ و النهایهٔ (۱) از عمار بن یاسر(ره)نقل شده که گفته است:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه در زندگی اجیر کسی نشد،و روی این نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مضاربه و یا شرکت با خدیجه به این سفر تجارتی اقدام فرموده.
و به هر ترتیب که بود رسول خدا عازم سفر شام و تجارت برای خدیجه گردید،و هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند خدیجه غلام خود میسره را نیز همراه آن حضرت روانه کرد و بدو دستور داد همه جا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبرداری کند و

خلاف دستور او رفتاری نکند.

عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بخصوص ابو طالب نیز در وقت حرکت به نزد کاروانیان آمده و سفارش آن حضرت را به اهل کاروان کردند و بدین ترتیب کاروان به قصد شام حرکت کرد و مردمی که برای بدرقه رفته بودند به خانه‌های خود بازگشتند.

وجود میمون و پربرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به هر کجا قدم می‌گذارد برکت و فراخی نعمت را با خود بدانجا ارمغان می‌برد موجب شد که این بار نیز کاروان مکه مانند چند سال قبل،از آسایش و سود بیشتری برخوردار گردد و آن تعب،رنج و مشقتهای سفرهای پیشین را نبینند و از این رو زودتر از معمول به حدود شام رسیدند.

مورخین عموما نوشته‌اند:هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزدیکی شامیا همان شهر بصریرسید از کنار صومعه‌ای عبور کرد و در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشست.

راهب این صومعه نسطورا نام داشت،و با میسره که در سفرهای قبل از آنجا عبور می‌کرد آشنایی پیدا کرده بود.

نسطورا از بالای صومعه خود قطعه ابری را مشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و همچنان پیش رفت تا بالای سر آن درختی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پای آن منزل کرد،ایستاد.میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و از آن حضرت جدا نمی‌شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را به نام صدا می‌زند!

میسره برگشت و پاسخ داده گفت:«بله»!

نسطورااین مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسرهـمردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا به میسره گفت:به خدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید،و سپس سفارش آن حضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت آن حضرت در آینده خبرهایی داد.

کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان به پایان رسید و آماده مراجعت به مکه شدند،میسره در راه که به سوی مکه می‌آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عاید خدیجه شده از این رو به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت:ما سالها است برای خدیجه تجارت می‌کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده‌ایم،و از این رو بسیار خوشحال بود و انتظار می‌کشید هر چه زودتر به مکه برسند و خود را به خدیجه رسانده و این مژده را به او بدهد.

چون به پشت مکه و وادی«مر الظهران»رسیدند به نزد رسول خدا آمده گفت:خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه برسانید !

نزدیک ظهر بود و خدیجه در آن ساعت در غرفه‌ای که مشرف بر کوچه‌های مکه بود نشسته بود ناگاه سواری را دید که از دور به سمت خانه او می‌آمد و لکه ابری بالای سر اوست و چنان است که پیوسته به دنبال او حرکت می‌کند و او را سایبانی می‌کند.

سوار نزدیک شد و چون بدر خانه خدیجه رسید و پیاده شد دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که از سفر تجارت باز می‌گردد.

خدیجه مشتاقانه او را به خانه درآورد و حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عاید خدیجه شده بود شرح داد و خدیجه‌محو گفتار آن حضرت شده بود و پیوسته در فکر آن لکه ابر بود و چون سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد پرسید:میسره کجاست؟

فرمود:به دنبال ما او هم خواهد آمد.

خدیجهکه می‌خواست ببیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره می‌آید یا نه.گفت:خوب است به نزد او بروی و با هم بازگردید!

و چون حضـرت از خانه بیرون رفت خدیجه به همان غرفه رفت و به تماشا ایسـتاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آن حضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید.

به دنبال این ماجرا میسـره هم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای خدیجه شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه و چیزهایی که از مرد یهودی شـنیده بود او را مشـتاق ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و شوق همسری آن حضرت را به سر او انداخت .

و بر طبق این نقل:خـدیجه به عنوان اجرت چهار شتر به رسول خدا داد و میسـره را نیز به خاطر مژده‌ای که به او داده بود آزاد کرد و آن گاه به نزد ورقهٔ بن نوفل که پسر عموی خدیجه بود و به دین مسـیح زندگی می‌کرد و مطالعات زیادی در کتابهای دینی داشت رفت و داستان مسافرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به شام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد.

سخنان خدیجه که تمام شد ورقهٔ بن نوفل بدو گفت:ای خدیجه اگر آنچه را گفتی راست باشد بدانکه محمد پیامبر این امت خواهد بـود،و من هم از روی اطلاعـاتی که به دست آورده‌ام منتظر ظهور چنین پیغمـبری هسـتم و می‌دانم که این امت را پیـامبری است که اکنون زمان ظهور و آمدن اوست . (۲)

این جریانات که به فاصـله کمی برای خدیجه پیش آمده بود او را بیش از پیش مشـتاق همسـری با محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرد و با اینکه بزرگان قریش آرزوی همسـری او راداشـتند و به خواسـتگارانی که فرستاده بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود،در صدد برآمد تا به وسـیله‌ای علاقه خود را به ازدواج با محمد صـلی الله علیه و آله و سلم به اطلاع آن حضرت برساند،و از این رو به دنبـال نفیسـهـکه یکی از زنـان قریش و دوسـتان خـدیجه بـودـفرسـتاد و به طور خصوصـی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برود و هرگونه که خود صلاح می‌داند موضوع را به آن حضرت بگوید.

نفیسه به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آن حضرت عرض کرد:ای محمد چرا زن نمی‌گیری؟

حضرت پاسخ داد:

چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!

نفیسه گفت:

اگر من اشکال کار را برطرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده‌های شریف و اصیل برای تو پیدا کنم حاضر به ازدواج هستی؟

فرمود:از کجا چنین زنی می‌توانم پیدا کنم؟

گفت:من این کـار را خواهم کرد و خـدیجه را برای این کار آماده می‌کنم سپس به نزد خـدیجه آمـد و جریان را گفت و قرار شـد ترتیب کار را بدهند.

موضوع از صورت خصوصـی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عموی خدیجه عمرو بن اسد و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد.

مراسم ازدواج و عقد خدیجه

خـانه خـدیجه مرکز رفت و آمـد بزرگـان قریش و داد و سـتد امـوال تجـارتی بـود و بیشـتر اوقـات نیز مسـتمندان و یتیمـان برای رفع نیازمندیهای خود بدانجا رو می‌آوردند و هیچ گاه از ارباب حاجت خالی نبود.

ولی آن روز محفل تازه‌ای در آنجا تشـکیل شـده بود و همگیـو شاید از همه بیشتر خود خدیجهـانتظار انجام مراسم عقد و ازدواجی را که محفل به خاطر آنتشکیل شده بود می‌کشیدند.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و خدیجه چهل سال داشت.

چند تن از بزرگان قریش برای انجام مراسم عقد بدان مجلس دعوت شده و حضور داشتند و عموهای پیغمبر نیز شرکت کرده بودند و از بستگان خدیجه نیز چند تن آمده بودند که از همه معروفتر پسر عمویش ورقهٔ بن نوفل بود و مسرت و خوشحالی از چهره وی و دیگران بخوبی نمایان بود .

خطبه عقد به وسیله ابو طالب که بزرگ بنی هاشمو کفیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اجرا گردید و متن آن خطبه که در تواریخ با مختصر اختلافی ثبت شده این گونه بود:

«الحمد لله الذی جعلنا من ذریهٔ ابراهیم و زرع اسماعیل و ضئضیء معد،و عنصر مضر،و جعلنا حضنهٔ بیته،و سواس حرمه،و جعله لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا،و جعلنا الحکام علی الناس،ثم ان ابن أخی هذا محمد بن عبد الله لا یوازن برجل من قریش الا رجح به،و لا یقاس بأحد منهم الا عظم عنه،و ان کان فی المال مقلا،فان المال ظل زائل،و عاریهٔ مسترجعهٔ و له و الله خطب عظیم و نبأ شایع،و له رغبهٔ فی خدیجهٔ،و لها فیه رغبهٔ،فزوجوه و الصداق ما سألتموه من مالی عاجلهٔ و آجلهٔ»

[ستایش خدای بزرگ را که ما را از نژاد ابراهیم و نسل اسماعیل و ریشه«معد»و اصل«مضر» (۳) گردانید،و ما را سرپرستان خانه و خدمتگزاران حرمش قرارمان داد،و کعبه را برای ما خانه‌ای که مقصود حاجیان است و حرمی امن گردانید و ما را فرمانروایان مردم قرار داد.

این محمدبرادرزاده مناست که با هر مردی از قریش از نظر فضیلت سنجیده شود از او برتر آید،و با هر کدام از آنان مقایسه گردد از او فزونتر باشد.و او اگر چه از نظر مالی تهی دست است اما از آنجا که پول و ثروت سایه‌ای است گذرا و عاریتی که هر روز در دست این و آن باشد از این رو تهی دستی از مقام و شخصیت او نکاهد،و به خدا سوگند محمد در آینده داستانی بزرگ و سرگذشتی مشهور دارد،وی متمایل به ازدواج خدیجه است و خدیجه نیز بدو مایل،اینک او را به ازدواج محمد درآورید و مهریه هم هر چه خواستید به عهده من است که نقد یا نسیه‌بپردازم .]

خطبه عقد پایان یافت و پسر عموی خدیجه ورقهٔ بن نوفلو بنا به قولی پدرش که در مجلس بودپاسخ داد که ما هم به این ازدواج راضی هستیم و او را به عقد وی در آوردیم.

و در پاره‌ای از تواریخ است که ابو طالب مهریه خدیجه را بیست شتر قرار داد و در تاریخ دیگری است که مهریه پانصد درهم پول بوده است.

این مراسم با سرور و شادمانی انجام شد و به دنبال آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد دو شتر نحر کردند و غذایی به عنوان ولیمه عروسی تهیه شد و خدیجه نیز جامه عروسی به تن کرد و مراسم زفاف انجام شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن پس در کنار خدیجه احساس آرامش بیشتری در زندگی می‌کرد و خدیجه یار و کمک کار خوبی در پیشبرد هدفهای عالیه رسول خدا گردید.

و از روزی که رسول خدا از سفر تجارتی شام به مکه بازگشت تا روزی که این مراسم پایان پذیرفت نزدیک به دو ماهو به قولی پانزده روزطول کشید.و از کسانی که اشعاری به عنوان تهنیت و تبریک سروده عبد الله بن غنم یکی از شعرای مشهور عرب است که خطاب به خدیجه گوید :

هنیئا مریئا یا خدیجهٔ قد جرت

لک الطیر فیما کان منک بأسعد (۴)

تزوجته خیر البریهٔ کلها

و من ذا الذی فی الناس مثل محمد (۵)

و بشر به البران عیسی بن مریم

و موسی بن عمران فیا قرب موعد (۶)

اقرت به الکتاب قدما بأنه

رسول من البطحاء هاد و مهتد (۷)

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آلهاز خدیجه

خدیجه نخستین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و تا وی زنده بود زنی دیگری اختیار نفرمود و خداوند از خدیجه دو پسر و چهار دختر به آن حضرت عنایت فرمود.

پسران آن حضرت عبارت بودند از قاسم و عبد الله و دختران:زینب،ام کلثوم،رقیه و فاطمه زهرا علیها السلام.

قاسم و عبد الله هر دو در کودکی قبل از بعثت از دنیا رفتند،و دختران آن حضرت همگی تا پس از بعثت آن حضرت زنده بودند و اسلام اختیار کرده با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند .به شرحی که پس از این خواهد آمد.

شمه‌ای از فضایل خدیجه

از احادیث مشهور میان شیعه و اهل سنت این حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان فقط چهار زن به کمال رسیدند:آسیه دختر مزاحم،زن فرعونمریم دختر عمران،خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.

و نیز فرمود:

بهترین زنان بهشت چهار زن هستند مریم دختر عمران،خدیجه دختر خویلد،فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحمهمسر فرعون

و در حدیث دیگری فرمود:

خدای عز و جل از زنان عالم چهار زن را برگزید:مریم،آسیه،خدیجه و فاطمه.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر(ع)از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

در شب معراج چون بازگشتم از جبرئیل پرسیدم:ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟

گفت:حاجت من آن است که خدیجه را از طرف خدای تعالی و از جانب من سلام برسانی.و در کشف الغمهٔ از علی(ع)روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیش زنان خود بود و در این هنگام نام خدیجه برده شد آن حضرت گریست،عایشه گفت:این چه گریه است که برای پیرزنی از بنی اسد می‌کنی؟

حضرت با ناراحتی فرمود:او هنگامی مرا تصدیق کرد که شما تکذیبم کردید،و به من ایمان آورد وقتی که شما به من کافر بودید و برای من فرزند زایید که شما عقیم ماندید.عایشه گوید :از آن پس هرگاه می‌خواستم به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقرب جویم به وسیله نام خدیجه تقرب می‌جستم .

و ابن هشام در کتاب سیره از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :من مأمور شدم تا خدیجه را به خانه‌ای از در و لؤلؤ در بهشت بشارت دهم.

پس از ازدواج با خدیجه

چنانکه گفتیم خدیجه که به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآمد بزرگترین کمک کار و یاور آن حضرت در هدفهای عالیه او چه قبل از بعثت و چه پس از آن گردید،زیرا علاقه خدیجه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صرف

نظر از جنبه علاقه و محبتهای معمولی که میان زن و شوهر استعشقی معنوی و علاقه‌ای روحانی بود،او نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عشق می‌ورزید چون او را مردی کامل در صفات انسانی و دور از رذایل اخلاقی می‌دید،افتخار می کرد که به همسری مردی شریف،بزرگوار،امین،راستگو،کریم و متواضع درآمده است،کسی که بیشتر اوقات خود را صرف اصلاح حال مردم و دستگیری بینوایان و یتیمان می کند و همیشه در فکر است تا بتواند از طریقی عادات زشت مردم نادان و اخلاق مردم جاهلیت را دگرگون سازد.

خدیجه عاشق فضیلت و شیفته اصلاح اجتماع بود و معشوق خود را در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافته بود،و اساسا کمال و شخصیت خدیجه در همین بود و آنچه او را از زنان دیگر ممتاز کرده بود همین بود و به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را دوست می‌داشت.این توافق روحی و ازدواج جسمانیروحانی سبب شد تا خدیجه از طرفی با مال و ثروت خود و از سوی دیگر با تقویت روحی و دلداری دادن آن حضرت بهترین کمك را به پیشرفت هدف رسول خدا بکند و به همین سبب محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا زنده بود از یاد خدیجه بیرون نمی‌رفت چنانکه در فصل پیش یادآور شدیم.

و همین علاقه و محبت نیز سبب شد تا خدیجه شوهر عزیز خود را به حال خود بگذارد تا بیشتر و بهتر فکر کند و با آرامش روحی بهتری به اصلاح اجتماعی بپردازد و از این رو از آن پس که به همسری رسول خدا درآمد آن حضرت را از کارهای تجارت معاف کرد و جز یکی دو مورد که برخی از مورخین نوشته‌اند به کارهای تجارتی نپرداخت.

پی‌نوشتها

۱.تاریخ یعقوبی،ج ۲،ص ۲۱،و البدایهٔ و النهایهٔ،ص .۲۹۵

۲.همان گونه که در داستان بحیرا گفتیم در نقل این داستان نیز برخی تردید کرده و برخی از قسمتهای آن را صحیح ندانسته‌اند که پاسخ همان است که آنجا ذکر شد.

۳.«معد»و«مضر»نام دو تن از اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که شرح حالشان پیش از این گذشت.

۴.گوارایت باد ای خدیجه این عروسی که بهترین سعادت به سراغ تو آمد.

۵.با بهترین مردمان جهان ازدواج کردی و در میان مردم کیست همانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم ؟

۶.کسی که آن دو پیامبر نیکو:عیسی بن مریم و موسی بن عمران به آمدنش مژده دادند و وعده نزدیک است.

۷.نویسندگان گذشته در کتابها اقرار دارند که او رسول بطحاء و راهنما و راهبر است.

۲- اولین شیعه علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

ناشر : مجله حوزه

خدیجه علیها السلام و ازدواج با پیامبر اکرم

«کانت خدیجهٔ امرأهٔ عاقلهٔ شریفهً مع ما اراد الله بها من الکرامهٔ و الخیر و هی یومئذ افضلهم نسبا و اعظمهم شرفا و اکثرهم مالًا(۱) ؛ خدیجه بانویی عاقل و شریف بود. به اضافه آنچه خداوند از بزرگواری و خیر نسبت به او اراده کرده بود و او آن روز برترین در

نسب و بزرگ‌ترین در شرف و ثروتمندترین زنان در زمان خود بود.»
حضرت خدیجه علیهاالسلام دختر خویلد ـ که ۶۸ سال پیش از هجرت در قریش متولد شده بود – (۲) بانویی پرهیزکار و پاکدامن بود. چنانکه به طاهره(۳) مشهور شد، او به دلیل استعداد قوی خود، یکی از ثروتمندترین افراد قریش بود. با این همه، همواره بخشی از اوقات خود را در محضر علمای بزرگ و کسب دانش از آنان می‌گذراند. در همین نشست‌های علمی بود که متوجّه شد، به زودی پیامبری ظهور خواهد کرد.(۴) با روی دادن اتفاقی چند، سرانجام پیامبر خاتم را شناخت و به تقاضای خود با وی ازدواج کرد. این رویداد بزرگ در حدود ۲۸ سال قبل از هجرت روی داد(۵) و از آن پس خدیجه عمر خود را به همدلی، همسری، همرازی و همراهی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گذراند.

علی و محمد نور واحد

بنابر نظر مشهور، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل در میان خانه کعبه متولد شد و در آن وقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیست و هشت ساله بود.(۶) در روایات معتبر می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:«ان الله تبارک و تعالی خلق علیّا من نوری و خلقنی من نوره و کِلانا من نورٍ واحد؛ خداوند تبارک و تعالی علی را از نور من و مرا از نور خودش خلق کرد و هر دوی ما از یک نور هستیم.»(۷)
این روایت به خوبی میزان همبستگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را نشان می‌دهد، لذا طبیعی است که بعد از تولد علی علیه‌السلام، پیامبر نهایت کوشش خود را جهت ارتباط بیشتر با علی علیه‌السلام صرف کنند.
بر اساس منابع تاریخی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا سه سالگی علی، در خانه ابوطالب بود.(۸) پس از آن به منزل خدیجه علیهاالسلام رفت. در طول این مدت پیامبر همواره در تربیت علی (علیه‌السلام) می‌کوشید و با او پیوند داشت، لذا هنگامی که مادر حضرت علی (علیه‌السلام) نوزادش را خدمت رسول خدا آورد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از او خواست، گهواره علی را کنار رختخوابش قرار دهد، حضرت گهواره علی علیه‌السلام را تکان می‌داد؛ به او غذا می‌داد؛ علی (علیه‌السلام) را بغل می‌گرفت و می‌فرمود: «این کودک برادر و در آینده ولی، یاور، وصی و همسر دختر من خواهد بود.»(۹)
حضرت علی علیه‌السلام بعدها این توجه خاص پیامبر اکرم را این گونه توضیح داده است: «شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا و مقام مخصوصی که نزد او داشتم، مطلع هستید. مرا در کنار خود قرار می‌داد، هنگامی که نوزاد بودم، مرا به سینه خود می‌گرفت و در کنار بستر خود مرا حمایت می‌کرد و بوی خوش خود را به مشامم می‌رساند. او غذا را در دهان من می‌گذاشت.» (۱۰)

علی در خانه خدیجه

طبیعی بود که این عشق و علاقه حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علی که از جایگاهی الهی و منبعث از پیوستگی حقیقی آن حضرت به امیرمؤمنان بود، او را وادار می‌کرد به نحوی علی علیه‌السلام را بیشتر با خود همراه سازد و او را با تربیت الهی خود تربیت کند. لذا می‌بینیم خود حضرت پیشنهادی به ابوطالب می‌دهد و علی را به خانه‌اش می‌آورد و حضرت خدیجه با علی علیه‌السلام آشنا می‌شود.

دوران قبل از بعثت

علی در خانه خدیجه رشد و نمو می‌یابد و خدیجه مانند مادری مهربان به وی می‌نگرد. بیشترین لحظات عمر علی(علیه‌السلام) در

این دوره نیز بـا پیـامبر اکرم سپری می‌شود. هر چنـد در خـانه خـدیجه است ولی پیامبر چون قصـد دارد بر او در تمام مراحل نظارت کنـد، توجه ویژه‌ای به او می کند، خصوصا در دوره‌های طولانی اعتکاف در غار حرا و ... لذا امام علی (علیه‌السـلام) خود می‌فرمود: «و لقـد کنت اتّبعه اتبـاع الفصـیل اثر امه یرفع لی کـل یوم من اخلاقه علما و یامرنی بالاقتـداء به(۱۱)؛ من ماننـد بچه ناقه‌ای که دنبال مادر می‌رود، در پی پیامبر می‌رفتم، هر روز از اخلاق خود نکته‌ای به من می‌آموخت و دستور می‌داد از آن پیروی کنم.»
آری! به تعبیر ابن ابی الحدیـد: «علی آنچنان با پیامبر همراه بود که هر وقت پیامبر اکرم از شـهر خارج می‌شـد و به غار حرا می‌رفت، او را نیز با خود می‌برد.»(۱۲)
البته حضـرت علی علیه‌السـلام در این دوره برای تهیه غـذا به منزل بر می گشت و از خـدیجه علیهاالسـلام غـذای لاـزم را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می گرفت و به حضـرت می‌رسانـد. همچنین اگر لاـزم بود، خبری به خـدیجه (علیهاالسـلام) یـا پیامبر رسانـده شود، علی(علیه‌السلام) این کار را انجام می‌داد.

دوره بعثت

رسالت غیر علنی
آنگونه که گفتیم، ارتباط پیامبر با علی (علیهماالسـلام) صرفا یک ارتباط عاطفی یا خویشاوندی نبود، بلکه برآمده از پیوندی قدسی بود. از این روی، بـا این که علی (علیه‌السـلام) هنوز کودکی چنـدین سـاله است، زودتر از خـدیجه (علیهاالسـلام) ایمـان می‌آورد و حضـرت خـدیجه بعـد از وی به عنوان دومین نفر و اولین زن، اسـلام را می‌پذیرد. بر این اساس پیامبر اکرم فرمود: «اوّلکم واردا علی الحوض، اوّلکم اسـلاما، علی بن ابی طـالب...؛ نخستین کسـی که بر حوض(کوثر) بر من وارد می‌شود، اولین کسـی است که اسـلام آورد. (یعنی) علی بن ابی طالب است.»(۱۳)
در روایتی دیگر امام علی علیه‌السـلام نیز بر این واقعیت تأکید می کند: «لقد صـلیت مع رسول الله قبل الناس بسبع سـنین و انا اول من صلی معه؛(۱۴) من هفت سال قبل از مردم با رسول خدا نماز گزاردم و من اولین کسی هستم که با او نماز گزارد.»
بعد از حضرت علی علیه‌السلام، خدیجه علیهاالسلام نیز ایمان می‌آورد و به این ترتیب خانواده سه نفری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مؤمن به دین او می‌شوند.

اولین مسلمان

متأسفانه بـا وجود روایـات متعـدد و قراین واضـح، عـده‌ای کوشیده‌اند نه به خاطر خـدیجه علیهاالسـلام که به خاطر دشـمنی با علی علیه‌السـلام سـابقه وی در اسـلام را مخـدوش کننـد. لـذا ایمان خـدیجه را بر او مقـدم می‌دارنـد. از جمله، درباره ایمان آوردن علی علیه‌السـلام می گویند: وقتی علی علیه‌السـلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد که خدیجه با پیامبر مشغول نماز بود. علی پرسید این عمل چیست؟...(۱۵)
اما با توجه به این که شیعه و سنی گفتار امیرالمؤمنین را قبول دارند، شیعه به خاطر عصمت امام و اهل سنت به خاطر این که صحابه را عادل می‌دانند و علی علیه‌السـلام را از صحابه می‌دانند، می‌توان این شبهه را با توجه به سخن خود امیر مؤمنان علیه‌السلام رد کرد، آن جا که حضـرت علی (علیه السـلام) می‌فرماید: «کنتُ اسـمعُ الصوت و ابصـر الضوء سـنین سبعا و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حینئذ صامت ما اذن له فی الانـذار والتبلیغ(۱۶)؛ من هفت سال صـدا را می‌شـنیدم و نور را می‌دیدم و پیامبر در آن روز ساکت بود و اجازه انـذار و تبلیغ بـه او داده نشـده بـود.» و در روایـتی دیگر آمـده که حضـرت تصـریح کرد هفت سـال قبـل از دیگران بـا پیـامبر نمـاز می‌خواند.

در روایتی دیگر امام علی (علیه السلام) از ایمان خدیجه علیهاالسلام چنین یاد می‌کند: «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهم اری نور الوحی و الرسالهٔ و اشم ریح النبوهٔ؛(۱۷) خانه‌ای واحد در آن روز در اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله و خدیجه علیهاالسلام و من سومین آن دو بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.» در هر صورت حضرت علی و حضرت خدیجه با پیامبر اکرم (علیهم السلام) اولین جامعه اسلامی را تشکیل دادند و در دوره دعوت غیر علنی به اجرای مراسم عبادی و نماز می‌پرداختند.

در دوره‌ای که هنوز غیر این سه نفر کسی مسلمان نشده بود، خدیجه و علی به یاری محمد می‌شتابند و نه تنها در منزل یا کوه حراء که در کنار مسجدالحرام و کعبه و در منظر کفار نماز می‌خوانند و حضور اولین جامعه کوچك اسلامی را به مسافران و مقیمان اطلاع می‌دهند. این ارتباط‌ها همچنان ادامه داشت تا آن که نوبت به خطیرترین مرحله رسالت رسید.

اعلام عمومی رسالت

این مرحله، سخت‌ترین و گاه دردناک‌ترین مراحل برای پیامبر اکرم و خانواده اوست. در این دوره، خصوصا سال‌های آغازین آن، خدیجه و علی به شدت تحت فشار قرار داشتند و گاهِ خطر، کشته شدن پیامبر را نیز مشاهده می‌کردند. یکی از حوادث این دوره که در راستای حمایت خدیجه و علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم قابل مطالعه است، موضوعی است که مسلم و بخاری در صحیح خود نقل می‌کنند.

«در ایام حج روزی پیامبر اکرم به بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند به مردم خطاب کرد: «ای مردم! من رسول پروردگار هستم.» آنگاه به کوه مروه رفت و باز سه بار مطلب خود را با صدای بلند به گوش مردم رساند. اما جاهلان عرب هر یك سنگی برداشته و در پی حضرت روان شدند. ابوجهل نیز سنگی برداشت و روان شد. او سنگ را چنان پرتاب کرد که به پیشانی حضرت خورد. خون بر صورت رسول خدا جاری شد. پیامبر به کوه ابوقبیس (متکی) رفت و مشرکان نیز در پی او روانه شدند. در این بین شخصی خود را به نزد علی علیه‌السلام رساند و گفت: «پیامبر را کشتند.» حضرت گریست و با شتاب خود را به خدیجه رساند و او را از این خبر وحشتناك مطلع کرد. خدیجه نیز به شدت غمگین و منقلب شد چنانکه نتوانست بر خود مسلط شود و اشك بر گونه‌هایش جاری گشت.»(۱۸)

به این ترتیب هر دو برای رساندن خود به پیامبر همه جا را جست‌وجو کردند، در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله نازل شد و فرمود: «از گریه خدیجه، ملائکه به گریه در آمدند. او را بخواه و سلام به او برسان و بگو، خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای در بهشت که از نور زینت شده است، بشارت ده.»

علی و خدیجه که همچنان در پی پیامبر بودند، سرانجام آن حضرت را با صورتی خونین یافتند و به خانه آوردند. اما قریش که مطلع شدند، پیامبر با کمك علی و خدیجه به خانه منتقل شده، در پی آنها روانه شدند، خود را به خانه خدیجه رساندند و شروع به سنگ پرانی به خانه کردند. خدیجه علیهاالسلام ناچار از خانه بیرون آمد و فرمود: «آیا شرم نمی‌کنید که خانه زنی را که نجیب‌ترین قوم شماست، سنگباران می‌کنید. آیا از خدا نمی‌ترسید؟»

در پی این سخنان بود که مردم پراکنده شدند. رسول خدا هم در این هنگام پیام جبرئیل را به وی رساند. و خدیجه علیهاالسلام در جواب گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام و علیك یا رسول الله السلام و رحمهٔ الله و برکاته و علی من سمع السلام الا الشیطان.»(۱۹)

تحریم همه جانبه

سران قریش در نخستین شب از سال هفتم بعثت تصمیم گرفتند مسلمانان را تحت فشار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دهند. لذا پیمان‌نامه‌ای نوشتند و هر نوع معامله‌ای را با مسلمانان تحریم کردند. ابوطالب با درک میزان خطر، مسلمانان را از شهر خارج و در دره‌ای جمع آوری کرد. ـ دره‌ای که سه سال پذیرای مسلمانان شد ـ در این رویداد بزرگ نیز هم حضرت خدیجه و هم حضرت علی (علیهماالسلام) حاضر بودند و اصولاً ـ فشارهای ناشی از تحمل گرسنگی و سختی این دوره را می‌توان در رحلت خدیجه علیهاالسلام مؤثر دانست. البته حضرت خدیجه از طرق مختلف به تأمین نیازهای مسلمانان همت می‌گمارد که از جمله ابوالعاص بن ربیع داماد حضرت خدیجه علیهاالسلام شترها را می‌آورد؛ بار گندم و خرما بر آنها می‌نهاد و به مسلمانان می‌رساند.(۲۰)

ابن هشام از جمله کسانی است که به حضور خدیجه علیهاالسلام در شعب اشاره کرده است. «ابوجهل، حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد را با غلامش که مواد غذایی حمل می‌کرد و قصد داشت نزد عمه‌اش، خدیجه علیهاالسلام، برود، دید؛ خدیجه نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و با او در شعب بود. ابوجهل با او گلاویز شد و گفت: آیا غذا می‌بری؟»(۲۱)

بیعت با علی علیه‌السلام

شگفت آورترین صحنه زندگی حضرت خدیجه (علیهاالسلام) مربوط به قبول ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام و امامت اولاد امیرمؤمنان علیه‌السلام است با این که در آن وقت به قبول ولایت مکلف نبود، چون این تکلیف بعد از وفات پیامبر، وجوب می‌یافت. ولی او در زمان ولادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام از امامت ائمه اطهار ـ که از نسل فرزندش فاطمه هستند ـ شنیده بود. لذا قدر و منزلت امیر مؤمنان علیه‌السلام را می‌دانست.

علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: «یک روز رسول خدا همسر مهربانش را خواست. او را در کنار خود نشاند و فرمود: «این جبرئیل است که می‌گوید، اسلام شروطی دارد: اوّل، اقرار به یگانگی خداوند. دوم، اقرار به رسالت رسولان. سوم، اقرار به معاد و عمل به اصول شریعت و احکام آن. چهارم، اطاعت اولی الامر و ائمه طاهرین از فرزندان او و همراه با برائت از دشمنان آنها.»

در پی این فرمایش پیامبر، حضرت خدیجه به همه آنها اقرار کرد و یک به یک تصدیق فرمود. رسول اکرم در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام، به خصوص به خدیجه (علیهاالسلام) فرمود: «هو مولاک و مولی المؤمنین و امامهم بعدی؛ علی مولای تو و مولای مؤمنان و امام آنها پس از من است.»

رسول گرامی بعد از آن که عهد اکید از خدیجه (علیهاالسلام) گرفت، اصول و فروع، واجبات و محرمات را به وی آموخت. آنگاه، دست خود را بالای دست امیر مؤمنان (علیه‌السلام) گذاشت و خدیجه علیهاالسلام دست خود را بالای دست پیامبر گذاشت و به این صورت بیعت کرد.

از حدیث «ما کمل من النساء الا اربعهٔ آسیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد» هم ظاهر می‌شود که آن بانوی بزرگوار به تمام اصول و فروع دین اسلام ایمان آورد.(۲۲)

حضرت علی، داماد خدیجه (علیهماالسلام)

حضرت خدیجه (علیهاالسلام) ۲۴ سال زندگی پر فراز و نشیب خود با رسول خدا را پشت سر گذاشت و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عنوان بشارت به وی وعده بهشت داد. بعد از وفات، خود وارد قبر او شد و برایش گریست.(۲۳) فاطمه (علیهاالسلام) تنها بازمانده خدیجه (علیهاالسلام) در این لحظات سخت، دور پدر می‌چرخید و بهانه مادر را می‌گرفت و این بر ناراحتی پیامبر بی اندازه می‌افزود تا آن که جبرئیل نازل شد و فرمود: «ای پیامبر! به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته است که میان آن نهر است و در آنجا رنجی نیست.»(۲۴)

آری خدیجه (علیهاالسـلام) سـرانجام سه سال قبل از هجرت در ماه رمضان(۲۵) وفات یافت، اما تقـدیر چنین بود که این بار دختر و پاره تن خدیجه مأموریت همراهی علی در مسیر پیروی و یاری از رسول خدا را عهده‌دار شود. امری که بعدها موجب فخر و مباهات ائمه (علیهم‌السـلام) بود و آنان به این که فرزنـد خـدیجه نامیده شوند، افتخار می‌کردند. مانند آنچه در زیارت امام زین العابدین، از امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «السلام علیک یابن رسول الله... السلام علیک یابن علی بن ابی طالب. السلام علیک یابن الحسن و الحسین. السلام علیک یابن خدیجهٔ و فاطمهٔ.»(۲۶)

به یاد خدیجه

امیرمؤمنان علی(علیه‌السـلام) بعد از وفات حضـرت خدیجه (علیهاالسـلام) به مناسبت از وی یاد می‌کرد و نامش را گرامی می‌داشت. از جمله، یک بار به دفاع پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله از حضرت خدیجه اشاره کرده و این قضیه را نقل کردند: « یک روز که پیامبر خدا در میان همسـران خویش حضور داشت، یادی از همسـرش خـدیجه نمود و به فراق او گریست عایشه گفت: بر پیرزن سـرخ‌رویی از تیره بنی اسد می‌گریی؟ رسول خدا فرمود: [چه کسی جای خدیجه را می‌گیرد] روزی که شما مرا تکذیب کردید، مرا تصدیق کرد. روزی که کفر ورزیدیـد به من ایمان آورد و هنگامی که شـما نازا بودیـد او برایم فرزند آورد.(۲۷) عایشه گفت از آن پس همواره خودم را با بیان خوبی‌های خدیجه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک می‌کردم.»

آخرین مال

اموال حضـرت خدیجه علیهاالسـلام به عنوان ابزاری مناسب از همان ابتدا در خدمت اسلام و پیشرفت آن قرار گرفت. جالب این که آخرین بخش از دارایی خدیجه توسط امیرمؤمنان در سفر هجرت به مدینه صرف شد.

پیامبر اکرم سه شبانه روز در غار ثور ماند، امیر مؤمنان نیز شبانه خود را به غار رساند و آذوقه و لوازم سفر را آورد. در آنجا حضرت به علی علیه‌السـلام فرمود: «امانت‌های زیادی نزد من است، به بالای ابطـح (تپه‌ای در مکه) برو و صـبح و شب با صدای بلند بگو: هر کس نزد محمـد امانت و یا ودیعه‌ای دارد بیاید و تحویل بگیرد. یا علی! بعد از این با هیچ حادثه‌ای ناگوار مواجه نخواهی شد تا این که نزد من برسی. امانت‌های مردم را آشکارا تحویل بده. ای علی! تو را سرپرست دخترم فاطمه قرار دادم و خدا را مراقب شما.

از آخرین باقی‌مانـده اموال خـدیجه برای خود و فاطمه و هر کس از بنی هاشم که قصـد همراهی با شـما را دارد، شتر و زاد و توشـه بخر و بعد از رد امانت‌ها، دیگر درنگ نکن... .»

ابوعبیده (نوه عمار یاسـر) می‌گوید: «فرزند ابی رافع این مطالب را به نقل از پدرش گفت. من پرسیدم: مگر رسول خدا مال و ثروتی قابل توجه داشت که دو شتر برای سفر خودش خرید و به امیر مؤمنان هم سفارش کرد زاد و توشه دیگر مهاجران را تهیه کند؟

ابی رافع پاسـخ داد: پدرم گفت: پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هیچ مال و ثروتی برای من سودمندتر از اموال خدیجه نبود. ابی رافع افزود: پدرم گفت: از آخرین موارد مصـرف اموال خدیجه خرید زاد و توشه برای مسـلمانان مستضعف بود که قصد داشتند به مدینه هجرت کنند.

سفر اکثر مسلمانان با اموال خدیجه ممکن شد. آخرین آن‌ها هم قافله‌ای بود که امیر المؤمنین آن را سرپرستی کرد.»(۲۸)

یک نکته

شهیـد مطهری رحمه‌الله به نکته‌ای اساسـی در (اموال خـدیجه و شمشـیر علی) اشاره دارد که آگاهی از آن جهت روشن شـدن ذهن مخاطبان ضـروری است. زیرا وقتی گفته می‌شود اسـلام با مال خدیجه و شمشیر علی پیش رفت، چنین به نظر می‌رسد که دین اسلام

با همان زر و زور پیش رفته است.

شهید پاسخ مناسبی به این شبهه می‌دهد و می‌نویسد: «اگر دینی با زور پیش برود، آن چه دینی می‌تواند باشد؟ آیا قرآن در یک جا دارد که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ آیا علی علیه‌السلام یک جا گفت که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ شک[ی وجود] ندارد که مال خدیجه به درد مسلمین خورد اما آیا مال خدیجه صرف دعوت اسلام شد؟ یعنی خدیجه پول زیادی داشت پول خدیجه را به کسی دادند و گفتند بیا مسلمان شو؟ آیا یک جا انسان در تاریخ چنین چیزی پیدا می‌کند؟ یا نه، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر اکرم در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند، جناب خدیجه علیهاالسلام مال و ثروت خودش را در اختیار پیامبر گذاشت، ولی نه برای این که پیامبر ـ العیاذ بالله ـ به کسی رشوه بدهد و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی را نشان نمی‌دهد... پس اگر مال خدیجه نبود، فقر و تنگدستی شاید مسلمین را از پا در می‌آورد، مال خدیجه خدمت کرد، اما نه خدمت رشوه دادن... بلکه خدمت به این معنی که مسلمانان گرسنه را نجات داد. شمشیر علی بدون شک به اسلام خدمت کرد.... در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود، ریشه اسلام را بکند.»(۲۹)

پی نوشت ها

۱ ـ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲ ـ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۲.

۳ ـ اعلام النبلا، ج ۲، ص ۱۱۱. اسد الغابهٔ، ج ۳، ص ۲۱.

۴ ـ استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.

۵ ـ درباره سال ازدواج تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۶۴. سیره حلبی، ج ۱، ص ۴۰، مشهور ۴۰ سالگی است.

۶ ـ الفصول المهمه، ص ۲۹.

۷ ـ کفایهٔ الطالب، ص ۲۰۶.

۸ ـ امیرالمؤمنین در عهد پیامبر، صادق صدر، ص ۵۹.

۹ ـ فروغ ولایت، ص ۱۷، به نقل از کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۰.

۱۰ ـ نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه قاصعه.

۱۱ ـ نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱۲ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۱۳ ـ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶ـ ج ۳ الغدیر، ص ۱۹۱ تا ۲۱۳ را بخوانید.

۱۴ ـ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۳.

۱۵ ـ امیرالمؤمنین در عهد پیامبر، محمد صادق صدر، ترجمه دکتر سید جمال موسوی، ص ۸۹ نقل از سیره سید احمد زینی بن دحلال، ص ۱۰۴.

۱۶ ـ نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۱۷ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۱۸ ـ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۸.

۱۹ ـ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۵؛ سبط جوزی، در تذکرهٔ الخواص، ص ۱۷۰؛ استیعاب، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

۲۰ ـ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۳، ۳۵۳، ۳۵۴.

۲۱ ـ همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۲ ـ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۹، نقل از بحارالانوار، ج ۶.

۲۳ ـ اعلام النبلا، ج ۲، ص ۱۱۱، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۵۹۳.

۲۴ ـ نهایهٔ الارب، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

۲۵ ـ استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۳۰.

۲۶ ـ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲۷ ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.

۲۸ ـ بحار، ج ۱۹، ص ۶۳.

۲۹ ـ سیری در سیره نبوی، صص ۲۴۸ ـ ۲۴۵.

۳– این گونه بود خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: عزیزالله حسینی

ناشر: روزنامه قدس

مقدمه

دهمین روز از ماه مبارک رمضان، دهمین سال بعثت و سه سال پیش از هجرت تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه کبری نخستین بانوی مسلمان تاریخ و همراه راستین آن بزرگمرد حماسه ساز اسلام، دعوت حق را لبیک گفت.

هم او بود که در کنار ایمان وصف ناپذیر همسرش به خدا

او را به پایداری در رسالتی خطیر و مقاومت و مبارزه با شرک تشویق می نمود و آینده بزرگ و عالمگیر آن دعوت را به چشم معرفت و بصیرت می دید و دشواریها و مشکلات در راه تبلیغ این دعوت را با جان و دل می خرید و از آن استقبال می کرد.

خدیجه این دلباخته فضیلت و معنویت که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیتهای تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز، شهرتی شایسته داشت؛ چنان که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبایل عرب و در آثار تاریخ نگاران غیراسلامی نیز، به عظمت و تجلیل، یاد شده است. ایشان پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرو آیین جد بزرگوارش حضرت ابراهیم (ع) و از «حنفاء» بود و در نخستین روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد، اسلام خود را اعلام کرد. سالها پیش از آن، یکی از بستگان وی «امین قریش» را در خانه خدیجه علیها السلام دیده و به حضرت خدیجه علیها السلام گفته بود: «ای خدیجه، او همان پیامبر موعود است که من نشانه های او را در تورات خوانده ام. بانویی از قریش با او ازدواج می کند که سرور بانوان قریش است، مبادا از این شرف محروم شوی!»

در سفرهای تجارتی آن حضرت به شام، امور خارق العاده فراوان از آن حضرت مشاهده شده بود، که دقیقاً به حضرت خدیجه گزارش می شد و بر تعلقات قلبی او می افزود. پسر عمویش ورقهٔ بن نوفل نیز او را به این امر تشویق می کرد و می گفت: به خدا سوگند او همان پیامبری است که ما در انتظار بعثتش به سر می بریم. ورقه از کسانی بود که با بت پرستی مبارزه می کرد و محبت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در دل خدیجه استوار می نمود. از این رهگذر، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین روز بعثت از غار حرا با رسالت عظیم پایین می آمدند، سرور بانوان قریش به استقبال آن حضرت شتافت و عرض کرد: این چه نوری است که در پیشانی شما می بینم؟ فرمودند: این نور نبوت است. آنگاه ارکان اسلام را برای وی بیان نمود، و خدیجه علیها السلام عرضه داشت: «من ایمان آوردم، پیامبری ات را باور کردم، آیین اسلام را پسندیدم و تسلیم شدم.»

خدیجه در کار تجارت خود نیز

بر اساس همان خصوصیات و خصلتهای برجسته انسانی اش، گام برمی داشت. هرگز بـه تجارت به عنوان ابزاری برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق، نمی نگریست و در پی سودجویی بی رویه نبود. از این رو، همواره می کوشید تجارتی عاری از درآمدهای ناصحیح انجام دهد، و آن را از عوایدی که از راه هایی نامشروع به دست می آید، مصون دارد. همین خصوصیات انسانی، و رفتار معقول و منطقی ایشان اعتماد گروه ها و طبقات مختلف مردم را به سوی او جلب نمود. در همان زمان که خدیجه به عنوان زن نخست عرصه تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز دوران جوانی خود را طی می کرد و مردم نیز ایشان را به خاطر پاکی، راستی، درستی فوق العاده و امانتداری بی مانندش می ستودند. آوازه این درستی و امانت که در مکه توام با ادای احترام به «امین»، گسترده شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درستکار و امانتدار، جلب و جذب کرد و اندکی بعد وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتی، و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید. توفیقات غیر منتظره پیامبر در تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانتداری محمدامین، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه در وجود این جوان پاک و پاک سرشت یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر، اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدیدنظر کرد. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای او چنان جاذبه ای داشت که به یکباره استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت، و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی این یگانه تاریخ پیوند زند. جاذبه صداقت و راستی و پاکی محمدامین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز، فایق آمد، به گونه ای که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت، و به آن جوان بی مانند پیشنهاد ازدواج داد و اندکی بعد پیوند مبارک خدیجه علیها السلام با بزرگمرد تاریخ اسلام شکل گرفت.

از این زوج پاک و آسمانی چهار فرزند متولد شدند

پسری به نام قاسم که طاهر و طیب لقب داشت، و کنیه «ابوالقاسم» برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است. قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد، اما اندکی بعد بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت. غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر به نامهای زینب، ام کلثوم و فاطمه علیها السلام شد. آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکدامن ترین و پاکیزه گوهرترین بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، پرورانده می شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر، برای پدر بزرگوارش باقی می ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان انتخاب شود، و در دامان گهربارش فرزندان همچون ائمه معصومین (ع) را پرورش دهد که خود، مشعل داران ارشاد و هدایت جهانیان باشند.

ایشان تنها بانوی شایسته ای است که خداوند او را ظرف انوار درخشان امامت قرار داد و پیامبر نور و رحمت، در تبیین شایستگی هایش به دخت گرامی اش فرمود: دخترم !این مادرت خدیجه بود که خداوند او را ظرف نور امامت قرار داد. ایشان همواره به این فضیلت بزرگ ام الفضایل، اشاره کرده و می فرمود: خداوند از او برای من فرزند روزی کرد و از دیگران محروم نمود.

از ویژگیهای بارز حضرت خدیجه علیها السلام

بهره منـدی ایشان از هوش و تـدبیری سـرشار بود؛ چنانکه در عصـری که سایه جهل همه جا را فرا گرفته بود و زنان از بیشتر مزایای زندگی محروم بودند، خدیجه علیها السلام دارای کمال، عقل و شخصیت ادبی در سطح بالایی بود؛ چنانکه اشعار سرشار از ظرافت ادبی و معنوی او در شأن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که حـدود پانزده سال پیش از بعثت سـروده شده، شاهد گویایی بر این مطلب است.

خدیجه علیها السـلام با حسن تدبیر تمامی مشـکلات و مشقتهای دعوت اسلامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها مواجه بودند، برای آن حضـرت قابل تحمل می کرد. در روزهای مشـقت بار محاصـره اقتصادی، ثروت فراوان حضرت خدیجه در شکستن حصـر اقتصادی بسیار مؤثر بود. در این دوران، تبسم شادی آفرین آن بانوی نمونه، در زدودن آثار شکننده آن همه غم و اندوه سهم فراوان داشت. اگر چه همواره خداونـد منان با عنایتهای بی کران خود پشتیبان پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بود، ولی چهره شاداب و نگاه های پرنشاط خدیجه، او را برای روزگار سختی که در پیش رو داشت، مصمم تر می نمود.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بـا ده هزار سـرباز جنگی وارد مکه معظمه گردیـد و آن فتـح بـا شـکوه را از آنِ خود نمود، اشـراف مکه دسـته دسته به محضـر آن حضـرت می شـتافتند و بـا اصـرار تقاضـا می کردنـد که در منزل آنـان فرود آیـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم با پیشـنهاد آنان موافقت نکرد و در کنار مرقد مطهر حضـرت خدیجه علیها السـلام خیمه زد و ایام اقامت خویش را در مکه معظمه، در کنار محبوب از دست رفته خویش سپری نمود و بـدین سـان ۲۵ سـال تمام نیز خـدیجه سـتاره پرفروغ دودمان رسالت بود. پس از پایان محاصـره اقتصادی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و یارانش در شعب ابی طالب، چندی نگذشت که ابوطالب و خدیجه هر دو با فاصله چند روز در بستر بیمـاری افتادنـد. طبق پـاره ای از روایـات، ابوطالب (ع) دو ماه پس از آزادی از محاصـره از دنیا رفت و پس از سه و به روایتی دیگر ۳۵ روز، در دهم رمضـان سـال دهم هجرت، خـدیجه علیها السـلام نیز دار فانی را وداع گفت. با رحلت دو یار با وفا و پشتیبان خسـتگی ناپذیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت آن سال را عامُ الحُزن یا سال غم واندوه نامید. پس از آن، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: تا هنگامی که ابوطالب و خدیجه زنده بودند، هرگز غم و اندوهی بر من مستولی نشد. خاطرات تلخ و شیرین ایام زندگی مشترک خدیجه هرگز از حافظه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محو نشد. او هرگز از خانه بیرون نمی رفت، جز اینکه از خـدیجه یاد می کرد و می فرمود: آری خـدیجه این گونه بود و خداونـد نسل مرا از او قرار داد. ایشان همچنین می فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من به کمک نیاز داشـتم، به یاری ام آمـد و دسـتم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسـبت به من کفر می ورزیدنـد، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیبم می کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.»

خـدیجه در حساس ترین شـرایط زنـدگی پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم –چه آن زمان که وجود مبارکش در آسـتانه نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شـده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می شد و جهانی را به لرزه درمی آورد– همواره رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم را به خوبی درک می کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیتهای والای وجودش پی برد. رسـالت او را به روشـنی فهمیـد و آن را بـا تمـام جانش پـذیرفت و با تمامی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایسـتادگی کرد. «ابن اسـحاق» یکی از سـیره نویسـان اولیه و معروف اسـلام، در این خصـوص می گویـد: مقـام معنـوی و اخلاقی و حرمت بی مانند خدیجه به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت:

«ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.“ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می کند.“ آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...“

امامان معصوم (ع) نیز در موارد متعدد به وجود این بانوی گرانقدر، مباهات و افتخار کرده اند ؛چنانکه امام حسین (ع) روز عاشورا، در ضمن خطبه ای که خود را به دشمن معرفی می کرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جده من خدیجه (ع) دختر خویلد است». یا امام سجاد (ع) در مجلس یزید در دمشق، در فرازی از سخنرانی اش، خود را چنین معرفی می کند: «من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم». امام صادق (ع) نیز می فرماید: وقتی خدیجه علیها السلام وفات کرد، فاطمه (ع) به رسول خدا پناه برد. به دور پیامبر می چرخید و می گفت: «پدر جان، مادر من کجاست؟» جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: «ای رسول خدا، پروردگارت امر فرمود به فاطمه سلام برسان و بگو مادرش در خانه ای است از یاقوت و زبرجد که اتاقهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم همنشین است».

منابع :

۱- تذکرةالخواص، ج ۲

۲- عمدة ابن بطریق

۳- منبر الاسلام و توفیق الاعلم.

۴- سیره ابن هشام، ج ۱

۴- بانوی نمونه تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده: علیرضا قاسمی (سراج)

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

فضیلت خدیجه (سلام الله علیها) درگفتار بزرگان

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان، در شأن و مقام ارجمند ام المومنین حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است.

به گفته صاحب مستدرک سفینةالبحار، «فضائل حضرت خدیجه (سلام الله علیها) که در ابواب مختلف روایات آمده، بیش از آن است که (قابل) شمارش باشد».(۱) حاصل توجه به این روایات پی بردن به راز عظمت او، و شناخت شایستگیهای او است.

از رسول اکرم (صلی الله علیه واله) نقل است که :

«خیر نسائها خدیجة و خیر نسائها مریم ابنة عمران» «بهترین زنان دنیا خدیجه (سلام الله علیها) و مریم دختر عمران هستند»(۲) «خیرنساء العالمین مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد(صلی الله علیه واله)» بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه (سلام الله علیها) دختر حضرت محمد(صلی

الله علیه و اله)(۳) ابن عباس میگوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه واله) چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا میدانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنهٔ مریم بنت عمران، و خدیجهٔ بنت خویلد و فاطمهٔ بنت محمد، و آسیهٔ بنت مزاحم امراهٔ فرعون:

بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه واله) و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است»(۴) پیامبر (صلی الله علیه و اله) به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (علیها السلام) بود فرمود:

«او ما علمت ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرا و فاطمهٔ و خدیجهٔ علی العالمین.

آیا نمیدانی که خداوند، آدم، نوح، آلابراهیم، آلعمران، علی (علیه والسلام)، حسن (علیه السلام)، حسین (علیه السلام)، حمزه، جعفر، فاطمه (علیها السلام) و خدیجه (علیها السلام) را بر جهانیان برگزید».(۵) پیامبر (صلی الله علیه واله) فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه (علیها السلام) است،

هرگاه نزد تو آمد

براو از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«و بشرها ببیت فی الجنهٔ من قصب لاصخب و لانصب؛ «و او را به خانهای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده»(۶) «اربع نسوهٔ سیدات سادات عالمهن مریم بنت عمران، و آسیهٔ بنت مزاحم، و خدیجهٔ بنت خویلد، و فاطمهٔ بنت محمد، و افضلهن عالما فاطمهٔ؛ چهار زن سرور زنان جهان خود میباشند که عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و اله)، و بهترین آنها در جهان فاطمه (علیها السلام) است» (۷) «حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجهٔ بنت خویلد، و فاطمهٔ بنت محمد (صلی الله علیه واله) و آسیهٔ بنت مزاحم.

درمیان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)»(۸) پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) در تفسیر (آیه ۲۲ مطففین) «عینا یشرب بها المقربون، همان چشمه بهشتی که مقربان از آن مینوشند.» فرمود:

«المقربون السابقون؛ رسول الله، و علی بن ابیطالب و الائمهٔ، فاطمهٔ و خدیجهٔ»(۹) روزی پیامبر (صلی الله علیه واله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو همسری مانند فاطمه (سلام الله علیها) داری که من چنان همسری ندارم، تو مادر زنی مثل خدیجه (سلام الله علیها) داری که من چنین مادرزنی ندارم.»(۱۰) روایت شده است ؛ روزی جبرئیل به حضور پیامبر (صلی الله علیه واله) آمد و جویای خدیجه شد، پیامبر (صلی الله علیه واله) او را نیافت، جبرئیل گفت: «وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام میرساند.»(۱۱) پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه (علیها السلام) توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز وجل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا؛ همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار میکند»(۱۲) روزی رسول خدا (صلی الله علیه واله) در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (علیه السلام) مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت: «ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا و جده؛ ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها ازجهت جد و جده؟» حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الحسن و الحسین، جدهما رسولالله و جدتهما خدیجهٔ بنت خویلد؛ آنها حسن و حسین (ع) هستند که جدشان رسول خدا محمد (صلی الله علیه واله) است و جده آنها خدیجه (علیها السلام) دختر خویلد میباشد»(۱۳) در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه واله) در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا(سلام الله علیها) بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر (صلی الله علیه واله) حضرت زهرا را به وجود پربرکت مولاعلی دلداری داد، و در فرازی ضمن یاد از خدیجه (علیها السلام) فرمود: «دل خوش دار که: ان علیا اول من آمن

بالله عزوجل و رسوله من هذه الامهٔ، هو و خدیجهٔ امک؛ همانا علی (علیه السلام) نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه (سلام الله علیها) مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.»(۱۴) پیامبر اکرم بعد از وفات خدیجه کبری (علیها السلام) همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد میکرد و هرگاه به یاد او میافتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری میشد از جمله:

روزی پیامبر (صلی الله علیه واله) در نزد چند از نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به میان آمد، پیامبر (صلی الله علیه واله) آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطرههای اشک ازچشمانش سرازیر گشت.

عایشه به آن حضرت گفت: «چرا گریه میکنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟» پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صَدَقَتنی اذ کَذَّبتُم، و آمنَت بی اذکَفَرتُم، و وَلَدَت لی اذ عَقَمتُم؛ او هنگامیکه شما مرا تکذیب میکردید، تصدیق کرد و هنگامیکه کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندانی آورد در حالی که شما نازا هستید.»(۱۵) نیز روایت شده:

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم (صلی الله علیه واله) آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از

پیامبر (صلی الله علیه واله) پرسید، او در جواب فرمود:

«انهاکانت تاتینا فی زمن خدیجهٔ، و ان حسن العهد من الایمان؛ این پیرزن در عصر زندگی خدیجه(علیها السلام)، به خانه ما میآمد و از کمکها و الطاف سرشار خدیجه(علیها السلام) برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است.»(۱۶) و مطابق روایت دیگر عایشه گفت: «هرگاه پیامبر (صلی الله علیه واله) گوسفندی ذبح میکرد، میفرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه (علیها السلام) بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«انی لاحب حبیبها: من دوست خدیجه (علیها السلام) را دوست دارم.»(۱۷) یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهرا در جریان مراسم خواستگاری مولا علی (علیه السلام) از حضرت زهرا پس از آن کهام سلمه به همراه امایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (علیه السلام) برای همسری با فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) قرار بدهند، در بخشی از گفتار خود به حضرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور میافت و میتوانست در مراسم ازدواج جگرگوشهاش حاضر باشد.

تا سخن به نام خدیجه رسید ناگهان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) به صدای بلند شروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجهٔ و أین مثل خدیجهٔ صدقتنی حین کذبنی الناس، و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان أبشر خدیجهٔ ببیت فی الجنهٔ من قصب لا صخب فیه و لانصب؛ خدیجه! کجاست همانند خدیجه؟ در آن هنگام که مردم مرا تکذیب میکردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (سلام الله علیهاا) را به داشتن خانهای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم.» خدیجه در احادیث معراج نبی ابوسعید خدری میگوید: رسول خدا (صلی الله علیه واله) فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟» جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه(ع) برسانی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه(ع) ابلاغ کرد، خدیجه گفت: «ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام، و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.»(۱۸) گفتار انبیای الهی، ائمه و اصحاب صدر اسلام ابنسعد مورخ عرب از قول

آدم (علیه السلام) چنین میگوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسولالله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک میکرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم.»(۱۹) امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در ضمن خطبهای که خود را به دشمن معرفی میکرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که جده من خدیجه(ع) دختر خویلد است؟»(۲۰) و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا میدانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع) هستم؟»(۲۱) امام سجاد (علیه السلام) در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی میکند: «انا بن خدیجهٔ الکبری؛ من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.»(۲۲) حضرت زینب (سلام الله علیها) در کربلا در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی (ع) از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجهٔ الکبری: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.»(۲۳) زیدبن علی (علیه السلام) که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشامبن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج میکند:

«و نحن احق بالمودهٔ، ابونا رسولالله وجدتنا خدیجهٔ...؛ و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجده ما خدیجه (ع) است.»(۲۴) عبدالله ابنزبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی باابنعباس، به خدیجه(ع) به عنوان عمهاش افتخار نموده و میگوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجهٔ سیدهٔ نساء العالمین؛ آیا نمیدانی که عمهام خدیجه (ع) سرور بانوان جهان است؟»(۲۵) «در عصر امامت امام حسن (علیه السلام) پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (علیه السلام) جسارت کرد و ناسزا گفت، با این که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در مجلس حاضر بودند، حسین (ع) برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع) دست او راگرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع) را به بدی یاد کردی؟ منم حسن و پدرم علی (ع) است، و تویی معاویه و پدرت ضحر میباشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است، جد من رسول خدا (صلی الله علیه واله) است جد تو حرب است، «و جد تیخدیجهٔ و جدتک فتیله...؛ جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جده تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقهاش بد، و دارای کفر و نفاق است.»(۲۶) در حدیث موثقی از حضرت زهرا (سلام الله علیها) منقول است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیهاالسلام بر گرد پدر بزرگوار خود میگردید و میگفت: «ای پدر! مادر من کجاست؟ پس جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت تو را امر میکند که فاطمه را سلام برسانی و بگویی که مادر تو در خانهای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی، عمودها از یاقوت سرخ میباشد و خانهٔ او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمران است؛ چون حضرت رسول (صلی الله علیه واله) پیغام حق تعالی را به فاطمه (سلام الله علیها) رسانید. فاطمه (سلام الله علیها) گفت: خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتیها و به سوی او برمیگردد تحیتها»(۲۷) خدیجه (علیها السلام) در ادعیه، زیارتنامه ها، و واژگان مقدس کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه علیها السلام را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن، آب حیات است، و در دوطرف کنار آن آب، درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است، و برگهای آن درخت، موجب شفای امتها است.(۲۸) در یکی از زیارتنامه های رسول خدا (صلی الله علیه واله) چنین آمده است:

«السلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات، امهات المومنین، خصوصا الصدیقهٔ الطاهرهٔ، الزکیهٔ الراضیه المرضیهٔ، خدیجهٔ الکبری ام

المومنین؛ سلام بر همسران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه، خشنود و پسندیده، خدیجه بانوی بزرگ، مادر مومنان.»(۲۹) در یکی از زیارتنامههای دیگر از خدیجه (ع) چنین تعبیر شده: «السلام علی خدیجهٔ سیدهٔ نساء العالمین؛ سلام بر خدیجه (ع) سرور زنان جهانیان.»(۳۰) حضرت خدیجه (ع) ارتباط عمیق و بسیار بالایی با درگاه خداوند داشت، از این رو دارای قوت قلب محکم واستوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پرمحتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار میساخت.

سیدبن طاووس در کتاب مهجالدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است:

۱ـ «بسم الله الرحمن الرحیم، یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فاغثنی ، ولا تهلکن الی نفسی طرفهٔ عین ابدا، و اصلح لیشائب کله؛ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمتت پناهنده شدم، به من پناه بده، و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش.» ۲ـ «بسمالله الرحمن الرحیم، یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب؛ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان، ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار.» خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر دانشمند عرب (سنیه قراعد): تاریخ در مقابل عظمت امالمومنین خدیجه(ع) سر فرود میآورد، و در برابرش متواضعانه دست بسته میایستد، نمیداند نام این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.»(۳۹) سلیمان کتانی، نویسنده عرب: خدیجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که میبخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنجهای سراسر جهان برتری دارد، کسب مینماید، او احساس میکرد محبت و دوستی را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اهدا میکند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب میکند.»(۳۲) عالم بزرگ شیخ حرعاملی متوفی به (۱۱۴۰ هـق) صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سروده است.

زوجهٔ خدیجه و فضلها ابان عند قولها و فعلها بنت خویلد الفتی المکرم الماجد المؤید المعظم لها من الجنهٔ بیت من قصب لاصخب فیه ولالها نصب و هذه مورهٔ لفظ الخبر عنالنبی المصطفی المطهر «همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است، دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانهای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست.

این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانهای میباشد».

بنت الشاملی نویسنده عرب: آیا دیگری غیر از خدیجه را میشناسید که با عشقی آتشین، و مهر و ایمانی استوار بیآن که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذرهای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود».(۳۳)

پی نوشت :

۱ـ خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی، محمدمهدی

۲ـ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳ـ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

۴ـ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.

۵ـ خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.

۶ـ اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۷ـ ذخائر العقبی، ص ۴۴.
۸ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.
۹ـ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.
۱۰ـ بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.
۱۱ـ همان، ج ۱۶، ص ۸.
۱۲ـ کشفالغمه، ج ۲، ص ۷۲.
۱۳ـ بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.
۱۴ـ بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.
۱۵ـ همان، ج ۱۶، ص ۸.
۱۶ـ خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.
۱۷ـ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.
۱۸ـ کشفالغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.
۱۹ـ محمد پیغمبری که از او باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیحالله منصوری، ص ۵۰.
۲۰ـ بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.
۲۱ـ همان، ج ۴۵، ص ۶.
۲۲ـ همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.
۲۳ـ همان، ج ۴۵، ص ۵۹.
۲۴ـ خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.
۲۵ـ شرح نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.
۲۶ـ خدیجه (ع) اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.
۲۷ـ حیوهالقلوب، علامه محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.
۲۸ـ کتاب مقدس، عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.
۲۹ـ بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
۳۰ـ همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
۳۱ـ نساء محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، ص ۳۸.
۳۲ـ خدیجه (ع)، علی محمد دخیل، ص ۳۲.
۳۳ـ حیاۀالائمه، هاشم معروف الحسنی، ص ۶۷.

۵– بر کرانه فضائل خدیجه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسنده: علی امامی

ناشر : ماهنامه قرآنی نسیم وحی

موضوع : حضرت خدیجه علیها السلام - مقالات

مقدمه

درسال دهم بعثت بانوی بزرگ اسلام حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها بعد از ۲۵ سال همراهی و فداکاری در راه پیامبر صلی الله علیه و آله با کوله باری از رنج ها، فداکاری ها و ایثارها، در سن ۶۵ سالگی، چشم از جهان فرو بست و همسرش محمد صلی الله علیه و آله را در فراق جانسوزی تنها گذاشت. این حادثه دردناك درست سه روز بعد از وفات ابوطالب، حامی دلسوز و فداکار پیامبر اتفاق افتاد و آن چنان حضرت ختمی مرتبت را متأثر و محزون ساخت که آن سال را «عام الحزن» و سال غصه و غم نام گذاری نمود و در میان اندوه فراوان خدیجه را در محلی به نام «حجون» به خاك سپرد. آن چه در پیش رو دارید نگاهی گذرا، به فضائل خدیجه کبری، بانوی فداکار و صبور اسلام، به مناسبت دهم ماه رمضان، سال روز وفات ایشان است.

۱- ایمان محکم و پایدار

همان بصیرت ژرف خدیجه که باعث انتخاب محمد صلی الله علیه و آله برای همسری آینده او شد، عامل ایمان و اسلام او نیز گشت و باعث شد که لقب اول زن مسلمان را به خود اختصاص دهد. علی علیه السلام بر ایمان و اسلام خدیجه این گونه صحه گذاشت که «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجهٔ الاسلام غیر رسول الله و خدیجهٔ و انا ثالثهم. اری نور الوحی و اشم ریخ النبوهٔ*خانه ای واحد در آن روز اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه و من که سومین آنان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم».(۱)

۲- از برترین بانو دو سرا

برترین زنان جهان هستی را چهار زن تشکیل می دهند، چنان که ابن اثیر از انس بن مالك از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند: «خیر نساءالعالمین مریم، آسیهٔ، خدیجهٔ و فاطمهٔ* برترین زنان عالم مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیها السلام هستند».(۲)

۳-مادر حضرت زهرا علیهاالسلام

طبق نص قرآن کریم همسران پیامبر مادران روحانی مؤمنان و «ام المومنین» هستند: «و ازواجه امهاتهم * همسران او(پیامبر)مادران مومنین هستند».(۳)و خدیجه از برترین مصداق های آیه بشمار می رود و این سعادت در بین همه زنان حضرت، نصیب خدیجه گشت که یازده امام از نسل او از طریق فاطمه الزهرا علیهاالسلام پدید آید. راستی چنین مقامی نیاز به لیاقت دارد. از بین همه فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیهاالسلام از مقام ممتازی برخوردار است؛ چرا که هم دارای عصمت است(۴)و هم امامت و وصایت از طریق نسل او استمرار یافت.

۴- سخاوت و انفاق بی بدیل

ثروت خدیجه در آن دوران زبانزد خاص و عام بود. ثروت این بانوی کاردان و عاقله به قدری زیاد بود که مال داران درجه یک قریش چون «ابوجهل» و «عقبهٔ بن ابی معیط» در نزد او ناچیز به شمار می رفتند. مورخان بخشی از ثروت خدیجه را بدین ترتیب شمرده اند:

الف: هزاران شتر که اموال تجارتی او را حمل می کرردند .ب: چهارصد غلام و کنیز که خدمات ارجاعی او را انجام می دادند.(۵) پس از ازدواج بـا پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله، خـدیجه تمامی این ثروت را در اختیار رسول خـدا صـلی الله علیه و آله قرار داد و عرض کرد: «البیت بیتک و انا امتک*خانه(من)خانه تو و من هم کنیز تو هستم».(۶)
پیامبر اکرم نیز از این اموال برای پیش برد اسـلام و اهـداف آن نهایت اسـتفاده را برد. به همین جهت خود آن حضـرت فرمود: «هیچ ثروتی، هرگز مانند ثروت خدیجه به من سود نرساند».(۷)

۵–صبر و بردباری بی مانند

فردی مانند خدیجه که در درون ثروت فراوان بزرگ شده طبعا باید نازپرورده و کم تحمل باشد. اما خدیجه با برخورداری از نعمت ها بعـد از ازدواج و ایمان به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله خود را برای تحمل همه سـختی ها آماده کرد، تحمل فشارهای مختلف مشـرکان مکه، سـرزنش های بسـتگان، محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب و... به خصوص محاصره اقتصادی سخت او را اذیت و آزار داد و بـا کهـولت سن (۶۳–۶۵ سـالگی)تحمـل و بردبـاری نهـایی را به عرصه نمـایش گـذاشت. بنت الشاطی در این زمینه می گویـد: «خدیجه در سـنی نبود که تحمل آن همه رنج برایش آسان باشد و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشـد، امـا در عین حال و با وجود کهولت سن، سـختی هایی را که در اثر محاصـره در شـعب وارد می شـد تا سـر حـد مرگ تحمل کرد».(۸)

۶–یاد حضرت خدیجه علیهاالسلام

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بـا این که بعـدها با زنانی چنـد ازدواج کرد ولی هرگز خـدیجه را از یاد نبرد. عایشه می گویـد» هر وقت پیغمبر خدا یاد خدیجه می افتاد، ملول و گرفته می شد و برای او امرزش می طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول الله، خداونـد به جای آن پیرزن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیغمبر ناگهان بر آشـفت و خشـمگینانه فرمود: خـدا شاهـد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می گردانیدنـد، او به من روی کرد و چون همه ازمن می گریختنـد به من محبت و مهربانی می کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند، به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد. در مشکلات زندگی مرا یاری می داد.(۹)
نکته آخر مسئله ای که ممکن است بارها مورد بحث قرار گرفته باشد و آن این که آیا حضـرت خدیجه قبل از پیامبر اسـلام ازدواج کرده بود؟ در جواب بایـد گفت: اگرچه این مطلب که پیـامبر صـلی الله علیه و آله سومین همسـر خـدیجه بود و پیـامبر جز عـایشه با دوشـیزه ای دیگر ازدواج نکرد نزد عامه و خاصه معروف است ولی مورد تأییـد همگان نمی باشـد. جمعی از مورخان و بزرگان نظر مخالف دارند برای مثال" ابوالقاسم کوفی"، "احمد بلاذری"، "علم الهدی ("سـید مرتضی)در کتاب" شافی "و" شیخ طوسی "در تلخیص شافی "آشـکارا می گویند که خدیجه علیهاالسـلام هنگام ازدواج با پیامبر، دوشـیزه بوده است. این معنا را علامه مجلسی نیز تاییـد کرده اسـت. او می نویسـد": صـاحب کتـاب انـوار والبـدء "گفتـه اسـت کـه زینـب و رقیـه که مشـهور است دختـران خـدیجه علیهاالسلام از شوهران قبلی اش بوده اند، در واقع دختران خواهران خدیجه علیه السلام بودند.(۱۰) برخی از معاصران نیز چنین گفته اند و برای اثبات نظر خود کتاب هایی نوشته اند.(۱۱)

پی نوشت ها

۱– تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۸ و شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۹۷

۲- خصال صدوق، باب خصال اربعه

۳- احزاب/۵

۴- احزاب /۳۲

۵- بحارالانوار ج ۱۷ ص ۳۰۹

۶- همان

۷- همان ج ۱۹ ص ۶۳

۸- خدیجه کبری نمونه زن مجاهد مسلمان

۹- بحارالانوار ج۴۳ ص ۱۳۱

۱۰- تنقیح المقال ج ۳ ص ۷۷

۱۱- ر.ک : بنات النبی صلی الله علیه و آله ام ربائبه نوشته علامه سید جعفر سید جعفر مرتضی ص ۸۸

منبع:ماهنامه قرآنی نسیم وحی

۶- پاسخ به یک شبهه

مشخصات کتاب

نویسنده:سیده زهرا برقعی

ناشر : نشریه اشارات

مقدمه

شهید مطهری به نکته ای اساسی درباره اموال حضرت خدیجه (علیها السلام) و شمشیر علی (علیه السلام) اشاره دارد؛ زیرا وقتی گفته می شود اسلام با مال خدیجه(علیها السلام) و شمشیر علی (علیه السلام) پیش رفت، بعضی شبهه ای مطرح می کنند و می گویند: یعنی اسلام با زر و زور پیش رفته است؟ و شهید مطهری پاسخ می دهد: «اگر دینی با زور پیش برود، آن چه دینی می تواند باشد؟ آیا قرآن در یک جا دارد که اسلام با زر و زور پیش رفت؟ آیا علی(علیه السلام) در یک جا گفت که اسلام با زر و زور پیش رفت؟ شکی وجود ندارد که مال خدیجه(علیها السلام) به درد مسلمین خورد، اما آیا مال خدیجه، صرف دعوت اسلام شد؛ یعنی خدیجه پول زیادی داشت، پول خدیجه را به کسی دادند و گفتند بیا مسلمان شو؟ آیا یک جا، انسان در تاریخ، چنین چیزی پیدا می کند؟ یا نه، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند، جناب خدیجه(علیها السلام)مال و اموال خودش را در اختیار پیامبر گذاشت، ولی نه برای اینکه پیامبر-العیاذبالله- به کسی رشوه بدهد و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی را نشان نمی دهد... پس اگر مال خدیجه(علیها السلام) نبود، فقر و تنگ دستی شاید مسلمین را از پا در می آورد. مال خدیجه(علیها السلام) خدمت کرد، اما نه خدمت رشوه دادن، بلکه خدمت به این معنا که مسلمانان گرسنه را نجات داد. شمشیر علی (علیه السلام) بدون شک به اسلام خدمت کرد... در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود، ریشه اسلام را بکند».(۱)

خدیجه (سلام علیها) اولین بانوی مسلمان

خدیجه(سلام علیها)، اولین بانویی است که اسلام آورده است. در همان زمان که پیامبر از آزار و اذیت مشرکان رنج می برد، خدیجه (سلام علیها) تنها کسی بود که از بار اندوه و غم های او می کاست و یاور همیشگی پیامبر نام گرفت. تبسم خدیجه(سلام علیها)، دردهای محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را سبک می کرد و به او آرامش می داد. وقتی حضرت خدیجه(سلام علیها) به عنوان اولین زن مسلمان به پیامبر ایمان آورد، پیامبر برای ادامه دعوت رسالتش، راسخ تر شد. او آینده ای درخشان و باشکوه برای سیر رسالت همسرش ترسیم کرد.

در دورانی که زنان جاهلیت، به انواع هرزگی های آن زمان آلوده بودند، خدیجه (سلام علیها)حتی پیش از ازدواج با پیامبر هم به نام «طاهره» ملقب بود؛ یعنی کسی که از هر گونه آلودگی و هرزگی به دور است. ابن عباس می گوید: «پیامبر خدا، بر روی زمین چهار خط کشید و پرسید: آیا می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند؛ ما نمی دانیم. پیامبر خدا فرمود: بهترین زنان اهل بهشت، چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم».

پی نوشت

۱-نک:سیری در سیره نبوی، صص ۲۴۵ - ۲۴۸.

منبع:نشریه اشارات،شماره ۱۲۴

۷- پیامک های حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:پیامک های حضرت خدیجه علیها السلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

پیامک ۱

من کیستم یگانه امید محمدم
ناموس وحی و همسر والای احمدم
امالائمه مادر امالائمه‌ام
یعنی خدیجه دختر پاک خویلدم
روح بزرگ خواجه اسراست در تنم
گلخانـه ی بهشت رسول است دامنم

پیامک ۲

ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه
اسلام را کردی علمداری خدیجه

تو هست و بودت وقف عشق مصطفی شد

دین را خریدی و خریدارت خدا شد

شعب ابیطالب گواه همتت بود

پیامک ۳

پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه

تاج سر زنهای دنیایی خدیجه

تو همسر محبوب من بودی و هستی

همخانه ام در عرش اعلایی خدیجه

من بارها با دیدن تو جان گرفتم

از بسکه آرام و شکیبایی خدیجه

تو هستی خود را برایم خرج کردی

در آسمان عشق یکتایی خدیجه

شایسته تر از تو زنی بین عرب نیست

تو مادر ام ابیهایی خدیجه

یک بار دیگر باز کن آغوش خود را

در بر بگیر این دختر خاموش خود را

پیامک ۴

مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری

با این همه غصه و غم چرا بابامو تنها می ذاری

کنار بسترت ببین نشسته ام پریشون

شاهد جون دادنتم با دیده های گریون

پیامک ۵

امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند

امشب خدیجه با تو ای اسماء وصیت می کند

ای آشنایم ، بشنو نوایم

پیامک ۶

آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست

آن بانویی که بوی رسالت ز سوی اوست

گویی: ز شأن خدیجه به من بگو

گویم: جهان ذره و جنت ز خوی اوست

پیامک ۷

آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه

بعد تو ستاره ای تو آسمون نمی مونه

تو دیار بی کسی ها سر خاک قبر تو

بابا اسمتو با یه حال پریشون می خونه

بیشتر روزا توی خونه ، تشنه یه گوشه

زانواشو می گیره تو بغلش غریبونه

پیامک ۸

امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد

زهرا به روی قبر مادر گریه می کرد

خاک مزار مادرش را می گرفت و

با دست خود می ریخت بر سر گریه می کرد

پیامک ۹

ای دامنت دانشگه زهرا خدیجه

ای همدم تنهایی طاها خدیجه

نوشیده آب از چشمه ی چشم تو کوثر

ای باغبان شاخه ی طوبی خدیجه

پیامک ۱۰

مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره

میون بستر غم جون نداری

برای پر کشیدن بی قراری

پیامک ۱۱

مادر، تو که داری می ری به سفر

یه نیگا کن به حال پدر

بی تو خونمون غرق ماتمه، مادر

از غم تو هر چی بگم کمه، مادر

پیامک ۱۲

ای ز صد هاجرت درود و سلام
کرده مریم به محضر تو قیام
همسر مصطفی درود درود
مادر فاطمه سلام سلام

پیامک ۱۳

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
ای بسته به طوفت فلك احرام خدیجه
ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه
ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه
ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده
قبل از شب بعثت به پیمبر گرویده

پیامک ۱۴

مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است
هجر تو قاتل من غمدیده دختر است
غصه مخور به حال پدر چونکه بعد تو
زهرای کوچك توبرایش چو مادر است
در سرزمین شعب ابی طالب از محن
اکنون ز اوج داغ و عزای تو محشر است

پیامک ۱۵

آخر ای پرستوی شکسته پر
حالا که میری سفر منم ببر
بی تو تنها و غریب میشه بابا
بی تو آتیش می گیره دلای ما
ای همه دلخوشیم ، از غمت می کشیم
مرو ای مادر من مرو ای مادر من

۸- حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : محسن محمدزاده

ناشر : پژوهشکده باقرالعلوم (ع)
موضوع مقاله : تاریخ اسلام

ولادت

در دامن طبیعت پاک حجاز و در زیر آسمان پرستاره مکه، در قلب شبه جزیره عربستان در خانواده‌ای فرهنگ ساز و بیگانه با آداب و رسوم خرافی روزگار، دختری چشم به جهان گشود که در زندگی تاریخ سازانه‌اش نشان داد که ریشه‌ای به زلالی آب زمزم و فطرتی به زلالی آبشارهای بلند و دور از دسترس داشت. پس از ولادت او، خاندانش، برخلاف رسم سیاه زمانه (زنده به گور کردن دختران)، ولادت او را گرامی داشتند و پدر و مادرش «خویلد» و «فاطمه» در همان مراسم ساده و روح بخش، نام او را «خدیجه» به مفهوم گسسته و بیگانه از زشتی‌ها و ناپسندی‌ها برگزیدند. حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال قبل از ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (۵۵ سال قبل از بعثت)، در شبه جزیره‌ی عربستان (حجاز) چشم به جهان گشود.[۱]
آن حضرت، دختر خویلد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بود، که جناب قصی، جد چهارم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. بنابراین حضرت خدیجه نیز با چند واسطه دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از جهت ریشه خاندانی با یکدیگر متحد می‌شوند. لذا سلسله نسب حضرت خدیجه به حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل ا... که جد ۲۸ و ۲۹ رسول الله است، می‌رسد.[۲]

القاب آن حضرت

از برجسته‌ترین لقب‌های دختر فرزانه حجاز، واژه «طاهره» یا پاک منش است؛ چرا که آن حضرت با آنکه در میان ناز و نعمت و اعتبار خانوادگی زندگی می‌کرد، اما این امکانات هرگز نتوانست آن جوان پاک‌منش را دستخوش غفلت و یا مستی کند. او با آنکه قبل از آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدیریت یک سازمان بزرگ اقتصادی را بر عهده داشت و ده‌ها مرد در تشکیلات او بودند، مگر به قدر ضرورت با آنان برخورد نمی‌کرد و دامان عفاف را حفظ می‌کرد. در شب نشینی‌های گناه آلود اشراف شرکت نکرده و خود را آلوده نمی‌ساخت و به هیچ وجه روش منحط جامعه را نمی‌پذیرفت و ذره‌ای به رسوم رایج دل نمی‌داد. هرگاه زنی یا دختری به دنبال کمال و معنویت بود، به سرای او می‌شتافت و از وی درس می‌آموخت. یکی از دانشمندان اهل سنت در مورد حضرت خدیجه می‌نویسد:
«و كانت تدعى فى الجاهلية بالطاهرة لشدة عفافها»
«خدیجه علیها السلام در روزگار تیره و تار جاهلیت به خاطر پروا و معنویت بسیارش، پاک روش و پاک منشی یا طاهره خوانده می‌شد».[۳]

از القاب دیگر آن حضرت" سیدة النساء القریش("سرور زنان قریش")؛ مبارکه("بانوی پر برکت)؛ سرور زنان عالم؛ "صدیقه("بانوی راستی و درستی)؛ زکیه (پاک و بالنده از نظر جسم، روح و اندیشه)، راضیه (خشنود از تدبیر و تقدیر حکیمانه‌ی خدا)، مرضیه (انسان شایسته‌ای که خدا از او خشنود است)، کبری[۴] (بانوی ارجمند و بلند پایه) و همچنین " ام الیتامی "و "ام‌المؤمنین "را می‌توان نام برد.

ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام

در تاریخ مشهور است که حضرت خدیجه، قبل از ازدواج با پیامبر، دو بار ازدواج نمودند، که دو شوهر قبلی ایشان به نامهای "ابوهاله بن زراه تمیمی "و" عتیق بن عائذ مخزومی "هر دو فوت نمودند و فرزندان او قاسم، عبدالله، زینب، ام‌کلثوم، فاطمه و رقیه می‌باشند.[۵]

نکته: علامه مجلسی در جلد ششم بحارالانوار، در باب زنان و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که:

احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتاب خود و سید مرتضی در کتاب شافی و ابوجعفر در تلخیص، روایت کرده‌اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه ازدواج نمود، در حالی که او دوشیزه بود و این امر را تأکید می‌کند، آنچه در کتاب «انوار البدیع» آمده است. (در این کتاب گفته شده رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه هستند) صحیح است.[۶]

همچنین در کتاب «استغاثه» آمده که برای حضرت خدیجه، فرزندی جز فاطمه علیها السلام نمی‌باشد و بقیه، دختران هاله و خواهر خدیجه‌اند که به خاطر گمنامی" هاله "و اعتبار و علو درجه حضرت خدیجه به او نسبت داده شده‌اند.[۷]

قدرت مدیریتی و سازماندهی

با توجه به شرایط آن روزگار، که زن را از تمام احتیاجات محروم و دختران را زنده به گور می‌کردند و با توجه به موقعیت و فعالیت اقتصادی خدیجه علیها السلام می‌توان او را خردمندترین و کارآمدترین زن روزگار خود نامید. یکی از نویسندگان عرب در مورد او می‌نویسد:

«خدیجه این بانوی آگاه و پاک سرشت و این انسان شیفته معنویت که حق‌گرایی، فضیلت طلبی و نواندیشی و عشق به کمال از ویژگی های او بود. از همان روزگار جوانی و پیش از آشنایی با پیامبر، یکی از دختران نامدار و بافضیلت حجاز و عرب به شمار می‌آمد. در جهان عرب نخستین، زن توانمندی است که در تجارت و مدیریت درخشید و در این راه شخصیت منطقه‌ای و شهرت جهانی به هم زد. به گونه‌ای که نام بلند او در تاریخ عرب و در آثار و نوشته‌های تاریخ نگاران پیش از اسلام نیز باشکوه و عظمت و به عنوان یک قهرمان بزرگ ملی آمده است».[۸]

نخستین زن مسلمان

ابن اسحاق گفته است، خدیجه نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آنچه را که رسول خدا آورده بود، تصدیق نمود. پس پروردگار به جهت ایمان وی، از رسولش بار اندوه را سبک کرد. هنگامی که پیامبر از اعماق دل با خدیجه صحبت می‌کرد، خدیجه از اندوه او می‌کاست و او را تصدیق می‌کرد و کار مردم را بر او آسان می‌شمرد.[۹]

وفات خدیجه علیها السلام

خدیجه در سن شصت و پنج سالگی، سه سال پیش از هجرت در ماه رمضان وفات کرد و هنگامی که جان می‌داد، رسول خد بر او وارد شد و فرمود:

«مرا آنچه می‌بینم ناگوارست و شاید خدا در ناگواری، خیری بسیار قرار دهد»

و چون خدیجه وفات کرد، فاطمه می‌گریست و به رسول خدا می‌گفت: مادرم کجاست؟ پس جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: به

فاطمه بگو که خدای متعال برای مادرت در بهشت خانه‌ای از درٌ و گوهر بنا کرده است که رنج و داد و بیدادی در آن نیست. و او در کنار آسیه و مریم است.

آری خدیجه، همان بانوی پاک‌دامن و مهربانی بود که امیرالمؤمنین علی (ع) در وصف او این چنین می‌سراید:

«هان ای دو چشم من، باران اشک از آسمان دیدگانم فرو بارید، خدا این گریه و این باران اشک را در سوگ دو یار خدا، کار اسلام و قرآن و دو پشتیبان بی‌همانند پیامبر آزادی و عدالت بر شما مبارک سازد...

پیشتازترین زن در راه آزادی بود و با پیامبر نماز گذارد و به نیایش نشست، باران اشک فرو بارید. بر همان بانوی خود ساخته و پاک روش و پاک منشی که خدا خیمه و سرای او را پاک و پاکیزه ساخته است».[۱۰]

پاورقی

[۱] . مطهربن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، بیروت، دارالجنان، ج ۵، ص ۱۰.

[۲] .الاصفهانی، ابی الفرج؛ مقاتل الطالبین، قم، موسسه دارالکتاب، چاپ دوم، ص۲۹.

[۳] . کرمی فریدنی؛ علی، جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز؛حضرت خدیجه، انتشارات دلیل ما، ج اول، ص ۱۴.

[۴] .جمعی از نویسندگان، القاب الرسول وعترته، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۲۹.

[۵] .جمعی از نویسندگان، تاریخ الائمه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۱۵ – ۲۰.

[۶] . علی محمد علی دفیل، خدیجه علیها السلام ترجمه دکتر فیروز حریرچی، تهران، سپهر،۱۳۶۲، ص ۱۱.

[۷] .علی بن احمد کوفی، الاستغاثه، قم، مجمع احیاء الثقافه، ج۱، ص ۷۰– ۶۴.

[۸] .محمدبن سلیمان کوفی، مناقب امیرالمؤمنین، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ج۲، ص ۴۲۲.

[۹] .محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینه، قم، انتشارات دارالکتاب، ج۳، ص ۸۴۳.

[۱۰] .شیخ طوسی، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ۱۴۱۴قمری.ص ۱۷۵.

۹– حضرت خدیجه علیها السلام در تاریخ

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر: www.aviny.com

۱– خدیجه صلوات الله علیها گام به گام با رسول الله صلوات الله علیها

در کلامی از نخستین امام , علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در تبین جایگاه و رابطه ی ویژه حضرت , با رسول الله صلوات الله علیه , چنین می خوانیم :

...و لقد کان یجاور فی کل سنهٔ بحراء فأراه و لا یراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذفی الإسلام غیر رسول الله (صلی‌الله علیه‌و آله) و خدیجهٔ و أنا ثالثهما أری نورالوحی و الرسالهٔ و أشم ریح النبوهٔ. و لقد سمعت رنهٔ الشیطان حین نزل الوحی علیه (صلی‌الله علیه و آله) فقلت یا رسول‌الله ما هذه الرنهٔ فقال هذا الشیطان قد أیس من عبادته إنک تسمع ما أسمع و تری مأری إلا أنک لست بنبی و لکنک لوزیر و إنک لعلی خیر.

(مکاتیب الرسول ج۱ صفحه ۴۰۷ , با اختلافاتی در نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به قاصعه)

... هر سال که در حرا خلوت می گزیـد , من ایشام را می دیـدم و جزمن و خـدیجه , کسـی ایشان رانمی دید و در آن روز که هیچ مسلمانی نبود , جز رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه سلام الله علیه ها , مسلمانی نبود که من سومین آنان بودم.

نور وحی و پیـامبری را می دیـدم و بوی نبوت را استشـمام می کردم و در زمـانی که وحی بر ایشان صـلی الله علیه و آله , عرضه می شد , ناله های شیطان رامی شنیدیم ...

۲- خواستگاری

مطلب دوم : خواسـتگاری تقاضـای ازدواج از جـانب خـدیجه (علیهـا السّـلام) مطرح می شود زیرا انـدیشه بیش از بیست سال بر این انتخاب تامل نموده است .تا ان زمان حاضر به زندگی مشترک با هیچ مردی از مکه نبودند وبه خواستگارانی چون ابوسفیان عقبه بن ابی معیط و... وقعی ننهادند.

اکنون زمـان شایسـته برای صـحیحترین انتخـاب فرارسـیده و با عرفانی که به امین مکه دارد بایسـته است که خود بر سـنتهای جاهلی عربسـتان خـط بطلاـن کشـد و سـکوت مـدبرانه وفهیمـانه را بشـکند و اینچنیـن بگویـد :به دلیـل قرابت شـما به خـودم وارجمنـدی و والامقامی و امین وشـریف بودن شـما درقبیله و داشتن بایسته ترین رفتارها و درستی کلام برای ازدواج با شما اماده ام !پس ازاگاهی رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از پیشنهاد خدیجه (علیها السّلام) با عمو ها به گفتگو می پردازند و ایشان برای خواستگاری به منزل خدیجه (علیها السّلام) می روند و از حضرت خدیجه (علیها السّلام) خواستگاری میکنند.(سیره ابن اسحاق ۱۳۰/ ونیز طبقات ج ۶/۱۱)

وازجانب خدیجه (علیها السّلام) نیز عمویش عمروبن اسد پاسخ گومی باشد .(طبقات ابن سعد ج ۱/۸۸)

۳- خدیجه در زمان ازدواج با پیامبر

مطلب اول:ابن اسحاق در معرفی خدیجه (علیها السّلام) می نویسد:...خدیجه در ان زمان (پیشنهاد ازدواج با رسول الله (صلّی الله علیه و آله و سلّم))درمیان زنان قریش از بهترین اجداد برخوردار بود.شریف ترین و پولدار ترین زن قریشی بود به گو نه ای که هر کس توان خواستگاری داشت بر ازدواج با ایشان حریص بود. (سیره ابن اسحاق ص۱۲۹)

ویا معرفی در توصـیف خـدیجه چنین میگویـد:خدیجه دختر خویلد بن اسد ....زنی دور اندیش ونیرومند و پرطاقت در برابر سـختیها وشـریف وصاحب کرامت و خیرو از نظر اجـداد در میان زنان قریش نخبه وبرگزیده و در مولایی و بزرگی بزرگترین انان و...بگونه ای که انسانی در خویش توان خواسـتگاری می دید حریص بر ازدواج با ایشان بود.وی را خواستگاری می کردند و برایش هزینه ها می کردند.(اما ناکام بر می گشتند) طبقات ابن سعد ج۱/۸۸

ابن عبـاس می گو یـد:خـدیجه در زمـان ازدواج بـا رسول الله (صـلّی الله علیه و آله و سلّم) و...بیست و هشت سـاله بود و مهریه اش دوازده وقیه! (طبقات ابن سعد ج۶/۱۲)

۱۰- حضرت خدیجه علیها السلام که بود؟

مشخصات کتاب

مولف : جمعی ازنویسندگان

ناشر : کتابخانه ظهور

مقدمه

خدیجه اولین همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اولین زنی که اسلام آورد و مادر فاطمه زهرا که از زنان مشهور تاجر عرب و حجاز به شمار می رفت. پدرش خویلد بن اسد و مادرش فاطمه (دختر زائدهٔ بن اصم بن....) که سلسله آنها از" لوی "با پیغمبر اکرم و سایر هاشمیان، مشترك می شود. خدیجه از طرف پدر با رسول خدا، عموزاده و نسب هر دو به" قصی بن کلاب" می رسد. او از خانواده های اصیل و اشراف مکه است. تولد او نیز در مکه و چندین سال قبل از «عام الفیل» بوده است. حضرت خدیجه قبل از ازدواج با رسول خدا، ۲ بار شوهر کرده بود که هر دو از دنیا رفته بودند او از شوهر دوم خود" (ابوهالهٔ بن ....تمیمی) "فرزندی داشت که نامش" هند "بود که از همین جهت به او لقب" ام هند "دادند. عده ای از علمای بزرگ معتقدند که خدیجه قبلا ازدواجی نکرده بود و فرزندان منتسب به او، مربوط به خواهرش است.

بانوی ثروتمند حجاز و تجارتش

در آن زمان که مردم مکه، از راه تجارت امرار معاش می کردند خدیجه نیز از آنجا که از ثروتمندان مکه و کارهای تجارتی می کرد و چندین شتر در دست کارگزاران او بود که در اطراف کشورهایی مثل شام، مصر و حبشه، رفت و آمد و دادوستد داشت، وقتی آوازه درستی و امانتداری و خوش خلقی رسول خدا را شنید و لقب" محمد امین "را از او دید، در پی مذاکراتی که با ابوطالب، عموی پیغمبر کرد" محمدامین " را در کاروان تجارتی خود، در امور مربوط به دادوستدهایش انتخاب کرد و از آن پس پیامبر گرامی اسلام در دوران جوانی در سفرهای تجارتی برای حضرت خدیجه سود فراوانی بدست آورد. در سفری که پیغمبر برای تجارت به شام رفت، حضرت خدیجه غلام خود" میسره "را همراه او کرد و دستور داد تا همه جا، او را همراهی و مراقبت نماید. درشهر بصری در نزدیکی شام به راهبی به نام" نسطورا "برخورد کردند که او به غلام، از آینده پیغمبر و نبوت او خبر داد و از طرفی سود بسیاری عاید آنها شد که تا آن موقع، در هیچ سفری به این اندازه نبود. بعد از برگشت از شام، میسره، احوالات سفر و گفتار راهب و مشاهداتش را که از عظمت و معنویت محمد بود، برای خدیجه تعریف کرد و از همین جا بود که او را مشتاق همسری با" محمد امین "نمود.

ازدواج خدیجه با رسول خدا

با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش چون" ابوجهل بن هشام "و" عقبهٔ بن ابی معیط "از او خواستگاری کرده بودند ولی خدیجه که شیفته درستکاری و امانتداری و مکارم اخلاقی و جهات معنوی او شده بود، خود، پیشنهاد ازدواج داد و برخلاف سنت های ازدواج در میان اعراب جاهلی آن زمان، مال و ثروت زیادی از دارائیش را به محمد، هدیه کرد. محمدامین نیز این پیشنهاد را پذیرفت و مراسم عقد آنها با حضور عموهای پیامبر و بستگان خدیجه که از هه مشهورتر پسرعموی او" ورقهٔ بن نوفل "بود انجام و خطبه عقد توسط" ابوطالب "که بزرگ بنی هاشم و عمو و کفیل پیامبر بود، اجرا شد. مهریه آن حضرت بنا به نقل برخی تاریخ ۲۰ شتر و بنا به نقل بعضی ۱۲ اوقیه و نیم که پانصد درهم می شود، بود. بر سر این جریان زنان مکه رابطه شان را با خدیجه قطع و او را تنها گذاشتند. حضرت رسول در آن موقع ۲۵ سال و خدیجه بنا به اقوال مختلف بین ۴۰ تا ۲۸ سالگی بوده اند. برای اطلاع کامل به کتب مربوطه مراجعه شود. او اولین همسر رسول خدا بود و تا وقتی که حیات داشت هیچ زن دیگری اختیار نکرد و ثمره این ازدواج، دو پسر بنام قاسم و عبدالله که هر دو قبل از بعثت پیامبر از دنیا رفتند و ۴ دختر بنام زینب، ام کلثوم، رقیه و فاطمه زهرا سلام

اله علیها بود. فاطمه زهرا، بعد از بعثت به دنیا آمد.

شمه ای از فضایل حضرت خدیجه

اولین زنی که در نزد پیامبر از احترام و محبوبیت خاصی برخوردار بود.
۱- حدیث مشهوری میان اهل شیعه و اهل سنت است که پیغمبر فرمود: از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان فقط چهار زن که عبارتند از: آسیه دختر مزاحم (زن فرعون)، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم.
۲- و نیز فرمود: بهترین زنان بهشت چهار زن هستند: مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد ص، آسیه دختر مزاحم.
۳- در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا روایت است که فرمود: درشب معراج چون بازگشتم، از جبرئیل پرسیدم آیا حاجتی داری؟ جبرئیل گفت: خدیجه را از طرف خداوند و از جانب من سلام برسان.
۴- او یک همسر فداکار و ایثارگر، بهترین یاور برای رسول خدا و در تمام مشکلات و سختی های پی در پی و تبعیدها و محاصره های پیامبر، قوی ترین پشتیبان و همراه او بود. اموال خود را در راه اهداف الهی همسرش و گسترش و تقویت اسلام، بخشش کرد و با ثروت بسیارش در راه تثبیت و پیشرفت اسلام، بسیار موثر بود.
۵- او زنی با کمال و با شخصیت و با فضیلت بود و از همین رو از زنان دیگر ممتاز و پیامبر خدا او را بسیار دوست می داشت.

برخی وقایع دوران زندگی حضرت خدیجه با رسول گرامی اسلام

۱- تجدید بنای خانه کعبه و حکمیت رسول خدا که در ۳۵ سالگی رسول اکرم اتفاق افتاد (مراجعه به کتب مربوطه)
۲- مبارزه با بت پرستی و اختلاف بین بت پرستان، توسط مردان و سران جامعه آن روز
۳- بعثت رسول اکرم و پیغمبری آن حضرت
۴- جنگ های پیغمبر

وفات؛ مدفن

حضرت خدیجه مدت ۲۵ سال در خانه پیامبر اسلام زندگی کرد و وی در سال دهم بعثت در دهم ماه رمضان و به مدت کوتاهی بعد از وفات" ابوطالب "عمو و سرپرست پیغمبر از دنیا رفت. آن سال را" عام الاحزان "سال اندوها گفته اند. مرقد او در «حجون مکه» در قبرستان ابوطالب کنار قبر عبدالمطلب، ابوطالب و عبدمناف می باشد.

پیغمبر بعد از حضرت خدیجه

پیامبر سالها بعد از مرگ او به خوبی از تنها یار وفادار خود یاد می کرد. بارها بیاد او گریه می کرد. به نقل از عایشه که هر وقت پیامبر گوسفندی را ذبح می کرد، می فرمود: گوشت های آن را برای دوستان خدیجه بفرستید و عایشه بر او رشک می برد و می گفت که پیامبر زیاد از او یاد می کرد. در روایت مشهور دیگری است که چون برای پیغمبر هدیه ای می آوردند گااهی می فرمود: برای فلان بانوئی ببرید که از دوستان خدیجه بوده است. رسول خدا درباره خدیجه می فرماید: خداوند بهتر از او را به من نداده است. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردم کفر داشتند، تصدیق نبوت من کرد، زمانی که دیگران مرا تکذیب کردند و اموال

خود را در اختیـار من گـذاشت در وقتی که دیگران محروم کردنـد و خداونـد متعـال از او فرزنـدانی به من عطـا کرد و در روز فتح مکه، پیغمر مسیر حرکت را به گونه ای تنظیم کرد که از کنار مزار خدیجه سلام الله علیها عبور نمود.

منابع

۱- فروغ ابدیت (جعفر سبحانی)

۲- دائرهٔ المعارف تشیع

۳- زندگانی پیامبر اکرم (رسول جعفریان)

۱۱- حضرت خدیجه علیها السلام مادر ام ابیها

مشخصات کتاب

مولف : جمعی از نویسندگان

ناشر : التوحید

مقدمه

خدیجه این بانوی آگاه و پاک‌سرشت، و این دلباخته‌ی فضیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصـایص ذاتی او بود، از همـان دوران جوانی نیز یکی از مشـهورترین زنـان حجاز و عرب به شـمار می‌رفت. وی که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیت‌های تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز، از شـهرتی شایسته برخوردار بود. چنـان که نـام وی نه تنهـا در تاریخ اسـلام، بلکه در تاریـخ اعراب و قبائل عرب و در آثار و نوشته‌های مورخین غیراسـلامی نیز، به عظمت و تجلیل، یاد شده است. خدیجه در کار تجارت خود نیز، بر اساس همان خصوصیات و خصلت‌های برجسته‌ی انسانیش، گام برمی‌داشت. هرگز تجارت را به عنوان وسیله‌ای برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق و به هر شـکل که باشد، نگاه نمی‌کرد. هرگز در پی سودجـویی و منفعت طلبی‌هـای شخصـی و بی‌رویه نبـود. از این رو همـواره سـعی داشت که تجـارت خود را به دور از آلودگی‌ها، و عاری از درآمـدهای ناصـحیح، انجام دهـد، و از عوایـدی که از راه‌هایی چون احتکار و کم‌فروشـی و گران‌فروشـی و ربـاخواری و نظـایر آن به دست می‌آیـد، مصون دارد. بر این اساس خـدیجه هرگز تجارت خود را، به این گناهان نابخشودنی آلوده نکرد، و داد و سـتدهایش را جز از راه‌های مشـروع و اصولی انجام نداد. همین خصوصـیات انسانی، و روش و رفتار معقول و منطقی بـاعث شـده بود که اطمینـان و اعتمـاد گروه‌هـا و طبقـات مختلف مردم، به او جلب شود و راه پیشـرفت و ترقی از راه‌های مشـروع و افزایش درآمـدهای حلال، برای او همـوار گردد. تـا جـایی کـه دربـاره‌ی موفقیت‌هـای تجـاری او، و ثروت سـرشاری که از این راه فرادسـت آورده بـود، در تواریـخ و متـون مختلـف نوشـته‌اند: «هزاران شـتر در دسـت خـدمه و کارکنـان خـدیجه بـود که در اطراف کشورهایی چون مصـر، شام و حبشه در راه تجارت، مشـغول رفت و آمد و داد و سـتد و نقل و انتقال کالاهای تجاری بودند.» (۱) با این که حضـرت رسول، پس از وفات خـدیجه با برخی از زنان دیگر ماننـد عایشه، صـفیه، ام‌سـلمه، و ... هم وصـلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسـران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایسـتگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره‌ی او را گرامی و عزیز می‌داشت چنان که درباره‌اش می‌فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصـیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشـتم، به یاری‌ام آمـد و دسـتم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من

کفر می‌ورزیدند، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیبم می‌کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.»

ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آن زمانی که خدیجه به عنوان زن نخست عرصه‌ی تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام دوران جوانی خود را طی می‌کرد. در آن سال‌ها مردم پیامبر اسلام را به خاطر پاکی و راستی و درستی فوق‌العاده و امانتداری بی‌مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمدامین» ملقب ساخته بودند. و همه جا نام او را توام با این صفت گویا و رسا، که نشان دهنده‌ی یکی از خصلت‌های ویژه‌ی آن حضرت بود، بر زبان می‌آورند. این آوازه‌ی درستی و امانت که در مکه توام با ادای احترام به امین، گسترده شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درستکار و امانت‌دار، جلب و جذب کرد به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب با محمدامین انجام داد، وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتی، و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید بدین سان پیامبر عالیقدر اسلام در دوران جوانی، چندین بار با کاروان خدیجه به سفرهای تجارتی رفت، و با هوش سرشار و اندیشه‌ی منطقی و داد و ستدهای معقول و درست، سود فراوان فرادست آورد. و به مکه بازگشت. همین توفیق غیر منتظره در امر تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانتداری محمدامین، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه در وجود این جوان پاک و پاک سرشت، یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر و اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدیدنظر کرد. وی پیش از آن دو بار ازدواج کرده، و هر دو همسرش - «عتیق بن عائذ» و «هند بن نباس» - را بر اثر مرگ آنان از دست داده بود. در پی از کف دادن دومین شوهرش، نسبت به زندگی، دیدگاه خاصی پیدا کرده و بر آن شده بود که از آن پس همه‌ی عمر را تنها و مستقل، زندگی کند و اختیار زندگی و ثروتش را به دست هیچ کس و با هیچ عنوانی نسپارد. شاید این تصمیم از آن جا ناشی شده بود که او با آن روحیه خاص و اندیشه‌ی والا و درون پاک و صفات برجسته‌اش، هیچ فردی را شایسته‌ی همسری خود نمی‌دانست، و به چنان حدی از استقلال طلبی رسیده بود که ترجیح می‌داد در بازمانده‌ی سال‌های عمرش، به هیچ فردی وابسته و به هیچ کس متکی نباشد. اما خصوصیات بی‌مانند محمدصلی الله علیه و آلهاین اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمدصلی الله علیه و آلهبرای او چنان جاذبه‌ای داشت که یک باره از تصمیم پیشین خود درگذشت، و آن استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت، و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه‌ای پیوند زند و در هم بیامیزد. جاذبه‌ی صداقت و راستی و پاکی محمدامین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز، فائق آمد. به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت، و به آن جوان والا و بی‌مانند پیشنهاد ازدواج داد. یک روز محمدصلی الله علیه و آله را به ملاقات خود طلبید و در این دیدار، پرده از راز دل برگرفت. و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت: «ای محمد من تو را مردی شریف و امانتدار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم، که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری از ناچیزترین آلودگی‌ها نیز بر دامنت ننشسته است. تو خوش خلق و امین و راستگویی، از راست گفتن به هیچ قیمتی باک نداری، و اصالت‌های انسانی خود را در برابر هیچ چیز از دست فرو نمی‌نهی. این خصوصیات انسانی و خصلت‌های برجسته و شایسته‌ات، مرا چنان جلب و جذب کرده است که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم آشیانی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من توافق داری من آماده‌ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم.» (۲) آری بدین سان خدیجه علی‌رغم رسوم و سنت‌هایی که در سرزمین حجاز آن روز رایج بود، شاید نخستین زنی بود که به جای انتظار خواستگاری از سوی مرد، خود قدم به میدان می‌گذاشت تا از شوهر آینده‌اش خواستار ازدواج شود. البته خضوع و فروتنی یک زن در برابر فضائل و ملکات والای انسانی، هیچ گونه شگفتی ندارد. چه شده بود، چه پیش آمده بود، که یک باره یک زن برجسته و سرشناس عرب، زنی از اشراف که در میان رسوم و

سنت‌های دست و پا گیر اشرافی زندگی کرده بود، ناگهان همه‌ی آن قیدها و بندها را می‌گسست، و همه‌ی سنت‌ها را زیر پا می‌نهاد، و بدین سان سرفراز و بالنده پیش می‌آمد تا در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی این و آن دست به کاری زند که پیش از آن، شاید هیچ زنی از خانواده‌های معمولی نیز، بدان دست نیازیده بودند؟ راز و رمز این ماجرا تنها در یک نکته نهفته بود: در این که زنی با شخصیت برجسته و اعتبار بی‌مانندش، زنی که بسیاری از زنان و حتی بسیاری از مردان، در برابرش تواضع نشان می‌دادند، اکنون در برابر فضایل برجسته و ملکات والای انسانی که پرتو آن در وجود محمدامین نور می‌افشاند، خود را خاضع و فروتن می‌دید. و این هیچ جای شگفتی ندارد. آری، این خدیجه بود که در برابر شخصیت متعالی و فضایل برجسته و خصوصیات و ارزش‌های والای انسانی و خصلت‌های ملکوتی محمدصلی الله علیه و آله چنان خاضع و فروتن شده بود که دیگر برای هیچ کدام از آن آداب و رسوم و سنت‌های اشرافی ارزشی قائل نبود. این بانوی برجسته و با شخصیت، همان زنی بود که بر زنان و مردان بسیار، فرمان می‌راند، همان زنی بود که چون کاروان‌های تجاری پربارش در جاده‌های عربستان و سرزمین‌های دور و نزدیک آن به راه می‌افتاد، چشم‌ها را خیره می‌کرد و آرزو و اشتیاق هم سخنی با او را، در دل‌ها شعله‌ور می‌ساخت. همان زنی بود که پیش از آن بارها و بارها، دیده شده بود که اشراف و رجال عرب و سران و اقوام طوایف، با ثروت‌های هنگفت و شهرت و موقعیت فراوانی که داشتند، به خواستگاریش می‌آمدند، ولی او تقاضای آنان را نمی‌پذیرفت، و شاید اساساً آنها را شایسته و لایق خواستگاری خویش نمی‌دید. اما اکنون همین زن برجسته و احترام‌انگیز، همین زنی که در تمامی سرزمین حجاز، زنی مانند او نبود، با شور و اشتیاق فراوان و با علاقه و عاطفه‌ای وصف‌ناشدنی، خود قدم به میان نهاده بود، و در طرح پیشنهاد ازدواج، با محمدصلی الله علیه و آله پیش‌قدمی و پیش‌گامی می‌کرد. چنین بود که مقدمات ازدواج محمدصلی الله علیه و آله و خدیجه، صورت پذیرفت و گفتگو درباره‌ی این مزاوجت فرخنده، به مرحله‌ی تصمیم و تدارک رسید. خدیجه در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دیگرگونه ساخت، بلکه همه‌ی سنت‌های دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود. با آن که خواستگاران قبلی ثروت‌های کلان و نقدینه‌های گران، در اختیار داشتند و مهریه‌های سنگین و خیره‌کننده عرضه می‌داشتند، باز خدیجه در مورد محمدصلی الله علیه و آلهرفتاری دیگر در پیش گرفت. بدین معنی که مهریه را نیز به جای آن که از سوی مرد باشد، او از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که به عنوان مهریه از آن سخن رفته بود، از دارائی سرشار خود به محمدصلی الله علیه و آله هدیه داد. خدیجه با این برنامه‌ی درخشان اخلاقی، و با این رفتار خیره‌کننده که در عین عظمت و شخصیت و سرافرازی، حکایت از فروتنی و تواضعی با شکوه داشت، نشان داد که به راستی برجستگی و امتیاز اصلی و اساس‌اش از جهت ثروت سرشار و اعتبار تجاری او نیست. بلکه آنچه بدو عمیقاً ارزش و شخصیت و برجستگی می‌بخشید، شکوه اندیشه و طرز تفکر و والائی دیدگاه‌های معنوی او است که نسبت به دیگر زنان ممتاز سرفرازش می‌کند. آری، او شوهری می‌خواست که از لحاظ فضیلت و معنویت برجسته‌ترین مردان زمان و زمانه باشد، و پیدا است که چنین کسی جز پیامبرصلی الله علیه و آله هیچ کس دیگر، نمی‌توانست باشد. «ابن‌اسحاق» سیره‌نویس قدیمی نیز اعتراف می‌کند که: مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی‌مانند خدیجه به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت: «ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.» پیامبر اسلام نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می‌کند». آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...»

ایثار و فداکاری خدیجه

گفتگوهای مقدماتی درباره‌ی این ازدواج فرخنده، انجام گرفت. قرارها گذاشته شد. روز موعود تعیین گردید. و در آن روز طی

مراسمی ساده، با حضور نزدیک‌ترین کسان و اقوام محمدصلی الله علیه و آله و خدیجه، مراسم ازدواج برگزار شد. در آن روز مبارک خطبه‌ی عقد ازدواج این دو شخصیت بزرگ برجسته توسط عموی محبوب پیامبر اکرم، یعنی ابوطالب که از محترم‌ترین بزرگان و سران قریش بود، خوانده شد و بدین صورت خانه‌ی خدیجه با قدوم مبارک پیامبر اسلام، نور و شکوه و زیبایی معنوی پیدا کرد. ولی هنوز کسی نمی‌دانست که این خانه به زودی خانه‌ی شرافت، محل نزول وحی و نزول‌گاه جبرئیل و دیگر فرشتگان آسمانی خواهد شد. پس از انجام مراسم و اجرای خطبه‌ی عقد، محمدصلی الله علیه و آله از جای برخاست و به سوی در به راه افتاد. طرز رفتار و شکل حرکتش نشان می‌داد که تصمیم دارد مجلس را ترک گوید، و از آن خانه بیرون رود تا خانه‌ی خود را برای ورود همسر ارجمندش آماده سازد. اما ناگهان صدای خدیجه در قفای محمدصلی الله علیه و آله به این کلمات بلند شد: «ای محمد کجا می‌روی، که اکنون خانه‌ی من، خانه‌ی تو است، و کلید همه‌ی صندوق‌ها در اختیار تو، و من از امروز کنیز و فرماندار تو هستم». و بدین‌سان خانه‌ی خدیجه، کاشانه‌ی آرامش و سعادت مشترک این دو شخصیت بزرگوار و برجسته شد و از آن پس محمدصلی الله علیه و آله به آن خانه نقل مکان کرد تا آرامش گم گشته‌ای را که در سنین کودکی با مرگ پدر و مادر از دست داده بود، در این خانه بازیابد. و در آن محیط امن و آرامش، با آسودگی و فراغ بال در مسیر افکار و اندیشه‌های والای خود پیش رود. اما نکته‌ی مهم و چشمگیر دیگری هم در این ازدواج وجود داشت و آن این بود که چنین پیمان زناشویی ساده و ایثارگرانه‌ای، برای پیامبر اسلام ارزشی داشت که خداوند متعال، با حکمت بالغه‌اش، ۱۵ سال بعد آن را به منصه‌ی ظهور درآورد. بدین‌سان که بر اثر این پیوند زناشویی، تمامی ثروت خدیجه در اختیار حضرت محمدصلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن حضرت نیز پس از مبعوث شدن به پیامبری، تمام آن ثروت هنگفت را در راه پیشرفت اسلام و در راه خدا صرف کرد. خدیجه برای پیامبر اسلام نمونه‌ی یک همسر فداکار و ایثارگر بود. از همان آغاز زندگی مشترک تا آخرین لحظه‌ی حیات پرثمر خویش، در تمام مدت بهترین یار و یاور و مهربان‌ترین مونس پیامبر محسوب می‌شد. در روزهای آرامش نزدیک‌ترین همدم پیامبر، در ایام دشواری و در گیرودار شداید زندگی صبورترین و پر تحمل‌ترین مددکار، و در تمام حوادث سخت و مصیبت‌های پی‌درپی قوی‌ترین پشتیبان و همقدم و همراه رسول اکرم بود. در تمام شدائد و دشواری‌هایی که در سال‌های بعد از بعثت برای پیامبر و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمان‌ها نیز مایه‌ی امید و پشت‌گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت، و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید.با آن قدرت مالی و شهرت و مقامی که داشت، و با آن که قادر بود بهترین زندگی‌ها را داشته باشد و در کمال نعمت و رفاه و آسایش بسر برد، ولی تمام مظاهر زندگی دنیوی را به دور ریخت و در عوض با تمام ناملایماتی که به خاطر زندگی با پیامبر بر او روی آورده بود دست و پنجه نرم کرد. سال‌ها، با زجر و شکنجه شوهر بزرگوارش، با تهدیدهایی که بر زندگی هر دو سایه انداخته بود، و با تن دادن به تبعید و محاصره و حتی تحمل روزهای گرسنگی و شب‌های بیداری، به آسانی کنار آمد، تا هر روز قدمی تازه در راه نیل به اهداف عالیه‌ی اسلام و پیاده کردن برنامه‌های قرآن و پیشرفت مکتب انسان‌ساز اسلام بردارد. در تمام شدائد و دشواری‌هایی که در سال‌های بعد از بعثت برای پیامبر و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمان‌ها نیز مایه‌ی امید و پشت‌گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت، و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید.

اوصاف و فضایل خدیجه علیهاالسلام

این بـانوی بزرگوار و الگوی ممتـاز زن مسلمان، در نزد پیـامبر اکرم از احـترام و محبوبیت خـاص برخوردار بود. رسول گرامی، آن خاتون محترم را بسیار دوست می‌داشت، به مهر و درایت او آگاه بود. و از این رو در کارهای خود با وی نه فقط مانند یک همسر، بلکه همچون یک دوست فهیم و دلسوز و یار صـمیمی، مشورت می کرد و به نظریاتی که خـدیجه ابراز می‌داشت، با دیـده‌ی احترام می‌نگریست. از حضـرت علی علیه السـلام روایت شـده است که فرمود: «این جمله را از خود پیامبر اسـلام شـنیدم که فرمود: بهترین زنان بنی‌اسرائیل در عصر گذشته، مریم بنت عمران، و بهترین زنان امت، امروز خدیجه بنت خویلد است. (۳) البته مقام والا و احترام و شخصـیت خـدیجه علیهاالسـلام را نبایـد بـا معیارهـای عـادی سـنجید، چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت که خـداوند تبارک و تعالی به وسیله جبرئیل برای او سـلام فرسـتاد و او را به پاداشی عظیم وعده داد که هیچ کس دیگری، اعم از گذشتگان یا معاصـرینش یا از اصحاب رسول خدا، بدان مقام نرسیده بودند. بخاری یکی از محدثین بزرگ اهل سنت که یکی از شش «صحیح» عمـده و معتبر جهان تسـنن از آن اوست، نقل می کنـد: «عایشه می گویـد: درباره‌ی هیـچ زنی به اندازه‌ی خدیجه حسرت نکشـیدم و حسادت نبردم وقتی شـنیدم که پروردگارش او را به بهشت وعده داده است.» (۴) این سخن عایشه، دور از واقعیت نبوده است. چون می‌دانیم که خـدیجه نخستین همسـری است که پیـامبر اکرم قبل از آغاز رسالت اختیار کرده و مـدتی طولانی، نزدیک به ۲۵ سال با وی زندگی کرده است. با این که حضـرت رسول، پس از وفات خدیجه با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، امسلمه، و ... هم وصـلت نموده، ولی در تمـام مـدتی که همسـران دیگری در خانه داشت، باز از خـدیجه به شایسـتگی یاد می کرد، نام او را با احترام می‌برد و همـواره خـاطره‌ی او را گرامی و عزیز می‌داشت چنـان که دربـاره‌اش می‌فرمـود: «هرگز خداونـد متعـال بهـتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشـتم، به یاری‌ام آمـد و دسـتم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می‌ورزیدنـد، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیبم می کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.»(۵) این سـخنان صـریح و بی‌شـائبه از زبـان مبارک پیامبر گرامی اسـلام به خوبی می‌رسانـد که خـدیجه از چه موقعیت ممتازی در نزد پیامبر، و از چه شخصیتی برخوردار بوده است. عایشه می گوید: روزی نمی‌شد که پیامبر اسلام از خدیجه ذکر خیری به میـان نیـاورد. به حـدی که روزی غیرت و تعصب زنـانه بر من غالب شـد و با همان حال (حسادت) گفتم: آیا او زن سالخورده‌ای نبود که خداوند متعال بهتر از او نصیب تو کرده است؟ (منظور عایشه از این سخن، ابراز وجود و بیان ارزش خودش بوده است، زیرا خود را که زنی بسـیار جوان بود بـا حضـرت خـدیجه مقایسه کرده و خواسـته است که امتیاز جوانی خود را مطرح کنـد. اما خودش ادامه می‌دهد:) پیامبر اسلام به شدت غضبناک شد، به حدی که موهای جلوی سر مبارکش از شدت غضب تکان خورد و آنگاه آن جملات تحسین‌آمیز را (که فوقا نقل کردیم) درباره‌ی خدیجه بیان فرمود. و باز عایشه می گوید: «هر وقت در منزل گوسـفندی ذبح می‌شـد، پیامبر اسـلام می‌فرمودنـد: از گوشت آن برای دوسـتان خـدیجه هم بفرسـتیـد. روزی به این وضع اعتراض کردم، ولی پیغمبر فرمودنـد: من دوسـتان خدیجه را نیز دوست می‌دارم.» (۶) آنچه ذکر شـد فقط مشتی از خروار بود. وگرنه احادیث بسیار زیادی در دست داریم که از طریق دانشـمندان اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصیت ممتاز و احترام فوق‌العاده‌ی خـدیجه سخن می گویند: از جمله در احادیث فراوان از طریق علمای عامه و خاصه، آمده است که: کامل‌ترین و بهترین زنان از نظر ایمان چهار تن بوده‌انـد که عبارتنـد از آسـیه دختر مزاحم (همسـر فرعون)، مریم دختر عمران (مادر حضـرت عیسـی مسـیح) خدیجه دختر خویلـد، فاطمه دختر پیامبر اسـلام. (۷) لـذا به خـاطر همین اوصـاف و فضایـل، همین شخصـیت و بزرگواری، همین کاردانی و شایسـتگی و عطوفت و درایت و سایر امتیازات فوق‌العاده‌ی آن بانوی عزیز بود که پیامبر اسـلام، مادامی که خدیجه کبری زنده بود، با زن دیگری ازدواج نکرد و با آن که در آن زمان، شـرایط خاص زمانی و مکانی و سـنت‌های قومی و منطقه‌ای تعدد زوجات را به صورت امری کاملاًـ عادی می‌نگریست و مردان بسـیاری در یک زمان چنـد همسـر در خانه داشـتند، و با آن که قوانین اسـلام نیز با تحقق شـرائط لازم این اجازه را در اختیار هر فرد عادی هم می گذاشت - چه رسد به پیامبر خدا - باز رسول اکرم هم هرگز در طول

حیات خدیجه از این حق خود استفاده نکرد. نکته‌ی مهم آن که خدیجه در حساس‌ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام - چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می‌شد و جهانی را به لرزه درمی‌آورد - همواره رسول اکرم را به خوبی درک می‌کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه‌ی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می‌تواند این چنین حساس و فهمیده و با کمال و عمیق و عالم و واقع‌بین باشد.

بانوی دانشمند و صاحب کمال

در شرح اوصاف و فضایل خدیجه، سخن تمام نمی‌شود مگر آن که به مراتب فضل و دانش وی نیز اشاره کنیم و بگوییم که او زنی دانشمند، پرتجربه، بسیار فهیم، بسیار روشن‌بین و صاحب‌کمال بود. هر مسأله‌ای را به دقت بررسی می‌کرد، هرگز بدون علم و اندیشه چیزی را نمی‌پذیرفت و بدون تفکر و تعمق حرفی نمی‌زد. در آغاز رسالت به محض آن که متوجه شد تغییرات غیر عادی در پیامبر ایجاد شده و حتی وضع جسمانی آن حضرت و اعمال و رفتار و حرکاتش دگرگون شده است، در آن شرایط حساس، با دقت و تدبر و تفکر ویژه‌ای که داشت، بهتر و دقیق‌تر از بزرگترین دانشمندان علم روانشناسی به اصل مسأله پی برد و با قاطعیت و صراحت اعلام کرد که تمام آن تغییرات و پیدایش آن وضع خاص جسمانی برای پیامبر، آثار یک دگرگونی و تحول عمیق روحی و معنوی است و هیچ عارضه‌ی دیگری وجود ندارد. در زمانی بعضی از آشنایان و اطرافیان از گوشه و کنار و گاه به طور جسته گریخته و گاه آشکارا برای تغییر حال پیامبر ابراز نگرانی می‌کردند، خدیجه با روشن‌بینی خاص و درک هوشمندانه‌اش خطاب به پیامبر گفت: «خداوند تو را هرگز عاجز و ناتوان می‌سازد (و به بیماری‌های سخت جسمانی که باعث عدم تعدل و زمینگیری شوند دچار نمی‌کند) چون تو در زندگی خود همیشه صله‌ی رحم داشته و داری، مهمانی می‌دهی و مهمان‌دوستی و مهمان‌نوازی می‌کنی، از مستمندان و درماندگان دستگیری می‌کنی و فریادرس مظلومان هستی.» (۸) نکته‌ی مهم آن که خدیجه در حساس‌ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام - چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می‌شد و جهانی را به لرزه درمی‌آورد - همواره رسول اکرم را به خوبی درک می‌کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه‌ی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می‌تواند این چنین حساس و فهمیده و با کمال و عمیق و عالم و واقع‌بین باشد. چنین بانویی، با چنین اوصاف والایی، علاوه بر تمام امتیازاتش بهترین شریک غم و اندوه پیامبر نیز بود. و این صفتی است که هرگاه زنی منصف بدان باشد، یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در زندگی مرد، و در تحکیم اصول و مبانی خانوادگی او به شمار خواهد رفت، به طوری که هرگز زیبایی و جمال و سایر نشانه‌ها و خصوصیات زنانگی نمی‌تواند جای آن را پر سازند. توجه بدین امر، در زندگی خانوادگی خدیجه کاملاً مشهود و آشکار بود و اسناد معتبر حاکی از آن است. «ابن‌اسحاق» یکی از سیره‌نویسان اولیه و معروف اسلام در این باره می‌گوید: پیامبر اسلام هر چیز مکروهی را که می‌دید و می‌شنید و هر ناروایی را که بر او وارد می‌گردید، محزون و متأثرش می‌ساخت، هنگام بازگشت به خانه با خدیجه در میان می‌گذاشت. و خداوند به وسیله‌ی خدیجه، آن مکروه و ناروا را فرج و گشایش عنایت می‌فرمود. خدیجه همواره او را به ثبات و مقاومت دعوت می‌کرد و با درایت و عطوفت خود دردها و رنج‌ها و آلام پیامبر را تسکین می‌داد (و چنین شریک زندگی و غمگسار مهربانی همیشه یار و مددکار پیامبر بود) تا روزی که خدیجه از دنیا رفت و یک غمخوار فهیم و مصاحب و مشاور مهربان و صمیم از دست رفت... این سیره‌نویس قدیمی نیز اعتراف می‌کند که: مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی‌مانند خدیجه به جایی رسید

که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت: «ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان.» پیامبر اسلام نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می کند». آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و سلام بر جبرئیل...»

گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه

«ابن‌سعد» یکی دیگر از مورخین اسلامی، در کتاب «طبقات» می‌نویسد: «حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد صلی الله علیه و آله می‌افکند و می گوید: یکی از برتری‌های محمد صلی الله علیه و آله بر من این است که همسر او در راه اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود، و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی نسبت به دستورهای الهی راه نشان داد.» (۹)

فرزندان خدیجه

از حضرت خدیجه چهار فرزند متولد شدند. پسری به نام قاسم به دنیا آمد که طاهر و طیب لقب داشت، و کنیه‌ی «ابوالقاسم» برای پیامبر اسلام، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است. قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد و حتی تا مرحله‌ی پاگشودن و به راه افتادن هم زنده بود. اما هنوز از شیر گرفته نشده بود که بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت. غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر نیز شد که اسامی آنان زینب و ام‌کلثوم و فاطمه علیهماالسلام بود. آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکدامن‌ترین و پاکیزه گوهرترین بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا سلام‌اللَّه‌علیها، پرورانده می‌شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر، برای پدر بزرگوارش باقی می‌ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان، انتخاب شود، و در دامان گهربارش فرزندان همچون ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را پرورش دهد که خود، مشعلداران ارشاد و هدایت جهانیان باشند... آری فاطمه سلام الله علیها این چنین مادری داشت که «خدیجه» نامور گشته بود... (۱۰) امام صادق علیه‌السلام نیز به آن اشاره فرموده‌اند: «عن مفضل بن عمر، قال: قلت لابی عبداللَّه الصادق علیه‌السلام کیف کان ولاده فاطمه علیهاالسلام؟ فقال: نعم؛ ان خدیجه علیهاالسلام لما تزوج بها رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم هجرتها نسوه مکه فکن لا یدخلن علیها ولا یسلمن علیها و لا یترکن امراه تدخل علیه فاستوحشت لذلک و کان جزعها و غمها حذراً علیه.» (۱۱) آری، چون خدیجه علیهاالسلام به ازدواج رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله درآمد زنان مکه رابطه خود را با خدیجه علیهاالسلام قطع کردند و دیگر به خانه‌ی او نمی‌آمدند. و در هنگام ملاقات به او سلام نمی کردند. رفت و آمد دیگران به خانه خدیجه علیهاالسلام را مراقبت کرده، مانع رفتن آنان به خانه او می‌شدند. زنان مکه، خدیجه علیهاالسلام را تنها گذاردند، دیگر با او دوستی نمی کردند. خدیجه علیهاالسلام از این موضوع غمگین و ناراحت بوده و وحشت او را فراگرفته بود. این ترک رفت و آمد و محاصره‌ی روحی خدیجه علیهاالسلام با مبعوث شدن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به رسالت شدیدتر شد. در این زمان چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را دشمن خود می‌دانستند هرگونه ارتباطی را با خدیجه علیهاالسلام که حامی اصلی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود قطع کردند و خدیجه علیهاالسلام را در آن شرایط سخت تنهای تنها گذاردند.

پی نوشت‌ها

۱- تذکرةالخواص، ج ۲، ص ۳۰۲ . ۲- تذکرة الخواص، ج۲، ص ۳۰۲ . ۳- عمدة ابن بطریق، ص ۲۴ . ۴ - صحیح بخاری، جزو پنجم، باب ۳۰، ص ۱۱۴ ۵- همسران رسول خدا، ص ۱۸. به نقل از استیعاب ابن عبدالبر. ۶- منبر الاسلام و توفیق الاعلم . ۷-

استیعاب و صحیح بخاری. ۸- سیره ابن‌هشام، ج۱، ص ۱۱۴- ۱۱۶. ۹- طبقات ابن‌سعد، ج ۱، ص ۱۳۴. ۱۰- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۱۷۴ ۱۱- امالی شیخ صدوق، ص ۵۹۳ .

۱۲- حضرت خدیجه علیها السلام مادر امت

مشخصات کتاب

نویسنده : محمد محسن طبسی

ناشر : مرکز تحقیقات حضرت ولی عصر (ع)

مقدّمه

سخن ازخدیجه(علیها السلام)، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری واستقامت در هدف است. به حق قلم فرسایی درباره کسی که خداوند براو سلام و درود می فرستد، بسی مشکل است.اما به مصداق" ما لا یدرک کلّه لایدرک کلّه "،به بررسی گوشه هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو می پردازیم :

ولادت و خانواده

خدیجه(علیها السلام) ۶۸ سال قبل از هجرت بدنیا آمد با توجه به اینکه سن حضرت خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمتر از سی سال بوده، پس تاریخ ولادت ایشان غیر از این است که در متن داده شده است . خانواده ای که خدیجه (علیها السلام)را پرورش داد از نظر شرافت خانوادگی و نسبت های خویشاوندی ، در شمار بزرگترین قبیله های عرب جای داشت.این خاندان در همه حجاز نفوذ داشت. آثار بزرگ و نجابت و شرافت از کردار و گفتار خدیجه (علیها السلام) پدیدار بود. خدیجه (علیها السلام) از قبیله هاشم بود و پدرش خویلد بن اسد قریشی نام داشت . مادرش فاطمه دختر زائدبن اصم بود .

اخلاق خدیجه(علیها السلام)

خدیجه (علیها السلام)در بین اقوام خود یگانه و ممتاز و میان اقران کم نظیر بود . او به فضیلت اخلاقی و پذیرایی های شایان بسیار معروف بود و بدین جهت زنان مکه به وی حسد میورزیدند. دختر خویلد در سجایا و کمالات اخلاقی زبانزد و نمونه بود و به حق ایشان کُفو خوبی برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. بی تردید می توان گفت که این سجایا و فضایل اخلاقی سبب شد تا خدیجه(علیها السلام)برای همسری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شایسته شمرده شود. طبق روایات ، او برای پیامبر (صلی الله علیه وآله)یاوری صدیق بود. سیر اعلام النّبلاء،ج۲،ص۱۱۴

آیا خدیجه(علیها السلام) قبل از پیامبر (صلی الله علیه وآله)ازدواج کرده بود؟

معروف است بحار الانوار، ج۱۶،ص۱۰تنقیح المقال،ج۳،ص۷۷ریاحین الشریعه،ج۲،ص۲۰۲ اولین کسی که به خواستگاری خدیجه (علیها السلام)آمد یکی از بزرگان عرب به نام" عتیق بن عائذ مخزومی "بود. او پس از ازدواج با خدیجه(علیها السلام)، در جوانی درگذشت واموال بسیاری را برای خدیجه(علیها السلام)به ارث گذاشت. پس از او" ابی هالهٔ بن المنذر الاسدی "که یکی از بزرگان قبیله خود بود با وی ازدواج کرد. ثمره این پیوند فرزندی به نام" هند"بود که در کودکی درگذشت. ابی هاله نیز پس از

چنـدی، وفات یافت وثروت بسـیار از خویش بر جای گـذاشت. هر چند این مطلب که پیامبراکرم(صـلی الله علیه وآله)سومین همسـر پیامبر(صـلی الله علیه وآله) بود و جز عایشه با دوشـیزه ای دیگر ازدواج نکرد نزد عامه و خاصه معروف است ولی مورد تأیید همگان نمی باشـد. جمعی از مورخـان و بزرگان نظر مخالف دارنـد برای مثال" ابولقاسم کوفی " ، "احمـدبلاذری" ، "علم الهـدی ،("سـید مرتضـی) در کتاب" شافی "و" شـیخ طوسـی "در" تلخیص شافی "آشـکارا می گوینـد که خدیجه (علیها السـلام) هنگام ازدواج با پیامبر"، عذرا "بوده است. این معنا را علامه مجلسی نیز تایید کرده است . او می نویسد": صاحب کتاب انوار والبدء "گفته است که زینب و رقیه دختران هاله، خواهران خدیجه(علیها السلام)بودند تنقیح المقال،ج۳،ص۷۷. برخی از معاصران نیز چنین ادعاکرده اند و برای اثبات ادعای خود کتابهایی نوشـته اند.ر.ک:بنات النبی صـلی الله علیه و آله و سلم ام ربائبه نوشته علامه سید جعفر مرتضی،ص ۸۸.

آشنایی با حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)

فضایل اخلاقی خـدیجه(علیها السـلام)،بسـیاری ازبزرگان و صاحب منصـبان عرب عتبه،شـیبه،عقبـهٔ بن ابی معیط،ابوجهل و...ریاحین الشریعه،ج۲،ص۲۳۹. را به فکر ازدواج بـاوی می انـداخت. ولی خـاطرات همسـر پیشـین به وی اجازه نمی داد شوهر دیگری انتخاب کند. تااینکه با مقامات معنوی حضـرت محمد (صـلی الله علیه وآله)آشـنا شد و آن دو غلامی را که برای تجارت همراه پیامبر(صـلی الله علیه وآله)فرسـتاده بود مطالب و معجزاتی که از وی دیـده بودنـد برای خدیجه(علیها السـلام) نقل کردند. خدیجه(علیها السـلام) فریفته اخلاق و کمال پیامبر شد.البته او از یکی از دانشمندان یهود و نیز ورقهٔ بن نوفل، که از علمای بزرگ عرب و خویشان نزدیک خـدیجه(علیهـا السـلام) به شـمار می رفت، دربـاره ظهـور پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) آخرالزمـان و خـاتم الانبیـا مطـالبی شـنیده بود .بحارالانوار،۱۶،ص۶۱. همه این عوامل باعث شـد تا خـدیجه(علیها السـلام)حضـرت محمـد(صـلی الله علیه وآله)را به همسـری خود انتخاب کند .

ازدواج خدیجه

زفاف حضـرت خدیجه (علیها السـلام)با حضـرت محمد (صلی الله علیه وآله) ۲ ماه و ۷۵ روز پس از بـازگشت از سـفر تجارت شام همان،ص۲۰. تحقق یافت. در آن زمان، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) ۲۵ سال داشت زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام،حسین عمـاد زاده،ص۲۹. و خـدیجه(علیهـا السـلام)چهـل سـاله بـود.بحارالانـوار،ج۱۶،ص۳. ابـن عبـاس سـن ایشـان را ۲۸ سـال نقل بحارالانوار،ج۱۶،ص۳. می کند. زندگانی فاطمه زهرا علیها السـلام،ص۲۹. هر چند بعضـی از مورخّان اهل سنّت سعی می کنند این سخن را رد کنند چون راوی آن محمد بن صائب کلبی از شـیعیان است و آنها او را ضعیف می دانند. خدیجه(علیها السلام) به سبب علاقه به حضـرت محمـد (صـلی الله علیه وآله)مقام معنوی او با رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله)ازدواج کرد وتمام دارایی و مقام و جایگاه فامیلی خود را فدای پیشـرفت مقاصد همسـرش ساخت. در عقد ازدواج حضـرت محمد (صـلی الله علیه وآله)و خدیجه(علیها السـلام)، عبـدالله بن غنم بحارالانوار،ج۱۶،ص۱۲،اعلام النّبلاء،ج۲،ص۱۱۱. به آنهـا چنین تبریـک گفت: هنیئاً مریئاً یا خدیجهٔ قد جرت ***لک الطیر فیما کان منک بأَسعد تزوجت خیر البریّهٔ کلهّا ***ومن ذاالذی فی الناس مثل محمد؟ وبشّر به البُرّان عیسی بن مریم ***و موسـی ابن عمران فیاقُرْب موعد أقرّت به الکتاب قدماً بِأَنّه ***رسول من بطحاء هادو مهتد یکی از رجال قریش و شاعر بود.(بحارالانوار،ج۱۶،ص۱۴. *** گوارا باد بر تو ای خدیجه که طالع تو سعادتمند بوده و با بهترین خلایق ازدواج کردی. چه کسی در میان مردم هماننـد محمـد است. محمد کسـی است که حضـرت عیسـی و موسـی به آمدنش بشارت داده اند و کتب آسـمانی به پیامبری او اقرار داشتند. رسولی که سر از بطحاء(مکه) در می آورد و او هدایت کننده و هدایت شونده است.

احترام پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)به خدیجه(علیها السلام)

احترام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) به خدیجه(علیها السلام)، به خاطر عقیده و اعتقاد او به توحید بود. سفینهٔ البحار،ج۲،ص ۵۷۰،وقات الزهراء علیها السلام،سید عبد الرزاق مقرم،ص۷.

خصال خدیجه(علیها السلام)

خدیجه(علیها السلام) از بزرگترین بانوان اسلام به شمار می رود. او اولین زنی بود که به اسلام گروید چنان که علی بن ابی طالب(علیه السلام) اولین مردی بود که به اسلام روی آورد. تنقیح المقال،ج۳،ص۷۷. اولین زنی که نماز خواند، خدیجه بود.او انسانی روشن بین و دوراندیش بود.باگذشت علاقمند به معنویات، وزین و با وقار، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به اخبار آسمانی بود. بحارالانوار،ج۱۶،ص۲۱و۷۹. همین شرافت برای او بس که همسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بودوگسترش اسلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت. سیرالاعلام النُّبلاء،ج۲،ص۱۱۱. خدیجه از کتب آسمانی آگاهی داشت و علاوه بر کثرت اموال و املاک، او را" ملکه بطحاء "می گفتند.از نظر عقل و زیرکی نیز برتری فوق العاده ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبل از اسلام وی را" طاهره "ریاحین الشریعه، ج۲،ص۲۰۷. و" مبارکه "و" سیده زنان "ریاحین الشریعه، ج۲،ص۲۰۷. می خواندند. سیرالاعلام النبلاء،ج۲،ص۱۱۱. جالب این است که او از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر جدید را می کشید و همیشه از ورقهٔ بن نوفل و دیگر علماء جویای نشانه های نبوت می شد. اشعار فصیح پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از علم و ادب و کمال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می کند. بحارالانوار، ج۱۶،ص۵۲. نمونه ای از اشعار خدیجه درباره پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)چنین است: فلوانّنی امسیت فی کل نعمهٔ**ودامت لی الدنیا و تملک الاکاسرهٔ فما سُوِّت عندی جناح بعوضهٔ**اذا لم یکن عینی لعینک ناظرهٔبحارالانوار،ج۱۶،ص۵۲. اگر تمام نعمت های دنیا از آن من باشد و ملک و مملکت کسراها و پادشاهان را داشته باشم، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشمم به چشم تو نیافتد. دیگر خصوصیت خدیجه این است که او دارای شمّ اقتصادی و روح بازرگانی بود و آوازه شهرتش در این زمینه به شام هم رسیده بود. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام،ص۳۱.البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه(علیها السلام)چنان زیاد است که قلم از بیان آن ناتوان است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می فرماید": افضل نساءاهل الجنهٔ خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران وآسیه بنت مزاحم ".ریاحین الشریعهٔ،ج۲،ص۲۰۴. چه می توان گفت در شأن کسی که مایه آرامش و تسلای خاطر رسول خدا بود؟!در تاریخ می خوانیم": حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) هر وقت از تکذیب قریش و اذیت های ایشان محزون و آزرده می شدند، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی کرد مگر یاد خدیجه و هرگاه خدیجه رامی دید مسرور می شد "همان، ص۲۵. ذهبی می گوید: مناقب و فضایل خدیجه بسیار است او از جمله زنان کامل، عاقل، والا، پای بند به دیانت و عفیف و کریم و از اهل بهشت بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کراراً او را مدح و ثنا می گفت و بر سایر امّهات مؤمنین ترجیح می داد و او را بسیار تجلیل می کرد. به حدی که عایشه می گفت: بر هیچ یک از زنان پیامبر به اندازه خدیجه رشک نورزیدم و این بدان سبب بود که پیامبر(صلی الله علیه وآله)بسیار او را یاد کرد. سیر الاعلام النبلاء،ج۲،ص۱۱۱.

درود خدا بر خدیجه(علیها السلام)

خدیجه کبری(علیها السلام) چنان مقام والایی داشت که خداوند عزّوجل بارها بر او درود و سلام فرستاد.طبق روایاتی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)هنگام بازگشت ازمعراج، به جبرئیل فرمود": آیا حاجتی داری "؟جبرئیل

عرض کرد: خواسته ام این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام برسانی "بحارالانوار،۶،ص۷. در روایتی دیگر می خوانیم: روزی خدیجه به طلب رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بیرون آمد. جبرئیل به صورت مردی با وی روبه رو شد و از خدیجه احوال رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را پرسید. خدیجه نمی توانست بگوید رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در کجا بسر می برد.او می ترسید این مرد از کسانی باشد که قصد کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را دارد. وقتی که خدمت آن حضرت رسید و قصه را باز گفت، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)فرمود:آن جبرئیل بود و امر کرد که از خداتو را سلام برسانم.ریاحین الشریعه، ج۲،ص۲۰۶.

نقش خدیجه(علیها السلام) در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت خدیجه(علیها السلام) دریافت که سعادتمند شده، هر چه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) انفاق کرد. او تمام اموال خویش را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند. تا جایی که هنگام رحلت پارچه ای برای کفن نداشت. ابن اسحاق جمله ای در شأن خدیجه دارد که گویای همکاری و صداقت او در پیشبرد اسلام است. او می گوید": خدیجه یاور صادق و با وفای پیامبر(صلی الله علیه وآله)بود و مصیب تها در پی رحلت خدیجه(علیها السلام) وابو طالب بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) سرازیر شد ".سیره ابن هشام،ج۱،ص۴۲۶. گویا این دو در برابر هجوم ناملایمات بر پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)،سدی بلند و مستحکم بودند.این جمله معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر (صلی الله علیه وآله)، شمشیر علی (علیه السلام)، و اموال خدیجه است الصحیح فی سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم ، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، ج۳،ص۱۹۸. از نهایت همکاری و صداقت خدیجه(علیها السلام) پرده بر می دارد.

فرزندان خدیجه(علیها السلام)

در تعداد فرزندان خدیجه(علیها السلام)،میان مورّخان اختلاف است. به گفته مشهور: ثمره ازدواج رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و خدیجه(علیها السلام)، شش فرزند بود.۱- هاشم.۲- عبدالله. به این دو" طاهر "و" طیّب "می گفتند. بعضی مدعی هستندکه پیامبرازخدیجه دو پسر به نام قاسم و عبدالله داشت که ملقّب به طیّب و طاهر بودند نه این که غیراز قاسم و عبدالله فرزندانی به نام طیّب وطاهر باشد. (ریاحین الشریعه،ج۲،ص۲۶۷. ۳- رقیّه.۴- زینب. ۵- ام کلثوم.۶- فاطمه. رقیّه بزرگترین دخترانش بود و زینب، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب پس از رقیّه قرار داشتند.پسران خدیجه(علیها السلام)پیش از بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله)بدرود زندگی گفتند. ولی دخترانش، نبوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)را درک کردند. فروغ ابدیّت ،ج۱،ص۱۶۷. گروهی از محققان معتقدند: قاسم و همه دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله)پس از بعثت به دنیا آمدند و چند روز پس از بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله)به مدینه هجرت کردند. تنقیح المقال،ج۳،ص۷۷.

وصیّت خدیجه(علیها السلام)

حضرت خدیجه(علیها السلام) سه سال قبل از هجرت بیمار شد ریاحین الشریعه،ج۲،ص۷۷. پیغمبر(صلی الله علیه وآله)به عیادت وی رفت و فرمود: ای خدیجه(علیها السلام")، اما علمت انّ الله قد زوجّنی معک فی الجنّة "آیا می دانی که خداوند تو را در بهشت نیز همسر من ساخته است؟! آنگاه از خدیجه(علیها السلام) دل جویی و تفقّد کرد او را وعده بهشت داد و درجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود.بحارالانوار،ج۱۹،ص۲۰. چون بیماری خدیجه شدّت یافت، عرض کرد: یا رسول الله! چند وصیت دارم: من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود

را به کار بردی. در خانه ام بسیار خسته شدی و اموالت را در راه خدا مصرف کردی. عرض کرد یا رسول الله! وصیت دوم من این است که مواظب این دختر باشید و به فاطمه زهرا(علیها السلام)اشاره کرد. چون او بعد از من یتیم و غریب خواهد شد. پس مبادا کسی از زنان قریش به او آزار برساند. مبادا کسی به صورتش سیلی بزند. مبادا کسی بر او فریاد بکشد. مبادا کسی با او برخورد زننده ای داشته باشد. اما وصیت سوم را شرم می کنم برایت بگویم. آن را به فاطمه می کنم تا برایت بازگو کند. سپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود":نور چشمم! به پدرت رسول الله بگو: مادرم می گوید: من از قبر در هراسم از تو می خواهم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی، کفن کنی ".پس فاطمه زهرا(علیها السلام)ازاتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)آن پیراهن را برای خدیجه(علیها السلام)فرستاد واو بسیار خوشحال شد. هنگام وفات حضرت خدیجه(علیها السلام)پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)غسل و کفن وی را به عهده گرفت. ناگهان جبرئیل در حالی که کفن از بهشت همراه داشت نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید": ایشان اموالش را در راه ما صرف کرد و ما سزاوار تریم که کفنش را به عهده بگریم".شجره طوبی، ج۲،ص۲۳۵پند تاریخ، ج۲،ص۲۲.

وفات خدیجه(علیها السلام)

خدیجه(علیها السلام) در سن ۶۵ سالگی چنانکه گفتیم سن ایشان کمترازاین مقداربوده است. در ماه رمضان سیز الاعلام النبلاء،ج۲،ص۱۱۲،طبق قولی حضرت خدیجه در ماه رجب رحلت فرمود.(المصباح،ص۵۶۶.) سال دهم بعثت در خارج از شعب ابوطالب بحارالانوار،ج۹،ص۱۴. جان به جان آفرین تسلیم کرد. پیغمبرخدا(صلی الله علیه وآله)شخصاً خدیجه(علیها السلام)راغسل داد، حنوط کرد و با همان پارچه ای که جبرئیل از طرف خداوند عزوجل برای خدیجه(علیها السلام)آورده بود،کفن کرد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شخصاً درون قبر رفت، و سپس خدیجه(علیها السلام)را در خاک نهاد و آنگاه سنگ لحد را در جای خویش استوار ساخت. او بر خدیجه(علیها السلام) اشک می ریخت، دعا می کرد و برایش آمرزش می طلبید.آرامگاه خدیجه در گورستان مکه در" حجون "واقعبحارالانوار،ج۹،ص۱۴. است. همان،ص۲۱.رحلت خدیجه برای پیغمبر مصیبتی بزرگ بود زیرا خدیجه یاور پیغمبر خدا بود و به احترام او بسیاری به حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) احترام می گذاشتند و از آزار وی خودداری می کردند.

یاد خدیجه(علیها السلام)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)با این که بعدها با زنانی چند ازدواج کرد ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد. عایشه می گوید: هر وقت پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله)یاد خدیجه می افتاد، ملول و گرفته می شد و برای او آمرزش می طلبید. روزی من رشک ورزیدم و گفتم: یا رسول اللّه، خداوند به جای آن پیر زن، زنی جوان و زیبا به تو داد. پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ناگهان بر آشفت و خشمگینانه دست بر دست من زد و فرمود:خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می گردانیدند، او به من روی می کرد و چون همه از من می گریختند به من محبت و مهربانی می کردو چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند،به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد. در مشکلات زندگی مرا یاری می داد و با مال خود کمک می کرد و غم از دلم می زدود. همان ،ج۴۳،ص۱۳۱. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود ": وقتی خدیجه(علیها السلام) از دنیا رفت، فاطمه کودکی خردسال بود،نزد پدر آمد و گفت":یا رسول الله اُمی "مادرم کجاست؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) سکوت کرد. جبرئیل نازل شد وگفت: خدایت سلام می رساند و می فرماید:به زهرا بفرما، مادرت در بهشت و در کاخ طلایی که ستونش از یاقوت سرخ است و اطرافش آسیه و مریم هستند، جای دارد. المجالس، ص۱۱۰.

۱۳- خدیجه علیها السلام در قرآن

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر: www.aviny.com

مقدمه

در این مقاله به آیاتی از قرآن پرداخته می شود که از نگاه احادیث و مفسران در باره حضرت نازل شده و یا در ارتباط با ایشان می باشند .

خدیجه پاک و برگزیده...

و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین
آنسان که ملائکه گفتند : ای مریم خداوند شما را پاک گردانید و برگزید و نیز بر تمام زنان جهان هستی برتری داد (سوره آل عمران آیه ۴۲)
مخاطب قرآن در این برتری کمال و پاکی حضرت مریم صلوات الله علیها می باشد لکن با توجه به اینکه مفسرانی چون قرطبی طبرسی ابن کثیر و آلوسی بغدادی در ذیل تفسیر این آیه با استناد به کلامی از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند : فضلت خدیجه علی نساء امتی کما فضلت مریم علی نساء العالمین یعنی خدیجه بر زنان امتم برتری یافت همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داشت و نیز در کلام دیگری که حضرت علی علیه السلام فرمودند که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند : خیر نسائها مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد (تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۲۳) یعنی بهترین زنان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد هستند گویای این واقعیت است که مصداق دیگر این آیه حضرت خدیجه صلوات الله علیها نیز می باشند
بر استواری این ادعا احادیثی است که مفسران در ذیل تفسیر این آیه گزارش کرده اند و در آنها نام مبارک این بانوی کم نظیر جهان هستی بیان شده است چنانچه قرطبی می نویسد : ظاهر قرآن و احادیث اقتضا می کند که حضرت مریم از تمام زنان برتر و پس از آن فاطمه و سپس خدیجه و بعد آسیه باشد تفسیر جامع الاحکام ج ۴ ص ۵۹ این سخن مفهوم کلامی است که از رسول الله علیه و آله گزارش شده است بنگرید خدیجه در سنت را
امید آنکه با انس و ارتباط و توسل به حضرت خدیجه صلوات الله علیها این واقعیت در باور ما مسلمانان جای گیرد.

نقش حضرت خدیجه در بی نیازی رسول الله از نظر مالی و...

ووجدک عائلا "فاغنی
و تو را فقیر الی الله یافت و سپس بی نیاز کرد سوره ضحی آیه ۸
درتفسیر فرات کوفی با استناد به کلامی از ابن عباس خدیجه را عامل غنای رسول الله دانسته است .عن ابن عباس رضی الله عنه : ووجدک ضالا "عن النبوه" فهدی "الی النبوه" ووجدک عائلا "فاغنی "بخدیجه.تفسیر فرات کوفی حدیث ۷۳۰
اگرچه برخی از مفسران (زمخشری در کشاف ج ۴/۷۶۸ و علامه طباطبائی در المیزان ج ۲۰/۳۱۱) بی نیازی را اقتصادی دانسته اند

لکن کلی بودن آیه و کلام امام رضا (علیه السّلام) (در تفسیر صافی ج ۴/۳۴۲ و کنز الدقایق ج ۱۴/۳۲۱) که فرمودند : خداوند با مستجاب نمودن دعای حضرت ایشان را بی نیاز نمودند .می توان خدیجه (سلام الله علیها) را عاملی بشری انسانی و مادی برای فراهم نمودن بستربی نیاز معنوی و مادی حضرت دانست .

و بر استواری این نتیجه کلام قرطبی است در تفسیر این آیه که می نویسد:

شما را بواسطه خدیجه رضی الله عنها بی نیاز نمود. (تفسیر الجامع الاحکام ج ۲۰/۷۲)

۱۴- خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور:خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان سید مجید نبوی، علی غزالی اصفهانی

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

به یادبود مرحومه بتول السادات شعله

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

خدیجه سلام الله علیها مادر مؤمنان

تبیین الگوهای رفتاری مناسب برای فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و ... اساسی‌ترین نیاز زنان در جامعه‌ی ما به شمار می‌رود، در این میان گروهی راه افراط پیموده، زنان را از هر گونه فعالیتی محروم می‌سازند و عده‌ای دیگر حضور بی‌محابا در اجتماع را تنها نسخه‌ی شفا بخش می‌دانند.

مسلماً در اظهار و اعمال نظر پیرامون مسایل مربوط به جامعه‌ی زنان باید خاستگاه اسلامی آن را در نظر گرفت، زیرا سخن راندن بدون شناخت عمیق از سیره‌ی معصومان، جامعه‌ی زنان را از بستر اصلی خارج و در گرداب سطحی‌نگری‌ها گرفتار می‌سازد.

نگاه تاریخی و تحلیل واقعیتهای موجود در زندگی شخصیتهای مؤثر و مطرح جامعه‌ی زنان، در طول تاریخ اسلام، می‌تواند ما را به خاستگاه اصلی نظرات دینی پیرامون زنان و تشخیص محدوده و نحوه‌ی فعالیتهای اجتماعی آنان نزدیک سازد.

زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها را می‌توان نمونه‌ای کامل از تحول مثبت و سیر به سمت کمال دانست؛ زیرا حضرت خدیجه سلام الله علیها مدت زیادی از عمرش را در دوران جاهلیت سپری کرد، آنگاه با غلبه بر تمام تضادهای موجود اجتماعی دل به اسلام سپرد و به اولین اجتماع کوچک اسلامی گام نهاد. زندگانی او چون پلی است که ابتدای آن در دوران جاهلیت و انتهایش در دوران اسلامی است. از این رو بررسی نقاط حساس زندگانی وی می‌تواند ما را در دست‌یابی به الگوی مثبت یاری دهد و برای همه‌ی گروههای جامعه، به ویژه زنان، که دوران جاهلیتها، تعصبها و هجوم فرهنگ‌های بیگانه را تجربه کرده‌اند سودمند باشد.

نسب حضرت خدیجه سلام الله علیها

خدیجه بنت خُوَیلِد بن اَسَد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مرهٔ بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر

پدر بزرگوارش «خُوَیلِد» قهرمان دلاوری بود که در دفاع از حریم کعبه روز به یاد ماندنی آفرید.

هنگامی که «تُبَّع» پادشاه خودکامه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را به یمن منتقل کند و در معبدی که آنجا ساخته بود به کار گذارد، خُوَیلِد شمشیر به دست گرفت و در برابر او مردانه جنگید و دیگر شمشیرزنان قریش به یاری او شتافتند و دشمن را با ذلت از حریم کعبه دور ساختند.

پدربزرگش «اسد» از پیشگامان در پیمان جوانمردان می‌باشد. این پیمان به منظور احقاق حقوق و دفاع از مظلوم در خانه «عبدالله بن جدعان» برگزار شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن پیمان حضور فعال داشت و از آن به نیکی یاد می‌کردند. «اسد» از پیشگامان در این پیمان بود که در تاریخ به عنوان «حلف الفضول» مشهور شده است. (۱)

مادرش «فاطمه» بنت زائده بن أصمّ بن رَوَاحِهٔ بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بانویی با فضیلت، تابع آئین حنیف بود.

حضرت خدیجه سلام الله علیها از تیرهٔ قریش می‌باشد، از سوی پدر در نیای سوم و از سوی مادر در نیای هشتم با نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوند می‌خورد.

تولد حضرت خدیجه سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها حدوداً پنجاه و پنج سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود. پدرش خُوَیلِد از فرزندان اَسَد بن عبدالْعُزَّی به شمار می‌آمد و مادرش فاطمه دختر زائدهٔ بن اصم بود. جد هر دو «فهر» نام داشت و از قبیله‌ی قریش بودند. به روایتی پدرش قبل از جنگهای فِجار (۲) کشته شد و خدیجه را در دنیای پر آشوب آن روزگار تنها نهاد.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در دوران طفولیت تجربیاتی گرانسنگ اندوخته بود، شاید پانزده سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت که شاهد هجوم سپاه ابرهه به خانه‌ی خدا بود.

اولین متون تاریخی در مورد او به زمانی اشاره دارند که با ترتیب دادن کاروانهای تجاری به کسب درآمد پرداخت. او با مدیریت و درایتی قوی به دور از رسم تجار زمانه که رباخواری را از اصول اولیه‌ی کسب ثروت قرار داده بودند، به تجارت مضاربه‌ای روی آورد. (۳)

گرچه ستیز حضرت خدیجه سلام الله علیها با تجارت رَبَوی، که گاه تا از دست دادن زن و فرزندِ بدهکار می‌کشید، خود مقوله‌ای مهم است اما تابناکترین صفحات زندگی او زمانی شکل می‌گیرد که با وجود زیبایی ظاهر و برخورداری از تمام صفات عالی زنانه، هرگز در جامعه‌ی فاسد آن روزگار خود را نباخت و به چنان درجه‌ای از کمال و پاکی دست یافت که به وی لقب «طاهره» دادند نویسندگان در توصیف او عباراتی چون «تُدْعَی فِی الْجَاهِلِیهِٔ الطَّاهِرَهٔ» در جاهلیت به طاهره نامیده می‌شد، را به کار برده‌اند.

او از یاری فقرا روی برنمی گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود. «کرم و سخاوت» ، «دور اندیشی و درایت» و «عفت» از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. لقب «سیدهٔ نساء قریش» که در آن زمان به وی داده شد، از نفوذ اجتماعی و عمق احساس احترام مردم به وی پرده بر می‌دارد. کمالات روحی و عقلی و حسن ظاهر وی سبب شد تا گروه کثیری از مردان، اندیشه‌ی همسری او را در سر بپرورانند «عُقْبَهٔ بن ابی مُعَیط» ، «صلت بن شهاب» ، «ابوجهل» و «ابوسفیان» از جمله مردان ثروتمند و صاحب نفوذ قریش بودند که دست تمنا به سوی او دراز کردند اما حضرت خدیجه سلام الله علیها درخواست آنها را با ابراز بی‌علاقگی به ازدواج رد کرد. او در بخشی از گفتگوهایش با «وَرَقَهٔ بن نَوْفَل اَسَد بن عبدالعزی» ، پسرعمویش، نیافتن شخص مورد نظر را دلیل عدم تمایل به ازدواج دانسته است. خدیجه که بر آیین حنیف ابراهیم خلیل الله باقی بود، (۴) اوقاتی از روز را با علمای مذهبی

می گذراند و از سخنان و معارفشان بهره می‌برد. در این نشستها گاه صحبت از ظهور پیامبری از قریش به میان می‌آمد که حضرت خدیجه سلام الله علیها را سخت در تفکر فرو می‌برد.

روزی همراه گروهی از زنـان با یکی از علمای یهود گفتگو می کرد که رهگـذری جوان و بلنـد قامت توجهشان را جلب کرد. عالم یهـودی از حضـرت خـدیجه سـلام الله علیهـا خـواست او را به مجلس فرا خوانـد او رهگـذر را به منزل آورد، عـالم یهـودی از جوان خـواست کتـف خـود را بنمایانـد. رهگـذر پیراهن خود را کنـار زد. او به دقت نگریست، درخشـش نور نبوت را که در کتابهایشـان بشارت داده شده بود، در کتفش دید و گفت:

این مُهر پیامبری است.

خدیجه، بعد از سؤال از دلیل عالم یهودی و دریافت جواب گفت:

اگر عموهایش اینجا بودند اجازه نمی‌دادند تو چنین کنی، زیرا به شدت از وی مراقبت می کنند.

عالم یهودی گفت:

او بـا زنی از قریش که بزرگ قبیله‌اش شـمرده می‌شود، ازدواج خواهـد کرد. علاوه بر این یک بار نیز در خواب دیـد که خورشـید بالای مکه چرخیـد و در خـانه‌اش فرود آمـد. او این خواب را با پسـر عمویش «وَرَقَه» ، که مسـیحی بود و با کتب آسـمانی آشـنایی داشت، در میان نهاد. وَرَقَه گفت:

با مرد بزرگی که شهرت جهانی می‌یابد ازدواج خواهی کرد.

مجموعه شواهـد فوق حضـرت خـدیجه سـلام الله علیهـا را وا می‌داشت که از راهی عاقلانـه گمشـده‌اش را سوی خود بکشانـد، پس شخصـی را نزد امین قریش فرسـتاد و پیام داد که با مقداری از اموال او به تجارت بپردازد و چون امین پذیرفت او را با بهترین کالاها و غلامـش – مَیسَـرَه – راهی شام کرد. گروه کثیری از تاریـخ نگاران بر این عقیده‌انـد که حضـرت ابوطالب علیه السـلام از حضـرت خدیجه سـلام الله علیها خواست تا مالی برای تجارت در اختیار حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم بگذارد. گروهی دیگر با این نظر به مقابله پرداخته، می گوینـد: عزت و شـرف حضـرت ابوطالب علیه السـلام اجازه نمی‌داد که آنها اجیر شـخص دیگر شوند. پس بایـد گفت که وی به طور مضاربه به تجارت پرداخت و اجیر خـدیجه نشـد. مَیسَـرَه در بازگشت کرامات امین قریش، خصوصـا ملاقات راهب با وی، را برای حضرت خدیجه سلام الله علیها بازگو کرد.

ازدواج حضرت خدیجه سلام الله علیها

جوانه‌های مهر اینک در وجود حضرت خدیجه سلام الله علیها به بار نشسته بود، او جوانی پاکدامن و امین پیش روی خود داشت که عرق نجابت از صورتش ریزان و پاکی دلش از صداقت سیمایش آشکار بود. بانوی قریش به طور مستقیم تقاضای ازدواج کرد. او به امین قریش چنین گفت:

«یا ابْنَ عَم لقَرَابَتکَ و شرفک و سِطتک فِی قَوْمِکَ وَ أَمَانَتِکَ وَ حُسْنِ خُلقِکَ وَ صِدْقِ حَدِیثِکَ»...

ای پسر عمو، من به خاطر خویشاوندی و شرافتت در میان مردم، امانت داری، خوش خلقی و راستگویی‌ات به شما تمایل پیدا کردم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد حضرت خدیجه سلام الله علیها را پذیرفت و عمویش حضرت ابوطالب علیه السلام را از آن چه رخ داده بود آگاه ساخت. حضـرت ابوطالب علیه السـلام همراه جمعی از بنی هاشم به نزد عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها «عَمْرِو بن أَسَد» رفت و تقاضای ازدواج کردند. حضرت ابوطالب علیه السلام هنگام خواندن خطبه‌ی عقد گفت:

...او به خدیجه و خدیجه به وی علاقه دارد اینجا جمع شده‌ایم که با رضایت خودش خطبه بخوانیم.»

به این ترتیب خورشـید مکه، در حالی که تنها بیست و پنـج سال از عمرش را پشت سـر می گـذاشت، بر بام بخت سـرور زنان قریش

تابیدن گرفت، حضـرت خدیجه سـلام الله علیها ، همسر آفتاب شد و فصل نوینی در زندگی هر دو پدید آمد. حضرت خدیجه سلام الله علیها با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی ابدی برقرار ساخت؛ همدل، همسر و همراز وی شد.

سن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج

ام المؤمنین خدیجه سـلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج نمودند و آیا قبلًا با دو کافر ازدواج کرده بودند؟

سن حضـرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۲۵ سال بوده است. و عده ای هم قائل به ۲۸ سالگی هستند.

ابن عباس و جمعی از دانشـمندان بر آنند که حضـرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط ۲۸ سال داشته است.

نسبت چهـل ساله بودن ام المؤمنین سـلام الله علیها در هنگام ازدواج با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و همچنین بیوه بودن ایشـان یـک تهمت نـاروا است که بـا واقعیت زنـدگی ام المؤمنین سـلام الله علیها فاصـله بسـیاری دارد. زیرا اولاً این نسـبت با عقاید مذهب حقه ناسازگاری و منافات دارد و ثانیاً از لحاظ تاریخی نیز فاقد وجاهت و اعتبار کافی می‌باشد که در ادامه به تفصیل این دو مورد می پردازیم:

مورد اول: ناسازگاری با مبانی اعتقادی مکتب تشیع

یکی از ضـروریات اعتقادی مـذهب حقه جعفری علیه و علی آبائه السـلام عصـمت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم و اهل بیت ایشان، یعنی حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی: می‌باشد. معنای اولیه ای که از این کلمه در ذهن وارد می‌شود، دوری از گناه و اشتباه و فکر آن می‌باشـد که اگر چه معنایی درست و مطابق با موازین اعتقادی است، اما در برگیرنـده تمام مفهوم آن نمی‌باشـد. کاملترین معنای عصـمت در قرآن مجید، در آیه تطهیر وارد شده است. خداوند در این آیه اهل بیت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم را مبرا از هرگونه ناپاکی و پلیدی و دارای مقام تطهیر دائمی معرفی کرده است.

عصـمت از گناه و فکر گناه و عصـمت از اشـتباه، در برگیرنـده یک قسـمت از معنای آیه تطهیر می‌باشـد، اما این آیه نوعی دیگر از عصـمت را نیز متوجه این بزرگواران می کنـد که اغلب در بیان معنای عصـمت به دست فراموشـی سپرده می‌شود که عبارت است از دوری هرگونه ناپـاکی. این ناپـاکی دارای مصـادیق بسـیاری می‌باشـد که یکی از آن مصادیق، آلودگی آباء و اجـداد معصومین: به انجـاس زمـان جـاهلیت می‌باشـد که در این آیه به طور کلی این مساله نفی شـده است. مؤیـد ما در این مـدعی عباراتی است که در غالب زیارت نامه‌های وارده از معصومین آمده که فرموده‌اند:

«کنت نوراً فی اصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها ؛

یعنی شما نوری بودید در صلبهای مردان بلند مرتبه و در رحم‌های زنان پاک که جاهلیت، شما را با آلودگی‌های خود نیالود.»

حال اگر کسـی معتقـد باشـد که یکی از اجداد پدری یا مادری این بزرگواران عاری از طهارت و آلوده به انجاس جاهلیت باشد در مسیر انکار این اصل ضـروری دین قرار گرفته و از دایره دین خارج می‌شود. با بیان این مقـدمه، دیگر وجه ناسازگاری بیوه بودن ام المؤمنین سـلام الله علیها واضح و آشـکار می‌شود. زیرا بنابر آنچه در تواریخ محرّف در مورد ایشان وارد شده، ام المؤمنین سـلام الله علیها قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دو کافر بت پرست به نام‌های عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله ازدواج نموده و از آنان صاحب اولاد شده بودند که این درست بر خلاف مبانی اعتقادی شیعه است.

زیرا ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست، ایشان را از دایره طهارت خارج کرده و قابلیت مادری برای حضـرت زهرا سـلام الله علیها و

ائمه هـدی: را از ایشـان سلب می کنـد؛ به علت آنکه حضـرت زهرا سـلام الله علیهـا و ائمه هـدی: از مصادیق آیه تطهیر می‌باشـند و می‌بایست از هرگونه ناپاکی مبرا باشند که یکی از آن ناپاکی‌ها، آلودگی پدران و مادران ایشان به آلودگی‌های جاهلیت می‌باشد. مضافاً این که ام المؤمنین سـلام الله علیها موحد و تابع شـریعت ابراهیمی بوده‌اند. طبق شـریعت‌های توحیدی ازدواج موحد با کافر و مشـرک حرام می‌باشـد و اگر بر خلاـف دسـتور دین چنین ازدواجی صورت بگیرد باطـل محسوب می‌شود. با این حساب ازدواج ام المؤمنین سـلام الله علیهـا با عتیق و ابوهاله که دو کافر بت پرست بوده‌انـد از لحاظ دینی حرام و در صورت وقوع آن، این نه ازدواج شرعی، بلکه امری غیر شرعی محسوب می‌شده است که این خود، نافی پاکی و طهارت می‌باشد.

حـال در اینجـا افرادی که بـا توجه به تاریـخ محرف، ازدواج‌هـای ام المؤمنین سـلام الله علیهـا بـا عـتیق و ابوهـاله را مورد تاییـد قرار می‌دهنـد، مقابل دو قضـیه متناقض قرار می گیرند؛ اول ادعای تاریخ مبنی بر ازدواج ام المؤمنین سـلام الله علیها با دو کافر که با قبول آن می‌بـایست معتقـد به خروج ایشـان از طهـارت و عـدم قـابلیت برای مـادری معصومین: باشـند، حال آنکه ایشان در واقع مادر این بزرگواران می‌باشند. و دوم اصل اعتقادی عصمت برای معصومین: که به واسطه آن می‌بایست معتقد به پاکی پدران و مادران ایشان باشـند. بنابراین با قبول قضیه اول، اصل اعتقادی عصمت که از ضروریات دین است، زیر پا گذارده می‌شود و با قبول اصل عصمت، مساله تاریخی ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست محال به نظر می‌آید.

آنچه در این دو مسـأله متنـاقض برای مـا روشن است این است که اولاًـ ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست مسـئله ای صـرفاً تاریخی است که به خـودی خود دارای هیچگونه اعتبـار و حجیت شـرعی نمی‌باشـد؛ یعنی نه در کتـاب خـدا و نه در سـنت نـبی اکرم و ائمه هـدی: برای آن مویـدی یافت نمی‌شود که به واسـطه آن دارای اعتبار و حجیت بشود؛ خصوصاً این که تاریـخ صـدر اسـلام مملو از تحریف است که باتوجه به این مطلب، دیگر هیچ وجه عقلایی برای اتکاء به آن تاریخ محرّف یافت نمی‌شود.

ثانیاً طهارت آباء و اجـداد معصومین: اصل ضـروری دین می‌باشـد که اعتقاد به آن واجب و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از دین می گردد. پس بـا این حساب در مواجهه این دو قضـیه و موراد مشابه با آن آنچه مورد قبول واقع می‌شود، اصل اعتقادی و آنچه طرد می گردد، مسائـل تـاریخی متنـاقض بـا آن می‌باشـد و این – نصب العین قرار دادن اصول اعتقـادی در هنگـام مطالعه و تحقیق تاریخ صدر اسلام تنها راه فهم تحریفات وارد شده در تاریخ محرّف و فرار از انحرافات عقیدتی می‌باشد زیرا هدف دشمنان دین در مساله تحریف تاریـخ، جز منحرف کردن مخاطبان آن از اصول عقیـدتی ودور نگه داشـتن آنان از حقیقت زندگی اولیای دین نبوده اسـت که با نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در حین مطالعه و تحقیق آن ، این تلاش آنان ناکار آمد می گردد.

مورد دوم: این مسئله از لحاظ تاریخی دارای اعتبار کافی نمی‌باشد

اگر چه اعتقاد داشتن به ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر در زمان جاهلیت، مغایر با اصول اعتقادی دین مبین اسلام است و هیـچ تردیـدی در بطلان آن نبایـد داشت، اما اشاره به این مطلب نیز زیباست که منابع اولیه ای که این ادعا از آنان صادر گردیده، تمـامی برگشت به اهل تسـنن دارد و به طور حتم می‌توان گفت که در هیـچ یک از کتب روایی و تاریخی شیعه ردپایی از این ادعا یـافت نمی‌شود که این خود جای تأمل بسیار دارد. زیرا اگر شخصـی به کتب تاریخی و روایی اهل تسـنن انـدک مراجعه ای داشـته باشد متوجه می‌شود که این کتابها دارای موارد متضاد و متناقض بسـیاری هستند که اعتبار آنان نه فقط از طریق شیعه، بلکه از طرف علمـای اهـل تسـنن نیز مورد خـدشه می‌باشـد؛ به عنوان مثال در بین آن همه کتب روایی اهل تسـنن، کتب صـحاح از اعتبار خاصـی برخـوردار است و در بین همه کتب صـحاح، صـحیح بخـاری بیشتر مـورد توجه قرار گرفته است، به صورتی که اگر ادعـا شود اهل تسـنن بعـد از قرآن، هیـچ کتـابی را به انـدازه صـحیح بخـاری مورد توجه قرار نمی‌دهنـد، ادعـای گزافی نیست، اما با این حال کتب زیادی در تنقیح احادیث صـحیح بخاری نوشـته شده که بسـیاری از احادیث آن را مورد خدشه قرار می‌دهد. زیرا احادیث مصنوعه، جعلی و نیز نقل‌های تاریخی محرّف زیادی در این کتب وارد شده است که تعصب و عناد و دشـمنی با اهل بیت نبی اکرم صـلی الله

علیه و آله و سلم را می‌توان از مهمترین ادله جعل و ورود این احادیث و نقل‌های تاریخی به این کتب دانست. حال با اوضاع وخیمی که در کتب روایی و تاریخی اهل تسنن دارد، دیگر روشن می‌شود که چرا نقل این مساله فقط از طریق اهل تسنن قابل تأمل می‌باشد. زیرا بانیان انحراف و غاصبان خلافت، برای اثبات موضع خود در بین مردم دست به جعل و تحریف دین و تاریخ دین زدند که نتیجه آن را امروز می‌توان در کتب روایی و تاریخی بقایای آنان، یعنی اهل تسنن مشاهده نمود.

البته ممکن است این اشکال مطرح شود که این مساله در برخی از کتب روایی و تاریخی شیعه نیز وارد شده که در جواب باید گفت:

اولاً نقل‌های وارده در کتب روایی و تاریخی شیعه در این باره نیز به علت برگشت به منابع اهل تسنن فاقد وجاهت و اعتبار می‌باشد.

ثانیاً: بزرگان علما شیعه همانند سید مرتضی، شیخ طوسی،ابوالقاسم کوفی و همچنین احمد بکری و بلاذری از علماء اهل تسنن در تصانیف خود زیر بار این مسأله نرفته‌اند و عذراء بودن (باکره بودن) ام المؤمنین سلام الله علیها در حین ازدواج با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تاکید قرار داده - اند. و چنانچه گفته شد، غواص دریای روایات اهل بیت: مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب شریف بحارالانوار با ذکر روایتی سن ازدواج خدیجه کبری با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ۲۸ سال بیان کرده است.

خطبه‌ی عقد و مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه‌ی عقد به وسیله‌ی حضرت ابوطالب علیه السلام عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عَمْرو بن اَسَد - عموی ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها - صورت گرفت و در برابر این گفتار مشهور، اقوال دیگری نیز وجود دارد ... مانند اینکه خطبه‌ی عقد به وسیله‌ی حمزه بن عبدالمطلب یا دیگری از عموهای آن حضرت انجام شد...

و یا اینکه پدر ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها - خُوَیلِد بن اَسَد - و یا پسر عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها - وَرَقَهٔ بن نَوْفَل از طرف ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قبول کرده و آن بانوی محترمه را به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد ... و بلکه در پاره‌ای از روایات گفتار نابجای دیگری نیز نقل شده که ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به پدر خود خُوَیلِد شرابی داده و او را مست کرد و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج را گذارده و بالاخره با وساطت و یا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن داده و آن را پذیرفت ... که پاسخ آن را چند تن از راویان و اهل تاریخ عهده‌دار شده، متن گفتار ابن سعد در طبقات پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می گوید:

«و قال محمد بن عمر: فهذا كله عندنا غلط و وهم و الثابت عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباها خُوَيلِد بن اَسَد مات قبل الفجار و انعمها عَمْرو بن اَسَد زوجها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم». (۵)

یعنی: محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات در نزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما و دانشمندان آن است که پدر حضرت خدیجه سلام الله علیها یعنی خُوَیلِد بن اَسَد پیش از جنگ فِجار از دنیا رفته بود و عمویش عَمْرو بن اَسَد او را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد...

و نظیر همین عبارت از واقدی نقل شده (۶) و همچنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی به ذکر آنها نیست (... ۷)

یک اشتباه تاریخی دیگر!؟

در پاره‌ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهراً یک اشتباه دیگری نیز رخ داده که به جای عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها - یعنی عَمْرو بن اَسَد - وَرَقَة بن نَوْفَل بن اَسَد (به عنوان عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها آمده که این مطلب گذشته از آنکه در اصل، خلاف مشهور است از نظر نَسَبی هم اشتباه است. زیرا وَرَقَة بن نَوْفَل پسر عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها است، نه عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها...

و بعید نیست که این کار از تصرفات ناقلان حدیث بوده که چون نام عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها در حدیث آمده بوده و وَرَقَة بن نَوْفَل هم شهرتی افسانه‌ای داشته، آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به این صورت درآورده‌اند.

متن خطبه‌ی عقد حضرت خدیجه سلام الله علیها

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه‌ی عقدی را که به وسیله ابوطالب ایراد شده نقل کرده‌اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق (ره) این گونه است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِیمَ وَ ذُرِّیَّةِ إِسْمَاعِیلَ وَ جَعَلَ لَنَا بَیْتاً مَحْجُوجاً وَ حَرَماً آمِناً یجْبی إِلَیهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیءٍ وَ جَعَلَنَا الْحُکَّامَ عَلَی النَّاسِ فِی بَلَدِنَا الَّذِی نَحْنُ فِیهِ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِی مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا یوزَنُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَیش إِلَّا رَجَحَ وَ لَا یقَاسُ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا عَظُمَ عَنْهُ وَ إِنْ کَانَ فِی الْمَالِ قَلَّ فَإِنَّ الْمَالَ رِزْقٌ حَائِلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ لَهُ فِی خَدِیجَةَ رَغْبَةٌ وَ لَهَا فِیهِ رَغْبَةٌ وَ الصَّدَاقُ مَا سَأَلْتُمْ عَاجِلُهُ وَ آجِلُهُ مِنْ مَالِی وَ لَهُ خَطَرٌ عَظِیمٌ وَ شَأْنٌ رَفِیعٌ وَ لِسَانٌ شَافِعٌ جَسِیم (۸)

یعنی: سپاس خدای را که ما را از کشت و محصول ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و برای ما خانه‌ی مقدسی را که مقصود حاجیان است و حرم امنی است که میوه هر چیز به سوی آن گرد آید بنا فرمود و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرار داد. سپس برادرزاده‌ام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود جز آنکه از او برتر است و به هیچ یک از آنها مقایسه نشود جز آنکه بر او افزون است و او اگرچه از نظر مالی کم مال است ولی مال پیوسته در حال دگرگونی و بی‌ثباتی و همچون سایه‌ای رفتنی است و او نسبت به ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها راغب و حضرت خدیجه سلام الله علیها نیز به او مایل است و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است و محمد را داستانی بزرگ و شانی والا و شهرتی عظیم خواهد بود.

و در کتاب شریف کافی این گونه است که پس از این خطبه، عموی حضرت خدیجه سلام الله علیها خواست به عنوان پاسخ ابوطالب سخن بگوید ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از این رو ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها خود به سخن آمده گفت:

عمو جان: اگر چه شما به عنوان گواه اختیاردار من هستی ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم و اینک ای محمد من خود را به همسری تو در می‌آورم و مهریه نیز هر چه باشد به عهده‌ی خودم و در مال خودم خواهد بود، اکنون به عموی خود (حضرت ابوطالب علیه السلام) دستور ده تا شتری نحر کرد (۹) و ولیمه‌ای ترتیب دهد و به نزد همسر خود آی!

حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود:

گواه باشید که خدیجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد!

برخی از قریشیان با تعجب گفتند: شگفتا! که زنان مهریه مردان را به عهده گیرند؟!

حضرت ابوطالب علیه السلام سخت به خشم آمده روی پای خود ایستاد و گفت:

آری اگر مردی همانند برادرزاده من باشد زنان با گرانبهاترین مهریه‌ی خود خواهانشان می‌شوند و اگر همانند شما باشند جز با مهریه گرانبها حاضر به ازدواج نمی‌شوند!

و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقد به پایان رسید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا به همراه عمویش حضرت ابوطالب علیه السلام به خانه برود حضرت خدیجه سلام الله علیها به آن حضرت عرض کرد:

...«إِلَی بَیتِکَ فَبَیتِی بَیتُکَ وَ أَنَا جَارِیتُکَ (۱۰)

یعنی: به سوی خانه‌ی خود بیا که خانه من خانه تو است و من هم کنیز توام! و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقد به پایان رسید حضرت خدیجه سلام الله علیها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

...«یـا مُحَمَّدُ مُرْ عَمَّکَ أَبَاطَالِبِ ینْحَرْ بَکْرَةً مِنْ بَکَرَاتِکَ وَ أَطْعِمِ النَّاسَ عَلَی الْبَابِ وَ هَلُمَّ فَقِل (۱۱) مَعَ أَهْلِکَ فَأَطْعَمَ النَّاسَ وَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ مَعَ أَهْلِهِ خَدِیجَةَ» (۱۲)

یعنی ای محمد به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی از شترانت را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنار خاندانت چاشت (۱۳) را به استراحت بگذران.

و حضرت ابوطالب علیه السلام این کار را کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد حضرت خدیجه سلام الله علیها آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد چنانچه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آن حضرت حفظ کرده بود. صلوات الله علیهما.

مهریه ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها

در اینکه مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت اختلافی در روایات دیده می‌شود که از آن جمله روایت بالا است که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن را حضرت خدیجه سلام الله علیها به عهده گرفت.

و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را با مهریه دوازده اوقیه طلا به ازدواج خویش در آورد و مهریه‌ی زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود. (۱۴)

و در اعلام الوَری طبرسی دوازده اوقیه و نیم ذکر شده چنانچه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیرة الحلبیه همین قول را نقل کرده و سپس گفته است که هر اوقیه چهل درهم است که در نتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده است.

و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلبیه دیده می‌شود آن است که گوید:

پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب به عهده گرفت. (۱۵) و قول دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی از تواریخ دیگر آمده آن است که گفته‌اند:

«وَ أَصْدَقَهَا رَسُولُ اللَّه – صلی الله علیه و آله و سلم – عِشْرِین بَکْرَةً». (۱۶)

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت خدیجه سلام الله علیها بیست شتر ماده‌ی جوان مهریه داد و در نقل دیگری نیز آمده که وَرَقَة بن نَوْفَل حضرت خدیجه سلام الله علیها را با مهریه‌ی چهارصد دینار به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد (۱۷) و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را حضرت ابوطالب علیه السلام به عهده گرفت و دوازده اوقیه و نیم طلا را خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (۱۸)

نگارنده گوید:

روایاتی که در باب «مهر السنه» آمده همان روایت پانصد درهم را تایید می‌کنند، چنانچه در چند حدیث با اندک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیهماالسلام فرمودند:

«مَا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّه – صلی الله علیه و آله و سلم – شَیئاً مِنْ بَنَاتِهِ وَ لَا تَزَوَّجَ شَیئاً مِنْ نِسَائِهِ عَلَی أَکْثَرَ مِنِ اثْنَتَی عَشْرَةَ أُوقِیةً وَ نَشٍّ یعْنِی

نِصْفَ أَوقِيةٍ». (۱۹)

یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ یک از دختران خود و نه هیچ یک از زنانش را به بیش از دوازده اوقیه و نیم.

و طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید:

...«وَ مَهْرُهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ أُوقِيةً وَ نَشٌّ وَ كَذَلِكَ مَهْرُ سَائِرِ نِسَائِهِ». (۲۰)

و در روایت امام صادق علیه السلام این گونه است که فرمود:

«مَا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ – صلی الله علیه و آله و سلم – شَيئاً مِنْ نِسَائِهِ وَ لَا زَوَّجَ شَيئاً مِنْ بَنَاتِهِ عَلَى أَكْثَرَ مِنِ اثْنَتَى عَشْرَةَ أُوقِيةً وَ نَشٍّ وَ الْأُوقِيةُ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً وَ النَّشُّ عِشْرُونَ دِرْهَماً». (۲۱)

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمهٔ علیه السلام با دختر مأمون عباسی نیز آمده که فرمود:

«و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – لازواجه و هو اثنتا عشرهٔ اوقیه و نش – و علی تمام الخمس مائهٔ» (... ۲۲)

یعنی من صداق (۲۳) او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنانش بذل فرمود و آن دوازده اوقیه و نیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است...

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه سلام الله علیها

[پسران حضرت خدیجه سلام الله علیها]

مورّخان می‌گویند: پسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی قاسم که کنیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نام او بود و عبداللّه ملقب به طاهر یا طیب در خردسالی و یکی پیش از بعثت و دیگری اندکی بعد از آن درگذشتند.

امّا روایت غم‌انگیزی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها نقل شده است که:

«آن بانوی بزرگوار چند روز پس از وفات قاسم در خانه نشسته بود و می‌گریست. (۲۴)

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد علت این کار را پرسید او گفت:

از سینه‌هایم شیر جاری شد و من به یاد فرزند کوچکم افتادم که اکنون گرسنه و تنها در زیر خاک آرمیده است.

و نظیر این حدیث را در مورد عبدالله و طاهر نقل کرده‌اند، که در هر دو مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را بشارت می‌دهد که فرزندان کوچک تو بسان فرشتگان در کنار در بهشت به انتظار ورودت به سر می‌برند تا با دستان کوچک خود تو را به باغهای بهشتی رهنمون شوند.

این موضوع نشان می‌دهد هر دوی پسران نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در سن کودکی و شیرخوارگی از دنیا رفته‌اند. دلیل دیگر اثبات این قضیه نیز انتساب عنوان ابتر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی کفار بود که چون پسرانش زود از دنیا می‌رفتند این چنین او را مورد استهزاء قرار می‌دادند.

به هر حال درگذشت این دو پسر که می‌توانستند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در پیشبرد دین خدا یاری بسیار کنند برای این زوج نمونه، بسیار گران آمده بود. از تاریخ یعقوبی نقل شده است هنگامی که قاسم در چهار سالگی از دنیا رفت، نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه او به یکی از کوههای مکه افتاد و خطاب به آن فرمود:

«ای کوه! آنچه به من در مورد مرگ قاسم وارد شد، اگر بر تو می‌آمد متلاشی می‌شدی». (۲۵)

[دختران حضرت خدیجه سلام الله علیها]

زینب:

ایشان بزرگترین دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بود. ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها ، زینب را به عقد خواهرزاده‌ی خود ابوالعاص بن ربیع درآورد که از آنها پسری به نام علی و دختری به نام امامه حاصل شد. علی در سنین پائین وفات یافت و اما امامه که از همسر اول خود مُغِیرَهٔ بن نَوْفَل جدا شده بود پس از شهادت حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها به وصیت خودش به عقد امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد.

زینب هنگام هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه به همراه شوهرش ابوالعاص در مکه باقی ماند به هنگام جنگ بدر (در سال دوم هجرت) ابوالعاص از لشگریان دشمن بود که به همراه هفتاد نفر دیگر از مشرکین به اسارت نیروهای اسلام درآمد.

هنگامی که قرار شد اسرا با پرداختن فدیه آزاد شوند زینب برای آزادی شوهرش گردنبندی که حضرت خدیجهٔ کبری سلام الله علیها در شب عروسی به گردنش آویخته بود، به مدینه فرستاد. ابوالعاص آن را به عنوان فدیه به محضر سرور عالمیان آورد و چون نگاه نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن گردنبند افتاد بی‌اختیار گریست و به یاد همسر فداکارش ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها افتاد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّه خَدِیجَهْ، هذه قَلَائِد هِی جَهَّزْتها بِها

خداوند خدیجه را رحمت کند، این گردنبندی است که خدیجه آن را برای زینب فراهم کرده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو العاص را به شرط آنکه زینب را آزاد بگذارد تا به مدینه بیاید، رها کرد و وی نیز به عهد خود وفا نمود و زید بن حارثه به مکه رفت و او را با خود به مدینه آورد سرانجام ابو العاص قبل از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد تا با زینب ازدواج دوباره نماید. زینب در سال هشتم هجرت در مدینه از دنیا رفت.

آیا ام‌کلثوم و رقیه فرزندان حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند؟

اشاره

یک بازنگری درباره فرزندان خدیجه سلام الله علیها اخیراً محقق دانشمند لبنانی، جعفر مرتضی عاملی کتابی به نام «بنات النبی ام الربائبه؟» تالیف نموده که کتابی مستند و تحلیلی و جالب است، او در این کتاب پس از نقل روایات مختلف از کتابهای شیعه و اهل تسنن و بررسی‌های گوناگون چنین نتیجه می‌گیرد:

۱ - از بررسیها می‌توان نتیجه گرفت: ازدواج رقیه و ام کلثوم با پسران ابولهب، سپس با عثمان از امور واهی است و ثابت نشده است و در مورد عثمان، تشابه اسمی موجب این اشتباه گردیده است.

۲ - شواهد متعددی وجود دارد که ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از پیامبر ازدواج نکرده است و هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوشیزه بوده است. و از علامه‌ی سوری (ابن شهر آشوب) نقل می‌کند که می‌نویسد:

«ان النبی قد تزوج خدیجه و هی عذراء» همانان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه سلام الله علیها که دوشیزه بود ازدواج

کرد. چنانکه دو کتاب «الانوار» و «البدع» این مطلب را تأکید می‌کند آنجا که در آنها نقل شده: رقیه و زینب دختران هاله خواهران خدیجه سلام الله علیها بوده‌اند.

یکی از اموری که مطلب فوق را تأیید می‌کند حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«یا علی اوتیت ثلاثاً لم یوتهن احد و لا نا، اوتیت مهراً مثلی و لم اوت انا مثلی»

علی جان به تو در زندگی سه امتیاز و ویژگی ارزانی گردید که به هیچکس دیگر از مردم حتی به من ارزانی نشد:

۱ – به تو افتخار دامادی من داده شد در حالی که من پدر همسری به سان تو ندارم.

۲ – به تو همتا و همسری همانند دختر فرزانه‌ام فاطمه سلام الله علیها عنایت شد در حالی که به من همتا و همدلی به سان و هموزن او ارزانی نگردید.

۳ – به تو بدون واسطه پسرانی ارجمند و تاریخ ساز همانند حسن و حسین علیهما السلام عنایت گردید، اما به من عنایت نشد، اما شما از من هستید و من از شما.

از این روایت با توجه به ویژگی اول فهمیده می‌شود که پیامبر تنها یک داماد داشت و آن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بود.

بعضی بر این باورند که اصرار برخی در مورد ام کلثوم و رقیه به عنوان دختران پیامبر و همسران عثمان از این رو است که فضائل مخصوص حضرت علی علیه السلام را با رقیب تراشی کم رنگ کنند، از این رو عثمان را به عنوان ذوالنورین (صاحب و همسر دو نور ام کلثوم و رقیه) می‌خوانند ولی با اینکه حضرت زهرا سلام الله علیها به اعتقاد همه، برترین زنان دو جهان بود و همسر حضرت علی علیه السلام گردیده چنین لقب یا امثال آن را به آن حضرت نمی‌دهند.

پاسخ به دو سئوال

در اینجا دو سئوال پیش می‌آید نخست اینکه: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دخترانی نداشت، تا بگوئیم با پسران ابولهب و سپس با عثمان ازدواج کردند، پس چرا در قرآن سخن از دختران رسول خدا به میان آمده است آنجا که می‌خوانیم «یا ایها النبی قل لازواجك و بناتك» ... ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مومنان بگو: روسرهای بلند خود را بر خویش فرو افکنند (و حجاب را رعایت کنند.)

و همچنین در بعضی از دعاها یا روایات سخن از دختران پیامبر به میان آمده مثلاً در یکی از دعاهای ماه مبارك رمضان آمده:

«اللهم صل علی رقیه و ام کلثوم ابنتی نبیك ؛...

خدایا درود فرست بر رقیه و ام کلثوم و دو دختر پیامبرت».

در پاسخ به هر دو سئوال همان را می‌گوئیم که قبلاً اشاره شد و آن اینکه: این بانوان دختران هاله خواهر خدیجه سلام الله علیها بودند و پس از مردن پدرشان تحت کفالت خدیجه سلام الله علیها در آمدند، و پس از ازدواج صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه سلام الله علیها تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفتند و به عنوان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده شدند و اسلام را پذیرفتند و هجرت به مدینه کردند و...

بنابراین چه مانعی دارد که منظور از دختران در آیه و دعای مذکور ، دختر خوانده‌های صلی الله علیه و آله و سلم باشند و یا منظور از آیه مذکور همچون آیه مباهله تنها حضرت زهرا سلام الله علیها باشد.

فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها:

اگرچـه سـخن گفتن در مـورد این بـانوی مکرم در انـدازه و گنجـایش این مختصـر نیست و در مـورد او همچـون مـادر بزرگـوارش می‌توان صفحات زیادی مطلب نوشت اما به لحاظ حفظ روند اصلی نوشتار، ذکری مختصر به میان خواهد آمد.

«إِنَّا أَعْطَیناکَ الْکَوْثَرَ»...

حضـرت فاطمه سلام الله علیها کوچکترین فرزند حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. در مورد وی احادیث، روایات و آیات فراوانی نقل شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«فَاطِمَهُ حَوْرَاء إِنْسِیهً؛ فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَی الْجَنَّهِ شَمِمْتُ رَائِحَهَ رقبهٔ فاطمهٔ»

فـاطمه بـانوی بهشـتی است که به صـورت انسـان روی زمین در آمـد، هرگـاه مشـتاق بهشت می‌گردم بـوی خـوش وجـود فـاطمه را می‌بویم» (۲۶)

باز هم حدیثی نقل شده که از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم پرسـیدند چرا میزان علاقه‌اش به فاطمه سـلام الله علیها بیش از سـایر فرزنـدانش است، حضـرت فرمودنـد: «هنگـامی که من در شب معراج به آسـمانها سـیر داده شـدم، جبرئیل مرا در کنار درخت طوبی برد، (۲۷) میوه‌ای از میوه‌های آن درخت را چید و به من داد، آن را خوردم، سـپس دسـتش را بر میان دو شانه‌ام کشید، آنگاه فرمود:

«ای محمد! خداوند متعال ولادت فاطمه سلام الله علیها از ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را به تو مژده می‌دهد» (۲۸)

از این حـدیث و قریب آن از لحاظ مفهوم در کلام محدثان و راویان بسـیار نقل شده است. لذا آن وجود مبارکه، انسانی ممتاز و در میان زنان عصـر خود سرآمد بود. نیز روایت شده قبل از حمل یافتن حضرت فاطمه سلام الله علیها در بطن خدیجه‌ی کبری، حضرت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم چهـل روز از وی کناره گرفت و به تنهائی به عبادت و راز و نیاز مشـغول گشت. حضـرت فاطمه سلاـم الله علیها در ۹ سـالگی به ازدواج پسـر عمویش علی بن ابیطالب علیه السـلام درآمـد پس از ۹ سـال حیـات پر برکت و به دنیا آوردن فرزندانی که هر کدام بخشی از تاریخ بشریت به شمار می‌آیند به شهادت رسید.

زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از رسالت

بعد از مراسم خواستگاری، ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها پسر عمویش وَرَقَهٔ را خواست و گفت:

نزد محمـد صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم برو و بگـو: غلامـان و کنیزان و هر آنچه مالـک آنم به تـو بخشـیدم؛ هر گـونه که بخـواهی می‌توانی در آنها تصـرف کنی. پس وَرَقَه میان زمزم و مقام ایسـتاد (۲۹) و با صدای بلند ندا در داد: ای گروه عرب! خدیجه شـما را شاهد قرار می‌دهد بر اینکه او نفس و مال و غلامان و هر آنچه دارد را به محمد بخشیده است.

البته سـرور زنـان قریش در عمل نیز گفتارش را به اثبات رسانـد، به نوشـته‌ی مورخان او وقتی از علاقه‌ی پیامبر به اخلاق پاک زیـد، (یکی از غلامانش) آگاه شد، غلام را به وی بخشید. (او همان شخصی است که جزء سابقین در اسلام شد.)

توان اقتصادیش را تا لحظه وفات در خدمت همسرش قرار داد و در سایه‌ی عشق فرصت عبادت و خلوت بیشتر در غار حرا را برایش فراهم می‌ساخت.

البته زنـدگی سـرور زنـان قریش در کنـار این امتیـازات بـا تلخی‌هـایی نیز همراه بود؛ زنان آن روزگار چون مردان با مفاهیمی مانند خوشـرفتاری، راستگویی و امانتداری بیگانه بودند و فلسفه ازدواج ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با یتیم تهیدست قریش را درک نمی‌کردنـد. از این رو لب به طعنه می‌گشودنـد، خواسته یـا ناخواسـته سـرور بـانوان قریش را در انـدوه فرو می‌بردنـد. آنها

روابط خود را با ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها قطع کردند و او را تنها گذاشتند.
بزرگ بانوان قریش برای رویارویی با این پدیده‌ی زشت جاهلی، زنان را گرد آورد و گفت:
از زنان عرب شنیده‌ام که شوهران شما بر من خُرده می‌گیرند که چرا با محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصلت کرده ام. اینک از شما می‌پرسم آیا مانند محمد در جمال، خوش‌رفتاری، خصلتهای پسندیده و فضل و شرف در اصل و نسب در مکه و غیر آن سراغ دارید؟ گرچه ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با طرح این سؤال به آنان فهماند که همسنگی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت نمی‌شود اما نتوانست زنگار جهل دلهاشان را پاک کند و در رفتارشان دگرگونی محسوسی پدید آورد.
هنگام رسالت غیر علنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها پیوسته در انتظار درخشش انوار نبوت از سیمای مهربان همسرش بود از این رو وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غار حرا به خانه آمد و ماجرای نزول فرشته‌ی وحی را برایش باز گفت، بی‌درنگ آن را تایید کرد و به درستی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. او گفت:
ای پسر عمو، شاد و ثابت‌قدم باش. سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست، من امیدوارم تو پیامبر این امت باشی.
حضرت خدیجه سلام الله علیها در تمام مراحل زندگیش با پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یار و آرام بخش ایشان بود. البته جایی برای تعجب وجود ندارد چرا که در محدوده‌ی روابط سالم خانوادگی این کار منطقی و آرمانی است؛ روابطی که آیین اسلام نیز به آن تاکید نموده است.
«وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیها.» (۳۰)
او کسی است که برای شما از خودتان زوجهایی آفرید تا آرامش یابید. نمونه‌های متنوعی از ایجاد آرامش در زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد. ابن هشام می‌نویسد:
«حضرت خدیجه سلام الله علیها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، گفتارش را تصدیق کرد و او را یاری داد و اولین شخصی است که به خدا و رسولش و درستی آیات الهی ایمان آورد. خداوند به این طریق به پیامبرش آرامش داد به نحوی که هیچ خبر ناراحت کننده‌ای از قبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگر اینکه خداوند به واسطه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها گشایشی برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به حضرت خدیجه سلام الله علیها برمی‌گرداند، او را ثابت قدم می‌کرد؛ دشواریها را بر او آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، کار مردم را برایش آسان می‌ساخت رحمت خدا بر او باد.»
آنچه بر عظمت این خدمت می‌افزاید این است که هیچگاه خود از راحتی ظاهری مطلوبی برخوردار نشد، نه آن زمان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و طعن و ملامت شنید و نه در مراحل دیگر. تاریخ به خوبی اسم برخی از آزاردهندگان و بر هم زنندگان آرامش خانه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ثبت کرده است. «ابولهب، حَکَم بن عاص بن امیه، عُقْبَهُ بن ابی‌مُعَیط، عدی بن حمرا ثقفی و ابن الاصداء هذلی» همسایگانی بودند که آزارش می‌دادند و آسایش را از خانه وی سلب می‌کردند. یکی از اینان، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود، رَحِم گوسفندی را بر سر آن بزرگوار انداخت. یک بار نیز شخصی خاک بر سر آن حضرت ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همان حال به خانه رفت. وضع پریشان پدر همه را در نگرانی و اندوه فرو برد. حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پا خاست، خاک از سر پدر زدود و گریست. پدر گفت:
دخترم گریه نکن خداوند نگاهبان پدرت است.
جُهال عرب برای انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفتند بستگان وی را از خانه‌هایشان بیرون کنند. از این رو دختر خدیجه سلام الله علیها را طلاق دادند و ضربه‌ای دیگر به سرور زنان قریش وارد ساختند. با این حال بانوی پارسای پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم با درایت و صبر محیط خانه را آرام می‌ساخت و حتی برای رفع ناراحتی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاش می کرد.

واقعه‌ای مهم در زندگی حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاید بتوان یکی از مهمترین وقایع را که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام ایشان است، ولادت ام الإئمه حضرت صدیقه‌ی کبری - فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها - به شمار آورد. این حادثه هر چند به صورتهای گوناگونی نقل شده اما مضمون واحدی دارد.

هنگامی که درد زایمان به سراغ ایشان آمد، به واسطه‌ی فرستاده‌ای از زنان قریش یاری طلبید. زنان قریش با سرزنش ایشان که به سخن ما اعتنا نکردی و با یتیم قریش ازدواج کردی، استمداد ایشان را رد کردند. در این هنگام چهار زن بلند قامت وارد اتاق شدند. آنها خود را این گونه معرفی کردند:

ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام)

آسیه (همسر فرعون)

مریم (مادر حضرت عیسی علیه السلام)

و کُلثُم (خواهر حضرت موسی علیه السلام).

آنها گفتند: ما از سوی خداوند برای کمک به شما و بشارت به قدوم فرزندتان آمده‌ایم، در این فرزند و نسل او برکت قرار داده شده است. (۳۱)

این اتفاق از عنایت خداوند متعال به خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها حکایت دارد. وقتی همه از یاری ایشان سر باز زدند فرستادگان الهی نصر خداوند را برای وی به ارمغان آوردند و معلوم ساختند که إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ. (۳۲)

اولین زنی که ایمان آورد

ایمان آوردن ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به رسالت و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

حذیفه:

حضرت خدیجه سلام الله علیها در بین زنان اولین زنی بود که به خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ابن عباس:

«كانت خديجة بنت خُوَيلد أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ صدق محمدا فی ما جاء به عَنْ رَبِّهِ.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها اولین کسی بود که به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را، در آن چه از سوی خدایش آورده بود، تصدیق کرد.

ابن هشام:

«آمَنَتْ بِهِ خَدِيجَه بِنْتَ خُوَيلد و صدقت بِمَا جَاءَ مِنَ اللَّهِ وَ وازرته عَلَى أَمْرِه و كانتا وَ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّه وَ بِرَسُولِهِ وَ صَدَّقَ بِمَا جَاءَ مِنْهُ.»

حضرت خدیجه دختر خُوَیلد به او [محمد] ایمان آورد و آنچه را از طرف خدا آورده تصدیق کرد، او را در کارش یاری داد و اولین کسی بود که به خدا و رسول و درستی آنچه آورده بود ایمان آورد.

مسلم:

«كَانَتْ خَدِيجَةُ وَزِيرَةَ صِدْقٍ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ كَانَ يشْكُنُ إِلَيهَا.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، اسلام را تصدیق کرد و پیامبر به واسطه او آرامش

می‌یافت.

طبری:

«فَلَمَّا اكرم رَسُولُ اللَّه بِنُبُوَّتِهِ آمَنَتْ بِهِ خَدِيجَةَ.»

وقتی پیامبر به نبوت تشرف یافت، حضرت خدیجه به او ایمان آورد.

ام المؤمنین حضرت خدیجه در همان دوران دعوت پنهانی (سه سال اول) اسلام خود را اعلام کرد. ابو یحیی بن عفیف از پدرش و او از جدش عفیف، که تاجر مشهوری بود روایت کرده که وقتی پای به مسجدالحرام نهاد با منظره‌ای شگفت رو به رو شد او سه نفر را در حال نماز خواندن دید. از ابن عباس درباره‌ی کردار آنها پرسید. گفت:

نفر نخست مدعی نبوت است، مرد پشت سرش علی و آن زن هم همسر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه است. غیر از اینها کسی را بر این آیین سراغ ندارم. (۳۳)

حضرت علی علیه السلام خود خاطره‌ی آن روزها را چنین بیان می‌کند:

...«وَ لَمْ يجْمَعْ بَيتٌ وَاحِدٌ يوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أرَى نُورَ الْوَحْی وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشَمُّ رِيحَ النُّبُوَّة»...

کسی آن روز در اسلام جمع نشد غیر از رسول خدا، خدیجه و من سومین آنها بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را به مشام احساس می‌کردم. (۳۴)

وجود شخصیت‌هایی چون حضرت ابوطالب علیه السلام و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها ، به این دلیل که دارای موقعیت برتر اجتماعی بودند، از بار فشارهای روانی و ظاهری مشرکان علیه آیین نوپای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تا حدود زیادی می‌کاست. ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها با شهامت تمام همراه علی علیه السلام در اعلام موجودیت جامعه‌ی اسلامی شرکت جست.

دعوت آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام

اشاره

سه سال پس از آغاز بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را علنی ساخت.

حضرت ابوطالب، حضرت خدیجه و حضرت علی، با جان و دل از وی پشتیبانی کردند. خدمات حضرت خدیجه سلام الله علیها در این دوران از دو جنبه قابل ارزیابی است:

۱ – حمایت اجتماعی

ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به دلیل وجهه‌ی مناسب اجتماعی توانست بارها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از شر افراد نادان برهاند؛ برای مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام حج، بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند ندا داد که: ای مردم من فرستاده پروردگارم. آنگاه به کوه مروه رفت و سه بار سخن پیشین را تکرار کرد. عرب‌های متعصب (۳۵) هر یک سنگی برداشته در پی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه شدند.

ابوجهل سنگی پرتاب کرد که به پیشانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصابت کرد، خون از پیشانی‌اش جاری شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کوه ابوقبیس رفت، مشرکان نیز در پی او روانه شدند. حضرت علی علیه السلام خود را به ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها رساند و موضوع را به وی باز گفت. اشک بر گونه‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها جاری شد،

ظرفی از غذا برداشت و برای یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام راهی کوه‌ها و دشت‌ها شد. جبرییل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و فرمود:

از گریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها ملائک به گریه آمدند. او را بخواه، سلام برسان، بگو خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت شده، بشارت بده.

حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را یافته، به خانه آوردند. مردم به خانه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها حمله ور شده، خانه را سنگباران کردند. حضرت خدیجه سلام الله علیها بیرون آمد و گفت:

آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟

مردم با شنیدن سخنانش پراکنده شدند و او برای مداوای همسرش به خانه بازگشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سلام خدا را به وی رساند. او در پاسخ گفت:

إِنَّ اللّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلَى جَبْرَئِيلَ السَّلَام و عَلَيكَ يا رَسُولَ اللّٰهِ السلام و بركاته.

خدا خود سلام است و سلام از اوست و سلام بر جبرییل و بر تو ای رسول خدا، رحمت و برکات خداوند بر تو باد. (۳۶)

۲ – حمایتهای عملی و مالی

ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها نه تنها از اعتبار و موقعیت اجتماعی خود برای دفاع از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سود می‌برد، بلکه با ورود به صحنه‌های دشوار به دفاع از حریم نبوت پرداخت. او خود در شعب ابی‌طالب حضور یافت و همراه پیامبر سه سال در آنجا به سر برد. این سه سال را می‌توان سالهای اوج فداکاری ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها نامید. او در طول سه سال تحریم اقتصادی تامین نیازهای مالی مسلمانان را بر عهده داشت. علاوه بر اموال ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها ، ثروت بستگان او مانند حکیم بن حِزَام نیز در جهت یاری دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم صرف می‌شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها فداکاری امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را مطرح ساخت و بر این حقیقت که او در راه اسلام از اموالش گذشت تاکید کرد.

نقش امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دریافت که سعادتمند شده، هر چه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انفاق کرد. او تمام اموال خویش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند. تا جایی که هنگام ارتحال، پارچه‌ای برای کفن نداشت.

ابن اسحاق جمله‌ای در شان امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دارد که گویای همکاری و صداقت او در پیشبرد اسلام است. او می‌گوید:

«خدیجه یاور صادق و با وفایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و مصیبت‌ها در پی رحلت امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت ابوطالب علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد.»

گویا این دو، در برابر هجوم ناملایمات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، سدی بلند و مستحکم بودند.

این جمله، معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، شمشیر حضرت علی علیه السلام و اموال امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها است از نهایت همکاری و صداقت حضرت خدیجه سلام الله علیها پرده برمی دارد.

القاب گرامی امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها

اشاره

برای امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها القاب فراوانی است که از عظمت بیکران و قداست بی پایان آن حضرت حکایت می کند، که از آن جمله است:

۱. صدّیقه:

در فرازی از زیارتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام درود بر زوجات طاهرات، از حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان «الصّدیقه» تعبیر شده و این واژه در قرآن یکبار به کار رفته و آن هم در مورد حضرت مریم و حضرت صادق علیه السلام آن را به معنای معصوم بیان فرموده است.

۲. مبارکه:

خداوند مَنّان به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که نسل پیامبر آخر الزمان از بانوی مبارکه است عبدالله بن سلیمان نیز این معنی را از «انجیل» روایت کرده است.

۳. امّ المؤمنین:

همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در رأس آنها حضرت خدیجه سلام الله علیها در منطق قرآن «ام المؤمنین» لقب یافته‌اند، ولی به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی برترین و بهترین آنان می‌باشد و بعضی‌ها هم به دلیل بی تقوائی از امهات مؤمنین خارج شدند.

۴. طاهره:

مشهورترین لقب حضرت خدیجه سلام الله علیها در عصر جاهلیت «طاهره» بود زیرا او پاک‌ترین و عفیف‌ترین بانوی آن دوران بود.

۵. بانوی بانوان

امیرمؤمنان علیه السلام در چکامه‌ای که به عنوان سوگنامه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها سروده‌اند، از او به عنوان «سیدهٔ النّسوان» ، بانوی بانوان تعبیر کرده‌اند. امام صادق علیه السلام نیز از او به «سّیده قریش» یاد کرده‌اند. اسماء بنت عمیس نیز او را «سیدهٔ نساء العالمین» می‌خواند و در عهد جاهلی او را «سیده نساء القریش» می‌خواندند.

۶. دیگر القاب

در زیارتنامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان: راضیه، مرضیه و زکیه نیز تعبیر شده است. یتیمان او را «امّ الیتامی» ، بینوایان او را «امّ الصعالیک» ، مؤمنان او را «امّ المؤمنین» و کوثر جاری خلقت نیز او را «امّ الزهراء» یا سرچشمه کوثر می‌دانستند.

رحلت امّ المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها بیست و چهار سال با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد و سرانجام در بستر بیماری قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر بالین او حاضر بود، ضمن گفتگوی با وی فرمود:

خدا تو را با مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم برابری داده است.

وقتی روح حضرت خدیجه سلام الله علیها به سوی جهان جاودان پر کشید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت گریست. چون در حَجُون قبری برایش کندند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود به راه افتاد؛ همچنان که اشک از چشمانش می‌بارید داخل قبر شد و خوابید، افزونتر از قبل گریست و او را دعا کرد. آنگاه برخاست و با دست خویش همسرش را در قبر گذاشت. حضرت فاطمه سلام الله علیها ، یادگار امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها گِرد پدر می گشت، خود را به دامان او می‌آویخت، بهانه‌ی مادر می گرفت و دل دردمند پدر را آتش می‌زد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز سکوت چیزی نداشت؛ جبرییل نازل شد و گفت:

ای پیامبر، به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته که درونش آشکار است و در آنجا هیچ سختی و تلخی نیست.

به این ترتیب فرشته‌ی الهی پایان رنج‌ها و محنت‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها را اعلام کرد.

وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها به فاصله‌ی اندکی از رحلت اندوهبار حضرت ابوطالب رخ داد، محققان زمان وفاتش را سه سال قبل از هجرت می‌دانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحُزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد و در واقع یک سال اعلام عزای عمومی نمود.

وصایای حضرت خدیجه سلام الله علیها

حضرت خدیجه سلام الله علیها در آخرین لحظات زندگی وصایائی به شرح زیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود:

۱. برای او دعای خیر کند.

۲. او را به دست خود در خاک قرار دهد.

۳. پیش از دفن در قبر او وارد شود.

۴. عبائی را که به هنگام نزول وحی بر دوش داشت، روی کفن او قرار دهد.

حضرت خدیجه سلام الله علیها که همه اموال منقول و غیرمنقولش را به حبیب خود بخشیده بود، در مقابل فقط یک عبا مطالبه نمود و آن را مستقیماً طلب نکرد، بلکه به وسیله حضرت فاطمه سلام الله علیها تقاضا کرد. آنگاه پیک وحی فرود آمد و کفن بهشتی از سوی پروردگار از بهشت آورد.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم نخست با عبای خود او را کفن کرد، آنگاه کفن بهشتی را بر روی آن قرار دادند. امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن لحظات آخر در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها ابراز نگرانی کرد، اسماء بنت عمیس تعهد نمود که در شب زفاف او به جای خدیجه سلام الله علیها نقش مادری ایفا کند.

منزل حضرت خدیجه سلام الله علیها

پس از ارتحال خدیجه کبری سلام الله علیها منزل مسکونی‌اش به عنوان یکی از مشاهد مشرفه، همه ساله مورد بازدید هزاران زائر مشتاق، و الهام بخش حجاج بیت الله الحرام بوده است. ابن بطوطه جهانگرد نامی می‌نویسد:

از مشاهد مشرفه در نزدیکی مسجدالحرام «قُبّه الوَحی» است که در سال ۷۲۷ ه.ق بر قبر وی ساختند و آن خانه امالمؤمنین خدیجه

سلام الله علیها می‌باشد. که در سال ۱۳۴۴ ه.ق به وسیله‌ی فرقه ضالّه وهابیت ویران شد.

شیخ انصاری قدس سره در مناسک حج خود می‌نویسد:

در مکه معظمه مستحب است که حجاج خانه خدا به منزل حضرت خدیجه سلام الله علیها شرفیاب شوند.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در قران

(۱) – سوره فرقان/ ۷۴

وَ الَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیاتِنا قُرَّةَ أَعْینٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً

و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»

و عن الحاکم الحسکانی الحنفی عن ابی سعید فی قوله تعالی «هب لنا» الآیه.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: قلت: یا جبرئیل من ازواجنا؟

قال: خدیجه.

قال: من ذریاتنا؟

قال: فاطمه و «قره عین».

قال: الحسن و الحسین.

قال: «و اجعلنا للمتقین اماما»

قال: علی علیه‌السلام.

و ذکره المجلسی رحمه الله علیه

و علامه مجلسی قدس سره شبیه همین روایت را ذکر نموده‌اند.

و عن الحکیم الفیض الکاشانی رحمه الله علیه و فسر ایضاً بالنبوه و بالقرآن و بخدیجه رضی الله عنها فان جمیع اولاده صلی الله علیه و آله و سلم منها سوی ابراهیم.

و فی تفسیر القمی رحمه الله علیه سوره الفرقان (ازواجنا) خدیجه.

حاکم حَسْکَانی از قرآن پژوهان نامدار اهل تسنن در این مورد آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه فرمودند:

پس از نازل شدن این آیات از فرشته وحی پرسیدم: منظور از «ازواجنا» کیست؟

پاسخ داد: خدیجه سلام الله علیها است. و «ذریاتنا» فاطمه سلام الله علیها و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیهما السلام هستند و در جمله‌ی «و اجعلنا للمتقین اماما» منظور حضرت علی علیه السلام است.

مرحوم «فیض کاشانی» در تاویل همین آیه می نویسد:

«منظور از آن، مقام والای رسالت، قرآن شریف و یار و مشاور پر اخلاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه سلام الله علیها است که سادات از نسل او هستند.

و تفسیر قمی نیز بر آن است که منظور از واژه ی «ازواجنا» در آیه ی مورد بحث حضرت خدیجه سلام الله علیها است.

(۲) – سوره ضحی/۶

وَ وَجَدَک عائِلًا فَأَغْنی (۶)

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!

و عن الصدوق اعلی الله مقامه الشریف عن ابن عباس قال: سالته عن قول الله عزوجل «الم یجدک یتیماً فآوی».

قال: انما سمی یتیماً لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و لا من الآخرین. فقال الله عزوجل ممتناً علیه بنعمته «الم یجدک یتیماً فآوی» ای وحیداً لا نظیر لک «فاوی» الیک الناس و عرفهم فضلک حتی عرفوک «و وجدک عائلًا» یقول فقیراً عند قومک یقولون لا مال لک فاغناک الله بمال خدیجه...

مرحوم شیخ صدوق (ره) در تفسیر این آیات می نویسد:

بدان دلیل آن حضرت «یتیم» خوانده شد که در کران تا کران هستی بی نظیر و تک نسخه است، چرا که این واژه به مفهوم بی همانند آمده است. به همین جهت خدا با اشاره به نعمتهای گرانش به او می پرسد:

آیا خدایت تو را تک نسخه و بی همانند نیافت؛ و پناه داد و برتری و شکوه تو را به مردم شناساند و تو را بلند آوازه ساخت؟! و تو را تنگدست یافت، و به وسیله ی ثروت هنگفت خدیجه سلام الله علیها بی‌نیاز گردانید.

بسیاری از مفسران بر آنند که توانگری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اموال حضرت خدیجه سلام الله علیها بوده است و خداوند متعال در این آیه به کنایه از حضرت خدیجه سلام الله علیها و احسان او یاد فرموده است.

(۳) – سوره مطففین ۱۸ – ۲۸

کلاَّ إِنَّ کتابَ الْأَبْرارِ لَفی عِلِّیینَ * وَ ما أَدْراک ما عِلِّیون * کتابٌ مَرْقُوم * یشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُون * إِنَّ الْأَبْرارَ لَفی نَعیم * عَلَی الْأَرائِک ینْظُرُونَ * تَعْرِفُ فی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعیم * یسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُوم * خِتامُهُ مِسْک وَ فی ذلِک فَلْیتَنافَسِ الْمُتَنافِسُون * وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنیمٍ * عَیناً یشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُون *

چنان نیست که آنها (درباره‌ی معاد) می‌پندارند، بلکه نامه‌ی اعمال نیکان در «علیین» است! * و تو چه می‌دانی «علیین» چیست! * نامه‌ای است رقم‌خورده و سرنوشتی است قطعی * که مقربان شاهد آنند! * مسلّماً نیکان در انواع نعمتند: * بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می‌نگرند! * در چهره‌هایشان طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی! * آنها از شراب (طهور) زلال دست‌نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند! * مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! * این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است، * همان چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند.

و عن المجلسی (ره) عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: قوله عزوجل: «و مزاجه من تسنیم» قال:

هو اشرف شراب فی الجنه یشربه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هم المقربون.

السابقون: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب و الائمه و فاطمه و خدیجه صلوات الله علیهم و ذریتهم الذین اتبعوهم بایمان یتسنم علیهم من اعالی دورهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه فرمود:

مقربان بارگاه خدا و پیشتازان راه عدالت و آزادی عبارتند از:

پیامبر، امیرمومنان، امامان اهل بیت: ، که پس از علی علیه السلام یکی پس از دیگری خواهد آمد، فاطمه سلام الله علیها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه بنت خویلد.

و عن علی بن ابراهیم بن هاشم (ره) «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِک الْمُقَرَّبُونَ» رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ خَدِیجَةُ وَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ ذُرِّیاتُهُمْ تَلْحَقُ بِهِمْ یقُولُ اللَّه عزوجل «أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ» وَ الْمُقَرَّبُونَ یشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِیمٍ بَحْتاً صِرْفاً وَ سَائِرُ الْمُؤْمِنِینَ مَمْزُوجاً.

و عن المجلسی (ره) قوله تعالی «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک وَ لِلْمُؤْمِنینَ» وَ هُمْ عَلِی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیهِ وَ أَصْحَابُهُ «وَ

الْمُؤْمِناتِ» وَ هُنَّ خَدِیجَهُ وَ صُوَیحِبَاتُهَا...

(۴) – سوره آل عمران /۴۲

وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاک وَ طَهَّرَک وَ اصْطَفاک عَلی نِساءِ الْعالَمینَ

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

و عن شیخ الطائفه الطوسی اعلی الله مقامه الشریف «وَ اصْطَفاک عَلی نِساءِ الْعالَمِین قال الحسن و ابن جریح علی عالمی زمانها و هو قول ابی جعفر علیه السلام لان فاطمه سیده نساء العالمین.

وَ رُوِی عَنِ النَّبِی انه قال: فضلت خدیجه عَلَی نِسَاءِ أُمَّتِی کما فضلت مریم عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ.

همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داده شد، خدیجه سلام الله علیها نیز بر زنان امت من برتری داده شد.

و عن الزمخشری و عن النبی کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربع: آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم...

بسیاری از مردم در زندگی به سوی کمال اوج گرفتند، اما از میان زنان این چهار زن نمونه رشد و اوج هستند: آسیه سلام الله علیها ، مریم سلام الله علیها ، خدیجه سلام الله علیها و فاطمه سلام الله علیها بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

و عن البغوی خَیرُ نِسَائِهَا مَرْیم بنت عمران و خَیرُ نِسَائِهَا خَدِیجَهُ رَضِی اللَّهُ عَنْهَا.

و عن الآلوسی: عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قال: اربع نسوه سادات عالمهن مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و افضلهن عالماً فاطمه.

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که حضرت فرمودند: چهار زن سالار زنان روزگار شدند، مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه و فاطمه و افضل ترین آنها فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد.

و عن القرطبی: عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ.

برترین و پر فضیلت‌ترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه، فاطمه بنت محمد، مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.

و عن ابن کثیر عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: خَیرُ نِسَائِهَا مَرْیمُ وَ خَیرُ نِسَائِهَا خدیجه بنت خویلد.

(۵) – سوره فاطر ۱۹ – ۲۲

وَ ما یسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصیرُ * وَ لاَ الظُّلُماتُ وَ لاَ النُّورُ * وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ * وَ ما یسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ یسْمِعُ مَنْ یشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ *

و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند، * و نه ظلمتها و روشنایی، * و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! * و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!

ذکر السید المتبحر العلامه هاشم البحرانی (ره) عن طریق المخالفین عن ابن عباس قال:

قوله عزوجل: وَ ما یسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ.

قَالَ الْأَعْمَی أَبُو جَهْلٍ وَ الْبَصِیرُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام

وَ لَا الظُّلُماتُ وَ لَا النُّورُ فَالظُّلُمَاتُ أَبُو جَهْلٍ وَ النُّورُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام.

وَ لَا الظِّلَّ وَ لَا الْحَرُورُ فَالظِّلَّ ظِلَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْجَنَّةِ وَ الْحَرُورُ يعْنِي جَهَنَّمَ لِأَبِي جَهْلٍ.

ثم جمعهم جميعاً، فقال: و ما يستوى الاحياء و لا الاموات فالاحياء على و حمزه و جعفر و الحسن و الحسين و فاطمه و خديجه عليهم‌السلام، و الاموات كفار مكه.

علامه متبحر سید هاشم بحرانی از طریق مخالفین (اهل سنت) درباره قول خداوند «وَ ما يسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ» از ابن عباس نقل می کند که گفت:

منظور از کور و کوردل ابوجهل می باشد و منظور از صاحب بصیرت و بینش امیرالمومنین علیه السلام می باشد. منظور از ظلمات و تیرگی ها، ابوجهل و منظور از نور و روشنایی امیرالمومنین علیه السلام است. منظور از سایه ی دل انگیز و آرامبخش سایه ای است در بهشت برای امیرمومنان و منظور از گرمای سخت و مرگبار آتش شعله دوزخ، ابوجهل می باشد.

سرانجام در مورد آیه «َ ما يسْتَوِى الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ» گفت:

منظور از زندگانی حقیقی در این آیه حضرت علی، حمزه، جعفر و حسن و حسین، فاطمه، و خدیجه علیهم‌السلام می باشند و منظور از مردگان، کفار مدینه می باشند.

(۶) – سوره آل عمران /۳۳

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِين

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

عن فرات الكوفى طاب ثراه عن ابى مسلم الخولانى، قال: دخل النبى صلى الله عليه و آله و سلم على فاطمه الزهرا سلام الله عليها و عايشه و هما تفتخران و قد احمرت وجوههما فسالهما عن خبرهما، فاخبرتاه.

فقال النبى صلى الله عليه و آله: يا عايشه او ما علمت ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران و علياً و الحسن و الحسين و حمزه و جعفراً و فاطمه و خديجه على العالمين.

پیامبر فرمود:

ای عایشه آیا نمی دانی که خدا آدم، نوح، دودمان ابراهیم و خاندان عمران، وجود امیرالمومنین، حسن و حسین، حمزه، جعفر، خدیجه و فاطمه علیهم‌السلام را بر جهانیان برگزید.

(۷) – سوره اعراف/ ۴۶ – ۵۰

وَ بَينَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يعْرِفُونَ كلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيكمْ لَمْ يدْخُلُوها وَ هُمْ يطْمَعُون * وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمين * وَ نادى أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكمْ جَمْعُكمْ وَ ما كنْتُمْ تَسْتَكبِرُونَ * أَ هؤُلاءِ الَّذينَ أَقْسَمْتُمْ لا ينالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيكمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُون * وَ نادى أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفيضُوا عَلَينا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرينَ *

و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان ، حجابی است و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره‌شان می‌شناسند و به بهشتیان صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد!» امّا داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند. * و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!» * و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می گویند:

«(دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و آن و فرزند) و تکبّرهای شما، به حالتان سودی نداد!» * آیا اینها [این واماندگان بر اعراف همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید هم اکنون به آنها گفته می‌شود:) داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید! * و

دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که:

«(محبّت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!»

آنها (در پاسخ) می گویند:

«خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»

و عن البحرانی ایضاً اعلی الله مقامه الشریف عن بشر بن حبیب عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل: «وَ بَینَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجال قال:

سور بین الجنه و النار علیه محمد و علی و الحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه الکبری علیهم‌السلام، فینادون این محبونا؟ این شیعتنا؟ فیقبلون الیهم فیعرفونهم باسمائهم و اسماء ابائهم، و ذلک قوله عزوجل کلًّا بِسِیماهُم ای باسوائهم فیاخذون بایدیهم فیجوزون بهم الصراط و یدخلون الجنه.

از امام صادق علیه السلام در مورد حجاب میان بهشتیان و دوزخیان پرسیده شد، که فرمود:

منظور از آن گذرگاه و دژ بلندی است میان بهشت و دوزخ که بر فراز آن، پیامبر، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه قرار دارند و از آنجا ندا می دهند که:

«دوستداران و شیعیان ما کجا هستند؟ آنگاه دوستان و شیعیان اهل بیت: به سوی آنان می روند و آنان را با نام و نام خانوادگی شان می شناسند و دست آنها را می گیرند و از آن گذرگاه سخت می گذرانند و وارد بهشت می‌نماید.»

فضائل امّ المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها

۱. قبول ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امیرمؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام ازسن شش سالگی در خانه پیامبر تحت مراقبت امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند و لذا حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به آن حضرت حق پرورش و مادری داشت، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقام منیع ولایت (۳۷) را به حضرت خدیجه سلام الله علیها بیان نمودند و از او درخواست کردند که به ولایت امیرمؤمنان معتقد شود، حضرت خدیجه سلام الله علیها با صراحت تمام عرضه داشتند: من به ولایت علی علیه السلام ایمان آوردم و بیعت نمودم.

مهرورزی حضرت خدیجه سلام الله علیها به حضرت علی علیه السلام در سطحی بود که در وصف امیرمؤمنان علیه السلام آورده‌اند: او برادر پیامبر، عزیزترین مردمان در نزد او و نور چشم خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها است.

۲. بصیرت ژرف

از بالاترین فضائل خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها این است که از اندیشه‌ی بلند و فکر عمیق و بصیرت ژرف برخوردار بود؛ مخصوصاً عقل عملی او در اوج خود قرار داشت. این امر را می‌توان از انتخاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان شوهر آینده و شایسته خود از بین آن همه خواستگاران تاجر فهمید.

او در چهره و رفتار محمد صلی الله علیه و آله و سلم آینده‌ی درخشان و ممتاز او را می‌دید، به همین جهت راز پیشنهاد ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله و سلم را (قبل از بعثت) چنین بیان می‌کند:

«یابْنَ عَمّ! اِنّی قَدْ رَغِبْتُ فِیکَ لِقِرابَتِکَ مِنّی وَ شَرَفِکَ فی قَوْمِکَ وَ اَمانَتِکَ عِنْدَهُمْ وَ حُسْنِ خُلْقِکَ وَ صِدْقِ حَدِیثِکَ؛ (۳۸)

ای پسر عموا! من به خاطر خویشاوندی‌ات با من و شرف و امانتداری‌ات در میان قوم خود و به جهت اخلاق نیکو، راستگویی‌ات، به تو تمایل پیدا کردم.»

جملات فوق به خوبی نشان می‌دهد که محبت و ارادت این بانو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس عشق مجازی و محبت شهوانی نبوده، بلکه بر اثر معرفت و شناخت عمیقی بوده است که از شخصیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشت. اما افرادی که چنین بصیرتی نداشتند، از جمله گروهی از زنان قریش سخت حضرت خدیجه سلام الله علیها را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، تا آنجا که گفتند:

«او با این همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب که جوانی فقیر است تن به ازدواج داد. چه ننگ بزرگی.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها که انتخابش از سر شناخت و معرفت بود، محکم و قرص بر انتخاب خویش پای فشرد و در جواب سخنان ناشی از جهالت و بی‌خبری آنها گفت:

«ای زنان! شنیده‌ام شوهران شما [و خودتان] در مورد ازدواج من با محمد خُرده گرفته‌اید و عیبجویی می‌کنید، من از خود شما می‌پرسم آیا در میان شما، فردی مانند محمد وجود دارد؟ آیا در شام و مکه و اطراف آن شخصیتی به سان ایشان در فضائل و اخلاق نیک سراغ دارید؟ من به خاطر این ویژگیها با او ازدواج کردم و چیزهایی از او دیده‌ام که بسیار عالی است.» (۳۹)

گذشت زمان، پیروزیهای پی در پی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، گسترش اسلام و فرزندانی که از امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به یادگار ماند، از جمله فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها که یازده امام معصوم از نسل اوست، بر انتخاب زیبای حضرت خدیجه سلام الله علیها و بصیرت ژرف او تحسین گفت؛ هر چند خود شاهد ثمرات انتخاب شایسته‌ی خویش نبود.

۳. ایمان و اسلام محکم و پایدار

همان بصیرت ژرف خدیجه سلام الله علیها که باعث انتخاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای همسری آینده‌ی او شد، عامل ایمان و اسلام او نیز گشت و باعث شد که لقب اول زن مسلمان را به خود اختصاص دهد.

«ابن عبدالبر» به سند خود از پدرش «ابی‌رافع» نقل می‌کند که پیامبر خدا در روز دوشنبه (مبعث) نماز گذارد و حضرت خدیجه سلام الله علیها در (ساعات) آخر همان روز نماز خواند. (۴۰)

و علی علیه السلام نیز بر ایمان و اسلام امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها این گونه صحه گذاشت که:

...«لَمْ یجْمَعْ بَیتٌ واحِدٌ یؤْمَئِذٍ فی اْلِاسْلامِ غَیرَ رسول اللّه وَ خَدیجَهْ وَ اَنَا ثالِثُهُمْ. اَری نُورَ الْوَحْی وَ الرِّسالَهْ وَ اَشُمُّ ریحَ النُّبُوَّهْ؛ (...۴۱) در آن زمان، اسلام درخانه‌ای نیامده بود مگر خانه‌ی رسول خدا و خدیجه، و من سوم ایشان بودم.. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.»

خدیجه سلام الله علیها تا آخرین لحظه بر آن ایمان پای فشرد و در راه اسلام فداکاری و گذشت نمود و یک لحظه از رهبر اسلام و حمایت او غافل نگشت.

۴. از برترین بانوان دو سرا

برترین زنان جهان هستی را چهار زن تشکیل می‌دهند؛ چنانکه ابن اثیر از اَنَس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمودند: «خَیرُ نِساءِ الْعالَمینَ مریمُ، آسِیهْ، خدیجهْ وَ فاطِمهْ؛ (۴۲) برترین زنان عالم مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه سلام الله علیها هستند.»

همین‌ها که کوله‌بار کمال را در دنیا بستند، در بهشت نیز در صدر قرار دارند و از جمله‌ی آنها خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها

می‌باشد. «عکرمه» از «ابن عباس» نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
«اَفْضَلُ نساءِ اَهْلِ الْجَنَّهْ خَدیجهْ بِنْتُ خُوَیلِد وَ فاطِمهْ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْیمُ ابْنَهُْ عِمْرَانَ وَ آسِیهْ بِنْتُ مُزاحِمٍ اِمْرَأهْ فِرْعَوْنَ؛ (۴۳)
بهترین زنان بهشت اینانند: خدیجه دختر خُوَیِلد، فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون.»
۵. برترین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همسران متعددی داشتند، ولی از نظر درجات یکسان نبودند.
یکی از آنها در حال حیات و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخت حضرت را اذیت و آزار داد و بر خلاف دستورات او حرکت کرد، که همین امر باعث تنزل مقام و منزلت او گردید، ولی برخی از آنها مانند خدیجه‌ی کبری با تمام وجود و هستی خویش در راه اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جلب رضایت او کوشید و در نتیجه در بین تمام همسران رتبه ممتاز را کسب نمود.
مرحوم شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «تَزَوَّجَ رسول اللّه بِخَمْسَ عَشَرَ اِمْرَأَهً اَفْضَلُهُنَّ خَدیجَهْ بِنْتُ خُوَیلِد؛ (۴۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با پانزده زن ازدواج کرد که برترین آنان خدیجه دختر خُوَیلِد بود.»

۶. مادر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

طبق نص قرآن کریم همسران پیامبر مادران روحانی مؤمنان و «امالمؤمنین» هستند: «وَ اَزْواجُه اُمَّهاتُهُمْ» ؛ (۴۵) «همسران او (پیامبر) مادران مؤمنین هستند» و حضرت خدیجه سلام الله علیها از برترین مصداق‌های آیه به شمار می‌رود و این سعادت در بین همه‌ی زنان حضرت، نصیب خدیجه سلام الله علیها گشت که یازده امام از نسل او از طریق فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها پدید آید. راستی چنین مقامی نیاز به لیاقت و استعداد بالا دارد.
از بین همه فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها از مقام ممتازی برخوردار است؛ چرا که هم دارای عصمت است (۴۶) وهم امامت و وصایت از طریق نسل او استمرار یافت.

۷. سخاوت و انفاق بی‌بدیل

ثروت حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن دوران زبانزد خاص و عام بود. ثروت این بانوی کاردان و عاقله به قدری زیاد بود که مالداران درجه یک قریش چون «ابوجهل» و «عُقْبَهْ بن ابی‌مُعَیط» در نزد او ناچیز به شمار می‌رفتند.
مورخان ثروت خدیجه سلام الله علیها را بدین ترتیب شمرده‌اند:
۱. هزاران شتر که اموال تجارتی او را حمل می‌کردند.
۲. قبه‌ای از حریر سبز با طنابهای ابریشمی بر بام خانه‌اش افراشته بود. این امر نمایانگر ثروت فراوان او بود و فقرا نیز از روی این علامت برای استعانت و کمک مراجعه می‌کردند.
۳. چهارصد غلام و کنیز که خدمات ارجاعی او را انجام می‌دادند. (۴۷)
پس از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت خدیجه سلام الله علیها تمامی این ثروت را در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و عرض کرد: «اَلْبیتُ بَیتُکَ وَ اَنَا اَمَتُکَ؛ خانه، خانه‌ی تو و من هم کنیز تو هستم.» (۴۸)
وَرَقَهْ بن نَوْفَل عموی امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها ، بعد از این قضیه کنار کعبه آمد و بین زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای بلند گفت:
«ای عرب! بدانید که خدیجه شما را شاهد می‌گیرد که خود همه‌ی ثروتش را از غلامان و کنیزان، املاک، دامها، مهریه و هدایایش

را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخشیده است و همه‌ی آنها هدیه‌ای است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفته است و این کار حضرت خدیجه سلام الله علیها به خاطر علاقه و محبت او به محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. شما در این باره گواه باشید و گواهی دهید.» (۴۹)

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این اموال برای پیشبرد اسلام و اهداف آن نهایت استفاده را برد. به همین جهت خود آن حضرت فرمود:

«هیچ ثروتی، هرگز مانند ثروت خدیجه به من سود نرساند.» (۵۰)

۸. صبر و بردباری بی‌مانند

فردی مانند حضرت خدیجه سلام الله علیها که در درون ثروت فراوان بزرگ شده طبعا باید نازپرورده و کم تحمل باشد؛ اما حضرت خدیجه سلام الله علیها با برخورداری از نعمتها بعد از ازدواج و ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود را برای تحمل همه‌ی سختی‌ها آماده کرد، تحمل فشارهای مختلف مشرکان مکه، سرزنشهای بستگان، محاصره‌ی اقتصادی در شِعب ابیطالب (۵۱) و ... مخصوصاً محاصره‌ی اقتصادی سخت او را اذیت و آزار داد. بنت الشاطی در این زمینه می گوید:

«حضرت خدیجه سلام الله علیها در سنی نبود که تحمل آن همه رنج برایش آسان باشد و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشد، اما در عین حال و با وجود کهولت سن، سختیهایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می‌شد تا سرحد مرگ تحمل کرد.» (۵۲)

۹. حامی رسالت و محب امامت

چهار زن در این دنیا به حد کمال رسیده‌اند و به عنوان زنان نمونه و شایسته‌ی هستی شناخته شدند: آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه سلام الله علیها. از مهمترین اشتراکات این چهار زن، حمایت و اطاعت از رهبری و پیشوایان زمان خود بوده است. آسیه تا پای جان از رهبری و رسالت موسی علیه السلام حمایت نمود، مریم با تحمل تهمت و رنجها پایه‌های رسالت عیسی علیه السلام را محکم نمود، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها تا مرز شهادت از امام خویش علی بن ابیطالب علیه السلام پشتیبانی و دفاع نمود و سرانجام شهید راه امامت و ولایت گشت.

و اما امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها از حامیان راستین رسالت بود. او نیز جان و مال خویش را تقدیم رسالت نمود. او هم رسالت‌مدار بود و هم امامت محور. هم حامی و همگام رسالت بود و هم محب و طرفدار امامت.

در مورد حمایت از رسالت در بخش‌های پیشین اشاراتی به میان آمد، در این بخش فقط به یک نکته اکتفا می‌شود: حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه سلام الله علیها انداخت و گفت:

«یکی از برتری‌های محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر من این است که همسر او برای اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی خداوند تشویق نمود.» (۵۳)

اما در مورد محبت و ارادت حضرت خدیجه سلام الله علیها نسبت به حضرت علی علیه السلام ، مرحوم مجلسی (ره) چنین نقل می کند: «پس از ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه سلام الله علیها [و به دنیا آمدن علی علیه السلام]، حضرت خدیجه سلام الله علیها را از دوستی و محبت علی علیه السلام خبر داد و حضرت خدیجه سلام الله علیها پس از آن [به علی علیه السلام محبت فراوان داشت] و برای آن حضرت به وسیله‌ی خدمتکارانش لباس، زیورآلات، کنیز و ملزومات می‌فرستاد؛ به گونه‌ای که مردم می گفتند: علی برادر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبوبترین افراد نزد اوست و نور چشم خدیجه به حساب

می‌آید ... الطاف و محبتهای حضرت خدیجه سلام الله علیها صبح و شام به خانه‌ی حضرت ابوطالب علیه السلام روان بود.» (۵۴)

هنگام ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها ، امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بیشتر با ولایت آشنا گشت؛ چرا که دخترش حضرت زهرا سلام الله علیها هنگام ولادت، بعد از شهادت به توحید و رسالت، این گونه شهادت داد:

«وَ اَنَّ بَعْلِی سیدُ الْاَوْصِیاء وَ وُلْدِی سادَۀ الْاَسْباط» (۵۵)

و به راستی همسرم سید اوصیا و فرزندانم سید و سالار نوادگان رسول خدا هستند.»

علاوه بر این حضرت خدیجه سلام الله علیها ولایت حضرت علی و فرزندان او: را صریحاً پذیرفته بود، با آنکه در آن زمان امامت حضرت هنوز به فعلیت نرسیده بود.

علامه مجلسی قدس سره می گوید:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت خدیجه سلام الله علیها را نزد خود خواست و فرمود:

این جبرئیل است و می گوید:

برای اسلام شروطی است:

اول: اقرار به یگانگی خداوند.

دوم: اقرار به رسالت پیامبران.

سوم: اقرار به معاد و عمل به اصول و مهمات شرع.

چهارم: اطاعت اولی الامر [یعنی علی] و ائمه‌ی طاهرین از فرزندان او و برائت از دشمنان آنها.»

حضرت خدیجه سلام الله علیها هم به آنها اقرار نمود و آنها را تصدیق کرد. (۵۶)

در خصوص امامت امیرمؤمنان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت خدیجه سلام الله علیها فرمود:

«هُوَ مَولاکَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَ اِمامُهُمْ بَعْدی؛

علی مولای تو و مولای تمام مؤمنان و امام آنها پس از من است.» آنگاه دست خود را بالای دست امیرمؤمنان گذاشت و امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست خود را بالای دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و این گونه بیعت ابدی ولایتمداری را انجام داد. (۵۷)

۱۰. تشریف فرمایی حضرت خدیجه سلام الله علیها به محشر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریفات ورود حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را به صحرای محشر چنین توصیف می‌نماید:

هفتاد هزار فرشته در حالی که پرچم‌هایی منقش و مزین با جمله «الله اکبر» را در دست دارند به استقبال او می‌شتابند.

۱۱. خدیجه سلام الله علیها در احادیث معراج نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ابوسعید خدری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟»

جبرئیل گفت:

«حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه سلام الله علیها برسانی»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه سلام الله علیها ابلاغ کرد، خدیجه گفت:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَیهِ السَّلَامُ، وَ عَلَی جَبْرَئِیلَ السَّلَامُ؛

همانا ذات پاک خدا سلام است و از او است سلام و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.» (۵۸)

۱۲. خدیجه سلام الله علیها در گفتار انبیای الهی، ائمه: و اصحاب صدر اسلام:

ابن سعد مورخ عرب از قول آدم علیه السلام چنین می گوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون حضرت خدیجه سلام الله علیها نصیب او نمود و حضرت خدیجه سلام الله علیها پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کمک می کرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده‌ی خداوند رفتار نمایم.» (۵۹)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می کرد، فرمود:

«شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که جده من خدیجه سلام الله علیها دختر خُوَیلِد است؟» (۶۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود:

«آیا می‌دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه هستم؟» (۶۱)

امام سجاد علیه السلام در مجلس شاهانه‌ی یزید در دمشق در خطبه‌ی معروف خود، این چنین خود را معرفی می کند:

«أَنَا ابْنُ خَدِیجَةَ الْکُبْرَی؛

من پسر خدیجه، بانوی بزرگ اسلام هستم.» (۶۲)

حضرت زینب سلام الله علیها در کربلاـ در روز یازدهم محرم سال ۶۱ ه.ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره‌ی شهیدان آمد و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام از حضرت خدیجه سلام الله علیها یاد کرد و فرمود:

«بِأَبِی خَدِیجَةُ الْکُبْرَی: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.» (۶۳)

زید بن علی بن الحسین علیهم لسلام که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج می کند:

«وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَوَدَّةِ أَبُونَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدَّتُنَا خَدِیجَةُ؛...

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جده‌ی ما خدیجه است.» (۶۴)

عبدالله ابن زبیر لعنهٔ الله علیه با آنکه با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی با ابن عباس، به حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان عمه‌اش افتخار نموده و می گوید:

«أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عمتی خَدِیجَهْ سَیدَهْ نِسَاءِ الْعَالِمِینَ؛ آیا نمی‌دانی که عمه‌ام حضرت خدیجه سلام الله علیها سرور بانوان جهان است؟» (۶۵)

«در عصر امامت امام حسن علیه السلام پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی علیه السلام جسارت کرد و ناسزا گفت، با اینکه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مجلس حاضر بودند، امام حسین علیه السلام برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست

و فرمود:

«ای آنکه علی علیه السلام را به بدی یاد کردی؟ منم حسن و پدرم علی علیه السلام است و تویی معاویه و پدرت صَخر می‌باشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است جد تو حرب است، «وَ جَدَّتِی خَدِیجَةُ وَ جَدَّتُکَ فَتِیلَة؛...

جده‌ی من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جِدّه‌ی تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما، آن کس که نامش پلید و حَسَب و نسبش پست و سابقه‌اش بد و دارای کفر و نفاق است.» (۶۶)

حضرت خدیجه سلام الله علیها در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که فرمودند:

«خَیرُ نِسَائِهَا خَدِیجَةُ وَ خَیرُ نِسَائِهَا مَرْیم ابْنَةُ عِمْرَان» «بهترین زنان دنیا خدیجه سلام الله علیها و مریم دختر عمران هستند» (۶۷)

«خَیرُ نِسَاءِ الْعَالَمِین مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ و آسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ و خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِد وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه و آله و سلم)»

بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خُوَیلِد و فاطمه سلام الله علیها دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۶۸)

ابن عباس می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا می‌دانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنة مریم بنت عمران و خدیجة بنت خُوَیلِد و فاطمة بنت محمد و آسیة بنت مزاحم امراة فرعون: بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خُوَیلِد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است» (۶۹)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه که در حال برتری جویی نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها بود فرمودند:

«أ وَ مَا عَلِمْت اِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ وَ عَلِیاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ وَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَراً وَ فَاطِمَةَ وَ خَدِیجَةَ عَلَی الْعالَمِین !

آیا نمی‌دانی که خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران، علی علیه السلام ، حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام ، حمزه، جعفر، فاطمه سلام الله علیها و خدیجه سلام الله علیها را بر جهانیان برگزید؟!». (۷۰)

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای رسول خدا! این خدیجه سلام الله علیها است، هر گاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«وَ بَشِّرْهَا بِبَیتٍ فِی الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِیهِ وَ لَا نَصَبَ» ،

«و او را به خانه‌ای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده» (۷۱)

«أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سید السادات عالمهن مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَان و آسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِم و خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِد و فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ و أَفْضَلُهُن عالما فَاطِمَةُ؛

چهار زن سرور زنان جهان خود می‌باشند که عبارتند از:

مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، حضرت خدیجه سلام الله علیها دختر خُوَیلِد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و بهترین آنها در جهان فاطمه سلام الله علیها است» (۷۲)

«حَسْبُکَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیلد وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَ آسِیهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ.

در میان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)» (۷۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (آیه‌ی ۲۲ مطففین) «عَیناً یشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، همان چشمه‌ی بهشتی که مقربان از آن می‌نوشند.» فرمود:

«الْمُقَرَّبُونَ السَّابِقُونَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّهُ وَ فَاطِمَهُ وَ خَدِیجَهُ» (۷۴)

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

«تو همسری مانند فاطمه سلام الله علیها داری که من چنان همسری ندارم، تو مادرزنی مثل خدیجه سلام الله علیها داری که من چنین مادرزنی ندارم.» (۷۵)

روایت شده است: روزی جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جویای خدیجه سلام الله علیها شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نیافت، جبرئیل گفت:

«وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام می‌رساند.» (۷۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه سلام الله علیها توسط عمار یاسر به حضرت خدیجه سلام الله علیها چنین پیام داد:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیبَاهِی بِکِ کِرَامَ مَلَائِکَتِهِ کُلَّ یوْمٍ مِرَاراً؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار می‌کند» (۷۷)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین علیهما السلام مطالبی فرمود، از جمله چنین فرمودند:

«یا أَیهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُکُمْ بِخَیرِ النَّاسِ جَدّاً وَ جَدَّهً؛

ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جَد و جَدِّه؟»

حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدَّتُهُمَا خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیلِد؛

آنها حسن و حسین علیهما السلام هستند که جدشان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و جده‌ی آنها خدیجه سلام الله علیها دختر خُوَیلِد می‌باشد» (۷۸)

در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا سلام الله علیها بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت زهرا سلام الله علیها را به وجود پر برکت مولاـ علی علیه السلام دلداری داد و در فرازی ضمن یاد از خدیجه سلام الله علیها فرمود:

«دل خوش دار که:

إِنَّ عَلِیاً أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ هُوَ وَ خَدِیجَهُ أُمُّکِ؛

همانا علی علیه السلام نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه سلام الله علیها مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.» (۷۹)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد می‌کرد و هرگاه به یاد او می‌افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری می‌شد از جمله:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد چند نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه سلام الله علیها به میان

آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچنان آشفته و پر احساس شد که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر گشت.

عایشه به آن حضرت گفت:

«چرا گریه می‌کنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اَسَد، باید گریه کرد؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به او فرمود:

«صَدَّقَتْنِی إِذْ کَذَّبْتُمْ وَ آمَنَتْ بِی إِذْ کَفَرْتُمْ وَ وَلَدَتْ لِی إِذْ عَقَمْتُم

او هنگامی که شما مرا تکذیب می‌کردید، تصدیق کرد و هنگامی که کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندانی آورد در حالی که شما نازا هستید.» (۸۰)

نیز روایت شده:

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، او در جواب فرمود:

«إِنَّهَا کَانَتْ تَأْتِینَا فِی زَمَنِ خَدِیجَةَ وَ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِیمَان این پیرزن در عصر زندگی خدیجه سلام الله علیها ، به خانه‌ی ما می‌آمد و از کمکها و الطاف سرشار خدیجه سلام الله علیها برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است.» (۸۱)

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت:

«هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود:

از گوشتش برای دوستان خدیجه سلام الله علیها بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«إنّی لأحبّ حَبیبَها

من دوست خدیجه سلام الله علیها را دوست دارم.» (۸۲)

زیارت نامه حضرت خدیجه سلام الله علیها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

اَلسَّلامُ عَلَیک یا زَوْجَةَ رَسُولِ اللَّهِ سَیدِ الْمُرْسَلینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا زَوْجَةَ خاتَمِ النَّبِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اُمَّ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ سَیدَی شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اُمَّ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اُمَّ المُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اُمَّ الْمُؤْمِناتِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا خالِصَةَ الْمُخْلِصاتِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا سَیدَةَ الْحَرَمِ وَ مَلائِکةَ الْبَطْحآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا اَوَّلَ مَنْ صَدَّقَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ النِّساءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا مَنْ وَفَتْ بِالْعُبُودِیةِ حَقَّ الْوَفآءِ و اَسْلَمَتْ نَفْساً وَ اَنْفَقَتَ مالَها لِسَیدِ الْأَنْبیآءِ

اَلسَّلامُ عَلَیک یا قَرینَةَ حَبیبِ اِلهِ السَّمآءِ، اَلْمُزَوَّجَةِ بِخُلاصَةِ الْأَصْفِیآءِ، یا ابْنَةَ اِبْراهیمَ الْخَلیلِ،

اَلسَّلامُ عَلَیک یا مَنْ سَلَّمَ عَلَیها جَبْرآئیلُ و بَلَّغَ اِلَیهَا السَّلامُ مِنَ اللَّهِ الْجَلیلِ،

اَلسَّلامُ عَلَیك یا حافِظَةَ دینِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیك یا ناصِرَةَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیك یا مَنْ تَوَلّی دَفْنَها رَسُولُ اللَّهِ و اسْتَوْدَعَها اِلی رَحْمَةِ اللَّه، اَشْهَدُ اَنَّک حَبیبَةُ اللَّهِ وَ خِیرَةُ اُمَّتِهِ، اِنَّ اللَّهَ جَعَلَک فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ فی قَصْرٍ مِنَ الْیاقُوتِ وَ الْعِقْبانِ، فی اَعْلی مَنازِلِ الْجَنانِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیک وَ رَحْمَةُ اللَّهِ و بَرَكاتُهُ.

اشعار در مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها

مدح حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاعر: میثم (غلامرضا سازگار)

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه

ای بسته به طوفت فلك اِحرام خدیجه

ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه

ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه

ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده

پیش از شب بعثت به مُحمّد گرویده

ای بر تو سلام آمده از داور هستی

بگذشته در آئین نبی از سر هستی

دل داده و دل برده ز پیغمبر هستی

زیبد که بخوانند ترا مادر هستی

الحق که خدا دولت حق را به تو داده

اُمّ النجباء فاطمه زهرا به تو داده

اسلام ز اموال تو سرمایه گرفته

دین در كنف عزّت تو سایه گرفته

توحید ز اخلاص تو پیرایه گرفته

اخلاص ز حسن عملت پایه گرفته

همت سر تسلیم به دیوار تو سوده

پیش از تو زنی لب به شهادت نگشوده

تو در دل سختی به پیمبر گرویدی

هر بار بلا را به سر دوش كشیدی

بر یاری اسلام بهر سوی دویدی

بس زخم زبانها كه ز كفّار شنیدی

ای قامت مردان جهان خم به سجودت

ای تکیه كه ختم رسل نخل وجودت

ای مکه ز خاک قدمت خلد مخلد

از عصمت معبود و امید دل احمد

اسلام به پا خاست و گردید مؤید

از ثروت تو، تیغ علی، خُلق مُحمّد

تا حشر خلایق که خدا را بپرستند

مرهون فداکاری و ایثار تو هستند

آن روز که پیغمبر اسلام شبان بود

در سینه او سر خداوند نهان بود

پیش از همه پیغمبریش بر تو عیان بود

ایمان تو پروانه‌ی آن شمع جهان بود

حق بر همه زنهای جهان سروریت داد

با خواجه عالم شرف همسریت داد

زین واقعه زنهای قریش از تو بریدند

یکباره ز بیت الشرفت پای کشیدند

با چشم حقارت به مقامت نگریدند

قدر و شرف و عزّت و جاه تو ندیدند

چشم و دلشان بود به سوی زر و سیمی

گفتند خدیجه شده مشتاق یتیمی

تنها نشدی همسر و دلدار مُحمّد

در سخت‌ترین روز شدی یار مُحمّد

در شدت غم گشته‌ای غمخوار مُحمّد

پیوسته دلت بود گرفتار مُحمّد

در پیش رویش گشت وجودت سپر سنگ

باشد که کنی در ره او چهره ز خون رنگ

آن روز که بر دخت نبی حامله بودی

همصحبت زهرات به هر غائله بودی

از غربت و از درد درونت گله بودی

بی همدم و بی یاور و بی قابله بودی

از درد به بالش گل رخسار بهشتی

گشتند ترا قابله زنهای بهشتی

برخاست فروغ ازلی از در و بامت

از چار طرف بوی خوش آمد به مشامت

زنهای بهشتی همه دادند سلامت

پروانه به دار الشرف عرش مقامت
گفتند مخور غم که چو ما خادمه داری
کی گفته تو تنهایی، تو فاطمه داری
این است که شیرینی جان در بدن توست
این جان جهان است و هماغوش تن توست
این یار بهر خلوت و هر انجمن توست
این است که در حاملگی همسخن توست
کی مثل تو از هستی خود چشم بپوشد؟
تا فاطمه از سینه‌ی او شیر بنوشد
آن روز که افتاد خزان در چمن تو
پر زد به جنان طوطی روح از بدن تو
تا بوی گل احمدی آید ز تن تو
شد جامه‌ی پیغمبر اکرم کفن تو
با مرگ تو آغاز شد ای عصمت سرمد
بی مادری فاطمه، تنهایی احمد
بردار سر از خاک و ببین همسر خود را
بنگر هدف سنگ سر شوهر خود را
باز آ و ببین اشک فشان دختر خود را
برگیر به بر دختر بی مادر خود را
بی‌روی تو گردون به نظر تیره چو دود است
برخیز که بی مادری فاطمه زود است
برخیز که بر ختم رسل فخر زمانه
خانه شده غمخانه‌ای ای بانوی خانه
بر گیسوی زهرا که زند بعد تو شانه؟
بی تو شده از هر مژه‌اش سیل روانه
پیغمبر اکرم ز غمت زار بگرید
خون است دل فاطمه مگذار بگرید
ای جامه‌ی احمد کفنت بر بدن پاک
کن بهر حسینت به جنان جامه ز غم چاک
تو بر سر دست نبی و او به سر خاک
سر تا به قدم چون گل پرپر شده صد چاک
«میثم» ز غم نور دو عین تو بگرید
تا صبح قیامت به حسین تو بگرید

با نفست عطر احمدی

شاعر: «میثم» غلامرضا سازگار

ای پیشتر ز بعثت احمد مُحمّدی

ای بارها سلام ترا بر رسول خود

ابلاغ کرده ذات خداوند سرمدی

چون شمع در فروغ نبوّت گداختی

پیش از نزول وحی نبی را شناختی

ای بر تو لحظه لحظه سلام پیمبران

خاک در تو سجده گه خیل سروران

پیش از پیمبری پیمبر به روی او

چشم تو دید آنچه ندیدند دیگران

در قلب تو کتاب کمالش نوشته شد

سر خط مادریت به آلش نوشته شد

بی دامن تو ختم رسل کوثری نداشت

نخل بلند آرزوی او بری نداشت

حتی علی که جان عزیز پیمبر است

در ملک بی حدود خدا همسری نداشت

ای رسول خدا در نزول وحی

ای دامن همدم تو مرکز نور بتول وحی

تو وصل بر رسول و ز هستی جدا شدی

تو آفتاب بیت سراج الهدی شدی

نیزار وحی مثل علی شیرمرد داشت

ای شیرزن تو تالی شیر خدا شدی

دارایی تو هدیه به پروردگار شد

در جنگ اقتصاد نبی ذوالفقار شد

تو دیگر و زنان جهان جمله دیگرند

سادات عالمت پسرانند و دخترند

دارایی تو، تیغ علی، خُلق مصطفی

در پیشبرد فتح نبوّت برابرند

دامان پاک تو ثمرش یازده ولی است

این رتبه‌ات بس است که داماد تو علیست

در دور بت پرستی و تاریکی جهان

بودت رخ نیاز به درگاه بی‌نیاز
پیش از نزول وحی الهی تو و علی
خواندید با رسول خدا در حرم نماز
چون تو که با رسول خدا همسری کند
دُرّ یتیم آمنه را مادری کند
ای تکیه‌گاه خواجه‌ی لولاک شانه‌ات
ای لحظه لحظه ذکر مُحمّد ترانه‌ات
بر یازده ستاره‌ی توحید، آسمان
روی منیر فاطمه خورشید خانه‌ات
در بیت آفتاب مه تام کیست؟
[غیر از] تو اول زن مجاهد اسلام کیست؟
پیغمبر خدا به تو عرض ارادتش
زهراست هم‌کلام تو پیش از ولادتش
گویی که با تو گرم سخن بود فاطمه
حتی به لحظه‌های غروب شهادتش
با آنکه سالها ز جهان چشم بسته‌ای
انگار دور بستر زهرا نشسته‌ای
ای ام پاک ام پدر، ام مؤمنین
ای مادر بزرگ امامان راستین
روزی که یار هر دو جهان یاوری نداشت
روزی که آن معین بشر بود بی معین
مردانه ایستادی و کردی حمایتش
تا جاودانه ماند چراغ هدایتش
در مکه مکرّمه بودی مکرّمه
دشمن شدند با تو دغل دوستان همه
از هست خویش دست کشیدی و ذات حق
بخشید گوهری به تو مانند فاطمه
الحق تویی تویی تو که جان پیمبری
شایسته‌ای که بهر نبی کوثر آوری
آزرد ای فرشته‌ی حق اهرمن تو را
زخم زبان زدند به هر انجمن تو را
از بس که ریخت عطر قداست ز پیکرت
پیراهن رسول خدا شد کفن تو را

از بس بلند بود مقام و جلال تو

گردید سال حزن نبی ارتحال تو

روح تو در بهشت به پرواز می‌شود

درهای غم به قلب نبی باز می‌شود

در فصل خردسالی و آغاز زندگی

بی مادری فاطمه آغاز می‌شود

اشک نبی برای تو ای جان پاک ریخت

با دست خویش بر تن پاک تو خاک ریخت

با رفتن تو یار مُحمّد ز دست رفت

خورشید روزگار مُحمّد ز دست رفت

شد حمله‌ور به گلشن دین لشکر خزان

تو رفتی و بهار مُحمّد ز دست رفت

زیبد که با هزار زبان در ثنای تو

«میثم» دُر قصیده بریزد به پای تو

هاله‌ی نور حضرت خدیجه سلام الله علیها

شاعر «حسان –» حبیب چایچیان

مُحمّد را نکو همسر خدیجه

عزیز قلب پیغمبر خدیجه

یقین باشد، پس از زهرا و زینب

بود از هر زنی برتر، خدیجه

پناه امتی بود و، نبی را

به روز بی کسی، یاور، خدیجه

گهی غمخوار او هنگام سختی

گهی با خنده‌ی نوش آفرینش

سُرور قلب آن سَرور، خدیجه

میان دلبران، همتای او کیست؟

دل «لولاک» را دلبر، خدیجه

زنی چون حوریان، مجذوب شوهر

همه آسایش همسر، خدیجه

وجود «رحمهٔ للعالمین» را

پرستار و نوازشگر، خدیجه

گرفته با ادب، چون هاله‌ی نور

چراغ وحی را در بر، خدیجه

به طوفان بلا، چون کوه، محکم

به کشتی امان، لنگر خدیجه

مبارز محرمی، همراز و نستوه

شکوه غم، ز پا تا سر، خدیجه

توان‌بخش صفوف مؤمنان بود

چو می‌شد سنگباران خانه‌ی او

به پیش مصطفی سنگر، خدیجه

به شام تار خورشید نبوّت

بود مهتاب روشنگر، خدیجه

وفا و عشق و عفّت، زینت اوست

ندارد غیر ازین زیور، خدیجه

چه خوش «اللّه اکبر» گفت و بگذشت

ز جان و مال و سیم و زر، خدیجه

همین وارستگی، شایسته‌ی اوست

چو زهرا را بود مادر، خدیجه

کشد بار عطای آسمانی

چو باشد مادر کوثر، خدیجه

چه کوثر، آنکه یکتا همچو طاهاست

صدف شد بر چنین گوهر، خدیجه

ز نامش مادران برخود ببالند

که دارد یک چنین دختر، خدیجه

چه خوش باشد غلام خود بخواند

«حسان» را در صف محشر، خدیجه

سلام ما به تو باد ای خدیجه کبری

شاعر: پیروی

نخست همسر خوش‌طینت رسول خدا

هزار رحمت حق بر روان پاک تو باد

درود ما به تو باد، به جنت الماوی

توئی که ثروت خود بی دریغ بخشیدی

به همسری که مقامش به حق بود والا

چو گشت معتکف کوه نور، همسر تو

توئی که بوده‌ای چشم انتظار راه حرا

توئی نخست مسلمان که گفته‌ای از صدق

کلام طیبه را با نوای آمَنّا

توئی که کرده‌ای تعظیم از سر اخلاص

به پیشگاه خداوند ربی الاعلی

چو دید ذات خداوند، حسن نیت تو

بداد از کرم خویشتن تو را زهرا

مقام فاطمه بالاترین مقامات است

خوشا به حال تو و دختری که داده تو را

ببال «پیروی» بر خویشتن که در مکه

شدی تو زائر قبر خدیجه الکبری

فهرست منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه

الاصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ

تاریخ طبری

اسلام و عقاید و آراء بشری یا «اسلام و جاهلیت»

قصص العرب

سیر اعلام النبلاء

الاستیعاب

طبقات کبری ابن سعد

سیره نبوی ابن هشام

اسد الغابه

تاریخ الخمیس

الصحیح من سیرهٔ النبی

نهایهٔ الارب

الکامل فی التاریخ

بحارالانوار

سیرهٔ حلبیه

امالی صدوق

المستدرک علی صحیحین

نهج البلاغه، خطبه قاصعهٔ

کشف الغمه، مناقب آل ابی طالب

الفصول المهمهٔ

سفینهٔ البحار

مقالات مورد استفاده:

خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟...

فرشته‌ای در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قلم سید محمد حسین یثربی

همسر فداکار به قلم سمانه انیسی (نشریه گلبرگ شماره ۱۲۱).

فضائل حضرت خدیجه سلام الله علیها به قلم علی امامی.

خطبه‌ی عقد و مهریه‌ی امّ المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به قلم سید هاشم رسولی محلاتی.

سن پیامبر و حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج (منبع: درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام) ۰

کتابشناسی حضرت خدیجه سلام الله علیها

۱) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت محمد محمدی اشتهاردی

۲) حضرت خدیجه سلام الله علیها الگویی تکرار ناپذیر، محمد محمدی اشتهاردی

۳) حضرت خدیجه سلام الله علیها یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقاله، رسالت (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۹.

۴) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت، محمد محمدی اشتهاردی

۵) حضرت خدیجه سلام الله علیها اسوه اخلاص مقاله، جمهوری اسلامی (۲۵ آبان ۱۳۸۱): ص ۳.

۶) حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها همسر پیامبر، محمود داوری

۷) حضرت خدیجه سلام الله علیها ؛ حسین خادمیان نوش‌آبادی

۸) حضرت خدیجه سلام الله علیها ، نوشته علی محمدعلی دخیل؛ ترجمه فیروز حریرچی

۹) خدیجه بنت خُوَیلِد، به قلم عبدالسلام العشری

۱۰) خدیجه سلام الله علیها بانوی خوبی‌ها: مؤلفان: تقوا کنانی، معصومه گل گلی

۱۱) تو را می‌خواهم، داستان زندگی حضرت خدیجه، نویسنده: رضا شیرازی

۱۲) مثلهن الاعلی السیده خدیجه نویسنده: عبدالله العلایلی

۱۳) السیده خدیجه: امالمومنین و سباقه الخلق، تالیف عبدالحمید محمود طهماز.

۱۴) امالمومنین خدیجه بنت خُوَیلِد، نویسندگان: تالیف عبدالمنعم الهاشمی

۱۵) فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها نویسنده: علی کرمی فریدونی

۱۶) قصه حضرت بی بی خدیجه [نسخه خطی]، کاتب: فضل حق آخوند زاده ساکن بیر پاوی (بیر پاوه)، ۱۲۹۹ ق.

۱۷) وارثه خدیجه امسلمه امالمومنین: (حیاتها، مواقفها)، تالیف نزار محمد شوقی آل‌سنبل القطیفی

۱۸) فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها ، نویسنده: علی کرمی فریدونی

۲۰) امالمومنین الکبری خدیجه بنت خُوَیلِد سلام الله علیها ، المولف هاشم الموسوی

۲۱) امالمومنین خدیجه بنت خُوَیلِد، تالیف عبدالمنعم الهاشمی

۲۲) ام‌المومنین خدیجه بنت خُوَیلِد سیده فی قلب المصطفی نویسنده: محمدعبده یمانی

۲۳) الانوار فی مولد النبی محمد صلی‌الله علیه و اله و سلم [نسخه خطی]، ابوالحسن احمد بن عبدالله بکری.

۲۴) به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها حامی بزرگ اسلام نصیری عبدالله

۲۵) به مناسبت وفات حضرت خدیجه، آزاده صانعی.

۲۶) تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه رضا شیرازی

۲۷) جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه سلام الله علیها ، علی کرمی فریدنی

۲۸) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه سلام الله علیها ، مولف احمد صادقی اردستانی

۲۹) خورشید همیشه درخشان اسلام - حضرت خدیجه کبری عباس‌علی محمودی

۳۰) رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [نسخه خطی].

۳۱) زندگانی حضرت فاطمه‌الزهرا سیده نساء العالمین و حضرت خدیجه‌کبری سلام‌الله علیهما، نویسنده حسین عمادزاده

۳۲) زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها و زندگانی حضرت فاطمه سلام الله علیها ، اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری.

۳۳) فضائل حضرت خدیجه، علی امامی.

۳۴) ماخذ شناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه، مینا درفشی، خدیجه مهدوی، اکرم کلاته.

۳۵) مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، منصوره اعتمادی.

۳۶) مناقب و فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها ، اقبالیان ابوالقاسم

۳۷) نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، از هیئت تحریریه موسسه در راه حق

۳۸) نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، اکبر حمیدزاده.

۳۹) نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام عبدالکریم پاک‌نیا.

۴۰) نگاهی به مقام حضرت خدیجه سلام الله علیها ، مولف حسین انصاریان.

۴۱) یادگاران روزهای سخت: یادنامه‌ای از زندگی راحلان رمضان حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم‌السلام، به کوشش محمد صادق دهنادی.

۴۲) بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه سلام الله علیها (ام‌الکوثر)، نویسنده زهرا مخابری.

۴۳) القاب و فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها ، صاحبی مفرد، تقی

۴۴) امین محمد، زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام‌الله علیها، گردآوری و تالیف فریبا انیسی.

۴۵) اولین بانوی اسلام: به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها ، احمد محیطی اردکانی.

۴۶) بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه‌کبری سلام الله علیها ، جواد محدثی.

۴۷) اعلام النساء، نویسندگان: محمدعلی محمد دخیل

سؤالات تستی مسابقه

۱. تولد حضرت خدیجه سلام الله علیها در چه سالی است و در کجا واقع شد؟

الف)حدوداً ۵۵ سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود.

ب)حدوداً ۵۸ سال پیش از هجرت در مدینه چشم به جهان گشود.

ج)حدوداً ۶۰ سال پیش از هجرت در مکه چشم به جهان گشود.

د) هیچکدام.

۲. نویسندگان در توصیف او عبارات «تُدْعَی فِی الْجَاهِلِیهِٔ الطَّاهِرَهٔ» را به کار برده‌اند، به چه معناست؟

الف) در جاهلیت به طاهره نامیده می‌شد.

ب) در جاهلیت به پاکدامنی نامیده می‌شد.

ج) او را طاهره می‌نامیدند.

د) الف و ب.

۳. حضرت خدیجه سلام الله علیها از یاری فقرا روی برنمی‌گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود. «کرم و سخاوت» ، «دور اندیشی و درایت» و «عفت» از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. و به او لقب .... در آن زمان به وی داده شد.

الف) سیدهٔ نساء قریش.

ب) طاهره.

ج) ام الزهرا.

د) همه موارد.

۴. مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی خطبه‌ی عقدی را ایراد شده توسط چه کسی نقل کرده‌اند؟

الف) ابوطالب.

ب) عبدالمطلب.

ج) عَمْرو بن اَسَد.

د) هیچکدام.

۵. یکی از مهمترین وقایع که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام حضرت خدیجه سلام الله علیها است چیست؟

الف) ولادت ام الإئمه حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها.

ب) ایمان او به خداوند.

ج) وفاداری به رسول خدا.

د) همه‌ی موارد.

۶. «خدیجه سلام الله علیها سابقه نساء العالمین الی الایمان بالله و بمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)». به چه معناست؟

الف) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان اولین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ب) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان بهترین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ج) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان برترین زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

د) خدیجه سلام الله علیها در بین زنان تنها زنی بود که به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

۷. این جمله از کیست؟ بگو خدا به تو سلام می‌رساند و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت شده، بشارت بده!

الف) میکائیل.

ب) جبرئیل.

ج) ملائکه.

د) همه موارد.

۸. حمل فاطمه سلام الله علیها و ولادت آن بانوی محترمه در چه سالی می‌باشد؟

الف) سال پنجم بعثت.

ب) سال پنجم هجرت.

ج) ۲۰ جمادی الثانی.

د) الف و ج.

۹. یکی از مبارزات حضرت خدیجه سلام الله علیها در قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن چه بود؟

الف) مبارزه با تجارت رَبَوی، که گاه تا از دست دادن زن و فرزندِ بدهکار می‌کشید.

ب) مبارزه با ربا خواری، که گاه تا از دست دادن زن و فرزندِ بدهکار می‌کشید.

ج) مبارزه با افکار جاهلی و ایجاد تجارت مضاربه‌ای

د) همه موارد.

۱۰. ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج نمودند و آیا قبلاً با دو کافر ازدواج کرده بودند؟

الف) در ۲۵ سالگی ازدواج کردند و بیوه بودن ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها مردود است.

ب) در ۴۰ سالگی ذکر شده است و قبلا ازدواج کرده بودند.

ج) در ۴۵ سالگی ذکر شده است و قبلا ازدواج نکرده بودند.

د) در ۲۵ سالگی ازدواج کردند و بیوه بودند.

۱۱. آیا حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از ازدواج با ر سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای فرزند بوده است؟

الف رقیه و زینب دختران «هاله» خواهر خدیجه بوده‌اند نه خود خدیجه...

ب) هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه ازدواج کرد آن بانوی محترمه، باکره بود.

ج) این مسئله از لحاظ تاریخی معتبر نمی‌باشد.

د) همه موارد.

۱۲. طبق روایات یاری کنندگان حضرت خدیجه سلام الله علیها در موقع حمل حضرت زهرا سلام الله علیها چه کسانی بودند؟

الف) ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام) آسیه (همسر فرعون) از طرف خداوند.

ب) مریم (مادر حضرت عیسی علیه السلام) و کُلثُم (خواهر حضرت موسی علیه السلام) از طرف خداوند.

ج) زنان مکه.

د) الف و ب.

۱۳. حمایتهای حضرت خدیجه سلام الله علیها در دوران زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حمایتهایی بوده است؟

الف) حمایت اجتماعی.

ب) حمایتهای عملی.

ج) حمایتهای مالی.

د) همه موارد.

۱۴. اسامی و القاب گرامی حضرت خدیجه سلام الله علیها

الف) صدّیقه، مبارکه، امّ المؤمنین.

ب) طاهره، بانوی بانوان، امّ الیتامی.

ج) امّ الزهراء، ام الصعالیک، طاهره.

د) همه موارد.

۱۵. وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها چه موقعی بود و آن سال به چه نام گزاری شد؟

الف) همزمان با رحلت اندوهبار حضرت ابوطالب رخ داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

ب) سه سال قبل از هجرت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

ج) سه سال بعد از هجرت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را «عام الحزن» ؛ سال غم و اندوه نام نهاد.

د) الف و ب.

۱۶. وصایای حضرت خدیجه سلام الله علیها چه بود؟

الف) برای او دعای خیر کند.

ب) پیش از دفن در قبر او وارد شود، او را به دست خود در خاک قرار دهد.

ج) عبائی را که به هنگام نزول وحی بر دوش داشت، روی کفن او قرار دهد.

د) همه موارد.

۱۷. «قبه الوحی» که بر خانه امالمؤمنین خدیجه سلام الله علیها و قبر وی ساختند، درچه سالی به وسیله‌ی فرقه ضالّه وهابیت ویران شد؟

الف) سال ۱۳۴۴ ه. ق.

ب) سال ۱۳۴۴ ه. ش.

ج) سال ۷۲۷ ه. ق.

د) هیچکدام.

۱۸. از نمونه فضائل حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها کدام است؟

الف) ایمان و اسلام و قبول ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

ب) بصیرت ژرف و سخاوت و انفاق بی‌بدیل.

ج) از برترین بانوان دو سرا و صبر و بردباری بی‌مانند.

د) همه موارد.

۱۹. در آیه ۷۴ سوره فرقان: الَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیاتِنا قُرَّةَ أَعْینٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً، منظور از «ازواجنا» کیست؟

الف) همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ب) حضرت خدیجه سلام الله علیها

ج) پرهیزگاران

د) نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۲۰. در آیه صلی الله علیه و آله و سلم سوره ضحی ((وَ وَجَدَک عائِلاً فَأَغْنی)) ،آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! منظور کیست؟

الف) خداوند متعال در این آیه به کنایه از خدیجه سلام الله علیها و احسان او یاد فرموده است.

ب) تنگدستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رفع آن ، به وسیله ثروت خدیجه سلام الله علیها

ج) تنگدستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

د) الف و ب

توجه

جهت دریافت فایل الکترونیکی این کتاب قابل اجرا در رایانه و تلفن همراه خود به سایت های اینترنتی این مرکز به آدرس های:

www. khadijeh. com

www. ghaemiyeh. com

مراجعه فرمایید. شماره ارسال پیامک مرکز: ۱۰۰۰۱۰۰۱۰۰۱۰۰۰

در باره ما

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

هدف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت)

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده‌ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه‌ای قابل اجرا در رایانه و تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس:

www. ghaemiyeh. com و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی شبانه روزی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی خط ۲۳۵۰۵۲۴ - ۰۳۱۱

ز) طراحی سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک و SMS

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان، خیابان مسجد سید، مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

پاورقی

(۱) حلف الفضول به معنای پیمان جوانمردان، اشاره به عهد و پیمانی دارد که قبل از بعثت، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و

سلم به همراه عده‌ای از جوانان مکه در خانه عبدالله بن جدعان اجتماع کردند و سوگند یاد کردند تا از ستمدیدگان و افراد غریبه‌ای را که وارد شهر می‌شوند و مورد ستم زورمندان واقع می‌شوند یاری کنند.

(۲) جنگ فجار: اعراب دوران جاهلیت بیشتر ماه‌های سال را به جنگ و درگیری می‌گذراندند و تنها در چهار ماه (رجب، ذیقعده، ذیحجه، محرم) به پیروی از دستورات حضرت ابراهیم علیه السلام (بنا بر آیه ۳۶ سوره توبه) یا برای تجارت و کسب و کار دست از جنگ و خونریزی می‌کشیدند، این قانون و سنت اعراب، در چهار مورد نقض شد و چون منجر به عصیان عمومی و درگیری قبیله‌ای شد از آن به نبردهای فجار (گناه) یاد می‌کنند.

(۳) تجارت مضاربه‌ای: مضاربه یعنی سرمایه، سرمایه باید وجه نقد باشد و مضاربه با کالا باطل است، از شرایط اساسی عقد مضاربه، معلوم و معین بودن سرمایه مضاربه است

ربا: اشتراط چیزی غیر از اصل سرمایه و اصل مالی که قرض داده شده است. یعنی اگر قرض‌دهنده چیزی را (هر چیزی که ارزش مالی داشته باشد) علاوه بر برگرداندن اصل مالی که قرض داده، شرط کند مرتکب ربا شده است، خواه آن چیز درآمد قطعی باشد یا درآمد غیر قطعی.

(۴) آئین حنیف ابراهیم: حنیف کسی است که به سوی حق گرایش و تمایل دارد. مفهوم خداوند نزد ادیان ابراهیمی به عنوان مفهومی یگانه (واحد)، متشخص، و تنها قدرت مطلقه جهان‌هستی مطرح است. این که هر سه دین بزرگ ابراهیمی از ریشه تاریخی مشترک و واحدی برخوردارند و آن سرچشمه گرفتن از وجود حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پیامبر بزرگ و اولواالعزم الهی است. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

«و قالوا کونوا هوداً او نصاری تهتدوا، قل بل ملهٔ ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین، قولوا آمنا بالله و ما اُنزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط، و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون»

و گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید، بگو چنین نیست، بلکه رستگاری در آئین حنیف ابراهیم است که از مشرکان نبود.

(۵) الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۳۳.

(۶). بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۹. و تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۶.

(۷) برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الصحیح من السیره ج ۱ ص ۱۱۳ به بعد نیز مراجعه کنید.

(۸) فروع کافی ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۷.

(۹) نحر کردن: شتر کشتن. قربانی کردن اشتر را گویند.

(۱۰) خرائج راوندی ص ۱۸۷.

(۱۱). لفظ «قل» در اینجا از قیلوله به معنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شاید معنای آن را نفهمیده‌اند «لام» را تبدیل به «میم» کرده و «فقم» ضبط کرده‌اند و خصوصیت وقت چاشت ظاهرا بدان جهت بوده که در شهر مکه غالبا هوا گرم و عموما ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه‌ها به استراحت می‌گذرانده‌اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می‌شده‌اند.

(۱۲). بحارالانوار، ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹.

(۱۳) چاشت: به زمان بالا آمدن روز (گذشتن یک چهارم روز) تا نزدیک زوال گفته می‌شود.

(۱۴) بحارالانوار - ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹

(۱۵) سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵.

(۱۶). سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۰ و سیره المصطفی ص ۶۰ و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.

(۱۷) بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۹.

(۱۸) منتقی النقول ص ۱۳۹.

(۱۹) اعلام الوری ص ۱۴۷. یعنی مهر حضرت خدیجه سلام الله علیها دوازده اوقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود.

(۲۰) بحارالانوار ج ۱۰۳ ص ۳۴۷ به بعد.

(۲۱) معانی الاخبار ص ۲۱۴. فروع کافی ج ۲ ص ۲۰.

(۲۲) من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۸.

(۲۳) صداق: مهریه که به آن مهر و کابین و صداق نیز می‌گویند، مالی است که مرد در هنگام عقد، موظف می‌شود به همسرش پرداخت کند.

(۲۴) زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ص ۳۱۲

(۲۵) تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۲

(۲۶) نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۱۹

(۲۷) درخت طوبی: درخت طوبی و سدرهٔ المنتهی که خدای بخشاینده نهالش را نشاند، همان دوستی و ولایت امیرمؤمنان و خاندان او: است که مدار و قلب تمام خوبی‌ها و شایستگی‌ها است.

(۲۸) بحار الانوار، ج ۴۳ صص ۲ تا ۶.

(۲۹) چاه زمزم: مقدس ترین نوشیدنی در دین اسلام ، آب چاه معروف زمزم است ... چاه زمزم اکنون حدود ۳۰ متر عمق داشته و چشمه‌های آبده آن نیز در عمق ۱۷ متری قرار دارند...

(۳۰) روم/۲۱.

(۳۱) امالی صدوق، ص ۴۷۰

(۳۲) سوره محمد، آیه ۷

(۳۳) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۱.

(۳۴) نهج البلاغه خطبه قاصعه - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۸۱ و ج ۱۰۳، ص ۳۷۴.

(۳۵) متعصّب: یکی از صفات رذیله انسانی تعصّب ناروا و «وابستگی غیرمنطقی به چیزی» است که انسان را از درک حق و برتری دادن آن بر باطل، باز می‌دارد.

(۳۶) ۳۹. استیعاب، ج ۲، ص ۴۱۹، ش ۱۳.

(۳۷) منیع: منیع محکم و استوار چرا که هر چیز استوار، غیر را از مداخله باز می‌دارد.

(۳۸) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

(۳۹) خصال صدوق، باب خصال اربعه.

(۴۰) اسدالغابهٔ، ج ۵، ص ۴۳۷؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.

(۴۱) نهج البلاغه خطبه قاصعه — خصال صدوق، باب خصال اربعه.

(۴۲) احزاب/۵.

(۴۳) احزاب/۳۳.

(۴۴) الوقایع و الحوادث، محمد باقر ملبوبی، ص ۱۳؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۹ و ج ۱۶، ص ۲۲.

(۴۵) همان دو.

(۴۶) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۵ – ۷۷.

(۴۷) همان، ج ۱۹، ص ۶۳.

(۴۸) خدیجه‌ی کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.

(۴۹) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۴.

(۵۰) بحار الانوار، دار احیاء التراث، ج ۳۷، ص ۴۳.

(۵۱) شعب ابیطالب: شعب از نظر لغوی به معنای شکاف میان کوه و جمع آن شعاب است. گاه شکاف میان دو کوه را نیز شعب میگویند. این شعب در آغاز، متعلق به «عبدالمطلب» بود. سپس آن را میان فرزندانش تقسیم کرد و سهم «عبدالله» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد. تولد خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز خانه حضرت خدیجه سلام الله علیها در همین دره بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا هنگام هجرت در آن سکونت داشت.

(۵۲) همان، ج ۴۳، ص ۳.

(۵۳) محلّاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۵۴) همان.

(۵۵) خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی، محمد مهدی

(۵۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

(۵۷) الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

(۵۸) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص ۵۰.

(۵۹) بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

(۶۰) همان، ج ۴۵، ص ۶.

(۶۱) همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.

(۶۲) همان، ج ۴۵، ص ۵۹.

(۶۳) خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.

(۶۴) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.

(۶۵) خدیجه سلام الله علیها اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.

(۶۶) حیوة القلوب، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.

(۶۷) بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.

(۶۸) خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.

(۶۹) اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

(۷۰) ذخائر العقبی، ص ۴۴.

(۷۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.

(۷۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

(۷۳) بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.

(۷۴) همان، ج ۱۶، ص ۸.

(۷۵) کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲.

(۷۶) بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.

(۷۷) بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.

(۷۸) همان، ج ۱۶، ص ۸.

(۷۹) خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.

(۸۰) ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۸۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.

(۸۲) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.

۱۵- خدیجه طاهره، به روایتی دیگر

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

دربـاره خـدیجه، همسـر گرامی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم ، اطلاعات زیادی گزارش نشـده است و کاش فقط با کمبود اطلاعات روبه رو بودیم. زیرا همان گزارشاتی هم که واصل شده دارای تناقصات فراوان و شـگفت آور است و متأسـفانه آن قسمتی که بر سـر زبانهـا جریـان دارد، زنـدگی واقعی آن بانوی بزرگوار را به نمایش نمی گـذارد و این مقاله، در پی آن است، تا علاوه بر آنچه که بر افواه جاری است سیمای دیگری از خدیجه کبری عرضه کند.

در سرزمین حجاز

مردی پا به عرصه زندگی گذاشت نام احمد (یا محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم) را برایش در نظر گرفتند و او همان کسـی است که در چند دهه بعد، بشریت را با آئینی آسمانی آشنا کرد. و بارزترین نقطه عطف را در طومار دینداری رقم زد.

براستی چه ویژگیهـایی در آن شـخص، موجب گزینش الهی وی شـد؟ نگارنـده مقاله در صـدد پرداختن به این موضوع نیست. ولی برای پرداختن به سـیمای خـدیجه طـاهره، ناگزیر از ذکر بعضـی خصوصـیات حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم است. آن حضـرت مظهر و نمـاد پاکی و پاکیزگی بود. کسـی بود که در جامعه منحط آن دیار، به عنوان یک فرد پسـندیده و سـتوده، شـهرت یافت و راستگو و راست کردار بود و در شهر نا آشنا با آب، به پاکیزگی، بسیار اهمیت میداد.

اسـتحمام و مسواک زدن جزو برنامه مسـتمرش محسوب می شد. درد مردم و جامعه آزارش میداد و برای رفع آلام مردم اقدام عملی نیز میکرد و بـه همین دلیـل در گروه معـدود جـوانمردان و آزادگـان جـای گرفت و همه از خـود می پرسـیدند چنـان شخصـی برای ازدواج چه برنـامه ای خواهـد داشت؟ و معیارهـای انسـانی که صـلاحیت ابلاغ وحی الهی را دارا خواهـد شـد، برای پیونـد زناشوئی چیست؟ گزیـده ی گزینش شـده الهی کیست و باید چه صـفائی داشـته باشد؟ آیا همانطور که خدا از میان آدمیان، وی را به دلایل

انسانی و صفاتی نیکو برگزید، او نیز از میان بانوان آن دیار، کسی را گزینش خواهد کرد که چنین باشد؟ مگر غیر از این احتمال دیگری متصور است؟

پس سیمای همسر محمد را باید از این منظر در کتب تاریخ جستجو کرد. آری، خدیجه همان کسی است که در جامعه مکه به طاهره یعنی بانوی پاک مشهور شد. گر چه جامعه جاهلی آن زمان به تدریج با پاکی و پاکیزگی به مفهوم عام آشنا می شد، ولی قدر مسلم با پاکی بیگانه هم نبود و پاکان را می ستود و به همین دلیل خدیجه را، طاهره لقب داد و احمد را محمد. طاهره، لقبی که نماد تمام نمای خوبی در آن زمان و آن دیار بود.

بنابر این، حلقه اتصال محمد و خدیجه (طاهره) را براحتی میتوان از این رهگذر بدست آورد و از بسیاری از گزارشات نامعقول دوری جست. گزارشاتی که در پی آنند تا خدیجه را دارای ثروت فراوان و بی حساب معرفی کنند و همان را، نقطه آغاز این آشنائی و ازدواج دانسته و نوشته اند.

خدیجه قبل ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو بار دیگر ازدواج کرده و دارای چند فرزند نیز بوده و زمان ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، ۴۰ سال و یا کمی بیشتر سن داشته است و نیز میگویند خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج با محمد را مطرح کرد.

اینکه معروف است

خدیجه طاهره قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲ بار ازدواج کرده، صرفاً یک گزارش تاریخی است که متضاد آن نیز گزارش شده و در چند کتاب تاریخی آمده: «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تزوج بها و کانت عذرا» (پیامبر گرامی با خدیجه ازدواج کرد در حالیکه خدیجه دوشیزه و باکره بود) ولی مظلومیت مضاعف خدیجه در طول تاریخ به دست بعضی سیره نویسان کم دقت و راویان اولیه مغرض رقم خورده است.

آنان دلیل ازدواج های قبلی وی را وجود فرزندانی از آن ازدواج ها می دانند در حالیکه کودکان مورد اشاره ی مورخان فرزندان خواهر خدیجه یا فرزندان شوهر خواهر خدیجه از زن دیگر بودند که علی الظاهر بعد از مرگ والدین آنها (یا هر دلیل دیگری) و فقدان سرپرست، آن بانوی نمونه، فداکاری کرد، آنها را به نزد خود آورد و به همراه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با تمام محبت از آنها نگهداری میکرد و به همین دلیل است که خدیجه، علاوه بر صفت طاهره، دارای لقبی دیگر یعنی « ام الایتام »، مادر یتیمان نیز هست. و این لقب در رابطه با مادری کردن وی در حق آن کودکان است.

البته این عنوان را مردم آن دوران به وی دادند و بدیهی است که شخصیت طاهره خدیجه راضی به کاربرد کلمه ایتام و یتیمان نبوده باشند زیرا او فقط مادری کرده بدون هیچگونه طعن و نیش. حال آنکه در لقب مذکور، نوعی بی مهری مشاهده میشود.

بهر جهت، این لقب را هر کس به خدیجه داده باشد نشان از روحیه بلند و انسانی خدیجه دارد. حس نوع دوستی، فداکاری و آزادگی همان ویژگیهایی که شوی او نیز در مرتبه بالاتر، دارای آن بود.

متأسفانه

در گزارش بعضی راویان مغرض، نه تنها با انتساب این فرزندان به خدیجه، ویژگی فداکاری و انسانیت او نادیده گرفته شده، بلکه همان فرزندان را یکی از دلایل ازدواج های قبلی وی قلمداد کرده اند.

هر چند که گزارشگران دیگری به این واقعیت مهم پی برده و آن را تصحیح کرده اند. از دلایل محکم در رد ازدواجهای قبلی خدیجه، گزارشی هست که در بسیاری از کتب تاریخ آمده و کسی نیست که آنرا نشنیده باشد. این مضمون که می گویند، خدیجه

به دلیل شخصیت ممتازش، دارای خواستگارهای فراوان بود و بزرگان و اشراف قریش، خواهان ازدواج با وی بودند ولی او به تمام اشراف مدعی جواب رد داد و چون جواب مثبت به محمد داد، مورد اعتراض زنان قریش واقع شد که چرا به احدی از امیران جواب مثبت ندادی اما با یتیم ابوطالب (محمد) ازدواج کردی؟

گزارش مذکور علاوه بر اینکه به روشنی ازدواجهای قبلی وی را مردود اعلام میکند، حاکی از آن است که خدیجه همانطور که از القابش (طاهره و ام الایتام) بر می آید، برای ازدواج ملاکهایی جز ملاکهای موجود در جامعه را مد نظر داشته و ثروت و دارایی امیران و بزرگان قریش او را نفریفته بلکه پاکی او بدنبال پاکی بزرگتری بوده است (جذب پاکی بزرگتر شدن پاکان).

در مورد سن خدیجه هم برخلاف آنچه بر افواه جاری و ساری است و عدد چهل قید شده، گفتنی است که به احتمال قریب به یقین این عدد ناشی از تخمین بعضی سیره نویسان به دلیل فرض قبلی آنان در مورد دوبار ازدواج کردن خدیجه و فرزند داشتن وی بوده و اگر ازدواجهای قبلی او را منتفی بدانیم، موضوع سنش نیز خود به خود حل خواهد شد.

بنا به نقل

جعفر مرتضی عاملی درکتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم، سن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متفاوت ذکر شده و مورخان مختلف آن را ۲۵ سال، ۲۸ سال، ۳۰ سال، ۳۵ سال، ۴۰ سال، ۴۴ سال، ۴۵ سال و ۴۶ سال اعلام کرده اند. در بحارالانوار (ج ۱۶ ص ۱۲) از قول ابن عباس سن وی هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، ۲۲ سال ذکر شده است.

جعفر مرتضی عاملی، عدد ۲۸ سال را قول ترجیحی اکثریت دانسته و باتوجه به رد ازدواجهای قبلی وی، قطعی است که سن او هنگام وصلت با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم ، باید خیلی کمتر از آنچه شهرت دارد، بوده باشد. و اگرچه نمیتوان به طور قطع سن خدیجه طاهره را به دست آورد ولی به نظر میرسد سن اعلام شده در بحارالانوار از قول ابن عباس به صحت نزدیکتر است که در این صورت با قول ترجیحی اکثریت (بنا به ادعای جعفر مرتضی عاملی) خیلی تفاوت ندارد.

در هر صورت بعضی از سنهای ادعائی یاد شده (بویژه از ۳۵ تا ۴۶ سال) نه با تحلیل صحیح وقایع تاریخی سازگار است و نه با علوم پزشکی و تجارب انسانها. زیرا کسانی که سن حضرت خدیجه را هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدود ۴۰ سال اظهار کرده اند همان کسانی هستند که ولادت حضرت زهرا علیها السلام را، ۵ سال بعد از بعثت، یعنی ۲۰ سال بعد از ازدواج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه میدانند.

بدین ترتیب سن خدیجه هنگام تولد حضرت فاطمه علیها السلام باید حدود ۶۰ سال باشد که طبیعی است در این حدود سن (بین ۵۵ سال تا ۶۶ سال) بارداری از نظر علمی و پزشکی و تجربه و واقعیت مردود است. و اگر عوام الناس بگویند سن بارداری برای سادات، ۱۰ سال بیش از حد معمول است، باید گفت: اگر چنین باشد، همین مطلب بزرگ ترین سند و معجزه برای حقانیت آئین اسلام در نزد جهانیان می توانست باشد که البته نه چنین مطلبی واقعیت دارد و نه نگارنده به دنبال چنین موهوماتی است.

گذشته از آنکه اصولا

خدیجه جزو سادات مرسوم به شمار نمی آیند، از سویی ممکن است عده ای استدلال کنند در قرآن مواردی از بارداری در سنین کهنسالی مطرح شده (همسر حضرت ابراهیم (ع) و حضرت زکریا) و این امر در مورد حضرت خدیجه نیز می تواند از این نوع (معجزه الهی) باشد. جواب این است که آیا اجازه داریم هرگاه از تحلیل و تحقیق کم می آوریم، متمسک به استثنائاتی شویم که در قرآن و خود قرآن نیز غیرعادی و غیرطبیعی بودن آن را ذکر کرده است.

ثانیا وقتی قرآن، دو مورد مزبور را در مورد پیامبران پیشین ذکر کرده چطور ممکن است معجزه ای را که مربوط به آورنده قرآن

است مسکوت گذاشته باشد.

از این نکته نیز اگر بگـذریم نوبت به موضوع خواسـتگاری خدیجه از پیامبر می رسد بدون تردید خواسـتگاری یک زن بیوه چهل و چند ساله که دارای چند فرزند بوده و سابقه دوبار شوهر کردن را داشـته از یک جوان نمونه قریش با حدود ۲۵ سال سن، گستاخانه و خودخواهانه است و این امر با اخلاق قریش سازگاری نداشـته است و اگر بپـذیریم وی یک دوشـیزه (عذراء) فداکار و پاکی بوده که سـنی حدود سن پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را داشـته، لذا موضوع خواستگاری از این زاویه با صفات وی منتفی است و به خصوص که مراسم خواسـتگاری رسـمی کسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به ویژه حضرت ابوطالب) از خدیجه و کسان وی، در کتب معتبر تاریخی ذکر شده است. هرچند که ممکن است بدلیل وجود صـفات برجسـته محمد بن عبدالله صـلی الله علیه و آله و سلم ، پیامهای اولیه از سوی خدیجه ارسال شده باشد، ولی طبیعی تر، همان خواسـتگاری معمول محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کسـان وی از خـدیجه و بزرگ وی به دلیـل وجود صـفات نیکو در این زن آزاده ای بود که به پاکی و مهر و محبت شـهرت داشـته است.

ظاهرا اصـلی ترین امتیازی که برای حضرت خدیجه در امر پیشقدم شدن در ازدواج مطرح میکنند همانا مال و ثروت زیاد وی است. که اگر چنین شخصـیت ملکوتی و منحصـر به فرد پیـامبر به ازدواج با فردی که تنها امتیازش ثروت اوست راضـی نمی شـد. مگر در اصل ثروت فراوان و بسیار خدیجه، تردید کنیم هرچند نظر قطعی نمی توان داد.

خدیجه در جامعه ای پا به عرضه وجود نهاد

که بسـیاری از ارزشـها و اخلاقیـات در آن کمرنـگ شـده بود و او در همان جامعه ملقب به صـفت طاهره (پاک) شـد. او نهاد دقیق مهرورزی و محبت به کودکان بی سـرپرست بود. و به دلیل همان صـفات برجسته انسانی و بسیاری صفات نیکوی دیگر که متأسفانه خبری از آنها نداریم، با اشـرف انسانهای دوران آفرینش، سرچشمه نیکی و پاکی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ، پیوند برقرار کرد و به همراه آن حضـرت به ادامه سـرپرستی از فرزنـدانی پرداخت که بعدها منتسب به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و خدیجه شدند و حتی همسران آن دختران نیز، به لقب دامادهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفتخر شده اند .

شایـد بـدلیل وجود همین فرزنـدان بوده که آن خانواده نورانی از داشـتن فرزنـدان حقیقی به تعداد متعارف زمان حیاتشان منصـرف شده اند.

اگر چه گفته میشود خدیجه طاهره اولین کسـی بود که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و آغاز ایمان وی به رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم به لحظه آغازین وحی و بعثت وی برمی گردد او از سالها قبل به پاکی محمـد صـلی الله علیه و آله و سلم و خداباوری وی ایمان آورده بود و بدیهی است اگر بعد از سفارت رسمی الهی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم ، اولین گرونده رسمی باشد.

منبع: www.khadijeh.com

۱۶- خطبه عقد و مهریه حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده:سید هاشم رسولی محلاتی

ناشر: کتاب درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام

مقدمه

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه عقد بوسیله ابوطالب عموی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عمرو بن اسد-عموی خدیجه-صورت گرفت. و در برابر این گفتار مشهور،اقوال دیگری نیز وجود دارد... مانند اینکه خطبه عقد بوسیله حمزهٔ بن عبد المطلب یا دیگری‌از عموهای آن حضرت انجام شد...

و یا اینکه پدر خدیجه-خویلد بن اسد-و یا پسر عموی‌خدیجه ورقهٔ بن نوفل از طرف خدیجه قبول کرده و آن بانوی‌محترمه را به عقد رسول خدا درآورد... و بلکه در پاره ای از روایات گفتار نابجای دیگری نیز نقل شده که خدیجه به پدر خود خویلد شرابی داده و او را مست کرد. و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج راگذارده و بالاخره با وساطت و پا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن داده و آنرا پذیرفت... که پاسخ آن را چند تن از راویان و اهل تاریخ عهده دار شده که ما متن گفتار ابن سعد را در طبقات برای شما انتخاب کرده و نقل می‌کنیم که پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می‌گوید: «و قال محمد بن عمر:فهذا کله عندنا غلط و وهم،و الثبت‌عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباها خویلد بن اسدمات قبل الفجار،و ان عمها عمرو بن اسد زوجها رسول الله-صلی الله علیه و آله-» (۱)

.

یعنی:محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات درنزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما ودانشمندان آن است که پدر خدیجه یعنی خویلد بن اسد پیش ازجنگ فجار از دنیا رفته بود و عمویش عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآورد...

و نظیر همین عبارت از واقدی نقل شده (۲) و هم چنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی‌بذکر آنها نیست... (۳)

یک اشتباه تاریخی دیگر

و نیز در پاره‌ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهرا یک اشتباه دیگری نیز رخ داده که بجای عموی‌خدیجه-یعنی عمرو بن اسد-ورقهٔ بن نوفل بن اسد(بعنوان عموی‌خدیجه)آمده که این مطلب گذشته از آنکه در اصل،خلاف مشهور است از نظر نسبی هم اشتباه است. زیرا ورقهٔ بن نوفل پسر عموی خدیجه است،نه عموی‌خدیجه...

و بعید نیست که اینکار از تصرفات ناقلان حدیث بوده که چون نام عموی خدیجه در حدیث آمده بوده و ورقهٔ بن نوفل هم‌شهرتی افسانه‌ای داشته،آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به اینصورت درآورده‌اند.

خطبه عقد

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی درکتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه عقدی را که بوسیله ابو طالب ایراد شده نقل کرده اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق(ره)اینگونه است:

«الحمد لله الذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریهٔ اسماعیل،و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء، و جعلنا الحکام علی الناس فی بلدنا الذی نحن‌فیه،ثم ان ابن اخی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب‌لا یوزن برجل من قریش الا رجح،و لا یقاس باحد منهم‌الا عظم عنه،و ان کان فی المال قل،فان المال رزق حائل‌و ظل زائل،و له فی خدیجه رغبهٔ و لها فیه رغبهٔ،و الصداق‌ما سالتم عاجله و آجله،و له خطر عظیم و شان رفیع و لسان‌شافع جسیم . (۴)

یعنی:سپاس خدایرا که ما را از کشت و محصول ابراهیم وذریه اسماعیل قرار داد،و برای ما خانه مقدسی را که مقصودحاجیان است

و حرم امنی است که میوه هر چیز بسوی آن گردآید بنا فرمود،و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرارداد. سپس برادر زاده ام محمد بن عبد الله بن عبد المطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود جز آنکه از اوبرتر است،و به هیچ یک از آنها مقایسه نشود جز آنکه بر او افزون است، و او اگر چه از نظر مالی کم مال است ولی مال پیوسته درحال دگرگونی و بی‌ثباتی و همچون سایه‌ای رفتنی است،و اونسبت به خدیجه راغب و خدیجه نیز به او مایل است،و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است،و محمد را داستانی بزرگ و شانی والا و شهرتی عظیم خواهد بود. و در کتاب شریف کافی اینگونه است که پس از این خطبه عموی خدیجه خواست بعنوان پاسخ ابوطالب سخن بگوید ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از اینرو خدیجه خود بسخن آمده گفت:

عموجان:اگر چه شما بعنوان گواه اختياردار من هستی‌ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم،و اینک ای محمد من خود را به همسری تو درمی آورم و مهریه نیز هر چه باشد بعهده خودم و در مال خودم خواهد بود،اکنون به عموی خود(ابوطالب) دستور ده تا شتری نحر کرده و ولیمه ای ترتیب دهد و بنزد همسر خود آی!

ابوطالب فرمود:گواه باشید که خدیجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رابه همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد! برخی از قریشیان با تعجب گفت:شگفتا! که زنان مهریه مردان را بعهده گیرند؟!

ابوطالب سخت به خشم آمده روی پای خود ایستاد وگفت: آری اگر مردی همانند برادر زاده من باشد زنان باگرانبهاترین مهریه خود خواهانشان می‌شوند و اگر همانند شما باشند جز با مهریه گرانبها حاضر به ازدواج نمی‌شوند! و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقدبپایان رسید و-محمد صلی الله علیه و آله-برخاست تابهمراه عمویش ابوطالب بخانه برود خدیجه به آنحضرت عرض کرد: «...الی بیتک فبیتی بیتک و انا جاریتک . (۵)

یعنی:بسوی خانه خود بیا که خانه من خانه تو است ومن هم کنیز توام! و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقدبپایان رسید خدیجه به کنیزکان خود دستور داد الت‌شادی به خود گرفته و دفها را بزنند و سپس به رسول خدا عرض کرد: «...یا محمد مر عمک ابا طالب ینحر بکرهٔ من بکراتک‌و اطعم الناس علی الباب و هلم فقل (۶) مع اهلک،فاطعم الناس و دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال مع اهله خدیجه . (۷) یعنی ای محمد به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی ازشترانت را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنارخاندانت چاشت را به استراحت بگذران،و ابوطالب این کار راکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنزد خدیجه آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت. و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق خدیجه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد چنانچه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آنحضرت حفظ کرده بود.صلوات الله علیها.

مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت؟

در اینکه مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت اختلافی در روایات دیده می‌شود،که از آنجمله روایت بالا است که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن راخدیجه بعهده گرفت. و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه را با مهریه دوازده وقیه طلا به ازدواج خویش درآورد و مهریه زنان دیگر آنحضرت نیز همین مقداربود. (۸)

و در اعلام الوری طبرسی دوازده وقیه و نیم ذکر شده چنان چه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیرهٔ الحلبیه همین قول را نقل کرده و سپس گفته است که هر وقیه چهل درهم است که درنتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده.

و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلبیه دیده می‌شود آن‌است که گوید:پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب بعهده گرفت. (۹) و قول

دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی ازتواریخ دیگر آمده آن است که گفته‌اند:

«و اصدقها رسول الله-صلی الله علیه و آله-عشرین بکرة . (۱۰) .

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدیجه بیست شتر ماده جوان مهریه داد و در نقل دیگری نیز آمده که ورقة بن نوفل خدیجه را با مهریه چهارصد دینار به عقد رسول خدا-صلی الله علیه و آله-درآورد (۱۱) و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را ابوطالب بعهده گرفت و دوازده وقیه و نیم طلا را خود رسول خدا پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (۱۲) نگارنده گوید:روایاتی که در باب مهر السنه آمده همان روایت پانصد درهم را تایید می‌کنند،چنانچه در چند دیث بااندک اختلافی آمده که امام باقر و امام صادق علیه ما السلام فرمودند: «ما زوج رسول الله-صلی الله علیه و آله-شیئا من بناته و لا تزوج شیئا من نسائه علی اکثر من اثنی عشر اوقیة و نش یعنی نصف اوقیه . (۱۳)

یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچیک از دختران خود ونه هیچیک از زنانش را به بیش از دوازده وقیه و نیم.

و طبرسی(ره) در اعلام الوری گوید:«...و مهرها اثنتا عشرة او قیهو نش و کذلک مهر سایر نسائه . (۱۴)

و در روایت امام صادق علیه السلام اینگونه است که فرمود: «ما تزوج رسول الله-صلی الله علیه و آله-شیئا من نسائه و لا زوج شیئا من بناته علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش،و الاوقیهاربعون درهما،و النش عشرون درهما». (۱۵)

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمة علیه السلام با دخترمامون عباسی نیز آمده که فرمود: «...و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله-صلی الله علیهو آله-لازواجه و هو اثنتا عشرة اوقیه و نش-و علی تمامالخمسمائة...». (۱۶) سیعنی من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنانش بذل فرمود و آن دوازده وقیه و نیم بود که تمامی پانصددرهم بر ذمه من است...

پی نوشت

۱-الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۳۳.

۲-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹.و تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۶.

۳-برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الصحیح من السیره ج ۱ ص ۱۱۳ به بعد نیزمراجعه کنید.

۴-فروع کافی ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۷.

۵-خرائج راوندی ص ۱۸۷.

۶-لفظ قل در اینجا از قیلوله بمعنای استراحت در چاشت گرفته شده،و برخی‌که شاید معنای آن را نفهمیده اند«لام را تبدیل به میم کرده و«فقم ضبط کرده اند،و خصوصیت وقت چاشت ظاهرا بدان جهت بوده که در شهر مکه غالباهوا گرم و عموما ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه ها به استراحت می گذرانده اند و آنگاه برای حوائج خود از خانه خارج می شده اند.

۷-بحار الانوار،ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹.

۸-بحار الانوار-ج ۱۶ ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۹

۹-سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵.

۱۰-سیره حلبیه ج ۱ ص ۱۶۵ و سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۰ و سیره المصطفی ص ۶۰و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.

۱۱-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۹.

۱۲-منتقی النقول ص ۱۳۹ گ.

۱۳-اعلام الوری ص ۱۴۷.یعنی مهر خدیجه دوازده وقیه و نیم بود چنانچه مهریه زنان دیگر آنحضرت نیز همین مقدار بود.

۱۴-بحار الانوار ج ۱۰۳ ص ۳۴۷ به بعد.

۱۵-معانی الاخبار ص ۲۱۴.فروع کافی ج ۲ ص ۲۰.

۱۶-من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۹۸.

۱۷- خدیجهٔ الکبری حضرهٔ المعارف علیها السلام

اشارهٔ

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای حضرت خدیجه الکبری علیها السلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

صیانهٔ الآثار الإسلامیّهٔ

اشارهٔ

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، - ۱۳۰۸

عنوان و نام پدیدآور :صیانه الاثار الاسلامیه جعفر السبحانی مشخصات نشر: ۱۳۷۵؟].

مشخصات ظاهری : ص ۸۷

فروست : (علی مائده العقیده۱۰)

وضعیت فهرست نویسی :فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت :کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : آرامگاهها -- عربستان سعودی موضوع : تمدن اسلامی -- حفظ و نگهداری رده بندی کنگره: DS۲۱۱/س۲ص۹

رده بندی دیویی : ۹۵۳/۰۲

شماره کتابشناسی ملی :م۷۷-۶۱۴۲

تمهید : الآثار الإسلامیّهٔ و نتائجها الإیجابیّهٔ

الأُمم الحیّهٔ المهتمَّهٔ بتاریخها تسعی إلی صیانهٔ کلّ أثر تاریخیّ له صلهٔ بماضیها ;لیکون آیهً علی أصالتها وعَراقتها فی العلوم والفنون ، وأنّها لیست نبتهٔ بلا جذور أو فرعاً بلا أُصول . والأُمّهٔ الیقظهٔ تحتفظ بآثارها وتراثها الثقافیّ والصناعیّ والمعماریّ ، وما له علاقهٔ بماضیها ممّا ورثته عن أسلافها ، صیانهً لکیانها وبَرهنهً علی عزّها الغابر . وقد دعت تلک الغایهُ السامیهُ الشعوبَ الحیّهٔ لإیجاد دائرهٔ خاصّهٔ فی کلّ قطر لحفظ التراث والآثار : من ورقهٔ مخطوطهٔ ، أو أثر منقوش علی الحجر ، أو إناء ، أو منار ، أو أبنیهٔ ، أو قِلاع وحصون ، أو مقابر ومشاهد لأبطالهم وشخصیّاتهم الّذین کان لهم دور فی بناء الأُمّهٔ وإدارهٔ البلد وتربیهٔ الجیل ، إلی حدّ یُنفقون فی سبیلها أموالا طائلهٔ ، ویستخدمون عمّالا وخُبراء یبذلون سعیهم فی حفظها وترمیمها وصیانتها عن الحوادث . إنّ التراث بإطلاقه آیهٔ رُقیّ الأُمّهٔ ومقیاس شعورها ودلیل تقدّمها فی معترک الحیاهٔ . ولذلک نری أنّ الشخصیهٔ البارزهٔ إذا زارت بلداً وحلّت فیه ضیفاً ، یجعل فی برنامجها زیارهٔ المناطق الأثریهٔ والمشاهد والمقابر العامرهٔ الّتی ضمَّت جثمانَ الشخصیّات الّتی تنبضُ بالحیاهٔ الحاضرهٔ بتضحیاتهم

ومجاهدتهم من غير فرق بين دولة إلهيّة أو علمانيّة . هذا هو موجز الكلام في مطلق الآثار ، وهَلُمَّ معي ندرس أهميّة صيانة الآثار الإسلامية الّتي تركها المسلمون من عصر الرسول إلى عصرنا هذا في مناطق مختلفة . لا شكّ أنّ كلّ أثر يمتّ للإسلام والمسلمين بوجه من الوجوه بصلة ، له تأثيره الخاصّ في التدليل على أنّ للشريعة الإسلامية وصاحبها حقيقة ، وليست هي ممّا نسجَتْها يدُ الخيال أو صنعتها الأوهام . وبعبارة واضحة : أنّ الآثار المتبقيّة من المسلمين إلى يومنا هذا تدلُّ على أنّ للدعوة الإسلامية وداعيها واقعيّة لا تُنكر ، وأنّه بُعِثَ في زمن خاصّ بشريعة عالميّة ، وبكتاب معجز تحدّى به الأُمم ، وآمن به لفيف من الناس . ثمّ إنّه هاجر من موطنه إلى يثرب ، ونشر شريعته في الجزيرة العربيّة ، ثمّ اتّسعت بفضل سعي أبطالها ومعتنقيها إلى سائر المناطق ، وقد قدّم في سبيلها تضحيات ، وتربّى في أحضانها علماء وفقهاء وغير ذلك . فهذه آثارهم ومشاهدهم وقبورهم تشهد بذلك . فصيانةُ هذه الآثار على وجه الإطلاق تُضفي على الشريعة في نظر غير معتنقيها واقعية وحقيقة ، وتزيل عن وجهها أيّ ريب أو شك في صحّة البعثة والدعوة ، وجهاد الأُمّة ونضال المؤمنين . فإذا كانت هذه نتيجةُ صيانتها ;فإنّ نتيجة تدميرها وتخريبها أو عدم الاعتناء بها مسلَّماً عكس ذلك . وممّا يؤسف له أنّنا نرى الأُمّة الإسلامية ابتُليت في هذا الأوان بأُناس جعلوا تدميرَ الآثار وهدمها جزءاً من الدين ، والاحتفاظ بها ابتعاداً عنه ;فهذه عقليّتهم وهذا مبلغ إدراكهم الّذي لا يقلّ عن عقلية وإدراك الصبيان ، الّذين لا يعرفون قيمة التراث الواصل إليهم عن الآباء ، فيلعبون به بين الخرق والهدم وغير ذلك . لا شكّ أنّ لهدم الآثار والمعالم التاريخية الإسلامية وخاصّة في مهد الإسلام ;مكّة ، ومهجر النبيّ الأكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ ، المدينة المنوّرة ، نتائج وآثاراً سيّئة على الأجيال اللاّحقة الّتي سوف لا تجد أثراً لوقائعها وحوادثها وأبطالها ومفكّريها ، وربّما يؤول بها الأمر إلى الاعتقاد بأنّ الإسلام قضيّة مفتعلة ، وفكرة مبتدعة ليس لها أيّ أساس واقعي تماماً . فالمطلوب من المسلمين أن يُكوِّنوا لجنة من العلماء من ذوى الاختصاص ;للمحافظة على الآثار الإسلامية وخاصّة آثار النبيّ ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ ، وآثار أهل بيته ، والعناية بها وصيانتها من الاندثار ، أو من عمليات الإزالة والمحو ، لما في هذه العناية والصيانة من تكريم لأمجاد الإسلام وحفظ لذكريات الإسلام في القلوب والعقول ، وإثبات لأصالة هذا الدين ، إلى جانب ما في أيدى المسلمين من تراث ثقافيّ وفكريّ عظيم ، وليس في هذا العمل أيُّ محذور شرعي ، بل هو أمر محبَّذ ، اتّفقت عليه كلمة المسلمين الأوائل كما سيوافيك ، فالسلف الصالح وقفوا ـ بعد فتح الشام ـ على قبور الأنبياء ذات البناء الشامخ . . فتركوها على حالها من دون أن يخطر ببال أحدهم وعلى رأسهم عمر بن الخطاب بأنّ البناء على القبور أمر محرّم يجب أنْ يُهدم ، وهكذا الحال في سائر القبور المشيّدة بالأبنية في أطراف العالم . وإنْ كنت في ريب من هذا فاقرأ تواريخَهم ، وعلى سبيل المثال إليك نصّ ما جاء في دائرة المعارف الإسلامية :

إنّ المسلمين عند فتحهم فلسطين وجدوا جماعة من قبيلة «لخم» النصرانيّة يقومون على حرم إبراهيم بـ«حِبْرون»(۱) ولعلّهم استغلّوا ذلك ففرضوا أتاوة على حجّاج هذا الحرم . . . وربّما يكون لقب تميم الداری نسبة إلى الدار أي الحرم ، وربّما كان دخول هؤلاء اللخميين في الإسلام ;لأنّه قد مكّنهم من القيام على حرم إبراهيم الّذي قدّسه المسلمون تقديسَ اليهود والنصارى من قبلهم(۲) . (۱) كلمة عبرية تعني : مدينة الخليل .

(۲) دائرة المعارف الإسلامية ۵ : ۴۸۴ مادة تميم الداري .وجاء أيضاً في مادة «الخليل» : يقول المقدسي ـ وهو أوّل من أسهب في وصف الخليل ـ : إنّ قبر ابراهيم كانت تعلوه قُبّة بُنيت في العهد الإسلامي . ويقول مجير الدين : إنّها شُيّدت في عهد الأُمويين ، وكان قبر إسحاق مغطّى بعضُه ، وقبر يعقوب قباله ، وكان المقدسي أوّل من أشار إلى تلك الهِبات الثمينة الّتي قدّمها الأُمراء الوَرِعون من أقاصي البلاد إلى هذا الضريح ، إضافةً إلى الاستقبال الكريم الّذي كان يلقاه الحجّاج من جانب التميميين(۱) . ولو قام باحث بوصف الأبنية الشاهقة الّتي كانت مشيّدة على قبور الأنبياء والصالحين قبل ظهور الإسلام وما بناه المسلمون في عصر الصحابة والتابعين لهم بإحسان إلى يومنا هذا في مختلف البلدان لجاء بكتاب فخم ضخم ، وهو يَكشف عن أنّ السيرة الرائجة في تلك الأعصار قبل الإسلام وبعده من عصر الرسول والصحابة والتابعين لهم إلى يومنا هذا كانت هي العناية بحفظ آثار رجال الدين ، الكاشفة عن مشروعية البناء

على القبور ، وإنّه لم ينبس أىّ شخص فى رفض ذلک ببنت شفة ولم يعترض عليها أحد ، بل تلقّاها الجميع بالقبول والرضا ، إظهاراً للمحبّة والودّ لأصحاب الرسالات والنبوّات وأصحاب العلم والفضل ، ومن خالف تلک السنّة وعدّها شركاً أو أمراً محرّماً فقد اتّبع غير سبيل المؤمنين ، قال سبحانه : (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً)(۲) . واليوم وبعد مضىّ عشرين قرناً على ميلاد السيد المسيح ـ عليه السلام ـ تحوّل المسيح وأُمّه العذراء وكتابه الإنجيل وكذلک الحواريون ، تحوّلوا ـ فى عالم الغرب ـ إلى أُسطورة تاريخية ، وصار بعض المستشرقين يشكّكون ـ مبدئياً ـ فى وجود رجل اسمه المسيح وأُمّه مريم وكتابه الإنجيل ، ويعتبرونه أُسطورة خيالية تشبه أُسطورة «مجنون ليلى» . (۱) دائرة المعارف الإسلامية ۸ : ۴۳۱ . (۲) النساء : ۱۱۵ . لماذا؟ لأنّه لا يوجد أىّ أثر حقيقىّ وملموس للمسيح ، فمثلا لا يُدرى ـ بالضبط ـ أين وُلِد؟ وأين داره الّتى كان يسكنها؟ وأين دفنوه بعد وفاته ـ على زعم النصارى أنّه قتل ـ؟ أمّا كتابه السماوى فقد امتدّت إليه يد التحريف والتغيير والتزوير ، وهذه الأناجيل الأربعة لا تمتّ إليه بصلة وليست له ، بل هى لـ «متّى» و «يوحنّا» و «مرقس» و «لوقا» ، ولهذا ترى فى خاتمتها قصّة قتله المزعوم ودفنه ، ومن الواضح ـ كالشمس فى رائعة النهار ـ أنّها كتبت بعد غيابه .

وعلى هذا الأساس يعتقد الكثير من الباحثين والمحقّقين أنّ هذه الأناجيل الأربعة إنّما هى من الكتب الأدبيّة الّتى يعود تاريخها إلى القرن الثانى من الميلاد ، فلو كانت الآثار الخاصّة بعيسى محفوظة ، لكان ذلک دليلا على حقيقة وجوده وأصالة حياته وزعامته ، وما كان هناک مجال لإثارة الشكوک والتساؤلات من قِبَل المستشرقين ذوى الخيالات الواهية . أمّا المسلمون ، فهم يواجهون العالَم مرفوعى الرأس ، ويقولون : يا أيّها الناس لقد بُعثَ رجلٌ من أرض الحجاز ، قبل ألف وأربعمائة سنة لقيادة المجتمع البشرى ، وقد حقّق نجاحاً باهراً فى مهمّته ، وهذه آثار حياته ، محفوظة تماماً فى مكّة والمدينة ;فهذه الدار الّتى وُلد فيها ، وهذا غار حراء حيث هبط إليه الوحى والتنزيل فيها ، وهذا هو مسجده الّذى كان يُقيم الصلاة فيه ، وهذا هو البيت الّذى دُفن فيه ، وهذه بيوت أولاده وزوجاته وأقربائه ، وهذه قبور ذرّيّته وأوصيائه ـ عليهم السلام ـ . والآن ، إذا قَضينا على هذه الآثار فقد قضينا على معالم وجوده ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ ودلائل أصالته وحقيقته ، ومهّدنا السبيلَ لأعداءِ الإسلام ليقولوا ما يريدون . إنّ هدم آثار النبوّة وآثار أهل بيت العصمة والطهارة ليس فقط إساءة إليهم ـ عليهم السلام ـ وهتكاً لحرمتهم ، بل هو عداء سافر مع أصالة نبوّة خاتم الأنبياء ومعالم دينه القويم . إنّ رسالة الإسلام رسالة خالدة أبديّة ، وسوف يبقى الإسلام ديناً للبشرية جمعاء إلى يوم القيامة ، ولابدّ للأجيال القادمة ـ على طول الزمن ـ أنْ تعترف بأصالتها وتؤمن بقداستها . ولأجلِ تحقيق هذا الهدف يجب أن نحافظ ـ أبداً ـ على آثار صاحب الرسالة المحمّدية ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ لكى نكون قد خَطَوْنا خطوة فى سبيل استمرارية هذا الدين وبقائه على مدى العصور القادمة ، حتّى لا يشكّک أحد فى وجود نبىّ الإسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ كما شكّكوا فى وجود النبىّ عيسى ـ عليه السلام ـ . لقد اهتمَّ المسلمون اهتماماً كبيراً بشأن آثار النبىّ محمد ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ وسيرته وسلوكه ، حتّى أنّهم سجّلوا دقائق أُموره وخصائص حياته ومميّزات شخصيّته ، وكلّ ما يرتبط به كخاتمه ، وحذائه ، وسواكه ، وسيفه ، ودرعه ، ورمحه ، وجواده ، وإبله ، وغلامه ، وحتّى الآبار الّتى شرب منها الماء ، والأراضى الّتى أوقفها لوجه الله سبحانه ، والطعام المفضّل لديه ، بل وكيفية مشيته وأكله وشربه ، وما يرتبط بلحيته المقدّسة وخضابه لها ، وغير ذلک ، ولا زالت آثار البعض منها باقية إلى يومنا هذا(۱) . هذه كلمة موجزة عن هذا الموضوع وموقف العقلاء عامّة والمسلمين خاصّة منه ، فهلمّ معى ندرس المسألة فى ضوء الكتاب والسنّة حتّى تتجلّى الحقيقة بأعلى مظاهرها ، ونثبت أنّ صيانة قبور الأنبياء والأولياء والشهداء وتعميرها وتشييدها بقباب ، هى ممّا دعا إليها الكتاب والسنّة النبويّة وسيرة المسلمين إلى أوائل القرن الثامن ، عصر إثارة الشكوک حول هذا الموضوع وغيره ، عصر ابن تيمية (۶۶۱–۷۲۸ هـ) الّذى أثار تلک الفكرة لتفريق كلمة الأُمّة ، وتلقّى ذلک بالقبول وارث منهجه محمد بن عبد الوهاب النجدى (۱۱۱۵–۱۲۰۶ هـ) ، إلى أن أحيا منهج شيخه بعد الاندراس بفضل سيف آل سعود ، وحمايتهم له لغاية فى نفوسهم لا تُنكَر . وسندرس الموضوع من خلال مباحث ولنقدِّم ما تدلّ عليه من الآيات . (۱) راجع الطبقات الكبرى لابن سعد ۱ : ۳۶۰–۵۰۳ حول هذا الموضوع .

المبحث الأوّل :صیانهٔ الآثار من منظار القرآن الکریم الآیهٔ الأُولی : الإذن برفعِ بیوت خاصهٔ

إذا کـان لصیانهٔ الآثـار الإسـلامیّهٔ ذلـک التـأثیر الکبیر الّـذی اتّضـح للقارئ فیما مرّ من التمهیـد ، فعلینا اسـتنطاق کتاب الله حولَ هـذا الموضوع حتّی نقف علی حکم الله فیه . وسنشیر هنـا إلی الآیـات ذات الصـلهٔ الواضـحهٔ بالموضوع ، والّتی لا تتجاوز أربع آیات : قال سبحـانه : (فِی بُیُوت أَذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ * رِجَالٌ لاَ تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلاَ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالاْبْصَارُ)(۱) . وللمفسّـرین حـول هـذه الآیـهٔ بحوث ، منهـا : تعیین متعلّق الظرف ، أعنی قوله : (فِی بُیُوت) ، فهل هو متعلّق بما قبله ، أی قوله سبحانه فی الآیهٔ المتقدّمهٔ علیها (کَمِشکاهٔ) أی المشکاهٔ فی بیوت ، أو هو متعلّق بفعل مقـدّر یدلّ علیه لفظ (یُسَبِّحُ) فی الآیهٔ ، ولا مانع من التکرار ، أو متعلّق بشـیء آخر مثل قوله : سبّحوا فی بیوت؟ والمهم بیـان أمرین : الأوّل : مـا هو المراد من هـذه البیوت الّتی أذن الله أن ترفع؟ الثـانی : مـا هو المراد من الرفع فیهـا؟ أمّا الأوّل ، فالمفسّرون فیه علی أقوال : ۱ ـ المراد المساجـد الأربعهٔ . ۲ ـ مطلق المساجـد . (۱) النور : ۳۶ ـ ۳۷ . ۳ ـ بیوت النبیّ . ۴ ـ المساجد وبیوت النبیّ . واستفدنا هـذه الأقوال من المصادر(۱) ، والمهم تعیین المراد منهـا وفق المـوازین الصـحیحهٔ فی تفسیر الآیـهٔ . ۱ ـ أنّ القولین : الأوّل والثانی مبنیان علی صـحّهٔ إطلاق البیت علی المسـجد ، ولو صـحّ ذلک لغهٔ ـ ولن یصحّ کما سیوافیک ـ إلاّ أنّه إطلاق شاذ ، ولا یصحّ تفسیر القرآن بالاستعمال الشاذ ، وذلک لأنّ البیت فی القرآن غیر المسجد ، فالمسجد الحرام غیر بیت الله الحرام الّذی جعله الله قیاماً للناس(۲) . ۲ ـ أنّ البیت لا ینفـکّ عن السّـقف لقوله تعـالی : (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ)(۳) ، وقال سبحـانه : (وَلَوْلاَ أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّهً وَاحِدَهً لَجَعَلْنَا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّهٔ وَمَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ)(۴) ، وقـال سبحانه : (فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَهً بِمَا ظَلَمُوا)(۵) . فهـذه الآیات تـدلّ علی أنّ البیت لا ینفکّ عن السـقف ، بخلاف المساجد فإنّها ربما تکون مکشوفهٔ بلا سقف ، وهذا هو المسجد الحرام تراه مکشوفاً بلا سقف ، ومعه کیف یمکن تفسیر البیوت بالمساجد؟ ۳ ـ أنّ سورهٔ النور الّتی وردت فیهـا هـذه الآیـهٔ تعتنی بشـأن البیوت عامّـهٔ ، ویقول سـبحانه : (یَأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَی أَهْلِهَا (۱) الطبری ، التفسیر ، ۱۸ : ۱۱۱–۱۱۲ ;الدُّر المنثور ۶ : ۲۰۳ ;الکشاف ۲ : ۳۹۰ ;الرازی ، التفسیر۲۴ : ۳; الجـامع لأحکام القرآن ۱۲ : ۲۶۶ ;ابن کثیر ، التفسیـر ۳ : ۲۹۲ ;روح البیان ۲ : ۱۵۸ ;محاسن التأویل ۷ : ۲۱۳ ;فتح البیان ۶ : ۳۷۲; البحر المحیط ۶ : ۴۵۸ . (۲) المائدهٔ : ۹۷ . (۳) الأحزاب : ۳۳ . (۴) الزخرف : ۳۳ . (۵) النمل : ۵۲ . ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَداً فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَإِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ * لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَهٔ فِیهَا مَتَاعٌ لَکُمْ وَاللهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ)(۱) فقـد تکرّر فی هذه الآیات ذکر البیوت ظاهراً ومسـتتراً سـبع مرّات . ثمّ إنّه سبحانه یسترسل فی ذکر البیوت فی الآیهٔ (۶۱) ویقول : (لَیْسَ عَلَی الاْعْمَی حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الاْعْرَجِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إخوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوَالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خَالاَتِکُمْ أَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الاْیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ)(۲) فقد ذکر فیها البیوت عشر مرّات . فالآیهُ قیدَ البحث وقعت بین هاتین الطائفتین من الآیات ، أفیصحُّ لنا أن نفسّر قوله (فِی بُیُوت) بالمساجـد مع هذه الآیات الکثیرهٔ الّتی تضـمّنت اسـتعمال البیت قبال المسـجد؟ ۴ ـ إنّ من یُفسّـر البیوت بالمساجـد یعتمد علی روایـهٔ موقوفـهٔ لابن عباس ومجاهـد ، لکنّها لا تقاوم ما ورد مسـنداً عن النبیّ الأکرم ـ صـلی الله علیه وآله وسلـم ـ : روی الحافظ السیوطی قال : أخرج ابن مردویه عن أنس بن مالک وبریدهٔ : أنّ رسول الله قرأ هذه الآیهٔ : (فِی بُیُوت أَذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ) فقام إلیه رجل قـال : أیُّ بیوت هـذه یا رسول الله؟ قال : «بیوت الأنبیاء» ، فقام إلیه أبو بکر وقال : یا رسول الله وهـذا البیت منها ـ مشیراً إلی بیت علی وفاطمـهٔ ـ فقـال النـبی ـ صـلی الله علیه وآله وسلـم ـ : «نعم ومن أفاضـلها»(۳) . ولأجـل رجحان الحـدیث المسـند علی الموقوف ، قال

الآلوسی فی تفسیره بعد نقل الحدیث : (۱) النور : ۲۷ ـ ۲۹ . (۲) النور : ۶۱ . (۳) الدرّ المنثور ۶ : ۲۰۳ . وهذا إن صحّ لا ینبغی العدول عنه(۱) . ولأجل بعض ما ذکرنا قال أبو حیان : الظاهر أنّ البیوت مطلق یصدق علی المساجد والبیوت الّتی تقع الصلاة فیها وهی بیوت الأنبیاء(۲) . وقد روی عن الإمام أبی جعفر محمد بن علیّ بن الحسین ـ علیه السلام ـ : أنّ المقصود بیوت الأنبیاء وبیوت علیّ ـ علیهم السلام ـ (۳) . ۵ ـ إنّ القرآن الکریم یعتنی ببیوت النبیّ وأهلها ، یقول سبحانه : (یَأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ)(۴) ویعتنی بأهلها ویقول : (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)(۵) . ۶ ـ وإذا راجعنا اللغة ، نری أنّ أصحاب المعاجم یفسّرونه علی وجه لا ینطبق علی المسجد ، یقول الراغب : أصل البیت مأوی الإنسان باللیل ، لأنّه یقال : بات : أقام باللیل ، کما یقال : ظلّ بالنهار ، ثمّ قد یقال للمسکن بیت من غیر اعتبار اللیل فیه ، وجمعه أبیات وبیوت ، لکن البیوت للمسکن أخصّ ، والأبیات بالشعر(۶) . وقال ابن منظور فی اللسان : البیت معروف ، وبیت الرجل داره ، وبیته قصره ، ومنه قول جبرئیل ـ علیه السلام ـ : «بشّر خدیجةَ ببیت من قصب» أراد : بشّرها بقصر من لؤلؤة مجوّفة أو بقصر من زمردة(۷) . فهذه القرائن لو تدبّر فیها المفسّر لأذعن أنّ المراد من (بُیُوت) غیر المساجد ، سواء أُرید منه (۱) روح المعانی ۱۸ : ۱۷۴ . (۲) البحر المحیط ۶ : ۴۵۸ . (۳) البرهان فی تفسیر القرآن ۳ : ۱۳۷ . (۴) الأحزاب : ۵۳ . (۵) الأحزاب : ۳۳ . (۶) المفردات : ۶۴ مادة بیت . (۷) اللسان ۲ : ۱۴ مادة بیت . المسجد الحرام ومسجد النبی والمسجد الأقصی ومسجد قبا ، أو أُرید مطلق المساجد .۷ ـ أضف إلی ذلک أنّ تفسیر البیوت بالمساجد مرویّ عن کعب الأحبار ، ذلک الحبر الیهودی الّذی أدخل الإسرائیلیّات فی السنن والأحادیث ، روی ابن کثیر قال : قال کعب الأحبار : مکتوب فی التوراة : «أنّ بیوتی فی الأرض المساجد»(۱) ، ولو صحّ أنّ ابن عباس أخذه عن کعب الأحبار کما یدّعیه علماء الرجال فی ترجمة کعب الأحبار فلعلّه أخذ منه ، ومرویّات کعب إسرائیلیّات لا یصحّ الاحتجاج بها . غیر أنّ ما تضافر عن النبیّ الأکرم خلاف ذلک ، حیث قال : «جُعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً»(۲) ، فإذا کان جمیع الأرض مسجداً لله تبارک وتعالی فیکون جمیعها معبداً ومسجداً . ۸ ـ وربّما یتصوّر أنّ ذیل الآیة الّذی جاء فیه قوله : (یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالاْصَالِ)قرینة علی أنّ المراد من البیوت هی المساجد ، ولکنّه غَفِلَ عن أنّ شأن بیوت الأنبیاء والأولیاء والصالحین ، شأن المساجد ، فهم فیها بین قائم وراکع وساجد وذاکر . وقد اعتنی النبیّ الأکرم بشأن البیوت ;فقد عقد مسلم باباً فی صحیحه لاستحباب إقامة صلاة النافلة فی البیت وروی فیه الروایات التالیة : أ ـ عن ابن عمر عن النبیّ ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ : «اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتّخذوها قبوراً» . ب ـ عن ابن عمر عن النبی ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ : «صلّوا فی بیوتکم ولا ـ تتّخذوها قبوراً» . ج ـ عن جابر قال : قال رسول الله ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ : «إذا قضی أحدکم الصلاة فی مسجده فلیجعل لبیته نصیباً من صلاته فإنّ الله جاعل فی بیته من صلاته خیراً» . د ـ عن أبی موسی عن النبی ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ : «مثل البیت الّذی یذکر الله فیه (۱) ابن کثیر ، التفسیر ۳ : ۲۹۲ . (۲) البخاری ، الصحیح ۱ : ۹۱ کتاب التیمم / ح۲ ;البیهقی ، السنن : ۴۳۳ باب أینما أدرکتک الصلاة فصلّ فهو مسجد . والبیت الّذی لا یذکر الله فیه مثل الحیّ والمیّت» . هـ ـ وعن زید بن ثابت فی حدیث : «فعلیکم بالصلاة فی بیوتکم ;فإنّ خیر صلاة المرء فی بیته إلاّ الصلاة المکتوبة»(۱) . و ـ روی أحمد أنّ عبد الله بن سعد سألَ رسول الله وقال : أیّما أفضل : الصلاة فی بیتی أو الصلاة فی المسجد؟ فقال : «فقد تری ما أقرب بیتی من المسجد ، ولئن أُصلّی فی بیتی أحبّ إلیّ من أن أُصلّی فی المسجد إلاّ أن تکون صلاة مکتوبة»(۲) . فهذه القرائن المؤکّدة ترفع الستار عن وجه المعنی ;فإنّ المراد من الآیة هو بیوت الأنبیاء وبیوت النبیّ الأکرم ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ وبیت علیّ ـ علیه السلام ـ وما ضاهاها ، فهذه البیوت لها شأنها الخاصّ ;لأنّها تخصُّ رجالا یُسبّحونه سبحانه لیلا ونهاراً ، غُدُوّاً وآصالا ، تعیش فیها رجال لا تُلهیهم تجارةٌ ولا بیع عن ذکر الله وإقام الصلاة ، وإیتاء الزکاة وقلوبهم ملیئة بالخوف من یوم تتقلّب فیه القلوب والأبصار . ما هو المراد من الرفع؟قد تعرّفت علی المقصود من البیوت ، فهلمّ معی ندرس معنی الرفع ، ومن حسن الحظّ أنّ المفسّرین لم یختلفوا فیه اختلافاً موجباً لغموض المعنی ;فقد ذکروا فیه المعنیین التالیین : الأوّل : أنّ المراد من الرفع هو البناء ، بشهادة قوله سبحانه : (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّاهَا)(۳) ، وقوله سبحانه : (وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ . . .)(۴) . الثانی : أنّ المراد

هو تعظيمها والرفع من قدرها ، قال الزمخشرى : رَفْعُها : إمّا بناؤها ;لقوله (١) مسلم ، الصحيح ٢ : ١٨٧-١٨٨ باب استئجار صلاة النافلة فى البيت . (٢) أحمد ، المسند ۴ : ٣۴٢ . (٣) النازعات ٢٧ ـ ٢٨ . (۴) البقرة : ١٢٧ . تعالى : (رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا) و (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ . . .)أمر الله أن تُبنى ، وإمّا تعظيمها والرفع من قدرها(١) . وقال القرطبى : ترفع : تُبنى وتعْلى(٢) . وقال إسماعيل حقى البروسوى : أن ترفع : بالبناء ، والتعظيم ورفع القدر(٣) . وقال حسن صدّيق خان : المراد من الرفع ، بناؤها (أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا) ورفع ابراهيم القواعد من البيت ، وترفع أى تعظّم وتطهر من الأنجاس عن اللغو ولها مجموع الأمرين(۴) ، إلى غير ذلك من الكلمات المتشابهة ، ولا حاجة إلى ذكرها ، إنّما المهم بيان دلالة الآية وتحقيقها . قد عرفت أنّ المراد من البيوت هو بيوت الأنبياء والعترة والصالحين من صحابة النبىّ الأكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ ، فالآية تأذن أن تُبنى هذه البيوت بناءً حسّياً وترفع من قدرها رفعاً معنوياً ، فهنا نستنتج من الآية أمرين : ١ ـ أنّ المراد من رفع البيوت ليس إنشاؤها ;لأنّ المفروض أنّها بيوت مبنيّة ، بل المراد هو صيانتها عن الاندثار ، وذلك كرامة منه سبحانه لأصحاب هذه البيوت ، فقد ترك المسلمون الأوائل بيوتاً للرسول الأكرم والعترة الطاهرة وللصالحين من صحابته ، وحرستها الدول الإسلامية طيلة أربعة عشر قرناً ، فعلى المسلمين قاطبة والدول الإسلاميّة عامّة بذل السعى فى صيانتها عملا بالآية المباركة ، والحيلولة دون تهديمها بحجّة توسعة المسجد النبوى أو المسجد الحرام . ولكن من سوء الحظّ ، أو من تسامح الدول فى ذلك المجال أن هُدّمت هذه البيوت ودمّرت بمعاول الوهابيين ، ومن هذه البيوت بيت الحسنين والصادقين ـ عليهم السلام ـ فى محلّة بنى هاشم ، فلا ترى لها أثراً ، كما لا ترى من بيت أبى أيوب الأنصارى مُضيِّف النبىّ الأكرم أثراً ، ومثلها مولد النبىّ فى مكّة المكرّمة وغيرها . (١) الكشاف ٢ : ٣٩٠ بتصرّف يسير بإضافة كلمة «أما» . (٢) جوامع الأحكام ١٢ : ٢۶۶ . (٣) روح البيان ۶ : ١۵٨ . (۴) فتح البيان ۶ : ٣٧٢ . فعلى المسلمين مسؤولية إعادة هذه الأبنية فى أماكنها عملا بالآية ورفع قدرها مهما أمكن ، ولئن صارت الإعادة أُمنية لا تُدرَك ، مادام السيف على هامة المسلمين فى أرض الوحى والتوحيد ، لكن صيانةُ ما بقى منها فى مختلف الأقطار أمرٌ ممكن . ٢ ـ أنّ قسماً من البيوت فى المدينة المنوّرة مقابر ومشاهد لهؤلاء ، فقد دُفن النبىّ الأكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فى بيته . كما أنّ بيت العسكريين يعنى الإمام علياً الهادى والحسن العسكرى فى سامرّاء بمنزلة مقابرهما ومشاهدهما ، فليس لأحد قلعها بمعاول الجور باسم التوحيد ، وأىّ توحيد أعلى وأجل ممّا دعا إليه الذكر الحكيم الّذى يأمر بصيانة بيوت هؤلاء مطلقاً ، سواء كانت مقابرهم أمْ لا .

بالله عليك أيّها القارئ الكريم هل زرتَ بقيع الغرقد مراقدَ الأئمة والصحابة وزوجات النبىّ والشخصيّات الإسلاميّة الكبيرة ، وهل شاهدت قيام الحكومة بواجبها من رفع قدره وتنظيف أرضه ، أم شاهدت نقيض ذلك؟! وقد كانت بعض هذه القبور بيوت الصحابة، ولعمرى أنّ القلب ليحترق إذا رأى أنّ الوهابيين يتعاملون مع قبور أفلاذ كبد النبىّ وخيار أصحابه معاملة العدوّ مع العدوّ ، ونعم من قال :

لعمرى أنّ فاجعة البقيع * يشيب لهولها فُود الرّضيعِ لقد خرجنا من دراسة هذه الآية بنتيجة خاصّة ، وهى أنّ صيانة بيوت الأنبياء والأولياء أمر ندب الله سبحانه المسلمين إليه ، سواء كان فيها قبر أم لا ـ ، وأنّ رفعها بالبناء ، وصيانتها عن الانطماس ، وتنظيفها عن الرجس واللغو عمل بالشريعة المقدّسة ;حيثُ نزل به الوحى وسار عليه المسلمون فى جميع القرون .

الآية الثانية :اتّخاذ المساجد على قبور المضطهدين فى سبيل التوحيد

يذكر سبحانه قصة أصحاب الكهف ، وأنّهم اعتزلوا قومَهم للحفاظ على عقيدتهم ودينهم ، حتّى وافاهم الأجل وهم فى الكهف ، وقد أعثر الله عليهم قوماً بعد ثلاثة قرون وأطلعهم عليهم ، يقول سبحانه : (وَكَذلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لاَ رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً)(١) . ومعنى الآية أنّا أعثرنا على أصحاب الكهف أهلَ تلك المدينة ليعلموا أنّ وعد الله بالبعث حقّ ، فإنّ بَعْثَ هؤلاء بعد لَبْثهم فى كهفهم

ثلاثمائة سنة وازدادوا تسعاً دليل على إمكان الحياة الثانوية ، ليعلموا أنّ الساعة لا ـ ريب فيها . ثمّ إنّ القوم الذين أعثرهم الله على أجسادهم اتّفقوا على تكريمهم ، ولكن اختلفوا في طريقة التكريم ، كما يقول سبحانه : (إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ) ، فظاهرُ المنازعة هو ما جاء بعد هذه الجملة بضميمة لفظة الفاء ، فقال جماعة : (ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً) ، أي اجعلوا عليهم بناناً كبيراً ، ويدلّ على الوصف تنكير (بُنْيَاناً) ، وقد صرّح الجوهري وابن منظور بأنّ البنيان بمعنى الحائط(۲) ، ولذلك فسّره القاسمي بقوله : أي باب كهفهم بناناً عظيماً كالخانقاهات(۳) والمشاهد والمزارات المبنيّة على الأنبياء وأتباعهم(۴) ، تستر أجسادهم وتعظّم أبدانهم ، ربهم أعلم بهم . ولكن قال آخرون وهم الذين غلبوا على أمر القائلين بالقول الأوّل وصار البلد تحت سلطتهم (۱) الكهف : ۲۱ . (۲) الصحاح ۶ : ۲۲۸ مادة بناء ;لسان العرب ۱ : ۵۱۰ تلك المادة . (۳) الخانقات كلمة فارسية مفردها : خانقاه وتعني محلّ اجتماع الصوفيّين والدراويش . (لغت نامه ۲۰ : ۱۶۹ بالفارسية) . (۴) محاسن التأويل ۷ : ۲۱ .

(لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) ومعبداً وموضعاً للعبادة والسجود يتعبّد الناس فيه ببركاتهم . هذا هو الظاهر المستفاد من الآية . قال الرازي : (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ) قيل : المراد به الملك المسلم وأولياء أصحاب الكهف ، وقيل : رؤساء البلد ، (لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) نعبد الله ، وستبقى آثار أصحاب الكهف بسبب ذلك المسجد(۱) . وقال أبوحيان الأندلسي (۶۵۴ ـ ۷۵۴هـ): روي أنّ الّتي دَعت إلى البنيان كانت ، كافرة ;أرادت بناءبيعة أو مصنع لكفرهم ، فمانعهم المؤمنون وبنوا عليهم مسجداً(۲). وقال أبو السعود (ت ۹۵۱ هـ) : (وَقَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ) وهم الملك والمسلمون (لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً)(۳) .

وقال الزمخشري في الكشّاف : (وَقَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ) من المسلمين وملكهم وكانوا أولى بهم وبالبناء عليهم : ليتّخذ على باب الكهف مسجداً يصلّي فيه المسلمون ويتبرّكون بمكانهم(۴) . إلى غير ذلك من الكلمات الواردة في تفسير الآية ، وكأنَّ الاتفاق موجود على أنّ القول بإيجاد البنيان على باب الكهف كان لغير المسلمين ، والقول ببناء المسجد على بابه قول المسلمين ، والّذي يدلّ على ذلك أمران : الأوّل : أنّ اتّخاذ المسجد دليل على أنّ القائل كان موحّداً مسلماً غير مشرك ;فأيّ صلة للمشرك ببناء مسجد على باب الكهف ، وإذا كان المشركون يهتمّون بعمارة المسجد الحرام فلأجل أنّه أُنيطَ بالبيت كيانهم وعظمتهم في الأوساط العربيّة ، بحيث كان التخلّي عنها مساوقاً لسقوطهم عن أعين العرب في الجزيرة كتكريمهم البيت الحرام . (۱) مفاتيح الغيب ۲۱ : ۱۰۵. (۲) البحر المحيط ۶ : ۱۰۹ ط . دار الكتب العلمية . (۳) أبو السعود محمد بن محمد العمادي ، التفسير ۵ : ۲۱۵ . (۴) الكشاف ۲ : ۲۴۵ .

أفبعدَ اتّفاق أكابر المفسّرين هل يصحّ لباحث أن يشكّ في أنّ القائلين ببناء المسجد على قبورهم كانوا هم المسلمين الموحّدين؟! الثاني : ما رواه الطبري في تفسير قوله : (فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ)(۱) قال : إنّ المبعوث دخل المدينة فجعل يمشي بين سوقها فيسمع أُناساً كثيراً يحلفون باسم عيسى بن مريم ، فزاده فزعاً ورأى أنّه حيران ، فقام مسنِداً ظهرَه إلى جدار من جُدران المدينة ويقول في نفسه : أمّا عشيّة أمس فليس على الأرض إنسان يذكر عيسى بن مريم إلاّ قُتل ، أمّا الغداة فأسمعهم وكلّ إنسان يذكر أمر عيسى لا يخاف!! ثمّ قال في نفسه : لعلّ هذه ليست بالمدينة الّتي أعرف(۲) . وهذا يعرب عن أنّ الأكثرية الساحقة كانت موحِدة مؤمنة متديّنة بشريعة المسيح ، رغم كونهم على ضدّه قبل ثلاثمائة سنة . وقال في تفسير قوله تعالى : (فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً)(۳) فقال الّذين أعثرناهم على أصحاب الكهف : (ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ) يقول : ربّ الفتية أعلم بشأنهم ، وقوله : (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ) يقول جلّ ثناؤه : قال القوم الّذين غلبوا على أمر أصحاب الكهف : (لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً) . وقد نُقل عن عبد الله بن عبيد بن عمير : فقال المشركون : نبني عليهم بنياناً ;فإنّهم أبناءُ آبائنا ونعبد الله فيها ، وقال المسلمون : نحن أحقّ بهم ، هم منّا ، نبني عليهم مسجداً نصلّي ونعبد الله فيه(۴) . الرأي المسبق يضرب عرض الجدار إنّ الشيخ الألباني ربيب الوهابيّة ومروّجها ، لمّا رأى دلالة الآية على أنّ المسلمين حاولوا أنْ يبنوا مسجداً على قبورهم ، وكان ذلك على طرف الخلاف من عقيدته ، حاول تحريف الكلم وقال : (۱) الكهف : ۱۹ . (۲) الطبري ، التفسير ۱۵ : ۲۱۹ في تفسير سورة الكهف ، الآية ۱۹ ط . مصطفى الحلبي، مصر . (۳) الكهف : ۲۱ . (۴) الطبري ، التفسير ۱۵ : ۲۲۵ وفي ط أُخرى : ص۱۴۹ ;ولاحظ تفسير القرطبي والكشاف للزمخشري وغرائب

القرآن للنیسابوری فی ذیل هذه الآیة .

إنّ المراد من الغالبین هم أهل السلطة ، ولا دلیل علی حجیّة فعلهم! ولکنّه عزب عن رأیه أنّ البیئة قد انقلبت عن الشرک إلی التوحید ومن الکفر إلی الإسلام حسبما نقله الطبری ، ولیس القائل ببناء المسجد علی بابهم الملک ، وإنّما القائل هم الّذین توافدوا علی باب الکهف عندما أعثرهم سبحانه علی أحوالهم ، وطبع الحال یقتضی توافد الأکثریة الساحقة القاطنین فی المدینة علی باب الکهف لا خصوص الملک ، ولا وزراؤه ، بل الموحِّدون بأجمعهم ، وهوفی هذه النسبة عیال علی ابن کثیر حیث قال : والظاهر أنّهم أصحاب النفوذ(۱).

نحن نفترض أنّهم أصحاب النفوذ ، إلاّ أنّهم نظروا إلی الموضوع من خلال منظار دینهم ومقتضی مذهبهم لا مقتضی سلطتهم .

تقریر القرآن علی صحّة کلا الاقتراحین

إنّ الذکر الحکیم یذکر کلا الاقتراحین من دون أیّ نقد ورد ، ولیس صحیحاً قطعاً أن یذکر الله سبحانه عن هؤلاء الموجودین علی باب الکهف أمراً باطلا من دون أیّة إشارة إلی بطلانه ;إذ لو کان کذلک کأن یکون أمراً محرّماً أو مقدّمة للشرک والانحراف عن التوحید ، لکان علیه أن لا یمرّ علیها بلا إشارة إلی ضلالهم وانحرافهم ، خصوصاً أنّ سیاق الآیة بصدد المدح ، وأنّ أهل البلد اتّفقوا علی تکریم هؤلاء الّذین هجروا أوطانهم لأجل صیانة عقیدتهم ، غایة الأمر اختلفوا فی کیفیّته ، فمن قائل ببناء البنیان إلی آخر قائل ببناء المسجد . إنّ القرآن کتاب نزل لهدایة الإنسان وتربیة الأجیال ، والهدف من عرض حیاة الأُمم ووقائعهم هو الاعتبار ، فلا ینقل شیئاً إلاّ فیه عبرة ، فلو کان الاقتراحان یمسّان کرامة التوحید ، لِمَ سکت عنه؟! وهذا ظاهر فیمن تدبّر فی القرآن الکریم ، وسیوافیک بقیّة الکلام عند بیان النتیجة . (۱) ابن کثیر ، التفسیر ۵ : ۳۷۵ .

ولکن تعال معی لنقف علی بعض ما قاله جمال الدین القاسمی الدمشقی (۱۲۸۳–۱۳۳۲ هـ) الذی کان یصوّر نفسه مصلحاً إسلامیّاً یسعی إلی توحید کلمة المسلمین ولَمِّ شَعْثِهم ، ومن شروط من یتبنّی لنفسه ذلک المقام الرفیع أن ینظر إلی المسائل من منظار وسیع ، ویستقبل الخلاف بین المسلمین بسعة صدر ، ولکنّه ـ عفا الله عنه ـ یرید توحید الکلمة فی ظلّ الأُصول الّتی ورثها عن ابن تیمیة ، فزاد فی الطین بلّة ، ویشهد لذلک ما علّقه علی عبارة ابن کثیر . قال ابن کثیر بعد تفسیر الآیة : هل هم کانوا محمودین أم لا؟ فیه نظر ;لأنّ النبیّ قال : «لعن الله الیهود والنصاری اتّخذوا قبور أنبیائهم وصالحیهم مساجد» یحذّر ما فعلوا . وقال جمال الدین : وعجیب من تردّده فی کونهم غیر محمودین ، مع إیراده الحدیث الصحیح بعده المسجّل بلعن فاعل ذلک ، والسبب فی ذلک أنّ البناء علی قبر النبیّ مَدعاة للإقبال علیه والتضرّع إلیه ، ففیه فتح لباب الشرک ، وتوسّل إلیه بأقرب وسیلة . . .(۱) . یلاحظ علیه : أنّ القرآن هو الحجّة الکبری للمسلمین ، وفیه تبیان لکلّ شیء ، وهو المهیمن علی الکتب ، فإذا دلّ القرآن علی جوازه فما قیمة الخبر الواحد الّذی روی فی هذا المجال إذا کان مضادّاً للوحی ، ومخالفاً لصریح الکتاب ، وإن کانت السنّة المحمدیّة الواقعیة لا تختلف عنه قید شعرة ، إنّما الکلام فی الروایة الّتی رواها زید عن عمرو حتّی ینتهی إلی النبیّ ، فإنّ مثله خاضع للنقاش ، ومرفوض إذا خالف الکتاب ، لکن ما ذکره یعرب عن أنّ الأساس عنده هو الحدیث لا الذکر الحکیم . وکان علیه بعد تسلیم دلالة القرآن أن یبحث فی سند الحدیث ودلالته ، وأنّ الحدیث علی فرض الصحّة ناظر إلی ما کان القبر مسجوداً له ، أو مسجوداً علیه أو قِبلة ، ومن المعلوم أنّ المسلمین لا یسجدون إلاّ لله ، ولا یسجدون إلاّ علی ما صحّ السجود علیه ، ولا یستقبلون إلاّ القِبلة ، وسیتّضح نصّ محقّقی الحدیث ، علی أنّ المراد هو ذلک ، فانتظر . وأعجب منه ما فی ذیل کلامه : من أنّه رأی التوسّل بالنبیّ شرکاً ، مع أنّ النصوص الصحیحة فی الصحاح تدلّ علی جوازه ، فقد توسّل الصحابی الضریر بالنبیّ الأکرم حسب تعلیمه وقال : اللّهمّ إنّی (۱) محاسن التأویل ۷ : ۳۰–۳۱ . أسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک نبیّ الرحمة ، یا محمد إنّی أتوجّه بک إلی ربّی فی حاجتی لتُقضی(۱) . وقد اتّفقوا علی صحّة الحدیث ، حتّی أنّ ابن تیمیة ـ مُثیرَ هذه الشکوک ـ اعترف بصحّته وقال : وقد روی الترمذی حدیثاً صحیحاً عن النبیّ أنّه علّم رجلا یدعو فیقول : . . . ،

وقد أوردنا نصوص القوم فی بحث «التوسّل»(۲) . ومن زعم أنّ هذه التوسّلات أساس الشرک ، فلینظر إلی المسلمین طیلة أربعة عشر قرناً ؛فإنّهم ما برحوا یتوسّلون بالنبیّ ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ ، وما عدلوا عن سبیل التوحید قید شعرة . إنّ إنشاء البناء علی قبر نبیّ التوحید تأکیدٌ علی مبدأ التوحید ورسالته العالمیة الّتی یشکّل أصلها الأوّل قوله سبحانه : (أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)(۳) . وقد خرجنا عن هذه الدراسة بالنتیجتین التالیتین : ۱ ـ جواز البناء علی قبور الأولیاء والصالحین ودعاة التوحید فضلا عن النبیّ ، وما ذلک إلاّ أنّ القرآن ذکر ذلک من دون أن یغمض فیه ، ولیس القرآن کتاباً قصصیّاً ولا مسرحیّاً للتمثیل ، بل هو کتاب هدایة ونور ، فإن نقل شیئاً ولم یغمض علیه فهو دلیل علی أنّه محمود عنده . نری أنّه سبحانه یحکی کیفیّة غرق فرعون ویقول : (حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ)(۴) . ولمّا کانت تلک الفکرة باطلة عنده سبحانه ، أراد إیقاف المؤمنین علی أنّ الإیمان فی هذا الظرف غیر مفید ، فلأجل ذلک عقّب علیه بقوله : (ءالْـٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ)(۵) . (۱) الترمذی ، الصحیح ۵ : کتاب الدعوات ، الباب ۱۱۹ / ح ۲۵۷۸ ؛ابن ماجة ، السنن ۱ : ۴۴۱ / ح۱۳۸۵ ؛الإمام أحمد ، المسند ۴ : ۱۳۸ ، إلی غیر ذلک من المصادر . (۲) راجع ص ۶۱۱ من هذا الکتاب . (۳) النحل : ۳۶ . (۴) یونس : ۹۰ . (۵) یونس : ۹۱ . فالإنسان العارف بالکتاب یقف علی أنّه لم یترک علی صعید العقائد أُموراً إلاّ وذکر أوضحها وبیّنها بطرق مختلفة ، ومن تلک الطرق القصص الواردة فی الکتاب العزیز ؛فکلّ ما وقع فی الأُمم السالفة وصار القرآن بصدد ذکره فهو علی أقسام ثلاثة : کونه بیّن الصحة ، أو بیّن البطلان ، أو المردّد بین الأمرین .

فقد یترک البیان فی الأوّلین لعدم الحاجة ، وأمّا الثالث فلا یترکه إلاّ إذا کان مقبولا لدیه .

۲ ـ جواز بناء المسجد علی قبور الصالحین فضلا عن الأنبیاء وجواز الصلاة فیها والتبرّک بتربته ، فلو کانت الصلاة فی المقابر مکروهة فالأدلّة المرغّبة إلی الصلاة فی جِوار الصالحین والأنبیاء تخصّص تلک العمومات ؛وذلک لأنّ للصلاة فی مشاهدهم مصلحة تغلب علی المضاضة الموجودة فی الصلاة فی المقابر المطلقة .

الآیة الثالثة : صیانة الآثار وتعظیم الشعائر

قال سبحانه : (ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ)(۱) . والاستدلال بالآیة یتوقّف علی ثبوت صغری وکبری : فالصغری عبارة عن کون الأنبیاء وأوصیائهم ومن یرتبط بهم أحیاءً وأمواتاً من شعائر الله، والکبری عبارة عن کون البناء وصیانة الآثار والمقابر تعظیماً لشعائر الله . ولا أظنّ أنّ الکبری تحتاج إلی مزید بیان ، إنّما المهم بیان الصغری ، وأنّ الأنبیاء والأوصیاء وما یرتبط بهم من شعائر الله ، وبیان ذلک یحتاج إلی نقل ما ورد حول شعائر الله من الآیات : ۱ ـ (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ)(۲) . ۲ ـ (یَأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَام وَلاَ الْهَدْیَ وَلاَ الْقَلاَئِدَ وَلاَ آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً)(۳) . ۳ ـ (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ)(۴) . وفی آیة أُخری جعل مکان شعائر الله حرمات الله وقال : (ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الاَنْعَامُ إِلاَّ مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الاَوْثَانِ . . .)(۵) . ما هو المقصود من شعائر الله؟(۱) الحجّ : ۳۲ . (۲) البقرة : ۱۵۸ . (۳) المائدة : ۲ . (۴) الحجّ : ۳۶ . (۵) الحج : ۳۰ . هنا احتمالات : ۱ ـ تعظیم آیات وجوده سبحانه . ۲ ـ معالم عبادته وأعلام طاعته . ۳ ـ معالم دینه وشریعته ، وکلّ ما یمت إلیهما بصلة . أمّا الأوّل ، فلم یقل به أحد ؛إذ کل ما فی الکون آیات وجوده ، ولا یصحّ تعظیم کلّ موجود بحجّة أنّه دلیل علی الصانع . وأمّا الثانی ؛فهو داخل فی الآیة قطعاً ، وقد عدّ الصّفا والمروةَ والبُدْن من شعائر الله ، فهی من معالم عبادته وأعلام طاعته ، إنّما الکلام فی اختصاص الآیة بمعالم العبادة وأعلام الطاعة ، ولا دلیل علیه ، بل المتبادر هو الثالث ، أی معالم دینه سبحانه ، سواء کانت أعلاماً لعبادته وطاعته أم لا ؛فالأنبیاء والأوصیاء والشهداء والصحف والقرآن الکریم والأحادیث النبویّة کلّها من شعائر دین الله وأعلام شریعته ، فمن عظّمها فقد عظّم شعائر الدین . قال القرطبی : فشعائر الله ، أعلام دینه ، لاسیما ما یتعلّق بالمناسک(۱) . ولقد أحسن حیث عمّم أوّلا ـ ، ثمّ ذکر مورد الآیة ثانیاً ، وممّا

یعرب عن ذلک أنّ إیجاب التعظیم تعلّق بـ«حرمات الله» فی آیة أخری . قال سبحانه : (وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ)(۲) ، والحرمات ما لا ـ یحلّ انتهاکه ، فأحکامه سبحانه حرمات الله ؛إذ لا یحلّ انتهاکها ، وأعلام طاعته وعبادته حرمات الله ؛إذ یحرم هتکها ، وأنبیاؤه وأوصیاؤهم وشهداء دینه وکتبه وصحفه من حرمات الله ، یحرم هتکهم ، فلو عظّمهم المؤمن أحیاءً وأمواتاً فقد عمل بالآیتین : (وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ) ، (وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ) . (۱) القرطبی ، التفسیر ۱۲ : ۵۶ طبع دار إحیاء التراث . (۲) الحجّ : ۳۰.

الآیة الرابعة : صیانة الآثار ومودّة ذوی القربی

إنّ القرآن الکریم یأمرنا ـ بکلّ صراحة ـ بحبّ النبیّ ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ وأقربائه ، ومودّتهم ومحبّتهم فیقول : (وَمَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)(۱) و (قُلْ لاَ ـ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی)(۲) . ومن الواضح لدی کلّ من یخاطبه الله بهذه الآیة أنّ البناء علی مراقد النبیّ ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ وأهل بیته ـ علیهم السلام ـ ، هو نوع من إظهار الحبّ والمودّة لهم ، وبذلک یخرج عن کونه بدعة ، لوجود أصل له فی الکتاب والسنّة ، ولو بصورة کلیّة . وهذه العادة متّبعة عند کافة الشعوب والأُمم فی العالم ، فالجمیع یعتبرون ذلک نوعاً من المودّة لصاحب ذلک القبر ، ولذلک تراهم یدفنون کبار الشخصیات السیاسیة والعلمیة فی کنائس ومقابر مشهورة ویزرعون أنواع الزهور والأشجار حولها . (۱) المائدة : ۵۶ . (۲) الشوری : ۲۳ .

المبحث الثانی :صیانة الآثار من منظار القواعد الفقهیّة

الأصل فی الأشیاء الإباحة والحلّیة إنّ الأصل فی الأشیاء هو الإباحة ما لم یرد فیها نهی فی الشریعة ،وهذه هی القاعدة المحکمة الّتی اعتمد علیها الفقهاء عبر القرون إلاّ المتزمّتین غیر الواعین . حتّی أنّ الذکر الحکیم یصرّح بأنّ وظیفة النبیّ الأکرم هو بیان المحرّمات دون المحلّلات ، وأنّ الأصل هو حلّیة کلّ عمل وفعل ، إلاّ أن یجد النبیّ حرمته فی شریعته ، وأنّ وظیفة الأُمّة هو استفراغ الوسع فی استنباط الحکم من أدلّته ، فإذا لم تجد دلیلا ـ علی الحرمة تحکم علیه بالجواز . ونکتفی فی هذا المقام بالإشارة إلی مجموعة من الآیات ، وإن کان فی السنّة الغرّاء أیضاً کفایة : ۱ ـ قال سبحانه : (وَمَا لَکُمْ أَلاَّ تَأْکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللهِ عَلَیْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَکُمْ مَا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلاّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَإِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ)(۱) . فإنّ هذه الآیة تکشف عن أنّ الّذی یحتاج إلی البیان إنّما هو المحرّمات لا ـ المباحات ، ولأجل ذلک لا وجه للتوقّف فی العمل ، بعدما لم یکن مبیّناً فی جدول المحرّمات . وبعبارة أُخری : أنّ المسلم إذا لم یجد شیئاً فی جدول المحرّمات لم یکن له تبریر لتوقّفه وعدم الحکم علیه بالإباحة والجواز والحلّیة . ۲ ـ قال سبحانه : (قُلْ لاَ أَجِدُ فِی مَا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللهِ (۱) الأنعام : ۱۱۹ . إنّها تکشف عن أنّ ما یلزم بیانه إنّما هو المحرّمات لا المباحات ، ولذلک یستدلّ مبلغ الوحی ـ ونعنی به النبیّ الکریم ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ ـ بأنّه لا یجد فیما أُوحی إلیه محرّماً علی طاعم یطعمه سوی الأُمور المذکورة ، فإذا لم یکن هناک منها شیء فهو محکوم بالحلّیة والإباحة . ۳ ـ قال سبحانه : (مَنِ اهْتَدی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولا)(۲) .۴ ـ قال سبحانه أیضاً : (وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولا ـ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا وَمَا کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرَی إِلاَّ وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ)(۳) . إنّ دلالة هاتین الآیتین علی المقام واضحة ، فإنّ جملة «وما کان» تارة تستعمل فی نفی الشأن والصلاحیة ، وأُخری فی نفی کون الشیء أمراً ممکناً . أمّا الأوّل ، فمثل قوله : (وَمَا کَانَ اللهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ

رَحِیمٌ)(۴) وغیرها کسورة آل عمران(۵) ، أی لیس من شأن الله سبحانه وهو العادل الرؤوف أن یضیع إیمانکم .

وأمّا الثانی ، فمثل قوله : (مَا کَانَ لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ کِتَاباً مُؤَجَّلا)(۶) ، أی لا یمکن لنفس أن تموت بدون إذنه سبحانه .

فیکون معنی الآیتین بناءً علی الاستعمال الأوّل : هو لیس من شأن الله تعالی أن یعذّب الناس أو یهلکهم قبل أن یبعث إلیهم رسولا . (۱) الأنعام : ۱۴۵ . (۲) الإسراء : ۱۵ . (۳) القصص : ۵۹ . (۴) البقرة : ۱۴۳ . (۵) الآیات ۷۹ و ۱۶۱ . (۶) آل عمران : ۱۴۵ . وعلی الاستعمال الثانی : هو لیس من الممکن أن یعذّب الله الناس أو یهلکهم قبل أن یبعث إلیهم رسولا . وعلی کلّ تقدیر ، فدلالة الآیتین علی الإباحة واضحة ; إذ لیست لبعث الرسل خصوصیة وموضوعیة ، ولو أُنیط جواز العذاب ببعثهم فإنّما هو لأجل کونهم وسائط للبیان والإبلاغ ، والملاک هو عدم جواز التعذیب بلا بیان وإبلاغ ، وأنّ التعذیب بلا بیان وإبلاغ لیس من شأنه سبحانه ، أو أنّه لیس أمراً ممکناً حسب حکمته . ۵ ـ قال سبحانه : (وَمَا أَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَة إِلاَّ وَلَهَا مُنْذِرُونَ)(۱) . فإنّ هذه الآیة مشعرة بأنّ الهلاک کان بعد الإنذار والتخویف ، وأنّ اشتراط الإنذار کنایة عن البیان وإتمام الحجة . ۶ ـ قوله سبحانه : (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَکْنَاهُمْ بِعَذَاب مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولا فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَی)(۲) . فإنّ هذه الآیة تدلّ علی أنّ التعذیب قبل بعث الرسول مردود بحجّة المعذّبین وهی قولهم : (لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولا فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ) ، فلا یصحّ التعذیب إلاّ بعد إتمام الحجّة علیهم ببعث الرسل . وهذا یعنی أنّ الأشیاء مباحة جائزة الارتکاب خالیة عن العقوبة أصلا ، إلاّ إذا ردع عنها الشارع بشکل من الأشکال الّتی منها إرسال الأنبیاء . ۷ ـ قوله سبحانه : (یَأَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلَی فَتْرَة مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِیر وَلاَ نَذِیر فَقَدْ جَاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللهُ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیر)(۳) . فإنّ ظاهر قوله : (مَا جاءَنَا مِنْ بَشِیر وَلاَ نَذِیر) أنّه حجّة تامّة صحیحة ، ویحتجّ به علی کلّ من عذّب قبل البیان ، ولأجل ذلک قام سبحانه بإرسال الرسل حتّی لا یُحتج علیه ، بل تکون الحجة لله سبحانه . وهذا یدلّ علی أنّه لا یحکم علی حرمة شیء ، ولا یجوز التعذیب علی ارتکابه قبل بیان حکمه ; وذلک لأنّ بعث البشیر والنذیر کنایة عن بیان الأحکام .

(۱) الشعراء : ۲۰۸ . (۲) طه : ۱۳۴ .

(۳) المائدة : ۱۹ .

المبحث الثالث :المشاهد والمقابر من خلال سیرة المسلمین فی خیر القرون

قد تعرّفت علی قضاء الکتاب فی تکریم الأنبیاء والأولیاء ، وأنّ البناء علی قبورهم أو بناء المساجد حول مراقدهم أمر محبّذ ; ندبت إلیه الشریعة الإلهیّة ، ولم ترَ أیّ أثر فیها للتحریم ، وعلی ذلک درج السلف الصالح عبر القرون ، ولم یزل الإلهیّون من أهل الکتاب والمسلمین علی مدی العصور یهتمّون بمقابر الأنبیاء والأولیاء بالبناء والتعمیر ثمّ التطهیر والتنظیف لها ، حتّی أنّ کثیراً من المتمکّنین یُخصّصُون شیئاً من أموالهم لهذه الغایة . فهذه القباب الشاهقة والمنائر الرفیعة والساحات الوسیعة حول مراقد الأنبیاء والأولیاء وحول مراقد صحابتهم فی مختلف الدیار شرقها وغربها ، لهی دلیل قاطع علی أنّ هذه السیرة سیرة مشروعة ، وإلاّ کان علی الصحابة الکرام والتابعین لهم بإحسان رفضها وردّها بالبیان والبنان والسلطة والقوّة ، وإلاّ فالسکوت علیها إلی عصر إثارة هذه الشکوک ، عصر ابن تیمیة ، أدلّ دلیل علی کونها سیرة مشروعة . وعندما قام ابن تیمیة بوجه هذه السیرة أثار ثائرة المسلمین ضدّه شرقاً وغرباً ، وقد بیّنوا ضلالة تلک الفکرة وانحرافها عن الشرع . وقد وقف السلف الصالح ـ بعد فتح الشام ـ علی قبور الأنبیاء ذوات البناء الشامخ ، فترکوها علی حالها من دون أن یخطر ببال أحدهم ـ وعلی رأسهم عمر بن الخطاب ـ بأنّ البناء علی القبور أمر محرّم یجب هدمه . وهکذا الحال فی سائر القبور المشیّدة علیها الأبنیة فی أطراف العالم ، وإن کنت فی ریب فاقرأ تواریخهم . ولو قام باحث بوصف الأبنیة الشاهقة الّتی کانت مشیّدة علی قبور الأنبیاء والصالحین قبل ظهور الإسلام ، وما بناه المسلمون فی عصر الصحابة والتابعین لهم بإحسان إلی یومنا هذا فی مختلف البلدان ، لجاء بکتاب فخم ضخم ، یعرب عن أنّ السنّة الرائجة فی تلک الأعصار قبل الإسلام وبعده ، من عصر الرسول والصحابة والتابعین لهم إلی یومنا هذا ، هی مشروعیّة البناء علی القبور والعنایة بحفظ آثار علماء الدین ، ولم ینبس أی ابن أُنثی حول ذلک ببنت شفة ، وما اعتُرض علیها ، بل تلقّوها إظهاراً للمحبّة والودّ لأصحاب الرسالات والنبوّات وأصحاب العلم والفضل ، ومن خالف تلک السنّة وعدّها شرکاً أو أمراً محرّماً فقد اتّبع غیر سبیل المؤمنین ، قال سبحانه : (وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً)(١) . وقد وارى المسلمون جسد النبىّ الأكرم فى بيته المسقّف ، ولم يزل المسلمون منذ واروا جثمانه ، على العناية بحجرته الشريفة بشتّى الأساليب . وقد بنى عمر بن الخطاب حول حجرته جداراً ، حيث جاء تفصيل كلّ ذلك مع ذكر وصف الأبنية الّتى توالت عليها عبر القرون فى الكتب المتعلّقة بتاريخ المدينة ، لا سيّما وفاء الوفا للإمام السمهودى المتوفّى عام ٩١١ هـ(٢) ، والبناء الأخيرالّذى شيّد عام ١٢٧٠هـ قائم لم يمسّه سوء ، وسوف يبقى بفضل الله تبارك وتعالى محفوظاً عن الاجتراء . وأمّا المشاهد والقباب المبنيّة فى المدينة منذ العصور الأُولى فحدّث عنها ولا حرج ، لا سيّما فى بقيع الغرقد ، ومن أراد التفصيل فليرجع إلى كتب التاريخ وأخبار المدينة . وقد ذكر كثير من المؤرّخين والسيّاح شيئاً كثيراً من أبنية شاهقة على قبور الأنبياء والصالحين فى خير القرون . وبدورنا نذكر شيئاً يسيراً ممّا جاء فى كتبهم ، ونكتفى بذكر كلمات ثلاثة من المؤرّخين المعروفين بالتثبّت والضبط ، ثمّ نذكر ما ذكره الرحّالة المعروف ابن جبير فى رحلته على وجه التفصيل : (١) النساء : ١١٥ . (٢) وفاء الوفا ٢ : ٤٥٨ الفصل التاسع .

حكم البناءعلى القبور فى الشريعة الإسلامية

مقدّمة

منذ زمن الرسول(صلى الله عليه وآله) وحتّى أيام ابن تيمية المتوفّى عام (٧٠٨ هـ) وتلميذه ابن القيم المتوفّى سنة (٧٥١ هـ)، سبعة قرون ونصف مضت على المسلمين وهم لا يعرفون فى اُمورهم الشرعية مسألة تثير التشنج والخصومة بينهم باسم مسألة البناء على القبور، حتّى جاء ابن تيمية فأفتى بعدم جواز البناء على القبور. حيث كتب، يقول: «اتفق أئمة الإسلام على أنّه لا يشرع بناء هذه المشاهد التى على القبور، ولا يشرع اتّخاذها مساجد، ولا تشرع الصلاة عندها... الخ»[١].ثمّ جاء بعده ابن القيّم الجوزية حيث كتب، يقول: «يجب هدم المشاهد التى بُنيت على القبور، ولا يجوز ابقاؤها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً»[٢].ثمّ جاء بعدهم محمد بن عبدالوهاب المتوفّى سنة (١٢٠٦ هـ) فحوّل التشدّد والخشونة إلى مذهب فقهى يعتمد على التكفير والاتهام بالشرك والتهديد بهدر الدم وسبى الذرارى لكل من ارتكب سبباً من أسباب التكفير عنده، وما أكثرها! بل ولكل من خالفه فى تكفير المتهمين بالكفر عنده.ويُعد اعتناق حاكم الدرعية محمد بن سعود لأفكار محمد بن عبدالوهاب، أهم عامل أدّى إلى ذيوعها وانتشارها وتجميع القوى البدوية من أجل نصرتها وتطبيقها والسعى لحمل المناطق المجاورة على التقيّد بها.ومنذ ذلك الوقت وحتّى يومنا هذا أصبحت مسألة بناء المشاهد على القبور من أبرز ما يشنّع به الوهابيون على سائر المسلمين، وسيفاً يُشهر للاتهام بالكفر والشرك، وسبباً من أسباب الصراع وضياع وحدة المسلمين.ونظراً لأهمية هذه المسألة وحساسيتها الشديدة، فقد تكفلت هذه الدراسة ببحثها من جهاتها المختلفة، ورائدنا فيها هو بيان الحقيقة ودرء خطر التمزّق عن المسلمين، ومكافحة نزعة التكفير بينهم، وحماية وحدتهم وشوكتهم من التصدّع.

المسألة فى ضوء القرآن الكريم

إذا جئنا إلى القرآن الكريم نستنطق رأيه فى المسألة محل البحث، نجد فيه جملة من الآيات التى تساعدنا على استخلاص الموقف القرآنى بشأنها ;وهى:١ ـ قوله تعالى: (وَكَذلِكَ أعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأنَّ السَّاعَةَ لاَ رَيْبَ فِيهَا إذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ أعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً)[٣].وجه الاستدلال بالآية أنّها أشارت إلى قصّة أصحاب الكهف، حينما عثر عليهم الناس فقال بعضهم: نبنى عليهم بُنياناً، وقال آخرون: لنتّخذنّ عليهم مسجداً.والسياق يدل على أن الأوّل: قول المشركين، والثانى: قول الموحّدين، والآية طرحت القولين دون استنكار، ولو كان فيهما شىء من الباطل لكان من المناسب أن تشير إليه وتدل على بطلانه بقرينة ما، وتقريرها للقولين يدل على إمضاء الشريعة لهما، بل إنّها طرحت قول الموحدين

بسیاق یفید المدح، وذلک بدلیل المقابلة بینه وبین قول المشرکین المحفوف بالتشکیک، بینما جاء قول الموحدین قاطعاً (لنتّخذنّ) نابعاً من رؤیة إیمانیة، فلیس المطلوب عندهم مجرد البناء، وإنّما المطلوب هو المسجد. وهذا القول یدلّ علی أن اُولئک الأقوام کانوا عارفین بالله معترفین بالعبادة والصلاة.قال الرازی فی تفسیر (لنتّخذنّ علیه مسجداً) نعبد الله فیه، ونستبقی آثار أصحاب الکهف بسبب ذلک المسجد[۴].وقال الشوکانی: ذکر اتخاذ المسجد یُشعر بأنّ هؤلاء الذین غلبوا علی أمرهم هم المسلمون، وقیل: هم أهل السلطان والملوک من القوم المذکورین، فإنهم الذین یغلبون علی أمر من عداهم، والأوّل أولی.قال الزجاجی : هذا یدلّ علی أنّه لما ظهر أمرهم غلب المؤمنون بالبعث والنشور، لأن المساجد للمؤمنین[۵] .

وإذا بقینا نحن والآیة فقط فهی تتناول قبور نخبة من الصالحین الذین بلغ علوّ شأنهم حدّاً بحیث أصبحوا موضعاً لعنایة القرآن الکریم ومدحه لهم وذکره إیّاهم، وهی تفید فی نتیجتها جواز الصلاة عند قبورهم، وجواز بناء المساجد والمشاهد علیها.وممّا لا شک فیه أن شأن الأنبیاء والأئمة(علیهم السلام)، أرفع من شأن اُولئک الفتیة من النخبة الصالحة، فإذا جازت الصلاة فی قبور هؤلاء والبناء علیها، فبالأولی جواز ذلک بالنسبة إلی الأنبیاء والأئمة(علیهم السلام) .۲ ـ قوله تعالی: (ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإنَّهَا مِنْ تَقْوَی القُلُوبِ)[۶].والاستدلال بالآیة یتم بعد بیان أمرین:ألف ـ ما هو معنی ومفهوم الشعائر ؟ب ـ هل أن قبور الأنبیاء والأولیاء من الشعائر؟ وهل أن تعظیمها والبناء علیها من شعائر الله؟أما الأمر الأوّل: فالشعائر: جمع شعیرة، قال الشیخ الطبرسی فی مجمع البیان: «الشعائر: المعالم للأعمال، وشعائر الله: معالمه التی جعلها مواطن العبادة، وکلّ معلم لعبادة من دعاء أو صلاة أو غیرهما فهو مشعر لتلک العبادة، وواحد الشعائر شعیرة، فشعائر الله أعلام متعبداته، من موقف أو مسعی أو منحر، من شعرت به، أی علمت. قال الکمیت: نقتلهم جیلاً فجیلاً نراهم***شعائر قربان بهم یتقرب[۷]وقد استخدم القرآن الکریم هذه الکلمة ثلاث مرّات عدا هذه الآیة، ففی سورة البقرة، قال تعالی: (إنَّ الصَّفَا وَالمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِاللهِ)[۸]، فبیّن مصداقین من مصادیق الشعائر الإلهیة، وفی سورة الحج بیّن مصداقاً آخر، إذ قال سبحانه: (وَالبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ)[۹].وفی سورة المائدة، قال تعالی: (یَا أ یُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللهِ وَلا الشَّهْرَ الحَرَامَ وَلا الهَدْیَ وَلا القَلائِدَ...) [۱۰].فیتلخص من ذلک أن القرآن الکریم بیّن فی آیتین ثلاثة مصادیق للشعائر الإلهیة کلّها مرتبطة بالحج، ونهی فی آیة اُخری عن الاستخفاف بها، وأمر فی آیة رابعة بتعظیمها.وهذه الآیات وإن کانت واردة فی الحج إلاّ أنّها مع ذلک لم تطرح مفهوماً خاصاً به، وإنّما طرحت مفهوماً عاماً ینطبق علی مصادیق عدیدة أشارت تلک الآیات إلی بعضها ممّا له صلة بالحج، ولم تفد أنها مصادیق حصریة لا ینطبق مفهوم الشعائر إلاّ علیها خاصة. بل إنّها علی العکس من ذلک اشتملت علی ما یفید عدم الانحصار، فآیة الصفا والمروة، قالت إنّهما: (من شعائر الله) وآیة البُدن، قالت: (جعلناها لکم من شعائر الله) بما یفید أن مفهوم الشعائر عام، وأنّ هذه بعض مصادیقها کما هو المستفاد من حرف «من» الدال علی التبعیض، کما أنّ آیة تعظیم الشعائر تناولتها بما هی مفهوم عام وحثّت علی تعظیمها، وهکذا آیة (لا تحلّوا شعائر الله...).قال العلاّمة الطباطبائی: «الشعائر: جمع شعیرة وهی العلامة، وشعائر الله الأعلام التی نصبها الله تعالی لطاعته...»[۱۱].وقال الفخر الرازی: «وأما شعائر الله فهی أعلام طاعته، وکلّ شیء جعل علماً من أعلام طاعة الله فهو من شعائر الله.. وشعائر الحج معالم نسکه.. ومنه الشعائر فی الحرب، وهو العلامة التی یتبیّن بها إحدی الفئتین من الاُخری، والشعائر جمع شعیرة، وهو مأخوذ من الإشعار الذی هو الاعلام..»[۱۲].وقال فی مورد آخر:«واعلم أن الشعائر جمع، والأکثرون علی أنها جمع شعیرة. وقال ابن فارس: واحدها شعارة، والشعیرة فعیلة بمعنی مفعلة، والمشعرة المعلمة، والإشعار الإعلام، وکل شیء أشعر فقد أعلم، وکل شیء جعل علماً علی شیء أو علم بعلامة جاز أن یسمی شعیرة، فالهدی الذی یهدی إلی مکة یسمی شعائر ، لأنها معلمة بعلامات دالة علی کونها هدیاً. واختلف المفسرون فی المراد بشعائر الله، وفیه قولان:الأولّ: قوله: (لا تحلّوا شعائر الله) أی لا تخلوا بشیء من شعائر الله وفرائضه التی حدّها لعباده وأوجبها علیهم، وعلی هذا القول فشعائر الله عام فی جمیع تکالیفه، غیر مخصوص بشیء معین، ویقرب منه قول الحسن: شعائر الله دین الله.والثانی: أن المراد منه شیء خاص من التکالیف، وعلی هذا القول ذکروا وجوهاً: (الأول:) المراد لا ـ تحلّوا ما حرّم الله علیکم فی حال إحرامکم من الصید.. (والثانی): قال ابن عباس: إن المشرکین کانوا

یحجّون البیت ویهـدون الهـدایا ویعظمون الشـعائر وینحرون، فـأراد المسـلمون أن یغیروا علیهم، فـأنزل الله تعالی: (لا تحلّوا شـعائر الله) .الثالث: قال الفراء: کانت عامّة العرب لا یرون الصفا والمروة من شعائر الحج ولا یطوفون بهما، فأنزل الله تعالی: لا تستحلوا ترک شیء من مناسک الحج وائتوا بجمیعها علی سبیل الکمال والتمام.

الرابع: قال بعضـهم: الشـعائر هی الهـدایا تطعن فی أسـنامها وتقلّـد لیعلم أنها هـدی، وهو قول أبی عبیـدة، قال: ویـدل علیه قوله تعالی: (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ) هذا عندی ضـعیف لأنه تعالی ذکر شـعائر الله ثمّ عطف علیها الهدی، والمعطوف یجب أن یکون مغایراً للمعطوف علیه»[۱۳].فاتّضح أن تخصـیص الشعائر بمصادیق محدّدة لا یتّسق مع الشواهد القرآنیة، وأنّ سیاق الآیات یساعد علی کونهـا مفهومـاً عامّاً یقبل الانطباق علی کل أمر یکون علامـة علی الـدین ومعلماً من معالمه. هـذا تمام الکلام فی الأمر الأوّل.أما الأمر الثانی: فإنّ الصـفا والمروة إن کانت من شعائر الله فمّما لا شکّ فیه أن اُموراً اُخری کثیرة یصدق علیها هذا العنوان لکونها من علامات الدین ومعالمه، ولیس لنا أن نتوقّع من القرآن الکریم أن یستقصـی کل مصادیق هذا العنوان ویطلق علی کلّ واحد منها تسمیة الشعائر، حتّی یکون الأـمر توقیفیـاً لا نتعـداه إلی غیره ممّا یشترک معه فی ملاک واحـد، بل إنّ القرآن الکریم أشار إلی المفهوم العام للشـعائر وحدّد بعض مصادیقه، ولم یدل دلیل منه علی أن المصادیق المذکورة فیه حصریة توقیفیة، وظل المفهوم ساریاً فی کل مصداق ینطبق علیه، فصـح أن تکون الکعبة والمسـجد النبوی، واُصول الشـریعة من الصوم والصـلاة والحج والزکاة، وأعلام الدین ورموزه من الأنبیاء والمرسـلین(علیهم السـلام) من جملـة شـعائر الله، التی یجب تعظیمهـا والامتنـاع عن الاسـتخفاف بها.وممّا لاشکّ فیه أن شـخص النبی الأـعظم(صـلی الله علیه وآله) هـو من أعظم هـذه الشـعائر والمعـالم، وأ نّه أبرز من یجب تعظیمه منهـا، ویُلحق به من کـان له موقع فی الرسالـة ومزیـة فی الـدین، بحیث یُعد عَلَماً من أعلام الهدایة ویکون تعظیمه تعظیماً للدین.ومادام التعظیم یعود فی أصـله إلی الدین لا إلی شـخص النبی(صـلی الله علیه وآله)، فمقتضـی ذلک عدم تقییده بظرف معیّن، فیکون التعظیم مطلوباً فی زمان حیاة النبی(صلی الله علیه وآله) وبعد وفاته، وممّا لاشک فیه أن تعظیم النبی(صـلی الله علیه وآله)الذی هو من أبرز مصادیق تعظیم شعائر الله سبحانه، یکون فی زمـان مـا بعـد حیـاته(صـلی الله علیه وآله)بصور متعـددة طبقـاً لما هو المتعارف بین العُقلاء، کالاحتفال بـذکری مولـده الشـریف، وصـیانة الآثار التاریخیـة المتعلقـة به من خطر الانـدثار، والحرص علی إبقائها حیّة ماثلة أمام الأجیال المتعاقبة.ویبدو من بعض الشواهد أنّ الشریعة الإسلامیة قد راعت هذا الجانب فی بعض أحکامها، کحکمها بلزوم الصلاة علی النبی وآله فی بعض الموارد، والاستحباب المؤکد فی أکثر الموارد، وحکمها بأداء السـلام والتحیة علیه(صلی الله علیه وآله) فی الفصل الأخیر من الصلاة، وإلزام المؤمنین بمودّة قربـاه، حیث یلاحـظ فی مجموع هـذه الأحکـام عـدّة عناصر، یأتی فی مقـدمتها تعظیم النبی(صـلی الله علیه وآله) الـذی هو من حیث الأصل تعظیم للإسـلام والدین ولیس تعظیماً لشـخص معین.وحینئذ ، فتعهّد قبر النبی(صـلی الله علیه وآله)بالبناء والعمران ونحو ذلک، ممّا یلتئم تمام الالتئام مع الاتجاهات العامة للشـریعة الغرّاء فی إحیاء شـعائر الله وتعظیم النبی(صلی الله علیه وآله) وأهل بیته، وحیث إن شخص النـبی(صـلی الله علیه وآله)لیس هـو العنصـر الملحـوظ فی هـذه الاتجاهـات، وإنّمـا العنصـر الملحوظ فیهـا تعظیم شـأن الـدین والرسالة، وهو عنصر قائم فی زمان حیاة النبی(صلی الله علیه وآله) وزمان ما بعد حیاته، فی النبی وفی سائر أعلام الهدایة من أئمة أهل البیت(علیهم السـلام)، بـل حتّی فی الصُـلحاء والأولیاء والعلماء الأبرار من کل زمان ومکان، لـذا فإنّ حکم التعظیم لا یختصّ بشـخص النبی ولاـ بزمان حیاته (صـلی الله علیه وآله) ، المتبادر من اطلاق: (وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ) وإن کان النبی(صـلی الله علیه وآله) ومن بعـده أهـل بیته هم المصـادیق البـارزة لـذلک.۳ـ قـوله تعـالی: (قُلْ لاـ أَسْأَ لُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّـ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی)[۱۴].وهـذه الآیـة أوضـح من أن تحتـاج إلی بیان، فهی تـدل علی أن محبّـة قربی الرسول واجب علی الاُمـة الإسـلامیة، کوجوب دفع الأجر للعامل علی من اُسـدی له عمل معیّن. وهو وجوب مطلق لم یقیّـد بزمان دون آخر، ولا مکان دون مکان، ولا کیفیة دون اُخری، ومقتضـی ذلـک وجوب إبراز هـذه المودّة فی کـل مکـان وزمان وبکلّ الکیفیات والأشـکال المتعارفـة، وممّا لاشکّ فیه أن تعهـد قبر شخص ما بالبناء والإعمار والتجدیـد من جملـة المصادیق العرفیـة لهـذه المودّة، بحیث لو أن شـخصاً ما لم یظهر طیلة حیاته محبّته لآل

الرسول(صلی الله علیه وآله) بالاشکال الاُخری، لکان واجباً علیه اظهارها من خلال تأدیهٔ هذا الشکل، باعتباره المصداق الذی ستبرأ به ذمّته من عهدهٔ التکلیف الشرعی بمحبّهٔ آل الرسول(صلی الله علیه وآله)، وبهذا یتّضح أن البناء علی قبور الأئمهٔ(علیهم السلام)، لیس جائزاً ولا مستحبّاً فقط، وإنّما قد یکون فی بعض الحالات واجباً أیضاً.وهذا سلوک ذائع منتشر بین الاُمم والمجتمعات البشریهٔ، أنّهم یعبرون عن وفائهم وولاءهم لقادتهم ومؤسسی حضاراتهم بتشیید الأضرحهٔ علی قبورهم، وتعهدها المستمر بالزیارهٔ والعمران والصیانهٔ، وإهداء أکالیل الزهور إلیها، وبناء النصب التذکاریهٔ لهم.فیتلخّص من البحث فی هذه الآیات الثلاث، أن مسألهٔ البناء علی القبور تحضی بدعم قرآنی أکید یتمثّل فی ثلاث آیات، لیس هناک ما یناقضها فی الدلالهٔ من شواهد القرآن وآیاته، مع ملاحظهٔ أن هذه الآیات الثلاث تتناول فی دلالتها قبور الأولیاء والعظماء ممّن یعدّون رموز الدین ومعالم الرسالهٔ، ولا تشمل سواهم من سائر الناس.

المسألهٔ فی ضوء السنّهٔ النبویّهٔ الشریفهٔ

وإذا جئنا إلی السنّهٔ النبویهٔ وجدناها تنطوی علی مجموعهٔ من الآثار تختلف فی دلالتها، إلاّ أنّها مع ذلک لیس فیها ما یساعد علی القول بحرمهٔ البناء علی القبور، وهانحن نستعرض أشهر هذه الآثار ونناقشها واحداً تلو الآخر.منها: ما روی عن علی(علیه السلام) أن رسول الله(صلی الله علیه وآله) کان فی جنازهٔ فقال: «أیکم ینطلق إلی المدینهٔ فلا یدع بها وثناً إلاّ کسره، ولا قبراً إلاّ سوّاه، ولا صورهٔ إلاّـ لطخها؟ فقال رجل: أنا یا رسول الله ، فانطلق فهاب أهل المدینهٔ فرجع، فقال علیّ: أنا أنطلق یا رسول الله ، قال: فانطلق، ثمّ رجع فقال: یا رسول الله لم أدع بها وثناً إلاّ کسرته ولا قبراً إلاّ سوّیته ولا صورهٔ إلاّ لطختها»[۱۵].والذی ینظر فی هذه الروایهٔ بعین التحقیق یجدها محفوفهٔ بالشکوک من عدهٔ جهات: أهمّها غموض الظرف الزمانی أو المکانی للحادثهٔ، فإنّ هذه الحادثهٔ لا تنسجم مع فترهٔ ما قبل الهجرهٔ بحیث یبعث النبی من مکهٔ إلی المدینهٔ من یحطّم الأصنام فیها، لأن الظروف فی مکهٔ لم تکن تسمح للنبی(صلی الله علیه وآله)، بتشییع من یموت من المسلمین، والظاهر من الحدیث المذکور، أن النبی(صلی الله علیه وآله) تحدث مع أصحابه بلهجهٔ الحاکم الذی یملک قدرهٔ سیاسیهٔ کافیهٔ، بحیث یستطیع فرد مبعوث عنه أن یقوم بعمل من قبیل تحطیم الأصنام وتسویهٔ القبور وتلطیخ الصور فی المدینهٔ. فلابد وأن تکون الحادثهٔ قد وقعت فی سنوات الهجرهٔ إلی المدینهٔ والإقامهٔ فیها یوم کانت للنبی(صلی الله علیه وآله) دولهٔ وقدرهٔ سیاسیهٔ نافذهٔ. ولکننا إذا دققنا فی الخبر وجدناه لا ینسجم مع هذه الفترهٔ.فمقتضی الخبر أن الأصنام لازالت موجودهٔ فی المدینهٔ، بینما المعروف أن أهل المدینهٔ من الأوس والخزرج قد أسلموا منذ الوهلهٔ الاُولی وأن سلطهٔ النبی(صلی الله علیه وآله) کانت متوطدهٔ الأرکان فیها، باستثناء ما کان من عمل المنافقین، ولم یعرف عن المنافقین مظاهر وثنیهٔ، وحینئذ لا معنی لقول الراوی عن المبعوث الأوّل للنبی(صلی الله علیه وآله) ، انّه هاب أهل المدینهٔ فرجع، فهل کان أهل المدینهٔ علی هذا الحد من التمسک بالوثنیهٔ، بحیث یهابهم هذا المبعوث النبوی؟ وهل فی التاریخ مایشهد لمثل هذا القول؟ وإذا کانت الحالهٔ بهذه الدرجهٔ فمکافحتها تتطلب عملاً أوسع من جهد شخص واحد، فکیف نتصور أن شخصاً واحداً یُطلب منه أن یقوم بعمل واسع وحسّاس من هذا القبیل؟ وکیف نصدّق أن شخصاً واحداً قد قام بذلک فعلاً ورجع فی ساعات قلائل علی ماهو الظاهر من الروایهٔ؟ ومن الممکن أن نتصور أن أهل المدینهٔ قد تقبّلوا من المبعوث النبوی تحطیم الأصنام، لکنهم من المستبعد جدّاً أن یتقبلوا منه بهذه السهولهٔ تلطیخ التماثیل والتصرف فی قبور آباءهم وأجدادهم.فهذه مسألهٔ عاطفیهٔ حسّاسهٔ لا تذعن لها النفوس إلاّ بعد تمهید وترویض وإعداد سابق، ومن المألوف جداً أن یحصل فیها فی بادئ الأمر إنکار واعتراض، بینما یظهر من کلام الراوی أن المبعوث النبوی قد جاب المدینهٔ وحطّم الأصنام ولطّخ التماثیل وغیّر حالهٔ القبور لوحده فی ساعات قلائل دون اعتراض أحد من الناس، خلافاً لما هو المعروف من عدم وجود أصنام فی المدینهٔ أیام وجود النبی فیها، وعدم قدرهٔ شخص واحد علی القیام بمثل هذا العمل، وعدم کفایهٔ الساعات القلائل لإنجازه، وعدم اذعان النفوس لمثل هذا الأمر بالتصرف فی القبور بمثل هذه السهولهٔ والتسلیم السریع.وقد یکون هیاب المبعوث الأوّل ونکوله عن الإقدام لأجل هذه الجهه، وهو یشهد لحساسیهٔ أهل المدینهٔ تجاه عمل یمس قبور أسلافهم وذویهم، ومقتضی هذا الشاهد أن یواجه

المبعوث الثانی شیئاً من اعتراض الناس، وأن یکون عمله مقروناً بشیء من الصخب والضجیج، وأن یراجعوا النبی(صلی الله علیه وآله) فی هذا الأمر بعد ذلک وأن یشتهر الأمر ویذیع بین الرواة والمؤرخین، ولا تنحصر روایته بالإمام علی(علیه السلام) کما فی مسند أحمد، وسیأتی الحدیث عن روایة مشابهة وردت فی مصادر الإمامیة لدی دراستنا للمسألة فی ضوء نصوص أئمة أهل البیت(علیهم السلام).إن الإمام علی(علیه السلام) قد بعث فی أیام حکومته فی الکوفة أبا الهیاج الأسدی، وهو رئیس شرطته، لیقوم بمثل هذه المهمة فی الکوفة.قال أحمد بن حنبل: حدثنا وکیع، حدثنا سفیان عن حبیب عن أبی وائل عن أبی الهیاج الأسدی، قال: قال لی علی(علیه السلام): «أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله(صلی الله علیه وآله) أن لا ـ تدع تمثالاً ـ إلاّ ـ طمسته ولا ـ قبراً مشرفاً إلاّ سویته»[۱۶].وأبو الهیاج الأسدی هو صاحب شرطة الإمام آنذاک، وإیکال المهمة إلیه یعنی ایکالها إلی قوی مسلّحة کافیة، وهذا هو المتناسب مع هذه المهمة.ومن الطبیعی أن تنتقل التشکیکات من الروایة السابقة إلی روایة أبی الهیاج لاعتمادها علی تلک، وحیث لم نقبل تلک لتطرق الشک إلیها من جهات متعددة، فمن الطبیعی أن لا ـ تقبل روایة أبی الهیاج الأسدی المبتنیة علیها، لأن الإمام علی(علیه السلام) ربط بین أمره لأبی الهاج بهذه المهمة وبین أمر النبی(صلی الله علیه وآله) له بمثلها فی المدینة فی حادثة تشییع الجنازة، وما یجری من التشکیک علی تلک ینسحب علی هذه، إضافة إلی ما یعتری روایة أبی الهیاج من ضعف خاص بها، وذلک لثبوت ضعف اثنین من رواته عند أئمة الجرح والتعدیل من أهل السنّة، وهما سفیان الثوری وحبیب بن أبی ثابت .فقد قال الذهبی عن سفیان: أ نّه کان یدلِّس عن الضعفاء[۱۷].وقال ابن حجر: قال ابن المبارک: حدّث سفیان بحدیث فجئته وهو یدلّس، فلمّا رآنی استحیی وقال: نرویه عنک؟[۱۸]وقال فی ترجمة یحیی بن سعید بن فروخ: قال أبو بکر وسمعت یحیی یقول: جهد الثوری أن یدلّس علیّ رجلًا ضعیفاً فما أمکنه[۱۹].والتدلیس هو أن یروی عن رجل لم یلقه وبینهما واسطة فلا یذکر الواسطة.وقال أیضاً فی ترجمة سفیان: قال ابن المدینی عن یحیی بن سعید: لم یلق سفیان أبا بکر بن حفص ولا حیان بن إیاس، ولم یسمع من سعید بن أبی البردة، وقال البغوی: لم یسمع من یزید الرقاشی، وقال أحمد: لم یسمع من سلمة بن کهیل حدیث المسائیة[۲۰] یضع ماله حیث یشاء، ولم یسمع من خالد بن سلمة بتاتاً ولا من ابن عون إلاّ حدیثاً واحداً[۲۱].وهذا تصریح من ابن حجر بکون الرجل مُدلّساً، ربّما یروی عن اُناس یوهم أنّه لقیهم ولم یلقَهُم ولم یسمع منهم.أما حبیب بن أبی ثابت قیس بن دینار، فقد قال ابن حبّان عنه أنّه: کان مدلّساً، وقال العقیلی: غمزه ابن عون، وقال القطّان: له غیر حدیث عن عطاء، لا ـ یُتابع علیه ولیست محفوظة. وقال ابن خزیمة فی صحیحه: کان مدلّساً[۲۲]. وقال ابن حجر أیضاً فی موضع آخر: کان کثیر الإرسال والتدلیس، مات سنة (۱۱۹ هـ).ونقل عن کتاب الموضوعات لابن الجوزی من نسخة بخطّ المنذری أنّه نقل فیه حدیثاً عن اُبیّ بن کعب فی قول جبرئیل: لو جلست معک مثلما جلس نوح فی قومه ما بلغت فضائل عمر، وقال: لم یُعِلّه ابن الجوزی إلاّ بعبد الله بن عمّار الأسلمی شیخ حبیب بن أبی ثابت[۲۳].هذا ما ورد فی کتب الرجال فی جرح اثنین من رواة الحدیث، أما أبو وائل الأسدی شقیق ابن سلمة الکوفی، فقد کان منحرفاً عن علیّ بن أبی طالب، قال ابن حجر: قیل لأبی وائل: أیّهما أحبُّ إلیک علیّ أم عثمان؟ قال: کان علیّ أحبّ إلیّ ثمّ صار عثمان[۲۴].ویکفی فی قدحه أنّه کان من ولاة عبیدالله بن زیاد، قال ابن أبی الحدید: قال أبو وائل: استعملنی ابن زیاد علی بیت المال بالکوفة.هذا کلّه حول سند الروایة وهؤلاء رواتها، ولو ورد فیهم مدح فقد ورد فیهم الذم أیضاً، وعند التعارض یقدم الجارح علی المادح فیسقط الحدیث عن الاستدلال.ویکفی أیضاً فی ضعف الحدیث أنّه لیس لراویه أعنی أبا الهیاج فی الصحاح والمسانید حدیث غیر هذا، فکیف یستدلّ بحدیث یشتمل علی المدلّسین والمضعّفین؟وغایة ما تدلّ علیه هاتان الروایتان لزوم تسویة القبور، ولا تدلّان علی منع بناء الأضرحة والقباب علیها، ولو قلنا بدلالتهما علی لزوم تسویة القبور مع الأرض لکان ذلک مما یتنافی مع سیرة المسلمین منذ الصدر الأوّل، کما سیأتی توضیحه، وحتّی الیوم، باستثناء ما جاء به ابن تیمیة وأتباعه فی القرن الثامن الهجری وما بعده، وسیأتی أن المذاهب الأربعة لأهل السنّة لا تقول بما یقوله ابن تیمیة من لزوم تسویة القبور بالأرض، بل تری استحباب ارتفاع تراب القبر بمقدار شبر عن الأرض[۲۵].وکل ذلک یدعونا إلی حمل الحدیثین المذکورین علی معنی محتمل آخر غیر التسویة مع الأرض، وهو التسویة بمعنی التسطیح فی مقابل التسنیم، ولذا

قال القرطبی معلقاً علی الحدیث:«قال علماؤنا: ظاهره منع تسنیم القبور ورفعها وأن تکون لاطئة، وقد قال به بعض أهل العلم، وذهب الجمهور إلی أن هذا الارتفاع المأمور بازالته هو مازاد علی التسنیم ویبقی للقبر ما یعرف به ویحترم، وذلک صفة قبر نبیّنا محمّد(صلی الله علیه وآله)، وقبر صاحبیه رضی الله عنهما علی ما ذکر مالک فی الموطأ وقبر أبینا آدم(علیه السلام) علی ما رواه الدارقطنی»[۲۶].وحینئذ ، فعلی فرض صحة الحدیثین وثبوت نسبتهما إلی النبی(صلی الله علیه وآله) لابد من تأویلهما تأویلاً یتناسب مع السیرة القطعیة للمسلمین منذ أیام النبی(صلی الله علیه وآله) فی المدینة وحتّی أیامنا هذه، ولو وجب علینا العمل بکلام السلفیة لکان أوّل مایجب القیام به هدم قبر النبی(صلی الله علیه وآله) وصاحبیه، والتسطیح هو التأویل المناسب الذی رکن إلیه کثیر من علماء المذاهب الأربعة کما سیأتی.بعد مناقشة هاتین الروایتین نأتی إلی مناقشة طائفة من الروایات التی ذُکر فیها نهی النبی(صلی الله علیه وآله) عن البناء علی القبور واعتمد الوهابیون علیها فی الافتاء بحرمة البناء علی القبور ووجوب هدم المشاهد المقامة علیها. وهی الروایات التی ذکر فیها أن رسول الله(صلی الله علیه وآله) قد نهی «أن یجصّص القبر وأن یقعد علیه، وأن یُبنی علیه» وهذا الحدیث قد رُوی عن جابر بأسانید ومتون مختلفة[۲۷]، ورُوی مضمونه أیضاً عن أبی سعید الخدری واُمّ سلمة[۲۸].وبعد طی البحث السندی فی هذه الروایات وقصر البحث علی جانب المتن، لابد من ملاحظة ما قرّره علماء الاُصول من أن النهی حقیقة فی التحریم، وقد یُفسر بالکراهة إذا وجدت قرینة خاصة تصرفه عن التحریم. وإذا بقینا نحن وظاهر هذه الروایات فقط فهی ظاهرة فی التحریم، إلاّ أن هناک قرینة خارجیة تصرفها عن ذلک وهو عمل الصحابة وسیرة المسلمین القطعیة علی تمییز القبر عن الأرض بارتفاع عنها بمقدار شبر، بلا نکیر من أحد منهم حتّی جاء ابن تیمیة فکان أوّل من أنکر ذلک، وهو فی القرن الثامن، دون أن یسبقه إلی ذلک أحد، ولو کان وفیاً لمبدأه فی الرجوع إلی السلف فی هذه المسألة لکان علیه التسلیم لما علیه الصحابة والتابعون من عدم حرمة البناء علی القبر، وهذه کتب الحدیث عند أهل السنّة من الصحاح والسنن والمسانید لم یرد فی أی منها عنوان لباب من الأبواب باسم «تحریم البناء علی القبور» وهذه السیرة القطعیة تشکل قرینة علی أن المسلمین منذ الصدر الأوّل قد فهموا من النهی المذکور فی هذه الروایات علی أنه نهی کراهة لا ـ تحریم.والکراهة بالعنوان الأولی قد ترتفع إذا ما تزاحمت مع عناوین ثانویة أکثر أهمیة، کما إذا صار البناء علی القبر سبباً لاجتماع الناس عند صاحب القبر لاظهار المودّة له والتأسّی به والتأثّر بسیرته الإیمانیة وحفظ الشعائر الإسلامیة، کما هو الشأن فی قبور الأنبیاء والأئمة والأولیاء التی غالباً ما تکون سبباً لهدایة الناس إلی الله سبحانه وتعالی. وهذه النتیجة تنسجم مع النتیجة التی تم استنباطها من آیة الشعائر وآیة المودّة وآیة اتّخاذ المسجد علی قبور أهل الکهف التی أفادت بأن البناء علی قبور الأنبیاء والأئمة والأولیاء ـ دون عامة الناس ـ موجب لتعظیم الشعائر الإلهیة واظهار المودّة لأهل البیت(علیهم السلام) وحفظ آثار الأولیاء کمنارات للهدایة والتغییر والتذکیر بالله سبحانه وتعالی.قال السید محسن الأمین فی ردّه علی الاستدلال بهذه الأحادیث لإثبات حرمة البناء علی القبور ما نصّه:«.. ثالثاً: أن النهی أعم من الکراهة والتحریم، وهب أنه ظاهر فی التحریم، لکن کثرة استعماله فی الکراهة کثرة مفرطة، مضافاً إلی فهم العلماء منه الکراهة هنا یضعف هذا الظهور.قال النووی فی شرح صحیح مسلم: فی هذا الحدیث کراهة تجصیص القبر والبناء علیه، وتحریم القعود، هذا مذهب الشافعی وجمهور العلماء.. (إلی أن) قال، قال أصحابنا: تجصیص القبر مکروه والقعود علیه حرام، وکذا الاستناد إلیه والاتکاء علیه. وأما البناء فإن کان فی ملک البانی فمکروه، وإن کان فی مقبرة مسبلة فحرام، نصّ علیه الشافعی والأصحاب. قال الشافعی فی الاُم: رأیت الأئمة بمکة یأمرون بهدم ما بُنی، ویؤید الهدم قوله: «ولا قبراً مشرفاً إلاّ سویته». انتهی.والحق الکراهة فی الکل، کما هو مذهب أئمة أهل البیت(علیهم السلام)وفقهائهم، لعدم ظهور النهی فی مثل هذه المقامات فی التحریم مع کثرة استعماله فی الکراهة کثرة مفرطة، هذا إذا لم یترتب علی بناء القبر منفعة ولم یکن تعظیمه من تعظیم شعائر الدین لکونه قبر نبی أو ولی أو نحو ذلک، لما ستعرف من توافق المسلمین من عهد الصحابة إلی الیوم علی تعمیر قبور الأنبیاء والأولیاء ومنها قبر النبی(صلی الله علیه وآله)وحجرته التی دفن فیها، وکراهة البناء والتجصیص مذهب الشافعی کما عرفت، إلاّ أن یکون البناء فی مقبرة مسبلة، مع أن بعضهم قال: إن الحکمة فی النهی عن التجصیص کون الجص اُحرق بالنار، وحینئذ فلا بأس بالتطیین کما نصّ

عليه الشافعى، انتهى. نقله السندى فى حاشية سنن النسائى، وذلك يناسب الكراهة، لكن الشافعى حرم القعود، مع أنه مسوق مع البناء والتجصيص فى هذه الأخبار بسياق واحد، فالأولى فيه الكراهة ويدل عليها ما مر من الرواية عن على أنّه كان يقعد على القبر، وكذلك حمل الشافعى عدم زيادة التراب وعدم رفع القبر كثيراً على الاستحباب. قال السيوطى فى شرح سنن النسائى: قال الشافعى والأصحاب: «يستحب أن لا يزاد القبر على التراب الذى اُخرج منه» لهذا الحديث، يعنى حديث: «أو يزاد عليه» لئلا يرتفع القبر ارتفاعاً كثيراً.أما ما حكاه عن الأئمة أ نّه رآهم بمكة يأمرون بهدم ما يُبنى فلعله لزعمهم أنّها مسبلة، وقد عرفت فى جواب الدليل الثالث أ نّه لا دليل على الوقف والتسبيل، وأ نّه يجب حمل البانين على الصحة حتّى يعلم الفساد، ولم يعلم، وحينئذ فيكون الهدم محرماً لأنّه تصرف فى مال الغير بغير اذنه، أما ما أيّد به النووى من قوله: ولا قبراً مشرفاً إلاّ سويته فلا تأييد فيه، لما عرفت من أن المراد به النهى عن التسنيم وعدم جواز إرادة الهدم من التسوية، ومن ذلك يظهر أن استشهاد بعض الوهابيين فى رسالة (الفواكه العذاب) بقول النووى، «قال الشافعى فى الأُم... الخ» شاهد عليه لا له، فإنّ الشافعى يقول بكراهة البناء إذا كان فى ملكه، والوهابيون يحرمونه مطلقاً، وقد استشهد صاحب الرسالة أيضاً بكلام الأذرعى وابن كج الذى لا يرجع إلى دليل غير مجرد التهويل بقوله: إنه مضاهاة للجبابرة والكفار، وأى فائدة فى قال فلان وقال فلان.ومما مرّ ـ ويأتى ـ يظهر الجواب عن المحكى عن عمر من أمره بتنحية القبة «أى الخيمة» عن القبر، وقوله: دعوه يظله عمله، فإنّه بعد تسليم ثبوته وحجيّته محمول على الكراهة أو صورة عدم النفع، فيكون تضييعاً للمال كما يرشد إليه قوله: دعوه يظلّله عمله، أى لاـ نفع له فى ذلك وإنّما ينفعه عمله. ويعارضه ... رواية البخارى أ نّه لمّا مات الحسن بن الحسن ضربت امرأته القبة على قبره سنة.رابعاً: أنّ هذه الأحاديث، مع الغض عن ضعف أسانيدها ودلالتها واضطراب متنها، منصرفة إلى غير ما يكون تعميره وتشييده والبناء فوقه من تعظيم شعائر الله وحرماته لكون صاحبه نبياً أو ولياً أو صالحاً، ولكونها بنيت لمصالح فى الدين مهمة، منها: أن تكون علامة ومناراً للقبر الذى ندب الشرع إلى زيارته وحفظاً له عن الاندراس، وقد علّم رسول الله(صلى الله عليه وآله)قبر عثمان بن مظعون بصخرة وضعها عليه .روى ابن ماجة بسنده عن أنس بن مالك، أنّ رسول الله(صلى الله عليه وآله)أعلم قبر عثمان بن مظعون بصخرة. قال السندى فى الحاشية: أيوضع عليه الصخرة ليتبيّن بها. وفى الزوائد: هذا إسناد حسن وله شاهد من حديث المطلب بن أبى وداعة رواه أبو داود، انتهى.وفى وفاء الوفا[۲۹] : روى أبو داود باسناد حسن عن المطلب بن عبدالله بن حنطب عن بعض الصحابة، لما مات عثمان بن مظعون ودفن، أمر النبى(صلى الله عليه وآله) رجلاً أن يأتى بحجر فلم يستطع حمله، فقام إليه رسول الله(صلى الله عليه وآله) وحسّر عن ذراعيه، قال الراوى: كأنّى أنظر إلى بياض ذراعى رسول الله(صلى الله عليه وآله)حين حسّر عنهما، ثمّ حمله فوضعه عند رأسه وقال: «أتعلّم به قبر أخى وأدفن إليه من مات من أهلى»، قال: ورواه ابن شبة وابن ماجة وابن عدى عن أنس، والحاكم عن أبى رافع، وروى قبل ذلك عن محمد بن قدامة عن أبيه عن جدّه: لما دفن النبى(صلى الله عليه وآله) عثمان أمر بحجر فوضع عند رأسه ... الحديث.ثمّ حكى عن عبدالعزيز بن عمران أنّه قال: سمعت بعض الناس يقول: كان عند رأس عثمان بن مظعون ورجليه حجران، وهو يرشد إلى جواز فعل كل ما يكون علامة ومناراً للقبر «قال» وعن شيخ من بنى مخزوم يدعى عمر قال: كان عثمان بن مظعون أول من مات من المهاجرين فلحد له رسول الله(صلى الله عليه وآله) وفضل حجر من حجارة لحده، فحمله رسول الله(صلى الله عليه وآله) فوضعه عند رجليه، فلمّا وُلى مروان بن الحكم المدينة مرّ على ذلك الحجر فأمر به فرمى به وقال: والله لا يكون على قبر عثمان بن مظعون حجر يعرف به فأتته بنو اُمية فقالوا: بئسما صنعت، عمدت إلى حجر وضعه النبى(صلى الله عليه وآله)فرميت به بئسما عملت فمر به فليرد. فقال: أما والله إذا رميت به فلا يرد! ثمّ قال[۳۰]: وروى ابن زبالة عن ابن شهاب وغيره أنّ رسول الله(صلى الله عليه وآله) جعل أسفل مهراس[۳۱] علامة على قبر عثمان بن مظعون ليدفن الناس حوله (إلى أن قال) فلمّا استعمل معاوية مروان بن الحكم على المدينة حمل المهراس فجعله على قبر عثمان، انتهى.وكفى بهذا الفعل دليلاً على ما كان عليه مروان من الاستهانة بالدين، وكأن الوهابية فى هدمهم قبور الأئمة والصحابة والصالحين أرادوا الاقتداء به... وقد ورد أنّ فاطمة بنت رسول الله(صلى الله عليه وآله) كانت تزور قبر حمزة ترمّه وتصلحه وقد تعلمته بحجر، وذلك يدل على استحباب مرمة القبر وحفظه من الاندراس وعمل ما يكون علامة

ودليلًا عليه، فإذا ثبت استحباب ذلک فکلما کان أبلغ فی حفظه وعدم اندراسه کبناء القبة عليه کان أولی بالاستحباب، فإن هذا بمنزلة العلة المنصوصة، ومنه يعلم أن القبور يمتاز بعضها عن بعض بامتياز أصحابها فی الدين. وعدم بناء القباب ونحوها فی ذلک العصر للعسر الحاصل للمسلمين واحتياجهم إلی صرف الأموال إن وجدت فيما هو أهم، من الجهاد وإعاشة المسلمين، فلا يقاس به العصر المتأخر عن ذلک الذی اتّسعت فيه أحوال المسلمين، وکما کان النبی(صلی الله عليه وآله) وأصحابه يقنعون من العيش بالبلغة، وبيوتهم لاطئة مبنية باللبن وسعف النخل ومسجده المعظم عريش کعريش موسی، وخطبته فی الجمعة والعيد أولًا إلی جذع ثمّ عمل له منبر ولم يکن المنبر يمتاز کثيراً عن الجذع بغير الهيئة، فلما قويت شوکة الإسلام واتّسعت حال المسلمين واستولوا علی کنوز کسری وقيصر تغيرت حالهم فی اللباس والمأکل والمشرب والمسکن، ووسعوا المسجدين النبوی والمکی وأجادوا بناءهما وبناء الحجرة الشريفة وسائر المساجد، ولم يکونوا بشیء من ذلک عاصين ولا مبدعين، کذلک بنوا علی قبور عظماء الدين تعظيماً لشأنهم کما فهموه من أحکام دينهم تصريحاً وتلويحاً. ولو سلمت الکراهة فی سائر القبور لا تسلم فی قبور الأنبياء وعظماء الشهداء کحمزة سيد الشهداء.ومنها: أن تکون حفظاً للقبر الذی ثبتت حرمته فی الشرع عن دخول الدواب والکلاب ووقوع القاذورات عليه، والقبور الشريفة اليوم فی البقيع وغيره بعدما ارتکبه الوهابيون من الأعمال الوحشية فی حقّها معرض لذلک کلّه.ومنها: استظلال الزائرين بها من الحر والقر عند ارادة الزيارة والصلاة بجانبها التی ثبت رجحانها بشرف المکان والدعاء عندها وقراءة القرآن الذی ثبت أنه أرجی للإجابة وأوفر فی الثواب ببرکتها وبرکة من حلّ فيها، والتدريس فيها، والقاء المواعظ وغير ذلک من الفوائد، فهی بهذا الاعتبار داخلة فی المواضع المعدة للطاعات کالمساجد والمدارس والرباطات.ومنها: أن فی بنائها وتشييدها تعظيماً لشعائر الإسلام وارغاماً لمنکريه.خامساً: انّها ـ مع الغض عمّا ذکر ـ مهجورة متروکة لم يعمل بها أحد من المسلمين قبل الوهابية ومن ضارعهم من عهد الصحابة إلی يومنا هذا، وما هذا حاله من الأحاديث لا يعمل به ولا يعول عليه ولو فرض صحة سنده باعتراف الوهابية فضلًا عن غيرهم، ففی الرسالة الاُولی من رسائل (الهدية السنّية) المنسوبة لعبدالعزيز ابن محمد بن سعود[۳۲]: أن الحديث إذا شذ عن قواعد الشرع لا يعمل به، فإنّهم قالوا: إنّ الحديث الصحيح الذی يعمل به إذا رواه العدل الضابط عن مثله من غير شذوذ ولا علة، انتهی.وأی شذوذ عن قواعد الشرع أعظم من مخالفة عمل المسلمين من الصدر الأوّل إلی اليوم من الصحابة والتابعين وتابعی التابعين وسائر المسلمين، وأی علّة أکبر من ذلک ومن عمل بها أو ببعضها لم يحملها إلّا علی الکراهة، أو خصّها بما لا يکون تعميره من إقامة شعائر الدين کقبور الأنبياء والأولياء والصالحين.أما عدم العمل بها فمن وجوه:أحدها: أ نّ الکتابة المشتمل عليها بعضها لم يعمل بها أحد کما ستعرف فی فضلها.ثانيها: أنّ قبور الأنبياء التی حول بيت المقدس، کقبر داود(عليه السلام)فی القدس وقبور إبراهيم وبنيه إسحاق ويعقوب ويوسف(عليهم السلام)الذی نقله موسی(عليه السلام) من مصر إلی بيت المقدس فی بلد الخليل، کلّها مبنية مشيدة قد بُنی عليها بالحجارة العادية العظيمة قبل الإسلام وبقی ذلک بعد الفتح الإسلامی إلی اليوم.فعن ابن تيمية فی کتابه (الصراط المستقيم): أنّ البناء الذی علی قبر إبراهيم الخليل(عليه السلام)کان موجوداً فی زمن الفتوح وزمن الصحابة، إلّا أنّه قال: کان باب ذلک البناء مسدوداً إلی سنة الأربعمائة.ولا شکّ أن عمر لما فتح بيت المقدس، رأی ذلک البناء ومع ذلک لم يهدمه، وسواء صح قول ابن تيمية أ نّه کان مسدوداً إلی الأربعمائة أو لم يصح لا يضرّنا، لأنه يدل علی عدم حرمة البناء علی القبور، وقد مضت علی هذا البناء الأعصار والدهور وتوالت عليه القرون ودول الإسلام ولم يسمع عن أحد من العلماء والصلحاء وأهل الدين وغيرهم قبل الوهابية أ نّه أنکر ذلک أو أمر بهدمه أو حرمه أو فاه فی ذلک ببنت شفة علی کثرة ما يرد من الزوار والمترددين من جميع أقطار المعمورة. وبذلک يظهر بطلان زعم الوهابية! أن البناء علی القبور حدث بعد عصر التابعين، وقول ابن بليهد: إنّه حدث بعد القرون الخمسة»[۳۳].وهکذا يتّضح من مجموع ما تقدم عدم وجود مستند نبوی يساعد علی القول بحرمة البناء علی القبور.[۱]

الهوامش

مجموعة الرسائل والمسائل: ۱/۵۹ ـ ۶۰، ط مصر باشراف محمد رشید رضا.[۲] زاد المعاد: ۶۶۱. [۳] الکهف: ۲۱. [۴] تفسیر الرازی: ۱۱/۱۰۶ ـ دار الفکر ـ ۱۴۱۵ ـ ۱۹۹۵ م .[۵] فتح القدیر: ۳/۲۷۷ ـ عالم الکتب.[۶] الحج: ۳۲ .[۷] مجمع البیان: ۱/۴۷۶، ط القاهرة، دار التقریب.[۸] البقرة: ۱۵۸ .[۹] الحج: ۳۶ .[۱۰] المائدة: ۲ .[۱۱] المیزان: ۱۴/۴۰۹.[۱۲] التفسیر الکبیر: ۴/۱۷۷.[۱۳] التفسیر الکبیر: ۱۱/۱۲۸ .[۱۴] الشوری: ۲۳ .[۱۵] مسند أحمد: ۱/۸۷، ط دار صادر بیروت.[۱۶] مسند أحمد: ۱/۹۶، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰.[۱۷] میزان الاعتدال، الذهبی: ۲/۱۶۹ برقم ۳۳۲۲.[۱۸] تهذیب التهذیب، ابن حجر: ۴/۱۵ فی ترجمة سفیان .[۱۹] تهذیب التهذیب، ابن حجر: ۱۱/۲۱۸ .[۲۰] العبد المعتق.[۲۱] تهذیب التهذیب، ابن حجر: ۴/۱۱۵.[۲۲] المصدر السابق : ۲/۱۷۹.[۲۳] المصدر السابق: ۱/۱۴۸ برقم ۱۰۶ .[۲۴] تهذیب التهذیب: ۴/۳۶۲.[۲۵] الفقه علی المذاهب الأربعة: ۱/۵۳۵.[۲۶] الجامع لأحکام القرآن، القرطبی: ۱۰/۳۸۰.[۲۷] صحیح مسلم، کتاب الجنائز: ۳/۶۲، والسنن للترمذی: ۲/۲۰۸، ط المکتبة السلفیة، وصحیح ابن ماجة: ۱/۴۷۳، کتاب الجنائز، وسنن النسائی: ۴/۸۷ ـ ۸۸، وسنن أبی داود: ۳/۲۱۶، باب البناء علی القبر ;ومسند أحمد: ۳/۲۹۵ و ۳۳۲، ورواه أیضاً مرسلًا عن جابر: ۳۹۹.[۲۸] انظر: سنن ابن ماجة: ۱/۴۷۴، مسند أحمد: ۶/۲۹۹.[۲۹] وفاء الوفا: ۲/۸۵.[۳۰] وفاء الوفا: ۲ /۱۰۰ .[۳۱] فی القاموس: المهراس حجر منقور یتوضأ منه (المؤلف).[۳۲] رسائل الهدیة السنّیة: ۲۱ ط المنار بمصر.[۳۳] کشف الإرتیاب: ۳۷۸ ـ ۳۸۴ .

حدیث تزویج رسول الله خدیجة

تزویج رسول الله

قال ابن هشام: فلما بلغ رسول الله صلی الله علیه وسلم خمسا وعشرین سنة تزوج خدیجة بنت خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرة ابن کعب بن لؤی بن غالب، فیما حدثنی غیر واحد من أهل العلم عن أبی عمر المدنی. قال ابن إسحاق: وکانت خدیجة بنت خویلد امرأة تاجرة ذات شرف ومال، تستأجر الرجال فی مالها وتضاربهم إیاه، بشئ تجعله لهم، وکانت قریش قوما تجارا، فلما بلغها عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بلغها: من صدق حدیثه، وعظم أمانته، وکرم أخلاقه، بعثت إلیه، فعرضت علیه أن یخرج فی مال لها إلی الشام تاجرا، وتعطیه أفضل ما کانت تعطی غیره من التجار، مع غلام لها یقال له میسرة، فقبله رسول الله صلی الله علیه وسلم منها، وخرج فی مالها ذلک، وخرج معه غلامها میسرة حتی قدم الشام. فنزل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ظل شجرة قریبا من صومعة راهب من الرهبان، فاطلع الراهب إلی میسرة، فقال له: من هذا الرجل الذی نزل تحت هذه الشجرة؟ قال له میسرة: هذا رجل من قریش من أهل الحرم، فقال له الراهب: ما نزل تحت هذه الشجرة قط إلا نبی. ثم باع رسول الله صلی الله علیه وسلم سلعته التی خرج بها، واشتری ما أراد أن یشتری، ثم أقبل قافلا إلی مکة ومعه میسرة، فکان میسرة – فیما یزعمون – إذا کانت الهاجرة واشتد الحر یری ملکین یظلانه من الشمس، وهو یسیر علی بعیره، فلما قدم مکة علی خدیجة بمالها، باعت ما جاء به، فاضعف أوقریبا. وحدثها میسرة عن قول الراهب، وعما کان یری من إظلال الملکین إیاه. وکانت خدیجة امرأة حازمة شریفة لبیبة، مع ما أراد الله بها من کرامته فلما أخبرها میسرة بما أخبرها به بعثت إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت له فیما یزعمون: یابن عم، إنی قد رغبت فیک لقرابتک، وسطنک فی قومک، وأمانتک، وحسن خلقک، وصدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها. وکانت خدیجة یومئذ أوسط نساء قریش نسبا، وأعظمهن شرفا، وأکثرهن مالاـ کل قومها کان حریصا علی ذلک منها لو یقدر علیه. وهی خدیجة بنت خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرة ابن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر. وأمها: فاطمة بنت زائدة بن الاصم ابن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر. وأم فاطمة: هالة بنت عبد مناف بن الحارث بن عمرو بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر. وأم هالة: قلابة بنت سعید بن سعد ابن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر. فلما قالت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر ذلک لاعمامه، فخرج معه عمه حمزة بن عبد المطلب،

رحمه الله، حتى دخل على خويلد بن أسد فخطبها إليه فتزوجها. قال ابن هشام: وأصدقها رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرين بكرة، وكان أول امرأة تزوجها رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولم يتزوج عليها غيرها حتى ماتت، رضى الله عنها. قال ابن إسحاق: فولدت لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولده كلهم إلا إبراهيم: القاسم، وبه كان يكنى صلى الله عليه وسلم، والطاهر، والطيب، وزينب، ورقية، وأم كلثوم، وفاطمة عليهم السلام. قال ابن هشام: أكبر بنيه القاسم، ثم الطيب، ثم الطاهر، وأكبر بناته رقية، ثم زينب، ثم أم كلثوم، ثم فاطمة. قال ابن إسحاق: فأما القاسم، والطيب، والطاهر، فهلكوا فى الجاهلية، وأما بناته فكلهن أدركن الاسلام، فأسلمن وهاجرن معه صلى الله عليه وسلم. قال ابن هشام: وأما إبراهيم فأمه مارية القبطية. حدثنا عبد الله بن وهب عن ابن لهيعة قال: أم إبراهيم: مارية سرية النبى صلى الله عليه وسلم التى أهداها إليه المقوقس من حفن من كورة أنصنا. قال ابن إسحاق: وكانت خديجة بنت خويلد قد ذكرت لورقة بن نوفل ابن أسد بن عبد العزى - وكان ابن عمها، وكان نصرانيا قد تتبع الكتب وعلم من علم الناس - ما ذكر لها غلامها ميسرة من قول الراهب، وما كان يرى منه إذ كان الملكان يظلانه، فقال ورقة: لئن كان هذا حقا يا خديجة، إن محمدا لنبى هذه الامة. وقد عرفت أنه كائن لهذه الامة نبى ينتظر، هذا زمانه، أو كما قال. قال: فجعل ورقة يستبطئ الامر ويقول: حتى متى؟ فقال ورقة فى ذلك:

لججت وكنت فى الذكرى لجوجا لهم طالما بعث النشيجا

ووصف من خديجة بعد وصف فقد قال انتظارى يا خديجا

ببطن المكتين على رجائى حديثك أن أرى منه خروجا

بما خبرتنا من قول قس من الرهبان أكره أن يعوجا

بأن محمدا سيسود فينا ويخصم من يكون له حجيجا

ويظهر فى البلاد ضياء نور يقيم به البرية أن تموجا

فيلقى من يحاربه خسارا ويلقى من يسالمه فلوجا

فياليتى إذا ما كان ذاكم شهدت فكنت أولهم ولوجا

ولوجا فى الذى كرهت قريش ولو عجت بمكتها عجيجا

أرجى بالذى كرهوا جميعا إلى ذى العرش إن سفلوا عروجا

وهل أمر السفالة غير كفر بمن يختار من سمك البروجا

فإن يبقوا وأبق تكن أمور يضج الكافرون لها ضجيجا

وإن أهلك فكل فتى سيلقى من الاقدار متلفة حروجا

حديث بنيان الكعبة، وحكم رسول الله بين قريش فى وضع الحجر

قال ابن إسحاق: فلما بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وثلاثين سنة اجتمعت قريش لبنيان الكعبة، وكانوا يهمون بذلك ليسقفوها ويهابون هدمها وإنما كانت رضما فوق القامة، فأرادوا رفعها وتسقيفها، وذلك أن نفرا سرقوا كنز للكعبة، وإنما كان يكون فى بئر فى جوف الكعبة، وكان الذى وجد عنده الكنز دويكا، مولى لبنى مليح بن عمرو، من خزاعة - قال ابن هشام فقطعت قريش يده، وتزعم قريش أن الذين سرقوه وضعوه عند دويك - وكان البحر قد رمى بسفينة إلى جدة لرجل من تجار الروم فتحطمت، فأخذوا خشبها فأعدوه لتسقيفها، وكان بمكة رجل قبطى نجار، فتهيأ لهم فى أنفسهم بعض ما يصلحها. وكانت حية تخرج من بئر الكعبة التى كان يطرح فيها ما يهدى لها كل يوم، فتتشرق على جدار الكعبة، وكانت مما يهابون، وذلك أنه كان لا يدنو منها أحد إلا احزألت وكشت وفتحت فاها، وكانوا يهابونها. فبينا هى ذات يوم تتشرق على جدار الكعبة، كما كانت تصنع، بعث الله إليها طائرا فاختطفها فذهب بها، فقالت قريش: إنا لنرجو أن يكون الله قد رضى ما أردنا: عندنا عامل رفيق، وعندنا خشب، وقد كفانا الله الحية.

فلما أجمعوا أمرهم فی هـدمها وبنائها، قام أبو وهب بن عمرو بن عائذ بن عبد ابن عمران بن مخزوم – قال ابن هشام: عائذ: ابن عمران بن مخزوم – فتناول من الکعبهٔ حجرا، فوثب من یده، حتی رجع إلی موضـعه، فقال: یا معشر قریش لا تدخلوا فی بنائها من کسبکم إلا طیبا، لا یـدخل فیها مهر بغی، ولا بیع ربا، ولا مظلمـهٔ أحـد من الناس، والناس ینحلون هذا الکلام الولید بن المغیرهٔ بن عبد الله بن عمر بن مخزوم. قال ابن إسحاق: وقد حدثنی عبد الله بن أبی نجیح المکی أنه حدث عن عبد الله بن صفوان بن أمیهٔ بن خلف بن وهب بن حذافهٔ بن جمح بن عمرو بن هصـیص بن کعب بن لؤی. أنه رأی ابنا لجعدهٔ بن هبیرهٔ بن أبی وهب بن عمرو یطوف بالبیت، فسأل عنه فقیل: هـذا ابن لجعـدهٔ بن هبیرهٔ، فقال عبـد الله ابن صـفوان عنـد ذلک: جـد هـذا – یعنی أبا وهب – الذی أخذ حجرا من الکعبهٔ حین أجمعت قریش لهـدمها، فوثب من یده، حتی رجع إلی موضـعه، فقال عند ذلک: یا معشـر قریش، لا تدخلوا فی بنائها من کسـبکم إلا طیبـا، لا تـدخلوا فیها مهر بغی، ولا بیع ربا، ولا مظلمـهٔ أحـد من الناس. قال ابن إسـحاق: وأبو وهب خال أبی رسول الله صـلی الله علیه وسلم، وکان شریفا، وله یقول شاعر من العرب:

ولو بأبی وهب أنخت مطیتی غدت من نداه رحلها غیر خائب

بأبیض من فرعی لؤی بن غالب إذا حصلت أنسابها فی الذوائب

أبی لاخذ الضیم یرتاح للندی توسط جداه فروع الاطایب

عظیم رماد القدر یملا جفانه من الخبز یعلوهن مثل السبائب

ثم إن قریشا جزأت الکعبهٔ، فکان شق الباب لبنی عبد مناف وزهرهٔ، وکان ما بین الرکن الاسود والرکن الیمانی لبنی مخزوم وقبائل من قریش انضـموا إلیهم، وکان ظهر الکعبهٔ لبنی جمح وسـهم، ابنی عمرو بن هصـیص بن کعب ابن لؤی، وکان شق الحجر لبنی عبدالدار بن قصـی، ولبنی أسد بن عبد العزی ابن قصـی، ولبنی عدی بن کعب بن لؤی وهو الحطیم. ثم إن الناس هابوا هدمها وفرقوا منه، فقال الولیـد بن المغیرهٔ: أنا أبـدؤکم فی هدمها، فأخذ المعول، ثم قام علیها، وهو یقول: اللهم لم ترع – قال ابن هشام: ویقال: لم نزغ – اللهم إنا لا نریـد إلا الخیر. ثم هـدم من ناحیـهٔ الرکنین، فتربص الناس تلک اللیلهٔ، وقالوا: ننظر، فإن أصـیب لم نهدم منها شـیئا ورددناها کما کانت، وإن لم یصـبه شئ فقد رضی الله صنعنا، فهدمنا، فأصبح الولید من لیلته غادیا علی عمله، فهدم وهدم الناس معه، حتی إذا انتهی الهـدم بهم إلی الاسـاس، أسـاس إبراهیم، علیه السـلام، أفضوا إلی حجارهٔ خضـر کالاسـنمهٔ (۱) آخذ بعضـها بعضا. قال ابن إسـحاق: فحـدثنی بعض من یروی الحدیث أن رجلا من قریش، ممن کان یهدمها، أدخل عتلهٔ بین حجرین منها لیقلع بها أحدهما، فلما تحرک الحجر تنقضت (۲) مکهٔ بأسـرها، فانتهوا عن ذلک الاساس. قال ابن إسـحاق: وحدثت أن قریشا وجدوا فی الرکن کتابا بالسـریانیهٔ فلم یـدروا ما هو حتی قرأه لهم رجل من یهود، فإذا هو: إنا الله ذو بکـهٔ، خلقتها یوم خلقت السـموات والارض، وصورت الشـمس والقمر، وحففتها بسـبعهٔ أملاک حنفاء، لا تزول حتی یزول أخشـباها، مبارک لاهلها فی الماء واللبن. قال ابن هشام: أخشـباها: جبلاها. قال ابن إسـحاق: وحـدثت أنهم وجـدوا فی المقام کتابا فیه: مکهٔ بیت الله الحرام، یأتیها رزقها من ثلاث سـبل، لا یحلها أول من أهلها. قال ابن إسـحاق: وزعم لیث بن أبی سلیم أنهم وجدوا حجرا فی الکعبهٔ قبل مبعث النبی صلی الله علیه وسلم بأربعین سنهٔ، إن کان ما ذکر حقا، مکتوبا فیه: من یزرع خیرا یحصد غبطهٔ، ومن یزرع شرا یحصد ندامهٔ، تعملون (۱). یروی کالاسنهٔ جمع سنان.

(۲). یریـد: اهتزت.السیئات، وتجزون الحسـنات! أجل، لا یجتنی من الشوک العنب. قال ابن إسـحاق: ثم إن القبائل من قریش جمعت الحجارهٔ لبنائها، کل قبیلهٔ تجمع علی حدهٔ، ثم بنوها، حتی بلغ البنیان موضع الرکن، فاختصموا فیه، کل قبیلهٔ ترید أن ترفعه إلی موضعه دون الاخری، حتی تحاوروا وتحالفوا وأعدوا للقتال، فقربت بنو عبدالدار جفنهٔ مملوءهٔ دما ثم تعاقدوا هم وبنو عدی ابن کعب بن لؤی علی الموت، وأدخلوا أیدیهم فی ذلک الدم فی تلک الجفنهٔ، فسـموا لعقهٔ الدم فمکثت قریش علی ذلک أربع لیال أو خمسا، ثم إنهم اجتمعوا فی المسـجد وتشاوروا وتناصفوا. فزعم بعض أهل الروایهٔ: أن أبا أمیهٔ بن المغیرهٔ بن عبد الله بن عمر ابن مخزوم – وکان عامئذ أسن قریش کلها – قال: یا معشـر قریش، اجعلوا بینکم فیما تختلفون فیه أول من یدخل من باب هذا المسجد یقضی بینکم فیه، ففعلوا.

فكان أول داخل عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم، فلما رأوه قالوا: هذا الامين، رضينا، هذا محمد، فلما انتهى إليهم وأخبروه الخبر، قال صلى الله عليه وسلم: هلم إلى ثوبا، فأتى به، فأخذ الركن فوضعه فيه بيده، ثم قال: لتأخذ كل قبيلة بناحية من الثوب، ثم ارفعوه جميعا، ففعلوا، حتى إذا بلغوا بن موضعه وضعه هو بيده، ثم بنى عليه. وكانت قريش تسمى رسول الله صلى الله عليه وسلم، قبل أن ينزل عليه الوحى الامين فلما فرغوا من البنيان وبنوها على ما أرادوا، قال الزبير ابن عبد المطلب، فيما كان من أمر الحية التى كانت قريش تهاب بنيان الكعبة لها:

عجبت لما تصوبت العقاب إلى الثعبان وهى لها اضطراب

وقد كانت يكون لها كشيش وأحيانا يكون لها وثاب

إذا قمنا إلى التأسيس شدت تهيبنا البناء وقد تهاب

فلما أن خشينا الرجز جاءت عقاب تتلئب لها انصباب

فضمتها إليها ثم خلت لنا البنيان ليس له حجاب

فقمنا حاشدين إلى بناء لنا منه القواعد والتراب

غداة نرفع التأسيس منه وليس على مسوينا ثياب

أعز به المليك بنى لؤى فليس لاصله منهم ذهاب

وقد حشدت هناك بنو عدى ومرة قد تقدمها كلاب

فبوأنا المليك بذاك عزا وعند الله يلتمس الثواب

قال ابن هشام: ويروى:

وليس على مساوينا ثياب وكانت الكعبة على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانى عشرة ذراعا، وكانت تكسى القباطى، ثم كسيت البرود، وأول من كساها الديباج الحجاج بن يوسف.

حديث الحمس

قال ابن إسحاق: وقد كانت قريش - لا أدرى أقبل الفيل أم بعده - ابتدعت رأى الحمس رأيا رأوه وأداروه، فقالوا: نحن بنو إبراهيم وأهل الحرمة وولاة البيت وقطان مكة (١) وساكنها، فليس لاحد من العرب مثل حقنا، ولا مثل منزلتنا، ولا تعرف له العرب مثل ما تعرف لنا، فلا تعظموا شيئا من الحل كما تعظمون الحرم، فإنكم إن فعلتم ذلك استخف العرب بحرمتكم وقالوا: قد عظموا من الحل مثل ما عظموا من الحرم. فتركوا الوقوف على عرفة والافاضة منها، وهم يعرفون ويقرون أنها من المشاعر والحج ودين إبراهيم صلى الله عليه وسلم، ويرون لسائر العرب أن يقفوا عليها، وأن يفيضوا منها، إلا أنهم قالوا: نحن أهل الحرم، فليس ينبغى لنا أن نخرج من الحرمة ولا نعظم غيرها كما نعظمها، نحن الحمس، والحمس أهل الحرم، ثم جعلوا لمن ولدوا من

(١). فى ا وقاطن مكة وساكنها.العرب من ساكن الحل والحرم مثل الذى لهم، بولادتهم إياهم: يحل لهم ما يحل لهم، ويحرم عليهم ما يحرم عليهم. وكانت كنانة وخزاعة قد دخلوا معهم فى ذلك. قال ابن هشام: وحدثنى أبو عبيدة النحوى: أن بنى عامر بن صعصعة ابن معاوية بن بكر بن هوازن دخلوا معهم فى ذلك، وأنشدنى لعمرو ابن معد يكرب:

أعباس لو كانت شيارا جيادنا بتثليث ما ناصيت بعدى الاحامسا

قال ابن هشام: تثليث: موضع من بلادهم. والشيار: السمان الحسان. يعنى بالاحامس: بنى عامر بن صعصعة. وبعباس: عباس بن مرداس السلمى، وكان أغار على بنى زبيد بتثليث. وهذا البيت من قصيدة لعمرو. وأنشدنى للقيط بن زرارة الدارمى فى يوم جبلة:

أجذم إلى إنها بنو عبس المعشر الجلة فى القوم الحمس

لان بنی عبس کانوا یوم جبلهٔ حلفاء فی بنی عامر بن صعصعهٔ. ویوم جبلهٔ یوم کان بین بنی حنظلهٔ بن مالک بن زید مناهٔ بن تمیم، وبین بنی عامر بن صعصعهٔ، فکان الظفر فیه لبنی عامر بن صعصعهٔ علی بنی حنظلهٔ، وقتل یومئذ لقیط بن زرارهٔ بن عدس، وأسر حاجب بن زرارهٔ ابن عدس، وانهزم عمرو بن عمرو بن عدس بن زید بن عبد الله بن دارم ابن مالک بن حنظلهٔ، ففیه یقول جریر للفرزدق:

کأنک لم تشهد لقیطا وحاجبا وعمرو بن عمر وإذ دعوا یالدارم

وهذا البیت فی قصیدهٔ له. ثم التقوا یوم ذی نجب، فکان الظفر لحنظلهٔ علی بنی عامر، وقتل یومئذ حسان بن معاویهٔ الکندی، وهو ابن کبشهٔ، وأسر یزید بن الصعق الکلابی، وانهزم الطفیل بن مالک بن جعفر بن کلاب، أبو عامر بن الطفیل، ففیه یقول الفرزدق: (۱)

ومنهن إذا نجی طفیل بن مالک علی قرزل رجلا رکوض الهزائم

ونحن ضربنا هامهٔ ابن خویلد نزید علی أم الفراخ الجواثم

وهذا البیتان فی قصیدهٔ له. فقال جریر:

ونحن خضبنا لابن کبشهٔ تاجه ولاقی امرأ فی ضمهٔ الخیل مصقعا

وهذا البیت فی قصیدهٔ له. وحدیث یوم جبلهٔ ویوم ذی نجب أطول مما ذکرنا، وإنما منعنی من استقصائه ما ذکرت فی حدیث یوم الفجار. قال ابن إسحاق: ثم ابتدعوا فی ذلک أمورا لم تکن لهم، حتی قالوا: لا ینبغی للحمس أن یاتقطوا الاقط، ولا یسلئوا السمن وهم حرم، ولا یدخلوا بیتا من شعر، ولا یستظلوا إن استظلوا فی بیوت الادم ما کانوا حرما، ثم رفعوا فی ذلک فقالوا: لا ینبغی لاهل الحل أن یأکلوا من طعام جاءوا به معهم من الحل إلی الحرم، إذا جاءوا حجاجا أو عمارا، ولا یطوفوا بالبیت إذا قدموا أول طوافهم إلا فی ثیاب الحمس، فإن لم یجدوا منها شیئا طافوا بالبیت عراهٔ، فإن تکرم منهم متکرم من رجل أو امرأهٔ، ولم یجد ثیاب الحمس، فطاف فی ثیابه التی جاء بها من الحل، ألقاها إذا فرغ من طوافه، ثم لم ینتفع بها ولم یمسها هو ولا أحد غیره أبدا. فکانت العرب تسمی تلک الثیاب اللقی، فحملوا علی ذلک العرب، فدانت به، ووقفوا علی عرفات، وأفاضوا منها، وطافوا بالبیت عراهٔ: أما الرجال (۱). البیتان فی دیوان الفرزدق (ص ۸۵۸) وقرزل: اسم فرس لطفیل بن مالک، وأم الفراخ: فسرها أبو ذر بالرماح، والصواب أنها کنیهٔ الرأس، والفرخ: مقدم الدماغ.فیطوفون عراهٔ، وأما النساء فتضع إحداهن ثیابها کلها إلا درعا مفرجا علیها، ثم تطوف فیه. فقالت امرأهٔ من العرب، وهی کذلک تطوب بالبیت:

الیوم یبدو بعضه أو کله وما بدا منه فلا أحله

ومن طاف منهم فی ثیابه التی جاء فیها من الحل ألقاها، فلم ینتفع بها هو ولا غیره. فقال قائل من العرب یذکر شیئا ترکه من ثیابه فلا یقربه، وهو یحبه:

کفی حزنا کری علیه کأنه لقی بین أیدی الطائفین حریم

یقول: لا یمس. فکانوا کذلک حتی بعث الله تعالی محمدا صلی الله علیه وسلم، فأنزل علیه حین أحکم له دینه، وشرع له سنن حجه: (ثم أفیضوا من حیث أفاض الناس واستغفروا الله إن الله غفور رحیم – ۱۹۹ من سورهٔ البقرهٔ) یعنی قریشا. والناس: العرب. فرفعهم فی سنهٔ الحج إلی عرفات والوقوف علیها والافاضهٔ منها. وأنزل الله علیه فیما کانوا حرموا علی الناس من طعامهم ولبوسهم عند البیت، حین طافوا عراهٔ وحرموا ما جاءوا به من الحل من الطعام: (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد، وکلوا واشربوا ولا تسرفوا، إنه لا یحب المسرفین. قل من حرم زینهٔ الله التی أخرج لعباده والطیبات من الرزق، قل هی للذین آمنوا فی الحیاهٔ الدنیا خالصهٔ یوم القیامهٔ، کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون – ۳۱ و ۳۲ من سورهٔ الاعراف). فوضع الله تعالی أمر الحمس، وما کانت قریش ابتدعت منه علی الناس بالاسلام حین بعث الله به رسوله صلی الله علیه وسلم. قال ابن إسحاق: حدثنی عبد الله بن أبی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن عثمان بن أبی سلیمان (۱) بن جبیر بن مطعم، عن عمه نافع بن جبیر،(۱). فی ا بن أبی سلمان ولیس بذاک، وانظر الخلاصهٔ ۲۵۹.عن أبیه جبیر بن مطعم، قال: لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل أن ینزل علیه الوحی، وإنه لواقف علی بعیر له بعرفات مع الناس

من بین قومه حتی یدفع معهم منها، توفیقا من الله عزوجل له، صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما کثیرا.

اخبار الکهان من العرب، والاحبار من یهود والرهبان من النصاری

وقع هـذا العنوان فی ا أمر حدوث الرجوم وإنذار الکهان برسول الله قال ابن إسـحاق: وکانت الاحبار من یهود، والرهبان من النصاری، والکهان من العرب قـد تحدثوا بأمر رسول الله صـلی الله علیه وسـلم قبل مبعثه، لما تقارب من زمانه. أما الاحبار من یهود، والرهبان من النصـاری، فعمـا وجـدوا فی کتبهم من صـفته وصـفهٔ زمـانه، ومـا کـان من عهـد أنبیـائهم إلیهم فیه. وأمـا الکهـان من العرب فأتتهم به الشـیاطین من الجن فیما تسترق من السـمع، إذا کانت وهی لا تحجب عن ذلک بالقـذف بالنجوم، وکان الکاهن والکاهنهٔ لا یزال یقع منهمـا ذکر بعض أموره، ولا تلقی العرب لـذلک فیه بالا، حتی بعثه الله تعالی، ووقعت تلک الامور التی کانوا یـذکرون، فعرفوها. فلما تقـارب أمر رسول الله صـلی الله علیه وسـلم وحضـر مبعثه، حجبت الشـیاطین عن السـمع، وحیـل بینهـا وبین المقاعـد التی کـانت تقعد لاستراق السـمع فیها، فرموا بالنجوم، فعرفت الجن أن ذلک لامر حدث من أمر الله فی العباد. یقول الله تبارک وتعالی لنبیه محمد صلی الله علیه وسـلم حین بعثه، وهو یقص علیه خبر الجن إذ حجبوا عن السـمع فعرفوا مـا عرفوا، وما أنکروا من ذلک حین رأوا ما رأوا: (قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن فقالوا إنا سـمعنا قرآنا عجبا یهدی إلی الرشد فآمنا به ولن نشـرک بربنا أحدا.وأنه تعالی جد ربنا ما اتخـذ صاحبـهٔ ولا ولدا. وأنه کان یقول سـفیهنا علی الله شـططا. وأنا ظننا أن لن تقول الانس والجن علی الله کذبا. وأنه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا(. إلی قوله:)وأنا کنا نقعد منها مقاعد للسـمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا. وأنا لا ندری أشر أرید بمن فی الارض أم أراد بهم ربهم رشدا - من ۱ إلی ۱۰ من سورهٔ الجن(. فلما سمعت الجن القرآن عرفت أنها إنما منعت من السـمع قبـل ذلـک لئلا یشـکل الوحی بشـئ من خبر السـماء، فیلتبس علی أهل الارض ما جاءهم من الله فیه، لوقوع الحجـهٔ، وقطع الشـبههٔ، فآمنوا وصـدقوا، ثم)ولوا إلی قومهم منـذرین. قالوا: یا قومنا إنا سـمعنا کتابا أنزل من بعـد موسـی مصـدقا لما بین یـدیه یهـدی إلی الحق وإلی طریق مسـتقیم - ۲۹ و ۳۰ من سورهٔ الاحقـاف(الآیـهٔ. وکـان قول الجن:)وأنه کـان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا - ۶ من سورهٔ الجن(. أنه کـان الرجل من العرب من قریش وغیرهم إذا سافر فنزل بطن واد من الارض لیبیت فیه قال: إن أعوذ بعزیز هـذا الوادی من الجن اللیلهٔ من شـر ما فیه. قال ابن هشام: الرهق: الطغیان والسـفه. قال رؤبهٔ بن العجاج: - إذا تسـتبی الهیامـهٔ المرهقا - وهـذا البیت فی أرجوزهٔ له، والرهق أیضا: طلبک الشـئ حتی تـدنو منه، فتأخذه أو لا تأخذه. قال رؤبهٔ بن العجـاج یصف حمیر وحش: - بصـبصن واقشـعررن من خوف الرهق - وهـذا البیت فی أرجوزهٔ له. والرهق أیضا: مصـدر لقول الرجل للرجل: رهقت الاثم أو العسر الذی أرهقتنی رهقا شدیدا، أی حملت الاثم أو العسر الذی حملتنی حملا شدیدا، وفی کتاب الله تعالی: (فخشـینا أن یرهقهمـا طغیانا وکفرا - ۸۰ من سـورهٔ الکهـف) وقوله: (ولاـ ترهقنی من أمری عسـرا - ۷۳ من سـورهٔ الکهف). قـال ابن إسـحاق: وحـدثنی یعقوب بن عتبـهٔ بن المغیرهٔ بن الاخنس أنه حـدث: أن أول العرب فزع للرمی بالنجوم حین رمی بها، هذا الحی من ثقیف، وأنهم جـاءوا إلی الرجـل منهم یقـال له عمرو بن أمیـهٔ، أحـد بنی علاـج - قال: وکان أدهی العرب وأنکرها رأیا - فقالوا له: یا عمرو، ألم تر ما حـدث فی السـماء من القذف بهذه النجوم؟ قال: بلی، فانظروا فإن کانت معالم النجوم التی یهتدی بها فی البر والبحر، وتعرف بها الانواء من الصیف والشتاء، لما یصلح الناس فی معایشهم، هی التی یرمی بها، فهو والله طی الدنیا، وهلاک هذا الخلق الذی فیها، وإن کانت نجوما غیرها، وهی ثابتهٔ علی حالها، فهذا لامر أراد الله به هذا الخلق، فما هو؟ قال ابن إسـحاق: وذکر محمد بن مسـلم بن شـهاب الزهری عن علی بن الحسـین بن علی بن أبی طالب عن عبد الله بن العباس عن نفر من الانصار: أن رسول الله صلی الله علیه وسـلم قـال لهم: مـاذا کنتم تقولون فی هـذا النجم الـذی یرمی به؟ قالوا: یا نبی الله، کنا نقول حین رأیناها یرمی بها: مات ملک، ملک ملک، ولد مولود، مات مولود، فقال رسول الله صـلی الله علیه وسـلم: لیس ذلک کذلک، ولکن الله تبارک وتعالی کان إذا قضـی فی خلقه أمرا سـمعه حملـهٔ العرش، فسـبحوا فسـبح من تحتهم، فسـبح لتسبیحهم من تحت ذلـک، فلاـ یزال التسبیـح یهبط حتی ینتهی إلی

السماء الدنيا فيسبحوا، ثم يقول بعضهم لبعض: مم سبحتم؟ فيقولون: سبح من فوقنا فسبحنا لتسبيحهم، فيقولون: ألا تسألون من فوقكم مم سبحوا؟ فيقولون مثل ذلك، حتى ينتهوا إلى حملة العرش، فيقال لهم: مم سبحتم؟ فيقولون: قضى الله فى خلقه كذا وكذا، للامر الذى كان، فيهبط به الخبر من سماء إلى سماء حتى ينتهى إلى السماء الدنيا فيتحدثوا به، فتسترقه الشياطين بالسمع، على توهم واختلاف، ثم يأتوا به الكهان من أهل الارض فيحدثوهم به، فيخطئون ويصيبون، فيتحدث به الكهان، فيصيبون بعضا ويخطئون بعضا. ثم إن الله عزوجل حجب الشياطين بهذه النجوم التى يقذفون بها، فانقطعت الكهانة اليوم، فلا كهانة. قال ابن إسحاق: وحدثنى عمرو بن أبى جعفر عن محمد بن عبد الرحمن بن أبى لبيبة عن على بن الحسين بن على رضى الله عنه بمثل حديث ابن شهاب عنه. قال ابن إسحاق: وحدثنى بعض أهل العلم: أن امرأة من بنى سهم، يقال لها الغيطلة، كانت كاهنة فى الجاهلية، جاءها صاحبها ليلة من الليالى، فانقض تحتها، ثم قال: أدر ما أدر، يوم عقر ونحر، فقالت قريش حين بلغها ذلك: ما يريد؟ ثم جاءها ليلة أخرى، فانقض تحتها، ثم قال: شعوب ما شعوب، تصرع فيه كعب لجنوب. فلما بلغ ذلك قريشا قالوا: ماذا يريد؟ إن هذا لامر هو كائن؟ فانظروا ما هو؟ فما عرفوه حتى كانت وقعة بدر وأحد بالشعب، فعرفوا أنه الذى كان جاء به إلى صاحبته. قال ابن هشام: الغيطلة: من بنى مرة بن عبد مناة بن كنانة، إخوة مدلج بن مرة، وهى أم الغياطل الذين ذكر أبو طالب فى قوله: لقد سفهت أحلام قوم تبدلوا – بنى خلف قيضا بنا والغياطل فقيل لولدها: الغياطل، وهم من بنى سهم بن عمرو بن هصيص. وهذا البيت فى قصيدة لها سأذكرها فى موضعها إن شاء الله تعالى. قال ابن إسحاق: وحدثنى على بن نافع الجرشى أن جنبا – بطنا من اليمن – كان لهم كاهن فى الجاهلية، فلما ذكر أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتشر فى العرب، قالت له جنب: انظر لنا فى أمر هذا الرجل، واجتمعوا له فى أسفل جبله، فنزل عليهم حين طلعت الشمس، فوقف لهم قائما متكئا على قوس له،فرفع رأسع إلى السماء طويلاـ ثم جعل ينزو، ثم قال: أيها الناس، إن الله أكرم محمدا واصطفاه، وطهر قلبه وحشاه، ومكثه فيكم أيها الناس قليل، ثم أسند فى جبله راجعا من حيث جاء. قال ابن إسحاق: وحدثنى من لا أتهم عن عبد الله بن كعب، مولى عثمان ابن عفان، أنه حدث أن عمر بن الخطاب، بينا هو جالس فى الناس فى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم، إذا أقبل رجل من العرب داخلا المسجد، يريد عمر بن الخطاب، فلما نظر إليه عمر رضى الله عنه قال: إن هذا الرجل لعلى شركه ما فارقه بعد، أو لقد كان كاهنا فى الجاهلية. فسلم عليه الرجل، ثم جلس، فقال له عمر رضى الله عنه: هل أسلمت؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين، قال له: فهل كنت كاهنا فى الجاهلية؟ فقال له الرجل: سبحان الله يا أمير المؤمنين! لقد خلت فى، واستقبلتنى بأمر ما أراك قلته لاحد من رعيتك منذ وليت ما وليت، فقال له عمر: اللهم غفرا، قد كنا فى الجاهلية على شر من هذا، نعبد الاصنام، ونعتنق الاوثان، حتى أكرمنا الله برسول الله وبالاسلام، قال: نعم، والله يا أمير المؤمنين، لقد كنت كاهنا فى الجاهلية، قال: فأخبرنى ما جاءك به صاحبك، قال: جاءنى قبيل الاسلام بشهر أو شيعه، فقال: ألم تر إلى الجن وإبلاسها، وإياسها من دينها، ولحوقها بالقلاص وأحلاسها. قال ابن هشام: هذا الكلام سجع، وليس بشعر. قال عبد الله بن كعب: فقال عمر بن الخطاب عند ذلك يحدث الناس: والله إنى لعند وثن من أوثان الجاهلية فى نفر من قريش، قد ذبح له رجل من العرب عجلا، فنحن ننتظر قسمه ليقسم لنا منه، إذ سمعت من جوف العجل صوتا ما سمعت صوتا قط أنفذ منه، وذلك قبيل الاسلام بشهر أو شيعه، يقول: يا ذريح، أمر نجيح، رجل يصيح، يقول: لا إله إلا الله.

قال ابن هشام: ويقال رجل يصيح، بلسان فصيح، يقول: لا إله إلا الله وأنشدنى بعض أهل العلم بالشعر:

عجبت للجن وإبلاسها وشدها العيس بأحلاسها

تهوى إلى مكة تبغى الهدى ما مؤمنو الجن كأنجاسها

قال ابن إسحاق: فهذا ما بلغنا من الكهان من العرب.

انذار يهود برسول الله

قال ابن إسحاق: وحدثنى عاصم بن عمر (۱) بن قتادة عن رجال من قومه قالوا: إن مما دعانا إلى الاسلام - مع رحمة الله تعالى وهداه لنا - لما كنا نسمع من رجال يهود، و كنا أهل شرك أصحاب أوثان، وكانوا أهل كتاب، عندهم علم ليس لنا، وكانت لا تزال بيننا وبينهم شرور، فإذا نلنا منهم بعض ما يكرهون قالوا لنا: إنه قد تقارب زمان نبى يبعث الآن نقتلكم معه قتل عاد وإرم، فكنا كثيرا ما نسمع ذلك منهم، فلما بعث الله رسول الله صلى الله عليه وسلم أجبناه: حين دعانا إلى الله تعالى، وعرفنا ما كانوا يتوعدوننا به، فبادرناهم إليه، فآمنا به وكفروا به، ففينا وفيهم نزل هؤلاء الآيات من البقرة: (ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين - ۸۹ من سورة البقرة). قال ابن هشام: يستفتحون: يستنصرون، ويستفتحون أيضا يتحاكمون وفى كتاب الله تعالى: (ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وأنت خير الفاتحين - ۸۹ من سورة الاعراف). قال ابن إسحاق: وحدثنى صالح بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن محمود بن لبيد أخى بنى عبد الاشهل، عن سلمة بن سلامة بن وقش،

(۱). فى ب بن عمرو هنا فقط، وجاء على الصواب فيما بعد.وكان سلمة من أصحاب بدر، قال: كان لنا جار من يهود فى بنى عبد الاشهل قال: فخرج علينا يوما من بيته حتى وقف على بنى عبد الاشهل - قال سلمة: وأنا يومئذ من أحدث من فيه سنا، على بردة لى، مضطجع فيها بفناء أهلى - فذكر القيامة والبعث والحساب والميزان والجنة والنار، قال: فقال ذلك لقوم أهل شرك أصحاب أوثان، لا يرون أن بعثا كائن بعد الموت، فقالوا له: ويحك يا فلان! أو ترى هذا كائنا، أن الناس يبعثون بعد موتهم إلى دار فيها جنة ونار و يجزون فيها بأعمالهم؟ قال: نعم، والذى يحلف به، ولود أن له بحظه من تلك النار أعظم تنور فى الدار، يحمونه ثم يدخلونه إياه فيطينونه عليه، بأن ينجو من تلك النار غدا، فقالوا له: ويحك يا فلان! فما آية ذلك؟ قال: نبى مبعوث من نحو هذه البلاد، وأشار بيده إلى مكة واليمن، فقالوا: ومتى تراه؟ قال: فنظر إلى، وأنا من أحدثهم سنا، فقال: إن يستنفذ هذا الغلام عمره يدركه. قال سلمة: فوالله ما ذهب الليل والنهار حتى بعث الله محمدا رسوله صلى الله عليه وسلم، وهو حى بين أظهرنا، فآمنا به وكفر به بغيا وحسدا. قال: فقلنا له: ويحك يا فلان! ألست الذى قلت لنا فيه ما قلت؟ قال: بلى، ولكن ليس به. قال ابن إسحاق: وحدثنى عاصم بن عمر بن قتادة عن شيخ من بنى قريظة قال لى: هل تدرى عم كان إسلام ثعلبة بن سعية وأسيد بن سعية وأسد ابن عبيد، نفر من بنى هدل إخوة بنى قريظة، كانوا معهم فى جاهليتهم، ثم كانوا فى الاسلام؟ قال: قلت: لا والله، قال: فإن رجلا من يهود من أهل الشام، يقال له ابن الهيبان قدم علينا قبيل الاسلام بسنين، فحل بين أظهرنا، لا والله ما رأينا رجلا قط لا يصلى الخمس أفضل منه، فأقام عندنا، فكنا إذا قحط عنا المطر قلنا له: اخرج يابن الهيبان فاستسق لنا، فيقول: لا والله، حتى تقدموا بين يدى مخرجكم صدقة، فنقول له: كم؟ فيقول: صاعا من تمر، أو أو مدين من شعير. قال: فنخرجها ثم يخرج بنا إلى ظاهر حرتنا فيستسقى الله لنا. فوالله ما يبرح مجلسه حتى يمر السحاب ونسقى، قد فعل ذلك غير مرة ولا مرتين ولا ثلاث. قال: ثم حضرته الوفاة عندنا، فلما عرف أنه ميت قال: يا معشر يهود، ما ترونه أخرجنى من أرض الخمر والخمير إلى أرض البؤس والجوع؟ قال: قلنا: إنك أعلم (۱)، قال: فإنى إنما قدمت هذه البلدة أتوكف خروج نبى قد أظل زمانه، وهذه البلدة مهاجره، فكنت أرجو أن يبعث فأتبعه، وقد أظلكم زمانه، فلا تسبقن إليه يا معشر يهود، فإنه يبعث بسفك الدماء وسبى الذرارى والنساء ممن خالفه، فلا يمنعنكم ذلك منه، فلما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم وحاصر بنى قريظة، قال هؤلاء الفتية، وكانوا شبابا أحداثا: يا بنى قريظة، والله إنه للنبى الذى كان عهد إليكم فيه ابن الهيبان، قالوا: ليس به، قالوا: بلى والله، إنه لهو بصفته، فنزلوا وأسلموا وأحرزوا دماءهم وأموالهم وأهليهم. قال ابن إسحاق: فهذا ما بلغنا عن أحبار اليهود.

حديث إسلام سلمان

قال ابن إسحاق: وحدثنى عاصم بن عمر بن قتادة الانصارى عن محمود ابن لبيد عن عبد الله بن عباس، قال: حدثنى سلمان الفارسى، وأنا أسمع من فيه قال: كنت رجلا فارسيا من أهل أصبهان من قرية يقال لها جى، وكان أبى دهقان قريته، وكنت أحب خلق الله إليه،

لم يزل به حبه إياى حتى حبسنى فى بيته كما تحبس الجاريـة، واجتهدت فى المجوسيـة حتى كنت قطن النار الذى يوقدها، لا يتركها تخبو ساعة. قال: وكانت لابى ضـعية عظيمة، فشغل فى بنيان له يوما، فقال لى: يا بنى، إنى قد شغلت فى بنيانى هذا اليوم عن ضـيعتى فـاذهب إليهـا فاطلعهـا. وأمرنى فيهـا ببعض مـا يريـد، ثم قال لى: ولا تحتبس عنى فإنك إن احتبست عنى كنت أهم إلى من ضـيعتى، وشـغلتنى عن كل شـئ من أمرى. قال: فخرجت أريد ضـيعته التى بعثنى إليها، فمررت بكنيسة من كنائس النصارى، فسمعت أصواتهم فيهـا وهم يصلون، وكنت لا أدرى ما أمر الناس، لحبس أبى إياى فى بيته، فلما سـمعت أصواتهم دخلت عليهم أنظر ما يصـنعون، فلما رأيتهم أعجبتنى صـلاتهم ورغبت فى أمرهم، وقلت: هـذا والله خير من الـدين الـذى نحن عليه، فوالله ما برحتهم حتى غربت الشـمس، وتركت ضيعة أبى فلم آتها، ثم قلت لهم: أين أصل هذا الدين؟ قالوا: بالشام. فرجعت إلى أبى، وقد بعث فى طلبى، وشـغلته عن عمله كله، فلما جئته قال: أى بنى، أين كنت؟ أو لم أكن عهـدت إلى ما عهدت؟ قال: قلت له: يا أبت مررت بأناس يصـلون فى كنيسة لهم، فأعجبنى ما رأيت من دينهم، فوالله مازلت عنـدهم حتى غربت الشـمس، قال: أى بنى، ليس فى ذلك الدين خير، دينك ودين آبائك خير منه، قـال: قلت له: كلاـ والله، إنه لخير من ديننا. قال: فخافنى فجعل فى رجلى قيـدا، ثم حبسـنى فى بيته. قال: وبعثت إلى النصارى فقلت لهم: إذا قـدم عليكم ركب من الشـام فأخبرونى بهم. قال: فقـدم عليهم ركب من الشام تجار من النصارى، فأخبرونى بهم، فقلت لهم: إذا قضوا حوائجهم، وأرادوا الرجعـة إلى بلادهم فآذنونى بهم. قال: فلما أرادوا الرجعـة إلى بلادهم أخبرونى بهم، فألقيت الحديد من رجلى، ثم خرجت معهم حتى قـدمت الشام. فلما قـدمتها قلت: من أفضل أهل هـذا الـدين علما؟ قالوا: الاسـقف فى الكنيسـة. قال: فجئته، فقلت له: إنى قـد رغبت فى هـذا الدين، فأحببت أن أكون معك، وأخدمك فى كنيسـتك، فأتعلم منك، وأصـلى معك، قال: ادخـل، فـدخلت معـه. قـال: وكـان رجـل سـوء، يـأمرهم بالصدقـة، ويرغبهم فيهـا، فـإذا جمعـوا إليه شـيئا منهـا اكتنزه لنفسه، ولم يعطه المساكين، حتى جمع سبع قلال من ذهب وورق. قال: فأبغضـته بغضا شديدا لما رأيته يصنع، ثم مات فاجتمعت إليه النصارى ليدفنوه، فقلت لهم: إن هـذا كان رجل سوء. يأمركم بالصدقة ويرغبكم فيها، فإذا جئتموه بها اكتنزها لنفسه، ولم يعط المساكين منها شـيئا. قال: فقالوا لى: وما علمك بـذلك؟ قال: قلت لهم: أنا أدلكم على كنزه، قالوا: فدلنا عليه، قال: فأريتهم موضـعه، فاسـتخرجوا منه سـبع قلال مملوءة ذهبـا وورقـا. قال: فلما رأوها قالوا: والله لا نـدفنه أبـدا. قال: فصـلبوه ورجموه بالحجارة، وجاءوا برجل آخر فجعلوه مكانه. قال: يقول سـلمان: فما رأيت رجلا لا يصلى الخمس، أرى أنه كان أفضل منه و أزهد فى الدنيا، ولا أرغب فى الآخرة ولا أدأب ليلا ونهارا منه. قال: فأحببته حبا لم أحبه شيئا قبله. قال: فأقمت معه زمنا طويلا، ثم حضرته الوفاة، فقلت له: يا فلان، إنى قد كنت معك وأحببتك حبا لم أحبه شـيئا قبلك، وقد حضرك ما ترى من أمر الله تعالى، فإلى من توصى بى؟ وبم تأمرنى؟ قال: أى بنى، والله أعلم اليوم أحدا على مـا كنت عليه، فقـد هلك الناس، وبـدلوا وتركوا أكثر ما كانوا عليه، إلا رجلا بالموصل، وهو فلان، وهو على ما كنت عليه فالحق به. قـال: فلمـا مـات وغيب لحقت بصاحب الموصل، فقلت له: يا فلان، إن فلانا أوصانى عنـد موته أن ألحق بك، وأخبرنى أنك على أمره، فقال لى: أقم عنـدى، فأقمت عنـده، فوجـدته خير رجل على أمر صاحبه، فلم يلبث أن مات. فلما حضـرته الوفاة قلت له: يا فلان، إن فلانا أوصى بى إليك، وأمرنى باللحوق بك، وقد حضرك من أمر الله ما ترى، فإلى من توصى بى؟ وبم تأمرنى؟ قال: يا بنى، والله ما أعلم رجلا على مثل ما كنا عليه، إلا رجلا بنصيبين، وهو فلان، فالحق به. فلما مات وغيب لحقت بصاحب نصـيبين، فاخبرته خبرى، وما أمرنى به صاحبه، فقال: أقم عنـدى، فأقمت عنـده، فوجدته على أمر صاحبيه، فأقمت مع خير رجل، فوالله ما لبث أن نزل به الموت، فلمـا حضـر قلت له: يـا فلاـن إن فلانـا كان أوصـى بى إلى فلان، وإن فلانا أوصـى بى إلى فلان، ثم أوصـى بى فلان إليك. فإلى من توصـى بى؟ وبم تأمرنى؟ قال: يا بنى، والله ما أعلمه بقى أحـد على أمرنا آمرك أن تأتيه إلا رجلا بعموريـة من أرض الروم، فإنه على مثـل مـا نحن عليه، فإن أحببت فأته فإنه على أمرنا. فلما مات وغيب لحقت بصاحب عموريـة فأخبرته خبرى، فقال: أقم عنـدى، فأقمت عنـد خير رجل، على هـدى أصـحابه وأمرهم. قال: واكتسبت حتى كانت لى بقرات وغنيمـة. قال: ثم نزل به أمر الله تعالى، فلما حضـر قلت له: يا فلان، إنى كنت مع فلان فأوصـى بى إلى فلان، ثم أوصـى بى فلان إلى فلان، ثم أوصـى بى فلان إليك، فإلى من توصـى

بی؟ وبم تأمرنی؟ قال: أی بنی، والله ما أعلمه أصبح الیوم أحد علی مثل ما کنا علیه من الناس آمرک به أن تأتیه. ولکنه قد أظل زمان نبی، وهو مبعوث بـدین إبراهیم علیه السـلام، یخرج بـأرض العرب، مهـاجره إلی أرض بین حرتین، بینهمـا نخل، به علامات لا تخفی: یأکـل الهدیـة، ولاـ یأکـل الصدقـة، وبین کتفیه خـاتم النبوة، فـإن اسـتطعت أن تلحق بتلک البلاد فافعل. قال: ثم مات وغیب، ومکثت بعموریـة مـا شـاء الله أن أمکث، ثم مر بی نفر من کلب تجـار، فقلت لهم: احملونی إلی أرض العرب وأعطیکم بقراتی هـذه وغنیمـتی هـذه، قـالوا: نعم، فأعطیتهموهـا وحملـونی معهم، حـتی إذا بلغـوا وادی القری ظلمونی فبـاعونی من رجـل یهودی عبـدا، فکنت عنـده، ورأیت النخـل، فرجوت أن یکون البلـد الـذی وصف لی صاحبی، ولم یحق فی نفسـی، فبینا أنا عنـده إذا قـدم علیه ابن عم له من بنی قریظة من المدینة، فابتاعنی منه، فاحتملنی إلی المدینة، فوالله ما هو إلا أن رأیتها فعرفتها بصفة صاحبی، فأقمت

بها، وبعث رسول الله صلی الله علیه وسلم فأقام بمکة ما أقام، لا أسمع له بذکر مع ما أنا فیه من شغل الرق، ثم هاجر إلی المدینة، فوالله إنی لفی رأس عذق لسیدی أعمل له فیه بعض العمل، وسیدی جالس تحتی، إذا أقبل ابن عم له حتی وقف علیه، فقال: یا فلان، قاتل الله بنی قیلـة، والله إنهم الآن لمجتمعون بقباء علی رجل قـدم علیهم من مکـة الیوم یزعمون أنه نبی. قال ابن هشام: قیلـة: بنت کاهل بن عـذرة بن سـعد بن زیـد بن لیث ابن سود بن أسـلم بن الحاف بن قضاعـة، أم الاوس والخزرج. قال النعمان بن بشیر الانصاری یمـدح الاوس والخزرج:

بهالیل من أولاد قیلة لم یجد علیهم خلیط فی مخالطة عتبا

مساميح أبطال يراحون للندى يرون عليهم فعل آبائهم نحبا

وهذا البیتان فی قصیدة له. قال ابن إسحاق: وحدثنی عاصم بن عمر بن قتادة الانصاری عن محمود ابن لبید عن عبد الله بن عباس قال: قال سـلمان: فلما سمعتها أخذتنی العرواء – قال ابن هشام: والعرواء: الرعدة من البر والانتفاض، فإن کان مع ذلک عرق فهی الرحضاء، وکلاهما ممـدود – حتی ظننت أنی سأسـقط علی سـیدی، فنزلت عن النخلـة فجعلت أقول لابن عمه ذلک: ماذا تقول؟ فغضب سـیدی فلکمنی لکمة شدیدة، ثم قال: مالک ولهذا! أقبل علی عملک. قال: قلت: لا شئ، إنما أردت أن أستثبته عما قال. قال: وقد کان عندی شئ قـد جمعته، فلما أمسیت أخـذته، ثم ذهبت به إلی رسول الله صـلی الله علیه وسـلم وهو بقباء، فدخلت علیه، فقلت له: إنه قد بلغنی أنک رجل صالح، ومعک أصـحاب لک غرباء ذوو حاجة، وهذا شئ قد کان عندی للصدقة، فرأیتکم أحق به من غیرکم، قال: فقربته إلیه، فقال رسول الله صـلی الله علیه وسـلم لاصـحابه: کلوا، وأمسک یده فلم یأکل. قال: فقلت فی نفسـی: هذه واحدة. قال: ثم انصرفت عنه فجمعت شـیئا، وتحول رسول الله صـلی الله علیه وسـلم إلی المدینـة، ثم جئته به فقلت له: إنی قـد رأیتک لا تأکل الصدقـة، وهـذه هدیـة أکرمتـک بها. قال: فأکل رسول الله صـلی الله علیه وسـلم منها، وأمر أصـحابه فأکلوا معه. قال: فقلت فی نفسـی: هاتان ثنتان، ثم جئت رسول الله صـلی الله علیه وسـلم وهو ببقیع الغرقد، قد تبع جنازة رجل من أصـحابه، و علی شـملتان لی، وهو جالس فی أصحابه، فسـلمت علیـه، ثم اسـتدرت أنظر إلی ظهره، هـل أری الخـاتم الـذی وصـف لی صـاحبی، فلمـا رأنی رسـول الله صـلی الله علیه وسـلم اسـتدبرته عرف أنی أستثبت فی شئ وصف لی، فألقی رداءه عن ظهره، فنظرت إلی الخاتم فعرفته، فأکببت علیه أقبله وأبکی، فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم: تحول، فتحولت فجلست بین یدیه، فقصصت علیه حدیثی کما حدثتک یا بن عباس، فأعجب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسـلم أن یسـمع ذلک أصـحابه. ثم شـغل سلمان الرق حتی فاته مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بدر وأحد. قال سـلمان: ثم قال لی رسول الله صـلی الله وسـلم: کاتب یا سـلمان، فکاتبت صاحبی علی ثلاث مئـة نخلـة أحییها له بالفقیر، وأربعین أوقیـة. فقـال رسول الله صـلی الله علیه وسـلم لاصـحابه: أعینوا أخاکم، فأعانونی بالنخل، الرجل بثلاثین ودیـة، والرجل بعشـرین ودیـة، والرجل بخمس عشـرة ودیة، والرجل بعشـر، یعین الرجل بقدر ما عنده، حتی اجتمعت لی ثلاث مئة ودیة فقال لی رسول الله صـلی الله علیه وسـلم: اذهب یـا سـلمان ففقر لهـا، فإذا فرغت فأتنی أکن أنا أضـعها بیـدی. قال: ففقرت وأعاننی أصـحابی، حتی إذا فرغت جئته فأخبرته، فخرج رسول الله صـلی الله علیه وسـلم معی إلیها، فجعلنا نقرب إلیه الودی، ویضـعه رسول الله صـلی الله علیه وسلم بیده، حتی

فرغنا. فوالذی نفس سلمان بیده ما ماتت منها ودیة واحدة. قال: فأدیت النخل وبقی علی المال. فأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمثل بیضة الدجاجة من ذهب، من بعض المعادن، فقال: ما فعل الفارسی المکاتب؟ قال: فدعیت له، فقال: خذ هذه فأدها مما علیک یا سلمان، قال: قلت: وأین تقع هذه یا رسول الله مما علی؟! فقال: خذها فإن الله سیؤدی بها عنک. قال: فأخذتها فوزنت لهم منها – والذی نفس سلمان بیده – أربعین أوقیة فأوفیتهم حقهم منها وعتق سلمان، فشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم الخندق حرا ثم لم یفتنی معه مشهد. قال ابن إسحاق: وحدثنی یزید بن أبی حبیب عن رجل من عبد القیس عن سلمان أنه قال: لما قلت: وأین تقع هذه من الذی علی یا رسول الله؟ أخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلبها علی لسانه، ثم قال: خذها فأوفهم منها فأخذتها فأوفیتهم منها حقهم کله، أربعین أوقیة. قال ابن إسحاق: وحدثنی عاصم بن عمر بن قتادة، قال: حدثنی من لا أتهم عن عمر بن عبد العزیز بن مروان، قال: حدثت عن سلمان الفارسی أنه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم حین أخبره خبره: إن صاحب عموریة قال له: ائت کذا وکذا من أرض الشام، فإن بها رجلا بین غیضتین، یخرج فی کل سنة من هذه الغیضة إلی هذه الغیضة مستجیزا، یعترضه ذوو الاسقام فلا یدعو لاحد منهم إلا شفی، فاسأله عن هذا الدین الذی تبتغی، فهو یخبرک عنه. قال سلمان: فخرجت حتی أتیت حیث وصف لی، فوجدت الناس قد اجتمعوا بمرضاهم هنالک، حتی خرج لهم تلک اللیلة مستجیزا من أحدی الغیضتین إلی الاخری، فغشیه الناس بمرضاهم، لا یدعو لمریض إلا شفی، وغلبونی علیه، فلم أخلص إلیه حتی دخل الغیضة التی یرید أن یدخل، إلا منکبه. قال: فتناولته، فقال: من هذا؟ والتفت إلی، فقلت: یرحمک الله، أخبرنی عن الحنیفیة دین إبراهیم. قال إنک لتسأل عن شئ ما یسأل عنه الناس الیوم! قد أظلک زمان نبی یبعث بهذا الدین من أهل الحرم، فأته فهو یحملک علیه، قال: ثم دخل. قال: فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لسلمان: لئن کنت صدقتنی یا سلمان، لقد لقیت عیسی ابن مریم، علی نبینا وعلیه السلام.

اولاد خدیجة من رسول الله

اولاد خدیجة من رسول الله

ولدت خدیجة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القاسم و به کان یکنی صلی الله علیه و آله و سلم (۵). و ولدت له أیضا عبدالله (۶). ثم ولدت له فاطمة علیهاالسلام (۷).و قالوا: ان زینب و أم‌کلثوم و رقیة بنات خدیجة من رسول الله (۸) و قد کذبنا ذلک. (۵). المواهب اللدنیة ۱۹۶/۱. (۶). المواهب اللدنیة ۱۹۶/۱، البدء و التاریخ ۱۶/۵، ۱۳۹/۴.(۷). المواهب اللدنیة ۱۹۶/۱.(۸). المصدر السابق.و قال البعض ان هند ابن خدیجة و هو ابن‌هالة، بل ان أباهالة کنیته أیضا أبوهند فاختلط علیهم! (۱).و قال المقدسی: ولدت خدیجة لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عبدمناف فی الجاهلیة و ولدت له فی الاسلام غلامین و أربع بنات: القاسم و به کان یکنی: أباالقاسم، فعاش حتی مشی ثم مات، و عبدالله مات صغیرا، و أم‌کلثوم، و زینب، و رقیة، و فاطمة (۲).و قال القسطلانی انها ولدت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اثنی عشر ولدا کلهم ولد فی الاسلام عدا عبدمناف (۳) و لم یحدد أسماءهم.و الحارث بن ابی‌هالة لا رابطة له بخدیجة و نسبوه الیها و للتخلص من ذلک فقد ذکروه اول شهید فی الاسلام، قتل بعد بعثة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!! (۴).بینما کان أول شهید فی الاسلام سمیة ام‌عمار بن یاسر، ثم یاسر (۵).

من هو الصهر الوحید للنبی

لقد أنزل بنوأمیة نقمتهم و حقدهم علی خدیجة فلم یذکروها بخیر بل جعلها راویتهم أبوهریرة فی الجنة فی منزل من قصب! (۶).و لو کانت خدیجة أما حقا لزوجتی عثمان الأموی رقیة و أم‌کثوم لأعطوها مکانتها اللازمة و أظهروا فضائلها!ولکنهم حاولوا الاستفادة من جاه و شرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لصالح عثمان الأموی فجعلوه ذاالنورین! و انتقصوا من جانب آخر خدیجة و رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم حقدا منهم

(۱). راجع نسب قریش، مصعب الزبیری ۲۲، سیرة مغلطای ۱۲.(۲). البدء و التاریخ ۱۶/۵، ۱۳۹/۴.(۳). المواهب اللدنیة ۱۹۶/۱.(۴). الاصابة ۲۹۳/۱، الأوائل، العسکری ۳۱۱/۱، و ۳۱۲، محاضرة الأوائل ۴۶.(۵). صفین، المنقری ۳۲۵.(۶). الروض الأنف، السهیلی ۴۲۴/۲. علیهما و علی علی علیه‌السلام و فاطمة علیهاالسلام.و لم یحتج عثمان فی حیاته بانه صهر النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابدا، و لم یقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم: عثمان صهری.و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی علیه‌السلام:یا علی أوتیت ثلاثا لم یؤتهن أحد و لاـ أنا، أوتیت صهرا مثلی و لم أوت أنا مثلی.و أوتیت صدیقة مثل ابنتی، و لم أوت مثلها (زوجة).و أوتیت الحسن و الحسین من صلبك و لم أوت من صلبی مثلهما ولکنکم منی، و أنا منکم (۱).فهذا اوضح دلیل علی انه علیه‌السلام الصهر الوحید للنبی صلی الله علیه و آله و سلم.و قال عمر: لقد أوتی ابن أبی‌طالب ثلاث خصال لان تکون لی واحدة منهن أحب الی من حمر النعم: زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابنته و ولدت له و... (۲) فلم یقل عمر: زوجه احدی بناته بل قال زوجه ابنته، و هذا یفضح سعة الهجمة الأمویة علی فضائل أهل البیت: و کثرة أکاذیبهم و لو کان عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قال الرسول لعلی علیه‌السلام: أوتیت ثلاثا لم یؤتهن أحد.و قال الجوهری واصفا قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فی الغدیر: علی الرضی صهری فأکرم به صهرا (۳).و من الأدلة الأخری علی کون علی علیه‌السلام سهرا وحیدا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم:عن أبی‌ذر الغفاری قال رسول اله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله تعالی اطلع الی الارض اطلاعة من عرشه - بلا کیف و لا زوال - فاختارنی نبیا، و اختار علیا صهرا و أعطی له (۱). مناقب الکشی مخطوط، المناقب، عبدالله الشافعی ۵۰ مخطوط، درر السبطین، الزرندی الحنفی ۱۱۴، مقتل الحسین، الخوارزمی ۱۰۹/۱، احقاق الحق (قسم الملحقات) ۷۴/۵ ، ۴۴۴/۴ مناقب ابن شهر آشوب ۲۳۳/۲.(۲). الصواعق المحرقة الفصل۳، الباب ۹، المستدرک، الحاکم ۱۲۵/۳.(۳). مناقب ابن شهر آشوب ۲۳۳/۲.فاطمة العذراء البتول، و لم یعط ذلک أحدا من النبیین. و اعطی الحسن و الحسین و لم یعط أحد مثلهما، و أعطی صهرا مثلی و أعطی الحوض، و جعل الیه قسمة الجنة و النار، و لم یعط ذلک الملائکة (۱).و لو کان عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم أیضا لذکره! اذن حشروا عثمان صهرا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم کذبا و زورا فی زمن حکم معاویة و الأمویین و لم ینطق بها عثمان ابدا فی زمن حکمه. و قال عبدالله بن عمر لأحد الخوارج: أما عثمان فکان الله عفا عنه و أما أنتم فکرهتم أن تعفوا عنه. و أما علی، فابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ختنه، و أشار بیده، فقال هذا بیته حیث ترون (۲).فاقتصر ابن‌عمر علی وصف علی علیه‌السلام بختن رسول الله، و لو کان عثمان ختنة أیضا لذکره، و لأسرع البخاری الی ذکر ذلک! فیتوضح أنه ختنه و صهره صلی الله علیه و آله و سلم من الأوصاف المخصوصة بأمیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. و الجدیر بالذکر ان لقب ذی النورین قد اضفاه الأمویون متأخرا علی عثمان، و لم یکن له ذکر فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الخلفاء. ففی زمن حکومة عثمان لم یکن له ذکر.و فی أیام حصار المسلمین لبیت عثمان لم یحتج بنوأمیة و أعوان عثمان علی الجماهیر الغاضبة بلقب ذی النورین، و لو کان له واقع لاستخدمه الأمویون خیر استخدام و لقاله عثمان لعائشة أثنا صراعهما الدامی و العنیف! (۱). ینابیع المودة ۲۵۵، احقاق الحق (الملحقات ۱۸/۷).

(۲). صحیح البخاری ۶۸/۳.

هل کانت فاطمة علیها السلام بنتا وحیدة للنبی

المطالع للسیرة النبویة بدقة یدرک وجود رابطة مصاهرة بین النبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام من خلال زیاراته المتکررة لبیت فاطمة علیهاالسلام. فبعد نزول آیة التطهیر بقی ستة أشهر یمر علی بیت فاطمة علیهاالسلام و یقول: السلام علیکم یا أهل بیت النبوة (۱). و ذکر رسول الله فاطمة علیهاالسلام کثیرا فی أحادیثه فقد قال: من تسرق قطعت یدها، و لو کانت فاطمة بنت محمد. و ذکر کثیرون آلاف الروایان عن رابطة فاطمة علیهاالسلام بأبیها: قال رسول صلی الله علیه و آله و سلم: فاطمة أم أبیها

.(۲)

و روی ابن‌عباس؛ ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذ قدم من سفر قبل ابنته فاطمهٔ علیهاالسلام (۳).

و لم نجد ذکرا لمروره صلی الله علیه و آله و سلم علی بیت زینب و لا رقیهٔ و لا أم‌کلثوم! و جاء عن ابن‌مسعود: بینما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند البیت و أبوجهل و أصحاب له جلوس و قد نحرت جزور بالأمس، قال أبوجهل: أیکم یقول الی سلا جزور (۴) بنی فلان فیأخذه فیضعه فی کتفی محمد اذ سجد؟ فانبعث أشقی القوم فأخذه، فلما سجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم وضعه بین کتفیه فاستضحکوا، و جعل یمیل علی بعض و أنا قائم أنظر لو کانت لی منعهٔ طرحته عن ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و النبی صلی الله علیه و آله و سلم ساجد ما یرفع رأسه حتی انطلق انسان فأخبر فاطمهٔ علیهاالسلام، فجاءت و هی جویریهٔ، فطرحته عنه ثم أقبلت علیهم تشتمهم (۵). فأین أم‌کلثوم؟ (۱). سنن الترمذی ۲۹/۲، تفسیر الطبری ۵/۲۲، مسند أحمد ۲۵۲/۲.(۲). أسد الغابهٔ ۲۲۰/۷، الاستیعاب ۳۸۰/۴.(۳). اسد الغابهٔ ۲۲۴/۷، مجمع الزوائد ۴۲/۸، ذخائر العقبی ۳۶.(۴). لفافهٔ الولد فی بطن الناقهٔ کالمشیمهٔ.(۵). صحیح مسلم ۶۶/۴ ح ۱۷۹۴، صحیح البخاری ۱۳۹۹/۳ ح ۳۶۴۱، مسند أحمد ۶۸۸/۱، دلائل النبوهٔ، البیهقی ۲۸۰-۲۷۹/۲.و قال المقدسی: کل ولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم ولدوا فی الاسلام (۱).و جاء عن معرکهٔ أحد: جرح وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کسرت رباعیته، و هشمت البیضهٔ علی رأسه، فکانت فاطمهٔ علیهاالسلام بنت رسول الله تغسل الدم، و کان علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام یسکب علیها بالمجن (۲).و قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من غزاهٔ له فدخل المسجد فصلی فیه رکعتین و کان یعجبه اذا قدم ان یدخل المسجد فیصلی فیه رکعتین، ثم خرج فأتی فاطمهٔ، فبدا بها قتل بیوت أزواجه، فاستقبلته فاطمهٔ علیهاالسلام و جعلت تقبل وجهه و عینیه و تبکی (۳).ففی کل هذه الأحادیث نجد علاقهٔ الأبوهٔ موجودهٔ بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمهٔ علیهاالسلام فقط و لا نجد ذکرا لهذه العلاقهٔ بینه صلی الله علیه و آله و سلم و بین ربیبتیه زینب و رقیهٔ! لا فی مکهٔ و لا فی المدینهٔ!و ورد فی روایهٔ: جاءت فاطمهٔ علیهاالسلام بکسرهٔ خبز فی معرکهٔ الخندق فرفعتها الیه، فقال: ما هذه یا فاطمهٔ علیهاالسلام (۴).و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سافر کان آخر عهده بانسان من أهله فاطمهٔ علیهاالسلام، و أول من یدخل علیه اذا قدم فاطمهٔ علیهاالسلام (۵).و أن فاطمهٔ سلام الله علیها شکت ما تلقی من أثر الرحی فأتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم سبی فانطلقت فلم تجده فوجدت عائشهٔ فأخبرتها، فلما جاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم أخبرته بمجیء (۱). البدء و التاریخ، المقدسی ۱۶/۵ ، ۱۳۹/۴. (۲). صحیح البخاری ۱۴۹۶/۴ ح ۳۸۴۷، صحیح مسلم ۶۴/۴ ح ۱۷۹۰.(۳). المستدرک، الحاکم ۱۶۹/۳، ح ۴۷۳۷، حلیهٔ الاولیاء ۳۰/۲، المعجم الکبیر، الطبرانی ۲۲۵/۲۲ ح ۵۹۵، مجمع الزوائد ۲۶۲/۸.(۴). کنزالعمال ۷۷/۱، الطبقات ۲۴/۸، مجم الزوائد ۲۶۲/۸.(۵). مسند أحمد ۲۷۵/۵، سنن أبی‌داود ۸۷/۴ ح ۴۲۱۳، المستدرک ۶۶۴/۱ ح ۱۶۹/۳ ،۱۷۹۸ ح ۴۷۳۹، الصواعق المحرقهٔ ۱۸۲ ،۱۰۹، سنن البیهقی ۲۶/۱. فاطمهٔ، فجاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم الیها (۱). و مئات الاحادیث الأخری المشابههٔ المثبتهٔ لعلاقهٔ الأبوهٔ بین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ابنته فاطمهٔ علیهاالسلام، و لا یوجد مثل هذه الأحادیث بین النبی صلی الله علیه و آله و سلم من جههٔ و زینب و رقیهٔ من جههٔ أخری. فهل غفل الأمویون عن سیرهٔ النبی صلی الله علیه و آله و سلم مع رقیهٔ و أم‌کلثوم ام کان قصدهم إضفاء لقب ذی النورین علی عثمان الأموی! و اذا کانت أم‌کلثوم آخر من تزوج من بنات النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و بقیت بنتا تعیش مع أبیها کما یدعون، فلماذا لم نر لها ذکرا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثلما جاء من الروایات فی فاطمهٔ علیهاالسلام و أبیها صلی الله علیه و آله و سلم؟!و ذکر رقیهٔ اقتصر علی حیاتها مع عثمان بن عفان و کذلک اقتصر ذلک زینب علی حیاتها مع أبی‌العاص.و لا یوجد ذکر لأم‌کلثوم مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان، مما یبطل قضیهٔ وجود هذه المرأهٔ فی الدنیا! بل هی من مختلقات الأمویین. و لو کان لها وجود لخطبها الانصار و المهاجرون فی المدینهٔ، و لم یذکر ذلک احدا! و لو کانت تعیش لوحدها مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینهٔ لذکرت الروایات سیرتها فی المدینهٔ معه بنصوص صحیحهٔ.

رقیهٔ و أم کلثوم امرأهٔ واحدهٔ أم اثنتان

لقـد حـاول الأمویون تبعا لسـیاسهٔ معاویـهٔ فی اضـفاء الفضائل علی عثمان اختراع مناقب فی هـذا المجال. و من هـذه المناقب لقب ذی النورین علی تقـدیر زواج عثمان من ابنتی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم رقیـهٔ و أم‌کلثوم.و بسـبب هـذا الهـدف المنشود خبط الرواهٔ خبط عشواء فی هذا السبیل لوضع تلک (۱). صحیح البخاری ۱۳۵۸/۳ ح ۳۵۰۲، و ص ۱۱۳۳ ح ۲۹۴۵، صحیح مسلم ۲۶۲/۵ ح ۲۷۲۷، سنن أبی‌داود ۳۱۵/۴ ح ۵۰۶۳، حلیهٔ الأولیاء ۴۱/۲. المنقبهٔ فاختلفوا فی روایاتهم اختلافا شدیدا. و هذا الموضوع یدخل ضـمن أمر معاویهٔ بایجاد مناقب لعثمان بن عفان، و أبی‌بکر، و عمر لمنافسهٔ بنی‌هاشم و بالخصوص أهل البیت علیهم‌السلام (۱). لقد اخترعت السیاسهٔ امرأتین بأسم أم‌کلثوم، الأولی جعلتها بنتا لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زوجوها من عثمان بن عفان الأموی. و الثانیهٔ صنعتها یـد الزبیر بن بکار، و جعلتها بنتا لعلی و فاطمـهٔ علیهاالسـلام و زوجها من عمر بن الخطاب. قال المفیـد: ان خبر تزویج عمر من أم‌کلثوم غیر ثابت لانه من الزبیر بن بکار (۲).

و من الروایات المزیفهٔ روایهٔ زواج عتبهٔ و عتیبهٔ ابنی ابی‌لهب بأم‌کلثوم و رقیهٔ (۳) لأثبات وجود بنت للرسول اسمها ام‌کلثوم. و الحقیقهٔ تتمثل فی زواج عتبهٔ و أبی‌العاص بن الربیع برقیهٔ و زینب ربیبتی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم. فقد جاء فی راویهٔ صحیحهٔ:«قد زوج رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم ابنتیه قبل البعثـهٔ کافرین یعبـد ان الأصـنام أحدهما عتبهٔ بن أبی‌لهب، و الآخر أبوالعاص بن الربیع.فلما بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرق بینهما فمات عتبهٔ علی الکفر، و أسلم أبوالعاص فردها علیه بالنکاح الاول» (۴). و جاء فی کتابی الانوار و البدع أن رقیهٔ و زینب کانتا ابنتی هالهٔ أخت خدیجهٔ (۵). (۱). الکامل فی التاریخ، ابن‌الأثیر ۱۶۲/۳، الاستیعاب ۶۵/۱، الأصابهٔ ۱۵۴/۱، تاریخ الطبری ۷۷/۶، مختصر تاریخ دمشق ۲۲۲/۳، الأغانی ۴۴/۱۵، شرح النهج ۱۱۶/۱. (۲). المسائل السرویهٔ، المسألهٔ العاشـرهٔ. (۳). الـدر المنثـور ۴۰۹/۶، أسـد الغابـهٔ ۴۵۶/۵، نسـب قریش ۲۲.(۴). عـدهٔ رسائل للشـیخ المفیـد ص ۲۲۹،المسائل السرویهٔ، المسألهٔ العاشرهٔ، خرج عتبهٔ بن ابی‌لهب من مکهٔ الی المدینهٔ مستخفیا لقتل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقتله أسد فی الطریق البحار ۴۱۲/۱۷.

(۵). البحار ۱۹۱/۲۲. و فی روایهٔ: تزوجت رقیهٔ عثمان بن عفان و هاجرت معه الی الحبشهٔ فی السـنهٔ الخامسهٔ من البعثهٔ و کانت حاملا، ثم رجعت معه الی المدینـهٔ و ماتت هناک (۱). و فی روایـهٔ أخری تزوج ثمان رقیهٔ فی مکهٔ ثم ماتت فی المدینهٔ مرجع المسـلمین من غزوهٔ بـدر، فتزوج بعـدها ام‌کلثوم و ماتت فی سـنهٔ ثمان، و قیل ماتت و لم یبن بها عثمان (۲).و بسـبب عدم وجود حقیقهٔ لتلک المرأهٔ فقد قالوا بموتها المبکر فی السنهٔ الثامنهٔ!

و من أدلـهٔ عـدم وجود امرأهٔ بـأسم أم‌کلثوم مـا یلی: قـال البلاـذری: ان خدیجـهٔ تزوجت رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم و هی عـذراء، و کانت رقیهٔ و زینب ابنتی هالهٔ اخت خدیجهٔ (۳).لما هاجر أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه‌السـلام الی المدینهٔ اصطحب معه الفواطم و أم‌أیمن و جماعـهٔ من ضـعفاء المؤمنین (۴).فأین کانت أم‌کلثوم؟ أم أن خدیجـهٔ ولـدتها فی المدینهٔ!!و للهرب من عدم وجود سیرهٔ لأم‌کلثوم فی مکهٔ فقد جعلوها أصـغر بنات النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم اذ جاء:کانت فاطمهٔ و أختها أم‌کلثوم أصـغر بنات رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم، و أختلف فی الصـغری منهما، و قال ابن‌السـراج: سـمعت عبـدالله الهاشـمی یقول: ولـدت فاطمهٔ فی سـنهٔ احدی و أربعین من مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم (۵). (۱). الاصابهٔ ۴۹۰، ۳۰۴/۴ نهایهٔ الارب ۲۱۴ ، ۲۱۲/۱۸، تهـذیب تاریـخ دمشق ۲۹۸/۱.(۲). قـاموس الرجـال ۴۰۶/۱۰، تنقیـح المقـال ۷۴ ، ۷۳/۳ عـن قرب الاسـناد.(۳). منـاقب آل ابی‌طـالب ۱۵۹/۱.(۴). السیرهٔ الحلبیهٔ ۵۳/۲. (۵). الاستیعاب بهامش الاصابهٔ ۳۷۴ ، ۳۷۳/۴، نهایهٔ الارب ۲۱۳/۱۸.و لما أنکرت السیرهٔ النبویهٔ ذکر طفولهٔ أم‌کلثوم فی بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینهٔ فقد قدمها البعض فی العمر علی زینب و رقیهٔ و فاطمهٔ! (۱) فجعلوا رقیـهٔ هی الأصـغر من الکل حتی من فاطمهٔ علیهاالسـلام (۲).ای حـار الکتـاب المتأخرون فی عمر أم‌کلثوم و عـدم زواجها و بقائها فی

العشرين من عمرها تنتظر موت اختها رقية ليتزوجها عثمان فيصبح ذا نورين!و جاء عن المقدسي قوله: كل ولد النبي صلى الله عليه و آله و سلم ولدوا في الاسلام عدا عبدمناف فانه ولد في الجاهلية (۳) و طبقا لهذا القول يستحيل ان تكون زينب و رقية من بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لانهما تزوجتا عثمان و أباالعاص في الجاهلية.و اذا قلنا بولادتهما بعد المبعث فيستحيل تزويج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم زينب لأبي‌العاص الكافر، و يستحيل أن يتزوج عثمان رقية و عمرها دون السنة الخامسة من العمر!و الحقيقة التي عليها معظم العلماء و الرواة أن فاطمة أصغرهن سنا (۴). فولادة فاطمة عليهاالسلام في السنة الخامسة من البعثة (۵).و الصحيح أن عتبة بن ابي‌لهب طلق زوجته رقية بعد المبعث النبوي فتزوجها عثمان بن عفان، و بقي أبوالعاص بن الربيع مع زوجته زينب ربيبة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم طول مدة بقاء النبي صلى الله عليه و آله و سلم في مكة و لم يطلقها رغم طلب طغاة قريش ذلك.(۱). المواهب اللدنية ۱۹۶/۱. (۲). الاستيعاب بهامش الاصابة ۲۸۲ ،۲۹۹/۴ البداية و النهاية ۲۹۴/۲، نسب قريش ۲۱ مختصر تاريخ دمشق ۲۶۴ ،۲۶۳/۲، الدر المنثور ۴۰۴/۶، السيرة الحلبية ۳۰۸/۳ الاصابة ۳۰۴/۴، دلائل النبوة البيهقي ۷۰/۲، تاريخ الخميس ۲۷۳/۱، الوفاء ۶۵۶. (۳). البدء و التاريخ ۱۶/۵ ، ۱۳۹/۴، المواهب اللدنية ۱۹۶/۱. (۴). الأوائل، العسكري ۱۶۶/۱، الروض الانف ۲۱۵/۱، السيرة الحلبية ۳۰۸/۳، تاريخ الخميس ۲۷۲/۱، بهجة المحافل ۱۳۷/۲، ذخائر العقبى ۱۵۳.(۵). البحار ۱۰-۱/۴۳ عن الكافي مروج الذهب ۲۸۹/۲، الأثبات الوصية، المسعودي، ذخائر العقبى ۵۲، تاريخ الخميس ۲۷۸/۱. و في معركة بدر أسر أبوالعاص بن الربيع، فاتفق معه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على طلاق زينب لأنها مسلمة و هو كافر فأخلى سبيلها و أرسلها الى المدينة (۱).و جاء عن زواج عثمان برقية: ان عثمان «تعاهد مع أبي‌بكر: لو زوج مني (الرسول صلى الله عليه و آله و سلم) رقية لأسلمت» و ذلك بعد ان بشرته كاهنة بنبوة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (۲).أي أن شرط دخول عثمان الاسلام تزويجه رقية، فتألفه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مثلما تأليف الكثير بالأموال و غيرها.

و لأن عثمان أسلم في سبيل الدنيا بخبر كاهنة و زواج من بنت جميلة بقي مكبا عليها تاركا للجهاد فارا من الحرب نابذا للعدالة في توزيع الأموال و المناصب الحكومية كارها لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أهل بيته، محبا لبني أمية الزائغين عن الدين مضحيا بنفسه في ذلك الطريق!و كانت رقية ذات جمال رائع (۳). و عثمان رجل مغمور. و بعد معركة أحد بقي معاوية بن المغيرة الاموي في المدينة يتجسس أخبار المسلمين، فذهب ليلا للاختفاء في بيت عثمان بن عفان الأموي، و في البيت رقية ربيبة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فأخفاه عثمان و عرفت رقية ذلك!فنزل جبرائيل من السماء و أخبر النبي صلى الله عليه و آله و سلم بالقضية، فأرسل صلى الله عليه و آله و سلم جماعة من المسلمين الى بيت عثمان فجاءوه بمعاوية بن المغيرة.

فطلب عثمان من النبي صلى الله عليه و آله و سلم العفو عنه و امهاله ثلاثة أيام، فوافق النبي العطوف صلى الله عليه و آله و سلم على ذلك، فبقي معاوية في اطراف المدينة يتجسس فأرسل اليه الرسول صلى الله عليه و آله و سلم عليا فقتله.فاعتقد عثمان بن عفان ان رقية هي التي أخبرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بأمر معاوية بن(۱). شرح النهج ۱۹۲/۱۴، الاصابة ۵۹۸/۳، أسد الغابة ۳۸۴/۵. (۲). مناقب آل أبي‌طالب ۲۲/۱. (۳). المواهب اللدنية ۱۹۷/۱، ذخائر العقبى ۱۶۲، التبيين في أنساب القرشيين ۸۹، نور الابصار ۴۴. المغيرة، و ليس جبرائيل مثلما يدعي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تنكرا منه لقول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقتلها ثم وطأ جاريتها قبل دفنها!و أخبر جبرائيل النبي صلى الله عليه و آله و سلم بذلك فمنعه من دخول قبرها قائلا: لا يدخل قبرها من قارف (جامع) الليلة أهله (۱). فانتشر الخبر بين المسلمين و ساءت سمعة عثمان في اخفائه لمعاوية في بيته و خيانته للمسلمين و قتله رقية و منعه من دخول قبرها! و للتستر على هذه القضية فقد صنع الأمويون لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بنتا اسمها ام‌كلثوم و زوجوها من عثمان!! و وضعوا رواية كاذبة على لسانه صلى الله عليه و آله و سلم: لو كن عشرا لزوجتهن عثمان! (۲).و أراد الأمويون أيضا تفضيل عثمان على بني‌هاشم و الخلفاء و الصحابة جميعا! لكونه ذا نورين!و قد توفيت زينب سنة ثمان للهجرة بالاتفاق، و توفي أبوالعاص بن الربيع بعد وفاتها بأربع سنوات، أي في السنة الثانية عشرة في خلافة ابي‌بكر (۳).

الولید الوحید للکعبهٔ حصلت معجزات کثیرهٔ فی العصر النبوی الشریف علی رأسها مقتل اصحاب الفیل القادمین لهدم الکعبهٔ و المعاجز التی رافقت ولادهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی کلامه و برکته و ولادهٔ وصیه علی علیه‌السلام فی جوف الکعبهٔ و الصفات الانسانیهٔ الراقیهٔ التی وهبها له الله تعالی، و اعقب ذلک انتصار الاسلام و دخول الناس فی الدین افواجا. (۱). الطبقات۳۸/۸، مسند أحمد ۲۲۸ ،۱۲۶/۳، الحاکم ۴۷/۴، السیرهٔ الحلبیهٔ ۲۶۰/۲، النزاع و التخاصم، المقریزی ۲۰، أنساب الاشراف ۳۳۸ ،۳۳۷/۱، الغدیر ۳۲۹/۹.(۲). الطبقات ۳۸/۸، سیر اعلام النبلاء ۲۵۳/۲.(۳). سیر اعلام النبلاء ۳۳۵/۱. فکان علی علیه‌السلام و الکعبهٔ معجزتان من معاجز الله سبحانه فقد انشق جدار الکعبهٔ احتراما لعلی علیه‌السلام و بعد ثلاثین سنهٔ صعد علی علیه‌السلام علی کتف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حطم اصنام الکعبهٔ (۱).ولد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بعد ولادهٔ النبی صلی الله علیه و آله و سلم بثلاثین سنهٔ ای قبل البعثهٔ النبویهٔ بعشر سنوات و هو المشهور (۲).و قد ولد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام من شیخ الابطح ابی‌طالب و فاطمهٔ بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف.و قال العلماء لم یولد أحد فی جوف الکعبهٔ قبل الاسلام و بعده غیر علی علیه‌السلام (۳)و عندما جاءها المخاظ ارسل الله لها صوتا بالذهاب الی الکعبهٔ و عندما طافت بها انشق لها جدار الکعبهٔ فدخلت فی جوفها و ولدت علیا علیه‌السلام.ذکر الحاکم فی المستدرک علی الصحیحین «و قد تواترت الاخبار ان فاطمهٔ بنت اسد ولدت أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبهٔ (۴). (۱). راجع تاریخ الیعقوبی ۶۱ -۵۸/۲، المستدرک ۶/۳.(۲). الطبقات ۲۱/۳، الکافی ۳۷۶/۱، اعلام الوری ۱۵۳، تاریخ الخمیس ۲۸۶/۱ الارشاد المفید ۹، مناقب آل ابی‌طالب ۷۸/۲، تاریخ الخلفاء ۱۶۶، الفصول المهمهٔ، ابن‌الصباغ ۱۲ الاستیعاب ۳۰/۳، سیرهٔ ابن‌هشام ۲۶۲/۱ المستدرک، الحاکم ۱۱۱/۳، المناقب الخوارزمی ۱۷، ذخائر العقبی، البدایهٔ و النهایهٔ ۲۶/۳، البحار ۷/۳۵. و اختلف الآخرون فی سنهٔ ولادته علیه‌السلام منهم من قال ولد قبل البعثهٔ بسبع سنین و قیل اثنتی عشرهٔ سنهٔ او أکثر، التهذیب ۳۳۶/۷، تاریخ الخمیس، ۲۷۹/۱، المعارف، ابن‌قتیبهٔ ۵۱، ذخائر العقبی ۵۸ تاریخ بغداد ۱۳۴/۱، سنن البیهقی ۲۰۶/۶، أسد الغابهٔ ۱۸ -۱۶/۴ مجمع الزوائد ۱۰۲/۹ نهایهٔ الارب ۱۸۱/۸، فتح الباری ۵۷/۷.(۳). المستدرک، الحاکم ۴۸۳/۳، کفایهٔ الطالب، اللکنجی الشافعی ۴۰۷ ، ۴۰۶، أسد الغابهٔ ۳۱/۴، نزههٔ المجالس ۲۰۴/۲، الآلوسی فی سرح الخریدهٔ الغیبیهٔ ۱۵، شرح الشفا ۱۵۱/۱، حیاهٔ أمیرالمؤمنین، محمد صادق الصدر ۳۰، الفصول المهمهٔ، ابن‌الصباغ ۱۲، مناقب الامام أمیرالمؤمنین، ابن‌المغازی ۷ السیرهٔ الحلبیهٔ ۱۳۹/۱، تذکرهٔ الخواص ۱۰، مروج الذهب ۲/۲ المناقب، محمد صالح الترمذی، آئینهٔ تصوف ۱۳۱۱.(۴). المستدرک ۵۵۰/۳ ح ۶۰۴۴ و قال الشبلنجی: ولد رضی الله عنه بمکهٔ داخل البیت الحرام یوم الجمعهٔ ثالث عشر من رجب الحرام سنهٔ ثلاثین من عام الفیل، قبل الهجرهٔ بثلاث و عشرین سنهٔ، و قیل بخمس و عشرین سنهٔ، و قبل المبعث باثنتی عشرهٔ سنهٔ، و قیل بعشر سنین، و لم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه (۱).و قال أحمد بن عبدالرحیم الدهلوی الشهیر بشاه ولی الله والد عبدالعزیز الدهلوی مصنف التحفهٔ الاثنی عشریهٔ فی کتابه ازالهٔ الخفاء:تواترت الأخبار ان فاطمهٔ بنت أسد ولدت أمیرالمؤمنین علیا علیه‌السلام فی جوف الکعبهٔ فانه ولد فی یوم الجمعهٔ ثالث عشر من شهر رجب بعد عام الفیل بثلاثین سنهٔ فی الکعبهٔ، و لم یولد فیها احد سواه قبله و لا بعده (۲).و من الذین ذکروا و لادهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فی الکعبهٔ: المسعودی فی مروج الذهب ۲/۲ و ابن‌الجوزی فی تذکرهٔ خواص الامهٔ، و الحلبی فی السیرهٔ النبویهٔ ۱۵۰/۱ و علی الحنفی فی شرح الشفا ۱۵۱/۱، و عبدالرحمن الصفوری الشافعی فی نزههٔ المجالس ۲۰۴/۲ و محمد مؤمن الشبلنجی فی نور الابصار ۷۶ و حبیب الله الشنقیطی فی کفایهٔ الطالب ۳۷. و من الشیعهٔ: الحسن بن محمد بن الحسن القمی فی تاریخ قم و الشریف المرتضی فی خصائص الائمهٔ، و الشیخ المفید فی مسار الشیعهٔ ۵۱ و مئات المصادر الاخری.و قد حاول الزبیر بن بکار (حسدا لمنزلهٔ علی علیه‌السلام فی ولادته فی الکعبهٔ) ایجاد منقبهٔ لاحد الصحابهٔ توازی منزلهٔ علی علیه‌السلام تلک علی خطی معاویهٔ بن ابی‌سفیان، للانتقام من وصی المصطفی فانتخب عدوا لبنی‌هاشم الا و هو حکیم بن حزام الطلیق، الذی تلکأ عن بیعهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام (مع مجموعهٔ زید بن ثابت و محمد(۱). نور الابصار ۷۶، الفصول المهمهٔ، ابن‌الصباغ ۲۹.(۲). و اخرج الروایهٔ ایضا محمود الآلوسی صاحب التفسیر الکبیر فی کتاب سرح الخریدهٔ فی شرح القصیدهٔ العینیهٔ لعبد الباقی افندی العمری ۱۵. بن

مسلمة(و كان عثمانيا متصلبا)۱(. و اختلق له فضيلة الولادة فى الكعبة)۲(.و آل الزبير بن المحاربين لأهل البيت عليهم‌السلام و كان عبدالله بن الزبير قدهم باحراق بنى‌هاشم جميعا أثناء حكمه للحجاز)۳(. فحصر بنى‌هاشم فى بيت و جعل الحطب حوله بمستوى جداره و خيرهم بيت الموت بالنار و البيعة له! و لم يتورع عن احراقهم فى داخل الحرم المكى)۴(و يشارك حكيم بن حزام بنى‌الزبير فى حقدهم على أهل البيت عليهم‌السلام و كلهم من قبيلة بنى عبدالعزى.و بلغت عداوة حكيم بن حزام لبنى‌هاشم درجة عالية اذ جاء: «لما كان يوم بدر جمعت قريش بنى‌هاشم و حلفاءهم فى قبة و خافوهم، فوكلوا بهم من يحفظهم و يشدد عليهم منهم حكيم بن حزام! (۵).و قد خرج حكيم بن حزام و ابوسفيان و صفوان بن أمية و عبدالله بن أبى‌ربيعة الى معركة حنين لا لنصر الاسلام بل كما قال الواقدى: «ينظرون لمن تكون الدائرة و اضطربوا خلف الناس و الناس يقتتلون» (۶). أى تسببوا فى هزيمة المسلمين. فكانوا من المنافقين الى نهاية عمرهم.و الذى يقرأ مصادر هذه الحادثة يجد أنه لم يولد فى الكعبة أحد سوى على عليه‌السلام، و من البعيد ان يجمع الله تعالى هذه الفضيلة لأمرالمؤمنين على بن ابى‌طالب عليه‌السلام و عدوه الطليق حكيم بن حزام و هو القائل على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم يا على لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق. و اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و أخذل من خذله. (۱). قاموس الرجال ۳۸۷/۳. (۲). تهذيب التهذيب ابن‌حجر ۳۸۴/۲.(۳). شرح النهج ۱۴۷/۲۰، مروج الذهب ۸۶/۳۰ طبع الميمنية.(۴). مروج الذهب ۸۶/۳ طبع الميمنية، البدء و التاريخ، البلخى ۲۴۷/۲، شرح النهج ۱۴۷/۲۰.(۵). طبقات ابن‌سعد ۱۱/۴.(۶). مغازى الواقدى ۸۹۵/۲. و تجتمع فى حكيم بن حزام صفات الطليق الذى أكره على دخول الاسلام، و ان أباه حزام بن خويلد ممن قتل فى حرب الفجار الآخر (۱) و كونه عثمانيا متصلبا، و من المنحرفين عن على بن ابى‌طالب عليه‌السلام، و من قبيلة الزبير بن العوام و ابن‌عمه (۲).قد انفرد بهذه الرواية الزبير بن بكار و عمه مصعب بن عبدالله و هما من أبناء عبدالله بن الزبير بن العوام. و قال أحمد بن على السليمانى: ان الزبير بن بكار كان من عداد من يضع الحديث، و قال مرة عنه: منكر الحديث (۳).و مات حكيم بالمدينة سنة أربع و خمسين، و بلغ ثراؤه انه باع دارا له من معاوية بستين ألف دينار! (۴) و كان هذا المبلغ عظيما بحيث ان معاوية عندما اشترى بيت حويطب بن عبدالعزى فى المدينة باربعين الف دينار استشرف لذلك الناس (۵) و لما استعظم الناس ذلك قال لهم معاوية: و ما اربعون الف دينار لرجل له خمس من العيال (۶). و استنقص عبدالله بن الزبير حكيم بن حزام لبيعه دار الندوة من معاوية (۷).و حب حكيم بن حزام للمال دفعه الى احتكار الطعام على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (۸). و بينما مجاهد الانصار و المهاجرون طيلة سنوات عديدة فقد بقى معظمهم يعيشون حالة الفقر و العوز، فى حين كان رجال مكة يجمعون الأموال و يدعمون الكفر! (۱). تهذيب الكمال ۱۷۲/۷.(۲). الاصابة، ابن‌حجر ۳۴۹/۱، الاستيعاب ۳۲۰/۱ هامش الاصابة.(۳). ميزان الاعتدال، الذهبى ۶۶/۲.(۴). المعارف، ابن‌قتيبة ۳۱۱.(۵). استشرفه حقه: ظلمه، أقرب الموارد ۵۸۵/۱. (۶). الاستيعاب، ابن عبدالبر، بهامش الاصابة ۳۸۴/۱.(۷). الاصابة ۴۵/۲. (۸). وسائل الشيعة، كتاب التجارة ۳۱۶. و فى حنين اول معركة لطلقاء مكة بعد اكراههم على دخول الاسالم و رغم انهزامهم من ساحة القتال، بقيت أعينهم تصبو للاستحواذ على الغنائم! و على رأس هؤلاء أبوسفيان و أبناؤه و حكيم بن حزام.فقد قال حكيم بن حزام: «سألت النبى صلى الله عليه و آله و سلم بحنين مئة من الأبل فأعطانيها، ثم سألته مئة فأعطانيها»! (۱) الظاهر أن كثرة أمواله مثيرة للشك فنسبوا بعضها الى عطايا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كى يسكت الناس! بينما عاد الانصار الى المدينة بأيد خالية! و هم مسرورون بصحبتهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.و فى أيام خلافة عثمان عندما أصبحت قضية الحصول على الأموال الطائلة أسهل من زمن النبى صلى الله عليه و آله و سلم و أبى‌بكر و عمر تحول حكيم بن حزام الى المدينة و التف حول عثمان فكنز اموالا طائلة بلا ورع و لا تقوى. و قد جاء: «و هو أحد النفر الذين حملوا عثمان بن عفان و دفنوه ليلا» (۲).ثم ذهب حكيم بن حزام الى معاوية بن أبى‌سفيان رفيقة القديم فى مكة أيام العمل سوية ضد محمد المصطفى صلى الله عليه و آله و سلم! فاعتنى معاوية و الأمويون عناية خاصة بمجموعة الأربعة اشخاص الذين دفنوا عثمان (۳) و بالطليق حكيم بن حزام خاصة.و كان أمويا مخلصا للخط الأموى مثلما كان مخلصا لخط قريش فى الجاهلية، و تلك الأعمال و الصفات تكفى لاعطائه امتيازات الأمويين و

أموالهم! الیس کـذلک؟ و کیف لا ـ و هو الـذی حـارب الحق فی الفجار و بـدر و احـد و الخنـدق و حنین و ناصـر حرب بن أمیـهٔ فی الفجار و حفیـده معاویـهٔ فی الشام.و بعد فترهٔ زمنیهٔ عرفت سـر حب قریش لام حکیم و المتمثل فی کونها المحاربهٔ (۱). مختصر تاریخ دمشق لابن‌عسـاکر ۲۳۷/۷، طبقات ابن‌سـعد ۱۵۲/۲، مغازی الواقـدی ۹۴۵/۲.(۲). مختصـر تاریـخ دمشق لابن‌عساکر ۲۳۸/۷، طبقات ابن‌سعد ۷۹ ، ۷۸/۳. (۳). طبقات ابن‌سعد ۷۹ ، ۷۸/۳.و الاسیرهٔ الوحیدهٔ فی معرکهٔ بدر (۱)

تزوجه بخدیجهٔ و فضائلها و بعض أحوالها

تزوجه بخدیجهٔ و فضائلها و بعض أحوالها

أقول: سیأتی بعض فضائلها فی باب أحوال أبی طالب. ۱ – ما: المفید، عن ابن قولویه، عن أبیه، عن سـعد، عن ابن عیسی، عن العباس بن عـامر، عن أبـان، عن بریـد، عن الصادق علیه السـلام قال (۱): لما توفیت خدیجـهٔ رضـی الله عنها جعلت فاطمـهٔ علیها السـلام تلوذ برسول الله صـلی الله علیه وآله وتـدور حوله، وتقول: أبه (۲) أین أمی؟ قـال: فنزل جبرئیل علیه السـلام فقال له: ربک یأمرک أن تقرء فاطمهٔ السـلام وتقول لها: إن أمک فی بیت من قصب (۳) کعابه من ذهب، وعمده یاقوت أحمر، بین آسـیهٔ ومریم بنت عمران، فقالت فاطمهٔ علیها السـلام: إن الله هو السـلام، ومنه السـلام، وإلیه السلام (۴). ۲ – مـا: أبوعمرو (۵)، عن ابن عقـدهٔ، عن أحمـد بن محمد بن یحیی الجعفی، عن جـابر ابن الحر النخعی، عن عبـدالرحمن بن میمون، عن أبیه قـال: سـمعت ابن عباس یقول: أول (۱). فی المصدر: سمعت أبـا عبـدالله جعفر بن محمـد علیهمـا السـلام یقول. (۲). فی المصـدر: یـا أبه.(۳). القصب: مـا کان مسـتطیلا من الجوهر. الـدر الرطب. الزبرجد الرطب المرصع.(۴). المجالس: ۱۱۰.(۵). فی المصـدر: أبوعمر عبدالواحد بن محمد بن عبدالله بن محمد بن مهدی. وفیه: محمـد ابن یحیی الجعفی قـال: حـدثنا أبی قـال: حـدثنا الحسـین بن عبـدالکریم وهو أبوهلال الجعفی قال: حـدثنا جابر بن الحر الجعفی.من آمن برسول الله صـلی الله علیه وآله من الرجال علی علیه السـلام، ومن النسآء خدیجهٔ علیها السـلام (۱). ۳ – ل: محمد بن علی بن إسـماعیل، عن أبی القـاسم بن منیع، عن شـیبان بن فروخ، عن داود بن أبی الفرات، عن علبـاء بن أحمر، عن عکرمـهٔ عن ابن عبـاس قـال: خط رسول الله صـلی الله علیه وآله أربع خطط فی الارض، وقال: أتـدرون ما هـذا؟ قلنا: الله ورسوله أعلم، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أفضـل نسآء الجنـهٔ أربع: خدیجـهٔ بنت خویلـد، وفاطمـهٔ بنت محمـد، ومریم بنت عمران، وآسـیهٔ بنت مزاحم امرأهٔ فرعون (۲). ۴ – ل: سلیمان بن أحمد اللخمی (۳)، عن علی بن عبـدالعزیز، عن حجـاج بن المنهال، عن داود بن أبی الفرات عن علباء (۴)، عن عکرمـهٔ، عن ابن عبـاس قـال: خـط رسـول الله صـلی الله علیه وآله أربـع خطوط، ثم قـال: خیر نسـآء الجنـهٔ مریم بنت عمران، وخدیجـهٔ بنت خویلد وفاطمهٔ بنت محمد، وآسـیهٔ بنت مزاحم امرأهٔ فرعون (۵). ۵ – ل: ابـن إدریس، عن أبیه، عن الاشـعری، عن أبی عبدالله الرازی، عن ابن أبی عثمان، عن موسـی بن بکر، عن أبی الحسن الاول علیه السـلام قال: قال رسول الله صـلی الله علیه وآله: إن الله اختار من النسآء أربعا: مریم، وآسیهٔ، وخدیجهٔ، وفاطمهٔ (۶). أقول: سیأتی فیما أجاب أمیر المؤمنین علیه السلام الیهودی الذی سأل عن خصال الاوصیاء، فقال علیه السـلام فیما قال: کنت أول من أسـلم، فمکثنا بـذلک ثلاث حجج، وما علی وجه الارض خلق یصـلی ویشـهد لرسول الله صـلی الله علیه وآله بمـا أتـاه غیری، وغیر ابنـهٔ خویلـد رحمهـا الله وقـد فعـل.(۱). المجـالس: ۱۶۲.(۲). الخصـال ۱: ۹۶.(۳). اللخمی بالخاء نسبهٔ إلی لخم، وهو بطن عظیم ینتسب إلی لخم واسـمه مالک بن عدی بن الحارث بن مرهٔ بن ادد بن زید بن یشـجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سـبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان، والرجل من مشایخ الصدوق کتب إلیه من اصبهان.(۴). علباء بالکسـر فالسـکون ثم الباء والمـد، وهو علباء بن أحمر الیشـکری البصـری، کان من القراء.(۵). الخصال ۱: ۹۶.(۶). المصدر ۱: ۱۰۷. ۶ – ل: ابن الولیـد، عن الصـفار، عن البرقی، عن أبی علی الواسـطی، عن عبدالله ابن عصـمهٔ، عن یحیی بن عبدالله، عن عمرو بن أبی المقدام، عن أبیه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: دخل رسول الله صلی الله علیه وآله منزله، فاذا عائشهٔ مقبلهٔ علی فاطمهٔ تصایحها

وهی تقول: والله یا بنت خدیجة ما ترین إلا أن لامک علینا فضلا، وأی فضل کان لها علینا؟! ما هی إلا کبعضنا، فسمع مقالتها لفاطمة فلما رأت فاطمة رسول الله صلی الله علیه وآله بکت، فقال: ما یبکیک یا بنت محمد؟! قالت: ذکرت امی فتنقصتها فبکیت، فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: مه یا حمیراء، فإن الله تبارک وتعالی بارک فی الودود الولود، وإن خدیجة رحمها الله ولدت منی طاهرا وهو عبدالله وهو المطهر، وولدت منی القاسم وفاطمة ورقیة وام کلثوم وزینب، وأنت ممن أعقم الله رحمه فلم تلدی شیئا (۱). ۷ – ص: تزوج النبی صلی الله علیه وآله بخدیجة وهو ابن خمس وعشرین سنة، وتوفیت خدیجة بعد أبی طالب بثلاثة أیام. ۸ – یج: روی عن جابر قال: کان سبب تزویج خدیجة محمدا أن أبا طالب قال: یا محمد إنی ارید أن ازوجک ولا مال لی اساعدک به، وإن خدیجة قرابتنا، وتخرج کل سنة قریشا فی مالها مع غلمانها یتجر لها ویأخذ وقر بعیر (۲) مما أتی به، فهل لک أن تخرج؟ قال: نعم، فخرج أبوطالب إلیها وقال لها: ذلک، ففرحت وقالت لغلامها میسرة: أنت وهذا المال کله بحکم محمد صلی الله علیه وآله، فلما رجع میسرة حدث أنه ما مر بشجرة ولا مدرة إلا قالت: السلام علیک یا رسول الله، وقال: جاء بحیرا الراهب، وخدمنا لما رأی الغمامة علی رأسه تسیر حیثما سار تظله بالنهار، وربحا فی ذلک السفر (۳) ربحا کثیرا، فلما انصرفا قال میسرة: لو تقدمت یا محمد إلی مکة وبشرت خدیجة بما قد ربحنا لکان أنفع لک، فتقدم محمد علی راحلته، فکانت خدیجة فی ذلک الیوم جالسة علی غرفة مع نسوة فظهر لها محمد راکبا (۴)، فنظرت خدیجة إلی غمامة عالیة علی رأسه تسیر بسیره، ورأت ملکین (۱). المصدر ۲: ۳۷ و ۳۸. (۲). أی حمل بعیر. (۳). فی المصدر: وربحنا فی هذه السفرة. (۴). فی المصدر: راکبا علی راحلته. عن یمینه وعن شماله (۱)، فی ید کل واحد سیف مسلول، یجیئان (۲) فی الهواء معه، فقالت: إن لهذا الراکب لشأنا عظیما لیته جاء إلی داری، فإذا هو محمد صلی الله علیه وآله قاصد لدارها (۳)، فنزلت حافیة إلی باب الدار، وکانت إذا أرادت التحول من مکان إلی مکان حولت الجواری السریر الذی کانت علیه، فلما دنت منه قالت: یا محمد اخرج و واحضرنی (۴) عمک أبا طالب الساعة، وقد بعثت إلی عمها (۵) أن زوجنی من محمد إذا دخل علیک، فلما حضر أبوطالب قالت: اخرجا إلی عمی لیزوجنی من محمد فقد قلت له فی ذلک، فدخلا علی عمها، وخطب أبوطالب الخطبة المعروفة، وعقد النکاح، فلما قام محمد صلی الله علیه وآله لیذهب مع أبی طالب قالت (۶) خدیجة: إلی بیتک، فبیتی بیتک، وأنا جاریتک (۷). ۹ – د، قب: زوج أبوطالب خدیجة من النبی، وذلک أن نسآء قریش اجتمعن فی المسجد فی عید، فإذا هن بیهودی یقول: لیوشک أن یبعث فیکن نبی، فأیکن استطاعت أن تکون له أرضا یطأها فلتفعل، فحصبنه، وقر ذلک القول فی قلب خدیجة، وکان النبی صلی الله علیه وآله قد استأجرته خدیجة علی أن تعطیه بکرین، ویسیر مع غلامها میسرة إلی الشام، فلما أقبلا فی سفرهما (۸) نزل النبی صلی الله علیه وآله تحت شجرة فرآه راهب یقال له: نسطور، فاستقبله وقبل یدیه ورجلیه وقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله، لما رأی منه علامات، وإنه نزل تحت الشجرة، ثم قال لمیسرة: طاوعه فی أوامره ونواهیه فإنه نبی، والله ما جلس هذا المجلس بعد عیسی علیه السلام أحد غیره، ولقد (۱). فی المصدر: ملک عن یمینه، وملک عن شماله. (۲). فی المصدر: یحثان. (۳). فی المصدر: إلی دارها. (۴). فی المصدر: واحضر لی. (۵). فی المصدر: عمها ورقة. ۶). فی المصدر: قالت له. (۷). الخرائج: ۱۸۶ و ۱۸۷. (۸). من سفرهما خ ل. بشر به عیسی علیه السلام، ومبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد، وهو یملک الارض بأسرها، وقال میسرة: یا محمد لقد جزنا عقبات بلیلة کنا نجوزها بأیام کثیرة، وربحنا فی هذه السفرة ما لم نربح من أربعین (۱) سنة ببرکتک یا محمد، فاستقبل خدیجة، وأبشرها بربحنا، وکانت وقتئذ جالسة علی منظرة لها، فرأت راکبا علی یمینه ملک مصلت سیفه، وفوقه سحابة معلق علیها قندیل من زبرجدة، وحوله قبة من یاقوتة حمرآء فظنت ملکا یأتی بخطبتها وقالت: اللهم إلی وإلی داری، فلما أتی کان محمدا وبشرها بالارباح، فقالت: وأین میسرة؟ قال: یقفو أثری، قالت: فارجع إلیه وکن معه، ومقصودها لتستیقن حال السحابة، فکانت السحابة تمر معه، فأقبل میسرة إلی خدیجة وأخبرها بحاله، وقال لها: إنی کنت آکل معه حتی یشبع (۲) ویبقی الطعام کما هو، وکنت أری وقت الهاجرة ملکین یظللانه، فدعت خدیجة بطبق علیه رطب، ودعت رجالا ورسول الله صلی الله علیه وآله فأکلوا حتی شبعوا، ولم ینقص شیئا، فأعتقت میسرة وأولاده وأعطته عشرة آلاف درهم لتلک البشارة، ورتبت الخطبة من عمرو

بن أسد عمها. قال النسوی فی تاریخه: أنکحه إیاها أبوها خویلد بن أسد، فخطب أبوطالب بما رواه الخرکوشی فی شرف المصطفی، والزمخشری فی ربیع الابرار، وفی تفسیره الکشاف، وابن بطهٔ فی الابانهٔ، والجوینی فی السیر عن الحسن، والواقدی وأبی صالح والعتبی فقال: الحمد لله الذی جعلنا من زرع إبراهیم الخلیل، ومن ذریهٔ الصفی إسماعیل، وصئصئ (۳) معد، وعنصر مضر، وجعلنا حضنهٔ بیته، وسواس (۴) حرمه، وجعل مسکننا بیتا محجوجا، وحرما أمنا، وجعلنا الحکام علی الناس، ثم إن ابن أخی هذا محمد بن عبدالله لا یوازن برجل من قریش إلا رجح به، ولا یقاس بأحد منهم إلا عظم عنه، وإن کان فی المال مقلا، (۱). فی أربعین خ ل. (۲). فی المناقب: حتی نشبع ویبقی الطعام بحاله.(۳). ضئصئ خ ل. (۴). قوله: حضنهٔ البیت أی مربیه وکافله. وسواس جمع السائس: المدبر والمتولی لامر القوم ومن یصلح الخلق بارشادهم إلی الطریق المنجی فی عاجلهم وآجلهم. فإن المال ورق حائل (۱)، وظل زائل، وله والله خطب عظیم، ونبأ شائع، وله رغبهٔ فی خدیجهٔ، ولها فیه رغبهٔ، فزوجوه والصداق ما سألتموه من مالی عاجلهٔ وآجلهٔ فقال خویلد: زوجناه ورضینا به. وروی أنه قال بعض قریش: یا عجبا أیمهر النسآء الرجال، فغضب أبوطالب وقال: إذا کانوا مثل ابن أخی هذا طلبت الرجال بأغلی الاثمان، وإذا کانوا أمثالکم لم تزوجوا (۲) إلا بالمهر الغالی، فقال رجل من قریش یقال له: عبدالله بن غنم:

هنیئا مریئا یا خدیجهٔ قد جرت++لک الطیر فیما کان منک بأس

تزوجته (۳) خیر البریهٔ کلها ومن ذا الذی فی الناس مثل محمد؟

وبشر به المرءآن (۴) عیسی بن مریم وموسی بن عمران فیا قرب موعد

أقرت به الکتاب قدما بأنه رسول من البطحاء هاد ومهتد (۵).

بیان: قوله: فحصبنه أی رمینه بالحصباء، وصئصئ بالمهملتین والمعجمتین: الاصل، قال فی النهایهٔ: فی حدیث الخوارج یخرج من ضئضئ هذا قوم یمرقون من الدین، الضئضئ: الاصل، یقال: ضئصئ صدق، وضؤضؤ صدق، وحکی بعضهم ضئضیئ بوزن قندیل، یرید أنه یخرج من نسله ومن عقبه، ورواه بعضهم بالصاد المهملهٔ وهو بمعنا انتهی. وفی القاموس: الورق مثلثهٔ، وککتف وجبل: الدارهم المضروبهٔ، ومحرکهٔ الحی من کل حیوان، والمال من إبل ودراهم وغیرها انتهی. وفی الفقیهٔ: رزق کما سیأتی، و الحائل: المتغیر. ۱۰ – قب: خرج النبی صلی الله علیه وآله إلی الشام فی تجارهٔ لخدیجهٔ وله خمس وعشرون (۱). فی العدد: أمر حائل. (۲). فی المناقب: لم یزوجوا. (۳). تزوجت خ ل. (۴). البران خ ل. (۵). مناقب آل أبی طالب ۱: ۲۹ و ۳۰. العدد مخطوط. سنهٔ، وتزوج بها بعد أشهر، قال الکلینی: تزوج خدیجهٔ وهو ابن بضع وعشرین سنهٔ ولبث بها أربعا وعشرین سنهٔ وأشهرا، وبنیت الکعبهٔ ورضیت قریش بحکمه فیها وهو ابن خمس وثلاثین سنهٔ (۱). أقول: أوردنا تاریخ وفاتها فی باب المبعث. ۱۱ – شی: عن زرارهٔ وحمران ومحمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: حدث أبوسعید الخدری أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: إن جبرئیل علیه السلام قال لی لیلهٔ اسری بی حین رجعت وقلت: یا جبرئیل هل لک من حاجهٔ؟ قال: حاجتی أن تقرأ علی خدیجهٔ من الله ومنی السلام، وحدثنا عند ذلک أنها قالت حین لقاها نبی الله صلی الله علیه وآله فقال لها: الذی قال جبرئیل، فقالت: إن الله هو السلام، ومنه السلام، وإلیه السلام، وعلی جبرئیل السلام (۲). ۱۲ – کشف: من مسند أحمد بن حنبل، عن عبدالله ابن جعفر، عن علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: خیر نسائها خدیجهٔ، وخیر نسائها مریم. ومنه، عن عبدالله بن جعفر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله امرت أن ابشر خدیجهٔ ببیت من قصب لا صخب فیه ولا نصب. ومنه، عن ابن عباس: إن أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله بعد خدیجهٔ علی علیه السلام، وقال مرهٔ: أسلم. وقد تقدم ذکر إسلامها رضی الله عنها، وأنها سبقت الناس کافهٔ، فلا حاجهٔ إلی إعادهٔ ذلک، وهو مشهور. ومن المسند عن أنس بن مالک، عن النبی صلی الله علیه وآله قال: حسبک من نسآء العالمین مریم بنت عمران، وخدیجهٔ بنت خویلد، وفاطمهٔ بنت محمد، وآسیهٔ بنت مزاحم امرأهٔ فرعون. ومنه، عن عبدالله بن أبی أوفی قال: بشر رسول الله صلی الله علیه وآله خدیجهٔ ببیت فی الجنهٔ (۱). المناقب ۱: ۱۱۹. (۲). تفسیر العیاشی: مخطوط.لا صخب فیه (۱) ولا نصب. وروی أن جبرئیل أتی النبی صلی الله علیه وآله فسأل عن خدیجهٔ فلم یجدها، فقال: إذا جاءت فأخبرها أن ربها یقرؤها السلام. وروی أبوهریرهٔ قال: أتی

جبرئيل النبى صلى الله عليه وآله فقال: هـذه خديجـة قد أتتك معها إنآء مغطى فيه إدام أو طعام أو شـراب، فإذا هى أتتك فاقرأ عليها السـلام من ربهـا، ومنى السـلام، وبشـرها ببيت فى الجنـة من قصب لا صـخب فيه ولا نصب (٢). وقال شـريك: وقد سـئل عن القصب قصب الـذهب (٣). وقـال الجـوهرى: القصب: أنـابيب من جوهر وذكر الحـديث. وقـال غيره: اللؤلؤ، وقـال صـاحب النهايـة فى غريب الحـديث: القصب: لؤلؤ مجوف واسع كالقصـر المنيف فى هـذا الحديث. والقصب من الجوهر: ما اسـتطال منه فى تجويف. وروى أن عجوزا دخلت على النبى صـلى الله عليه وآله فألطفهـا، فلمـا خرجت سـألته عائشـة فقال: إنها كانت تأتينا فى زمن خديجـة، وإن حسـن العهـد من الايمـان. وعن على عليه السـلام قـال: ذكر النبى صـلى الله عليه وآله خديجـة يومـا وهو عنـد نسائه فبكى، فقالت عائشـة: ما يبكيك على عجوز حمراء من عجائز بنى أسـد؟ فقال: صـدقتنى إذ كـذبتم، وآمنت بى إذ كفرتم، وولدت لى إذ عقمتم، قالت عائشة: فما زلت أتقرب إلى رسول الله صـلى الله عليه وآله بذكرها. ونقلت من كتاب معالم العترة النبوية لابى محمد بن عبدالعزيز بن الاخضر الجنابذى الحنبلى ذكر خديجة بنت خويلد ام المؤمنين، وتقدم إسـلامها، وحسن موازرتها، وخطر فضـلها، وشرف منزلتها، ذكر مرفوعا عن محمـد بن إسـحاق (۴) قـال. كانت خديجـة بنت خويلـد (١). فى المصـدر: من قصب لاـ صـخب فيه. (٢). قلت: الاحـاديث كلها موجودة فى مسـند أحمـد فى باب مسـند على عليه السـلام ومسـند عبدالله جعفر وابن عباس وأنس وعبدالله بن أبى أوفى وأبى هريرة. (٣). فى المصـدر: انه قصب الـذهب. قلت: ولعل الصـحيح: قال: إنه قصب الذهب. (۴). وأخرجه أيضا ابن هشام فى السـيرة النبويـة ١: ٢٠٣ باسـناده عن ابن اسـحاق. امرأة تـاجرة ذات شـرف ومـال، تسـتأجر الرجال فى مالها، وتضاربهم إياه بشـئ تجعله لهم منه، وكانت قريش قوما تجارا، فلما بلغها عن رسول الله صـلى الله عليه وآله من صـدق حـديثه و عظيم أمانته وكرم أخلاقه بعثت إليه وعرضت عليه أن يخرج فى مالهـا تـاجرا إلى الشـام، وتعطيه أفضل ما كانت تعطى غيره من التجار، مع غلام لها يقال له: ميسـرة، فقبله منها رسول الله صلى الله عليه وآله، وخرج فى مالها ذلك، ومعه غلامها ميسـرة حتى قدم الشام، فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله فى ظل شجرة قريبا من صومعة راهب، فاطلع الراهب إلى ميسـرة فقال: من هذا الرجل الذى نزل تحت هذه الشـجرة؟ فقال ميسرة: هذا رجل من قريش من أهل الحرم، فقال له الراهب: ما نزل تحت هذه الشجرة إلا نبى، ثم باع رسول الله صلى الله عليه وآله سلعته التى خرج فيها (١)، واشترى ما أراد أن يشترى، ثم أقبل قافلا إلى مكـة ومعه ميسـرة، وكان ميسـرة فيما يزعمون قال: إذا كانت الهاجرة (٢) واشتد الحر نزل ملكان يظلانه من الشـمس، وهو يسـير على بعيره، فلما قدم مكة على خديجة بمالها باعت ما جاء به فأضعف أو قريبا، وحدثها ميسرة عن قول الراهب وعمـا كـان يرى من إظلاـل الملكين، فبعثت إلى رسول الله فقالت له فيما يزعمون: يا ابن عم قـد رغبت فيك لقرابتك منى، و شرفك فى قومك، وسـطتك (٣) فيهم، وأمانتك عنـدهم، وحسن خلقك وصدق حديثك، ثم عرضت عليه نفسـها، وكانت خديجة امرأة حازمة لبيبة، وهى يومئذ أوسط قريش نسبا وأعظمهم شـرفا، وأكثرهم مالا، وكل قومها قد كان حريصا على ذلك لو يقدر عليه، فلما قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله ما قالت ذكر ذلك لاعمامه، فخرج معه منهم حمزة بن عبدالمطلب حتى دخل على خويلد بن أسد فخطبها إليه فتزوجها رسول الله صـلى الله عليه وآله. وروى بإسناده عن ابن شهاب الزهرى قال: لما استوى رسول الله صلى الله عليه وآله وبلغ أشـده وليس له كثير مال اسـتأجرته خديجة بنت خويلد إلى سوق حباشة، وهو سوق بتهامة، و اسـتأجرت معه رجلا آخر من قريش، فقـال رسول الله صـلى الله عليه وآله: مـا رأيت من صاحبـة لاـجير ئ(١). فى السـيرة: خرج بها. (٢). الهـاجرة: نصف النهار فى القيظ، أو من عند زوال الشـمس إلى العصـر. (٣). سـطتك بكسـر السـين وفتح الطاء أى شرفك وسامى منزلتك. خيرا من خديجة، ما كنا نرجع أنا وصاحبى إلا وجـدنا عنـدها تحفـة من طعام تخبأه لنا. ومنه، قال الدولابى يرفعه عن رجاله: إنه كان من بدء أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أنه رأى فى المنام رؤيا فشق عليه، فـذكر ذلك لصاحبته خديجـة، فقالت له: أبشـر، فإن الله تعالى لا يصـنع بك إلا خيرا، فذكر لها أنه رأى أن بطنه اخرج فطهر وغسل ثم اعيد كما كان، قالت: هذا خير فأبشـر، ثم استعلن له جبرئيل فأجلسه على ما شاء الله أن يجلسه عليه، وبشـره برسالـة الله حتى اطمـأن، ثم قـال: اقرأ، قـال كيف أقرء؟ قال: اقرأ باسم ربـك الـذى خلق – خلق الانسان من علق – اقرأ وربـك الاكرم فقبل رسول الله صـلى الله عليه وآله رسالـة ربه واتبع الـذى جاء به جبرئيل من عنـد الله، وانصـرف إلى أهله،

فلما دخل على خديجة قال: أرأيتك الذى كنت احدثك ورأيته فى المنام فإنه جبرئيل استعلن، وأخبرها بالذى جاءه من عند الله وسمع، فقالت: أبشر يا رسول الله، فو الله لا يفعل الله بك إلا خيرا، فاقبل الذى أتاك الله، وأبشر فإنك رسول الله حقا. وروى مرفوعا إلى الزهرى قال: كانت خديجة أول من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله. وعن ابن شهاب: أنزل الله على رسوله القرآن والهدى وعنده خديجة بنت خويلد. وقال ابن حماد: بلغنى أن رسول الله صلى الله عليه وآله تزوج خديجة على اثنتى عشرة أوقية ذهبا وهى يومئذ ابنة ثمانى وعشرين سنة. وحدثنى ابن البرقى أبوبكر، عن ابن هشام، عن غير واحد، عن أبى عمرو بن العلاء قال: تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة وهو ابن خمس وعشرين سنة. وعن قتادة بن دعامة قال: كانت خديجة قبل أن يتزوج بها رسول الله صلى الله عليه وآله عند عتيق ابن عائذ بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم، يقال: ولدت له جارية وهى ام محمد بن صيفى المخزومى، ثم خلف عليها بعد عتيق أبوهالة هند بن زرارة التيمى، فولدت له هند بن هند، ثم تزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله. وبإسناده يرفعه إلى محمد بن إسحاق قال: كانت خديجة أول من آمن بالله ورسوله وصدقت بما جاء من الله، ووازرته على أمره، فخفف الله بذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان لا يسمع شيئا يكرهه من رد عليه وتكذيب له فيحزنه ذلك إلا فرج الله ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله بها، إذا رجع إليها تثبته، وتخفف عنه، وتهون عليه أمر الناس حتى ماتت رحمها الله. وعن إسماعيل بن أبى حكيم مولى آل الزبير أنه حدث عن حديجة أنها قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: أى ابن عم أتستطيع أن تخبرنى بصاحبك هذا الذى يأتيك إذا جاءك؟ قال: نعم، قالت: فإذا جاءك فأخبرنى، فجاء جبرئيل عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لخديجة: يا خديجة هذا جبرئيل قد جاءنى، قالت: قم يا بن عم فاجلس على فخذى اليسرى، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فجلس عليها، قالت: هل تراه؟ قال: نعم، قالت: فتحول فاقعد على فخذى اليمنى، فتحول، فقالت: هل تراه؟ قال: نعم، قالت: فاجلس فى حجرى، ففعل، قالت: هل تراه؟ قال: لا، قالت: يا بن عم اثبت وأبشر، فو الله إنه لملك (۱) وما هو بشيطان. قال ابن إسحاق: قد حدثت بهذا الحديث عبدالله بن حسن قال: سمعت امى فاطمة بنت حسين تحدث بهذا الحديث عن خديجة إلا أنى سمعتها تقول: أدخلت رسول الله صلى الله عليه وآله بينها وبين درعها، فذهب عند ذلك جبرئيل، فقالت خديجة لرسول الله صلى الله عليه وآله: إن هذا لملك وما هو بشيطان. وعن ابن إسحاق أن خديجة بنت خويلد وأبا طالب ماتا فى عام واحد، فتتابع على رسول الله صلى الله عليه وآله هلاك خديجة وأبى طالب، وكانت خديجة وزيرة صدق على الاسلام، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يسكن إليها. وعن عروة بن الزبير قال: توفيت خديجة قبل أن تفرض الصلاة، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اريت بخديجة بيتا من قصب لا صخب فيه ولا نصب. وقال ابن هشام: حدثنى من أثق به أن جبرئيل أتى النبى صلى الله عليه وآله فقال: أقرء خديجة من ربها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا خديجة هذا جبرئيل يقرئك من ربك السلام، فقالت خديجة: الله السلام، ومنه السلام. وعلى جبرئيل السلام. وروى أن آدم عليه السلام قال: إنى لسيد البشر يوم القيامة إلا رجل من ذريتى (۱). فى المصدر: إن هذا الملك كريم. نبى من الانبياء يقال له: محمد صلى الله عليه وآله (۱)، فضل على باثنتين: زوجته عاونته وكانت له عونا، وكانت زوجتى على عونا، وإن الله أعانه على شيطانه فأسلم، وكفر شيطانى (۲). وعن عائشة قالت: كان رسول الله إذا ذكر خديجة لم يسأم من ثناء عليها واستغفار لها: فذكرها ذات يوم فحملتنى الغيرة فقلت: لقد عوضك الله من كبيرة السن، قالت: فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله غضب غضبا شديدا، فسقطت فى يدى (۳)، فقلت: اللهم إنك إن أذهبت بغضب رسولك صلى الله عليه وآله لم اعد بذكرها (۴) بسوء ما بقيت، قالت: فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيت قال: كيف قلت؟ والله لقد آمنت بى إذ كفر الناس، وآوتنى إذ رفضنى الناس، وصدقتنى إذ كذبنى الناس، ورزقت منى (۵) حيث حرمتموه، قالت: فغدا وراح على بها شهرا. وروى أن خديجة رضوان الله عليها كانت تكنى ام هند. وعن ابن عباس أن عم خديجة عمرو بن أسد زوجها رسول الله صلى الله عليه وآله، وأن أباها مات قبل الفجار. وعن ابن عباس أنه تزوجها صلى الله عليه وآله وهى ابنة ثمانى وعشرين سنة، ومهرها (۶) اثنتى عشرة أوقية، وكذلك كانت مهور نساؤه، وقيل: إنها ولدت قبل الفيل بخمسة عشر سنة، وتزوجها صلى الله عليه وآله وهى بنت أربعين سنة، ورسول الله صلى الله عليه وآله ابن خمس وعشرين سنة.

وحديث عفيف ورؤيته النبى صلى الله عليه وآله وخديجة وعليا يصلون حين قدم تاجرا إلى (۱). فى المصدر: أحمد. (۲). لعل المراد بالشيطان النفس الامارة، أى أن الله أعانه على نفسه ووفقه فغلب عليها، و أدخلها تحت قيادة التسليم لامر مولاها، ولكنى لم اوفق على قيادتها فعصت وصدرت عنها ما يخالف رضى الله تعالى، هذا ما تحتمله ألفاظ الحديث، لكنه غير موافق لما عليه الامامية من عصمة الانبياء عليهم السلام، فيجب طرحه أو حمله على غير ذلك مما تقدم فى بابه. (۳). أى ندمت على ذلك. (۴). فى المصدر: لم أعد لذكر لها بسوء ما بقيت. (۵). فى المصدر: ورزقت منى الولد. (۶). فى المصدر: ومهرها النبى صلى الله عليه وآله. العباس، وقوله: لا والله ما علمت على ظهر الارض كلها على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة قد تقدم ذكره بطريقه فلا حاجة لنا إلى ذكره، لانه لم يختلف فى أنها رضى الله عنها أول الناس إسلاما. وقال ابن سعد يرفعه إلى حكم بن حزام (۱): قال: توفيت خديجة فى شهر رمضان سنة عشرة من النبوة، وهى ابنة خمس وستين سنة، فخرجنا بها من منزلها حتى دفناها بالحجون، فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله فى حفرتها، ولم يكن يومئذ صلاة على الجنازة، قيل: ومتى ذلك يا أبا خالد؟ قال: قبل الهجرة بسنوات ثلاث أو نحوها، وبعد خروج بنى هاشم من الشعب بيسير، قال: فكانت أول امرأة تزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله، وأولاده كلهم منها إلا إبراهيم، فأنه من مارية القبطية. هذا آخر ما نقلته من كتاب الجنابذى (۲). بيان: قوله: وسطتك بكسر السين، أى كونك وسطهم ومتوسطا بينهم، أى أشرفهم، قال الجوهرى: وسطت القوم أسطهم وسطا ووسطة، أى توسطتهم، وفلان وسيط فى قومه: إذا كان أوسطهم نسبا وأرفعهم محلا انتهى. قوله صلى الله عليه وآله: ورزقت منى، أى الولد، أو الاسلام. (۳) قولها: فغدا وراح على بها شهرا، لعل المعنى أنه صلى الله عليه وآله كان إلى شهر يذكر خديجة وفضلها فى الغدو والرواح، أو لما علم ندامتى فى أمرها كان يغدو ويروح إلى لطفا بى (۴). ۱۳ - كا: بعض أصحابنا، عن على بن الحسين، عن على بن حسان، عن عبدالرحمن بن كثير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لما أراد رسول الله صلى الله عليه وآله أن يتزوج خديجة (۱). فى المصدر: حكيم بن حزام، وهو الصحيح، وهو حكيم بن حزام بن خويلد بن أسد بن عبد العزى الاسدى، أبوخالد المكى، ابن أخى خديجة أم المؤمنين رضى الله عنها، وحزام بالحاء المهملة والزاء المعجمة. (۲). كشف الغمة: ۱۵۱ - ۱۵۳. (۳). قد عرفت أن الموجود فى المصدر: ورزقت منى الولد. فلا مجال لاحتمال الثانى، مع أن الاسلام قد ذكر قبلا فلا وجه للاعادة. (۴). والاظهر أن المعنى كان يغدو ويروح شهرا بهذه الحالة أى بحالة الغضب. وأخرج ابن الاثير الحديث مسندا باختلاف فى ألفاظه فى اسد الغابة ۵: ۴۳۸. بنت خويلد أقبل أبوطالب فى أهل بيته ومعه نفر من قريش حتى دخل على ورقة بن نوفل عم خديجة، فابتدأ أبوطالب بالكلام فقال: الحمد لرب (۱) هذا البيت الذى جعلنا من زرع إبراهيم، وذرية إسماعيل وأنزلنا حرما آمنا، وجعلنا الحكام على الناس، وبارك لنا فى بلدنا الذى نحن فيه، ثم إن ابن أخى هذا يعنى رسول الله صلى الله عليه وآله ممن لا يوزن برجل من قريش إلا رجح به، ولا يقاس به رجل إلا عظم عنه، ولا عدل له فى الخلق، وإن كان مقلا فى المال، فإن المال رفد جار، وظل زائل، وله فى خديجة رغبة، ولها فيه رغبة، وقد جئناك (۲) لنخطبها إليك برضاها وأمرها، والمهر على فى مالى الذى سألتموه عاجله وآجله، وله ورب هذا البيت حظ عظيم، ودين شائع، ورأى كامل ثم سكت أبوطالب فتكلم عمها وتلجلج، وقصر عن جواب أبى طالب وأدركه القطع والبهر، وكان رجلا من القسيسين، فقالت خديجة مبتدئة: يا عماه إنك وإن كنت أولى (۳) بنفسى منى فى الشهود فلست أولى بى من نفسى، قد زوجتك يا محمد نفسى، والمهر على فى مالى، فأمر عمك فلينحر ناقة فليولم بها، وأدخل على أهلك، قال (۴) أبوطالب: اشهدوا عليها بقبولها محمدا وضمانها المهر فى مالها، فقال بعض قريش: يا عجباه (۵) المهر على النسآء للرجال؟ فغضب أبوطالب غضبا شديدا وقام على قدميه، وكان ممن يهابه الرجال ويكره غضبه (۶)، فقال: إذا كانوا مثل ابن أخى هذا طلبت الرجال بأغلى الاثمان، وأعظم المهر، وإذا كانوا أمثالكم لم يزوجوا إلا بالمهر الغالى، ونحر أبوطالب ناقة ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله بأهله، فقال رجل من قريش يقال له: عبدالله (۷) بن غنم:

هنيئا مرئيا يا خديجة قد جرت لك الطير فيما كان منك بأسعد

(۱). الحمد لله خ ل. (۲). ولقد جئناك خ ل. (۳). أولى لى خ ل. (۴). فقال خ ل. (۵). واعجباه خ ل. (۶). فى المصدر: وكان ممن

تهابه الرجل وتكره غضبه. (٧). أبوعبدالله خ ل وفى المصدر: فقال رجل من قريش يقال له: عبدالله بن غنم شعرا.

تزوجت خير البريهٔ كلها ومن ذا الذى فى الناس مثل محمد؟

وبشر به البر ان عيسى بن مريم وموسى بن عمران فياقرب موعد

أقرت به الكتاب قدما بأنه رسول من البطحاء هاد ومهتد (١).

بيان: الزرع: الولد. قوله: فإن المال رفد جار أى عطاء مستمر، يجريه الله على عباده بقدر حاجتهم، وقد مر مكانه: ورق حائل، وسيأتى من الفقيه: رزق حائل. والبهر بالضم: انقطاع النفس من الاعياء، قولها: وإن كنت أولى بنفسى منى، لعل المعنى إنك وإن كنت أولى بأمرى فى محضر الناس عرفا، فلست أولى بأمرى واقعا، أو إن كنت أولى فى الحضور والتكلم بمحضر الناس، فلست أولى منى فى أصل الرضا والقبول، أو إن كنت قادرا على إهلاكى وامكنك فيه، لكنى لا امكنك فى ترك هذا الامر، ولعل الاوسط أظهر، قوله: قد جرت لك الطير، يقال للحظ من الخير والشر: طائر، لقول العرب: جرى لفلان الطائر بكذا من الخير والشر، على طريقهٔ التفأل والطيرهٔ، وأصله أنهم كانوا يتفألون ويتطيرون بالسوانح والبوارح (٢) من الطير عند توجههم إلى مقاصدهم ويحتمل أن يكون المعنى انتشر أسعد الاخبار منك فى الآفاق سريعا بسبب ما كان منك من حسن الاختيار، فإن الطير أسرع فى إيصال الاخبار من غيرها، والاول أظهر. والبر بالفتح: الصادق، والكثير البر. والقدم بالكسر: خلاف الحدوث، يقال: قد ما كان كذا. ١۴ – كا: أبوعلى الاشعرى، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه واله على خديجهٔ حيث مات (٣) القاسم ابنها وهى تبكى، فقال لها: ما يبكيك، فقالت: درت دريرهٔ فبكيت، فقال: يا خديجهٔ أما ترضين إذا كان يوم القيامهٔ أن تجئ إلى باب الجنهٔ وهو قائم فيأخذ بيدك (١). الفروع ٢: ١٩ و ٢٠.(٢). السوانح جمع السانح: الذى يأتى من جانب اليمين، ويقابله البارح وهو الذى يأتى من جانب اليسار، والعرب تتيمن بالسوانح، وتتشأم بالبوارح.(٣). فى المصدر: حين مات.فيدخلك الجنهٔ، وينزلك أفضلها؟ وذلك لكل مؤمن، إن الله عزوجل أحكم وأكرم أن يسلب المؤمن ثمرهٔ فؤاده ثم يعذبه بعدها أبدا (١). ١۵ – كا: العدهٔ، عن البرقى، عن إسماعيل بن مهران، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: توفى طاهر ابن رسول الله صلى الله عليه واله فنهى رسول الله صلى الله عليه واله خديجهٔ عن البكاء، فقالت: بلى يا رسول الله، ولكن درت عليه الدريرهٔ فبكيت، فقال لها: أما ترضين أن تجديه قائما على باب الجنهٔ، فإذا رآك أخذ بيدك فأدخلك (٢) أطهرها مكانا، وأطيبها؟ قالت: وإن ذلك كذلك؟ قال: فإن الله أعز وأكرم من أن يسلب عبدا ثمرهٔ فؤاده فيصبر ويحتسب ويحمد الله عزوجل ثم يعذبه (٣). ١۶ – نهج: ولم يجمع بيت واحد يومئذ فى الاسلام غير رسول الله صلى الله عليه واله وخديجهٔ وأنا ثالثها (۴). ١٧ – يه: خطب أبوطالب رحمه الله لما تزوج النبى صلى الله عليه واله خديجهٔ بنت خويلد رحمها الله بعد أن خطبها إلى أبيها، ومن الناس من يقول: إلى عمها، فأخذ بعضادتى (۵) الباب ومن شاهده من قريش حضور، فقال: الحمد لله الذى جعلنا من زرع إبراهيم و ذريهٔ إسماعيل، وجعل لنا بيتا محجوجا، وحرما آمنا، يجبى (۶) إليه ثمرات كل شئ وجعلنا الحكام على الناس فى بلدنا الذى نحن فيه (٧) ثم إن ابن أخى محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب لا يوزن برجل من قريش إلا رجح، ولا يقاس بأحد منهم إلا عظم عنه، وإن كان فى المال قل فإن المال رزق حائل، وظل زائل، وله فى خديجهٔ رغبهٔ، ولها فيه (١). الفروع ١: ۵٩. (٢). فادخلك الجنهٔ خ ل. (٣). الفروع ١: ۶٠. (۴). نهج البلاغهٔ: الجزء الاول: ۴١٧. (۵). عضادتا الباب: خشبتاه من جانبيه. (۶). أى يجمع. (٧). فى تاريخ اليعقوبى: بعد قوله: على الناس: وبارك لنا فى بلدنا الذى نحن به. رغبهٔ، والصداق ما سألتم عاجله وآجله (١) من مالى، وله خطر (٢) عظيم، وشأن رفيع، ولسان شافع جسيم، فزوجه ودخل بها من الغد، فأول ما حملت ولدت عبدالله بن محمد صلى الله عليه واله (٣). ١٨ – اقول: قال الكازرونى فى المنتقى: روى أن خزيمهٔ بن حكيم السلمى كانت بينه وبين خديجهٔ بنت خويلد رضى الله عنها قرابهٔ، وإنه قدم عليها، وكان إذا قدم عليها أصابته بخير، فوجهته مع رسول الله صلى الله عليه واله وغلام لها يقال له: ميسرهٔ فى تجارهٔ إلى بصرى من أرض الشام، فأحب خزيمهٔ رسول الله صلى الله عليه واله حبا شديدا، فكان لا يفارقه فى نومه ولا فى يقظته، فساروا حتى إذا كانوا بين الشام

والحجاز قام على ميسرة بعيران لخديجة، وكان رسول الله صلى الله عليه واله فى أول الركب فخاف ميسرة على نفسه وعلى البعرين، فانطلق يسعى إلى رسول الله صلى الله عليه واله فأخبره بذلك فأقبل النبى صلى الله عليه واله إلى البعيرين فوضع يديه على أخفافهما وعوذهما، فانطلق البعيران يسعيان فى أول الركب لهما رغاء (۴)، فلما رأى خزيمة ذلك علم أن له شأنا عظيما، فحرص على لزومه ومحافظته، وساروا حتى إذا دخلوا الشام نزلوا براهب من رهبان الشام، فنزل رسول الله صلى الله عليه واله تحت شجرة، ونزل الناس متفرقين، وكانت الشجرة التى نزل تحتها شجرة يابسة قحلة (۵)، قد تساقط ورقها، ونخر عودها، فلما نزل رسول الله صلى الله عليه واله واطمأن تحتها أنورت وأشرقت واعشوشب ماحولها، وأينع (۶) ثمرها، وتدلت أغصانها، فرفرفت (۷) على رسول الله صلى الله عليه واله، وكان ذلك بعين الراهب فلم يتمالك أن انحدر من صومعته، فقال له: سألتك باللات والعزى (۸)، فقال: إليك عنى (۱). فى المصدر: عاجلة وآجلة. (۲). الخطر: الشرف وارتفاع القدر. وفى تاريخ اليعقوبى: وله والله خطب عظيم ونبأ شايع. (۳). من لا يحضره الفقيه: ۴۱۳. واخرج نحوه اليعقوبى فى تاريخه ۲: ۱۵. (۴). الرغاء: صوت الابل. (۵). قحل الشئ: يبس. (۶). أينع الثمر: أدرك وطاب وحان قطافه.(۷). أى فبسطت أغصانها عليه. (۸). فى المصدر: سألتك باللات والعزى ما اسمك؟.ثكلتك امك، فما تكلمت العرب بكلمة أثقل على من هذه الكلمة، وكان ذلك مكرا من الراهب، وكان معه حين نزل من صومعته رق (۱) أبيض، فجعل ينظر فيه مرة وإلى النبى صلى الله عليه واله اخرى، ثم أكب ينظر فيه مليا، فقال: هو هو ومنزل الانجيل، فلما سمع بذلك خزيمة ظن أن الراهب يريد بالنبى صلى الله عليه واله مكرا، فضرب بيده إلى قائمة سيفه فانتزعه وجعل يصيح بأعلى صوته: يا آل غالب، فأقبل الناس يهرعون إليه من كل ناحية يقولون: ما الذى راعك؟ فلما نظر الراهب إلى ذلك أقبل يسعى إلى صومعته فدخلها وأغلق عليه بابها، ثم أشرف عليهم فقال: يا قوم ما الذى راعكم منى؟ فوالذى رفع السماوات بغير عمد ما نزل بى ركب هو أحب إلى منكم، وإنى لاجد فى هذه الصحيفة أن النازل تحت هذه الشجرة - وأومأ بيده إلى الشجرة التى تحتها رسول الله صلى الله عليه واله - هو رسول رب العالمين، يبعث بالسيف المسلول، وبالذبح الاكبر، وهو خاتم النبيين، فمن أطاعه نجا، ومن عصاه غوى، ثم أقبل على خزيمة فقال: ما تكون من هذا الرجل؟ أرجلا من قومه؟ قال: لا، ولكن خادم له، وحدثه بحديث البعيرين، فقال له الراهب: أيها الرجل إنه النبى الذى يبعث فى آخر الزمان، وإنى مفوض إليك أمرا، ومستكتمك خبرا، وعاهد إليك عهدا، فقال: ما هو؟ فإنى سامع لقولك، وكاتم لسرك، ومطيع لامرك، فقال: إنى أجد فى هذه الصحيفة أنه يظهر على البلاد، وينصر على العباد، ولا ترد له راية، ولا تدرك له غاية، وإن له أعداء أكثرهم اليهود أعداء الله، فأحذرهم عليه، فأسر خزيمة ذلك فى نفسه، ثم أقبل على رسول الله صلى الله عليه واله فقال: يا محمد إنى لارى فيك شيئا ما رأيته فى أحد من الناس، إنى لاحسبك النبى الذى يذكر أنه يخرج من تهامة، وإنك لصريح (۲) فى ميلادك، والامين فى أنفس قومك، وإنى لارى عليك من الناس محبة، وإنى مصدقك فى قولك، وناصرك على عدوك، فانطلقوا يؤمون الشام، فقضوا بها حوائجهم، ثم رجعوا، (۱). الرق: جلد رقيق يكتب فيه. الصحيفة البيضاء. (۲). الصريح: الخالص، ولعل المراد أن ميلادك لم يشب بشئ من رسوم الجاهلية، أو أن نسبك الخالص، أو أنك خرجت من النكاح لم يدنسك السفاح. قال الكازرونى فى المنتقى: أى لست بكاذب عندهم. ثم قال: فأرسلت خديجة إلى عمها عمرو بن أسد ليزوجها، فحضر، ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله فى عمومته فتزوجها وهو ابن خمس وعشرين سنة، وخديجة يومئذ بنت أربعين سنة. وقد روى قوم أنه زوجها أبوها فى حال سكره (۱). قال الواقدى: هذا غلط، والصحيح أن عمها زوجها، وأن أباها مات قبل الفجار. وذكر أن أبا طالب خطب يومئذ، وذكر ما مر، فلما أتم أبوطالب خطبته تكلم ورقة بن نوفل، فقال: الحمد لله الذى جعلنا كما ذكرت، وفضلنا على ما عددت، فنحن سادة العرب وقادتها، وأنتم أهل ذلك كله، لا تنكر العشيرة فضلكم، ولا يرد أحد من الناس فخركم وشرفكم، وقد رغبنا بالاتصال بحبلكم وشرفكم، فاشهدوا على معاشر قريش بأنى قد زوجت خديجة بنت خويلد من محمد بن عبدالله على أربعمأة دينار، ثم سكت ورقة، وتكلم أبوطالب وقال: قد أحببت أن يشركك عمها، فقال عمها، اشهدوا على يا معشر قريش إنى قد أنكحت محمد بن عبدالله خديجة بنت خويلد، وشهد على بذلك صناديد قريش، فأمرت خديجة جواريها أن يرقصن ويضربن بالدفوف، وقالت: يا محمد مر

عمک أبا طالب ینحر بکرة من بکراتک، وأطعم الناس علی الباب، وهلم فقل (۲) مع (۱). ذکره الطبری فی تاریخه ۲، ۳۶ عن الواقدی، وروی الیعقوبی فی تاریخه ۲: ۱۴ و ۱۵ ذلک عن عمار بن یاسر فی عمه عمرو بن أسد، إلا أنه قال فلما أصبح عمها عمرو بن أسد أنکر ما رأی فقیل له: هذا، فقال: متی زوجته؟ قیل له: بالامس، قال: ما فعلت، قیل له: بلی نشهد أنک قد فعلت، فلما رأی عمرو رسول الله قال: اشهدوا أنی لم أکن زوجته بالامس، فقد زوجته الیوم اه. قلت: فیهما غرابة وشذوذ، ولم یرد ذلک من طرق الامامیة. بل ورد من طرق لا یعتمد علیها الامامیة، وقد عرفت قبل ذلک فی روایة الکلینی أن خدیجة لما رأت أن عمها تلجلج وقصر عن الجواب قالت: یا عم لست أولی من نفسی، قد زوجتک یا محمد نفسی، وان ثبت فی حدیث صحیح أن غیرها کان المزوج لها فلا ینافی ذلک بل یجمع بوقوع العقد منهما جمیعا، کما یأتی نظیر ذلک فی عقد ورقة بن نوفل. (۲). من قال یقیل قیلولة: نام فی القائلة أی منتصف النهار. أهلک فأطعم الناس، ودخل رسول الله صلی الله علیه واله، فقال مع أهله خدیجة (۱). ۱۹ - اقول: قال أبوالحسن البکری فی کتاب الانوار: مر النبی صلی الله علیه واله یوما بمنزل خدیجة بنت خویلد، وهی جالسة فی ملا من نسائها وجواریها وخدمها، وکان عندها حبر من أحبار الیهود، فلما مر النبی صلی الله علیه واله نظر إلیه ذلک الحبر وقال: یا خدیجة اعلمی أنه قد مر الآن ببابک شاب حدث السن، فأمری من یأتی به، فأرسلت إلیه جاریة من جواریها، وقالت: یا سیدی مولاتی تطلبک، فأقبل ودخل منزل خدیجة، فقالت: أیها الحبر هذا الذی أشرت إلیه، قال: نعم هذا محمد بن عبدالله، قال له الحبر: اکشف لی عن بطنک، فکشف له، فلما رآه قال: هذا والله خاتم النبوة، فقالت (۲) له خدیجة: لو رآک عمه وأنت تفتشه لحلت علیک منه نازلة البلاء، وإن أعمامه لیحذرون علیه من أحبار الیهود، فقال الحبر: ومن یقدر علی محمد هذا بسوء، هذا وحق الکلیم رسول الملک العظیم فی آخر الزمان، فطوبی (۳) لمن یکون له بعلا، وتکون له زوجة وأهلا، فقد حازت شرف الدنیا والآخرة، فتعجبت خدیجة، وانصرف محمد وقد اشتغل قلب خدیجة بنت خویلد بحبه، وکانت خدیجة ملکة عظیمة، وکان لها من الاموال والمواشی شئ لا یحصی، فقالت: أیها الحبر بم عرفت محمدا أنه نبی؟ قال: وجدت صفاته فی التوارة، إنه المبعوث آخر الزمان (۴)، یموت أبوه وامه، ویکفله جده وعمه، وسوف یتزوج بامرأة من قریش سیدة قومها، وأمیرة عشیرتها، وأشار بیده إلی خدیجة، ثم بعد ذلک قال لها: احفظی ما أقول لک یا خدیجة وأنشأ یقول: (۱). المنتقی فی مولود المصطفی: الباب الثامن فیما کان سنة خمس وعشرین من مولده صلی الله علیه وآله اه فیه: فقال مع أهله، فأقر الله عینه، وفرح أبوطالب فرحا شدیدا وقال: الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن ودفع عنا الهموم. (۲). فی المصدر: فکشف عن بطنه، فلما رأی الحبر خاتم النبوة دهش لذلک، قالت. (۳). فی المصدر: هذا وحق الکلیم علی الجبل العظیم محمد صاحب البرهان، المبعوث فی آخر الزمان، المعطل بدینه سائر الادیان. فطوبی اه. (۴). أضاف فی المصدر هنا: یکسر الاصنام.

یا خدیجة لا تنسی الآن قولی وخذی منه غایة المحصول

یا خدیجة هذا النبی بلا شک هکذا قد قرأت فی الانجیل

سوف یأتی من الاله بوحی ثم یجبی (۱) من الاله بالتنزیل

ویزوجه بالفخار ویحظی (۲). فی الوری شامخا علی کل جیل

فلما سمعت خدیجة ما نطق به الحبر تعلق قلبها بالنبی صلی الله علیه واله، وکتمت أمرها، فلما خرج من عندها قال: اجتهدی أن لا یفوتک محمد، فهو الشرف فی الدنیا والآخرة (۳)، وکان لخدیجة عم یقال له: ورقة، وکان قد قرأ الکتب کلها (۴)، وکان عالما حبرا، وکان یعرف صفات النبی الخارج فی آخر الزمان، وکان عند ورقة أنه یتزوج بامرأة (۵) سیدة من قریش، تسود قومها، وتنفق علیه مالها، وتمکنه من نفسها، وتساعده علی کل الامور، فعلم ورقة أنه لیس بمکة أکثر مالا من خدیجة، فرجا ورقة أن تکون ابنة أخیه خدیجة، وکان یقول لها: یا خدیجة سوف (۶) تتصلین برجل یکون أشرف أهل الارض والسماء، (۱). أی یعطی. (۲). ویزوج بذات الفخار فیضحی خ ل. (۳). فی المصدر: فهو والله شرف الدنیا والاخرة. (۴). فی المصدر: یقال له: ورقة بن نوفل، وکان من کهان قریش، وکان قد قرأ صحف شیث علیه السلام وصحف ابراهیم علیه السلام، وقرأ التوراة والانجیل وزبور داود علیه السلام. (۵). فی

المصدر: بامرأة من قريش تكون سيدة قومها وأميرة عشيرتها، تساعده وتعاضده و تنفق عليه مالها، فعلم ورقة اه. (۶). فى المصدر: فرجا ورقة أن تكون زوجته حتى تفوز بالنبى صلى الله عليه وآله، وكان ورقة إذا دخل على خديجة تقول لها: يا خديجة سوف تتصلين برجل يكون فيه شرف الدنيا ونعيم الاخرة، وكانت خديجة أغنى أهل مكة، وكان لها فى كل قبيلة من العرب قريب من الوف من النوق والخيل والغنم، لانها قد زوجت عبيدها بجواريها، وفرقهم مع العرب، وأعطتهم بيوت الشعر، والخيل والابل، وجعلوا يتوالدون ويكثرون، والدواب تلد وتكثر، وكان لها ازيد من أربعين ألف جمل تسافر بالتجارة إلى الشام والعراق والبحرين وعمان والطائف ومصر والحبشة وغيرها من الامصار، ومعها العبيد والغلمان والوكلاء، وكان أبوطالب اه. وكان لخديجة فى كل ناحية عبيد ومواشى حتى قيل: إن لها أزيد من ثمانين ألف جمل متفرقة فى كل مكان، وكان لها فى كل ناحية تجارة، وفى كل بلد مال، مثل مصر والحبشة وغيرها، وكان أبوطالب رضى الله عنه قد كبر وضعف عن كثرة السفر، وترك ذلك من حيث كفل النبى صلى الله عليه واله، فدخل عليه النبى صلى الله عليه واله ذات يوم فوجده مهموما، فقال: ما لى أراك يا عم مهموما؟ فقال: يا ابن أخى اعلم أنه لا مال لنا، وقد اشتد الزمان علينا، وليس لنا مادة، وأنا قد كبرت، وضعف جسمي، وقل ما بيدى، واريد أن أنزل إلى ضريحى (۱)، واريد أن أرى لك زوجة تسر قلبى يا ولدى لتسكن إليها، ومعيشة يرجع نفعها إليك، فقال له النبى صلى الله عليه واله: ما عندك يا عم من الرأى؟ قال: اعلم يابن أخى أن هذه خديجة بنت خويلد قد انتفع بمالها أكثر الناس، وهى تعطى مالها سائر من يسألها التجارة (۲)، ويسافرون به، فهل لك يا ابن أخى أن تمضى معى إليها ونسألها أن تعطيك مالا تتجر فيه، فقال: نعم، قم إليها وافعل ما بدا لك. قال أبوالحسن البكرى: لما اجتمع بنو عبدالمطلب قال أبوطالب لاخوته: امضوا بنا إلى دار خديجة بنت خويلد حتى نسألها أن تعطى محمدا مالا يتجر به، فقاموا من وقتهم وساعتهم وساروا إلى دار خديجة، وكان لخديجة دار واسعة تسع أهل مكة جميعا، وقد جعلت أعلاها قبة من الحرير الازرق، وقد رقمت فى جوانبها صفة الشمس والقمر والنجوم، وقد ربطته من حبال الابريسم (۳) وأوتاد من الفولاذ، وكانت قد تزوجت برجلين أحدهما اسمه أبوشهاب وهو عمرو الكندى (۴)، والثانى اسمه عتيق بن عائذ، فلما ماتا خطبها عقبة بن أبى معيط، والصلت بن أبى يهاب، وكان لكل واحد منهما أربعمأة عبد وأمة، وخطبها أبوجهل بن هشام وأبوسفيان، وخديجة لا ترغب فى واحد منهم، وكان (۱). قبل أن انزل ضريحى أرى خ ل. أقول: هو الموجود فى المصدر. (۲). فى المصدر: وهى تعطى مالها من سألها التجارة. (۳). بحبال من الابريسم خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (۴). المشهور أنه أبوهالة مالك بن النباش بن زرارة التميمى، أو النباش بن زرارة أو هند بن النباش على اختلاف.قد تولع قلبها بالنبى صلى الله عليه واله لما سمعت (۱) من الاحبار والرهبان والكهان، وما يذكرونه من الدلالات، وما رأت قريش من الآيات، فكانت تقول: سعدت من تكون لمحمد قرينة، فإنه يزين صاحبه (۲)، وازداد بها الوجد، ولج بها الشوق (۳)، فبعثت إلى عمها ورقة ابن نوفل فقالت له: يا عم اريد أن أتزوج وما أدرى بمن يكون، وقد أكثر على الناس وقلبى لا يقبل منهم أحدا، فقال لها ورقة: يا خديجة ألا اعلمك بحديث غريب وأمر عجيب؟ قالت: وما هو يا عم؟ قال: عندى كتاب من عهد عيسى عليه السلام فيه طلاسم وعزائم، أعزم بها على ماء وتأخذينه وتغسلين به، ثم أكتب كتابا فيه كلمات من الزبور، وكلمات من الانجيل، فتضعيه تحت رأسك عند النوم وأنت على فراشك ملتفة بثيابك، فإن الذى يكون زوجك يأتيك فى منامك حتى تعرفيه باسمه وكنيته، فقالت: افعل يا عم، قال: حبا وكرامة، وكتب الكتاب، وأعطاها إياه، وفعلت ما أمرها به ونامت فرأت كأن قد جاء إليها رجل لا بالطويل الشاهق، ولا بالقصير اللاذق، أدعج العينين، أزج الحاجبين، أحور المقلتين (۴)، عقيقى الشفتين، مورد الخدين، أزهر اللون، مليح الكون، معتدل القامة، تظله الغمامة، بين كتفيه علامة، راكب على فرس من نور، مزمم (۵) بسلسلة من ذهب، على ظهره سرج من العقيان، مرصع بالدر والجوهر، له وجه كوجه الآدميين منشق الذنب، له أرجل كالبقر، خطوته مد البصر، وهو يرقل بالراكب، وكان خروجه من دار أبى طالب، فلما رأته خديجة ضمته إلى صدرها، وأجلسته فى حجرها، ولم تنم باقى ليلتها إلى أن أقبلت إلى عمها ورقة، وقالت: أنعمت صباحا يا عم، قال: وأنت لقيت (۱). فى المصدر: وكان قد وقع محبة النبى صلى الله عليه واله فى قلبها وقد تولع خاطرها به لما سمعت. (۲). فانه يزين صاحبه ولا يشين خ ل. (۳). لح عليها خ ل.(۴). دعجت العين: صارت

شديدة السواد مع سعتها فصاحبها أدعج. وحورت العين: اشتد بياض بياضها وسواد سوادها فصاحبها أحور. والمقلة: شحمة العين، أو هى السواد والبياض منها. العين ذاتها. (۵). مزموم خ ل. نجاحا، فلعلك رأيت شيئا فى منامك، قالت: رأيت رجلا صفته كذا وكذا، فعندها قال ورقة: يا خديجة إن صدقت رؤياك تسعدين وترشدين، فإن الذى رأيته متوج بتاج الكرامة، الشفيع فى العصاة يوم القيامة، سيد العرب والعجم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن هاشم، قالت: وكيف لى بما تقول يا عم وأنا كما يقول الشاعر:

أسير إليكم قاصدا لازوركم وقد قصرت بى عند ذاك رواحلى

وملك الامانى خدعة غير أننى اعلل حد الحادثات بباطل

احمل برق الشرق شوقا إليكم وأسأل ريح الغرب رد رسائلى

قال: فزاد بها الوجد، وكانت إذا خلت بنفسها فاضت عبرتها أسفا، وجرت دمعتها لهفا، وهى تقول:

كم أستر الوجد والاجفان تهتكه واطلق الشوق والاغضاء (۱) تمسكه

جفانى القلب لما أن تملكه غيرى فوا أسفا لو كنت أملكه

ما ضر من لم يدع منى سوى رمقى لو كان يمسح بالباقى فيتركه

قال الراوى: وأعجب ما رأيت فى هذا الامر العجيب والحديث الغريب أن خديجة لم تفرغ من شعرها إلا وقد طرق الباب، فقالت لجاريتها: انزلى وانظرى من بالباب، لعل هذا خبر من الاحباب، ثم أنشأ يقول:

أيا ريح الجنوب لعل علم من الاحباب يطفى بعض حرى

ولم لا حملوك إلى منهم سلاما أشتريه ولو بعمرى

وحق ودادهم إنى كتوم وإنى لا أبوح لهم بسرى

أرانى الله وصلهم قريبا وكم يسر أتى من بعد عسر

فيوم من فراقكم كشهر وشهر من وصالكم كدهر

قال: ثم نزلت الجارية وإذا أولاد عبدالمطلب بالباب، فرجعت إلى خديجة و قالت: يا سيدتى إن بالباب سادات العرب، ذوى (۲) المعالى والرتب، أولاد عبدالمطلب،(۱). الاعضاء خ ل. (۲). من ذوى المعالى خ ل.فرمقت (۱) خديجة رمق الهوى، ونزل بها دهش الجوى (۲)، وقالت: افتحى لهم الباب، وأخبرى ميسرة يعتد لهم المساند والوسائد، فإنى أرجو أن يكونوا قد أتونى بحبيبى محمد، ثم قالت شعرا:

ألذ حياتى وصلكم ولقاكم ولست ألذ العيش حتى أراكم

وما استحسنت عينى من الناس غيركم ولا لذ فى قلبى حبيب سواكم

على الرأس والعينين جملة سعيكم ومن ذا الذى فى فعلكم قد عصاكم (۳).

فها أنا محسوب (۴) عليكم بأجمعى وروحى ومالى يا حبيبى فداكم

وما غيركم فى الحب يسكن مهجتى وإن شئتم تفتيش قلبى فهاكم

قال صاحب الحديث: وبسط لهم ميسرة المجلس بأنواع الفرش فما استقر بالقوم الجلوس إلا وقد قدم لهم أصناف الطعام والفواكه من الطائف والشام، فأكلوا وأخذوا فى الحديث، فقالت لهم خديجة من وراء الحجاب بصوت عذب، وكلام رطب: يا سادات مكة أضاءت بكم الديار، وأشرقت بكم الانوار، فلعل لكم حاجة فتقضى، أو ملمة (۵) فتمضى، فإن حوائجكم مقضية، وقناديلكم مضيئة، فقال أبوطالب رضى الله عنه: جئناك فى حاجة يعود نفعها إليك، وبركتها عليك، قالت: يا سيدى وما ذلك؟ قال: جئناك فى أمر ابن أخى محمد، فلما سمعت ذلك غاب (۶) رشدها عن الوجود، وأيقنت بحصول المقصود، وقالت شعرا:

بذكركم يطفئ الفؤاد من الوقد ورؤيتكم فيها شفا أعين الرمد

ومن قال: إنی أشتقی (۷) من هواکم فقد کذبوا لو مت فیه من الوجد

وما لی لا أملأ سرورا بقربکم وقد کنت مشتاقا إلیکم علی البعد

(۱). رمق: أطال النظر.(۲). الجوی: شدة الوجد من حزن أو عشق. (۳). فیما أردتم عصاکم خ ل. (۴). محبوب خ ل. (۵). الملمة: النازلة الشدیدة من نوازل الدنیا. (۶). غابت عن الوجود خ ل. وهو الموجود فی المصدر. (۷). أشتکی لهواکم خ ل.تشابه سری فی هواکم وخاطری (۱) - فابدی الذی أخفی وأخفی الذی ابدی ثم قالت بعد ذلک: یا سیدی أین محمد حتی نسمع ما یقول (۲)؟ قال العباس رضی الله عنه: أنا آتیکم به، فنهض وسار یطلبه من الابطح (۳) فلم یجده، فالتفت یمینا وشمالا فقالوا: ما ترید (۴)؟ فقال: ارید محمدا، فقالوا له: فی جبل حری (۵)، فسار إلیه فإذا هو فیه نائما فی مرقد إبراهیم الخلیل علیه السلام ملتفا ببرده وعند رأسه ثعبان عظیم فی فمه طاقة ریحان یروحه بها، فلما نظر إلیه العباس قال: خفت علیه من الثعبان، فجذبت سیفی وهممت بالثعبان (۶)، فحمل الثعبان علی العباس، فلما رأی العباس ذلک صاح من وقته ادرکنی یا ابن أخی، ففتح النبی صلی الله علیه واله عینیه فذهب الثعبان کأنه لم یکن، فقال النبی صلی الله علیه واله: ما لی أری سیفک مسلولا؟ قال: رأیت هذا الثعبان عندک، فسللت سیفی وقصدته خوفا علیک منه، فعرفت فی نفسی الغلبة فصحت بک (۷)، فلما فتحت عینک ذهب کأنه لم یکن، فتبسم النبی صلی الله علیه واله، وقال: یا عم لیس هذا بثعبان، ولکنه ملک من الملائکة، ولقد رأیته مرارا، وخاطبته (۸) جهارا، وقال لی: یا محمد إنی ملک من عند ربی موکل بحراستک فی اللیل والنهار من کید الاعداء والاشرار، قال: ما ینکر فضلک یا محمد (۹)، فقال له: سر معی إلی دار خدیجة بنت خویلد تکون أمینا علی أموالها، تسیر (۱). وظاهری خ ل. (۲). فی المصدر: وأین محمد حتی نحدثه بما تریدون، ونسمع ما یقول. (۳). فی الابطح خ ل. (۴). فی المصدر: قال له بعض أهل مکة: أراک یا سیدی التفت یمینا وشمالا، من تطلب؟. (۵). فی المصدر: قال: کان هنا من ساعة وتوجه طالب جبل حری. (۶). فی المصدر: فلما نظر إلیه العباس خاف علیه من الثعبان أن یقتله فجذب سیفه وهم بالثعبان. (۷). فی المصدر: بعد قوله: مسلولا: قال: رأیت ما أرعبنی، قال: وما رأیت شیئا یشبه السحر، وما کان أبونا یعرف السحر ولا أنت أیضا تعرفه، فأیش هذا؟ قال: رأیت عند رأسک ثعبان عظیم فخفت علیک منه، وأردت قتله فحمل علی فأرعبنی فصحت بک اه قلت: ولعل الصحیح: قال: وما رأیت؟ قال: رأیت شیئا.(۸). خاطبنی خ ل. وهو الموجود فی المصدر. (۹). فی المصدر بعد ذلک: وانی وجدت لک مکانا تعمل فیه، فتبسم النبی صلی الله علیه وآله وقال: وأین یکون هذا؟ قال عند خدیجة تکون أمینا علی أموالها. بها حیث شئت، قال: ارید الشام، قال: ذلک إلیک، فسار النبی صلی الله علیه واله والعباس إلی بیت خدیجة، وکان من عادته صلی الله علیه واله إذا أراد زیارة قوم سبقه النور إلی بیتهم، فسبقه النور إلی بیت خدیجة، فقالت لعبدها میسرة: کیف غفلت عن الخیمة حتی عبرت الشمس إلی المجلس؟ قال: لست بغافل عنها، وخرج فلم یجد تغیر وتد ولا طنب، ونظر إلی العباس فوجده قد أقبل هو والنبی صلی الله علیه واله معه، فرجع وقال لها: یا مولاتی هذا الذی رأیته من أنوار محمد صلی الله علیه واله، فجاءت خدیجة لتنظر إلی محمد، فلما دخل المجلس نهض أعمامه إجلالا له، وأجلسوه فی أوساطهم، فلما استقر بهم الجلوس قدمت لهم خدیجة الطعام (۱) فأکلوا، ثم قالت خدیجة: یا سیدی أنست بک الدیار، وأضاءت بک الاقدار (۲)، وأشرقت من طلعتک الانوار، أترضی أن تکون أمینا علی أموالی تسیر بها حیث شئت؟ قال: نعم رضیت، ثم قال: ارید الشام، قالت: ذلک إلیک، وإنی قد جعلت لمن یسیر علی أموالی مائة وقیة من الذهب الاحمر، ومائة وقیة من الفضة البیضاء، وجملین وراحلتین (۳)، فهل أنت راض؟ فقال أبوطالب رضی الله عنه، رضی ورضینا، وأنت یا خدیجة محتاجة إلیه، لانه من حین خلق ما وقف له العرب علی صبوة، وأنه مکین أمین، قالت خدیجة: تحسن یا سیدی تشد علی الجمل وترفع علیه الاحمال؟ قال: نعم، قالت: یا میسرة: ایتنی ببعیر حتی أنظر کیف یشد علیه محمد، فخرج میسرة وأتی ببعیر شدید المراس، قوی الباس، لم یجسر أحد من الرعاة أن یخرجه من بین الابل لشدة بأسه، فأدناه لیرکبه فهدر وشقشق (۴) واحمرت عیناه، فقال له العباس: ما کان عندک أهون من هذا البعیر؟ ترید أن تمتحن به ابن أخینا؟ فعند ذلک قال النبی صلی الله علیه وآله: دعه یا عم، فلما سمع البعیر کلام البشیر النذیر برک علی قدمی النبی صلی الله علیه وآله، وجعل یمرغ وجهه علی قدمی النبی

صلی الله علیه وآله ونطق بکلام فصیح وقال: (۱). وما یوجب به الاکرام خ. قلت والزیادهٔ موجودهٔ فی المصدر. (۲). الاقطار خ ل. (۳). وراحلهٔ خ ل. وهو الموجود فی المصدر. (۴). هدر البعیر: ردد صوته فی حنجرته. شقشق: هدر وأخرج شقشقته. والشقشقهٔ: شئ کالرئهٔ یخرجه البعیر من فیه إذا هاج. من مثلی وقد لمس ظهری سید المرسلین؟ فقلن النسوهٔ اللاتی کن عند خدیجهٔ: ماهذا إلا سحر عظیم قد أحکمه هذا الیتیم، قالت لهم خدیجهٔ: لیس هذا سحرا، وإنما هو آیات بینات، وکرامات ظاهرات، ثم قالت:

نطق البعیر بفضل أحمد مخبرا هذا الذی شرفت به ام القری

هذا محمد خیر مبعوث أتی فهو الشفیع وخیر من وطأ الثری

یا حاسدیه تمزقوا من غیظکم فهو الحبیب ولا سواه فی الوری

قال: وخرج أولاد عبدالمطلب وأخذوا فی اهبهٔ السفر (۱)، فالتفتت خدیجهٔ إلی النبی صلی الله علیه وآله وقالت: یا سیدی ما معک غیر هذه الثیاب، فلیست هذه تصلح للسفر، فقال: لست أملک غیرها، فبکت خدیجهٔ وقالت: عندی یا سیدی ما یصلح للسفر، غیر أنهن طوال فامهل (۲) حتی اقصرها لک، فقال: هلمی بها، وکان صلی الله علیه وآله إذا لبس القصیر یطول وإذا لبس الطویل یقصر، کأنه مفصل علیه (۳)، فأخرجت له ثوبین من قباطی (۴) مصر، وجبهٔ عدنیهٔ، وبردهٔ یمنیهٔ، وعمامهٔ عراقیهٔ، وخفین من الادیم، وقضیب خیزران، فلبس النبی صلی الله علیه وآله الثیاب وخرج کأنه البدر فی تمامه (۵)، فلما نظرت إلیه جعلت تقول:

اوتیت من شرف الجمال فنونا ولقد فتنت بها القلوب فتونا

قد کونت للحسن فیک جواهر فیها دعیت الجوهر المکنونا

یا من أعار (۶) الظبی فی لفتاته (۷). للحسن جیدا سامیا وجفونا

انظر إلی جسمی النحیل وکیف قد أجریت من دمع العیون عیونا

(۱). الاهبهٔ: العدهٔ. وزاد فی المصدر: وإصلاح شأنهم.(۲). فتمهل خ ل.(۳). قد فصل علیه خ ل. وهو الموجود فی المصدر.(۴). القباطی والقباطی جمع القبطیهٔ، القبطیهٔ والقبطیهٔ: ثیاب من کتان منسوبهٔ إلی القبط. و فی المصدر: وبردهٔ یمانیهٔ. وفیه: وعمامهٔ شربیهٔ من دق العراق بحاشیتین من حریر. (۵). کأنه البدر عند التمام، إذا انجلی عنه الغمام خ ل، وهو الموجود فی المصدر. (۶). أغار خ. (۷). فی فلواته خ ل.

أسهرت عینی فی هواک صبابهٔ وملئت قلبی لوعهٔ (۱) وجنونا

ثم قالت: یا سیدی عندک ما ترکب علیه؟ قال: إذا تعبت رکبت أی بعیر أردت، قالت: وما یحملنی علی ذلک (۲)؟ لا کانت الاموال دونک یا محمد (۳)، ثم قالت لعبدها میسرهٔ: ایتنی بناقتی الصهباء حتی یرکبها سیدی محمد، فأتی بها میسرهٔ وهی تزید علی الاوصاف، لا یلحقها فی سیرها تعب، ولا یصیبها نصب، کأنها خیمهٔ مضروبهٔ، أو قبهٔ منصوبهٔ، ثم التفتت إلی میسرهٔ وناصح وقالت لهما: اعلما أننی قد أرسلت إلیکما أمینا علی أموالی، وأنه أمیر قریش وسیدها (۴)، فلا ید علی یده، فإن باع لا یمنع، و ترک لا یؤمر، ولیکن کلامکما له بلطف وأدب، ولا یعلو کلامکما علی کلامه، قال عبدها میسرهٔ: والله یا سیدتی إن لمحمد عندی محبهٔ عظیمهٔ قدیمهٔ، والآن قد تضاعفت لمحبتک له، ثم إن النبی صلی الله علیه واله ودع خدیجهٔ ورکب راحلته وخرج ومیسرهٔ وناصح بین یدیه، وعین الله ناظرهٔ إلیه، فعندها قالت خدیجهٔ شعرا:

قلب المحب إلی الاحباب مجذوب وجسمه بید الاسقام منهوب

وقائل کیف طعم الحب قلت له: الحب عذب ولکن فیه تعذیب

أفذی (۵) الذین علی خدی لبعدهم دمی ودمعی مسفوح ومسکوب

ما فی الخیام وقد سارت رکابهم (۶). إلا محب له فی القلب (۷) محبوب

کأنما یوسف فی کل ناحیهٔ (۸). والحز (۹) فی کل بیت فیه یعقوب

(۱). اللوعة: الحزن والهوى والوجد. (۲). على تعبک خ ل. (۳). فى المصدر: دونک وفداک یا محمد. (۴). فى المصدر: قد ارسلت محمدا على اموالى، فانه أمین قریش وسیدها. (۵). أفدى خ ل.(۶). جمالهم خ ل. (۷). فى الرکب خ ل. (۸). راحلة خ ل. (۹). والحى خ ل، وهو الموجود فى المصدر. والحز: ألم فى القلب. ثم إن النبى صلى الله علیه واله سار مجدا للسیر إلى الابطح، فوجد القوم مجتمعین، وهم لقدومه منتظرون، فلما نظروا إلى جمال سید المرسلین وقد فاق الخلق أجمعین فرح المحب (۱)، واغتم الحاسد (۲)، وظهر الحسد والکمد فیمن (۳) سبقت له الشقاوة من المکذبین (۴)، وزادت عقیدة من سبقت له السعادة من المؤمنین، فلما نظر العباس إلیهم أنشأ یقول:

یا مخجل الشمس والبدر المنیر إذا تبسم الثغر لمع البرق منه أضا

کم معجزات رأینا منک قد ظهرت یا سیدا ذکره یشفى به المرضى

فلما نظر النبى صلى الله علیه واله إلى أموال خدیجة على الارض ولم یحمل منها شئ زعق على العبید، وقال: ما الذى منعکم عن شد رحالکم؟ قالوا یا سیدنا لقلة عددنا، وکثرة أموالنا، فأبرک راحلته، ونزل ولوى ذیله فى دور منطقته وصار یزعق بالبعیر فیقول: بإذن الله تعالى، فتعجب الناس من فعله، فنظر العباس إلى النبى صلى الله علیه واله وقد احمرت وجناته من العرق، فقال: کیف اخلى الشمس تقرح هذا الوجه الکریم؟ فعمد إلى خشبة وقال: لاتخذن منها حجفة (۵) تظل (۶) محمدا من حر الشمس، فارتجت الاقطار وتجلى الملک الجبار، وأمر الامین جبرئیل علیه السلام أن یهبط (۷) إلى رضوان خازن الجنان وقل له: یخرج لک الغمامة التى خلقتها لحبیبى محمد صلى الله علیه واله قبل أن أخلق آدم بألفى عام، وانشرها على رأس حبیبى محمد، فلما رأوها شخصت نحوها الابصار، وقال العباس: إن (۸) محمدا لکریم على ربه، ولقد استغنى عن حجفتى (۹)، ثم أنشأ یقول:(۱). المحبون خ ل، وفى المصدر: المحبوب.(۲). الحاسدون خ ل، وفى المصدر: الحسود. (۳). ممن خ ل، وهو الموجود فى المصدر.(۴). فى المصدر: وکتب من المکذبین، وبعده: وکتب من المؤمنین. (۵). الحجفة: الترس من جلد بلا خشب وفى المصدر المحفة.(۶). تظلل خ ل. (۷). اهبط خ ل. (۸). والله إن خ ل، وهو الموجود فى المصدر.(۹). فى المصدر: عن محفتى.

وقف الهوى بى حیث کنت (۱) فلیس لى متقدم عنکم ولا متأخر

ثم سار القوم حتى نزلوا بجحفة الوداع وحطوا رحالهم حتى یلحق بهم المتأخرون فقال مطعم بن عدى: یا قوم إنکم سائرون إلى أرض کثیرة المهامه والاوعار (۲)، ولیس لکم مقدم تستشیرون به وترجعون إلى أمره، والرأى عندى أنکم تقدمون علیکم رجلا لتستندوا إلى رأیه، وترجعوا إلى أمره عن المنازع والمخالف، قالوا: نعم ما أشرت به، فقال بنو مخزوم: نحن نقدم علینا أخانا عمرو بن هشام المخزومى، وقال بنو عدى: نحن نقدم علینا أمیرنا مطعم بن عدى، وقال بنو النضر: نحن نقدم علینا أمیرنا النضر بن الحارث، وقال بنو زهرة: نحن نقدم علینا أمیرنا احیحة بن الجلاح، وقال بنو لوى: نحن نقدم علینا أبا سفیان صخر بن حرب، وقال میسرة: والله ما نقدم علینا إلا سیدنا محمد بن عبدالله، و قال بنو هاشم: ونحن أیضا نقدم علینا محمدا، فقال أبوجهل: لان (۳) قدمتم علینا محمدا لاضعن هذا السیف فى بطنى، واخرجه من ظهرى، فقبض حمزة على سیفه وقال: یا وغد (۴) الرجال، ویا نذل الافعال (۵)، والله ما ارید إلا أن یقطع الله یدیک ورجلیک ویعمى عینیک، فقال له النبى صلى الله علیه واله: اغمد سیفک یا عماه، ولا تستفتحوا سفرکم بالشر، دعوهم یسیرون أول النهار، ونحن نسیر آخره، فإن التقدم لقریش، وکان صلى الله علیه واله أول من تکلم بهذه الکلمة، وسار أبوجهل ومن یلوذ به، وقد استغنم (۶) من بنى هاشم الفرصة، وهو ینشد ویقول:

لقد ضلت حلوم بنى قصى وقد زعموا بتسیید (۷) الیتیم

(۱). أنت خ ل.(۲). المهامه: المفازة البعیدة. البلد القفر. والوعر: المکان الصلب. المکان المخیف الوحش. (۳). والله لان خ ل، وفى المصدر: والله والله لان. (۴). الوغد: الضعیف العقل. الاحمق. الدنى. (۵). الفعال خ ل قلت: وهو الموجود فى المصدر، قوله نذل من نذل أى کان خسیسا محتقرا. کان ساقطا فى دین أو حسب فهو نذل.

(۶). فی المصدر: وقد استغنموا الفرصهٔ. (۷). بتسدید خ ل.

وراموا للخلافهٔ (۱) غیر کفو فکیف یکون ذا الامر العظیم؟

وإنی فیهم لیث حمی بمصقول ولی جد کریم

فلو قصدوا عبیدهٔ أو ظلیما وصخر الحرب ذا الشرف القدیم

لکنا راضیین لهم وکنا لهم تبعا علی خلف (۲) ذمیم

فأجابه العباس یقول:

ألا أیها الوغد الذی رام ثلبنا أتثلب قرنا (۳) فی الرجال کریم

أتثلب یاویک الکریم أخا التقی حبیب لرب العالمین عظیم

ولو لا رجال قد عرفنا محلهم وهم عندنا فی مجدب (۴) ومقیم (۵).

لدارت سیوف یفلق الهام حدها بأیدی رجال کالیوث تقیم

حماهٔ کماهٔ (۶) کالاسود ضراغم إذا برزوا ردوا لکل زعیم

ثم إن القوم ساروا إلی أن بعدوا عن مکهٔ، فنزلوا بواد یقال له: واد الامواه، لانه مجتمع السیول (۷) وأنهار الشام، ومنه تنبع عیون الحجاز، فنزل به القوم وحطوا رحالهم، وإذا بالسحاب قد اجتمع (۸)، فقال النبی صلی الله علیه واله: ما أخوفنی علی أهل هذا الوادی أن یدهمهم (۹) السیل فیذهب بجمیع أموالهم، والرأی (۱۰) عندی أن نستند إلی هذا الجبل، قال له العباس: نعم ما رأیت یا ابن أخی، فأمر النبی صلی الله علیه واله أن ینادی

(۱). للریاسهٔ خ ل.(۲). بلا خلف خ ل.(۳). القرن: السید.(۴). المجذب خ ل.(۵). ومهیم خ ل.(۶). الکماهٔ جمع الکمی: الشجاع، أو لابس السلاح لانه یکمی نفسه أی یسترها بالدرع و البیضهٔ.(۷). فی المصدر: وسمی بذلک لانه مجمع السیول.(۸). قد أقبل خ ل وهو الموجود فی المصدر.(۹). أی غشیهم.(۱۰). ولکن الرأی خ ل.فی القافلهٔ أن ینقلوا رحالهم إلی نحو الجبل (۱) مخافهٔ السیل، ففعلوا إلا رجلا من بنی جمح (۲) یقال له: مصعب، وکان له مال کثیر: فأبی أن یتغیر (۳) من مکانه، وقال: یا قوم ما أضعف قلوبکم؟ تنهزمون عن شئ لم تروه ولم تعاینوه؟ فما استتم کلامه إلا وقد ترادفت السحاب والبرق ونزل السیل وامتلا الوادی من الحافهٔ إلی الحافهٔ (۴)، و أصبح الجمحی وأمواله کأنه لم یکن، وأقام القوم فی ذلک المکان أربعهٔ أیام والسیل یزداد، فقال میسرهٔ: یا سیدی هذه السیول لا تنقطع إلی شهر، ولا تقطعه السفار (۵)، و إن أقمنا هاهنا أضر بنا المقام، ویفرغ الزاد، والرأی (۶) عندی أن نرجع إلی مکهٔ، فلم یجبه النبی صلی الله علیه واله إلی ذلک، ثم نام فرأی فی منامه ملکا یقول له: یا محمد لا تحزن، إذا کان غداهٔ غد مر قومک بالرحیل، وقف علی شفیر الوادی، فإذا رأیت الطیر الابیض قد خط بجناحه فاتبع الخط، وأنت تقول: بسم الله وبالله، وأمر قومک أن یقولوا: هذه الکلمهٔ، فمن قالها سلم، ومن حاد عنها غرق، فاستیقظ النبی صلی الله علیه واله وهو فرح مسرور، ثم أمر میسرهٔ أن ینادی فی الناس بالرحیل، فرحلوا وشد میسرهٔ رحاله، فقال الناس: یا میسرهٔ وکیف نسیر وهذا المآء لا تقطعه إلا السفن؟ فقال: أما أنا فإن محمدا أمرنی، وأنا لا اخالفه فقال القوم: ونحن أیضا لا نخالفه، فبادر القوم، وتقدم النبی صلی الله علیه واله ووقف علی شفیر الوادی، وإذا بالطیر الابیض قد أقبل من ذروهٔ الجبل. وخط بجناحه خطا أبیض یلمع، فشمر النبی صلی الله علیه واله أذیاله واقتحم المآء وهو یقول: بسم الله وبالله، فلم یصل المآء إلی نصف ساقه، ونادی أیها الناس لا یدخل أحد منکم المآء حتی یقول هذه الکلمهٔ، فمن قالها سلم، (۱). فی المصدر: لحف الجبل قلت: هو بالکسر: أصل الجبل.(۲). فی نهایهٔ الارب ۲۰۳: بنو جمح بطن من بنی هصیص من قریش من العدنانیهٔ.(۳). فی المصدر: أن ینتقل. (۴). فی المصدر: والبرق قد لمع، والغیث قد نزل، والسیل قد تکاثر، وامتلاء الوادی من الفج إلی الفج.(۵). السفن خ ل وهو الموجود فی المصدر.(۶). ولکن خ ل.ومن حاد عنها هلک، فاقتحم القوم المآء وهم یقولون: الکلمهٔ (۱)، ولم یتأخر من القوم سوی رجلین: أحدهما من بنی جمح، والآخر من بنی عدی، فقال العدوی: بسم الله و بالله، وقال الجمحی: بسم

اللات والعزی، فغرق الجمحی وأمواله، وسلم العدوی و أمواله، فقال القوم للعدوی: ما بال صاحبک غرق؟ قال: إنه قد عوج لسانه وخالف قول النبی صلی الله علیه واله (۲) فغرق، فاغتم أبوجهل لعنه الله وقومه، وقالوا: ما هذا إلا سحر عظیم، فقال له بعض أصحابه: یا ابن هشام ما هذا بسحر، ولکن والله ما أظلت الخضرآء ولا أقلت الغبرآء أفضل من محمد، فلم یرد جوابا، وساروا حتی نزلوا علی بئر وکان تنزل علیه العرب فی طریق الشام (۳)، فقال أبوجهل: والله لاجد فی نفسی غبنة (۴) عظیمة إن رد محمد من سفره هذا سالما، ولقد عزمت علی قتله، وکیف لی بالحیلة فی قتله وهو ینظر من ورائه کما ینظر من أمامه، ولکن أفعل فسوف تنظرون، ثم عمد إلی الرمل والحصی وملا حجره وکبس (۵) به البئر، فقال أصحابه: ولم تفعل ذلک؟ فقال: ارید دفن البئر حتی إذا جاء رکب بنی هاشم وقد أجهدهم العطش فیموتوا عن آخرهم، فتبادر القوم بالرمل و الحصی ولم یترکوا للبئر أثرا، فقال أبوجهل لعنه الله: الآن قد بلغت مرادی، ثم التفت إلی عبد له اسمه فلاح وقال له: خذ هذه الراحلة، وهذه القربة والزاد واختف تحت الجبل (۶)، فإذا جاء رکب بنی هاشم یقدمهم محمد، وقد أجهدهم العطش والتعب ولم یجدوا للبئر أثرا فیموتوا فأتنی بخبرهم، فإذا أتیتنی وبشرتنی بموتهم أعتقتک وزوجتک بمن ترید من أهل مکة، فقال: حبا وکرامة، ثم سار أبوجهل وتأخر العبد کما أمره مولاه، وإذا برکب بنی هاشم قد أقبل یتقدمهم محمد، فتبادر القوم إلی البئر فلم یجدوا له أثرا، فضاقت صدورهم(۱). فی المصدر: وهم یقولون: بسم الله وبالله. (۲). فی المصدر: قول محمد.(۳). أضاف فی المصدر: فحطوا رحالهم، وسقوا دوابهم، وأخذوا راحة. (۴). حرقة خ ل. (۵). کبس البئر: سواها ودفنها. (۶). لحف الجبل. وأیقنوا بالهلاک، فلاذوا بمحمد صلی الله علیه واله (۱)، فقال لهم: هل هنا موضع یعرف بالماء؟ قالوا نعم بئر قد ردمت (۲) بالرمل والحجارة (۳)، فمشی النبی صلی الله علیه واله حتی وقف علی شفیر البئر فرفع طرفه إلی السماء ونادی: یا عظیم الاسمآء، یا باسط الارض، ویا رافع السمآء، قد أضر بنا الظمآء، فاسقنا المآء، فإذا بالحجارة والرمل قد تصلصلت (۴)، وعین المآء قد نبعت وتفجرت، وجری المآء من تحت أقدامه، فسقی القوم دوابهم، وملؤوا قربهم، وساروا و سار العبد إلی مولاه، وقال: ما وراءک یا فلاح؟ وقال: والله ما أفلح من عادی محمدا، وحدثهم بما عاین منه، فامتلی أبوجهل غیظا، وقال للعبد: غیب وجهک عنی، فلا أفلحت أبدا، ثم سار حتی وصل وادیا من أودیة الشام یقال له: ذبیان، وکان کثیر الاشجار، إذ خرج من ذلک الوادی ثعبان عظیم کأنه النخلة السحوق، ففتح فاه وزفر، وخرج من عینیه الشرار، فجفلت منه ناقة أبی جهل لعنه الله، ولعبت بیدیها ورجلیها ورمته فکسرت أضلاعه، فغشی علیه، فلما أفاق قال لعبیده: تأخروا (۵) إلی جانب الطریق، فإذا جاء رکب بنی هاشم یتقدمهم محمد قدموه علینا حتی إذا رأت ناقته الثعبان فعسی أن ترمیه إلی الارض فیموت، ففعل العبید ما أمرهم به، وإذا برکب بنی هاشم قد أقبل یتقدمهم محمد، فقال النبی صلی الله علیه واله: یا ابن هشام أراکم قد نزلتم ولیس هو وقت نزولکم؟ فقال له: یا محمد، والله قد استحییت أن أتقدم علیک، وأنت سید أهل الصفا، وأعلا حسبا ونسبا، فتقدم، فلعن الله من یبغضک، ففرح العباس بذلک، وأراد العباس أن یتقدم فنهاه النبی صلی الله علیه واله وقال: ارفق یا عم، فما تقدیمهم لنا إلا لمکیدة لنا (۶)، ثم إنه صلی الله علیه واله تقدم أمامهم ودخل إلی ذلک الشعب، و إذا بالثعبان قد ظهر فجفلت منه ناقة النبی صلی الله علیه وآله، فزعق بها النبی صلی الله علیه واله وقال: ویحک (۱). فی المصدر: وشکوا إلی النبی صلی الله علیه وآله. (۲). أی سدت. (۳). فی المصدر: والحصی. مکان والحجارة. (۴). تصلصل: صوت. (۵). فی المصدر: تنحوا. (۶). فی المصدر: فما قدمونا سوددا، وانما هی مکیدة، فقف حتی أتقدم أنا. ثم إن النبی. إه. کیف تخافین وعلیک خاتم الرسل وإمام البشر؟ (۱). ثم التفت إلی الثعبان وقال له: ارجع من حیث أتیت، وإیاک أن تتعرض لاحد من الرکب (۲)، فنطق الثعبان بقدرة الله تعالی، وقال: السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا أحمد، فقال النبی صلی الله علیه واله: السلام علی من اتبع الهدی، وخشی عواقب الردی، وأطاع الملک الاعلی، فعندها قال: یا محمد ما أنا من هوام الارض، وإنما أنا ملک من ملوک الجن واسمی الهام بن الهیم، وقد آمنت علی ید أبیک إبراهیم الخلیل، وسألته الشفاعة، فقال: هی لولد یظهر من نسلی یقال له: محمد، ووعدنی (۳) أن أجتمع بک فی هذا المکان، وقد طال بی الانتظار، وقد شاهدت المسیح عیسی بن مریم علیه السلام لیلة عرج به إلی السمآء وهو یوصی الحواریین باتباعک، والدخول فی ملتک، والآن قد جمع الله شملی بک، فلا تنسنی من الشفاعة یا سید المرسلین،

فقال له النبی صلی الله علیه واله: لک ذلک علی، فعد من حیث جئت، ولا تتعرض لاحد من الرکب، فغاب الثعبان، فلما نظر القوم إلی کلامه عجبوا من ذلک وازداد أعمام النبی صلی الله علیه وآله یقینا وفرحا. وازداد الجنود (۴) غیظا وحسدا، فأنشأ العباس یقول:

یا قاصدا نحو الحطیم وزمزم بلغ فضائل أحمد المتکرم

واشرح لهم ما عاینت عیناک من فضل لاحمد والسحاب الارکم

قل وأت بالآیات (۵) فی السیل الذی ملاء الفجاج بسیله المتراکم (۶).

ونجی الذی لم یخط قول محمد وهو الذی أخطا بوسط جهنم

والبئر لما أن أضربنا الظمآء فدعا الحبیب إلی الاله المنعم

فاضت عیونا ثم سالت أنهرا وغدا السحود بحسرة وتغمغم

(۱). خاتم النبیین وامام المرسلین خ ل وفی المصدر: سید المرسلین وخاتم النبیین. (۲). أضاف فی المصدر: فانی محمد رسول الله، والا شکوتک إلی إله السماء. (۳). وأوعدنی خ ل، وهو الموجود فی المصدر. (۴). الحسود خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۵). قد بانت الایات خ ل.(۶). المتلاطم خ ل. والهام بن الهیم لما أن رأی خیر البریة جاء کالمستسلم

ناداه أحمد فاستجاب ملبیا وشکی المحبة کالحبیب (۱) المغرم

من عهد إبراهیم ظل مکانه یرجو الشفاعة خوف جسر (۲) جهنم

من ذا یقاس أحمد فی الفضل من کل البریة من فصیح وأعجم

وبه توسل فی الخطیئة آدم فلیعلم الاخبار من لم یعلم

ولما فرغ العباس من شعره أجابه الزبیر وأنشأ یقول شعرا:

یا للرجال ذوی البصائر والنظر قوموا انظروا أمرا مهولا قد خطر (۳).

هذا بیان صادق فی عصرنا من سید عالی المراتب مفتخر

آیاته قد أعزجت کل الوری من ذا یقائس عدها أو یختصر (۴).

منها الغمام تظله مهما مشی أنی یسیر تظله وإذا خطر (۵).

وکذلک الوادی أتی مترادفا بالسیل یسحب للحجارة والشجر

ونجی الذی قد طاع قول محمد وهوی المخالف مستقرا فی سقر

وأزال عنا الضیم من حر الظماء من بعد ما بان التقلقل والضجر

والبئر فاضت بالمیاء وأقبلت تجری علی الارض (۶) أشباه النهر (۷).

والهام فیه عبارة (۸) ودلالة لذوی العقول ذوی (۹) البصائر والفکر

کاد الحسود یذوب مما عاینت عیناه من فضل لاحمد قد ظهر

(۱). کالکئیب خ ل.(۲). حر خ ل.(۳). حضر خ ل.(۴). مالا یقاس بعدها أو تنحصر خ ل.(۵). خضر خ ل.(۶). أراض وآراض جمع الارض.(۷). علی وجه الثری شبه النهر خ ل.(۸). عزة خ ل.(۹). ذووا خ ل.صفحه : ۳۸

یا للرجال ألا انظروا أنواره تعلوا علی نور الغزالة والقمر

الله فضل أحمدا واختاره ولقد أذل عدوه ثم احتقر

فأجابه حمزة رضی الله عنه یقول:

ما نالت الحساد فیک مرادهم طلبوا نقوص الحال منک فزادا

کادوا وما خافوا عواقب کیدهم والکید مرجعه علی من کادا

ما كل من طلب السعادة نالها بميكدة أو أن يروم عنادا

يا حاسدين محمدا يا ويلكم حسدا تمزق منكم الاكبادا

الله فضل أحمدا واختاره ولسوف يملكه الورى وبلادا (١).

وليملان الارض من إيمانه وليهدين عن الغوى (٢) من حادا

قال: فشكرهم النبى صلى الله عليه واله على ذلك وساروا جميعا ونزلوا واديا كانوا يتعاهدون فيه الماء قديما فلم يجدوا فيه شيئا من الماء، فشمر النبى صلى الله عليه واله عن ذراعيه، وغمس كفيه فى الرمل، ورمق السمآء (٣)، وهو يحرك شفتيه فنبع الماء من بين أصابعه تيارا (۴)، وجرى على وجه الارض أنهارا، فقال العباس: امسك يا ابن أخى حذرا من الماء أن يغرق أموالنا ثم شربوا (۵)، وملؤا قربهم، وسقوا دوابهم، فقال النبى صلى الله عليه واله لميسرة: لعل عندك شيئا من التمر فأحضره، وكان يأكل التمر، ويغرس النوى فى الارض (۶)، فقال له العباس: لم تفعل ذلك يابن أخى؟ قال: يا عم اريد أن أغرسها نخلا، قال: ومتى تطعم؟ (٧).(١). وليملكن جمع الورى وبلادا خ ل.(٢). من الغوى خ ل.(٣). ورمق بطرفه إلى السماء خ ل.(۴). من تار الماء: هاج. والتيار: سريع الجرى. والموج الهائج.(۵). فى المصدر: امسك يابن أخى فقد كاد الماء يغرق رحالنا، ثم شربوا.(۶). فى المصدر: فقال النبى صلى الله عليه وآله: يا عم ما عندك شئ من التمر نأكل؟ قال العباس: نعم، فأتاه العباس بقليل من التمر، وكان يأكل التمر ويبل النوى بريقه ثم يغمسه فى الثرى.(٧). فى المصدر: متى يثمر ويطعم؟.قال: الساعة نأكل منها ونتزود إن شاء الله تعالى، فقال له العباس: يابن أخى النخلة إذا غرست تثمر فى خمس سنين (١)، قال: يا عم سوف ترى من آيات ربى الكبرى، ثم ساروا حتى تواروا عن الوادى، فقال: يا عم (٢) ارجع إلى الموضع الذى فيه النخلات واجمع لنا ما نأكله، فمضى العباس فرأى النخلات قد كبرت، وتمايلت (٣) أثمارها، وأزهرت (۴) فأوقر منها راحلته، والتحق بالنبى صلى الله عليه واله، فكان يأكل من التمر ويطعم القوم فصاروا متعجبين من ذلك، فقال أبوجهل لعنه الله: لا تأكلوا يا قوم مما يصنعه محمد الساحر، فأجابه قومه وقالوا: يابن هشام اقصر عن الكلام، فما هذا بسحر، ثم سار القوم حتى وصلوا عقبة أيله، وكان بها دير، وكان مملوا رهبانا، وكان فيهم راهب يرجعون إلى رأيه وعقله يقال (۵) له: الفيلق بن اليونان بن عبدالصليب، وكان يكنى أبا خبير، وقد قرء الكتب، وعنده سفر فيه صفة النبى صلى الله عليه واله من عهد عيسى بن مريم عليه السلام، وكان إذا قرأ الانجيل على الرهبان ووصل إلى صفات النبى صلى الله عليه وآله بكى، وقال: يا أولادى متى تبشرونى بقدوم البشير النذير، الذى يبعثه الله من تهامة، متوجا بتاج الكرامة، تظله الغمامة، يشفع فى العصاة يوم القيامة (۶)، فقال له الرهبان: لقد قتلت نفسك بالبكاء والاسف على هذا الذى تذكره، وعسى أن يكون قد قرب أوانه، فقال: إى والله إنه قد ظهر بالبيت الحرام، ودينه عنه الله الاسلام، فمتى تبشرونى بقدومه من أرض الحجاز، وهو تظله الغمامة، وأنشأ يقول شعرا:

لان نظرت عينى جمال أحبتى وهبت لبشرى الوصل ما ملكت يدى

وملكته روحى ومالى غيرها وهذا قليل فى محبة أحمد

(١). فى المصدر: ثلاث سنين.(٢). فى المصدر: فالتفت النبى صلى الله عليه وآله إلى عمه العباس فقال: يا عم.(٣). فى المصدر: وبسقت بالتمر، وتمايلت.(۴). أزهت خ ل.(۵). فى المصدر: يعتمدون بقوله ويرجعون إلى رأيه يقال.(۶). أضاف فى المصدر بعد ذلك: ودام على ذلك زمانا طويلا.

سألت إلهى أن يمن بقربه ويجمع شملى بالنبى محمد

قال: وما زال الراهب كلما ذكر الحبيب أكثر النحيب إلى أن حال (١) منه النظر وزاد به الفكر، فعند ذلك أشرف بعض الرهبان، وقد أشرقت الانوار من جبين النبى المختار، فنظر الرهبان إلى الانوار وقد تلالات من الركب، وقد أقبل من الفلا وأشرق (٢) وعلا، تقدمهم سيد الامم، وقد نشرت على رأسه الغمامة، فقالوا: يا أبا الرهبان (٣) هذا ركب قد أقبل من الحجاز، فقال: يا أولادى وكم ركب قد أقبل وأتى وأنا اعلل نفسى بلعل وعسى؟ قالوا: يا أبانا قد رأينا نورا قد علا، فقال (۴): الآن قد زال الشقآء، وذهب العنآء، ثم رفع طرفه

نحو السمآء وقال: إلهى وسيدى ومولاى بجاه هذا المحبوب الذى زاد فيه تفكرى إلا ما رددت على بصرى، فما استتم كلامه حتى رد الله عليه بصره، فقال الراهب للرهبان: كيف رأيتم جاه هذا المحبوب عند علام الغيوب، ثم أنشأ يقول:

بدا النور من وجه النبى فأشرقا وأحيا محبا بالصبابة محرقا (۵).

وأبرأ عيونا قد عمين من البكاء وأصبح من سوء المكاره مطلقا

ترى هل ترى عيناى طلعة وجهه وأصبح من رق الضلالة معتقا

ثم قال: يا أولادى إن كان هذا النبى المبعوث فى هذا الركب ينزل (۶) تحت هذه الشجرة فإنها (۷) تخضر وتثمر، فقد جلس تحتها عدة من الانبياء، وهى من عهد عيسى ابن مريم عليه السلام يابسة، وهذه البئر لم نر فيها (۸) ماء فإنه يأتى إليها ويشرب منها، فما كان(۱). فى المصدر: خلل.(۲). والنور قد أشرق خ ل، وهو الموجود فى المصدر، وفيه: والركب قد أقبل من الفلا.(۳). فى المصدر: يا أبانا.(۴). فى المصدر: بعد قوله: قد علا: فقال: رأيتم النور؟ قالوا: نعم، قال.(۵). موثقا خ ل.(۶). فهو ينزل خ ل.(۷). وانها خ ل.(۸). من مدة مديدة لم نر خ ل.إلا قليلا وإذا الركب قد أقبل وحول البئر قد نزلوا، وحطوا الاحمال عن الجمال، وكان النبى صلى الله عليه واله يحب الخلوة بنفسه، فأقبل تحت الشجرة فاخضرت وأثمرت من وقتها وساعتها، فما استقر بهم الجلوس حتى قام النبى صلى الله عليه واله فمشى إلى البئر فنظر إليها واستحسن عمارتها، وتفل فيها فتفجرت منها عيون كثيرة، ونبع منها ماء معين، فلما رأى الراهب ذلك قال: يا أولادى هذا هو المطلوب فبادروا بصنع الولائم من أحسن الطعام لنتشرف بسيد بنى هاشم، فإنه سيد الانام، لنأخذ منه الذمة (۱) لسائر الرهبان، فبادر القوم لامره طائعين، وصنعوا الولائم، وقال لهم: انزلوا إلى أمير هذا القوم (۲) وقولوا له: إن أبانا يسلم عليك، ويقول لك: إنه قد عمل (۳) وليمة وهو يسألك أن تجيبه وتأكل من زاده، فنزل بعض الرهبان فما رأى أحسن من أبى جهل لعنه الله، ولم ير رسول الله صلى الله عليه وآله، فأخبر أبا جهل بمقالة الراهب، فنادى فى العرب: إن هذا الراهب قد صنع لاجلى وليمة، واريد أن تجيبوا لدعوته (۴)، فقال القوم: من نترك عند أموالنا؟ فقال أبوجهل: اجعلوا محمدا عند أموالنا فهو الصادق الامين، وفى هذا المعنى قيل: شعر:

ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما تشهد به الاعداء

فسار القوم إلى النبى صلى الله عليه واله وسألوه أن يجلس عند متاعهم. وسار القوم إلى الراهب يتقدمهم أبوجهل لعنه الله، وقد أعجب بنفسه، فلما دخلوا الدير أحضر (۵) لهم الطعام وناداهم بالرحب والاكرام، فأخذ القوم فى الاكل، وأخذ الراهب القلنسوة جعل ينظر فيه ويدور على القوم رجلا- رجلا (۶)، وجعل ينظر فيهم رجلا- رجلا، فلم ير صفة النبى (۱). الذمم خ ل.(۲). الركب خ ل. (۳). فى المصدر: عمل لك. وفيه: أن تجيب عزيمته وتأكل وليمته.(۴). فى المصدر: أن تجيبوا عزيمته. وتأكلوا من وليمته. (۵). أحضروا. (۶). وأخذ الراهب السفر فى يده وهو ينظر فيه ويدور على القوم رجلا- خ ل وهو الموجود فى المصدر. صلى الله عليه وآله (۱)، فرمى القلنسوة عن رأسه ونادى: واخيبتاه، واطول شقوتاه (۲)، ثم جعل يقول: شعرا:

يا أهل نجد تقضى العمر فى أسف منكم وقلبى لم يبلغ أمانيه

يا ضيعة العمر لا وصل ألوذ به من قربكم لا ولا وعد ارجيه

قال: ثم بعد ذلك قال: يا سادات قريش هل بقى منكم أحمد (۳)؟ فقال أبو جهل: نعم بقى منا صبى صغير أجير على أموال بعض نسائنا، فما استتم كلامه حتى قام له حمزة وضربه ضربا وجيعا، وألقاه على قفاه، وقال: يا وغد الانام لم لا قلت: تأخر منا البشير النذير، السراج المنير، وما تركناه عند بضائعنا وأموالنا إلا لامانته وما فينا أصلح منه، ثم التفت حمزة إلى الراهب وقال: أرنى السفر، وأخبرنى بما فيه، فقال: سيدى هذا سفر فيه صفة النبى صلى الله عليه واله، لا بالطويل الشاهق، ولا بالقصير اللاصق، معتدل القامة، بين كتفيه علامة، تظله الغمامة، يبعث من تهامة، شفيع العصاة يوم القيامة، قال العباس: يا راهب إذا رأيته تعرفه؟ قال: نعم، قال: سر معى إلى الشجرة، فإن صاحب هذه الصفة تحتها، فخرج الراهب من الدير يهرول فى خطواته حتى لحق بالنبى صلى الله عليه واله، فلما رآه نهض

قائما لا ـ متكبرا ولا ـ متجبرا، فقال: مرحبا بالفيلق، بعد ما قال له الراهب: السلام عليك يا أبا الفتيان، فقال له النبى صلى الله عليه وآله وعليك السلام يا عالم الرهبان، ويا ابن اليونان يا ابن عبد الصليب (۴)، فقال الراهب: وما أدراك أنى الفيلق بن اليونان بن عبدالصليب؟ قال: الذى أخبرك أنى ابعث فى آخر الزمان بالامر العجيب، فانكب الراهب على قدميه يقبلهما وهو يقول: يا سيد البشر، لعلك أن تجيب لوليمتنا لتحصل لنا بها (۵) الكرامة. ونفوز بمحبتك يوم القيامة، فقال له النبى صلى الله عليه واله: اعلم أن القوم (۱). فى المصدر: فلم يجد أحدا فيه الصفات التى عنده. (۲). فى المصدر: واطول تبعاه (۳). فى المصدر: أحد لم يحضر. (۴). فى المصدر: يابن اليونان بن عبدالصليب، قال: ومن أخبرك أنى.(۵). فى المصدر: بك. أودعونى فى أموالهم، فقال: يا مولاى تصدق علينا بالمسير، إن عدم لهم عقال على ببعير، فقال له النبى صلى الله عليه واله: سر، وسار معهم إلى ديرهم، وكان له بابان: واحد كبير، والآخر صغير، وقد وضعوا بحيال الباب الصغير كنيسة فيها تصاوير وتماثيل، فاذا دخل الرجل من الباب الصغير ينحنى برأسه، وذلك برسم السجود للتصاوير فى الكنيسة، فخطر فى نفسه أنه يدخل النبى صلى الله عليه واله من الباب الصغير ليتلذذ بمعاجزه (۱) وغرائب كراماته، فلما دخل الراهب أمامه داخله الفزع من النبى صلى الله عليه واله فلما دخل النبى صلى الله عليه واله من الباب القصير أمر الله تعالى عضادتى الباب أن ترتفع، فارتفع الباب حتى دخل النبى صلى الله عليه واله منتصب القامة، فلما أشرف على القوم قاموا له إجلالا، وأجلسوه فى أوساطهم على أعلى مكان، ووقف الراهب بين يديه، والرهبان حوله، فقدموا بين يديه طرائف الشام (۲)، ثم رمق الراهب بطرفه إلى السماء فقال: إلهى وسيدى ومولاى أرنى خاتم النبوة، فأرسل الله عزوجل جبرئيل ورفع ثيابه عن ظهره، فبان خاتم النبوة بين كتفيه، فسطع منه نور ساطع، فلما رآه الراهب خر ساجدا هيبة من ذلك النور، ثم رفع رأسه وقال: هو أنت حقا، ثم إن حمزة أنشأ يقول:

أنت المظلل بالغمام وقد رأى الرهبان أنك ذاك وانكشف الخبر

ربيت فى بحبوح (۳) مكة بعد ما (۴). وضع الخليل وفاق فخرك من فخر

ورضعت فى سعد لثدى حليمة كرما ففاض الثدى نحوك وانحدر

قال: فشكره النبى صلى الله عليه واله وتفرق القوم إلى رحالهم، وقد كمد أبوجهل غيظا، وبقى ميسرة والراهب مع النبى صلى الله عليه واله فقال الراهب: يا سيدى أبشر، فإن الله يوطئ لك رقاب (۱). بمعجزاته خ ل وفى المصدر: لسدد معجزاته، ويشهدون غرائب كراماته اه قلت: لعله مصحف يسددون بمعجزاته.(۲). فى المصدر: والرهبان حواليه، ومدحوه بأفصح لسان، وأوعدوه بالاجلال والاكرام، وقدموا بين يديه من ظرائف الشام.(۳). بحبوحة مكة: وسطها.(۴). حيث ما خ ل.العرب، وتملك سائر البلاد، وينزل عليك القرآن، وتدين لك الانام، ودينك عند الله هو الاسلام (۱)، وتنكس الاصنام، وتمحق الاديان، وتخمد النيران، وتكسر الصلبان، ويبقى ذكرك إلى آخر الزمان، فأسألك يا سيدى أن تتصدق علينا بالذمام لسائر الرهبان لتأخذ منهم امتك الجزية فى ذلك الزمان، فياليتنى كنت معك حتى تبعث يا سيدى (۲)، فأعطاهم النبى صلى الله عليه واله الذمام، وأكرمهم (۳) غاية الاكرام. وقال الراهب لميسرة: يا ميسرة اقرأ مولاتك منى السلام، واعلم (۴) أنها قد ظفرت بسيد الانام، وأنه سيكون لك (۵) شأن من الشأن، وتفضل على سائر الخاص والعام، واحذرها أن تفوتها القرب من هذا السيد، فإن الله تعالى سيجعل نسلها من نسله، وتبقى ذكرها إلى آخر الزمان، ويحسدها عليه كل أحد، وأعلمها أنه لا يدخل الجنة إلا من يؤمن به، ويصدق برسالته، وأنه أشرف الانبياء وأفضلهم، وأصفاهم سريرة، واحذر عليه من أعدائه اليهود فى الشام حتى يعود إلى بيت الحرام، ثم ودع الراهب وخرج النبى صلى الله عليه واله ولحق بالقوم، وساروا من وقتهم وساعتهم إلى أن نزلوا بأرض الشام (۶)، وحطوا رحالهم، فبادر أهل المدينة، واشتروا بضاعتهم، وباعت قريش بضائعها بأغلى أثمان، فى أحسن بيع، وأما ما كان من النبى صلى الله عليه واله فإنه لم يبع شيئا من بضاعته، فقال أبوجهل لعنه الله: والله ما رأت خديجة سفرة أشأم من هذه، لم يبع من بضاعتها شيئا (۷)، فلما أصبح الصباح نادى العرب (۸)، فلما أقبلت من كل جانب ومكان يريدون البضائع، فلم (۱). أضاف فى المصدر هنا. وتبعث بالمعجزات والدلائل والايات البينات. وفيه تنكسر الاصنام

وتمحو الاوثان. (۲). يا سيد ولد عدنان خ ل. وهو الموجود فى المصدر. (۳). وأكرمه خ ل. (۴). وأعلمها خ ل. (۵). لها خ ل وهو الموجود فى المصدر. (۶). فنزلوا بمدينة يقال لها: برا خ ل. وفى المصدر: حتى وصلوا الشام ونزلوا بمدينة برا. (۷). قط خ ل. (۸). أقبلت العرب من دل خ ل. يجدوا إلا بضائع خديجة، فباعها النبى صلى الله عليه واله بأضعاف ما باعت قريش (۱)، فاغتم أبوجهل لذلك غما شديدا، ولم يبق من بضائع خديجة إلا حمل أديم، فجاء رجل من اليهود يقال له سعيد بن قطمور، وكان من أحبار اليهود وكهانهم، وكان قد اطلع على صفة النبى صلى الله عليه واله فلما نظر إليه عرفه بالنور، وقال: هذا الذى يسفه أحلامنا (۲)، ويعطل أدياننا، ويرمل نسواننا، وأنا أحتال على قتله، ثم دنا من النبى صلى الله عليه واله وقال: يا سيدى بكم هذا الحمل؟ فقال: بخمس مأة درهم، لا ينقص منها شئ، قال: اشتريت بشرط أن تسير معى إلى منزلى، وتأكل من طعامى حتى تحصل لنا البركة (۳)، فقال النبى صلى الله عليه واله: نعم، فأخذ اليهودى حمل الاديم وسار إلى منزله، وسار النبى صلى الله عليه واله، فلما قرب اليهودى من منزله سبق إلى زوجته، وقال لها: اريد منك أن تساعدينى على قتل هذا الذى يعطل أدياننا، قالت: وكيف أصنع به؟ قال: خذى فردة (۴) الرحى واقعدى على باب الدار، فإذا رأيتيه قبض منا ثمن حمل الاديم وخرج امى عليه فردة الرحى (۵) حتى تقتليه، ونستريح منه، قال: فأخذت زوجة اليهودى الرحى، وطلعت على سطح الدار، فلما خرج النبى صلى الله عليه واله همت أن تلقى عليه الرحى فأمسك الله يديها (۶)، ورجف قلبها، وقد غشى (۷) عليها من نور وجه رسول الله صلى الله عليه واله، وكان لها ولدان قائمان (۸) بفناء الدار فسقطت الرحى عليهما فماتا، فلما نظر اليهودى إلى ما جرى على أولاده نادى بأعلى صوته: يا بنى قريظة فأجابوه من كل جانب ومكان، وقالوا له: ما ورائك؟ قال (۹): اعلموا أنه قد حل (۱۰).

(۱). واضاف فى المصدر: وربحت بضائعها ربحا لم يخطر ببالهم. (۲). أى عقولنا. (۳). فى المصدر: حتى تصل بكم البركة لانكم سكان بيت الله الحرام. (۴). طبقة الرحى خ ل. (۵). طبقة الرحى خ ل. (۶). على يديها خ ل.

(۷). وكان قد غشى خ ل وهو الموجود فى المصدر. (۸) . نائمان خ ل وهو الموجود فى المصدر. (۹). فقال خ ل وهو الموجود فى المصدر. (۱۰). فى المصدر: دخل. ببلدكم هذا الرجل الذى يعطل أديانكم، ويسفه أحلاكم (۱)، وقد دخل منزلى، و أكل من طعامى، وقتل أولادى، فلما سمعت اليهود ذلك منه ركبوا خيولهم، وجردوا سيوفهم، وحملوا على قريش بأجمعهم، فلما نظر أعمام النبى صلى الله عليه واله إلى اليهود لبسوا دروعهم وبضهم (۲) وركبوا خيولهم العربية، وارتفع الصياح، وشهروا الصفاح (۳)، وقالوا: ما أبركه من صائح صاح (۴)، وركب حمزة على جواده وهو أشقر مضمر، حسن المنظر، مليح المخبر، صافى الجوهر، من خيل قيصر، وتقلد سيفه، واعتقل رمحه، ولبس درعه، وحملى على اليهود فهناك جاشت عليهم الخيل من كل مكان، وحل بهم الوبال، فأجمع (۵) رأيهم على أن ينفذوا منهم (۶) سبعة رجال من رؤسائهم بلا سلاح، فلما رأتهم قريش من غير سلاح قالوا: ما شأنكم! قالوا: يا معشر العرب إن هذا الرجل الذى معكم - يعنون بذلك النبى صلى الله عليه واله - أول من يبدئ بخراب دياركم، وقتل رجالكم، وتكسير أصنامكم، والرأى عندنا أن تسلموه لنا حتى نقتله ونستريح منه نحن وأنتم، فلما سمع حمزة الكلام قال: يا ويلكم هيهات هيهات أن نسلمه إليكم، فهو نورنا وسراجنا، ولو تلفت فيه ارواحنا فهى فداه دون اموالنا، فلما سمع اليهود ذلك آيسوا (۷) من بلوغ مرادهم، ورجعوا على أعقابهم (۸)، فلما عاين قريش اليهود وقد إنقلب بعضهم على بعض رأوها فرصة (۱). أضاف فى المصدر: ويخرب دياركم. (۲). فى المصدر: لبسوا الدروع الداودية، واليسوف الهندية، والبيض الحلبية، والرماح الخطية.

(۳). أى سلوا سيوفهم ورفعوها. (۴). أضاف فى المصدر: واليهود ثابتون لوقع الصفاح. (۵). فى المصدر: فهناك حانت الاجال، ودارت عليهم الاحوال، وطحنت رحى الحرب رؤوس الابطال، وحل بهم الويل والنكال، وانهزموا اليهود، وقد علاهم الويل، وحل بهم العذاب، فاجمعوا. (۶). فى المصدر: إليهم. (۷). فى المصدر: وان الارواح فداه والاموال، وان أردتم قطع الرؤوس واتلاف النفوس هلموا، فلما سمع اليهود كلامهم آيسوا.(۸). فى المصدر أضاف: خائبين.فرحل القوم يجدون السير إلى ديارهم، وقد غنموا أسلابا من اليهود، وخيلهم وسلاحهم، وقد فرحوا بالنصر والظفر، فلما استقاموا على الطريق قال لهم ميسرة: ما منكم أحد يا قوم إلا وقد سافر مرة

أو مرتين أو أكثر، فهل رأيتم أبرك من هـذه السـفرة، وأكثر من ربحها؟ وما ذلك إلا ببركـة محمـد صـلى الله عليه واله، وهو قـد نشأ فيكم وهو قليل المال، فهل لكم أن تجمعوا له شـيئا من بينكم على جهـة الهديـة حتى يستعين به على حاله، فقالوا له: والله لقد أصبت الرأى يا ميسرة، ثم إن القوم نزلوا منزلا كثير الماء والاشجار والانهار، فاستخرج كل واحد منهم شيئا لطيفا، وجاؤا به على سبيل الهدية، وكان يحب الهديـة، ويكره الصدقة، فلما جمعوه (١) بين يـديه قالوا له: خذها مباركة عليك، فدفعها إلى ميسـرة ولم يرد جوابا، ثم إن القـوم رحلوا يجـدون السـير، ويقطعون الفيـافى والاوديـة إلى أن نزلوا دير الراهب، وهو الوادى الـذى تزودوا منه التمر، ثم إنهم رحلوا حتى قربوا من مكـة ونزلوا بحجفة (٢) الوداع، فأخـذ الناس ينفذون إلى أهاليهم يبشـرونهم بقدومهم وغنمهم، قال أبوجهل لعنه الله: يا قوم مـا رأيت ربحـا أكثر من سـفرتنا هـذه، فقالو (٣): نعم، قـال: وأكثرنـا أرباحـا محمـد صـلى الله عليه واله، قـال: ما كنت أحسب أنه يجلبهم من أماكنهم، ويبيع عليهم بأغلى الثمن، ثم أخـذ القوم فى إنفاذ رسـلهم، ونفذ أبوجهل وغيره (۴) رسلا، فأقبل ميسرة إلى النبى صلى الله عليه واله وقـال: يـا قرة العين هـل ارشـدك إلى خير يصـل إليـك؟ قـال: ما هو؟ قال: تسير من وقتك وساعتك إلى مولاتى خديجة، وتبشـرها بسـلامة أموالنا، فإنها تعطى من يبشـرها خيرا كثيرا، وأنا احب أن يكون ذلك لك، فقم الآن وسر إلى مكة، وادخل على مولاـتى خديجـة وبشـرها بسـلامة أموالهـا، فقام النبى صـلى الله عليه واله وقال: يا ميسـرة اوصـيك بمالك ونفسك خيرا، وركب مسـتقبل الطريق وحـده يريـد مكة، وغاب عن الابصار، فبعث الله ملكا يطوى له البعيد، ويهون عليه الصـعب الشديد، فلما أشـرف على الجبال (١). فى المصدر: جمعوها.(٢). فى المصدر: بجحفة الوداع، بتقديم الجيم. (٣). فى المصدر: قالوا يا سـيدنا ما فينا من ربح مثل ما ربـح محمد. (۴). ذكر فى المصـدر مكـان غيره أسـماء يطول ذكرهم. أرسـل الله عليه النوم، فنـام، فأوحى الله تعالى إلى جبرئيل: أن اهبـط إلى جنـات عـدن، واخرج منه القبـة التى خلقتهـا لصـفوتى محمـد صـلى الله عليه واله قبل أن أخلق آدم عليه السـلام بألفى عام، وانشرها على رأسه (١)، وكـانت من اليـاقوت الاحمر، معلقـة بعلائق من اللؤلؤ الابيض يرى باطنها من ظاهرها، وظاهرها من باطنها، لها أربعـة أركـان، وأربعـة أبواب، ركن من الربدجـد، وركن من اليـاقوت، وركن من العقيان (٢) وركن من اللؤلؤ، وكـذا الاـبواب، فنزل جبرئيل واسـتخرجها فتباشـرت الحور العين، وأشـرفت من قصورها، وقلن: لك الحمـد يا رحمان، هـذا الآن يبعث صاحب القبـة وهبت ريح الرحمة، وصـفقت الاشـجار، ونشـر جبرئيل عليه السـلام القبة على رأس النبى صـلى الله عليه واله، وأحدقت الملائكة بأركانها، ثم أعلنوا (٣) بالتقديس والتسبيح، ونشـر جبرئيل بين يديه ثلاثة أحلام، وتطاولت الجبال، ونادت الاشجار والاطيار والاملاك، يقولون: لا إله إلا الله، محمد رسول الله صـلى الله عليه واله، هنيئا لك من عبد، ما أكرمك على الله تعالى؟ قال: وكانت خديجة متكئة على موضع عال وجواريها حولها، وعنـدها جماعة من نساء قريش، وهى تطيل النظر إلى شـعاب مكة، إذ كشف الله تعالى عن بصـرها دون غيرها، وقد نظرت (۴) نورا ساطعا وضـياء لامعا من جهة باب المعلى، ثم إنها حققت النظر فرأت القبة والمحدقين بها، ناشرين أعلامها، والنبى صلى الله عليه واله نائم بها، فحارت فى أمرها، فجعلت تنظر إليه، فقلن لها النسوة: ما لنا نراك باهتة يا بنت العم؟ فقالت: يا بنات العرب أنا نائمـة أم يقظانـة؟ فقلن: نعيذك بالله، بل أنت يقظانة، قالت لهن: انظروا (۵) إلى باب المعلى وانظروا (۶) إلى القبة، قلن: نعم رأينا، قالت لهن: وما (١). أضاف فى المصدر: قال صاحب الحديث. (٢). العقيان: الذهب الخالص.

(٣). رفعوهـا خ ل، وفى المصـدر: ثم أعلنوا بالتسبيـح والتقـديس والتهليل والتكبير والثناء على رب العالمين. (۴). فى المصدر: فرأت. (۵). هكـذا فى نسـخة المصـنف والمصـدر، والصـحيح كمـا اسـتظهر المصـنف فى الهـامش، انظرن. (۶). هكـذا فى نسـخة المصـنف والمصدر، والصحيح كما استظهر المصنف فى الهامش، انظرن.

الذى ترون (١) غير ذلك؟ قلن: نرى نورا ساطعا، وضـيآء لامعا، قد بلغ عنان السـمآء، قالت: وما الذى ترون (٢) غير ذلك؟ قلن: لم نر شيئـا، قالت: أما ترون (٣) القبـة و والراكب والاطيـار الخضـر المحـدقين بالقبـة، فقلن لهـا: لم نر شـيئا، قـالت: أرى راكبا أبهى من نور الشمس فى قبة خضرآء (۴) لم أر أحسن منها على ناقة واسـعة الخطا، ولا شك أن الناقة هى ناقتى الصهبآء، والراكـب محمد صلى الله عليه واله، فقلن: يا سـيدتنا ومن أين لمحمد صـلى الله عليه واله ما تقولين، وليس يقدر على هذا كسـرى ولا قيصـر؟ فقالت لهن: فضـل

محمد أعظم من ذلک، ثم إن الناقة دخلت بین الشعاب، ثم قصدت باب المعلی، ثم إن الملائکة عرجت إلی السمآء، وعرج جبرئیل علیه السلام بالقبة والاعلام، وانتبه النبی صلی الله علیه واله من نومه، ودخل مکة، وقصد منزل خدیجة فوجدها وهی تقول: متی یصل محمد حتی امتع بالنظر إلیه؟ وهی تقوم وتقعد، وإذا بالنبی صلی الله علیه واله قد قرع الباب، قالت الجاریة: من بالباب؟ قال: أنا محمد، قد جئت ابشر خدیجة بقدوم أموالها وسلامتها، فلما سمعت خدیجة کلام رسول الله صلی الله علیه واله انحدرت إلی وسط الدار، ووقفت بالحجاب، وفتحت الجاریة الباب، فقال: السلام علیکم یا أهل البیت، فقالت خدیجة: هنیئا لک السلامة یا قرة عینی، قال: وأنت (۵) یهنئک سلامة أموالک، قالت خدیجة: تهنئنی سلامتک أنت یا قرة العین، فوالله أنت عندی خیر من جمیع الاموال والاهل، ثم قالت: شعرا:

جآء الحبیب الذی أهواه من سفر والشمس قد أثرت فی وجهه أثرا

عجبت للشمس من تقبیل وجنته (۶). والشمس لا ینبغی أن تدرک القمرا

ثم قالت: یا حبیبی أین خلفت الرکب؟ قال: بالجحفة، قالت: ومتی عهدک بهم؟ قال: ساعتی هذه، فلما سمعت خدیجة کلامه اقشعر جلدها، وقالت: سألتک بالله إنک فارقتهم بالجحفة؟ قال: نعم، ولکن طوی الله لی البعید، قالت: والله ما کنت احب أن تجئ هکذا وحیدا، إنما کنت احب أن تکون أول القوم، وأنظر إلیک، وأنت مقدم (۱). هکذا فی النسخة، واستظهر المصنف فی الهامش أن الصحیح: ترین. (۲). هکذا فی النسخة، واستظهر المصنف فی الهامش أن الصحیح: ترین. (۳). هکذا فی النسخة، واستظهر المصنف فی الهامش أن الصحیح: ترین. (۴). فی المصدر: إنی أری راکبا قد أنار من وجهه المشرق والمغرب فی قبة خضراء. (۵). فی المصدر: واننی. قلت: فعلیه فیهنئک مصحف فنهنئک. (۶). غرته خ ل. الرجال، وارسل إلیک جواری علی رؤوس الجبال (۱) بأیدیهم المباخر والمعازف، وآمر عبیدی بالذبایح والعقائر، ویکون لک یوم مشهور، قال: یا خدیجة إنی أتیت ولم یعلم بی أحد من أهل مکة، فإن أمرتینی بالرجوع رجعت من هذه الساعة وتفعلین مرادک؟ فقالت له: یا سیدی امهل قلیلا، ثم عملت له زادا ساخنا فوضعته فی مزادة (۲)، و کانت العرب تعرفه بنقائه وطیب ریحه، وملات له قربة من ماء زمزم، وقالت له: ارجع أودعتک من طوی لک البعید من الارض، فرجع النبی صلی الله علیه واله، ثم إن خدیجة رجعت إلی موضعها لتنظر هل تعود القبة أم لا، وإذا بالقبة قد عادت وجبرئیل قد نزل، والملائکة قد أحدقوا بها کالاول، ففرحت خدیجة بذلک، وأنشأت تقول:

نعم لی منکم ملزم أی ملزم ووصل مدی الایام لم یتصرم

ولو لم یکن قلب المتیم (۳) فیکم جریحا لما سالت دموعی بالدم

ولم یخل طرفی ساعة من خیالکم ومن حبکم قلبی ومن ذکرکم فمی

ولو جبلا حملتموه بعادکم لمال وما زال (۴) جسمی وأعظمی

أشد علی کبدی یدی فیردها بما فیه من وجد (۵) من الشوق مضرم

طویت الهوی والشوق ینشر طیه وکتمت أشجانی فلم تتکتم

فیارب قد طالت بنا شقة (۶) النوی وأنت قدیر تنظم الشمل فانظم

قال: ثم إن النبی صلی الله علیه واله سار قلیلا والتحق بالقوم، وبعضهم یقظان (۷)، و بعضهم رقود، فلما أحس به میسرة قال: من الطارق (۸) فی هذا اللیل العاکر (۹)؟ قال:(۱). فی المصدر: وارتب لک جواری وعبیدی علی رؤوس الجبال.(۲). فی المصدر: فی مزادته.(۳). المتیم: المحب العاشق.(۴). حال خ ل.(۵). جمر خ ل.(۶). مدة خ ل.(۷). أیقاظ خ ل. وهو الموجود فی المصدر.(۸). السائر خ ل. وهو الموجود فی المصدر.(۹). من عکر اللیل: اشتد سواده.أنا محمد بن عبدالله. قال: (۱) یا سیدی ما عهدتک أن تهزء وعهدی بک أنک سائر، فما الذی أرجعک یا سیدی؟ فقال له: یا میسرة إنی سافرت ثم عدت، فضحک میسرة وقال: سافرت إلی ذیل هذا الجبل، ثم عدت؟ قال النبی صلی الله علیه واله: بل قصدت البیت الحرام، فقال له میسرة: ما عهدت منک یا سیدی إلا الصدق،

فقال: یا میسرة ما قلت لک إلا الصدق، فإن کان عندک شک فهذا خبز مولاتک خدیجة، وهذا ماء زمزم، فلما نظر میسرة إلی ذلک نهض قائما علی قدمیه، ونادی: یا معاشر قریش، ویا بنی النضر، ویا بنی زهرة، ویا بنی هاشم هل غاب محمد عنکم غیر ساعتین أو أقل من ذلک؟ فقالوا: نعم، قال: قد سار إلی مکة ورجع، وهذا خبز مولاتی خدیجة، وهذا ماء زمزم، فتعجب القم ودهشت عقولهم، وصاح أبوجهل لعنه الله وقال: لا- یبعد هذا علی الساحر (۲)، فلما أصبح الصباح بلغ العرب، سبق الخبر بقدوم القافلة، وخرج أهل مکة مبادرین، وسبق عبید خدیجة وجواریها و تفرقوا فی شعاب مکة وأودیتها، بأیدیهم المعازف والمباخر، فکان النبی صلی الله علیه واله ما یمر علی عبد من عبید خدیجة إلا یعقر ناقة فرحا بقدومه، ثم تفرق الناس إلی منازلهم، و نظرت خدیجة إلی جمالها وقد أقبلت کالعرائس، وکانت معتادة أن یموت بعض جمالها (۳) ویجرب بعضها إلا- تلک السفرة فإنها لم تنقص منها شعرة، فوقف قریش متعجبین من تلک الجمال، کلما مر بهم جمل بإزائه ناقة هیفاء فیقولون: لمن هذا (۴)؟ فیقال هذا (۵) ما (۱). فی المصدر: یا سیدی من ردک عن سرور یغم علیک؟ وکان عهدی بک أنک سائر إلی مولاتی خدیجة، قال له النبی صلی الله علیه وآله: یا میسرة سافرت ثم عدت، فضحک میسرة وقال والله سیدی! ما عهدتک تستهزئ قط قال: یا میسرة ما قلت لک الا صدقا.(۲). استظهر المصنف أن)علی(مصحف)عن(. وفی المصدر: قال: فصاح بهم أبوجهل لعنه الله وقال: ما الذی أراه بکم؟ قالوا: ان محمدا سار إلی مکة ورجع من ساعته، قال: انصرفوا إلی رحالکم، فلو کان غیر محمد لکان عجبا، ولکن الساحر لا یبعد علیه مشارق الارض ومغاربها، قال: فتفرق القوم إلی رحالهم وباتوا تلک اللیلة، فرحلوا العرب، وسبق البشیر بقدوم العیر، و خرج أهل مکة مبادرین.(۳). بعضها خ ل.(۴). هذه خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۵). هذه مما أفاد خ ل وهو الموجود فی المصدر.أفاده محمد صلی الله علیه واله لخدیجة من الشام، فذهلت عقول قریش لذلک، فلما اجتمعت أموال خدیجة فکوا رحالها، وعرضوا الجمیع علی خدیجة وکانت جالسة خلف الحجاب، والنبی صلی الله علیه واله جالس وسط الدار، ومیسرة یعرض علیها الامتعة شیئا فشیئا، فنظرت خدیجة إلی شئ قد أدهشها، فبعثت إلی أبیها تعرفه بذلک، وترغبه فی محمد صلی الله علیه واله، فلم تک إلا ساعة واحدة وإذا بخویلد قد أقبل ودخل منزل ابنته خدیجة، وهو متزین بالثیاب، متقلد سیفا، فلما نظرت إلیه قامت وأجلسته إلی جنبها، وابتدأته بالترحیب، وجعلت تعرض علیه البضائع، وهی تقول: یا أبت هذا کله ببرکة محمد صلی الله علیه واله، والله یا أبتاه إنه مبارک الطلعة، میمون الغرة فما ربحت ربحا أغنم (۱) من هذه السفرة، ثم التفت إلی میسرة وقالت: حدثنی کیف کان سفرکم؟ وما الذی عاینتم من محمد صلی الله علیه واله؟ قال: یا سیدتی وهل اطیق أن أصف لک بعضا من صفاته وما عاینت منه صلی الله علیه واله؟ ثم أخبرها بحدیث السیل، والبئر، والثعبان، والنخل، وما أخبره الراهب، وما أوصاه إلی خدیجة، فقالت: حسبک یا میسرة: لقد زدتنی شوقا إلی محمد صلی الله علیه واله، إذهب فأنت حر لوجه الله، وزوجتک وأولادک، ولک عندی ما تادرهم، وراحلتان، وخلعت علیه خلعة سنیة، وقد امتلا سرورا وفرحا، ثم إن خدیجة التفتت إلی النبی صلی الله علیه واله وقالت: ادن منی فلا حجاب الیوم بینی وبینک، ثم رفعت عنها الحجاب، وأمرت أن ینصب له کرسی من العاج والآبنوس، وأجلسته علیه، وقالت: یا سیدی کیف کان سفرکم؟ فأخذ یحدثها بما باعه وما شراه، فرأت خدیجة ربحا عظیما، وقالت: یا سیدی لقد فرحتنی بطلعتک، وأسعدتنی برؤیتک، فلا لقیت بؤسا، ولا رأیت نحوسا، ثم جعلت تقول: شعرا:

فلو أننی أمسیت فی کل نعمة ودامت لی الدنیا وملک الاکاسرة

فما سویت عندی جناح بعوضة إذا لم یکن عینی لعینک (۲) ناظرة

قال: ثم إن خدیجة قالت: یا سیدی لک عندی حق البشارة زیادة علی ما کان بیننا فهل لک الساعة من حاجة فتقضی؟ قال صلی الله علیه واله: حتی أستریح وأعود إلیک، ثم خرج و(۱). أعظم خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۲). لعینیک خ ل.دخل منزله عمه أبی طالب، وکان أبوطالب فرحا بما عاین من ابن أخیه، فقبل ما بین عینیه وجاءت (۱) أعمامه حوله، وقال أبوطالب: یا ولدی ما الذی أعطتک خدیجة؟ قال: وعدتنی (۲) الزیادة علی ما بیننا، قال: هذه نعمة جلیلة، وقد عزمت أن أترک لک بعیرین تسافر علیهما، وراحلتین تصلح بهما شأنک، وأما الذهب والفضة أخطب لک بهما فتاة من نسوان قریش من قومک (۳) ثم لا- ابالی بالموت حیث

أتی، وکیف نزل، فقال: یا عماه افعل ما بـدا لک، فلما کان وقت الغداة اغتسل النبی صـلی الله علیه واله من وعک السـفر (۴)، وتطیب وسرح رأسه، ولبس أفخر أثوابه وسار إلی منزل خدیجة، فلم یجد عندها سوی میسرة، فلما رأته فرحت بقدومه، وجعلت تقول:

دنا فرمی من قوس حاجبه سهما فصادفنی حتی قتلت به ظلما

وأسفر عن وجه وأسبل شعره فبات یباهی (۵) البدر فی لیلة ظلماء

ولم أدر حتی زار من غیر موعد علی رغم واش ما أحاط به علما

وعلمنی من طیب حسن حدیثه منادمة یستنطق الصخرة الصماء

قال: ثم التفت إلیه وقالت: یا سـیدی نعمت الصـباح، ودامت لک الافراح، هل من حاجـة فتقضـی؟ فاسـتحیا وطأطأ رأسه وعرق جبینه، فأقبلت علیه تلاطفه فی الکلام، ثم قالت: یا سـیدی إذا سألتک عن شـئ تخبرنی؟ قال: نعم، قالت خدیجـة: إذا أخـذت الجمال والمال من عندی ما ترید أن تصنع به؟ قال لها: وما تریدین بذلک یا خدیجة؟ قالت: أزیدک وما أقدر علیه، قال اعلمی أن عمی أبا طالب قد أشـار علی أن یترک لی بعیرین اسـافر بهمـا، وبعیرین أصلـح بهمـا شـأنی، والـذهب والفضـة یخطب لی بهما امرأة من قومی تقنع منی بالقلیـل، ولا تکلفنی ما لا اطیق، فتبسـمت خدیجـة، وقالت: یا سـیدی أما (۱). دارت خ ل، وهـو الموجود فی المصـدر. (۲). أوعدتنی بالزیادة خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۳). من نسوان قومک خ ل. (۴). أی من شدة السفر والمه وتعبه.(۵). فبت اباهی خ ل.ترضی (۱) أنی أخطب لـک امرأة تحسن بقلبی (۲)؟ قال: نعم، قالت: قـد وجـدت لک زوجـة، وهی من أهل مکة من قومک، وهی أکثرهن مالا واحسـنهن جمالا وأعظمهن کمالا، و أعفهن فرجا، وأبسطهن یدا، طاهرة مصونة، تساعدک علی الامور، وتقنع منک بالمیسور ولا ترضـی من غیرک بالکثیر، وهی قریبة منک فی النسب (۳)، یحسـدک علیهـا جمیع الملوک والعرب، غیر أنی أصف لک عیبها، کما وصـفت لـک خیرهـا، قال: وما ذلک؟ قال: عرفت قبلک رجلین، وهی أکبر منک سـنا، قال صـلی الله علیه واله: سـمیها لی، قالت: هی مملوکتک خدیجـة، فأطرق منها خجلا حتی عرق جبینه: وأمسک عن الکلام، فأعادت علیه القول مرة اخری، وقالت: یا سـیدی مالک لا تجیب؟ وأنت والله لی حبیب، وإنی لا اخالف لک أمرا، و أنشأت (۴) تقول:

یا سعد إن جزت بوادی الاراک بلغ (۵) قلیبا ضاع منی هناک

واستفت غزلان الفلا سائلا هل لاسیر الحب منهم فکاک؟

وإن تری رکبا بوادی الحمی سائلهم عنی ومن لی بذاک؟

نعم سروا واستصحبوا ناظری والآن عینی تشتهی أن تراک

ما فی من عضو ولا مفصل إلا وقد رکب منه (۶) هواک

عذبتنی (۷) بالهجر بعد الجفاء (۸). یا سیدی ماذا جزاء (۹) بذاک؟

فاحکم بما شئت وما ترتضی فالقلب ما یرضیه إلا رضاک

(۱). ترضانی خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۲). تحسن لک قلبی خ ل.(۳). فی المصدر: وتقنع منک بالیسیر، ولا ترضی من غیرک ولو بذل لها کثیر، کبیرة فی قومها مطاعة فی أمرها، وعشیرتها قریبة منک فی النسب.

(۴). بلسـان حالها خ ل.(۵). أنشد خ ل.(۶). فیه خ ل.(۷). أوعدتنی خ ل.(۸). بعد الوفاء خ ل.(۹). ما جزاء هـذا خ ل.قال: ثم ألحت علیه بالکلام (۱)، فقـال لهـا: یـا ابنـة العم أنت امرأة ذات مـال، وأنـا فقیر لا أملک إلا ما تجودین به علی، ولیس مثلک من یرغب فی مثلی (۲)، وأنـا أطلب امرأة یکون حالها کحالی، ومالها کمالی (۳)، وأنت ملکة لا یصلـح لک إلا الملوک، فلما سمعت کلامه قالت: والله یا محمد إن کان مالک قلیلا فمالی کثیر، ومن یسمح (۴) لک بنفسه کیف لا یسمح لک بماله؟ وأنا ومالی وجواری (۵) وجمیع مـا أملـک بین یـدیک وفی حکمک، لا أمنعک منه شـیئا، وحق الکعبـة والصـفا ما کان ظنی أن تبعـدنی عنک، ثم ذرفت (۶) عبرتها وقالت: شعرا:

والله ما هب نسيم الشمال إلا تذكرت ليالى (۷) الوصال

ولا أضا من نحوكم بارق إلا توهمت لطيف الخيال

أحبابنا! ما خطرت خطرة (۸). منكم غداة الوصل منى ببال

جور الليالى خصنى بالجفا منكم ومن يأمن جور الليل؟

رقوا وجودوا واعطفوا وارحموا لا بد لى منكم على كل حال

قال: ثم إن خديجة قالت: ورب احتجب عن الابصار (۹)، وعلم حقيقة (۱۰) الاسرار(۱). فى المصدر: فى الكلام.(۲). فى المصدر: وليس مثلك من يرغب فى ووصل مثلى، والراغب فى الفقير قليل.(۳). زاد فى المصدر: أقنع بها وتقنع بى، وفيه: وأنت تصلح لك الملوك يكونوا مثلك، مالهم كمالك، وحالهم كحالك.(۴). أي من يجود لك.(۵). فى المصدر: وعبيدى وجوارى.(۶). أى سال دمعها.(۷). أيام خ ل.(۸). فرقة خ ل.(۹). فى المصدر: ورب الكعبة، وحق من اختفى عن الابصار.(۱۰). فى المصدر: وعلم خفية الاسرار ما قلت لك قولا اداعبك فيه، وما أنا الا فيما قلته محقة ولم أقل باطلا، قم وأمض إلى عمومتك.أنى محقة لك فى هذا الامر، قم (۱) إلى عمومتك وقل لهم: يخطبونى لك من أبى، ولا تخف من كثرة المهر، فهو عندى وأنا أقوم لك بالهدايا والمصانعات، فسر وأحسن الظن فيمن أحسن بك الظن (۲)، فخرج النبى صلى الله عليه واله من عندها، ودخل على عمه أبى طالب و السرور فى وجهه (۳)، فوجد أعمامه مجتمعين، فنظر إليه أبوطالب وقال: يابن أخى يهنئك ما أعطتك خديجة وأظنها قد غمرتك من عطاياها، قال محمد صلى الله عليه واله: يا عم لى إليك حاجة، قال: وما هى؟ قال، تنهض أنت وأعمامى هذه الساعة إلى خويلد، وتخطبون لى منه خديجة، فلم يرد أحد منهم عليه جوابا غير أبى طالب، فقال: يا حبيبى إليك نصير، وبأمرك نستشير فى امورنا، وأنت تعلم أن خديجة امرأة كاملة ميمونة فاضلة تخشى العار، وتحذر الشنار (۴)، وقد عرفت قبلك رجلين: أحدهما عتيق بن عائذ، والآخر عمرو الكندى، وقد رزقت منه ولدا، وخطبها ملوك العرب ورؤساؤهم وصناديد قريش وسادات بنى هاشم وملوك اليمن وأكابر الطائف، وبذلوا لها الاموال، فلم ترغب فى أحد منهم، ورأت أنها أكبر منهم، وأنت يابن أخى فقير لا مال لك ولا تجارة، وخديجة امرأة مزاحة عليك، فلا تعلل نفسك بمزاحها، ولا تسمع قريشا هذا الامر (۵)، فقال أبولهب: يا ابن أخى لا تجعلنا فى أفواه العرب، وأنت لا تصلح لخديجة، فقام إليه العباس وانتهره، وقال: والله إنك لرذل الرجال، ردى الافعال، وما عسى أن يقولوا فى ابن أخى، والله إنه أكثر منهم جمالا وأزيد كمالا وبماذا تتكبر عليه خديجة؟ لمالها أم لزيادة كمالها وجمالها؟ فاقسم برب الكعبة لان طلبت عليه مالا لاركبن جوادى وأطوف فى الفلوات، ولادخلن(۱). ولكن قم خ ل.(۲). فى المصدر، ولا تخف إن كان يطلب منك مالا، فأنا والله أقوم لك بالهدايا والاموال ومهما طلب أبى من المال أنا أقوم به، وهذه أموالى وذخائرى وعبيدى وجوارى كلها بين يديك خذ منها ما شئت، فأنا لك طالبة، وفيك راغبة، ولا اريد سواك، فسر وأحسن الظن فيمن تحسن الظن بك، ولا تخيب قاصديك.(۳). قد زاد خ ل.(۴). الشنار: العار. أقبح العيب.(۵). فى المصدر: ولا تسمع قريش هذا الكلام أبدا.على الملوك حتى أجمع له ما تطلب عليه (۱) خديجة. قال النبى صلى الله عليه واله: يا معاشر الاعمام قد أطلتم الكلام فيما لا فائدة فيه، قوموا واخطبوا لى خديجة من أبيها، فما عندكم من العلم مثل ما عندى منها، فنهضت صفية بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وقالت: والله أنا أعلم أن ابن أخى صادق فيما قاله، ويمكن أن تكون خديجة مازحة عليه، ولكن أنا أروح وابين لكم الامر، ثم لبست أفخر ثيابها وسارت نحو منزل خديجة، فلقيتها بعض جواريها فى الطريق فسبقتها إلى الدار، وأعلمت خديجة بقدوم صفية بنت عبدالمطلب، وكانت قد عزمت على النوم فأخلت لها المكان (۲)، وقد عثرت خديجة بذيلها، فقالت: لا أفلح من عاداك يا محمد، فسمعت صفية كلام خديجة فقالت فى نفسها: أجاد الدليل، ثم طرقت الباب، ففتح و جاءت إلى خديجة فلقيتها بالرحب والتحية، وأرادت أن تأتى لها بطعام، فقالت: يا خديجة ما جئت لآكل طعام، بل يا ابنة العم جئت أسألك عن كلام أهو صحيح أم لا؟ فقالت خديجة: بل هو صحيح إن شئت تخفيه أو شئت تبديه، وأنا قد خطبت محمدا لنفسى، وتحملت عنه مهرى، فلا تكذبوه إن كان قد ذكر لكم بشئ (۳)، وإنى قد علمت أنه مؤيد من رب السماء، فتبسمت

صفیـة وقـالت: والله إنـک لمعـذورة فیمن أحببت، والله ما شاهـدت عینی مثل نور جبینه، ولا أعـذب من کلام ابن أخی، ولا أحلی من لفظه ثم أنشأت تقول: شعرا:

الله أکبر کل الحسن فی العرب کم تحت غرة هذا البدر من عجب

قوامه (۴) ثم إن مالت ذوائبه من خلفه فهی تغنیه عن الادب

تبت ید اللآئمی فیه وحاسده ولیس لی فی سواه قط من أرب (۵).

(۱). منه خ ل، وفی المصـدر: مـا طلبت من المال.(۲). فی المصـدر: وقـد عزمت علی النوم ونزلت إلی أسـفل الدار، ولم تترک عندها أحدا من الجواری وقامت تمشـی.(۳). شـیئا خ ل، وفی المصـدر: إن کان قـد نقل الیکم حدیثا.(۴). قوائمه خ ل.(۵). الارب: الحاجة. الغایة.قال: ثم إن صـفیة رضـی الله عنها عزمت علی الخروج من بیتها، فقالت لها خدیجة: امهلی قلیلا، ثم أخرجت خلعة سـنیة وخلعتها علی صـفیة، وضـمتها إلی صدرها، وقالت یا صفیة: بالله علیک إلا ما أعتنینی علی وصال محمد صلی الله علیه واله (۱)، قالت: نعم، ثم خرجت طالبـة لاخوتهـا، فقـالوا لهـا: مـا وراءک یا صـفیة، یا ابنـة الطیبین؟ قالت: یا إخواتی قوموا إن کنتم قائمین، فوالله إن لها فی ابن أخیکم محمـد صـلی الله علیه واله رغبة لیس تدرک، ففرحوا بذلک کلهم غیر أبی لهب، فإن کلامها زاده غیظا وحسدا لمحمد صـلی الله علیه واله، وذلک بسبب الشقاوة السابقة (۲)، فزعق بهم العباس وقال: فما قعودکم إذ کان قـد حصل الامر؟ فنهضوا جمیعا إلی دار خویلـد، وقـد عمـد أبوطالب إلی النبی صـلی الله علیه واله وألبسه أحسن الثیاب، وقلـده سـیفا، وأرکبه علی جواده، ودار حوله عمومته وکلهم محـدقون به، فلقـاهم أبوبکر بن أبی قحافـة وقـال: إلی أین تریـدون یـا أولاد عبـدالمطلب؟ لقـد کنت قاصـدا إلیکم فی حاجة خطرت ببـالی، فقـال له العباس: وما هی؟ اذکرها، قال: رأیت فی منامی کأن نجما قـد ظر فی منزل أبی طالب وارتفع إلی افق السـماء، وأنار واستنار إلی أن صار کالقمر الزاهر، ثم نزل بین الجدران فتبعته، فإذا هو قد دخل فی بیت خدیجة بنت خویلد، ودخل معها تحت الثیاب، فما تأویله؟ قال له أبوطالب: ها نحن لها قاصدون، وعلی خطبتها معولون، ثم ساروا حتی وصـلوا منزل خویلد فسبقتهم الجواری إلیه، وکـان یشـرب الخمر، وقـد لعب الخمر فی رأسه، فلما نظر إلی بنی هاشم قام لهم وقال: مرحبا وأهلا بأبناء آبائنا وأعز الخلق علینا، فقال أبوطالب: یا خویلد ما جئنا إلا لحاجة (۳)، وأنت تعلم قربنا منکم، ونحن فی هـذا الحرم أبناء أب واحد، وقد جئنا خاطبین ابنتک خدیجة لسیدنا (۴)، ونحن لها راغبون، فقال خویلد:(۱). فی المصـدر: برب الکعبة الا ما ساعدتینی علی ما أطلب من قرب محمد.(۲). فی المصدر: وذلک بسبب الشقاوة السابقة ظهر به الحسد، وزاد الکمد، حیث أن خدیجة تصل إلی محمد صلی الله علیه وآله.(۳). فی المصدر: یا خویلد ما أتیناک للطعام ولا للشراب، وأنت تعلم أننا لک قرابة، وأنتم لنا بنو عم، ونحن فی هذا الحرم بنو أب واحد، لیس لاحـد شـرف کشـرفنا، ونحن وأنت فی الحال سوی، ونحب أن لا تخالفنا، وتقرب ابنتک لسـیدنا، فهو یزینها ولا یشـینها، وقـد جئناک خاطبین وفی ابنتک راغبین.(۴). محمد خ ل.ومن الخاطب منکم؟ ومن المخطوبة منی؟ فقال أبوطالب: الخاطب منا محمد ابن أخی، و المخطوبـة خدیجـة، فلما سـمع ذلک خویلـد تغیر لونه وکبر علیه وقال: والله إن فیکم الکفایة، وأنتم أعز الخلق علینا، ولکن خدیجة قد ملکت نفسها وعقلها أوفر من عقلی (۱).وأنا لم تطب قلبی إن خطبها الملوک، فکیف وهذا محمد فقیر صعلوک (۲)؟ فقام إلیه حمزة رضی الله عنه فقال له: لا یقدر (۳) الیوم بأمس، ولا تشاکل القمر بالشـمس یا بادی الجهل، ویا خسیف (۴) العقل، أما علمت أنک قد ضـل رشـدک. وغـاب عقلک، أتثلب ابن أخینا؟ أما علمت أنه إذا أراد أموالنا وأرواحنا قـدمنا الکل بین یـدیه، ولکن سوف یبین لک غب (۵) فعلـک، ثم نفض أثوابه ونهض، ونهض إخواته وسـاروا إلی منازلهم، وبلغ الخبر خدیجـة من جاریـة لها، فقالت: ما وراءک؟ قالت: أمر یغم القلوب (۶)، فقالت لها: ماذا یا ویحک؟ قالت: إن أباک قـد رد أولاد عبدالمطلب خائبین، فلما سـمعت خدیجة کلامها قـالت: اطلبی لی عمی ورقـة، فخرجت الجاریـة وعـادت ومعها ورقـة، فلما جاءها اسـتقبلته بأحسن قبول، وقالت: مرحبا بک یا عم، فلا غـابت طلعتـک عنی، ثم طرقت إلی الارض وقـد قطب حاجباها (۷)، فقـال ورقـة: حاشاک یا خدیجـة من السوء، ما الـذی حل بک؟ قـالت: یـا عم ما حال السائل؟ وما نال (۸) المسؤل؟ قـال: فی أنحس حال، قال (۹): ولکن أراک (۱۰) یا (۱). فی المصدر: وأری أن

عقلها أعز من عقلی، ورأیها أعلی من رأی، وأنا فما یطیب قلبیأن تخطبها الملوک، وازوجها بفقیر صعلوک؟.(۲). الصعلوک: الفقیر.(۳). لا تقدر خ ل وفی المصدر: لا یقاس.(۴). سخیف خ ل وفی المصدر: خسیس. قلت: خسیف العقل أی ناقص العقل.
(۵). الغب: العاقبة.(۶). زاد فی المصدر ویرد المعافی مکروبا.(۷). قطبت حاجبیها خ ل قلت: هو الموجود فی المصدر. قوله: قطبت أی قبضت ما بین عینیه کما یفعله العبوس.(۸). بال خ ل.(۹). فی المصدر: وإنی أراه فی أنحس حال. وأسقط قوله: قال.(۱۰). فی المصدر: وأراک. خدیجة تخاطبینی بهذا الکلام، کأنک تریدین الزواج؟ قالت: أجل، قال: یا خدیجة لقد خطبک الملوک والصنادید، ولم ترضی بأحد منهم، قالت: ما ارید من یخرجنی من مکة، فقال: والله ما منها (۱) أحد إلا وقد خطبک، مثل شیبة بن ربیعة، وعقبة بن أبی معیط، وأبی جهل بن هشام، والصلت بن أبی یهاب فأبیتی (۲) عنهم جمیعا، قالت: ما ارید من فیه عیب، ثم قالت: یا عم صف لی عیبهم، قال: یا خدیجة أما شیبة ففیه سوء الظن، و أما عقبة فهو کثیر السن، وأما أبوجهل فهو بخیل متکبر، کریه النفس، وأما الصلت فهو رجل مطلاق، فقالت: لعن الله من ذکرت، وهل تعلم أنه خطبنی (۳) غیر هؤلاء؟ قال: سمعت أنه قد خطبک محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، قالت یا عم صف لی عیبه، وکان ورقة عنده علم من الکتب السالفة بما یکون من أمر محمد صلی الله علیه واله، فلما سمع کلامها طأطأ رأسه وقال: أصف لک عیبه؟ قالت: نعم، قال: أصله أصیل، وفرعه طویل (۴) وطرفه کحیل، وخلقه جمیل، وفضله عمیم، وجوده عظیم، والله یا خدیجة ما کذبت فیما قلت، قالت: یا عم صف لی عیبه کما وصفت لی خیره، قال: یا خدیجة: وجهه أقمر، وجبینه أزهر، وطرفه أحور، ولفظه أعذب (۵) من المسک الاذفر، وأحلی من السکر، وإذا مشی کأنه البدر إذا بدر، والوبل إذا أمطر، قالت (۶): یا عم صف لی عیبه، قال: یا خدیجة مخلوق من الحسن (۷) الشامخ، والنسب الباذخ، وهو أحسن العالم سیرة، وأصفاهم سریرة (۸)، إذا مشی تخاله ینحدر من صبب، شعره کالغیهب، وخده أزهر من الورد الاحمر، وریحه (۱). فیها خ ل. وفی المصدر: قال: یا ابنتی أما خطبک شیبة بن ربیعة.(۲). أبیت خ ل صح.(۳). قد خطبنی خ ل.(۴). زاد فی المصدر: وخده أسیل.(۵). أحسن خ ل. وفی المصدر: أحلی من السکر، وریحه أطیب من المسک الاذفر.(۶). فی المصدر: اذا مشی تخاله البدر إذا أبدر، لا والله بل هو أنور، قالت.(۷). هکذا فی الاصل، وفی نسخة وفی المصدر: الحسب.(۸). زاد فی المصدر: لا بالقصیر اللاصق. قلت: الصبب: الموضع المنحدر. والغیهب الشدید السواد من الخیل واللیل. وفی المصدر: الغیهب الادجن.أزکی من المسک الاذفر، ولفظه أعذب من الشهد وأخیر، اشهدک یا خدیجة أنی احبه. قالت: یا عم أراک کلما قلت لک: صف لی عیبه وصفت لی حسنه؟ قال: یا ابنتی وهل أنا أقدر علی وصف خیره، ثم أنشأ یقول:

لقد علمت کل القبائل والملا بأن حبیب الله أظهرهم قلبا

وأصدق من فی الارض قولا وموعدا وأفضل خلق الله کلهم قربا

فقالت: یا ورقة إن أکثر الناس یثلبونه، قال: ثلبهم له إنه فقیر، قالت: یا عم أما سمعت قول الشاعر:

إذا سلمت رؤوس الرجال من الاذی فما المال إلا مثل قلم الاظافر

ولکن یا عم إذا کان ماله قلیلا فما لی کثیر، وإنی یا عم محبة له علی کل حال، فقال لها: إذن والله تسعدین وترشدین وتحضین (۱) بنبی کریم، فقالت: یا عم أنا الذی خطبته لنفسی، فقال لها ورقة: وما الذی تعطینی وأنا ازوجک فی هذه اللیلة بمحمد؟ فقالت: یا عم وهل لی شئ دونک، أم یخفی علیک؟ وهذه ذخائری بین یدیک، ومنزلی لک، وأنا کما قال القائل شعرا:

إذا تحققتم ما عند صاحبکم من الغرام فذاک العذر یکفیه

أنتم سکنتم بقلبی فهو منزلکم وصاحب البیت أدری بالذی فیه

ثم قال ورقة: یا خدیجة لست ارید شیئا من حطام الدنیا، وإنما ارید أن تشفعی لی عند محمد صلی الله علیه واله یوم القیامة واعلمی یا خدیجة أن بین أیدینا حساب وکتاب وعقاب وعذاب (۲)، ولا ینجو إلا من تبع محمدا، وصدق برسالته، فیاویل من زحزح (۳) عن الجنة وادخل النار، فلما سمعت خدیجة کلامه قالت: یا عم لک عندی ما طلبت، فخرج ورقة و(۱). تحظین خ ل قلت: هکذا فی

الاصل، والصحيح إما الثانى أو ما فى المصدر وهو هكذا: وتقربين من نبى كريم، وزاد فى المصدر: ورسول عظيم، وإنه يا خديجة نبى هذه الامة، فقالت: يا عم والله انى احبه، وأنا الذى أمرته أن يخطبنى، فالان أنا الذى أمرته وأبى ابعده، قال ورقة: وهو ان أبيك، يا خديجة ما الذى تعطينى حتى ازوجك.(۲). هكذا فى الاصل والمصدر بالرفع.(۳). زحزحه: باعده أو أزاله عنه فتباعد فتنحى.دخل على أخيه خويلد وقد غلب عليه السكر، فجلس ورقة وقد ظهر الغيظ فى وجهه (۱)، و قال: يا أخى ما أغفلك عن نفسك؟ تريد أن تقتلها أنت بنفسك؟ فقال: ومن أين علمت يا أخى؟ فقال: لقد خلفت بنى عبدالمطلب وقلوبهم تغلى عليك كغلى القدر، وقد أراد حمزة أن يهجم عليك فى دارك، فقال خويلد: يا أخى وأى ذنب أذنبته عليهم حتى يفعلوا بى ذلك؟ قال: سمعتهم يقولون إنك تثلب ابن أخيهم وهو عليك قبيح، إن كان قد وقع منك ذلك والله ما وطئ الحصى مثل محمد، أنسيت (۲) ما جرى له فى صغره، وما بان له فى كبره؟ والله ما يثلبه إلا لئيم، قال خويلد: والله يا أخى ما ثلبت الرجل، وإنه خير منى وإنما أراد أن يتزوج بخديجة، فقال له أخوه: ماذا تنكر منه؟ قال خويلد: والله يا أخى ما أقول فيه: شيئا، ولكن خشيت من وجهين: الاول تسبنى العرب حيث أنى رددت أكابرهم وساداتهم، وازوجها الآن بفقير لا مال له، والثانى أنها لا ترضاه فقال ورقة: إن العرب ما منهم إحد إلا ويحب أن يزوجه بابنته، ويشتهى أن يكون محمد نسيبه وقريبه، وأما خديجة فمذ عاينت فضله رضيت به، وأما أنت فقد جلبت لنفسك عداوة بنى هاشم على غير شئ، وإنهم ما يتركونك غير ساعة لا سيما (۳) الاسد الهجوم، حمزة القضاء المحتوم، لا يصده عنك صاد، ولا يرده عنك راد، والله إن قبلت نصحى، وسرت معى إلى بنى هاشم سألتهم أن يرفعوا عنك يد العداوة، وتزوج محمدا صلى الله عليه واله بخديجة (۴)، والله ما تصلح إلا له، ولا يصلح إلا لها، فقال: يا أخى أخاف أن يهجموا بى ويقتلونى، فقال ورقة: ضمان هذا الامر على، فلا تخف، فنهضا جميعا وسارا حتى دخلا-على أولاد عبدالمطلب، فوقفا على الباب وكان من الامر المقدر أن فى ذلك الوقت كان أولاد عبدالمطلب جالسين، و(۱). فى المصدر بعد ذلك: فقال له خويلد: ما تشرب؟ قال: من يقتل أخوه فكيف يشرب؟ فقال خويلد: ومن يقتلنى؟ قال: أنت تقتل، قال خويلد: وكيف ذلك؟ قال: والله لقد خلفت.(۲). فى المصدر: فان كنت فعلت ذلك فقد والله وجب عليك القتل: والصدق أوفى، وصاحبه انجى وأعفى، والله ما احد أكبر من محمد، انسيت.(۳). فى المصدر: غير ساعة، أو بعض ساعة، كل من يلقاك منهم قتلك، لا سيما.(۴). فى المصدر: وتزوج خديجة. بمحمد.بينهم النبى صلى الله عليه واله، فنظر إليه حمزة وقال: يا قرة العين ما تقول (۱)؟ والله لئن أمرتنى لآتينك فى هذه الساعة برأس خويلد، فقال خويلد لورقة: اسمع يا أخى، فقال ورقة اسمع أنت، فقال، خويلد: دعنى أرجع، قال ورقة: لا، وانظر الآن ما أصنع، دعنا نأتى إليهم فإنهم لا يبعدون، من يأتى إليهم، ثم إن ورقة قرع الباب فقال النبى صلى الله عليه واله: لقد جاءكم خويلد وأخوه ورقة، فقام حمزة فأدخلهم، ويد خويلد فى يد ورقة، ونادى: نعمتم صباحا ومساء وكفيتم شر الاعداء، يا أولاد زمزم والصفا، فناداه أبوطالب: وأنت يا خويلد كفيت ما تحذر وتخشى، فانتهره حمزة وقال: لا-أهلا-ولا سهلا لمن طلب منا بعدا، وأرانا هجرا وصدا، قال خويلد: ما كان ذلك منى يا سيدى، وأنتم تعلمون أن خديجة وافرة العقل، مالكة نفسها، وإنما تكلمت بهذا الكلام حتى أسمع ما تقول، والآن عرفت أن المرأة فيكم راغبة (۲)، فلا تؤاخذونى بما جرى، ونحن كما قال الشاعر:

ومن عجب الايام إنك هاجرى وما زالت الايام تبدئ العجائبا

وما لى ذنب أستحق به الجفا وإن كان لى ذنب أتيتك تائبا

والآن قد رضيت لرضاها، ولاجل القرابة والنسب، وقال: شعرا:

عودونى الوصال فالوصل عذب وارحموا فالفراق والهجر صعب

زعموا حين عاينوا أن جرمى فرط حبى لهم وما ذاك ذنب

لا وحق الخضوع عند التلاقى ما جزى من يحب أن لا يحب

فقال عند ذلك حمزة: يا خويلد أنت عندنا عزيز كريم، ولكن ما كان يجوز منك إذا جئناك أن تبعدنا، فقال ورقة: إنا لنحب محمدا

أشـد محبـة، ونحن على ما تقولون، ولكن اريـد يا بنى هاشم أن تكون هـذه الخطبـة فى غـداة غد على رؤوس الانام (۳)، حتى(۱). ما فكرك؟ وهو الموجود فى المصدر.(۲). فى المصـدر بعد ذلك: ولكم طالبة، وقد جئتكم لتقبلوا عذرى، وتغفروا ذنبى، والان يا أولاد عبـدالمطلب فان خديجة لكم محبة، وأنا أيضا موافق لها لاجل القرابة والنسابة، فلا تشـتموا بنا الاعداء، قال: فقال حمزة: يا خويلد أنت عندنا عزيز كريم.(۳). الاشـهاد خ ل. وهو الموجود فى المصـدر.يسـمع الغـائب والحاضـر، فقال حمزة: لا نخالفكم فيما تقولون، فقال ورقـة: اعلمكم أن أخى له لسان (۱) لا يخلص به عنـد العرب، واريد أن يوكلنى فى أمر ابنته خديجة، حتى أصـير أنا المجاوب، وأنتم تعلمون أنى قـد قرأت سائر الكتب وعرفت (۲) سائر الاديان، فقال حمزة: وكله يا خويلـد على ذلك، فقال خويلـد: اشـهدكم يا أولاد هاشم أنى قـد وكلت أخى ورقـة فى أمر ابنتى خديجـة، فقال ورقـة: اريـد أن يكون هـذا الامر عنـد الكعبة، فساروا جميعا إلى الكعبة، فوجـدوا العرب مجتمعين بين زمزم والمقـام، وهم جماعـات كـثيرة، منهم (۳) الصـلت بن أبى يهـاب، ولئيمـة بن الحجاج، وهاشم بن المغيرة، وأبوجهـل بن هشـام، وعثمـان بن مبـارك (۴) العميرى، وأسـد بن غـويلب الـدارمى، وعقبـة بن أبى معيـط، واميـة بن خلف، وأبوسـفيان بن حرب (۵)، فناداهم ورقـة: نعمتم صـباحا يا سـكان حرم الله، فقالوا كلهم: أهلا وسـهلا يا أبا البيان، فقال ورقـة: يا معشـر قريش، يـا جميع من حضـر أنى أسألكم، ما تقولون فى خديجـة بنت خويلـد؟ فنطق العرب بأجمعهم فقالوا: بـخ بـخ، لقـد ذكرت والله الشـرف الاوفى، والنسب الاعلى، والرأى الازكى، ومن لا يوجـد لها نظير فى نساء العرب والعجم، فقال: أتحمـدون أن تكون بلا بعل؟ فقـالوا: ليس بواجب، وقـد وجـدنا الخطـاب لها كثيرا، وهى تأبى، قال ورقـة: يا سادات العرب ألا وإن هـذا أخى قـد وكلنى فى أمرها، وهى قـد أمرتى ن أن ازوجهـا، وأعلمتنى أن لهـا رغبـة فى سـيد من سـادات قريش، وسألتهـا أن تسـميه لى، فأبت، واحب أن تسـمعوا الوكالـة منه، وأن تحضـروا كلكم جميعا غـداة غد فى منزلها، فما تسـعكم غير دارها، وكان لها دار واسـعة تسع أهل مكة، فلما سـمعوا كلامه لم يبق أحـد منهم إلاـ يقول: أنا هو المطلوب، فقالوا:(۱). فى المصدر: لشأن.(۲). فى المصدر: وفهمت.(۳). فى المصدر: مثل النضـر بن الحارث، ومطعم بن عـدى، والصـلب بن أبى أهاب المخزومى.(۴). فى المصدر: مالك.(۵). زاد فى المصدر: وصـفوان بن اميـة وسادات مكـة، فلما أشـرف ورقـة وخويلـد عليهم نادى ورقة: يا أولاد زمزم والصـفا، ومن بهما يضـرب الامثال فى جميع الاقطار، فرغبوا العيب وقـالوا أهلاـ اه.نعم الوكيـل والكفيـل أنت، فقـال ورقـة لاـخيه خويلـد: تكلم مـا دامت السـادات حاضـرين، قال خويلـد: اشـهدكم يا سادات العرب على أنى قـد نزعت نفسـى من أمر ابنتى خديجة، وجعلت وكيلى وكفيلى فى هذا الامر أخى، فلا رأى فوق رأيه، ولاـ أمر فوق أمره، فقـال ورقـة: اسـمعوا أيهـا السـادات، وإنه غير مجنون ولاـ مجبور ولاـ مخمور، وإنى ازوجها بمن شـئت، فقال العرب: سـمعنا وأطعنا وشـهدنا، وخرج خويلـد وقـد ذهب حكمها من يده، وسار ورقة إلى منزل خديجة وهو فرح مسـرور، فلما نظرت إليه قالت: مرحبا و أهلا بك يا عم، لعلك قضـيت الحاجة، قال: نعم يا خديجة يهنئك، وقد رجعت أحكامك (۱) إلى، فأنا وكيلك، وفى غداة غد ازوجك إن شاء الله تعالى بمحمد صـلى الله عليه واله، فلما سـمعت خديجة كلامه فرحت وخلعت عليه خلعة قد اشتراها عبدها ميسرة من الشام بخمس مأة دينار، فقال ورقة: لا ترغبينى فى مثل هذا، فلست براغب فيه، وإنما الرغبة فى شفاعة محمد صلى الله عليه واله، فقالت: لك ذلك، ثم قال لها: يا خديجـة قومى هـذه الساعة، وجهزى أمرك، وجملى منزلك، واخرجى ذخائرك، وعلقى ستورك، وانشـرى حللك، واكمدى عدوك، فما يدخر المال إلا لمثل هذا اليوم، واصنعى وليمة لا يعوزك (۲) فيها شئ، فإن العرب فى غداة غد يأتون كلهم إلى دارك، فلما سـمعت منه ذلك نادت فى عبيدها وجواريها، و أخرجوا السـتور والمساند والوسائد والبسط المختلفـة الالوان والحلل ذات الاثمان و العقود والقلائـد ونشـرت الرايات. وقـد روت الرواة الـذين شاهدوا تلك الليلة أن تلك العبيد والاماء الـذين كانوا برسم الخدمـة لحمل الآنيـة ثمانون عبدا، وذبحت (۳) الذبائـح، وعقرت العقائر، وعقـدت الحلاوات من كل لون، وجمعت الفواكه من كل فاكهـة، وقصـد ورقـة منزل أبى طالب فوجده وإخوته(۱). فى المصدر: أمرك.(۲). أعوزه المطلوب: أعجزه وصعب عليه نيله.(۳). فى المصـدر: ولقـد روت الرواة الـذين كانوا شاهـدوا تلك الليلة ذكروا أنه كان فى منزل خديجة برسم الخدمة من الجوار والعبيـد مائة وسـتون، والجوار الذى برسم الخدمة لا غير سـتون، وكان لها من جملة الانية فى البيت ثمانون هاونا من ذهب،

وكان لها ما لا يحصى، وذبحت اه. مجتمعين، فقال لهم: نعمتم صباحا ومساء، ما يحبسكم عن إصلاح أمركم، انهضوا فى أمر خديجة، فقد صار أمرها بيدى، فجذا كان غداة غد إن شاء الله تعالى ازوجها بمحمد صلى الله عليه وآله (١)، فعندها قال محمد صلى الله عليه واله: لا أنسى الله لك ذلك يا ورقة، وجزاك فوق صنيعك معنا (٢)، ثم قال أبوطالب: الآن والله طاب قلبى، وعلمت أن أخى قد بلغ المنى، وقام لعمل الوليمة وإخوته عنده، فعند ذلك اهتز العرش والكرسى، وسجد الملائكة وأوحى الله تعالى إلى رضوان خازن الجنان أن يزينها، ويصف الحور والولدان، ويهيأ أقداح الشراب، ويزين الكواعب والاتراب (٣)، وأوحى إلى الامين جبرئيل عليه السلام، أن ينشر لواء الحمد على الكعبة، وتطاولت الجبال، وسبحت بحمد الملك المتعال، على ما خص به محمدا صلى الله عليه واله، وفرحت الارض، وباتت مكة تغلى بأهلها كما يغلى المرجل (۴) على النار، فلما أصبحوا أقبلت الطوائف والاكابر والقبائل والعشائر، فلما دخلوا منزل خديجة وجدوها وقد أعدت لهم المساند والوسائد والكراسى والمراتب، وجعلت مجلس كل واحد منهم فى مرتبته ومحله، فدخل أبوجهل لعنه الله وهو يختال (۵) فى مشيته وزينته، وقد أرخى ذوائبه من ورائه، وحمائل سيفه على منكبه، وقد أحدقت به بنو مخزوم، فنظر إلى صدر المجلس وقد نصب فيه كرسى عظيم، وتحته أحد عشر كرسيا، فى أعلى مكان مصفوفا لم ير أحسن منها، فتقدم وأراد الجلوس على ذلك السرير العالى، فصاح به ميسرة وقال له: يا سيدى تمهل قليلا ولا تعجل، فقد وضعت منزلك عند بنى مخزوم، فرجع هو خجلان، وجلس فما كان إلا قليلا وإذا بأصوات قد علت، والعرب قد تواثبت، وقد أقبل العباس (۶).(١). زاد فى المصدر: وما فعلت ذلك الا محبة لابن أخيكم.(٢). لنا خ ل.(٣). كواعب: فتيات تكعبت ثديهن أى نتأت وبرزت. والاتراب: لدات قرينات، مفردها ترب، وفى الاصل الجارية التى تلعب مع نظائرها فى التراب.(۴). المرجل: القدر.(۵). أى يتكبر، والمصدر: وهو يسحب أذياله، ويجر أطماره.(۶). النبى والعباس خ ل.وحمزة إلى جانبه، وسيفه مجرد من غمده، وأبوطالب يقدمهم، وحمزة يقول: يا أهل مكة الزموا الادب، وقللوا الكلام، وانهضوا على الاقدام، ودعوا الكبر، فإنه قد جاءكم صاحب الزمان (١) محمد المختار، من الملك الجبار، المتوج بالانوار، صاحب الهيبة والوقار، قد (٢) ورد عليكم، فنظرت العرب وإذا بالنبى صلى الله عليه واله قد جاء، وهو معتم بعمامة سودآء، تلوح ضيآء جبينه من تحتها، وعليه قميص عبدالمطلب، وبردة الياس، وفى رجليه نعلان لجده عبدالمطلب، وفى يده قضيب إبراهيم الخليل، متختم بخاتم من العقيق الاحمر، والناس محدقون به، ينظرون إليه، وقد أحاطت به عشيرته، وحمزة يحجبه عن أعين الناظرين، وقد شخصت إليه جميع المخلوقات والموجودات بالاشارة يسلمون عليه، وقد ذهلت العرب مما رأوا منه (٣)، وقام كل قاعد منهم على قدميه، وجلس النبى صلى الله عليه واله وأعمامه فى أعلى موضع ومكان، وهو المكان الذى نحى عنه أبوجهل وأصحابه، ولم يبق منهم جالس غير أبوجهل لعنه الله وأخزاه، وقال: إن كان الامر لخديجة لتأخذن محمدا (۴)، فتقدم إليه حمزة كالاسد، وقبض على أطرافه (۵)، وقال له: قم لاسلمت من النوائب، ولا نجوت من المصائب، فأخذ أبوجهل يده وضربها فى قائم (۶) سيفه، فسبقه حمزة، وقبض على يده حتى نبع الدم من تحت أطفاره، ووكزه الحارث وقال له: ويلك يا ابن هاشم ما أنت عديل من نهض إليك من جملة الناس، ورأيت أنك أشرف منهم، لئن لم تقعد لآخذ رأسك، فخاف الفتنة وسكت وظن أنه زوج خديجة (٧)، فلما استقر بالناس الجلوس إذا (٨)، بخويلد(١). راعى الذمار، هذا محمد خ ل.(٢). فقد خ ل، وفى المصدر: قد أقبل عليكم.(٣). وقد ذهلت العقول مما رأوا منه، وخرست الالسن خ ل.(۴). فى المصدر: فنزل به الحسد وظهر به الكمد.(۵). فى المصدر: على أطواقه.(۶). على قائم خ ل.(٧). فى المصدر: وخاف أن يكون خديجة قد علمت ما جرى عليه، لانه كان ممن يرجوا أن يتزوج بها.(٨). وإذا خ ل وفى المصدر: واذا بصرخة قد علت، فنظر الناس اليها واذا بخويلد.قد أقبل، ودخل على خديجة (١) وهى تحت حجابها، وقال: يا خديجة أين عقلك؟ وأين سوددك؟ أنا لم أرض لك بالملوك، ورددتهم كبرا عليهم، وترضين الآن لنفسك بصبى صغير فقير يتيم ليس له مال أبدا، قد كان لك أجيرا، وهذا اليوم يكون لك بعلا؟ لا كان ذلك أبدا، والآن إن قبلتيه لاعلينك بهذا السيف، واليوم لا شك فيه تسفك الدماء، ونهض على قدميه وخرج كأنه مجنون حتى وقف على صدر المجلس وقال: يا معاشر العرب، ويا ذوى المعالى والرتب، اشهدكم على أنى لم أرض محمدا لابنتى بعلا، ولو دفع لى وزن جبل أبى قبيس ذهبا، فما بينى وبينه إلا السيوف، فما

مثلی من یخدع بشرب المدام، ثم قال:

ولو أنها قالت: نعم لعلوتها بشفرهٔ حد (۲) للجماجم فاصل

فمن رام تزویج ابنتی بمحمد وإن رضیت یا قوم لست بقابل

قال: فلما سمع أعمام النبی صلی الله علیه واله کلامه والحاضرون قال حمزهٔ لاخیه أبی طالب مع إخوته: ما بقی للجلوس موضع، قوموا بنا (۳)، فبینا هم فی ذلک إذ أقبلت جاریهٔ لخدیجهٔ، وأشارت إلی أبی طالب فقام معها، ووقف أبو طالب خلف الحجاب، فسلمت علیه خدیجهٔ، وقالت: نعمت صباحا ومساء، یا سید الحرم، لا تغتر بشقشقهٔ أبی، فإنه ینصلح بشئ قلیل، ثم أعطته کیسا فیه ألفا دینار، وقالت: یا سیدی خذ هذا وسر به إلیه، کأنک تعاتبه وصبه فی حجره، فإنه یرضی، فسار أبوطالب والناس حاضرون، وقال له: یا خویلد ادن منی، قال: لا أدنو منک أبدا، قال: یا خویلد إنه کلام تسمعه، فإن لم یرضک فما أحد یقهرک، وفتح (۴) أبوطالب الکیس وصبه فی حجر خویلد، وقال له: هذه عطیهٔ من ابن أخی لک، غیر مهر ابنتک، فلما رأی خویلد المال انطفت ناره، وأقبل ووقف فی(۱). وقد صار معها خلق کثیر خ. (۲). عضب خ ل. قلت: حد السکین: تشخذت ورق حدها. والحد من السیف: مقطعه. و العضب: السیف القاطع.(۳). زاد فی المصدر: فما بقی قعود عند ثارات الفتن.(۴). فی المصدر: ثم دنا من أبی طالب، ففتح.الموقف الاول علی رؤوس الجمع ونادی بأعلی صوته: یا معاشر العرب، وذوی المعالی والرتب، فوالله ما أظلت الخضرآء ولا أقلت الغبراء بأفضل من محمد، ولقد رضیته لابنتی بعلا وکفوا، فکونوا علی ذلک من الشاهدین، ثم قال العباس وقال: یا معاشر العرب لم تنکرون الفضل لاهله، هل سقیتم الغیث إلا بابن أخی؟ وهل اخضر زرعکم إلا به؟ وکم له علیکم من أیاد کتمتموها، ولزمتم له الحسد والعناد؟ وبالله اقسم ما فیکم من یعادل صیانته ولا أمانته، واعلموا أن محمدا صلی الله علیه واله لم یخطب خدیجهٔ لمالها ولا جمالها، إن المال زائل وإلی نفاد، ثم إن خویلدا (۱) أقبل وجلس إلی جانب رسول الله صلی الله علیه واله، وأمسک الناس عن الکلام حتی یسمعوا ما یقول خویلد، فقال خویلد: یا أبا طالب ما الانتظار عما طلبتم؟ اقضوا الامر، فإن الحکم لکم، وأنتم الرؤسآء (۲) والخطبآء، والبلغآء والفصحآء، فلیخطب خطیبکم، ویکون العقد لنا ولکم، فنهض أبوطالب وأشار إلی الناس أن انصتوا، فأنصتوا فقال: الحمد لله الذی جعلنا من نسل إبراهیم الخلیل، وأخرجنا من سلالهٔ إسماعیل، وفضلنا وشرفنا علی جمیع العرب، وجعلنا فی حرمه، وأسبغ علینا من نعمه، وصرف عنا شر نقمه (۳)، وساق إلینا الرزق من کل فج عمیق، ومکان سحیق، والحمد لله علی ما أولانا، وله الشکر علی ما أعطانا، وما به حبانا وفضلنا علی الانام، وعصمنا عن الحرام، وأمرنا بالمقاربهٔ والوصل، وذلک لیکثر (۴) منا النسل، وبعد فاعلموا یا معاشر من حضر، أن ابن أخینا محمد بن عبدالله خاطب کریمتکم الموصوفهٔ بالسخآء والعفهٔ، وهی فتاتکم المعروفهٔ، المذکور فضلها، الشامخ (۵) خطبها، وهو قد خطبها من أبیها خویلد علی ما یحب من المال.(۱). فی المصدر: اعلموا أن المال یزول، والفخر لا یزول، فلا تظهروا الشر، ولا تطلبوا الفکر، قال: وکان قد ألجمهم بلجام واستکهم من الکلام، قال: ثم ان خویلد اه. (۲). فی المصدر: یا أبا طالب ما الذی یؤخرکم عما انتم له طالبون، افصلوا الامر، فلکم الحکم وأنتم الاحباء، ولابن أخیکم الرضی وانتم الرؤساء اه.(۳). زاد فی المصدر: وجعلنا فی الباد القفر.(۴). سقط من نسختی الانوار من قوله: وذلک لیکثر إلی قوله: وفی رجلیها خلخالان من الذهب.(۵). الشائع خ ل قلت: الخطب: الشأن.ثم نهض ورقهٔ وکان إلی جانب أخیه خویلد وقال: نرید مهرها المعجل دون المؤجل أربعمائهٔ ألف (۱) دینار ذهبا، ومأهٔ (۲) ناقهٔ سود الحدق، حمر الوبر، وعشر حلل، وثمانیهٔ وعشرین عبدا وأمهٔ، ولیس ذلک بکثیر علینا (۳)، قال له أبوطالب: رضینا بذلک، فقال خویلد: قد رضیت وزوجت خدیجهٔ بمحمد علی ذلک، فقبل النبی صلی الله علیه واله عقد النکاح، فنهض عند ذلک حمزهٔ وکان معه دراهم فنثرها علی الحاضرین، وکذلک أصحابه، فقام أبوجهل لعنه الله وقال: یا قوم رأینا الرجال یمهورن النسآء أم النسآء (۴) یمهرون الرجال؟ فنهض أبوطالب رضی الله عنه، وقال: ما لک یا لکع (۵) الرجال، ویا رئیس الارذال؟ مثل محمد صلی الله علیه واله یحمل إلیه ویعطی، ومثلک من یهدی ولا یقبل منه، ثم سمع الناس منادیا ینادی من السمآء: إن الله تعالی قد زوج بالطاهر الطاهرهٔ، وبالصادق الصادقهٔ، ثم رفع الحجاب، وخرجت منه جوار بأیدیهن نثار ینثرن علی الناس، وأمر الله عزوجل جبرئیل أن یرسل علی الناس الطیب

علی البر والفاجر، فکان الرجل یقول لصاحبه: من أین لک هذا الطیب؟ فیقول: هذا من طیب محمد، ثم نهض الناس إلی منازلهم، ومضی رسول الله صلی الله علیه واله إلی منزل عمه أبی طالب رضی الله عنه، وأعمامه حوله، وهو کالقمر، فاجتمعت نسوان قریش ونسوان بنی عبدالمطلب وبنی هاشم فی دار خدیجة، والفتیان (۶) یضربن الدفوف، وبعثت خدیجة من یومها أربعة آلاف دینار إلی رسول الله صلی الله علیه واله، وقالت: یا سیدی انفذها إلی عمک العباس ینفذها إلی أبی، وأرسلت مع المال خلعة سنیة، فسار بها العباس وأبوطالب إلی منزل خویلد وألبساه الخلعة، فقام خویلد من وقته وساعته إلی دار خدیجة، وقال: یا بنتی ما الانتظار بالدخول؟ جهزی نفسک، فهذا مهرک قد أتوا به إلی، وأعطونی هذه الخلعة، والله(۱). أربعة آلاف خ ل، ولعله الصحیح کما یأتی بعد ذلک.(۲). ألف خ ل.(۳). علیکم خ ل.(۴). وما رأینا النساء خ ل.

(۵). اللکع: اللئیم. الاحمق.(۶). القینات خ ل صح. أقول: هی جمع القینة: الامة المغنیة.ما تزوج أحد بزوج مثلک، لا فی الحسن ولا فی الجمال، فسمع أبوجهل ذلک فقام فی الناس یقول: هذا المال من عند خدیجة، فبلغ الخبر أبا طالب فخرج من وقته وساعته متقلدا سیفه، ووقف فی الابطح والعرب مجتمعون، وقال: یا معاشر العرب سمعنا قول قائل وعیب عائب، فإن کانت النسآء قد أقمن بواجب حقنا فلیس ذلک بعیب، وحق لمحمد أن یعطی ویهدی إلیه، فهذا جری منها علی رغم أنف من تکلم، وتکلم (۱) بعض قریش من المبغضین بالازرآء علی خدیجة حیث تزوجها محمد صلی الله علیه واله، وبلغ الخبر إلی خدیجة فصنعت طعاما ودعت نسآء المبغضین، فلما اجتمعن وأکلن قالت لهن: معاشر النسآء بلغنی أن بعولتکن عابوا علی فیما فعلته من أنی تزوجت محمدا، وأنا أسألکم هل فیکم مثله، أو فی بطن مکة شکله من جماله (۲) وکماله وفضله وأخلاقه الرضیة؟ وأنا قد أخذته لاجل ما قد رأیت منه، وسمعت منه أشیآء ما أحد رآها، فلا یتکلم أحد فیما لا یعنیه (۳)، فکف کل منهن (۴) عن الکلام. ثم إن خدیجة قالت لعمها ورقة: خذ هذه الاموال وسر بها إلی محمد صلی الله علیه واله وقل له: إن هذه جمیعها هدیة له، وهی ملکه یتصرف فیها کیف شاء، وقل له: إن مالی وعبیدی وجمیع ما أملک وما هو تحت یدی فقد وهبته لمحمد صلی الله علیه واله إجلالا وإعظاما له، فوقف ورقة بین زمزم والمقام ونادی بأعلی صوته: یا معاشر العرب إن خدیجة تشهدکم علی أنها قد وهبت نفسها ومالها وعبیدها وخدمها وجمیع ما ملکت یمینها والمواشی والصداق والهدایا لمحمد صلی الله علیه واله، وجمیع ما بذل لها مقبول منه، وهو هدیة منها إلیه إجلالا له وإعظاما ورغبة فیه، فکونوا علیها من الشاهدین، ثم سار ورقة إلی منزل أبی طالب رضی الله عنه، وکانت خدیجة قد بعثت جاریة ومعها خلعة سنیة، وقالت: ادخلیها إلی محمد صلی الله علیه واله، فإذا دخل علیه عمی ورقة یخلعها علیه لیزداد فیه حبا، فلما دخل ورقة علیهم قدم المال إلیهم،(۱). وتکلمت بعض نساء قریش خ ل.(۲). فی جماله خ ل.(۳). من عنی الامر فلانا: شغله وأهمه.(۴). منهم خ ل.وقال: الذی قالته خدیجة، فقام النبی صلی الله علیه واله وأفرغ علیه الخلعة، وزاده خلعة اخری، فلما خرج ورقة تعجب الناس من حسنه وجماله، ثم أخذت خدیجة فی جهازها، واعتدت صوافی (۱) الذهب والفضة، وفیها الطیب والمسک والعنبر، فلما کانت اللیلة الثالثة دخل علیها عمات النبی صلی الله علیه واله واجتمع السادات والاکابر فی الیوم الثالث کعادتهم، ونهض العباس وهو یقول:

أبشروا بالمواهب آل (۲) فهر وغالب! افخروا یا آل قومنا بالثنآء (۳) والرغائب

شاع فی الناس فضلکم وعلی (۴) فی المراتب قد فخرتم بأحمد زین کل الاطایب

فهو کالبدر نوره مشرق (۵) غیر غائب قد ظفرتی خدیجة بجلیل المواهب

بفتی هاشم الذی ماله من مناسب جمع الله شملکم فهو رب المطالب

أحمد سید الوری خیر ماش وراکب فعلیه الصلاة ما سار عیس (۶) براکب

ثم إن خدیجة قالت: اعلموا أن شأن محمد صلی الله علیه واله عظیم، وفضله عمیم، وجوده جسیم، ثم نثرت علیهن (۷) من المال والطیب ما دهش الحاضرین، وشجر طوبی تنثر فی الجنة علی الحور العین، فجعلن یلتقطن النثار، ثم یتهادینه، ثم إن خدیجة أنفذت إلی أبی طالب غنما کثیرا ودنانیر ودراهم وثیابا وطیبا، وعمل أبوطالب ولیمة عظیمة، ووقف النبی صلی الله علیه واله وشد وسطه،

وألزم نفسه خدمة جميع الناس، وأقام لاهل مكة الوليمة ثلاثة أيام، وأعمام النبى صلى الله عليه واله تحته فى الخدمة، وأنفذت خديجة إلى الطائف وغيره، ودعت أهل الصنايع إلى منزلها، وصاغت المصاغ والحلى، وفصلت الثياب، وعملت الشمع بالعنبر(١). صوانى خ ل.(٢). يـا آل خ ل.(٣). بالسناء خ ل.(۴). علا خ ل.(۵). طالع خ ل.(۶). العيس: الابل البيض يخالط بياضها سواد خفيف. كرام الابل.(٧). عليهم خ ل.على هيئة الاشجار (١)، وأجرت عليه الذهب، وعملت فيه التماثيل من المسك والعنبر، ولم تزل تعمل فى شغل العرس ستة أشهر حتى فرغت من جميع ما تحتاج إليه، وعلقت ستور الديباج المطرز (٢)، ونقشت فيها صورة الشمس والقمر، وفرشت المجالس، ووضعت المساند والوسائد من الديباج والخز، وفرشت لرسول الله صلى الله عليه واله مجلسا على سرير تحت الابريسم والوشى (٣)، والسرير من العاج والآبنوس، مصفح بصفائح الذهب الوهاج (۴)، وألبست جواريها وخدمها ثياب الحرير والديباج المختلفات الالوان، ونظمت شعورهن باللؤلؤ والمرجان، وسورتهن (۵)، ووضعت فى أعناقهن قلائد الذهب، وأوقفت الخدم (۶) بأيديهن المجامر من الذهب، وفيها الطيب والعنبر والبخور من العود والند (٧)، و جعلت فى يد كل واحدة من الخدم مراوح منقوشة بالذهب، مقصبة (٨) بالفضة، وأوقفتهن عند مجلس رسول الله صلى الله عليه واله، ودفعت إلى بعضهن الدفوف والشموع، ونصبت فى وسط الدار شمعا كثيرا على أمثال النخيل، فلما فرغت من ذلك دعت نسوان أهل مكة جميعهن فأقبلن إليها، ورفعت مجلس عمات النبى صلى الله عليه واله، ثم أرسلت إلى أبى طالب ليحضر وقت الزفاف، فلما كان تلك الليلة أقبل النبى صلى الله عليه واله بين أعمامه، وعليه ثياب من قباطى (٩) مصر، و عمامة حمرآء، وعبيد بنى هاشم بأيديهم الشموع والمصابيح، وقد كثر الناس فى شعاب مكة ينظرون إلى محمد صلى الله عليه وآله، ومنهم من وقف على السرادقات والنور يخرج من بين ثناياه (١٠).(١). الشجر خ ل.(٢). المسطر خ ل.(٣). الوشى: الثياب المنقشة.(۴). الوهاج: شديد الوهج. والوهج: اتقاد النار أو الشمس.(۵). أى ألبستهن السوار. والسوار: حلية كالطوق تلبسها المرأة فى زندها أو معصمها.(۶). الخدام خ ل.(٧). المسك خ ل. أقول: الند: عود يتبخر به.(٨). مقضبة خ ل مفصصة خ ل.(٩). القباطى بتشديد الياء وتخفيفها جمع القبطية بضم القاف وكسرها: ثياب من كتان منسوبة إلى القبط.(١٠). ثيابه خ ل.ومن جبينه ومن تحت ثيابه، فلما وصلوا إلى دار خديجة دخل هو صلوات الله عليه وآله وهو كأنه القمر فى تمامه، قد خرج من الافق، وأعمامه محدقون به كأنهم اسود الشرى (١)، فى أحسن زينة وفرحة، يكبرون الله ويحمدونه على ما وصلوا إليه من الكرامة، فدخلوا جميعا إلى دارها، وجلس النبى صلى الله عليه واله فى المجلس الذى هيئ له فى دار خديجة رضى الله عنها، ونوره قد علا نور المصابيح، فذهلت النساء مما رأين من حسنه وجماله، ثم هيئوا خديجة للجلاء (٢)، فخرجت أول مرة وعليها ثياب معمدة (٣)، وعلى رأسها تاج من الذهب الاحمر، مرصع بالدر والجوهر، وفى رجليها خلخالان من الذهب، منقوش بالفيروزج، لم تر الاعين له نظيرا، وعليه قلائد لا تحصى من الزمرد والياقوت، فلما برزت ضربن النساء الدفوف. وجعلت بعض النساء تقول: شعرا:

أضحى الفخار لنا وعز الشأن ولقد فخرنا يا بنى العدنان (۴).

أخديجة نلت العلا (۵) بين الورى وفخرت فيه جملة الثقلان

أعنى محمدا الذى لا مثله ولد النساء فى سائر الازمان

فيه (۶) المكارم والمعالى والحيا ما ناحت الاطيار فى الاغصان

صلوا عليه وسلموا وترحموا فهو المفضل من بنى عدنان

فتطاولى فيه خديجة! واعلمى أن قد خصصت بصفوة الرحمان

ثم أقبلن بها نساء بنى هاشم للجلوة الثانية على رسول الله صلى الله عليه واله، وقد أشرق من نور وجهها نور علا على جميع المصابيح والشموع، فتعجبت منها بنات عبدالمطلب حتى زاد فيها نور لم يرى الراؤون مثله، وذلك فضل لرسول الله صلى الله عليه واله وعطية من الله تعالى لها،(١). الشرى: مأسدة جانب الفرات يضرب بها المثل.(٢). من جلا العروس على زوجه: عرضها عليه مجلوة.(٣). مغمدة خ ل.(۴). ولقد سمونا فى بنى عدنان خ ل صح.(۵). بيت العلا فينا ونعلو فى الورى || وتقاصرت عن مجدك الثقلان خ ل.(۶). فله خ

ل.وأقبلوا بها، وقد فاقت على جميع من حضر، وعليها سقلاط أبيض (١) مذهب، مرصع بالجوهر الاحمر والاخضر والاصفر، ومن كل الالوان، وكانت خديجة امرأة طويلة شامخة عريضة من النساء بيضاء لم ير فى عصرها ألطف منها، ولا أحسن، وخرجت بين يديها صفية بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وقالت شعرا:

جاء السرور مع الفرح ومضى النحوس مع الترح

أنوارنا قد أقبلت والحال فيها قد نجح

بمحمد المذكور فى كل المفاوز والبطح

لو أن يوازن أحمد بالخلق كلهم رجح

ولقد بدا من فضله لقريش أمر قد وضح

ثم السعود لاحمد والسعد عنه ما برح

بخديجة نبت الكمال (٢). وبحر نايلها طفح

يا حسنها فى حليها والحلم منها ما برح (٣).

هذ النبى (۴) محمد ما فى مدائحه كلح (۵).

صلوا عليه تسعدوا والله عنكم قد صفح

ثم أقبلن بها رضى الله عنها حتى أوقفوها بين يدى النبى صلى الله عليه واله، ثم بعد ذلك أخذوا التاج ورفعوه من رأسها، ووضعوه على رأس النبى صلى الله عليه واله، ثم أتوا بالدفوف وهن يضربن لها، وقلن لها: يا خديجة لقد خصصت هذه الليلة بشئ ما خص به غيرك، ولا ناله سواك من قبائل العرب والعجم، فهنيئا لك بما اوتيته، ووصل إليك من العز والشرف، وخرجت فى الجلوة الثالثة، وعليها ثوب (۶) أصفر، وعليها حلى وجوهر، وقد أضاء الموضع (١). أسود خ ل. (٢). خص الكريم خ ل.(٣). متضح خ ل.(۴). الامين خ ل. (۵). الكلح: العبوس والقبح.

(۶). فى ثوب خ ل وهو الموجود فى المصدر.من لمعان ذلك الجوهر الذى فى وسط الاكليل، وفى آخر الاكليل ياقوتة حمرآء تضئ، وقد أشرقت الدار من ذلك الجوهر (١) ومن نورها وحسنها، وأقبلت بين يديها صفية بنت عبدالمطلب رضى الله عنها، وهى تقول: شعرا:

أخذ الشوق موثقات الفؤاد وألقت السهاد (٢) بعد الرقاد

فليالى اللقا بنور التدانى مشرقات خلاف طول البعاد

فزت بالفخر يا خديجة إذ نلت من المصطفى عظيم الوداد

فغدا (٣) شكره على الناس فرضا شاملا كل حاضر ثم بادى

كبر الناس والملائك جمعا جبرئيل لدى السمآء ينادى

فزت يا أحمد بكل الامانى فنحى الله عنك أهل العناد

فعليك الصلاة ما سرت (۴) العيس وحطت لثقلها فى البلاد

قال: ثم بعد ذلك أجلسوها مع النبى صلى الله عليه واله وخرج جميع الناس عنها، وبقى عندها فى أحسن حال، وأرخى بال، ولم يأخذ عليها أحدا من النسآء حتى ماتت بعد ما بعث صلوات الله عليه وآله، وآمنت به، وصدقته وانتقلت إلى جنات عدن فى أعلى عليين من قصور الجنة (۵). أقول: وفى بعض النسخ بعد الابيات: وخلا رسول الله صلى الله عليه واله مع عروسه، وأوحى الله إلى جبرئيل: أن اهبط إلى الجنة، وخذ قبضة من مسكها، وقبضة من عنبرها، وقبضة من كافورها، وانثرها على جبال مكة، ففعل فامتلات شعاب مكة وأوديتها ومنازلها وطرقها(١). فى المصدر: من الجواهر ومن لونها ومن نورها وحسنها وجمالها. أقول: ومن نورها أى من نور خديجة رضى الله

عنها.(۲). فی النسخ المطبوعة: وألفت السهار، والسهاد والسهار قریب فی المعنی. یقال: سهد أی ذهب عنه النوم. وسهر أی لم ینم لیلا.(۳). أی فصار.(۴). سارت خ ل.(۵). الانوار ومفتاح السرور والافکار: نسخة مخطوطة موجودة فی مکتبتی، فیها زیادات أوردت بعضها فی الذیل.من ذلک الطیب، حتی أن الرجل یقول إذا خلا مع زوجته: ما هذا الطیب؟ فتقول: هذا من طیب خدیجة ومحمد صلی الله علیه واله. توضیح: المزمم: هو الذی شد علیه الزمام، وهو الذی یقاد به البعیر. والعقیان من الذهب: الخالص. والارقال: ضرب من العدو، وفی بعض النسخ بالفاء من قولهم: فلان یرفل فی مشیته، أی یتبختر. والاغضاء: إدناء الجفون. وباح بسره: أظهره. والجوی: الحرقة، وشدة الوجد من عشق أو حزن. والصبوة: المیل إلی الجهل. والمراس بالکسر: الشدة والقوة. ویقال: لفت وجهه أی صرفه. والصبابة: رقة الشوق وحرارته. ولوعة الحب: حرقته. والکمد بالتحریک: الحزن المکتوم. والحجفة: الترس. والوغد: الرجل الذی یخدم بطعام بطنه. والنذل: الخسیس والثلب: التصریح بالعیب والتنقص. والتغمغم: الکلام لا یبین. وأغرم بالشئ: أولع به. وخطر الرجل فی مشیته: رفع یدیه ووضعهما. وجفل: أسرع. والجافل: المنزعج. والغزالة: الشمس. والتیار (۱): الموج، ویقال: قطع عرقا تیارا، أی سریعة الجری، واعتکر اللیل، وأعکر: اشتد سواده. والهیف بالتحریک: ضمر البطن والخاصرة. وفرس هیفاء: ضامرة. والسحیق: البعید. والسقلاط: شئ من صوف تلقیه المرأة علی هودجها، أو ثیاب ککتان موشیة، وکان وشیه خاتم. والعیس بالکسر: الابل البیض یخالط بیاضها شئ من الشقرة. أقول: إنما أوردت تلک الحکایة لاشتمالها علی بعض المعجزات والغرائب، وإن لم نثق بجمیع ما اشتملت علیه، لعدم الاعتماد علی سندها (۲)، کما أومأنا إلیه، وإن کان مؤلفه من الافاضل والاماثل. ۲۰ – د: فی الدر: إن فاطمة علیها السلام ولدت بعد ما أظهر الله نبوة أبیها صلی الله علیه واله(۱). فی المطبوع: کشداد.(۲). جل روایات الواردة فیها مرسلات لم یعلم مأخذها، وهی بقصص العامة أشبه، وأما المؤلف فقد عرفت قبلا الشک فی کونه من مشایخ الشهید بل هو متقدم علیه وعلی ابن تیمیة المتوفی سنة ۷۲۸، وعلی أی فالرجل مجهول لا ـ نعرف شیئا من حاله غیر ما قدمناه فی اول الحکایة.بخمس سنین، وقریش تبنی البیت (۱)، وروی أنها ولدت علیها السلام فی جمیدی الآـخرة یوم العشرین منه، سنة خمس وأربعین من مولد النبی صلی الله علیه واله. فی المناقب روی أن فاطمة علیها السلام ولدت بمکة بعد المبعث بخمس سنین، وبعد الاسری بثلاث سنین فی العشرین من جمیدی الآخرة، وولدت الحسن علیه السلام ولها اثنتا عشرة سنة، وقیل: إحدی عشرة سنة بعد الهجرة (۲)، وکان بین ولادتها الحسن وبین حملها بالحسین علیه السلام خمسون یوما. وروی أنها ولدت خمس سنین قبل ظهور الرسالة (۳)، ونزول الوحی، وقیل: بینا النبی صلی الله علیه واله جالس بالابطح ومعه عمار بن یاسر، والمنذر بن الضحضاح، وأبوبکر، وعمر، وعلی بن أبی طالب، والعباس بن عبدالمطلب، وحمزة بن عبدالمطلب، إذ هبط علیه جبرئیل علیه السلام فی صورته العظمی، قد نشر أجنحته حتی أخذت من المشرق إلی المغرب، فناداه: یا محمد العلی الاعلی یقرء علیک السلام، وهو یأمرک أن تعتزل عن خدیجة أربعین صباحا، فشق ذلک علی النبی صلی الله علیه واله، وکان لها محبا وبها وامقا (۴)، قال: فأقام النبی صلی الله علیه وآله أربعین یوما، یصوم النهار، ویقوم اللیل، حتی إذا کان فی آخر أیامه تلک بعث إلی خدیجة بعمار بن یاسر وقال قل لها: یا خدیجة لا تظنی أن انقطاعی عنک ولا قلی (۵)، ولکن ربی عزوجل أمرنی بذلک لتنفذ أمره، فلا تظنی یا خدیجة إلا خیرا، فإن الله عزوجل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا، فإذا جنک اللیل فأجیفی (۶) الباب، وخذی مضجعک من فراشک، فإنی فی منزل فاطمة بنت أسد، فجعلت خدیجة تحزن فی (۱). قد عرفت سابقا ان بناء البیت کان قبل مبعثه صلی الله علیه وآله. نعم ذکر ذلک ایضا ابن الخشاب فی کتابه. (۲). أی وقیل: ولدت الحسن بعد الهجرة، ولها إحدی عشرة سنة.(۳). ذلک قول العامة، وسیأتی الخلاف فی ولالتها وبیان أقوی الاقوال فی باب ولادتها فی المجلد العاشر علی ترتیب المصنف. (۴). الوامق: المحب.(۵). هجرة ولا ـ قلی خ ل، أقول: أی ولا ـ غضب. (۶). قال الجوهری: أجفت الباب: رددته. منه رحمه الله.کل یوم مرارا لفقد رسول الله صلی الله علیه واله، فلما کان فی کمال الاربعین هبط جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام، وهو یأمرک أن تتأهب لتحیته وتحفته، قال النبی صلی الله علیه واله: یا جبرئیل وما تحفة رب العالمین؟ وما تحیته؟ قال: لا علم لی، قال: فبینا النبی صلی الله علیه واله کذلک إذ هبط میکائیل ومعه طبق مغطی بمندیل سندس، أو

قال: إستبرق، فوضعه بين يدى النبى صلى الله عليه واله، وأقبل جبرئيل عليه السلام وقال: يا محمد يأمرك ربك أن تجعل الليلة إفطارك على هذا الطعام، فقال على بن أبى طالب عليه السلام: كان النبى صلى الله عليه واله إذ أراد أن يفطر أمرنى أن افتح الباب لمن يرد إلى الافطار، فلما كان فى تلك الليلة أقعدنى النبى صلى الله عليه واله على باب المنزل، وقال: يا بن أبى طالب إنه طعام محرم إلا على، قال على عليه السلام: فجلست على الباب وخلا النبى صلى الله عليه واله بالطعام، وكشف الطبق، فإذا عذق (۱) من رطب، وعنقود من عنب، فأكل النبى صلى الله عليه واله منه شبعا، وشرب من الماء ريا، ومد يده للغسل فأفاض المآء عليه جبرئيل، وغسل يده ميكائيل، وتمند له إسرافيل، وارتفع فاضل الطعام مع الاناء إلى السماء، ثم قام النبى صلى الله عليه واله ليصلى فأقبل عليه جبرئيل، وقال: الصلاة محرمة عليك فى وقتك حتى تأتى إلى منزل خديجة فتواقعها، فإن الله عزوجل آلى (۲) على نفسه أن يخلق من صلبك فى هذه الليلة ذرية طيبة، فوثب رسول الله صلى الله عليه واله إلى منزل خديجة، قالت خديجة رضوان الله عليها: وكنت قد ألفت الوحدة، فكان إذا جنتنى الليل غطيت رأسى، وأسجفت (۳) سترى، وغلقت بأبى، وصليت وردى (۴)، واطفأت مصباحى، وآويت إلى فراشى، فلما كان فى تلك الليلة لم أكن بالنائمة ولا بالمنتبهة إذ جاء النبى صلى الله عليه وآله فقرع الباب، فناديت: من هذا الذى يقرع حلقة لا يقرعها إلا محمد صلى الله عليه واله؟ قالت خديجة: فنادى النبى صلى الله عليه واله بعذوبة كلامه وحلاوة منطقه: افتحى يا خديجة فإنى محمد، قالت خديجة: فقمت فرحة مستبشرة بالنبى صلى الله عليه واله، وفتحت الباب، ودخل (۱). العذق بالكسر: عنقود العنب والرطب، يقال بالفارسية: خوشه. (۲). أى حلف. (۳). قال الجوهرى: اسجفت الستر: أرسلته. منه. (۴). الورد: الصلاة، أو الجزء من القرآن يقوم به الانسان كل ليلة. النبى المنزل، وكان صلى الله عليه واله إذا دخل المنزل دعا بالاناء فتطهر للصلاة، ثم يقوم فيصلى ركعتين يوجز فيهما، ثم يأوى إلى فراشه، فلما كان فى تلك الليلة لم يدع بالاناء، ولم يتأهب بالصلاة (۱) غير أنه أخذ بعضدى، وأقعدنى على فراشه، وداعبنى ومازحنى، و كان بينى وبينه ما يكون بين المرأة وبعلها، فلا والذى سمك السمآء وأنبع الماء ما تباعد عنى النبى صلى الله عليه واله حتى حسست بثقل فاطمة فى بطنى. وفيه عن المفضل بن عمر قال: قلت لابى عبدالله بن جعفر بن محمد عليهما السلام: كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام؟ قال: نعم، إن خديجة عليها رضوان الله لما تزوج بها رسول الله صلى الله عليه واله هجرتها نسوة مكة، فكن لا يدخلن عليها ولا يسلمن عليها ولا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة من ذلك، فلما حملت بفاطمة عليها السلام صارت تحدثها فى بطنها وتصبرها، وكانت خديجة تكتم ذلك عن رسول الله صلى الله عليه واله، فدخل يوما وسمع خديجة تحدث فاطمة، فقال لها: يا خديجة من يحدثك؟ قالت: الجنين الذى فى بطنى يحدثنى ويؤنسنى، فقال لها: هذا جبرئيل يبشرنى أنها انثى، وأنها النسمة الطاهرة الميمونة، وأن الله تبارك وتعالى سيجعل نسلى منها، وسيجعل من نسلها أئمة فى الامة، يجعلهم خلفاءه فى أرضه بعد انقضاء وحيه، فلم تزل خديجة رضى الله عنها على ذلك إلى أن حضرت ولادتها، فوجهت إلى نسآء قريش ونساء بنى هاشم يجئن ويلين منها ما تلى النساء من النسآء، فأرسلن إليها عصيتينا ولم تقبلى قولنا، وتزوجت محمدا يتيم أبى طالب فقيرا لا مال له، فلسنا نجئ ولا نلى من أمرك شيئا، فاغتمت خديجة لذلك، فبينا هى كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة طوال كأنهن من نساء بنى هاشم، ففزعت منهن، فقالت لها إحداهن: لا تحزنى يا خديجة، فإنا رسل ربك إليك، ونحن أخواتك: أنا سارة، وهذه آسية بنت مزاحم، وهى رفيقتك فى الجنة، وهذه مريم بنت عمران، وهذه صفراء (۲) بنت شعيب، بعثنا الله تعالى إليك لنلى من أمرك ما تلى النسآء من النسآء، فجلست واحدة عن يمينها، والاخرى عن يسارها، والثالثة من بين يديها، والرابعة من خلفها، فوضعت خديجة فاطمة عليها السلام طاهرة مطهرة، فلما سقطت إلى (۱). للصلاة خ ل.(۲). تقدم فى باب أحوال موسى عليه السلام الخلاف فى اسمها وانها الصفوراء او الصفراء.الارض أشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة، ولم يبق فى شرق الارض ولا غربها موضع إلا أشرق فيه ذلك النور، فتناولتها المرأة التى كانت بين يديها فغسلتها بماء الكوثر، وأخرجت خرقتين بيضاوين أشد بياضا من اللبن، وأطيب رائحة من المسك والعنبر، فلفتها بواحدة، وقنعتها بالاخرى، ثم استنطقتها فنطقت فاطمة عليها السلام بشهادة أن لا إله إلا الله، وأن أبى رسول الله صلى الله عليه واله سيد الانبياء، وأن بعلى سيد الاوصياء، وأن ولدى سيد الاسباط، ثم سلمت عليهن، وسمت كل

واحدهٔ منهن باسمها، وضحكن إليها وتباشرت (١) الحور العين، وبشـر أهل الجنهٔ بعضهم بعضا بولادهٔ فاطمهٔ عليها السلام، وحدث فى السـماء نور زاهر لم تره الملائكـهٔ قبل ذلك اليوم، فلذلك سـميت الزهراء عليها السـلام، و قالت: خذيها يا خديجهٔ طاهرهٔ مطهرهٔ زكيهٔ ميمونهٔ، بورك فيها وفى نسـلها، فتناولتها خديجهٔ عليها السـلام فرحهٔ مستبشـرهٔ، فألقمتها ثديها، فشربت فدر عليها، وكانت عليها السلام تنمى فى كل يوم كما ينمى الصبى فى شـهر، وفى شـهر كما ينمى الصبى فى سـنهٔ، صلى الله عليها وعلى أبيها وبعلها وبنيها (٢). كتاب الـدر النظيم مثل ما مر من الروايات كلها (٣). أقول: سـيأتى أحوال فاطمهٔ صـلوات الله عليها وولادتها فى المجلد العاشر، وأحوال سائر أولاـد خديجهٔ رضـى الله عنهـا فى باب أحوال أولاد النبى صـلى الله عليه واله.(١). وتباشـرن خ ل.(٢). العدد: مخطوط، ليست نسـخته موجودهٔ عندى.(٣). الدر النظيم: ليست نسخته موجودهٔ عندى.

اسمائه وعللها، ومعنى كونه اميا وانه كان عالما بكل لسان...

أسـمائه صـلى الله عليه وآله وعللهـا، ومعنى كونه صـلى الله عليه و آله اميـا وانه كان عالما بكل لسان، وذكر خواتيمه ونقوشـها وأثوابه وسـلاحه، ودوابه وغيرها مما يتعلق به صلى الله عليه وآله الايات: الاعراف ٧: الذين يتبعون الرسول النبى الامى ١٥٧. وقال: فآمنوا بالله ورسوله النبى الامى ١٥٨. التوبهٔ ٩: لقد جاءكم رسول من أنفسـكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم ١٢٨. هود ١١: إننى لكم منه نذير وبشير ٢. العنكبوت ٢٩: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون ٤٨. الاحزاب ٣٣: يا أيها النبى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا ٤٥ و ٤٦. الفتح ٤٨: محمد رسول الله ٢٩. المزمل ٧٣: يـا أيها المزمل - قم الليل إلا قليلا ١ و ٢. المدثر ٧٤: يا أيها المـدثر - قم فأنذر ١ و ٢. تفسير: (١) قال الطبرسـى رحمه الله الامى ذكر فى معنـاه أقوال:(١). وهـا هنـا ايات اخرى لم يـذكره المصـنف، منها فى سورهٔ آل عمران ١٤٣: وما محمـد الا رسول. وفى سورهٔ الاحزاب ٤٠: مـا كان محمـد أبا أحـد من رجالكم. وفى سورهٔ محمـد ٢: وآمنـوا بمـا نزل على محمـد. وفى سورهٔ الصف ٦: ومبشروا برسول يأتى من بعدى اسـمه أحمد. بل مقتضـى ما يذكر من الروايات وتأويلها أن يذكر آيات اخرى كقوله تعالى: طه و حم و يس و النجم و الشـمس وضـحيها و التين والزيتون و ذكرا رسولا و ن والقلم و عبـدالله وغير ذلك مما سـيمر بك.أحـدها الـذى لا يكتب ولا يقرء. وثانيهـا: أنه منسوب إلى الامـهٔ، والمعنى أنه على جبلـهٔ الامـهٔ قبـل اسـتفادهٔ الكتابـهٔ، وقيـل: إن المراد بالامـهٔ العرب لانها لم تكن تحسن الكتابـهٔ. وثالثهـا: أنه منسوب إلى الام، والمعنى أنه على ما ولـدته امه قبل تعلم الكتابـهٔ. ورابعها: أنه منسوب إلى ام القرى وهو مكهٔ، وهو المروى عن أبى جعفر عليه السلام (١). وفى قوله: ما عنتم: شديد عليه عنتكم، أى ما يلحقكم من الضرر بترك الايمان (٢). وفى قوله تعالى: إذا لارتاب المبطلون: أى ولو كنت تقرء كتابا أو تكتبه لوجد المبطلون طريقا إلى الشك فى أمرك (٣)، ولقالوا: إنما يقرء علينا ما جمعه من كتب الاولين، قال السـيد المرتضـى قـدس الله روحه: هـذه الآيـهٔ تـدل على أن النبى صـلى الله عليه واله ما كان يحسن الكتابـهٔ قبل النبوهٔ، فأما بعـدها فالـذى نعتقـده فى ذلك التجويز لكونه عالما بالقرائهٔ والكتابهٔ، والتجويز لكونه غير عالم بهما من غير قطع على أحد الامرين، وظاهر الآيهٔ يقتضى أن النفى قد تعلق بما قبل النبوهٔ دون ما بعدها، ولان التعليل فى الآيهٔ يقتضى اختصاص النفى بما قبل النبوهٔ، لان المبطلين إنما يرتابون فى نبوته صـلى الله عليه واله لو كان يحسن الكتابهٔ قبل النبوهٔ، فأما بعد النبوهٔ فلا تعلق له بالريبهٔ والتهمهٔ، فيجوز أن(١). مجمع البيان ٤: ٤٨٧.(٢). مجمع البيان ٥: ٨٦. (٣). فى المصدر بعد ذلك: وإلقاء الريبهٔ لضعفهٔ الناس فى نبوتـك، ولقـالوا: إنما تقرأ علينا ما جمعته من كتب الاولين، فلما ساويتهم فى المولـد والمنشأ ثم أتيت بما عجزوا عنه وجب أن يعلموا أنه من عنـد الله تعالى، وليس من عنـدك، إذ لم تجر العادهٔ أن ينشأ الانسان بين قوم يشاهـدون أحواله من صـغره إلى كبره ويرونه فى حضـره وسـفره لا يتعلم شـيئا من غيره ثم يأتى من عنده بشـئ يعجز الكل عنه وعن بعضه، ويقرأ عليهم أقاصيص الاولين. قال الشريف الاجل المرتضـى قدس الله روحه اه.يكون قد تعلمها من جبرئيل عليه السلام بعد النبوهٔ (١). وقال البيضاوى: المزمل أصله المتزمل، من تزمـل بثيـابه: إذا تلفف بهـا، سـمى به النبى صـلى الله عليه واله تهجينـا لمـا كان عليه، لانه كان نائما أو مرتعـدا مما دهشه بـدء الوحى، متزملا فى قطيفهٔ، أو تحسـينا له، إذ روى أنه صلى الله عليه واله كان يصلى متلففا ببقيهٔ مرط (٢) مفروش على عائشهٔ، فنزل أو تشبيها له

فی تثاقله بالمتزمل، لانه لم یتمرن بعد فی قیام اللیل، أو من تزمل الزمل: إذا تحمل الحمل، أی الذی تحمل أعباء (۳) النبوة (۴). وقال: المدثر المتدثر، وهو لابس الدثار (۵)، وسیأتی بیانه فی باب المبعث. ۱ – فی: بإسناده (۶) عن سلیم بن قیس الهلالی قال: لما أقبلنا من صفین مع أمیر المؤمنین علیه السلام نزل قریبا من دبر نصرانی، إذ خرج علینا شیخ من الدیر جمیل الوجه، حسن الهیئة والسمت (۷)، معه کتاب أتی أمیر المؤمنین علیه السلام فسلم علیه، ثم قال: إنی من نسل حواری عیسی بن مریم، وکان أفضل حواری عیسی بن مریم الاثنی عشر وأحبهم إلیه وآثرهم عنده، وإن عیسی أوصی إلیه ودفع إلیه کتبه وعلمه وحکمته،(۱). مجمع البیان ۸: ۲۸۷.(۲). المرط: کل ثوب غیر مخیط. کساء من صوف ونحوه یؤتزر به.(۳). الاعباء جمع العبء: الثقل والحمل.(۴). أنوار التنزیل ۲: ۵۵۷.(۵). أنوار التنزل ۲: ۵۶۰.(۶). والاسناد هکذا: أحمد بن محمد بن سعید بن عقده ومحمد بن همام بن سهیل وعبدالعزیز و عبدالواحد ابنا عبدالله بن یونس، عن رجالهم، عن عبدالرزاق بن همام، عن معمر بن راشد، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس. وأخبرنا به من غیر هذه الطرق هارون بن محمد قال: حدثنی أحمد بن عبید)عبد خ(الله بن جعفر بن المعلی الهمدانی قال: حدثنی أبوالحسن عمرو بن جامع ابن عمرو بن حرب الکندی قال: حدثنا عبدالله بن المبارک شیخ لنا کوفی ثقة قال: حدثنا عبدالرزاق ابن همام. عن معمر، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس.(۷). السمت: هیئة أهل الخیر.فلم تزل (۱) أهل هذا البیت علی دینه متمسکین علیه (۲) لم یکفروا ولم یرتدوا ولم یغیروا، وتلک الکتب عندی إملاء عیسی بن مریم علیه السلام، وخط أبینا بیده، فیها کل شئ یفعل الناس من بعده، واسم ملک ملک (۳)، وإن الله یبعث رجلا من العرب من ولد إبراهیم خلیل الله علیه السلام من أرض یقال لها: تهامة، من قریة یقال لها مکة – وساق الحدیث إلی أن قال –: اسمه محمد، وعبدالله، ویس، والفتاح، والخاتم، والحاشر، والعاقب، و الماحی، والقائد، ونبی الله، وصفی الله، وجنب الله (۴)، وإنه یذکر إذا ذکر، أکرم (۵) خلق الله علی الله: وأحبهم إلی الله، لم یخلق الله ملکا مقربا (۶) ولا نبیا مرسلا من آدم علیه السلام فمن سواه خیرا عند الله، ولا أحب إلی الله منه، یقعده یوم القیامة علی عرشه، ویشفعه (۷) فی کل من یشفع فیه باسمه جری القلم فی اللوح المحفوظ، محمد رسول الله الخبر (۸). ۲ – فس: أبی، عن القاسم بن محمد، عن علی (۹)، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله وأبی جعفر علیهما السلام قالا: کان رسول الله صلی الله علیه واله إذا صلی قام علی أصابع رجلیه حتی تورمت، فأنزل الله تعالی: طه وهی بلغة طی یا محمد ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی (۱۰). ۳ – کا: حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السلام – وساق الحدیث إلی أن قال: – وکان رسول الله صلی الله علیه واله یقوم(۱). فی المصدر: فلم یزل.(۲). فی المصدر: بملته خ صح.(۳). فی المصدر: واسم ملک ملک منهم.(۴). حبیب الله خ ل.(۵). فی المصدر: من أکرم.(۶). فی المصدر: مکرما.(۷). أی یقبل شفاعته(۸). غیبة النعمانی: ۳۵ و ۳۶.(۹). أی علی بن أبی حمزة.(۱۰). تفسیر القمی: ۴۱۷ و ۴۱۸.علی أطراف أصابع رجلیه، فأنزل الله سبحانه: طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی (۱). ۴ – مع: محمد بن هارون الزنجانی (۲)، عن المعاذ بن المثنی، عن عبدالله بن أسماء، عن جویریة: عن سفیان بن سعید (۳)، عن الصادق علیه السلام فی خبر طویل سیأتی فی کتاب القرآن قال: وأما طه فاسم من أسمآء النبی صلی الله علیه واله، ومعناه یا طالب الحق الهادی إلیه، وأما یس فاسم من أسمآء النبی صلی الله علیه واله، معناه یا أیها السامع لوحیی والقرآن الحکیم إنک لمن المرسلین علی صراط المستقیم (۴). ۵ – م: وبجاه ذریته الطیبة الطاهرة من آل طه ویس (۵). ۶ – فس: قال الصادق علیه السلام: یس اسم رسول الله صلی الله علیه واله، والدلیل علیه قوله: إنک لمن المرسلین – علی صراط مستقیم قال: علی الطریق الواضح تنزیل العزیز الرحیم قال: القرآن لتنذر قوما ما انذر آباؤهم إلی قوله: علی أکثرهم یعنی نزل (۶) به العذاب فهم لا یؤمنون (۷). ۷ – فر: بإسناده عن سلیمان بن قیس العامری (۸) قال: سمعت علیا علیه السلام یقول: رسول الله صلی الله علیه واله یس ونحن آله (۹). ۸ – کا: العدة، عن البرقی، عن محمد بن عیسی، عن صفوان رفعه إلی أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام قال: هذا محمد أذن لهم فی التسمیة به، فمن أذن لهم فی یس یعنی(۱). الاصول ۲: ۹۵.(۲). فی المعانی: حدثنا أبوالحسن محمد بن هارون الرنجانی فیما کتب إلی علی یدی علی بن أحمد البغدادی الوراق قال: حدثنا معاذ بن المثنی العنبری.

(۳). فی المصدر: الثوری.(۴). معانی الاخبار: ۱۱.(۵). تفسیر العسکری.(۶). من نزل خ ل.(۷). تفسیر القمی: ۵۴۸.(۸). فی المصدر: فرات قال: حدثنا أحمد بن الحسن معنعنا عن سليم بن قيس العامری.(۹). تفسير فرات: ۱۳۱.التسمية وهو اسم النبی صلی الله عليه واله (۱). ۹ – ن: عن الريان بن الصلت (۲)، عن الرضا عليه السلام فی حديث طويل فی الفرق بين العترة والامة، وساق الحديث إلی أن قال عليه السلام: أخبرونی عن قول الله عزوجل: يس والقرآن الحكيم فمن عنی بقوله: يس؟ قالت العلماء: يس محمد صلی الله عليه واله لم يشك فيه أحد، قال أبوالحسن عليه السلام: فإن الله عزوجل أعطی محمدا وآل محمد من ذلك فضلا لا يبلغ أحد كنه وصفه إلا من عقله، وذلك أن الله عزوجل لم يسلم علی أحد إلا علی الانبيآء عليهم السلام فقال تعالی: سلام علی نوح فی العالمين وقال: سلام علی إبراهيم وقال: سلام علی موسی وهارون ولم يقل: سلام علی آل نوح، ولم يقل: سلام علی آل إبراهيم، ولا قال (۳): سلام علی آل موسی وهارون، وقال: سلام علی آل يس: يعنی آل محمد، وساق الحديث إلی أن قال: فی قوله تعالی: قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا فالذكر رسول الله ونحن أهله (۴). أقول: سيأتی بتمامه فی كتاب الامامة. ۱۰ – فس: سلام علی آل يس قال: يس محمد، وآل محمد الائمة (۵). ۱۱ – مع: الطالقانی، عن الجلودی، عن محمد بن سهل، عن الخضر بن أبی فاطمة، عن وهب بن نافع، عن كادح، عن الصادق عليه السلام، عن آبائه، عن علی عليهم السلام فی قوله عزوجل: سلام علی آل يس قال: يس محمد، ونحن آل يس (۶). ۱۲ كا: أحمد بن مهران، وعلی بن إبراهيم جميعا عن محمد بن علی، عن الحسن ابن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم، عن أبی الحسن موسی عليه السلام فی حديث طويل

(۱). فروع الكافی ۲: ۸۷.(۲). لم يذكر المصنف اسناد الحديث اختصارا وهو هكذا: حدثنا علی بن الحسين بن شاذويه المؤدب وجعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنهما قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميری عن أبيه، عن الريان بن الصلت.(۳). فی المصدر: ولم يقل.(۴). عيون أخبار الرضا: ۱۳۱ و ۱۳۲.(۵). تفسير القمی: ۵۵۹ و ۵۶۰.(۶). معانی الاخبار: ۴۱.سأله نصرانی عن قوله تعالی: حم والكتاب المبين إلی قوله: منذرين ما تفسيرها فی الباطن؟ فقال: أما حم فهو محمد، وهو فی كتاب هود الذی انزل عليه، وهو منقوص الحروف، وأما الكتاب المبين فهو أمير المؤمنين علی عليه السلام الخبر (۱). ۱۳ – فس: والنجم إذا هوی قال: النجم رسول الله صلی الله عليه واله، إذا هوی لما اسری به إلی السمآء، وهو فی الهواء، هذا رد علی من أنكر المعراج، وهو قسم برسول الله صلی الله عليه واله، وهو فضل له علی الانبيآء (۲). بيان: هوی جآء بمعنی هبط، وبمعنی سعد، والمراد فی الخبر الثانی. ۱۴ – فس: والنجم والشجر يسجدان قال: النجم رسول الله صلی الله عليه واله، وقد سماه الله فی غير موضع، فقال: والنجم إذا هوی وقال: وعلامات وبالنجم هم يهتدون فالعلامات الاوصياء، والنجم رسول الله صلی الله عليه واله، قلت: يسجدان قال: يعبدان، قوله: والسمآء رفعها ووضع الميزان قال: السمآء رسول الله صلی الله عليه واله رفعه الله إليه و الميزان أمير المؤمنين عليه السلام نصبه لخلقه، قلت: ألا تطغوا فی الميزان قال: لا تعصوا الامام، قلت: وأقيموا الوزن بالقسط قال: أقيموا الامام العدل (۳)، قلت: ولا تخسروا الميزان قال: لا تبخسوا الامام حقه ولا تظلموه (۴). ۱۵ – كا: علی بن محمد، عن علی بن العباس، عن علی بن حمران، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر عليه السلام فی قول الله عزوجل: والنجم إذا هوی قال: اقسم بقبض محمد إذا قبض الخبر (۵). ۱۶ – فس: أبی، عن سليمان الديلمی، عن أبی بصير، عن أبی عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله: والشمس وضحيها قال: الشمس رسول الله صلی الله عليه واله، أوضح الله به(۱). اصول الكافی ۱: ۴۷۹. (۲). تفسير القمی: ۶۵۰ و ۶۵۱. (۳). والعدل خ ل وفی المصدر: بالعدل.(۴). تفسير القمی: ۶۵۸.(۵). الروضة: ۳۷۹ و ۳۸۰. أقول: الحديث طويل، وفيه: علی بن حماد، وهو الصحيح والرجل علی بن حماد المنقری الكوفی راجع جامع الرواة ۱: ۵۷۷.للناس دينهم، قلت: والقمر إذا تليها قال: ذاك أمير المؤمنين عليه السلام (۱). ۱۷ – فر: بإسناده (۲) عن عكرمة وسئل عن قول الله: والشمس وضحيها – والمقر إذا تليها قال: الشمس وضحيها هو محمد (۳) صلی الله عليه واله والقمر إذا تليها أمير المؤمنين عليه السلام (۴) والنهار إذا جليها آل محمد، وهما الحسن والحسين (۵) والليل إذا يغشيها بنو امية، وقال ابن عباس هكذا، وقال أبوجعفر عليه السلام هكذا، وقال الحارث الاعور للحسين بن علی عليه السلام: يا ابن رسول الله أخبرنی عن قول الله فی

کتابه المبین: والشمس وضحیها قال: ویحک یا حارث ذلک محمد رسول الله صلی الله علیه واله، قلت: قوله: والقمر إذا تلیها قال: ذلک أمیر المؤمنین علی ابن أبی طالب علیه السلام یتلو محمدا صلی الله علیه واله الخبر (۶). ۱۸ – کا: العدة، عن سهل، عن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: سألته عن قول الله عزوجل: والشمس وضحیها قال: الشمس رسول الله صلی الله علیه واله أوضح الله عزوجل به للناس دینهم، قال: قلت: والقمر إذا تلیها قال: ذاک أمیر المؤمنین علیه السلام(۱). تفسیر القمی: ۷۲۶.(۲). والاسناد هکذا، فرات قال: حدثنی زید بن محمد بن جعفر التمار معنعنا عن عکرمة.(۳). فی المصدر: محمد رسول الله صلی الله علیه وآله.(۴). فی المصدر: أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام.(۵). فی المصدر: هم آل محمد صلی الله علیه وآله الحسن والحسین علیهما السلام أقول: إلی هنا تم فی المصدر حدیث عکرمة، وأما ما بعد ذلک فهو موجود فی روایة اخری وهی هکذا: فرات قال: حدثنی الحسین بن سعید معنعنا عن ابن عباس فی قول الله تعالی: والشمس وضحاها قال: رسول الله صلی الله علیه وآله والقمر إذا تلاها أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام والنهار إذا جلاها الحسن والحسین علیهما السلام، واللیل اذا یغشاها بنو امیة، ثم ذکر حدیثا آخر مثله وفیه زیادة باسناده عن عبدالله بن زید، عن ابن زید معنعنا عن ابن عباس. وأما روایة أبی جعفر علیه السلام والحارث فالموجود فی المصدر أنهما واحد هکذا: فرات قال: حدثنی علی بن محمد بن عمر الزهری معنعنا عن أبی جعفر قال: قال الحارث الاعور للحسین بن علی علیه السلام: یابن رسول الله جعلت فداک أخبرنی عن قول الله فی کتابه: والشمس وضحاها ثم ذکر مثل حدیث الحارث، فعلی ذلک إما نسخة المصنف کانت ناقصة، أو أراد المصنف الاختصار فوقع ما تری.(۶). تفسیر فرات الکوفی: ۲۱۲.تلا رسول الله صلی الله علیه واله ونفثه بالعلم نفثا الخبر (۱). ۱۹ – فس: والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین قال: التین رسول الله صلی الله علیه واله والزیتون أمیر المؤمنین علیه السلام وطور سینین الحسن والحسین وهذا البلد الامین الائمة علیهم السلام الخبر (۲). ۲۰ – فس: قد أنزل الله إلیکم ذکرا رسولا قال: الذکر اسم رسول الله صلی الله علیه وآله، ونحن أهل الذکر (۳). ۲۱ – ن: فی حدیث طویل عن الرضا علیه السلام فی مناظرته علیه السلام مع أصحاب المقالات قال علیه السلام لرأس الجالوت: فی الانجیل مکتوب: ابن (۴) البرة ذاهب، والبار قلیطا جآء من بعده، وهو یخفف الآصار (۵)، ویفسر لکم کل شئ، ویشهد لی کما شهدت له، أنا جئتکم بالامثال وهو یأتیکم بالتأویل، أتؤمن بهذا فی الانجیل؟ قال: نعم لا انکره الخبر (۶). ۲۲ – ن: فی أسئلة الشامی سأل أمیر المؤمنین علیه السلام عن ستة من الانبیاء لهم اسمان، فقال: یوشع بن نون، وهو ذو الکفل، ویعقوب بن إسحاق علیه السلام، وهو إسرائیل، والخضر علیه السلام، وهو حلقیا (۷)، ویونس علیه السلام، وهو ذو النون، وعیسی علیه السلام، وهو المسیح، ومحمد صلی الله علیه واله، وهو أحمد صلوات الله علیهم (۸).(۱). الروضة: ۵۰. قوله: نفثه أی ألقی فی قلبه أو ألهمه. وأخرج الحدیث فرات الکوفی فی تفسیره أیضا ص ۲۱۳.(۲). تفسیر القمی: ۸۳۰.(۳). تفسیر القمی: ۶۸۶.(۴). فی المصدر: ان ابن البرة.(۵). جمع الاصر بتثلیث الهمزة: الثقل. الذنب. العهد.(۶). عیون اخبار الرضا: ۹۳ و ۹۴، والحدیث طویل وقد أخرجه المصنف مسندا فی کتاب الاحتجاجات راجع ج ۱۰ ص ۲۹۹ – ۳۱۰، والقطعة فی ۳۰۸.(۷). فی نسخة من المصدر: حلیقا. وفیما تقدم من کتاب الاحتجاجات: تالیا. جعلیا خ ل.(۸). عیون أخبار الرضا: ۱۳۶، والحدیث طویل أخرجه المصنف مسندا فی کتاب الاحتجاجات ۱۰: ۷۵ – ۸۲ والقطعة فی ۸۰. ۲۳ – مع: محمد بن عمرو البصری، عن عبدالله بن علی الکرخی، عن محمد بن عبدالله عن أبیه، عن عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهری، عن أنس قال: صلی رسول الله صلی الله علیه واله صلاة الفجر، فلما انفتل (۱) من صلاته أقبل علینا بوجهه الکریم علی الله عزوجل، ثم قال معاشر الناس! من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر، ومن افتقد القمر فلیتمسک بالزهرة، ومن افتقد الزهرة فلیتمسک بالفرقدین، ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله: أنا الشمس، وعلی علیه السلام القمر، وفاطمة الزهرة، والحسن والحسین الفرقدان (۲). ۲۴ – شی: محمد بن الفضیل، عن أبی الحسن علیه السلام فی قول الله: وعلامات وبالنجم هم یهتدون قال: نحن العلامات، والنجم رسول الله صلی الله علیه واله (۳). ۲۵ – ما: المفید، عن ابن قولویه، عن أبیه، عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن محبوب، عن منصور بزرج (۴)، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل: وعلامات وبالنجم هم یهتدون قال: النجم رسول الله صلی الله علیه واله،

والعلامات الائمة من بعده عليه وعليهم السلام (۵). ۲۶ – ما: أحمد بن محمد بن الصلت، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن عيسى بن هارون الضرير، عن محمد بن زكريا المكى، عن كثير بن طارق، من ولد قنبر، عن زيد بن على، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله (۶) لعلى عليه السلام: يا على خذ هذا الخاتم(۱). انفتل من صلاته: انصرف عنها.(۲). معانى الاخبار: ۳۹ وفى ذيله، وكتاب الله لا يفترقان حتى يردا على الحوض. وذكر شيخنا الصدوق فيه بأسانيده عن جابر بن عبدالله وأنس بن مالك نحوه.(۳). تفسير العياشى: مخطوط.(۴). بزرج معرب بزرك، والرجل هو منصور بن يونس بزرج أبويحيى القرشى مولاهم كوفى ثقة.(۵). الامالى: ۱۰۲.(۶). فى المصدر: قال: حدثنى زيد بن على فى جهار سوخ كندة بالكوفة ان أباه حدثه عن أبيه عن ابن عباس قال: أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام فقال: يا على أعط هذا الخاتم النقاش لينقش عليه اه. أقول: سقط مفعول قوله: أعطى وهو خاتما.وانقش عليه محمد بن عبدالله، فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام فأعطاه النقاش، وقال له: انقش عليه محمد بن عبدالله، فنقش النقاش، فأخطأت (۱) يده فنقش عليه محمد رسول الله، فجاء أمير المؤمنين عليه السلام فقال: ما فعل الخاتم؟ فقال: هوذا، فأخذه ونظر إلى نقشه فقال: ما أمرتك بهذا، قال: صدقت ولكن يدى أخطات، فجاء به إلى رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: يا رسول الله ما نقش النقاش ما أمرت به، ذكر أن يده أخطأت، فأخذ (۲) النبى صلى الله عليه واله ونظر إليه فقال: يا على أنا محمد بن عبدالله، وأنا محمد رسول الله، وتختم به، فلما أصبح النبى صلى الله عليه واله نظر إلى خاتمه، فإذا تحته منقوش على ولى الله فتعجب من ذلك النبى صلى الله عليه واله، فجاء جبرئيل فقال: يا جبرئيل كان كذا وكذا، فقال: يا محمد كتبت ما أردت، وكتبنا ما أردنا (۳). ۲۷ – ع، ل، مع: محمد بن على بن الشاه، عن محمد بن جعفر بن أحمد البغدادى، عن أبيه، عن أحمد بن السخت، عن محمد بن الاسود الوراق، عن أيوب بن سليمان، عن أبى البخترى، عن محمد بن حميد، عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا أشبه الناس بآدم عليه السلام، وإبراهيم عليه السلام أشبه الناس بى خلفه و خلقه، وسمانى الله من فوق عرشه عشرة أسماء، وبين الله وصفى، وبشرنى على لسان كل رسول بعثه إلى قومه، وسمانى ونشر فى التوراة اسمى، وبث ذكرى فى أهل التوراة والانجيل، وعلمنى كلامه (۴)، ورفعنى فى سمائه، وشق لى اسمى (۵) من أسمائه، فسمانى محمدا وهو محمود، وأخرجنى فى خير قرن من امتى، وجعل اسمى فى التوراة أحيد، فبالتوحيد حرم أجساد امتى على النار، وسمانى فى الانجيل أحمد، فأنا محمود فى أهل السماء، وجعل امتى الحامدين، وجعل اسمى فى الزبور ماح (۶)، محا الله عزوجل بى (۱). فى المصدر: وأخطأت.(۲). فى المصدر: فأخذه.(۳). المجالس والاخبار: ۷۹ و ۸۰.(۴). فى المصدر، كتابه.(۵). فى طبعة أمين الضرب: اسما – ظ. أقول: وهو الموجود فى المصدر.(۶). ماحى خ ل. وهو الموجود فى العلل، وفيه: يمحى الله.من الارض عبادة الاوثان، وجعل اسمى فى القرآن محمدا، فأنا محمود فى جميع (۱) القيامة فى فصل القضاء، لا يشفع أحد غيرى، وسمانى فى القيامة حاشرا، يحشر الناس على قدمى وسمانى الموقف، اوقف الناس بين يدى الله جل جلاله، وسمانى العاقب، أنا عقب النبيين، ليس بعدى رسول، وجعلنى رسول الرحمة، ورسول التوبة، ورسول الملاحم والمقفى (۲)، قفيت النبيين جماعة، وأنا القيم الكامل الجامع، ومن على ربى وقال لى: يا محمد صلى الله عليك فقد أرسلت كل رسول إلى امته بلسانها، وأرسلتك إلى كل أحمر وأسود من خلقى، و نصرتك بالرعب الذى لم أنصر به أحدا، وأحللت لك الغنيمة ولم تحل لاحد قبلك، و أعطيتك ولامتك كنزا من كنوز عرشى: فاتحة الكتاب، وخاتمة سورة البقرة، و جعلت لك ولامتك الارض كلها مسجدا، وترابها طهورا، وأعطيت لك ولامتك التكبير، وقرنت ذكرك بذكرى حتى لا يذكرنى أحد من امتك إلا ذكرك مع ذكرى، فطوبى لك يا محمد ولامتك (۳). توضيح: قال شارح الشفاء للقاضى عياض: احيد بضم الهمزة، وفتح المهملة، وسكون التحتية، فدال مهملة، وقيل: بفتح الهمزة، وسكون المهملة، وفتح التحتية، قال: سميت أحيد لانى احيد بامتى عن نار جهنم، أى أعدل بهم انتهى (۴). وأما أحمد فى اللغة فأفعل مبالغة من صفة الحمد، ومحمد مفعل مبالغة من كثرة الحمد، فهو صلى الله عليه واله أجل من حمد، وأفضل من حمد، وأكثر الناس حمدا، فهو أحمد المحمودين الحامدين، فأحمد إما مبالغة من الفاعل، أو من مفعول. قوله صلى الله عليه واله: يحشر الناس على قدمى، كنايه عن أنه أول من يحشر من الخلق، ثم يحشر الناس بعده،

وقيل: أى فى زمانه وعهده، ولا نبى بعده: وقيل: أى يقدم الخلق فى المحشر وهم خلفه. والملاحم جمع الملحمة وهو القتال.(١). جمع خ ل صح. وفى المعانى: جميع أهل القيامة.(٢). فى المعانى: المقتفى.(٣). علل الشرائع: ۴۵، الخصال ۲: ۴۷ و ۴۸، معانى الاخبار: ۱۹.(۴). شرح الشفا ۱: ۴۹۸، وضبط أيضا بفتح فسكون فكسر وأيضا بضم فكسر، فسكون.وقال الجزرى: فى أسمائه صلى الله عليه واله المقفى وهو المولى الذاهب، وقد قفى يقفى فهو مقف، يعنى أنه آخر الانبياء، المتبع لهم، فإذا قفى فلا نبى بعده. قوله: القيم، أى الكثير القيام بامور الخلق، والمتولى لارشادهم ومصالحهم، و يظهر من سائر الكتب أنه بالثاء المثلثة، وإن الكامل الجامع تفسيره، وهو بضم القاف وفتح الثاء، قال الجزرى: فيه أتانى ملك فقال: أنت قثم، وخلقك قثم، القثم: المجتمع الخلق، وقيل: الجامع الكامل وقيل: الجموع (١) للخير، وبه سمى الرجل قثم، معدول عن قاثم، وهو الكثير العطآء انتهى. وقال القاضى فى الشفاء: روى أنه صلى الله عليه واله قال: أنا رسول الرحمة، ورسول الراحة، ورسول الملاحم، وأنا المقفى (٢)، قفيت النبيين، وأنا قيم، والقيم: الجامع الكامل كذا وجدته ولم أروه، وأرى أن صوابه قثم بالثاء وهو أشبه بالتفسير انتهى (٣). ۲۸ – لى، ع، مع: ما جيلويه، عن عمه، عن البرقى، عن على بن الحسين الرقى، عن عبدالله بن جبلة، عن معاوية بن عمار، عن الحسن بن عبدالله، عن آبائه، عن جده الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه واله، فسأله أعلمهم فيما سأله، فقال له: لاى شئ سميت محمدا وأحمد وأبا القاسم وبشيرا ونذيرا و داعيا؟ فقال النبى صلى الله عليه واله: أما محمد فإنى محمود فى الارض، وأما أحمد فإنى محمود فى السمآء، وأما أبوالقاسم فإن الله عزوجل يقسم يوم القيامة قسمة النار، فمن كفر بى من الاولين والآخرين ففى النار، ويقسم قسمة الجنة، فمن آمن بى وأقر بنبوتى ففى الجنة، وأما الداعى فإنى أدعو الناس إلى دين بى عزوجل، وأما النذير فإنى انذر بالنار من عصانى، وأما البشير فإنى ابشر بالجنة من أطاعنى (۴).(١). المجموع خ ل.(٢). وفى المصدر: المقتفى، وذكر الشارح: المقفى وقال: هو أنسب.(٣). شرح الشفا ۱: ۴۹۰ و ۴۹۱.(۴). الامالى: ۱۱۲ – ۱۱۴، علل الشرايع: ۵۳، معانى الاخبار: ۱۹ و ۲۰، والحديث طويل أخرجه المصنف فى كتاب الاحتجاجات، راجع ۱۰: ۲۹۴ – ۳۰۲، والقطعة فى ۲۹۵.قول: قد مر فى باب نقوش الخواتيم (١) فى خبر الحسين بن خالد أنه كان نقش خاتم النبى صلى الله عليه واله: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. ۲۹ – ع، مع، ن: الطالقانى، عن أحمد الهمدانى، عن على بن الحسين بن فضال، عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: لم كنى النبى صلى الله عليه واله بأبى القاسم؟ فقال: لانه كان له ابن يقال له: قاسم فكنى به، قال: فقلت: يا ابن رسول الله فهل ترانى أهلا للزيادة؟ فقال: نعم، أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه واله قال: أنا وعلى أبوا هذه الامة؟ قلت: بلى، قال: أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه واله أب لجميع امته، وعلى بمنزلته (٢) فيهم؟ قلت: بلى، قال: أما علمت أن عليا قاسم الجنة والنار؟ قلت: بلى، قال: فقيل له: أبوالقاسم لانه أبوقاسم الجنة والنار، فقلت له: وما معنى ذلك؟ فقال: إن شفقة الرسول (٣) على امته شفقة الآباء على الاولاد، وأفضل امته على عليه السلام، ومن بعده شفقة على عليه السلام عليهم كشفقته، لانه وصيه وخليفته والامام بعده، فلذلك قال صلى الله عليه وآله: أنا وعلى أبوا هذه الامة وصعد النبى صلى الله عليه واله المنبر فقال: من ترك دينا أو ضياعا فعلى وإلى، ومن ترك مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم وامهاتهم، وصار أولى بهم منهم بأنفسهم، وكذلك أمير المؤمنين عليه السلام بعده جرى له مثل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه واله (۴). بيان: قال الجزرى: فيه من ترك ضياعا فإلى، الضياع: العيال، وأصله مصدر ضاع يضيع، فسمى العيال بالمصدر، كما تقول: من مات وترك فقرا، أى فقرآء، وإن كسرت الضاد كان جمع ضائع كجائع وجياع. ۳۰ – ب: هارون، عن ابن صدقة، عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام إن خاتم رسول الله صلى الله عليه واله كان من فضة، ونقشه محمد رسول الله قال: وكان نقش خاتم على عليه السلام(١). راجع ج ۱۱: ۶۳.(٢). وعلى عليه السلام فيهم بمنزلته خ. أقول: هذه الزيادة موجودة فى العلل، وفى العيون: وعلى عليه السلام منهم. أقول: لعله اصح.(٣). النبى خ ل، أقول: هو الموجود فى المصدر.(۴). علل الشرائع: ۵۳ و ۵۴، معانى الاخبار: ۲۰، عيون الاخبار: ۲۳۸ و ۲۳۹.الله الملك وكان نقش خاتم والدى رضى الله عنه العزة لله (١). ۳۱ – ل: أبى، عن سعد: عن ابن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن محمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام قال: إن لرسول الله صلى الله عليه واله عشرة أسمآء: خمسة منها فى القرآن، وخمسة ليست

فی القرآن، فأما التی فی القرآن: فمحمد، وأحمد، وعبدالله، ویس، ون، وأما التی لیست فی القرآن: فالفاتح، والخاتم، والکاف، والمقفی، والحاشر (۲). بیان: إنما سمی الفاتح لانه أول النبیین، أو جمیع المخلوقات خلقا، أو به فتح الله أبواب الوجود والجود علی العباد (۳)، والکاف لانه یکف ویدفع عن الناس البلایا والشرور فی الدنیا، والعذاب فی الآخرة وفی بعض النسخ: الکافی. ۳۲ – ل: ابن الولید، عن محمد العطار، عن الاشعری، عن أبی عبدالله الرازی، عن علی بن سلیمان، عن عبدالله بن عبید الله الهاشمی، عن إبراهیم بن أبی البلاد، عن أبیه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان لرسول الله صلی الله علیه واله خاتمان: أحدهما مکتوب علیه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله والآخر: صدق الله (۴). ۳۳ – فس: قال: وسأل بعض الیهود رسول الله صلی الله علیه واله لم سمیت محمدا وأحمدا وبشیرا ونذیرا؟ فقال: أما محمد فإنی فی الارض محمود، وأما أحمد فإنی فی السمآء أحمد منه فی الارض، وأما البشیر فابشر من أطاع الله بالجنة، وأما النذیر فانذر من عصی الله بالنار (۵). ۳۴ – فس: یا أیها المزمل قال: هو النبی صلی الله علیه واله کان یتزمل بثوبه وینام (۶).(۱). قرب الاسناد: ۳۱.(۲). الخصال ۲: ۴۸.(۳). أو الغالب علی من کان یعبد دون الله. وما کان یعبد دونه.(۴). الخصال ۱: ۳۲.(۵). تفسیر القمی: ۶۷۷.(۶). تفسیر القمی: ۷۰۱. ا أیها المدثر قال: تدثر الرسول، فالمدثر یعنی المتدثر بثوبه قم فأنذر هو قیامه فی الرجعة ینذر فیها (۱). أقول: سیجئ فی الاخبار أنه قال النبی صلی الله علیه واله: إن الله خلقنی وعلیا من نور واحد، وشق لنا اسمین من أسمائه، فذو العرش محمود وأنا محمد، والله الاعلی وهذا علی. ۳۵ – ع: عبدالله بن محمد القرشی، عن محمد بن إبراهیم، عن أبی قریش، عن عبدالجبار ومحمد بن منصور الخزاز معا عن عبدالله بن میمون القداح، عن جعفر بن محمد، عن أبیه علیهما السلام عن جابر بن عبدالله أن النبی صلی الله علیه واله کان یتختم بیمینه (۲). ۳۶ – ل: ابن موسی، عن ابن زکریا القطان، عن ابن حبیب، عن عبدالرحیم ابن علی الجبلی، وعبدالله بن الصلت، عن الحسن بن نصر الخزاز، عن عمرو بن طلحة، عن أسباط بن نصر، عن سماک بن حرب، عن عکرمة، عن ابن عباس قال: قدم یهودیان فسألا أمیر المؤمنین علیه السلام عن أشیاء وسألا عن وصف النبی صلی الله علیه واله فقال فیما قال: کان عمامته السحاب، وسیفه ذو الفقار، وبغلته دلدل، وحماره یعفور، وناقته العضباء (۳)، وفرسه لزاز، وقضیبه الممشوق. الخبر (۴). بیان: قال فی النهایة: فیه أنه کان اسم عمامة النبی صلی الله علیه واله السحاب، سمیت به تشبیها بسحاب المطر، لانسحابه فی الهواء، وقال: دلدل فی الارض: ذهب ومر، یدلدل ویتدلدل فی مشیه: إذا اضطرب، ومنه الحدیث کان اسم بغلته دلدل. وقال: فیه إن اسم حمار النبی صلی الله علیه واله عفیر هو تصغیر تحقیر لاعفر، من العفرة وهی الغبرة، ولون التراب، وفی حدیث سعد بن عبادة أنه خرج علی حماره یعفور لیعوده. قیل: سمی یعفورا للونه من العفرة، کما قیل فی أخضر: یخضور، وقیل: سمی به تشبیها فی عدوه بالیعفور وهو الظبی، وقیل: الخشف.(۱). تفسیر القمی: ۷۰۲.(۲). علل الشرائع: ۶۴.(۳). بتقدیم المهملة علی المعجمة.(۴). الخصال ۲: ۱۴۶ و ۱۴۸.وقال: فیه کان اسم ناقته العضباء، هو علم لها، منقول من قولهم: ناقة عضباء، أی مشقوقة الاذن، ولم تکن مشقوقة الاذن، وقال بعضهم: إنها کانت مشقوقة الاذن، والاول أکثر. وقال الزمخشری: هو منقول من قولهم: ناقة عضباء، وهی القصیرة الید. وقال: فیه کان لرسول الله صلی الله علیه واله فرس یقال له: اللزاز، سمی به لشدة تلززه واجتماع خلقه، ولز به الشئ، أی لزق به، کأنه یلزق بالمطلوب لسرعته. وقال الفیروزآبادی: جاریة ممشوقة: حسنة القوام، وقضیب ممشوق: طویل دقیق. ۳۷ – لی: ابن الولید، عن الصفار، عن عبدالله بن الصلت، عن یونس، عن ابن حمید، عن ابن قیس، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن اسم رسول الله صلی الله علیه واله فی صحف إبراهیم علیه السلام الماحی، وفی توراة موسی علیه السلام الحاد، وفی إنجیل عیسی علیه السلام أحمد، وفی القرآن محمد، قیل: فما تأویل الماحی؟ فقال: الماحی صورة الاصنام، وماحی الاوثان والازلام وکل معبود دون الرحمان، قیل: فما تأویل الحاد؟ قال: یحاد من حاد الله ودینه، قریبا کان أو بعیدا، قیل: فما تأویل أحمد؟ قال: حسن ثناء الله عزوجل علیه فی الکتب بما حمد من أفعاله، قیل: فما تأویل محمد؟ قال: إن الله وملائکته وجمیع أنبیائه ورسله وجمیع اممهم یحمدونه ویصلون علیه، وإن اسمه لمکتوب علی العرش: محمد رسول الله صلی الله علیه واله وکان صلی الله علیه واله یلبس من القلانس الیمنیة (۱) والبیضآء والمضربة ذات الاذنین فی الحرب، وکانت له عنزة یتکئ علیها، ویخرجها فی العیدین فیخطب بها، وکان له قضیب یقال له: الممشوق، وکان له فسطاط یسمی

الكن، وكانت له قصعة تسمى المنبعة، وكان له قعب يسمى الرى، وكان له فرسان يقال لاحدهما: المرتجز، وللآخر السكب، وكان له بغلتان يقال لاحدهما (٢): دلدل، وللاخرى الشهبآء، وكانت له ناقتان يقال لاحدهما: العضباء، وللاخرى الجدعآء، وكان له سيفان يقال لاحدهما: ذو الفقار، وللآخر العون، وكان له سيفان آخران يقال لاحدهما: المخذم، وللآخر(١). اليمنة واليمنة برد يمنى.(٢). هكذا فى النسخة والمصدر وكذا فيما يأتى، والاصح: لاحداهما. كما فى الفقيه.الرسوم، وكان له حمار يسمى يعفور، وكانت له عمامة تسمى السحاب، وكان له درع تسمى ذات الفضول لها ثلاث حلقات فضة: حلقة بين يديها، وحلقتان خلفها، وكانت له راية تسمى العقاب، وكان له بعير يحمل عليه يقال له: الديباج، وكان له لوآء يسمى المعلوم، وكان له مغفر يقال له: الاسعد، فسلم ذلك كله إلى على عليه السلام عند موته، وأخرج خاتمه وجعله فى إصبعه، فذكر على عليه السلام أنه وجد فى قائمة سيف من سيوفه صحيفة فيها ثلاثة أحرف: صل من قطعك، وقل الحق ولو على نفسك: وأحسن إلى من أساء إليك، قال: وقال رسول الله صلى الله عليه واله: خمس لا أدعهن حتى الممات: الاكل على الحضيض مع العبيد، وركوبى الحمار مؤكفا (١)، وحلبى العنز بيدى، ولبس الصوف (٢)، والتسليم على الصبيان لتكون سنة من بعدى (٣). يه: عن يونس مثله إلى قوله: من أسآء إليك (۴). بيان: ضرب النجاد المضربة (۵): خاطها، ذكره الجوهرى. وقال: العنزة بالتحريك: أطول من العصا، وأقصر من الرمح، وفيه زج (۶) كزج الرمح، والكن(١). وكف وأكف وآكف الحمار: وضع عليه الوكاف. والوكاف: البرذعة وكساء يلقى على ظهر الدابة.(٢). قد ورد فى بعض الاخبار مدح لبس الصوف، وفى بعضها ذمه، ولعل الاول يختص بزمان مقفر جدب يكون الناس فيه فى ضيق وشدة، كما يستفاد من حديث عن الصادق عليه السلام احتج فيه على الصوفية، وعلل فعل النبى صلى الله عليه وآله بذلك، وقال فيه: اذا أقبلت الدنيا فأحق أهلها بها أبرارها لافجارها، ومؤمنوها لا منافقوها، ومسلموها لا كفارها أو الثانى ورد فى قوم كانوا يتقشفون بالملابس وغيرها ويتظاهرون بها، ويرون أنفسهم بذلك أفضل من غيرهم، ويعدون أنفسهم عاملين للسنة، وغيرهم تاركين لها، مثل جل الصوفية والباطنية وغيرهم من أهل البدع والاهواء الذين أدخلوا أنفسهم فى زى الزهد والصلاح: وقلبوا حقائق الاسلام واحكامه على مزعمتهم وآرائهم الفاسدة أعاذنا الله والمسلمين من شرورهم.(٣). الامالى: ۴۴.(۴). الفقيه: ۵۱۹.(۵). النجاد هو المنجد أى من يعالج الفرش والوسائد ويخيطها. والمضرب: المخيط. و المضربة. كساء ذو طاقين بينهما قطن.(۶). الزج: الحديدة التى فى أسفل الرمح.بالكسر: وقآء كل شئ وستره. والقعب: قدح من خشب مقعر. وقال الجزرى: فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله فرس يقال له: المرتجز، سمى به لحسن صهيله. وقال: فيه كان له فرس يسمى السكب، يقال له فرس سكب، أى كثير الجرى، كأنما يصب جريه صبا، وأصله من سكب الماء يسكبه. وقال الجوهرى: الشهبة فى الالوان: البياض الذى غلب على السواد. وقال الجزرى: فيه إنه خطب على ناقته الجدعآء، هى المقطوعة الاذن، وقيل: لم تكن ناقته مقطوعة الاذن، وإنما كان هذا اسما، وقال: إنما سمى سيفه صلى الله عليه واله ذا الفقار لانه كان فيه حفر صغار حسان. وقال: الخذم: القطع، وبه سمى السيف مخذما. وقال الفيروزآبادى: الرسوم: الذى يبقى على السير يوما وليلة، والاصوب أنه بالبآء كما سيأتى. قال فى النهاية فيه كان لرسول الله صلى الله عليه واله سيف يقال له: الرسوب، أى يمضى فى الضريبة، ويغيب فيها، وهى فعول من رسب: إذا ذهب إلى أسفل، وإذا ثبت. وفيه: إنه كان اسم درعه ذات الفضول، وقيل: ذو الفضول لفضلة كان فيها وسعة. وقال: فيه إنه كان اسم رآيته العقاب، وهى العلم الضخم. أقول: سيأتى فى باب وصية النبى صلى الله عليه واله ذكر دوابه وسلاحه وأثوابه. ٣٨ - ص: الصدوق، عن عبدالله بن حامد، عن أحمد بن حمدان، عن عمرو بن محمد، عن محمد بن مؤيد، عن عبدالله بن محمد بن عقبة، عن أبى حذيفة، عن عبدالله بن حبيب الهذلى، عن أبى عبدالرحمن السلمى، عن أبى منصور قال: لما فتح الله على نبيه خيبر أصابه حمار أسود، فكلم النبى صلى الله عليه واله الحمار فكلمه، وقال: أخرج الله من نسل جدى ستين حمارا لم يركبها إلا نبى، ولم يبق من نسل جدى غيرى، ولا من الانبياء غيرك، وقد كنت أتوقعك، كنت قبلك ليهودى أعثر به عمدا، فكان يضرب بطنى، ويضرب ظهرى، فقال النبى صلى الله عليه واله: سميتك يعفور، ثم قال: تشتهى الاناث يا يعفور؟ قال: لا، وكلما قيل:أجب رسول الله صلى الله عليه واله خرج إليه، فلما قبض رسول الله صلى الله عليه واله جآء إلى بئر فتردى (١) فيها فصار قبره جزعا (٢). ٣٩ - ير: إبراهيم بن هاشم، عن

أعمش بن عیسی، عن حماد الطیافی (۳)، عن الکلبی، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال لی: کم لمحمد (۴) اسم فی القرآن؟ قال: قلت: اسمان أو ثلاث، فقال: یا کلبی له عشرة أسماء وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل – ومبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد – ولما قام عبدالله کادوا یکونون علیه لبدا – وطه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی – ویس والقرآن الحکیم – إنک لمن المرسلین – علی صراط مستقیم – ون والقلم وما یسطرون – ما أنت بنعمة ربک بمجنون – ویا أیها المزمل – ویا أیها المدثر – وإنا أنزلنا إلیکم ذکرا رسولا فالذکر اسم من أسماء محمد صلی الله علیه واله ونحن أهل الذکر، فسل یا کلبی عما بدا لک، قال: فأنسیت والله القرآن کله فما حفظت منه حرفا أسأله عنه (۵). ۴۰ – قب: فی أسمائه وألقابه صلی الله علیه واله: سماه فی القرآن بأربعمأة اسم: العالم وعلمک ما لم تکن تعلم الحاکم فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک الخاتم وخاتم النبیین العابد واعبد ربک الساجد وکن من الساجدین الشاهد إنا أرسلناک شاهدا المجاهد یا أیها النبی جاهد الکفار الطاهر طه ما أنزلنا الشاکر شاکرا لانعمه الصابر واصبر وما صبرک الذاکر واذکر اسم ربک القاضی إذا قضی الله ورسوله الراضی لعلک ترضی الداعی وداعیا إلی الله الهادی وإنک لتهدی القارئ اقرأ (۱). أی سقط فیها.(۲). قصص الانبیاء: مخطوط.(۳). هکذا فی النسخ والمصدر، ولعل الطیافی مصحف الطنافسی. راجع تنقیح المقال ۱: ۳۶۳: حماد بن بشیر الطنافسی.(۴). سأله علیه السلام، لانه کان نسابة العرب، ویری نفسه أعلم فیها، فأفاده أنه ناقص لا یعرف أسماء أشهر العرب وهو النبی صلی الله علیه وآله.(۵). بصائر الدرجات: ۱۵۰.باسم ربک التالی یتلو علیهم الناهی وما نهاکم عنه الآمر وأمر أهلک الصادع فاصدع بما تؤمر الصادق ص والقرآن القانت أمسن هو قانت الحافظ یحفظونه من أمر الله الغالب وإن جندنا العائل ووجدک عائلا الضال أی یهدی به الضال ووجدک ضالا الکریم إنه لقول رسول کریم الرحیم رؤف رحیم العظیم وإنک لعلی خلق الیتیم ألم یجدک المستقیم فاستقم کما امرت المعصوم والله یعصمک البشیر إنا أرسلناک بالحق النذیر بشیرا ونذیرا العزیز لقد جاءکم رسول الشهید وجئنا بک شهیدا الحریص حریص علیکم القریب ق والقرآن الحبیب، والمحب، والمحبوب، فی سبع مواضع حم النبی یا أیها النبی القوی ذوی قوة الوحی وکذلک أوحینا إلیک الامی النبی الامی الامین مطاع ثم أمین المکین عند ذی العرش المبین وقل إنی أنا النذیر المذکر فذکر إنما أنت المبشر ومبشرا برسول المنذر إنما أنت منذر المستغفر واستغفر لذنبک المسبح فسبح بحمد ربک المصلی فصل لربک المصدق مصدقا لما معکم المبلغ یا أیها الرسول بلغ المحدث وأما بنعمة ربک المؤمن آمن الرسول المتوکل وتوکل علی الحی المزمل یا أیها المزمل المدثر یا أیها المدثر المتهجد ومن اللیل فتهجد المنادی سمعنا منادیا المهتدی وهداه إلی صراط الحق قد جاءکم الحق الصدق والذی جآء بالصدق الذکر إنا أرسلناک إلیکم ذکرا البرهان قد جاءکم برهان الفضل قل بفضل الله المرسل إنک لمن المرسلین المبعوث هو الذی بعث المختار وربک یخلق المعفو عفی الله عنک المغفور لیغفر لک الله المکفی إنا کفیناک المرفوع والرفیع ورفعنا لک المؤید هو الذی أیدک المنصور وینصرک الله المطاع مکین مطاع الحسنی وصدق بالحسنی الهدی وما منع الناس (۱) الرسول یا أیها الرسول الرؤف بالمؤمنین رؤف النعمة یعرفون نعمة الله الرحمة وما أرسلناک إلا رحمة النور قد جاءکم من الله نور الفجر والفجر ولیال المصباح المصباح(۱). الایة هکذا: وما منع الناس أن یؤمنوا اذ جائهم الهدی. الاسراء: ۹۴.فی زجاجة السراج وسراجا منیرا الضحی والضحی واللیل النجم والنجم إذا هوی الشمس ثم جعلنا الشمس البدر طه (۱) الظل ألم تر إلی ربک البشر بشر مثلکم الناس أم یحسدون الناس الانسان خلق الانسان الرجل علی رجل منکم الصاحب ما ضل صاحبکم العبد أسری بعبده المجتبی ولکن الله یجتبی المقتدی فبهدیهم اقتده المرتضی إلا من ارتضی المصطفی الله یصطفی أحمد من بعدی اسمه محمد محمد رسول الله کهیعص، یس، طه، حم، عسق، کل حرف تدل علی اسم له، مثل الکافی والهادی، والعارف، والسخی، والطاهر، وغیر ذلک (۲). وأسماؤه فی الاخبار: العاقب، وهو الذی یعقب الانبیآء، الماحی: الذی یمحی به الکفر، ویقال: یمحی به سیئات من اتبعه، ویقال: الذی لا یکون بعده أحد. الحاشر: الذی یحشر الناس علی قدمیه. المقفی الذی قفی النبیین جماعة. الموقف: یوقف الناس بین یدی الله. القثم وهو الکامل الجامع. ومنه الناشر، والناصح، والوفی والمطاع، و النجی، والمأمون، والحنیف، والحبیب، والطیب، والسید، والمقترب، والدافع، و الشافع، والمشفع، والحامد، والمحمود، والموجه، والمتوکل، والغیث (۳). وفی

التوراة: مئیذ مئیذ (۴)، أی غفور رحیم، وقیل: مئید مئید (۵) أی محمد، و قیل: مود مود، وفی حکایة إن اسمه فیها مرقوفا، أی المحمود. وفی الزبور: قلیطا، مثل أبی القاسم، فقالوا: (۶) بلقیطا، وقالوا: فاروق، وقالوا: محیاثا. وفی الانجیل: طاب طاب، أی أحمد، ویقال: یعنی طیب طیب.(۱). هکذا فی النسخة والمصدر، ولم نجد من فسر طه بالبدر.(۲). فی کون جملة من هذه أسماءه صلی الله علیه وآله نظر، والوجه ظاهر، لانه لم یصح مثلا أن یقال لمن امر بالصلاة: ان اسمه المصلی، او بالصیام ان اسمه الصائم.(۳). المغیث خ ل.(۴). فی المصدر: میذمیذ.(۵). مید مید.(۶). وقالوا خ ل.وفی کتاب شعیا: نور الامم، رکن المتواضعین، رسول التوبة، رسول البلا. وفی الصحف: بلقیطا، وفی صحف شیث: طالیسا، وفی صحف إدریس: بهیائیل، وفی صحف إبراهیم: مود مود، وفی السمآء الدنیا المجتبی، وفی الثانیة المرتضی، وفی الثالثة المزکی، وفی الرابعة المصطفی، وفی الخامسة المنتجب، وفی السادسة المطهر والمجتبی، وفی السابعة المقرب والحبیب، ویسمیه المقربون عبدالواحد، والسفرة الاول، والبررة الآخر، والکروبیون الصادق، والروحانیون الطاهر، والاولیاء القاسم، والرضوان الا کبر، والجنة عبدالملک، والحور عبدالعطاء، وأهل الجنة عبد الدیان، ومالک عبد المختار، وأهل الجحیم عبدالنجاة، والزبانیة عبدالرحیم، والجحیم عبد المنان، وعلی ساق العرش رسول الله، وعلی الکرسی نبی الله، وعلی طوبی صفی الله، وعلی لوآء الحمد صفوة الله، وعلی باب الجنة خیرة الله، وعلی القمر قمر الاقمار، وعلی الشمس نور الانوار، و الشیاطین عبدالهیبة، والجن عبدالحمید، والموقف الداعی، والمیزان الصاحب، والحساب الداعی، والمقام المحمود الخطیب، والکوثر الساقی، والعرش المفضل، والکرسی عبد الکریم، والقلم عبدالحق، وجبرئیل عبدالجبار، ومیکائیل عبدالوهاب، وإسرافیل عبد الفتاح، وعزرائیل عبدالتواب، والسحاب عبدالسلام، والریح عبدالاعلی، والبرق عبد المنعم، والرعد عبدالوکیل، والاحجار عبدالجلیل، والتراب عبدالعزیز، والطیور عبدالقادر، والسبع عبدالعطاء، والجبل عبدالرفیع، والبحر عبدالمؤمن، والحیتان عبدالمهیمن، وأهل الروم الحلیم، وأهل مصر المختار، وأهل مکة الامین، وأهل المدینة المیمون، والزنج مهمت، والترک صانجی، والعرب الامی، والعجم أحمد. ألقابه: حبیب الله، صفی الله، نعمة الله، عبدالله، خیرة الله، خلق الله (۱)، سید المرسلین، إمام المتقین، خاتم النبیین، رسول الحمادین، رحمة العالمین، قائد الغر المحجلین، خیر البریة، نبی الرحمة، صاحب الملحمة (۲)، محلل الصیبات، محرم الخبائث، مفتاح الجنة، دعوة إبراهیم، بشری عیسی، خلیفة الله فی الارض، زین القیامة ونورها وتاجها، صاحب اللواء یوم القیامة،(۱). فی المطبوع: خیر خلق الله.(۲). الملحمة: الموقعة العظیمة. القتل فی الحرب.واضع الاصر والاغلال، أفصح العرب، سید ولد آدم، ابن العواتک (۱)، ابن الفواطم (۲)، ابن الذبیحین، ابن بط؟؟؟ کة، العبد المؤید، والرسول المسدد، والنبی المهذب، والصفی(۱). قال الیعقوبی فی تاریخه ۲: ۹۹: واللاتی ولدنه من العواتک اثنتا عشرة عاتکة: عشر منهن مضریات وقحطانیة وقضاعیة، والمضریات ثلاث من قریش، وثلاث من سلیم، وعدوانیتان، وهذلیة وأسدیة، فأما القرشیات فولدنه من قبل أسد بن عبدالعزی، ام اسد بن عبدالعزی الحطیا وهی ریطة بنت کعب بن سعد بن یتم بن مرة، وأمها قیلة بنت حذافة بن جمح، وامها امیة بنت عامر بن الحان بن الحارث وهو غسان بن خزاعة، وامها عاتکة بنت هلال بن وهیب بن ضبة بن الحارث بن فهر، وام هلال بن وهیب عاتکة بنت عتوارة بن الطرب بن الحارث بن فهر، وامها عاتکة بنت یخلد بن النضر بن کنانة بن خزیمة. وأما السلیمیات فولدته من قبل هاشم، ام هاشم بن عبدمناف عاتکة بنت مرة بن سلیم بن منصور، وام مرة بن هلال عاتکة بنت مرة بن عدی بن سلیمان بن قصی بن خزاعة، ویقال: هی عاتکة بنت جابرین قنفذ بن مالک بن عوف بن امرئ القیس بن بهثة بن سلیم. وأما العدوانیتان فولدتاه من قبل امهات أبیه عبدالله، ومن قبل مالک بن النضر، فأما التی ولدته من قبل عبدالله فهی السابعة من امهاته، ویقال: الخامسة، وهی عاتکة بنت عامر بن ظرب بن عمرو بن یشکر بن الحارث، ومن قال: الخامسة فیقول: عاتکة بنت عبدالله بن الحارث بن وائلة ابن ظرب بن عمرو، وأما العدوانیة الثالثة فام مالک بن النضر بن کنانة. وهی عاتکة بنت عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان. وأما الهذلیة فولدته من قبل هاشم، وام هاشم عاتکة بنت مرة بن هلال، وامها ماویة بنت حورة بن عمرو بن سلول بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن، فام معاویة بن بکر بن هوازن عاتکة بنت سعد بن هذیل. وأما الاسدیة فولدته من قبل کلاب بن مرة، وهی الثالثة من امهاته وهی عاتکة بنت دودان بن اسد بن خزیمة. وأما القحطانیة فولدته من

قبل غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة، وام غالب ليلى بنت سعد بن هذيل بن مدركة، وامها سلمى بنت طابخة بن إلياس بن مضر، وامها عاتكة بنت الازد بن الغوث بن نبت بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبا بن يشجب بن يعر بن قحطان. وأما القضاعية فولدته من قبل كعب بن لوى وهى الثالثة من امهاته: عاتكة بنت رشدان بن قيس ابن جهينة بن زيد بن سود بن أسلم بن الحاف بن قضاعة انتهى. أقول: قوله فى السليميات: مرة بن سليم، أى مرة بن هلال بن فالج بن ذكوان بن ثعلبة بن بهثة ابن سليم بن منصور. فقد اختصره، واسقط الثالثة من السليميات أيضا وهى ام هلال بن فالج عاتكة بنت عصية بن خفاف بن امرئ القيس بن بهثة. قد أورد ذلك البغدادى فى المحبر، وفيه ما قال اليعقوبى مع اختلاف فى بعض الاسماء.(٢). ذكر اليعقوبى فى تاريخه ٢: ١٠١ الفواطم قال: أخبرنى النسابون أنه ولدته من الفواطم أربع فواطم: قرشية، وقيسيتان وأزدية، فأما القرشية فولدته من قبل أبيه عبدالله وهى فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم. والقيسيتان: ام عمرو بن عائذ بن عمران، وهى فاطمة بنت ربيعة بن عبدالعزى بن رزام بن بكر بن هوازن، وامها فاطمة بنت الحارث بن بهثة بن سليم بن منصور. والازدية: ام قصى بن كلاب، وهى فاطمة بنت سعد بن سهل)سيل - المحبر(انتهى أقول: وزاد البغدادى فى المحبر فى الاخير واحدة قال: وام بنى قصى حبى بنت حليل بن حبشية بن كعب بن سلول الخزاعية، وام حبى فاطمة بنت نصر بن عوف بن عمرو بن ربيعة بن حارثة بن خزاعة.المقرب، والحبيب المنتجب، والامين المنتخب، صاحب الحوض والكوثر، والتاج والمغفر، والخطبة والمنبر، والركن والمشعر، والوجه الانور، والخد الاقمر، والجبين الازهر، و الدين الاظهر، والحسب الاطهر، والنسب الاشهر، محمد خير البشر، المختار للرسالة، الموضح للدلالة، المصطفى للوحى والنبوة، المرتضى للعلم والفتوة والمعجزات والادلة، نور فى الحرمين، شمس بين القمرين، شفيع من فى الدارين، نوره أشهر، وقلبه أطهر، وشرائعه أظهر، وبرهانه أزهر، وبيانه أبهر، وامته أكثر، صاحب الفضل والعطآء، والجود والسخآء، والتذكرة والبكآء، والخشوع والدعآء، والانابة والصفآء، والخوف والرجاء، والنور و الضيآء، والحوض واللوآء، والقضيب والرداء، والناقة العضبآء، والبغلة الشهبآء، قائد الخلق يوم الجزآء، سراج الاصفيآء، تاج الاوليآء، إمام الاتقيآء، خاتم الانبيآء، صاحب المنشور والكتاب، والفرقان والخطاب، والحق والصواب، والدعوة والجواب، وقائد الخلق يوم الحساب، صاحب القضيب العجيب، والفناء الرحيب (١)، والرأى المصيب، المشفق على البعيد والقريب، محمد الحبيب، صاحب القبلة اليمانية، والملة الحنيفية، والشريعة المرضية، والامة المهدية، والعترة الحسنية والحسينية، صاحب الدين والاسلام، والبيت الحرام، والركن والمقام، والصلاة والصيام، والشريعة والاحكام، والحل والحرام، صاحب الحجة والبرهان، والحكمة والفرقان، والحق والبيان، والفضل والاحسان، والكرم والامتنان، والمحبة والعرفان، صاحب الخلق الجلى، والنور المضيئ، والكتاب البهى، والدين الرضى، الرسول النبى الامى، صاحب الخلق العظيم، والدين القويم، والصراط المستقيم، والذكر الحكيم، والركن والحطيم، صاحب الدين والطاعة، والفصاحة والبراعة، و(١). الفناء بالكسر: الساحة أمام البيت. الرحيب: المتسع.الكر (١)، والشجاعة، والتوكل والقناعة، والحوض والشفاعة، صاحب الدين الظاهر، والحق الزاهر، والزمان الباهر، واللسان الذاكر، والبدن الصابر، والقلب الشاكر، والاصل الطاهر، والآباء الاخاير، والامهات الطواهر، صاحب الضيآء والنور، والبركة والحبور (٢)، واليمن والسرور، واللسان الذكور (٣)، والبدن الصبور، والقلب الشكور، والبيت المعمور. كناه: أبوالقاسم، وأبوالطاهر، وأبوالطيب، وأبوالمساكين، أبوالدرتين، وأبو الريحانتين، وأبوالسبطين. وفى التوراة أبوالارامل، وكناه جبرئيل بأبى إبراهيم لما ولد إبراهيم، وإنما يكنى بأبى القاسم بأول ولد يقال له: القاسم، ويقال: لانه يقسم الجنة يوم القيامة. صفاته: راكب الجمل، آكل الذراع، قابل الهدية، محرم الميتة، حامل الهراوة (۴)، خاتم النبوة. نسبه: العربى التهامى، الابطحى اليثربى، المكى المدنى، القرشى الهاشمى المطلبى، فهو من جهة الاب هاشمى، ومن جهة الام زهرى، ومن الرضاع سعدى، و من الميلاد مكى، ومن الانشاء مدنى (۵). ۴۱ - قب: أفراسه: الورد، أهداه التميم الدارى، والطرب سمى لحسن صهيله (۶)، ويقال: هو الطرف (۷)، واللزاز وقد أهداه المقوقس، سمى بذلك لانه كان ملززا موثقا، واللحيف أهداه ربيعة بن أبى البرا، وسمى بذلك لانه كان كالملتحف بعرفه، والصحيح (١). الكر بالفتح: الحملة فى الحرب.(٢). الحبور: السرور. النعمة.(٣). الذكور: الكثير الذكر.(۴). الهراوة: العصا الضخمة كهراوة الفأس والمعلول، وبالفارسية: جوب

دستی

(۵). مناقب آل أبی طالب ۱: ۱۰۲ – ۱۰۶ للطبعة الاولی فی ایران.(۶). سمی لتشوقه وحسن صهیله.(۷). فی هامش النسخة: الظرب ظ، وکلمة)ظ(علامة للظاهر.أنه الورد الذی أعطاه الداری، وسماه النبی صلی الله علیه واله اللحیف، والمرتجز (۱)، وهو المشتری من الاعرابی الذی شهد فیه خزیمة، والسکب وکان أول فرس رکبه، وأول ما غزا علیه فی احد، وکان ابتاعه من رجل من فزارة، ویقال اسمه: بریدة الملاح، ومنها الیعسوب، والسبحة، وذو العقال، والملاوح، وقیل: مراوح. بغاله: أهدی إلیه المقوقس دلدل، وکانت شهبآء فدفعها إلی علی علیه السلام، ثم کانت للحسن علیه السلام ثم للحسین علیه السلام، ثم کبرت، وعمیت، وهی أول بغلة رکبت فی الاسلام، وقال التاریخی: أهدی إلیه فروة بن عمرو الجذامی بغلة یقال لها: فضة. حمره: أهدی له المقوقس یعفور مع دلدل، وأعطاه فروة الجذامی عفیر مع فضة. ابله: العضباء وکانت لا تسبق، والجدعاء، والقصوآء، ویقال: القضوآء، وهی ناقة اشتراها النبی صلی الله علیه واله من أبی بکر بأربع مأة درهم، وهاجر علیها، ثم نفقت عنده، و الصهبآء، ومنها البغوم (۲)، والغیم، والنوق، ومروة، وکان له عشر لقاح یحلبها یسار کل لیلة قرینتین (۳) عظیمتین یفرقهما علی نسائه، منها: مهرة، أرسل بها سعد بن عبادة و الشقراء، والریا ابتاعهما بسوق النبط، والحباء (۴)، والسمرا والعریس والسعدیة والبغوم والیسیرة وبردة وکانت منائح رسول الله صلی الله علیه واله سبع اعنز یرعاهن ابن ام أیمن، وهی عجوة، وزمزم، وسقیا، وبرکة، وورسة، وأطلال، وأطواف، وکانت له مائة من الغنم، وکان محزنبق (۵) أحد بنی النضیر حبرا عالما أسلم، وقاتل مع رسول الله، وأوصی بماله (۱). سمی بذلک لحسن صهیله.(۲). الیعوم خ ل صح. (۳). قربتین خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۴). الخبا خ ل.(۵). هکذا فی النسخة، والصحیح کما فی السیرة النبویة والامتاع والطبری: مخیریق، قاتل مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی احد، وقال حین خرج: ان اصبت فاموالی لمحمد صلی الله علیه وآله یضعها حیث أراد الله.لرسول الله صلی الله علیه واله، وهو سبع حوائط، وهی المبیت (۱)، والصائفة (۲)، والحسنی، وبرقة (۳)، والعواف، والکلاـ (۴)، ومشربة ام إبراهیم، وکان له صفایا (۵) ثلاثة: مال بنی النضیر، وخیبر، وفدک، فأعطی فدک والعوالی (۶) فاطمة علیها السلام وروی أنه وقف علیها، وکان له من الغنیمة الخمس، وصفی یصطفیه من المغنم ما شاء قبل القسمة، وسهمه مع المسلمین کرجل منهم، وکانت له الانفال، وکان ورث من أبیه ام أیمن فأعتقها، وورث خمسة أجمال أوارک (۷) وقطعة (۸) غنم وسیفا.(۱). المیثب خ ل، أقول: وهکذا أیضا فی من لاـ یحضره الفقیه، وهو بکسر المیم، ثم الیاء، ثم الثاء، ذکره الطریحی فی مجمع البحرین فی وثب وقال: المیثب بکسر المیم: الارض السهلة وماء لعقیل، وماء بالمدینة احدی صدقاته صلی الله علیه واله انتهی، وقال الصدوق فی من لا یحضره الفقیه: ۵۴۱ بعد ما ذکر وصیة فاطمة علیها السلام بحوائطها السبعة، وعد منها المیثب: المسموع من ذکر أحد الحوائط المیثب، ولکنی سمعت السید أبا عبدالله محمد بن الحسن الموسوی أدام الله توفیقه یذکر انها تعرف عندهم بالمیثم.(۲). الصافیة خ ل. أقول: ذکرها الصدوق أیضا الصافیة، وأوردها الطریحی فی مجمع البحرین فی)صفا(وقال الصافیة: أحد الحیطان السبعة لفاطمة علیها السلام.(۳). فی من لا یحضره الفقیه: البرقة، وضبطها الطریحی فی مجمع البحرین بضم الباء وسکون الراء وقال: أحد الحیطان السبعة الموقوفة علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فی المدینة.(۴). الدلال خ ل صح أقول: هو الموجود أیضا فی من لاـ یحضره الفقیه، وأوردها الطریح فی)دلل(وعدها من الحطیان السبعة.(۵). الصفایا: کل ما کان یأخذه النبی ویختاره لنفسه من الغنیمة قبل القسمة.(۶). فی النهایة: العوالی فی غیر موضع من الحدیث، هی أماکن بأعلی أراضی المدینة، و أدناها من المدینة علی أربعة أمیال، وأبعدها من جهة نجد ثمانیة، وفی الصحاح: العالیة ما فوق نجد إلی أرض تهامة، وإلی ما وراء مکة وهی الحجاز وما والاها. وسیأتی ذکر العوالی وفدک فی المجلد الثامن حسب ترتیب المصنف المشتمل علی ما وقع من الجور والظلم علی أهل بیت النبی صلی الله علیه وآله بعده.(۷). أحمال أوراک خ ل.(۸). قطیعة خ ل.سیوفه: ذو الفقار، والمخذم، والرسوب، ورثه من أبیه، والعضب، أعطاه سعد بن عبادة، وأصاب من بنی قینقاع بتارا، وحتفا، وسیفا قلعیا. رماحه: أصاب ثلاثا من بنی قینقاع، وکان له رمح یقال له: المستوفی، وکان له عنزة یقال لها: المثنی، أنفذها النجاشی، ویقال: إن النجاشی أعطی للزبیر عنزة، فلما جاء إلی النبی صلی الله علیه واله أعطاه إیاها، فکان بلال

يحملها بين يديه يوم العيد، ويخرج بها فى أسفاره، فتركز بين يديه يصلى إليها، ويقولون: هى التى تحمل المؤذنون بين يدى الخلفاء. دروعه: ذات الفضول أعطاها سعد بن عبادة، والفضة، ودرعان أصابهما من بنى قينقاع، وهما السعدية، وذات الوشاح، ويقال: كانت عنده درع داود التى لبسها لما قتل جالوت. قسيه: البيضآء، وكان من شوحط، والصفرآء من نبع، والروحآء، أصاب هذه الثلاثة من بنى قينقاع، والكرع ويقال: كرار، وكان له ترس يقال له: الزلوق، وترس فيه تمثال رأس كبش أذهبه الله، وكان له جعبة يقال لها: الكافورة، ودخل مكة وعلى رأسه مغفر يقال له: ذو السبوغ، ورآيته العقاب، ولواؤه أبيض، وكان له قضيب يسمى الممشوق، ومحجن ومخصرة تسمى العرجون، ومنطقة من أديم مبشور، فيها ثلاث حلق من فضة والابزيم، والطرف من فضة، وكان له قدح مضبب بثلاث ضبات فضة، وتور من حجارة يقال له: المخضب، وقدح من زجاج، ومغتسل من صفر، وقطيفة، وقصعة، وخاتم فضة نقشه: محمد رسول الله وأهدى له النجاشى خفين أسودين ساذجين، فلبسهما، وقالت عائشة: كان فراش النبى صلى الله عليه واله الذى يرقد فيه من أدم (۱) حشوه ليف، وكانت ملحفته مصبوغة بورس أو زعفران، وكان يلبس يوم الجمعة برده الاحمر، ويعتم بالسحاب. ودخل مكة يوم الفتح وعليه عمامة سوداء، وكانت له ربعة فيها مشط عاج ومكحلة ومقراش ومسواك، ويقال: ترك يوم مات عشرة أثواب: ثوب حبرة (۲)، وإزارا عمانيا، وثوبين صحاريين، و(۱). الادم جمع الاديم: الجلد المدبوغ.(۲). الحبرة: ضرب من برود أليمن.قميصا صحاريا، وقميصا سحوليا، وجبة يمنية، وخميصة، وكساء أبيض، وقلانس صغارا لاطئة ثلاثا أو أربعا، وإزارا طوله ثلاثة أشبار، وتوفى فى إزار غليظ من هذه اليمانية، وكسآء يدعى بالملتدة، وكان له سرير أعطاه أسعد بن زرارة، وكان منبره ثلاثة مراقى من الطرفآء (۱) إستعملت امرأة لغلام لها نجار اسمه ميمون، وكان مسجده بلا منارة، وكان بلال يؤذن على الارض، وكان شعار أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يا منصور أمت، وقال لمزنية: ما شعاركم؟ قالوا: حرام، قال: شعاركم حلال، وكان شعار المهاجرين يوم احد يا بنى عبدالله، والخزرج يا بنى عبدالرحمن، والاوس يا بنى عبدالله (۲). توضيح: فى القاموس: الورد من الخيل بين الكميت والاشقر. وفى المنتقى: إن تميم الدارى أهدى لرسول الله صلى الله عليه واله فرسا يقال له: الورد. قوله: لحسن صهيله، يظهر منه أنه صححه بالطاء المهملة، والمضبوط فى سائر الكتب بالمعجمة، قال فى النهاية: الظرب ككتف: الجبل الصغير، وفيه كان له صلى الله عليه واله فرس يقال له: الظرب تشبيها بالجبل لقوته، ويقال: ظربت حوافر الدابة، أى اشتدت وصلبت، وقال: فيه إنه كان اسم فرسه صلى الله عليه واله اللجيف، رواه بعضهم بالجيم، فإن صح فهو من السرعة، لان اللجيف سهم عريض النصل، ورواه بعضهم بالحاء المهملة لطول ذنبه، فعيل بمعنى فاعل، كأنه يلحف الارض بذنبه، أى يغطيها به. وقال: فيه إنه كان يوم بدر على فرس يقال له: سبحة، هو من قولهم: فرس سابح إذا كان حسن مد اليدين فى الجرى. وفى القاموس: السبحة بالفتح: فرس للنبى صلى الله عليه واله. وفى النهاية: فيه إنه كان للنبى صلى الله عليه واله فرس يقال له: ذو العقال، العقال بالتشديد: داء فى رجلى الدواب، وقد يخفف، سمى به لدفع عين السوء عنه، وقال: فى أسمآء دوابه صلى الله عليه وآله إن اسم فرسه ملاوح، وهو الضامر الذى لا يسمن، والسريع العطش والعظيم الالواح (۳)، وقال فى الحديث: إنه خطب على ناقته القصواء: هو لقب ناقته، و(۱). الطرفاء: شجر يقال له بالفارسية: كز.(۲). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۱۶ – ۱۱۸.(۳). لوح الجسد: عظمه ما خلا قصب اليدين والرجلين أو كل عظم منه فيه عرض كالكتف.القصواء. الناقة التى قطع طرف اذنها، وكل ما قطع من الاذن فهو جدع، فإذا بلغ الربع فهو قصو، فإذا جاوز فهو عضب، فإذا استوصلت فهو صلم، ولم تكن ناقته صلى الله عليه واله قصواء، وإنما كان هذا لقبا لها، وقيل كانت مقطوعة الاذن انتهى. واللقاح جمع اللقوح وهى الناقة الحلوب. والمهرة بالضم: ولد الفرس وغيره أول ما ينتج، والمنيحة والمنحة: الغنم فيها لبن. أقول: ذكر جماعة من اللغويين وأهل السير والمناقب من العامة أن العضباء و الجدعاء والضرماء والصلماء والمخضرمة كلها واحدة، وعدو اللقاح حنا وسمر وعريس و سعدية ويعوم ويسير وربى ومهرية وبردة. والمنايح: زمزم، وسقيا، وبركة، ودرسينة وأطلال وأطراف وعجر، قوله: أوارك قال الكازرونى: أى تأكل الاراك، وقال الفيروزآبادى: العضب: القطع. والسيف. و قال: البتر: القطع، وسيف باتر وبتار، والحتف: الهلاك. أقول: وعدوا من سيوفه القضيب، وقالوا: إنه أول سيف حمله، والقضيب: السيف اللطيف الدقيق، ويقال: إنه وصف بصاحب القضيب بهذا المعنى. قوله: يقال له: المثنى، قيل، هو المثوى،

وقیل: هما رمحان. قال الجزری: فیه إن رمح النبی صلی الله علیه واله کان اسمه المثوی، سمی به لانه یثبت المطعون به من الثوی: الاقامهٔ. قوله: السعدیهٔ منهم من صححها بالعین المهملهٔ، ومنهم بالمعجمهٔ، ومنهم بالصاد والمعجمهٔ، وزاد بعضهم فی دروعه: الخریق والبتراء، والکازرونی صححه الخرنق بالنون کزبرج، وقال: لعلها سمیت بذلک تشبیها بالناقهٔ إذا خرنقت، وإنما یقال لها: خرنقت: إذا کثر لحم جنبیها، کالخرنق وهو ولد الارنب. وقال الجزری: فیه کان لرسول الله صلی الله علیه واله درع یقال لها: البتراء، سمیت بذلک لقصرها انتهی. والشوحط: شجر یتخذ منه القسی کالنبع، وعد من قسیه الکتوم، وقال الجزری: سمیت به لانخفاض صوتها إذا رمی عنها ومنها السداد. قال الجزری: سمیت به تفألا بإصابهٔ ما یرمی علیها، وقال: فیه کان اسم ترسه صلی الله علیه واله الزلوق، أی تزلق عنه السلاح فلا یخرقه. قوله: أذهبه الله، روی أنه اهدی إلیه صلی الله علیه واله ترس کان فیه تمثال کبش أو عقاب،وکان صلی الله علیه واله یکرهه، فوضع یده علیه فمحاه الله، وقیل: إنه وضعه فلما أصبح لم یر فیه التمثال، وعد من أتراسه صلی الله علیه واله الفتق والوفر، واختلف فی أن المصور کان أحد هذه الثلاثهٔ أو غیرها، وقال الجزری: فیه إنه کان اسم کنانته الکافور، تشبیها بغلاف الطلع وأکمام الفواکه لانها تسترها وتقیها کالسهام فی الکنانهٔ انتهی. وقیل: کان اسم الجعبهٔ المنصلهٔ، وقیل: کان تسمی الجمع، وقال الجزری: سمی درعه صلی الله علیه واله ذو السبوغ لتمامها وسعتها، وقال بعضهم: کان ألویته صلی الله علیه واله بیضآء، وربما جعل فیها السواد، وربما کان من خمر نسائه، والمحجن بالکسر: عصا معوجهٔ الرأس کالصولجان، وقال الجزری: فیه أنه خرج إلی البقیع ومعه مخصرهٔ له، المخصرهٔ: ما یختصر الانسان بیده فیمسکه من عصا أو عکازهٔ أو مقرعهٔ أو قضیب، وقد یتکئ علیه. قوله: مبشور أی مقشور، قال الجزری: بشرت الادیم: إذا أخذت باطنه بالشفرهٔ. وقال الفیروزآبادی: الابزیم بالکسر: الذی فی رأس المنطقهٔ وما أشبهه، وهو ذو لسان یدخل فیه الطرف الآخر انتهی. والضب: اللصوق، والضبهٔ: حدیدهٔ عریضهٔ یضبب بها الباب، والتور: شبه الاجانهٔ. (۱) وقال الجزری: الورس: نبت أصفر یصبغ به، وقال الربعهٔ: إناء مربع کالجونهٔ، وقال: فیه کفن رسول الله صلی الله علیه واله فی ثوبین صحاریین، صحار: قریهٔ بالیمن نسب الثوب إلیها، وقیل: هو من الصحرهٔ، وهی حمرهٔ خفیهٔ کالغبرهٔ، یقال: ثوب أصحر وصحاری، وقال: فیه أنه کفن فی ثلاثهٔ أثواب سحولیهٔ، یروی بفتح السین وضمها، فالفتح منسوب إلی السحول وهو القصار، أو إلی سحول وهی قریهٔ بالیمن، وأما بالضم فهو جمع سحل، وهو الثوب الابیض النقی، ولا یکون إلا من قطن، وقیل: اسم القریهٔ بالضم أیضا، وقال: الخمیصهٔ: ثوب خز أو صوف معلم (۲)، وقیل: لا تسمی خمیصهٔ إلا أن تکون سوداء معلمهٔ. قوله، لاطئهٔ أی لاصقهٔ بالرأس، والملبد: المرقع. ۴۲ – قب: قوله: محمد رسول الله قد سماه الله بهذا الاسم فی أربعهٔ مواضع: وما محمد إلا رسول – ما کان محمد أبا أحد – وآمنوا بما نزل علی محمد – ومحمد رسول الله قال (۱). الاجانهٔ: إناء تغسل فیه الثیاب. (۲). من أعلم الثوب: جعل له علما من طراز وغیره. سیبویه: أحمد علی وزن أفعل یدل علی فضله علی سائر الانبیاء لانه ألف التفضیل، و محمد علی وزن مفعل، فالانبیاء محمودون، وهو أکثر حمدا من المحمود، والتشدید للمبالغهٔ، یدل علی أنه کان أفضلهم. أنس قال رجل فی السوق: یا أبا القاسم، فالتفت إلیه رسول الله صلی الله علیه واله فقال الرجل: إنما أدعو ذاک، فقال صلی الله علیه واله: سموا باسمی، ولا تکتنوا بکنیتی. أبوهریرهٔ إنه قال: لا تجمعوا بین اسمی وکنیتی، أنا أبوالقاسم، الله یعطی وأنا اقسم. وروی أن قریشا لما بنت البیت وأرادت وضع الحجر تشاجروا فی وضعه حتی کاد القتال یقع، فدخل رسول الله صلی الله علیه واله فقالوا: یا محمد الامین قد رضینا بک، فأمر بثوب فبسط ووضع الحجر فی وسطه، ثم أمر من کل فخذ (۱) من أفخاذ قریش أن یأخذ جانب الثوب، ثم رفعوا، فأخذه رسول الله صلی الله علیه واله بیده فوضعه. ویروی أنه کان یسمی الامین قبل ذلک بکثیر وهو الصحیح (۲). ۴۳ – عم: البخاری فی الصحیح عن جبیر بن مطعم قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول: إن لی أسمآء، أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحی یمحو الله بی الکفر، وأنا الحاشر یحشر الناس علی قدمی، وأنا العاقب الذی لیس بعده أحد. وقیل: إن الماحی الذی یمحی به سیئآت من اتبعه. وفی خبر آخر: المقفی، ونبی التوبهٔ، ونبی الملحمهٔ، والخاتم، والغیث، والمتوکل، وأسماؤه فی کتب الله السالفهٔ کثیرهٔ، منها مؤذ مؤذ بالعبریهٔ فی التوراهٔ، وفارق فی الزبور (۳). ۴۴ – کشف: من أسمائه صلی الله علیه واله أحمد، وقد نطق به القرآن أیضا، واشتقاقه من الحمد کأحمر من الحمرهٔ، ویجوز أن یکون نعتا

فى الحمد، قال ابن عباس رضى الله عنه:

(۱). الفخذ: ما انقسم فيه أنساب البطن كبنى هاشم وبنى اميهٔ. (۲). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۶۲. (۳). اعلام الورى: ۶ وفيه: وفاروق فى الزبور. اسمه فى التوارهٔ أحمد الضحوك (۱) القتال، يركب البعير، ويلبس الشملهٔ، ويجتزى بالكسرهٔ، سيفه على عاتقه. ومن أسمائه الماحى، عن جبير بن مطعم، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن لى أسمآء: أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحى يمحى بى الكفر، وقيل: يمحى به سيئات من اتبعه، ويجوز أن يمحى به الكفر وسيئآت تابعيه، وأنا الحاشر يحشر الناس على قدمى، وأنا العاقب وهو الذى لا نبى بعده، وكل شئ خلف شيئا فهو عاقب، والمقفى وهو بمعنى العاقب لانه تبع الانبيآء يقال: فلان يقفو أثر فلان أى يتبعه. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الشاهد، لانه يشهد فى القيامهٔ للانبيآء بالتبليغ، وعلى الامم أنهم (۲) بلغوا، قال الله تعالى: فكيف إذا جئنا من كل امهٔ بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا أى شاهدا، وقال الله تعالى: وكذلك جعلناكم امهٔ وسطا لتكونوا شهدآء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا والمبشر من البشارهٔ، لانه بشر (۳) أهل الجنهٔ بالجنهٔ، والنذير لاهل النار بالخزى نعوذ بالله العظيم، والداعى إلى الله لدعائه إلى الله وتوحيده وتمجيده، والسراج المنير، فلاضاءهٔ الدنيا به، ومحو الكفر بأنوار رسالته، كما قال العباس عمه رضى الله عنه، يمدحه: (۴).

وأنت لما ولدت أشرقت الارض وضاءت بنورك الافق

فنحن فى ذلك الضياء وفى النور وسبل الرشاد نخترق (۵).

ومن أسمائه: نبى الرحمهٔ، قال الله عزوجل: وما أرسلناك إلا رحمهٔ للعالمين قال صلى الله عليه واله: إنما أنا رحمهٔ مهداهٔ والرحمهٔ فى كلام العرب العطف والرأفهٔ والاشفاق، وكان بالمؤمنين رحيما كما وصفه الله تعالى، وقال عمه أبوطالب رحمه الله يمدحه: (۱). الضحوك: الكثير الضحك. (۲). فى المصدر: بأنهم. (۳). فى المصدر: يبشر أهل الايمان بالجنهٔ.(۴). فى المصدر: يمدحه شعرا. (۵). خرق المفازهٔ: قطعها حتى بلغ أقصاها. واخترق الارض: مر فيها عرضا على غير طريق. وأبيض يستسقى الغمام بوجهه – ثمال اليتامى عصمهٔ للارامل (۱) ومن أسمائه: نبى الملحمهٔ، ورد فى الحديث، والملحمهٔ: الحرب، وسمى بذلك لانه بعث بالذبح، روى أنه سجد يوما فأتى بعض الكفار بسلى (۲) ناقهٔ فألقاه على ظهره، والسلى بالقصر: الجلدهٔ الرقيقهٔ التى يكون فيها الولد من المواشى، فقال: يا معشر قريش أى جوار هذا؟ والذى نفس محمد بيده لقد جئتكم بالذبح، فقام إليه أبوجهل ولاذ به من بينهم، وقال: يا محمد ما كنت جهولا، وسمى نبى الملحمهٔ بذلك. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الضحوك كما تقدم أنه ورد فى التوراهٔ، وإنما سمى بذلك لانه كان طيب النفس، وقد ورد أنه كانت فيه دعابهٔ، وقال: إنى لامزح ولا أقول إلا حقا، وقال لعجوز: الجنهٔ لا يدخلها العجز، فبكت فقال: إنهن يعدن أبكارا. وروى عنه مثل هذا كثير (۳)، وكان يضحك حتى يبدو ناجده، وقد ذكر الله سبحانه لنبيه لينه ورقته، فقال: فبما رحمهٔ من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك وكذلك كانت صفته صلى الله عليه واله على كثرهٔ من ينتابه (۴) من جفات العرب، وأجلاف الباديهٔ، لا يراه أحد ذا ضجر، ولا ذا جفآء، ولكن لطيفا فى المنطق، رفيقا فى المعاملات، لينا عند الجوار، كان وجهه إذا عبست الوجوه دارهٔ القمر عند امتلاء نوره، صلى الله عليه وآله الطاهرين.(۱). ثمال اليتامى: غياثهم الذى يقوم بأمرهم. وعصمهٔ للارامل، العصمهٔ: المنعهٔ. والارامل: المساكين من رجال ونساء، ويقال لكل واحد من الفريقين على انفراده أرامل، وهو بالنساء أخص وأكثر استعمالا، ومعناه يمنعهم من الضياع والحاجهٔ. وقد يذكر الارمل والارملهٔ ويريد بالاول من ماتت زوجته. وبالثانى الذى مات زوجها.(۲). السلى: الجلد الرقيق الذى يخرج فيه الولد من بطن امه ملفوفا فيه، وقيل: هو فى الماشيهٔ السلى، وفى الناس المشيمهٔ والاول أشبه، لان المشيمهٔ تخرج بعد الولد ولا يكون الولد فيها حين يخرج. قاله الجزرى فى النهايهٔ، وقال الفيروزآبادى: المشيمهٔ: محل الولد، ومثله قال غيره.(۳). فى المصدر: كثيرا.

(۴). انتابه: أتاه مرهٔ بعد اخرى.ومن أسمائه: القتال، سيفه على عاتقه، سمى بذلك لحرصه على الجهاد، ومسارعته إلى القراع، ودؤوبه (۱) فى ذات الله، وعدم إحجامه، ولذلك قال على عليه السلام: كنا إذا احمر البأس اتقيناه برسول الله صلى الله عليه واله، لم يكن أحد

أقرب (٢) إلى العدو منه، وذلك المشهور من فعله يوم احد، إذ ذهب القوم فى سمع الارض وبصرها، ويووم حنين إذ ولوا مدبرين، وغير ذلك من أيامه صلى الله عليه واله حتى أذل بإذن الله صناديدهم، وقتل طواغيتهم ودوحهم (٣)، واصطلم جماهيرهم، وكلفه الله القتال بنفسه، فقال: لا تكلف إلا نفسك فسمى صلى الله عليه واله القتال. ومن أسمائه: المتوكل، وهو الذى يكل اموره إلى الله، فإذا أمره (۴) بشئ نهض غير هيوب ولا ضرع (۵)، واشتقاقه من قولنا: رجل وكل، أى ضعيف، وكان صلى الله عليه واله إذا دهمه (۶) أمر عظيم، أو نزلت به ملمة (٧) راجعا إلى الله عزوجل غير متوكل على حول نفسه وقوتها، صابرا على الضنك (٨) والشدة، غير مستريح إلى الدنيا ولذاتها، لا يسحب إليها ذيلا، وهو القائل: ما لى وللدنيا إنما مثلى والدنيا كراكب أدركه المقيل فى أصل شجرة فقال (٩) فى ظلها ساعة ومضى. وقال صلى الله عليه واله: إذ أصبحت آمنا فى سربك (١٠)، معافى فى بدنك، عندك قوت يومك (١). دأب دؤوبا فى العمل: جد وتعب واستمر عليه. وأحجم عن الامر: كف أو نكص هيبة. (٢). فى المصدر: لم يكن منا أحد أقرب. (٣). أى وفرقهم. وفى المصدر: دوخهم بالمعجمة أى ذللهم.(۴). فى المصدر: فاذا أمره الله. (۵). ضرع: من ضعف وتذلل.

(۶). أى غشيه. (٧). الملمة: النازلة الشديدة من نوازل الدنيا. (٨). الضنك: الضيق من كل شئ. (٩). قال يقيل قيلولة: نام فى منتصف النهار. (١٠). السرب بالفتح والكسر: الطريق، وبتحريك الراء: حجر الوحشى. وما فى الحديث هو المعنى الاول، أو الثانى كناية عن البيت. ويأتى السرب بالكسر أيضا بمعنى القلب والنفس، فيكون المعنى آمنا فى نفسك. فعلى الدنيا العفاء وقال لبعض نسائه: ألم أنهك أن تحبسى شيئا لغد فإن الله يأتى برزق كل غد. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: القثم، وله معنيان: أحدهما من القثم وهو الاعطاء لانه كان أجود بالخير من الريح الهابة، يعطى فلا يبخل، ويمنح فلا يمنع، وقال الاعرابى الذى سأله: إن محمدا يعطى عطآء من لا يخاف الفقر. وروى أنه أعطى يوم هوازن من العطايا ما قوم خمسمائة ألف ألف وغير ذلك مما لا يحصى، والوجه الآخر أنه من القثم وهو الجمع يقال للرجل الجموع للخير: قثوم وقثم، كذا حدث به الخليل، فإن كان هذا الاسم من هذا فلم تبق منقبة رفيعة ولا خلة (١) جليلة ولا فضيلة نبيلة إلا وكان لها جامعا، قال ابن فارس: والاول أصح وأقرب. ومن أسمائه: الفاتح: لفتحه أبواب الايمان المنسدة، وإنارته الظلم المسودة، قال الله تعالى فى قصة من قال: ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق أى احكم، فسمى صلى الله عليه واله فاتحا لان الله سبحانه حكمه فى خلقه يحملهم على المحجة البيضآء، ويجوز أن يكون من فتحه ما استغلق من العلم، وكذا روى عن على عليه السلام أنه كان يقول فى صفته: الفاتح لما استغلق والوجهان متقاربان. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الامين، وهو مأخوذ من الامانة وأدائها، وصدق الوعد، وكانت العرب تسميه بذلك قبل مبعثه، لما شاهدوه من أمانته، وكل من أمنت منه الخلف والكذب فهو أمين، ولهذا وصف به جبرئيل عليه السلام فقال: مطاع ثم أمين. ومن أسمائه صلى الله عليه واله: الخاتم، قال الله تعالى: وخاتم النبيين من قولك: ختمت الشئ أى تممته، وبلغت آخره، وهى خاتمة الشئ وختامه، ومنه ختم القرآن وختامه مسك أى آخر ما يستطعمونه عند فراغهم من شربه ريح المسك، فسمى به لانه آخر النبيين بعثة (٢) وإن كان فى الفضل أولا قال صلى الله عليه واله: نحن الآخرون السابقون يوم (١). فى نسخه من المصدر: الخصلة. والمعنى واحد. (٢). فهو تمم النبوة بمجيئه، فلا يأتى بعده نبى ولا رسول. القيامة يريد أنهم اتوا الكتاب من قبلنا، واوتيناه من بعدهم، فأما المصطفى فقد شاركه فيه الانبيآء صلى الله عليه وعليهم أجمعين، ومعنى الاصطفآء الاختيار، وكذلك الصفوة والخيرة، إلا أن اسم المصطفى على الاطلاق ليس إلا له صلى الله عليه واله، لانا نقول: آدم مصطفى، نوح مصطفى، إبراهيم مصطفى، فإذا قلنا: المصطفى تعين صلى الله عليه واله، وذلك من أرفع مناقبه وأعلى مراتبه. ومن أسمائه صلى الله عليه واله، الرسول النبى الامى، والرسول والنبى، قد شاركه فيهما الانبيآء عليهم السلام والرسول من الرسالة والارسال، والنبى يجوز أن يكون من الانبآء: الاخبار (١)، ويحتمل أن يكون من نبأ: إذا ارتفع، سمى بذلك لعلو مكانه، ولانه خيرة الله من خلقه، وأما الامى فقال قوم: إنه منسوب إلى مكة، وهى ام القرى، كما قال تعالى: بعث فى الاميين رسولا وقال آخرون: أراد الذى لا يكتب، قال ابن فارس: وهذا هو الوجه، لانه أدل على معجزه، وإن الله (٢) علمه علم الاولين والآخرين، ومن علم الكائنات ما لا يعلمه إلا الله تعالى، وهو امى، والدليل عليه قوله تعالى: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون وروى عنه: نحن

امهٔ امیهٔ لا نقرء ولا نکتب وقد روی غیر هذا. ومن أسمائه صلی الله علیه واله: یا أیها المزمل، یا أیها المدثر، ومعناهما واحد، یقال: زمله فی ثوبه أی لفه، وتزمل بثیابه أی تدثر، والکریم فی قوله تعالی: إنه لقول رسول کریم وسماه نورا فی قوله تعالی: ولقد جاءکم من الله نور وکتاب مبین. ونعمهٔ فی قوله تعالی: یعرفون نعمهٔ الله ثم ینکرونها وعبدا فی قوله تعالی: نزل الفرقان علی عبده لا تدعنی (۳) إلا ـ بیا عبده، فإنه أشرف أسمائی، ورؤوفا ورحیما فی قوله تعالی: بالمؤمنین رؤوف رحیم وسماه عبدالله فی قوله: وإنه لما قام عبدالله یدعوه وسماه طه ویس ومنذرا فی قوله تعالی: إنما أنت منذر ومذکرا فی قوله تعالی: إنما أنت مذکر.

(۱). فی طبعهٔ: وهو الاخبار.(۲). فی المصدر: فان الله.(۳). هکذا فی النسخهٔ والمصدر، واستظهر المصنف فی الهامش أن الصحیح: وقال: لا تدعنی.ونبی التوبهٔ، وروی البیهقی فی کتاب دلائل النبوهٔ بإسناده عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: إن الله خلق الخلائق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما، وذلک قوله تعالی: وأصحاب الیمین وأصحاب الشمال فأنا من أصحاب الیمین، وأنا من خیر أصحاب الیمین، ثم جعل القسمین أثلاثا فجعلنی فی خیرهما ثلثا وقد رواه ابن الاخضر الجنابذی، وذکر فی کتابه معالم العترهٔ النبویهٔ، فذلک قوله: وأصحاب المیمنهٔ – وأصحاب المشئمهٔ – والسابقون السابقون فأنا من السابقین، وأنا خیر السابقین، ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرهما قبیلهٔ، وذلک قوله تعالی: جعلناکم شعوبا وقبائل (۱) فأنا أتقی ولد آدم وأکرمهم علی الله ولا فخر، ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا، وذلک قوله عزوجل: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فأنا وأهل بیتی مطهرون من الذنوب (۲). قال عمه أبوطالب رضی الله عنه: (۳).

وشق له من اسمه کی یجله فذو العرش محمود وهذا محمد

وقیل: إنه لحسان (۴) من قصیدهٔ أولها:

ألم تر أن الله أرسل عبده وبرهانه والله أعلی وأمجد

ومن صفاته صلی الله علیه واله التی وردت فی الحدیث: راکب الجمل، ومحرم المیتهٔ، وخاتم النبوهٔ، وحامل الهراوهٔ، وهی العصا الضخمهٔ، والجمع الهراوی، بفتح الواو مثال المطایا، ورسول الرحمهٔ، وقیل: إن اسمه فی التوراهٔ مادماد، وصاحب الملحمهٔ، وکنیته أبوالارامل، واسمه فی الانجیل الفارقلیط، وقال: أنا الاول والآخر أول فی النبوهٔ (۵)، وآخر فی البعثهٔ، وکنیته أبوالقاسم، وروی أنس أنه لما ولد له إبراهیم من ماریهٔ القبطیهٔ أتاه

(۱). فی المصدر: وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا.(۲). زاد فی المصدر هنا: وقد رواه ابن الاخضر فی کتاب)به خ(معالم العترهٔ النبویهٔ.(۳). قبله: لقد أکرم الله النبی محمدا || فأکرم خلق الله فی الناس أحمد .(۴). بل ضمن حسان قصیدته هذا البیت.(۵). فی المصدر: لانه أول فی النبوهٔ. جبریل علیه السلام فقال: السلام علیک أبا إبراهیم، أو یا أبا إبراهتم صلی الله علیه واله (۱). توضیح: قال فی النهایهٔ: الموت الاحمر: القتل، لما فیه من حمرهٔ الدم أو لشدته، یقال: موت أحمر، أی شدید، ومنه حدیث علی علیه السلام: کنا إذا احمر البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه واله أی إذا اشتدت الحرب استقبلنا العدو به، وجعلناه لنا وقایهٔ، وقیل: أراد إذا اضطرمت نار الحرب وتسعرت، کما یقال فی الشر بین القوم: اضطرمت نارهم، تشبیها بحمرهٔ النار، وکثیرا ما یطلقون الحمرهٔ علی الشدهٔ، وقال: فی حدیث قیلهٔ: لا تخبر اختی فتتبع أخا بکر بن وائل سمع الارض وبصرها یقال: خرج فلان بین سمع الارض وبصرها: إذا لم یدر أین یتوجه لانه یقع علی الطریق، وقیل: أرادت بین طول الارض وعرضها، وقیل: أرادت بین سمع أهل الارض وبصرها، فحذفت المضاف، ویقال للرجل إذا غرر بنفسه وألقاها حیث لا یدری: أین هو؟ ألقی نفسه بین سمع الارض وبصرها، وقال الزمخشری: هو تمثیل، أی لا یسمع کلامهما ولا یبصرهما إلا الارض، یعنی اختها والبکری الذی تصحبه. وقال فی قوله علیه السلام: فعلی الدنیا العفآء أی الدروس، وذهاب الاثر، وقیل: العفاء: التراب. ۴۵ – کا: علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یلبس من القلانس الیمنهٔ (۲) والبیضاء والمضربهٔ وذات الاذنین فی الحرب، وکانت عمامته السحاب، وکانت (۳) له برنس یتبرنس به (۴). بیان: قال الجزری: البرنس هو کل ثوب رأسه منه ملتزق به من دراعهٔ، أو جبهٔ أو ممطر أو غیره، قال

الجوهری: هو قلنسوهٔ طویلهٔ کان یلبسها النساک فی صدر الاسلام. ۴۶ – کا: علی عن أبیه: عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا (۵)، عن أبی عبدالله (۱). کشف الغمهٔ: ۶۴. (۲). فی المصدر: الیمنیهٔ. وکلاهما صحیحان.
(۳). والصحیح کما فی المصدر: وکان. (۴). فروع الکافی ۲: ۲۰۸. (۵). فی المصدر: بعض أصحابه. علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یلبس قلنسوهٔ بیضاء مضربهٔ، وکان یلبس فی الحرب قلنسوهٔ لها اذنان (۱). ۴۷ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان خاتم رسول الله صلی الله علیه واله من ورق (۲). ۴۸ – کا: محمد بن یحی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، و معاویهٔ بن وهب، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان خاتم رسول الله علیه السلام من ورق، قال: قلت له: کان فیه فص؟ قال: لا ـ (۳). ۴۹ – کا: محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن عبدالرحمن بن هاشم (۴)، عن أبی خدیجهٔ قال: الفص مدور، وقال: هکذا کان خاتم رسول الله صلی الله علیه واله (۵). ۵۰ – کا: العدهٔ، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعری، عن ابن القداح، عن أبی عبدالله علیه السلام إن النبی صلی الله علیه واله کان یتختم بیمینه (۶). ۵۱ – ثو: أبی، عن أحمد بن إدریس، عن الاشعری، عن یوسف بن السخت، عن الحسن بن سهل، عن ابن مهزیار قال: دخلت علی أبی الحسن موسی علیه السلام فرأیت فی یده خاتما فصهٔ (۷) فیروزج نقشه الله الملک، قال: فأدمت النظر إلیه فقال: ما لک تنظر فیه؟ هذا حجر أهداه جبرئیل علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه واله من الجنهٔ، فوهبه رسول الله صلی الله علیه واله لعلی علیه السلام (۸). ۵۲ – کا: العدهٔ، عن سهل، عن بعض أصحابه، عن واصل بن سلیمان، عن عبدالله (۱). الفروع ۲: ۲۰۸. (۲). الفروع ۲: ۲۱۰. (۳). الفروع ۲: ۲۱۰. (۴). هکذا فی النسخهٔ المخطوطهٔ والمطبوعهٔ، والصحیح کما فی المصدر: عبدالرحمن بن أبی هاشم راجع کتب الرجال.(۵). الفروع ۲: ۲۱۰. (۶). الفروع ۲: ۲۱۰. وفیه: فی یمینه. (۷). فصه خ.(۸). ثواب الاعمال: ۱۶۹ و ۱۷۰. ابن سنان قال: ذکرنا خاتم رسول الله صلی الله علیه واله، فقال تحب أن اریکه؟ فقال: نعم، فدعا بحق مختوم ففتحه وأخرجه فی قطنهٔ، فإذا حلقهٔ فضهٔ، وفیه فص أسود، علیه مکتوب سطران: محمد رسول الله، قال: ثم قال: إن فص النبی صلی الله علیه واله أسود (۱). ۵۳ – کا: علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان نعل سیف رسول الله صلی الله علیه واله وقائمته فضهٔ، وبین ذلک حلق من فضهٔ، ولبست درع رسول الله صلی الله علیه واله فکنت أسحبها (۲) وفیها ثلاث حلقات فضهٔ من بین یدیها وثنتان من خلفها (۳). بیان: قال الجزری: فیه کان نعل سیف رسول الله صلی الله علیه واله من فضهٔ، نعل السیف: الحدیدهٔ التی تکون فی أسفل القراب انتهی، وقائم السیف وقائمته: مقبضه. ۵۴ – کا: الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن مثنی، عن حاتم ابن إسماعیل، عن أبی عبدالله علیه السلام إن حلیهٔ سیف رسول الله علیه السلام کان فضهٔ کلها، قائمه وقباعه (۴). بیان: قال الجزری: فیه کانت قبیعهٔ سیف رسول الله صلی الله علیه واله من فضهٔ، هی التی تکون علی رأس قائم السیف، وقیل هی ما تحت شاربی السیف (۵). ۵۵ – کا. علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علی بن عطیهٔ، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما تختم رسول الله صلی الله علیه واله إلا یسیرا حتی ترکه (۶). ۵۶ – کا: العدهٔ، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن ابن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام (۱). الفروع ۲: ۲۱۲. (۲). أی أجرها علی الارض لانها کانت أطول من قامتی. (۳). الفروع ۲: ۲۱۲. (۴). الفروع ۲: ۲۱۲. (۵). فی القاموس: الشاربان: انفان طویلان فی أسفل قائم السیف. (۶). الفروع ۲: ۲۱۰. أقول: قوله: ما تختم الا یسیرا لعل المعنی فی خاتم ذهب، وهو اشارهٔ إلی حدیث ورد أن النبی صلی الله علیه وآله تختم فی یساره بخاتم من ذهب ثم خرج علی الناس فطفق ینظرون إلیه فوضع یده الیمنی علی خنصره الیسری حتی رجع إلی البیت فرمی به فما لبسه. قال: کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه واله محمد رسول الله صلی الله علیه واله (۱). ۵۷ – العدهٔ، عن سهل، عن محمد بن عیسی، عن الحسین بن، خالد، عن الرضا علیه السلام مثله (۲). ۵۸ – کا: العدهٔ، عن سهل، عن ابن شمون، عن الاصم، عن مسمع بن عبدالملک عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کانت برهٔ ناقهٔ رسول الله صلی الله علیه واله من فضهٔ (۳). بیان: البرهٔ بالضم: حلقهٔ تجعل فی لحم الانف. ۵۹ – کا: علی، عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن أبان عن رجل، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان فی منزل رسول الله صلی الله علیه واله زوج حمام أحمر (۴). ۶۰ – کا: محمد بن یحیی، عن ابن

عیسی، عن ابن أشیم، عن صفوان قال: سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن ذی الفقار سیف رسول الله صلی الله علیه واله، فقال: نزل به جبرئیل علیه السلام من السمآء، وکانت (۵) حلقته فضة (۶). ۶۱ – کا: حمید، عن عبیدالله الدهقان، عن الطاطری، عن محمد بن زیاد، عن أبان عن یحیی، عن (۷) أبی العلاـ قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: درع رسول الله صلی الله علیه واله: ذات الفضول لها حلقتان من ورق فی مقدمها، وحلقتان من ورق فی مؤخرها، وقال: لبسها علی علیه السلام یوم الجمل (۸). ۶۲ – وبهذا الاسناد، عن أبان، عن أبی بصیر قال: کانت ناقة رسول الله صلی الله علیه واله (۱). الفروع ۲: ۲۱۱. وللحدیث ذیل أورده فی باب نقش أمیر المؤمنین علیه السلام. (۲). الفروع ۲: ۲۱۲. وللحدیث صدر وذیل. (۳). الفروع ۲: ۲۳۰. (۴). الفروع ۲: ۲۳۲.

(۵). وکانت حلیته من فضة. (۶). روضة الکافی: ۲۶۷. (۷). هکذا فی نسخة المصنف وغیره، وفیه وهم، والصحیح کما فی المصدر: یحیی بن أبی العلاء. (۸). روضة الکافی: ۳۳۱. القصواء، إذا نزل عنها علق علیها زمامها، قال: فتخرج فتأتی المسلمین فیناولها الرجل الشئ، ویناولها هذا الشئ، فلا تلبث أن تشبع، قال فأدخلت رأسها فی خباء سمرة بن جندب فتناول عنزة فضرب بها علی رأسها فشجها، فخرجت إلی النبی صلی الله علیه واله فشکته (۱). ۶۳ – أقول: روی الکازرونی فی المنتقی بإسناده عن ابن عباس قال: کان رسول الله صلی الله علیه وآله یلبس القلانس تحت العمائم وبغیر العمائم، ویلبس العمائم بغیر القلانس، وکان رسول الله صلی الله علیه واله یلبس القلانس الیمانیة، ومن البیض المضربة، ویلبس ذوات الآذان فی الحرب، ما کان من السیجان الخضر، وکان ربما نزع قلنسوته فجعلها سترة بین یدیه و هو یصلی، وکان من خلق رسول الله صلی الله علیه واله أن یسمی سلاحه ومتاعه ودوابه، وکان للنبی صلی الله علیه وآله أربعة أسیاف: المجذم، والرسوب أهداهما له زید الخیر، وکان له أیضا القضیب وذو الفقار صار إلیه یوم بدر، وکان للعاص بن منبه بن الحجاج، وکان لاـ یفارقه فی الحرب، وکان قباع سیفه وقائمته وحلقته وذوابته وبکراته ونعله من فضة، وکانت له حلقتان فی الحمائل فی موضعها من الظهر، وکانت له أربع أدراع: ذات الوشاح: والبتراء، وذات المواشی، والخرنق، وقیل: کانت عنده درع داود النبی علیه السلام التی کان لبسها یوم قتل جالوت، وکانت له أربعة أفراس: المرتجز، وذو العقال، والسکب، والشحاء، ویقال البحر، وکان یرکب البحر، وکان کمیتا (۲)، وکانت منطقته من أدیم مبشور فیها ثلاث حلق من فضة، والابزیم (۳)، والحلق علی صنعة الفلک المضروبة من فضة، وکان اسم رمحه المثوی، وکانت له حربة یقال لها: العنزة، وکان یمشی بها ویدعم (۴) علیها، وکانت تحمل بین یدیه فی الاعیاد، فیرکزها أمامه، ویستتر بها ویصلی، وکان له محجن قدر ذراع یمشی به، ویرکب به، ویعلقه بین یدیه علی بعیره.(۱). روضة الکافی: ۳۳۲. قوله: فشکته إما باللسان أو بالاشارة، وعلی التقدیرین فهو من معجزاته صلی الله علیه وآله. قاله المصنف فی مرآت العقول.(۲). الکمیت: ما کان لونه بین الاسود والاحمر.(۳). تقدم تفسیر ألفاظه الغریبة.(۴). أی یسند ویتکئ علیها.وفی روایة: ویأخذ الشئ، وکانت له مخصرة تسمی العرجون، وکان اسم قوسه الکتوم، واسم کنانته الکافور، ونبله الموتصلة، وترسه الزلوق، ومغفره ذو السبوغ، واسم عمامته السحاب، واسم ردائه الفتح، واسم رآیته العقاب، وکانت سوداء من صوف، وکانت ألویته بیضآء وربما جعل فیها السواد، وربما کان من خمر نسائه، وکانت له بغلة شهبآء یقال لها: الدلدل، أهداها له المقوس ملک الاسکندریة، وهی التی قال لها فی بعض الاماکن: اربضی دلدل فربضت، وکان علی علیه السلام یرکبها بعد رسول الله صلی الله علیه واله، وقال غیر ابن عباس، وکان یرکبها الحسن بعد علی، ثم رکبها الحسین، ومحمد بن الحنفیة حتی کبرت وعمیت، فدخلت مطبخة لبنی مذحج فرماها رجل بسهم فقتلها، وکانت له بغلة یقال لها: الایلیة، وکانت محذوفة (۱) طویلة، کأنها تقوم علی رماح، حسنة السیر، فأعجبته، وکان له حمار یدعی عفیرا، قال صلی الله علیه واله له: الیعفور، وکان أخضر، وکانت له ناقة تسمی العضباء، ویقال: القصواء، وکانت صهباء، وکانت له شاة یشرب لبنها یقال لها: غینة، و یقال: غوثة، وکان له قدحان اسم أحدهما الریان، والآخر المضبب، وکان یسع کل واحد منهما قدر مد، فیه ثلاث ضبات حدید، وحلقة تعلق بها، وکان له تور من حجارة یقال له: المخضب والمخضد یتوضأ فیه، وکان له مخضب من شبه (۲) یکون فیه الحنآء و الکتم (۳) من حر کان یجده فی رأسه صلی الله علیه واله، وکانت له أربعة اسکندرانیة أهداها المقوقس ملک مصر، وکان له نعلان من السبت (۴)، وکان له مخصرة ذات قبالین، وکانت صفراء، و کان له خفان ساذجان

أهداهما النجاشی ملک الحبشهٔ، وکان له سریر وقطیفهٔ وقصعهٔ وجاریهٔ اسمها روضهٔ.(۱). فی المصدر: مخذوفهٔ، أقول: الخذوف من الدواب: السریعهٔ السیر.

(۲). الشبه: النحاس الاصفر. التی ترمی الحصی من سرعتها. التی ترفع رجلیها إلی شق بطنها عند السیر.

(۳). الکتم بالتحریک قیل: هو الوسمهٔ وقیل: شئ یزرع مع الحناء ویشبه ورقه ورق الحناء ویطلع أعلی منه حتی یقع استظلال الحناء به، وبالضم: ورق نبت یجعل منه شئ یقال له بالفارسیهٔ: نیل.(۴). السبت: الجلد المدبوغ.وفی روایهٔ اخری عن ابن عباس أیضا أنه قال: کان لرسول الله صلی الله علیه واله سیف محلی قائمه من فضهٔ، ونعله من فضهٔ، وفیه حلق من فضهٔ، وکان یسمی ذا الفقار، وکانت له قوس نبع (۱) تسمی السداد، وکانت له کنانهٔ تسمی الجمع، وکانت له درع وشجه بالنحاس تسمی ذات الفضول، وکانت له حربهٔ تسمی البیضآء، وکان له مجن (۲) یسمی الوفر، وکان له فرس أدهم یسمی السکب، وکانت له بغلهٔ شهبآء تسمی دلدل، وکانت له ناقهٔ تسمی العضباء، وکان له حمار یسمی یعفور، وکان له فسطاط یسمی الترکی، وکان له عنز یسمی الیمن، وکانت له رکوهٔ تسمی الصادر، وکانت له مرآهٔ تسمی المدلهٔ، وکانت له مقراض تسمی الجامع، وکانت له قضیب شوحط یسمی الممشوق. وفی بعض الروایات أنه کان لرسول الله صلی الله علیه واله ناقهٔ جدعاء، وفی روایهٔ حزماء، وفی روایهٔ صرماء، وفی روایهٔ صلماء، وفی روایهٔ مخضرمهٔ، وهی التی قطع طرف اذنها، والتی هاجر علیها رسول الله صلی الله علیه واله کانت القصواء، وقیل: الجدعاء، ابتاعها أبوبکر بأربعمائهٔ درهم، فهاجر صلی الله علیه واله علیها مع أبی بکر، وکانت عنده حتی نفقت، وکانت حین قدم رسول الله صلی الله علیه واله رباعیهٔ، قال بعض المحققین من علمائنا: هذه الصفات کلها کأنها لناقهٔ واحدهٔ کان باذنها ما عبر کل واحد من الرواهٔ عنه بما یغلب علی ظنه، وبما یعرفه منها. وروی عن موسی بن عبید أنه سأل ابن عمریا أبا عبدالرحمن أکنتم تراهنون علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله؟ قال: نعم، لقد راهن علی فرس یقال له: سبحهٔ، فجاءت سابقهٔ، فلهش (۳) ذلک وأعجبه. وفی روایهٔ عن سهل بن سعد قال: کان للنبی صلی الله علیه واله عند أبی سعد ثلاثهٔ أفراس یعلفهن، وسمعت أبی یسمیهن اللزاز، واللحیف، والظرب، وقیل: اللجیف، وقیل: إن تمیم الداری أهدی له صلی الله علیه واله فرسا یقال له: الورد، فأعطاه عمر، وقیل: أول فرس ملکه رسول الله صلی الله علیه وآله کان فرسا ابتاعه بالمدینهٔ من رجل من بنی فزارهٔ بعشرهٔ اواق، وکان (۱). النبع: شجر تتخذ منه السهام والقسی.(۲). المجن: کل ما وقی من السلاح. الترس.(۳). أی فلقدهش، وسیفسره قریبا.اسمه الظرب فسماه السکب، وکان أول ما غزی علیه فی احد، ویقال: إن المرتجز هو الذی اشتراه صلی الله علیه واله من أعرابی من بنی مرهٔ فجحده فشهد له خزیمهٔ بن ثابت، وکان فرسا أبیض. ثم قال: السیجان جمع الساج وهو الطیلسان. قوله: فجعلها سترهٔ بین یدیه یدل علی طولها، لانه صلی الله علیه واله لما سئل عن قدر ما یستر المصلی، قال: مثل آخرهٔ الرحل. و القضیب: السیف اللطیف فی قول الاصمعی، تشبیها بالقضیب من الشجر، وقیل: بل القضیب من القضب بمعنی المقضوب، لا یسمی قضیبا إلا بعد القطع. والقباع: ما یضبب طرف قائمهٔ السیف، وأکثر ما یقال له: القبیعهٔ، والذوابهٔ ما یعلق به من قائمه. والبکرات: الحلق. ونعلق السیف: حدیدهٔ تکون فی آخر الغمد، کانت فضهٔ فی سیف رسول الله صلی الله علیه واله. والسکب الواسع الجری کأنه یسکب الارض، أی یصبها (۱). وقال الجزری: یقال: ناقهٔ شحوی، أی واسعهٔ الخطو، ومنه أنه کان للنبی صلی الله علیه واله فرس یقال له الشحاء، هکذا روی بالمد وفسر بأنه الواسع الخطو. وقال الکازرونی: وسمی بالبحر لسعهٔ جریه. والفلک بکسر الفاء جمع فلکهٔ للثدی، أو فلکهٔ المغزل. والعنزهٔ: رمح صغیر. ویدعم علیها أی یتکئ. والعرجون: من عیدان العنب. والموتصله من الوصل، کأنه سمی بذلک تفألا بوصوله إلی العدو. و الدلدل لعلها سمیت به تشبیها بالدلدل وهو القنفذ، أو بشئ یشبهه، فلعلها شبهت به لقلهٔ سکونها. والایلیهٔ: منسوبهٔ إلی قریهٔ بالشام. والمحذوفهٔ (۲): المقطوعهٔ الذنب. و العفیر: تصغیر الاعفر کسوید وأسود حذفت همزتهما. والقیاس اعیفر، وهو لون أبیض تعلوه حمرهٔ، ویعفور مثل أعفر کأخضر ویخضور. والسبت بالکسر: جلود البقر المدبوغهٔ (۳) وإنما سمیت الرکوهٔ بالصادر لانه یصدر عنها بالری. والجامع فی اسم المقراض لانه یجمع ما یراد قرضه به، وذلک من جودته. قوله: فلهش أی فلقدهش، یقال هش للمعروف،(۱). المنتقی فی مولود المصطفی: الفصل الرابع فی جامع أوصافه صلی الله علیه وآله.(۲).

فی المصدر: محذوفة ولعله مصحف.(۳). فی المصدر: والسبت: جلد لم یدبغ. أقول: فیه وهم والصحیح ما فی الصلب.أی اشتهاه، ورجل هش: طلق المحیا انتهی (۱). ۶۴ – وقال القاضی عیاض فی الشفاء: روی عن محمد بن جبیر (۲) قال رسول الله صلی الله علیه واله: لی خمسة أسماء: أنا محمد، وأنا أحمد، وأنا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر، وأنا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی، وأنا العاقب، قد سماه الله فی کتابه محمدا وأحمد، فمن خصائصه تعالی له أن ضمن أسماءه ثناءه، وطوی أثناء ذکر (۳) عظیم شکره، فأما اسمه أحمد فأفعل مبالغة من صفة الحمد، ومحمد مفعل مبالغة من کثرة الحمد، فهو صلی الله علیه واله أجل من حمد، وأفضل من حمد، وأکثر الناس حمدا، فهو أحمد المحمودین، وأحمد الحامدین، ومعه لوآء الحمد یوم القیامة لیتم له کمال الحمد، ویتشهر فی تلک العرصات بصفة الحمد، ویبعثه ربه هناک مقاما محمودا، کما وعده، یحمده فیه الاولون والآخرون بشفاعته لهم، ویفتح علیه من المحامد کما قال صلی الله علیه واله ما لم یعط غیره، وسمی امته فی کتب أنبیآئه بالحامدین، فحقیق أن یسمی محمدا وأحمد، ثم فی هذین الاسمین من عجائب خصائصه، وبدایع آیاته فن آخر، وهو أن الله جل اسمه حمی أن یسمی بهما أحد قبل زمانه، أما أحمد الذی أتی فی الکتب وبشرت به الانبیاء فمنع الله تعالی بحکمته أن یسمی به أحد غیره، ولا یدعی به مدعو قبله حتی لا یدخل (۴) لبس علی ضعیف القلب، أو شک، وکذلک محمد أیضا لم یسم به أحد من العرب ولا غیرهم إلی أن شاع قبیل وجوده ومیلاده أن نبیا یبعث اسمه محمد، فسمی قوم قلیل أبنائهم لرجاء أن یکون أحدهم هو، والله أعلم حیث یجعل رسالته، وهم محمد بن احیحة بن الجلاح الاوسی، ومحمد بن مسلمة الانصاری، ومحمد بن براء (۵) البکری، ومحمد بن سفیان بن مجاشع، ومحمد بن حمران (۶) الجعفی، ومحمد بن خزاعی(۱). المنتقی فی مولود المصطفی: الفصل الرابع فی جامع أوصافه صلی الله علیه وآله.(۲). فی المصدر: محمد بن جبیر، عن أبیه، أقول: هو الصواب، لانه محمد بن جبیر بن مطعم ابن عدی بن نوفل المتوفی علی رأس المائة، وهو تابعی.(۳). فی نسخة المصنف: ذکره.(۴). فی المصدر: حتی یدخل.(۵). فی المصدر: محمد بن بداء، وفی المحبر: محمد بن بر بن عتوارة بن عامر بن لیث بن بکر ابن عبد مناة بن کنانة انتهی وقال شارح الشفاء: بداء بفتح موحدة، وتشدید دال مهملة بعدها الف ممدودة، وفی نسخة صحیحة بباء موحدة فراء ممدودة. وعده أبوموسی من الصحابة. (۶). فی المصدر: عمران، وفی المحبر وشرح الشفاء عن نسخة: حمران مثل ما فی الصلب.السلمی (۱) لا سابع لهم، حتی تحققت السمتان له صلی الله علیه واله، ولم ینازع فیهما، وأما قوله: وأنا الماحی فقد ورد فی الحدیث فی تفسیره أنه الذی محیت به سیئات من اتبعه، وقیل: معنی علی قدمی، أی یحشر الناس بمشاهدتی، کما قال: لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا وروی عنه صلی الله علیه واله: لی عشرة أسمآء، وذکر منه طه ویس حکاه مکی، وقد قیل فی بعض التفاسیر: طه أنه یا طاهر، یا هادی، وفی یس یا سید، حکاه السلمی عن الواسطی، وعن جعفر بن محمد. ومن أسمائه صلی الله علیه واله: رسول الرحمة، ورسول الراحة، ورسول الملاحم. وفی حدیثه صلی الله علیه واله قال: أتانی ملک فقال لی: أنت قثم أی مجتمع، والقثوم: الجامع للخیر، ومن أسمائه صلی الله علیه واله: النور، والسراج المنیر، والمنذر، والنذیر، والمبشر، والبشیر، والشاهد، والشهید، والحق المبین، وخاتم النبیین، والرؤوف الرحیم، والامین، وقدم صدق، ورحمة للعالمین، ونعمة الله، والعروة الوثقی، والصراط المستقیم، والنجم الثاقب، والکریم، والنبی الامی، وداعی الله، والمصطفی، والمجتبی، وأبوالقاسم، والحبیب، و رسول رب العالمین، والشفیع المشفع، والمتقی، والمصلح، والطاهر، والمهیمن، والصادق، والمصدق، والهادی، وسید ولد آدم (۲)، وإما المتقین، وقائد الغر المحجلین، وحبیب الله، وخلیل الرحمن، وصاحب الحوض المورود والشفاعة، والمقام المحمود، وصاحب الوسیلة، و صاحب التاج والمعراج، واللواء والقضیب، وراکب البراق والناقة والنجیب، وصاحب الحجة والسلطان، والخاتم والعلامة والبرهان، وصاحب الهراوة والنعلین. ومن أسمائه صلی الله علیه واله فی الکتب المتوکل، والمختار، ومقیم السنة، والمقدس، وروح القدس (۳)، وهو معنی البار قلیط فی الانجیل، وقال تغلب: البار قلیط: الذی یفرق بین الحق والباطل. ومن أسمائه صلی الله علیه واله فی الکتب السالفة ماذ ماذ، ومعناه طیب طیب، وحمطایا، و(۱). ذکرهم أیضا البغدادی فی المحبر: ۱۳۰.(۲). زاد فی المصدر: وسید المرسلین.(۳). زاد فی المصدر: وروح الحق.الخاتم، والخاتم حکاه کعب الاحبار، وقال تغلب: فالخاتم الذی ختم الانبیاء (۱)، و

الخاتم أحسن الانبياء خلقا وخلقا، ويسمى بالسريانية مشفح والمتخمنا (٢)، واسمه أيضا في التوراة أحيد، روى ذلك عن ابن سيرين، ومعنى صاحب القضيب أى السيف، وقع ذلك مفسرا في الانجيل، قال: معه قضيب من حديد يقاتل به، وامته كذلك، وقد يحمل على أنه القضيب الممشوق الذى كان يمسكه، وأما الهراوة فهى العصا، وأراها العصا المذكورة في حديث الحوض، وأما التاج فالمراد به العمامة، ولم يكن حينئذ إلا للعرب، والعمائم تيجان العرب، وكانت كنيته المشهورة أبا القاسم، وعن أنس أنه لما ولد له إبراهيم جاء جبرئيل عليه السلام فقال له: السلام عليك يا أبا إبراهيم (٣). ۶۵ – ع: العطار، عن سعد، عن عبدالله بن عامر، عن ابن أبى نجران، عن يحيى الحلبى، عن أبيه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سئل عن قول الله عزوجل: واوحى إلى هذا القرآن لانذركم به ومن بلغ قال: بكل لسان (۴). ير: عبدالله بن عامر (۵). بيان: اختلف في قوله تعالى: ومن بلغ فقيل: المعنى ولا ـ خوف به من بلغه القرآن إلى يوم القيامة، وروى الحسن في تفسيره عن النبى صلى الله عليه واله أنه قال: من بلغه أنى أدعو إلى أن لا ـ إله إلا ـ الله فقد بلغه، يعنى بلغته الحجة، وقامت عليه، وسيأتى الاخبار الكثيرة في أن معناه ومن بلغ أن يكون إماما من آل محمد فهو ينذر بالقرآن كما أنذر به رسول الله صلى الله عليه واله، وأما هذا الخبر فلعله عليه السلام حمله على أحد المعنيين الاولين، والتقدير لانذر به من بلغه القرآن من أهل كل لسان، ولا يختص بالعرب، أو لانذر كل من بلغه دعوتى بلغتهم، واكلمهم بلسانهم، وهو أظهر، والله يعلم. ۶۶ –ع: ابن الوليد، عن سعد، عن ابن عيسى، عن الحسين بن سعيد، ومحمد البرقى،(١). في المصدر: ختم به الانبياء.(٢). في المصدر: المنحمنا.(٣). شرح الشفا ١: ۴٨۵ – ۵٠٠.(۴). علل الشرائع: ۵٣.(۵). بصائر الدرجات: ۶٢.عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يقرؤ الكتاب ولا يكتب (١). ۶٧ –ع: أبى، عن سعد، عن ابن عيسى، عن البزنطى، عن أبان، عن الحسن الصيقل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان مما من الله عزوجل به على نبيه صلى الله عليه واله أنه كان اميا لا يكتب ويقرؤ الكتاب (٢). ۶٨ – فس: أبى، عن ابن أبى عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله: هو الذى بعث في الاميين رسولا منهم قال: كانوا يكتبون، ولكن لم يكن معهم كتاب من عند الله، ولا بعث إليهم رسولا فنسبهم إلى الاميين (٣). ۶٩ – فس: قال على بن إبراهيم في قوله: وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون: وهو معطوف على قوله في سورة الفرقان: اكتتبها وهى تملى عليه بكرة وأصيلا فرد الله عليهم فقال: كيف يدعون أن الذى تقرءه أو تخبر به تكتبه عن غيرك وأنت ما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا ـ تخطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون، أى شكوا (۴). ٧٠ – مع،ع: أبى، عن سعد، عن ابن عيسى، عن محمد البرقى، عن جعفر بن محمد الصوفى قال: سألت أبا جعفر محمد بن على الرضا عليه السلام فقلت: يا ابن رسول الله لم سمى النبى صلى الله عليه واله الامى؟ فقال: ما تقول الناس؟ قلت: يزعمون أنه إنما سمى الامى لانه لم يحسن أن يكتب، فقال عليه السلام: كذبوا عليهم لعنة الله، أنى ذلك والله يقول في محكم كتابه: هو (۵) الذى بعث في الاميين رسولا ـ منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة فكيف كان يعلمهم ما لا ـ يحسن؟ والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يقرأ(١). علل الشرائع: ۵٣.(٢). علل الشرائع: ۵٣.(٣). تفسير القمى: ۶٧٨.(۴). تفسير القمى: ۴٩٧.(۵). في نسخة المصنف والمصدر: وهو الذى. والمصحف الشريف خال عن العاطف.ويكتب باثنين وسبعين، أو قال: بثلاثة وسبعين لسانا، وإنما سمى الامى لانه كان من أهل مكة، ومكة من امهات القرى، وذلك قول الله عزوجل: لتنذر ام القرى ومن حولها (١). ختص، ير: ابن عيسى مثله (٢). ٧١ –ع: ابن الوليد، عن سعد، عن الخشاب، عن على بن حسان وعلى بن أسباط و غيره رفعه عن أبى جعفر عليه السلام قال: قلت: إن الناس يزعمون أن رسول الله صلى الله عليه واله لم يكتب ولا يقرأ فقال: كذبوا لعنهم الله، أنى يكون ذلك؟ وقد قال الله عز وجل: هو الذى (٣) بعث في الاميين رسولا ـ منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفى ضلال مبين فيكون يعلمهم الكتاب والحكمة، وليس يحسن أن يقرأ أو يكتب؟ قال: قلت: فلم سمى النبى الامى؟ قال: نسب إلى مكة وذلك قول الله عز وجل: لتنذر ام القرى ومن حولها فام القرى مكة، فقيل: امى لذلك (۴). ير: عبدالله بن محمد، عن الخشاب (۵). شى: عن ابن أسباط مثله (۶). ٧٢ – ع: أبى، عن سعد، عن معاوية بن حكيم، عن البزنطى، عن بعض أصحابه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان مما من الله عزوجل

على رسول الله (٧) صلى الله عليه واله أنه كان يقرأ ولا يكتب، فلما توجه أبوسفيان إلى احد كتب العباس إلى النبى صلى الله عليه واله، فجاءه الكتاب وهو فى بعض حيطان المدينة، فقرءه ولم يخبر أصحابه وأمرهم أن يدخلوا المدينة، فلما(١). علل الشرائع: ٥٣، معانى الاخبار: ٢٠.(٢). بصائر الدرجات: ٦٢. الاختصاص: مخطوط.(٣). فى نسخة المصنف وعلل الشرائع: وهو الذى. والبصائر والمصحف الشريف خاليان عن العاطف.(٤). علل الشرائع: ٥٢.(٥). بصائر الدرجات: ٦٢ وفيه: على بن أسباط أو غيره.(٦). تفسير العياشى: مخطوط.(٧). على رسوله خ ل.دخلوا المدينة أخبرهم (١). بيان: يمكن الجمع بين هذه الاخبار بوجهين: الاول أنه صلى الله عليه واله كان يقدر على الكتابة، ولكن كان لا يكتب، لضرب من المصلحة، الثانى أن نحمل أخبار عدم الكتابة والقراءة على عدم تعلمها من البشر، وسائر الاخبار على أنه كان يقدر عليهما بالاعجاز، وكيف لا يعلم من كان عالما بعلوم الاولين والآخرين، إن هذه النقوش موضوعة لهذه الحروف، ومن كان يقدر بإقدار الله تعالى له على شق القمر وأكبر منه كيف لا يقدر على نقش الحروف والكلمات على الصحائف والالواح؟ والله تعالى يعلم. ٧٣ – ع: الطالقانى، عن أحمد بن إسحاق المادرائى (٢)، عن أبى قلابة عبدالملك ابن محمد، عن غانم بن الحسن السعدى، عن مسلم بن خالد المكى، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال: ما أنزل الله تبارك وتعالى كتابا ولا وحيا إلا بالعربية، فكان يقع فى مسامع الانبيآء بألسنة قومهم، وكان يقع فى مسامع نبينا صلى الله عليه واله بالعربية، فإذا كلم به قومهم (٣) كلمهم بالعربية، فيقع فى مسامعهم بلسانهم، وكان أحد لا يخاطب رسول الله صلى الله عليه واله بأى لسان خاطبه إلا وقع فى مسامعه بالعربية، كل ذلك يترجم جبرئيل عليه السلام له وعنه تشريفا من الله عزوجل له صلى الله عليه واله (٤). ٧٤ – ير: الحسن بن على، عن أحمد بن هلال، عن خلف بن حماد، عن عبدالرحمن ابن الحجاج قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: إن النبى صلى الله عليه واله كان يقرأ ويكتب ويقرأ ما لم يكتب (٥). ٧٥ – قب: قوله: النبى الامى الذى يجدونه وقال عليه السلام: نحن امة امية لا نكتب ولا نحسب.(١). علل الشرائع: ٥٣.(٢). فى المصدر: الماذرائى بالبصرة. أقول: لعل الصحيح ما فى المتن بالدال المهملة، نسبة إلى مادرايا من أعمال البصرة.(٣). فى المصدر: قومه.(٤). علل الشرائع: ٥٣.(٥). بصائر الدرجات: ٦٢.وقيل: امى منسوبة إلى امة يعنى جماعة عامة، والعامة لا تعلم الكتابة، ويقال: سمى بذلك لانه من العرب، وتدعى العرب الاميون. قوله: هو الذى بعث فى الاميين وقيل: لانه يقول يوم القيامة: امتى امتى، وقيل: لانه الاصل، وهو بمنزلة الام التى يرجع الاولاد إليها، ومنه ام القرى، و قيل: لانه لامته بمنزلة الوالدة الشفيقة بولدها، فإذا نوى فى القيامة: يوم يفر المرء من أخيه تمسك بامته، وقيل: منسوبة إلى ام وهى لا تعلم الكتابة، لان الكتابة من أمارات الرجال، وقالوا: نسب إلى أمة، يعنى الخلقة، قال الاعشى: وإن معاوية الاكرمين – حسان الوجوه طوال الامم قال المرتضى فى قوله تعالى: وما كنت تتلو من قبله من كتاب الآية، ظاهر الآية يقتضى نفى الكتابة والقراءة بما قبل النبوة دون ما بعدها، ولان التعليل فى الآية يقتضى اختصاص النفى بما قبل النبوة، لانهم إنما يرتابون فى نبوته لو كان يحسنها قبل النبوة، فأما بعدها فلا تعلق له بالريبة، فيجوز أن يكون تعلمهما من جبرئيل بعد النبوة، ويجوز أن لم يتعلم فلا يعلم، قال الشعبى وجماعة من أهل العلم: ما مات رسول الله صلى الله عليه واله حتى كتب وقرأ، وقد شهر فى الصحاح والتواريخ قوله صلى الله عليه واله: ايتونى بدوات وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا (١).(١). مناقب آل أبى طالب ١: ١٦١.

نادر فى معنى كونه يتيما وضالا وعائلا، ومعنى انشراح صدره – وعلة يتمه...

نادر فى معنى كونه صلى الله عليه وآله يتيما وضالا وعائلا، ومعنى انشراح صدره – وعلة يتمه، والعلة التى من أجلها لم يبق له صلى الله عليه وآله ولد ذكر الايات: الضحى ٩٣: والضحى – والليل إذا سجى – ما ودعك ربك وما قلى – وللآخرة خير لك من الاولى – ولسوف يعطيك ربك فترضى – ألم يجدك يتيما فآوى – ووجدك ضالا فهدى – ووجدك عائلا فأغنى – فأما اليتيم فلا تقهر – وأما السائل فلا تنهر – وأما بنعمة ربك فحدث ١ – ١١. بسم الله الرحمن الرحيم – ألم نشرح لك صدرك – ووضعنا عنك وزرك – الذى أنقض ظهرك – ورفعنا لك ذكرك – فإن مع العسر يسرا – إن مع العسر يسرا – فإذا فرغت فانصب – وإلى ربك فارغب ١ – ٨. تفسير: قال المفسرون: فى سبب نزول سورة الضحى: قال ابن عباس: احتبس الوحى عنه صلى الله عليه واله خمسة عشر يوما، فقال

المشركون: إن محمدا صلى الله عليه واله قد ودعه ربه و قلاه، ولو كان أمره من الله تعالى لتتابع عليه، فنزلت: وقيل: إنما احتبس اثنى عشر يوما، وقيل أربعين يوما، وقيل: سألت اليهود رسول الله صلى الله عليه واله عن ذى القرنين، وأصحاب الكهف، وعن الروح، فقال: ساخبركم غدا، ولم يقل: إن شاء الله، فاحتبس عنه الوحى هذه الايام، فاغتم لشماتة الاعداء، فنزلت تسلية لقلبه: والضحى أى وقت ارتفاع الشمس أو النهار والليل إذا سجى أى سكن أهله، أو ركد ظلامه ما ودعك ربك ما قطعك ربك قطع المودع، وهو جواب القسم وما قلى أى ما أبغضك ولسوف يعطيك ربك فترضى أى من الحوض والشفاعة وسائر ما أعد له من الكرامة، أو فى الدنيا أيضا من إعلاء الدين، وقمع الكافرين، ألم يجدك يتيما فآوى قال الطبرسى رحمه الله: فى معناه قولان: أحدهما أنه تقرير لنعمة الله عليه حين مات أبوه وبقى يتيما فآواه الله بأن سخر له عبدالمطلب ثم أبا طالب (۱)، وكان صلى الله عليه واله مات أبوه وهو فى بطن امه أو بعد ولادته بمدة قليلة، وماتت امه وهو ابن سنتين، ومات جده وهو ابن ثمانى سنين. وسئل الصادق عليه السلام لم اوتم النبى صلى الله عليه واله عن أبويه؟ فقال: لئلا- يكون لمخلوق عليه حق. والآخر أن يكون المعنى ألم يجدك واحدا لا- مثل لك فى شرفك وفضلك فآواك إلى نفسه، واختصك برسالته، من قولهم: درة يتيمة: إذا لم يكن لها مثل، وقيل: فآواك، أى جعلك مأوى للايتام بعد أن كنت يتيما، وكفيلا للانام بعد أن كنت مكفولا. ووجدك ضالا فهدى فيه أقوال: أحدها وجدك ضالا عما أنت عليه الآن من النبوة والشريعة، أى كنت غافلا- عنهما فهداك إليهما، ونظيره ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الايمان وقوله: وإن كنت من قبله لمن الغافلين فمعنى الضلال على هذا هو الذهاب عن العلم، مثل قوله تعالى: أن تضل إحداهما. وثانيها: أن المعنى وجدك متحيرا لا تعرف وجوه معاشك فهداك إليها، فإن الرجل إذا لم يهتد إلى طريق مكسبه يقال: إنه ضال (۲). وثالثها: أن المعنى وجدك لا تعرف الحق فهداك إليه بإتمام العقل، ونصب الادلة والالطاف حتى عرفت الله بصفاته بين قوم ضلال مشركين. ورابعها: وجدك ضالا فى شعاب مكة فهداك إلى جدك عبدالمطلب، فروى أنه ضل فى شعاب مكة وهو صغير فرآه أبوجهل ورده إلى جده عبدالمطلب، فمن الله سبحانه بذلك عليه إذ رده إلى جده على يدى عدوه عن ابن عباس. وخامسها: ما روى أن حليمة بنت أبى ذؤيب لما أرضعته مدة وقضت حق الرضاع ثم أرادت رده إلى جده جاءت به حتى قربت من مكة فضل فى الطريق، فطلبته جزعة (۱). فى المصدر زيادة هى: وسخره للاشفاق عليه وحببه إليه حتى كان أحب إليه من أولاده، فكفله ورباه، واليتيم من لا أب له.

(۲). فى المصدر: انه ضال لا- يدرى إلى أين يذهب، ومن أى وجه يكتسب. وكانت تقول: لئن لم أره لا-رمين نفسى عن شاهق، وجعلت تصيح: وا محمداه، قالت: فدخلت مكة على تلك الحال، فرأيت شيخا متوكئا على عصا، فسألنى عن حالى فأخبرته فقال: لا تبكى فأنا أدلك على من يرده عليك، فأشار إلى هبل صنمهم الاعظم، ودخل البيت وطاف بهبل وقبل رأسه وقال: يا سيداه لم تزل منتك جسيمة، رد محمدا على هذه السعدية، قال (۱): فتساقطت الاصنام لما تفوه باسم محمد صلى الله عليه واله، وسمع صوت: إن هلاكنا على يدى محمد، فخرج وأسنانه تصطك، وخرجت إلى عبدالمطلب وأخبرته بالحال، فخرج وطاف بالبيت، ودعا الله سبحانه فنودى واشعر بمكانه، فأقبل عبدالمطلب فتلقاه ورقة بن نوفل فى الطريق، فبيناهما يسيران إذا النبى صلى الله عليه واله قائم تحت شجرة يجذب الاغصان، ويعبث (۲) بالورق، فقال عبدالمطلب: فداك نفسى، وحمله ورده إلى مكة (۳). وسادسها: ما روى أنه صلى الله عليه واله خرج مع عمه أبى طالب فى قافلة ميسرة (۴) غلام خديجة، فبينا هو راكب ذات ليلة ظلمآء إذ جاء إبليس فأخذ بزمام ناقته فعدل به عن الطريق، فجآء جبرئيل عليه السلام فنفخ إبليس (۵) نفخة وقع منها إلى الحبشة، ورده إلى القافلة، فمن الله عليه بذلك. وسابعها: أن المعنى وجدك مضلولا عنك فى قوم لا يعرفون حقك فهداهم إلى معرفتك وأرشدهم إلى فضلك، والاعتراف بصدقك، والمراد أنك كنت خاملا لا تذكر ولا تعرف فعرفك الله إلى الناس حتى عرفوك وعظموك. ووجدك عائلا أى فقيرا لا مال لك فأغنى أى فأغناك بمال خديجة، ثم بالغنائم، وقيل: فأغناك بالقناعة، ورضاك بما أعطاك وروى العياشى بإسناده عن أبى الحسن الرضا عليه السلام فى قوله: ألم يجدك يتيما فآوى قال عليه السلام: فردا لا مثل لك فى المخلوقين فآوى الناس إليك. (۱). قالت خ ل.(۲). فى المصدر: ويلعب.(۳). ذكره فى المصدر عن كعب.(۴). مسيرة خ ل، أقول: هو وهم.(۵). فى المصدر: فنفخ بابليس.ووجدك ضالا

فهدى أى ضالة فى قوم لا يعرفون فضلك فهداهم إليك. ووجدك عائلا تعول أقواما بالعلم فأغناهم بك. فأما اليتيم فلا تقهر أى لا تقهره على ماله فتذهب بحقه لضعفه. وقيل: أى لا ـ تحقر اليتيم فقد كنت يتيما وأما السائل فلا تنهر أى لا تنهره ولا ترده إذا أتاك يسألك، فقد كنت فقيرا، فإما أن تطعمه، وإما أن ترده ردا لينا وأما بنعمة ربك فحدث معناه اذكر نعم الله تعالى وأظهرها وحدث بها انتهى (١) كلامه رفع الله مقامه. وقال البيضاوى (٢) فى قوله تعالى: ألم نشرح لك صدرك: ألم نفسحه حتى وسع مناجات الحق ودعوة الخلق، فكان غائبا حاضرا؟ أو ألم نفسحه بما أودعنا فيه من الحكم، وأزلنا عنه ضيق الجهل؟ أو بما يسرنا لك تلقى الوحى بعد ما كان يشق عليك؟ وقيل: إنه إشارة إلى ما روى أن جبرئيل أتى رسول الله صلى الله عليه واله فى صباه أو يوم الميثاق فاستخرج قلبه وغسله، ثم ملاه إيمانا وعلما، ولعله إشارة إلى نحو ما سبق، ومعنى الاستفهام إنكار نفى الانشراح مبالغة فى إثباته، ولذلك عطف عليه ووضعنا عنك وزرك عبأك الثقيل الذى أنقض ظهرك الذى حمله على النقيض، وهو صوت الرحل عند الانتقاض من ثقل الحمل، وهو ما ثقل عليه من فرطاته قبل البعثة، أو جهله بالحكم و الاحكام، أو حيرته، أو تلقى الوحى، أو ما كان يرى من ضلال قومه مع العجز عن إرشادهم، أو من إصرارهم وتعديهم فى إيذائه حين دعاهم إلى الايمان. ورفعنا لك ذكرك بالنبوة وغيرها فإن مع العسر كضيق الصدر والوزر المنقض للظهر وضلال القوم وإيذائهم يسرا كالشرح والوضع والتوفيق للاهتداء والطاعة، فلا تيأس من روح الله إذا عراك ما يغمك إن مع العسر يسرا تكرير للتأكيد، أو استيناف وعدة بأن العسر مشفوع بيسر آخر، كثواب الآخرة فإذا فرغت من التبليغ فانصب فاتعب فى العبادة شكرا بما عددنا عليك من النعم السالفة، ووعدنا بالنعم (١). مجمع البيان ١٠: ٥٠٤ - ٥٠٦.(٢). ما نقله عن البيضاوى لا ينطبق على ما فى تفسيره، والظاهر أنه أخرجه عن غيره، ولا ينطبق أيضا على ما قاله الرازى والزمخشرى فى تفسيرهما. الآتية، وقيل: فإذا فرغت من الغزو فانصب فى العبادة، أو فإذا فرغت من الصلاة فانصب فى الدعاء وإلى ربك فارغب بالسؤال، ولا تسأل غيره، فإنه القادر وحده على إسعافه (١). أقول: اعلم أن شق بطنه صلى الله عليه واله فى صغره فى روايات العامة كثيرة مستفيضة كما عرفت، وأما رواياتنا وإن لم يرد فيها بأسانيد معتبرة لم يرد نفيها أيضا، ولا ـ يأبى عنه العقل أيضا، فنحن فى نفيه وإثباته من المتوقفين، كما أعرض عنه أكثر علمائنا (١). قال الشريف الرضى قدس الله روحه الشريفة فى تلخيص البيان: ٢٧٩: وهذا القول مجاز واستعارة، لان النبى صلى الله عليه وآله لا يجوز أن ينتهى عظم ذنبه إلى حال انقاض الظهر وهو صوت تقعقع العظام من ثقل الحمل، لان هذا القول لا يكون الا كناية عن الذنوب العظيمة و الافعال القبيحة، وذلك غير جائز على الانبياء عليهم السلام، فى قول من لا يجيز عليهم الصغائر و الكبائر، وفى قول من يجيز عليهم الصغائر دون الكبائر، لان الله تعالى قد نزههم عن موبقات الانام ومستحقات مستقبحات ظ الافعال، اذ كانوا امناء وحيه، وألسنة أمره ونهيه، وسفرائه إلى خلقه، وقد استقصينا الكلام فى باب مفرد من كتابنا الكبير، فنقول: إن المراد هاهنا بوضع الوزر ليس على ما يظنه المخالفون، من كونه كناية عن الذنب، وإنما المراد به ما كان يعانيه النبى صلى الله عليه وآله من الامور المستصعبة والمواقف الخطرة فى أداء الرسالة، وتبليغ النذارة، وما كان يلاقيه صلى الله عليه وآله من مضار قومه، ويتلقاه من مرامى ايدى معشره، وكل ذلك حرج فى صدره، وثقل على ظهره، فقرره الله تعالى بأنه أزال عنه تلك المخاوف كلها، و حط عن ظهره تلك الاعباء بأسرها، وأداله من أعدائه، وفضله على أكفائه، وقدم ذكره على كل ذكر، ورفع قدره على كل قدر، حتى أمن بعد الخيفة، واطمأن بعد القلقة، وخرج من حقائق الضغطة إلى مفاسح الغبطة، ومن عقال الانقباض إلى محال الانبساط، فلذلك قال سبحانه: ألم نشرح لك صدرك - ووضعنا عنك وزرك - الذى انقض ظهرك - ورفعنا لك ذكرك وهذه الامور التى امتن الله تعالى عليه بأنه فعلها به متشابهة فى المعنى، لان شرح الصدر ووضع الوزر إذا كان بمعنى ازالة الثقل من الهم، ورفع الذكر أحوال يشبه بعضها البعض، فلا معنى لتاول الوزر هنا على أنه الذنب والمعصية، ولا دليل فى الاية على ذلك، مع ما فى القول به من الغمز فى مزايا الانبياء الذين قد رفع الله سبحانه أقدارهم، وأعلى منارهم، وألزمنا اتباع مناهجهم وثقيل طرائقهم وتقبل أوامرهم. فان قال قائل: إن هذه السورة مكية وكان نزولها وهو عليه السلام بعد فى حال الخوف والمراقبة وضعف اليد عن المغالبة، قيل له: لا يمتنع أن يكون الله تعالى بشره بما تؤول إليه عواقب أمره من انجلاء الكربة، وانحسار اللزبة، وقوة السلطان، وانتشار الاعلام، فقال المتوقع من

ذلک عنده مقام الواقع لتصدیقه وسکونه إلی صحته، فزال ما کان یعانیه من أثقال الهموم، و یقاسیه من خناق الکروب، وهذا جواب مقنع بتوفیق الله وعونه.المتقدمین (۱)، وإن کان یغلب علی الظن وقوعه، والله یعلم وحججه علیهم السلام. ۱ – ن: بالاسانید الثلاثة عن الرضا، عن آبائه علیهم السلام قال: سئل علی بن الحسین علیه السلام لم اوتم النبی صلی الله علیه واله من أبویه؟ قال: لئلا یجب علیه حق لمخلوق (۲). ۲ – مع، ع: حمزة العلوی، عن أحمد الهمدانی، عن علی بن الحسین بن فضال، عن أخیه أحمد، عن محمد بن عبدالله بن مروان، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله عزوجل أیتم نبیه صلی الله علیه واله لئلا یکون لاحد علیه طاعة (۳). ۳ – ع: علی بن حاتم القزوینی فیما کتب إلی عن القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسین بن الولید، عن عبدالله بن حماد، عن عبدالله بن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: لای علة لم یبق لرسول الله صلی الله علیه واله ولد؟ قال: لان الله عزوجل خلق محمدا صلی الله علیه وآله نبیا وعلیا علیه السلام وصیا، فلو کان لرسول الله صلی الله علیه واله ولد من بعده کان (۴) أولی برسول الله صلی الله علیه واله من أمیر المؤمنین علیه السلام فکانت لا تثبت (۵) وصیة أمیر المؤمنین علیه السلام (۶). ۴ – مع، ع: القطان، عن ابن زکریا القطان، عن ابن حبیب، عن ابن بهلول، عن أبیه، عن أبی الحسن العبدی، عن سلیمان بن مهران، عن عبایة بن ربعی، عن ابن عباس قال: سئل عن قول الله: ألم یجدک یتیما فآوی قال: إنما سمی یتیما لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین والآخرین، فقال عزوجل (۷) ممتنا علیه (۱). لعل المتقدمین من علمائنا أعرضوا عن ذکره لغرابته وشذوذه، وعدم وروده فی حدیث صحیح عن طریق المعصومین. (۲). عیون أخبار الرضا: ۲۱۰. (۳). معانی الاخبار: ۲۰، علل الشرائع: ۵۵. (۴). لکان خ ل.(۵). فیه غموض، لان الوصایة والخلافة عند الامامیة تثبت بنص النبی صلی الله علیه وآله، عن الله، فهی موهبة الهیة ولا یشترط فیها فقدان الولد أو وجوده.(۶). علل الشرائع: ۵۵.(۷). فی المصدر: فقال الله. نعمه: ألم یجدک یتیما أی وحیدا لا نظیر لک؟ فأوی إلیک الناس، وعرفهم فضلک حتی عرفوک ووجدک ضالا یقول: منسوبا عند قومک إلی الضلالة فهداهم بمعرفتک ووجدک عائلا یقول: فقیرا عند قومک یقولون: لا مال لک، فأغناک الله بمال خدیجة، ثم زادک من فضله، فجعل دعاءک مستجابا حتی لو دعوت علی حجر أن یجعله الله لک ذهبا لنقل عینه إلی مرادک، وأتاک بالطعام حیث لا طعام، وأتاک بالمآء حیث لا ماء، و أعانک (۱) بالملائکة حیث لا مغیث فأظفرک بهم علی أعدائک (۲). ۵ – ن: فی خبر ابن الجهم (۳)، عن الرضا علیه السلام قال الله عزوجل لنبیه محمد صلی الله علیه واله: ألم یجدک یتیما فآوی یقول: ألم یجدک وحیدا فآوی إلیک الناس؟ ووجدک ضالا یعنی عند قومک فهدی أی هداهم إلی معرفتک ووجدک عائلا فأغنی یقول: أغناک بأن جعل دعاءک مستجابا (۴). ۶ – فس: علی بن الحسین، عن البرقی، عن أبیه، عن خالد بن یزید، عن أبی الهیثم. عن زرارة، عن الامامین علیهما السلام فی قول الله تعالی: ألم یجدک یتیما فآوی أی فآوی إلیک الناس ووجدک ضالا فهدی أی هدی إلیک قوما لا یعرفونک حتی عرفوک ووجدک عائلا فأغنی أی وجدک تعول أقواما فأغناهم بعلمک. قال علی بن إبراهیم: ثم قال (۵): ألم یجدک یتیما فآوی قال: الیتیم الذی لا مثل له، ولذلک سمیت الدرة: الیتیمة، لانه لا مثل لها ووجدک عائلا فأغنی بالوحی، فلا تسأل عن شئ أحدا ووجدک ضالا فهدی قال: وجدک ضالا فی قوم لا یعرفون فضل نبوتک فهداهم الله بک (۶). (۱). فی المصدر: أغاثک. (۲). معانی الاخبار: ۲۰، علل الشرائع: ۵۴ و ۵۵. (۳). والخبر طویل قطعه المصنف، ولم یذکر إسناده، وذکره الصدوق بهذا الاسناد: تمیم ابن عبدالله بن تمیم القرشی رضی الله عنه قال: حدثنی أبی، عن حمدان بن سلیمان النیسابوری، عن علی بن محمد بن الجهم. (۴). عیون أخبار الرضا: ۱۱۱.(۵). فی قوله خ ل. (۶). تفسیر القمی: ۷۲۹ والمراد بالامامین فی صدر الحدیث الباقر والصادق علیهما السلام. ۷ – صح: عن الرضا، عن آبائه علیهم السلام قال: سئل محمد بن علی بن الحسین علیه السلام لم اوتم النبی صلی الله علیه واله من أبویه؟ قال: لئلا یوجد علیه حق لمخلوق (۱). ۸ – کنز: محمد بن العباس، عن أبی داود، عن بکار (۲)، عن عبدالرحمن، عن إسماعیل ابن عبدالله (۳)، عن علی بن عبید الله (۴) بن العباس قال: عرض علی رسول الله صلی الله علیه واله ما هو مفتوح علی امته من بعده کفرا کفرا، فسر بذلک، فأنزل الله تعالی: وللآخرة خیر لک من الاولی – ولسوف یعطیک ربک فترضی قال: فأعطاه الله ألف قصر فی الجنة، ترابه المسک، فی کل قصر ما ینبغی له من

الازواج والخدم (۵). بیان: قال الجزری، أهل الشام یسمون القریة کفرا، ومنه الحدیث عرض علی رسول الله صلی الله علیه واله ما هو مفتوح علی امته بعده کفرا کفرا، فسر ذلک. أی قریة قریة. ۹ – کنز: محمد بن العباس، عن محمد بن أحمد بن الحکم، عن محمد بن یونس، عن حماد بن عیسی، عن الصادق، عن أبیه علیهما السلام عن جابر بن عبدالله قال: دخل رسول الله صلی الله علیه واله علی فاطمة علیها السلام وهی تطحن بالرحی وعلیها کسآء من أجلة الابل، فلما نظر إلیا بکی وقال لها: یا فاطمة تعجلی مرارة الدنیا لنعیم الآخرة غدا، فأنزل الله علیه: وللآخرة خیر لک من الاولی – ولسوف یعطیک ربک فترضی (۶). ۱۰ – کنز: محمد بن العباس، عن أحمد بن محمد النوفلی، عن أحمد بن محمد الکاتب، عن عیسی بن مهران بإسناده إلی زید بن علی علیه السلام فی قول الله تعالی: ولسوف یعطیک ربک فترضی قال: إن رضا رسول الله صلی الله علیه واله إدخال الله أهل بیته وشیعتهم الجنة (۷).(۱). صحیفة الرضا: ۳۸.(۲). عن ابن بکار خ ل. اقول: وفی المصدر: عن بکار بن عبدالرحمن. (۳). فی المصدر: عبید الله. (۴). فی المصدر: عبدالله، وهو الصحیح. (۵). کنز جامع الفوائد: ۳۹۱ و ۳۹۲ والکنز هذا مختصر من کتاب تأویل الایات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة. (۶). کنز جامع الفوائد: ۳۹۲. (۷). کنز جامع الفوائد: ۳۹۲، وفی ذیله وکیف لا وانما خلقت الجنة لهم، والنار لاعدائهم أقول: محمد بن العباس فی صدر السند هو أبوعبدالله محمد بن العباس بن علی بن مروان بن الماهیار البزاز المعروف بابن الحجام، صاحب کتاب ما نزل من القرآن فی أهل البیت، وکان ثقة جلیلا من أصحابنا، قد ظفر السید شرف الدین الشولستانی المترجم فی المقدمة: ۱۴۹ علی قطعة من کتابه هذا واخرجه فی کتابه تأویل الایات الظاهرة.

اوصافه فی خلقته وشمائله وخاتم النبوة

۱ – ک، لی: الطالقانی، عن الجلودی، عن محمد بن عطیة، عن عبدالله بن عمرو، عن هشام بن جعفر، عن حماد، عن عبدالله بن سلیمان وکان قاریا للکتب قال: قرأت فی الانجیل یا عیسی جد فی أمری، ولا تهزل، واسمع وأطع یابن الطاهرة الطهر البکر البتول، أنت من غیر فحل أنا خلقتک آیة للعالمین، فإیای فاعبد، وعلی فتوکل، خذ الکتاب بقوة، فسر لاهل سوریا السریانیة (۱)، بلغ من بین یدیک أنی أنا الله الدائم الذی لا أزول، صدقوا النبی الامی، صاحب الجمل والمدرعة والتاج، وهی العمامة، والنعلین والهراوة وهی القضیب، الانجل العینین، الصلت الجبین، الواضح الخدین، الاقنی (۲) الانف، مفلج الثنایا، کأن عنقه إبریق فضة، کأن الذهب یجری فی تراقیه، له شعرات من صدره إلی سرته، لیس علی بطنه ولا علی صدره شعر، أسمر اللون، دقیق المسربة (۳)، شثن الکف والقدم (۴)، إذا التفت التفت جمیعا، وإذا مشی کأنما یتقلع (۱). بالسریانیة خ ل. (۲). أقنی أنفه: ارتفع وسط قصبته وضاق منخراه فهو أقنی. (۳). فی النهایة: فی صفته علیه السلام أنه کان ذا مسربة، وفی حدیث آخر: کان دقیق المسربة. المسربة بضم الراء: ما دق من شعر الصدر سائلا إلی الجوف.

(۴). فی النهایة: شثن الکفین والقدمین أی أنهما یمیلان إلی الغلظ والقصر، وقیل هو الذی فی أنامله غلظ بلا قصر فی الرجال لانه أشد لقبضهم، ویذم فی النساء. من الصخرة (۱)، وینحدر من صبب، وإذا جاء مع القوم بذهم، عرقه فی وجهه کاللؤلؤ (۲)، وریح المسک ینفح منه، لم یر قبله مثله ولا بعده، طیب الریح، نکاح النسآء، ذو النسل القلیل، إنما نسله من مبارکة لها بیت فی الجنة لا صخب فیه ولا نصب (۳) یکفلها فی آخر الزمان کما کفل زکریا امک، لها فرخان مستشهدان، کلامه القرآن ودینه الاسلام، وأنا السلام، طوبی لمن أدرک زمانه، وشهد أیامه وسمع کلامه، قال عیسی: یا رب وما طوبی؟ قال: شجرة فی الجنة أنا غرستها (۴)، تظل الجنان، أصلها من رضوان، ماؤها من تسنیم، برده برد الکافور، وطعمه طعم الزنجبیل، من یشرب من تلک العین شربة لا یظمأ بعدها أبدا، فقال عیسی علیه السلام: اللهم اسقنی منها، قال: حرام یا عیسی علی البشر أن یشربوا منها حتی یشرب ذلک النبی صلی الله علیه واله، وحرام علی الامم أن یشربوا منها حتی یشرب امة ذلک النبی صلی الله علیه واله، أرفعک إلی ثم اهبطک فی آخر الزمان لتری من امة ذلک النبی صلی الله علیه واله العجائب، ولتعینهم علی اللعین الدجال، اهبطک فی وقت الصلاة لتصلی معهم إنهم امة مرحومة (۵). بیان: لا یبعد

أن يكون سوريا فى تلك اللغة اسم سورى، قال فى القاموس: السورى كطوبى موضع بالعراق، وهو من بلد السريانيين. وقال: المدرعة كمكنسة: ثوب كالدراعة، ولا تكون إلا من صوف، وقال: النجل بالتحريك: سعة العين فهو أنجل. قوله: صلت الجبين، قال الجزرى: أي واسعة، وقال الفيروزآبادى: رجل مفجل الثنايا: منفرجها، قوله: كأن الذهب يجرى فى تراقيه، لعله كناية عن حمرة ترقوته صلى الله عليه واله، أو سطوع النور منها. قوله: بذهم، قال الجزرى: فيه بذ العالمين، أى سبقهم وغلبهم. (١). أراد قوة مشيه، كأنه يرفع رجليه من الارض رفعا قويا لا كمن يمشى اختيالا ويقارب خطاه فان ذلك من مشى النساء. (٢). فى كمال الدين: كاللؤلؤ الرطب. (٣). الصخب: الضجة واضطراب الاصوات للخصام. والنصب: التعب. الداء. (۴). زاد فى كمال الدين: بيدى. (۵). كما الدين: ۹۵ و ۹۶، الامالى: ۱۶۳ و ۱۶۴.أقول: فالمعنى أنه كان يغلبهم فى الحسن والبهاء، ويمتاز بينهم، أو يسبقهم فى المشى، و والاول أظهر، إذ سيأتى ما يخالف الثانى، والصخب بالتحريك: الصياح والجلبة. ٢ – فس: الحسين بن عبدالله السكينى، عن أبى سعيد البجلى، عن عبدالملك ابن هارون، عن الصادق، عن آبائه عليهم السلام أن ملك الروم عرض على الحسين بن على عليه السلام صور الانبيآء فعرض عليه صنما يلوح (١)، فلما نظر إليه بكى بكاء شديدا، فقال له الملك: ما يبكيك؟ فقال: هذه صفة جدى محمد صلى الله عليه واله: كث اللحية، عريض الصدر، طويل العنق، عريض الجبهة، أقنى الانف، أفلج الاسنان (٢)، حسن الوجه، قطط الشعر، طيب الريح، حسن الكلام، فصيح اللسان، كان يأمر بالمعروف، وينهى عن المنكر، بلغ عمره ثلاثا وستين سنة، ولم يخلف بعده إلا خاتم مكتوب عليه: لا إله إلا الله محمد رسول الله وكان يتختم فى يمينه، وخلف سيفه ذا الفقار، وقضيبه وجبة صوف، وكساء صوف كان يتسرول به لم يقطعه ولم يخيطه حتى لحق بالله، فقال الملك: إنا نجد فى الانجيل إنه يكون له ما يتصدق على سبطيه (٣)، فهل كان ذلك؟ فقال له الحسن عليه السلام: قد كان ذلك، فقال الملك: فبقى لكم ذلك؟ فقال: لا، قال الملك: أول فتنة هذه الامة عليها، ثم على ملك نبيكم واختيارهم على ذرية نبيهم (۴)، منكم القائم بالحق، الآمر بالمعروف، والناهى عن المنكر. الخبر (۵). بيان: قوله عليه السلام: قطط الشعر (۶) مناف لما سيأتى من الاخبار، ولعل المراد (١). واستظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: بلوح. وفى المصدر أيضا مثل المتن بالياء، والمعنى يلمع عنه النور.

(٢). فى المصدر: ابلج الاسنان. وهو من ابلج الصبح: أضاء وأشرق. (٣). فى المطبوع وفى المصدر: ما يتصدق به على سبطيه. (۴). فى المصدر: لهذه أول فتنة هذه الامة، غلبا أباكما وهما الاول والثانى على ملك نبيكم واختيار هذه الامة على ذرية نبيهم. (۵). تفسير القمى: ۵۹۸ والحديث طويل قد أخرجه المصنف فى كتاب الاحتجاجات: ج ١٠: ١٣٢ – ١٣۶، والقطعة فى: ١٣۴. (۶). رجل قطط الشعر: قصير الشعر جعده.عدم الاسترسال التام كما سيأتى، ولا يبعد أن يكون تصحيف السبط. ٣ – ما: ابن الصلت، عن ابن عقدة، عن أحمد بن محمد بن عبدالرحمن قراءة عن محمد بن عيسى العبدى (١) قال: حدثنا مولا على بن موسى، عن على بن موسى، عن أبيه موسى ابن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن على عليهم السلام أنهم قالوا: يا على صف لنا نبينا صلى الله عليه واله كأننا نراه، فإنا مشتاقون إليه، فقال: كان نبى الله صلى الله عليه واله أبيض اللون، مشربا حمرة، أدعج العين، سبط الشعر، كثف (٢) اللحية، ذا وفرة، دقيق المسربة، كأنما عنقه إبريق فضة، يجرى فى تراقيه الذهب، له شعر من لبته إلى سرته كقضيب خيط إلى السرة، وليس فى بطنه ولا صدره شعر غيره، شثن الكفين والقدمين، شثن الكعبين، إذا مشى كأنما يتقلع من صخر، إذا أقبل كأنما ينحدر من صبب، إذا التفت التفت جميعا بأجمعه كله، ليس بالقصير المتردد، ولا بالطويل المتمعط (٣)، وكان فى الوجه تدوير (۴)، إذا كان فى الناس غمرهم، كأنما عرقه فى وجهه اللؤلؤ، عرفه أطيب من ريح المسك، ليس بالعاجز ولا باللئيم، أكرم الناس عشرة (۵)، وألينهم عريكة، وأجودهم كفا، من خالطه بمعرفة أحبه، ومن رآه بديهة هابه، عزه بين عينيه، يقول باغته (۶): لم أر قبله ولا بعده مثله، صلى الله عليه وآله تسليما (٧). بيان: قال الجوهرى: الاشراب: خلط لون بلون، كأن أحدهما سقى الآخر، وإذا شدد يكون للتكثير والمبالغة، ويقال: أشرب الابيض حمرة، أى علاه ذلك، وقال: (١). هكذا فى النسخة، وفى المصدر: المعبدى، ولعلهما مصحفان، والصحيح العبيدى فهو محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين العبيدى اليقطينى الاسدى. (٢). كث خ ل. أقول: هو الموجود فى المصدر. والمعنى واحد. (٣). المنمغط خ

ل. أقول: هكذا في النسخة، والمصدر مثل المتن، وظاهر ما يأتي في البيان أنه الممغط. فعلى أي فالمعنى واحد. (۴). تداوير خ ل. (۵). استظهر المصنف أن الصحيح: عشيرة. أقول: كلاهما يصحان والمصدر مثل المتن. (۶). في المصدر: ناعته. (۷). أمالي ابن الشيخ: ۲۱۷. الفيروزآبادي: الدعج بالتحريك والدعجة: شدة سواد العين مع سعتها، والادعج: الاسود. وقال الجزري في صفته صلى الله عليه واله: في عينيه دعج، يريد أن سواد عينيه كان شديد السواد، وقيل: الدعج: شدة سواد العين في شدة بياضها، وقال: السبط من الشعر: المنبسط المسترسل. وقال: الوفرة: شعر الرأس إذا وصل إلى شحمة الاذن. قوله: المتردد، قال الجزري أي المتناهي في القصر، كأنه تردد بعض خلقه على بعض وتداخلت أجزاؤه، وقال في صفته صلى الله عليه واله: لم يكن بالطويل الممغط، وهو بتشديد الميم الثانية: المتناهي في الطول، وامغط النهار: إذا امتد، وممغطت الحبل وغيره: إذا مددته، وأصله منمغط، والنون للمطاوعة فقلبت ميما، وادغمت في الميم، ويقال: بالعين المهملة بمعناه. قوله عليه السلام: غمرهم، قال الجزري: أي كان فوق كل من كان معه، و العريكة: الطبيعة، قوله عليه السلام: من رآه بديهة هابه، قال الجزري: أي مفاجاة وبغتة، يعني من لقيه قبل الاختلاط به هابه لوقاره وسكونه، وإذا جالسه وخالطه بان حسن خلقه، قوله: عزه بين عينيه، تأكيد للسابق، ويفسره اللاحق، أي يظهر العز في وجهه أولا قبل أن يعرف، يقول: باغته بالباء الموحدة والغين المعجمة أي من رآه بغتة، وفي بعض النسخ غرة بالغين المعجمة والراء المهملة، ولعله من الغر بالفتح بمعنى حد السيف، فيرجع إلى الاول، أو هو بالضم بمعنى الغرة وهي البياض في الجبهة، وفي بعض النسخ ناعته بالنون والعين المهملة، ولا يخفى توجيهه، وسيأتي شرح سائر الفقرات في الاخبار الآتية. ۴ – ن: الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري، عن عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز (۱)، عن إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام، بمدينة الرسول صلى الله عليه وآله، قال: حدثني علي بن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام عن موسى بن جعفر عليه السلام عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام سألت خالي هند بن أبي هالة (۲) عن حلية رسول الله صلى الله عليه واله وكان (۱). في المصدر: عبدالعزيز بن منيع. أقول: هو البغوي الحافظ المعروف. (۲). هو هند بن أبي هالة التميمي، ربيب رسول الله صلى الله عليه وآله، امه خديجة ام المؤمنين رضي الله عنها. شهد بدرا وقيل: بل شهد احدا وكان وصافا لحلية رسول الله صلى الله عليه وآله وشمائله وأوصافه. وصافا للنبي صلى الله عليه واله، فقال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فخما مفخما، يتلالؤ وجهه تلالؤ القمر ليلة البدر، أطول من المربوع، وأقصر من المشذب، عظيم الهامة (۱) رجل الشعر، إن انفرقت عقيقته (۲) فرق، وإلا فلا يجاوز شعره شحمة اذنيه، إذا هو وفرة، أزهر اللون، واسع الجبين، أزج الحواجب (۳)، سوابغ في غير قرن، بينهما له (۴) عرق يدره الغضب، أقنى العرنين، له نور يعلوه، يحسبه من لم يتأمله أشم (۵)، كث اللحية، سهل الخدين ضليع الفم، أشنب مفلج الاسنان، دقيق المسربة، كأن عنقه جيد دمية (۶) في صفاء الفضة، معتدل الخلق، بادنا متماسكا، سواء البطن والصدر (۷)، بعيد ما بين المنكبين، ضخم الكراديس، أنور المتجرد، موصول ما بين اللبة والسرة بشعر يجري كالخط، عاري الثديين والبطن مما سوى ذلك، أشعر الذراعين والمنكبين، وأعالي الصدر، طويل الزندين، رحب الراحة، شثن الكفين والقدمين، سائل الاطراف، سبط القصب، خمصان الاخمصين، مسيح القدمين، ينبو عنهما الماء، إذا زال زال قلعا، يخطو تكفؤا، ويمشي هونا، ذريع المشية (۸)، إذا مشى كأنما ينحط في صبب، وإذا التفت التفت جميعا، خافض الطرف، نظره إلى الارض أطول من نظره إلى السماء، جل نظره الملاحظة، يبدر (۹) من لقيه بالسلام. قال: قلت: فصف لي منطقه، فقال: كان صلى الله عليه واله مواصل (۱۰) الاحزان، دائم الفكر،

(۱). الهامة: الرأس. (۲). في المكارم ونسخة من العيوم: عقيصته. (۳). في العيون: الحاجبين. (۴). المصادر خالية من كلمة)له(. (۵). في النهاية: في صفته صلى الله عليه وآله يحسبه من لم يتأمله أشم، الشمم: ارتفاع قصبة الانف واستواء أعلاها وإشراف الارنبة قليلا، ومنه قصيدة كعب)شم العرانين أبطال لبوسهم(شم جمع أشم، والعرانين: الانوف، وهو كناية عن الرفعة والعلو وشرف الانفس. (۶). الدمية: الصورة المزينة فيها حمرة كالدم. (۷). في مكارم الاخلاق هنا زيادة هي: عريض الصدر. (۸). في المكارم: سريع المشية. (۹). أي يسبق.(۱۰). متواصل خ ل، أقول: هو الموجود في المصادر. ليست له راحة، ولا يتكلم في غير حاجة، (۱) يفتتح الكلام، ويختمه

بأشداقه (۲)، يتكلم بجوامع الكلم فصلا، لا فضول فيه ولا تقصير، دمثا ليس بالجافى ولا بالمهين، تعظم عنده النعمة وإن ذقت، لا يذم منها شيئا غير أنه كان لا يذم ذواقا (۳) ولا يمدحه ولا تغضبه الدنيا وما كان لها، فإذا تعوطى الحق لم يعرفه أحد، ولم يقم لغضبه شئ حتى ينتصر له (۴) إذا أشار أشار بكفه كلها، وإذا تعجب قلبها، وإذا تحدث اتصل بها، يضرب (۵) براحته اليمنى باطن أبهامه اليسرى، وإذا غضب أعرض وأشاح، وإذا فرح غض طرفه (۶)، جل ضحكه التبسم، يفتر عن مثل حب الغمام (۷). قال الحسن: فكتمتها (۸) الحسين زمانا، ثم حدثته فوجدته قد سبقنى إليه، وسأله عما سألته عنه، ووجدته (۹) قد سأل أباه عن مدخل النبى صلى الله عليه واله ومخرجه، و مجلسه وشكله، فلم يدع منه شيئا، قال الحسين عليه السلام: سألت أبى عليه السلام عن مدخل رسول الله صلى الله عليه واله، فقال: كان دخوله لنفسه مأذونا له فى ذلك، فإذا آوى إلى منزله جزأ دخوله ثلاثة أجزاء: جزء لله. وجزء لاهله، وجزء لنفسه، ثم جزأ جزءه بينه وبين الناس فيرد ذلك بالخاصة على العامة، ولا يدخر (۱۰) عنهم منه شيئا، وكان من سيرته فى جزء(۱). فى المكارم زاد: طويل السكوت. وفى المعانى هى موجودة قبل قوله: لا يتكلم.(۲). قال فى النهاية بعد ذكر الحديث: الاشداق: جوانب الفم، وانما يكون ذلك لرحب شدقيه، والعرب تمتدح بذلك.(۳). فى المكارم: ولا يذم ذواقا. واسقط قوله: غير أنه كان.(۴). زاد فى المكارم: ولا يغضب لنفسه ولا ينتصر لها.(۵). فى المعانى: فضرب، وفى العيون: وإذا تحدث قارب يده اليمنى من اليسرى فضرب بابهامه اليمنى راحة اليسرى، وإذا غضب أعرض بوجهه. وفى المكارم: وإذا تحدث أشار بها فضرب)فيضرب خ ل(براحته اليمنى باطن أبهامه اليسرى. (۶). فى المكارم: من طرفه. (۷). الغمام: السحاب، يقال: يفتر عن مثل حب الغمام أى يكشف عن أسنان بيض كالبرد.(۸). فى العيون: فكتمت هذا الخبر.(۹). فى العيون والمعانى: فوجدته. (۱۰). زاد فى المكام: أو قال: لا يدخر. الشك من ابى غسان.الامة إيثار أهل الفضل بإذنه وقسمه على قدر فضلهم فى الدين، فمنهم ذو الحاجة، ومنهم ذو الحاجتين، ومنهم ذو الحوائج، فيتشاغل بهم ويشغلهم فيما أصلحهم والامة من مسألته عنهم (۱)، وإخبارهم بالذى ينبغى (۲)، ويقول: ليبلغ الشاهد منكم الغائب، و أبلغونى حاجة من لا يقدر على إبلاغ حاجته (۳)، فإنه من أبلغ سلطانا حاجة من لا يقدر على إبلاغها (۴) ثبت الله قدميه يوم القيامة لا يذكر عنده إلا ذلك، ولا يقيد (۵) من أحد عثرة يدخلون روادا، ولا يفترقون إلا عن ذواق، ويخرجون أدلة. فسألته (۶) عن مخرج رسول الله صلى الله عليه واله كيف كان يصنع فيه؟ فقال: كان صلى الله عليه واله (۷) يخزن لسانه إلا عما يعنيه، ويؤلفهم ولا ينفرهم (۸)، ويكرم كريم كل قوم، ويوليه عليهم، ويحذر الناس (۹) ويحترس منهم من غير أن يطوى عن أحد بشره ولا خلقه، ويتفقد أصحابه، ويسأل الناس عما فى الناس (۱۰)، ويحسن الحسن ويقويه، ويقبح القبيح ويوهنه، معتدل الامر، غير مختلف، لا يغفل مخافة أن يغفلوا أو يميلوا (۱۱)، ولا يقصر عن الحق ولا يجوزه، الذين يلونه من الناس خيارهم أفضلهم عنده أعمهم نصيحة للمسلمين، و (۱). فى العيون: وأصلح الامة من مسألته عنهم. ومثله فى المكارم الا فى نسخة من مسائلته عنهم. (۲). فى العيون والمكارم: ينبغى لهم. (۳). فى المكارم: من لا يستطيع ابلاغ حاجته. (۴). فى المكارم من لا يستطيع إبلاغها. (۵). ولا يقيل خ ل، وفى المعانى: ولا يقبل)يقيد خ ل(من أحد عثرة، وفى العيون والمكارم: ولا يقبل من أحد غيره. (۶). فى المعانى والمكام: قال فسألته. (۷). فى المصادر: كان رسول الله صلى الله عليه وآله. (۸). فى المكارم: فيما يعنيه، ويؤلفهم ولا يفرقهم، او قال: ينفرهم.)شك مالك(. (۹). فى المكارم: الفتن خ ل. (۱۰). فى العيون: عما الناس فيه. (۱۱). أن يملوا. قلت هو موجود فى نسخة من المكارم. وبعده: لكل حال عند عتاد)عباد خ ل(. والظاهر أن هذه الجملة قد سقطت عن العيون والمعانى لما يأتى بعد ذلك تفسيرها فى كلام الصدوق. أعظمهم عنده منزلة أحسنهم مواساة وموازرة. قال: وسألته (۱) عن مجلسه، فقال: كان صلى الله عليه واله لا يجلس ولا يقوم إلا على ذكر (۲)، ولا يوطن الاماكن (۳) وينهى عن إيطانها، وإذا انتهى إلى قوم جلس حيث ينتهى به المجلس ويأمر بذلك، ويعطى كل جلسائه نصيبه، ولا يحسب أحد من جلسائه أن أحدا (۴) أكرم عليه منه، من جالسه صابره (۵) حتى يكون هو المنصرف عنه، من سأله حاجة لم يرجع إلا بها (۶) أو بميسور من القول، قد وسع الناس منه خلقه، وصار لهم أبا (۷)، وصاروا عنده فى الحق سواء، مجلسه مجلس حلم وحياء وصدق وأمانة، لا ترفع فيه الاصوات، ولا تؤبن (۸) فيه الحرم، ولا تنثى فلتاته، متعادلين (۹) متواصلين فيه بالتقوى، متواضعين يوقرون الكبير،

ویرحمون الصغیر، ویؤثرون ذا الحاجة، ویحفظون الغریب (۱۰). فقلت: فکیف کانت سیرته فی جلسائه؟ فقال: کان دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب: لیس بفظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عیاب ولا مداح، یتغافل عما لا یشتهی،(۱). فی المصادر: فسألته. (۲). فی المصادر: ذکر الله جل اسمه. (۳). أی لا- یتخذ لنفسه مجلسا یعرف به. (۴). فی العیون، کل واحد من جلسائه نصیبه حتی لا یحسب احد. وفی المکارم: کل)من خ ل(جلسائه نصیبه حتی لا یحسب جلیسه أن أحدا. (۵). فی العیون: من جالسه أو نادمه لحاجة صابره. ومثله فی المکارم الا أن فیه: قاومه. والمعنی: قام معه، ومعنی نادمه جالسه. (۶). فی العیون والمکارم: لم یرده الا بها. (۷). فی المکارم: قد وسع الناس منه بسطه وخلقه)بسطة وخلقا(، فکان)وکان(لهم أبا. و فی العیون: فصار لهم أبا رحیما.(۸). فی المکارم: توهن خ ل. (۹). فی المکارم: متعادلون متفاضلون فیه بالتقوی متواضعون، یوقرون فیه الکبیر، ویرحمون فیه الصغیر أقول: قوله: فیه أی فی مجلسه صلی الله علیه وآله. (۱۰). فی المکارم: ویحفظون، أو قال: یحوطون)یحیطون خ ل(الغریب.)شک أبوغسان(. فلا- یؤیس منه ولا یخیب فیه مؤملیه، قد ترک نفسه من ثلاث: المراء، والاکثار، وما لا یعنیه، وترک الناس من ثلاث: کان لا یذم أحدا، ولا یعیره، ولا یطلب عورته ولا عثراته (۱)، ولا یتکلم إلا فیما رجا (۲) ثوابه، إذا تکلم أطرق جلساؤه کأنما علی رؤوسهم الطیر، وإذا سکت تکلموا ولا- یتنازعون عنده الحدیث، من تکلم انصتوا له حتی یفرغ (۳)، حدیثهم عنده حدیث اولیهم (۴)، یضحک مما یضحکون منه، ویتعجب مما یتعجبون منه ویصبر للغریب علی الجفوة فی مسألته ومنطقه حتی أن کان أصحابه لیستجلبونهم، ویقول: إذا رأیتم طالب الحاجة یطلبها فارفدوه (۵)، ولا- یقبل الثناء إلا من مکافئ، ولا یقطع علی أحد کلامه حتی یجوز (۶) فیقطعه بنهی (۷) أو قیام. قال: فسألته عن سکوت رسول الله صلی الله علیه واله، فقال: کان سکوته علی أربع: علی الحلم، والحذر، والتقدیر، والتفکیر (۸)، فأما التقدیر ففی تسویة النظر والاستماع بین الناس، وأما تفکره ففیما یبقی ویفنی، وجمع له الحلم فی الصبر، فکان لا یغضبه شئ ولا یستفزه، وجمع له الحذر فی أربع (۹): أخذه الحسن لیقتدی به، وترکه القبیح لینتهی عنه، واجتهاده الرأی فی صلاح (۱۰) امته، والقیام فیما جمع (۱۱) لهم خیر الدنیا و الآخرة (۱۲). (۱). فی العیون والمعانی: عثراته ولا عورته. (۲). فی العیون والمکارم: یرجو. (۳). فی العیون: وإذا تکلم عنده أحد انصتوا له حتی یفرغ من حدیثه. (۴). أولهم خ ل. (۵). فأوفدوه خ ل. وهو الموجود أیضا فی نسخة من العیون. (۶). یجوزه خ ل. (۷). بانتهاء خ ل، أقول: یوجد ذلک فی نسخة من المکارم، وفیه: کلام، بدل قیام. (۸). فی المصادر: التفکر(۹). فی الحذر أربع خ ل .(۱۰). فی العیون: فی اصلاح. وفی المکارم: فیما أصلح.(۱۱). بما جمع.(۱۲). عیون الاخبار: ۱۷۶ – ۱۷۸.مع: الطالقانی، عن القاسم بن بندار المعروف بأبی صالح الحذاء، عن إبراهیم بن نصر بن عبدالعزیز، عن مالک بن إسماعیل النهدی، عن جمیع بن عمیر، عن عبدالرحمن العجلی قال: حدثنی رجل بمکة، عن ابن أبی هالة التمیمی، عن الحسن بن علی قال: سألت خالی هند بن أبی هالة، وکان وصافا عن حلیة رسول الله صلی الله علیه واله. وحدثنی الحسن بن عبدالله بن سعید العسکری وساق الاسناد الذی مضی فی ن (۱) إلی قوله: عن حلیة رسول الله صلی الله علیه واله، ثم قال: وحدثنی الحسن بن عبدالله بن سعید، عن عبدالله بن أحمد بن عبدان، وجعفر بن محمد البزاز البغدادی معا، عن سفیان بن وکیع، عن جمیع ابن عمیر، عن رجل من بنی تمیم من ولد أبی هالة، عن أبیه، عن الحسن بن علی علیه السلام قال: سألت خالی هند بن أبی هالة التمیمی، وکان وصافا للنبی صلی الله علیه واله وأنا أشتهی أن یصف لی منه شیئا لعلی أتعلق به، فقال: کان رسول الله صلی الله علیه واله فخما مفخما، وساق الحدیث إلی قوله: مثل حب الغمام، ثم قال: إلی هاهنا رواه أبوالقاسم بن منیع، عن إسماعیل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد، والباقی روایة عبدالرحمن إلی آخره، ثم قال: قال الحسن: فکتمتها الحسین، وساق الحدیث إلی آخره کما نقلناه من ن ثم قال: حدثنا أبوعلی أحمد بن یحیی المؤدب قال: حدثنا محمد بن الهیثم (۲)، قال: حدثنا عبدالله بن الصقر السکری أبوالعباس، قال: حدثنا سفیان بن وکیع بن الجراح، قال: حدثنی جمیع بن عمیر العجلی إملاء من کتابه قال: حدثنی رجل من بنی تمیم من ولد أبی هالة التمیمی، عن أبیه، عن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام قال: سألت خالی هند بن أبی هالة التمیمی وکان (۳) وصافا للنبی صلی الله علیه واله وأنا أشتهی أن یصف لی منه شیئا لعلی أتعلق به، فقال: کان رسول الله صلی الله علیه واله فخما مفخما. وذکر الحدیث بطوله (۴). مکا:

بروایة الحسن والحسین صلوات الله علیهما من کتاب محمد بن إبراهیم بن إسحاق (۱). أی فی العیون. (۲). القاسم الانباری. (۳). قال: وکان خ ل.(۴). معانی الاخبار: ۲۸ – ۳۰.الطالقانی، عن ثقاته، عن الحسن بن علی علیه السلام قال: سألت خالی هند بن أبی هالة التمیمی إلی آخر الخبر (۱). قال الصدوق رحمه الله فی مع (۲): سألت أبا أحمد الحسن بن عبدالله بن سعید العسکری عن تفسیر هذا الخبر فقال: قوله: کان رسول الله فخما مفخما معناه کان عظیما معظما فی الصدور والعیون، ولم تکن (۳) خلقته فی جسمه الضخامة وکثرة اللحم، وقوله: یتلالؤ وجهه تلالاـ القمر، معناه ینیر ویشرق کإشراق القمر، وقوله: أطول من المربوع وأقصر من المشذب. المشذب (۴) عند العرب: الطویل الذی لیس بکثیر اللحم، یقال: جذع مشذب: إذا طرحت عنه قشوره وما یجری مجراها، ویقال لقشور الجذع التی (۵) تقشر عنه: الشذب، قال الشاعر فی صفة فرس:

أما إذا استقبلته فکأنه فی العین جذع من أوال مشذب (۶).

وقوله: رجل الشعر، معناه فی شعره تکسر وتعقف، ویقال: شعر رجل: إذا کان کذلک، فإذا کان الشعر لا تکسر فیه (۷) قیل: شعر سبط ورسل، وقوله: إن انفرقت عقیقته، العقیقة: الشعر المجتمع فی الرأس، وعقیقة المولود: الشعر الذی یکون علی رأسه من الرحم، ویقال لشعر المولود المتجدد بعد الشعر الاول الذی حلق: عقیقة، ویقال للذبیحة التی تذبح عن المولود: عقیقة، وفی الحدیث کل مولود مرتهن بعقیقته، وعق النبی صلی الله علیه واله عن نفسه بعد ما جائته النبوة، وعق عن الحسن والحسین علیهما السلام کبشین. وقوله: أزهر اللون، معناه نیر اللون، یقال: أصفر یزهر: إذا کان نیرا،(۱). مکارم الاخلاق: ۹ – ۱۴.(۲). أی فی المعانی.(۳). ولم یکن خ ل.(۴). فالمشذب.(۵). الذی خ ل.(۶). فی المصدر: شذب.(۷). فی المصدر: واذا کان الشعر منبسطا لا تکسیر فیه.والسراج یزهر، معناه نیر (۱)، وقوله: أزج الحواجب، معناه طویل امتداد الحاجبین بوفور الشعر فیهما وجبینه إلی الصدغین، قال الشاعر:

إن ابتساما بالنقی الافلج ونظرا فی الحاجب المزجج

مئنة من الفعال الاعوج

مئنة: علامة، وفی حدیث النبی صلی الله علیه واله: إن فی طول صلاة الرجل وقصر خطبته (۲) مئنة من فقهه (۳). وقوله: أزج الحواجب (۴)، ولم یقل: الحاجبین: فهو علی لغة من یوقع الجمع علی التثنیة، ویحتج بقول الله جل ثناؤه: وکنا لحکمهم شاهدین (۵) یرید لحکم داود وسلیمان علیهما السلام، وقال النبی صلی الله علیه واله: الاثنان وما فوقهما جماعة وقال بعض العلماء: یجوز أن یکون جمع (۶)، فقال أزج الحواجب علی أن کل قطعة من الحاجب اسمها حاجب، فأوقعت الحواجب علی القواطع المختلفة، کما یقال للمرأة: حسنة الاجساد، وقد قال الاعشی:

ومثلک بیضآء ممکورة (۷). وصاک العبیر بأجسادها

صاک معناه لصق. وقوله: فی غیر قرن، معناه أن الحاجبین إذا کان بینهما انکشاف وابیضاض یقال لهما: البلج والبلجة، یقال: حاجبه أبلج: إذا کان کذلک، وإذا اتصل الشعر فی وسط الحاجب فهو القرن.(۱). ینیر خ ل.(۲). خطبه خ ل.(۳). فی فقهه خ ل.(۴). فی المصدر: وانما جمع الحاجب فی قوله: أزج الحواجب.(۵). الانبیاء: ۷۸.

(۶). هکذا فی نسخة المصنف، والصحیح کما فی غیرها وفی المصدر: جمعا.(۷). مکر الثوب: صبغه بالمکر أی المغرة. والمغرة: الطین الاحمر یصبغ به. وقال الزمخشری فی الاساس: وامرأة ممکورة الساقین: خدلتهما. أقول: خدل الساق: کانت خدلة أی ممتلئة ضخمة.وقوله: أقنی العرنین: القنا: أن یکون فی عظم الانف إحد یداب فی وسطه، والعرنین: الانف. وقوله: کث اللحیة، معناه أن لحیته قصیرة کثیرة الشعر فیها، وقوله: ضلیع الفم، معناه کبیر الفم، ولم تزل العرب تمدح بکبر الفم وتهجو بصغره، قال الشاعر یهجو رجلا:

إن کان کدی وإقدامی لفی جرذ بین العواسج أجنی حوله المصع

معناه إن کان کدی وإقدامی لرجل فمه مثل فم الجرذ فی الصغر، والمصع: ثمر العوسج، وقال بعض الشعرآء:

لحا الله أفواه الدبا من قبیلة

فعيرهم بصغر الافواه، كما مدحوا (١) الخطبآء بسعة الاشداق، وإلى هذا المعنى يصرف قوله أيضا: كان يفتتح الكلام ويختمه بأشداقه، لان الشدق جميل مستحسن عندهم، يقال: خطيب أهرت (٢) الشدقين، وهريت الشدق، وسمى عمرو بن سعيد الاشدق، وقال الخنسآء ترثى أخاها:

وأحيى من مخبأة حياء وأجرى من أبى ليث هزبر

هريت الشدق ريقال (٣) إذا ما عدا لم ينه عدوته بزجر

وقال ابن مقبل: هرت الشقاشق ظلامون للجزر. وقوله: الاشنب من صفة الفم، قالوا: إنه الذى لريقه عذوبة وبرد، وقالوا أيضا: إن الشنب فى الفم: تحدر (٤) ورقة وحدة فى أطراف الاسنان، ولا يكاد يكون هذا إلا مع الحداثة والشباب، قال الشاعر:

يا بأبى أنت وفوك الاشنب كأنما ذر عليه الزرنب

(١). فى المصدر: كما مدحوا باشداقه، لان الاشداق جميل عندهم، كما مدحوا الخطباء بسعة الاشداق.

(٢). الاهرت والهريت: الواسع.(٣). هكذا فى نسخة المصنف وغيرها والصحيح كما فى المصدر: رئبال أو ريبال. أى الاسد.(۴). فى المصدر: تحدد. ولعله أصوب.

وقوله: دقيق المسربة، فالمسربة: الشعر المستدق الممتد من اللبة إلى السرة، قال الحارث بن وعلة الجومى: (١).

ألآن لما ابيض مسربتى وعضضت من نابى على جذم

وقوله: كأن عنقه جيد دمية، فالدمية: الصورة، وجمعها دمى. قال الشاعر:

أو دمية صور محرابها أو درة سيقت إلى تاجر

والجيد: العنق. وقوله: بادن متماسك، معناه تام خلق الاعضآء ليس بمسترخى اللحم ولا بكثيره. وقوله: سواء البطن والصدر، معناه أن بطنه ضامر، وصدره عريض، فمن هذه الجهة تساوى بطنه صدره، والكراديس: رؤوس العظام، وقوله: أنور المتجرد، معناه نير الجسد الذى تجرد من الثياب، وقوله: طويل الزندين، فى كل ذراع زندان وهما جانبا عظم الذراع، فرأس الزند الذى يلى الابهام يقال له: الكوع، ورأس الزند الذى يلى الخنصر يقال له: الكرسوع، وقوله: رحب الراحة، معناه واسع الراحة كبيرها، والعرب تمدح بكبر اليد، وتهجو بصغرها، قال الشاعر:

فناطوا من الكذاب كفا صغيرة وليس عليهم قتله بكبير

ناطوا معناه علقوا، وقالوا: رحب الراحة، أى كثير العطاء، كما قالوا: ضيق الباع فى الذم. وقوله: شثن الكفين، معناه خشن الكفين، والعرب تمدح الرجال بخشونة الكف، والنسآء بنعمة الكف (٢)، وقوله: سائل الاطراف، أى تامها غير طويلة ولا قصيرة، وقوله: سبط القصب، معناه ممتد القصب، غير متعقدة، والقصب: العظام الجوف (٣) التى فيها مخ، نحو الساقين والذراعين، وقوله: خمصان الاخمصين، معناه أن أخمص رجله شديد الارتفاع من الارض، والاخمص: ما يرتفع (۴) عن الارض من وسط باطن الرجل وأسلفها، وإذا كان (١). الجرمى خ ل. (٢). فى المصدر: بنعومة الكف. ومعناه لينة الكف. (٣). الحرف خ ل. (۴). فى المصدر: ما ارتفع.أسفل الرجل مستويا ليس فيها أخمص فصاحبه أرح، يقال: رجل أرح: إذا لم يكن لرجله أخمص، وقوله: مسيح القدمين، معناه ليس بكثير اللحم فيهما وعلى ظاهرهما، فلذلك ينبو الماء عنهما. وقوله: زال قلعا، معناه متثبا. يخطو تكفؤا، معناه خطاه كأنه يتكبر (١) فيها أو يتبختر لقلة الاستعجال معها، ولا ـ تبختر فيها ولا خيلاء. وقوله: يمشى هونا، معناه السكينة والوقار، وقوله: ذريع المشية، معناه واسع المشية من غير أن يظهر فيه استعجال وبدار، يقال: رجل ذريع فى مشيه، وامرأة ذراع: إذا كانت واسعة اليدين بالغزل. وقوله: كأنما ينحط فى صبب، الصبب: الانحدار، وقوله: دمثا، الدمث: اللين الخلق، فشبه بالدمث من الرمل وهو اللين، قال قيس بن الخطيم:

يمشي كمشي الزهراء (٢) فى دمث الرمل إلى السهل دونه الجرف

والمهين: الحقير، وقد رواه بعضهم المهين يعنى لا يحتقر (٣) أصحابه ولا يذلهم، تعظم عنده النعمة، معناه من حسن خطابه أو معونته

بما يقل من الشأن كان عنده عظيما، وقوله: فإذا تعوطى الحق، معناه إذا تنوول غضب لله تبارك وتعالى، قال الاعشى:

تعاطى الضجيع إذا سامها بعيد الرقاد وعند الوسن

معناه تناوله، وقوله: إذا غضب أعرض وأشاح، قالوا: فى أشاح جد فى الغضب وانكمش، وقالوا: جد وجزع (۴)، واستعد لذلك، قال الشاعر:

وإعطائى على العلات مالى فضربى (۵) هامة البطل المشيح

وقوله: يسوق أصحابه، معناه يقدمهم بين يديه تواضعا وتكرمة لهم، ومن رواه يفوق، أراد يفضلهم دينا وحلما وكرما. وقوله يفتر عن مثل حب الغمام، معناه يكشف شفتيه عن ثغر أبيض يشبه حب الغمام، يقال: قد فررت الفرس: إذا كشفت عن أسنانه، وفررت الرجل عما فى قلبه: إذا كشفته عنه، وقوله: لكل حال عنده عتاد، والعتاد:(۱). ينكسر خ ل.(۲). فى المصدر: الزهر. (۳). لا ـ يحقر خ ل. (۴). خلافه جزع خ ل. (۵). وضربى خ ل: وهو الموجود فى المصدر، وفيه: وأعطى لى بدل إعطائى.العدة، يعنى أنه أعد للامور أشكالها ونظائرها، ومن رواه ولا يقيد من أحد عثرة، بالدال أى من جنى (۱) عليه جناية اغتفرها وصفح عنها تصفحا وتكرما، إذا كان تعطيلها لا يضيع من حقوق الله شيئا، ولا يفسد متعبدا به ولا مفترضا، ومن رواه يقيل باللام ذهب إلى أنه صلى الله عليه واله لا يضيع حقوق الناس التى يجب (۲) لبعضهم على بعض. وقوله: ثم يرد ذلك بالخاصة على العامة (۳)، معناه أنه كان يعتمد فى هذه الحال على أن الخاصة يرفع إلى العامة علومه وآدابه وفوائده، وفيه قول آخر: فيرد ذلك بالخاصة على العامة أن يجعل (۴) المجلس للعامة بعد الخاصة فتنوب البآء عن من و على عن إلى لقيام بعض الصفات مقام بعض، وقوله: يدخلون روادا، الرواد جمع رائد، وهو الذى يتقدم القوم إلى المنزل يرتاد لهم الكلآء، يعنى أنهم ينفعون بما يسمعون من النبى صلى الله عليه واله من ورائهم كما ينفع الرائد من خلفه، وقوله: ولا يفترقون إلا عن ذواق، معناه عن علوم يذوقون من حلاوتها ما يذاق من الطعام المشتهى، والادلة: التى تدل الناس على امور دينهم، وقوله: ولا ـ تؤبن فيه الحرم، أى لا ـ تعاب، أبنت الرجل فأنا آبن والمأبون: المعيب، والابنة: العيب، قال أبوالدرداء: إن نؤبن بما ليس فينا فربما زكينا بما ليس عندنا، ولعل ذا أن يكون بذلك، معناه إن نعيب بما ليس فينا، قال الاعشى:

سلاجم كالنخل ألبستها قضيب سرآء قليل الابن

وقوله: ولا تنثى فلتاته، معناه من غلط فيه غلطة لم يشنع (۵) ولم يتحدث بها، يقال: نثوت الحديث أنثوه نثوا: إذا حدثت به، وقوله: إذا تكلم أطرق جلساؤه كأن على رؤوسهم الطير، معناه أنهم كانوا لاجلالهم نبيهم صلى الله عليه واله لا يتحركون، فكانت صفتهم صفة من على رأسه طائر يريد أن يصيده، فهو يخاف إن تحرك طيران الطائر وذهابه، وفيه قول آخر: إنهم كانوا يسكنون ولا يتحركون حتى يصيروا بذلك عند الطائر (۱). فى المصدر: قال: أى من جنى.(۲). فى المصدر: تجب. (۳). فى مكارم الاخلاق: ثم يرد ذلك على العامة والخاصة

(۴). أى يجعل خ ل. (۵). لم تشع خ ل. صفحه : ۱۶۱ كالجدران والابنية التى لا يخاف الطير وقوعا عليها، قال الشاعر:

إذا حلت بيوتهم (۱) عكاظا حسبت على رؤوسهم الغرابا

معناه لسكونهم تسقط الغربان على رؤوسهم، وخص بالغراب لانه من أشد الطير حذرا، وقوله: ولا يقبل الثنآء إلا من مكافئ، معناه من صح عنده إسلامه حسن موقع ثنائه عليه عنده، ومن استشعر منه نفاقا وضعفا فى ديانته ألقى ثنائه عليه ولم يحفل به (۲)، وقوله: إذا جاءكم طالب الحاجة يطلبها فارفدوه، معناه فأعينوه واسعفوه على طلبته، يقال: رفدت الرجل رفدا بفتح الرآء فى المصدر، والرفد بكسر الرآء الاسم، يعنى به الهبة والعطية، تم الخبر بتفسيره والحمد لله كثيرا (۳). بيان: أقول: هذا الخبر من الاخبار المشهورة، روته العامة فى أكثر كتبهم، قوله: فخما مفخما، قال الجزرى وغيره: أى عظيما معظما فى الصدور والعيون، ولم تكن خلقته فى جسمه الضخامة، وقيل: الفخامة فى وجهه نبله (۴)، وامتلاؤه مع الجمال والمهابة، والمربوع: الذى ليس بالطويل ولا بالقصير، وقالوا: المشذب هو الطويل البائن الطول مع نقص فى لحمه، وأصله من النخلة الطويلة التى شذب عنها جريدها، أى قطع وفرق، وأوال كسحاب جزيرة بالبحرين، قوله:

رجل الشعر، أى لم يكن شديد الجعودة، ولا شديد السبوطة، بل بينهما، قوله: إن انفرقت عقيقته، قال الحسين بن مسعود الفرآء فى شرح السنة: العقيقة اسم لشعر على المولود حين يولد، سمى عقيقة لانه يحلق، وأصل العق: الشق والقطع، ومنه قيل للذبيحة عند الولادة: عقيقة، لانه يشق حلقومها، ثم قيل للشعر الذى ينبت بعد ذلك عقيقة أيضا على الاستعارة، وذلك معناه هاهنا يقول: إن انفرق شعر رأسه من ذات نفسه فرقه فى مفرقه، وإن لم ينفرق تركه وفرة واحدة على حالها، يقال: فرقت الشعر أفرقه فرقا، وقيل: العقيقة: اسم الشعر قبل أن يحلق، فإذا حلق ثم نبت (۱). سوقهم خ ل.(۲). أى لم يبال به ولم يهتم له. (۳). معانى الاخبار: ۳۰ – ۳۲.(۴). النبل: الجسيم. ذو النجابة والفضل. زال عنه اسم العقيقة، سمى شعره عقيقة إذ لم ينقل أنه حلق فى صباه، ويروى عقيصته، وهى الشعر المعقوص، وهو نحو من المضفور (۱) والوفرة إلى شحمة الاذن، والجمة إلى المنكب، واللمة التى المت بالمنكب. وقال الكازرونى فى المنتقى: العقيصة: هى الشعر المجموع المضفور، كأنه يريد إن انفرق شعره بعد ما جمعه وعقصه فرق شعره وتركه كل شئ منه فى منبته، وإلا يبقى معقوصا، كان موضعه الذى يجمعه فيه حذاء اذنيه ويرسله هناك، وقال بعض علمائنا: هذا فى أول الاسلام يفعله كفعل أهل الكتاب، ثم فرق بعد، وهذا الفرق هو الذى يعد فى الخصال العشر من الفطرة، وروى بعضهم عقيقته وهو تصحيف انتهى (۲). وقال الزمخشرى: العقيقة: الشعر الذى يولد به، وكان تركها عندهم عيبا ولوما، وبنو هاشم أكرم، ومحمد بن عبدالله صلى الله عليه واله أكرم عليهم من أن يتركوه غير معقوق عنه، ولكن هندا (۳) سمى شعره عقيقة لانه منها، ونباته من اصولها، كما سمت العرب أشياء كثيرة بأسامى ما هى منه، ومن سببه، وانفرق مطاوع فرق، أى كان لا ينفرق شعره إلا أن ينفرق هو، وكان هذا فى صدر الاسلام، ويروى أنه إذا كان أمر لم يؤمر فيه بشئ يفعله المشركون وأهل الكتاب أخذ فيه بفعل أهل الكتاب، فسدل ناصيته ما شاء الله، ثم فرق بعد ذلك وفرة. قوله: وفرة، أى أعفاه عن الفرق، يعنى أن شعره إذا ترك فرقه لم يجاوز شحمة اذنيه، وإذا فرقه تجاوزها انتهى. وقال الجزرى: الازهر: الابيض المستنير، وقال: الزجج: تقويس فى الحاجب مع طول فى طرفه وامتداده، وقال: القرن بالتحريك: التقاء الحاجبين، وهذا خلاف ما روت ام معبد فى صفته صلى الله عليه واله: أزج أقرن أى مقرون الحاجبين، والاول الصحيح فى صفته، وسوابغ، حال من المجرر وهو الحواجب، أى أنها رقت فى حال سبوغها، ووضع الحواجب موضع الحاجبين، لان التثنية جمع، وقال فى قوله: يدره الغضب: أى يمتلى دما إذا غضب، (۱). ضفر الشعر: نسج بعضه على بعض عرضا.(۲). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (۳). أى هند ابن أبى هالة الراوى للحديث كما يتملى الضرع لبنا إذا در. وقال الزمخشرى: يدره الغضب، أى يحركه من أدرت المرأة المغزل: إذا فتلته فتلا شديدا. قوله: ممكورة أى مطوية الخلق. قوله: أقنى العرنين، قال الجزرى: العرنين بالكسر: الانف، وقيل: رأسه، والقنا فى الانف: طوله ودقة أرنبته مع حدب فى وسطه. والشمم: ارتفاع قصبة الانف، واستواء أعلاها، وإشراف الارنبة قليلا أقول: أى القنا الذى كان فيه لم يكن فاحشا مفرطا، بل كان لا يعلم إلا بعد التأمل، قوله: كث اللحية، قالوا: الكثاثة فى اللحية أن تكون غير رقيقة ولا طويلة وفيها كثافة (۱)، يقال: رجل كث اللحية بالفتح. قوله: سهل الخدين، قال الجزرى: أى سائل الخدين، غير مرتفع الوجنتين. وقال الكازرونى: يجوز أن يريد به لبس فى خديه نتو، لان السهل ضد الحزن، وذكر بعضهم أنه يريد أسيل الخدين، لم يكثر لحمه ولم تغلظ جلدته (۲). قوله: ضليع الفم، قال الجزرى: أى عظيمه، وقيل: واسعة، والعرب تحمد عظم الفم وتذم صغره انتهى. وقيل: أراد بالفم الاسنان، فقد يكنى بالفم عنها، أى كان تام الاسنان، شديدها فى تراصف، ولا يخفى بعده، والجرذ: نوع من الفار، ويقال: لحاه الله، أى قبحه ولعنه، والدبى بتخفيف الباء: الجراد قبل أن يطير، والشدق بالكسر: جانب الفم، والشدق بالتحريك: سعة الشدق. والهريت: الواسع الشدقين. قوله: وأحيى أى أكثر حياء، و المخبأة: المرأة المستورة. والريقان فيعال من أرقل: إذا أسرع، والشقشقة بالكسر شئ كالرية يخرجها البعير من فيه إذا هاج، وإذا قالوا للخطيب: ذو شقشقة فإنما يشبه بالفحل، ذكره الجوهرى، وقال: ظلمت البعير: إذا نحرته من غير داء، قال ابن مقبل:

عاد الاذلة فى دار وكان بها هرت الشقاشق ظلامون للجزر

(۱). كثف: غلظ وكثر والتف.(۲). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه.وقال الزرنب: ضرب من النبات طيب

الرائحهٔ، ثم ذکر البیت، وقال الجزری: الشنب: البیاض، والبریق: التحدید فی الاسنان، وقال: الفلج: فرجهٔ ما بین الثنایا و الرباعیات. وقال الجوهری: الجـذم بالکسـر: أصل الشیٔ وقـد یفتح، وقال: وعضـضت من نابی علی جذم. قوله: جید دمیهٔ، قال الجزری: الدمیهٔ: الصورهٔ المصورهٔ، وجمعها دمی، لانها یتنوق فی صـنعتها ویبالغ فی تحسـینها انتهی. قوله: معتدل الخلق، أی کل شئ من بدنه یلیق بما لدیه فی الحسن والتمـام. قوله: بادنـا، قـال الجزری: البـادن: الضـخم، فلمـا قـال: بادنا، أردفه بقوله: متماسـکا، وهو الـذی یمسک بعض أعضائه بعضـها فهو معتدل الخلق. وقال: سواء البطن والصدر، أی هما متساویان لا ینبو أحدهما عن الآخر. وقال الزمخشـری: یعنی أن بطنه غیر مستفیض فهو مساو لصدره، وصدره عریض فهو مساو لبطنه. وقال الجزری: الکرادیس هی رؤوس العظام، واحدها کردوس، وقیل هی ملتقی کل عظمین ضـخمین کالرکبتین والمرفقین والمنکبین، أراد أنه ضـخم الاعظاء قوله: أنور المتجرد، قال الجزری: أی ما جرد عنه الثیاب من جسده وکشف، یرید أنه کان مشـرق الجسد. وقال الکازرونی: المتجرد: الموضع الذی یسـتتر بالثیاب فیتجر دعنها فی بعض الاحیان، یصفها بشدهٔ البیاض، وقد ورد فی حدیث آخر أنه کان أسمر، وفی حدیث آخر: أنه کان أبیض مشربا، وفی هذا الحدیث أنه کـان أزهر اللون، ووجه الجمع بینهـا أن السـمرهٔ کانت فیما یبرز للشـمس من بـدنه، والبیاض فیما وراء الثیاب، وقوله: أزهر یحمل علی إشـراق اللون، لا علی البیاض، وقیل: إن المشـرب إذا اشـبع حکی سمرا، فإذا لیس بینهما اختلاف، وفی حدیث آخر: لم یکن بالابیض الامهق، وهو الذی یشبه بیاض الجص، و الانور وضع موضع النیر، کقوله تعالی: وهو أهون علیه (۱) وکقولهم: الله أکبر (۲)، وقال: اللبهٔ بالفتـح وتشدید الباء: المنحر، وعاری الثدیین، أی لم یکن علیهما شعـر،(۱). الروم: ۲۷.(۲). المنتقی فی مولد المصـطفی: الفصل الرابع فی جامع أوصافه.وقیل: أراد لم یکن علیهما لحم، فإنه قد جاء فی صفته أشعر الذراعین والمنکبین وأعلی الصدر انتهی. ولا یخفی بعد الاخیر، وعدم الحاجهٔ إلیه لعدم التنافی. قوله: رحب الراحهٔ، قال الکازرونی، یکنون به عن السخاء والکرم، ویستدلون بهذه الخلقهٔ علی الکرم (۱). قوله: فناطوا من الکـذاب، قال الزمخشـری: قاله الاخطل فی صـلب المختار بن أبی عبید. قوله: شـثن الکفین والقدمین، قال الجزری: أی أنهما یمیلان إلی الغلظ و القصـر، وقیل: هو الـذی فی أنامله غلظ بلا قصـر، ویحمد ذلک فی الرجال، لانه أشد لقبضـهم، ویذم فی النساء. وقال الصاحب ابن عباد فی المحیط: الشـتون: اللینهٔ من الثیاب، الواحد شـتن، وروی فی الحدیث فی صـفهٔ النبی صلی الله علیه واله أنه کـان شـتن الکف بالتاء، ومن رواه بالثاء فقـد صـحف انتهی وهو غریب. قوله: سائل الاطراف، قال الزمخشـری: أی لم تکن متعقـدهٔ، وقـال الجزری: أی ممتـدها، ورواه بعضـهم بـالنون، بمعنـاه کجبریـل وجبرین. قوله: سـبط القصب، قال الجزری: السـبط بسکون الباء وکسرها: الممتد الذی لیس فیه تعقد ولا نتو، والقصب یرید بها ساعدیه وساقیه، وقال: الاخمص من القدم: الموضع الذی لا یلصق بالارض منها عند الوطی، والخمصان: المبالغ منه، أی أن ذلک الموضع من أسفل قدمه شدید التجافی عن الارض، وسئل ابن الاعرابی عنه فقال: إذا کان خمص الاخمص بقدر لم یرتفع جدا ولم یسـتو أسـفل القدم جدا فهو أحسن ما یکون، وإذا استوی وارتفع جـدا فهو ذم، فیکون المعنی أن أخمصه معتـدل الخمص بخلاـف الاـول. وقـال الجوهری: رجل أرح، أی لا أخمص لقـدمیه، کأرجل الزنـج. قوله: مسیح القـدمین، أی ملسـاوان لینتـان لیس فیهمـا تکسـر ولاـ شـقاق، فـإذا أصابهما الماء نبأ عنهما،(۱). المنتقی فی مـولد المصـطفی: الفصل الرابع فی جامع أوصافه.أی یسیل ویمر سریعا لملاستهما. وقال الجزری: فی صفته صلی الله علیه واله إذا مشی تقلع، أراد قوهٔ مشـیه، کأنه یرفع رجلیه من الارض رفعا قویا، لا کمن یمشـی اختیالا وتقارب خطاه، فإن ذلک من مشـی النسآء ویوصـفن به، وفی حـدیث أبی هالـهٔ: إذا زال زال قلعا، یروی بالفتح والضم، فبالفتح هو مصدر بمعنی الفاعل، أی یزول قالعا لرجله من الارض، وهو بالضم إما مصـدر أو اسم و هو بمعنی الفتح، وقال الهروی: قرأت هذا الحرف فی کتاب غریب الحدیث لابن الانباری قلعا بفتح القاف وکسـر اللام، وکـذلک قرأته بخط الازهری، وهو کما جاء فی حدیث آخر کأنما ینحط من صـبب، والانحداد من الصـبب والتقلع من الارض قریب بعضه من بعض، أراد أنه یستعمل التثبت ولا یبین منه فی هذه الحال استعجال ومبادرهٔ شدیدهٔ، وقال فی صفهٔ مشیه صلی الله علیه واله: کان إذا مشـی تکفا تکفیا أی تمایل إلی قدام، هکذا روی غیر مهموز، والاصل الهمز، وبعضهم یرویه مهموزا لان مصدر تفعل من الصحیح کتقدم تقدما، وتکفأ تکفؤا، والهمزهٔ حرف صحیح، فأما إذا اعتل انکسرت عین المستقبل منه، نحو تخفی تخفیا فإذا

خففت الهمزة التحقت بالمعتل فصار تكفيا بالكسر. وقال الكازرونى أى يتثبت فى مشيته حتى كأنه يميد كما يميد الغصن إذا هبت به الريح أو السفينة (۱). وقال الجزرى: الهون: الرفق واللين والتثبت، وقال: ذريع المشى، إى واسع الخطو. وقال الكازرونى: الذريع: السريع، وربما يظن هذا اللفظ ضد الاول ولا تضاد فيه، لان معناه أنه كان صلى الله عليه واله مع تثبته فى المشى يتابع بين الخطوات ويسبق غيره، كما ورد فى حديث آخر أنه كان يمشى على هينة وأصحابه يسرعون فى المشى فلا يدر كونه، أو ما هذا معناه، ويجوز أن يريد به نفى التبختر فى مشيه (۲). وقال القاضى فى الشفاء: التقلع: رفع الرجل بقوة، والتكفؤ: الميل إلى سنن المشى وقصده، والهون: الرفق والوقار، والذريع: الواسع الخطو، أى: أن مشيه كان يرفع فيه(۱). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (۲). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه.رجليه بسرعة ويمد خطوه خلاف مشية المختال، ويقصد سمته (۱)، وكل ذلك برفق وتثبت دون عجلة، كما قال: كأنما ينحط من صبب (۲). وقال الجزرى: الصبب: ما انحدر من الارض. قوله: وإذا التفت التفت جميعا، قال الجزرى: أراد أنه لا يسارق النظر، وقيل أراد لا يلوى عنقه يمنه ويسرة إذا نظر إلى الشئ، وإنما يفعل ذلك الطائش الخفيف، ولكن كان يقبل جميعا ويدبر جميعا، قوله: جل نظره الملاحظة، قال الجزرى: هى مفاعلة من اللحظ، وهو النظر بشق العين الذى يلى الصدغ، وأما الذى يلى الانف فالموق والماق. أقول: وفى الفائق وغيره من كتبهم بعد ذلك: يسوق أصحابه (۳) وقالوا فى تفسيره: أى يقدمهم أمامه، ويمشى خلفهم تواضعا، ولا يدع أحدا يمشى خلفه، قال بعضهم: وفى حديث آخر أنه كان يقول: اتركوا خلف ظهرى للملائكة قوله: ليست له راحة، أى فراغ من الفكر والعمل، قوله: بأشداقه، قال الجزرى: الاشداق: جوانب الفم، وإنما يكون ذلك لرحب شدقيه، والعرب تمتدح بذلك انتهى. وقيل: أى كان لا يتشدق فى الكلام بأن بفتح فاه كله، قوله: بجوامع الكلم، قال الجزرى: أى أنه كان كثير المعانى قليل الالفاظ، قوله: فصلا، أى بينا ظاهرا يفصل بين الحق والباطل، وقيل: أى الحكم الذى لا يعاب قائله، قوله: دمثا، قال الجزرى: أراد أنه كان لين الخلق فى سهولة، وأصله من الدمث، وهو الارض السهلة الرخوة، والرمل الذى ليس بمتلبد، قوله: ليس بالجافى، قال: أى ليس بالغليظ الخلقة والطبع، أو ليس بالذى يجفو أصحابه، والمهين يروى بضم الميم وفتحها، فالضم على الفاعل من أهان أى لا يهين من صحبه، والفتح على المفعول من المهانة: الحقارة، وهو مهين، أى حقير، قوله: تعظم عنده النعمة، فى الفائق: يعظم النعمة، وقال: أى لا يستصغر شيئا اوتيه، وإن كان صغيرا، وقال: الذواق: اسم ما يذاق، أى لا يصف الطعام بطيب ولا (۱). السمت: الطريق والمحجة. (۲). شرح الشفاء ۱: ۳۵۶ و ۳۵۷. (۳). يوجد أيضا فى المكارم. ببشاعة (۱)، وقال الجزرى: الذواق: المأكول والمشروب، فعال بمعنى مفعول من الذوق، ويقع على المصدر، والاسم. قوله: فإذا تعوطى الحق، قال الجزرى: أى أنه كان من أحسن الناس خلقا مع أصحابه ما لم ير حقا يتعرض له بإهمال أو إبطال أو إفساد، فاذا رأى ذلك تنمر (۲) وتغير حتى أنكره من عرفه، كل ذلك لنصرة الحق، والتعاطى: التناول والجرأة على الشئ، من عطا الشئ، يعطوه: إذا أخذه وتناوله. أقول: وفى أكثر رواياتهم بعد قوله: حتى ينتصر له: لا يغضب لنفسه ولا ينتصر لها. قوله: يضرب براحته اليمنى، فى بعض رواياتهم بباطن راحته باليمنى. وقال الكازروى: اتصل بها تفسيره: فيضرب بباطن راحته أى يشير بكفه إلى حديثه (۳). وروى القاضى فى الشفاء هكذا: وإذا تحدث اتصل بها فضرب بأبهامه اليمنى راحة اليسرى (۴). قوله: وأشاح، قال الزمخشرى: أى وجد فى الاعراض وبالغ. وقال الجزرى: فيه إنه ذكر النار ثم أعرض وأشاح، المشيح: الحذر، والجاد فى الامر، وقيل: المقبل إليك المانع لما وراء ظهره، فيجوز أن يكون أشاح أحد هذه المعانى، أى حذر النار، كأنه ينظر إليها، أوجد على الايصآء باتقائها، أو أقبل إليك فى خطابه، ومنه فى صفته: إذا غضب أعرض وأشاح، قوله: غضن طرفه، أى كسره وأطرق ولم يفتح عينه، وإنما كان يفعل ذلك ليكون أبعد من الاشر والمرح. قوله: جل ضحكه، بالضم أى معظمه، قوله: ويفتر عن مثل حب الغمام، أى (۱). بشع: عكس حسن وطاب. (۲). أى غضب وساء خلقه.(۳). المنتقى فى مولد المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه. (۴). شرح الشفاء ۱: ۳۴۲. يتبسم ويكثر حتى تبدو أسنانه من غير قهقهة، وهو من فررت الدابة أفرها فرا: إذا كشف شفتها لتعرف سنها، وافتر يفتر افتعل منه، وأراد بحب الغمام البرد. قوله عليه السلام: وشكله: قال الجزرى: أى عن مذهبه وقصده، وقيل: عما يشاكل أفعاله، والشكل بالكسر الدل (۱)، وبالفتح: المثل، والمذهب.

وقال الكازرونى: الشكل بالفتح: النحو، والسيرة (٢). قوله: بالخاصة، قال الجزرى وغيره: أراد أن العامة كانت لا تصل إليه فى هذا الوقت، فكانت الخاصة تخبر العامة بما سمعت منه، فكأنه أوصل الفوائد إلى العامة بالخاصة، وقيل: إن البآء بمعنى (من) أى يجعل وقت العامة بعد وقت الخاصة وبدلا منهم، قوله: وقسمه معطوف على الايثار، قوله: روادا، قال الجزرى: أى طالبين العلم، ملتمسين الحكم من عنده، ويخرجون أداة: هداة للناس، والرواد جمع رائد وهو الذى يتقدم القوم يبصر لهم الكلآء ومساقط الغيث. أقول: ومنهم من قرأ أذلة بالذال المعجمة، أى يخرجون متعظين بما وعظوا، متواضعين من قوله: أذلة على المؤمنين (٣) وهو تصحيف. قوله: إلا عن ذواق، قال الجزرى: ضرب الذواق مثلا لما ينالون عنده من الخير، أى لا يتفرقون إلا عن علم وأدب يتعلمونه، يقوم لانفسهم مقام الطعام والشراب لاجسادهم. وقال القاضى: ويشبه أن يكون على ظاهره (٤) أى فى الغالب والاكثر، قوله: يحذر الناس بالتخفيف: ويحترس منهم، عطف تفسير له، ومنهم من قرأ على بنآء التفعيل إيثارا للتأسيس على التأكيد، أى كان يحذر الناس بعضهم من بعض، ويأمرهم بالحزم، ويحذر هو أيضا منهم، والاول أظهر، قوله: لا يوطن الاماكن، أى لا يتخذ لنفسه مجلسا يعرف به فلا يجلس إلا فيه، وقد فسره بما بعده، قوله: من جالسه، فى بعض رواياتهم (١). الدل: حالة السكينة وحسن السيرة. (٢). المنتقى فى مولود المطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (٣). المائدة: ٥۴. (۴). شرح الشفاء ١: ٣۵٧. بعد ذلك: أو قاومه، أى قام معه، قوله: ولا تؤبن فيه الحرم، قال الجزرى: أى لا يذكرن بقبيح، كان يصام مجلسه عن رفث القول، يقال: أبنت الرجل ابنه: إذا رميته بخلة (١) سوء، فهو مأبون، وهو مأخوذ من الابن وهو العقد تكون فى القسى يفسدها و تعاب بها، قوله: سلاجم جمع سلجم، وهى الطويل، والسرآء بالفتح ممدودا، شجر يتخذ منه القسى، وقال الجوهرى: الابنة بالضم: العقدة فى العود، ومنه قول الاعشى: قضيب سرآء كثير الابن، قوله: لا تنثى فلتاته، قال الجزرى: أى لا تذاع، يقال: نثوت الحديث أنثوه نثوا، والنثآء فى الكلام يطلق على القبيح والحسن، يقال: ما أقبح نثاه وما أحسنه، والفلتات جمع فلتة وهى الزلة، أراد أنه لم يكن لمجلسه فلتات فتنثى. أقول: الضمير فى فلتاته راجع إلى المجلس. قوله: متواصلين فيه بالتقوى، فى بعض رواياتهم: يتواصون فيه بالتقوى، وفى بعضها: يتعاطفون بالتقوى، والفظ: السئ الخلق، والصخب بالصاد والسين: الضجة واضطراب الاصوات للخصام، قوله: كأنما على رؤوسهم الطير، قال الجزرى: وصفهم بالسكون الوقار، وأنهم لم يكن فيهم طيش ولا خفة، لان الطير لا تكاد تقع إلا على شئ ساكن، وقال الفيروزآبادى: كأن على رؤوسهم الطير، أى ساكون هيبة، وأصله أن الغراب يقع على رأس البعير فيلقط منه القراد (٢)، فلا يتحرك البعير لئلا ينفر عنه الغراب، قوله: لا يتنازعون عنده الحديث، أى إذا تكلم أحد منهم أمسكوا حتى يفرغ ثم يتكلم الآخر، فما بعده تفسيره، قوله: حديثهم عنده حديث اولاهم (٣)، وفى بعض النسخ: أولهم بالافراد، ولعله تأكيد للسابق، أى لا يتكلم إلا من سبق بالكلام، قوله: على الجفوة، أى غلظته وبعده من الآداب، قوله: ليستجلبونهم، أى يجيئون معهم بالغربآء إلى مجلسه من كثرة احتماله عنهم، وصبره على ما يكون منهم فى سؤالهم إياه وغير ذلك، (١). الخلة بفتح الخاء وضمها: الخصلة. (٢). القرد والقراد: دويبة تتعلق بالبعير ونحوه، وهى كالقمل للانسان. (٣). الظاهر مما بعده أنه مصحف اولهم. والصحابة كانوا لا يجترؤون على مثل ذلك، وقال الجزرى: رفدته أرفده: إذا أعنته. أقول: وفى بعض رواياتهم: فأرشده، والاظهر أنه هنا فأوفدوه بالواو، قوله: إلا من مكافئ، قال الجزرى: قال القتيبى: معناه إذا أنعم على رجل نعمة فكافاه بالثناء عليه قبل ثنائه، وإذا أثنى قبل أن ينعم عليه لم يقبله، وقال ابن الانبارى: هذا غلط، إذ كان أحد لا ينفك من إنعام النبى صلى الله عليه واله، لان الله بعثه رحمة للناس كافة، فلا يخرج منها مكافئ ولا غير مكافئ، والثنآء عليه فرض لا يتم الاسلام إلا به، وإنما المعنى أنه لا يقبل الثنآء عليه إلا من رجل يعرف حقيقة إسلامه، ولا يدخل عنده فى جملة المنافقين الذين يقولون بألسنتهم: ما ليس فى قلوبهم، وقال الازهرى: فيه قول ثالث إلا من مكافئ، أى مقارب غير مجاوز حد مثله، ولا مقصر عما رفعه الله إليه. قوله: حتى يجوزه، أى يتجاوز عن ذلك الكلام ويتمه ويريد إنشآء كلام آخر فيقطعه النبى صلى الله عليه واله بنهى أو قيام، وفى بعض النسخ ورواياتهم: بانتهآء، فيحتمل أن يكون المعنى فيقطع السائل بانتهآء أو قيام، وليس فى أكثر النسخ الضمير فى يجوزه فيحتمل أن يكون بالرآء المهملة، أى إلا أن يجور ويتكلم بباطل كفحش أو غيبة فيقطعه صلى الله عليه واله بنهى أو بقيام. ثم اعلم أن الصدوق رحمه الله ذكر

فی الشرح فقرتین لم یـذکرهما فی الروایـة (۱)، إذ الشرع شرح روایـة اخری، فـذکره ولم یبـال بعـدم موافقته لما ذکره من الروایـة: إحـداهما: قوله: یسوق أصـحابه، وقـد مرت الاشارة إلیها وإلی موضـعها، والاخری قوله: لکل حال عنـده عتاد، قبل قوله: لا یقصـر عن الحق، وقـال الجزری فی بیانه، أی ما یصـلح لکل ما یقع من الامور، وإنما وصف الحسن علیه السـلام هنـدا بأنه خاله لان أبا هالـة کان زوج خدیجـة رضـی الله عنها قبل النبی صـلی الله علیه واله، فولـدت له هندا وهالة کما سیأتی فی أحوال خدیجة رضـی الله عنها. (۱). یحتمل اسـقاطهما عن قلم النساخ. ۵ - ن: بإسـناد التمیمی، عن الرضا علیه السـلام، عن آبائه، عن علی علیه السـلام قال: ما رأیت أحدا أبعد ما بین المنکبین من رسول الله صـلی الله علیه واله (۱). ۶ - ص: لم یمض النبی صـلی الله علیه واله فی طریق فیتبعه أحد إلا عرف أنه سـلکه من طیب عرقه، ولم یکن یمر بحجر ولا شـجر إلا سجد له (۲). ۷ - یر: الحسن بن علی بن النعمـان، عن یحیی بن عمر، عن أبان الاحمر، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السـلام قال: قال رسول الله صـلی الله علیه واله: إنا معاشر الانبیاء تنام عیوننا، ولا تنام قلوبنا، ونری من خلفنا کما نری من بین أیدینا (۳). ۸ - یر: محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن میمون القداح، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: طلب أبوذر رسول الله صلی الله علیه واله فقیل له: إنه فی حائط کذا وکذا، فمضی یطلبه فدخل إلی الحائط والنبی صلی الله علیه واله نائم، فأخذ عسـیبا یابسا وکسـره لیسـتبرئ به نوم رسول الله صـلی الله علیه واله، قال: ففتح النبی صـلی الله علیه واله عینه وقال: أتخدعنی عن نفسی یا أبا ذر؟ أما علمت أنی أراکم فی منامی کما أراکم فی یقظتی (۴). بیان: قال الفیروزآبادی: العسیب: جریدة من النخل مسـتقیمة رقیقة یکشط خوصـها، والذی لم ینبت علیه الخوص من السـعف انتهی والاستبرآء: کنایة عن الامتحان، أی فعل ذلک لیسـتعلم أنه صـلی الله علیه واله نائم أم لا، أو لیعلم أنه یعلم فی منامه ما یقع عنده أم لا، قوله صـلی الله علیه واله أتخدعنی عن نفسـی، أی أتمکر بی فی أمر نفسـی، وتدعی أنک تؤمن بی، وتفعل ما ینافی ذلک، فإن فعلک یدل علی أنک تحسب أنی لا أری فی منامی مـا أری فی یقظتی، أو المعنی أتخفینی عن نفسـی، أی تحسـبنی غافلاـ عما یفعل بی وعنـدی، وعلی أی حال لا یخلو من تکلف، فإن الشـائع فی هـذا الکلام أنه یسـتعمل فیمن یریـد أن یغوی أحـدا، ویضـله عن الحق، ویوقعه فیما یضـر بنفسه، فیمکن أن یکون عبر عن الشئ بلازمه، أی فعلک هذا یستلزم أن یمکن لاحد أن یخدعنی ویوقعنی فیما یضر بنفسی. (۱). عیون أخبار الرضا: ۲۲۲. (۲). قصص الانبیاء: مخطوط. (۳). بصائر الدرجات: ۱۲۵. (۴). بصائر الدرجات: ۱۲۵. ۹ - یر: محمد بن الحسین، عن محمد بن سنان، عن الحسین بن المختار، عن زید الشـحام قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: طلب أبوذر رحمه الله رسول الله صلی الله علیه واله، فقیل له: إنه صلی الله علیه وآله فی حائط کذا وکذا، فتوجه فی طلبه، فوجده نائما فأعظمه أن ینبهه، فأراد أن یسـتبرئ نومه صـلی الله علیه واله (۱)، فسـمعه رسول الله صـلی الله علیه واله فرفع رأسه فقـال: یـا ابـا ذر أتخـدعنی؟ أمـا علمت أنی أری أعمـالکم فی منـامی کما أراکم فی یقظتی، إن عینی تنـام وقلبی لاـ ینام (۲). یج: مرسـلا مثله. ۱۰ - یر: علی بن إسـماعیل، عن صـفوان، عن العلاـء، عن محمـد، عن أبی جعفر علیه السـلام قال: قال رسول الله صـلی الله علیه واله: أراکم من خلفی کما أراکم بین یدی، لتقیمن صـفوفکم أو لیخالفن الله بین قلوبکم (۳). یر: أیـوب بـن نـوح، عن ابن المغیرة، عن علاـ عن محمـد مثله (۴). ۱۱ - یر: أحمـد بـن محمـد، عن ابن أبی عمیر، عن حمـاد، عن الحلبی، عن أبی عبـدالله علیه السـلام مثله (۵). ۱۲ - یر: الحسن بن علی، عن عـبیس بن هشـام، عن أبی إسـماعیل کـاتب شریـح، عن أبی عتاب زیاد مولی آل وغش، عن أبی عبدالله علیه السـلام مثله (۶).(۱). فیه حذف یعلم من الحدیث السابق.(۲). بصائر الدرجات: ۱۲۵.(۳). بصائر الدرجات: ۱۲۴، صـدر الحـدیث هکذا: قال: قلت له: إنا نصـلی فی مسـجد لنا فربما کان الصف امام وفیه انقطـاع، فأمشـی الیه بجـانبی حتی اقیمه؟ قـال: نعم، کان رسول الله صـلی الله علیه وآله قال: أراکم من خلفی اه.(۴). بصائر الدرجات: ۱۲۴، وللحـدیث أیضا صـدر یوافق معنی ما تقدم.(۵). بصائر الـدرجات: ۱۲۴، والحـدیث فیه هکـذا: قال: إن رسول الله صـلی الله علیه وآله قال: أقیموا صفوفکم فانی أراکم من خلفی کما أراکم بین یدی، ولا تختلفوا فخالف الله بین قلوبکم.(۶). بصائر الدرجات: ۱۲۴، والحدیث فیه هکذا: قال: سـمعت یقول: أقیموا صـفوفکم إذا رأیتم خللا، ولا علیک، أن تأخذ وراک اذا وجدت ضـیقا فی الصـفوف فتتم الصف الـذی خلفک، أو تمشـی منحرفا فتتم الصف الذی قدامک فهو خیر، ثم قال: إن رسول الله صـلی الله علیه وآله قال: أقیموا

صفوفکم فانی أنظر إلیکم من خلفی، لیقیمن أو لیخالفن الله بین قلوبکم. أقول لعل الصحیح لتقیمن بالتاء.۱۳ – سر: محمد بن الحسین، عن یزید بن إسحاق، عن هارون بن حمزهٔ، عن أبی عبدالله علیه السلام مثله (۱). ۱۴ – سن: معاویهٔ بن الحکیم، عن ابن المغیرهٔ، عن إبراهیم بن معرض، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن عمر دخل علی حفصهٔ فقال: کیف رسول الله صلی الله علیه واله فیما فیه الرجال؟ فقالت: ما هو إلا رجل من الرجال، فأنف الله لنبیه صلی الله علیه واله فأنزل إلیه صحفهٔ فیها هریسهٔ من سنبل الجنهٔ، فأکلها فزاد فی بضعه بضع أربعین رجلا (۲). بیان: البضع بالضم: الجماع، والثانی یحتمل الضم والکسر أیضا، والضم أظهر، قال الجزری: فیه صلاهٔ الجماعهٔ تفضل صلاهٔ الواحد ببضع وعشرین درجهٔ، البضع فی العدد بالکسر، وقد یفتح: ما بین الثلاث إلی التسع، وقیل: ما بین الواحد إلی العشرهٔ، وقال الجوهری: تقول بضع سنین، وبضعهٔ عشر رجلا، فإذا جاوزت لفظ العشر لا تقول: بضع وعشرون، وهذا یخالف ما جاء فی الحدیث انتهی، وترک العاطف هنا یضعف أیضا الحمل علی الکسر. ۱۵ – سن: أبی، عن محمد بن سنان، عن منصور الصیقل، عن أبیه، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله تبارک وتعالی أهدی إلی رسوله هریسهٔ من هرائس الجنهٔ، غرست فی ریاض الجنهٔ، وفرکها الحور العین فأکلها رسول الله صلی الله علیه واله فزاد فی قوته بضع أربعین رجلا، وذلک شئ أراد الله أن یسر به نبیه صلی الله علیه واله (۳). ۱۶ – کا: محمد بن یحیی، عن ابن عیسی، عن محمد بن سنان مثله، ثم قال: وفی حدیث آخر رفعه إلی أبی عبدالله علیه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله شکی إلی ربه جل و عز وجع الظهر، فأمره بأکل الحب باللحم، یعنی الهریسهٔ (۴). بیان: الفرک: الدلک. ۱۷ – یج: من معجزاته صلی الله علیه واله أن الاخبار تواترت واعترف بها الکافر والمؤمن (۱). بصائر الدرجات: ۱۲۵، والحدیث فیه مثل ذیل حدیث أبی عتاب الا أن فیه: لتقیمن.(۲). المحاسن: ۴۰۴.(۳). المحاسن: ۴۰۴.(۴). فروع الکافی ۲: ۱۷۰.بخاتم النبوهٔ الذی بین کتفیه علی شعرات متراکمهٔ، تقدمت بها الانبیآء قبل مولده بالزمن الطویل، فوافق ذلک ما أخبروا به عنه فی صفته صلی الله علیه واله (۱). ۱۸ – یج: روی أن النبی صلی الله علیه واله قال: أتموا الرکوع، والسجود، فوالله إنی لاراکم من بعد ظهری إذا رکعتم وسجدتم (۲).۱۹. – قب: کان النبی صلی الله علیه واله قبل المبعث موصوفا بعشرین خصلهٔ من خصال الانبیاء لو انفرد واحد بأحدها لدل علی جلاله، فکیف من اجتمعت فیه، کان نبیا أمینا، صادقا حاذقا، أصیلا نبیلا، مکینا، فصیحا، نصیحا، عاقلا فاضلا، عابدا زاهدا، سخیا مکیا (۳)، قانعا متواضعا، حلیما رحیما، غیورا صبورا، موافقا مرافقا، لم یخالط منجما ولا کاهنا ولا عیافا (۴)، ولما قالت قریش: إنه ساحر علمنا أنه قد أراهم ما لم یقدروا علی مثله، وقالوا: هذا مجنون، لما هجم منه علی شئ لم یفکر فی عاقبته منهم، وقالوا: هو کاهن، لانه أنبأ بالغائبات، وقالوا: معلم، لانه قد أنبأهم بما یکتمونه من أسرارهم، فثبت صدقه من حیث قصدوا تکذیبه، وکان فیه خصال الضعفاء، ومن کان فیه بعضها لا ینظم أمره: کان یتیما فقیرا، ضعیفا وحیدا غریبا، بلا حصار ولا شکوهٔ، کثیر الاعداء، ومع جمیع ذلک تعالی مکانه، وارتفع شأنه، فدل علی نبوته صلی الله علیه واله، وکان الجلف (۵) البدوی یری وجهه الکریم فیقول: والله ما هذا وجه کذاب، وکان صلی الله علیه واله ثابتا فی الشدائد وهو مطلوب، وصابرا علی البأسآء والضراء وهو مکروب محروب (۶)، وکان زهدا فی الدنیا، راغبا فی الآخرهٔ، فثبت له الملک، وکان یشهد کل عضو منه علی معجزهٔ:

(۱). لم نجد الخبرین فی الخرائج، وقد أومأنا سابقا أن نسخهٔ خرائج المصنف کانت تتفاوت مع المطبوع، وتوجد فعلا نسخهٔ منه فی مکتبهٔ سلطان العلماء تخالف المطبوع ایضا.(۲). لم نجد الخبرین فی الخرائج، وقد أومأنا سابقا أن نسخهٔ خرائج المصنف کانتتفاوت مع المطبوع، وتوجد فعلا نسخهٔ منه فی مکتبهٔ سلطان العلماء تخالف المطبوع ایضا.(۳). استظهر المصنف فی الهامش أنه مصحف کمیا، والکمی: الشجاع، أو لابس السلاح لانه یکمی نفسه أی یسترها بالدرع والبیضهٔ.(۴). العیاف: المتکهن. الذی یعمل العیافهٔ أی زجر الطیر.(۵). الجلف: الغلیظ الجافی.(۶). المحروب: الذی سلب ماله وترک بلا شئ.نوره: کان إذا مشی (۱) فی لیلهٔ ظلمآء بداله نور کأنه قمر، قالت عائشهٔ: فقدت إبرهٔ لیلهٔ فما کان فی منزلی سراج، فدخل النبی صلی الله علیه واله فوجدت الابرهٔ بنور وجهه. حمزهٔ بن عمر الاسلمی قال: نفرنا مع النبی صلی الله علیه واله فی لیلهٔ ظلمآء فأضاءت أصابعه عرفه (۲). جابر بن عبدالله: إنه کان لا یمر فی طریق فیمر فیه إنسان بعد یومین إلا عرف أنه عبر فیه. مسلم: کان النبی صلی الله علیه واله یقیل عند ام سلمهٔ فکانت تجمع عرقه وتجعله فی

الطیب. عبدالجبار بن وائل، عن أبیه قال: أتی رسول الله صلی الله علیه واله بدلو من ماء فشرب ثم توضأ فتمضمض، ثم مج (۳) مجهٔ فی الدلو فصار مسکا أو أطیب من المسک. ظله: لم یقع ظله علی الارض، لان الظل من الظلمهٔ، وکان إذا وقف فی الشمس والقمر والمصباح نوره یغلب أنوارها. قامته: کلما مشی مع أحد کان أطول منه برأس، وإن کان طویلا. رأسه: کان یظله سحابهٔ من الشمس، وتسیر لمسیره، وترکد لرکوده، ولا یطیر الطیر فوقه. عینیه (۴): کان یبصر من ورائه کما یبصر من أمامه، ویری من خلفه کما یری من قدامه. أنفه: لم یشم به منذ خلقه الله تعالی رائحهٔ کریههٔ. فمه: کان یمج فی الکوز والبئر فیجدون له رائحهٔ أطیب من المسک.(۱). فی المصدر: کان اذا یمشی.(۲). العرف بالضم: ما ارتفع من رمل أو مکان ونحو ذلک، وسیحتمل إیضا أن یکون ذلک مصحف عرفهٔ. وضبطه فی نسخهٔ المصنف بالفتح، ولم نعرف له معنی یناسب المقام.(۳). أی رمی به.(۴). فی المصدر: عینه.لسانه: کان ینطق بلغات کثیرهٔ. محاسنه: کانت فیه سبع عشرهٔ طاقهٔ نور یتلالؤ فی عوارضه. اذنیه (۱): کان یسمع فی منامه کما یسمع فی انتباهه، ویسمع کلام جبرئیل عند الناس ولا یسمعونه. ربیع الابرار: إنه دخل أبوسفیان علی النبی صلی الله علیه واله وهو یقاد فأحس بتکاثر الناس، فقال فی نفسه: واللات والعزی یا ابن أبی کبشه لاملانها علیک خیلا ورجلا، وإنی لارجو أن أرقی هذه الاعواد، فقال النبی صلی الله علیه واله: أو یکفینا الله شرک یا أبا سفیان. صدره: لم یکن علی وجه الارض أعلم منه. ظهره: کان بین کتفیه خاتم النبوهٔ، کلما أبداه غطی نوره نور الشمس، مکتوب علیه: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، توجه حیث شئت فأنت منصور. فی حدیث جابر بن سمرهٔ: رأیت خاتمه غضروف کتفیه مثل بیض الحمامهٔ. وسئل الخدری عنه فقال: بضعهٔ (۲) ناشزهٔ. أبوزید الانصاری: شعر مجتمع علی کتفیه. السائب بن یزید: مثل زر الحجلهٔ، ولما شک فی موت رسول الله صلی الله علیه واله وضعت أسماء بنت عمیس یدها بین کتفیه، فقالت: قد توفی رسول الله صلی الله علیه واله قد رفع الخاتم. بطنه: کان یشد علیه الحجر من الغرث، فیشبع قلبه، کان تنام عیناه ولا ینام قلبه. یداه: فار المآء من بین أصابعه، وسبح الحصی فی کفه. رکبه: ولد مسرورا (۳) مختونا، وما احتلم قط، لان ذلک من الشیطان، وکان له شهوهٔ أربعین نبیا. جلوسه: عائشهٔ. قلت: یا رسول الله إنک تدخل الخلاء، فإذا خرجت دخلت علی (۱). فی المصدر: اذنه.(۲). البضعهٔ بالکسر والفتح: القطعهٔ من اللحم. الناشزهٔ: المرتفعهٔ.(۳). أی مقطوع السرهٔ، والسرهٔ: التجویف الصغیر المعهود فی وسط البطن.أثرک فما أری شیئا إلا أنی أجد رائحهٔ المسک، فقال: إنا معاشر الانبیاء تنبت أجسادنا علی أرواح الجنهٔ، فما یخرج منه شئ إلا ابتلعته الارض. وتبعه رجل علم مراده فقال صلی الله علیه واله: إنا معاشر الانبیاء لا یکون منا ما یکون من البشر. ام أیمن: أصبح رسول الله صلی الله علیه واله فقال: یا ام أیمن قومی فاهرقی ما فی الفخارهٔ، یعنی البول، قلت: والله شربت ما فیها وکنت عطشی، قالت: فضحک حتی بدت نواجده، ثم قال: أما إنک لا تتجع بطنک أبدا (۱). ومنه حدیث دم الفصد. فخذه: کل دابهٔ رکبها النبی صلی الله علیه واله بقیت علی سنها لا تهرم قط. رجلیه (۲): أرسلهما فی بئر ماؤه أجاج فعذب. قوته: کان لا یقاومه أحد. إسحاق بن بشار: إن رکانهٔ بن عبد بن زید بن هاشم کان من أشد قریش فخلا (۳)، فقال له النبی صلی الله علیه واله فی وادی أصم: یا رکانهٔ ألا تتقی الله وتقبل ما أدعوک إلیه؟ قال: إنی لو أعلم أنه حق لاتبعتک، فقال النبی صلی الله علیه واله: أفرأیت إن صرعتک أتعلم أن ما أقول: حق؟ قال: نعم، قال: قم حتی اصارعک، قال: فقام إلیه رکانهٔ فصارعه، فلما بطش به رسول الله صلی الله علیه واله أضجعه، قال: فعد، فعاد فصرعه، فقال: إن ذا لعجب یا قوم، إن صاحبکم أشحر أهل الارض. حرمته: کان القمر یحرک مهده فی حال صباه، وکان لا یمر علی شجرهٔ إلا سلمت علیه، ولم یجلس علیه الذباب، ولم تدن منه هامهٔ ولا سامهٔ. مشیه: کان إذا مشی علی الارض السهلهٔ لا یبین لقدمیه أثر، وإذا مشی علی الصلبهٔ بان أثرهما.(۱). هکذا فی المصدر أیضا، وقال المصنف: النجیع: دم البطن، ونحتمل قریبا أنه مصحف یوجع أو ییجع.(۲). فی المصدر: رجلاء.(۳). فی المصدر: فحلاء ولعله أصوب.هیبته: کان عظیما مهیبا فی النفوس حتی ارتاعت رسل کسری، مع أنه کان بالتواضع موصوفا، وکان محبوبا فی القلوب حتی لا یقلیه (۱) مصاحب، ولا یتباعد عنه مقارب، قال السدی فی قوله: سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب (۲): لما ارتحل أبوسفیان و المشرکون یوم احد متوجهین إلی مکهٔ قالوا: ما صنعنا قتلناهم حتی لم یبق منهم إلا الشرید (۳) ترکناهم، إذ هموا وقالوا: ارجعوا فاستأصلوهم، فلما عزموا علی ذلک ألقی الله فی قلوبهم الرعب حتی رجعوا عما هموا.

وروی أن الکفار دخلوا مکهٔ کالمنهزمین مخافهٔ أن یکون له الکرهٔ علیهم، وقال صلی الله علیه وآله: نصرت بالرعب مسیرهٔ شهر. قوله تعالی: وکف أیدی الناس عنکم (۴) وذلک أن النبی صلی الله علیه واله لما قصد خیبر وحاصر أهلها همت قبائل من أسد وغطفان أن یغیروا (۵) علی أهل المدینهٔ، فکف الله عنهم بإلقاء الرعب فی قلوبهم. قوله تعالی: هو الذی أیدک بنصره (۶) وقال صلی الله علیه واله: لم نخل فی ظفر (۷) إما فی ابتداء الامر وإنما فی انتهائه، وکان جمیل بن معمر الفهری حفیظا لما یسمع، ویقول: إن فی جوفی لقلبین أعقل بکل (۸) واحد منهما أفضل من عقل محمد، فکانت قریش تسمیه ذا القلبین، فتلقاه أبوسفیان یوم بدر وهو آخذ بیده إحدی نعلیه، والاخری فی رجله، فقال له: یابا معمر ما الخبر؟ قال: انهزموا، قال: فما حال نعلیک؟ قال: ما شعرت إلا أنها فی رجلی لهیبهٔ محمد، فنزل: ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه (۹).(۱). أی لا یبغضه.(۲). آل عمران: ۱۵۱.(۳). الشرید: الطرید.(۴). الفتح: ۲۰.(۵). أغار علیهم: هجم وأوقع بهم.(۶). الانفال: ۶۲.(۷). من ظفر ظ.(۸). فی المصدر: لکل واحد.(۹). الاحزاب: ۴.أمیر المؤمنین علیه السلام:

وینصر الله من لاقاه إن له نصرا یمثل بالکفار إذ عندوا (۱).

بیان: النبل: بالضم: الذکاء والنجابهٔ، والمکانهٔ: المنزلهٔ، والعرف بالفتح: الریح الطیبهٔ، وقال الجزری فی صفهٔ خاتم النبوهٔ: إنه مثل زر الحجلهٔ، الزر واحد الازرار التی تشد بها الکلل والستور، علی ما یکون فی حجلهٔ العروس، وقیل: إنما هو بتقدیم الراء علی الزای، ویرید بالحجلهٔ القبجهٔ (۲)، مأخوذا من أرزت الجرادهٔ: إذا کبست ذنبها فی الارض فباضت، ویشهد له ما رواه الترمذی فی کتابه بإسناده عن جابر بن سمرهٔ قال: کان خاتم رسول الله صلی الله علیه واله الذی بین کتفیه غدهٔ حمراء مثل بیضهٔ الحمامهٔ انتهی. والغرث: الجوع، قوله: علی أرواح الجنهٔ، فی بعض النسخ بالمهملتین، أی الارواح التی تدخل الجنهٔ، أو هی جمع الریح، أی أجسادنا طیبهٔ کطیب ریح أهل الجنهٔ، وفی بعض النسخ بالمعجمتین أی الحور، وقال الفیروزآبادی: النجیع: دم البطن. ۲۰ – قب: الترمدی فی الشمائل والطبری فی التاریخ والزمخشری فی الفائق والفتال فی الروضهٔ: رووا صفهٔ النبی صلی الله علیه واله بروایات کثیرهٔ منها عن أمیر المؤمنین علیه السلام وابن عباس وأبی هریرهٔ وجابر بن سمرهٔ وهند بن أبی هالهٔ أنه کان صلی الله علیه واله فخما مفخما، فی العیون معظما، وفی القلوب مکرما، یتلالؤ وجهه تلالا القمر لیلهٔ البدر، أزهر منور اللون، مشربا بحمرهٔ، لم تزر به مقلهٔ، لم تعبه ثجلهٔ، أغر أبلج أحور أدعج أکحل أزج، عظیم الهامهٔ، رشیق القامهٔ، مقصدا واسع الجبین، أقنی العرنین، أشکل العینین، مقرون الحاجبین، سهل الخدین صلتهما، طویل الزندین، شبح الذراعین، عظیم مشاشهٔ المنکبین، طویل ما بین المنکبین، شثن الکفین، ضخم القدمین، عاری الثدیین، خمصان الاخمصین، مخطوط المتیتین (۳)، أهدب الاشفار، کث اللحیهٔ، ذا وفرهٔ، وافر السبلهٔ، أخضر الشمط،(۱). مناقب آل أبی طالب ۱: ۸۴ – ۸۶ ط ایران و ۱۰۷ – ۱۱۰ ط النجف وفیه: ما عندوا.(۲). القبجهٔ: طائرهٔ تشبه الحجل، یقال لها بالفارسیهٔ: کبک.(۳). فی المصدر: المتینین. ولعله مصحف المتنین.ضلیع الفم (۱) أشم أشنب (۲) مفلج الاسنان، سبط الشعر، دقیق المسربهٔ، معتدل الخلق، مفاض البطن، عریض الصدر، کأن عنقه جید دمیهٔ فی صفاء الفضهٔ، سائل الاطراف، منهوس (۳) العقب قصیر الحنک، دانی الجبهٔ، ضرب اللحم بین الرجلین، کان فی خاصرته انفتاق، فعم الاوصال، لم یکن بالطویل البائن، ولا بالقصیر الشائن، ولا بالطویل الممغط، ولا بالقصیر المتردد، ولا بالجعد القطط، ولا بالسبط ولا بالمطهم ولا بالمکلثم ولا بالابیض الامهق، ضخم الکرادیس، جلیل المشاش (۴)، کنوز المنخر (۵)، لم یکن فی بطنه ولا فی صدره شعر إلا موصل ما بین اللبهٔ إلی السرهٔ کالخط، جلیل الکتد، أجرد ذا مسربهٔ، وکان أکثر شیبه فی فودی رأسه وکأن کفه کف عطار مسها بطیب، رحب الراحهٔ، سبط القصب، وکان إذا رضی وسر فکأن وجهه المرآهٔ، وکان فیه شئ من صور، یخطو تکفؤا، ویمشی الهوینا، یبدؤ القوم إذا سارع إلی خیر، وإذا مشی تقلع کأنما ینحدر فی صبب، إذا تبسم یتبسم عن مثل المنحدر عن بطون الغمام، وإذا افتر افتر عن سنا البرق إذا تلالا، لطیف الخلق، عظیم الخلق، لین الجانب إذا طلع بوجهه علی الناس رأوا جبینه کأنه ضوء السراج المتوقد. کأن عرقه فی وجهه اللؤلؤ، وریح عرقه أطیب من ریح المسک الاذفر، بین کتفیه خاتم النبوهٔ. أبوهریرهٔ: کان یقبل جمیعا ویدبر جمیعا. جابر بن سمرهٔ: کانت فی ساقه (۶) حموشهٔ.

أبوحجيفة: (٧) كان قد سمط عارضاه وعنفقته بيضاء.(١). رجل ضليع الفم أى عظيمه. وتقدم شرح بعض اللغات المشكلة فى الخبر السابق.(٢). فى المصدر: أغنب، أقول: فى القاموس: الغنب كصرد: دارات أوساط أشداق الغلمان الملاح.(٣). منهوش خ ل.(۴). المشاش جمع المشاشة: النفس أو الطبيعة ورأس العظم اللين.(۵). فى المصدر: أنور المتجرد. وتقدم معناه.(۶). فى المصدر: فى ساقيه.(٧). فى المصدر: أبوجحيفة بتقديم المعجمة وهو الصحيح، اسم وهب بن عبدالله السوائى. يقال له: وهب الخير، صحابى معروف، وصحب امير المؤمنين عليا عليه السلام، مات سنة ٧۴.ام هانى: رأيت رسول الله صلى الله عليه واله ذا ضفائر أربع، والصحيح أنه كان له ذؤابتين، و ومبدأها من هاشم. أنس: ما عددت فى رأس رسول الله صلى الله عليه واله ولحيته إلا أربع عشرة شعرة بيضآء، ويقال سبع عشرة. ابن عمر: إنما كان شيبه نحوا من عشرين شعرة بيضآء. البراء بن عازب: كان يضرب شعره كتفيه. أنس: له لمة إلى شحمة اذنيه. عائشة: كان شعره فوق الوفرة ودون الجمة (١). بيان: قال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله كان أزهر اللون، الازهر: الابيض المستنير، والزهرة والزهرة: البياض النير، وهو أحسن الالوان انتهى. ويقال: زرى عليه، أى عابه، وزرى به، أى تهاون، والمقلة بالضم: الحدقة، وفى رواياتهم بالصاد المهملة والقاف، قال الجزرى: فى حديث ام معبد ولم تزر به صقلة، أى دقة ونحول، يقال: صقلت الناقة: إذا أضمرتها، وقيل: أرادت أنه لم يكن منتفخ الخاصرة جدا، ولا ناحلا جدا، ويروى بالسين على الابدال من الصاد، ويروى صعلة، وهى صغر الرأس، وهى أيضا الدقة والنحول فى البدن، وقال فى قوله: لم تعبه ثجلة. أى ضخم بطن، ويروى بالنون والحاء، أى نحول ودقة، وقال الجوهرى: الثجلة بالضم: عظم البطن، وسعته، قوله: أغر، أى أبيض صافى اللون، قوله: أبلج، أى مشرق الوجه مسفرة، ذكره الجزرى، وقال الفيروزآبادى: الحور بالتحرك: أن يشتد بياض بياض العين وسواد سوادها، وتستدير حدقتها، وترق جفونها، ويبيض ما حواليها، أو شدة بياضها، وسوادها فى شدة بياض الجسد. وقال: الكحل محركة: أن يعلوا منابت الاشفار سواد خلقة، أو أن يسود مواضع الكحل كحل، كفرح، فهو أكحل، والكحلاء: الشديدة سواد العين، أو التى كأنها مكحولة، وإن لم تكحل، وقال: رجل رشق: حسن القد لطيفه، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله(١). مناقب آل أبى طالب ١: ١٠٧ و ١٠٨ ط ايران و ١٣۵ و ١٣۶ ط النجف.كان أبيض مقصدا، هو الذى ليس بطويل ولا قصير ولا جسيم، كأن خلقه نحى (١) القصد من الامور، والمعتدل الذى لا يميل إلى طرفى الافراط والتفريط، وقال فى قوله: أشكل العينين: أى فى بياضها شئ من حمرة، وهو محمود محبوب، يقال: مآء أشكل: إذا خالطه الدم، وقال: فى صفته صلى الله عليه واله كان صلت الجبين، أى واسعه، وقيل: الصلت: الاملس، وقيل: البارز، وفى حديث آخر. كان سهل الخدين صلتهما، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: أنه كان مشبوح الذارعين، أى طويلهما، وقيل: عريضهما، وفى رواية: كان شبح الذراعين، والشبح: مدك الشئ بين أوتاد كالجلد والحبل، وقال الجوهرى: رجل مشبوح الذراعين: عريضهما، وكذلك شبح الذراعين بالتسكين، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله جليل المشاش، أى عظيم رؤوس العظام كالمرفقين والكعبين والركبتين، وقال الجوهرى: هى رؤوس العظام اللينة التى يمكن مضغها، قوله: مخطوط المتيتين، لم أجد له معنى، ولعله إما تصحيف الليتين من ليت العنق: صفحته، أو المتنين من متنى الظهر، وقال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله كان أهدب الاشفار، وفى رواية: هدب الاشفار، أى طويل شعر الاجفان، وقال: فيه إنه كان وافر السبلة، السبلة بالتحريك: الشارب، والجمع السبال، قاله الجوهرى: وقال الهروى: هى الشعرات التى تحت اللحى الاسفل، والسبلة عند العرب: مقدم اللحية وما أسبل منها على الصدر، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: كان أخضر الشمط، أى كانت الشعرات التى شابت منه قد اخضرت بالطيب والدهن المروح انتهى، أقول: الاظهر أن الخضرة كانت للخضاب، وإنما حمل على ذلك لانكار أكثرهم اختضابه صلى الله عليه وآله، وقال فى قوله: مفاض البطن: أى مستوى البطن مع الصدر، وقيل: المفاض ما يكون فيه امتلاء من فيض الاناء، ويريد به أسفل بطنه، وقال فى صفته صلى الله عليه واله: منهوس الكعبين، أى لحمهما قليل، والنهس: أخذ اللحم بأطراف الاسنان، والنهش: الاخذ بجميعها، و يروى منهوس القدمين، وبالشين أيضا، وقال فى صفة موسى عليه السلام: أنه ضرب من الرجال، هو الخفيف اللحم، الممشوق المستدق، وقال الجوهرى: الضرب: الرجل الخفيف اللحم، وقال الجزرى فى صفته صلى الله عليه واله: كان فى خاصرتيه انفتاق، أى اتساع، وهو

محمـود فی (۱). فی النهایـة: انحی به.الرجـال، مـذموم فی النسـاء، وقـال: فی صـفته صـلی الله علیه واله کـان فعم الاوصال، أی ممتلئ الاعضـاء، یقـال: فعمت الانـاء وأفعمته: إذا بـالغت فی ملئه، وقال فی الباین: أی المفرط طولا الـذی بعـد عن قـد الرجال الطوال، وقال: المطهم: المنتفخ الوجه، وقیل: الفاحش السـمن، و قیل: النحیف الجسم، وهو من الاضداد، وقال: المکلثم من الوجوه: القصـیر الحنک، الدانی الجبهة، المسـتدیر مع خفة اللحم، أراد أنه کان أسیل الوجه ولم یکن مستدیرا، وقال: الامهق: الکریه البیاض کلون الجص: یرید أنه کان نیر البیاض، وقال: الکتد بفتح التاء وکسـرها: مجتمع الکتفین، وهو الکاهل، وقال: الاجرد: الذی لیس علی بدنه شعر، ولم یکن کـذلک، وإنما أراد به أن الشـعر کان فی أماکن من بـدنه، کالمسـربة، والساعـدین والساقین، فإن ضد الاجرد الاشـعر، وهو الذی علی جمیع بدنه شـعر، وقال فی فودی رأسه: أی ناحیته، کل واحد منهما فود، وقیل: الفود: معظم شـعر الرأس، وقال: الهوینا تصـغیر الهونی، تأنیث الاهون، والغرض اللین، والتثبت، قوله: کان یقبل جمیعا، قـد عرفت ما قیل فیه، وقـد سـمعت بعض مشائخی یقول: إنه کنایـة عن ضخامة جسـمه، ورصافة بدنه صلی الله علیه واله، أی کان لا یمکنه تحریک الرأس إلا بتحریک البدن، وهو من علامات الشجاعة کما هو المشاهـد فی المعروفین بها، والحموشة: الدقة، وقال الجزری: فیه أنه کان فی عنفقته شـعرات بیض، العنفقة: الشـعر الذی فی الشـفة السـفلی، وقیل: الشـعر الذی بینها وبین الذقن انتهی، والضفائر: الذوائب المنسوجة، وقال الجزری: فیه ما رأیت ذا لمة أحسن من رسول الله صـلی الله علیه واله، اللمـة: من شـعر الرأس دون الجمة، وسـمیت بذلک لانها ألمت بالمنکبین، فإذا زادت فهی الجمة: فقال: الجمة من شعر الرأس: ما سقط علی المنکبین (۱). ۲۱ – شی: فی روایة صفوان الجمال، عن أبی عبدالله علیه السلام وعن سعد الاسکاف عن أبی جعفر علیه السـلام: جاء أعرابی أحـد بنی عامر فسأل عن النبی صـلی الله علیه واله فلم یجده، قالوا: هو یفرج (۲)، فطلبه فلم یجده، قـالوا: هـو بمنی، قـال: فطلبه فلم یجـده، فقـالوا: هو (۱). تقـدم شـرح سائر اللغات الغریبـة فی الاحادیث السابقـة.(۲). هکذا فی نسـخة المصـنف، وفی المطبوع: بقزح وهو الصـحیح، قـال یـاقوت: قزح بضم أوله وفتـح ثـانیه، وحـاء مهملـة: القرن الـذی یقف الامام عنـده بالمزدلفـة عن یمین الامـام، وهو المیقـدة وهو الموضع الـذی کانت توقـد فیه النیران فی الجاهلیـة، وهو موقف قریش فی الجاهلیـة، اذ کانت لا تقف بعرفة انتهی، وفی المجمع: قزح کصـرد: اسم جبل بالمزدلفة، قال الشیخ)أی الطوسی(: هو جبل هناک یستحب الصعود علیه.بعرفه، فطلبه فلم یجـده، قالوا: هو بالمشاعر، قالوا: (۱) فوجـده فی الموقف، قال: حلوا لی النبی صـلی الله علیه واله، فقال الناس: یا أعرابی ما أنکرک، إذا وجدت النبی صلی الله علیه واله وسط القوم وجدته مفخما، قال: بل حلوه لی حتی لا أسأل عنه أحدا، قالوا: فإن نبی الله أطول من الربعـة، وأقصـر من الطویل الفاحش، کأن لونه فضـة وذهب، أرجل الناس جمـة، وأوسع الناس جبهة، بین عینیه غرة، أقنی الانف، واسع الجبین، کث اللحیـة، مفلـج الاسـنان، علی شـفته السـفلی خال، کأن رقبته إبریق فضة، بعید ما بین مشاشة المکنبین، کأن بطنه وصدره سبل (۲) سـبط البنان، عظیم البراثن، إذا مشـی مشی متکفئا وإذا التفت التفت بأجمعه، کأن یده من لینها متن أرنب، إذا قـام مع إنسـان لم ینفتـل حتی ینفتـل صاحبه، وإذا جلس لم یحل حبوته (۳) حتی یقوم جلیسه، فجـآء الاـعرابی فلما نظر إلی النبی صلی الله علیه واله عرفه، قال بمحجنه (۴) علی رأس ناقة رسول الله صـلی الله علیه واله عند ذنب ناقته فأقبل الناس تقول: ما أجرأک یا أعرابی؟ قـال النبی صـلی الله علیه واله: دعوه فـإنه أرب (۵)، ثم قـال: ما حاجتک؟ قال: جاءتنا رسـلک تقیموا الصـلاة، وتؤتوا الزکاة، وتحجوا البیت، وتغتسـلوا من الجنابة، وبعثنی قومی إلیک رائدا، أبغی (۶) أن أسـتحلفک وأخشی أن تغضب، قال: لا أغضب، إنی أنا الـذی سـمانی الله فی التوراة والانجیل محمـد رسول الله، المجتبی المصـطفی، لیس(۱). قـال خ ل.(۲). سـواء خ ل.(۳). الحبوة بالفتح والضم: ما یحتبی به أی یشـتمل به من ثوب أو عمامـة.(۴). لعـل المعنی: مـال أو أشار بمحجنه. والمحجن. العصا المنعطفـة الرأس، أو کل معطوف الرأس علی الاطلاق.(۵). أدیب خ ل.(۶). أی أطلب.بفحاش ولا سـخاب فی الاسواق، ولا یتبع السـیئة السیئة، ولکن یتبع السیئة الحسنة، فسلنی عما شئت، وأنا الذی سمانی الله فی القرآن: ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فسل عما شئت، قال: إن الله الذی رفع السـماوات بغیر عمد هو أرسـلک؟ قال: نعم هو أرسـلنی، قال: بالله الذی قامت السـماوات بأمره هو الذی أنزل علیک الکتاب، وأرسـلک بالصـلاة المفروضـة، والزکاة المعقولة؟ قال: نعم، قال: وهو أمرک بالاغتسال من الجنابة وبالحدود کلها؟ قال: نعم،

قال: فإنا آمنا بالله ورسله وكتابه واليوم الآخر والبعث والميزان والموقف والحلال والحرام صغيره وكبيره، قال: فاستغفر له النبى صلى الله عليه واله ودعا (١). توضيح: قال الجزرى: فى صفته صلى الله عليه واله أطول من المربوع، هو بين الطويل والقصير، يقال: رجل ربعة ومربوع، وقال الفيروزآبادى: البرثن كقنفذ: الكف مع الاصابع، ومخلب الاسد، أو هو للسبع كالاصبع للانسان. وقال الكازرونى: فى روايـة، عن على عليه السلام يصفه صلى الله عليه واله لاعرابى: إذا نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه واله عرفته ليس بالطويل المتثنى، ولا القصير الفاحش، أبيض مشرب حمرة، ربعة، أحسن الناس، شعره إلى شحمة اذنه، عريض الجبهة، ضخم العينين، أقرن الحاجبين مفلج الثنايا، أسيل الخد، كث اللحية، على شفته السفلى خال، كأن عنقه إبريق فضة، بعيد ما بين المنكبين، صخم البراثن. كذا جاء فى الروايـة، وقال بعض علمائنا: وأظن الصواب: ضخم الكراديس ليس على ظهره ولا بطنه إلا شعر كقضيب الفضة يجرى، شثن الكفين، كأن كفه من لينها متن أرنب، إذا مشى مشى متقلعا، كأنه يهبط من صبب، وإذا التفت التفت بأجمعه، وإذا صوفح لم ينزع يده حتى ينزع الآخر، وإذا احتبى إليه رجل لم يحل حبوته حتى يكون الرجل هو الذى يحل حبوته، وإذا ضحك تبسم، يجزى بالحسنة الحسنة، وبالسيئة الحسنة، ليس بسخاب فى الاسواق. ثم قال: المتثنى: الذاهب طولا ـ يستعمل فى طول لا ـ عرض له، لا يستمسك طوله من غير عرض كأنه ينحنى، قوله: إذا احتبى إليه رجل، من عادة العرب إذا جلس (١). تفسير العياشى: مخطوط.أحدهم متمكنا أن يحتبى بثوبه، فإذا أراد أن يقوم حل حبوته، يعنى إذا جلس إليه رجل لم يقم من عنده حتى يكون الرجل هو الذى يبدء بالقيام انتهى (١). وقال الجزرى: فيه أن رجلا اعترض النبى صلى الله عليه واله يسأله، فصاح به الناس فقال: دعوا الرجل أرب ماله، فى هذه اللفظة ثلاث روايات: أحدها أرب بوزن علم، ومعناها الدعآء عليه، أى اصيبت آرابه (٢) وسقطت، وهى كلمة لا يراد بها وقوع الامر، كما يقال: تربت يداك وقاتلك الله، وإنما ذكر فى معنى التعجب، وفى هذا الدعآء من رسول الله صلى الله عليه واله قولان: أحدهما تعجبه من حرص المسائل ومزاحمته، والثانى لما رآه بهذه الحال من الحرص غلبه طبع البشرية فدعا عليه (٣)، وقيل: معناه احتاج فسأل، من أرب الرجل: إذا احتاج، ثم قال: ماله، أى أى شئ به وما يريد، والروايـة الثانية: أرب ماله بوزن جمل (٤)، أى حاجة له، وما زائدة للتقليل، أى له حاجة يسيرة، وقيل: معناه حاجة جاءت به، فحذف، ثم سأل فقال: ماله، والرواية الثالثة: أرب بوزن كتف، والارب: الحاذق الكامل، أى هو أرب، فحذف المبتدآء، ثم سأل فقال: ماله؟ أى ما شأنه، ومثله الحديث الآخر: أنه جاءه رجل فقال: دلنى على عمل يدخلنى الجنة، فقال: أرب ما له؟ أى أنه ذو خبرة وعلم انتهى. اقول: كان فى المنقول منه دعوه فإنه أديب بالدال المهملة والياء المثناة، ثم الموحدة، وكان يحتمل الراء أيضا، وقد عرفت مما نقلنا تصحيحه وتوجيهه. ٢٢ - كا: العدة، عن سهل، عن محمد بن حسن بن شمون، عن على بن محمد النوفلى، عن أبى الحسن عليه السلام قال ذكرت الصوت عنده، فقال: إن على بن الحسين عليه السلام كان يقرء (۵) فربما يمر (۶) به المار فصعق من حسن صوته، وإن الامام لو أظهر من ذلك (١). المنتقى فى مولود المصطفى: الفصل الرابع فى جامع أوصافه صلى الله عليه وآله. (٢). آراب جمع الارب: العضو.(٣). وذلك يصح عند من يرى جواز غلبة طبع البشرية عليه كالجزرى وأمثاله وأما الامامية فهم لا يجوزون ذلك.(۴). فى النهاية: بوزن حمل.(۵). يقرء القرآن خ ل.(۶). مر خ ل وهو الموجود فى المصدر.شيئا لما احتمله الناس من حسنه، قلت: ولم يكن رسول الله صلى الله عليه واله يصلى بالناس ويرفع صوته بالقرآن؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يحمل الناس من خلفه (١) ما يطيقون (٢). ٢٣ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن على بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قلت لابى جعفر عليه السلام: صف لى نبى الله صلى الله عليه واله، قال: كان نبى الله أبيض مشرب حمرة، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الاطراف، كأن الذهب أفرغ على براثنه، عظيم مشاشة المنكبين، إذا التفت يلتفت جميعا من شدة استرساله، سربته (٣) سائلة من لبته إلى سرته كأنها وسط الفضة المصفاة، وكأن عنقه إلى كاهله إبريق فضة، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد المآء، وإذا مشى تكفأ كأنه ينزل فى صبب، لم ير مثل نبى الله صلى الله عليه وآله قبله ولا بعده صلى الله عليه واله (۴). بيان: قوله عليه السلام: كأن الذهب افرغ على براثنه، لعل المراد وصف صلابة كفه صلى الله عليه واله وشدة قبضه مع عدم يبس ينافى سهولة القبض، فإن الذهب لها جهة صلابة ولين، ويحتمل أن يكون التشبيه فى الحمرة أو فى

النور، وفى إعلام الورى: على تراقيه، وقـد مر مثله. قوله عليه السـلام: من شدة استرساله، الاسترسال. الاستيناس والطمأنينة إلى الانسان، والثقـة به فيما يحـدثه ذكره الجزرى، وهـذا يـدل على أن التفاته صـلى الله عليه واله جميعا إنما كان لعدم نخوته، وشدة لطفه، وحسـن خلقه، لاـ كمـا ظنه الاـكثر أنه إنما كان يفعل ذلك لمتانته ووقاره كما مر، والسـربة بالضم: الشـعر وسط الصـدر إلى البطن. وقوله عليه السـلام: كأنهـا وسـط الفضـة، تشبيه بليغ، حيث شـبه هـذا الخيط من الشـعر فى وسط البطن بما يتخيل الانسان من خط أسود فى وسـط الفضـة المصـقولة إذا كانت فيها حدبـة فلا تغفل.(۱). مـن خلقه خ ل.(۲). الاصول ۲: ۶۱۵.(۳). سـرته خ ل. أقول: هو مصـحف.(۴). الاصول ۱: ۴۴۳. ۲۴ – كا: محمـد بن يحيى، عن أحمـد بن محمد، عن حماد، عن أيوب بن هارون، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: قلت له: أكـان رسول الله صـلى الله عليه واله يفرق شـعره؟ قـال: لا، لان رسول الله صـلى الله عليه واله (۱) كان إذا طال شـعره كان إلى شحمة اذنه (۲). ۲۵ – كا: العدة، عن سـهل، عن محمد بن عيسى، عن عمرو بن إبراهيم، عن خلف ابن حماد، عن عمرو بن ثابت، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قلت: إنهم يروون أن الفرق من السنة، قال: من السنة، قلت: يزعمون أن النبى صلى الله عليه واله فرق، قال: ما فرق النبى صـلى الله عليه واله ولا كانت الانبيآء تمسك الشـعر (۳). ۲۶ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسـى، عن ابن أبى نصر، عن على بن أبى حمزة، عن أبى بصير قال: قلت لابى عبدالله عليه السلام: الفرق من السنة؟ قال: لا، قلت: فهل فرق رسول الله صـلى الله عليه واله؟ قـال: نعم، قلت: كيف فرق رسول الله صـلى الله عليه واله وليس من السـنة؟ قال: من أصابه ما أصاب رسول الله صلى الله عليه واله يفرق كما فرق رسول الله صلى الله عليه واله وإلا فلا (۴)، قلت: كيف؟ قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله لما صد (۵) عن البيت وقـد كـان ساق الهـدى وأحـرم (۶) أراه الله الرؤيـا بـالحق لتـدخلن المسـجد الحرام إن شاء الله آمنين محلقين رؤوسـكم ومقصـرين لا تخافون فعلم رسول الله صـلى الله عليه واله أن الله سـيفى له بما أراه، فمن ثم وفر ذلك الشـعر الذى كان على رأسه حين أحرم، انتظـارا لحلقه فى الحرم حيث وعـده الله عزوجل، فلما حلقه لم يعـد فى توفير الشـعر، ولا كان ذلك من قبله صـلى الله عليه واله (۷). ۲۷ – كا: عدة من أصـحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسـين بن سعيد، عن محمد بن (۱). فى المصدر: ان رسول الله صلى الله عليه وآله.(۲). فروع الكافى ۲: ۲۱۵.

(۳). فروع الكـافى ۲: ۲۱۵. (۴). فى المصـدر: كما فرق رسول الله صـلى الله عليه فقـد أصاب سـنة رسول الله صـلى الله عليه و آله والا فلا.(۵). أى منع.(۶). فى المصـدر: وأحرم وأراه الله الرؤيـا التى أخبره الله بهـا فى كتـابه، إذ يقول: لقـد صـدق الله رسوله الرؤيا بالحق اه.(۷). فروع الكافى ۲: ۲۱۵.سـنان، عن ابن مسـكان، عن إسماعيل بن عمار، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رؤئى فى الليلة الظلمآء رؤئى له نور كأنه شقة قمر (۱). اقول: قال الكازرونى فى المنتقى: روى عن على عليه السلام كان النبـى صـلى الله عليه واله ضـخم الرأس، عظيم العينين، هـدب الاشـفار، مشـرب العينين، حمرة، كـث اللحيـة، أزهر اللون، شـثن الكفين والقدمين، إذا مشـى تكفأ كأنما يمشـى فى صعد، وإذا التفت إلتفت جميعا. وفى رواية عنه عليه السلام أيضا قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أبيض مشـربا بياضه حمرة، أهـدب الاشـفار، أسود الحدقـة، لا قصـير ولا طويل، وهو إلى الطول أقرب، لا جعـد ولا سـبط عظيم المناكب، فى صدره مسـربة، شـثن الكف والقدم، كأن عرقه اللؤلؤ، إذا مشى تكفأ كأنه يمشى فى صعد، لم أر قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه واله. وعنه عليه السـلام أيضا: قال: ليس بالذاهب طولا، وفوق الربعة، إذا جآء مع القوم غمرهم، أبيض ضـخم الهامة، أغر أبلج، أهدب الاشـفار، شـثن الكفين والقدمين، إذا مشى يتقلع كأنما ينحدر من صبب، كأن العرق فى وجهه اللؤلؤ، لم أر قبله ولا بعده مثله، بأبى هو وامى صـلى الله عليه واله. وفى رواية عنه عليه السـلام أيضا: لم يكن بالطويل الممغط، ولا القصير المتردد، كأنه ربعة من القوم، ولم يكن بالجعـد القطـط، ولاـ بالسـبط، كـان جعـدا رجلاـ ولم يكن بالمطهم ولا المكلثم، وكان فى الوجه تـدوير (۲)، أبيض مشـرب، أدعج العينين، أهدب الاشـفار، جليل المشاش والكتد، أجرد، شـثن الكفين والقدمين، إذا مشـى يتقلع كأنما يمشى فى صبب، وإذا التفت التفت جميعه، بين كتفيه خـاتم النبوة، وهو خـاتم النبيين، أجود النـاس كفا، وأرحب الناس صـدرا، وأصـدق الناس لهجـة، وأوفى النـاس ذمـة، وألينهم عريكـة، وأكرمهم عشـرة، من رآه بديهـة هـابه، ومن خـالطه معرفـة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعـده

مثله.(۱). اصول الکافی ۱: ۴۴۶.(۲). تدویرا خ ل.ثم قال: وقد فسر الاصمعی هذا الحدیث فقال: الممغط: الذاهب طولا ویروی هذا بالغین والعین، والمتردد: الداخل بعضه فی بعض قصرا، والمطهم: البادن الکثیر اللحم، والمکلثم: المدور الوجه کذا ذکره الاصمعی، وقال غیره: المکلثم من الوجه: القصیر الحنک، الدانی الجبهة، المستدیر الوجه، ولا یکون إلا مع کثرة اللحم، وقال أبوعبید: کان أسیلا ولم یکن مستدیر الوجه، وهذا الاختلاف یکون إذا لم یکن بعده قوله: وکان فی الوجه تدویر، والاوجه أن یقال: لم یکن بالاسیل جدا، ولا المدور مع إفراط التدویر، کان بین المدور والاسیل، کأحسن ما یکون، إذ کل شئ من خلقه کان معتدلا، والافراط غیر مستحب فی شئ. وعن جابر بن سمرة قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله ضلیع الفم، أشکل العینین، منهوش العقب. قال الراوی: قلت لسماک راویه عن جابر: ما معنی ضلیع الفم؟ قال: عظیم الفم، قلت: ما أشکل العینین؟ قال: طویل شق العین، قلت: ما منهوش العقب؟ قال: قلیل لحم العقب، والمنهوس بالسین المهملة: قلیل اللحم أیضا، ویروی بالحرفین. وعن ابن عباس قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله أفلج الثنیتین، إذا تکلم رأی کالنور یخرج من بین ثنایاه. وعن أنس قال: ما عددت فی رأس رسول الله صلی الله علیه واله ولحیته إلا أربع عشرة شعرة بیضآء. وقیل لجابر بن سمرة: کان فی رأس رسول الله صلی الله علیه واله شیب؟ قال: لم یکن فی رأس رسول الله صلی الله علیه واله شیب إلا شعرات فی مفرق رأسه، إذا دهن واراهن الدهن. وقال عبدالله بن بشر: کان فی عنفقته شعرات بیض. وعن ابن عمر قال: کان شیب رسول الله صلی الله علیه واله نحوا من عشرین شعرة. وفی الترمدی عن أبی رمثه قال: أتیت النبی صلی الله علیه واله فرأیت الشیب أحمر. وعن أنس قال: ما شممت رائحة قط مسکة ولا عنبرة أطیب من رائحة النبی صلی الله علیه واله، ولا مسست شیئا قط خزة ولا حریرة ألین من کف رسول الله علیه السلام، وقال أنس: کنا نعرف رسول الله صلی الله علیه واله إذا أقبل بطیب ریحه. وعن أبی هریرة: إن رجلا أتی النبی صلی الله علیه واله فقال: یا رسول الله إنی زوجت ابنتی وإنی أحب أن تعیننی بشئ، فقال: ما عندنا شئ، ولکن إذا کان غدا فتعال وجئنی بقارورة واسعة الرأس، وعود شجر، وآیة (۱) بینی وبینک أنی اجیف الباب، فأتاه بقارورة واسعة الرأس وعود شجر، فجعل رسول الله صلی الله علیه واله یسلت العرق من ذراعیه حتی امتلات القارورة، فقال: خذها وأمر ابنتک إذا أرادت أن تطیب أن تغمس العود فی القارورة وتطیب بها، وکانت إذا تطیبت شم أهل المدینة ذلک الطیب، فسموا بیت المتطیبین. وذکر البخاری فی تاریخه الکبیر عن جابر قال: لم یکن النبی صلی الله علیه واله یمر فی طریق فتبعه أحد إلا عرف أنه سلکه من طیبه. وذکر إسحاق بن راهویه أن ذلک رائحته بلا طیب. وروی أنه صلی الله علیه واله کان إذا أراد أن یتغوط انشقت الارض فابتلعت غائطه وبوله، وفاحت لذلک رائحة طیبة (۲). ۲۸ – ل، لی: محمد بن أحمد الاسدی، عن عبدالله بن زیدان، وعلی بن العباس البجلیین، عن أبی کریب، عن معاویة بن هشام، عن شیبان (۳)، عن عکرمة، عن ابن عباس قال: قال رجل: یا رسول الله أسرع إلیک الشیب، قال: شیبتنی هود والواقعة و المرسلات وعم یتسائلون (۴). ۲۹ – ما: ابن مخلد، عن ابن السماک عن یحیی بن أبی طالب، عن حماد بن سهیل (۵)، عن أبی نعیم، عن سفیان، عن ربیعة قال: سمعت أنسا یقول: کان فی رأس رسول الله صلی الله علیه واله ولحیته عشرون طاقة بیضآء (۶).(۱). فی المصدر: إیه، أی انطق بکلمة.(۲). المنتقی فی مولود المصطفی: الفصل الرابع فی جامع أوصافه صلی الله علیه وآله.(۳). فی الخصال: شیبان، عن أبی إسحاق، عن عکرمة.(۴). الامالی: ۱۴۱، الخصال ۱: ۹۳، وفی الخصال: أبوبکر بدل رجل.(۵). فی المصدر: حماد بن سهل الثوری، وأسقط یحیی بن أبی طالب.(۶). أمالی ابن الشیخ: ۲۴۶. وفیه: ما کان.۳۰ – ع: أبی، عن سعد، عن ابن هاشم، عن ابن المغیرة، عمن ذکره، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: استأذنت زلیخا علی یوسف – وساق الحدیث إلی أن قال -: قال لها: یا زلیخا ما الذی دعاک إلی ما کان (۱)؟ قالت: حسن وجهک یا یوسف، فقال: کیف لو رأیت نبیا یقال له: محمد، یکون فی آخر الزمان أحسن منی وجها، وأحسن منی خلقا، وأسمح منی کفا، قالت: صدقت، قال: وکیف علمت أنی صدقت، قالت: لانک حین ذکرته وقع حبه فی قلبی، فأوحی الله عزوجل إلی یوسف: أنها قد صدقت، وقد أحببتها (۲) لحبها محمدا، فأمره الله تبارک وتعالی أن تزوجها (۳). ۳۱ – ص: بإسناده، إلی الصدوق عن عبدالله بن حامد، عن محمد بن حمدویه، عن محمد بن عبدالکریم، عن وهب بن جریر، عن أبیه، عن محمد بن إسحاق، عن عبدالله بن عبدالرحمن بن أبی الحسین، عن شهر

بن حوشب قال: لما قدم رسول الله صلى الله عليه واله المدينة أتاه رهط من اليهود، فقالوا: إنا سائلوك عن أربع خصال – وساق الحديث إلى أن قال –: قالوا: أخبرنا عن نومك كيف هو؟ قال: أنشدكم بالله هل تعلمون من صفة هذا الرجل الذى تزعمون أنى لست به تنام عينه وقلبه يقظان؟ قالوا: اللهم نعم، قال: وكذا نومى. الخبر (۴). ۳۲ – كا: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد الكندى، عن أحمد بن الحسن الميثمى، عن أبان بن عثمان، عن نعمان الرازى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: انهزم الناس يوم احد عن رسول الله صلى الله عليه واله، فغضب غضبا شديدا، قال: وكان إذا غضب انحدر عن جبينه (۵) مثل (۱). فى المصدر: إلى ما كان منك.(۲). فى المصدر: وإنى قد أحببتها.(۳). علل الشرائع: ۳۰ وفيه: أن يتزوجها.(۴). قصص الانبياء: مخطوط، واخرجه المصنف بتمامه فى كتاب الاحتجاجات، راجع ج ۹: ۳۰۷.(۵). فى المصدر: عن جبينيه.اللؤلؤ من العرق (۱). ۳۳ – كتاب الغارات: لابراهيم بن محمد الثقفى بإسناده عن إبراهيم بن محمد من ولد على عليه السلام قال: كان على عليه السلام إذا نعت النبى صلى الله عليه واله قال: لم يك بالطويل الممغط، ولا القصير المتردد، وكان ربعة من القوم، ولم يك بالجعد القطط ولا السبط، كان جعدا رجلا، ولم يك بالمطهم ولا المكلثم، وكان فى الوجه تدويرا، أبيض مشرب، أدعج العين، أهدب الاشفار، جليل المشاش والكتد، أجرد ذا مسربة، شثن الكفين والقدمين، إذا مشى تقلع كأنما يمشى فى صبب، وإذا التفت التفت معا، بين كتفيه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين، أجود الناس كفا، وأجرء الناس صدرا، وأصدق الناس لهجة وأوفى الناس ذمة، وألينهم عريكة (۲)، وأكرمهم عشيرة (۳)، بأبى من لم يشبع ثلاثا متوالية من خبز بر حتى فارق الدنيا، ولم ينخل دقيقة (۴). أقول: قد مضت الاخبار فى وصف خاتم النبوة فى الابواب السابقة فلا نعيدها.

مكارم أخلاقه وسيره وسننه وما أدبه الله تعالى به

الايات: آل عمران ۳: فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فى الامر فإذا عزمت فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين. ۱۵۹. الانعام ۶: قل لاـ أقول لكم عندى خزائن الله ولا أعلم الغيب ولا أقول لكم إنى ملك إن أتبع إلاـ ما يوحى إلى. ۵۰(۱). روضة الكافى: ۱۱۰.(۲). العريكة: الطبيعة.(۳). عشرة خ ل.(۴). الغارات: لم يطبع إلى آلان، وما ظفرت بنسخته.الاعراف ۷: خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين. ۱۹۹ التوبة ۹: ومنهم الذين يؤذون النبى ويقولون هو اذن قل اذن خير لكم يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين ورحمة للذين آمنوا منكم. ۶۱ النحل ۱۶: واصبر وما صبرك إلا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك فى ضيق مما يمركون. ۱۲۷ الكهف ۱۸: فلعلك باخع نفسك على آثارهم إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفا. ۶ وقال تعالى: فلا تمار فيهم إلا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم أحدا – ولا تقولن لشئ إنى فاعل ذلك غدا – إلا أن يشاء الله واذكر ربك إذا نسيت وقل عسى أن يهدين ربى لاقرب من هذا رشدا. ۲۲ – ۲۴ طه ۲۰: ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى – إلا تذكرة لمن يخشى. ۱ – ۳ وقال تعالى: فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضى – ولاـ تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وأبقى – وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها لاـ نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى. ۱۳۰ – ۱۳۲ الشعراء ۲۶: وأنذر عشريك الاقربين – واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين – فإن عصوك فقل إنى برئ مما تعملون – وتوكل على العزيز الرحيم – الذى يراك حين تقوم – وتقلبك فى الساجدين – إنه هو السميع العليم. ۲۱۴ – ۲۲۰ النمل ۲۷: ولاـ تحزن عليهم ولا تكن فى ضيق مما يمكرون. ۷۰ إلى قوله تعالى: فتوكل على الله إنك على الحق المبين. ۷۹ وقال تعالى: إنما امرت أن أعبد رب هذه البلدة الذى حرمها وله كل شئ وامرت أن أكون من المسلمين – وأن أتلو القرآن. ۹۱ و ۹۲ العنكبوت ۲۸: اتل ما اوحى إليك من الكتاب وأقم الصلوة إن الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر والله يعلم ما تصنعون. ۴۵ الروم ۳۰: فاصبر إن وعد الله حق ولا يستخفنك الذين لا يوقنون. ۶۰ الاحزاب ۳۳: وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا – ولاـ تطع الكافرين والمنافقين ودع أذاهم وتوكل على الله وكفى بالله وكيلا. ۴۷ و ۴۸ فاطر ۳۵: فلا تذهب نفسك عليهم حسرات إن الله عليم بما يصنعون. ۸ يس ۳۶: وما علمناه الشعر وما ينبغى له إن هو

إلاـ ذكر وقرآن مبين. ۹۶ إلى قوله تعالى: فلاـ يحزنـك قولهم إنا نعلم ما يسرون وما يعلنون. ۷۶ المؤمن ۴۰: فاصبر إن وعـد الله حق واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشى والابكار. ۵۵ السجدة ۴۱: ولا تستوى الحسنة ولا السيئة إدفع بالتى هى أحسن فإذا الذى بينك وبينه عداوة كأنه ولى حميم – وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم – وإما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله إنه هو السميع العليم. ۳۴ – ۳۶ الزخرف ۴۳: وقيله يا رب إن هؤلاء قوم لا يؤمنون – فاصفح عنهم وقل سلام فسوف يعلمون. ۸۸ و ۸۹ الاحقاف ۴۶: فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل ولا تستعجل لهم كأنهم يوم يرون ما يوعـدون لم يلبثوا إلا ساعة من نهار بلاغ فهل يهلك إلا القوم الفاسقون. ۳۵ محمد ۴۷: فاعلم أنه لاـ إله إلاـ الله واستغفر لـذنبك وللمؤمنين والمؤمنات والله يعلم متقلبكم ومثواكم. ۱۹ ق ۵۰: فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب – ومن الليل فسبحه وأدبار السجود. ۳۹ و ۴۰ إلى قوله تعالى: نحن أعلم بما يقولون وما أنت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد. ۴۵ الطور ۵۲: وصبر لحكم ربك فإنك بأعيننا وسبح بحمد ربك حين تقوم ومن الليل فسبحه وإدبار النجوم. ۴۸ و ۴۹ القلم ۶۸: ن والقلم وما يسطرون – ما أنت بنعمة ربك بمجنون – وإن لك لاجرا غير ممنون – وإنك لعلى خلق عظيم – فستبصر ويبصرون – بأيكم المفتون. ۱ – ۶ إلى قوله تعالى: فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت إذ نادى وهو مكظوم. ۴۸ المعارج ۷۰: فاصبر صبرا جميلا. ۵ الجن ۷۲: قل إنما أدعو ربى ولا اشرك به أحدا – قل إنى لا أملك لكم ضرا ولا رشدا – قل إنى لن يجيرنى من الله أحد ولن أجد من دونه ملتحدا – إلا بلاغا من الله ورسالاته ومن يعص الله ورسوله فإن له نار جهنم خالدين فيها أبدا – حتى إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب وإما الساعة (۱) فسيعلمون من أضعف ناصرا وأقل عددا – قل إن أدرى أقريب ما توعدون أم يجعل له ربى أمدا – عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا – إلا من ارتضى من رسول فإنه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا – ليعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم وأحاط بما لديهم وأحصى كل شئ عددا. ۲۱ – ۲۸ المزمل: يا أيها المزمل – قم الليل إلا قليلا – نصفه أو انقص منه قليلا – أو زد عليه ورتل القرآن ترتيلاـ – إنا سنلقى عليك قولا ثقيلا – إن ناشئة الليل هى أشد وطأ وأقوم قيلا – إن لك فى النهار سبحا طويلا – واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاـ – رب المشرق والمغرب لاـ إله إلاـ هو فاتخذه وكيلاـ – واصبر على ما يقولون و اهجرهم هجرا جميلاـ – وذرنى والمكذبين اولى النعمة ومهلهم قليلا. ۱ – ۱۱ إلى قوله تعالى: إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه و طائفة من الذين معك والله يقدر الليل والنهار علم أن لن تحصوه فتاب عليكم فاقرأوا ما تيسر من القرآن علم أن سيكون منكم مرضى وآخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون فى سبيل الله فاقرأوا ما تيسر منه. ۲۰(۱). هكذا فى النسخة، وهو وهم، قوله: اما العذاب واما الساعة زائدة والمصحف الشريف خال عنها.المدثر ۷۴: يا أيها المدثر – قم فأنذر – وربك فكبر – وثيابك فطهر – والرجز فاهجر – ولا تمنن تستكثر – ولربك فاصبر. ۱ – ۷ الدهر ۷۶: إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا – فاصبر لحكم ربك ولا تطع منهم آثما أو كفورا – واذكر اسم ربك بكرة وأصيلا – ومن الليل فاسجد له و سبحه ليلا طويلا. ۲۳ – ۲۶ تفسير: قال الطبرسى رحمه الله: فبما رحمة ما زائدة من الله لنت لهم أى أن لينك لهم مما يوجب دخولهم فى الدين ولو كنت فظا أى جافيا سئ الخلق غليظ القلب أى قاسى الفؤاد، غير ذى رحمة لانفضوا من حولك لتفرق أصحابك عنك، فاعف عنهم ما بينك وبينهم واستغفر لهم ما بينهم وبينى (۱) وشاورهم فى الامر أى استخراج آرائهم، واعلم ما عندهم، واختلف فى فائدة مشاورته إياهم مع استغنائه بالوحى على أقوال: أحدها: أن ذلك على وجه التطييب لنفوسهم، والتألف لهم، والرفع من أقدارهم. وثانيها: أن ذلك ليقتدى به امته فى المشاورة، ولا يرونها نقيصة، كما مدحوا بأن أمرهم شورى بينهم (۲). وثالثها: أن ذلك لامرين: لاجلال أصحابه، وليقتدى امته به فى ذلك. ورابعها: أن ذلك ليمتحنهم بالمشاورة، ليتميز الناصح من الغاش. وخامسها: أن ذلك فى امور الدنيا، ومكائد الحرب، ولقاء العدو، وفى مثل ذلك يجوز أن يستعين بآرائهم فإذا عزمت أى فإذا عقدت قلبك على الفعل وإمضائه، ورووا عن جعفر بن محمد، وعن جابر بن يزيد فإذا عزمت بالضم، فالمعنى إذا عزمت لك و وفقتك وأرشدتك فتوكل على الله أى فاعتمد على الله، وثق به، وفوض أمرك إليه، وفى هذه الآية دلالة على تخصيص (۳) نبينا صلى الله عليه واله بمكارم الاخلاق، ومحاسن الافعال،(۱).زاد فى المصدر: وقيل: معناه

فاعف عنهم فرارهم من احد واستغفر لهم من ذلک الذنب.(۲). الشوری: ۳۸.(۳). فی المصدر: اختصاص نبینا صلی الله علیه وآله.ومن عجیب أمره أنه کان أجمع الناس لدواعی الترفع، ثم کان أدناهم إلی التواضع، و ذلک أنه صلی الله علیه واله کان أوسط الناس نسبا، وأوفرهم حسبا، وأسخاهم وأشجعهم وأزکاهم و أفصحهم، وهذه کلها من دواعی الترفع، ثم کان من تواضعه أنه کان یرقع الثوب، ویخصف النعل، ویرکب الحمار، ویعلف الناضح (۱)، ویجیب دعوة المملوک، ویجلس فی الارض، ویأکل فی الارض (۲)، وکان یدعو إلی الله من غیر زبر ولا کهر (۳) ولا زجر، ولقد أحسن من مدحه فی قوله.

فما حملت من ناقة فوق ظهرها أبر وأوفی ذمة من محمد (۴).

وفی قوله تعالی: قل لا أقول لکم عندی خزائن الله أی خزائن رحمته، أو مقدوراته، أو أرزاق الخلائق ولا أعلم الغیب الذی یختص الله تعالی بعلمه، وإنما أعلم ما علمنی ولا أقول لکم إنی ملک أی لا أقدر علی ما یقدر علیه الملک، فاشاهد من أمر الله وغیبه ما تشاهده الملائکة إن أتبع إلا ما یوحی إلی یرید ما أخبرکم إلا بما أنزل الله إلی (۵). أقول: الحاصل أنی لا أقدر أن آتیکم بمعجزة وآیة إلا بما أقدرنی الله علیه، و أذن لی فیه، ولا أعلم شیئا إلا بتعلیمه تعالی، ولا أعلم شیئا من قبل نفسی إلا بإلهام أو وحی منه تعالی، ولا أقول: إنی مبرأ من الصفات البشریة من الاکل والشرب وغیر ذلک. وقال الطبرسی رحمه الله فی قوله تعالی: خذ العفو أی ما عفا من أموال الناس، أی ما فضل من النفقة، فکان رسول الله صلی الله علیه واله یأخذ الفضل من أموالهم لیس فیها شئ موقت، ثم نزلت آیة الزکاة فصار منسوخا بها، وقیل: معناه خذ العفو من أخلاق الناس،(۱). الناضح: البعیر یستقی علیه.(۲). فی المصدر: ویأکل علی الارض.(۳). زبره عن الامر: منعه ونهاه عنه، زبر السائل: انتهره. وفی المصدر: من غیر زئر، وهو من زأر الاسد: صات من صدره. والکهر: استقبالک إنسانا بوجه عابس تهاونا به.(۴). مجمع البیان ۲: ۵۲۶ و ۵۲۷. وفی المنقول اختصار وکذا فی ما یأتی.(۵). مجمع البیان ۴: ۳۰۴.واقبل المیسور منها، وقیل: هو العفو فی قبول العذر من المعتذر، وترک المؤاخذة بالاساءة وأمر بالعرف یعنی بالمعروف، وهو کل ما حسن فی العقل فعله أو الشرع وأعرض عن الجاهلین أی أعرض عنهم عند قیام الحجة علیهم، والایاس من قبولهم، ولا تقابلهم بالسفه صیانة لقدرک (۱). وفی قوله تعالی: ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن أی یستمع إلی ما یقال له ویصغی إلیه ویقبله قل اذن خیر لکم أی یستمع إلی ما هو خیر لکم وهو الوحی (۲)، أو هو یسمع الخیر ویعمل به ومنهم من قرأ: اذن خیر لکم بالرفع والتنوین فیهما، فالمعنی أن کونه اذنا أصلح لکم، لانه یقبل عذرکم، ویستمع إلیکم، ولو لم یقبل عذرکم لکان شرا لکم، فکیف تعیبونه بما هو أصلح لکم؟ یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین أی لا یضره کونه اذنا فإنه اذن خیر فلا یقبل إلا الخیر الصادق من الله، و یصدق المؤمنین أیضا فیما یخبرونه، ویقبل منهم، دون المنافقین، وقیل: یؤمن للمؤمنین أی یؤمنهم فیما یلقی إلیهم من الامان ورحمة للذین آمنوا منکم أی وهو رحمة لهم لانهم إنما نالوا الایمان بهدایته ودعائه إیاهم (۳). وفی قوله تعالی: واصبر: أی فیما تبلغه من الرسالة، وفیما تلقاه من الاذی وما صبرک إلا بالله أی بتوفیقه وتیسیره وترغیبه فیه ولا تحزن علیهم أی علی المشرکین فی إعراضهم عنک، فإنه یکون الظفر والنصرة لک علیهم، ولا عتب علیک فی إعراضهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون أی لا یکن صدرک فی ضیق من مکرهم بک وبأصحابک، فإن الله یرد کیدهم فی نحورهم (۴). وفی قوله: فعلک باخع نفسک علی آثارهم أی مهلک وقاتل نفسک علی آثار قومک الذین قالوا: لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا، تمردا منهم علی ربهم (۱). مجمع البیان ۴: ۵۱۲. (۲). فی المصدر: أی هو اذن خیر یستمع إلی ما هو خیر لکم وهو الوحی.(۳). مجمع البیان ۵: ۴۴ و ۴۵.(۴). مجمع البیان ۶: ۳۹۳.إن لم یؤمنوا بهذا الحدیث أی القرآن أسفا أی حزنا وتلهفا (۱). وفی قوله تعالی: فلا تمار فیهم أی فلا تجادل الخائضین فی أمر الفتیة وعددهم إلا مرآء ظاهرا أی إلا بما أظهرنا لک من أمرهم، أی إلا بحجة ودلالة وإخبار من الله سبحانه أو الامرآء یشهده الناس ویحضرونه، فلو أخبرتهم فی غیر مرأی من الناس لکذبوا علیک، ولبسوا (۲) علی الضعفة، فادعوا أنهم کانوا یعرفونه، لان ذلک من غوامض علومهم ولا تستفت فیهم منهم أحدا أی لا تستخبر فی أهل الکهف وعددهم من أهل الکتاب أحدا والخطاب له صلی الله علیه واله والمراد غیره ولا تقولن لشئ إنی فاعل ذلک غدا إلا أن یشاء الله فیه وجهان: أحدهما: أنه نهی من الله سبحانه لنبیه صلی الله علیه واله أن یقول: إنی أفعل شیئا فی الغد

إلاـ أن يقيـد ذلـك بمشـيئة الله تعـالى، فيقول: إن شـاء الله تعـالى، وفيه إضـمار القول. وثانيهمـا: أن قوله: أن يشآء الله بمعنى المصـدر، وتقديره: ولا تقولن إنى فاعل شـيئا غدا إلا بمشـيئة الله، والمعنى لا تقل: إنى أفعل إلا ما يشآء الله ويريده من الطاعات (٣) واذكر ربك إذا نسـيت أى إذا نسيت الاسـتثنآء ثم تـذكرت فقل: إن شآء الله، وإن كان بعد يوم أو شـهر أو سـنة، وقد روى ذلك عن أئمتنا عليهم السـلام، ويمكن أن يكون الوجه فيه أنه إذا استثنى بعـد النسـيان فإنه يحصل له ثواب المسـتثنى من غير أن يؤثر الاسـتثنآء بعد انفصال الكلاـم فى الكلاـم، وفى إبطـال الحنـث وسـقوط الكفـارة فى اليميـن، وقيـل: معنـاه واذكر ربـك إذا غضـبت بالاسـتغفار ليزول عنك الغضب، وقيل: إنه أمر بالانقطاع إلى الله تعالى، ومعناه واذكر ربك إذا نسيت شيئا بك إليه حاجة يذكره لك، وقيل: المراد به الصلاة، والمعنى إذا نسيت صلاة فصلها إذ ذكرتها (۴).(١). مجمع البيان ۶: ۴۵٠.(٢). لبس عليه الامر: خلطه وجعله مشتبها بغيره خافيا.(٣). فى المصـدر: ويريـده، وإذا كـان الله تعـالى لاـ يشـاء إلاـ الطاعـات فكانه قال: لا تقل: إنى أفعل إلا الطاعات.(۴). مجمع البيـان ۶: ۴۶٠ و ۴۶١.اقول: يحتمل أن يكون الخطاب متوجها إليه صلى الله عليه واله والمراد به غيره، ويمكن أن يكون المراد بالنسيان الترك، وسيأتى الكلاـم فيه إن شـاء الله تعـالى. ثم قـال فى قوله: وقل عسـى أن يهـدين ربى لاقرب من هـذا رشـدا: أى قل: عسـى أن يعطينى ربى من الآيات والدلالات على النبوة ما يكون أقرب إلى الرشد وأدل من قصة أصحاب الكهف (١). قوله تعالى: طه ذهب أكثر المفسرين إلى أن معناه يا رجل بلسان الحبشـية أو النبطية (٢)، وقيل: هو من أسـماء النبى صـلى الله عليه واله. وقال الطبرسى: روى عن الحسن أنه قرأ طه بفتح الطاء وسـكون الهاء، فإن صح فأصـله (طأ) فابدل من الهمزة هآء، ومعناه طأ الارض بقدميك جميعا، فقد روى أن النبى صـلى الله عليه واله كان يرفع إحدى رجليه فى الصـلاة ليزيد تعبه، فأنزل الله: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى فوضعها، وروى ذلك عن أبى عبـدالله عليه السـلام، وقال قتادة: كان يصـلى الليل كله ويعلق صـدره بحبل حتى لا يغلبه النوم، فأمره الله سـبحانه أن يخفف عن نفسه، وذكر أنه مـا أنزل عليه الوحى ليتعب كـل هـذا التعب (٣). قوله تعـالى: مـا أنزلنـا عليك القران لتشـقى قال البيضاوى: ما أنزلناه عليك لتتعب بفرط تأسـفك على كفر قريس، إذ مـا عليـك إلاـ أن تبلغ، أو بكثرة الرياضـة وكثرة التهجـد والقيـام على سـاق، والشـقآء شائع بمعنى التعب، وقيل: رد وتكذيب للكفرة، فإنهم لما رأوا كثرة عبادته قالوا: إنك لتشقى بترك ديننا، وإن القرآن انزل عليك لتشقى به إلا تـذكرة لكن تـذكيرا، وانتصابه على الاسـتثناء المنقطع لمن يخشـى لمن فى قلبه خشـية ورقـة يتأثر بالانـذار، أو لمن علم الله منه أنه يخشـى بالتخويف منه، فإنه المنتفع به (۴).(١). مجمع البيان ۶: ۴۶٢.(٢). وقال الكلبى: هى بلغة عك، وأنشـد لتميم بن نويرة: هتفت بطه فى القتال فلم يجب - فخفت لعمرى أن يكون موائلا. وقال الاخر: إن السفاهة طه من خلائفكم - لا بارك الله فى القوم الملاعين. قاله الطبرسى.(٣). مجمع البيان ٧: ٢.(۴). أنوار التنزيل ٢: ۵٠.قوله تعالى: وسـبح بحمـد ربك قيل: أى وصل وأنت حامد لربك على هدايته وتوفيقه، أو نزهه عن الشـرك وعن سائر ما يضـيفون إليه من النقائص حامدا له على ما ميزك بالهدى، معترفا بأنه المولى للنعم كلهـا قبـل طلوع الشـمس يعنى الفجر وقبـل غروبهـا يعنى الظهر والعصـر، لانهمـا فى آخر النهار (١)، أو العصـر وحـده ومن آناء الليل ساعـاته فسـبح يعنى المغرب والعشـآء، وقيـل: صـلاة الليل وأطراف النهار تكرير لصـلاتى الصـبح والمغرب، إرادة الاختصاص، أو أمر بصـلاة الظهر، فإنه نهاية النصف الاول من النهار، وبداية النصف الاخير لعلك ترضـى أى سبح فى هذه الاوقات طمعا أن تنال عند الله مـا به ترضـى نفسـك ولاـ تمـدن عينيـك أى نظر عينيك إلى ما متعنا به استحسانا وتمنيا أن يكون لك مثله أزواجا منهم أصـنافا من الكفرة زهرة الحيـوة الـدنيا الزهرة: الزينـة والبهجـة، منصوب بمحـذوف دل عليه متعنـا أو به على تضـمينه معنى أعطينـا لنفتنهم فيه أى لنبلوهم ونختبرهم فيه، أو لنعـذبهم فى الآـخرة بسـببه ورزق ربك وما ادخره لك فى الآخرة، أو ما رزقك من الهـدى والنبوة خير مما منحهم فى الـدنيا وأبقى فـإنه لا ينقطع (٢). وأمر أهلك بالصـلاة قال الطبرسـى: أى أهل بيتك وأهل دينك بالصـلوة، روى أبوسـعيد الخـدرى قال: لما نزلت هـذه الآيـة كان رسول الله صـلى الله عليه واله يأتى باب فاطمة وعلى تسـعة أشـهر وقت كل صـلاة (٣) فيقول: الصـلاة يرحمكم الله، إنما يريـد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. ورواه ابن عقدة من طرق كثيرة عن أهل البيت عليهم السـلام وعن غيرهم، مثل أبى بردة (۴)، وأبى رافع. وقـال أبوجعفر عليه السـلام: أمره الله تعالى أن يخص أهله دون الناس ليعلم

الناس أن لاهله عند الله منزلة ليست للناس، فأمرهم مع الناس عامة، وأمرهم خاصة.(١). فى المصدر: من آخر النهار.(٢). أنوار التنزيل ٢: ٧٣.(٣). فى المصدر: وقت كل صلاة، وفيه: رحمكم الله.(۴). فى المصدر: أبى برزة.واصطبر عليها أى وأصبر على فعلها وعلى أمرهم بها لا نسألك رزقا لخلقنا ولا لنفسك، بل كلفناك للعبادة وأداء الرسالة، وضمنا رزق جميع العباد نحن نرزقك الخطاب للنبى صلى الله عليه واله، والمراد به جميع الخلق، أى نرزق جميعهم ولاـ نسترزقهم والعاقبة للتقوى أى العاقبة المحمودة لاهل التقوى. (١). قوله تعالى: واخفض جناحك أى لين جانبك لهم، مستعار من خفض الطائر جناحه: إذا أراد أن ينحط الذى يراك حين تقوم أى إلى التهجد، أو للانذار وتقلبك فى الساجدين أى ترددك فى تصفح أحوال المتهجدين، كما روى أنه صلى الله عليه واله لما نسخ فرض قيام الليل طاف تلك الليلة ببيوت أصحابه لينظر ما يصنعون حرصا على كثرة طاعاتهم، فوجدها كبيوت الزنابير لما سمع من دندنتهم (٢) بذكر الله والتلاوة، أو تصرفك فيما بين المصلين بالقيام والركوع والسجود والقعود إذا أمهم (٣). قال الطبرسى: وقيل معناه وتقلبك فى أصلاب الموحدين من نبى إلى نبى حتى أخرجك نبيا (۴)، وهو المروى عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام، قالا: فى أصلاب النبيين نبى بعد نبى حتى أخرجه من صلب أبيه من نكاح غير سفاح، من لدن آدم (۵). قوله تعالى: إن الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر أى سبب للانتهاء عن المعاصى حال الاشتغال بها وغيرها، من حيث أنها تذكر الله وتورث للنفس خشية منه، أو الصلاة الكاملة هى التى تكون كذلك، فإن لم تكن كذلك فكأنها ليست بصلاة، كما روى الطبرسى (۶) مرسلا عن أبى عبدالله عليه السلام قال: من أحب أن يعلم أقبلت صلاته أم لم (١). مجمع البيان ٧: ٣٧.(٢). دندن الرجل: نغم ولم يفهم منه كلام.(٣). الظاهر أنه مصحف، والصحيح امتهم بلفظة الخطاب.(۴). رواه عن ابن عباس فى رواية عطاء وعكرمة.(۵). مجمع البيان ٧: ٢٠٧.(۶). مجمع البيان ٨: ٢٨٥.تقبل؟ فلينظر هل منعته صلاته عن الفحشاء والمنكر، فبقدر ما منعته قبلت منه ولذكر الله أكبر أى ذكر الله إياكم برحمته أكبر من ذكركم إياه بطاعته، أو ذكر العبد لله فى جميع الاحوال أكبر الطاعات، أو أكبر فى النهى عن الفحشآء والمنكر، وسيأتى لها فى كتاب الامامة تأويلات اخر. قوله تعالى: فاصبر أى على أذاهم إن وعد الله بنصرتك وإظهار دينك على الدين كله حق ولا يستخفنك أى ولا يحملنك على الخفة والقلق الذين لا يوقنون بتكذيبهم. قوله تعالى: وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا على سائر الامم ولا تطع الكافرين والمنافقين تهييج له على ما هو عليه من مخالفتهم ودع أذاهم أى إيذاءهم إياك، ولا تحتفل به (١)، أو إيذاءك إياهم مجازاة ومؤاخذة على كفرهم، و لذلك قيل: إنه منسوخ وكفى بالله وكيلا موكولا إليه الامر فى الاحوال كلها. قوله تعالى: فلا تذهب نفسك عليهم حسرات أى فلا تهلك نفسك عليهم للحسرات على غيهم وإصرارهم على التكذيب. إن الله عليم بما يصنعون فيجازيهم عليه. قوله تعالى: وما علمناه الشعر قال البيضاوى: رد لقولهم: إن محمدا شاعر، أى ما علمناه الشعر بتعليم القرآن، فإنه غير مقفى ولا موزون، وليس معناه ما يتوخاه (٢) الشعراء من التخييلات المرغبة والمنفرة وما ينبغى له وما يصح له الشعر ولا يتأتى له إن أراد قرضه على ما اختبرتم طبعه نحوا من أربعين سنة، وقوله:

أنا النبى لا كذب أنا ابن عبدالمطلب

وقوله:

هل أنت إلا أصبع دميت وفى سبيل الله ما لقيت

اتفاقى من غير تكلف وقصد منه إلى ذلك، وقد يقع مثله كثيرا فى تضاعيف المنثورات، على أن الخليل ما عد المشطور من الرجز شعرا، وروى أنه حرك البائين، و(١). أى لا تبال به ولا تهتم له. (٢). وخى الامر: تطلبه دون سواه. كسر التاء الاولى بلا إشباع، وسكن الثانية، وقيل: الضمير للقرآن أى وما يصح للقرآن أن يكون شعرا (١). وفى قوله تعالى: واستغفر لذنبك: وأقبل على أمر دينك وتدارك فرطاتك بترك الاولى (٢) والاهتمام بأمر العدى بالاستغفار، فإنه تعالى كافيك فى النصر وإظهار الامر وسبح بحمد ربك بالعشى والابكار: ودم على التسبيح والتحميد لربك، وقيل: صل لهذين الوقتين، إذ كان الواجب بمكة ركعتان (٣) بكرة، وركعتان عشآء (۴). وفى قوله تعالى: ولا تستوى الحسنة ولا السيئة: أى فى الجزاء وحسن العاقبة إدفع أى السيئة حيث اعترضتك بالتى هى

أحسن منها وهی الحسنهٔ، أو بأحسن ما یمکن رفعها به من الحسنات فإذا الذی بینک وبینه عداوهٔ کأنه ولی حمیم أی إذا فعلت ذلک صار عدوک المشاق مثل الولی الشفیق وما یلقاها أی هذه السجیهٔ وهی مقابلهٔ الاساءهٔ بالاحسان إلا الذین صبروا فإنها تحبس النفس عن الانتقام وما یلقاها إلا ذو حظ عظیم من الخیر وکمال النفس، وقیل: الحظ العظیم: الجنهٔ وإما ینزغنک من الشیطان نزغ أی نخس (۵)، شبه به وسوسته لانها بعث علی ما لا ینبغی کالدفع بما هو أسوء فاستعذ بالله من شره ولا تطعه إنه هو السمیع لاستعاذتک العلیم بنیتک أو بصلاحک (۶). وفی قوله تعالی: وقیله: عطف علی الساعهٔ (۷) أی وقول الرسول فاصفح عنهم فأعرض عن دعوتهم آیسا عن إیمانهم وقل سلام تسلم منکم ومتارکهٔ فسوف(۱). أنوار التنزیل ۲: ۳۱۶.(۲). فی المصدر: کترک الاولی.(۳). الصحیح کما فی المصدر: رکعتین بکرهٔ، ورکعتین عشاء.(۴). أنوار التنزیل ۲: ۳۷۸.(۵). أی ازعاج وتهییج.(۶). أنوار التنزیل ۲: ۳۸۹.(۷). فی قوله تعالی:)وعنده علم الساعهٔ(منه قدس سره.یعلمون تسلیهٔ للرسول، وتهدید لهم (۱). وفی قوله تعالی: ولا تستعجل لهم: أی لکفار قریش بالعذاب فإنه نازل بهم فی وقته لا محالهٔ کأنهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا إلا ساعهٔ من نهار استقصروا من هو له مدهٔ لبثهم فی الدنیا حتی یحسبونها ساعهٔ بلاغ أی هذا الذی وعظتم به، أو هذه السورهٔ کفایهٔ، أو تبلیغ من الرسول صلی الله علیه واله (۲). قوله تعالی: فاعلم أنه لا إله إلا الله قال الطبرسی رحمه الله: أی أقم علی هذا العلم، واثبت علیه، وقیل: یتعلق بما قبله، أی إذا جاءتهم الساعهٔ فاعلم أنه لا إله إلا الله، أی یبطل الممالک (۳) عند ذلک فلا ملک ولا حکم لاحد إلا الله، وقیل: إن هذا إخبار بموته، أی فاعلم أن الحی الذی لا یموت هو الله وحده، وقیل: إنه صلی الله علیه واله کان ضیق الصدر من أذی قومه فقیل له: فاعلم أنه لا کاشف لذلک إلا الله واستغفر لذنبک الخطاب له والمراد به الامهٔ، (۴)، وقیل: المراد به الانقطاع إلی الله تعالی، فإن الاستغفار عبادهٔ یستحق به الثواب. والله یعلم متقلبکم ومثواکم أی متصرفکم فی أعمالکم فی الدنیا، ومصیرکم فی الآخرهٔ إلی الجنهٔ أو إلی النار، وقیل: متقلبکم فی أصلاب الآبآء إلی أرحام الامهات، ومثواکم أی مقامکم فی الارض، وقیل: متقلبکم من ظهر إلی بطن، ومثواکم فی القبور، وقیل: متصرفکم بالنهار (۵)، ومضجعکم باللیل (۶). وقال البیضاوی فی قوله تعالی: وسبح بحمد ربک: أی نزهه عن العجز عما یمکن، والوصف بما یوجب التشبیه، حامدا له علی ما أنعم علیک من إصابهٔ الحق وغیرها قبل طلوع الشمس وقبل الغروب یعنی الفجر والعصر ومن آناء اللیل فسبحه أی (۱). أنوار التنزیل ۲: ۴۱۵. (۲). أنوار التنزیل ۲: ۴۳۳.(۳). فی المصدر: یبطل الملک.(۴). زاد فی المصدر: وانما خوطب بذلک لتستن امته بسنته.(۵). فی المصدر: متصرفکم فی النهار.(۶). مجمع البیان ۹: ۱۰۲ و ۱۰۳.وسبحه بعض اللیل وأدبار السجود وأعقاب الصلاهٔ، وقیل: المراد بالتسبیح الصلاهٔ، فالصلاهٔ قبل الطلوع الصبح، وقبل الغروب الظهر والعصر، ومن اللیل العشآء آن والتهجد، وأدبار السجود النوافل بعد المکتوبات، وقیل: الوتر بعد العشاء (۱). وقال الطبرسی رحمه الله: وأدبار السجود فیه أقوال: أحدها: أن المراد به الرکعتان بعد المغرب وإدبار النجوم الرکعتان قبل الفجر عن علی والحسن بن علی علیهم السلام. وثانیها: أنه التسبیح بعد کل صلاهٔ. وثالثها: أنه النوافل بعد المفروضات. ورابعها: أنه الوتر من آخر اللیل، وروی (۲) ذلک عن أبی عبدالله علیه السلام (۳). قوله تعالی: وما أنت علیهم بجبار قال البیضاوی: أی بمسلط (۴) تقسرهم علی الایمان، أو تفعل بهم ما ترید، وإنما أنت داع (۵). وفی قوله تعالی: واصبرک لحکم ربک: بإمهالهم وإبقائک فی عنائهم فإنک بأعیننا فی حفظنا بحیث نراک ونکلاک وسبح بحمد ربک حین تقوم عن أی مکان قمت، أو من منامک، أو إلی الصلاهٔ ومن اللیل فسبحه فإن العبادهٔ فیه أشق علی النفس وأبعد عن الرئاء وإدبار النجوم وإذا أدبرت النجوم من آخر اللیل (۶). وقال الطبرسی رحمه الله: یعنی الرکعتین قبل صلاهٔ الفجر وهو المروی عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام (۷).(۱). أنوار التنزیل ۲: ۴۶۰ و ۴۶۱.(۲). المصدر خال عن العاطف.(۳). مجمع البیان ۹: ۱۵۰.(۴). فی المصدر: بمتسلط. أقول: القسر. القهر والاکراه علی أمر.(۵). أنوار التنزیل ۲: ۴۶۱.

(۶). أنوار التنزیل ۲: ۴۷۱.(۷). مجمع البیان ۹: ۱۷۰.وقال البیضاوی فی قوله تعالی: ن: من أسمآء الحروف، وقیل: اسم الحوت والمراد به الجنس أو الیهموت وهو الذی علیه الارض، أو الدواهٔ، فإن بعض الحیتان یستخرج منه شئ أسود یکتب به (۱). وقال الطبرسی: روی مرفوعا إلی النبی صلی الله علیه واله قال: هو نهر فی الجنهٔ قال الله له: کن مدادا فجمد، وکان أبیض من اللبن، وأحلی من الشهد، ثم

قال للقلم: اكتب فكتب القلم ما كان وهو كائن إلى يوم القيامـة، عن أبى جعفر الباقر عليه السـلام (٢). والقلم قال البيضاوى: هو الذى خط اللوح، أو الـذى يخط به، أقسم به لكثرة فوائـده وما يسطرون وما يكتبون، والضـمير للقلم بالمعنى الاول على التعظيم، أو بالمعنى (٣) الثـانى على إرادة الجنس، وإسـناد الفعـل إلى الآلـة وإجرائـه (۴) مجرى اولى العلـم لاقـامته مقـامه، أو لاصـحابه، أو للحفظـة، وما مصدريـة أو موصولـة ما أنت بنعمة ربك بمجنون جواب القسم، والمعنى ما أنت بمجنون منعما عليك بالنبوة وحصافة (۵) الرأى وإن لـك لاجرا على الاحتمال أو الابلاغ غير ممنون مقطوع، أو ممنون به عليك من الناس، فإنه تعالى يعطيك بلا توسط وإنك لعلى خلق عظيم إذ تحتمل من قومك ما لا يحتمله أمثالك فستبصـر ويبصرون - بأيكم المفتون أيكم الذى فتن بالجنون، والباء مزيدة، أو بأيكم الجنون، على أن المفتون مصـدر، أو بـأى الفريقين منكم الجنون؟ أبفريق المؤمنين، أو بفريق الكـافرين؟ أى فى أيهما (۶) من يستحق هذا الاسم فاصبر لحكم ربك وهو إمهالهم وتأخير نصرتك عليهم ولا تكن كصاحب (١). أنوار التنزيل ٢: ۵٣٧.(٢). مجمع البيان ١٠: ٣٣٢، أقول: ذكر الطبرسى زائدا على ما قال البيضاوى: أنه اسم من أسماء السورة، وقيل: هو حرف من حروف الرحمن، وقيل: لوح من نور.(٣). فى المصـدر: وبالمعنى الثانى.(۴). فى المصدر: وإجراؤه.(۵). أى جودة الرأى.(۶). فى المصدر: فى أيهما يوجد من يسـتحق هـذا الاسم. لحوت يونس إذ نـادى فى بطن الحوت وهو مكظوم مملو غيظا فى الضـجرة فتبتلى ببلائه (١). وقال الطبرسـى رحمه الله: إنـك لعلى خلـق عظيم أى على دين عظيم، وقيـل: معنـاه إنـك متخلـق بأخلاـق الاسـلام، وعلى طبع كريم، وقيـل: سـمى خلقه عظيما لاجتمـاع مكـارم الاخلاق فيه، ويعضـده ما روى عنه صـلى الله عليه واله أنه قال: إنما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق، وقال صـلى الله عليه واله: أدبنى ربى فأحسن تأديبى وقال: وأخبرنى السـيد أبوالحمد مهدى بن نزار الحسـينى، عن أبى القاسم الحسـكانى بإسـناده (٢) عن الضحاك بن مزاحم قال: لما رأت قريش تقديم النبى صلى الله عليه واله عليا عليه السلام وإعظامه له نالوا من على عليه السلام، وقالوا: قـد افتتن به محمد صـلى الله عليه واله، فأنزل الله تعالى ن والقلم وما يسـطرون قسم أقسم الله به ما أنت يا محمد بنعمة ربك بمجنون - وإنـك لعلى خلق عظيم يعنى القرآن إلى قوله: بمن ضـل عن سبيله وهم النفر الـذين قـالوا مـا قالوا وهو أعلم بالمهتـدين على ابن أبى طالب عليه السلام (٣). وقال البيضاوى فى قوله تعالى: ملتحدا أى منحرفا وملتجئا إلا بلاغا من الله اسـتثناء من قوله: لا أملك فإن التبليغ إرشاد وإنفاع، أو من ملتحدا و رسالاته عطف على بلاغا من الله. ومن يعص الله ورسوله فى الامر بالتوحيد، إذ الكلام فيه حتى إذا رأوا مـا يوعـدون فى الـدنيا كوقعة بـدر أو فى الآـخرة قل إن أدرى أى ما أدرى أم يجعل له ربى أمـدا غايـة يطول مـدتها، كأنه لما سـمع المشـركون حتى إذا رأوا مايوعـدون قالوا: متى يكون؟ إنكارا، قيل: قل: إنه كائن لا محالة، ولكن لا أدرى وقته فلا يظهر فلا يطلع(١). أنوار التنزيل ٢: ۵٣٧ و ۵٣٨ و ۵۴١ وفيه: من الضجرة.(٢). الاسناد هكذا: الحسكانى قال: حدثنا أبوعبدالله الشيرازى قال: حدثنا أبوبكر الجرجانى قال: حـدثنا أبوأحمـد البصـرى قال حـدثنى عمرو بن محمـد بن تركى، قال: حـدثنا محمد بن الفضل، قال حدثنا محمد بن شعيب، عن عمرو بن شـمر، عن دلهم بن صالح، عن الضـحاك بن مزاحم.(٣). مجمع البيان ١٠: ٣٣٣ و ٣٣۴.على غيبه أحدا أى على الغيب المخصوص به علمه إلا من ارتضـى يعلم بعضه حتى يكون له معجزة من رسول بيان من. فإنه يسلك من بين يديه من بين يدى المرتضـى ومن خلفه رصـدا حرسا من الملائكة يحرسونه من اختطاف الشـياطين وتخاليطهم ليعلم أن قد أبلغوا أى ليعلم النبى الموحى إليه أن قـد أبلغ جبرئيل والملائكـة النازلون بالوحى، أو ليعلم الله أن أبلغ (١) الانبيـاء بمعنى ليتعلق علمه به موجودا رسالات ربهم كما هى محروسة عن عن التغيير وأحاط بما لديهم بما عند الرسل وأحصـى كل شـئ عددا حتى القطر والرمل (٢). وفى قوله تعالى: يا أيها المزمل - قم الليل أى قم إلى الصـلاة، أو داوم عليها إلا قليلا نصـفه أو انقص منه قليلا أو زد عليه الاسـتثناء من الليل و نصـفه بدل من قليلا وقلته بالنسـبة إلى الكل، والتخيير بين قيام النصف والزائـد عليه كالثلثين، والناقص عنه كالثلث، أو نصـفه بدل من الليل والاسـتثناء منه، والضـمير فى منه و عليه للاقـل من النصف كـالثلث، فيكون التخيير بينه وبين الاقل منه كالربع، والاكثر منه كالنصف، أو للنصف، والتخيير بين أن يقوم أقل منه على البت، وأن يختار أحد الامرين من الاقل والاكثر، أو الاستثناء من أعداد الليل، فإنه عام، والتخيير بين قيـام النصف و النـاقص عنه والزائـد عليه ورتل القرآن ترتيلا اقرأه على تؤدة وتبيين حروف بحيث يتمكن السامع من عـدها إنا سـنلقى

عليك قولا ثقيلا يعنى القرآن. فإنه لما فيه من التكاليف الشاقة ثقيل على المكلفين، أو رصين لرزانة لفظه ومتانة معناه، أو ثقيل على المتأمل فيه لافتقاره إلى مزيد تصفية للسر، وتحديد للنظر (۳)، أو ثقيل فى الميزان، أو على الكفار والفجار، أو ثقيل تلقيه لقول عائشة: رأيته ينزل عليه الوحى فى اليوم (۱). فى المصدر: أن قد أبلغ.(۲). أنوار التنزيل ۲: ۵۵۶ و ۵۵۷.(۳). فى المصدر: وتجريد للنظر.الشديد البرد فينفصم عنه (۱)، وإن جبينه ليرفض (۲) عرقا إن ناشئة الليل إن النفس التى تنشأ من مضجعها إلى العبادة، من نشأ من مكانه: إذا نهض، أو قيام الليل على أن الناشئة له، أو العبادة التى تنشأ بالليل، أى تحدث، أو ساعات الليل، فإنها تحدث واحدة بعد اخرى، أو ساعاتها الاول من نشأت: إذا ابتدأت هى أشد وطأ أى كلفة، أو ثبات قدم وأقوم قيلا وأسد مقالا، أو أثبت قراءة لحضور القلب، وهدوء الاصوات (۳) إن لك فى النهار سبحا طويلا تقلبا فى مهامك واشتغالا بها، فعليك بالتهجد، فإن مناجات الحق تستدعى فراغا واذكر اسم ربك ودم على ذكره ليلا ونهارا وتبتل إليه تبتيلا وانقطع إليه بالعبادة، وجرد نفسك عما سواه رب المشرق والمغرب خبر محذوف، أو مبتدأ خبره لا إله إلا هو. فاتخذه وكيلا مسبب عن التهليلة (۴)، فإن توحده بالالوهية يقتضى أن توكل إليه الامور واصبر على ما يقولون من الخرافات واهجرهم هجرا جميلا- بأن تجانبهم وتداريهم ولا- تكافيهم، وتكل أمرهم إلى الله كما قال: وذرنى والمكذبين دعنى وإياهم، وكل إلى أمرهم اولى النعمة أرباب التنعم، يريد صناديد قريش ومهلهم قليلا زمانا أو إمهالا إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه استعار الادنى للاقل، لان الاقرب إلى الشئ أقل بعدا منه، و نصفه و ثلثه عطف على أدنى. وطائفة من الذين معك ويقوم ذلك جماعة من أصحابك والله يقدر الليل والنهار لا يعلم مقادير ساعاتهما كما هى إلا الله علم أن لن تحصوه أى لن تحصوا تقدير الاوقات، ولن تستطيعوا ضبط الساعات فتاب عليكم بالترخيص فى ترك القيام المقدور (۵)، ورفع التبعة

(۱). أى فيقطع عنه.

(۲). أى يسيل ويرشش.(۳). أى سكونها.(۴). فى المصدر: التهليل.(۵). فى المصدر: القيام المقدر.فيه فاقرؤا ما تيسر من القرآن فصلوا ما تيسر عليكم من صلاة الليل، عبر عن الصلاة بالقراءة كما عبر عنها بسائر أركانها، قيل: كان التهجد واجبا على التخيير المذكور، فعسر عليهم القيام به فسنخ به، ثم نسخ هذا بالصلوات الخمس، أو فاقرؤا القرآن بعينه كيفما تيسر عليهم علم أن سيكون منكم مرضى استيناف يبين حكمة اخرى مقتضية للترخيص والتخفيف، ولذلك كرر الحكم مرتبا عليه، وقال: وآخرون يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله والضرب فى الارض: ابتغآء للفضل، أو المسافرة للتجارة، وتحصيل العلم (۱). يا أيها المدثر أى المتدثر، وهو لابس الدثار، وسيأتى القول فيه قم من مضجعك، أو قم قيام عزم وجد فأنذر مطلق للتعميم، أو مقدر بمفعول دل عليه قوله: وأنذر عشيرتك الاقربين. وربك فكبر وخصص ربك بالتكبير وهو وصفه بالكبرياء عقدا وقولا و ثيابك فطهر من النجاسات فإن التطهير واجب فى الصلاة، محبوب فى غيرها، وذلك بغسلها أو بحفظها عن النجاسة كتقصيرها مخافة جر الذيول فيها، وهو أول ما امر به من رفض العادات المذمومة، أو طهر نفسك من الاخلاق والافعال الذميمة (۲) أو فطهر دثار النبوة عما يدنسه من الحقد والضجر وقلة الصبر والرجز فاهجر واهجر العذاب بالثبات على هجر ما يؤدى إليه من الشرك وغيره من القبائح ولا تمنن تستكثر ولا تعط مستكثرا، نهى عن الاستغزاز، وهو أن يهب شيئا طامعا فى عوض أكثر، نهى تنزيه، أو نهيا خاصا به صلى الله عليه واله، أو لا تمنن على الله بعبادتك مستكثرا إياها، أو على الناس بالتبليغ مستكثرا به الاجر منهم، أو مستكثرا إياه ولربك ولوجهه أو أمره فاصبر فاستعمل الصبر، أو فاصبر على مشاق التكاليف وأذى المشركين (۳). وفى قوله تعالى: ولا تطع منهم آثما أو كفورا أى كل واحد من مرتكب(۱). أنوار التنزيل ۲: ۵۵۷ – ۵۶۰.(۲). فى المصدر، من الاخلاق الذميمة والافعال الدنية. وزاد بعد ذلك فيكون أمر باستكمال القوة العملية بعد أمره باستكمال القوة النظرية والدعاء اليه.(۳). أنوار التنزيل ۲: ۵۶۰ و ۵۶۱.الاثم، الداعى لك إليه، ومن الغالى فى الكفر الداعى إليه واذكر اسم ربك بكرة وأصيلا أى وداوم على ذكره، أو دم على صلاة الفجر والظهر والعصر، فإن الاصيل يتناول وقتيهما ومن الليل فاسجد له وبعض الليل فصل له، ولعل المراد به صلاة المغرب والعشآء وسبحه ليلا طويلا وتهجد له طائفة طويلة من الليل (۱). ۱ – ل، لى: أبى، عن على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن أبان الاحمر، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: جآء رجل إلى رسول الله صلى

الله علیه واله وقد بلی ثوبه، فحمل إلیه اثنی عشر درهما، فقال: یا علی خذ هذه الدراهم فاشتر لی ثوبا ألبسه، قال علی علیه السلام: فجئت إلی السوق فاشتریت له قمیصا باثنی عشر درهما، وجئت به إلی رسول الله صلی الله علیه واله، فنظر إلیه فقال: یا علی غیر هذا أحب إلی، أتری صاحبه یقیلنا؟ فقلت: لا ـ أدری، فقال: انظر، فجئت إلی صاحبه فقلت: إن رسول الله صلی الله علیه واله قد کره هذا یرید ثوبا دونه (۲) فأقلنا فیه، فرد علی الدراهم، وجئت به. (۳) إلی رسول الله صلی الله علیه واله فمشی معی إلی السوق لیبتاع قمیصا، فنظر إلی جاریة قاعدة علی الطریق تبکی، فقال لها رسول الله صلی الله علیه واله: ما شأنک؟ قالت: یا رسول الله إن أهل بیتی (۴) أعطونی أربعة دراهم لاشتری لهم بها حاجة فضاعت فلا أجسر أن أرجع إلیهم، فأعطاها رسول الله صلی الله علیه واله أربعة دراهم، وقال: ارجعی إلی أهلک، ومضی رسول الله صلی الله علیه واله إلی السوق فاشتری قمیصا بأربعة دراهم، ولبسه وحمد الله، وخرج فرأی رجلا عریانا یقول: من کسانی کساه الله من ثیاب الجنة، فخلع رسول الله صلی الله علیه واله قمیصه الذی اشتراه وکساه السائل، ثم رجع إلی السوق فاشتری بالاربعة التی بقیت قمیصا آخر، فلبسه وحمد الله ورجع إلی منزله، وإذا الجاریة قاعدة علی الطریق (۵)، فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله: ما لک لا تأتین أهلک؟ قالت: یا رسول الله إنی قد أبطأت علیهم (۱). أنوار التنزیل ۲: ۵۷۳، وفیه وفی ما تقدم قبله اختصار من المصنف.(۲). فی الخصال: یرید غیره.(۳). فی الخصال: فجئت بها.(۴). فی الخصال: إن أهلی أعطونی.(۵). فی الخصال: فاذا الجاریة قاعدة علی الطریق تبکی.وأخاف (۱) أن یضربونی، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: مری بین یدی ودلینی علی أهلک، فجآء رسول الله صلی الله علیه واله حتی وقف علی باب دارهم، ثم قال: السلام علیکم یا أهل الدار، فلم یجیبوه، فأعاد السلام فلم یجیبوه، فأعاد السلام فقالوا: علیک السلام یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته، فقال لهم: ما لکم ترکتم إجابتی فی أول السلام والثانی؟ قالوا: یا رسول الله سمعنا سلامک فأحببنا أن تستکثر منه، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: إن هذه الجاریة أبطأت علیکم فلا تؤاخذوها، فقالوا: یا رسول الله هی حرة لممشاک، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: الحمد لله، ما رأیت اثنی عشر درهما أعظم برکة من هذه، کسی الله بها عریانین، وأعتق بها نسمة (۲). ۲ – لی: ابن الولید، عن الصفار، عن عبدالله بن الصلت، عن یونس، عن ابن حمید، عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: خمس لا أدعهن حتی الممات: الاکل علی الحضیض مع العبید، ورکوبی الحمار مؤکفا، وحلبی العنز بیدی، ولبس الصوف، والتسلیم علی الصبیان، لتکون (۳) سنة من بعدی (۴). ۳ – ن، ع: المظفر العلوی، عن ابن العیاشی، عن أبیه، عن علی بن الحسن ابن فضال، عن محمد بن الولید، عن العباس بن هلال، عن الرضا، عن آبائه، عن علی علیهم السلام مثله (۵). ل: ابن المتوکل، عن السعد آبادی، عن البرقی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، وصفوان معا عن الحسین بن مصعب، عن أبی عبدالله، عن آبائه علیهم السلام مثله (۶).(۱). الخصال خال عن العاطف.(۲). الخصال ۲: ۸۶ و ۸۷، الامالی: ۱۴۴.(۳). لتکون ذلک خ ل.(۴). الامالی: ۴۴.(۵). عیون أخبار الرضا: ۲۳۵، علل الشرائع: ۵۴. وفیهما: لیکون.(۶). الخصال ۱: ۱۳۰.بیان: الاکل علی الحضیض: الاکل علی الارض من غیر أن یکون خوان، قال الجوهری: والحضیض: القرار من الارض عند منقطع الجبل، وفی الحدیث إنه اهدی إلی رسول الله صلی الله علیه واله هدیة فلم یجد شیئا یضعه علیه، فقال: ضعه بالحضیض، فإنما أنا عبد آکل کما یأکل العبد یعنی بالارض. وقال الفیروزآبادی: إکاف الحمار ککتاب وغراب ووکافه: برذعته (۱)، والاکاف: صانعه، وآکف الحمار إیکافا وأکفه تأکیفا: شده علیه. أقول: سیأتی شرح الخبر بتمامه فی کتاب الآداب والسنن إن شاء الله تعالی. ۴ – لی: العطار، عن أبیه، عن ابن عیسی، عن أبیه، عن صفوان بن یحیی، عن العیض بن القاسم قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: حدیث یروی عن أبیک علیه السلام أنه قال: ما شبع رسول الله صلی الله علیه واله من خبز بر قط، أهو صحیح؟ فقال: لا، ما أکل رسول الله صلی الله علیه وآله خبز بر قط، ولا شبع من خبز شعیر قط (۲). ۵ – لی: ابن إدریس، عن ابن عیسی، عن محمد بن یحیی الخزاز، عن موسی بن إسماعیل، عن أبیه، عن موسی بن جعفر، عن أبیه، عن آبائه علیهم السلام عن أمیر المؤمنین علیه السلام قال: إن یهودیا کان له علی رسول الله صلی الله علیه واله دنانیر فتقاضاه فقال له: یا یهودی ما عندی ما أعطیک فقال: فإنی لا افارقک یا محمد حتی تقضینی، فقال: إذا أجلس معک، فجلس معه حتی صلی فی ذلک الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشآء

الآخرة والغداة، وكان أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يتهددونه ويتواعدونه، فنظر رسول الله صلى الله عليه واله إليهم فقال: ما الذى تصنعون به؟ فقالوا يا رسول الله يهودى يحبسك؟ فقال صلى الله عليه واله: لم يبعثنى ربى عزوجل بأن أظلم معاهدا ولا غيره، فلما علا النهار قال اليهودى: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، وشطر مالى فى سبيل الله، أما والله ما فعلت بك الذى فعلت إلا لانظر إلى نعتك فى التوراة، فإنى قرأت نعتك فى التوراة: محمد بن عبدالله مولده بمكة (١). البرذعة والبردعة: كساء يلقى على ظهر الدابة. (٢). الامالى: ١٩٢.ومهاجره بطيبة، وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب، ولا متزين (١) بالفحش، ولا قول الخنآء، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله، وأنك رسول الله صلى الله عليه واله، وهذا مالى، فاحكم فيه بما أنزل الله، وكان اليهودى كثير المال، ثم قال عليه السلام: (٢) كان فراش رسول الله صلى الله عليه واله عباءة، وكانت مرفقته أدم حشوها ليف، فثنيت له ذات ليلة، فلما أصبح قال: لقد منعنى الفراش الليلة الصلاة، فأمر عليه السلام أن يجعل بطاق واحد (٣). بيان: قال الجزرى: فيه من قتل معاهدا لم يقبل الله منه صرفا ولا عدلا، يجوز أن يكون بكسر الهآء وفتحها على الفاعل والمفعول، وهو فى الحديث بالفتح أشهر وأكثر، والمعاهد: من كان بينك وبينه عهد، وأكثر ما يطلق فى الحديث على أهل الذمة، وقد يطلق على غيرهم من الكفار إذا صولحوا على ترك الحرب مدة ما، وقال: الشطر: (۴). النصف. وقال الجوهرى: طيبة على وزن شيبة: اسم مدينة الرسول صلى الله عليه واله، والصخب بالصاد وبالسين: الضجة، واضطراب الاصوات للخصام. قوله عليه السلام: ولا متزين، فى بعض النسخ بالزآء المعجمة، أى لم يجعل الفحش زينة كما يتخذه اللئام، وفى بعضها بالرآء أى لا يدنس نفسه بذلك. والخنآء أيضا الفحش فى القول، والمرفقة بالكسر: الوسادة. ۶ – فس: أبى، عن ابن أبى عمير، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله فى بيت ام سلمة فى ليلتها، ففقدته من الفراش، فدخلها فى ذلك ما يدخل النسآء، فقامت تطلبه فى جوانب البيت حتى انتهت إليه وهو فى جانب من البيت قائم رافع يديه (۵) يبكى وهو يقول: اللهم لا تنزع منى (۶) صالح ما أعطيتنى أبدا (٧)،(١). ولا صخاب، ولا مترين خ ل.(٢). فى المصدر: ثم قال على عليه السلام.(٣). الامالى: ٢٧٩.(۴). شطر المال: قسمه نصفين.(۵). فى المصدر: قائما رافعا يديه.(۶). تنزع عنى خ ل.(٧). فى المصدر بعد ذلك: اللهم ولا تكلنى إلى نفسى طرفة عين أبدا، اللهم لا تشمت بى عدوا ولا حاسدا أبدا، اللهم لا تردنى فى سوء استنقذتنى منه أبدا.اللهم لا تشمت بى عدوا ولا حاسدا أبدا، اللهم ولا تردنى فى سوء استنقذتنى منه أبدا، اللهم ولا تكلنى إلى نفسى طرفة عين أبدا قال: فانصرفت ام سلمة تبكى حتى انصرف رسول الله صلى الله عليه واله لبكائها فقال لها: ما يبكيك يا ام سلمة؟ فقالت: بأبى أنت وامى يا رسول الله ولم لا أبكى وأنت بالمكان الذى أنت به من الله، قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر، تسأله أن لا يشمت بك عدوا أبدا، وأن لا يردك فى سوء استنقذك منه أبدا، وأن لا ينزع منك صالحا أعطاك (١) أبدا، وأن لا يكلك إلى نفسك طرفة عين أبدا؟ فقال: يا ام سلمة وما يؤمننى؟ وإنما وكل الله يونس بن متى إلى نفسه طرفة عين وكان منه ما كان (٢). ٧ – ب: ابن طريف (٣)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام قال: جاء إلى النبى صلى الله عليه واله سائل يسأله، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: هل من أحد عنده سلف؟ فقام رجل من الانصار من بنى الجبلى (۴) فقال: عندى يا رسول الله، قال: فأعط هذا السائل أربعة أوساق تمر، قال: فأعطاه، قال: ثم جآء الانصارى بعد إلى النبى صلى الله عليه واله يتقاضاه فقال له: يكون إن شآء الله ثم عاد إليه (۵) فقال: يكون إن شآء الله، ثم عاد إليه الثالثة فقال: يكون إنشآء الله، فقال: قد أكثرت يا رسول الله من قول: يكون إن شآء الله، قال: فضحك رسول الله، وقال: هل من رجل عنده سلف؟ قال: فقام رجل فقال له: عندى(١). فى المصدر: صالح ما أعطاك.(٢). تفسير القمى: ۴٣٢.(٣). هكذا فى النسخة وفيه وهم، والصحيح ظريف بالظاء المعجمة، والرجل هو الحسن بن ظريف بن ناصح الكوفى المترجم فى فهرستى النجاشى والشيخ وخلاصة العلامة وغيرها.(۴). هكذا فى الكتاب ومصدره ولم نقف عليه فى كتاب الانساب، ولعله مصحف بنو الحبلى بالحاء المهملة، قال القلقشندى فى نهاية الارب: ۵١: بنو الحبلى بطن من الخزرج من القحطانيه، وهم بنو الحبلى واسمه سالم بن غنم بن عوف ابن الخزرج. وذكره ابن الاثير أيضا فى اللباب فى تهذيب الانساب ١: ٢٧۵ و ٢٧۶ وضبطه بضم الحاء وسكون الباء، وذكره أيضا الفيروزآبادى فى القاموس.(۵). فى المصدر: ثم عاد إليه الثانية.يا رسول الله، قال:

وكم عندك؟ قال: ما شئت، قال: فأعط هذا ثمانية أوسق من تمر، فقال الانصارى: إنما لى أربعة يا رسول الله، قال رسول الله صلى الله عليه واله: وأربعة أيضا (۱). ۸ – ب: ابن طريف (۲)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يورث دينارا ولا درهما ولا عبدا ولا وليدة ولا شاة ولا بعيرا، ولقد قبض صلى الله عليه واله (۳) وأن درعه مرهونة عند يهودى من يهود المدينة بعشرين صاعا من شعير استلفها (۴) نفقة لاهله (۵). ۹ – ب: أبوالبخترى، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن المساكين كانوا يبيتون فى المسجد على عهد رسول الله صلى الله عليه واله، فأفطر النبى صلى الله عليه واله مع المساكين الذين فى المسجد ذات ليلة عند المنبر فى برمة (۶) فأكل منها ثلاثون رجلا، ثم ردت إلى أزواجه شبعهن (۷). ۱۰ – ب: محمد بن الوليد، عن ابن بكير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصلاة قاعدا أو يتوكأ على عصا، أو على حائط؟ فقال: لا، ما شأن أبيك وشأن هذا؟ ما بلغ ابوك هذا بعد أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما عظم أو بعد ما ثقل كان يصلى وهو قائم، و رفع إحدى رجليه حتى أنزل الله تبارك وتعالى: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى فوضعها (۸). بيان: لعل تحمل هذه الاثقال فى العبادة كان فى الشريعة ثم نسخ. ۱۱ – ل: محمد بن عمر الحافظ البغدادى، عن إسحاق بن جعفر العلوى، عن أبيه جعفر بن محمد، عن على بن محمد العلوى المعروف بالمشلل، عن سليمان بن محمد القرشى،(۱). قرب الاسناد: ۴۴.

(۲). ذكرنا آنفا أن الصحيح ظريف بالظاء المعجمة.(۳). لقد قبض رسول الله خ ل.(۴). استسلفها خ ل، وهو الموجود فى المصدر.(۵). قرب الاسناد: ۴۴.(۶). البرمة: القدر من الحجر.(۷). قرب الاسناد: ۶۹.(۸). قرب الاسناد: ۷۹ و ۸۰ وللحديث ذيل تركه المصنف.عن إسحاق بن أبى زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن على عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمس لست بتاركهن حتى الممات: لباسى الصوف (۱)، وركوبى الحمار مؤكفا، وأكلى مع العبيد، وخصفى النعل بيدى، وتسليمى على الصبيان لتكون سنة من بعدى (۲). ۱۲ – ن: بالاسانيد الثلاثة، عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: أتانى ملك فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام، ويقول: إن شئت جعلت لك بطحآء مكة ذهبا، قال: فرفع رأسه إلى السمآء وقال (۳): يا رب أشبع يوما فأحمدك، وأجوع يوما فأسألك (۴). صح: عنه عليه السلام مثله (۵). جا: عمر بن محمد، عن ابن مهرويه، عن داود بن سليمان، عنه عليه السلام مثله (۶). ۱۳ – ن: بإسناد التميمى (۷)، عن الرضا، عن آبائه، عن على عليهم السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يضحى بكبشين أملحين أقرنين (۸). ۱۴ – ن: بهذا الاسناد قال: إن النبى صلى الله عليه واله كان يتختم فى يمينه (۹). ۱۵ – ن: وبهذا الاسناد قال: ما شبع النبى صلى الله عليه واله من خبز بر ثلاثة أيام حتى مضى لسبيله (۱۰).(۱). قد أسفلنا سابقا أن الروايات تختلف فى لبس الصوف، فبعضها تذم ذلك، وبعضها تستحسنه وذكرنا وجها فى رفع التخالف هناك.(۲). الحديث قد سقط عن الطبع فى المطبوع أولا، وهو موجود فى طبعة قم. راجع ص ۲۲۱.(۳). فى المجالس: فرفعت رأسى إلى السماء وقلت.(۴). عيون أخبار الرضا: ۱۹۹.(۵). صحيفة الرضا: ۲۲.(۶). أمالى المفيد: ۷۲ و ۷۳.(۷). الاسناد هكذا: حدثنا محمد بن عمر الحافظ قال: حدثنا الحسن بن عبدالله التميمى قال: حدثنى أبى قال: حدثنى سيدى على بن موسى الرضا عليه السلام اه.(۸). عيون أخبار الرضا: ۲۲۳.(۹). عيون أخبار الرضا: ۲۲۳.(۱۰). عيون أخبار الرضا: ۲۲۴. ۱۶ – ن: الحسين بن أحمد البيهقى، عن محمد بن يحيى الصولى، عن سهل بن القاسم النوشجانى قال: قال رجل للرضا عليه السلام: يابن رسول الله إنه يروى عن عروة بن زبير أنه قال: توفى النبى صلى الله عليه واله (۱) وهو فى تقية، فقال: أما بعد قول الله عزوجل: يا أيها الرسول بلغ ما انزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فإنه أزال كل تقية بضمان الله عزوجل له وبين أمر الله، ولكن قريشا فعلت ما اشتهت بعده، وأما قبل نزول هذه الآية فلعله (۲). ۱۷ – ما: المفيد، عن الحسين بن محمد التمار، عن محمد بن إسكاب (۳)، عن مصعب بن المقدام بن شريح، عن أبيه، عن عائشة أن النبى صلى الله عليه واله كان إذا رأى ناشئا ترك كل شئ، وإن كان فى صلاة، وقال: اللهم إنى أعوذ بك من شر ما فيه فإن ذهب حمد الله، وإن أمطر قال: اللهم اجعله ناشئا نافعا والناشئ: السحاب، والمخيلة أيضا: السحابة (۴). بيان: قوله: والناشئ إلى آخر الكلام إما كلام الشيخ، أو بعض الرواة و قال الجزرى: فيه كان إذا رأى ناشئا فى افق السمآء، أى سحابا لم يتكامل اجتماعه و

اصطحابه. ١٨ – ما: ابن حشيش (۵)، عن أحمد، عن سليمان بن أحمد الطبراني، عن: عمرو ابن ثور (۶)، عن محمد بن يوسف (٧)، عن سفيان الثورى، عن عبدالرحمن بن القاسم، عن أبيه، عن عائشة قال: ما شبع آل محمد عليه السلام ثلاثة أيام تباعا حتى لحق بالله عزوجل (٨). (١). فى المصدر: رسول الله صلى الله عليه وآله.(٢). عيون اخبار الرضا: ٢٧١ و ٢٧٢.(٣). فى المصدر: محمد بن، اسكاف، بالفاء.(۴). أمالى ابن الشيخ: ٨٠.(۵). فى المصدر: خشيش بالخاء المعجمة، وفى بعض المواضع منه خنيس، وفى اخرى: محمد بن على بن خشيش بن نصر بن جعفر بن ابراهيم التميمى.(۶). وصفه فى المصدر: بالجزامى.(٧). وصفه فى المصدر: بالفريابى.(٨). مجالس ابن الشيخ: ١٩۶. ١٩ – ما: ابن مخلد، عن الخالدى (١)، عن الحسن بن على القطان، عن عباد ابن موسى (٢)، عن إبراهيم بن سليمان (٣)، عن عبدالله بن مسلم، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس على الارض، ويأكل على الارض، و يعتقل الشاة، ويجيب دعوة المملوك على خبز الشعير (۴). ٢٠ – ما: حمويه بن على، عن محمد بن محمد بن بكر الهزالى (۵)، عن الفضل بن الحباب (۶)، عن سلم، عن أبى هلال، عن بكر بن عبدالله أن عمر بن الخطاب دخل على النبى صلى الله عليه واله وهو موقوذ – أو قال: محموم – فقال له عمر: يا رسول الله ما أشد وعكك أو حماك؟ فقال: ما منعنى ذلك أن قرأت الليلة ثلاثين سورة فيهن السبع الطول، فقال عمر: يا رسول الله غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر وأنت تجتهد هذا الاجتهاد؟ فقال: يا عمر أفلا أكون عبدا شكورا؟ (٧). بيان: قال الفيروزآبادى: الموقوذ: الشديد المرض المشرف، ووقذه: صرعه، و سكنه، وغلبه، وتركه عليلا كأوقذه، وقال: الوعك: أدنى الحمى ووجعها ومغثها (٨) فى البدن، وألم من شدة التعب. ٢١ –ع: على بن حاتم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن (١). ابن مخلد هو محمد بن محمد بن مخلد، والخالدى فى المصدر: الخلدى.(٢). وصفه فى المصدر بالختلى.(٣). فى المصدر: أبواسماعيل ابراهيم بن سليمان المؤدب.(۴). مجالس ابن الشيخ: ٢۵٠.(۵). هكذا فى النسخة، وفى المصدر: الهزانى وهو الصحيح، قال ابن الاثير فى اللباب ٣: ٢٩٠: الهزانى بكسر الهاء وفتح الزاى المشددة وبعد الالف نون، هذه النسبة إلى هزان وهو بطن من عتيك، والعتيك من ربيعة، وهو هزان بن صباح بن عتيك، منهم أبوروق أحمد بن محمد بن بكر الهزانى حدث هو وأبوه.(۶). كناه فى المصدر أبا خليفة. ولقبه بالجحمى.(٧). مجالس ابن الشيخ: ٢۵٧.(٨). مغثه الحمى: أصابته وأخذته. موسى، عن أبيه، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن على بن الحسين، عن أبيه، عن على بن أبى طالب عليهم السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله مكفرا لا ـ يشكر معروفه، ولقد كان معروفه على القرشى والعربى والعجمى، ومن كان أعظم معروفا من رسول الله صلى الله عليه وآله على هذا الخلق؟ وكذلك نحن أهل البيت مكفرون لا يشكر معروفنا، وخيار المؤمنين مكفرون لا يشكر معروفهم (١). ٢٢ –ع: أبى، عن القاسم بن محمد بن على بن إبراهيم النهاوندى، عن صالح بن راهويه، عن أبى جويد مولى الرضا عليه السلام عن الرضا عليه السلام قال: نزل جبرئيل على النبى صلى الله عليه واله فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام، ويقول: إن الابكار من النسآء بمنزلة الثمر على الشجر، فإذا أينع الثمر فلا دواء له إلا اجتناؤه، وإلا أفسدته الشمس، وغيرته الريح، وإن الابكار إذا أدركن ما تدرك النساء فلا دواء لهن إلا البعول، وإلا لم يؤمن عليهن الفتنة، فصعد رسول الله صلى الله عليه واله المنبر فجمع الناس ثم أعلمهم ما امر الله عزوجل به، فقالوا: ممن يا رسول الله؟ فقال: من الاكفاء، فقالوا: ومن الاكفاء؟ فقال: المؤمنون بعضهم أكفاء بعض، ثم لم ينزل حتى زوج ضباعة من المقداد بن الاسود، ثم قال: أيها الناس إنى زوجت ابنة عمى المقداد ليتضع النكاح (٢). ٢٣ – ير: محمد بن الحسين، عن جعفر بن محمد بن يونس، عن حماد بن عثمان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن النبى صلى الله عليه واله كان فى مكان ومعه رجل من أصحابه وأراد قضاء حاجة، فقام إلى الاشائين يعنى النخلتين، فقال لهم اجتمعا، فاستتر بهما النبى صلى الله عليه واله فقضى حاجته، ثم قام فجاء الرجل فلم ير شيئا (٣). بيان: قال الجوهرى: الاشاء بالفتح والمد: صغار النخل. ٢۴ – ص: الصدوق: عن عبدالله بن حامد، عن أحمد بن محمد بن الحسين، عن محمد بن يحيى أبى صالح، عن الليث، عن يونس، عن ابن شهاب، عن أبى سلمة، أن جابر بن عبدالله(١). علل الشرائع: ١٨٧.(٢). علل الشرائع: ١٩٣. قوله: ليتضع أى ليخط.(٣). بصائر الدرجات: ١٨.قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه واله بمر الظهران (١) يرعى الغنم

(۲)، وإن رسول الله صلى الله عليه واله قال: عليكم بالاسود منه فإنه أطيبه، قالوا: ترعى الغنم؟ قال: نعم وهل نبى إلا رعاها؟ (۳). ۲۵ - ص: الصدوق، عن أبيه، عن محمد العطار، عن الاشعرى، عن سيف بن حاتم، عن رجل من ولد عمار يقال له: أبولؤلؤه سماه عن آبائه قال: قال عمار رضى الله عنه: كنت أرعى غنيمة أهلى، وكان محمد صلى الله عليه واله يرعى أيضا، فقلت: يا محمد هل لك فى فخ فإنى تركتها روضة برق؟ قال: نعم، فجئتها من الغد وقد سبقنى محمد صلى الله عليه واله وهو قائم يذود غنمه عن الروضة قال: إنى كنت واعدتك فكرهت أن أرعى قبلك (۴). بيان: قال الفيروزآبادى: البرق محركة: الحمل معرب برة، وقال: الابرق: غلظ فيه حجارة ورمل وطين مختلطة، والبرقة بالضم: غلظ، الابرق وبرق: ديار العرب تنيف على مائة منها: برقة الاثمار، والاوجال، والاجداد، وعدها إلى أن قال: والنجد، ويثرب، واليمامة، هذه برق العرب. ۲۶ - سن: أبى، عن النوفلى، عن أبيه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خلق الله العقل فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، ثم قال: ما خلقت خلقا أحب إلى منك، فأعطى الله (۵) محمدا تسعة وتسعين جزء، ثم قسم بين العباد جزء واحدا (۶). ۲۷ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: ضعفت عن (۱). قال ياقوت: ظهران: واد قرب مكة، وعنده قرية يقال له: مر، تضاف إلى هذا الوادى فيقال: مر الظهران.(۲). نرعى الغنم خ.(۳). قصص الانبياء: مخطوط.(۴). قصص الانبياء: مخطوط.(۵). فى المصدر: قال: فأعطى الله.(۶). المحاسن: ۱۹۲.الصلاة والجماع (۱)، فنزلت على قدر من السماء، فأكلت منها فزاد فى قوتى قوة أربعين رجلا فى البطش والجماع (۲). ۲۸ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كنا مع النبى صلى الله عليه واله فى حفر الخندق إذ جاءت فاطمة ومعها كسيرة من خبز فدفعتها إلى النبى صلى الله عليه وآله، فقال النبى صلى الله عليه واله: ما هذه الكسيرة؟ قالت: خبزته قرصا (۳) للحسن والحسين جئتك منه بهذه الكسيرة، فقال النبى صلى الله عليه واله: يا فاطمة أما إنه أول طعام دخل جوف أبيك منذ ثلاث (۴). ن: بالاسانيد الثلاثة عنه عليه السلام مثله (۵). ۲۹ - سن: على بن الحكم، عن أبى المغرا، عن ابن خارجة، عن أبى بصير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلوس العبد، و يعلم أنه عبد (۶). بيان: أكل العبد: الاكل على الارض كما مر، وجلوس العبد: الجلوس على الركبتين. ۳۰ - سن: أبى، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وكان يأكل على الحضيض، وينام على الحضيض. ۳۱ - سن: صفوان، عن ابن مسكان، عن الحسن الصيقل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: مرت امرأة بدوية (۷) برسول الله صلى الله عليه وآله وهو يأكل وهو جالس على (۱). فى المصدر: ضعفت عن الصلاة والصيام والجماع.(۲). صحيفة الرضا: ۱۱.(۳). فى المصدر: قالت: خبز اخبزته للحسن. وفى العيون: قرصا خبزتها.(۴). صحيفة الرضا: ۱۵.(۵). عيون اخبار الرضا: ۲۰۵ و ۲۰۶.(۶). المحاسن: ۴۵۶.(۷). بذية خ ل.الحضيض، فقالت: يا محمد والله إنك لتأكل أكل العبد، وتجلس جلوسه، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: ويحك أى عبد أعبد منى؟ قالت: فناولنى لقمة من طعامك، فناولها، فقالت: لا والله إلا التى فى فمك (۱)، فأخرج رسول الله صلى الله عليه واله اللقمة من فمه فناولها، فأكلتها، قال أبوعبدالله عليه السلام: فما أصابها داء حتى فارقت الدنيا (۲). مكا: من كتاب النبوة، عن أبى عبدالله عليه السلام مثله (۳). كا: على، عن أبيه، عن صفوان مثله (۴). ۳۲ - يج: روى عن الصادق عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه واله أقبل إلى الجعرانة (۵) فقسم فيها الاموال، وجعل الناس يسألونه فيعطيهم حتى ألجؤوه إلى الشجرة، فأخذت برده وخدشت ظهره حتى جلوه عنها وهم يسألونه، فقال: أيها الناس ردوا على بردى، والله لو كان عندى عدد شجر تهامة نعما لقسمته بينكم، ثم ما ألفيتمونى جبانا ولا بخيلا، ثم خرج من الجعرانة فى ذى القعدة، قال: فما رأيت تلك الشجرة إلا خضراء كأنما يرش عليه الماء. ۳۳ - وفى رواية اخرى: حتى انتزعت الشجرة ردائه، وخدشت الشجرة ظهره (۶). بيان: قال الجوهرى: جلوا عن أوطانهم وجلوتهم أنا، يتعدى ولا يتعدى. ۳۴ - قب: أما آدابه صلى الله عليه واله فقد جمعها بعض العلمآء والتقطها من الاخبار: كان النبى صلى الله عليه واله أحكم الناس وأحلمهم وأشجعهم وأعدلهم وأعطفهم، لم تمس يده يد امرأة (۱). فى المصدر: فى فيك، وفى الكافى: إلا الذى فى فيك.(۲). حتى فارقت الدنيا روحها خ ل. المحاسن: ۴۵۷.(۳). مكارم الاخلاق:

۱۵.(۴). فروع الكافى ۲: ۱۵۷.(۵). الجعرانة بكسر اوله، وسكون الثانى، وقد يكسر ويشدد الراء: هى ماء بين الطائف و مكة، وهى إلى مكة أقرب، قيل: هى من مكة على بريد من طريق العراق.(۶). لم نجد الحديث فى الخرائج المطبوع، وذكرنا قبل ذلك كرارا أن نسخة خرائج المصنف كانت تتفاوت مع المطبوع.لا تحل، وأسخى الناس، لا يثبت عنده دينار ولا درهم، فان فضل ولم يجد من يعطيه و يجنه الليل لم يأو إلى منزله حتى يتبرء منه إلى من يحتاج إليه، لا يأخذ مما آتاه الله إلا قوت عامه فقط من يسير ما يجد من التمر والشعير، ويضع سائر ذلك فى سبيل الله، ولا يسأل شيئا إلا أعطاه، ثم يعود إلى قوت عامه فيؤثر منه حتى ربما احتاج قبل انقضاء العام إن لم يأته شئ، وكان يجلس على الارض، وينام عليها، ويأكل عليها، وكان يخصف النعل، ويرقع الثوب، ويفتح الباب، ويحلب الشاة، ويعقل البعير فيحلبها، ويطحن مع الخادم إذا أعيا، ويضع طهوره بالليل بيده، ولا يتقدمه مطرق، ولا يجلس مكتئا، ويخدم فى مهنة أهله، ويقطع اللحم، وإذا جلس على الطعام جلس محقرا، وكان يلطع أصابعه، ولم يتجشأ قط، ويجيب دعوة الحر والعبد ولو على ذراع أو كراع، ويقبل الهدية ولو أنها جرعة لبن ويأكلها، ولا يأكل الصدقة، لا يثبت بصره فى وجه أحد، يغضب لربه ولا يغضب لنفسه، وكان يعصب (۱) الحجر على بطنه من الجوع، يأكل ما حضر، ولا يرد ما وجد، لا يلبس ثوبين، يلبس بردا حبرة يمنية، وشملة (۲) جبة صوف، والغليظ من القطن والكتان، وأكثر ثيابه البياض، ويلبس العمامة (۳)، ويلبس القميص من قبل ميامنه، وكان له ثوب للجمعة خاصة، وكان إذا لبس جديدا أعطى خلق ثيابه مسكينا، وكان له عباء يفرش له حيث ما ينقل تثنى (۴) ثنيتين، يلبس خاتم فضة فى خنصره الايمن، يحب البطيخ، ويكره الريح الردية: ويستاك عند الوضوء، يردف (۵) خلفه عبده أو غيره، يركب (۶) ما أمكنه من فرس أو بلغة أو حمار، ويركب الحمار بلا سرج وعليه العذار (۷)، ويمشى راجلا و (۱). أى يشد. (۲). الشملة: كساء واسع يشتمل به.(۳). فى المصدر: ويلبس العمامة تحت العمامة.(۴). أى يطوى ويرد بعضه على بعض.(۵). فى المصدر: ويردف.(۶). فى المصدر: ويركب.(۷). العذار بالكسر: ما سال من اللجام على خد الفرس.حافيا بلا رداء ولا عمامة ولا قلنسوة، ويشيع الجنائز، ويعود المرضى فى أقصى المدينة، يجالس الفقراء، ويؤاكل المساكين، ويناولهم بيده، ويكرم أهل الفضل فى أخلاقهم، و يتألف أهل الشرف بالبر لهم، يصل ذوى رحمه من غير أن يؤثرهم على غيرهم إلا بما أمر الله، ولا يجفو على أحد، يقبل معذرة المعتذر إليه، وكان أكثر الناس تبسما ما لم ينزل عليه قرآن أو لم تجر عظة، وربما ضحك من غير قهقهة، لا يرتفع على عبيده وإمائه فى مأكل ولا ملبس (۱)، ما شتم أحدا بشتمة ولا لعن امرأة ولا خادما بلعنة، ولا لاموا أحدا إلا قال: دعوه، ولا يأتيه أحد حر أو عبد أو أمة إلا قام معه فى حاجته، لا فظ ولا غليظ، ولا صخاب فى الاسواق، ولا يجزى بالسيئة السيئة، ولكن يغفر ويصفح، يبدأ من لقيه بالسلام، ومن رامه (۲) بحاجة صابره حتى يكون هو المنصرف، ما أخذ أحد يده فيرسل يده حتى يرسلها، وإذا القى مسلما بدأه بالمصافحة، وكان لا يقوم ولا يجلس إلا على ذكر الله، وكان لا يجلس إليه أحد وهو يصلى إلا خفف صلاته وأقبل عليه، وقال: ألك حاجة؟ وكان أكثر جلوسه أن ينصب ساقيه جميعا، يجلس (۳) حيث ينتهى به المجلس، وكان أكثر ما يجلس مستقبل القبلة، وكان يكرم من يدخل عليه حتى ربما بسط ثوبه، ويؤثر الداخل بالوسادة التى تحته، وكان فى الرضا والغضب لا يقول: إلا حقا، وكان يأكل القثاء بالرطب و الملح، وكان أحب الفواكه الرطبة إليه البطيخ والعنب، وأكثر طعامه الماء والتمر، و كان يتمجع اللبن بالتمر ويسميهما الاطيبين، وكان أحب الطعام إليه اللحم، ويأكل الثريد باللحم، وكان يحب القرع، وكان يأكل لحم الصيد ولا يصيده، وكان يأكل الخبز والسمن، وكان يحب من الشاة الذراع والكتف، ومن القدر الدبا، ومن الصباغ الخل، ومن التمر العجوة (۴)، ومن البقول الهندبا والباذروج (۵) والبقلة اللينة (۶).(۱). فى المصدر: ولا فى ملبس.(۲). أى قصده وأتاه.(۳). فى المصدر: وكان يجلس.(۴). العجوة: التمر المحشى فى وعائه.(۵). الهندبا والهندباء: بقل معروف، يقال له بالفارسية: كاسنى. والباذروج قال الفيروزآبادى بفتح الذال: بقلة يقوى القلب جدا ويقبض إلا ان يصادف فضلة فيسهل.(۶). مناقب آل أبى طالب ۱: ۱۰۰ و ۱۰۱.بيان: قوله: لا يتقدمه مطرق، أى كان أكثر الناس إطرافا إلى الارض حياء، يقال: أطرق، أى سكت ولم يكلم، وأرخى عينيه ينظر إلى الارض، والمهنة بالفتح و الكسر: الخدمة، ولطع الاصابع: لحسها ومصها بعد الطعام: والكراع كغراب من البقر والغنم: مستدق الساق. وقال الفيروزآبادى: المجيع: تمر يعجن بلبن، وتمجع: أكل التمر

اليابس باللبن معا، وأكل التمر وشرب عليه اللبن. ۳۵ - مكا: في تواضعه وحيائه: عن أنس بن مالك قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يعود المريض، ويتبع الجنازة، ويجيب دعوة المملوك، ويركب الحمار، وكان يوم خيبر ويوم قريظة والنضير على حمار مخطوم (۱) بحبل من ليف تحته اكاف من ليف. وعن أنس بن مالك قال: لم يكن شخص أحب إليهم من رسول الله، وكانوا إذا رأوه لم يقوموا إليه لما يعرفون من كراهيته (۲). وعن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس على الارض، ويأكل على الارض ويعتقل الشاة، ويجيب دعوة المملوك. وعن أنس بن مالك قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله مر على صبيان فسلم عليهم وهو مغذ. عن أسمآء بنت يزيد أن النبي صلى الله عليه واله مر بنسوة فسلم عليهن. وعن ابن مسعود قال: أتى النبي صلى الله عليه واله رجل يكلمه فأرعد، فقال: هون عليك، فلست بملك، إنما أنا ابن امرأة كانت تأكل القد (۳). عن أبي ذر قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجلس بين ظهراني (۴) أصحابه فيجئ الغريب فلا يدرى أيهم هو، حتى يسأل، فطلبنا إلى النبي صلى الله عليه واله أن يجعل مجلسا يعرفه الغريب إذا أتاه، فبنينا له دكانا (۵) من طين، وكان يجلس عليه، ونجلس بجانبيه.(۱). خطمه بالخطام: جعله على أنفه، والخطام: حبل يجعل في عنق البعير وغيره ويثنى في خطمه وأنفه.(۲). في المصدر: كراهية لذلك.(۳). مكارم الاخلاق: ۱۴.(۴). ظهراني بالفتح أي وسطهم.(۵). الدكان: شئ كالمصطبة يقعد عليه. والمصطبة: مكان ممهد قليل الارتفاع عن الارض، يجلس عليه.وسئلت عائشة ما كان النبي صلى الله عليه واله يصنع إذا خلا؟ قالت: يخيط ثوبه، ويخصف نعله، ويصنع ما يصنع الرجل في أهله. وعنها: أحب العمل إلى رسول الله صلى الله عليه واله الخياطة. وعن أنس بن مالك قال: خدمت النبي صلى الله عليه واله تسع سنين فما أعلمه قال لي قط: هلا فعلت كذا وكذا؟ ولا عاب على شيئا قط. وعن أنس بن مالك قال: صحبت رسول الله صلى الله عليه واله عشر سنين، وشممت العطر كله فلم أشم نكهة أطيب من نكهته، وكان إذا لقيه واحد (۱) من أصحابه قام معه، فلم ينصرف حتى يكون الرجل ينصرف عنه (۲)، وإذا لقيه أحد من أصحابه فتناول يده ناولها إياه، فلم ينزع عنه حتى يكون الرجل هو الذي ينزع عنه، وما أخرج ركبتيه بين جليس (۳) له قط، وما قعد إلى رسول الله صلى الله عليه واله رجل قط فقام حتى يقوم (۴). وعن أنس بن مالك قال: إن النبي صلى الله عليه واله أدركه أعرابي فأخذ بردائه فجبذه جبذة شديدة حتى نظرت إلى صفحة عنق رسول الله صلى الله عليه واله وقد أثرت به حاشية الردآء من شدة جبذته، ثم قال له: يا محمد مر لي من مال الله الذي عندك، فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه واله فضحك وأمر له بعطآء. عن أبي سعيد الخدري يقول: كان رسول الله صلى الله عليه واله حييا (۵) لا يسأل شيئا إلا أعطاه. وعنه قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أشد حيآء من العذراء في خدرها، وكان إذا كره شيئا عرفناه في وجهه. وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لا يبلغني أحد منكم عن أصحابي شيئا،(۱). في نسخة من المصدر: أحد.(۲). في المصدر: حتى يكون الرجل هو الذي ينصرف عنه.(۳). في المصدر: بين يدى جليس.(۴). مكارم الاخلاق: ۱۵.

(۵). الحيي: ذو الحياء.فإني احب أن أخرج إليكم وأنا سليم الصدر (۱). في جوده: عن أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أجود الناس كفا، وأكرمهم عشرة (۲)، من خالطه فعرفه أحبه. من كتاب النبوة عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه واله قال: أنا أديب الله وعلى أديبي، أمرني ربي بالسخآء والبر، ونهاني عن البخل والجفاء، وما شئ أبغض إلى الله عزوجل من البخل وسوء الخلق، وإنه ليفسد العمل كما يفسد الطين (۳) العسل. وبرواية اخرى عن أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا وصف رسول الله صلى الله عليه واله قال: كان أجود الناس كفا، وأجرء الناس صدرا، وأصدق الناس لهجة، وأوفاهم ذمة، وألينهم عريكة: وأكرمهم عشرة، ومن رآه بديهة هابه، ومن خالطه فعرفه أحبه، لم أر مثله قبله ولا بعده. وعن ابن عمر قال: ما رأيت أحدا أجود ولا أنجد ولا أشجع ولا أوضأ (۴) من رسول الله صلى الله عليه وآله (۵). وعن جابر بن عبدالله قال: ما سئل رسول الله صلى الله عليه واله شئ (۶) قط قال: لا. وعن ابن عباس قال: كان المسلمون لا ينظرون إلى أبي سفيان ولا يقاعدونه، فقال: يا رسول الله ثلاث أعطنيهن، قال: نعم، قال: عندي أحسن العرب وأجمله ام حبيبة ازوجكها (۷)، قال: نعم، قال: ومعاوية تجعله كاتبا بين يديك، قال: نعم، قال مرني(۱). مكارم الاخلاق: ۱۶.(۲). في نسخة من المصدر: عشيرة.(۳). في نسخة من المصدر: الخل.(۴). أي أنظف.(۵).

مكارم الاخلاق: ۱۶.(۶). شيئا خ ل وفى نسخة من المصدر: لم يكن يسأل رسول الله صلى الله عليه وآله وفيها: فتقول: لا.(۷). هذا لا يصح لان النبى صلى الله عليه وآله زوج ام حبيبة سنة سبع من الهجرة وأبوسفيان أسلم عام الفتح فى سنة ثمان بعد تزويجه صلى الله عليه وآله اياها.حتى اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، قال: نعم، قال ابن زميل: ولو لا أنه طلب ذلك من النبى صلى الله عليه وآله ما أعطاه، لانه لم يكن يسأل شيئا قط إلا قال: نعم. وعن عمر أن رجلا أتى النبى صلى الله عليه واله فقال (۱): ما عندى شئ، ولكن اتبع على، فإذا جاءنا شئ قضينا، قال عمر: فقلت: يا رسول الله ما كلفك الله ما لا تقدر عليه، قال: فكره النبى صلى الله عليه واله، فقال (۲) الرجل: أنفق ولا تخف من ذى العرش إقلالا، قال: فتبسم النبى صلى الله عليه واله وعرف السرور فى وجهه (۳). فى شجاعته: عن على عليه السلام قال: لقد رأيتنى يوم بدر ونحن نلوذ بالنبى صلى الله عليه واله وهو أقربنا إلى العدو، وكان من أشد الناس يومئذ بأسا. وعنه عليه السلام قال: كنا إذا احمر البأس ولقى القوم القوم اتقينا برسول الله صلى الله عليه واله فما يكون أحد أقرب إلى العدو منه. وعن أنس بن مالك قال: كان بالمدينة فزع فركب النبى صلى الله عليه واله فرسا لابى طلحة، فقال: ما رأينا من شئ وإن وجدناه لبحرا. وبرواية اخرى عن أنس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله أشجع الناس، وأحسن الناس، وأجود الناس، قال: فزع أهل المدينة ليلة فانطلق الناس قبل الصوت، قال: فتلقاهم رسول الله صلى الله عليه واله وقد سبقهم وهو يقول: لن (۴) تراعوا، وهو على فرس لابى طلحة وفى عنقه السيف، قال: فجعل يقول للناس: لم تراعوا وجدناه بحرا، أو أنه لبحر (۵). فى علامة رضاه وغضبه: عن ابن عمر قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يعرف رضاه وغضبه فى وجهه، كان إذا رضى فكأنما تلاحك الجذر (۶) وجهه، وإذا غضب خسف لونه واسود.(۱). فى المصدر: فسأله فقال.(۲). فى المصدر: فكره النبى صلى الله عليه وآله قوله ذلك فقال.(۳). مكارم الاخلاق: ۱۷. وفيه: حتى عرف السرور فى وجهه.(۴). لم تراعوا خ ل.(۵). مكارم الاخلاق: ۱۷.(۶). هكذا فى نسخة المصنف، والظاهر أنه مصحف الجدر. كما فى المصدر وما يأتى بعد ذلك وفى تفسير اللغات.عن كعب بن مالك قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا سره الامر استنار وجهه كأنه دارة القمر. عن امير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا رأى ما يحب قال: الحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات. عن عبدالله بن مسعود، يقول: شهدت من المقداد مشهدا لان أكون أنا صاحبه أحب إلى مما فى الارض من شئ، قال: كان النبى صلى الله عليه واله إذا غضب احمر وجهه. عن ابن عمر قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعرف رضاه وغضبه بوجهه، كان إذا رضى فكأنما تلاحك الجدر وجهه (۱)، وإذا غضب خسف لونه واسود. قال أبوالبدر: سمعت أبا الحكم الليثى يقول: هى المرآة توضع فى الشمس فيرى ضوءها على الجدار يعنى قوله: تلاحك (۲) الجدر. فى الرفق بامته: عن أنس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا فقد الرجل من إخوانه ثلاثة أيام سأل عنه، فإن كان غائبا دعا له، وإن كان شاهدا زاره، وإن كان مريضا عاده. عن جابر بن عبدالله قال: غزا رسول الله صلى الله عليه واله إحدى وعشرين غزوة بنفسه، شاهدت (۳) منها تسعة عشر، وغبت عن اثنتين، فبينا أنا معه فى بعض غزواته إذ أعيانا ضحى (۴) تحتى بالليل فبرك، وكان رسول الله صلى الله عليه واله فى آخرنا فى آخريات الناس، فيزجى الضعيف ويردف (۵) ويدعو لهم، فانتهى إلى وأنا أقول: يا لهف امياه (۶)، وما زال لنا ناضح سوء، فقال: من هذا؟ فقلت: أنا جابر بأبى أنت وامى يا رسول الله، قال: ما(۱). فى المصدر: فكأنما يلاحك الجدر ضوء وجهه.(۲). فى المصدر: يلاحك.(۳). شهدت خ ل.(۴). أى أعجزنا بعيرى. وبرك البعير: استناخ، وهو أن يلصق صدره بالارض.

(۵). فى نسخة من المصدر: ويردفه.(۶). فى نسخة من المصدر، اماه.شأنك؟ قلت: أعيا ناضحى، فقال: أمعك عصا؟ فقلت: نعم، فضربه، ثم بعثه، ثم أناخه ووطئ على ذراعه، وقال: اركب فركبت فسايرته فجعل جملى يسبقه، فاستغفر لى تلك الليلة خمس وعشرين مرة، فقال لى: ما ترك عبدالله من الولد؟ يعنى أباه، قلت: سبع نسوة، قال: أبوك عليه دين؟ قلت: نعم، قال: فإذا قدمت المدينة فقاطعهم، فإن أبوا فإذا حضر جذاذ (۱) نخلكم فأذنى، وقال: هل تزوجت؟ قلت: نعم، قال: بمن؟ قلت: بفلانة بنت فلان بأيم (۲) كانت بالمدينة، قال: فهلا فتاة تلاعبها وتلاعبك؟ قلت: يا رسول الله كن عندى نسوة خرق (۳)، يعنى أخواته: فكرهت أن آتيهن بامرأة خرقاء، فقلت: هذه أجمع لامرى، قال: أصبت ورشدت، فقال: بكم اشتريت جملك؟ فقلت: بخمس أواق من ذهب، قال: قد أخذناه

(۴)، فلما قدم المدينة أتيته بالجمل فقال: يا بلال أعطه خمس اواق من ذهب يستعين به (۵) فى دين عبدالله، وزده ثلاثا واردد عليه جمله، قال: هل قاطعت غرمآء عبدالله؟ قلت: لا يا رسول الله، قال: أتركك وفآء (۶)؟ قلت: لا، قال: لا عليك إذا حضر جذاذ (۷) نخلكم فأذنى، فأذنته فجآء فدعا لنا فجذذنا واستوفى كل غريم كان يطلب تمرا وفآء، وبقى لنا ما كنا نجذ وأكثر، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: ارفعوا ولا ـ تكيلوا فرفعناه وأكلنا منه زمانا (۸). وعن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا حدث الحديث أو سأل عن الامر كرره ثلاثا ليفهم ويفهم عنه.(۱). جذاذ النخل: صرامها أى قطع ثمرتها، وفى المصدر: جداد بالمهملة، والمعنى واحد.(۲). آم الرجل من زوجته أو المرأة من زوجها: فقدها أو فقدته، فهو وهى أيم.(۳). جمع الخرقاء: الحمقاء.(۴). فى نسخة من المصدر: قال: يعينه ولك ظهره إلى المدينة.(۵). فى المصدر: يستعين بها، وفيه: ورد عليه جمله.(۶). فى نسخة من المصدر: أتراك وفاء؟ أقول: تراك ككتاب.(۷). فى المصدر: فاذا حضر جداد نخلكم. وفيه بعد ذلك: فجدونا.(۸). مكارم الاخلاق: ۱۸ و ۱۹.وعن ابن عمر قال: قال رجل: يا رسول الله، فقال: لبيك. وروى عن زيد بن ثابت أن النبى صلى الله عليه وآله كنا إذا جلسنا إليه إن أخذنا بحديث فى ذكر الآخرة أخذ معنا، وإن أخذنا فى الدنيا أخذ معنا، وإن أخذنا فى ذكر الطعام والشراب أخذ معنا، فكل هذا احدثكم عن رسول الله صلى الله عليه واله. عن أبى الحميسآء (۱) قال: بايعت النبى صلى الله عليه واله قبل أن يبعث فواعدنيه (۲) مكانا فنسيته يومى والغد، فأتيته يوم الثالث، فقال صلى الله عليه واله: يا فتى لقد شققت (۳) على، أنا هاهنا منذ ثلاثة أيام. وعن جرير بن عبدالله أن النبى صلى الله عليه واله دخل بعض بيوته فامتلا البيت، ودخل جرير فقعد خارج البيت، فأبصره النبى صلى الله عليه واله فأخذ ثوبه فلفه فرمى به إليه، وقال: اجلس على هذا، فأخذ جرير (۴) فوضعه على وجهه فقبله. عن سلمان الفارسى قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه واله وهو متكئ على وسادة فألقاها إلى، ثم قال: يا سلمان ما من مسلم دخل على أخيه المسلم فيلقى له الوسادة إكراما له إلا غفر الله له (۵). فى بكائه صلى الله عليه واله: عن أنس بن مالك قال: رأيت إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه واله وهو يجود بنفسه فدمعت عيناه (۶)، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: تدمع العين، ويحزن القلب، ولا أقول: إلا ما يرضى ربنا وإنا بك يا إبراهيم لمحزونون (۷). عن خالد بن سلمة المخزومى قال: لما اصيب زيد بن حارثة انطلق رسول الله صلى الله عليه واله(۱). فى نسخة من المصدر: ابن أبى حمساء.(۲). فى المصدر: فواعدته.(۳). أى أوقعتنى فى المشقة.(۴). فى المصدر: فأخذه جرير.(۵). مكارم الاخلاق: ۱۹ و ۲۰. وفى المصدر بعد ذلك زيادة أوردها فى الباب الاتى.(۶). فى المصدر: عينا رسول الله صلى الله عليه واله فقال: تدمع العين.(۷). مكارم الاخلاق: ۲۰.إلى منزله، فلما رأته ابنته جهشت فانتحب (۱) رسول الله صلى الله عليه واله، وقال له بعض أصحابه: ما هذا يا رسول الله؟ قال: هذا شوق الحبيب إلى الحبيب. فى مشيه صلى الله عليه واله: عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا مشى تكفأ تكفؤا كأنما يتقلع من صبب، لم أر قبله ولا بعده مثله. عن جابر قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا خرج مشى أصحابه أمامه، وتركوا ظهره للملائكة. عن ابن عباس قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا مشى مشى مشيا يعرف أنه ليس بمشى عاجز ولا بكسلان. عن أنس بن مالك قال: كنا إذا أتينا النبى صلى الله عليه واله جلسنا حلقة (۲). وروى أن رسول الله لا يدع أحدا يمشى معه إذا كان راكبا حتى يحملهم معه، فإن أبى قال: تقدم أمامى، وأدركنى فى المكان الذى تريد، ودعاه صلى الله عليه واله قوم من أهل المدينة إلى طعام صنعوه له ولاصحاب له خمسة، فأجاب دعوتهم، فلما كان فى بعض الطريق أدركهم سادس فماشاهم، فلما دنوا من بيت القوم قال للرجل السادس: إن القوم لم يدعوك، فاجلس حتى نذكر لهم مكانك ونستأذنهم بك (۳). فى جمل من أحواله وأخلاقه: من كتاب النبوة عن على عليه السلام قال: ما صافح رسول الله صلى الله عليه واله أحدا قط فنزع يده من يده حتى يكون هو الذى ينزع يده، وما فاوضه أحد قط فى حاجة أو حديث فانصرف حتى يكون الرجل ينصرف (۴)، وما نازعه الحديث حتى يكون (۵) هو الذى يسكت، وما رأى مقدما رجله بين يدى جليس له قط، ولا عرض له(۱). جهش: فزع باكيا. أو متهيئا للبكاء. انتحب: بكى شديدا.(۲). خلفه خ ل ومثله فى نسخة من المصدر.(۳). مكارم الاخلاق: ۲۱ و ۲۲، وفى نسخة منه: ونستأذنهم لك.(۴). فى المصدر: حتى يكون الرجل هو الذى ينصرف.(۵). فى المصدر: وما نازعه أحد الحديث فيسكت حتى يكون.قط أمران إلا أخذ

بأشدهما (۱)، وما انتصر نفسه من مظلمة حتى ينتهك محارم الله فيكون حينئذ غضبه لله تبارك وتعالى، وما أكل متكئا قط حتى فارق الدنيا، وما سئل شيئا قط فقال: لا، وما رد سائلا حاجة (۲) إلا بها أو بميسور من القول، وكان أخف الناس صلاة فى تمام، وكان أقصر الناس خطبة وأقله هذرا (۳)، وكان يعرف بالريح الطيب إذا أقبل، وكان إذا أكل مع القوم كان أول من يبدأ، وآخر من يرفع يده، وكان إذا أكل أكل مما يليه، فإذا كان الرطب والتمر جالت يده، وإذا شرب شرب ثلاثة أنفاس، وكان يمص المآء مصا، ولا يعبه عبا (۴)، وكان يمينه لطعامه وشرابه وأخذه وإعطائه، كان (۵) لا يأخذه إلا بيمينه، ولا يعطى إلا بيمينه، وكان شماله لما سوى ذلك من بدنه، وكان يحب التيمن فى كل اموره: فى لبسه وتنعله وترجله، وكان إذا دعا دعا ثلاثآ، وإذا تكلم تكلم وترا، وإذا استأذن استأذن ثلاثا، وكان كلامه فصلا يتبينه كل من سمعه، وإذا تكلم رأى كالنور يخرج من بين ثناياه، وإذا رأيته قلت: أفلج الثنيتين، وليس بأفلج، وكان نظره اللحظ بعينه، وكان لا يكلم أحدا بشئ يكرهه، وكان إذا مشى ينحط من صبب (۶)، وكان يقول: إن خياركم أحسنكم (۷) أخلاقا، وكان لا يذم ذواقا ولا يمدحه، ولا يتنازع أصحابه الحديث عنده، وكان المحدث عنه يقول: لم أر بعينى مثله قبله ولا بعده صلى الله عليه وآله. عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله إذا رئى فى الليلة الظلمآء رئى له نور كأنه شقة قمر.(۱). فى نسخة من المصدر: ولا خير بين أمرين إلا أخذ بأشدهما.(۲). فى المصدر: وما رد سائلا حاجة قط.(۳). فى المصدر: وأقلهم هذرا. أقول: هذر الرجل فى كلامه: خلط وتكلم بما لا ينبغى. الهذر: سقط الكلام الذى لا يعبأ به. كثرة الكلام. والمراد أنه صلى الله عليه وآله لم يكن يهذر.(۴). مص الماء: شربه شربا رفيقا مع جذب نفس. عب الماء: شربه بلا تنفس.(۵). فى المصدر: فكان.(۶). فى المصدر: كأنما ينحط من صبب، وهو الصحيح كما تقدم.(۷). أحاسنكم خ ل.عنه عليه السلام قال: نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه واله فقال: إن الله جل جلاله يقرئك السلام ويقول لك: هذه بطحآء مكة تكون لك رضراضه (۱) ذهبا، قال: فنظر النبى صلى الله عليه واله إلى السمآء ثلاثا ثم قال: لا يارب، ولكن أشبع يوما فأحمدك، وأجوع يوما فأسألك. وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يحلب عنز أهله. وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يحب الركوب على الحمار مؤكفا، والاكل على الحضيض مع العبيد، ومناولة السائل بيديه (۲). وعن جابر بن عبدالله قال: فى (۳) رسول الله صلى الله عليه واله خصال: لم يكن فى طريق فيتبعه أحد إلا عرف أنه قد سلكه من طيب عرفه، أو ريح عرقه، ولم يكن يمر بحجر ولا مدر (۴) إلا سجد له. وعن ثابت بن أنس (۵) بن مالك قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان أزهر اللون، كأن لونه اللؤلؤ، وإذا مشى تكفأ، وما شممت رائحة مسك ولا عنبر أطيب من رائحته، ولا مسست ديباجة ولا حريرا ألين من كف رسول الله صلى الله عليه واله كان أخف الناس صلاة فى فى تمام. عن جرير بن عبدالله قال: لما بعث النبى صلى الله عليه واله أتيته لابايعه، فقال لى: يا جرير(۱). الرضراض. ما صغر ودق من الحصى. والموجود فى المصدر: هذه بطحاء مكة إن شئت أن تكون لك ذهبا.(۲). الحديث فى المصدر هكذا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لست أدع ركوب الحمار. مؤكفا، والاكل على الحصير مع العبيد، ومناولة السائل بيدى.(۳). فى المصدر: كان فى رسول الله صلى الله عليه وآله.(۴). ولا شجر خ ل، وهو الموجود فى المصدر.(۵). ثابت عن أنس خ ل، أقول: فى المصدر أيضا ثابت بن أنس بن مالك، والظاهر أنه مصحف والصحيح ثابت عن أنس، أى ثابت البنانى، عن أنس بن مالك بن النضر الانصارى المدنى خادم رسول الله صلى الله عليه وآله، راجع تهذيب التهذيب ۱: ۳۷۶.لاى شئ جئت؟ قال: قلت: جئت لاسلم على يديك يا رسول الله فألقى لى كسآءه ثم أقبل على أصحابه فقال: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه. وعن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله وعد رجلا إلى الصخرة، فقال: أنا لك هاهنا حتى تأتى، فاشتدت الشمس عليه، فقال له أصحابه: يا رسول الله لو أنك تحولت إلى الظل، قال: وعدته إلى (۱) هاهنا، وإن لم يجئ كان منه المحشر (۲). وعن عائشة قال: قلت: يا رسول الله لو (۳) أنك إذا دخلت الخلاء فخرجت دخلت فى أثرك فلم أر شيئا خرج منك، غير أنى أجد رائحة المسك، قال: يا عايشة إنا معشر الانبيآء ينبت (۴) أجسادنا على أرواح أهل الجنة، فما خرج منا من شئ ابتلعته الارض. وعن ابن عباس قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله دخل عليه عمر وهو على حصير قد أثر فى جنبيه، فقال: يا نبى الله لو اتخذت فراشا، فقال: ما لى وللدنيا، ما مثلى

ومثل الدنیا إلا کراکب سار فی یوم صائف (۵) فاستظل تحت شجرة ساعة من نهار ثم راح وترکها. وعن ابن عباس قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله توفی ودرعه مرهونة عند رجل من الیهود علی ثلاثین صاعا من شعیر، أخذها رزقا لعیاله. وعن أبی رافع قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول: إذا سمیتم محمدا فلا تقبحوه،(۱). المصدر خال عن لفظة إلی.(۲). فی المصدر: کان منه الجشر، أقول: قال الجزری فی النهایة: عنه من ترک القرآن شهرین لم یقرأه فقد جشره أی تباعد عنه، یقال: جشر عن أهله أی غاب عنهم، فالمعنی وإن لم یجئ کان منه التباعد والغیبة.(۳). خلی المصدر عن لفظة)لو(.(۴). فی المصدر: بنیت أجسادنا.(۵). أی فی یوم حار.ولا تجبهوه (۱) ولا تضربوه، بورک لبیت فیه محمد، ومجلس فیه محمد، ورفقة فیها محمد (۲). فی جلوسه وأمر أصحابه فی آداب الجلوس وکان صلی الله علیه واله یؤتی بالصبی الصغیر لیدعو له بالبرکة أو یسمیه، فیأخذه فیضعه فی حجره تکرمة لاهله، فربما بال الصبی علیه، فیصیح بعض من رآه حین بال (۳)، فیقول صلی الله علیه واله: لا تزرموا بالصبی، فیدعه حتی یقضی بوله، ثم یفرغ له من دعائه أو تسمیته ویبلغ سرور أهله فیه، ولا یرون أنه یتأذی ببول صبیهم، فإذا انصرفوا غسل ثوبه بعد. ودخل رجل المسجد وهو جالس وحده فتزحزح له (۴)، فقال الرجل: فی المکان سعة یا رسول الله، فقال صلی الله علیه واله: إن حق المسلم علی المسلم إذا رآه یرید الجلوس إلیه أن یتزحزح له. وروی أن رسول الله صلی الله علیه واله قال: من أحب أن یمثل له الرجال فلیتبوء مقعده فی النار (۵). وقال صلی الله علیه واله: لا تقوموا کما تقوم الاعاجم بعضهم لبعض (۶) وروی عن أبی عبدالله علیه السلام من کتاب المحاسن قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله: إذا دخل منزلا قعد فی أدنی المجلس حین یدخل. وعنه علیه السلام قال: کان رسول الله أکثر ما یجلس تجاه القبلة. وروی عنه علیه السلام أن رسول الله صلی الله علیه واله قال: إذا أتی أحدکم مجلسا فلیجلس حیث ما انتهی مجلسه.(۱). أی لا ـ تردوه عن حاجته.(۲). مکارم الاخلاق: ۲۲ – ۲۵.(۳). فی نسخة من المصدر: حین یبول.(۴). أی تباعد وتنحی له.(۵). من النار خ ل.(۶). فی المصدر بعد ذلک: ولا بأس بأن یتخلل عن مکانه)موضعه خ ل(.وروی أن رسول الله صلی الله علیه واله قال: إذا قام أحدکم من مجلسه منصرفا فلیسلم، فلیس الاولی (۱) بأولی من الاخری. وروی عنه علیه السلام أنه قال: إذا قام أحدکم من مجلسه ثم رجع فهو أولی بمکانه. وروی عن النبی صلی الله علیه واله أنه قال: أعطوا المجالس حقها، قیل: وما حقها؟ قال: غضوا أبصارکم، وردوا السلام، وارشدوا الاعمی، وأمروا بالمعروف، وانهوا عن المنکر. عن أبی أمامة قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله إذا جلس جلس القرفصآء. من کتاب المحاسن: وکان النبی صلی الله علیه واله یجلس ثلاثا: یجلس القرفصآء وهی أن یقیم ساقیه، ویستقبلهما (۲) بیدیه فیشد یده فی ذراعه، وکان یجثو علی رکبتیه، وکان یثنی رجلا واحدة ویبسط علیها الاخری، ولم یر متربعا قط، وکان یجثو علی رکبتیه ولا یتکئ (۳). فی صفة أخلاقه فی مطعمه من کتاب موالید الصادقین کان رسول الله صلی الله علیه واله یأکل کل الاصناف من الطعام، وکان یأکل ما أحل الله له، مع أهله وخدمه إذا أکلوا، ومع من یدعوه من المسلمین علی الارض، وعلی ما أکلوا علیه، ومما أکلوا، إلا ـ أن ینزل به ضیف فیأکل مع ضیفه، وکان أحب الطعام إلیه ما کان علی ضفف (۴)، ولقد قال ذات یوم وعنده أصحابه: اللهم إنا نسألک من فضلک ورحمتک اللذین لا یملکهما غیرک فبیناهم کذلک إذ اهدی إلی النبی صلی الله علیه واله شاة مشویة، فقال: خذوا هذا من فضل الله، ونحن ننتظر رحمته، وکان صلی الله علیه واله إذا وضعت المائدة بین یدیه قال: بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل (۵) بها نعمة الجنة وکان(۱). فی المصدر: فلیست الاولی.(۲). فی المصدر: ویستقلهما)یستقلبهما خ ل(بیدیه، فیشد یده فی ذراعیه. قوله: یجثو أی یجلس علی رکبتیه.(۳). مکارم الاخلاق: ۲۵ و ۲۶.(۴). ذکر المصنف فیما یأتی لها معانی، ویمکن أن یکون المعنی کان احب الطعام إلیه ما کان عن حاجة فلا یأکل مع الشبع وعدم المیل والحاجة.(۵). فی المصدر: نصل.کثیرا إذا جلس یأکل ما بین یدیه، ویجمع رکبتیه وقدمیه (۱)، کما یجلس المصلی فی اثنتین، إلا أن الرکبة فوق الرکبة، والقدم علی القدم، ویقول صلی الله علیه واله: أنا عبد آکل کما یأکل العبد، وأجلس کما یجلس العبد. عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما أکل رسول الله صلی الله علیه واله متکئا منذ بعثه الله عزوجل نبیا حتی قبضه الله إلیه، متواضعا لله عزوجل، وکان صلی الله علیه واله إذا وضع یده فی الطعام قال: بسم الله بارک لنا (۲) فیما رزقتنا وعلیک خلفه. من مجموع أبی، عن الصادق، عن آبائه علیهم السلام إن

رسول الله صلی الله علیه واله کان إذا أفطر قال: اللهم لک صمنا، وعلی رزقک أفطرنا، فتقبله منا، ذهب الظمآء، وابتلت العروق، وبقی الاجر. وقال: وکان رسول الله صلی الله علیه واله إذا أکل عند قوم قال: أفطر عندکم الصائمون، و أکل طعامکم الابرار. وقال: دعوة الصائم یستجاب عند إفطاره. وقد جاءت الروایة أن النبی صلی الله علیه واله کان یفطر علی التمر، وکان إذا وجد السکر أفطر علیه (۳). عن الصادق علیه السلام أن النبی صلی الله علیه واله کان یفطر علی الحلو، فإذا لم یجد یفطر علی الماء الفاتر، وکان یقول: إنه ینقی الکبد والمعدة، ویطیب النکهة والفم، ویقوی الاضراس والحدق، ویحدد الناظر (۴)، ویغسل الذنوب غسلا، ویسکن العروق الهائجة والمرة الغالبة، ویقطع البلغم، ویطفئ الحراة عن المعدة، ویذهب بالصداع. وکان صلی الله علیه واله لا یأکل الحار حتی یبرد، ویقول: إن الله لم یطعمنا نارا، إن الطعام الحار غیر ذی برکة فأبردوه.(۱). فی نسخة من المصدر: وکان کثیرا إذا جلس لیأکل یجمع رکبتیه وقدمیه.(۲). فی المصدر: بسم الله اللهم بارک لنا. (۳). مکارم الاخلاق: ۲۶ و ۲۷.(۴). من حددت السکین: رققت حده، ثم یقال لکل ما دق فی نفسه من حیث الخلقة أو من حیث المعنی کالبصر والبصیرة حدید، فیقال: هو حدید النظر وحدید الفهم، قال عزوجل: فبصرک الیوم حدید.وکان صلی الله علیه واله إذا أکل سمی ویأکل بثلاث أصابع ومما یلیه، ولا یتناول من بین یدی غیره، ویؤتی بالطعام فیشرع قبل القوم ثم یشرعون، وکان یأکل بأصابعه الثلاث: الابهام، والتی یلیها (۱)، والوسطی، وربما استعان بالرابعة، وکان صلی الله علیه وآله یأکل بکفه کلها، ولم یأکل بإصبعین، ویقول: إن الاکل بإصبعین هو أکلة الشیطان. ولقد جاءه بعض أصحابه یوما بفالوذج فأکل منه، وقال: مم هذا یا أبا عبدالله؟ فقال: بأبی أنت وامی نجعل السمن والعسل فی البرمة (۲) ونضعها علی النار، ثم نغلیه، ثم نأخذ مخ الحنطة إذا طحنت فنلقیه علی السمن والعسل، ثم نسوطه (۳) حتی ینضج، فیأتی کما تری، فقال صلی الله علیه واله: إن هذا الطعام طیب. ولقد کان یأکل الشعیر إذا کان غیر منخول (۴) خبزا أو عصیدة (۵) فی حالة کل ذلک کان یأکل صلی الله علیه واله (۶). ومن کتاب روضة الواعظین: قال العیص بن القاسم: قلت للصادق علیه السلام: حدیث یروی عن أبیک علیه السلام: أنه قال: ما شبع رسول الله صلی الله علیه واله من خبز بر قط أهو صحیح؟ فقال: لا، ما أکل رسول الله صلی الله علیه واله خبز بر قط، ولا شبع من خبز شعیر قط (۷). وقالت عایشة: ما شبع رسول الله صلی الله علیه واله من خبز الشعیر یومین حتی مات. وروی أن رسول الله صلی الله علیه واله لم یأکل علی خوان قط حتی مات، ولا أکل خبزا مرققا حتی مات. وقالت عایشة: ما زالت الدنیا علینا عسرة کدرة حتی قبض رسول الله صلی الله علیه واله، فلما (۱). فی المصدر: والتی تلیها.(۲). البرمة: القدر من الحجر.(۳). أی نخلطه.(۴). فی المصدر: ولقد کان یأکل الشعیر غیر منخول.(۵). العصیدة: دقیق بلت بالسمن ویطبخ.(۶). فی المصدر: کان یأکله صلی الله علیه وآله.(۷). مکارم الاخلاق: ۲۸.قبض صبت الدنیا علینا صبا. ومن کتاب النبوة عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما زال طعام رسول الله صلی الله علیه واله الشعیر حتی قبضه الله إلیه. عن أنس قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یجیب دعوة المملوک، ویردفه خلفه، ویضع طعامه علی الارض، وکان یأکل القثاء بالرطب، والقثآء بالملح، وکان یأکل الفاکهة الرطبة، وکان أحبها إلیه البطیخ والعنب، وکان یأکل البطیخ بالخبز، وربما أکل بالسکر، وکان صلی الله علیه واله وربما أکل البطیخ بالرطب فیستعین بالیدین جمیعا. ولقد جلس یوما یأکل رطبا فیأکل بیمینه (۱)، وأمسک النوی بیساره، ولم یلقه فی الارض، فمرت به شاة قریبة منه فأشار إلیها بالنوی الذی فی کفه فدنت إلیه وجعلت تأکل من کفه الیسری، ویأکل هو بیمینه، ویلقی إلیها النوی حتی فرغ، وانصرفت الشاة حینئذ. وکان صلی الله علیه واله إذا کان صائما یفطر علی الرطب فی زمانه، وکان ربما أکل العنب حبة حبة، وکان صلی الله علیه واله ربما (۲) أکله خرطا (۳) حتی تری روال علی لحیته کتحدر اللؤلؤ. والروال: الماء الذی یخرج من تحت القشر (۴). وکان صلی الله علیه واله یأکل الحیس، وکان صلی الله علیه واله یأکل التمر ویشرب علیه الماء، وکان التمر والمآء أکثر طعامه، وکان یتمجع اللبن والتمر ویسمیهما الاطیبین، وکان یأکل العصیدة من الشعیر بإهالة الشحم، وکان صلی الله علیه واله یأکل الهریسة أکثر ما یأکل، ویتسحر بها، وکان جبرئیل قد جاءه بها من الجنة یتسحر بها (۵)، وکان یأکل فی بیته مما یأکل (۱). فی المصدر: یأکل بیمینه.(۲). وربما خ ل.(۳). خرط العنقود: وضعه فی فیه وأخرج عمشوشه عاریا، والعمشوش: العنقود اکل بعض ما علیه.(۴). مکارم الاخلاق: ۲۹ و ۳۰. (۵). فی المصدر: فتسحر بها.الناس،

وكـان صـلى الله عليه واله يأكـل اللحم طبيخا بالخبز (١)، ويـأكله مشويـا بالخبز، وكان يأكل القديـد وحـده، وربما أكله بالخبز، وكان أحب الطعام إليه اللحم، ويقول: هو يزيد فى السـمع والبصـر، وكان يقول صـلى الله عليه واله: اللحم سـيد الطعام فى الدنيا والآخرة، فلو سألت (٢) ربى أن يطعمنيه كـل يوم لفعل، وكان يأكل الثريـد بالقرع (٣) واللحم، وكان يحب القرع ويقول: إنها شـجرة أخى يونس، وكان صلى الله عليه واله يعجبه الدبا (۴) ويلتقطه من الصحفة، وكان صلى الله عليه واله يأكل الدجاج ولحم الوحش ولحم الطير الذى يصاد، وكان لا يبتاعه ولا يصـيده، ويحب أن يصاد له ويؤتى به مصـنوعا فيأكله، أو غير مصـنوع فيصنع له فيأكله، وكان إذا أكل اللحم لم يطأطئ رأسه إليه، ويرفعه إلى فيه، ثم ينتهسه انتهاسـا (۵)، وكان يأكل الخبز والسـمن، وكان يحب من الشاة الذراع والكتف، ومن الصباغ الخل، ومن البقول الهنـدبا، والبادروج، وبقلة الانصار، ويقال: إنها الكرنب، وكان صـلى الله عليه واله لا يأكل الثوم ولا البصـل ولا الكراث ولا العسل الذى فيه المغافير، والمغافير: ما يبقى من الشـجر فى بطون النحل فيلقيه فى العسل فيبقى له ريح فى الفم، وما ذم رسول الله صـلى الله عليه واله طعامـا قـط، كـان إذا أعجبه أكله، وإذا كرهه تركه، وكـان صـلى الله عليه واله مـا عـاف من شـئ، فإنه لا يحرمه على غيره (۶)، ولا يبغضه إليه، وكان صـلى الله عليه واله يلحس الصـحفة ويقول: آخر الصحفة أعظم الطعام بركة، وكان صلى الله عليه واله إذا فرغ من طعـامه لعق أصـابعه الثلاـث التى أكـل بهـا، فإن بقى فيها شـئ عاوده فلعقها حتى يتنظف (٧)، ولا يمسح يده بالمنـديل حتى يلعقها واحـدة واحـدة، ويقول: لا يـدرى فى أى الاصابع البركة، وكان صـلى الله عليه واله يأكل البرد (٨) ويتفقد (١). وبالخبز خ ل. (٢). فى المصدر: ولو سألت.(٣). القرع: نوع من اليقطين يقال له بالفارسية: كدو.(۴). الدبى: أصغر الجراد، والدباء بضم الفاء وتشديد الباء والمد، وقيل: يجوز القصـر أيضا: القرع، وقيل: الدباء أعم لان القرع لا يطلق إلا على الرطب، وقيل: الدباء هو اليابس منه.(۵). فى نسخة من المصـدر: ينتهشه انتهاشا.(۶). فى نسـخة من المصـدر: وكـان صـلى الله عليه وآله إذا عاف شـيئا لا يحرمه على غيره.(٧). فى المصـدر: حـتى تتنظف.(٨). البرد: مـاء الغمـام يتجمـد فى الهواء البـارد ويسـقط على الاـرض حبوبا، يقال له بالفارسـية: تكرك ذلـك أصـحابه فيلتقطونه له فيـأكله، ويقول: إنه يـذهب باكلـة الاسـنان، وكان صـلى الله عليه واله يغسل يـديه من الطعام حتى ينقيهما، فلا يوجـد لما أكل ريح، وكان صـلى الله عليه واله إذا أكل الخبز واللحم خاصة غسل يديه غسـلا جيدا، ثم مسح بفضل الماء الـذى فى يـده وجهه، و كان صـلى الله عليه واله لا يأكل وحده ما يمكنه، وقال: ألا انبئكم بشـراركم؟ قالوا: بلى، قال: من أكل وحده، وضرب عبده، ومنع رفده (١). فى صـفة أخلاقه فى مشربه صلى الله عليه وآله وكان صلى الله عليه واله إذا شرب بدأ فسمى، وحسا (٢) حسوة وحسوتين، ثم يقطع فيحمـد الله، ثم يعود فيسـمى، ثم يزيـد فى الثالثـة، ثم يقطع فيحمـد الله، وكان له فى شـربه ثلاث تسـميات، وثلاث تحميـدات، ويمص المآء مصا، ولا يعبه (٣) عبـا، ويقول: إن الكباد من العب، وكان صـلى الله عليه واله لا يتنفس فى الانآء إذا شرب، فإن أراد أن يتنفس أبعد الاناء عن فيه حتى يتنفس، وكان ربما شـرب بنفس واحد حتى يفرغ، وكان صـلى الله عليه واله يشرب فى أقـداح القوارير التى يؤتى بها من الشام، ويشـرب فى الاقـداح التى يتخـذ من الخشب، وفى الجلود، ويشـرب فى الخزف، ويشـرب بكفيه، يصب الماء فيهما ويشـرب، ويقول: ليس إناء أطيب من اليد، ويشرب من أفواه القرب والاداوى، ولا يختنثها اختناثا، ويقول: إن اختناثها ينتنها، وكان صـلى الله عليه واله يشرب قائما، وربما شرب (۴) راكبا، وربما قام فشـرب من القربة أو الجرة أو الاداوة، وفى كل إناء يجـده وفى يـديه، وكان صـلى الله عليه واله يشـرب المآء الذى حلب عليه اللبن، ويشـرب السويق. وكان صـلى الله عليه واله أحب الاشـربة إليه الحلو، وفى روايـة أحب الشـراب إلى رسول الله صـلى الله عليه واله الحلود البـارد، وكان يشـرب المآء على العسل، وكان يماث (۵) له الخبز فيشـربه أيضـا، و (١). مكـارم الاخلاق: ٣٠ - ٣٢.(٢). حسا الشـئ: شـربه شيئا بعد شئ.(٣). تقدم معناهما.(۴). فى المصدر: يشرب.(۵). أى يخلط.كان صـلى الله عليه واله يقول: سيد الاشربة فى الدنيا والآخر الماء. وقال أنس بن مالك: كانت لرسول الله صـلى الله عليه واله شـربة يفطر عليها، وشربة للسحر، و ربما كانت واحدة، وربما كانت لبنا، وربما كانت الشربة خبزا يماث، فهيأتها له صـلى الله عليه واله ذات ليلة فاحتبس النبى صـلى الله عليه واله فظننت أن بعض أصـحابه دعاه، فشـربتها حين احتبس، فجاء صلى الله عليه واله بعـد العشـاء بساعـة، فسألت بعض من كان معه هل كان النبى صـلى الله عليه واله أفطر فى مكان أودعاه أحـد؟ فقال: لا، فبت

بليلة لا يعلمها إلا الله من غم (١) أن يطلبها منى النبى صلى الله عليه واله ولا يجدها فيبيت جائعا، فأصبح صائما وما سألنى عنها ولا ذكرها حتى الساعة، ولقد قرب إليه إناء فيه لبن وابن عباس عن يمينه وخالد بن الوليد عن يساره، فشرب، ثم قال لعبد الله ابن عباس: إن الشربة لك، أفتأذن أن اعطى خالد بن الوليد؟ يريد السن (٢)، فقال ابن عباس: لا والله، لا اوثر بفضل رسول الله صلى الله عليه واله أحدا، فتناول ابن عباس القدح فشربه. ولقد جاءه صلى الله عليه واله ابن خولى بإناء فيه عسل ولبن، فأبى أن يشربه، فقال شربتان فى شربة، وإناءان فى إناء واحد؟ فأبى أن يشربه، ثم قال: ما احرمه، ولكنى أكره الفخر والحساب بفضول الدنيا غدا، واحب التواضع، فإن من تواضع لله رفعه الله (٣). فى صفة أخلاقه فى الطيب والدهن ولبس الثياب، وفى غسل رأسه صلى الله عليه وآله وكان صلى الله عليه واله إذا غسل رأسه ولحيته غسلهما بالسدر (۴). فى دهنه: وكان يحب الدهن، ويكره الشعث (۵)، ويقول: إن الدهن يذهب بالبؤس، كان يدهن بأصناف من الدهن، وكان إذا أدهن بدأ برأسه ولحيته، ويقول: إن (١). فى نسخة من المصدر: من خوف. (٢). فى نسخة من المصدر: يريد الاسن.(٣). مكارم الاخلاق: ٣٢ و ٣٣.(۴). مكارم الاخلاق: ٣۴. (۵). شعث الشعر: كان مغبرا متلبدا.الرأس قبل اللحية، وكان يدهن بالبنفسج ويقول: هو أفضل الادهان، وكان صلى الله عليه واله إذا أدهن بدأ بحاجبيه، ثم بشاربيه، ثم يدخل فى أنفه ويشمه، ثم يدهن رأسه، وكان صلى الله عليه واله يدهن حاجبيه من الصداع، ويدهن شاربيه بدهن سوى دهن لحيته (١). فى تسريحه: وكان صلى الله عليه واله يمتشط (٢) ويرجل رأسه بالمدرى وترجله نساؤه، و تتفقد نساؤه تسريحه إذا سرح رأسه ولحيته فيأخذن المشاطة، فيقال: إن الشعر الذى فى أيدى الناس من تلك المشاطات، فأما ما حلق فى عمرته وحجته فإن جبرئيل عليه السلام كان ينزل فيأخذه فيعرج به إلى السماء، ولربما سرح لحيته فى اليوم مرتين، وكان صلى الله عليه واله يضع المشط تحت وسادته إذا امتشط به، ويقول: إن المشط يذهب بالوباء، وكان صلى الله عليه واله يسرح تحت لحيته أربعين مرة، ومن فوقها سبع مرات، ويقول: إنه يزيد فى الذهن ويقطع البلغم. وفى رواية عن النبى صلى الله عليه واله أنه قال: من أمر المشط على رأسه ولحيته وصدره سبع مرات لم يقاربه داء أبدا (٣). فى طيبه: وكان صلى الله عليه واله يتطيب بالمسك حتى يرى وبيصه فى مفرقه، وكان صلى الله عليه واله يتطيب بذكور الطيب وهو المسك والعنبر، وكان صلى الله عليه واله يتطيب بالغالية تطيبه بها نساؤه بأيديهن، وكان صلى الله عليه واله يستجمر بالعود القمارى (۴)، وكان يعرف فى الليلة المظلمة قبل أن يرى بالطيب، فيقال: هذا النبى صلى الله عليه واله. عن الصادق عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله ينفق على الطيب أكثر مما ينفق على الطعام (۵).

(١). مكارم الاخلاق: ٣۴. (٢). مشط ومشط الشعر: سرحه وخلص بعضه من بعض، وامتشط مطاوع مشط. ورجل الشعر: سرحه.(٣). مكارم الاخلاق: ٣۴ و ٣۵.(۴). منسوب إلى قمار بالفتح ويروى بالكسر: موضع بالهند، ينسب اليه العود، قال ياقوت: هكذا تقوله العامة، والذى ذكره اهل المعرفة: قامرون: موضع فى بلاد الهند يعرف منه العود النهاية فى الجودة.(۵). فى نسخة من المصدر: أكثر ما ينفق على غيره. وقال الباقر عليه السلام: كان فى رسول الله صلى الله عليه واله ثلاث خصال لم يكن (١) فى أحد غيره لم يكن له فئ، وكان لا يمر فى طريق فيمر فيه (٢) بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه، وكان لا يمر بحجر ولا بشجر إلا سجد له، وكان صلى الله عليه واله لا يعرض عليه طيب إلا تطيب به، ويقول: هو طيب ريحه، خفيف محمله (٣)، وإن لم يتطيب وضع إصبعه فى ذلك الطيب ثم لعق منه، وكان صلى الله عليه واله يقول: جعل (۴) لذتى فى النسآء والطيب، وجعل قرة عينى فى الصلاة والصوم (۵). فى تكحله: وكان صلى الله عليه واله يكتحل فى عينه اليمنى ثلاثا، وفى اليسرى ثنتين، وقال: من شآء اكتحل ثلاثا وكل حين، ومن فعل دون ذلك أو فوقه فلا حرج، وربما اكتحل وهو صائم، وكانت له مكحلة يكتحل بها بالليل، وكان كحله الاثمد (۶). فى نظره فى المرآة: وكان صلى الله عليه واله ينظر فى المرآة، ويرجل جمته ويمتشط، وربما نظر فى الماء وسوى جمته فيه، ولقد كان يتجمل لاصحابه فضلا على تجمله لاهله (٧)، وقال ذلك لعايشة حين رأته ينظر فى ركوة فيها مآء فى حجرتها ويسوى فيها جمته، و هو يخرج إلى أصحابه، فقالت: بأبى أنت وامى تتمرأ فى الركوة وتسوى جمتك وأنت النبى وخير خلقه؟ فقال: إن الله تعالى يحب من عبده إذا خرج إلى إخوانه أن يتهيأ لهم ويتجمل (٨). فى اطلائه: وكان رسول الله صلى الله عليه واله يطلى فيطليه من يطليه حتى إذا بلغ ما تحت

(۱). فی المصدر: لم تکن.(۲). فی المصدر: فیمر فیه أحد.(۳). فی المصدر: خفیف حمله.(۴). فی نسخهٔ من المصدر: جعل الله.(۵). مکارم الاخلاق: ۳۴ و ۳۵.(۶). مکارم الاخلاق: ۳۶.(۷). فی المصدر: فضلا عن تجمله لاهلهٔ.(۸). مکارم الاخلاق: ۳۶.الازار تولاه بنفسه، وکان صلی الله علیه واله لا یفارقه فی أسفاره قارورهٔ الدهن والمکحلهٔ والمقراض والمرآهٔ والمسواک والمشط. وفی روایهٔ: تکون معه الخیوط والابرهٔ والمخصف والسیور (۱)، فیخیط ثیابه، و یخصف نعله، وکان صلی الله علیه واله إذا استاک استاک عرضا (۲). فی لباسه: وکان رسول الله صلی الله علیه واله یلبس الشملهٔ یأتزر بها (۳)، ویلبس النمرهٔ یأتزر بها، فیحسن علیه النمرهٔ لسوادها علی بیاض ما یبدو من ساقیه وقدمیه، وقیل: لقد قبضه الله عزوجل وأن له لنمرهٔ تنسج فی بنی عبدالاشهل لیلبسها صلی الله علیه واله، وربما کان صلی الله علیه واله یصلی بالناس وهو لابس الشملهٔ، وقال أنس: ربما رأیته یصلی بنا الظهر فی شملهٔ عاقدا طرفیها بین کتفیه (۴). فی عمامته وقلنسوته: وکان صلی الله علیه وآله یلبس القلانس تحت العمائم، ویلبس القلانس بغیر العمائم، والعمائم بغیر القلانس، وکان یلبس البرطلهٔ، وکان صلی الله علیه واله یلبس من القلانس التیهیهٔ الیمنیهٔ، (۵) ومن البیض المصریهٔ (۶)، ویلبس القلانس ذوات الآذان فی الحرب، منها ما یکون من السیجان الخضر، وکان ربما نزع قلنسوته فجعلها سترهٔ بین یدیه یصلی إلیها، وکان صلی الله علیه واله کثیرا ما یتعمم العمائم (۷) الخز السود فی أسفاره وغیرها، ویعتجر اعتجارا وربما لم یکن (۸) له العمامهٔ فیشد العصابهٔ علی رأسه أو علی جبته، و کان شد العصابهٔ من فعاله کثیرا ما یری علیه، وکانت له عمامهٔ یعتم بها یقال لها: السحاب، (۱). المخصف: مخرز الاسکاف، والسیور جمع السیر: قدهٔ من الجلد مستطیلهٔ. (۲). مکارم الاخلاق: ۳۶.(۳). فی المصدر: ویأتزر بها، وکذا فیما بعد. وفیه: فتحسن علیه.(۴). مکارم الاخلاق: ۳۷.(۵). فی المصدر: من القلانس الیمنیهٔ.(۶). المضربهٔ خ ل.(۷). فی المصدر: بعمائم الخز السود.(۸). فی المصدر: لم تکن.فکساها علیا علیه السلام، وکان ربما طلع علی فیها، فیقول: أتاکم علی علیه السلام فی السحاب (۱)، یعنی عمامته التی وهب له (۲). وقالت عایشهٔ: ولقد لبس رسول الله صلی الله علیه واله جبهٔ صوف، وعمامهٔ صوف ثم خرج فخطب الناس علی المنبر، فما رأیت شیئا مما خلق الله تعالی أحسن منه فیها (۳). فی کیفیهٔ لبسه: وکان صلی الله علیه واله إذا لبس ثوبا جدیدا قال: الحمد لله الذی کسانی ما یواری عورتی، وأتجمل به فی الناس وکان إذا نزعه نزع من میاسره أولا، وکان من فعله إذا لبس الثوب الجدید حمد الله، ثم یدعو مسکینا فیعطیه خلقانه (۴)، ثم یقول: ما من مسلم یکسو مسلما من سمل ثیابه لا یکسوه إلا الله عزوجل إلا کان فی ضمان الله وحرزه وحیزه ما واراه حیا ومیتا (۵)، وکان صلی الله علیه واله إذا لبس ثیابه واستوی قائما قبل أن یخرج قال: اللهم بک استترت، وإلیک توجهت، وبک اعتصمت، وعلیک توکلت، اللهم أنت ثقتی، وأنت رجائی، اللهم اکفنی ما أهمنی وما لا أهتم به وما أنت أعلم به منی، عز جارک، وجل ثناؤک، ولا- إله غیرک، اللهم زودنی التقوی، واغفر لی ذنبی، ووجهنی للخیر حیث ما توجهت، ثم ینـدفع لحاجته، وکان له صلی الله علیه واله ثوبان للجمعهٔ خاصهٔ سوی ثیابه فی غیر الجمعهٔ، وکانت له خرقهٔ ومندیل یمسح به وجهه من الوضوء، وربما لم یکن معه المندیل فیمسح وجهه بطرف الرداء الذی یکون علیه (۶). فی خاتمه: وکان صلی الله علیه واله لبس خاتما من فضهٔ وکان فصه حبشی (۷)، فجعل الفص مما یلی بطن الکف، ولبس خاتما من حدید ملویا علیه فضهٔ، أهداها له معاذ بن جبل، فیه محمد رسول الله ولبس رسول الله (۸) خاتمه فی یده الیمنی، ثم نقله إلی شماله،(۱). فی نسخهٔ من المصدر: تحت السحاب.(۲). فی نسخهٔ من المصدر: وهبها له.(۳). مکارم الاخلاق: ۳۷ و ۳۸.(۴). فی نسخهٔ من المصدر: فیعطیه القدیم.(۵). فی نسخهٔ من المصدر: وخیره)حیزه(وأمانه حیا ومیتا.(۶). مکارم الاخلاق: ۳۸.(۷). هکذا فی نسخهٔ المصنف، والصحیح کما فی المصدر: وکان فصه حبشیا.(۸). خلی المصدر عن قوله: رسول الله صلی الله علیه وآله. وکذا فیما بعده.وکان خاتمه الآخر الذی قبض وهو فی یده خاتم فضهٔ، فصه فضهٔ ظاهرا، کما یلبس الناس خواتیمهم، وفیه محمد رسول الله وکان رسول الله صلی الله علیه واله یستنجی بیساره وهو فیها (۱). ویروی أنه لم یزل کان فی یمینه إلی أن قبض، وکان صلی الله علیه واله ربما جعل خاتمه فی إصبعه الوسطی فی المفصل الثانی منها، وربما لبسه کذلک فی الاصبع التی تلی الابهام، وکان ربما خرج علی أصحابه وفی خاتمه خیط مربوط لیستذکر به الشئ، وکان صلی الله علیه واله یختم بخواتیمه علی الکتب، ویقول: الخاتم علی الکتاب حرز من التهمهٔ (۲).

فی نعله: وکان صلی الله علیه وآله یلبس النعلین بقبالتین، وکانت مخصرة معقبة حسنة التخصیر مما یلی مقدم العقب، مستویة لیست بملسنة، وکان منها ما یکون فی موضع الشئ الخارج قلیلا، وکان کثیرا ما یلبس السبتیة التی لیس لها شعر، وکان إذا لبس بدأ بالیمنی، وإذا خلع بدأ بالیسری، وکان یأمر بلبس النعلین جمیعا، وترکهما جمیعا، کراهة أن یلبس واحدة دون اخری، وکان یلبس من الخفاف من کل ضرب (۳). فی فراشه: الذی قبض (۴) وهو عنده من أسمال (۵) وادی القری، محشوا وبرا، وقیل: کان طوله ذراعین أو نحوهما، وعرضه ذراع وشبر. عن علی علیه السلام: کان فراش رسول الله صلی الله علیه واله عباءة، وکانت مرفقته ادم حشوها لیف، فثنیت ذات لیلة، فلما أصبح قال: لقد منعنی اللیلة الفراش الصلاة، فأمر علیه السلام أن یجعل بطاق واحد. وکان له فراش من ادم حشوه لیف، وکانت له صلی الله علیه واله عباءة تفرش له حیثما انتقل،(۱). فیه غرابة ظاهرة، ولعله من طرق العامة وقد ورد من أئمة أهل البیت علیهم السلام آثار علی خلافه، راجع کتاب وسائل الشیعة.(۲). مکارم الاخلاق: ۳۸ و ۳۹.(۳). مکارم الاخلاق: ۳۹.(۴). فی المصدر: فی فراشه: وکان فراشه صلی الله علیه وآله الذی قبض.(۵). فی المصدر: أشمال. ولعله الصحیح.وتثنی ثنتین، وکان صلی الله علیه واله کثیرا ما یتوسد وسادة له من ادم حشوها لیف، ویجلس علیها، وکانت له قطیفة فدکیة یلبسها یتخشع بها، وکانت له قطیفة مصریة قصیرة الخمل، وکان له بساط من شعر یجلس علیه، وربما صلی علیه (۱). فی نومه: وکان ینام علی الحصیر لیس تحته شئ غیره، وکان یستاک إذا أراد أن ینام ویأخذ مضجعه، وکان صلی الله علیه واله إذا آوی إلی فراشه اضطجع علی شقه الایمن، و وضع یده الیمنی تحت خده الایمن ثم یقول: اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک (۲). فی دعائه عند مضجعه: وکان له أصناف من الاقاویل یقولها إذا أخذ مضجعه: فمنها أنه کان یقول: اللهم إنی أعوذ بک بمعافاتک من عقوبتک، وأعوذ برضاک من سخطک، وأعوذ بک منک، اللهم إنی لا أستطیع أن أبلغ فی الثنآء علیک ولو حرصت، أنت کما أثنیت علی نفسک وکان صلی الله علیه واله یقول عند منامه: بسم الله اموت وأحیا، وإلی الله المصیر، اللهم آمن روعتی، واستر عورتی، وأد عنی أمانتی. ما یقول عند نومه: کان صلی الله علیه وآله یقرء آیة الکرسی عند منامه، ویقول: أتانی جبرئیل فقال: یا محمد إن عفریتا من الجن یکیدک فی منامک فعلیک بآیة الکرسی. عن أبی جعفر علیه السلام (۳) قال: ما استیقظ رسول الله صلی الله علیه واله من نوم قط إلا خر لله عزوجل ساجدا. وروی أنه صلی الله علیه واله لا ینام (۴) إلا والسواک عند رأسه، فإذا نهض بدأ بالسواک، و قال صلی الله علیه واله: لقد امرت بالسواک حتی خشیت أن یکتب علی، وکان صلی الله علیه واله: مما یقول إذا استیقظ: الحمد لله الذی أحیانی بعد موتی، إن ربی لغفور شکور وکان یقول صلی الله علیه واله: اللهم إنی أسألک خیر هذا الیوم ونوره وهداه وبرکته وطهوره ومعافاته، اللهم إنی (۱). مکارم الاخلاق: ۳۹ و ۴۰.(۲). مکارم الاخلاق: ۴۰.(۳). فی المصدر: ما یقول عند استیقاظه: عن أبی جعفر علیه السلام إه.(۴). فی المصدر: کان لا ینام.أسألک خیره وخیر ما فیه، وأعوذ بک من شره وشر ما بعده (۱). فی سواکه: وکان صلی الله علیه وآله یستاک کل لیلة ثلاث مرات: مرة قبل نومه، ومرة إذا قام من نومه إلی ورده، ومرة قبل خروجه إلی صلاة الصبح، وکان یستاک بالاراک، أمره بذلک جبرئیل علیه السلام. وعن الصادق علیه السلام قال: إنی لاکره للرجل أن یموت وقد بقیت خلة من خلال رسول الله صلی الله علیه واله لم یأت بها (۲). بیان: قوله: وهو مغذ أی مسرع، من قولهم: أغذ إغذاذا: إذا أسرع فی السیر. والقد بالفتح: جلد السخلة الماعزة، وبالکسر: سیر یقد من جلد غیر مدبوغ. والقدید: اللحم المقدد، وفی النهایة: فیه کانوا یأکلون القد یرید جلد السخلة فی الجدب انتهی. والجذ: الجذب، والنجدة: الشجاعة، وقال الجزری: فیه لو تعلمون ما فی هذه الامة من الموت الاحمر، یعنی القتل، لما فیه من حمرة الدم أو لشدته، یقال: موت أحمر، أی شدید، ومنه حدیث علی علیه السلام: کنا إذا احمر البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه واله أی إذا اشتدت الحرب استقبلنا العدو به وجعلناه لنا وقایة، وقیل: أراد إذا اضطرمت نار الحرب وتسعرت، کما یقال فی الشر بین القوم: اضطرمت نارهم، تشبیها بحمرة النار، وکثیرا ما یطلقون الحمرة علی الشدة، وقال: وفیه إنه رکب فرسا لابی طلحة فقال: إن وجدناه لبحرا، أی واسع الجری، وسمی البحر بحرا لسعته انتهی. قوله صلی الله علیه واله: لن تراعوا، هو من الروع بمعنی الفزع، وقال الجزری: فی صفته صلی الله علیه واله إذا سر فکأن وجهه المرآة، وکان الجدر تلاحک وجهه، الملاحکة: شدة الملائمة، أی یری شخص

الجدر فی وجهه، وقال الجوهری: الدارة: التی حول القمر، وهی الهالة قوله: فیزجی الضعیف، أی یسوقه لیلحقه بالرفاق، والناضح: البعیر الذی یستقی علیه. قوله: جالت یده، أی أخذ من کل جانب. قوله: لا تزرموا بالصبی، من باب الافعال، أی لا تقطعوا علیه بوله، ومثل الرجل یمثل مثولا: إذا انتصب قائما، وقال الجزری: فیه أنه لم یشبع من خبز ولحم إلا علی ضفف، الضفف: الضیق والشدة، أی لم یشبع منها إلا عن ضیق، وقیل: (۱). مکارم الاخلاق: ۴۰ و ۴۱. (۲). مکارم الاخلاق: ۴۰ و ۴۱. الضفف: اجتماع الناس، یقال: ضف القوم علی المآء یضفون ضفا وضففا، أی لم یأکل خبزا ولحما وحده، ولکن یأکل مع الناس، وقیل: الضفف أن تکون الاکلة أکثر من مقدار الطعام، والخفف: أن یکونوا بمقداره، وقال: الحیس هو الطعام المتخذ من التمر والاقط والسمن، وقد یجعل عوض الاقط الدقیق، أو الفتیت، وقال: کل شئ مما یؤتدم به إهالة، وقیل: هو ما اذیب من الالیة والشحم. وقال: النهس: أکل اللحم بأطراف الاسنان، والنهش: الاخذ بجمیعها، وقال الفیروزآبادی بقلة الانصار الکرنب، والکرنب بالضم وکسمند: السلق، أو نوع منه أحلی، والکباد بالضم: وجع الکبد، وقال الجزری: فیه نهی عن اختناث الاسقیة، خنثت السقآء: إذا ثنیت فمه إلی خارج وشربت منه، وقال: المدری: شئ یعمل من حدید، أو خشب علی شکل سن من أسنان المشط وأطول منه یسرح به الشعر الملبد، ویستعمله من لا مشط له انتهی. والمشاطة بالضم: الشعر الذی یسقط من الرأس واللحیة عند التسریح بالمشط، والوبآء بالقصر والمد: الطاعون والمرض العام. والوبیص بالمهملة: البریق. وقال الجزری فی حدیث عایشة إنه کان یتطیب بذکارة الطیب، الذکارة بالکسر: ما یصلح للرجل کالمسک والعنبر والعود، وهی جمع ذکر، والذکورة مثله، ومنه الحدیث کانوا یکرهون المؤنث من الطیب، ولا یرون بذکورته بأسا، هو ما لا لون له کالعود والکافور والعنبر، والمؤنث: طیب النسآء کالخلوق والزعفران انتهی. والاثمد بالکسر (۱): حجر الکحل: وقال الجزری فیه لا یتمرأ (۲) أحدکم فی الدنیا، أی لا ینظر فیها، هو یتفعل من الرؤیة، والمیم زائدة، وفی القاموس: الشملة بالفتح: کسآء دون القطیفة یشتمل به، وقال: النمرة کفرحة: شملة فیها خطوط بیض وسود، أو بردة من صوف تلبسها الاعراب انتهی. والبرطلة: قلنسوة طویلة، والساج: الطیلسان الاخضر، والجمع سیجان، واعتجار العمامة: هو أن یلفها علی رأسه، ویرد طرفها علی وجهه، ولا یعمل منها شیئا تحت ذقنه، (۱). بکسر الهمزة والمیم وبضمهما.(۲). الموجود فی النهایة هکذا: وفیه لا یتمر أی أحدکم فی الدنیا، أی لا ینظر فیها، وهو ینفعل من الرؤیة، والمیم زائدة، وفی روایة: لا یتمرأ احدکم بالدنیا، من الشئ المرئ.والسمل بالتحریک: الخلق من الثیاب، وقال الجزری: فی حدیث خاتم النبی صلی الله علیه واله فیه فص حبشی، یحتمل أنه أراد من الجزع أو العقیق لان معدنهما الیمن والحبشة، أو نوعا آخر ینسب إلیهما. (۱) قوله: وهو فیها، حمل علی التقیة، أو علی أنه من موضوعات العامة، وربما حمل علی بیان الجواز، وکذا الاستذکار إما من الموضوعات، أو محمول علی أنه صلی الله علیه واله إنما فعله للتعلیم، والقبال بالکسر: زمام النعل، وهو السیر الذی یکون بین الاصبعین، قوله: مخصرة أی مستدقة الوسط. والمعقبة هی التی لها نتو من عقبه من جهة الفوق، ویحتمل من جهة التحت علی بعد، والملسنة کمعظمة: ما فیها طول ولطافة کهیئة اللسان. قال الزمخشری فی الفائق: فیه أن نعله صلی الله علیه واله کانت معقبة مخصرة ملسنة، أی مصیرا لها عقب مستدقة الخصر، وهو وسطها، مخرطة الصدر، مرققته من أعلاه علی شکل اللسان انتهی. قوله: وکان منها، لعل المعنی أن بعضها کانت ملسنة لکن قلیلا. وقال الجوهری السبت بالکسر: جلود البقر المدبوغة بالقرظ (۲) یحذی منه النعال السبتیة. ۳۶ – جا: أبوغالب الزراری، عن محمد بن سلیمان، عن ابن أبی الخطاب، عن محمد ابن یحیی الخزاز، عن غیاث بن إبراهیم، عن الصادق، عن أبیه، عن جده علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله إذا خطب حمد الله وأثنی علیه، ثم قال: أما بعد فإن أصدق الحدیث کتاب الله، وأفضل الهدی هدی محمد صلی الله علیه واله، وشر الامور محدثاتها، وکل بدعة ضلالة، ویرفع صوته، وتحمار وجنتاه، ویذکر الساعة وقیامها، حتی کأنه منذر جیش یقول: صبحتکم الساعة، مستکم الساعة ثم یقول: بعثت أنا والساعة کهاتین – ویجمع بین سبابتیه – من ترک مالا فلاهله، ومن ترک دینا فعلی وإلی (۳). ۳۷ – مکا: فی کتاب موالید الصادقین قال: محمد بن إبراهیم الطالقانی: وخبرت (۱). إلیها خ ل. (۲). قرظ: ورق السلم یدبغ به.

(۳). مجالس المفید: ۱۲۳.أنه اعتزل صلی الله علیه واله نسائه فی مشربة، والمشربة (۱)، العلیة، فدخل علیه عمرو فی البیت اهب عطنة

وقرظ، والنبی صلی الله علیه واله نائم علی حصیر قد أثر فی جنبه، فوجد عمر ریح الاهب، فقال: یا رسول الله ما هذه الریح (۲)؟ قال: یا عمر هذا متاع الحی، فلما جلس النبی صلی الله علیه واله قد أثر (۳) الحصیر فی جنبه، فقال عمر: أما أنا فأشهد أنک رسول الله، ولانت أکرم علی الله من قیصر وکسری، وهما فیما هما فیه من الدنیا، وأنت علی الحصیر قد أثر فی جنبک، فقال النبی صلی الله علیه وآله: أما ترضی أن یکون لهم الدنیا ولنا الآخرة (۴). بیان: العلیة بضم العین، وتشدید اللام المکسورة، والیآء: الغرفة، وقال الجوهری: الاهب بضم الهمزة والهآء وبفتحهما جمع إهاب وهو الجلد، وقیل: إنما یقال للجلد: إهاب قبل الدبغ، فأما بعده فلا، والعطنة: المنتنة التی هی فی دباغها انتهی. والقرظ بالتحریک: ورق السلم یدبغ به. ۳۸ – فر: جعفر بن أحمد معنعنا عن محمد بن کعب القرظی قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یتحارسه أصحابه، فأنزل الله تعالی إلیه: یا أیها الرسول بلغ ما انزل إلیک من ربک إلی آخر الآیة، قال: فترک الحرس حین أخبره الله تعالی أنه یعصمه من الناس بقوله: والله یعصمک من الناس (۵). ۳۹ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبی الحسن الانباری، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یحمد الله فی کل یوم ثلاث مأة وستین مرة، عدد عروق الجسد، یقول: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال (۶).(۱). فی المصدر: وروی أنه اعتزل نساءا فی مشربة له شهرین.(۲). فی المصدر: ما هذه الاهب.(۳). کان قد أثر خ ل وفی المصدر: وکان.(۴). مکارم الاخلاق: ۱۵۰ و ۱۵۱.(۵). تفسیر فرات: ۳۷.(۶). اصول الکافی ۲: ۵۰۳. ۴۰ – کا: العدة، عن البرقی، عن أبیه، عن محمد بن سنان، عن طلحة بن زید، عن أبی عبدالله علیه السلام إن رسول الله صلی الله علیه واله کان لا یقوم من مجلس وإن خف حتی یستغفر الله عزوجل خمسا وعشرین مرة (۱). ۴۱ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن معاویة بن عمار، عن الحارث بن المغیرة، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یستغفر الله عزوجل کل یوم سبعین مرة، ویتوب إلی الله سبعین مرة (۲). ۴۲ – کا: الحسین بن محمد، عن المعلی، عن الوشاء، عن أبان، عن ابن میمون (۳) القداح، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: إنی لاعجب کیف لا أشیب إذا قرأت القرآن (۴). ۴۳ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن اذینة، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السلام قال: دخل یهودی علی رسول الله صلی الله علیه واله وعایشة عنده، فقال: السام (۵) علیکم، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: علیک، ثم دخل آخر فقال: مثل ذلک فرد علیه کما رد علی صاحبه، ثم دخل آخر فقال: مثل ذلک، فرد رسول الله صلی الله علیه واله کما رد علی صاحبه (۶)، فغضبت عایشة فقالت: علیکم السام (۷) والغضب واللعنة یا معشر الیهود، یا إخوة القردة والخنازیر، فقال لها رسول الله صلی الله علیه واله: یا عایشة إن الفحش لو کان ممثلا لکان مثال سوء، إن الرفق لم یوضع علی شئ قط إلا زانه، ولم یرفع عنه قط إلا شانه، قال: قالت: یا رسول الله أما سمعت إلی قولهم: السام علیکم؟ فقال: بلی، أما سمعت ما رددت علیهم؟ قلت: علیکم، فإذا سلم علیکم مسلم فقولوا: السلام علیکم، وإذا سلم (۱). اصول الکافی ۲: ۵۰۴. (۲). اصول الکافی ۲: ۵۰۴ و ۵۰۵. (۳). فی المصدر: میمون القداح، وصححه الاردبیلی فی جامع الروات. (۴). اصول الکافی ۲: ۶۳۲، وللحدیث صدر ترکه المصنف. (۵). السام: الموت. (۶). صاحبیه خ ل وهو الموجود فی المصدر. (۷). فی المصدر: السام علیک. علیکم کافر فقولوا علیک (۱). ۴۴ – کا: العدة، عن البرقی، عن النوفلی، عن عبدالعظیم بن عبدالله العلوی رفعه قال: کان النبی صلی الله علیه واله یجلس ثلاثا: القرفصآء وهو أن یقیم ساقیه: ویستقبلهما بیدیه ویشد یده فی ذراعه، وکان یجثو علی رکبتیه، وکان یثنی رجلا واحدة، ویبسط علیها الاخری، ولم یر صلی الله علیه واله متربعا قط (۲). ۴۵ – کا: محمد بن یحیی، عن ابن عیسی، عن معمر بن خلاد قال: سألت أبا الحسن علیه السلام فقلت: جعلت فداک الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام (۳) یمزحون ویضحکون، فقال: لا بأس ما لم یکن، فظننت أنه عنی الفحش، ثم قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله کان یأتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة، ثم یقول مکانه: أعطنا ثمن هدیتنا، فیضحک رسول الله صلی الله علیه واله، وکان إذا اغتم یقول: ما فعل الاعرابی لیته أتانا (۴). ۴۶ – کا: الحسن بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی، عن حماد بن عثمان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: رأی رسول الله صلی الله علیه واله امرأة فأعجبته، فدخل علی ام سلمة (۵) وکان یومها فأصاب منها، وخرج إلی الناس ورأسه یقطر، فقال: أیها الناس إنما النظر من الشیطان، فمن وجد من ذلک شیئا فلیأت أهله (۶).

بيان: لعله صلى الله عليه واله إنما فعل ذلك وأظهر لتعليم غيره (٧). ۴٧ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن جميل بن دراج،

(١). اصول الكافى ٢: ۶۴٨. (٢). اصول الكافى ٢: ۶۶١. (٣). كلاما خ ل أقول: هو مصحف. (۴). اصول الكافى ٢: ۶۶٣. (۵). إلى ام سلمة خ ل. (۶). الكافى ٢: ۶۶۴. (٧). ومع ذلك محمول على ما لم يمكن الصبر وخاف الوقوع فى حرام، والا فلعله يكره اتيان أهله فى هذا الحال، لروايات مذكورة فى محله. عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يقسم لحظاته بين أصحابه، فينظر إلى ذا وينظر إلى ذا بالسوية، قال: ولم يبسط رسول الله صلى الله عليه واله رجليه بين أصحابه قط، وإن كان ليصافحه الرجل فما يترك رسول الله صلى الله عليه واله يده من يده حتى يكون هو التارك، فلما فطنوا لذلك كان الرجل إذا صافحه قال (١) بيده فنزعها من يده (٢). ۴٨ – كا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء، عن محمد، عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال النبى صلى الله عليه واله: ما زال جبرئيل يوصينى بالسواك حتى خفت أن احفى أو ادرد (٣). بيان: قال الجزرى: فيه لزمت السواك حتى كدت احفى فمى، أى استقصى على أسنانى فأذهبها بالتسوك، وقال: فيه لزمت السواك حتى خشيت أن يدردنى، أى يذهب بأسنانى، والدرد: سقوط الاسنان. ۴٩ – كا: العدة، عن البرقى، وعلى، عن أبيه جميعا عن الاصفهانى، عن المنقرى، عن سفيان بن عتيبة (۴)، عن أبى عبدالله عليه السلام إن النبى صلى الله عليه واله قال: أنا أولى بكل مؤمن من نفسه، وعلى أولى به من بعدى، فقيل له: ما معنى ذلك؟ فقال: قول النبى صلى الله عليه واله: من ترك دينا أو ضياعا فعلى، ومن ترك مالا فلورثته، فالرجل ليست عليه على نفسه ولاية إذا لم يكن له مال، وليس له على عياله أمر ولا نهى إذا لم يجر عليهم النفقة، والنبى وأمير المؤمنين ومن بعدهما ألزمهم هذا، فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم، وما كان سبب إسلام عامة اليهود إلا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه واله، وإنهم آمنوا على (١). حكى الفيروزآبادى فى القاموس عن ابن الانبارى أن قال يجيئ بمعنى تكلم وضرب و غلب ومات ومال واستراح وأقبل، ويعبر بها عن التهيؤ للافعال والاستعداد لها، يقال، قال فأكل، وقال: فضرب، وقال: فتكلم انتهى. أقول: ولعل المناسب فى المقام المعنى الخامس أو الاخير. (٢). اصول الكافى ٢: ۶٧١. (٣). فروع الكافى ١: ٨.(۴). عيينة خ ل أقول هذا هو الصحيح، وهو بضم العين المهملة وياءين فنون ثم هاء تصغير، والرجل هو سفيان بن عيينة بن أبى عمران ميمون الهلالى أبومحمد الكوفى، ترجمه النجاشى، و الكشى وابن داود فى رجالهم، وابن حجر فى التقريب.أنفسهم وعلى عيالاتهم (١). بيان: قال الجزرى: فيه من ترك ضياعا فإلى، الضياع: العيال، وأصله مصدر ضاع يضيع ضياعا، فسمى العيال بالمصدر، وإن كسرت الضاد كان جمع ضايع كجايع وجياع انتهى. قوله عليه السلام: ليست له على نفسه ولاية، لانه إما أن يصير أجيرا لغيره فيكون لغيره عليه الولاية، أو يشتغل بسائر المكاسب وجوبا، فليس له الاشتغال بفضول الطاعات والمباحات، أو ليست له على نفسه ولاية أن يمنعها عن السؤال والطلب، أو المعنى أن الامام لما كان منفقا عليه حينئذ فله الولاية عليه، فليس له حقيقة على نفسه ولاية، أو أنه لما لم يكن له مال يجعله بضاعة للكسب فلا ولاية له على نفسه بأن يكلف نفسه الكسب، وأما عدم الامر والنهى له على عياله فلانه ليس له منعهم عن الخروج من البيت، ولا الامر بالخدمات، لانه يجب عليهم الخروج لتحصيل المعاش. ۵٠ – كا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن اذينة، عن زرارة، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يصنع بمن مات من بنى هاشم خاصة شيئا لا يصنعه بأحد من المسلمين، كان إذا صلى على الهاشمى ونضح (٢) قبره بالماء وضع رسول الله صلى الله عليه واله كفه على القبر حتى ترى أصابعه فى الطين، فكان الغريب يقدم أو المسافر من أهل المدينة فيرى القبر الجديد عليه أثر كف رسول الله صلى الله عليه واله، فيقول: من مات من آل محمد؟ صلى الله عليه واله (٣). ۵١ – كا: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن زيد الشحام، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما أكل رسول الله صلى الله عليه واله متكئا منذ بعثه الله عز وجل حتى قبض (۴)، وكان يأكل أكلة العبد، ويجلس جلسة العبد، قلت: ولم ذاك؟ قال: تواضعا لله عزوجل (۵).(١). اصول الكافى: ۴٠۶.(٢). نضحه: رشه. بله.(٣). فروع الكافى ١: ۵۵.(۴). فى المصدر: إلى أن قبضه.(۵). فروع الكافى ٢: ١۵٧. ۵٢ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن

محمد، عن على بن الحكم، عن أبى المعزاء (١)، عن هارون بن خارجة، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، ويعلم أنه عبد (٢). ٥٣ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجة قال: سأل بشير الدهان أبا عبدالله عليه السلام وأنا حاضر، فقال: هل كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل متكئا على يمينه وعلى يساره؟ فقال: ما كان رسول الله يأكل متكئا على يمينه ولا على يساره صلى الله عليه واله، ولكن يجلس (٣) جلسة العبد، قلت: ولم ذلك؟ قال: تواضعا لله عزوجل (۴). ۵۴ - كا: أبوعلى الاشعرى، عن محمد بن عبدالجبار، عن صفوان، عن معلى أبى عثمان (۵)، عن المعلى بن خنيس قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: ما أكل نبى الله وهو متكئ منذ بعثه الله عزوجل، وكان يكره أن يتشبه بالملوك، ونحن لا نستطيع أن نفعل (۶). ۵۵ - كا: أبوعلى الاشعرى، عن محمد بن عبدالجبار، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل (١). هكذا فى النسخة، وقد تقدم قبلا فى الحديث ٢٩: المغرا، قال المامقانى فى تنقيح المقال ١: ٣٧٩ المعزى بكسر الميم، وسكون العين، وفتح الزاى بعدها ألف بمعنى المعز وهو خلاف الضأن، وقد جعلها العلامة فى ايضاح الاشتباه بالقصر، وابن طاووس وتلميذه ابن داود والسيد الداماد بالمد، والفرق بينهما أن الممدود يكتب بالالف كصفراء، والمقصور بالباء كحبلى، وظاهر القاموس وغيره أن القياس هو القصر لانه ذكره بالياء ثم قال: ويمد، أقول: و بالجملة فالرجل هو حميد بن المثنى العجلى الكوفى الصيرفى. (٢). فروع الكافى ٢: ١۵٧.(٣). فى المصدر: ولكن كان يجلس. (۴). فروع الكافى ٢: ١۵٧. (۵). هذا هو الصحيح، وأما ما فى بعض النسخ: معلى بن أبى عثمان فهو مصحف، لان أبا عثمان كنية معلى لا كنية أبيه، وأما اسم أبيه عثمان أو زيد على اختلاف ذكره النجاشى. (۶). فروع الكافى ٢: ١۵٧ و ١۵٨. أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وكان يأكل على الحضيض، وينام على الحضيض (١). ۵۶ - كا: العدة، عن البرقى، عن على بن محمد القاسانى، عن أبى أيوب سليمان بن مقبل المدينى (٢)، عن داود بن عبدالله بن محمد الجعفرى، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه واله كان فى بعض مغازيه فمر به ركب وهو يصلى، فوقفوا على أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله فسائلوهم (٣) عن رسول الله صلى الله عليه واله ودعوا وأثنوا وقالوا: لو لا أنا عجال لانتظرنا رسول الله صلى الله عليه وآله، فاقرأوه منا السلام ومضوا، فانفتل (۴) رسول الله صلى الله عليه واله مغضبا، ثم قال لهم: يقف عليكم الركب ويسألونكم عنى ويبلغونى السلام ولا تعرضون عليهم الغداء، ليعز على قوم فيهم خليلى جعفر أن يجوزوه حتى يتغدوا عنده (۵). ۵٧ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يجعل العنزة بين يديه إذا صلى (۶). بيان: قال الجوهرى: العنزة بالتحريك: أطول من العصا، وأقصر من الرمح، و فيه زج كزج الرمح. ۵٨ - كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان طول رحل رسول الله صلى الله عليه وآله ذراعا، وكان إذا صلى (٧) وضعه بين يديه ليستتر به ممن يمر بين يديه (٨). ۵٩ - كا: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن وهيب بن حفص، عن (١). فروع الكافى ٢: ١۵٧. (٢). فى المصدر: سليمان بن مقاتل المدينى. (٣). فى المصدر: وسائلوهم. (۴). أى فانصرف عن صلاته، وفى المصدر: فأقبل. (۵). فروع الكافى ٢: ١۵٨. (۶). فروع الكافى ١: ٨١ و ٨٢. (٧). فاذا صلى خ ل. (٨). فروع الكافى ١: ٨٢. أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله عند عايشة ليلتها، فقالت: يا رسول الله لم تتعب نفسك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فقال: يا عايشة ألا أكون عبدا شكورا؟ قال: وكان رسول الله صلى الله عليه واله يقوم على أطراف أصابع رجليه، فأنزل الله سبحانه: طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى (١). ۶٠ - كا: العدة، عن البرقى، عن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان، عن أبى عبدالله عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان فى سفر يسير على ناقة له، إذ نزل فسجد خمس سجدات، فلما ركب قالوا: يا رسول الله إنا رأيناك صنعت شيئا لم تصنعه، فقال صلى الله عليه واله: نعم استقبلنى جبرئيل عليه السلام فبشرنى ببشارات من الله عزوجل، فسجدت لله شكرا لكل بشرى سجدة (٢). ۶١ - كا، العدة، عن البرقى، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن بحر السقا قال: قال لى أبوعبدالله عليه السلام:

یا بحر حسن الخلق یسر، ثم قال: ألا اخبرک بحدیث ما هو فی یدی أحد من أهل المدینة؟ قلت: بلی، قال: بینما (۳) رسول الله صلی الله علیه واله ذات یوم جالس فی المسجد إذ جاءت (۴) جاریة لبعض الانصار وهو قائم، فأخذت بطرف ثوبه، فقام لها النبی صلی الله علیه واله فلم تقل: شیئا، ولم یقل لها النبی صلی الله علیه واله: شیئا حتی فعلت ذلک ثلاث مرات، فقام لها النبی صلی الله علیه واله فی الرابعة وهی خلفه، فأخذت هدبة من ثوبه ثم رجعت، فقال لها الناس: فعل الله بک وفعل حبست رسول الله ثلاث مرات لا تقولین له: شیئا، ولا هو یقول لک: شیئا، ما کانت حاجتک إلیه؟ قالت: إن لنا مریضا فأرسلنی أهلی لآخذ هدبة من ثوبه لیستشفی بها، فلما أردت أخذها رآنی فقام، فاستحییت أن آخذها وهو یرانی، وأکره أن استأمره فی أخذها فأخذتها (۵). (۱). اصول الکافی ۲: ۹۵. (۲). اصول الکافی ۲: ۹۸. (۳). بینا خ ل.(۴). إذا جاءت خ ل. (۵). اصول الکافی ۲: ۱۰۲. بیان: هدبة الثوب: طرفه مما یلی طرته. ۶۲ – کا: محمد بن یحیی، عن ابن عیسی، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله اتی بالیهودیة التی سمت الشاة للنبی صلی الله علیه وآله، فقال لها: ما حملک علی ما صنعت؟ فقالت: قلت: إن کان نبیا لم یضره، وإن کان ملکا أرحت الناس منه، فقال: فعفا رسول الله صلی الله علیه واله عنها (۱). ۶۳ – کا: حمید بن زیاد، عن الخشاب، عن ابن بقاح، عن عمرو بن جمیع، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: دخل رسول الله صلی الله علیه واله علی عایشة فرأی کسرة کاد أن یطأها فأخذها و أکلها، وقال: یا حمیری أکرمی جوار نعم الله علیک، فإنها لم تنفر من قوم فکادت تعود إلیهم (۲). ۶۴ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: أفطر رسول الله عشیة خمیس فی مسجد قبا، فقال: هل من شراب؟ فأتاه أوس بن خولی الانصاری بعس (۳) مخیض (۴) بعسل، فلما وضعه علی فیه نحاه، ثم قال: شرابان یکتفی بأحدهما من صاحبه، لا أشربه ولا احرمه: ولکن أتواضع لله، فإن من تواضع لله رفعه الله، ومن تکبر خفضه الله، ومن اقتصد فی معیشته رزقه الله، ومن بذر حرمه الله، ومن أکثر ذکر (۵) الموت أحبه الله (۶). ین: ابن أبی عمیر مثله (۷). ۶۵ – کا: العدة، عن البرقی، عن ابن فضال، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن (۱). اصول الکافی ۲: ۱۰۸. (۲). فروع الکافی ۲: ۱۶۵. (۳). من لبن: ین. (۴). العس: بضم وتشدید السین: القدح أو الاناء الکبیر. والمخیض. ما مخض من اللبن و اخذ زبده. ۵). ذکر الله. ین.(۶). اصول الکافی ۲: ۱۲۲. (۷). الزهد، أو المؤمن: مخطوط، لیست موجودة عندی نسختهما. مسلم قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یذکر أنه أتی رسول الله صلی الله علیه واله ملک، فقال: إن الله تعالی یخیرک أن تکون عبدا رسولا متواضعا، أو ملکا رسولا، قال: فنظر إلی جبرئیل وأومأ بیده أن تواضع، فقال: عبدا متواضعا رسولا، فقال الرسول (۱): مع أنه لا ینقصک مما عند ربک شیئا، قال: ومعه مفاتیح خزائن الارض (۲). ۶۶ – کا: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن طلحة ابن زید، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما أعجب رسول الله صلی الله علیه واله شئ من الدنیا إلا أن یکون فیها جائعا خائفا (۳). ۶۷ – کا: العدة، عن البرقی، عن القاسم بن یحیی، عن جده الحسن بن راشد، عن عبدالله بن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: خرج النبی صلی الله علیه واله وهو محزون، فأتاه ملک ومعه مفاتیح خزائن الارض فقال: یا محمد هذه مفاتیح خزائن الدنیا، (۴) یقول لک ربک افتح وخذ منها ما شئت من غیر أن ینقص (۵) شیئا عندی، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: الدنیا دار من لا دار له، ولها یجمع من لا عقل له، فقال الملک: والذی بعثک بالحق (۶) لقد سمعت هذا الکلام من ملک یقوله فی السمآء الرابعة حین اعطیت المفاتیح (۷). ۶۸ – کا: محمد بن یحیی، عن أحمد بن عیسی، عن محمد بن یحیی، عن طلحة بن زید، عن أبی عبدالله، عن أبیه علیهما السلام أن رسول الله صلی الله علیه واله أجری الخیل التی أضمرت من الحصباء إلی مسجد بنی زریق، وسبقها من ثلاث نخلات، فأعطی السابق عذقا، وأعطی المصلی (۸) عذقا، وأعطی الثالث عذقا (۹). (۱). أی الملک. (۲). اصول الکافی ۲: ۱۲۲. (۳). اصول الکافی ۲: ۱۲۹. (۴). فی المصدر: خزائن الارض (۵). فی المصدر: تنقص.(۶). فی المصدر: بعثک بالحق نبیا. (۷). اصول الکافی ۲: ۱۲۹. (۸). المصلی فی خیل الحلبة هو الثانی، سمی ب لان رأسه یکون عند صلا الاول، وهو ما عن یمین الذنب وشماله، قاله الجزری. (۹). فروع الکافی ۱: ۳۴۱. کا: علی، عن أبیه، عن محمد بن یحیی، عن طلحة بن زید، عن أبی عبدالله علیه السلام مثله (۱). ۶۹ – کا: علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبدالله

عليه السلام قال: كان أحب الاصباغ إلى رسول الله صلى الله عليه واله الخل والزيت (٢). ٧٠ - كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه واله إلى ام سلمة رضى الله عنها فقربت إليه كسرة، فقال: هل عندك إدام؟ فقالت: لا يا رسول الله ما عندى إلا خل فقال صلى الله عليه واله: نعم الادام الخل، ما افتقر بيت فيه خل (٣). بيان: قوله: ما افتقر (۴)، فى بعض النسخ بتقدم القاف على الفاء، وفى بعضها بالعكس، والاول أظهر، قال الجزرى: فيه ما أقفر بيت فيه خل، أى ما خلا من الادام وما عدم أهله الادام، والقفار: الطعام بلا ادم، وأقفر الرجل: إذا أكل الخبز وحده من القفر والقفار وهى الارض الخالية التى لا مآء بها. ٧١ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن النبى صلى الله عليه واله اتى بطعام حار جدا، فقال: ما كان الله ليطعمنا النار، أقروه حتى يبرد ويمكن، فإنه طعام ممحوق (۵) البركة، وللشيطان فيه نصيب (۶). ٧٢ - كا: على، عن أبيه، عن القاسانى، عن أبى أيوب المدينى، عن سليمان الجعفرى، عن الرضا عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه واله كان يعجبه النظر إلى الاترج الاخضر، والتفاح الاحمر (٧). (١). فروع الكافى ١: ٣۴١. (٢). فروع الكافى ٢: ١٧٢.(٣). فروع الكافى ٢: ١٧٢. (۴). فى المصدر: ما أقفر. (۵). محق الله الشئ: نقصه وذهب ببركته. (۶). فروع الكافى ٢: ١٧٠ و ١٧١. (٧). فروع الكافى ٢: ١٨١. ٧٣ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابه، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله يأكل الرطب بالخربز (١). ٧۴ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يأكل البطيخ بالتمر (٢). ٧۵ - كا: العدة، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعرى، عن ابن القداح، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعجبه الرطب بالخربز (٣). ٧۶ - كا: العدة، عن البرقى، عن محمد بن عيسى، عن عبيد الله الدهقان، عن درست، عن إبراهيم بن عبدالحميد، عن أبى الحسن الاول عليه السلام قال: أكل رسول الله صلى الله عليه واله البطيخ بالسكر، وأكل صلى الله عليه واله البطيخ بالرطب (۴). ٧٧ - كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كان يعجب رسول الله صلى الله عليه واله من البقول الحوك (۵). بيان: قال الفيروزآبادى: الحوك: البادروج، والبقلة الحمقاء. ٧٨ - كا: محمد بن يحيى، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعرى، عن ابن القداح، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا شرب الماء قال: الحمد لله الذى سقانا عذبا زلالا، ولم يسقنا ملحا اجاجا، ولم يؤاخذنا بذنوبنا (۶). ٧٩ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن إبراهيم الكرخى، عن طلحة بن زيد، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يشرب فى الاقداح الشامية يجاء بها من الشام، وتهدى له صلى الله عليه واله (٧). ٨٠ - كا: بهذا الاسناد عن أبى عبدالله عليه السلام قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعجبه أن يشرب فى القدح الشامى، وكان يقول: هذا أنظف آنيتكم (٨). (١). فروع الكافى ٢: ١٨١.(٢). فروع الكافى ٢: ١٨١.(٣). فروع الكافى ٢: ١٨١. (۴). فروع الكافى ٢: ١٨١.(۵). فروع الكافى ٢: ١٨٢.(۶). فروع الكافى ٢: ١٨۶.(٧). فروع الكافى ٢: ١٨٧.(٨). فروع الكافى ٢: ١٨٧. ٨١ - كا: على، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن عنبسة بن مصعب، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: أتى النبى صلى الله عليه واله بشئ فقسمه فلم يسع أهل الصفة جميعا، فخص به اناسا منهم، فخاف رسول الله صلى الله عليه وآله أن يكون قد دخل قلوب الآخرين شئ، فخرج إليهم فقال: معذرة إلى الله عزوجل، وإليكم يا أهل الصفة، إنا اوتينا بشئ فأردنا أن نقسمه بينكم فلم يسعكم، فخصصت به اناسا منكم، خشينا جزعهم وهلعهم (١). ٨٢ - كا: العدة، عن سهل، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما صافح رسول الله صلى الله عليه واله رجلا قط فنزع يده حتى يكون هو الذى ينزع (٢) يده منه (٣). ٨٣ - كا: العدة عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعرى، عن ابن القداح، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لقى النبى صلى الله عليه واله حذيفة فمد النبى صلى الله عليه واله يده فكف حذيفة يده، فقال النبى صلى الله عليه واله: يا حذيفة بسطت يدى إليك فكففت يدك عنى؟ فقال حذيفة: يا رسول الله بيدك الرغبة، ولكنى كنت جنبا فلم احب أن تمس يدى يدك وأنا جنب، فقال النبى صلى الله عليه واله: أما تعلم أن المسلمين إذا التقيا فتصافحا تحاتت (۴) ذنوبهما كما يتحات ورق الشجر (۵). ٨۴ - كا: على بن محمد

بن عبدالله، عن البرقی، عن أبیه، عن إسماعیل بن مهران، عن أیمن بن محرز، عن زید الشحام (۶)، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال: ما منع رسول الله

(۱). فروع الکافی ۱: ۱۵۵. والهلع: الجزع والضجر عند المصائب. الحرص والشح علی المال.(۲). هو النازع خ ل.(۳). الاصول ۲: ۱۷۲.(۴). تحات الورق من الشجر: تناثر.(۵). الاصول ۲: ۱۸۳.(۶). فی المصدر: عن أبی اسامة عن زید، وهو مصحف ولفظة)عن(زیادة من الطابع، لان أبا اسامة کنیة زید الشحام.صلی الله علیه وآله سائلا قط، إن کان عنده أعطی، وإلا قال: یأتی الله به (۱). ۸۵ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبی أیوب، عن محمد بن مسلم، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله أول ما بعث یصوم (۲) حتی یقال: ما یفطر، و یفطر حتی یقال: ما یصوم، ثم ترک ذلک وصام یوما وأفطر یوما وهو صوم داود علیه السلام، ثم ترک ذلک وصام الثلاثة الایام الغر، ثم ترک ذلک وفرقها فی کل عشرة (۳) یوما: خمیسین بینهما أربعآء، فقبض علیه وآله السلام وهو یعمل ذلک (۴). بیان: الایام الغر: الایام البیض فی وسط الشهر. ۸۶ – کا: العدة، عن سهل، عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن محمد ابن مروان قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: کان رسول الله صلی الله علیه واله یصوم حتی یقال: لا یفطر، ثم صام یوما وأفطر یوما، ثم صام الاثنین والخمیس، ثم آل (۵) من ذلک إلی صیام ثلاثة أیام فی الشهر: الخمیس فی أول الشهر، وأربعآء فی وسط الشهر، و خمیس فی آخر الشهر، وکان یقول: ذلک صوم الدهر، وقد کان أبی یقول: ما من أحد أبغض إلی من رجل یقال له: کان رسول الله صلی الله علیه واله یفعل کذا وکذا، فیقول: لا یعذبنی الله علی أن أجتهد فی الصلاة، کأنه یری أن رسول الله صلی الله علیه واله ترک شیئا من الفضل عجزا عنه (۶). ۸۷ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختری، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کن نساء النبی صلی الله علیه واله إذا کان علیهن صیام أخرن ذلک إلی شعبان کراهة أن یمنعن رسول الله صلی الله علیه واله، فإذا کان شعبان صمن، وکان رسول الله صلی الله علیه واله یقول:(۱). فروع الکافی ۱: ۱۶۶.(۲). کان یصوم خ ل. (۳). عشرة أیام خ ل.(۴). الفروع ۱: ۱۸۷.(۵). أی رجع.(۶). فروع الکافی ۱: ۱۸۷ و ۱۸۸.شعبان شهری (۱). ۸۸ – کا: أحمد بن محمد، عن علی بن الحسن، عن أحمد بن صبیح، عن عنبسة العابد قال: قبض النبی صلی الله علیه واله علی صوم شعبان ورمضان وثلاثة أیام فی کل شهر: أول خمیس، وأوسط أربعآء، وآخر خمیس (۲). ۸۹ – کا: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن عبدالرحمن بن عثمان، عن رجل من أهل الیمامة کان مع أبی الحسن أیام حبس ببغداد، قال: قال أبوالحسن علیه السلام: إن الله عزوجل قال لنبیه صلی الله علیه واله: وثیابک فطهر وکانت ثیابه طاهرة، وإنما أمره بالتشمیر (۳). ۹۰ – کا: علی بن محمد، عن البرقی، عن أبیه، عن النضر، عن موسی بن بکر، عن عجلان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله کان لا یسأله أحد من الدنیا شیئا إلا أعطاه، فأرسلت إلیه امرأة ابنا لها فقالت: انطلق إلیه فاسأله، فإن قال لک: لیس عندنا شئ فقل: أعطنی قمیصک، قال: فأخذ قمیصه فرمی به إلیه. وفی نسخة اخری: وأعطاه، فأدبه الله عزوجل (۴) تبارک وتعالی علی القصد فقال: ولا تجعل یدک مغلولة إلی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا (۵). ۹۱ کا: علی، عن أبیه، ومحمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن سلیمان الفزاری (۶)، عن رجل، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یکتحل بالاثمد إذا آوی إلی فراشه وترا وترا (۷). ۹۲ – کا: العدة، عن سهل، عن جعفر بن محمد الاشعری، عن ابن القداح، عن (۱). فروع الکافی ۱: ۱۸۸.(۲). فروع الکافی ۱: ۱۸۸.(۳). فروع الکافی ۲: ۲۰۷.(۴). تبارک وتعالی خ ل.(۵). فروع الکافی ۱: ۱۷۸، وللحدیث صدر ترکه المصنف.(۶). فی المصدر: سلیم الفزاری.(۷). فروع الکافی ۲: ۲۱۷.أبی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: ما زال جبرئیل علیه السلام یوصینی بالسواک حتی خشیت أن أدرد واحفی (۱). ۹۳ – کا: العدة، عن البرقی، عن موسی بن القاسم، عن صفوان، عن زرارة، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه واله کان یکتحل قبل أن ینام أربعا فی الیمنی، وثلاثا فی الیسری (۲).توضیح: لعل المعنی أنه صلی الله علیه واله قد کان یفعل کذلک لئلا ینافی الخبر السابق، و یحتمل أن یکون المراد بالسابق کونهما معا وترا، فیکون التکریر للتأکید، أو اللیالی، لکنه بعید، ویمکن حمل السابق

على التقيـة لكونه أوفق بأخبـار المخـالفين إذ أكثرهم رووا أنه صـلى الله عليه واله كان يكتحل فى كل عين ثلاثا. ۹۴ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن على بن الحكم، عن الحصين بن أبى العلاء، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله مر فى بعض طرق المدينة وسوداء تلقط السرقين، فقيل لها: تنحى عن طريق رسول الله صلى الله عليه واله، فقالت: إن الطريق لمعرض (۳)، فهم بهـا بعض القوم أن يتناولها، فقال رسول الله صـلى الله عليه واله: دعوها فإنها جبارة (۴). ۹۵ – ين: عبدالله بن سنان، عن على بن شجرة، عن عمه بشير (۵)، عن أبى جعفر عليه السلام مثله (۶). ۹۶ – كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: كان النبى صـلى الله عليه واله إذا خرج فى الصيف من البيت خرج يوم الخميس، وإذا أراد أن يدخل فى الشـتاء من البرد دخل يوم الجمعـة، وروى إيضا كان دخوله وخروجه ليلة الجمعة (۷).(۱). فروع الكافى ۲: ۲۱۸.(۲). فروع الكافى ۲: ۲۱۸.(۳). أى عريض وواسع.(۴). اصول الكـافى ۲: ۳۰۹.(۵). أى بشـير النبال.(۶). المؤمن للحسـين بن سـعيد: مخطوط.(۷). فروع الكافى ۲: ۲۲۸. ۹۷ – كا: أحمـد بن عبـدالله، عن البرقى، عن عبدل بن مالك (۱)، عن هـارون بن الجهم، عن الكاهلى، عن معاذ بياع الاكسيـة قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحلب عنز أهله (۲). ۹۸ – كا: محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمـد، عمن ذكره، عن منصور بن العباس، عن صـفوان بن يحيى، عن عبـدالله بن مسـكان، عن أبى عبـدالله عليه السـلام قال: كان رسول الله صـلى الله عليه واله إذا أفطر بدأ بحلوآء يفطر عليها، فإن لم يجد فسكرة أو تمرات، فإذا أعوز ذلك كله فمآء فاتر (۳). ۹۹ – كا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن إبراهيم بن مهزم، عن طلحـة بن زيد، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: كان رسول الله صـلى الله عليـه والـه يفطر على التمر فى زمـن التمر، وعلى الرطـب فى زمـن الرطـب (۴). ۱۰۰ – كـا: على، عـن أبيـه، عن جعفر بن عبـدالله الاشـعرى، عـن ابـن القـداح، عن أبى عبـدالله عليه السـلام قـال: كـان رسـول الله صـلى الله عليه واله أول مـا يفطر عليه فى زمن الرطب الرطب، وفى زمن التمر التمر (۵). ۱۰۱ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسـى، عن سماعة، عن أبى بصير، قال: قال أبى عبدالله عليه السـلام: كان رسول الله صـلى الله عليه واله إذا دخل العشـر الاواخر شد المتزر، واجتنب النسآء، وأحيى الليل، وتفرغ للعبادة (۶). ۱۰۲ – كـا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حماد (۷)، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا كان العشـر الاواخر اعتكف فى المسـجد وضـربت له قبة من (۱). فى نسـخة من المصـدر: عبيد بن مالك، وفى تنقيح المقـال وجامع الرواة: عبـدالله بن مالك(۲). فروع الكـافى ۱: ۳۵۲.(۳). فروع الكـافى ۱: ۲۰۵.(۴). فروع الكـافى ۱: ۲۰۵.(۵). فروع الكافى ۱: ۲۰۵.(۶). فروع الكافى ۱: ۲۰۵. (۷). عن الحلبى خ ل. أقول: الموجود فى المصـدر المطبوع قـديما: حماد، عن أبى عبدالله عليه السـلام وفى مرآت العقول والكافى المطبوع جديـدا: حماد عن الحلبى، عن أبى عبدالله عليه السـلام، وهو الصـحيح.شـعر، وشـمر المئزر، وطوى فراشه، فقال بعضـهم: واعتزل النسآء، فقال أبوعبدالله عليه السـلام: أما اعتزال النسآء فلا (۱). بيان: طى الفراش كناية عن اجتناب النسآء، أو النوم، والاول أظهر والاعتزال المنفى الاعتزال بالكليـة. ۱۰۳ – كـا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حماد، عن الحلبى، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: كانت بدر فى شـهر رمضان فلم يعتكف رسول الله صـلى الله عليه واله، فلما أن كان من قابل اعتكف عشـرين: عشرا لعامه، وعشرا قضآء لما فاته (۲). ۱۰۴ – كا: العدة، عن سـهل، عن أحمد بن محمد، عن داود بن الحصين، عن أبى العباس، عن أبى عبدالله عليه السـلام قال: اعتكف رسول الله صـلى الله عليه واله فى شـهر رمضان فى العشـر الاول، ثم اعتكف فى الثانية فى العشر الوسطى، ثم اعتكف فى الثالثة فى العشر الاواخر، ثم لم يزل يعتكف فى العشر الاواخر (۳). ۱۰۵ كا: محمد بن يحيى، عن أحمـد بن محمـد، عن على بن الحكم، عن أبى الفرج قـال: سأل أبان أبا عبـدالله عليه السـلام أكان لرسول الله عليه السـلام طواف يعرف به؟ فقال: كان رسول الله صـلى الله عليه وآله يطوف بالليل والنهار عشـرة أسابيع: ثلاثـة أول الليل، وثلاثـة آخر الليل، واثنين إذا أصـبح، واثنين بعد الظهر وكان فيما بين ذلك راحته (۴). ۱۰۶ – كا: على، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبدالله بن سـنان قال: كان رسول الله صـلى الله عليه واله يذبح يوم الاضـحى كبشـين: أحدهما عن نفسه، والآخر عمن لم يجد من امته (۵). ۱۰۷ – كا: على، عن أبيه، عن ابن مرار، عن يونس، عن ابن سـنان، عن أبى عبـدالله عليه السـلام قال: لا بأس بالرجل يمر على الثمرة ويأكل منها ولا يفسـد،

وقد نهى (١). فروع الكافى ١: ٢١٢.(٢). فروع الكافى ١: ٢١٢.(٣). فروع الكافى ١: ٢١٢.(٤). فروع الكافى ١: ٢٨٣.(٥). فروع الكافى ١: ٣٠١.رسول الله صلى الله عليه واله أن تبنى الحيطان بالمدينة لمكان المارة (١). ١٠٨ – كا: على بن محمد بن عبدالله، عن البرقى، عن القاسانى، عمن حدثه، عن عبدالله بن القاسم الجعفرى، عن أبيه قال: كان النبى صلى الله عليه واله إذا بلغت الثمار أمر بالحيطان فثلمت (٢). ١٠٩ – كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن القداح، عن أبى عبدالله قال: كان النبى صلى الله عليه واله يعجبه الدبا ويلتقطه من الصحفة (٣). ١١٠ – محص: عن أبى سعيد الخدرى، أنه وضع يده على رسول الله صلى الله عليه واله وعليه حمى فوجدها من فوق اللحاف، فقال: ما أشدها عليك يا رسول الله؟ قال: إنا كذلك يشتد علينا البلاء ويضعف لنا الاجر (٤). ١١١ – كا: محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر، عن يحيى الحلبى، عن معاوية بن وهب، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: مات رسول الله صلى الله عليه واله وعليه دين (٥). ١١٢ – كا: العدة، عن البرقى، عن ابن مهران، عن ابن عميرة، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله: يأكل الهدية، ولا يأكل الصدقة (٦). ١١٣ – كا: على، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: لو اهدى إلى كراع (٧) لقبلته (٨).(١). فروع الكافى ١: ١٦١.(٢). فروع الكافى ١: ١٦١.(٣). فروع الكافى ٢: ١٨٣.(٤). التمحيص: مخطوط، ليست نسخته موجودة عندى.(٥). فروع الكافى ١: ٢٥٣.(٦). فروع الكافى ١. ٣٦٩، وفى ذيله: ويقول تهادوا فان الهدية تسل السخائم، وتجلى ضغائن العداوة والاحقاد.(٧). الكراع من البقر والغنم: بمنزلة الوظيف من الفرس، وهو مستدق الساق، وقيل: الكراع من الدواب: ما دون الكعب، والكراع من الانسان: ما دون الركبة من مقدم الساق.(٨). فروع الكافى ١: ٣٦٩. ١١٤ – كا: العدة، عن سهل، عن النهدى، عن موسى بن عمر بن بزيع، عن الرضا عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا أخذ فى طريق رجع فى غيره (١). ١١٥ – يب: محمد بن على بن محبوب، عن ابن معروف، عن ابن المغيرة، عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول – وذكر صلاة النبى صلى الله عليه واله – قال: كان يأتى بطهور فيتحمر (٢) عند رأسه، ويوضع سواكه تحت فراشه، ثم ينام ما شآء الله، فإذا استيقظ جلس، ثم قلب بصره فى السمآء، ثم تلا الآيات من آل عمران: إن فى خلق السموات والارض (٣) الآية، ثم يستن ويتطهر، ثم يقوم إلى المسجد فيركع أربع ركعات على قدر قراءته (٤) ركوعه، وسجوده على قدر ركوعه، يركع حتى يقال: متى يرفع رأسه؟ ويسجد حتى يقال: متى يرفع رأسه؟ ثم يعود إلى فراشه فينام ما شآء الله، ثم يستيقظ فيجلس فيتلو الآيات من آل عمران، ويقلب بصره فى السمآء، ثم يستن ويتطهر ويقوم (٥) إلى المسجد فيصلى (٦) أربع ركعات كما ركع قبل ذلك، ثم يعود إلى فراشه فينام ما شآء الله، ثم يستيقظ فيجلس فيتلو الآيات من آل عمران، ويقلب بصره، فى السمآء، ثم يستن ويتطهر (٧) ويقوم إلى المسجد فيوتر ويصلى الركعتين، ثم يخرج إلى الصلاة (٨).(١). فروع الكافى ١: ٤٢٠، والحديث منقول معناه، والاصل هكذا، قال: قلت للرضا عليه السلام. جعلت فداك إن الناس رووا أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا أخذ فى طريق رجع فى غيره، فكذا كان يفعل؟ قال: فقال: نعم، وأنا أفعله كثيرا فافعله، ثم قال لى: اما انه أرزق لك انتهى، وذكره أيضا فى كتاب الروضة: ١٤٧ بهذه العبارة أيضا.(٢). هكذا فى النسخة، وفى المصدر فيتخمر، وهو الصحيح، أى فيغطى.(٣). واختلاف الليل والنهار خ.(٤). فى المصدر: على قدر قراءة ركوعه.(٥). ثم يقوم خ ل، ومثله فى المصدر.(٦). فيركع خ ل، ومثله فى المصدر.(٧). ثم يتطهر خ ل ومثله فى المصدر.(٨). تهذيب الاحكام ١: ٢٣١. بيان: الاستنان: استعمال السواك. ١١٦ – كا: العدة، عن سهل وأبوعلى الاشعرى، عن محمد بن عبدالجبار جميعا، عن ابن فضال، عن على بن عقبة، عن سعيد بن عمرو الجعفى، عن محمد بن مسلم قال: دخلت على أبى جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل متكئا (١) قال: وقد كان يبلغنا أن ذلك يكره (٢)، فجلعت أنظر إليه، فدعانى إلى طعامه، فلما فرغ قال: يا محمد لعلك ترى أن رسول الله صلى الله عليه واله رأته عين يأكل وهو متك منذ أن بعثه الله (٣) إلى أن قبضه؟ ثم رد على نفسه فقال: لا والله ما رأته عين يأكل وهو متك من أن بعثه الله إلى أن قبضه، ثم قال: يا محمد لعلك ترى أنه شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه؟ ثم إنه رد على نفسه ثم قال (٤): لا والله ما شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية منذ بعثه الله (٥)

تعالی إلی أن قبضه، أما أنی لا أقول: إنه کان لا یجد، لقد کان یجیز الرجل الواحد بالمأة من الابل (۶)، فلو أراد أن یأکل لاکل ولقد أتاه جبرئیل علیه السلام بمفاتیح خزائن الارض ثلاث مرات یخیره من غیر أن ینقصه الله تبارک وتعالی مما أعد الله له یوم القیامة شیئا، فیختار التواضع لربه عزوجل، وما سئل شیئا قط فیقول: لا، إن کان أعطی، وإن لم یکن قال: یکون، وما أعطی علی الله شیئا قط إلا سلم ذلک إلیه، حتی أن کان لیعطی الرجل الجنة فیسلم الله ذلک له، ثم تناولنی بیده (۷)، وقال: وإن کان صاحبکم (۸) لیجلس جلسة العبد، ویأکل أکلة العبد، ویطعم الناس خبز البر واللحم، ویرجع إلی (۱). لعله کان یفعله لبیان الجواز، أو کان به ضعف او مرض.(۲). فی المجالس: وقد کان یبلغنا أنه ینهی عن ذلک.(۳). من أن بعثه الله خ ل، وهو الموجود فی المصدر.(۴). فقال خ ل.(۵). من أن بعثه خ ل.(۶). أی جعلها جائزة له.(۷). من یناوله بیده خ ل.(۸). أراد علیا علیه السلام.أهله فیأکل الخبز (۱) والزیت، وإن کان لیشتری القمیص السنبلانی (۲)، ثم یخیر غلامه خیرهما، ثم یلبس الباقی، فإذا جاز أصابعه قطعه، وإذا جاز کعبه حذفه، وما ورد علیه أمران قط کلاهما لله رضا إلا أخذ بأشدهما علی بدنه، ولقد ولی الناس خمس سنین فما وضع آجرة علی آجرة، ولا لبنة علی لبنة، ولا أقطع قطیعة (۳)، ولا أورث بیضآء ولا حمراء إلا سبع مأة درهم فضلت من عطایاه أراد أن یبتاع لاهله بها خادما، وما أطاق أحد عمله، لقد کان علی بن الحسین علیه السلام لینظر فی الکتاب من کتب علی علیه السلام فیضرب به الارض ویقول: من یطیق هذا؟ (۴). ما: الحسین بن إبراهیم القزوینی، عن محمد بن وهبان، عن محمد بن أحمد بن زکریا، عن الحسن بن فضال، عن علی بن عقبة مثله (۵). ۱۱۷ - کا: العدة، عن سهل، عن البزنطی، عن حماد بن عثمان قال: حدثنی علی بن المغیرة قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: إن جبرئیل علیه السلام أتی رسول الله صلی الله علیه واله فخیره، وأشار علیه (۶) بالتواضع، وکان له ناصحا، فکان رسول الله صلی الله علیه واله یأکل أکلة العبد، ویجلس جلسة العبد تواضعا لله تبارک وتعالی، ثم أتاه عند الموت بمفاتیح خزائن الدنیا فقال: هذه مفاتیح خزائن الدنیا بعث بها إلیک ربک لیکون لک ما أقلت (۷) الارض، من غیر أن ینقصک شیئا، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: فی الرفیق الاعلی (۸). بیان: قال الجزری: فی حدیث الدعآء: وألحقنی بالرفیق الاعلی، الرفیق جماعة(۱). الخلل خ ل.(۲). القمیصین السنبلانیین.(۳). أی لم یجعل غلة بلد رزقا لشخص، أو لم یفرز بلدا له من غیر حق.(۴). روضة الکافی: ۱۲۹ - ۱۳۱.(۵). المجالس للطوسی: ۶۸، وقد سقط عن المطبوع ما بعد قوله: ینهی عن ذلک.(۶). وأشار إلیه خ ل.(۷). أی حملته ورفعته.(۸). روضة الکافی: ۱۳۱.الانبیآء یسکنون أعلی علیین، وهو اسم جآء علی فعیل، وهو معناه الجماعة، کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع، ومنه قوله تعالی: وحسن اولئک رفیقا وقیل: معنی ألحقنی بالرفیق الاعلی، أی بالله تعالی، یقال: الله رفیق بعباده، من الرفق والرأفة، ومنه حدیث عایشة: سمعته یقول عند موته: بل الرفیق الاعلی، وذلک أنه خیر بین البقاء فی الدنیا وبین ما عند الله فاختار ما عند الله. ۱۱۸ - کا: سهل (۱)، عن ابن فضال، عن علی بن عقبة، عن عبدالمؤمن الانصاری، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: عرضت علی بطحآء مکة ذهبا، فقلت: یا رب لا، ولکن أشبع یوما، وأجوع یوما، فإذا شبعت حمدتک وشکرتک، وإذا جعت دعوتک وذکرتک (۲). ما: الحسین بن إبراهیم القزوینی، عن محمد بن وهبان، عن محمد بن أحمد بن زکریا، عن ابن فضال مثله (۳). ۱۱۹ - کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام وغیره، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما کان شئ أحب إلی رسول الله صلی الله علیه واله من أن یظل (۴) خائفا جائعا فی الله عزوجل (۵). ۱۲۰ - کا: العدة، عن ابن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبی المغرا (۶)، عن (۱). فیه وهم، لان الکلینی لا یروی عن سهل بن زیاد إلا بواسطة عدة، فالصحیح العدة، عن سهل، ومنشأ الوهم أن الحدیث فی المصدر مصدر بسهل معلق علی ما قبله وهو الحدیث المتقدم، وهو عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد، فغفل المصنف عن تعلیق الحدیث، أو أورده معلقا علی ما قبله کما فی المصدر، وهو الاقرب.(۲). روضة الکافی: ۱۳۱.(۳). أمالی الطوسی: ۷۳ و ۷۴.(۴). أی یدخله فی کنفه. وفی بعض نسخ المصدر: یصل.(۵). روضة الکافی: ۱۲۹.(۶). تقدم عن تنقیح المقال أن ضبطه المعزی، أو المعزاء، وأضاف فی الکنی وجها ثالثا و هو المغراء بتقدیم المعجمة.زید الشحام، عن عمرو بن سعید بن هلال، عن أبی عبدالله قال إیاک أن تطمح نفسک (۱) إلی من فوقک وکفی بما قال الله عزوجل لرسول الله صلی الله علیه واله: فلا تعجبک أموالهم ولا أولادهم

(۲) وقال الله عزوجل لرسوله: ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا (۳) فإن خفت شيئا من ذلك فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه واله، فإنما كان قوته الشعير وحلواه التمر، ووقوده (۴) السعف إذا وجده (۵). كا: محمد بن يحيى، عن ابن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن الشحام مثله (۶). ين: فضالة، عن أبى المغرا مثله (۷). ۱۲۱ - كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبدالعزيز، عن جميل، عن أبى عبدالله صلى الله عليه واله قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يقسم لحظاته بين أصحابه، ينظر إلى ذا وينظر إلى ذا بالسوية (۸). ۱۲۲ - كا: محمد، عن أحمد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابنا. قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: ما كلم رسول الله صلى الله عليه واله العباد بكنه عقله قط، قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا معشر (۹) الانبيآء(۱). أى ترفع.(۲). التوبة: ۵۵.(۳). طه: ۱۳۱.

(۴). الوقود: ما توقد به النار أى ما اشتعلت به.(۵). روضة الكافى: ۱۶۸، وللحديث صدر تركه المصنف وهو هكذا: قال: قلت لابى عبدالله عليه السلام: إنى لا- أكاد ألقاك إلا فى السنين، فأوصنى بشئ آخذ به: قال: اوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد، واعلم أنه لا- ينفع اجتهاد لا ورع معه، وإياك اه. وفى ذيله: وإذا اصبت بمصيبة فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فان الخلق لم يصابوا بمثله قط. وأخرج الذيل أيضا فى الفروع ۱: ۶۰.(۶). الاصول ۲: ۱۳۷، وفيه: زيد الشحام، عن عمرو بن هلال، والظاهر أن عمرو بن هلال هو عمرو بن سعيد بن هلال، نسبه هنا إلى الجد.(۷). ين: مخطوط.(۸). روضة الكافى: ۲۶۸.(۹). فى المصدر: معاشر الانبياء.امرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم (۱). ۱۲۳ - ين: حماد، عن العقرقوفى (۲)، عن أبى بصير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: بينا رسول الله صلى الله عليه واله ذات يوم عنده عايشة فاستأذن عليه رجل، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: بئس أخو العشيرة، وقامت عايشة فدخلت البيت، وأذن له رسول الله صلى الله عليه واله فدخل، فأقبل رسول الله صلى الله عليه واله عليه حتى إذا فرغ من حديثه خرج، فقالت له عايشة: يا رسول الله بينا أنت تذكره إذ أقبلت عليه بوجهك وبشرك (۳)، فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله: إن من أشر عباد الله من يكره مجالسته لفحشه (۴). ۱۲۴ - ين: محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن الصيقل، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: مرت برسول الله صلى الله عليه واله امرأة بذية وهو يأكل، فقالت: يا محمد إنك لتأكل أكل العبد وتجلس جلوسه، فقال لها: ويحك وأى عبد أعبد منى؟ قالت: اما لا فناولنى لقمة من طعامك، فناولها رسول الله صلى الله عليه واله لقمة من طعامه، فقالت: لا- والله إلا إلى فى من فيك، قال: فأخرج اللقمة من فيه فتناولها إياها فأكلتها، قال أبوعبدالله عليه السلام فما أصابت بدآءحتى فارقت الدنيا (۵).

۱۲۵ - ين: ابن أبى عمير، عن ابن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن النبى صلى الله عليه والهكان قوته الشعير من غير ادم (۶). ۱۲۶ - ين: فضالة، عن ابن عميرة، عن ابن مسكان، عن عمار بن حيان قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه واله أتته اخت له من الرضاعة، فلما أن نظر إليها سر بها وبسط ردائه لها فأجلسها عليه، ثم أقبل يحدثها ويضحك فى وجهها، ثم قامت فذهبت، ثم جآء أخوها فلم يصنع به ما صنع بها، فقيل: يا رسول الله صنعت باخته ما لم تصنع (۱). روضة الكافى: ۲۶۸.(۲). نسبة إلى عقرقوف بفتح الاولتين، وسكون الراء وضم القاف: قرية من نواحى نهر عيسى بينها وبين بغداد أربعة فراسخ. وقيل: هى قرية من نواحى الدجيل. والعقرقوفى هذا هو شعيب بن يعقوب أبويعقوب ابن اخت أبى بصير يحيى ابن القاسم.(۳). البشر: بشاشة الوجه.(۴). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومتنه أوضح.(۵). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومتنه أوضح.(۶). ين: مخطوط، وتقدم حديث الصيقل عن المحاسن، ومتنه أوضح.به وهو رجل؟ فقال: لانها كانت أبرا بأبيها منه (۱). ۱۲۷ - ين: فضالة، عن أبان، عن عبدالله بن طلحة، عن أبى عبدالله صلى الله عليه واله قال: استقبل رسول الله صلى الله عليه واله رجل من بنى فهد وهو يضرب عبدا له، والعبد يقول: أعوذ بالله، فلم يقلع الرجل عنه، فلما أبصر العبد برسول الله صلى الله عليه واله قال: أعوذ بمحمد فأقلع عنه الضرب، فقال: رسول الله صلى الله عليه واله: يتعوذ بالله فلا تعيذه؟ ويتعوذ بمحمد فتعيذه؟ والله أحق أن يجار عائذه من محمد، فقال الرجل: هو حر لوجه الله، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: والذى بعثنى بالحق نبيا لو لم تفعل لواقع وجهك حر النار

(۲). ۱۲۸ – ین: فضالة، عن أبان بن عثمان، عن سلمة بن أبی حفص، عن أبی عبدالله، عن أبیه علیهما السلام عن جابر قال: مر رسول الله صلی الله علیه واله بالسوق وأقبل یرید العالیة والناس یکتنفه، فمر بجدی أسک علی مزبلة ملقی وهو میت، فأخذ باذنه، فقال: أیکم یحب أن یکون هذا له بدرهم؟ قالوا مانحب أنه لنا بشئ، وما نصنع به؟ قال: أفتحبون أنه لکم؟ قالوا: لا، حتی قال ذلک ثلاث مرات، فقالوا: والله لو کان حیا کان عیبا، فکیف وهو میت؟ فقال رسول الله صلی الله علیه واله: إن الدنیا علی الله أهون من هذا علیکم (۳). بیان: قال الجزری: فیه أنه مر بجدی أسک، أی مصطلم الاذنین مقطوعهما، قولهم: کان عیبا، أی معیبا، کذا فیما عندنا من النسخة، وکذا وجدت فی کتاب ریاض الصالحین (۴) للنووی رواه عن جابر، ولعل فیه تصحیفا. ۱۲۹ – ین: النضر، عن ابن سنان قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: دخل علی النبی صلی الله علیه واله رجل وهو علی حصیر قد أثر فی جسمه، ووسادة لیف قد أثرت فی خده، فجعل یمسح ویقول: ما رضی بهذا کسری ولا قیصر، إنهم ینامون علی الحریر والدیباج، أنت علی هذا الحصیر؟ قال: فقال رسول الله صلی الله علیه واله: لانا خیر منهما والله، لانا أکرم منهما (۱). ین: مخطوط.(۲). ین: مخطوط.(۳). ین: مخطوط.(۴). ریاض الصالحین: ۲۲۲ وفیه: والله لو کان حیا کان عیبا انه أسک فکیف وهو میت؟! وقال: رواه مسلم. وقال: الاسک: صغیر الاذن.والله، ما أنا والدنیا، إنما مثل الدنیا کمثل راکب مر علی شجرة ولها فئ فاستظل تحتها، فلما أن مال الظل عنها ارتحل فذهب وترکها (۱). ۱۳۰ – ین: النضر، عن عاصم، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: جاءنی ملک فقال: یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک: إن شئت جعلت لک بطحآء مکة رضراض (۲) ذهب، قال: فرفع النبی صلی الله علیه واله رأسه إلی السمآء فقال: یا رب أشبع یوما فأحمدک، وأجوع یوما فأسألک (۳). ۱۳۱ ین: بعض أصحابنا، عن علی بن شجرة، عن عمه بشیر النبال، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قدم أعرابی النبی صلی الله علیه واله فقال: یا رسول الله تسابقنی بناقتک هذه، فسابقه فسبقه الاعرابی، فقال رسول الله صلی الله علیه واله إنکم رفعتموها فأحب الله أن یضعها (۴)، إن الجبال تطاولت لسفینة نوح علیه السلام، وکان الجودی أشد تواضعا فحب الله (۵) بها الجودی (۶). ۱۳۲ – ین: صفوان بن یحیی، عن النضری (۷) عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله یتوب إلی الله فی کل یوم سبعین مرة من غیر ذنب، کان یقول: أتوب إلی الله (۸). ۱۳۳ – محص: عن ابن أبی یعفور قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: إن رجلا من (۱). المؤمن: مخطوط. وتقدم نحوه قبلا.(۲). الرضراض: ما صغر ودق من الحصی.(۳). ین: مخطوط.(۴). ذکر البرقی الحدیث فی المحاسن باسناده عن ابن بکیر وفیه: انها ترفعت وحق علی الله أن لا یرتفع شئ إلا وضعه الله.(۵). هکذا فی النسخ، ولعله مصحف.(۶). ین: مخطوط.(۷). هکذا فی النسخ، والظاهر أنه مصحف النصری بالصاد المهملة، لقب الحارث بن المغیرة، وهو من بنی نصر بن معاویة علی ما صرح به النجاشی فی الفهرست.(۸). ین: مخطوط.الانصار أهدی إلی رسول الله صلی الله علیه واله صاعا من رطب، فقال رسول الله صلی الله علیه واله للخادم (۱) التی جاءت به: ادخلی فانظری هل تجدین فی البیت قصعة أو طبقا فتأتینی به؟ فدخلت ثم خرجت إلیه فقالت: ما أصبت قصعة ولا طبقا، فکنس رسول الله صلی الله علیه واله بثوبه مکانا من الارض، ثم قال لها: ضعیه هاهنا علی الحضیض، ثم قال: والذی نفسی بیده لو کانت الدنیا تعدل عند الله مثقال جناح بعوضة ما أعطی کافرا ولا منافقا منها شیئا (۲). ۱۳۴ – نهج: إلی أن بعث الله سبحانه محمدا صلی الله علیه واله (۳) لانجاز عدته، وتمام نبوته، مأخوذا علی النبیین میثاقه، مشهورة سماته (۴)، کریما میلاده (۵). ۱۳۵ – نهج: حتی بعث الله محمدا صلی الله علیه واله شهیدا وبشیرا ونذیرا، خیر البریة طفلا، وأنجبها کهلا، أطهر المطهرین شیمة، وأجود المستمطرین دیمة (۶). بیان: الشیمة بالکسر: الخلق والطبیعة، والاستمطار: طلب المطر، وطلب العطآء الکثیر مجازا، والدیمة بالکسر: المطر الدائم، فیمکن أن یقرء علی بنآء المفعول، أی أجود من طلب منه العطآء الدائم الکثیر، أو علی بنآء الفاعل إشارة إلی استجابة دعائه فی الاستسقآء فیحتمل أن یکون أجود مأخوذا من الجود بمعنی المطر الکثیر والله یعلم. ۱۳۶ – نهج: ولقد کان فی رسول الله صلی الله علیه واله کاف لک فی الاسوة (۷)، ودلیل لک (۸) علی ذم الدنیا وعیبها، وکثرة مخازیها ومساویها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغیره أکنافها، وفطم من رضاعها، وزوی عن زخارفها – وساقها إلی قوله علیه السلام -: فتأس بنبیک(۱). یطلق الخادم علی المذکر والمؤنث.(۲). التمحیص:

مخطوط.(۳). محمـدا رسول الله صـلی الله علیه وآله.(۴). سـمات جمع السـمهٔ: العلامـهٔ، والمراد علامـاته التی ذکرت فی کتب الانبیاء السابقین الذین بشروا به.(۵). نهج البلاغهٔ ۱: ۲۷.(۶). نهج البلاغهٔ ۱: ۲۱۶. وفیه وأمطر المستمطرین دیمهٔ.(۷). الاسوهٔ: القدوهٔ.(۸). فی المصـدر: ودلیـل ذلـک.الاـطهر الاـطیب صـلی الله علیه واله، فـإن فیه اسوهٔ لمن تأسـی، وعزآء لمن تعزی، وأحب العباد إلی الله تعالی المتأسـی بنبیه صـلی الله علیه واله، والمقتص لاثره، قضم الدنیا قضـما، ولم یعرها طرفا، أهضم أهل الدنیا کشـحا، وأخمصهم من الدنیا بطنا، عرضت علیه الـدنیا (۱) فأبی أن یقبلها، وعلم أن الله سـبحانه أبغض شـیئا فأبغضه، وحقر شـیئا فحقره، وصـغر شـیئا فصغره، ولو لم یکن فینا إلا حبنا ما أبغض الله (۲) وتعظیمنا ما صغر الله لکفی به شقاقا لله، ومحادهٔ (۳) عن أمر الله، ولقد کان رسول الله صلی الله علیه واله یأکـل علی الارض، ویجلس جلسـهٔ العبـد ویخصف بیـده نعله، ویرقع بیـده ثوبه، ویرکب الحمـار العاری، ویردف خلفه، ویکون الستر علی بـاب بیته فتکون فیه التصـاویر فیقول: یا فلانـهٔ – لاحـدی أزواجه – غیبیه عنی، فإنی إذا نظرت إلیه ذکرت الـدنیا وزخارفها، فـأعرض عن الـدنیا بقلبه، وأمـات ذکرهـا من نفسه، وأحب أن تغیب زینتهـا عن عینه، لکیلاـ یتخـذ منها ریاشا، ولا یعتقـدها قرارا، ولا یرجوا فیها مقاما، فأخرجها من النفس، وأشخصها عن القلب (۴)، وغیبها عن البصر، وکذلک من أبغض شیئا أبغض أن ینظر (۵) إلیه، وأن یذکر عنده، ولقد کان فی رسول الله صلی الله علیه واله ما یدلک علی مساوی الدنیا وعیوبها، إذ جاع فیها مع خاصته، وزویت عنه زخارفها مع عظیم زلفته، فلینظر ناظر بعقله أکرم الله محمدا صلی الله علیه واله بذلک أم أهانه؟ فإن قال: أهانه فقد کذب والعظیم (۶)، وإن قـال: أکرمه فلیعلم أن الله قـد أهان غیره حیث بسط الـدنیا له، وزواها عن أقرب الناس منه، فتأسـی متأس بنبیه، واقتص أثره، وولج مولجه، وإلا فلا یأمن الهلکـهٔ، فإن الله جعل محمـدا صـلی الله علیه واله علما للساعـهٔ، ومبشـرا بالجنـهٔ ومنـذرا بالعقوبـهٔ، خرج من الدنیا خمیصـا، وورد الآخرهٔ سـلیما، لم یضع حجرا علی حجر حتی(۱). عرضت علیه الـدنیا عرضا فابی خ ل.(۲). فی المصـدر: ما أبغض الله ورسوله، وکـذا فیما بعده. ما صـغر الله ورسوله.(۳). المحادهٔ: المخالفـهٔ فی عناد.(۴). أی أزعجها وأبعـدها.(۵). فی المصـدر: من ینظر إلیه.(۶). فی المصـدر: وأتی بالافـک العظیم. مضـی لسبیله، وأجـاب دعی ربه، فما أعظم منـهٔ الله عنـدنا حین أنعم علینا به سـلفا نتبعه، وقائـدا نطأ عقبه (۱). بیـان: المخـازی: المقابـح، قـوله علیه السـلام: وطئت بالتشدیـد أی هیـأت، وبـالتخفیف من قـولهم: وطأت لک المجلس، أی جعلته سـهلا لینا، قوله علیه السـلام: زوی أی قبض، قوله علیه السـلام: قضم الـدنیا، فی أکثر النسخ بالضاد المعجمهٔ، وهو أکل الشئ الیابس بأطراف الاسنان، أی تناول منها قدر الکفاف وما تدعو إلیه الضرورهٔ، والتنوین فی قضما للتقلیل، وفی بعضها بالصاد المهملهٔ بمعنی الکسـر. قوله علیه السـلام: ولم یعرها طرفا، من الاعارهٔ، أی لم یلتفت إلیها نظر إعارهٔ، فکیف بأن یجعلها مطمـح نظره؟ ویقال: رجل أهضم: إذا کان خمیصا لقلـهٔ الاکل، والکشـح: الخاصـرهٔ، قوله: جلسـهٔ العبـد، قال ابن أبی الحدید: وهی أن یضع قصـبتی سـاقیه علی الارض ویعتمـد علیها بباطن فخـذیه (۲)، یقـال لهـا بالفارسـیهٔ: دوزانو، والریـاش إمـا جمع الریش، أو مرادفه، وهو اللبـاس الفـاخر، ویطلق علی المـال والخصب والمعـاش. قوله علیه السـلام: خمیصـا، أی جائعـا. ۱۳۷ – ع: ابن الولیـد، عن محمـد العطار، عن الاشـعری، عـن علی بن الریـان، عن عبیـد الله بن عبـدالله الواسـطی، عن واصـل بن سـلیمان، أو عن درست یرفعه إلی أبی عبـدالله علیه السـلام قـال: قلت له: لم کـان رسول الله صـلی الله علیه واله یحب الـذراع أکثر من حبه لسـائر أعضـآء الشاهٔ؟ قال: فقال: لان آدم قرب قربانا عن الانبیآء من ذریته فسـمی لکل نبی عضوا، وسـمی لرسول الله صـلی الله علیه واله الذراع، فمن ثم کان یحب الذراع ویشـتهیها ویحبها ویفضلها (۳). ۱۳۸ – وفی حـدیث آخر: إن رسول الله صـلی الله علیه واله کان یحب الذراع لقربها من المرعیوبعدها من المبال (۴). ۱۳۹ – یر: إبراهیم بن هاشم، عن جعفر بن محمـد، عن القـداح، عن أبی عبـدالله (۱). نهج البلاغهٔ ۱: ۳۱۱ – ۳۱۵.(۲). شرح نهج البلاغـهٔ لابن أبی الحدید ۲: ۴۷۲.(۳). علل الشرائع: ۵۶. أقول: لاـ اختلاـف بین الروایتین، لجواز التعلیل بکل منهما.(۴). علل الشرائع: ۵۶. أقـول: لاـ اختلاـف بین الروایـتین، لجواز التعلیـل بکـل منهمـا.علیه السـلام قـال: کـان رسول الله صـلی الله علیه واله یحب الـذراع والکتف، ویکره الورک لقربهـا من المبال (۱). ۱۴۰ – کا: محمـد بن یحیی، عن أحمـد بن محمـد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن زرارهٔ، عن أبی جعفر علیه السـلام قال: کان رسول الله صـلی الله علیه واله یعجبه الذراع (۲). ۱۴۱ – ما: جماعهٔ، عن أبی المفضل، عن

إبراهيم بن حفص بن عمر العسكرى بالمصيصة (۳) من أصل كتابه، عن عبدالله بن الهيثم الانماطى، عن الحسين بن علوان الكلبى، عن عمرو بن خالد الواسطى، عن محمد، وزيد ابنى على، عن أبيهما عليه السلام عن أبيه الحسين عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله يرفع يديه إذا ابتهل ودعا كما يستطعم المسكين (۴). ۱۴۲ – ما: جماعة، عن أبى المفضل، عن أحمد بن عبدالرحيم بن سعد، عن إسماعيل ابن محمد العلوى، عن أبيه، عن جده إسحاق بن جعفر، عن أخيه، عن آبائه، عن على عليهم السلام قال: سمعت النبى صلى الله عليه واله يقول: بعثت بمكارم الاخلاق ومحاسنها (۵). ۱۴۳ – ما: جماعة، عن أبى المفضل، عن جعفر بن محمد بن جعفر العلوى، عن أحمد ابن عبدالمنعم الصيداوى (۶)، عن حسين بن شداد الجعفى، عن أبيه شداد بن رشيد، عن عمرو بن عبدالله بن هند (۷)، عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال على بن الحسين عليه السلام: (۱). بصائر الدرجات: ۱۴۸. وللحديث صدر وذيل.(۲). فروع الكافى ۲: ۱۶۹.(۳). المصيصة بالفتح ثم الكسر والتشديد وياء ساكنة، وقيل: بتخفيف الصاد: مدينة على شاطئ جيحان من ثغور الشام، بين انطاكية وبلاد الروم تقارب طرطوس.(۴). أمالى الشيخ: ۲۲، أقول: اى المجالس والاخبار، وهو المطبوع فى آخر أمالى ابن الشيخ.(۵). أمالى الشيخ: ۲۷.(۶). فى المصدر: حدثنا أبوعبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن العلوى الحسينى قال: حدثنا أبونصر أحمد بن عبدالمنعم بن نصر الصيداوى.(۷). وصفه فى المصدر: بالجملى. ولعله عبدالله بن هند الجملى فتامل.إن جدى رسول الله صلى الله عليه واله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، فلم يدع الاجتهاد له وتعبد بأبى هو وامى حتى انتفخ الساق، وورم القدم، وقيل له: أتفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر؟ قال: أفلا أكون عبدا شكورا. الخبر (۱). ۱۴۴ – ما: جماعة، عن أبى المفضل، عن غياث بن مصعب الخجندى (۲)، عن محمد ابن حماد الشاشى، عن حاتم الاصم، عن شقيق (۳) البلخى، عمن أخبره من أهل العلم قال: قيل للنبى صلى الله عليه واله: كيف أصبحت؟ قال: بخير من رجل لم يصبح صائما، ولم يعد مريضا، ولم يشهد جنازة (۴). ۱۴۵ – ما: جماعة، عن أبى المفضل، عن إسماعيل بن موسى البجلى. عن عبدالله ابن عمر بن أبان، عن معاوية بن هشام، عن سفيان الثورى، عن حبيب بن أبى ثابت، عن عطا، عن ابن عباس قال: قيل للنبى صلى الله عليه واله: كيف أصبحت؟ قال: بخير من قوم لم يشهدوا جنازة، ولم يعودوا مريضا (۵). بيان: الظاهر أن (من) فى الخبر السابق فى قوله: (من رجل) بيانية، وهو تميز عن الضمير فى أصبحت كقولهم: لله درک من فارس، وعز من قائل، ويالک من ليل، وفى الثانى يحتمل ذلك بأن يكون أصبحت فى قوة أصبحنا، وأن تكون تبعيضية، ويكون حالا عن الضمير، أى حالكونى من قوم هم كذلک (۶). ۱۴۶ – ما: الحسين بن إبراهيم القزوينى، عن محمد بن وهبان، عن أحمد بن إبراهيم ابن أحمد، عن الحسن بن على الزعفرانى، عن البرقى، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى اسامة، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قلت له: بلغنا أن رسول الله (۱). أمالى الشيخ: ۴۷ و ۴۸، والحديث طويل راجعه.(۲). فى المصدر: غياث بن مصعدة بن عبدة أبوالعباس الخجندى الرياطى.(۳). فى المصدر: شقيق بن إبراهيم.(۴). أمالى الشيخ: ۴۹.(۵). أمالى الشيخ: ۴۹.(۶). الظاهر أنه صلى الله عليه وآله ذكر التفضيل وأراد معنى آخر وهو كراهة ترک شهود الجنازة وعيادة المريض.صلى الله عليه وآله لم يشبع من خبز بر ثلاثة أيام قط، قال: فقال أبوعبدالله عليه السلام: ما أكله قط، قلت: فأى شئ كان يأكل؟ قال: كان طعام رسول الله صلى الله عليه واله الشعير إذا وجده، وحلواه التمر، ووقوده السعف (۱). ۱۴۷ – ما: أحمد بن عبدون، عن على بن محمد بن الزبير، عن على بن فضال (۲)، عن العباس بن عامر، عن أحمد بن رزق، عن الفضيل (۳) قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: خرج رسول الله صلى الله عليه واله يريد حاجة فإذا (۴) بالفضل بن العباس، قال: فقال: احملوا هذا الغلام خلفى، قال: فاعتنق رسول الله صلى الله عليه واله بيده من خلفه على الغلام، ثم قال: يا غلام خف الله تجده أمامک، يا غلام خف الله يكفک ما سواه (۵) إلى آخر ما سيأتى فى باب مواعظه صلى الله عليه واله. ۱۴۸ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن على بن الحكم، عن أبى جميلة، عن محمد الحلبى وزرارة ومحمد بن مسلم، عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليه السلام فى قول الله عزوجل: واذكر ربک إذا نسيت (۶) قال: إذا حلف الرجل فنسى أن يستثنى، فليستثن إذا ذكر (۷). ۱۴۹ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد وعلى بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبى جعفر الاحوال، عن سلام بن المستنير، عن أبى جعفر عليه السلام

فی قول الله عزوجل: ولقد عهدنا إلی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما (٨) قال: فقال: إن الله عزوجل لما قال لآدم: ادخل الجنة، قال له: یا آدم لا تقرب هذه الشجرة، قال: وأراه(١). أمالی الشیخ: ۶۰.(٢). أی علی بن الحسین بن فضال، علی ما فی المصدر.(٣). أی الفضیل بن یسار. علی ما فی المصدر.(۴). فی المصدر: فاذا هو.(۵). أمالی الشیخ: ۶۵.(۶). الکهف: ۲۴.(۷). فروع الکافی ۲: ۳۷۰.(۸). طه: ۱۱۵.إیاها، فقال آدم لربه: کیف أقربها ولقد نهیتنی عنها أنا وزوجتی، قال: فقال لهما: لا تقرباها، یعنی لا تأکلا منها، فقال آدم وزوجته: نعم یا ربنا لا نقربها ولا نأکل منها، ولم یستثنیا فی قولهما: نعم، فوکلهما الله فی ذلک إلی أنفسهما وإلی ذکرهما، قال: وقد قال الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه واله فی الکتاب: ولا تقولن لشیء إنی فاعل ذلک غدا إلا أن یشاء الله (١) أن لا أفعله، فتسبق مشیة الله فی أن لا أفعله، فلا أقدر علی أن أفعله، قال: فلذلک قال الله عزوجل واذکر ربک إذا نسیت (٢) أی استثن مشیة الله فی فعلک (٣). ۱۵۰ – کا: العدة، عن البرقی، عن أبیه، عن أبی البختری، عن أبی عبدالله علیه السلام إن رسول الله کان یتطیب بالمسک حتی یری وبیصه فی مفارقه (۴). بیان: الوبیص: البریق. ۱۵۱ – کا: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کانت لرسوله الله صلی الله علیه واله ممسکة إذا هو توضأ أخذها بیده وهی رطبة، فکان إذا خرج عرفوا أنه رسول الله صلی الله علیه واله برائحته (۵). ۱۵۲ – کا: العدة، عن البرقی، عن نوح بن شعیب، عن بعض أصحابنا، عن أبی الحسن علیه السلام قال: کان یری وبیص المسک فی مفرق رسول الله صلی الله علیه واله (۶). ۱۵۳ – کا: محمد بن یحیی، عن غیر واحد، عن الخشاب، عن غیاث بن کلوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبی عبدالله علیه السلام إن رسول الله صلی الله علیه واله کان إذا اشتکی رأسه استعط بدهن الجلجلان (٧) وهو السمسم (٨). ۱۵۴ – کا: العدة، عن البرقی، عن بعض أصحابه، عن ابن اخت الاوازعی، عن(١). الکهف: ۲۲ و ۲۳.(٢). الکهف: ۲۲ و ۲۳.(٣). فروع الکافی ۲: ۳۷۰.(۴). الفروع ۲: ۲۲۳.(۵). الفروع ۲: ۲۲۳.(۶). الفروع ۲: ۲۲۳.(۷). هکذا فی نسخة المصنف، وهو مصحف الجلجلان. والجلجلان بالفارسیة: کنجد.(۸). فروع الکافی ۲: ۲۲۶.مسعدة بن الیسع، عن قیس الباهلی (١) إن النبی صلی الله علیه واله یحب أن یستعط بدهن السمسم (٢). ۱۵۵ – کا: العدة، عن سهل، عن النوفلی، عن عیسی (٣) بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، عن أبیه، عن جده قال: کانت من أیمان رسول الله صلی الله علیه واله لا واستغفر الله (۴). ۱۵۶ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبی أیوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال: إن العقرب لدغت رسول الله صلی الله علیه واله، فقال: لعنک الله، فما تبالین مؤمنا أذیت أم کافرا، ثم دعا بالملح فدلکه فهدأت، ثم قال أبوجعفر علیه السلام: لو یعلم الناس ما فی الملح ما بغوا معه دریاقا (۵). ۱۵۷ – کا: العدة، عن البرقی، عن أبیه وعمرو بن إبراهیم جمیعا، عن خلف بن حماد، عن یعقوب بن شعیب، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لدغت رسول الله صلی الله علیه واله عقرب فنفضها وقال: لعنک الله فما یسلم منک مؤمن ولا کافر، ثم دعا بملح فوضعه علی موضع اللدغة ثم عصره بإبهامه حتی ذاب: ثم قال: لو یعلم الناس ما فی الملح ما احتاجوا معه إلی تریاق (۶). ۱۵۸ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: وطئ رسول الله صلی الله علیه واله الرمضاء (٧) فأحرقته، فوطئ علی الرجلة وهی البقلة الحمقاء (٨) فسکن عنه حر الرمضآء، فدعا لها وکان یحبها ویقول: من بقلة ما أبرکها (٩).(١). فی المصدر: قیس الباهلی، عن أبی عبدالله علیه السلام.(٢). فروع الکافی ۲: ۲۲۶.(٣). فی المصدر وفی مرآت العقول: النوفلی، عن السکونی، عن عیسی اه.(۴). فروع الکافی ۲: ۳۷۵.(۵). فروع الکافی ۲: ۱۷۲.(۶). فروع الکافی ۲: ۱۷۲.(۷). الرمضاء: الارض الحامیة من شدة حر الشمس.(۸). البقلة الحمقاء والبقلة الرجلة بالفارسیة: خرفه. ویقال لها: البقلة المبارکة أیضا.(۹). الفروع ۲: ۱۸۲.۱۵۹ – کا: علی، عن أبیه، ومحمد بن إسماعیل، عن الفضل جمیعا، عن ابن أبی عمیر، وصفوان، عن معاویة بن عمار، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن النبی صلی الله علیه واله مد یده إلی الحجر فلسعته عقرب، فقال: لعنک الله، لا برا تدعین ولا فاجرا. ۱۶۰ – فس: أبی، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان بینا رسول الله صلی الله علیه واله جالسا وعنده جبرئیل إذ حانت (١) من جبرئیل نظرة قبل السماء فانتقع لونه حتی صار کأنه کرکم، ثم لاذ برسول الله صلی الله علیه واله فنظر رسول الله صلی الله علیه واله إلی حیث نظر جبرئیل علیه السلام فإذا شئ قد ملا بین الخافقین مقبلا، حتی کان

كقاب الارض (٢)، فقال: يا محمد إنى رسول الله إليك، اخيرك أن تكون ملكا رسولا أحب إليك، أو تكون عبدا رسولا؟ فالتفت رسول الله صلى الله عليه واله إلى جبرئيل وقد رجع إليه لونه، فقال جبرئيل: بل كن عبدا رسولا، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: بل أكون عبدا رسولا، فرفع الملك رجله اليمنى فوضعها فى كبد السمآء الدنيا، ثم رفع الاخرى فوضعها فى الثانية، ثم رفع اليمنى فوضعها فى الثالثة، ثم هكذا حتى انتهى إلى السمآء السابعة، كل سمآء خطوة (٣)، وكلما ارتفع صغر حتى صار آخر ذلك مثل الصر (۴)، فالتفت رسول الله صلى الله عليه واله إلى جبرئيل فقال: لقد رأيت منك ذعرا (۵)، وما رأيت شيئا كان أذعر لى من تغير لونك، فقال: يا نبى الله لا تلمنى، أتدرى من هذا؟ قال: لا، قال: هذا إسرافيل حاجب الرب، ولم ينزل من مكانه منذ خلق الله السماوات والارض، فلما رأيته منحطا ظننت أنه جآء بقيام الساعة، فكان الذى رأيت من تغير لونى لذلك، فلما رأيت ما اصطفاك الله به رجع إلى لونى ونفسى، أما رأيته كلما ارتفع صغر، إنه ليس شئ يدنو من الرب إلا صغر لعظمته، إن هذا حاجب(١). فى المصدر: إذ حانت بالمعجمة.(٢). حتى دنا من الارض خ ل وفى المصدر: حتى كان كقاب قوسين أو أدنى من الارض ثم قال اه أقول: القاب: المقدار: ما بين نصف وتر القوس وطرفه. وقاب قوسين مثل فى قرب المسافة.(٣). فى المصدر: بعدد كل سماء خطوة.(۴). الصر: طائر كالعصفور أصفر.(۵). فى المصدر: رايتك ذعرا إه. أقول: فيكون وصفا. وفيه: وما رأيت مثله، وما رأيت شيئا كان أذعر لى من تغير لونك.لرب وأقرب خلق الله منه، واللوح بين عينيه من ياقوتة حمرآء، فإذا تكلم الرب تبارك وتعالى بالوحى ضرب اللوح جبينه فنظر فيه، ثم ألقى إلينا نسعى (١) به فى السماوات و الارض، إنه لادنى خلق الرحمن منه، وبينه وبينه تسعون (٢) حجابا من نور يقطع دونها الابصار، ما يعد ولا يوصف، وإنى لاقرب الخلق منه، وبينى وبينه مسيرة ألف عام (٣). بيان: يقال: انتقع لونه على بنآء المجهول: إذا تغير من خوف أو ألم، والكركم بالضم: الزعفران. (۴) قوله: من الرب، أى من موضع ظهور عظمته وجلاله وصدور أمره ونهيه ووحيه. ١۶٠ - نوادر الراوندى: بإسناده (۵) عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام قال: قال على عليه السلام: بينا رسول الله صلى الله عليه واله يتوضأ إذ لاذ به هر البيت، وعرف رسول الله صلى الله عليه وآله أنه عطشان، فأصغى (۶) إليه الانآء حتى شرب منه الهر، وتوضأ بفضله (٧). ١۶١ - وبهذا الاسناد قال: كان رسول الله صلى الله عليه واله إذا أكل عند القوم قال: أفطر عندكم الصائمون، وأكل طعامكم الابرار، وصلت عليكم الملائكة الاخيار (٨). ١۶٢ - أسرار الصلاة: قال أبوذر رضى الله عنه: قام رسول الله صلى الله عليه واله ليلة يردد قوله تعالى: إن تعذبهم (٩) فإنهم عبادك، وإن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم (١٠).(١). فى المصدر: ثم ألقاه إلينا فنسعى.(٢). فى المصدر: سبعون. وفيه: تقطع دونها الابصار، وما لا يعد ولا يوصف.(٣). تفسير القمى: ٣٨٩ و ٣٩٠.(۴). وقيل: هو المعصفر، وقيل: شئ كالورس، وقيل: عروق الصفر. وعروق الصفر بالفارسية: زردجوبه.(۵). راجع المجلد الاول: ۵۴ فانك تجد فيه إسناد النوادر.(۶). أصغى الاناء: أماله.(٧). نوادر الراوندى: ٣٩ فيه: بينما، وفيه: ثم توضأ بفضله.(٨). نوادر الراوندى: ٣۵.(٩). المائدة: ١١٨.(١٠). الرسائل المنسوب إلى الشهيد: ١٣٧.ولما قال رسول الله صلى الله عليه واله لابن مسعود: اقرء على، قال: ففتحت سورة النساء فلما بلغت فكيف إذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا (١) رأيت عيناه تذرفان من الدمع، فقال لى: حسبك الآن (٢).

نادر فيه ذكر مزاحه وضحكه وهو من الباب الاول ١ - قب: كان صلى الله عليه واله يمزح ولا يقول: إلا حقا، قال أنس: مات نغير لابى عمير وهو ابن لام سليم، فجعل النبى صلى الله عليه واله يقول: يابا عمير ما فعل النغير؟. وكان حادى بعض نسوته خادمه أنجشة فقال له: يا أنجشة ارفق بالقوارير. وفى رواية: لا تكسر القوارير. وكان له عبد أسود فى سفر، فكان كل من أعيا ألقى عليه بعض متاعه حتى حمل شيئا كثيرا، فمر به النبى صلى الله عليه واله فقال: أنت سفينة فأعتقه. وقال رجل: احملنى يا رسول الله، فقال: إنا حاملوك على ولد ناقة، فقال: ما أصنع بولد ناقة؟ قال صلى الله عليه واله: وهل يلد الابل إلا النوق. واستدبر رجلا من ورائه وأخذ بعضده، وقال: من يشترى هذا العبد؟ يعنى أنه عبدالله. وقال صلى الله عليه واله لاحد: لا تنس ياذا الاذنين. زيد بن أسلم إنه قال لامرأة وذكرت زوجها: أهذا الذى فى عينيه بياض؟ فقالت لا، ما بعينيه بياض، وحكت لزوجها فقال: أما ترين بياض عينى أكثر من سوادها؟ ورأى صلى الله

عليه واله جملا عليه حنطة، فقال: تمشى الهريسة.(١). النساء: ٤١.(٢). الرسائل المنسوب إلى الشهيد: ١٣٩.ورأى بلالا وقد خرج بطنه، فقال صلى الله عليه واله: ام حبين، وام حبين: ضرب من الغطاية ويقال: إنها الحربآء (١). وقال صلى الله عليه واله للحسين: حزقة (٢) حزقة ترق عين بقة. ابن عباس إنه صلى الله عليه واله كسى بعض نسآئه ثوبا واسعا، فقال لها: البسيه واحمدى الله، وجرى منه ذيلا كذيل العروس. وقالت عجوز من الانصار للنبى صلى الله عليه واله، ادع لى بالجنة، فقال صلى الله عليه واله: إن الجنة لا يدخلها العجز، فبكت المرأة فضحك النبى صلى الله عليه واله وقال أما سمعت قول الله تعالى: إنا أنشأناهن إنشاء - فجعلناهن أبكارا (٣). وقال للعجوز الاشجعية: يا أشجعية لا تدخل العجوز الجنة، فرآها بلال باكية، فوصفها للنبى صلى الله عليه واله فقال: والاسود كذلك، فجلسا يبكيان، فرآهما العباس فذكرهما له، فقال: والشيخ كذلك، ثم دعاهم وطيب قلوبهم، وقال: ينشئهم الله كأحسن ما كانوا، وذكر أنهم يدخلون الجنة شبانا منورين، وقال: إن أهل الجنة جردمرد مكحلون. وقال صلى الله عليه واله لرجل: - حين قال: أنت نبى الله حقا نعلمه، ودينك الاسلام دينا نعظمه نبغى مع الاسلام شيئا نقضمه، ونحن حول هذا ندندن - يا على اقض حاجته، فأشبعه على عليه السلام وأعطاه ناقة وجلة تمر. وجآء أعرابى فقال: يا رسول الله بلغنا أن المسيح يعنى الدجال يأتى الناس بالثريد وقد هلكوا جميعا جوعا، أفترى بأبى أنت وامى أن أكف من ثريده تعففا وتزهدا؟ فضحك رسول الله صلى الله عليه واله ثم قال: بل يغنيك الله بما يغنى به المؤمنين. وقبل جد خالد القسرى امرأة فشكت إلى النبى صلى الله عليه واله فأرسل إليه فاعترف، وقال: إن شاءت أن تقتص فلتقتص، فتبسم رسول الله صلى الله عليه واله وأصحابه، وقال: أو لا تعود؟(١). الحرباء بالكسر والمد: حيوان أكبر من العظاءة يستقبل الشمس، ويدور معها كيف دارت يتلون ألوانا بحر الشمس، يقال له بالفارسية: آفتاب برست.(٢). بفتح الحاء وضم الزاء، أو بضمهما.(٣). الواقعة: ٣٥ و ٣٦.فقال: لا والله يا رسول الله، فتجاوز عنه. ورأى صلى الله عليه واله صهيبا يأكل تمرا، فقال صلى الله عليه واله: أتأكل التمر وعينك رمدة؟ فقال: يا رسول الله إنى أمضغه من هذا الجانب، وتشتكى عينى من هذا الجانب. ونهى صلى الله عليه واله أبا هريرة عن مزاح العرب، فسرق نعل النبى صلى الله عليه واله ورهن بالتمر و جلس بحذائه صلى الله عليه واله يأكل، فقال صلى الله عليه واله: ياأبا هريرة ما تأكل؟ فقال: نعل رسول الله صلى الله عليه وآله. وقال سويبط المهاجرى لنعيمان البدرى: أطعمنى، وكان على الزاد فى سفر، فقال: حتى تجئ الاصحاب، فمروا بقوم فقال لهم سويبط: تشترون منى عبدا لى؟ قالوا: نعم، قال: إنه عبد له كلام وهو قائل لكم: إنى حر، فإن سمعتم مقاله تفسدوا على عبدى، فاشتروه بعشرة قلائص، ثم جاؤا فوضعوا فى عنقه حبلا، فقال نعيمان: هذا، يستهزئ بكم وإنى حر، فقالوا: قد عرفنا خبرك، وانطلقوا به حتى أدركهم القوم و خلصوه، فضحك النبى صلى الله عليه واله من ذلك حينا. وكان نعيمان هذا أيضا مزاحا، فسمع محرمة بن نوفل وقد كف بصره يقول: ألا رجل يقودنى حتى أبول؟ فأخذ نعيمان بيده، فلما بلغ مؤخر المسجد قال: هاهنا فبل، فبال فصيح به، فقال: من قادنى؟ قيل: نعيمان، قال: الله (١) على أن أضربه بعصاى هذه، فبلغ نعيمان فقال: هل لك فى نعيمان؟ قال: نعم، قال: قم، فقام معه فأتى به عثمان وهو يصلى، فقال: دونك الرجل، فجمع يديه بالعصا ثم ضربه، فقال الناس: أمير المؤمنين، فقال: من قادنى؟ قالوا: نعيمان، قال: لا أدعود إلى نعيمان أبدا. ورأى نعيمان مع أعرابى عكة عسل، فاشتراها منه، وجاء بها إلى بيت عايشة فى يومها، وقال: خذوها، فتوهم النبى صلى الله عليه واله أنه أهداها له، ومر نعيمان والاعرابى على الباب، فلما طال قعوده قال: يا هؤلاء ردوها على إن لم تحضر قيمتها، فعلم رسول الله صلى الله عليه وآله القصة فوزن له الثمن، وقال لنعيمان: ما حملك على ما فعلت؟ فقال: رأيت رسول الله صلى الله عليه واله يحب العسل، ورأيت الاعرابى معه العكة، فضحك رسول الله صلى الله عليه واله (١). فى المصدر: لله على. وهو الصواب.ولم يظهر له نكرا (١). بيان: قال الجزرى: فيه إنه قال لابى عمير أخى أنس: ياأبا عمير ما فعل النغير؟ هو تصغير النغر وهو طائر يشبه العصفور أحمر المنقار. وقال: فى حديث أنجشه، فى رواية البراء ابن مالك: رويدك رفقا بالقوارير، أراد النساء، شبههن بالقوارير من الزجاج، لانه يسرع إليها الكسر، وكان أنجشة يحدو و ينشد القرائض والرجز فلم يأمن أن يصيبهن، أو يقع فى قلوبهن حداؤه، فأمره بالكف عن ذلك. وفى المثل: الغناء رقية الزنا، وقيل: إن الابل إذا سمعت الحداء أسرعت فى المشى واشتدت، فأزعجت الراكب وأتعبته، فنهاه عن ذلك لان النسآء يضعفن عن شدة الحركة،

وقال: ام حبین هی دویبهٔ کالحرباء عظیمهٔ البطن، إذا مشت تطأطئ رأسها کثیرا، وترفعه لعظم بطنها، فهی تقع علی رأسها وتقوم، ومنه الحدیث إنه رأی بلالا وقد خرج بطنه، فقال: ام حبین، تشبیها له بها، وهذا من مزحه صلی الله علیه واله. وقال: فیه إنه صلی الله علیه واله کان یرقص الحسن والحسین علیهما السلام ویقول: حزقهٔ حزقهٔ ترق عین بقهٔ، فترقی الغلام حتی وضع قدیمه علی صدره، الحزقهٔ: الضعیف المقارب الخطو من ضعفه، وقیل: القصیر العظیم البطن، فذکرها له علی سبیل المداعبهٔ والتأنیس له، وترق بمعنی اصعد، وعین بقهٔ کنایهٔ عن صغر العین، وحزقهٔ مرفوع علی خبر مبتداء محذوف، تقدیره أنت حزقهٔ، وحزقهٔ الثانی کذلک، أو أنه خبر مکرر، ومن لم ینون حزقهٔ فحذف حرف النداء وهی فی الشذوذ، کقولهم: أطرق کری (۲)، لان حرف النداء إنما یحذف من العلم المضموم والمضاف انتهی. والعجز بضمتین جمع العجوزهٔ، والجرد جمع الاجرد وهو الذی لا شعر علیه، والمرد جمع الامرد، والقضم: الاکل بأطراف الاسنان. قال الجزری: فیه أنه سأل رجلا ما تدعو فی صلاتک؟ فقال: أدعو بکذا وکذا، وأسأل ربی الجنهٔ، وأتعوذ به من النار، وأما دندنتک ودندنهٔ معاذ فلا نحسنها،(۱). مناقب آل أبی طالب ۱: ۱۰۱ و ۱۰۲.

(۲). الکری: المکتری. المکاری.فقال صلی الله علیه واله: حولهما ندندن، الدندنهٔ: أن یتکلم الرجل بالکلام تسمع نغمته ولا یفهم، والضمیر فی حولهما للجنهٔ والنار، أی حولهما ندندن وفی طلبهما انتهی. والعکهٔ بالضم: وعاء من جلود مستدیر یجعل فیه العسل والسمن. ۲ – مکا: روی أن رسول الله صلی الله علیه واله یقول: إنی لا مزح ولا أقول: إلا حقا. وعن ابن عباس: إن رجلا سأله أکان النبی صلی الله علیه واله یمزح؟ فقال. کان النبی صلی الله علیه واله یمزح. وعن حسن (۱) بن علی علیهما السلام قال: سألت خالی هندا عن صفهٔ رسول الله صلی الله علیه واله، فقال: إذا کان غضب أعرض وأشاح، وإذا فرح غض طرفه، جل ضحکه التبسم، یفتر عن مثل حبهٔ الغمام (۲). عن أنس بن مالک قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه واله تبسم حتی بدت نواجده. عن أبی الدرداء قال: کان رسول الله صلی الله علیه واله إذا حدث بحدیث تبسم فی حدیثه. عن یونس الشیبانی قال: قال لی أبوعبدالله علیه السلام: کیف مداعبهٔ بعضکم بعضا؟ قلت: قلیلا، قال: فلا تفعلوا (۳)، فإن المداعبهٔ من حسن الخلق، وإنک لتدخل بها السرور علی أخیک، ولقد کان النبی صلی الله علیه واله یداعب الرجل یرید به أن یسره (۴). ۳ – نوادر الراوندی: بإسناده عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام قال: قال علی علیه السلام: بصر رسول الله صلی الله علیه واله امرأهٔ عجوا درداء (۵)، فقال: أما إنه لا یدخل الجنهٔ عجوز درداء، فبکت، فقال صلی الله علیه واله لها: ما یبکیک؟ فقالت: یا رسول الله إنی درداء، فضحک رسول الله صلی الله علیه واله وقال: لا تدخلین الجنهٔ علی حالک (۶).(۱). فی المصدر: الحسن.(۲). تقدمت معانی بعض ألفاظه.(۳). فی المصدر: هلا تفعلوا.(۴). مکارم الاخلاق: ۲۰ و ۲۱.(۵). درداء: التی ذهبت أسنانه.(۶). نوادر الراوندی: ۱۰. ۴ – وبهذا الاسناد قال: قال علی علیه السلام: نظر رسول الله صلی الله علیه واله إلی امرأهٔ رمصاء العینین (۱)، فقال أما إنه لا تدخل الجنهٔ رمصاء العینین، فکبت وقالت: یا رسول الله وإنی لفی النار؟ فقال: لا، ولکن لا تدخلین الجنهٔ علی مثل صورتک هذه، ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله: لا یدخل الجنهٔ أعور ولا أعمی علی هذا المعنی (۲). أقول: سیأتی عدد حججه وعمره صلی الله علیه واله فی باب حجهٔ الوداع.

فضائله وخصائصه وما امتن الله به علی عباده

الایات: البقرهٔ ۲: إنا أرسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسأل عن أصحاب الجحیم ۱۱۹. آل عمران ۳: إن أولی الناس بإبراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ۶۸. الاعراف ۷: فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ۱۵۸. وقال تعالی: قل لا أملک لنفسی نفعا ولا ضرا إلا ما شاء الله ولو کنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء إن أنا إلا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ۱۸۸. الانفال ۸: واذکروا إذ أنتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون أن یتخطفکم الناس فآواکم وأیدکم بنصره ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون ۲۶. وقال تعالی: وما کان الله لیعذبهم وأنت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ۳۳. التوبهٔ ۹: والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب ألیم. إلی قوله: والله وسوله أحق أن یرضوه إن کانوا مؤمنین – ألم یعلموا أنه من (۱). رمصت عینه: سال منها الرمص. والرمص: وسخ أبیض فی مجری الدمع من العین.(۲). نوادر الراوندی: ۱۰. یحادد

الله ورسوله فـإن له نار جهنم خالـدا فيها ذلک الخزی العظيم ۶۱ - ۶۳. وقال تعالی: لقد جاءکم رسول من أنفسـکم عزيز عليه ما عنتم حريص عليکم بـالمؤمنين رؤف رحيم - فـإن تولوا فقل حسبی الله لا إله إلا هو عليه توکلت وهو رب العرش العظيم ۱۲۸ و ۱۲۹. هود ۱۱: أفمن کـان علی بينـة من ربه ويتلوه شاهـد منه ومن قبله کتـاب موسـی إماما ورحمـة اولئک يؤمنون به ومن يکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مرية منه إنه الحق من ربک ولکن أکثر الناس لا يؤمنون ۱۷. الحجر ۱۵: لعمرک إنهم لفی سکرتهم يعمهون ۷۲. الاسری ۱۷: ومـا منعنـا أن نرسل بالآيات إلا أن کـذب بها الاولون. إلی قوله تعالی: وما نرسل بالآيات إلا تخويفا ۵۹. وقال تعالی: ومن الليل فتهجد به نافلة لک عسـی أن يبعثک ربک مقاما محمودا - وقل رب أدخلنی مدخل صدق وأخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سـلطانا نصيرا - وقل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل کان زهوقا ۷۹ - ۸۱. وقال تعالی: وما أرسلناک إلا مبشرا ونذيرا ۱۰۵. الانبيـاء ۲۱: ومـا أرسـلناک إلا رحمـة للعالمين ۱۰۷. الاـحزاب ۳۳: النبی أولی بـالمؤمنين من أنفسـهم وأزواجه امهـاتهم واولوا الارحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله ۶. وقال تعالی: ما کان محمـد أبا أحد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبيين وکان الله بکل شئ عليما ۴۰. وقال تعالی: يا أيها النبی إنا أرسـلناک شاهدا ومبشرا ونذيرا - وداعيا إلی الله بإذنه وسراجا منيرا ۴۵ و ۴۶. سبا ۳۴: ومـا أرسـلناک إلا کافـة للناس بشـيرا ونـذيرا ولکن أکثر الناس لا يعلمون ۲۸. الفتح ۴۸: هو الـذی أرسل رسوله بالهـدی ودين الحق ليظهره علی الدين کلهوکفی بالله شـهيدا - محمد رسول الله ۲۸ و ۲۹. النجم ۵۳: والنجم إذا هوی - مـا ضل صاحبکم وما غوی - وما ينطـق عن الهوی - إن هو إلاـ وحی يوحـی - علمه شديـد القوی - ذو مرة فاسـتوی ۱ - ۶. الحشر ۵۹: وما آتاکم الرسول فخـذوه وما نهـاکم عنه فـانتهوا واتقوا الله إن الله شديـد العقاب ۷. الجمعة ۶۲: هو الـذی بعث فی الاـميين رسولاـ منهم يتلو عليهم آيـاته ويزکيهم ويعلمه الکتـاب والحکمـة وإن کـانوا من قبـل لفی ضـلال مبين - وآخرين منهم لمـا يلحقوا بهم وهو العزيز الحکيم - ذلک فضل الله يؤتيه من يشـآء والله ذو الفضـل العظيم ۲ - ۴. الطلاق ۶۵: الذين (۱) آمنـوا قـد أنزل الله إليکم ذکرا - رسولاـ يتلو عليکم آيـات الله مبينات ليخرج الـذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات إلی النور ۱۰ - ۱۱. الکوثر ۱۰۸: إنا أعطيناک الکوثر - فصل لربک وانحر - إن شانئک هو الابتر ۱ - ۳. تفسير: ولا تسأل عن أصحاب الجحيم فيه تسلية للرسول بأنه ليس عليه إجبارهم علی القبول، وليس عليه إلا البلاغ، وإنه لا يؤاخـذ بـذنبهم إن أولی الناس بإبراهيم أی أخصـهم به، وأقربهم منه، أو أحقهم بنصـرته بالحجـة أو بالمعونـة للذين اتبعوه من امته وهـذا النبی والـذين آمنوا لموافقتهم له فی أکثر ما شـرع لهم علی الاصالـة، أو يتولون نصـرته بالحجـة لما کان عليه من الحق والله ولی المؤمنين ينصـرهم و يجـازيهم الحسـنی لايمانهم وکلماته أی ما أنزل عليه وعلی سائر الرسل من کتبه و وحيه، وسـيأتی فی الاخبار أن الائمة عليهم السلام کلمات (۲) الله قل لا أملک لنفسـی نفعا ولا ضرا أی جلب نفع ولا دفع ضرر، وهو إظهار للعبودية، والتبری من ادعاء العلم (۱). أول الايـة: أعد الله لهم عذابا شديدا فاتقوا الله يا اولی الالباب الذين آمنوا.(۲). ارادة هذا المعنی فی هذه الاية بالخصوص محل تأمل بل منع ظاهر، ضـرورة أن المعنی يصـير: فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی يؤمن بالله وبالائمة، وهو کما تری غير صـحيح، لا يساعـده ظهور، ولا يوافقه الاعتبار، نعم هذا المعنی الوارد فی الاخبار صـحيح فی محله ومورده لا فی أمثال تلک الاية، وسيوافيک تلک الاخبار فی کتاب الامامة.بالغيوب من قبل نفسه إلا ما شاء الله من ذلک فيلهمنی إياه ويوفقنی له ولو کنت أعلم الغيب أی لو کنت أعلمه لخـالفت حـالی مـا هی عليه من اسـتکثار المنـافع واجتنـاب المضـار حتی لا يمسـنی سوء، ويحتمل أن يکون المعنی لـو کنت أعلم الغيب من قبـل نفسـی بغير وحی من الله لکنت أسـتعمله فی جلب المنـافع ودفع المضـار، ولکنی لمـاکنت أعلمه بـالوحی لا جرم أنی راض بقضائه تعالی، ولا أسـعی فی دفع ما أعلم وقوعه علی من المصائب بقضائه تعالی، فلا ينافی ما سـيأتی أنهم عليهم السلام کانوا يعلمون ما کان وما يکون إلی يوم القيامة، کذا خطر بالبال والله يعلم حقيقة الحال. واذکروا الخطاب للمهاجرين أو للعرب إذا أنتم قليل مستضـعفون فی أرض مکة تستضـعفکم قريش أو العرب، کانوا أذلاء فی أيدی الروم تخافون أن يتخطفکم الناس التخطف: الاخـذ بسـرعة، والنـاس: کفـار قريش أو من عـداهم، فإنهم کانوا جميعا معادين مضادين لهم فآواکم إلی المدينـة، أو جعل لکم مـأوی يتحصـنون به عن أعـاديکم وأيـدکم بنصـره علی الکفـار، أو بمظاهرة الانصار، أو بإمـداد الملائکـة يوم بـدر ورزقکم من

الطيبات يعنى الغنائم أحلها لكم، ولم يحلها لاحد قبلكم، أو الاعم مما أعطاهم من الاطعمة اللذيذة لعلكم تشكرون هذه النعم وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم أى ما كان الله يعذب أهل مكة بعذاب الاستيصال وأنت مقيم بين أظهرهم لفضلك، ويحتمل الاعم، كما سيأتى فى الاخبار أنه صلى الله عليه واله و أهل بيته عليهم السلام أمان لاهل الارض من عذاب الاستيصال وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون المراد باستغفارهم إما استغفار من بقى فيهم من المؤمنين لم يهاجروا، فلما خرجوا أذن الله فى فتح مكة، أو الاعم بالنسبة إلى جميع أهل البلاد والازمان من يحادد الله المحادة: المشاقة والمخالفة. لقد جاءكم رسول من أنفسكم قال الطبرسى رحمه الله: القراءة المشهورة من أنفسكم بضم الفاء، وقرأ ابن عباس وابن علية وابن محيصن والزهرى من أنفسكم بفتح الفآء، وقيل: إنها قراءة فاطمة عليه السلام (۱)، أى من أشرافكم ومن خياركم، وعلى (۱). لعلها سمعت عنها عليها السلام حين خطبت خطبة التى ألقاها على أبى بكر وجماعة من الصحابة بعد فوت أبيها صلى الله عليه وآله. وفيها تلك الاية. المشهور أى من جنسكم، قيل: ليس فى العرب قبيلة إلا وقد ولدت النبى صلى الله عليه واله وله فيهم نسب، وقيل: معناه أنه من نكاح لم يصبه شئ من ولادة الجاهلية عن الصادق عليه السلام عزيز عليه ما عنتم أى شديد عليه عنتكم وما يلحقكم من الضرر بترك الايمان حريص عليكم أى على من لم يؤمن بالمؤمنين رؤف رحيم الرأفة: شدة الرحمة. قال الطبرسى رؤوف بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، أو رؤوف بأقربائه، رحيم بأوليائه، أو رؤوف بمن رآه، رحيم بمن لم يره، وقال بعض السلف: لم يجمع الله لاحد من الانبياء بين اسمين من أسمائه إلا النبى صلى الله عليه واله، فإنه قال: بالمؤمنين رؤوف رحيم وقال: إن الله (۱) بالناس لرؤف رحيم (۲). فإن تولوا عنك وأعرضوا عن قبول قولك والاقرار بنبوتك فقل حسبى الله أى الله كافى. قوله تعالى: أفمن كان على بينة من ربه المراد به النبى صلى الله عليه واله، والبينة القرآن، أو الاعم منه ومن المعجزات والبراهين، أو المؤمنون، والبينة: الحجة ويتلوه شاهد منه أى ويتبعه من يشهد بصحته منه، فقيل: هو جبرئيل يتلو القرآن على النبى صلى الله عليه واله، وسيأتى الاخبار المستفيضة بأنه أمير المؤمنين عليه السلام، وذهب إليه كثير من مفسرى الخاصة والعامة، وقيل: هو ملك يسدده ويحفظه، وقيل: هو القرآن على الاحتمال الاخير ومن قبله أى قبل القرآن أو محمد صلى الله عليه واله كتاب موسى يشهد له إماما يؤتم به فى امور الدين ورحمة أى نعمة من الله على عباده اولئك يؤمنون به أى النبى والشاهد، أو الشاهد باعتبار الجنس، فإنه يشمل الائمة عليهم السلام، أو المؤمنون يؤمنون بالنبى، أو القرآن ومن يكفر به من الاحزاب أى من مشركى العرب وفرق الكفار فالنار موعده مصيره ومستقره فلا تك فى مرية أى فى شك منه أى من القرآن، أو الموعد، والخطاب للنبى صلى الله عليه واله، والمراد به الامة أو عام. قوله تعالى: لعمرك قال الطبرسى رحمه الله: أى وحياتك يا محمد، ومدة بقائك (۳)،(۱). البقرة: ۱۴۳، والحج: ۶۵. (۲). مجمع البيان ۵: ۸۵ و ۸۶.(۳). فى المصدر: ومدة بقائك حيا.

قال ابن عباس: ما خلق الله عزوجل ولا ذرأ ولا برأ نفسا أكرم عليه من محمد صلى الله عليه واله، وما سمعت الله أقسم بحياة أحد إلا بحياته (۱). قوله تعالى: وما منعنا أن نرسل بالآيات أى التى اقترحتها قريش: من قلب الصفا ذهبا، وإحياء الموتى وغير ذلك إلا أن كذب بها الاولون من الامم السابقة فعذبوا بعذاب الاستيصال، إذ عادة الله تعالى فى الامم أن من اقترح منهم آية فاجيب إليها ثم لم يؤمن أن يعاجل بعذاب الاستيصال، وقد صرفه الله تعالى عن هذه الامة ببركة النبى صلى الله عليه وآله وما نرسل بالآيات إلا تخويفا أى لا نرسل الآيات المقترحة إلا تخويفا من نزول العذاب العاجل كالطليعة والمقدمة له، فإن لم يخافوا وقع عليهم، و يحتمل أن يكون المراد القرآن والمعجزات الواقعة، فإنها تخويف، وإنذار بعذاب الآخرة. ومن الليل فتهجد به قال الطبرسى رحمه الله: خطاب للنبى صلى الله عليه وآله، أى فصل القرآن، ولا يكون التهجد إلا بعد النوم عن مجاهد وأكثر المفسرين، وقال بعضهم: ما يتقلب به فى كل الليل يسمى تهجدا، والمتهجد: الذى يلقى الهجود أى النوم عن نفسه، كما يقال: المتحرج والمتأثم نافلة لك أى زيادة لك على الفرائض، لان صلاة الليل كانت فريضة على النبى صلى الله عليه واله وفضيلة لغيره، وقيل: كانت واجبة عليه فنسخ وجوبها بهذه الآية، وقيل: إن معناه فضيلة لك وكفارة لغيرك (۲)، وقيل: نافلة لك ولغيرك، وإنما اختصه بالخطاب لما فى ذلك من دعاء الغير للاقتداء به (۳) عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا عسى من الله واجبة، والمقام بمعنى البعث، فهو مصدر من غير جنسه، أى يبعثك يوم

القیامهٔ بعثا أنت محمود فیه، ویجوز أن یجعل البعث بمعنی الاقامهٔ، أی یقیمک ربک مقاما تحمدک فیه الاولون والآخرون وهو مقام الشفاعهٔ، یشرف فیه (۱). مجمع البیان ۶: ۳۴۲.(۲). فی المصدر: لان کل إنسان یخاف أن لا یقبل فرضه فیکون نفله کفارهٔ، والنبی صلی الله علیه وآله لا- یحتاج إلی کفارهٔ.(۳). فی المصدر: إلی الاقتداء به، والحث علی الاستنان بسنته.علی جمیع الخلائق، یسأل فیعطی، ویشفع فیشفع، وقد أجمع المفسرون علی أن المقام المحمود هو مقام الشفاعهٔ، وهو المقام الذی یشفع فیه للناس، وهو المقام الذی یعطی فیه لواء الحمد، فیوضع فی کفه، وتجتمع تحته الانبیآء والملائکهٔ، فیکون صلی الله علیه واله أول شافع وأول مشفع وقل یا محمد رب أدخلنی مدخل صدق وأخرجنی مخرج صدق المدخل والمخرج مصدر الادخال والاخراج، فالتقدیر أدخلنی إدخال صدق، وأخرجنی إخراج صدق، وفی معناه أقول: أحدها: أن المعنی أدخلنی فی جمیع ما أرسلتنی به إدخال صدق، وأخرجنی منه سالما إخراج صدق (۱). وثانیها: أدخلنی المدینهٔ، وأخرجنی منها إلی مکهٔ للفتح. وثالثها: أنه امر بهذا الدعاء إذا دخل فی أمر، أو خرج من أمر، والمراد أدخلنی فی کل أمر مدخل صدق. ورابعها: أدخلنی القبر مدخل صدق، وأخرجنی منه عند البعث مخرج صدق، و مدخل الصدق: ما تحمد عاقبته فی الدنیا والدین واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا أی اجعل لی عزا أمتنع به ممن یحاول صدی عن إقامهٔ فرائضک، وقوهٔ تنصرنی بها علی من عادانی فیک، وقیل: اجعل لی ملکا عزیزا أقهر به العصاهٔ، فنصر بالرعب حتی خافه العدو علی مسیرهٔ شهر، وقیل: حجهٔ بینهٔ أتقوی بها علی سائر الادیان، وسماه نصیرا لانه یقع به (۲) النصرهٔ علی الاعداء فهو کالمعین وقل جاء الحق أی ظهر الحق وهو الاسلام والدین وزهق أی بطل الباطل وهو الشرک، وروی عن عبدالله بن مسعود أنه قال: دخل النبی صلی الله علیه واله مکهٔ، وحول البیت ثلاثمائهٔ وستون صنما، فجعل یطعنها ویقول: جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل کان زهوقا أورده البخاری فی الصحیح، قال الکلبی: فجعل (۳) ینکب لوجهه إذا قال ذلک، وأهل مکهٔ یقولون: ما رأینا رجلا (۱). فی المصدر زیادهٔ هی: أی أعنی علی الوحی والرسالهٔ. (۲). فی المصدر: تقع به. (۳). فی المصدر: فجعل الصنم. أسحر من محمد إن الباطل کان زهوقا أی مضمحلا ذاهبا هالکا لا ثبات له (۱). وفی قوله تعالی: وما أرسلناک إلا رحمهٔ للعالمین: أی نعمهٔ علیهم، قال ابن عباس: رحمهٔ للبر والفاجر والمؤمن والکافر، فهو رحمهٔ للمؤمن فی الدنیا والآخرهٔ، ورحمهٔ للکافر بأن عوفی مما أصاب الامم من الخسف والمسخ، وروی أن النبی صلی الله علیه وآله قال لجبرئیل لما نزلت هذه الآیهٔ: هل أصابک من هذه الرحمهٔ شئ؟ قال: نعم، إی کنت أخشی عاقبهٔ الامر فآمنت بک لما أثنی (۲) علی بقوله: ذی قوهٔ عند ذی العرش مکین (۳) وقد قال صلی الله علیه واله: إنما أنا رحمهٔ مهداهٔ وقیل: إن الوجه فی أنه نعمهٔ علی الکافر أنه عرضه للایمان والثواب الدائم وهداه وإن لم یهتد، کمن قدم الطعام إلی جائع فلم یأکل فإنه منعم علیه وإن لم یقبل (۴). وفی قوله تعالی: النبی صلی الله علیه واله أولی بالمؤمنین من أنفسهم: قیل: فیه أقوال: أحدها: أنه أحق بتدبیرهم، وحکمه علیهم أنفذ من حکمهم علی أنفسهم لوجوب طاعته (۵). وثانیها: أنه أولی بهم فی الدعوهٔ، فإذا دعاهم النبی صلی الله علیه واله إلی شئ ودعتهم أنفسهم إلی شئ کانت طاعته أولی لهم من طاعهٔ أنفسهم (۶). وثالثها أن حکمه أنفذ علیهم من حکم بعضهم علی بعض، وروی أن النبی صلی الله علیه واله لما أراد غزوهٔ تبوک وأمر الناس بالخروج قال قوم: نستأذن آباءنا وامهاتنا، فنزلت. وروی عن ابی وابن مسعود وابن عباس أنهم کانوا یقرؤون: النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم وأزواجه امهاتهم وهو أب لهم وکذلک هو فی مصحف ابی، وروی ذلک عن (۱). مجمع البیان ۶: ۴۳۴ و ۴۳۵. (۲). فی المصدر: لما أثنی الله. (۳). التکویر: ۲۰.(۴). مجمع البیان ۷: ۶۷.(۵). فی المصدر: وحکمه أنفذ علیهم من حکمهم علی أنفسهم خلاف ما یحکم به، لوجوب طاعته التی هو مقرونهٔ بطاعهٔ الله تعالی.(۶). وهذا قریب من الاول.أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام، قال مجاهد: وکل نبی أب لامته، ولذلک صار المؤمنین إخوهٔ (۱). وفی قوله تعالی: ما کان محمد أبا أحد من رجالکم: الذین لم یلدهم، وفی هذا بیان أنه لیس بأب لزید فیحرم علیه زوجته (۲)، فلهذا أشار إلیهم فقال: من رجالکم وقد ولد له صلی الله علیه واله أولاد ذکور: إبراهیم، والقاسم، والطیب، والمطهر، فکان أباهم، وقد صح أنه قال للحسن علیه السلام: إن ابنی هذا سید وقال أیضا للحسن والحسین علیهما السلام: ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا وقال صلی الله علیه واله: إن کل بنی بنت ینسبون إلی أبیهم إلا أولاد فاطمهٔ فإنی أنا أبوهم وقیل: أراد

بقوله: رجالکم البالغین من رجال ذلک الوقت، ولم یکن أحـد من أبنائه رجلا فی ذلک الوقت ولکن رسول الله أی ولکن کان رسول الله لاـ یترک مـا أباحه الله تعالی بقول الجهال، وقیل: إن الوجه فی اتصاله بما قبله أنه أراد سـبحانه لیس یلزم طاعته صـلی الله علیه واله وتعظیمه لمکـان النسب بینه وبینکم، ولمکـان الابوة، بـل إنما یجب ذلک علیکم لمکان النبوة وخاتم النبیین أی وآخر النبیین، ختمت النبوة به، فشریعته باقیة إلی یوم الدین (۳). وفی قوله تعالی: إنا أرسلناک شاهـدا: علی امتک فیما یفعلونه من طاعة و معصـیة وإیمان وکفر، لتشـهد لهم وعلیهم یوم القیامة ومبشـرا لمن أطاعنی وأطاعک بالجنة ونذیرا لمن عصانی وعصاک بالنار وداعیا إلی الله والاقرار بوحدانیته (۴)، وامتثال أوامره ونواهیه بإذنه أی بعلمه وأمره وسـراجا منیرا یهتـدی بک فی الـدین کما یهتـدی بالسـراج، والمنیر الـذی یصـدر النور من جهته إما بفعله، وإما لانه سـبب له، فالقمر منیر، والسـراج منیر بهـذا المعنی، والله منیر السـماوات والارض، وقیل: عنی بالسـراج المنیر القرآن، والتقدیر ذا سراج (۵).(۱). مجمع البیان ۸: ۳۳۸.(۲). فی المصدر: فتحرم علیه زوجته.(۳). مجمع البیان ۸: ۳۶۱ و ۳۶۲.(۴). فی المصـدر: أی وبعثناک داعیا إلی الله والاقرار بوحدانیته.(۵). مجمع البیان ۸: ۳۶۳.وفی قوله تعالی: إلا کافة للناس أی عامة للناس کلهم: العرب والعجم وسائر الامم، ویؤیده الحدیث المروی عن ابن عباس، عن النبی صلی الله علیه واله: اعطیت خمسا ولا أقول فخرا: بعثت إلی الاحمر والاسود، وجعلت لی الارض طهورا ومسـجدا، واحل لی المغنم، ولم یحل لاحـد قبلی، ونصـرت بالرعب فهو یسیر أمـامی مسیرة شـهر، واعطیت الشـفاعة فادخرتهـا لامتی یوم القیامـة. وقیل: معناه جامعا للناس بالانـذار والـدعوة، وقیل: کافا للنـاس، أی مانعـا لهم عما هم علیه من الکفر والمعاصـی بالوعـد والوعیـد، والهاء للمبالغـة (۱). وفی قوله تعالی: بالهـدی: أی بالـدلیل الواضـح: أو بـالقرآن ودین الحق أی الاسـلام لیظهره علی الـدین کله أی لیظهر دین الاسـلام بالحجـج والبراهین علی جمیع الادیـان، وقیل: بالغلبـة والقهر والانتشار فی البلـدان، وقیل: إن تمام ذلک عند خروج المهدی علیه السـلام، فلا یبقی فی الارض دین سوی دین الاسلام (۲). وفی قوله تعالی: والنجم إذا هوی فیه أقوال: أحـدها: أن الله أقسم بالقرآن إذا انزل نجوم متفرقـة علی رسول الله صـلی الله علیه واله فی ثلاث وعشـرین سنة، فسمی القرآن نجما لتفرقه فی النزول (۳). وثانیها: أنه أراد به الثریا، أقسم بها إذا سـقطت وغابت مع الفجر، والعرب تطلـق اسم النجم علی الثریـا خاصـة. وثالثهـا: أن المراد به جماعـة النجـوم إذا هـوت، أی سـقطت وغـابت وخفیت عن الحس، وأراد به الجنس. ورابعها: أنه یعنی به الرجوم من النجوم، وهو ما یرمی به الشیاطین عند استراق السمع، وروت العامة عن جعفر الصادق علیه السـلام أن رسول الله صـلی الله علیه واله (۴) نزل من السمآء(۱). مجمع البیان ۸: ۳۹۱.(۲). مجمع البیان ۹: ۱۲۷.(۳). فی المصدر: والعرب تسـمی التفریق تنجیما، والمفرق منجما.(۴). هکـذا فی المصدر، وفیه سـقط، وفی المصدر: أنه قال: محمد رسول الله صلی الله علیه وآله.السابعـة لیلـة المعراج، ولما نزلت السورة أخبر بـذلک عتبـة بن أبی لهب، فجاء إلی النبی صـلی الله علیه وآله وطلق ابنته وتفـل فی وجهه، وقـال: کفرت بالنجم وبرب النجم، فـدعا صـلی الله علیه واله علیه وقال: اللهم سـلط علیه کلبا من کلابک فخرج عتبـة إلی الشـام فنزل. فی بعض الطریق، وألقی الله علیه الرعب، فقـال لاصـحابه: أنیمونی بینکم (۱)، ففعلوا فجاء أسـد فافترسه من بین الناس. ما ضل صاحبکم وما غوی یعنی النبی صـلی الله علیه وآله، أی ما عـدل عن الحق وما فارق الهدی، وما غوی فیما یؤدیه إلیکم، ومعنی غوی ضل، وإنما أعاده تأکیدا، وقیل: معناه ما خاب عن إصابة الرشد، وقیل: ما خاب سـعیه بل ینال ثواب الله وکرامته وما ینطق عن الهوی أی ولیس ینطق بـالهوی ومیـل الطبع إن هو إلاـ وحی یوحی أی مـا القرآن وما ینطق به من الاحکام إلا وحی من الله یوحی إلیه، أی یأتیه به جبرئیل وهو قوله: علمه شدیـد القوی یعنی جبرئیل، أی القوی فی نفسه وخلقته ذو مرة أی ذو قوة وشدة فی خلقه عن الکلبی، قال: ومن قوته أنه اقتلع قری قوم لوط من الماء الاسود فرفعها إلی السمآء، ثم قلبها، ومن شدته صیحته لقوم ثمود حتی هلکوا، وقیل: معناه ذو صحة وخلق حسن، وقیل: شدید القوی فی ذات الله، ذو مرة، أی صحة من الجسم، سلیم من الآفات والعیوب، وقیل: ذو مرة، أی ذو مرور فی الهواء، ذهابا (۲) وجائیا ونازلا وصاعدا فاستوی جبرئیل علیه السلام علی صورته التی خلق علیها بعد انحداره إلی محمـد صـلی الله علیه واله (۳). وفی قوله تعـالی: ومـا آتـاکم الرسول فخـذوه ومـا نهـاکم عنه فـانتهوا أی ما أعطاکم الرسول من الفئ فخـذوه وارضوا به، ومـا أمرکم به فـافعلوه، ومـا نهـاکم عنه فـانتهوا، فإنه لا یأمر ولا ینهی إلا عن أمر الله، وروی زیـد الشـحام عن أبی

عبدالله علیه السلام قال: ما أعطی الله نبیا من الانبیاء شیئا إلا وقد أعطی محمدا صلی الله علیه واله، قال لسلیمآن علیه السلام: فامنن(۱). فی المصدر: أنیمونی بینکم لیلا.(۲). هکذا فی نسخهٔ المصنف، والصحیح کما فی الطبعهٔ الحروفیهٔ والمصدر: ذاهبا.(۳). مجمع البیان ۹: ۱۷۲ و ۱۷۳.أو أمسک بغیر حساب وقال لرسول الله صلی الله علیه واله: ماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا (۱). وفی قوله تعالی: هو الذی بعث فی الامیین یعنی العرب، وکانت امهٔ امیهٔ لا تکتب ولا تقرأ، ولم یبعث إلیهم نبی، وقیل: یعنی أهل مکهٔ، لان مکهٔ تسمی ام القری رسولا منهم یعنی محمدا صلی الله علیه واله، نسبه نسبهم، وهو من جنسهم، ووجه النعمهٔ فی أنه جعل النبوهٔ فی امی موافقهٔ لما تقدمت البشارهٔ به فی کتب الانبیاء السالفهٔ، ولانه أبعد من توهم الاستعانهٔ علی ما أتی به من الحکمهٔ بالحکم التی تلاها، والکتب التی قرأها، وأقرب إلی العلم بأن ما یخبرهم به من أخبار الامم الماضیهٔ والقرون الخالیهٔ علی وفق ما فی کتبهم لیس ذلک إلا بالوحی یتلو علیهم آیاته أی یقرأ علیهم القرآن ویزکیهم أی ویطهرهم من الکفر والذنوب، ویدعوهم إلی ما یصیرون به أزکیآء ویعلمهم الکتاب والحکمهٔ الکتاب: القرآن، والحکمهٔ: الشرایع، وقیل: إن الحکمهٔ تعم الکتاب والسنهٔ وکل ما أراده الله تعالی، فإن الحکمهٔ هی العلم الذی یعمل علیه فیما یجتبی، أو یجتنب من امور الدین والدنیا وإن کانوا من قبل لفی ضلال مبین معناه وما کانوا من قبل بعثه إلیهم إلا فی عدول عن الحق، وذهاب عن الدین بین ظاهر وآخرین منهم أی ویعلم آخرین من المؤمنین لما یحلقوا بهم وهم کل من بعد الصحابهٔ إلی یوم القیامهٔ فإن الله سبحانه بعث النبی صلی الله علیه واله إلیهم، وشریعته تلزمهم، وإن لم یلحقوا بزمان الصحابهٔ، وقیل: هم الاعاجم ومن لا یتکلم بلغهٔ العرب، وروی ذلک عن أبی جعفر علیه السلام، وروی أن النبی صلی الله علیه واله قرأ هذه الآیهٔ فقیل له: من هؤلاء؟ فوضع یده علی کتف سلمان وقال: لو کان الدین (۲) فی الثریا لنالته رجال من هؤلاء. وعلی هذا فإنما قال: منهم لانهم إذا أسلموا صاروا منهم، وقیل: إن قوله: لما یحلقوا بهم یعنی فی الفضل والسابقهٔ، فإن التابعین لا یدرکون شأن السابقین من(۱). مجمع البیان ۹: ۲۶۱. أقول: تقدم حدیث الشحام وما بمعناه وشرح له فی ج ۱۴: ۸۵ – ۸۷. (۲). فی المصدر: لو کان الایمان. الصحابهٔ وخیار المؤمنین وهو العزیز الذی لا یغالب الحکیم فی جمیع أفعاله ذلک فضل الله یعنی النبوهٔ التی خص الله بها رسوله یؤتیه أی یعطیه من یشآء بحسب ما یعلمه من صلاحه للبعثهٔ وتحمل أعبآء (۱) الرسالهٔ والله ذو الفضل العظیم ذو المن العظیم علی خلقه ببعث محمد صلی الله علیه واله (۲). وفی قوله تعالی: قد أنزل الله إلیکم ذکرا یعنی القرآن، وقیل: یعنی الرسول، روی ذلک عن أبی عبدالله علیه السلام رسولا إما بدل من ذکرا فالرسول إما جبرئیل أو محمد صلی الله علیه وآله، أو مفعول محذوف، أی أرسل رسولا فالرسول محمد صلی الله علیه واله، أو مفعول قوله: ذکرا أی أنزل إلیکم أن ذکر رسولا فالرسول یحتمل الوجهین، ویجوز علی الاول أن یکون المراد بالذکر الشرف، أی ذا ذکر، والظلمات الکفر والجهل، والنور الایمان والعلم (۳). وفی قوله تعالی: إنا أعطیناک الکوثر: اختلفوا فی تفسیر الکوثر، فقیل: هو نهر فی الجنهٔ، وروی عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: نهر فی الجنهٔ أعطاه الله نبیه عوضا من ابنه. وقیل: هو حوض النبی صلی الله علیه واله الذی یکثر الناس علیه یوم القیامهٔ وقیل: الکوثر: الخیر الکثیر، وقیل: هو النبوهٔ والکتاب، وقیل: هو القرآن، وقیل: هو کثرهٔ الاشیاع و الاتباع (۴)، وقیل: هو کثرهٔ النسل والذریهٔ، وقیل: هو الشفاعهٔ، رووه عن الصادق علیه السلام، واللفظ محتمل للکل (۵)، فیجب أن یحمل علی جمیع ما ذکر من الاقوال، فقد أعطاه الله سبحانه الخیر الکثیر فی الدنیا، ووعده الخیر الکثیر فی الآخرهٔ فصل لربک وانحر أمره سبحانه بالشکر علی هذه النعمهٔ العظیمهٔ بأن قال: فصل صلاهٔ العید وانحر (۱). الاعباء جمع العبء: الثقل والحمل.(۲). مجمع البیان ۱۰: ۲۸۴. (۳). مجمع البیان ۱۰: ۳۱۰.(۴). فی المصدر: کثرهٔ الاصحاب والاشیاع.(۵). وان کان المعنی السابع أنسب لسبب النزول وأظهر لقوله: ان شانئک هو الابتر.هدیک وقیل: فصل لربک صلاهٔ الغداهٔ المفروضهٔ بجمع (۱)، وانحر البدن بمنی، وقیل صلی المکتوبهٔ واستقبل القبلهٔ بنحرک، وتقول العرب: منازلنا تتناحر، أی هذا ینحر هذا، أی یستقبله. وعن علی علیه السلام معناه ارفع یدیک إلی النحر فی صلاتک. وعن عمر بن یزید قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول فی قوله: فصل لربک وانحر هو رفع یدیک حذاء وجهک. وروی عنه علیه السلام عبدالله بن سنان مثله. وعن جمیل قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: فصل لربک وانحر فقال: بیده هکذا، یعنی استقبل بیدیه حذو وجهه (۲) القبلهٔ فی افتتاح الصلاهٔ. وعن حماد

بن عثمان قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن النحر، فرفع يده إلى صدره فقال: هكذا، ثم رفعها فوق ذلك، فقال: هكذا، يعنى استقبل بيديه القبلة فى استفتاح الصلاة (٣). إن شانئك هو الابتر معناه أن مبغضك هو المنقطع عن الخير، وهو العاص بن وائل، وقيل: معناه أنه الاقل الاذل بانقطاعه عن كل خير، وقيل: معناه أنه لا ولد له على الحقيقة، وأن من ينتسب إليه ليس بولد له، قال مجاهد: الابتر: الذى لا ـ عقب له، وهو جواب لقول قريش: إن محمدا لا ـ عقب له، يموت فنستريح منه، ويدرس ذكره، إذ لا يقوم مقامه من يدعو إليه فينقطع أمره، وفى هذه السورة دلالات على صدق نبينا صلى الله عليه واله(١). جمع بفتح فسكون: المزدلفة. المشعر. سمى جمعا لاجتماع الناس به.(٢). فى المصدر: حذاء وجهه.(٣). وروى الطبرسى ما فى معناه من طرق العامة قال: روى عن مقاتل بن حيان، عن الاصبغ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: لما نزلت هذه السورة، قال النبى صلى الله عليه وآله لجبريل: ما هذه النحيرة التى أمرنى بها ربى؟ قال: ليست بنحيرة، ولكنه يأمرك إذا تحرمت للصلاة أن ترفع يديك إذا كبرت وإذا ركعت، وإذا رفعت رأسك من الركوع، وإذا سجدت، فانه صلاتنا و صلاة الملائكة فى السماوات السبع، فان لكل شئ زينة وإن زينة الصلاة رفع الايدى عند كل تكبيرة.وصحة نبوته: أحدها: أنه أخبر عما فى نفوس أعدائه، وما جرى على ألسنتهم، ولم يكن بلغه ذلك فكان كما أخبره. وثانيها: أنه قال: أعطيناك الكوثر فانظر كيف انتشر دينه، وعلا أمره، و كثرت ذريته حتى صار نسبه أكثر من كل نسب، ولم يكن شئ من ذلك فى تلك الحال. وثالثها: أن جميع فصحآء العرب والعجم قد عجزوا عن الاتيان بمثل هذه السورة على وجازة ألفاظها مع تحديه (١) إياهم بذلك، وحرصهم على بطلان أمره منذ بعث صلى الله عليه وآله إلى يوم الناس هذا، وهذا غاية الاعجاز. ورابعها: أنه سبحانه وعده بالنصر على أعدائه، وأخبره بسقوط أمرهم وانقطاع دينهم، أو عقبهم، فكان المخبر على ما أخبر به هذا، وفى هذه السورة الوجيزة من تشاكل المقاطع للفواصل، وسهولة مخارج الحروف بحسن التأليف والتقابل لكل من معانيها بما هو أولى به ما لا يخفى على من عرف مجارى كلام العرب (٢). ١ – لى: ابن الوليد، عن ابن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبى عمير، عن حماد بن عثمان، عن إسماعيل الجعفى أنه سمع أبا جعفر يقول: قال رسول الله صلى الله عليه واله: اعطيت خمسا لم يعطها أحد قبلى: جعلت لى الارض مسجدا وطهورا، واحل لى المغنم، ونصرت بالرعب، واعطيت جوامع الكلام، واعطيت الشفاعة (٣). بيان: قوله صلى الله عليه واله: مسجدا، أى مصلى بخلاف الامم السابقة فإنهم كانوا لا يجوز لهم الصلاة اختيارا إلا فى بيعهم وكنائسهم، أو ما يصح السجود عليه، والاول أشهر وطهورا أى ما يتطهر به من الاحداث بالتيمم، ومن الاخباث لبعض الاشيآء كباطن القدم والخف، ومخرج النجو فى الاستنجآء بالاحجار والمدر، والمغنم بالفتح: ما يصاب (١). تحدى الرجل: باراه وغالبه. والمبارات: المسابقة. والنبى صلى الله عليه وآله دعاهم إلى الاتيان بمثل القرآن، وأخبرهم بأنهم لم يمكنهم ذلك.(٢). مجمع البيان ١٠: ٥۴٩ و ٥٥٠.(٣). أمالى الصدوق: ١٣٠.من أموال المشركين فى الحرب، والمشهور أن حل المغنم من خصائصه وخصائص امته صلى الله عليه وآله، وأن الامم المتقدمة منهم من لم يبح لهم جهاد الكفار، ومنهم من ابيح لهم لكن لم يبح لهم الغنائم، وكانت غنائمهم توضع فتأتى نار فتحرقها، وأباحها الله لهذه الامة. قوله: ونصرت بالرعب، كان مما خصه الله تعالى به أنه كان يخافه العدو وبينه وبينه مسيرة شهر، وقيل: المراد بجوامع الكلام القرآن حيث جمع الله فيه معانى كثيرة بألفاظ يسيرة، وقيل: سائر كلماته الموجزة المشتملة على حكم عظيمة ومعانى كثيرة. ٢ – لى: الدقاق، عن الاسدى، عن النخعى، عن النوفلى، عن على بن أبى حمزة، عن يحيى بن أبى إسحاق (١)، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام قال: سئل النبى صلى الله عليه واله أين كنت وآدم فى الجنة؟ قال: كنت فى صلبه، وهبط بى إلى الارض فى صلبه، وركبت السفينة فى صلب أبى نوح، وقذف بى فى النار فى صلب أبى إبراهيم، لم يلتق فى أبوان على سفاح قط، لم يزل (٢) الله عزوجل ينقلنى من الاصلاب الطيبة إلى الارحام الطاهرة، هاديا مهديا حتى أخذ الله بالنبوة عهدى، وبالاسلام ميثاقى، وبين كل شئ من صفتى، وأثبت فى التوراة والانجيل ذكرى، ورقا (٣)، بى إلى سمائه، وشق لى اسما من أسمائه (۴)، امتى الحمادون، فذو العرش (٥)، محمود، وأنا محمد (۶). ٣ – مع: القطان، عن السكرى، عن الجوهرى، عن ابن عمارة، عن أبيه،(١). يحتمل كونه أبا بصير الاسدى لرواية على بن أبى حمزة عنه، فعليه فأبو إسحاق لعله كنية أبيه، بناء على ما ذكره النجاشى أنه يحيى بن

القاسم، وأما لو ثبت ما قيل: من أنه يحيى بن أبى القاسم فكلمه (أبى) زائدة، وصحيحه يحيى بن إسحاق.(۲). ولم يزل الله خ ل.(۳). هكذا فى المصدر، ورقى معتل يائى يكتب بالباء فالصحيح كما فى المصدر: رقانى، أى رفعنى وصعدنى.(۴). من أسمائه الحسنى خ ل، وهو الموجود فى المصدر.(۵). وذو العرش خ ل.(۶). أمالى الصدوق: ۳۷۱.عن جابر الجعفى، عن جابر الانصارى قال: سئل رسول الله صلى الله عليه واله وذكر مثله (۱). ثم قال الصدوق: وقد رويت هذا الحديث من طرق كثيرة. ۴ - لى: الطالقانى، عن الجلودى (۲)، عن يحيى بن عبدالحميد الحمانى، عن الحسين بن الربيع، عن الاعمش، عن عباية بن ربعى، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عزوجل قسم الخلق قسمين، فجعلنى فى خيرهما قسما، وذلك قوله عزوجل فى ذكر أصحاب اليمين وأصحاب الشمال، وأنا من أصحاب اليمين، وأنا خير أصحاب اليمين، ثم جعل القسمين أثلاثا فجعلنى فى خيرهما (۳) ثلثا، وذلك قوله عزوجل: فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة - وأصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة - والسابقون السابقون (۴) وأنا من السابقين، وأنا خير السابقين، ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيلة، وذلك قوله عزوجل: وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم (۵) فأنا أتقى ولد آدم، وأكرمهم على الله جل ثناؤه ولا ـ فخر، ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا، وذلك قوله عزوجل: إنما يريد الله (۶) ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا (۷). ۵ - فس: الحسن (۸) بن على، عن أبيه، عن الحسن بن سعيد، عن الحسين بن علوان، عن على بن الحسن البعدى (۹)، عن أبى هارون العبدى، عن ربيعة السعدى،(۱). معانى الاخبار: ۲۱.(۲). فى المصدر: الجلودى قال: حدثنا الحسين بن حميد قال حدثنا يحيى عن عبدالحميد الحمانى. وفى نسخة من المصدر: الحسين بن أبى الربيع.(۳). فى خيرها خ ل وهو الموجود فى المصدر.(۴). الواقعة: ۸ - ۱۰.(۵). الحجرات: ۱۳.(۶). الاحزاب: ۳۳.

(۷). أمالى الصدوق: ۳۷۴.(۸). الحسين خ ل.(۹). فى المصدر: على بن الحسين العبدى. أقول: فى اسم أبيه خلاف.عن حذيفة بن اليمان، عن النبى صلى الله عليه واله مثله مع زيادات (۱). بيان: قوله صلى الله عليه واله: ولا ـ فخر، أى أقوله معتدا بالنعمة لا ـ فخرا واستكبارا. ۶ - ما: المفيد، عن على بن محمد بن رياح (۲)، عن أبى على الحسن بن محمد، عن ابن محبوب عن ابن رئاب، عن أبى بصير، عن أبى جعفر محمد بن على بن الحسين عليهما السلام قال: إن أبا ذر وسلمان خرجا فى طلب رسول الله صلى الله عليه واله، فقيل لهما إنه توجه إلى ناحية قبا، فاتبعاه فوجداه ساجدا تحت الشجرة، فجلسا ينتظرانه حتى ظنا أنه نائم، فأهويا ليوقظاه فرفع رأسه إليهما، ثم قال: قد رأيت مكانكما، وسمعت مقالتكما، ولم أكن راقدا إن الله بعث كل نبى كان قبلى إلى امته بلسان قومه، وبعثنى إلى كل أسود وأحمر بالعربية، وأعطانى فى امتى خمس خصال لم يعطها نبيا كان قبلى: نصرنى بالرعب، تسمع (۳) بى القوم وبينى وبينهم مسيرة شهر فيؤمنون بى، وأحل لى المغنم، وجعل لى الارض مسجدا وطهورا، أينما كنت منها أتيمم من تربتها، واصلى عليها، وجعل لكل نبى مسألة فسألوه إياها، فأعطاهم ذلك فى الدنيا، وأعطانى مسألة فأخرت مسألتى لشفاعة المؤمنين (۴) من امتى يوم القيامة (۵)، ففعل ذلك، وأعطانى جوامع العلم، ومفاتيح الكلام، ولم يعط (۱). تفسير القمى: ۶۶۱. أقول: وذكر فرات بن ابراهيم فى تفسيره: ۱۶۲ باسناده عن محمد بن عيسى بن زكريا الدهقان، قال: حدثنا يونس يعنى ابن على القطان. قال: حدثنى ابراهيم يعنى ابن الحكم، عن أبيه، عن عبدالعزيز بن عبدالصمد قال: حدثنى أبوهارون العبدى، عن ربيعة السعدى، عن حذيفة بن اليمان، عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الله خلق الخلق قسمين قبائل فجعلنى فى خيرها قبيلة، وذلك قوله: يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر. آلاية فأنا أتقى ولد آدم وقبيلتى خير القبائل، وأكرمها على الله ولا فخر.(۲). فى المصدر وبشارة المصطفى أخبرنى أبوعبدالله محمد بن على بن رياح القرشى اجازة قال: حدثنى أبى قال: حدثنا أبوعلى الحسن بن محمد. أقول: أما رياح فقد ضبطه العلامة فى الخلاصة بالباء الموحدة فى على بن محمد بن على بن عمر بن رباح.(۳). فى المصدرين: يسمع.(۴). فى بشارة المصطفى: لشفاعة المذنبين.(۵). فى المصدرين: إلى يوم القيامة.ما أعطانى نبيا قبلى، فمسألتى بالغة إلى يوم القيامة لمن لقى الله لا يشرك به شيئا، مؤمنا بى، مواليا لوصيى، محبا لاهل بيتى (۱). بشا: الحسن بن الحسين بن بابويه، عن شيخ الطائفة، عن المفيد، عن محمد بن على ابن رياح، عن أبيه، عن الحسن بن محمد مثله (۲). بيان: قوله صلى الله عليه واله: بلسان قومه، لعل المراد أن كل نبى من اولى العزم وغيرهم إنما كان يبعث

أولاـ إلى قوم بلسانهم، وإن كان اولو العزم منهم يعم دينهم بعدهم أهل سائر اللغات بتوسط غير اولى العزم من الانبيآء والاوصيآء، أو كان فى زمانهم إيضا يبعث نبى آخر إلى قوم بلسانهم، فيبلغهم دين هذا النبى صلى الله عليه واله، وأما نبينا صلى الله عليه واله فإنه قد بعث إلى الجميع بلسانه (۳)، وبلغهم ذلك فى زمانه بنفسه، فبعث إلى كسرى وقيصر وسائر الفرق، وبلغهم رسالته. قوله صلى الله عليه واله: فمسألتى بالغة، أى دعوتى وشفاعتى كاملة تبلغ إلى يوم القيامة لهم، فأدعو لهم فى الدنيا، وأشفع لهم فى الآخرة. ۷ – ما: المفيد، عن أحمد بن الوليد، عن أبيه، عن سعيد بن عبدالله بن موسى (۴)، عن محمد بن عبدالرحمن العرزمى (۵)، عن المعلى بن هلال، عن الكلبى، عن أبى صالح، عن عبدالله بن العباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول: أعطانى الله تعالى خمسا، وأعطى عليا عليه السلام خمسا: أعطانى جوامع الكلم، وأعطى عليا جوامع العلم، وجعلنى نبيا، وجعله(۱). مجالس ابن الشيخ: ۳۵ و ۳۶.(۲). بشارة المصطفى: ۱۰۳، وفيه وأعطى عليا مفاتيح الكلام. وفيه: لا يشرك به شيئا، فيرضى مواليا لوصيى محبا لاهل بيتى.(۳). أى بالعربية.(۴). هكذا فى النسخة ومصدره، والظاهر أنه مصحف سعد، عن عبدالله بن موسى، كما يأتى فى الحديث ۱۲ فى طريق الصدوق.(۵). العرزمى بفتح العين وسكون الراء وفتح الزاى نسبة إلى جبانة عرزم بالكوفة، أو نسبة إلى عرزم: قوم كانوا بالبصرة، كما حكى عن ابن دريد، أو كما قال السمعانى فى الانساب: وظنى أنه بطن من فزاره، وجبانة عرزم الكوفة معروفة، ولعل هذه القبيلة نزلت بها فنسب الموضع إليهم.وصيا، وأعطانى الكوثر وأعطاه السلسبيل، وأعطانى الوحى، وأعطاه الالهام، واسرى بى إليه، وفتح له أبواب السمآء (۱) والحجب حتى نظر إلى ونظرت إليه، قال: ثم بكى رسول الله صلى الله عليه واله فقلت له: ما يبكيك فداك أبى وامى؟ فقال: يا ابن عباس إن أول ما كلمنى (۲) به أن قال: يا محمد انظر تحتك، فنظرت إلى الحجب قد انخرقت، وإلى أبواب السمآء قد فتحت (۳)، ونظرت إلى على وهو رافع رأسه إلى (۴) فكلمنى وكلمته وكلمنى ربى عزوجل فقلت: يا رسول الله بم كلمك ربك؟ قال: قال لى: يا محمد إنى جعلت عليا وصيك ووزيرك وخليفتك من بعدك، فأعلمه، فها هو يسمع كلامك فأعلمته، وأنا بين يدى ربى عزوجل، فقال لى: قد قبلت وأطعت، فأمر الله الملائكة أن تسلم عليه ففعلت، فرد عليهم السلام ورأيت الملائكة يتباشرون به، وما مررت بملائكة من ملائكة السمآء، إلا هنؤنى وقالوا لى: يا محمد والذى بعثك بالحق لقد دخل السرور على جميع الملائكة باستخلاف الله عزوجل لك ابن عمك، ورأيت حملة العرش قد نكسوا رؤوسهم إلى الارض، فقلت: يا جبرئيل لم نكس حملة العرش رؤوسهم؟ فقال: يا محمد ما من ملك من الملائكة إلا وقد نظر إلى وجه على بن أبى طالب استبشارا به ما خلا حملة العرش، فإنهم استأذنوا الله عزوجل فى هذه الساعة، فأذن لهم أن ينظروا إلى على بن أبى طالب فنظروا إليه، فلما هبطت جعلت اخبره بذلك وهو يخبرنى به، فعلمت أنى لم أطأ موطئا (۵) إلاـ وقد كشف لعلى عنه حتى نظر إليه، قال ابن عباس: قلت: يا رسول الله اوصنى، فقال: عليك بمودة على بن أبى طالب، والذى بعثنى بالحق نبيا، لاـ يقبل الله من عبد حسنة حتى يسأله عن حب على بن (۱). فى الفضائل: أبواب السماوات.(۲). فى الروضة: كلمنى ربى، وفى الفضائل: كلمنى به ربى.(۳). فى الفضائل: قد انفتحت. وفى الروضة: فنظرت وإذا بالحجب قد اخترقت، وأبواب السماء قد تفتحت، حتى نظرت.(۴). فى الروضة: إلى السماء.(۵). فى الروضة: ما وطأت موضعا إلا وقد كشف له حتى نظر إلى ما نظرت إليه، فعند ذلك قال ابن عباس: يا رسول الله أحب أن توصينى بشئ قال: يا ابن عباس اعلم أن الله عزوجل لاـ يقبل حسنة من أحد حتى يسأله اه. أبى طالب وهو تعالى أعلم، فإن جاءه بولايته قبل عمله على ما كان منه (۱)، وإن لم يأت بولايته لم يسأله عن شئ ثم أمر به إلى النار، يا ابن عباس والذى بعثنى بالحق نبيا إن النار لاشد غضبا على مبغض على منها (۲) على من زعم أن الله ولدا، يابن عباس لو أن الملائكة المقربين والانبيآء المرسلين اجتمعوا على بغضه (۳) ولن يفعلوا لعذبهم الله بالنار، قلت: يا رسول الله وهل يبغضه أحد؟ قال: يابن عباس نعم يبغضه قوم يذكرون أنهم من امتى لم يجعل الله لهم فى الاسلام نصيبا، يا ابن عباس إن من علامة بغضهم له تفضيلهم من هو دونه عليه (۴)، والذى بعثنى بالحق (۵) ما بعث الله نبيا أكرم عليه منى، ولا وصيا أكرم عليه من وصيى على، قال ابن عباس: فلم أزل له كما أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله وأوصانى بمودته، وإنه لاكبر عملى عندى، قال ابن عباس: ثم مضى من الزمان ما مضى، وحضرت رسول الله صلى الله عليه واله الوفاة حضرته فقلت: فداك أبى وامى يا رسول

الله قد دنا أجلك فما تأمرني؟ فقال: يا ابن عباس خالف من خالف عليا ولا (١). في المصدر: فان جاء بولايته. وفي الفضائل: فمن مات على ولايته وفيه: وإن لم يأت بولايته لا يقبل من عمله شئ، ثم يؤمر به إلى النار. وفي الروضة: فان كان من أهل الولاية قبل عمله على ما كان فيه، وإن لم يكن من أهل ولايته لم يسأله عن شئ حتى يأمر به إلى النار، وإن النار أشد بغضا على مبغض على ممن زعم أن لله ولدا. (٢). في الفضائل: منهم.(٣). في المصدر: على بغض على، وفي الفضائل: على بغض على بن أبي طالب مع ما يقع من عبادتهم في السماوات لعذبهم الله تعالى في النار. وفي الروضة: لو أن الملائكة والنبيين والمرسلين أجمعوا على بغض على عليه السلام لعذبهم الله في جهنم، وما كانوا ليفعلوا، قلت: يا رسول الله وكيف يبغضونه؟ قال: يابن عباس يكون قوم يذكرون أنهم من امتي لم يجعل الله لهم في الاسلام نصيبا، ويفضلون عليه غيره، والذي بعثني بالحق نبيا، لا نبي أكرم على الله مني، ولا وصي أكرم على الله من وصيي على ابن أبي طالب. هذا آخر الحديث في الروضة في رواية ابن مسعود وابن عباس، وذكر بعده عن ابن عباس فقط. (۴). في الفضائل: لمن هو أدون منه عليه.(۵). في المصدر والفضائل: بعثني بالحق نبيا.تكونن له ظهيرا (١) ولا- وليا، قلت: يا رسول الله فلم لا تأمر الناس بترك مخالفته؟ قال: فبكى عليه وآله السلام حتى اغمي عليه، ثم قال: يابن عباس سبق فيهم علم ربي، والذي بعثني بالحق نبيا لا يخرج أحد ممن خالفه من الدنيا وأنكر حقه حتى يغير الله تعالى ما به من نعمة، يابن عباس، إذا أردت أن تلقى الله وهو عنك راض فاسلك طريقة على بن أبي طالب ومل معه حيث مال، وارض به إماما، وعاد من عاداه ووال من والاه، يابن عباس احذر (٢) أن يدخلك شك فيه، فإن الشك (٣) في على كفر بالله تعالى (۴). فض، يل: بالاسناد عن ابن مسعود وابن عباس مثله (۵). بيان: قوله صلى الله عليه واله: ولن يفعلوا، أي والحال أنهم لا يفعلون ذلك أبدا، قوله صلى الله عليه وآله: وإنه لاكبر عملي أي أعد ولايته أكبر أعمالي. ٨ - ب: ابن طريف (۶)، عن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تبارك وتعالى جعل (٧) الناس نصفين، فكنت في النصف الخير، ثم قسم النصف الخير ثلاثة فكتب في ثلث الخير، وما عرق في عرق سفاح قط، وما عرق في إلا- عرق نكاح كنكاح الاسلام حتى آدم (٨). توضيح: قوله صلى الله عليه واله: ثم قسم النصف الخير ثلاثة، المراد بنصف الخير أصحاب اليمين، ولعل المراد أنه قسمه نصفين حتى صارا مع أصحاب الشمال ثلاثة كما مر، أو الثلاثة باعتبار التسمية بالسابقين والمقربين، أو قسمة السابقين إلى الانبيآء، وغيرهم،(١). في المصدر والفضائل: ولا تكونن لهم ظهيرا.(٢). في الفضائل: احذر من أن يدخلك.(٣). في الروضة: فان اليسير من الشك فيه كفر.(۴). مجالس ابن الشيخ: ۶۴ - ۶۵.(۵). فضائل شاذان بن جبرئيل: ۵ - ٧، رواه عن ابن عباس فقط، الروضة: ۱۵۶، وفيهما اختلافات لفظية ذكرت بعضها.(۶). الصحيح: ظريف بالمعجمة، والرجل هو الحسن بن ظريف بن ناصح المذكور في التراجم.(٧). في المصدر: قسم. وفيه: الثلث الاخير.(٨). قرب الاسناد: ۵۳.أو إلى اولى العزم وغيرهم، وقال الفيروزآبادي: عرق في الارض: ذهب، وأعرق الشجر: اشتدت عروقه في الارض. ٩ - ل: ابن بندار، عن محمد بن جمهور الحمادي، عن صالح بن محمد البغدادي، عن سعيد بن سليمان، ومحمد بن بكار، وإسماعيل بن إبراهيم قالوا: حدثنا الفرج بن فضالة، عن لقمان بن عامر، عن أبي أمامة قال: قلت: يا رسول الله ما كان بدؤ أمرك؟ قال: دعوة أبي إبراهيم، وبشرى عيسى بن مريم، ورأت امي أنه خرج منها شئ أضاءت منه قصور الشام (١). بيان: قوله: ما كان بدؤ أمرك، أي ابتداء ظهوره، ودعوة إبراهيم عليه السلام قوله: ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك (٢) وبشارة عيسى عليه السلام قوله: ومبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد (٣). - ١٠ - ل: ابن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن عبدالجبار، عن الحسن بن على ابن فضال، عن ظريف بن ناصح، عن إبراهيم بن يحيى قال: حدثني جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: قسم الله تبارك وتعالى أهل الارض قسمين، فجعلني في خيرهما، ثم قسم النصف الآخر على ثلاثة، فكنت خير الثلاثة، ثم اختار العرب من الناس، ثم اختار قريشا من العرب، ثم اختار بني هاشم من قريش، ثم اختار بني عبد المطلب من بني هاشم، ثم اختارني من بني عبدالمطلب (۴). ١١ - ل: ابن بندار، عن مجاهد بن أعين، عن أبي بكر بن أبي العوام، عن بريدة (۵)، عن سليمان التيمي، عن سيار، عن أبي أمامة قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: فضلت بأربع: جعلت (۶) لامتي الارض مسجدا وطهورا، وأيما رجل من امتي أراد الصلاة فلم يجد(١). الخصال

۱: ۸۳.(۲). البقرة: ۱۲۹.(۳). الصف: ۶. (۴). الخصال ۱: ۱۹ و ۲۰. (۵). فی المصدر فی طبعیه: عن یزید.(۶). جعلت لی خ ل.ماء ووجد الارض فقد جعلت له مسجدا وطهورا، ونصرت بالرعب مسیرة شهر یسیر بین یدی، واحلت لامتی الغنائم، وارسلت إلی الناس کافة (۱). بیان: ظاهره أن البعثة إلی الناس کافة من خصائصه صلی الله علیه واله، وهو مخالف لما هو المشهور من أن بعض اولی العزم أیضا کانوا کذلک، ویمکن أن یحمل علی أن المراد إرساله إلی کل من فی زمانه ومن یأتی بعده من غیر نسخ لشریعته، علی أن التفضیل بتلک الامور لا ینافی شرکة غیره معه فیها والله یعلم. ۱۲ – ما: المفید، عن أحمد بن الولید، عن أبیه، عن سعد، عن عبدالله بن هارون (۲)، عن محمد بن عبدالرحمن العرزمی، عن المعلی بن هلال، عن الکلبی، عن أبی صالح، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول: أعطانی الله خمسا، وأعطی علیا خمسا: أعطانی جوامع الکلم، وأعطی علیا جوامع العلم، وجعلنی نبیا، وجعل علیا وصیا، وأعطانی الکوثر، وأعطی علیا السلسبیل، وأعطانی الوحی، وأعطی علیا الالهام، وأسری بی إلیه، وفتحت له أبواب السمآء حتی رأی ما رأیت، ونظر إلی ما نظرت إلیه، ثم قال: یا ابن عباس خالف (۳) من خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا ولیا، فوالذی بعثنی بالحق ما یخالفه أحد إلا غیر الله ما به من نعمة، وشوه (۴) خلقه قبل إدخاله النار، یا ابن عباس لا تشک فی علی فإن الشک فیه کفر (۵) یخرج عن الایمان، ویوجب الخلود فی النار (۶). ل: أبی، عن سعد، عن عبدالله بن موسی بن هارون المفتی، عن محمد بن عبدالرحمن العرزمی إلی قوله: إلی ما نظرت إلیه (۷)، ثم قال: والحدیث طویل (۸).(۱). الخصال ۱: ۹۴.(۲). هو عبدالله بن موسی بن هارون الاتی بعد ذلک.(۳). فی المصدر: یا بن عباس من خالف علیا فلا تکونن ظهیرا له ولا ولیا.(۴). أی قبح خلقه.(۵). المصدر خال عن کلمة: کفر.(۶). أمالی ابن الشیخ: ۱۱۸.(۷). فی الخصال: وفتح له أبواب السماوات، والحجب حتی نظر إلی ما نظرت إلیه.(۸). الخصال ۱: ۱۴۱، ثم قال: أخذنا موضع الحاجة، وقد أخرجته بتمامه فی کتاب المعراج.۱۳ – ل: ابن إدریس، عن أبیه، عن الاشعری، عن أبی عبدالله الرازی، عن ابن أبی عثمان، عن موسی بن بکر، عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: إن الله تبارک وتعالی اختار من الانبیاء أربعة للسیف: إبراهیم، وداود، وموسی، وأناالخبر (۱).۱۴ – ل: ابن الولید، عن الصفار وسعد معا، عن ابن عیسی والبرقی معا، عن محمد البرقی، عن محمد بن سنان، عن أبی الجارود. عن سعید بن جبیر: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: اعطیت خمسا لم یعطها أحد قبلی: جعلت لی الارض مسجدا وطهورا، و نصرت بالرعب، واحل لی المغنم، واعطیت جوامع الکلم، واعطیت الشفاعة (۲). ۱۵ – ما: المفید، عن عمر بن محمد الزیات، عن علی بن العباس، عن أحمد بن منصور الرقادی (۳)، عن محمد بن مصعب، عن الاوزاعی، عن شداد أبی عمار، عن واثلة بن الاصقع (۴). قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: إن الله اصطفی إسماعیل من ولد إبراهیم، واصطفی کنانة من بنی إسماعیل، واصطفی قریشا من بنی کنانة، واصطفی هاشما من قریش، واصطفانی من هاشم (۵). ۱۶ – ما: جماعة، عن أبی المفضل، عن محمد بن محمد بن سلیمان، عن عبدالسلام بن عبد الحمید إمام حران، عن موسی بن أعین، قال أبوالمفضل: وحدثنی نصر بن الجهم (۶)، عن محمد(۱). الخصال ۱: ۱۰۷، وللحدیث صدر وذیل ترک المصنف ذکرهما هنا لعدم الحاجة إلیهما.(۲). الخصال ۱: ۱۴۰ و ۱۴۱.(۳). هکذا فی نسخة المصنف، وفی المصدر: الرمادی وهو الصحیح، قال ابن حجر فی التقریب: ۱۶: أحمد بن منصور بن سیار البغدادی الرمادی ابوبکر ثقة حافظ، طعن فیه أبوداود لمذهبه فی الوقف فی القرآن، من الحادیة عشرة، مات سنة خمس وستین)أی بعد المأتین(وله ثلاث و ثمانون.(۴). هکذا فی نسخة المصنف، وفی المصدر: واصلة بن الاصقع، وفی کل منهما وهم و الصحیح، واثلة بن الاسقع بالسین المهملة علی ما فی التقریب وأسد الغابة وغیرهما، وقد صرح الفیروزآبادی أیضا بذلک فی القاموس فی السقع.(۵). أمالی ابن الشیخ: ۱۵۴.(۶). فی المصدر: أبوالقاسم المفید بأردبیل.ابن مسلم بن وارة (۱) عن محمد بن مسلم بن أعین (۲)، عن أبیه، عن عطاء بن السائب، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین، عن أبیه، عن جده، عن علی بن أبی طالب صلوات الله علیهم أجمعین عن النبی صلی الله علیه واله قال: اعطیت خمسا لم یعطهن نبی کان قبلی: ارسلت إلی الابیض والاسود والاحمر، وجعلت لی الارض (۳) مسجدا، ونصرت بالرعب، واحلت لی الغنائم ولم تحل لاحد – أو قال: لنبی قبلی، واعطیت جوامع الکلم، قال عطا: فسألت أبا جعفر علیه السلام

قلت: ما جوامع الکلم؟ قال: القرآن، قال أبوالمفضل: هذا حدیث حران ولم یحدث به فی هذا الطریق إلا موسی بن جعفر (۴) الحرانی (۵). أقول: الابواب مشحونهٔ بأخبار فضائله صلی الله علیه واله، وقد مر خبر جابر فی باب أسمائه صلی الله علیه وآله فی ذلک. ۱۷ - ما: ابن بسران (۶)، عن إسماعیل بن محمد الصفار، عن الحسن بن عرفهٔ، عن هاشم بن القاسم، عن سلیمان بن المغیرهٔ، عن ثابت البنانی، عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: آتی یوم القیامهٔ باب الجنهٔ فأستفتح، فیقول الخازن: من أنت؟

(۱). فی المصدر: محمد بن مسلم بن زوارهٔ، وفیه وهم، والصحیح ما فی الصلب. والرجل هو محمد بن مسلم بن عثمان بن عبدالله الرازی المعروف بابن وارهٔ بفتح الراء المخففهٔ.(۲). هکذا فی نسخهٔ المصنف، وفی المصدر: محمد بن موسی بن اعین، وهو الصحیح وهو محمد بن موسی بن أعین الجزری أبویحیی الحرانی، صرح ابن حجر فی تهذیب التهذیب ۹: ۴۷۹ أنه یروی عن أبیه، وفی ابن وارهٔ المذکور فی ۴۵۱ أنه یروی عن محمد بن موسی بن أعین الجزری. وسیأتی فی ذیل الخبر ما یؤید أیضا ذلک.(۳). فی المصدر: طهورا ومسجدا.(۴). هکذا فی النسخهٔ، والصحیح کما فی المصدر: موسی بن أعین الحرانی.(۵). أمالی ابن الشیخ: ۳۰۹.(۶). هکذا فی النسخهٔ، وفی المصدر: ابن بشران ولعله الصحیح، وسماه الطوسی فی الامالی: ۲۵۱: أبا الحسن بن علی بن محمد بن عبدالله بن بشران المعدل. أقول: ولعل کلمهٔ)ابن(قبل علی زیادهٔ من النساخ.فأقول: أنا محمد، فیقول: بک امرت أن لا أفتح لاحد قبلک (۱). ۱۸ - شی: عن زرارهٔ وحمران، عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیه السلام قال: إنی أوحیت إلیک کما أوحیت إلی نوح والنبیین من بعده فجمع له کل وحی. بیان: فی القرآن: إنا أوحینا إلیک کما أوحینا (۲) ولعل فی قرائتهم علیهم السلام کان هکذا، أو نقل للآیهٔ بالمعنی (۳)، والغرض أن المراد بالتشبیه التشبیه الکامل، فکل ما اوحی إلیهم أوحی إلیه صلی الله علیه واله. ۱۹ - جا: المراغی، عن عبدالکریم بن محمد، عن عثمان بن أبی شیبهٔ، عن مصعب، عن الاوزاعی، عن شداد أبی عمار (۴)، عن واثلهٔ قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: إن الله اصطفی من ولد إبراهیم إسماعیل، واصطفی من إسماعیل کنانهٔ واصطفی من کنانهٔ قریشا، واصطفی من قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم (۵). ۲۰ - ن: بالاسناد (۶) إلی دارم، عن الرضا، عن آبائه، عن النبی صلی الله علیه واله قال: أنا خاتم النبیین، وعلی خاتم الوصیین (۷). ۲۱ - ن: بالاسانید الثلاثهٔ (۸) عن الرضا، عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنا سید ولد آدم ولا فخر (۹).(۱). أمالی ابن الشیخ: ۲۵۲.(۲). النساء: ۱۶۲.(۳). أو وقع التصحیف من نساخ تفسیر العیاشی، ولعله أنسب لانا رأینا أن أبا جعفر علیه السلام قرء علی ما هو الموجود فی المصحف الشریف فی روایهٔ اخری وأیضا لو کانت له قراءهٔ غیر ما هو المشهور لنقلت لنا.(۴). المراغی هو أبوالحسن علی بن خالد المراغی، وعبدالکریم وصفه فی المصدر بالجبلی، ومصعب وصفه بالقرقستانی، وشداد هو ابن عبدالله القرشی ابوعمار الدمشقی.(۵). مجالس المفید: ۱۲۶، وفیه سقط.(۶). اسناد دارم مذکور فی الفصل الرابع من المقدمهٔ. راجع ج ۱: ۵۲.(۷). عیون أخبار الرضا: ۲۳.(۸). الاسانید الثلاثهٔ مذکورهٔ بتفصیلها فی الفصل الرابع من المقدمهٔ. راجع ج ۱: ۵۱.(۹). عیون أخبار الرضا: ۲۰۲. ۲۲ - ما: أبوعمرو عبدالواحد بن محمد بن مهدی، عن ابن عقدهٔ، عن الحسن بن جعفر بن مدرار، عن عمه طاهر، عن الحسن بن عمار، عن عمرو بن مرهٔ، عن عبدالله بن الحارث، عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: أنا سید ولد آدم یوم القیامهٔ ولا فخر، وأنا أول من تنشق الارض عنه ولا فخر، وأنا أول شافع وأول مشفع (۱). ۲۳ - شی: عن منصور بن حازم، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لم یزل رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إنی أخاف إن عصیت ربی عذاب یوم عظیم (۲) حتی نزلت سورهٔ الفتح فلم یعد إلی ذلک الکلام (۳). بیان: إنما لم یعد صلی الله علیه واله إلی هذا القول لقوله تعالی: لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر. ۲۴ - ل: إسماعیل بن منصور القصار، عن محمد بن القاسم بن محمد بن عبدالله العلوی (۴)، عن سلیمان بن عبدالله الدمشقی، عن أحمد بن أبان، عن عبدالعزیز بن محمد، عن موسی (۵) ابن عبیدهٔ، عن عبدالله بن دینار، عن ام هانی بنت أبی طالب قالت: قال رسول الله صلی الله علیه واله: أظهر الله تبارک وتعالی الاسلام علی یدی، وأنزل الفرقان علی، وفتح الکعبهٔ علی یدی، وفضلنی علی جمیع خلقه، وجعلنی فی الدنیا سید ولد آدم، وفی الاخرهٔ، زین القیامهٔ، و حرم دخول الجنهٔ علی الانبیاء حتی أدخلها أنا، وحرمها علی اممهم حتی تدخلها امتی، وجعل الخلافهٔ فی أهل بیتی من بعدی إلی النفخ فی

الصور، فمن كفر بما أقول فقد كفر بالله العظيم (۶).(۱). أمالى ابن الشيخ: ۱۷۰.(۲). الانعام: ۱۵.(۳). أخرجه البحرانى أيضا فى تفسير البرهان ۴: ۱۹۵. وأخرج أيضا حديث زرارة وحمران فى ج ۱: ۴۲۷.(۴). فى المصدر: عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام.(۵). فى المصدر: ابن موسى بن عبيدة، وهو مصحف، والرجل هو موسى بن عبيدة بن نشيط الربذى أبوالعزيز المدنى، ضعفه ابن حجر فى التقريب: ۵۱۳ لا سيما فى عبدالله بن دينار، توفى فى ۱۵۳. أقول: فى تضعيفه نظر.(۶). الخصال ۲: ۴۲. ۲۵ – ج: عن ابن عباس قال: خرج من المدينة أربعون رجلا من اليهود، قالوا: انطلقوا بنا إلى هذا الكاهن الكذاب حتى نوبخه فى وجهه ونكذبه، فإنه يقول: أنا رسول الله رب العالمين (۱)، فكيف يكون رسولا ـ وآدم خير منه، ونوح خير منه؟ وذكروا الانبياء عليهم السلام، فقال النبى صلى الله عليه واله لعبدالله بن سلام: التوراة بينى وبينكم، فرضيت اليهود بالتوراة، فقالت اليهود: آدم خير منك لان الله تعالى خلقه بيده ونفخ فيه من روحه، فقال النبى صلى الله عليه واله آدم النبى أبى، وقد اعطيت أنا أفضل مما اعطى آدم، فقالت اليهود: وما ذاك؟ قال: إن المنادى ينادى كل يوم خمس مرات: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله (۲)، ولم يقل آدم رسول الله، ولواء الحمد بيدى يوم القيامة، وليس بيد آدم، فقالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب فى التوراة، قال: هذه واحدة، قالت اليهود: موسى خير منك، قال النبى صلى الله عليه واله ولم؟ قالوا: لان الله عزوجل كلمه بأربعة آلاف كلمة، ولم يكمك بشىء، فقال النبى صلى الله عليه واله: لقد اعطيت أنا أفضل من ذلك، قالوا: وما ذاك؟ قال: قوله عزوجل: سبحان الذى أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله (۳) وحملت على جناح جبرئيل عليه السلام حتى انتهيت إلى السماء السابعة فجاوزت سدرة المنتهى عندها جنة المأوى، حتى تعلقت بساق العرش، فنوديت من ساق العرش: إنى أنا الله لا إله إلا أنا، السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرؤوف الرحيم و رأيته بقلبى، وما رأيته بعينى، فهذا أفضل من ذلك، فقالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب فى التوراة، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: هذا إثنان، قالوا: نوح خير منك (۴)، قال النبى صلى الله عليه واله: ولم ذلك؟ قالوا: لانه ركب فى السفينة (۵) فجرت على الجودى، قال النبى صلى الله عليه واله: لقد اعطيت أنا أفضل من ذلك، قالوا: وما ذاك؟ قال: إن الله عزوجل أعطانى (۱). فى المصدر: رسول رب العالمين.(۲). فى المصدر: وأن محمدا رسول الله.(۳). الاسراء: ۱.(۴). فى المصدر: هذه اثنتان، قالوا: نوح أفضل منك.(۵). فى المصدر: ركب السفينة.نهرا فى السمآء مجراه من تحت العرش، وعليه ألف ألف قصر لبنة من ذهب، ولبنة من فضة، حشيشها الزعفران، ورضراضها (۱) الدر والياقوت، وأرضها المسك الابيض، فذاك خير لى ولامتى، وذلك قوله تعالى: إنا أعطيناك الكوثر (۲) قالوا: صدقت يا محمد، وهو مكتوب فى التوراة، هذا خير من ذاك، قال النبى صلى الله عليه واله: هذه ثلاثة، قالوا: إبراهيم خير منك، قال: ولم ذاك؟ قالوا: لان الله اتخذه خليلا، قال النبى صلى الله عليه واله: إن كان إبراهيم خليله فأنا حبيبه محمد، قالوا: ولم سميت محمدا؟ قال: سمانى الله محمدا، وشق اسمى من اسمه، هو المحمود وأنا محمد، وامتى الحامدون (۳)، قالت اليهود: صدقت يا محمد هذا خير من ذاك، قال صلى الله عليه واله: هذه أربعة، قالت اليهود: عيسى خير منك، قال صلى الله عليه واله: ولم ذاك؟ قالوا: لان عيسى بن مريم عليه السلام كان ذات يوم بعقبة بيت المقدس فجاءته الشياطين ليحملوه، فأمر الله عزوجل جبرئيل أن اضرب بجناحك الايمن وجوه الشياطين، وألقاهم فى النار، فضرب بأجنحته وجوههم وألقاهم فى النار، قال النبى صلى الله عليه واله: أنا اعطيت أفضل من ذلك، قالوا: وما هو؟ قال: أقبلت يوم بدر من قتال المشركين وأنا جائع شديد الجوع، فلما وردت المدينة استقبلتنى امرأة يهودية وعلى رأسها جفنة، وفى الجفنة جدى مشوى، وفى كمها شئ من سكر، فقالت: الحمد لله الذى منحك السلامة، وأعطاك النصر والظفر على الاعداء، وإنى قد كنت نذرت لله نذرا إن أقبلت سالما غانما من غزاة بدر لاذبحن هذا الجدى و لاشوينه ولاحملنه إليك لتأكله، قال النبى صلى الله عليه واله: فنزلت عن بغلتى الشهباء فضربت بيدى إلى الجدى لآكله فاستنطق الله الجدى، فاستوى على أربع قوائم، وقال: يا محمد لا تأكلنى فإنى مسموم، قالوا: صدقت يا محمد هذا خير من ذاك، قال النبى صلى الله عليه واله: هذه خمسة، قالوا: بقيت واحدة، ثم نقوم من عندك، قال: هاتوا، قالوا: سليمان خير منك قال: ولم ذاك؟ قالوا: لان الله عزوجل سخر له الشياطين والانس والجن (۴) والرياح (۱). الرضراض: ما صغر

ودق من الحصى.(۲). الكوثر: ۱.(۳). وامتى الحامدون على كل حال.(۴). زاد فى المصدر: والطير. والسباع، فقال النبى صلى الله عليه وآله: فقد سخر الله لى البراق، وهو خير من الدنيا بحذافيرها، وهى دابة من دواب الجنة، وجهها مثل وجه آدمى، وحوافرها مثل حوافر الخيل، وذنبها مثل ذنب البقر، فوق الحمار ودون البغل، سرجه من ياقوتة حمراء، وركابه من درة بيضاء، مزمومة بسبعين ألف زمام (۱) من ذهب، عليه جناحان مكللان بالدر والياقوت والزبرجد، مكتوب بين عينيه إلا إله إلا الله وحده لا شريك له، محمد رسول الله، قالت اليهود: صدقت يا محمد وهو مكتوب فى التوراة، هذا خير من ذاك يا محمد، نشهد أن لا ـ إله إلا ـ الله، وأنك رسول الله، قال لهم رسول الله: لقد أقام نوح فى قومه ودعاهم ألف سنة إلا خمسين عاما، ثم وصفهم الله فقللهم فقال: وما آمن معه إلا قليل ولقد تبعنى فى سنى القليلة (۲) ما لم يتبع نوحا فى طول عمره وكبر سنه، وإن فى الجنة عشرين ومأة ألف صف، امتى منها ثمانون صفا (۳)، وإن الله عزوجل جعل كتابى المهيمن على كتبهم، الناسخ لهم، ولقد جئت بتحليل ما حرموا، وبتحريم بعض ما حللوا (۴) من ذلك، إن موسى جاء بتحريم صيد الحيتان يوم السبت حتى أن الله قال: لمن اعتدى منهم (۵): كونوا قردة خاسئين (۶) فكانوا، ولقد جئت بتحليل صيدها حتى صار صيدها حلالا، قال الله عزوجل: احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم (۷) وجئت بتحليل الشحوك كلها وكنتم لا تأكلونها، ثم إن الله عزوجل صلى على فى كتابه قال الله: إن الله وملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما (۸) ثم وصفنى الله تعالى بالرأفة والرحمة، وذكر (۱). فى المصدر: بألف زمام.(۲). فى المصدر وكتاب الاحتجاجات: ولقد تبعنى فى سنى القليلة وعمرى اليسير.(۳). الف صف خ ل صح، اقول: فى المصدر: وإن فى الجنة عشرين ومائة صف، امتى منها ثمانون صفا وهو الصحيح كما تقدم فى الاحتجاجات.(۴). فى المصدر: ما أحلوا.(۵). فى المصدر: حتى أن الله تعالى قال لمن اعدى منهم فى صيدها يوم السبت كونوا قردة خاسئين.(۶). البقرة: ۶۵. (۷). المائدة: ۹۶.(۸). الاحزاب: ۵۶. فى كتابه: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم (۱) فأنز الله (۲) عزوجل أن لا يكلمونى حتى يتصدقوا بصدقة، وما كان ذلك لنبى قط، قال الله عز وجل: يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدى نجويكم صدقة (۳) ثم وضعها عنهم بعد أن فرضها عليهم برحمته (۴). ۲۶ – سن: أبوإسحاق الثقفى، عن محمد بن مروان، عن أبان بن عثمان، عمن ذكره، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى أعطى محمدا شرائع نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام: التوحيد والاخلاص وخلع الانداد والفطرة الحنيفية (۵) السمحة، لا رهبانية ولا سياحة (۶)، احل فيها الطيبات، وحرم فيها الخبيثات، ووضع عنهم (۱). التوبة: ۱۲۸. (۲). فى المصدر: وأنزل الله. (۳). المجادلة: ۱۲.(۴). الاحتجاج: ۲۸ و ۲۹، وفيه: بعد أن افترضها عليهم برحمته ومنته، وأخرجه المصنف، أيضا فى كتاب الاحتجاجات. راجع ۹: ۲۹۸ – ۲۹۲. وذكر هنا وجها لذكر عيسى عليه السلام و أكل الجدى.(۵). والحنفية خ ل، وهو الموجود فى المصدر. والسمحة: السهلة.(۶). قد كانت الرهبانية وهى الاعتزال عن الناس إلى دير أو كهف أو مغارة للتعبد والسياحة فى الامصار وهى التعطل عن المشاغل وعدم الدخول فيما يهم المجتمع من الصناعات والتجارات ما شاعت فى النصارى، وكانت بدعة ابتدعوها فى دين المسيح عليه السلام ولم تكن فى دينه، ثم انتشرت منهم فى البلاد والمذاهب حتى جاء الاسلام، فرأى أنها جريمة تضر بالمجتمع، وتهدم أساس الحضارة، وتبطل حقوق الانسانية، ونواميس البشرية مع أن الله تعالى وضع الاديان حفظا لنواميس الاجتماع، وابقاء للنوع الانسانى، فهدم صلى الله عليه وآله أساس الرهبنة، وانقض اركانه فقال: لا رهبانية ولا سياحة ووضع أساس الدين على ما يصلح به الدنيا والاخرة، و شرع قوانين يفوز عامله فى الدارين جميعا، فلم يكن حثه على الصلاة مثلا بأكثر من حثه على التجارة والزراعة والنكاح، ولم يكن نظره إلى ما يصلح به الدنيا أقصر من نظره إلى ما يصلح الاخرة به، وكان يصف نفسه بذى العينين إيعازا إلى ذلك، هذا ما جاء به نبى الاسلام نبى الرحمة والحكمة، وأما المسلمون فلم نعلم كيفما غفلوا عن هذا النواميس الاسلامية وقوانينها وتعليم نبيهم فكيف أثر فيهم ما كان نبيهم يحذرهم عنه؟ كيف أثر فيهم تعاليم الرهبنة؟ ومن أين اعدوا من هذا الداء المزمن والسم الناقع؟ فأصبحوا مستضعفين فى الارض، مقهورين فى أيدى من كانوا يسودون عليهم فى الامس، سبحانك اللهم ما جزيتنا إلا بسوء أعمالنا وبرفضنا تعاليم نبيك، نسيناك فأنسيتنا أنفسنا، و ما تجازى إلا الكفور.إصرهم والاغلال التى كانت عليهم، فعرف فضله

بـذلک، ثم افترض علیه فیهـا الصـلاهٔ و الزکـاهٔ والصـیام والحـج والامـر بـالمعروف، والنهی عن المنکر، والحلال والحرام، و المواریث والحدود والفرائض والجهاد فی سبیل الله وزاده الوضوء، وفضـله بفاتحهٔ الکتاب، وبخواتیم سورهٔ البقرهٔ والمفصل (۱)، وأحل له المغنم والفیئ، ونصره بالرعب، وجعل له الارض مسجدا وطهورا، وأرسـله کافهٔ إلی الابیض والاسود، والجن والانس، وأعطاه الجزیهٔ، وأسر المشـرکین وفداهم، ثم کلف ما لم یکلف أحد (۲) من الانبیاء، أنزل علیه سـیفا من السـمآء فی غیر غمد، وقیل له: قاتل (۳) فی سبیل الله لاـ تکلف إلا نفسک (۴). کا: علی، عن أبیه، عن البزنطی، والعـدهٔ عن البرقی، عن إبراهیم بن محمـد الثقفی، عن محمـد بن مروان جمیعـا، عن أبان بن عثمان مثله (۵). بیان: الظاهر أن المراد بالشـرائع اصول الـدین، وقوله: التوحیـد والاخلاص و خلع الانداد بیان لها، والفطرهٔ الحنیفیـهٔ معطوف علی الشـرائع، وإنما خص علیه السـلام ما به الاشتراک بهذه الثلاثهٔ مع اشتراک کثیر من العبادات بینه صـلی الله علیه وآله وبینهم لاختلاـف الکیفیـات فیها دون هـذه الثلاثـهٔ، ویحتمل أن یکون المراد بها الاصول واصول الفروع المشترکـهٔ، وإن اختلف فی الخصوصـیات والکیفیات، وحینئذ یکون جمیع تلک الفقرات إلی قوله علیه السـلام: وزاده بیانا للشـرائع، ویشکل بالرهبانیهٔ والسـیاحهٔ إذ المشهور أن (۱). قـال الطریحی فی مجمع البحرین: فی الحـدیث فصـلت بالمفصـل، قیـل: سـمی به لکثرهٔ مـا یقع فیه من فصول التسـمیهٔ بین السور، وقیـل: لقصـر سوره، واختلف فی اوله، فقیل: من سورهٔ ق، وقیل: من سورهٔ محمـد، وقیل: من سورهٔ الفتـح، وعـن النـووی مفصـل القرآن من محمـد، و قصـاره من الضـحی إلی آخره، ومطولاـته إلی عم، ومتوسـطاته إلی الضـحی، وفی الخبـر: المفصـل ثمان وسـتون سورهٔ.(۲). أحـدا خ ل أقـول: وفی المصـدر: ثـم کلفـه مـا لـم یکلـف احـدا من الانبیـاء.(۳). النسـاء: ۸۴. فیه: فقاتل.(۴). المحاسن: ۲۸۷ و ۲۸۸. (۵). الاصول ۲: ۱۷. عـدمهما من خصائصه صـلی الله علیه وآله، إلا أن یقال: المراد عدم الوجوب، وهو مشترک، أو یقـال: إنهمـا لم یکونـا فی شـریعهٔ عیسـی علیه السـلام أیضـا، بل کانتا من مبتـدعات امته، کما یؤمی إلیه قوله تعالی: ورهبانیهٔ ابتدعوها ما کتبناها علیهم (۱) أو یقال: ذکر هذا من خصائصه صـلی الله علیه واله بین الکلام لبیان الفرق، وأما الجهاد فیمکن أن یکون واجبا علی عیسـی علیه السـلام بشـرط لم یتحقق، فلـذا لم یجاهـد، والاول أظهر، وإن کان قوله: وزاده وفضـله بالاخیر أوفق، والاصر بالکسر: الذنب، والثقل، والمراد بالاصر والاغلال التکالیف الشاقهٔ التی کانت علی الامم السالفهٔ، وخواتیم سورهٔ البقرهٔ من قوله تعالی: آمن الرسول (۲) إلی آخر السورهٔ، والمفصل من سورهٔ محمد إلی آخر القرآن. ۲۷ – قب: فارق نبینا صلی الله علیه واله جماعهٔ النبیین بمأهٔ وخمسـین خصـلهٔ، منها فی باب النبوهٔ، قوله: وخاتم النبیین (۳) وقوله: اعطیت جوامع الکلم وقوله: ارسـلت إلی الخلق کـافهٔ وبقـاء دولته: لیظهره علی الـدین کله (۴) والعجز عن الاتیـان بمثـل کتـابه: قل لئن اجتمعت الانس والجن (۵) وکان ممنوعا من الشـعر وروایته: وما علمناه الشـعر (۶) وتسـهیل شـریعته: ما جعل علیکم فی الدین من حرج (۷) وإضـعاف ثواب الطاعهٔ: من جاء بالحسنهٔ فله عشر أمثالها (۸) ورفع العـذاب: وما کان الله لیعـذبهم وأنت فیهم (۹) وفرض محبـهٔ أهل بیته: قل لا أسـئلکم علیه أجرا (۱۰) وفی باب امته: کنتم خیر امهٔ (۱۱) – هو سماکم المسلمین (۱۲) – إنما المؤمنون (۱۳) – الذین اصطفینا من عبادنا (۱۴) – هو اجتباکم الله (۱۵) – ولی الـذین آمنوا (۱۶) – هو الذی یصـلی علیکم (۱۷) – (۱). الحدید: ۲۷. (۲). البقرهٔ: ۲۸۵ و ۲۸۶.(۳). الاحزاب: ۴۰.(۴). التوبهٔ: ۳۴. والفتح: ۲۸. والصف: ۹.(۵). الاسراء: ۸۸.

(۶). یس: ۶۹. (۷). الحج: ۷۸.(۸). الانعام: ۱۶۰.(۹). الانفال: ۳۴.(۱۰). الشوری: ۲۳.(۱۱). آل عمران: ۱۱۰.

(۱۲). الحـج: ۷۸.(۱۳). الانفـال: ۲. والنـور: ۶۲.(۱۴). فـاطر: ۳۲.(۱۵). الحـج: ۷۸.(۱۶). البقرهٔ: ۲۵۵.(۱۷). الاـحزاب: ۴۳.ویستغفرون للـذین آمنوا (۱) یعنی الملائکـهٔ، وإفشـاء السـلام وإذا جـاءک الـذین یؤمنون بآیاتنـا (۲) وفی بـاب الطهـارهٔ کمـال الوضوء، والتیمم، والاستنجاء بالحجارهٔ، وإن الماء مزیل للنجاسات، وأن لا یؤثر النجاسهٔ فی الماء الکثیر، وقوله: جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا، وکـان ینام ثم یصـلی ویقول: تنام عینی ولا تنام قلبی ویقال: فرض علیه السواک، وهو قـد سنه لنا. وفی باب الصـلاهٔ: الاذان والاقامـهٔ، والجمعهٔ، والجماعهٔ، والرکوع، والسـجوتین، والتشـهد، والسـلام، وصـلاهٔ اللیل، والوتر، وصـلاهٔ الکسوفین، والاستسـقاء، وصـلوهٔ العشاء الآـخرهٔ. وفی بـاب الزکـاهٔ: حرم علیه الزکـاهٔ والصدقـهٔ، وهدیـهٔ الکـافر، وأحـل له الخمس والانفـال والغنیمـهٔ، وجعـل زکـاهٔ المال ربع

الخمس، لا ـ ربع المال. وفى باب الصيام: شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن (٣) وليلة القدر، والعيدين، وتحليل الطعام والشراب، واللمس ليال الصيام إلى وقت الصبح، وحرم صوم الوصال، وقالوا: ابيح له الوصال فى الصوم، وكتب عليه الاضحية وسنها لنا، وكذلك الفطرة على وجه. وفى باب الحج يقال: احل له دخول مكة بغير إحرام، وعقد النكاح وهو محرم، وفى باب الجهاد يمددكم ربكم (۴) وقوله نصرت بالرعب، واحلت لى الغنائم وكان إذا لبس لامته (۵) لم ينزعها حتى يقاتل، ولا يرجع إذا خرج، ولا ينهزم إذا لقى العدو وإن كثروا عليه، وإنه أفرس العالمين، وخص بالحمى. وفى باب النكاح: حرم عليه نكاح الاماء والذميات، والامساك بمن كرهت نكاحه، وحرم أزواجه على الخلق، وخص بإسقاط المهر، والعقد بلفظ الهبة، والعدد ما شآء بعد (١). غافر: ٧٠.(٢). الانعام: ۵۴.(٣). البقرة: ١٨۵.(۴). آل عمران: ١٢۵.(۵). اللامة: الدرع التخيير، والعزل عمن أراد، وكان طلاقه زائدا على طلاق امته، والواحدة من نسائه إذا أتت بفاحشة ضعف لها العذاب. أبوعبدالله عليه السلام فى قوله: لا تحل لك النسآء من بعد (١) يعنى قوله: حرمت عليكم امهاتكم (٢) الآية. وفى باب الاحكام: تخفيف الامر على امته، والقربان بغير الفضيحة، وتيسير التوبة بغير القتل، وستر المعصية على المذنب، ورفع الخطآء والنسيان وما استكره عليه، والتخيير بين القصاص والدية والعفو، والفرق بين الخطآء والعمد، والتوبة من الذنب دون إبانة العضو، وتحليل مجالسة الحائض، والانتفاع بما نالته، وتحليل تزويج نسآء أهل الكتاب لامته. وفى باب الآداب: لم يكن له خائنة الاعين، يعنى الغمز بالعين، والرمز باليد، وحرم عليه أكل الثوم على وجهه. وفى باب الآخرة وذلك أنه أول من تنشق عنه الارض، وأول من يدخل الجنة: وأنه يشهد لجميع الانبيآء بالادآء، وله الشفاعة، ولواء الحمد والحوض والكوثر، ويسأل فى غير يوم القيامة، وكل الناس يسألون فى أنفسهم، وأنه أرفع النبيين درجة، وأكثرهم امة (٣). ٢٨ – قب: كان له اثنان وعشرون خاصية: كان أحسن الخلائق: الذى خلقك فسواك (۴) وأجملهم: لقد خلقنا الانسان فى أحسن تقويم (۵) وأطهرهم: طه – ما أنزلنا (۶) وأفضلهم: وكان فضل الله عليك كبيرا (٧) وأعزهم: لقد جاءكم رسول (٨).(١). الصحيح: لا ـ يحل. راجع الاحزاب: ۵٢.(٢). النساء: ٢٢.(٣). مناقب آل أبى طالب ١: ٩٨ و ٩٩.(۴). الانفطار: ٧.(۵). التين: ۴.(۶). طه: ١ و .(٧). فى المصحف الشريف: عظيما. راجع النساء: ١١٣(٨). التوبة: ١٢٨.وأشرفهم: إنا أرسلناك (١) وأظهر معجزة: قل لئن اجتمعت الانس والجن (٢) وأهيب الناس: سنلقى فى قلوب الذين (٣) وأكملهم سعادة: عسى أن يبعثك ربك (۴) وأكرمهم كرامة: سبحان الذى أسرى (۵) وأقربهم منزلة: ثم دنى فتدلى (۶) وأقواهم نصرة: وينصرك الله نصرا (٧) وأصحهم رؤيا: لقد صدق الله رسوله الرؤيا (٨) وأكملهم رسالة: الله نزل أحسن الحديث (٩) وأحسنهم دعوة: فبشر عبادى الذين (١٠) وأعصمهم عصمة: والله يعصمك (١١) وأبعدهم صيتا: ورفعنا لك ذكرك (١٢) وأحسنهم خلقا: وإنك لعلى خلق (١٣) وأبقاهم ولاية: ليظهره على الدين كله (١۴) وأعلاهم خاصية (١۵): لعمرك (١۶) وأجلهم خليفة: إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا (١٧) وأطهرهم أولادا: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس (١٨) وإن الله تعالى وضع ثلاثة أشيآء على هوى الرسول: الصلاة: ومن آناء الليل فسبح وأطراف النهار (١٩) والشفاعة: ولسوف يعطيك ربك (٢٠) والقبلة: فلنولينك قبلة (٢١) كقول الناس: من حب فلان لفلان أنه إن أمره يتحويل القبلة لحولها، وأعطى التوراة لموسى عليه السلام، والانجيل لعيسى عليه السلام، والزبور لداود عليه السلام، وقال النبى صلى الله عليه واله: اوتيت السبع الطوال مكان التوراة، والمائين مكان الانجيل، والمثانى مكان الزبور، وفضلنى ربى بالمفصل، وإنه (١). البقرة: ١١٩. والاحزاب: ۴۵. (٢). لاسراء: ٨٨.(٣). آل عمران: ١۵١.(۴). الاسراء: ٧٩.(۵). الاسراء: ١.(۶). النجم: ٨.(٧). الفتح: ٣.(٨). الفتح: ٢٧.(٩). لزمر: ٢٣.(١٠). الزمر: ١٧ و ١٨.(١١). المائدة: ۶٧.(١٢). الشرح: ۴.(١٣). القلم: ۴.(١۴). التوبة: ٣٣، والفتح: ٢٨. الصف: ٩.(١۵). خاصة خ ل.(١۶). الحجر: ٧٢.(١٧). المائدة: ۵۵.(١٨). الاحزاب: ٣٣.(١٩). طه: ١٣٠.(٢٠). الضحى: ۵.(٢١). البقرة: ١۴۴.شاركه مع نفسه فى عشرة مواضع: ولله العزة ولرسوله (١) – أطيعوا الله وأطيعوا الرسول (٢) – ومن يعص الله ورسوله (٣) – إن الذين يؤذون الله ورسوله (۴) – استجيبوا لله وللرسول (۵) – وينصرون الله ورسوله (۶) – إذا نصحوا لله ولرسوله (٧)– فأذنوا بحرب من الله ورسوله (٨) – فآمنوا بالله ورسوله (٩) – ومن يتول الله ورسوله (١٠) ومن جلالة قدره أن الله نسخ بشريعته سائر الشرايع، ولم ينسخ شريعته (١١)، ونهى الخلق أن يدعوه باسمه: لا تجعلوا دعآء الرسول بينكم كدعآء بعضكم بعضا (١٢)

وإنما كان ينبغي أن يـدعى (١٣) له: يـا أيهـا الرسول، يا أيها النبي، ولم يأذن بالجهر عليه: يا أيها الـذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي (١٤) وإن الله تعالى أرسل سائر الانبيآء إلى طائفة دون اخرى، قوله: وما أرسلنا من نبي إلا بلسان قومه (١٥) كما قال: (١). المنافقون: ٨.(٢). النساء: ٥٩. المائدة: ٩٢. النور: ٥٤. محمد: ٣٣. التغابن: ١٢.(٣). النساء: ١٤. الاحزاب: ٣۶. الجن: ٢٣.(۴). الاحزاب: ٥٧.(٥). الانفال: ٢۴.(۶). الحشر: ٨.(٧). هكـذا في النسخة ومصـدره، والصـحيح كما في المصحف الشريف: ورسوله. راجع التوبة: ٩١.(٨). البقرة: ٢٧٩.(٩). الاعراف: ١٥٨. التغابن: ٨. (١٠). المائدة: ٥٩.(١١). أي بارسال نبي بعده، فانه خاتم النبيين.(١٢). النور: ۶٣.(١٣). في المصـدر: أن يدعو له.(١۴). الحجرات: ٢.(١٥). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: من رسول. راجع ابراهيم: ۴إنا أرسلنا نوحا إلى قومه (١) – وإلى عاد أخاهم هودا (٢) – وإلى ثمود أخاهم صالحا (٣) قرية واحدة لم يكمل (۴) له أربعين بيتا وإلى مدين أخاهم شعيبا (٥) ولم تكمل أربعين بيتا ثم أرسلنا موسى وأخاه هارون (۶) إلى مصر وحدها، وأرسل إبراهيم عليه السلام بكوثى (٧)، وهي قرية من السواد، وكان بعده لاسحاق عليه السلام، ويعقوب عليه السلام في أرض كنعان، ويوسف عليه السلام في أرض مصر، ويوشع عليه السلام إلى بني إسرآئيل في البرية، وإلياس عليه السلام في الجبال، وأرسل نبينا صلى الله عليه واله إلى الناس كافة قوله: نـذيرا للبشر (٨) وإلى الجن أيضا قوله: وإذ صرفنا إليك نفرا من الجن (٩) وإلى الشياطين أيضا، قال صلى الله عليه واله: إن الله أعانني على شيطان حتى أسلم على يدي. قوله: وما أرسلناك إلا كافة (١٠) وقال قوله صلى الله عليه واله: بعثت إلى الاحمر والاسود والابيض وقال صلى الله عليه واله: بعثت إلى الثقلين (١١) وإنه علق خمسة أشيآء باتباعه: المحبة (١٢) فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم (١٣).(١). نوح: ١.(٢). الاعراف: ۶٥. هود: ٥٠.(٣). الاعراف: ٧٣. هود: ۶١.(۴). في المصدر: لم تكمل.(٥). الاعراف: ٨٥ هود: ٨۴. العنكبوت: ٣۶.(۶). المؤمنون: ۴٥.(٧). كوثى العراق كوثيان: أحدهما كوثى الطريق، والاخر كوثى ربى، وبها مشهد ابراهيم الخليل عيله السلام وبها مولده، وهما من أرض بابل، وبها طرح إبراهيم عليه السلام في النار، وهما ناحيتان. قاله ياقوت.(٨). المدثر: ٣۶.(٩). الاحقاف: ٢٩.(١٠). سبأ: ٢٨.(١١). الثقل محركة: متاع السفر وحشه، وكل شئ نفيس مصون، ومنه الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي قاله الفيروزآبادي في القاموس، وقال الجزري في النهاية: فيه: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي سماهما ثقلين، لان الاخذ بهما والعمل بهما ثقيل، ويقال لكل خطير: ثقل، فسماهما ثقلين إعظاما لقدرهما وتفخيما لشأنهما.(١٢). والمغفرة ظ.(١٣). آل عمران: ١. والفلاح: فاتبعوه لعلكم تفلحون (١) والهداية: فمن تبع هداي فلا يضل ولا يشقى (٢) والرحمة: فسأكتبها للذين (٣) الآية (۴)، وإنه مدح كل عضو من أعضائه: نفسه: لا تكلف إلا نفسك (٥) رأسه: يا أيها المدثر (۶) شعره: والليل إذا سجى (٧) عينه: ولا تمدن عينيك (٨) بصره: ما زاغ البصر (٩) اذنه: ويقولون: هو اذن (١٠) لسانه: فإنما يسرناه بلسانك (١١) كلامه: وما ينطق عن الهوى (١٢) وجهه: قد نرى تقلب وجهك (١٣) خده: ولا تصعر خدك (١۴) فؤاده: ما كذب الفؤاد (١٥) قلبه: على (١). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف: واتبعوه لعلكم تهتدون راجع الاعراف: ١٥٨.(٢). هكذا في الكتاب ومصدره، والصحيح كما في المصحف الشريف فمن اتبع راجع طه: ١٢٣.(٣). الاعراف: ١٣٩.(۴). زاد في المصدر بعد ذلك، المقام أربعة: مقام الشوق لشعيب حيث بكى من خوف الله، ومقام السلام لابراهيم)إذ جاء ربه بقلب سليم(ومقام المناجاة لموسى)وقربناه نجيا(ومقام المحبة للنبي صلى الله عليه وآله)فكان قاب قوسين(. وسمى الله تعالى نوحا شكورا:)إنه كان عبدا شكورا(وإبراهيم حليما:)إن ابراهيم لحليم(وموسى كليما:)وكلم الله موسى تكليما(وجمع له كما جمع لنفسه فقال:)إن الله بالناس لرؤوف رحيم(وله)بالمؤمنين رؤف رحيم(قيل: هما واحد، وقيل: الرؤف شدة الرحمة، رؤف بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، رؤف بأقربائه، رحيم بأصحابه، رؤف بعترته، رحيم بامته، رؤف بمن رآه، رحيم بمن لم يره، وإنه مدح اه. (٥). النساء: ٨۴.(۶). المدثر: ١.(٧). الضحى: ٢.(٨). طه: ١٣١.(٩). النجم: ١٧.(١٠). التوبة: ۶١. أقول: بل قوله تعالى:)قل اذن خير لكم(.(١١). مريم: ٩٧. الدخان: ٥٨.(١٢). النجم: ٣.(١٣). البقرة: ١۴۴.(١۴). لقمان: ١٨، أقول: ذلك قول لقمان لابنه.(١٥). النجم: ١١.صفحه : ٣٣٩قلبك (١) صدره: ألم نشرح لك صدرك (٢) ظهره: الذي أنقض ظهرك (٣) يده: ولا تجعل يدك (۴) قيامه: حين تقوم (٥)

صوته: فوق صوت النبی (۶) رجله: طه - ما أنزلنا (۷) یعنی طأ الارض بقدمیک، روحه: لعمرک إنهم لفی سکرتهم یعمهون (۸) خلقه: وإنک لعلی خلق عظیم (۹) ثوبه: وثیابک فطهر (۱۰) علمه: وعلمک ما لم تکن تعلم (۱۱) صلاته: فتهجد به نافلهٔ لک (۱۲) صومه: إن لک فی النهار (۱۳) کتابه: وإنه لکتاب عزیز (۱۴) دینه: دینهم الذی ارتضی لهم (۱۵) امته: کنت خیر امهٔ (۱۶) قبلته: فلنولینک قبلهٔ (۱۷) بلده: لا اقسم بهذا البلد (۱۸) قضایاه: إذا قضی الله ورسوله (۱۹) جنده: والعادیات ضبحا (۲۰) عزته: ولله العزهٔ ولرسوله (۲۱) عصمته: والله یعصمک من الناس (۲۲) شفاعته: فلعلک ترضی (۲۳) صلابته: برائهٔ من الله و رسوله (۲۴) وصیه: إنما ولیکم الله ورسوله (۲۵) أهل بیته: لیذهب (۲۶) عنکم الرجس أهل البیت (۲۷).(۱). البقرهٔ: ۹۷. الشعراء: ۱۹۴.(۲). الشرح: ۱.(۳). الشرح: ۳.(۴). الاسراء: ۲۹.(۵). الشعراء: ۲۱۸.(۶). الحجرات: ۲.(۷). طه: ۱ و ۲.(۸). الحجر: ۷۲.(۹). القلم: ۴.(۱۰). المدثر: ۴.(۱۱). النساء: ۱۱۳.(۱۲). الاسراء: ۷۹.(۱۳). المزمل: ۷.

(۱۴). فصلت: ۴۱.(۱۵). النور: ۵۵.(۱۶). آل عمران: ۱۱۰.(۱۷). البقرهٔ: ۱۴۴.(۱۸). البلد: ۱.(۱۹). الاحزاب: ۳۶.(۲۰). العادیات: ۱.(۲۱). المنافقون: ۸.(۲۲). المائدهٔ: ۶۷.(۲۳). هکذا فی الکتاب ومصدره، والصحیح کما فی لمصحف الشریف)لعلک ترضی(راجع طه: ۱۳۰.(۲۴). التوبهٔ: ۱.(۲۵). المائدهٔ: ۵۵.(۲۶). الاحزاب: ۳۳.(۲۷). مناقب آل أبی طالب ۱: ۱۵۹ و ۱۶۰. وفی دلالهٔ بعض الایات علی المدح نظر.۲۹ - شی: عن سلیمان بن خالد قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: قول الناس لعلی علیه السلام: إن کان له حق فما منعه أن یقوم به؟ قال: فقال: إن الله لم یکلف هذا إلا إنسانا واحدا: رسول الله صلی الله علیه واله، قال: فقاتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسک وحرض المؤمنین (۱) فلیس هذا إلا للرسول، وقال لغیره: إلا متحرفا لقتال أو متحیزا إلی فئهٔ (۲) فلم یکن یومئذ فئهٔ یعینونه علی أمره (۳). ۳۰ - شی: عن زید الشحام، عن جعفر بن محمد قال: ما سأل رسول الله صلی الله علیه واله شیئا قط فقال: لا، إن کان عنده أعطاه، وإن لم یکن عنده قال: یکون إن شآء الله، ولا کافئ بالسیئهٔ قط، وما ألقی (۴) سریهٔ مذ نزلت علیه فقاتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسک إلا ولی بنفسه (۵). ۳۱ - شی: أبان، عن أبی عبدالله علیه السلام لما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه واله: لا تکلف إلا نفسک قال (۶): کان أشجع الناس من لاذ برسول الله علیه وآله السلام (۷). بیان: أی کان علیه السلام بحیث یکون أشجع الناس من لحق به ولجأ إلیه، لانه کان أقرب الناس وأجرأهم علیهم، کما روی عن أمیر المؤمنین أنه کان یقول: کنا إذا احمر البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه واله، فما یکون أحد أقرب إلی العدو منه. ۳۲ - شی: عن الثمالی، عن عیص، عن أبی عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه واله: کلف ما لم یکلف أحد أن یقاتل فی سبیل الله وحده، وقال: حرض المؤمنین علی القتال وقال: إنما کلفتم الیسیر من الامر أن تذکروا الله (۸). (۱). النساء: ۸۴.(۲). الانفال: ۱۶.(۳). تفسیر العیاشی: مخطوط. وأخرجه البحرانی فی تفسیر البرهان ۱: ۳۹۸ وفیه: ان الله لا یکلف هذا لانسان واحد الا رسول الله صلی الله علیه وآله وأورد نحوه فی حدیث باسناد آخر فی ج ۲: ۷۰.(۴). فی تفسیر البرهان: وما لقی.(۵). تفسیر العیاشی: مخطوط. وأخرجه البحرانی أیضا فی البرهان ۱، ۳۹۸.(۶). کذا.(۷). تفسیر العیاشی: مخطوط، وأخرجهما البحرانی أیضا فی البرهان ۱: ۳۹۸.

(۸). تفسیر العیاشی: مخطوط، وأخرجهما البحرانی أیضا فی البرهان ۱: ۳۹۸. ۳۳ - ارشاد القلوب: بالاسناد یرفعه إلی الامام موسی بن جعفر علیه السلام قال: قال: حدثنی أبی جعفر، عن أبیه، قال: حدثنی أبی علی، قال: حدثنی أبی الحسین بن علی ابن أبی طالب علیه السلام قال: بینما أصحاب رسول الله صلی الله علیه واله جلوس فی مسجده بعد وفاته علیه السلام یتذاکرون فضل رسول الله صلی الله علیه واله إذ دخل علینا حبر من أحبار یهود أهل الشام (۱) قد قرأ التوراهٔ والانجیل والزبور، وصحف إبراهیم والانبیآء، وعرف دلائلهم، فسلم علینا وجلس، ثم لبث هنیئهٔ، ثم قال: یا امهٔ محمد ما ترکتم لنبی درجهٔ ولا لمرسل فضیلهٔ إلا وقد تحملتموها (۲) لنبیکم، فهل عندکم جواب إن أنا سألتکم؟ فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام: سل یا أخا الیهود ما أحببت (۳) فإنی اجیبک عن کل ما تسأل بعون الله تعالی ومنه (۴)، فوالله ما أعطی الله عزوجل نبیا ولا مرسلا درجهٔ ولا فضیلهٔ إلا وقد جمعها لمحمد صلی الله علیه واله، وزاده علی الانبیآء والمرسلین أضعافا مضاعفهٔ، ولقد کان رسول الله صلی الله علیه واله إذا ذکر لنفسه فضیلهٔ قال: ولا فخر وأنا أذکر لک الیوم من

فضله من غير إزرآء (۵) على أحد من الانبيآء ما يقر الله به أعين المؤمنين، شكرا لله على ما أعطى محمدا صلى الله عليه واله الآن (۶)، فاعلم يا أخا اليهود إنه كان من فضله عند ربه تبارك وتعالى وشرفه ما أوجب المغفرة والعفو لمن خفض الصوت عنده، فقال جل ثنآؤه فى كتابه: إن الذين يغضون أصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتوقى لهم مغفرة وأجر عظيم (۷) ثم قرن طاعته بطاعته فقال: ومن يطع الرسول فقد أطاع الله (۸) ثم قربه من قلوب المؤمنين وحببه إليهم، (۱). فى المصدر: من أحبار اليهود من أهل الشام.(۲). نحلتموها خ ل.(۳). عما أحببت خ ل.(۴). فى المصدر: ومشيته.(۵). فى المصدر: وأنا ذاكر لك اليوم من فضائله من غير ازراء منى.(۶). فى المصدر: وزاده عليهم الان.(۷). الحجرات: ۳.(۸). النساء: ۸۰.وكان يقول صلى الله عليه واله: حبى خالط (۱) دمآء امتى فهم يؤثرونى على الآباء وعلى الامهات وعلى أنفسهم ولقد كان أقرب الناس (۲) وأرؤفهم، فقال تبارك وتعالى: لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم (۳) وقال عزوجل: النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه امهاتهم (۴) والله لقد بلغ من فضله صلى الله عليه واله فى الدنيا ومن فضله صلى الله عليه واله فى الآخرة ما تقصر عنه الصفات، ولكن اخبرك بما يحمله قلبك، ولا يدفعه عقلك ولا تنكره بعلم إن كان عندك، لقد بلغ من فضله صلى الله عليه واله أن أهل النار يهتفون ويصرخون بأصواتهم ندما أن لا يكونوا أجابوه فى الدنيا، فقال الله عزوجل: يوم تقلب وجوههم فى النار يقولون يا ليتنا أطعنا الله وأطعنا الرسولا (۵) ولقد ذكره الله تبارك وتعالى مع الرسل فبدأ به وهو آخرهم لكرامته صلى الله عليه واله، فقال جل ثناؤه: وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح (۶) وقال: إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده (۷) والنبيون قبله (۸)، فبدأ به وهو آخرهم، ولقد فضله الله على جميع الانبياء، وفضل امته على جميع الامم فقال عز وجل: كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر (۹) فقال اليهودى: إن آدم عليه السلام أسجد الله عزوجل له ملائكته، فهل فضل لمحمد صلى الله عليه واله مثل ذلك (۱۰)؟ فقال عليه السلام: قد كان ذلك، ولئن أسجد الله لآدم ملائكته فإن ذلك لما أودع الله عزوجل صلبه من الانوار والشرف، إذ كان هو الوعاء، ولم يكن سجودهم عبادة له، وإنما كان سجودهم طاعة لامر الله عزوجل وتكرمة وتحية، مثل السلام من الانسان على الانسان، واعترافا لآدم عليه السلام بالفضيلة، وقد أعطى الله محمد صلى الله عليه واله أفضل من ذلك، وهو أن الله صلى عليه، وأمر ملائكته أن يصلوا

(۱). فى المصدر: خالط حبى دماء امتى فانهم.(۲). فى المصدر: أرحم الناس.(۳). التوبة: ۱۲۸.(۴). الاحزاب: ۶.

(۵). الاحزاب: ۶۶.(۶). الاحزاب: ۷.(۷). النساء: ۱۶۳.(۸). من قبله خ ل.(۹). آل عمران: ۱۱۰.(۱۰). فى المصدر: بمثل ذلك.عليه، وتعبد جميع خلقه بالصلاة عليه إلى يوم القيامة، فقال جل ثناؤه: إن الله وملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما (۱) فلا يصلى عليه أحد فى حياته ولا بعد وفاته إلا صلى الله عليه بذلك عشرا، وأعطاه من الحسنات عشرا، بكل صلاة صلى عليه، ولا يصلى عليه أحد بعد وفاته إلا وهو يعلم بذلك ويرد على المصلى والمسلم مثل ذلك، ثم إن الله عزوجل جعل دعاء امته فيما يسألون ربهم جل ثناؤه موقوفا عن الاجابة (۲) حتى يصلوا فيه عليه صلى الله عليه واله، فهذا أكبر وأعظم مما أعطى الله آدم عليه السلام، ولقد أنطق الله عزوجل صم الصخور والشجر بالسلام والتحية له، وكنا نمر معه صلى الله عليه واله فلا يمر بشعب (۳) ولا شجر (۴) إلا قالت: السلام عليك يا رسول الله، تحية له، وإقرار بنبوته صلى الله عليه واله، وزاده الله عزوجل تكرمة بأخذ ميثاقه قبل النبيين، وأخذ ميثاق النبيين بالتسليم والرضا والتصديق له، فقال جل ثناؤه: وإذ أخذنا من النبين ميثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهيم (۵) وقال عزوجل: وإذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال: أقررتم و أخذتم على ذلكم إصرى (۶) قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معكم من الشاهدين (۷) و قال الله عزوجل: النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم (۸) وقال الله تعالى: ورفعنا لك ذكرك (۹) فلا يرفع رافع صوته بكلمة الاخلاص: بشهادة أن لا إله إلا الله حتى يرفع صوته معها بأن محمدا رسول الله فى الاذان والاقامة والصلاة (۱۰) والاعياد والجمع ومواقيت الحج وفى كل خطبة حتى فى خطب النكاح وفى الادعية، ثم ذكر اليهودى مناقب الانبيآء وأمير المؤمنين عليه السلام يثبت للنبى صلى الله عليه واله ما هو أعظم منها، تركنا

ذكرها طلبا (١). الاحزاب: ۵۶.(٢). فى المصدر: موقوفا من إجابته.(٣). فى المصدر: يعشب ولعله أظهر.(۴). ولا شجرة خ ل.(۵). الاحزاب: ٧.(۶). أى عهدى.(٧). آل عمران: ٨١.(٨). الاحزاب: ۶.(٩). الشرح: ۴.(١٠). والصلوات خ ل. للاختصار حتى وصل إلى أن قال اليهودى: فإن الله عزوجل ناجى (١) موسى على جبل طور سيناء بثلاثمائة وثلاثة عشر كلمة (٢) يقول لها فيها: يا موسى إنى أنا الله فهل فعل بمحمد شيئا من ذلك؟ قال على عليه السلام: لقد كان كذلك ومحمد صلى الله عليه واله (٣) ناجاه الله جل ثناؤه فوق سبع سماوات رفعه عليهن، فناجاه فى موطنين: أحدهما عند سدرة المنتهى، وكان له هناك مقام محمود، ثم عرج به حتى انتهى إلى ساق العرش (۴)، فقال عزوجل: ثم دنى فتدلى (۵) ودنى له رفرفا أخضر اغشى (۶) عليه نور عظيم حتى كان فى دنوه كقاب قوسين أو أدنى، وهو مقدار ما بين الحاجب إلى الحاجب، وناجاه بما ذكره الله عزوجل فى كتابه، قال تعالى: لله ما فى السموات وما فى الارض وإن تبدوا ما فى أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشآء ويعذب من يشآء (٧) وكانت هذه الآية قد عرضت على سائر الامم من لدن آدم إلى أن بعث محمد صلى الله عليه واله فأبوا جميعا أن يقبلوها (٨) من ثقلها، وقبلها محمد (٩)، فلما رأى الله عزوجل منه ومن امته القبول خفف عنه ثقلها، فقال الله عزوجل: آمن الرسول بما انزل إليه من ربه ثم إن الله عزوجل تكرم على محمد، وأشفق (١٠) على امته من تشديد الآية التى قبلها هو وامته فأجاب عن نفسه وامته فقال: والمؤمنون كل امن (١). فى المصدر: نادى.(٢). فى المصدر: بعد قوله: كلمة: مع كل كلمة يقول له: يا موسى.(٣). ومحمدا خ ل.(۴). فى المصدر: حتى انتهى به إلى ساق العرش. وقال.(۵). النجم: ٨.(۶). فى النهاية: فى حديث ابن مسعود فى قوله تعالى:)لقدر أى من آيات ربه الكبرى(قال رأى رفرفا أخضر سد الافق، أى بساطا، وقيل: فراشا. انتهى. وفى المصدر: ناله رفرف أخضر غشى عليه.(٧). البقرة: ٢٨۴.(٨). أى المحاسبة: بما يخفوه فى أنفسهم وما يضمرون والعقاب عليه.(٩). فى المصدر: وقبلها محمد صلى الله عليه وآله وامته.(١٠). أشفق عليه: حاذر وخاف. وحنا وعطف. ولعل المراد هو الثانى.بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين أحد من رسله فقال الله عزوجل: لهم المغفرة والجنة إذا فعلوا ذلك، فقال النبى صلى الله عليه واله: سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير يعنى المرجع فى الآخرة، فأجابه قد فعلت بتائبى امتك قد أوجبت لهم المغفرة، ثم قال الله تعالى: أما إذا قبلتها أنت وامتك وقد كانت عرضت (١) من قبل على الانبيآء والامم فلم يقبلوها فحق على أن أرفعها عن امتك، فقال الله تعالى: لا يكلف الله نفسا إلا وسعها لها ما كسبت من خير وعليها ما اكتسبت من شر، ثم ألهم الله عزوجل نبيه أن قال: ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا فقال الله سبحانه: أعطيتك لكرامتك يا محمد، إن الامم السالفة كانوا إذا نسوا ما ذكروا (٢) فتحت عليهم أبواب عذابى (٣)، و رفعت ذلك عن امتك، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته على الذين من قبلنا يعنى بالآصار الشدائد التى كانت على الامم ممن كان قبل محمد، فقال عزوجل: لقد رفعت عن امتك الآصار التى كانت على الامم السالفة، وذلك أنى جعلت على الامم أن لا أقبل (۴) فعلا إلا فى بقاع الارض التى اخترتها لهم وإن بعدت، وقد جعلت الارض لك ولامتك طهورا ومسجدا، فهذه من الآصار وقد رفعتها عن امتك، وقد كانت الامم السالفة تحمل قرابينها على أعناقها إلى بيت المقدس، فمن قبلت ذلك منه أرسلت على قربانه نارا تأكله، وإن لم أقبل ذلك منه رجع به مثبورا (۵)، وقد جعلت قربان امتك فى بطون فقرائها ومساكينها، فمن قبلت ذلك منه اضاعف له الثواب أضعافا مضاعفة، وإن لم أقبل (۶) ذلك منه رفعت عنه به عقوبات الدنيا، وقد رفعت لك عن امتك وهى من الآصار التى كانت (٧)، وكانت الامم السالفة مفروضا عليهم صلاتها (٨) فى كبد(١). فى المصدر: من قبل عرضتها.(٢). ما ذكروا به خ ل.(٣). فلعله كان يجب عليهم أن يتحفظوا من النسيان والخطاء.(۴). فى المصدر: لا أقبل منهم فعلا.(۵). أى مطرودا خائبا.(۶). فى المصدر: ومن لم أقبل.(٧). فى المصدر: كانت على الامم السالفة.(٨). صلواتها خ ل.الليل (١) وأنصاف النهار، وهى من الشدائد التى كانت (٢)، وقد رفعتها عن امتك، وفرضت عليهم صلاتهم فى أطراف الليل والنهار فى أوقات نشاطهم، وكانت الامم السالفة مفروضا عليهم خمسون صلاة فى خمسين وقتا، وهى من الآصار التى كانت عليهم، وقد رفعتها عن امتك، وكانت الامم السالفة حسنتهم بحسنة واحدة، وسيئتهم بسيئة واحدة، وجعلتك لامتك الحسنة بعشر أمثالها، والسيئة بواحدة (٣)، وكانت الامم السالفة إذا نوى أحدهم حسنة لم تكتب لهم (۴)، وإذا هم بالسيئة كتبتها عليهم

(۵) و إن لم يفعلها، وقد رفعت ذلك عن امتك، فإذا هم أحدهم بسيئة ولم يعملها لم تكتب عليه، وإذا هم أحدهم بحسنة ولم يعملها كتبت له حسنة، وكانت الامم السالفة إذا أذنبوا كتبت ذنوبهم على أبوابهم، وجعلت توبتهم من الـذنب أن احرم عليهم بعد التوبة (۶) أحب الطعام إليهم، وكانت الامم السالفة يتوب أحدهم من الذنب الواحد المائة سنة، و المأتى سنة، ثم لم أقبل توبته دون أن اعاقبه فى الدنيا بعقوبة، وقد رفعت ذلك عن امتك، وإن الرجل من امتك ليذنب المائة سنة ثم يتوب ويندم طرفة عين فأغفر له ذلك كله و أقبل توبته، وكانت الامم السالفة إذا أصابهم إذا (۷) نجس قرضوه من أجسادهم، وقد جعلت الماء طهورا لامتك من جميع الانجاس، والصعيد فى الاوقات، وهذه الآصار (۸) التى كانت عليهم رفعتها عن امتك. قال رسول الله صلى الله عليه واله: اللهم إذ قد فعلت ذلك بى فزدنى، فألهمه الله سبحانه أن قال: (۱). أى وسطها. والانصاف جمع النصف.(۲). فى المصدر: كانت عليهم.(۳). فى المصدر: بسيئة واحدة.(۴). له خ ل وهو الموجود فى المصدر.(۵). عليه خ ل، وهو الموجود فى المصـدر، وفيه: وإن لم يعملها.(۶). المصدر خال عن قوله: بعد التوبة.(۷). أذى نجس خ ل. وفى المصـدر: أصـابتهم أدنى نجس.(۸). فى المصـدر: وهـذه من الاصار.ربنا ولا تحملنا ما لا طاقـة لنـا به قـال الله عزوجل: قـد فعلت ذلك بامتك، وقـد رفعت عنهم عظيم بلايا الامم، وذلك حكمى فى جميع الامم أن لا اكلف نفسـا فوق طاقتها (۱)، قـال: واعف عنـا واغفر لنـا وارحمنـا أنت مولانـا قـال: قال الله تعالى: قـد فعلت ذلك بتائبى امتك (۲)، ثم قال: فانصـرنا على القوم الكـافرين (۳) قـال الله عزوجـل: قـد فعلت ذلـك، وجعلت امتـك يا محمـد كالشامـة البيضاء فى الثور الاسود، هم القادرون، وهم القاهرون، يستخدمون ولا يستخدمون لكرامتك (۴)، وحق على أن اظهر دينـك على الاديـان حتى لا يبقى فى شـرق الارض ولا غربها دين إلا دينك، ويؤدون إلى أهل دينك الجزيـة وهم صاغرون، ولقـد رآه نزلة اخرى - عند سدرة المنتهى - عندها جنة المأوى - إذ يغشـى السدرة ما يغشـى - ما زاغ البصـر وما طغى - لقد رأى من آيات ربه الكبرى (۵) فهذا أعظم يا أخا اليهود من مناجاته لموسى عليه السلام على طور سيناء، ثم زاد الله لمحمد صلى الله عليه واله (۶) أن مثل النبيين فصلى بهم وهم خلفه يقتدون به، ولقـد عـاين تلـك الليلـة الجنـة والنار، وعرج به إلى سـماء سـماء، فسـلمت عليه الملائكـة، فهـذا أكثر من ذلك. قال اليهودى: فإن الله عزوجل ألقى على موسـى محبـة منه، فقال عليه السـلام له: لقـد كان كـذلك، ومحمد صـلى الله عليه واله ألقى عليه محبة منه، فسـماه حبيبـا، وذلـك أن الله تعـالى جـل ثناؤه أرى إبراهيم صورة محمـد وامته، فقال: يا رب ما رأيت من امم الانبياء أنور ولا أزهر من هـذه الامـة، فمن هـذا؟ فنودى هذا محمد حبيبى، لا حبيب لى من خلقى غيره، أجريت ذكره قبل أن أخلق سـمائى (۷) وأرضى وسميته نبيا وأبوك آدم يومئذ من الطين، و(۱). ولعل الاصار التى سـبقت ذكرها لم تكن فوق طاقتهم، وكانوا يطيقونها بخلاف هـذه الامة، فانهم كانوا أضعف من هؤلاء طاقة.(۲). فى المصـدر: تباهى للامم بدل قوله: بتائبى امتك. وكذا فيما تقدم.(۳). البقرة: ۲۸۴ - ۲۸۶.(۴). فى المصدر: ولا يخدمون لكرامتك على.(۵). النجم: ۱۳ - ۱۸.(۶). محمدا خ ل وهو الموجود فى المصدر.(۷). فى المصدر: أحبيته قبل أن أخلق سمائى.أجريت فيه روحه (۱)، (ولقد القيت أنت معه فى الذروة الاولى)۲(وأقسم بحياته فى كتابه، فقال جل ثناؤه: لعمرك إنهم لفى سـكرتهم يعمهون)۳(أى وحياتك يا محمـد، وكفى بهـذا رفعـة وشـرفا من الله عز وجل ورتبـة، قال اليهودى: فأخبرنى عما فضل الله به امته على سائر الامم، قال عليه السـلام: لقد فضل الله امته صـلى الله عليه واله على سائر الامم بأشياء كثيرة أنا أذكر لك منها قليلاـ من كثير، من ذلـك قول الله عزوجل: كنتم خير امـة اخرجت للناس)۴(ومن ذلـك أنه إذا كان يوم القيامـة وجمع الله الخلق فى صعيـد واحـد سـأله الله عزوجل النبيين هل بلغتم؟ فيقولون: نعم، فيسأل الامم فيقولون: ما جاءنا من بشـير ولا نـذير، فيقول الله جل ثناؤه وهو أعلم بـذلك للنبيين: من شـهداء كم اليوم؟ فيقولون: محمـد و امته، فتشـد لهم امة محمد بالتبليغ، وتصدق شـهادتهم، وشـهادة)۵(محمد صـلى الله عليه واله فيؤمنون عند ذلك، وذلك قوله تعالى: لتكونوا شـهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شـهيدا)۶(يقول: يكون محمـد عليكم شـهيدا أنكم قـد بلغتم الرسالـة، ومنهـا أنهم أول النـاس حسابا، وأسـرعهم دخولا إلى الجنـة قبل سائر الامم كلها. ومنها أيضا أن الله عزوجل فرض عليهم فى الليل والنهار خمس صـلوات فى خمسـة أوقات: اثنتان بالليل، وثلاث بالنهار، ثم جعل هذه الخمس صـلوات تعدل خمسـين صلاة، وجعلها كفارة خطاياهم، فقال عزوجل: إن الحسنات يذهبن السيئات)۷(يقول: صلاة الخمس

تکفر الذنوب ما اجتنبت)٨(الکبائر. ومنها أیضا أن الله تعالی جعل لهم الحسنهٔ الواحدهٔ التی یهم بها العبد ولا یعملها (١). روحا خ ل. وهو الموجود فی المصدر.(٢). المصدر خال عما وضعناه بین الهلالین.(٣). الحجر: ٧٢.(۴). آل عمران: ١١٠.(۵). وتصدق شهاداتهم محمد صلی الله علیه وآله خ ل.(۶). البقرهٔ: ١۴٣.(٧). هود: ١١۴.(٨). ما اجتنب العبد خ ل، وهو الموجود فی المصدر.حسنهٔ واحدهٔ یکتبها له، فإن عملها کتبت (١) له عشر حسنات وأمثالها إلی سبعمائهٔ ضعف فصاعدا. ومنها أن الله عز وجل یدخل الجنهٔ من أهل هذه الامهٔ سبعین ألفا بغیر حساب، ووجوههم (٢) مثل القمر لیلهٔ البدر، والذین یلونهم علی أحسن ما یکون الکوکب (٣) الدری فی افق السماء، والذین یلونهم علی أشد کوکب فی السماء إضاءهٔ، ولا اختلاف بینهم ولا تباغض بینهم. ومنها أن القاتل منهم عمدا إن شاء أولیاء المقتول (۴) أن یعفوا عنه فعلوا، وإن شاؤوا قبلوا الدیهٔ، وعلی أهل التوراهٔ وهم أهل دینک (۵) یقتل القاتل ولا یعفی عنه، ولا تؤخذ منه دیهٔ، قال الله عزوجل: ذلک تخفیف من ربکم ورحمهٔ (۶). ومنها أن الله عزوجل جعل فاتحهٔ الکتاب نصفها لنفسه، ونصفها لعبده، قال الله تعالی: قسمت بینی وبین عبدی هذه السورهٔ، فإذا قال أحدهم: الحمد لله فقد حمدنی، وإذا قال: رب العالمین فقد عرفنی، وإذا قال: الرحمن الرحیم فقد مدحنی، وإذا قال: مالک یوم الدین فقد أثنی علی، وإذا قال: إیاک نعبد وإیاک نستعین (٧) فقد صدق عبدی فی عبادتی بعد ما سألنی، وبقیهٔ هذه السورهٔ له. ومنها أن الله تعالی بعث جبرائیل علیه السلام (٨) إلی النبی صلی الله علیه واله أن بشر امتک بالزین والسناء (٩) والرفعهٔ والکرامهٔ والنصر.(١). فی المصدر: کتبها له.(٢). خلی المصدر عن العاطف.(٣). مثل الکوکب خ صح.(۴). فی المصدر: أولیاء دم المقتول أن یعفوا عنه فعلوا ذلک.(۵). فی المصدر: وهم أهل دینکم، والظاهر أنهما مصحف دینهم.(۶). البقرهٔ: ٧٨.(٧). الحمد: ١ – ۵.(٨). فی المصدر: جبرئیل.(٩). السناء: الرفعهٔ. الضیاء.ومنها أن الله سبحانه أباحهم صدقاتهم یأکلونها، ویجعلونها فی بطون فقرائهم یأکلون منها ویطعمون، وکانت صدقات من قبلهم من الامم المؤمنین (١) یحملونها إلی مکان قصی (٢) فیحرقونها بالنار. ومنها أن الله عزوجل جعل الشفاعهٔ لهم خاصهٔ دون الامم، والله تعالی یتجاوز عن ذنوبهم العظام لشفاعهٔ (٣) نبیهم صلی الله علیه واله. ومنها أن یقال یوم القیامهٔ: لیتقدم الحامدون، فتقدم امهٔ محمد صلی الله علیه واله قبل الامم، وهو مکتوب امهٔ محمد الحامدون (۴)، یحمدون الله عزوجل علی کل منزلهٔ، ویکبرونه علی کل نحد (۵)، منادیهم فی جوف السماء له (۶) دوی کدوی النحل. ومنها أن الله لا یهلکهم بجوع، ولا یجمعهم علی ضلالهٔ (٧)، ولا یسلط علیهم عدوا من غیرهم، ولا یساخ ببقیتهم (٨)، وجعل لهم الطاعون شهادهٔ (٩). ومنها أن الله جعل لمن صلی علی نبیه عشر حسنات (١٠)، ومحا عنه عشر سیئات،(١). فی المصدر: من کان قبلهم من الامم الماضین.(٢). القصی: البعید.(٣). فی المصدر: بشفاعهٔ.(۴). فی المصدر: امهٔ محمد هم الحامدون.(۵). کل محل خ ل أقول: النجد: ما اشرف من الارض وارتفع. وفی المصدر: علی کل حال.(۶). لهم دوی خ ل. أقول هو الموجود فی المصدر، والدوی: الصوت.(٧). فلا أقل من ان تکون فیهم فرقهٔ ناجیهٔ بخلاف سائر الامم حیث اجتمعوا علی ضلالهٔ.(٨). ولا یساخ أی ولا ینخسف. وفی المصدر: ولا یساخ ببیضتهم، فمعناه: یبقی عزهم وسلطنتهم إلی یوم القیامهٔ، ویحتمل أنه مصحف: ولا یستباح بیضتهم، قال الجزری فی النهایهٔ: فیه لا تسلط علیهم عدوا فیستبیح بیضتهم أی مجتمعهم وموضع سلطانهم ومستقر دعوتهم، وبیضهٔ الدار: وسطها و معظمها، أراد عدوا یستأصلهم ویهلکهم جمیعا، قیل: أراد إذا هلک أصل البیضهٔ کان هلاک کل ما فیها من طعم أو فرخ، وإذا لم یهلک أصل البیضهٔ ربما سلم بعض فراخها، قیل: أراد بالبیضهٔ الخوذهٔ، فکانه شبه مکان اجتماعهم والتئامهم ببیضهٔ الحدید.(٩). أی یثیبهم به ثواب الشهادهٔ والطاعون: الوباء وکل مرض عام.(١٠). فی المصدر: جعل لمن صلی منهم علی نبیهم صلاهٔ واحدهٔ عشر حسنات.ورد الله سبحانه علیه مثل صلاته علی النبی صلی الله علیه واله. ومنها أنه جعلهم أزواجا ثلاثهٔ امما، فمنهم ظالم لنفسه، ومنهم مقتصد، ومنهم سابق بالخیرات، والسابق بالخیرات یدخل الجنهٔ بغیر حساب، والمقتصد یحاسب. (١) حسابا یسیرا، والظالم لنفسه مغفور له إنشاء الله. ومنها أن الله عزوجل جعل توبتهم الندم والاستغفار والترک للاصرار، وکانت بنو إسرائیل توبتهم قتل النفس (٢). ومنها قول الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه واله: امتک هذه مرحومهٔ، عذابها (٣) فی الدنیا الزلزلهٔ والفقر. ومنها أن الله عزوجل یکتب للمریض الکبیر (۴) من الحسنات علی حسب ما کان یعمل فی شبابه وصحته من أعمال

الخير، يقول الله سبحانه للملائكة: استكتبوا (۵) لعبدى مثل حسناته قبل ذلك ما دام فى وثاقى (۶). ومنها أن الله عزوجل ألزم امة محمد صلى الله عليه واله كلمة التقوى، وجعل بدؤ الشفاعة لهم فى الآخرة. ومنها أن النبى صلى الله عليه واله رأى فى السماء ليلة عرج به إليها ملائكة قياما وركوعا منذ خلقوا، فقال: يا جبرئيل هذه هى العبادة، فقال جبرئيل: صدقت يا محمد، فاسأل ربك أن يعطى امتك القنوت والركوع والسجود فى صلاتهم، فأعطاهم الله تعالى ذلك، فامة محمد صلى الله عليه واله يقتدون بالملائكة الذين (۷) فى السمآء، قال (۸) النبى صلى الله عليه واله: إن اليهود(۱). يحاسب نفسه خ ل.(۲). فى المصدر: وكانت توبة بنى إسرائيل قتل أنفسهم. أقول: كانت توبتهم ذلك فى بعض الذنوب كعبادة العجل. (۳). فى المصدر: عذابهم.(۴). والكبير خ ل.(۵). اكتبوا خ ل صح. وفى المصدر: يقول الله سبحانه لملائكته: اكتبوا.(۶). الوثاق: ما يشد به من قيد وحبل ونحوهما. والمريض كأنه شد بالوثاق، لممنوعيته عن مزاولة ما يفعله الصحيح.(۷). فى المصدر: الذين هم فى السماء.(۸). وقال خ.يحسدونكم على صلاتكم وركوعكم وسجودكم (۱). بيان: الازراء: التحقير والتهاون والعيب. قوله عليه السلام: والنبيون من قبله، أى كان نبيون من قبل نوح فلم يذكرهم بعد نوح، بل ذكر بعده من جاء بعده، وبدأ بنبينا قبل من تقدمه، ويحتمل إرجاع الضمير فى قبله إلى النبى صلى الله عليه واله، أى النبيون الذين ذكر الله. أنهم بعد نوح كانوا قبله صلى الله عليه واله، وقد بدأ الله به قبل نوح وقبلهم فى الآية الاولى، ولعله أظهر (۲)، ويؤيده أن كلمة من ليست فى بعض النسخ. والشامة: الخال. قوله: ولقد القيت أنت معه، على بنآء المجهول. فى الذروة الاولى، لعله من ذرو الريح، وذرو الحب أى نثره، أى ألقيتك معه حين أخرجت ذرية آدم من صلبه، ونثرتهم، وأخذت عليهم الميثاق، ولا يبعد أن يكون فى الاصل والتقيت معه فى الذر الاولى، أى لقيته فى عالم الذر السابق حين أخذت ميثاقه منك ومن سائر النبين. قوله: على كل نجد، أى مكان مرتفع. ۳۴ – فر: محمد بن أحمد معنعنا عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: إن النبى صلى الله عليه واله اوتى علم النبيين، وعلم الوصيين، وعلم ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة، ثم تلا هذه الآية يقول الله لنبيه صلى الله عليه واله: هذا ذكر (۳) من معى وذكر من قبلى (۴). ۳۵ – ختص: جماعة من أصحابنا، عن محمد بن جعفر المؤدب، عن عدة من أصحابنا (۵) عن ابن أبى الخطاب، عن ابن أسباط، عن الحسن بن زياد، عن صفوان الجمال، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال لى: يا صفوان هل تدرى كم بعث الله من نبى؟ قال: قلت: ما أدرى. قال: بعث الله مائة ألف نبى وأربعة وأربعين ألف نبى (۶)، ومثلهم أوصيآء بصدق(۱). إرشاد القلوب ۲: ۲۱۷ – ۲۲۶.(۲). والمعنى أن تعالى ذكره مع النبيين فبدأ به والنبيون قبله صلى الله عليه وآله.(۳). الانبياء: ۲۴.(۴). تفسير فرات: ۹۶.(۵). تقدم الحديث فى باب معنى النبوة من كتاب قصص الانبياء ۱۱: ۵۹ وفيه: عن بعض أصحابه.(۶). تقدمت فى باب معنى النبوة روايات فيها أن عدتهم مائة ألف وأربعة وعشرون ألف نبى وفيها غير ذلك. راجع.الحديث، وأدآء الامانة، والزهد فى الدنيا، وما بعث الله نبيا خيرا من محمد صلى الله عليه واله، ولا وصيا خيرا من وصيه (۱). ۳۶ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبدالله عليه السلام إن بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه واله: بأى شئ سبقت الانبيآء، وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟ قال: إنى كنت أول من آمن بربى، وأول من أجاب حيث أخذ الله ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم (۲) فكنت أنا أول نبى قال (۳): بلى، فسبقتهم بالاقرار بالله عزوجل (۴). ۳۷ – كا: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن على بن إسماعيل، عن محمد بن إسماعيل، عن سعدان بن مسلم، عن صالح بن سهل، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه واله بأى شئ سبقت ولد آدم؟ قال: إننى أول من أقر بربى، إن الله أخذ ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا: بلى (۵) فكنت أول من أجاب (۶). ۳۸ – كا: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال: قلت لابى عبدالله عليه السلام: قول الله عزوجل: فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل (۷) فقال: نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام ومحمد صلى الله عليه واله، قلت: كيف صاروا اولوا العزم (۸)؟ قال: لان نوحا بعث بكتاب وشريعة، وكل من جآء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه حتى جآء إبراهيم عليه السلام بالصحف وبعزيمة ترك كتاب (۱). الاختصاص: مخطوط.(۲). الاعراف: ۱۷۲.(۳). أول من قال خ ل.(۴). اصول الكافى ۲:

۱۰.(۵). الاعراف: ۱۷۲.

(۶). اصول الکافی ۲ : ۱۲.(۷). الاحقاف: ۳۵.(۸). هکـذا فی نسـخهٔ المصـنف، وفی الطبعهٔ الحروفیهٔ والمصـدر، اولی العزم وهو الصـحیح.نوح علیه السلام لاکفرا به، فکل نبی جآء بعد إبراهیم علیه السلام أخذ بشریعهٔ إبراهیم علیه السلام ومنهاجه وبالصحف حتی جاء موسـی علیه السلام بالتوراهٔ وشریعته ومنهاجه وبعزیمهٔ ترک الصحف، فکل نبی جاء بعد موسی علیه السلام أخذ بالتوراهٔ وشریعته ومنهاجه، حتی جاء المسـیح علیه السـلام بالانجیل وبعزیمهٔ ترک شـریعهٔ (۱) موسـی علیه السـلام ومنهاجه، فکل نبی جاء بعد المسیح علیه السـلام أخذ بشـریعته ومنهاجه حتی جاء محمد صـلی الله علیه واله فجاء بالقرآن وبشریعته ومنهاجه، فحلاله حلال إلی یوم القیامهٔ وحرامه حرام إلی یوم القیامـهٔ (۲). ۳۹ – ن: بالاسانیـد الثلاثهٔ (۳) عن الرضا، عن آبائه علیهم السـلام قال: قال رسول الله صـلی الله علیه واله إن موسی علیه السلام سأل ربه عزوجل فقال: یا رب اجعلنی من امهٔ محمد صلی الله علیه واله فأوحی الله تعالی إلیه یا موسی إنک لا تصل إلی ذلک (۴). صح: عنه علیه السلام مثله (۵). ۴۰ – ل: فی وصیهٔ النبی صلی الله علیه واله (۶) لعلی علیه السلام یا علی إن الله عزوجـل أشـرف علی الـدنیا فاختـارنی منهـا علی رجـال العالمین، ثم اطلع الثانیـهٔ فاختارک علی رجال العالمین بعـدی، ثم اطلع الثالثهٔ فاختـار الائمـهٔ من ولـدک علی رجـال العالمین بعـدک، ثم اطلع الرابعـهٔ فاختار فاطمـهٔ علی نسآء العالمین (۷). ۴۱ – فر: عن سـلیمان الدیلمی (۸) عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی: اولئک(۱). لعل المراد بعض ما کان فی شـریعهٔ موسی علیه السلام، ونسخ فی شریعهٔ عیسـی علیه السـلام، والا فعیسـی علیه کان یتبع شریعهٔ موسی فی الفروع.(۲). اصول الکافی ۲: ۱۷.(۳). ذکر المصنف الاسانید الثلاثـد بتفاصیلها فی الفصـل الرابع من المقدمـهٔ. راجع ج ۱: ۵۱.(۴). عیون أخبـار الرضـا: ۲۰۰.(۵). صـحیفهٔ الرضا: ۲۹.(۶). اخرج المصـنف إسـناد الوصـیهٔ فی الفصل الرابع من المقدمـهٔ راجع ج ۱: ۵۲.۷). الخصال ۱: ۹۶ و ۹۷.(۸). فی المصـدر: فرات قال: حـدثنا محمد بن القاسم بن عبید معنعنا عن سـلیمان الدیلمی قال: کنت عند أبی عبدالله علیه السـلام إذ دخل علیه أبوبصیر وقد أخذه النفس، فلما أن أخـذ مجلسه قال أبوعبـدالله علیه السـلام: یا أبا محمـد ما هـذا النفس العالی؟ قال: جعلت فداک یابن رسول الله: کبرت سنی، ودق عظمی، واقترب اجلی، ولست أدری مـا أرد علیه من أمر آخرتی، فقـال أبوعبـدالله علیه السـلام: یا أبا محمـد وانک لتقول: هـذا؟ فقـال: وکیف لا أقول: هـذا؟ فـذکر کلاما، ثم قال: یا أبا محمـد لقـد ذکرکهم الله فی کتابه المبین بقوله: اولئک اه. وفی ذیله: فسـموا بالصـلاح کما سـماکم الله یا ابا محمـد.مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشـهدآء والصالحین (۱) فرسول الله فی الآـیهٔ النبیین (۲)، ونحن فی هذا الموضع الصدیقین والشهدآء، وأنتم الصالحون. الخبر (۳). ۴۲ – ید، مع: إبراهیم بن هارون الهیتی (۴)، عن محمـد بن أحمد بن أبی الثلج، عن الحسین بن أیوب، عن محمد بن غالب، عن علی بن الحسین، عن الحسن بن أیوب، عن الحسین بن سـلیمان، عن محمد بن مروان الذهلی، عن الفضیل بن یسار قال: قلت لابی عبدالله الصادق علیه السلام: الله نور السماوات والارض (۵) قال: کـذلک الله عزوجل، قال: قلت: مثل نوره قال لی: محمد صـلی الله علیه واله، قلت: کمشـکاهٔ قال: صدر محمد صـلی الله علیه واله، قلت: فیها مصباح قال: فیه نور العلم، یعنی النبوهٔ، قلت: المصباح فی زجاجهٔ قال: علم رسول الله صلی الله علیه واله صدر إلی قلب علی علیه السلام، قلت: کأنها قال: لای شئ تقرأ کأنها قلت: وکیف (۶) جعلت فداک؟ قال: کأنه (۷) کوکب دری قلت: توقد (۸) من شجرهٔ مبارکـهٔ زیتونـهٔ لاـ شـرقیهٔ ولا غربیـهٔ قال: ذاک أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب(۱). النساء: ۶۹.(۲). أی من النبیین. وکـذا فیما بعده.(۳). تفسیر فرات: ۳۶.(۴). الهیـتی منسـوب إلی هیت بالکسـر: بلـدهٔ علی الفرات من نـواحی بغـداد فوق الانبـار. وبلـدهٔ من قری حوران من ناحیهٔ اللوی من اعمال دمشق. فما فی المصدر:)الهیستی(مصحف.(۵). النور: ۳۵.(۶). فی معانی الاخبار: وکیف أقرأ.(۷). قراءهٔ)کأنهـا(متواتر أجمعت الامـهٔ علیهـا، فلاـ یعارضـها ذلـک، لاـنه خبر واحـد معـارض بمثله حیث وردت فی روایـات اخری قراءهٔ)کأنهـا(مـع أن الحـدیث فی نفسه أیضـا ضـعیف.(۸). فی التوحیـد المطبـوع:)یوقـد(وفی نسـخهٔ مخطوطـهٔ والمعـانی:)توقـد(وهما قراءتان.علیه السلام لا یهودی ولا نصرانی، قلت: یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار قال: یکاد العلم یخرج من فم العالم من آل محمد من قبـل أن ینطق به، قلت: نور علی نور قال: الامام علی أثر الامام (۱). ۴۳ – فس: أبی، عن عبدالله بن جندب، عن الرضا علیه السلام،

أنه کتب إليه: مثلنا فی کتاب الله کمثل المشکاة والمشکاة فی القندیل، فنحن المشکاة فیها مصباح المصباح محمد رسول الله صلی الله علیه واله المصباح فی زجاجة من عنصره الطاهرة، إلی قوله تعالی: لا شرقیة ولا غربیة لا دعیة ولا منکرة، یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسه نـار القرآن نور علی نور إمـام بعـد إمام یهـدی الله لنوره من یشآء الآیـة، فالنور علی یهـدی الله لولایتنا من أحب، حق (٢) علی الله أن یبعث ولینا مشرقا وجهه، نیرا برهانه (٣)، ظاهرة عند الله حجته. الخبر (۴). ۴۴ – ختص، یر: محمد بن الحسین، عن ابن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قوله تبارک وتعالی: الله نور السماوات والارض مثل نوره فهو محمد صلی الله علیه واله فیها مصباح وهو العلم المصباح فی زجاجة فزعم أن الزجاجة أمیر المؤمنین علیه السلام، وعلم نبی الله عنده (۵). ۴۵ – کشف: من دلائل الحمیری عن محمد الرقاشی (۶) قال: کتبت إلی أبی محمد علیه السلام أسأله عن المشکاة، فرجع الجواب: المشکاة قلب محمد صلی الله علیه واله (٧). أقول: سیأتی سائر الاخبار فی ذلک مع شرحها فی کتاب الامامة، وقد مر بعضها فی کتاب التوحید.(١). معانی الاخبار: ٩، التوحید: ١۴٨، وفیه: فی أثر الامام.(٢). وحق خ ل.(٣). فی المصدر: منیرا برهانه.(۴). تفسیر القمی: ۴۵٧ و ۴۵٨. والحدیث فیه طویل، ذکر المصنف بعضه.(۵). الاختصاص: مخطوط، بصائر الدرجات: ۴٨ و ٨۵.(۶). فی المصدر: محمد بن دریاب المرقاشی.(٧). کشف الغمة: ٣٠٧. فی الحدیث تقطیع. ۴۶ – کنز: بإسناده عن عبدالله بن سلیمان قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: قوله تعالی: قد جآءکم برهان من ربکم وأنزلنا إلیکم نورا مبینا (١) قال: البرهان رسول الله صلی الله علیه واله والنور المبین علی بن أبی طالب علیه السلام (٢). ۴٧ – کا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن هشام، عن ابن أبی یعفور قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: سادة النبیین والمرسلین خمسة، وهم اولوا العزم من الرسل، وعلیهم دارت الرحی: نوح، وإبراهیم، وموسی، وعیسی، ومحمد صلی الله علیهم (٣) وعلی جمیع الانبیآء (۴). ۴٨ – کا: الحسین بن محمد، عن المعلی، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن اذینة، عن برید قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل: وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهدآء علی الناس (۵) فقال: نحن الامة الوسطی، ونحن شهدآء لله علی خلقه، وحجبه فی أرضه، قلت: قول الله عزوجل: ملة أبیکم إبراهیم قال: إیانا عنی خاصة هو سماکم المسلمین من قبل فی الکتب التی مضت وفی هذا القرآن لیکون الرسول علیکم شهیدا (۶) فرسول الله صلی الله علیه واله الشهید علینا بما بلغنا عن الله عزوجل، ونحن الشهدآء علی الناس (٧)، فمن صدق صدقناه یوم القیامة، ومن کذب کذبناه (٨). ۴٩ – وبهذا الاسناد عن الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال قال: سألت أبا الحسن (١). النساء: ١٧۴.(٢). کنز الفوائد: ٧١.(٣). فی المصدر: صلی الله علیه وآله وعلی جمیع الانبیاء.(۴). اصول الکافی ١: ١٧۵.(۵). البقرة: ١۴٣.(۶). فی المصحف الشریف: شهیدا علیکم راجع سورة الحج: ٧٨.(٧). تفسیر لما بعد الایة: وتکونوا شهداء علی الناس.(٨). اصول الکافی ١: ١٩٠. وفیه: کذبناه یوم القیامة.علیه السلام عن قول الله عزوجل: أفمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه (١) فقال: أمیر المؤمنین علیه السلام الشاهد علی رسول الله صلی الله علیه واله، ورسول الله صلی الله علیه واله علی بینة من ربه (٢). ۵٠ – کا: علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن اذینة، عن برید، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل: إنما أنت منذر ولکل قوم هاد (٣) فقال: رسول الله صلی الله علیه واله المنذر، ولکل زان منا هاد یهدیهم إلی ما جآء به نبی الله صلی الله علیه واله، ثم الهداة من بعده علی، ثم الاوصیاء واحد بعد واحد (۴). ۵١ – کا: أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، ومحمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعا، عن محمد بن سنان، عن المفضل، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما جآء به علی علیه السلام آخذ به، وما نهی عنه أنتهی عنه، جری له من الفضل ما جری لمحمد صلی الله علیه واله، ولمحمد صلی الله علیه وآله الفضل علی جمیع من خلق الله. الخبر (۵). کا: الحسین بن محمد، عن المعلی، عن محمد بن جمهور، عن ابن سنان مثله (۶). ۵٢ – کا: علی بن محمد، ومحمد بن الحسن، عن سهل، عن محمد بن الولید شباب الصیرفی، عن سعید الاعرج، عن أبی عبدالله علیه السلام مثله (٧). ۵٣ – کا: محمد بن یحیی، وأحمد بن محمد، عن محمد بن الحسین، عن علی بن حسان، عن أبی عبدالله الریاحی، عن أبی الصامت الحلوانی، عن أبی جعفر علیه السلام قال: فضل (٨) أمیر المؤمنین علیه السلام ما جآء به آخذ به، وما نهی عنه أنتهی عنه، جری له من الطاعة بعد(١). هود: ١٧.(٢). اصول الکافی:

۱۹۰.(۳). الرعد: ۷.(۴). اصول الكافى: ۱۹۱.(۵). اصول الكافى ۱: ۱۹۶. وفيه مثل ما جرى.(۶). اصول الكافى ۱: ۱۹۷.(۷). اصول الكافى ۱: ۱۹۷، والحديث طويل، وفيه: يؤخذ به، وما نهى عنه ينتهى عنه.(۸). فضل على بناء للمفعول من التفعيل، ويحتمل المصدر.رسول الله صلى الله عليه واله ما لرسول الله صلى الله عليه واله والفضل لمحمد صلى الله عليه واله، المتقدم بين يديه كالمتقدم بين يدى الله ورسوله، والمتفضل عليه كالمتفضل على رسول الله صلى الله عليه واله، والراد عليه فى صغيرة أو كبيرة على حد الشرك بالله، فإن رسول الله صلى الله عليه واله باب الله الذى لا يؤتى إلا منه، وسبيله الذى من سلكه وصل إلى الله عزوجل، وكذلك كان أمير المؤمنين عليه السلام من بعده، الخبر (۱). ۵۴ – كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن أبى داود المسترق، عن داود الجصاص قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: وعلامات وبالنجم هم يهتدون (۲) قال: النجم رسول الله صلى الله عليه واله، والعلامات هم الائمة (۳). ۵۵ – كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن عبدالله بن عجلان، عن أبى جعفر عليه السلام فى قول الله عزوجل: فاسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون (۴) قال: رسول الله صلى الله عليه واله الذكر، أنا والائمة عليهم السلام أهل الذكر، وقوله عزوجل: وإنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون (۵) قال أبوجعفر عليه السلام: نحن قومه، ونحن المسؤلون (۶). ۵۶ – كا: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن ابن اورمة، عن على بن حسان، عن عبدالرحمن بن كثير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفرا (۷) الآية، قال: عنى بها قريشا قاطبة: الذين عادوا رسول الله صلى الله عليه وآله، ونصبوا له الحرب، وجحدوا وصية وصيه (۸).(۱). اصول الكافى ۱: ۱۹۷ و ۱۹۸.(۲). النحل: ۱۶.(۳). اصول الكافى ۱: ۲۰۶.(۴). النحل: ۴۳.(۵). الزخرف: ۴۴.(۶). اصول الكافى ۱: ۲۱۰.(۷). ابراهيم: ۲۸.(۸). اصول الكافى ۱: ۲۱۷. ۵۷ – كا: العدة، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عبدالله بن بحر، عن ابن مسكان، عن عبدالرحمن بن أبى عبدالله، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: الائمة بمنزلة رسول الله صلى الله عليه واله (۱)، إلا أنهم ليسوا بأنبياء، ولا يحل لهم من النسآء ما يحل للنبى صلى الله عليه واله، فهم بمنزلة (۲) رسول الله صلى الله عليه واله (۳). بيان: ظاهر اشتراك سائر الخصائص بينه صلى الله عليه واله وبينهم عليهم السلام، وهو خلاف المشهور، ويحتمل أن يكون ذكر النساء على سبيل المثال، والمراد جميع الخصائص. ۵۸ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبى زاهر، عن الخشاب، عن على بن حسان، عن عبدالرحمن بن كثير، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: قال (۴): الذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم وما ألتناهم من عملهم من شئ (۵) قال: الذين آمنوا النبى صلى الله عليه واله وأمير المؤمنين عليه السلام، وذريته الائمة والاوصياء صلوات الله عليهم، ألحقنا بهم ولم ننقص ذريتهم الحجة التى جآء بها محمد صلى الله عليه واله فى على صلوات الله عليه، وحجتهم واحدة، وطاعتهم واحدة (۶). ۵۹ – كا: أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن على بن إسماعيل: عن صفوان، عن ابن مسكان، عن الحارث بن المغيرة، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: قال رسول الله صلى الله عليه واله: نحن فى الامر والفهم والحلال والحرام نجرى مجرى واحد، فأما رسول الله صلى الله عليه واله وعلى عليه السلام فلهما فضلهما (۷). ۶۰ – مع: أبى، عن سعد، عن الاصبهانى، عن المنقرى، عن حفص، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: جاء إبليس إلى موسى بن عمران عليه السلام وهو يناجى ربه، فقال له:(۱). فى وجوب الطاعة وحرمة العصيان.(۲). فى المصدر: فأما ما خلا ذلك فهم فيه بمنزلة رسول الله صلى الله عليه وآله.(۳). اصول الكافى ۱: ۲۷۰.(۴). فى نسخة من المصدر: قال الله تعالى.(۵). الطور: ۲۱.(۶). اصول الكافى ۱: ۲۷۵.(۷). اصول الكافى ۱: ۲۷۵. ملك من الملائكة: ما ترجو منه وهو على هذه الحال يناجى ربه؟ فقال: أرجو منه ما رجوت من أبيه آدم وهو فى الجنة، وكان فيما ناجاه أن قال له: يا موسى لا أقبل الصلاة إلا لمن تواضع لعظمتى، وألزم قلبه خوفى، وقطع نهاره بذكرى، ولم يبت مصرا على الخطيئة، وعرق حق أوليائى وأحبائى، فقال: يا رب تعنى بأحبائك وأوليائك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال: هم كذلك يا موسى، إلا أنى أردت من من أجله خلقت آدم وحواء، ومن من أجله خلقت الجنة والنار، فقال موسى: ومن هو يا رب؟ قال: محمد، أحمد، شققت اسمه من اسمى، لانى أنا المحمود، فقال موسى: يا رب اجعلنى من امته، قال: أنت يا موسى من امته إذا عرفته، وعرفت منزلته، ومنزلة أهل بيته، إن مثله ومثل أهل بيته ومن خلقت كمثل الفردوس فى الجنان، لا

ييبس ورقهـا، ولاـ يتغير طعمهـا، فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت له عنـد الجهل حلما، وعنـد الظلمـة نورا، واجيبه قبل أن يـدعو (۱)، واعطيه قبل أن يسألني. والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة (۲). ۶۱ – فر: عن عبيد بن كثير، عن محمد بن الجنيد، عن يحيى بن معلى (۳)، عن إسـرائيل، عن جابر الجعفی، عن أبی جعفر عليه السـلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى بی إلى السمآء قال لی العزيز (۴) الجبار: يا محمد إنی اطلعت إلى الارض اطلاعة فاخترتک منها، واشـتققت لک اسما من أسمائی، لا اذكر فی مكان إلاـ ذكرت معی، فأنا محمود (۵) وأنت محمد، ثم اطلعت الثانية اطلاعة فاخترت منها عليا، واشـتققت له اسـما من أسـمائی فأنا الاعلى وهو علی، يا محمد خلقتک وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسـين أشباح نور (۱). فی المصدر: قبل أن يدعونی.(۲). معانی الاخبار: ۲۰. (۳). فی المصـدر: يحيى بـن يعلى، ولعلـه يحيى بـن يعلى الاسـلمی الكـوفی المـترجم فی التقريب: ۵۵۶، وفيه أنه شـيعی.(۴). فی المصدر: قال لی العزيز: آمن الرسول بما انزل اليه من ربه قلت: والمؤمنون قال: صدقت يا محمد، من خلفت لامتک من بعدک؟ قلت: خيرهـا لاهلهـا، قـال: علی بن أبی طـالب؟ قلت. نعم: يـا رب، قـال: يـا محمـد انی اطلعت.(۵). فی المصـدر: فأنـا المحمـود. من نوری، وعرضت ولايتكم على السماوات (۱) وعلى الارضين ومن فيهن، فمن قبل ولايتكم كان عندی من الاظفرين، ومن جحدها كان عندی من الكفار (۲)، يا محمـد لو أن عبـدا عبدنی حتى ينقطع أو يصـير كالشن البالی (۳) ثم أتـانی جاحـدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم. الخبر (۴). ۶۲ – ن: ابن عبدوس، عن ابن قتيبة، عن حمدان بن سـليمان، عن الهروی، عن الرضا عليه السـلام فی خبر طويل: قال: إن آدم عليه السـلام، لما أكرمه الله تعالى بإسـجاد ملائكته و بإدخال الجنة (۵) قال فی نفسه: هل خلق الله بشـرا أفضل منی؟ فعلم الله عزوجـل مـا وقع فی نفسه، فنـاداه ارفع رأسـک يـا آدم فانظر إلى ساق عرشـی، فرفع آدم عليه السـلام رأسه فنظر إلى ساق العرش، فوجـد عليه مكتوبـا: لاـ إله إلا الله، محمـد رسول الله، علی بن أبی طالب أمير المؤمنين، وزوجته فاطمـة سـيدة نساء العالمين، والحسـن والحسـين سـيد شـباب أهـل الجنـة، فقـال آدم عليه السـلام: يـا رب من هؤلاء؟ فقال عزوجل: هؤلاء من ذريتک، وهم خير منک ومن جميع خلقی، ولو لاـ هم مـا خلقتـک ولاـ خلقت الجنـة والنار، ولا السـماء والارض، فإياک أن تنظر إليهم بعين الحسـد فاخرجک عن جـواری، فنظر إليهم بعين الحسـد (۶) وتمنى منزلتهم فتلسـط عليه الشـيطان حتى أكـل من الشـجرة التی نهی عنهـا، وتسـلط على حواء لنظرهـا إلى فاطمـة عليهـا السـلام بعين الحسـد حتى أكلت من الشـجرة كما أكل آدم، فأخرجهما الله عزوجل عن جنته، وأهبطهما عن جواره إلى الارض (۷).(۱). فی المصدر: على السماء وأهلها.(۲). فی المصدر: من الكافرين.(۳). أی كالقربة الخلق.(۴). تفسير فرات: ۵.(۵). فی المصـدر: باسـجاد ملائكته له وبادخاله الجنة.(۶). قال المصـنف: المراد بالحسـد الغبطة التی لم تكن تنبغی له عليه السـلام، ويؤيده قوله عليه السلام: وتمنى منزلتهم.(۷). عيون أخبار الرضا: ۱۷۰. وأخرجه بتمامه عنه وعن المعانی فی باب ارتكاب ترک الاولی ومعناه راجع ۱۱: ۱۶۴ و ۱۶۵.اقول: سيأتی أخبار كثيرة فی فضله صلى الله عليه واله فی كتاب الامامة، وأبواب فضائل أصحاب الكساء، وفضائل أمير المؤمنين عليه السـلام. ۶۳ – ب: ابن عيسـی، عن البزنطی، عن الرضا عليه السـلام أنه عليه السـلام كتب إليه: قال أبوجعفر عليه السـلام: لا يسـتكمل عبـد الايمان حتى يعرف أنه يجری لآخرهم ما يجری لاولهم فی الحجة والطاعة والحلال والحرام سواء (۱)، ولمحمد صـلى الله عليه واله وأمير المؤمنين فصلهما (۲). ۶۴ – ن: فيما بين الرضا عليه السلام (۳) عند المأمون من فضل العترة الطاهرة قـال: الـذكر رسول الله صـلى الله عليه واله، ونحن أهله، وذلـک بين فی كتـاب الله حيث يقول: الـذين آمنوا قـد أنزل الله إليكم ذكرا – رسولاـ يتلو عليكم آيات الله مبينات (۴) فالـذكر رسول الله صـلى الله عليه واله ونحن أهله (۵). ۶۵ – مع: الطالقـانی، عن الجلودی، عن عبدالله بن محمد، عن العبسـی، عن محمد ابن هلال، عن نائل بن نجيح، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجـل: كشـجرة طيبـة أصـلها ثابت وفرعها فی السـمآء – تؤتی اكلها كل حين بإذن ربها (۶) قال أما الشـجرة فرسول الله صلى الله عليه واله، وفرعها علی عليه السـلام، وغصن الشـجرة فاطمة بنت رسول الله صـلى الله عليه واله، وثمرها أولادها عليهم السلام، وورقها شـيعتنا، ثم قال عليه السلام: إن المؤمن من شيعتنا ليموت فيسقط من الشجرة ورقة، وإن المولود من شيعتنا ليولد فتورق الشجرة ورقة (۷). أقول: سيأتی مثله بأسانيد فی كتاب الامامة.(۱). المصدر خال عن كلمة: سواء.(۲). قرب الاسناد: ۱۵۳. وفيه: ولامير المؤمنين

عليه السلام.(٣). ذكره الصدوق باسناده عن على بن الحسين بن شاذويه المؤدب وجعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنهما قالا: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن أبيه، عن الريان بن الصلت.(۴). الطلاق: ١٠ و ١١.(۵). عيون أخبار الرضا: ١٣٢.(۶). أبراهيم: ٢۴ و ٢۵.(٧). معانى الاخبار: ١١٣. ۶۶ - ك: الهمدانى، عن على، عن أبيه، عن على بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبى الحسن (١) موسى عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله أنا سيد من خلق الله، وأنا خير من جبرئيل وإسرافيل، وحملة العرش، وجميع الملائكة المقربين (٢)، وأنبياء الله المرسلين، وأنا صاحب الشفاعة والحوض الشريف، وأنا وعلى أبوا هذه الامة، من عرفنا فقد عرف الله، ومن أنكرنا فقد أنكر الله عزوجل، ومن على سبطا امتى، وسيدا شباب أهل الجنة الحسن والحسين، ومن ولد الحسين أئمة تسعة، طاعتهم طاعتى، ومعصيتهم معصيتى، تاسعهم قائمهم ومهديهم (٣). ۶٧ - شف: من كتاب الامامة عن بيدار بن (۴) عاصم، عمن حدثه، عن عبدالله ابن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: لما خلق الله العرش خلق ملكين فاكتنفاه فقال: اشهدا أن لا إله إلا أنا، فشهدا، ثم قال: اشهدا أن محمدا رسول الله فشهدا، ثم قال: اشهدا أن عليا أمير المؤمنين فشهدا (۵). ۶٨ - ارشاد القلوب: عن أبى ذر الغفارى رضى الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: افتخر إسرافيل على جبرائيل فقال: أنا خير منك، قال: ولم أنت خير منى؟ قال: لانى صاحب الثمانية حملة العرش، وأنا صاحب النفخة فى الصور، وأنا أقرب الملائكة إلى الله تعالى، قال جبرائيل عليه السلام: أنا خير منك، فقال: بما أنت خير منى؟ قال: لانى أمين الله على وحيه، وأنا رسوله إلى الانبياء والمرسلين، وأنا صاحب الخسوف والقذوف (۶)، وما أهلك الله امة من الامم إلا على يدى، فاختصما إلى الله تعالى فأوحى إليهما: اسكتا (٧)، فوعزتى وجلالى لقد خلقت من هو خير منكما، قالا: يا رب (١). فى المصدر: على بن موسى.(٢). فى المصدر: من جبرئيل وميكائيل واسرافيل وحملة العرش، وجميع ملائكة الله المقربين.

(٣). كمال الدين: ١۵١ و ١۵٢.(۴). هكذا فى الكتاب، وفى المصدر: نبدار بتقديم النون على الباء، والظاهر أنهما مصحفان عن بندار بتقديم الباء.(۵). كشف اليقين: ۵۵.(۶). فى المصدر: صاحب الكسوف والخسوف.(٧). فى المصدر: فأوحى الله إليهما أن اسكتا.أو تخلق خيرا منا (١) ونحن خلقنا من نور؟ قال الله تعالى: نعم، وأوحى (٢) إلى حجب القدرة: انكشفى (٣)، فانكشف فإذا على ساق العرش الايمن مكتوب: لا إله إلا الله، محمد (۴) وعلى وفاطمة والحسن والحسين خير خلق الله (۵) فقال جبرائيل: يا رب فإنى أسألك بحقهم عليك إلا جعلتنى خادمهم، قال الله تعالى: قد جعلت، فجبرائيل من أهل البيت وإنه لخادمنا (۶). ۶٩ - فس: الحسين بن محمد، عن المعلى، عن بسطام بن مرة عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن على بن الحسين العبدى، عن سعد الاسكاف، عن الاصبغ أنه سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن قول الله عزوجل: سبح اسم ربك الاعلى (٧) فقال: مكتوب على قائمة العرش قبل أن يخلق الله السماوات والارضين بألفى عام (٨): لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، فاشهدوا بهما، وأن عليا عليه السلام وصى محمد صلى الله عليه واله (٩). ٧٠ - شف: من كتاب الامامة عن هشام بن سالم، عن الحارث بن المغيرة النضرى (١٠) قال: حول العرش كتاب جليل مسطور: إنى أنا الله لا إله إلا أنا، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين (١١). ٧١ - صح: عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا أهل بيت (١). فى المصدر: أو تخلق من هو خير منا ونحن خلقنا من نور الله.(٢). فى المصدر: وأومأ.(٣). فى المصدر: أن انكشفى.(۴). فى المصدر: محمد رسول الله.(۵). فى المصدر: أحباؤ الله.(۶). إرشاد القلوب ٢: ٢١۴.(٧). الاعلى: ١.(٨). فى المصدر: والارض بألف سنة.(٩). تفسير القمى: ٧٢١ و ٧٢٢.(١٠). الصحيح النصرى بالمهملة، صرح به النجاشى وقال: إنه من بنى نصر بن معاوية.(١١). كشف اليقين: ۵۵. لا تحل لنا الصدقة وامرنا باسباغ الوضوء، وأن لا تنزى حمارا على (١) عتيقة، ولا نمسح على خف (٢). ٧٢ - جع، لى: ما جيلويه، عن عمه، عن أحمد بن هلال، عن الفضل بن دكين، عن معمر بن راشد قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أتى يهودى النبى صلى الله عليه واله فقام بين يديه يحد النظر (٣) إليه، فقال: يا يهودى حاجتك؟ (۴) قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبى الذى كلمه الله، وأنزل عليه التوراة والعصا، وفلق له البحر، وأظله بالغمام؟ فقال له النبى صلى الله عليه واله: إنه يكره للعبد أن يزكى نفسه، ولكنى أقول: إن آدم عليه السلام لما أصاب الخطيئة كانت

توبته أن قال: اللهم إنی أسألک بحق محمد وآل محمد لما غفرت لی فغفرها الله له، وإن نوحا لما رکب فی السفینة (۵) وخاف الغرق قـال: اللهم إنی أسألـک بحق محمـد وآل محمـد لما أنجیتنی من الغرق فنجاه الله عنه، وإن إبراهیم علیه السـلام لما القی فی النار قال: اللهم إنی أسألـک بحق محمـد وآل محمـد لمـا أنجیتنی منهـا فجعلهـا الله علیه بردا و سـلاما، وإن موسـی علیه السـلام لما ألقی عصاه وأوجس فی نفسه خیفـة قال: اللهم إنی أسألک بحق محمد وآل محمد لما أمنتنی فقال الله جل جلاله: لا تخف إنک أنت الاعلی (۶) یا یهودی إن موسـی لو أدرکنی ثم لم یؤمن بی وبنبوتی ما نفعه إیمانه شـیئا، ولا نفعته النبوة، یا یهودی ومن ذریتی المهـدی إذا خرج نزل عیسـی بن مریم لنصرته وقدمه وصلی خلفه (۷). ج: عن معمر مثله (۸).(۱). أنزاه: جعله ینزو، أی وقع علیه ووطئه. والعتیقـة مؤنث العـتیق: الفرس الرائع.(۲). صـحیفة الرضا: ۵.(۳). أحـد إلیـه النظر: بـالغ فی النظر إلیه.(۴). فی جـامع الاخبـار والاحتجاج: ما حاجتک؟ فقال.(۵). فی الاحتجـاج: لمـا رکـب السـفینة.(۶). طـه: ۶۸.(۷). جـامع الاخبـار: ۸ – ۹. الامـالی: ۱۳۱ و ۱۳۲، فیهمـا وفی الاحتجاج: فقدمه.(۸). الاحتجاج: ۲۷ – ۲۸ فیه: ویصلی خلفه.۷۳ – ص: بالاسناد عن الصدوق، عن هانی بن محمد، عن أبیه، عن محمد بن أحمد بن بطـة عن أبیه، عن محمد بن عبدالوهاب، عن أبی الحارث الفهری، عن عبدالله بن إسـماعیل، عن عبدالرحمن بن أبی زید بن أسـلم (۱)، عن أبیه، عن جـده، عن عمر بن الخطـاب قال: قال رسول الله صـلی الله علیه واله: لما أکل آدم من الشـجرة رفع رأسه إلی السـماء فقال: أسألک بحق محمد إلا رحمتنی فأوحی الله إلیه: ومن محمد؟ فقال: تبارک اسـمک، لما خلقتنی رفعت رأسـی إلی عرشک فإذا فیه مکتوب: لا إله إلا الله، محمـد رسول الله فعلمت أنه لیس أحد أعظم عندک قدرا ممن جعلت اسـمه مع اسـمک، فأوحی الله إلیه یا آدم إنه لآخر النبیین من ذریتک، فلو لا محمـد ما خلقتک (۲). ۷۴ – شی: عن محمد بن عیسی بن عبدالله العلوی، عن أبیه، عن جده، عن علی علیه السـلام قـال: الکلمات التی تلقاها آدم من ربه قال: یا رب أسألک بحق محمـد لما تبت علی، قال: وما علمک بمحمـد؟ قال: رأیته فی سـرادقک الاعظم مکتوبا وأنا فی الجنة (۳). أقول: سـیأتی جل الاخبار فی ذلک فی کتاب الامامة. ۷۵ – ب: الطیالسی، عن فضـیل بن عثمـان قال: سـمعت أبا عبـدالله علیه السـلام یقول: اتقوا الله وعظموا الله وعظموا رسوله (۴)، ولا تفضـلوا علی رسول الله صلی الله علیه واله أحـدا، فـإن الله تبارک وتعالی قـد فضـله. الخبر (۵).(۱). الصـحیح عبـدالرحمن بن زید بن أسـلم، فلفظة أبی زائدة، والرجل هو عبـدالرحمن بن زیـد بن أسـلم العدوی مولاهم المدنی، ترجمه ابن حجر فی التقریب: ۳۰۸، والتهـذیب ۶: ۱۷۷، وقد تقدم الخبر فی بـاب ارتکـاب ترک الاولی ومعناه ۱۱: ۱۸۱، وذکرنـا فی الهامش أنه عبـدالرحمن بن زیـد بن الخطاب العـدوی، وهو وهم، والصـحیح ما ذکرنا هنا: وترجمنا هناک أبا الحارث الفهری. راجع.(۲). قصص الانبیاء: مخطوط.(۳). تفسیر العیاشی: مخطوط. وتقدم الحـدیث فی ج ۱۱: ۱۸۷ أیضا.(۴). فی المصـدر: رسول الله.(۵). قرب الاسناد: ۶۱. ۷۶ – کا: محمـد بن یحیی، عن أحمـد بن محمد، عن ابن فضال، عن عبدالله بن محمد بن أخی حماد الکاتب، عن الحسـین بن عبدالله قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: کان رسول الله صلی الله علیه وآله سـید ولد آدم؟ فقال: کان والله سـید من خلق الله، وما برأ الله بریة خیرا من محمد صلی الله علیه واله (۱). ۷۷ – کا: محمـد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحجال، عن حماد، عن أبی عبدالله علیه السـلام وذکر رسول الله صـلی الله علیه واله فقال: قال أمیر المؤمنین: ما برأ الله نسـمة خیرا من محمد صـلی الله علیه واله (۲). ۷۸ – کا: علی بن محمد، عن سـهل، عن محمد بن الولید، عن یـونس بن یعقـوب، عن سـنان بن طریف، عن أبی عبـدالله علیه السـلام قـال: إنـا أول أهـل بیت نوه الله (۳) بأسـماءنا، إنه لما خلق السـماوات والارض أمر منادیا فنادی: أشـهد أن لا إله إلا الله ثلاثا أشـهد أن محمدا رسول الله ثلاثلا؟ أشهد أن علیا أمیر المؤمنین حقا ثلاثا (۴). ۷۹ – کا: علی بن محمـد وغیره، عن سـهل، عن محمـد بن الولیـد شـباب الصـیرفی، عن مالک بن إسـماعیل المهـدی، عن عبدالسلام بن حارث، عن سالم بن أبی حفصة، عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان فی رسول الله صلی الله علیه واله ثلاثة لم تکن فی أحـد غیره: لم یکن له فیء، و کان لا یمر فی طریق فیمر فیه بعـد یومین أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فیه لطیب عرفه، وکان لا یمر بحجر ولا شـجر إلا سجد له (۵). بیان: العرف بالفتـح: الریـح الطیبـة. وسـیأتی فی بعض الاخبار أن بعض الاصـحاب رأوا بعض الائمة علیهم السـلام بلاـ فیء، فیمکـن أن یکـون دوام ذلـک مـن خـواصه صـلی الله علیـه واله، أو یکـون الحصـر إضافیـا بالنسـبة إلی غیرهم علیهم

السلام.(۱). اصول الكافى ۱: ۴۴۰.(۲). اصول الكافى ۱: ۴۴۰. النسمة: الانسان، أو كل دابة فيها روح.(۳). أى أشاد بذكرنا وأظهر أسماءنا.(۴). اصول الكافى ۱: ۴۴۱.(۵). اصول الكافى ۱: ۴۴۲. ۸۰ – كا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبى عبدالله عليه السلام فى خطبة له خاصة يذكر فيها حال النبى صلى الله عليه واله والائمة عليهم السلام وصفاتهم: فلم يمنع ربنا لحلمه وأناته (۱) وعطفه ما كان من عظيم جرمهم وقبيح أفعالهم أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه، وأكرمهم عليه، محمد بن عبدالله صلى الله عليه واله فى حومة العز مولده، وفى دومة الكرم محتده، غير مشوب حسبه، ولا ممزوج نسبه، ولا مجهول عند أهل العلم صفته، بشرت به الانبياء فى كتبها، ونطقت به العلماء بنعتها، و تأملته الحكمآء بوصفها، مهذب لا يدانى، هاشمى لا يوازى أبطحى لا يسامى، شيمته الحياء، وطبيعته السخآء، مجبول على أوقار النبوة وأخلاقها، مطبوع على أوصاف الرسالة وأحلامها، إلى أن انتهت به أسباب مقادير الله إلى أوقاتها، وجرى بأمر الله القضاء فيه إلى نهاياتها، أداه محتوم قضاء الله إلى غاياتها، تبشر به كل امة من بعدها، ويدفعه كل أب إلى أب من ظهر إلى ظهر، لم يخلطه فى عنصره سفاح، ولم ينجسه فى ولادته نكاح، من لدن آدم عليه السلام إلى أبيه عبدالله فى خير فرقة، وأكرم سبط، وأمنع رهط (۲) وأكلا حمل، وأودع حجر، اصطفاه الله وارتضاه واجتباه، وآتاه من العلم مفاتيحه، ومن الكرم ينابيعه، ابتعثه رحمة للعباد، وربيعا للبلاد، وأنزل الله إليه الكتاب، فيه البيان والتبيان: قرآنا عربيا غير ذى عوج لعلهم يتقون (۳) قد بينه للناس ونهجه بعلم قد فصله، ودين قد أوضحه، وفرائض قد أوجبها، وحدود حدها للناس وبينها، وامور قد كشفها لخلقه و أعلنها، فيها دلالة إلى النجاة، ومعالم تدعو إلى هداه (۴)، فبلغ رسول الله صلى الله عليه واله ما أرسل به، وصدع بما أمر، وأدى ما حمل من أثقال النبوة، وصبر لربه، وجاهد فى سبيله، و نصح لامته، ودعاهم إلى النجاة، وحثهم على الذكر، ودلهم على سبيل الهدى بمناهج و دواع أسس للعباد أساسها، ومنار رفع لهم أعلامها، كيلا يضلوا من بعده، وكان بهم رؤفا رحيما (۵). (۱). الاناة: الوقار والحلم.(۲). أى أعز قوم وأقواهم.(۳). الزمر: ۲۸.(۴). هداة خ. (۵). اصول الكافى ۱: ۴۴۴ و ۴۴۵. بيان: حومة البحر والرمل والقتال وغيره: معظمه، وأشد موضع منه، ودومة الشئ بالضم والفتح: أصله، وكذا المحتد بكسر التاء: الاصل، وحتد بالمكان: أقام به، ولعل المراد بالاول نسل إبراهيم أو هاشم، وبالثانى مكة شرفها الله، أو الاول إبراهيم عليه السلام، والثانى هاشم، أو هما مكة، والاول أظهر، والمراد بالحسب إما الاخلاق الكريمة، أو الاسباب الشريفة، أو هما معا، قوله: بنعتها، الضمير راجع إلى العلماء، و الاضافة إلى الفاعل، وكذا الفقرة التالية لها، قوله: لا يدانى على بناء المجهول، أى لا يدانيه فى الكمال أحد، وكذا لا يوازى ولا يسامى، والمساماة: المفاخرة، والشيمة بالكسر: الخلق، وأوقار النبوة: أثقالها، كناية عن الشرئط العظيمة التى لا تكون النبوة بدونها، أى صارت تلك الاخلاق جبلته وطبعه وعليها خلق، وأحلامها: عقولها، أو جمع الحلم فى مقابلة السفه والخرق. قوله عليه السلام: إلى أوقاتها، الضمير راجع إلى المقادير، أى أوصلته أسباب مقادير الله إلى أوقات حصول ما قدر فيه من وجوده، أو وفاته وانقضاء مدته، والاول أظهر، وكذا ضمير نهاياتها وغاياتها راجعان إلى القضآء أو المقادير، وقوله: تبشر به، استياف أو عطف بيان للجمل السابقة. قوله: نكاح، أى باطل من أنكحة الجاهلية، و السبط بالكسر: ولد الولد، والقبيلة العظيمة، والكلاءة: الحفظ والحراسة، والحجر حجر عبدالمطلب وأبى طالب، ونهجه بالتخفيف أى أوضحه. وقوله: بعلم، أما متعلق بقوله: بينه، أو حال عن الكتاب، والمستتر فى قوله: وفصله وقراينه إما راجع إلى الله، أو الرسول، أو الكتاب. قوله: فيها، أى فى تلك الامور، وقوله: معالم، إما مرفوع معطوف على دلالة، أو مجرور معطوف على النجاة، ويمكن أن يقرأ هداة بالتاء، والضمير أظهر. ويقال: صدع بالحجة: إذا تكلم بها جهارا، والمراد بالذكر إما القرآن أو الاعم، والضمير فى قوله: أساسها راجع إلى المناهج والدواعى، والمراد بالتأسيس إما الوضع أو الاحكام والاتقان، وبسبيل الهدى منهج الشرع، وبالمناهج والدواعى أوصياؤه صلوات الله عليهم، والمراد بالتأسيس نصب الادلة على خلافتهم، ويمكن أن يراد بالمناهج الائمة، وبالدواعى الادلة الدالة على وجوب متابعتهم، وكذا المنار كناية عن الائمة عليهم السلام، و رفع الاعلام عن نصب الادلة. ۸۱ – كا: ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: اللهم صلى على محمد صفيك وخليلك ونجيك المدبر لامرك (۱). ۸۲ – ما: الحسين بن إبراهيم القزوينى، عن محمد بن وهبان، عن على بن جيش

(۲)، عن العباس بن محمد بن الحسین، عن أبیه، عن صفوان بن یحیی، عن الحسین بن أبی غندر، عن المفضل، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما بعث الله نبیا أکرم من محمد صلی الله علیه واله، ولا خلق الله قبله أحدا، ولا أنذر الله خلقه بأحد من خلقه قبل محمد، فذلک (۳) قوله تعالی: هذا نذیر من النذر الاولی (۴) وقال: إنما أنت منذر ولکل قوم هاد (۵) فلم یکن قبله مطاع فی الخلق، ولا یکون بعده إلی أن تقوم الساعة فی کل قرن إلی أن یرث الله الارض ومن علیها (۶). بیان: قوله علیه السلام: ولا خلق الله قبله أحدا، أی هو أول المخلوقات (۷) کما مرت الاخبار الکثیرة فی ذلک، قوله علیه السلام: ولا أنذر الله خلقه بأحد من خلقه قبل محمد صلی الله علیه واله، أی کان منذرا فی عالم الذر، فکان إنذاره قبل کل أحد، والاستشهاد بالآیة الاولی إما بحملها علی أن المراد بها أن هذا، أی محمدا صلی الله علیه واله من جملة النذر السابقة، ولیس إنذاره مختصا بهذا الزمان، أو بحملها علی أن المعنی بها إنما أنت منذر للنذر الاولی فی عالم الذر: بأن تکون کلمة (من) للتعلیل کقوله تعالی: مما خطیئاتهم (۸) أو بمعنی (علی) کقوله تعالی: ونصرناه من القوم (۹) ویؤید الوجهین ما رواه الصفار بإسناده إلی علی(۱). اصول الکافی: ۴۵۱.(۲). هکذا فی النسخة والصحیح کما فی المصدر: علی بن حبشی، وهو علی بن حبشی بن قونی المترجم فی رجال الشیخ وفهرسته.(۳). فلذلک خ ل.(۴). النجم: ۵۶.(۵). الرعد: ۷.(۶). مجالس الشیخ: ۶۳.(۷). أو المعنی وما خلق الله قبله أحدا أکرم منه.(۸). نوح: ۲۵.(۹). الانبیاء ۷۷.ابن معمر، عن أبیه قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله تبارک وتعالی: هذا نذیر من النذر الاولی قال: یعنی به محمدا، حیث دعاهم إلی الاقرار بالله فی الذر الاول، و بالآیة الثانیة لان مفادها علی المشهور بین المفسرین إنما أنت منذر وهاد لکل قوم، فیکون هادیا للانبیآء واممهم، ویحتمل أن یکون غرضه علیه السلام حصر الانذار فیه صلی الله علیه واله، أی لم یکن من أنذر قبله منذرا حقیقة، وإنما المنذر والمطاع علی الاطلاق هو صلی الله علیه واله، کما یدل علیه آخر الخبر، فالاستشهاد بالآیة الاولی إما بحملها علی الاخیر من المعنیین، فإنه لما کان منذرا للنذر فهو المنذر للجمیع حقیقة، وإنما کانوا نوابه فی الانذار، کما أن من بعده من الاوصیآء کذلک، أو بحملها علی أن المراد به الحصر، أی هذا منذر حسب من جملة من یسمون بالنذر من الانبیاء السابقة، وبالثانیة بحملها علی أن قوله: ولکل قوم هاد من قبیل عطف الجملة علی الجملة، ویکون المراد بالجزء الاولی حصر الانذار فیه صلی الله علیه واله علی سبیل القلب، أی لیس المنذر إلا أنت، وأما غیرک فهم هادون من قبلک، أو علی الوجه الذی قررناه فی الوجه الاول، ولعله أقل تکلفا، هذا ما خطر بالبال فی حل هذا الخبر الذی حیر الافهام (۱)، والله یعلم أسرار أئمة الانام. وقال الصدوق رحمه الله فی الهدایة (۲) یجب أن یعتقد أن النبوة حق، کما اعتقدنا أن التوحید حق، وأن الانبیآء الذین بعثهم الله مائة ألف نبی وأربعة وعشرون ألف نبی، جاؤا بالحق من عند الحق، وأن قولهم قول الله، وأمرهم أمر الله، وطاعتهم طاعة الله، ومعصیتهم معصیة الله، وأنهم (۳) لم ینطقوا إلا عن الله عزوجل وعن وحیه، وأن سادة الانبیاء خمسة، الذین علیهم دارت الرحی، وهم أصحاب الشرائع، وهم اولو العزم: نوح وإبراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیه وعلیهم، وأن محمدا سیدهم وأفضلهم، وأنه جاء بالحق وصدق المرسلین (۴)، وأن الذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور (۱). ومع ذلک کله الحدیث لا یخلو عن غرابة، مع ما یری فی إسناده من الضعف والجهالة.(۲). الهدایة: ۵ و ۶. (۳). فی المصدر: فانهم.(۴). فی المصدر زیادة هی: وان الذین کذبوه ذائقوا العذاب الالیم.الذی انزل معه اولئک هم المفلحون، ویجب أن یعتقد أن الله تبارک وتعالی لم یخلق خلقا أفضل من محمد صلی الله علیه واله، ومن بعده الائمة صلوات الله علیهم، وأنهم أحب الخلق إلی الله عزوجل وأکرمهم علیه، وأولهم إقرارا به، لما أخذ الله میثاق النبیین فی الذر وأشهدهم علی أنفسهم ألست بربکم قالوا: بلی، وأن الله بعث نبیه صلی الله علیه واله إلی الانبیاء علیهم السلام فی فی الذر، وأن الله أعطی ما أعطی کل نبی علی قدر معرفته نبینا صلی الله علیه واله، وسبقه إلی الاقرار به، ونعتقد (۱) أن الله تبارک وتعالی خلق جمیع ما خلق له ولاهل بیته صلوات الله علیهم، وأنه لولاهم ما خلق الله السمآء والارض ولا الجنة ولا النار ولا آدم ولا حواء ولا الملائکة ولا شیئا مما خلق صلوات الله علیهم أجمعین. ۸۳ - کا: العدة، عن سهل وأحمد بن محمد جمیعا، عن ابن محبوب، عن إبراهیم الکرخی، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله: لو اهدی إلی کراع لقبلت، وکان ذلک من الدین، ولو أن کافرا أو منافقا اهدی إلی وسقا (۲) ما قبلت، وکان ذلک من

الدین، أبی الله تعالی لی زبد المشرکین والمنافقین وطعامهم (۳). بیان: هذا الخبر یدل علی حرمة هدیة المشرکین علیه صلی الله علیه واله، فیکون من خصائصه کما ذکره ابن شهر آشوب، ویدل علیه خبر آخر سیأتی فی باب قصة صدیقه قبل البعثة، ولم یذکره الاکثر لما اشتهر من أنه صلی الله علیه واله قبل هدیة النجاشی والمقوقس واکیدر بل کسری أیضا، کما رواه الصدوق فی الفقیه عن ثویر بن أبی فاختة، عن أبیه، عن علی علیه السلام قال: أهدی کسری للنبی صلی الله علیه واله فقبل منه، وأهدی قیصر للنبی صلی الله علیه واله فقبل منه، وأهدت له الملوک فقبل منهم (۴). فقیل: إنه کان حراما فنسخ، ویحتمل أن یکون الحرمة مع عدم المصلحة فی قبولها، مع أنه یحتمل أن یکون هؤلاء الذین قبل صلی الله علیه واله هدیتهم کانوا أسلموا ولم یظهروا (۱). فی المصدر: ونبینا صلی الله علیه وآله سبقهم إلی الاقرار به، ویعتقد.(۲). الوسق: ستون صاعا، وقیل: حمل البعیر.(۳). فروع الکافی ۱: ۳۶۸. (۴). من لا یحضره الفقیه: ۳۹۰. إسلامهم لقومه تقیة کما هو الظاهر من أحوال النجاشی، لکن هذا فی بعضهم ککسری بعید. قال فی النهایة: فیه: إنا لا نقبل زبد المشرکین الزبد بسکون الباء: الرفد و العطاء، قال الخطابی: یشبه أن یکون هذا الحدیث منسوخا لانه قد قبل هدیة غیر واحد من المشرکین، أهدی له المقوقس ماریة، والبغلة أهدی له اکیدر دومة فقبل منهما، وقیل: إنما رد هدیته لیغیظه بردها فیحمله ذلک علی الاسلام، وقیل: ردها لان للهدیة موضعا من القلب، ولا یجوز علیه أن یمیل بقلبه إلی مشرک فردها قطعا لسبب المیل، و لیس ذلک مناقضا لقبوله هدیة النجاشی والمقوقس واکیدر، لانهم أهل الکتاب انتهی (۱). ۸۴ - فر: الحسین بن سعید، وأحمد بن الحسن معنعنا، عن أبی جعفر محمد بن علی علیه السلام قوله تعالی (۲): الذی یراک حین تقوم - وتقلبک فی الساجدین (۳) قال: یراک حین تقوم بأمره، وتقلبک فی أصلاب الانبیاء نبی بعد نبی (۴). ۸۵ - فر: علی بن محمد بن علی بن عمر الزهری (۵)، عن عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال: قام رسول الله صلی الله علیه واله فینا خطیبا فقال: الحمد لله علی آلائه وبلائه عندنا أهل البیت، وأستعین الله علی نکبات الدنیا وموبقات الآخرة (۶)، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، وأنی محمدا عبده ورسوله، أرسلنی برسالته إلی جمیع خلقه لیهلک من هلک عن بینة، ویحیی من حی عن بینة (۷) واصطفانی علی جمیع العالمین من الاولین و الآخرین، أعطانی مفاتیح خزائنه کلها، واستودعنی سره، وأمرنی بأمره، فکان القائم، وأنا الخاتم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم، و اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا (۱). النهایة ۲: ۱۲۸. راجع معالم السنن ۳: ۴۱ ففیه اختلاف مع المنقول. (۲). فی المصدر: فی قوله تعالی.(۳). الشعراء: ۱۱۸ و ۱۱۹.(۴). تفسیر فرات: ۱۰۸.(۵). فی المصدر: معنعنا عن عبدالله بن عباس.(۶). نکبات الدنیا: مصائبها. والموبقات: المهالک.(۷). الانفال: ۴۲.وأنتم مسلمون (۱) واعلموا أن الله بکل شئ محیط وأن الله بکل شئ علیم، أیها الناس إنه سیکون بعدی قوم یکذبون علی فلا تقبلوا منهم ذلک، وامور یأتی (۲). من بعدی یزعم أهلها أنها عنی، ومعاذ الله أن أقول علی الله إلا حقا، فما أمرتکم إلا بما أمرنی به، ولا دعوتکم إلا إلیه، وسیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون. قال: فقام إلیه عبادة بن الصامت فقال: متی ذلک یا رسول الله؟ ومن هؤلاء؟ عرفناهم لنحذرهم، فقال: أقوام قد استعدوا للخلافة من یومهم هذا، وسیظهرون لکم إذا بلغت النفس معنی هاهنا، وأومأ بیده إلی حلقه، فقال له عبادة بن الصامت: إذا کان کذلک فإلی من یا رسول الله؟ قال: فإذا کان ذلک فعلیکم بالسمع والطاعة للسابقین من عترتی، فإنهم یصدونکم عن البغی (۳)، ویهدونکم إلی الرشد، ویدعونکم إلی الحق، فیحیون کتابی (۴) وسنتی وحدیثی، ویموتون البدع، ویقمعون بالحق أهلها (۵)، ویزولون مع الحق حیث ما زال (۶)، فلن یخیل إلی أنکم تعملون، ولکنی محتج علیکم، إذا أنا أعلمتکم ذلک فقد أعلمتکم (۷)، أیها الناس إن الله تبارک وتعالی خلقنی وأهل بیتی من طینة لم یخلق منها أحدا غیرنا (۸)، فکنا أول من ابتدأ من خلقه، فلما خلقنا فتق بنورنا کل ظلمة، و أحیی بنا کل طینة طیبة، وأمات بنا کل طینة خبیثة، ثم قال: هؤلاء خیار خلقی، و حملة عرشی، وخزان علمی، وسادة أهل السمآء والارض، هؤلاء الابرار المهتدون، المهتدی بهم، من جاءنی بطاعتهم وولایتهم أولجته جنتی وکرامتی، ومن جاءنی بعداوتهم والبراءة منهم أولجته ناری، وضاعفت علیه عذابی، وذلک جزآء الضالمین، ثم قال: نحن أهل(۱). آل عمران: ۱۰۲.(۲). فی المصدر: فیقبل منهم ذلک، وامور تأتی.

(۳). فی المصدر: یصدونکم عن الغی.(۴). فی المصدر: کتاب ربی.(۵). فی المصدر: فیقیمون بالحق أهلها.(۶). أی یذهبون

ویتحولون مع الحق حیثما ذهب وتحول. قوله: فلن یخیل أی لن أتوهم ذلک ولن یشتبه ذلک علی.(۷). أی فقد أعلمتکم بحقیقهٔ الامر وبواقعه.(۸). فی المصدر: غیرنا وموالینا.الایمان بالله ملاکه (۱) وتمامه حقا حقا، وبنا سدد الاعمال الصالحهٔ (۲)، ونحن وصیهٔ الله فی الاولین والآخرین، وإن منا الرقیب علی خلق الله، ونحن قسم الله، أقسم بنا حیث یقول الله تعالی: اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام إن الله کان علیک رقیبا (۳) أیها الناس إنا أهل البیت عصمنا الله من أن نکون مفتونین أو فاتنین، أو مفتنین (۴)، أو کذابین أو کاهنین، أو ساحرین أو عائفین، أو خائنین أو زاجرین، أو مبتدعین أو مرتابین، أو صادفین (۵) عن الحق منافقین، فمن کان فیه شئ من هذه الخصال فلیس منا، ولا نحن منه (۶)، والله منه برئ ونحن منه برآء، ومن برأ الله منه أدخله جهنم وبئس المهاد، و إنا أهل البیت (۷) طهرنا الله من کل نجس، فنحن الصادقون إذا نطقوا، والعالمون إذا سئلوا، والحافظون لما استودعوا، جمع الله لنا عشر خصال لم یجتمعن لاحد قبلنا (۸)، ولا یکون لاحد غیرنا: العلم والحلم والحکم، واللب (۹) والنبوهٔ (۱۰) والشجاعهٔ، والصدق والصبر والطهارهٔ والعفاف، فنحن کلمهٔ التقوی، وسبیل الهدی، والمثل الاعلی، والحجهٔ العظمی، والعروهٔ الوثقی، فماذا بعد الحق إلا الضلال فأنی تصرفون (۱۱).(۱). ملاکه أی قوامه.(۲). فی المصدر: وبنا سداد الاعمال الصالحهٔ.(۳). النساء: ۱. أقول: قال الطبرسی: فی معناه قولان: أحدهما أنه من قولهم: أسألک بالله أن تفعل کذا، وانشدک بالله والرحم، ونشدتک الله والرحم، وعلی هذا یکون قوله:)والارحام(عطفا علی موضع قوله)به(والمعنی انکم کما تعظمون الله باقوالکم فعظموه بطاعتکم اياه.(۴). المفتون: الضال، ومن وقع فی الفتنهٔ. الفاتن: المضل عن الحق، ومن أوقع غیره فی الفتنهٔ.(۵). فی المصدر أو صادین عن الحق.(۶). فی المصدر فلیس منی ولا أنا منه.(۷). فی المصدر وانا أهل بیت.(۸). فی المصدر: بعدنا.(۹). اللب: العقل الخالص من الشوائب أو ما ذکا من العقل.(۱۰). فی المصدر: الفتوهٔ، مکان النبوهٔ. وفیه: الصدق والطهارهٔ والعفافهٔ والولایهٔ. وفیه: المحجهٔ العظمی والعروهٔ الوثقی والحق الذی أمر الله فی المودهٔ.

(۱۱). تفسیر فرات: ۱۱۰ و ۱۱۱ والایهٔ فی سورهٔ یونس: ۳۲.بیان: العائف: المتکهن، قاله الجوهری، وقال: الزجر: العیافهٔ، وهو ضرب من التکهن، تقول: زجرت أنه یکون کذا وکذا، وصدف: أعرض، وسیأتی تفسیر سائر الفقرات فی کتاب الامامهٔ. ۸۶ – یب: محمد بن أحمد بن یحیی، عن الحسن بن علی بن عبدالله، عن ابن فضال، عن مروان، عن عمار الساباطی قال: کنا جلوسا عند أبی عبدالله علیه السلام بمنی فقال له رجل: ما تقول فی النوافل؟ فقال: فریضهٔ، قال: ففزعنا وفزع الرجل، فقال أبوعبدالله علیه السلام: إنما أعنی صلاهٔ اللیل علی رسول الله صلی الله علیه واله، إن الله یقول: ومن اللیل فتهجد به نافلهٔ لک (۱). ۸۷ – کا: أبوعلی الاشعری، عن محمد بن عبدالجبار، عن علی بن حدید، عن مرازم، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله کلف رسول الله ما لم یکلف (۲) أحدا من خلقه، کلفه أن یخرج علی الناس کلهم وحده بنفسه إن لم یجد فئهٔ تقاتل معه، ولم یکلف هذا أحدا من خلقه قبله ولا بعده، ثم تلا هذه الآیهٔ فقاتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسک (۳) ثم قال: وجعل الله له أن یأخذ له ما أخذ لنفسه، فقال عزوجل: من جاء بالحسنهٔ فله عشر أمثالها (۴) وجعلت الصلاهٔ علی رسول الله صلی الله علیه واله بعشر حسنات (۵). ۸۸ – ختص: عن علی بن سوید السائی، عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال: ما خلق الله خلقا أفضل من محمد صلی الله علیه وآله، ولا خلق خلقا بعد محمد أفضل من علی علیه السلام (۶). ۸۹ – ختص: عن جابر بن یزید، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله تبارک وتعالی:(۱). تهذیب الاحکام ۱: ۲۰۴. والایهٔ فی سورهٔ الاسراء: ۷۹.(۲). فی المصدر: ما لم یکلفه.

(۳). النساء: ۸۴.(۴). الاعراف: ۱۶۰.(۵). روضهٔ الکافی: ۲۷۴ و ۲۷۵.(۶). الاختصاص: مخطوط.عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا (۱) قال: یجلسه علی العرش (۲). ۹۰ – نهج: اجعل شرائف صلواتک ونوامی برکاتک علی محمد عبدک ورسولک الخاتم لما سبق، والفاتح لما انغلق، والمعلن الحق بالحق، والدافع جیشات الاباطیل، والدامغ صولات الاضالیل، کما حمل فاضطلع قائما بأمرک، مستوفزا فی مرضاتک، غیرنا کل عن قدم، ولا واه فی عزم، واعیا لوحیک، حافظا علی عهدک، ماضیا علی نفاذ أمرک، حتی أوری قبس القابس، وأضاء الطریق للخابط، وهدیت به القلوب بعد خوضات الفتن والاثم، و أقام موضحات الاعلام، ونیرات الاحکام، فهو أمینک المأمون، وخازن علمک المخزون، وشهیدک یوم الدین، وبعیثک بالحق ورسولک إلی الخلق (۳). تبیین: الخاتم لما سبق، أی

الوحى والرسالة، والفاتح لما انغلق، يقال: انغلق و استغلق: إذا عسر فتحه، أى فتح ما انغلق وأبهم على الناس من مسائل الدين والتوحيد والشرائع، والسبيل إلى الله تعالى، والمعلن الحق بالحق، أى مظهر الدين بالمعجزات، أو بالحرب والخصومة، يقال: حاق فلانا فحقه أى خاصمه فغلبه، أو بالبيان الواضح، أو بعضه ببعض، فإن بالاصول تظهر الفروع، أو بمعونة الحق تعالى، والجيشات جمع جيشة من جاشت القدر: إذا ارتفع غليانها، والاباطيل جمع باطل على غير قياس، أى دافع ثوران الباطل، وفتن المشركين، وما كانت عادة لهم من الغارات والحروب، والدامغ: المهلك، من دمغه: إذا شجه حتى بلغ الدماغ، وفيه الهلاك، والاضاليل أيضا جمع ضال، على غير قياس، والصولة: الحملة والوثبة والسطوة، قوله عليه السلام: كما حمل، الكاف للتعليل، أى صل عليه لذلك أو للتشبيه، أى صلاة تشبه وتناسب ما فعل، قوله: فاضطلع، أى قوى على حمله، من الضلاعة، وهى القوة، قوله: مستوفزا، أى مستعجلا، والنكول: الرجوع، والقدم بالضم: التقدم والاقدام، أى لم يرجع عن التقدم فى الجهاد وغيره من امور الدين، والوهى: الضعف، وتقول: وعيت الحديث: إذا حفظته وفهمته، ومضى فى الامر: نفذ، أى كان(۱). الاسراء: ۷۹. (۲). الاختصاص: مخطوط. قوله: يجلسه على العرش كناية عن رفعة مقامه وتفوقه على الخلائق أجمعين. (۳). نهج البلاغة ۱: ۱۳۰ – ۱۳۲.مصرا فى إنفاذ أمرك وإجرائه، ويقال: روى الزند، أى خرجت ناره، وأوريته أنا، والقبس: الشعلة والقابس: الذى يطلب النار، والمراد بالقبس هنا نور الحق، أى أشعل أنوار الدين حتى ظهر الحق للمقتبسين قوله: للخابط أى الذى يخبط لو لا ضوء نوره، قوله: بعد خوضات الفتن، خاض الماء: دخله، أى بعد أن خاضوا فى الفتن أطوارا، والاعلام جمع علم، وهو ما يستدل به على الطريق من منار وجبل ونحوهما، والموضحات يحتمل الفتح والكسر كما لا يخفى، و نيرات الاحكام، أى الاحكام الواضحة الحقة، والمأمون تأكيد، والمراد بالعلم المخزون الامور التى لا تتعلق بالتكاليف، لانها لا يخزن عن المكلفين، قوله عليه السلام: وشهيدك، أى شاهدك على الخلق، قوله: وبعيثك، أى مبعوثك بالدين الثابت. ۹۱ – نهج: فاستودعهم فى أفضل مستودع، وأقرهم فى خير مستقر، تناسختهم كرائم الاصلاب إلى مطهرات الارحام، كلما مضى سلف (۱) قام منهم بدين الله خلف، حتى أفضت كرامة الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه واله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا، وأعز الارومات مغرسا، من الشجرة التى صدع منها أنبياءه، وانتجب (۲) منها امناءه، عترته خير العتر، واسرته خير الاسر، وشجرته خير الشجر، نبتت فى حرم، وبسقت فى كرم، لها فروع طوال، وثمر لا ينال (۳)، فهو إمام من اتقى، وبصيرة من اهتدى، سراج لمع ضوؤه، وشهاب سطع نوره، وزندبرق لمعه، سيرته القصد، وسنته الرشد، وكلامه الفصل، وحكمه العدل، أرسله على حين فترة من الرسل، وهفوة عن العمل، وغباوة من الامم (۴). بيان: قوله عليه السلام: فى أفضل مستودع، الظاهر أن المراد بالمستودع والمستقر الاصلاب والارحام، فيكون ما بعده بيانا له، ويحتمل أن يكون المراد محل أرواحهم فى عالم الذر. قوله: تناسختهم، أى تناقلتهم، قوله: حتى أفضت أى انتهت، والارومة: الاصل، ويحتمل أن يكون المراد بأفضل المعادن وأعز الارومات شجرة النبوة، وقيل:(۱). فى المصدر: مضى منهم سلف.(۲). فى المصدر: انتخب.(۳). فى المصدر: وثمرة لا تنال.(۴). نهج البلاغة ۱: ۲۰۱ و ۲۰۲. مكة شرفها الله، وقيل: نسبه وعشيرته، والصدع: الشق، والعترة: أخص من الاسرة، والاسرة: الرهط الادنون، وقيل: أراد بالشجر فى الموضعين إبراهيم عليه السلام وقيل: أراد هاشما، بقرينة قوله: نبتت فى حرم، أى مكة، كذا قيل والاظهر أن تحمل الشجرة ثانيا على نفسه وأهل بيته، كما ورد فى أخبار كثيرة فى تفسير الشجرة الطيبة، والمراد بالفروع الائمة، وطولها كناية عن بلوغهم فى الشرف والفضل الغاية البعيدة، والمراد بالثمر علومهم ومعارفهم، وعدم النيل لغموض أسرارها بحيث لا تصل العقول إليها، والزند: العود الذى يقدح به النار، والقصد: الوسط والاعتدال فى الامور من غير إفراط وتفريط، والفصل: الفاصل بين الحق والباطل، والهفوة: الزلة، والغباوة: الجهل وقلة الفطنة. ۹۲ – نهج: مستقره خير مستقر، ومنبته أشرف منبت، فى معادن الكرامة، ومماهد السلامة، قد صرفت نحوه أفئدة الابرار، وثنيت إليه أزمة الابصار، دفن به الضغائن، وأطفأ به النوائر (۱)، ألف به إخوانا، وفرق به أقرانا (۲)، أعز به الذلة، وأذل به العزة، كلامه بيان، وصمته لسان (۳). بيان: يحتمل زائدا على ما تقدم أن يكون المراد بالمستقر المدينة، وبالمنبت مكة زادهما الله تعالى شرفا، قوله عليه السلام: ومماهد السلامة، قال ابن الميثم: المهاد: الفراش، ولما قال: فى معادن وهى جمع معدن قال: بحكم القرينة والازدواج: ومماهد وإن لم يكن الواحد منها

ممهـدا، کما قالوا: الغدایا والعشایا ومأجورات ومأزورات ونحو ذلک، ویعنی السـلامهٔ هاهنا البراءهٔ من العیوب، أی فی نسب طاهر غیر مأبون ولا معیب، ویحتمل أن یراد بمعادن الکرامـهٔ ومماهـد السـلامهٔ مکـهٔ والمدینـهٔ، فإنهما محل العبادهٔ والسـلامهٔ من عـذابه، والفوز بکرامته، ویحتمـل أن یراد بمماهـد السـلامهٔ ما نشأ علیه من مکارم الاخلاق الممهـدهٔ للسـلامهٔ من سـخط الله، قوله: وثنیت، أی عطفت وصـرفت، قوله: دفن به، أی أخفی وأذهب، والضـغائن جمع ضـغینهٔ، وهی الحقـد، والنوائر جمع نائرهٔ، وهی العداوهٔ،(۱). فی المصدر: الثائرهٔ، وهی الغضب والضجهٔ والشغب، ولعله مصحف.(۲). أی فرق به جماعهٔ کانوا أقرانا والافا علی الشرک.(۳). نهج البلاغهٔ ۱: ۲۰۳ و ۲۰۴.والمراد بالذلهٔ ذلهٔ الاسـلام، وبالعزهٔ عزهٔ الشـرک، قوله علیه السـلام: وصـمته لسان، فیه وجهان: أحدهما أنه کان یسکت عما لا ینبغی من القول، فیعلم الناس السـکوت عما لا یعنیهم، وثانیهما: أن سـکوته صـلی الله علیه واله عن بعض أفعال الصـحابهٔ وعـدم النهی عنها کان تقریرا لها، ودلیلا علی الاباحـهٔ. ۹۳ – نهـج: حتی أوری قبسا لقابس، وأنار علما لحابس، فهو أمینک وشـهیدک یوم الـدین، وبعیثک نعمهٔ، ورسولک بالحق رحمهٔ، اللهم اقسم له مقسما (۱) من عدلک، وأجزه مضاعفات الخیر من فضلک، اللهم أعل علی بنآء البانین بناءه، وأکرم لـدیک نزله، وشـرف عندک منزله، وآته الوسـیلهٔ (۲)، وأعطه السناء (۳) والفضـیلهٔ، واحشرنا فی زمرته غیر خزایا (۴) ولا نادمین، ولا ناکبین (۵) ولا ناکثین (۶)، ولا ضالین، ولا مفتونین (۷). بیان: الحابس: الواقف فی مکانه الذی حبس ناقته ضلالا، فهو یخبط ولا یـدری کیف یهتدی، والمراد ببنائه قواعد دینه أو کمالاته، والنزل بالضم: ما یهیأ للضـیف. ۹۴ – نهج: اختاره من شجرهٔ الانبیآء. ومشـکاهٔ الضـیآء، وذؤابـهٔ العلیآء (۸)، وسـرهٔ (۱). المقسم: النصـیب والحـظ من نعمه والائـه الـتی یقسـمها بین العبـاد.(۲). قال الجزری فی النهایـهٔ فی حـدیث الاـذان: اللهـم آت محمـدا الوسـیلهٔ: الوسـیلهٔ هی مـا یتوصـل بـه إلی الشـئ ویتقرب بـه، والمراد به فی الحـدیث القرب من الله تعالی، وقیل: هی الشـفاعهٔ یوم القیامـهٔ، وقیل: هی منزلهٔ من منازل الجنهٔ. (۳). السناء: الرفعهٔ. (۴). الخزایا جمع خزیان، من خزی: وقع فی بلیـهٔ. ذل وهان. خجل من قبیح ارتکبه.(۵). من نکب عن الطریق: إذا عـدل. أی ولا عادلین عن طریق الحق والصواب.(۶). أی ولا ناقضین عهدک (۷). نهج البلاغهٔ ۱: ۲۲۱. فیه: ولا ضالین ولا مضلین ولا مفتونین.(۸). قال الجزری فی النهایهٔ: الـذوائب جمع ذؤابـهٔ وهی الشعر المضـفور من شـعر الرأس، و ذؤابـهٔ الجبـل أعلاه، ثم اسـتعیر للعز والشـرف والمرتبـهٔ. أی اختاره من أشـراف العرب وذوی أفـدارهم. البطحاء (۱)، ومصابیـح الظلمـهٔ، وینابیع الحکمهٔ (۲). ۹۵ – نهـج: وأشـهد أن محمـدا نجیب الله (۳)، وسفیر وحیه، ورسول رحمته (۴). ۹۶ – نهج: وأشـهد أن محمدا عبده وسید عباده، کلما نسخ (۵) الله الخلق فرقتین جعله فی خیرهما، لم یسـهم فیه عـاهر، ولا ضـرب فیه فاجر (۶). بیان: النسـخ: الازالـهٔ والتغییر، اسـتعیر هنا للقسـمهٔ لانها إزالهٔ للمقسوم وتغییر له، والعاهر: الزانی، ویطلق علی الـذکر والانثی، وکذلک الفاجر. تذنیب: أقول: قد ذکر علمائنا رضـی الله عنهم بعض خصائصه صـلی الله علیه واله فی کتبهم، وجمعهـا العلامـهٔ رحمه الله فی کتـاب التـذکرهٔ، فلنورد ملخص مـا ذکروه رحمهم الله، قال فی التـذکرهٔ: فأما الواجبات علیه دون غیره من امته امـور: الاـول السواک، الثـانی الوتر، الثـالث الاضـحیهٔ، روی عنه صـلی الله علیه واله أنه قـال: ثلاـث کتب علی، ولم یکتب علیکم: السـواک، والـوتر، والاضـحیهٔ. وفی حـدیث آخر: کتب علی الوتر، ولم یکتب علیکم، وکتب علی السواک، ولم یکتب علیکم، وکتبت علی الاضـحیهٔ، ولم تکتب علیکم. وتردد الشـافعی (۷) فی وجوب السواک علیه صـلی الله علیه واله. الرابع: قیـام اللیل لقوله تعالی: ومن اللیل فتهجـد به نافلهٔ لک (۸) وإن أشـعر لفظ النافلهٔ بالسـنهٔ، ولکنها فی اللغهٔ الزیادهٔ، ولان السنهٔ جبر للفریضهٔ، وکان صلی الله علیه واله معصوما من النقصان فی الفرائض، واختلف الشافعیهٔ فقال بعضـهم: کان ذلک واجبا علیه، (۱). سرهٔ الوادی: بطنه أو أفضل مواضعه.(۲). نهـج البلاغهٔ ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴.(۳). أی مختاره المصـطفی.(۴). نهـج البلاغهٔ ۱: ۴۳۳.(۵). قیل: نسـخ الخلق: نقلهم بالتناسل عن اصولهم فجعلهم بعـد الوحدهٔ فی الاصول فرقا.(۶). نهج البلاغهٔ ۱: ۴۵۶.(۷). فی المصدر: أصحاب الشافعی.(۸). الاسراء: ۷۹.وقال بعضـهم: کان واجبا علیه وعلی امته فنسخ. أقول: ذکر الوتر مع قیام اللیل یشتمل علی تکرار ظاهرا، والاصل فیه أن العامهٔ رووا حـدیثا عن عایشـهٔ أن النبی صـلی الله علیه واله قال: ثلاث علی فریضـهٔ ولکم سـنهٔ: الوتر، والسواک، وقیام اللیل ولذا جمعوا بینهما تبعا للروایـهٔ، کما یظهر من شارح الوجیزهٔ، وتبعهم أصـحابنا رضوان الله علیهم. وقال الشـهید الثانی قدس سـره: اعلم أن بین قیام اللیل وبین

الوتر الواجبين عليه مغايرة العموم والخصوص المطلق، لان قيام الليل بالتهجد يحصل بالوتر وبغيره، فلا يلزم من وجوبه وجوبه، وأما الوتر فلما كان من العبادات الواقعة بالليل فهو من جملة التهجد بل أفضله، فقد يقال: إن إيجابه يغنى عن إيجاب قيام الليل وجوابه أن قيام الليل وإن تحقق بالوتر لكن مفهومه مغاير لمفهومه، لان الواجب من القيام لما كان يتأدى به وبغيره، وبالكثير منه والقليل كان كل فرد يأتى به منه موصوفا بالوجوب، لانه أحد أفراد الواجب الكلى، وهذا القدر لا يتأدى بإيجاب الوتر خاصة، ولا يفيد فائدته، فلابد من الجمع بينهما. ثم قال فى التذكرة: الخامس: قضاء دين من مات معسرا، لقوله صلى الله عليه واله: من مات وخلف مالا فلورثته، ومن مات وخلف دينا أو كلا فعلى (۱) وإلى هذا مذهب الجمهور، وقال بعضهم: كان ذلك كرما منه، وهذا اللفظ لا يمكن حمله على الضمان، لان من صحح ضمان المجهول لم يصحح على هذا الوجه، وللشافعية وجهان فى أن الامام هل يجب عليه قضآء دين المعسر إذا مات، وكان فى بيت المال سعة تزيد على حاجة الاحياء، لما فى إيجابه من الترغيب فى اقتراض المحتاجين. السادس: مشاورة اولى النهى لقوله تعالى: وشاورهم فى الامر (۲) وقيل: إنه لم يكن واجبا عليه، بل امر لاستمالة قلوبهم، وهو المعتمد، فإن عقل النبى صلى الله عليه واله أوفر من عقول كل البشر. (۱). فى المصدر: أو كلا فالى، وعلى هذا مذهب الجمهور. (۲). آل عمران: ۱۵۹.السابع: إنكار المنكر إذا رآه وإظهاره، لان إقراره على ذلك يوجب جوازه، فإن الله تعالى ضمن له النصر والاظهار. الثامن: كان عليه تخيير نسائه بين مفارقته، ومصاحبته بقوله تعالى: يا أيها النبى قل لازواجك إن كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين امتعكن واسرحكن سراحا جميلا – وإن كنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة فإن الله أعد للمحسنات منكن أجرا عظيما (۱) والاصل فيه أن النبى صلى الله عليه واله آثر لنفسه الفقر والصبر عليه، فامر بتخيير نسائه (۲) بين مفارقته واختيار زينة الدنيا، وبين اختياره والصبر على ضر الفقر، لئلا يكون مكرها لهن على الضر والفقر، هذا هو المشهور، وللشافعية وجه فى التخيير لم يكن واجبا عليه، وإنما كان مندوبا، والمشهور الاول، ثم إن رسول الله صلى الله عليه واله لما خيرهن اخترنه والدار الآخرة، فحرم الله تعالى على رسوله التزويج عليهن، والتبدل بهن من أزواج، ثم نسخ ذلك ليكون المنة لرسول الله صلى الله عليه واله بترك التزوج عليهن بقوله تعالى: إنا أحللنا لك أزواجك اللاتى آتيت اجورهن (۳) قالت عايشة: إن النبى صلى الله عليه واله لم يمت حتى احل له النسآء تعنى اللاتى حظرن عليه، وقال أبوحنيفة: إن التحريم باق لم ينسخ، وقد روى أن بعض نسآء النبى صلى الله عليه واله طلبت منه حلقة من ذهب، فصاغ لها حلقة من فضة وطلاها بالزعفران، فقالت: لا اريد إلا من ذهب، فاغتم النبى صلى الله عليه واله لذلك، فنزلت آية التخيير. وقيل: إنما خيره لانه لم يمكنه التوسعة عليهن، فربما يكون فيهن من يكره المقام معه فنزهه عن ذلك. وروى أن النبى صلى الله عليه واله كان يطالب باmور لا يملكها، وكان نساؤه يكثرن مطالبته حتى قال عمر: كنا معاشر المهاجرين متسلطين على نسائنا بمكة، وكانت نسآء الانصار متسلطات على الازواج، فاختلط نسآؤنا فيهن فتخلقن بأخلاقهن، وكلمت امرأتى (۱). الاحزاب: ۲۸ و ۲۹.(۲). فى المصدر: فأمره بتخيير نسائه.(۳). الاحزاب: ۵۰. يوما فراجعتنى، فرفعت يدى لاضربها وقلت: أتراجعينى يا لكعاء (۱)؟ فقالت: إن نساء رسول الله صلى الله عليه وآله يراجعنه، وهو خير منك، فقلت: خابت حفصة وخسرت، ثم أتيت حفصة وسألتها فقالت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد يظل على بعض نسائه طول نهاره غضبانا، فقلت: لا تغترى بابنة أبى قحافة، فإنها حبة (۲) رسول الله صلى الله عليه واله يحمل منها ما لا يحمل منك، وقال عمر: كنت قد ناوبت رجلا من الانصار حضور مجلس رسول الله صلى الله عليه واله ليخبر كل واحد منا صاحبه فيما يجرى، فقرع الانصارى باب الدار يوما، فقلت: أجاءنا غسان؟ وكان قد اخبرنا بأن غسان تنعل خيولها لتغزونا، فقال: أمر أفظع من ذلك، طلق رسول الله صلى الله عليه واله جميع نسائه، فخرجت من البيت، ورأيت أصحاب رسول الله صلى الله عليه واله يبكون حوله وهو جالس، وكان أنس على البيت (۳)، فقلت: استأذن لى فلم يجب، فانصرفت فنازعتنى نفسى وعاودت فلم يجب، حتى فعلت ذلك ثلاثا، فسمع رسول الله صلى الله عليه واله صوتى فأذن، فدخلت فرأيته نائما على حصير من الليف، فاستوى وأثر الليف فى جنبيه، فقلت: إن قيصر وكسرى يفرشان الديباج والحرير، فقال: أفى شك أنت يا عمر؟ أما علمت أنها لهم فى الدنيا، ولنا فى الآخرة، ثم قصصت عليه القصة فابتسم لما سمع قولى لحفصة: لا تغترى بابنة أبى قحافة، ثم قلت: طلقت نسآءك؟ فقال: لا. وروى أنه كان آلى

من نسائه شهرا، فمكث فى غرفة شهرا، فنزل قوله تعالى: يا أيها النبى قل لازواجك (۴) الآية، فبدأ رسول الله صلى الله عليه واله بعايشة وقال: إنى ملق إليك أمرا فلا تبادرينى بالجواب حتى تؤامرى (۵) أبويك، وتلا الآية، فقالت: أفيك اؤامر أبوى؟ اخترت الله ورسوله والدار الآخرة، ثم قالت: لا تخبر أزواجك بذلك، وكانت تريد أن يخترن فيفارقهن رسول الله صلى الله عليه واله، فدار صلى الله عليه واله على نسائه وكان يخبرهن (۱). اللكعاء: اللئيمة.(۲). الحبة بالكسر: المحبوبة.(۳). فى المصدر: وكان اسامة على البيت. (۴). ذكرنا موضعه آنفا.(۵). أى حتى تشاورى أبويك. بما جرى لعايشة، فاخترن بأجمعن الله ورسوله، وهذا التخيير عند العامة كناية فى الطلاق وعندنا أنه ليس له حكم. وقال الشهيد الثانى والشيخ على رحمهما الله: هذا التخيير عند العامة القائلين بوقوع الطلاق بالكناية كناية عن الطلاق، وقال بعضهم: إنه صريح فيه، وعندنا ليس له حكم بنفسه، بل ظاهر الآية أن من اختارت الحياة الدنيا وزينتها يطلقها، لقوله تعالى: إن كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين امتعكن واسرحكن سراحا جميلا (۱). أقول: سيأتى القول فيه فى بابه. ثم قال فى التذكرة: وأما المحرمات فقسمان: الاول ما حرم عليه خاصة فى غير النكاح، وهو امور: الاول: الزكاة المفروضة، صيانة لمنصبه العلى عن أوساخ أموال الناس التى تعطى على سبيل الترحم، وتنبئ عن ذل الآخذ، وابدل بالفئ الذى يؤخذ على سبيل القهر والغلبة، المنبئ عن عز الآخذ، وذل المأخوذ منه، ويشركه (۲) فى حرمتها اولوا القربى، لكن التحريم عليهم بسببه أيضا، فالخاصة (۳) عائدة إليه، قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنا أهل بيت لا تحل لنا الصدقة. اقول: قال الشهيد الثانى رحمه الله بعد ذكر هذا الوجه: مع أنها لا تحرم عليهم مطلقا، بل من غير الهاشمى مع وفاء نصيبهم من الخمس بكفايتهم، وأما عليه صلى الله عليه واله فإنها تحرم مطلقا، ولعل هذا أولى من الجواب السابق، لان ذاك مبنى على مساواتهم له فى ذلك كما تراه العامة، فاشتركوا فى ذلك الجواب، والجواب الثانى مختص بقاعدتنا. رجعنا إلى كلام التذكرة: الثانى: الصدقة المندوبة، الاقرب تحريمها على رسول الله صلى الله عليه واله لما تقدم، وهو (۱). ذكرنا موضعه آنفا. (۲). فى المصدر: ويشاركه.(۳). فى المصدر: وفى غير نسخة المصنف: فالخاصية.أحد قولى الشافعى تعظيما له وتكريما، وفى الثانى يجوز، وحكم الامام عندنا حكم النبى صلى الله عليه واله. الثالث: إنه كان صلى الله عليه واله لا يأكل الثوم والبصل والكراث، وهل كان محرما عليه؟ الاقرب لا، وللشافعية وجهان، لكنه كان يمتنع منها لئلا يتأذى بها من يناجيه من الملائكة، روى أنه صلى الله عليه واله اتى بقدر فيها بقول فوجد لها ريحا فقربها إلى بعض أصحابه، وقال له: كل فإنى اناجى من لا تناجى. الرابع: إنه صلى الله عليه واله كان لا يأكل متكئا، روى أنه صلى الله عليه واله قال: أنا آكل كما تأكل العبيد، وأجلس كما تجلس العبيد. وهل كان ذلك محرما عليه أو مكروها كما فى حق الامة؟ الاقرب الثانى، و للشافعى وجهان. الخامس: يحرم عليه الخط والشعر تأكيدا لحجته، وبيانا لمعجزته، قال الله تعالى: ولا تخطه بيمينك (۱) وقال تعالى: وما علمناه الشعر (۲) وقد اختلف فى أنه صلى الله عليه واله كان يحسنهما أم لا، وأصح قولى الشافعى الثانى، وإنما يتجه التحريم على الاول. السادس: كان صلى الله عليه واله إذا لبس لامة (۳) الحرب يحرم عليه نزعها حتى يلقى العدو ويقاتل، قال صلى الله عليه واله: ما كان لنبى إذا لبس لامته أن ينزعها حتى يلقى العدو وهو المشهور عند الشافعية: ولهم وجه: إنه كان مكروها لا محرما. السابع: كان صلى الله عليه واله إذا ابتدأ بتطوع حرم عليه تركه قبل إتمامه، وفيه خلاف. الثامن: كان يحرم أن يمد عينيه إلى ما متع الله به الناس، قال الله تعالى: ولا تمدن عينيك (۴) الآية. (۱). العنكبوت: ۴۸.(۲). يس: ۶۹.(۳). اللامة: الدرع.(۴). الحجر: ۸۸. التاسع: كان يحرم عليه خائنة الاعين، قال صلى الله عليه واله: ما كان لنبى أن يكون له خائنة الاعين وفسروها بالايماء إلى مباح: من ضرب، أو قتل على خلاف ما يظهر ويشعر به الحال، وإنما قيل له: خائنة الاعين لانه سبب الخيانة (۱)، من حيث أنه يخفى، ولا يحرم ذلك على غيره إلا فى محظور، وبالجملة أن يظهر خلاف ما يضمر، وطرد بعض الفقهاء ذلك فى مكائدة الحروب وهو ضعيف، وقد صح أن رسول الله صلى الله عليه واله كان إذا أراد سفرا ورى بغيره. العاشر: اختلفوا فى أنه هل كان يحرم عليه أن يصلى على من عليه دين أم لا على قولين. الحادى عشر: اختلفوا فى أنه هل كان يجوز أن يصلى على من عليه دين مع وجود الضامن. الثانى عشر: لم يكن له أن يمن ليستكثر، قال الله تعالى: ولا تمنن تستكثر (۲)، أى لا تعط شيئا لتنال أكثر منه، قال المفسرون: إنه كان من خواصه صلى الله عليه واله. الثانى: ما حرم عليه خاصة فى النكاح وهو امور:

الاول: إمساك من تكره نكاحه وترغب عنه، لانه صلى الله عليه واله نكح امرأة ذات جمال، فلقنت أن تقول لرسول الله صلى الله عليه وآله: أعوذ بالله منك، وقيل لها: إن هذا الكلام يعجبه، فلما قالت ذلك قال صلى الله عليه واله: لقد استعذت بمعاذ وطلقها. وللشافعية وجه غريب: أن كان لا يحرم إمساكها لكن فارقها تكرما منه، ومات رسول الله صلى الله عليه واله عن تسع نسوة: عايشة، وحفصة، وام سلمة بنت ابن امية المخزومى، وام حبيبة بنت أبى سفيان، وميمونة بنت الحارث الهلالية، وجويرية بنت الحارث الخزاعية، وسودة بنت زمعة، وصفية بنت حى بن أخطب الخيبرية، وزينب بنت جحش، وجميع من تزوج بهن خمسة عشر، وجمع بين إحدى عشرة، ودخل بثلاث عشرة، و فارق امرأتين فى حياته: إحداهما الكلبية، وهى التى رأى بكشحها بياضا، فقال لها: (۱). فى المصدر: لانه شبه الخيانة.(۲). المدثر: ۶. الحقى بأهلك، والاخرى التى تعوذت منه، وقال أبوعبيد: تزوج رسول الله صلى الله عليه واله ثمانية عشر امرأة، واتخذ من الاماء ثلاثا (۱). الثانى: نكاح الكفار (۲)، عندنا لا يصح للمسلم على الاقوى. لقوله تعالى: ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن (۳) وقال: ولا تمسكوا بعصم الكوافر (۴) وقال بعض علمائنا: إنه يصح، وهو مذهب جماعة من العامة، فعندنا التحريم بطريق الاولى ثابت فى حق النبى صلى الله عليه واله، واختلف فى مشروعيته له من جوز من العامة فى حق الامة على قولين: أحدهما المنع، لقوله صلى الله عليه واله: زوجاتى فى الدنيا زوجاتى فى الآخرة والجنة محرمة على الكافرين، ولانه أشرف من أن يضع ماءه فى رحم كافرة، والله تعالى أكرم زوجاته إذ جعلهن امهات المؤمنين، والكافرة لا تصلح لذلك، لان هذه اسوة (۵) الكرامة، و لقوله تعالى: إنما المشركون نجس (۶) ولقوله: كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببى ونسبى وذلك لا يصح فى الكافرة. والثانى الجواز لان ذبائحهم له حلال فكذلك نساؤهم، والمقدمة الاولى ممنوعة فإن ذبائح أهل الكتاب عندنا محرمة، وأما نكاح الامة فلم يجز له بلا خلاف بين الاكثر، وأما وطى الامة فكان سائغا له مسلمة كانت أو كتابية، لقوله تعالى: وما ملكت أيمانكم (۷) وقوله تعالى: وما ملكت يمينك (۸) ولم يفصل، وملك صلى الله عليه واله مارية القبطية وكانت مسلمة، وملك صفية وهى مشركة، فكانت عنده إلى أن أسلمت فأعتقها وتزوجها، وجوز بعضهم نكاح الامة المسلمة له صلى الله عليه واله بالعقد، كما يجوز بالملك والنكاح أوسع منه من الامة، ولكن الاكثر على المنع، لان نكاح الامة مشروط بالخوف من(۱). سيأتى أحوال أزواجه فى بابه. (۲). فى المصدر: نكاح الكتابية.(۳). البقرة: ۲۲۱.(۴). الممتحنة: ۱۰.(۵). الاسوة: القدوة.(۶). التوبة: ۲۸.(۷). النساء: ۳ وفيه: أو.(۸). الاحزاب: ۵۰.العنت، والنبى صلى الله عليه واله معصوم، وبفقدان طول (۱) الحرة، ونكاحه صلى الله عليه واله مستغنى (۲) عن المهر ابتداء وانتهاء، وبأن من نكح أمة كان ولده منها رقيقا عند جماعة، ومنصب النبى صلى الله عليه وآله منزه عن ذلك، لكن من جوز له نكاح الامة قال: خوف العنت إنما يشترط فى حق الامة، ومنع من اشتراط فقدان الطول، وأما رق الولد فقد التزم (۳) بعض الشافعية وجها مستبعدا فيه بذلك، والصحيح خلافه لانه عندنا يتبع أشرف الطرفين. واما التخفيفات: فقسمان: الاول ما يتعلق بغير النكاح وهى امور: الاول: الوصال فى الصوم، كان مباحا للنبى صلى الله عليه واله، وحرام على امته، ومعناه أنه يطوى الليل بلا أكل وشرب (۴) مع صيام النهار، لا أن يكون صائما، لان الصوم فى الليل لا ينعقد، بل إذا دخل الليل صار الصائم مفطرا إجماعا، فلما نهى النبى صلى الله عليه واله امته عن الوصال قيل له: إنك تواصل، فقال: إنى لست كأحدكم، إنى أظل عند ربى يطعمنى ويسقينى. وفى رواية: إنى أبيت عند ربى فيطعمنى ويسقينى. قيل: معناه يسقينى ويغذينى بوحيه. وقال الشهيد الثانى نور الله ضريحه: الوصال يتحقق بأمرين: أحدهما الجمع بين الليل والنهار عن تروك الصوم بالنية، والثانى تأخير عشائه إلى سحوره بالنية كذلك (۵)، بحيث يكون صائما مجموع ذلك الوقت، والوصال بمعنييه محرم على امته،(۱). الطول: القدرة والغنى.(۲). هكذا فى النسخة: والصحيح: مستغن.(۳). فى المصدر: فقد ألزم.(۴). فى المصدر: ولا شرب.(۵). والروايات قد وردت بمعنيين، ففى مرسلة الصدوق عن الصادق عليه السلام: الوصال الذى نهى عنه هو أن يجعل الرجل عشاه سحوره. وفى حديث الحلبى عن أبى عبدالله عليه السلام قال: الوصال فى الصيام أن يجعل عشاه سحوره. وفى حديث سليمان الديلمى عنه عليه السلام: وإنما قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا وصال فى صيام يعنى لا يصوم الرجل يومين متواليين من غير إفطار. وفى حديث حفص عنه عليه السلام: المواصل فى الصيام يصوم يوما وليلة ويفطر فى السحر.ومباح له صلى الله

علیه واله، ثم نقل کلام التذکرة وقال: لیس بجید، لان الاکل باللیل لیس بواجب، وقد صرح به هو فی المنتهی، فقال: لو أمسک عن الطعام یومین لا بنیة الصیام بل بنیة الافطار فیه فالاقوی عدم التحریم، وعلی ما ذکره هنا لا فرق بینه صلی الله علیه واله وبین غیره، بل المراد الصوم فیهما معا بالنیة، فإن هذا حکم مختص به محرم علی غیره. اقول: ما ذکره رحمه الله هو المطابق لکلام الاکثر، لکن الاخبار الواردة فی تفسیره تقتضی التحریم (۱) مطلقا، وأیضا لو کان المراد مع النیة فلا وجه للتخصیص بهذین الفردین، بل الظاهر أنه لو نوی دخول ساعة من اللیل مثلا فی الصوم کان تشریعا محرما، وسیأتی تمام القول فی ذلک فی کتاب الصوم إن شاء الله تعالی. ثم قال فی التذکرة: الثانی اصطفاء ما یختاره من الغنیمة قبل القسمة، کجاریة حسنة، وثوب مترفع (۲)، وفرس جواد، وغیر ذلک، ویقال لذلک الذی اختاره: الصفی والصفیة والجمع الصفایا، ومن صفایاه صفیة بنت حیی، اصطفاها واعتقاها وتزوجها، و ذو الفقار. الثالث: خمس الفیئ والغنیمة کان لرسول الله صلی الله علیه واله الاستبداد به، وأربعة أخماس الفیئ کانت له أیضا. الرابع: ابیح له دخول مکة بغیر إحرام، خلافا لامته، فإنه محرم علیهم علی خلاف. الخامس: ابیحت له ولامته کرامة له الغنائم، وکانت حراما علی من قبله من الانبیاء، بل امروا بجمعها، فتنزل نار من السماء فتأکلها، وإنه کان یقضی لنفسه، و فی غیره خلاف، وأن یحکم لنفسه ولولده، وأن یشهد لنفسه ولولده، وأن یقبل شهادة من شهد له (۳). السادس: ابیح له أن یحمی لنفسه الارض لرعی ماشیته، وکان حراما علی من (۱). راجع الاحادیث.(۲). رفع الثوب: خلاف غلظ. وفی الحدیث: ثوب حسن.(۳). فی المصدر: من یشهد له. قبله من الانبیاء علیهم السلام، والائمة بعده لیس لهم أن یحموا لانفسهم. وقال المحقق الثانی رحمه الله فی شرح القواعد: وهذا عندنا مشترک بینه وبین الائمة علیهم السلام، وقول المصنف رحمه الله فی التذکرة: والائمة بعده لیس لهم أن یحموا لانفسهم لیس جاریا علی مذهبنا. ثم قال فی التذکرة: ابیح له أن یأخذ الطعام والشراب من المالک، وإن اضطر إلیها (۱)، لان حفظه لنفسه الشریفة أولی من حفظ نفس غیره، وعلیه البذل و الفداء بمهجته مهجة رسول الله صلی الله علیه واله، لانه صلی الله علیه واله أولی بالمؤمنین من أنفسهم. وقال المحقق فی شرح القواعد: وینبغی أن یکون الامام کذلک کما یرشد إلیه التعلیل، ولم أقف علی تصریح فی ذلک. ثم قال فی التذکرة: الثامن: کان لا ینتقض وضوءه بالنوم، وبه قال الشافعیة: وحکی أبوالعباس منهم وجها آخر غریبا، وکذلک حکی وجهین فی انتقاض وضوئه باللمس. التاسع: کان یجوز له أن یدخل المسجد جنبا، ومنعه بعض الشافعیة: وقال لا اخا له صحیحا. العاشر: قیل: إنه کان یجوز له أن یقتل من آمنه وهو غلط، فإنه من یحرم (۲) علیه خائنة الاعین کیف یجوز له قتل من آمنه؟ الحادی عشر: قیل: إنه کان یجوز له لعن من شاء من غیر سبب یقتضیه، لان لعنه رحمة، واستبعده الجماعة، وروی أبوهریرة أن النبی صلی الله علیه واله، قال: اللهم إنی أتخذ عندک عهدا لن تخلفه، إنما أنا بشر فأی المؤمنین آذیته بتهمة ولعنة (۳) فاجعلها له صلاة وزکاة وقربة یتقرب بها إلیک یوم القیامة وهو عندنا باطل لانه معصوم لا یجوز منه لعن الغیر وسبه بغیر سبب، والحدیث لو سلم إنما هو لسبب. (۱). فی المصدر: وإن اضطر إلیهما.(۲). فی المصدر: فان من یحرم علیه.(۳). فی المصدر: أو لعنته.ومن التخفیفات (۱) ما یتعلق بالنکاح وهی امور: الاول: الزیادة علی أربع نسوة، فإنه صلی الله علیه واله مات عن تسع، وهل کان له الزیادة علی تسع؟ الاولی الجواز لامتناع الجور علیه، وللشافعیة وجهان: هذا أصحهما، و الثانی المنع، وأما انحصار طلاقه فی الثلاث فالوجه فی ذلک کما فی حق الامة، وهو أحد وجهی الشافعیة، والثانی العدم کما لم ینحصر عدد زوجاته صلی الله علیه واله. الثانی: العقد بلفظ الهبة، لقوله تعالی: وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبی (۲) فلا یجب المهر حینئذ بالعقد ولا بالدخول، لا ابتداء ولا انتهاء کما هو قضیة الهبة، وهو أظهر وجهی الشافعیة، والثانی: المنع، کما فی حق الامة، وعلی الاول هل یشترط لفظ النکاح من جهة النبی صلی الله علیه واله؟ للشافعیة وجهان: أحدهما نعم، لظاهر قوله تعالی: أن یستنکحها (۳) والثانی لا یشترط فی حق الواهبة (۴)، وهل ینعقد نکاحه بمعنی الهبة فی حق الواهبة، وخاصیة النبی صلی الله علیه واله لیست فی إسقاط المهر، بل فی الانعقاد بلفظ الهبة. الثالث: کان إذا رغب صلی الله علیه واله فی نکاح امرأة فإن کانت خلیة فعلیها الاجابة، ویحرم علی غیره خطبتها، وللشافعیة وجه: إنه لا- یحرم، وإن کانت ذات زوج وجب علی الزوج طلاقها لینکحها لقضیة زید (۵)، ولعل السر فیه من جانب الزوج امتحان إیمانه واعتقاده بتکلیفه النزول عن أهله، ومن جانب النبی صلی الله علیه واله ابتلاؤه ببلیة

البشریهٔ، ومنعه من خائنهٔ الاعین، ومن الاضمار الذی یخالف الاظهار کما قال تعالی: وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه (۶) ولا شئ أدعی إلی غض البصر وحفظ لمجاریه الاتفاقیهٔ (۷) من هذا (۱). فی المصدر: القسم الثانی من التخفیفات.(۲). الاحزاب: ۵۰. (۳). الاحزاب: ۵۰.(۴). فی المصدر: أن یشترط فی حق الواهبهٔ.(۵). فی المصدر: کقضیهٔ زید. (۶). الاحزاب: ۳۷.(۷). فی المصدر: وحفظه عن المحابهٔ الاتفاقیهٔ.التکلیف، ولیس هذا من باب التخفیفات، کما قاله الفقهآء، بل هو فی حقه غایهٔ التشدید (۱) إذ لو کلف بذلک آحاد الناس لما فتحوا أعینهم فی الشوارع خوفا من ذلک، ولهذا قالت عایشهٔ: لو کان صلی الله علیه واله یخفی آیهٔ لاخفی هذه. الرابع: انعقاد نکاحه بغیر ولی وشهود، وهو عندنا ثابت فی حقه صلی الله علیه واله وحق امته (۲) إذ لا نشترط نحن ذلک، وللشافعیهٔ وجهان. الخامس: انعقاد نکاحه فی الاحرام، وللشافعیهٔ فیه وجهان: أحدهما الجواز، لما روی أنه صلی الله علیه واله نکح میمونهٔ محرما، والثانی المنع کما لم یحل له الوطئ فی الاحرام، والمشهور عندهم أنه نکح میمونهٔ حلالا. السادس: هل کان یجب علیه القسم بین زوجاته بحیث إذا باتت عند واحدهٔ منهن لیلهٔ وجب علیه أن یبیت عند الباقیات کذلک أم لا یجب؟ قال الشهید الثانی رحمه الله: اختلف العلماء فی ذلک، فقال بعضهم: لا یجب علیه ذلک لقوله تعالی: ترجی من تشاء منهن و تؤوی إلیک من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک (۳) ومعنی ترجی تؤخر

(۱). فیه تأمل واضح یعلم بمراجعهٔ الایهٔ وتفسیرها، ولعله یأتی الکلام فیه فی بابه. (۲). فی ثبوت جواز النکاح بغیر ولی مطلقا فی حق امته محل تأمل بل منع.(۳). الاحزاب: ۵۱. قال الطبرسی فی معناه: أی تؤخر وتبعد من تشاء من أزواجک، وتضم إلیک من تشاء منهن، واختلف فی معناه علی اقوال: احدها: أن المراد تقدم من تشاء من نسائک فی الایواء إلیک وهو الدعاء للفراش، وتؤخر من تشاء فی ذلک، وتدخل من تشاء منهن فی القسم، ولا تدخل من تشاء، عن قتادهٔ، قال: وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقسم بین أزواجه وأباح الله له ترک ذلک. ثانیها: أن المراد تعزل من تشاء منهن بغیر طلاق، وترد إلیک من تشاء منهن بعد عزلک إیاها بلا تجدید عقد. ثالثها: أن المراد تطلق من تشاء منهن وتمسک من تشاء. رابعها: أن المراد تترک نکاح من تشاء من نساء امتک، وتنکح منهن من تشاء، عن الحسن، قال: وکان صلی الله علیه وآله إذا خطب امرأهٔ لم یکن لغیره أن یخطبها حتی یتزوجها أو یترکها. خامسها: تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتی یهبن أنفسهن لک فتؤویها إلیک، وتترک من تشاء منهن فلا تقبلهما. ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک أی إن أردت أن تؤوی إلیک امراهٔ ممن عزلتهن عن ذلک وتضمها إلیک فلا سبیل علیک بلوم ولا عتب، ولا إثم علیک فی ابتغائها، أباح الله سبحانه له ترک القسم فی النساء حتی یؤخر من یشاء عن وقت نوبتها، ویطأ من یشاء فی غیر وقت نوبتها، وله أن یعزل من یشاء، وله أن یرد المعزولهٔ إن شاء، فضله الله بذلک علی جمیع الخلق.وتترک إیوائه إلیک، ومضاجعته بقرینهٔ قسیمه، وهو قوله: وتؤوی إلیک من تشاء أی تضمه إلیک وتضاجعه، ثم لا یتعین ذلک علیک، بل لک بعد الارجاء أن تبتغی ممن عزلت ما شئت، وتؤویه إلیک، وهذا ظاهر فی عدم وجوب القسمهٔ علیه صلی الله علیه واله، حتی روی أن بعد نزول الآیهٔ ترک القسمهٔ لجماعهٔ من نسائه، وآوی إلیه جماعهٔ منهن معینات، وقال آخرون: بل تجب القسمهٔ علیه کغیره لعموم الادلهٔ الدالهٔ علیها، ولانه لم یزل یقسم بین نسائه حتی کان یطاف به وهو مریض علیهن، ویقول: هذا قسمی فیما أملک، وأنت أعلم بما لا أملک، یعنی قلبه صلی الله علیه واله، والمحقق رحمه الله استضعف الاستدلال بالآیهٔ علی عدم وجوب القسمهٔ، بأنه کما یحتمل أن یکون المشیهٔ فی الارجاء والایواء لجمیع نسائه یحتمل أن یکون متعلقا بالواهبات أنفسهن خاصهٔ، فلا یکون دلیلا علی التخییر مطلقا، وحینئذ فیکون اختیار قول ثالث وهو وجوب القسمهٔ لمن تزوجهن بالعقد، و عدمها لمن وهبت نفسها، وفی هذا عندی نظر، لان ضمیر الجمع المؤنث فی قوله: ترجی من تشاء منهن واللفظ العام فی قوله: ومن ابتغیت لا یصح عوده للواهبات، لانه لم یتقدم ذکر الهبهٔ إلا لامرأهٔ واحدهٔ، وهی قوله: وامرأهٔ مؤمنهٔ إن وهبت نفسها للنبی إن أراد النبی أن یستنکحها فوجد ضمیر الهبهٔ فی مواضع من الآیهٔ، ثم عقبه بقوله: ترجی من تشاء منهن فلا یحسن عوده إلی الواهبات، إذ لم یسبق لهن ذکر علی وجه الجمع، بل إلی جمیع الازواج المذکورات فی هذه الآیهٔ، وهی قوله تعالی: یا أیها النبی إنا أحللنا لک أزواجک اللاتی آتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما أفاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک

و بنات خالک وبنات خالاتک اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبی (۱) الآیة، ثم عقبها بقوله: ترجی من تشاء منهن الآیة، وهذا هو ظاهر فی عود ضمیر النسوة المخیر فیهن إلی من سبق من أزواجه جمع، وأیضا فإن النبی صلی الله علیه واله لم یتزوج بالهبة إلا امرأة واحدة علی ما ذکره المحدثون والمفسرون، وهو المناسب لسیاق الآیة، فکیف یجعل ضمیر الجمع عائدا إلی الواهبات، ولیس له منهن إلا واحدة، ثم لو تنزلنا وسلمنا جواز عوده إلی الواهبات لما جاز حمله علیه بمجرد الاحتمال، مع وجود اللفظ العام (۱). الاحزاب: ۵۰. الشامل لجمیعهن، وأیضا فإن غایة الهبة أن تزویجه صلی الله علیه واله یجوز بلفظ الهبة من جانب المرأة أو من الطرفین، وذلک لا یخرج الواهبة عن أن تکون زوجة فیلحقها ما یحلق غیرها من أزواجه، لا أنها تصیر بسبب الهبة بمنزلة الامة، وحینئذ فتخصیص الحکم بالواهبات لا وجه له أصلا، وأما فعله صلی الله علیه واله فجاز کونه بطریق التفضل والانصاف وجبر القلوب، کما قال الله تعالی: ذلک أدنی أن تقر أعینهن ولا یحزن ویرضین بما آتیتهن کلهن (۱) انتهی کلامه رحمه الله. ورجعنا إلی کلام التذکرة: السابع: إنه کان یجوز للنبی صلی الله علیه واله تزویج المرأة ممن شاء بغیر إذن ولیها، وتزویجها من نفسه، وتولی الطرفین من غیر إذن ولیهما، وهل (۲) کان یجب علیه نفقة زوجاته؟ وجهان لهم، بناء علی الخلاف فی المهر، وکانت المرأة تحل له بتزویج الله تعالی، قال سبحانه فی قصة زید: فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها (۳) وقیل: إنه نکحها بمهر، وحملوا زوجناکها علی إحلال الله تعالی له نکاحها، وأعتق صلی الله علیه وآله صفیة رضی الله عنها وتزوجها وجعل عتقها صداقها، وهو ثابت عندنا فی حق امته، وجوز بعض الشافعیة له الجمع بین المرأة وعمتها أو خالتها، وإنه کان یجوز له الجمع بین الاختین، وکذا فی الجمع بین الام وبنتها، وهو عندنا بعید، لان خطاب الله تعالی یدخل فیه لنبی صلی الله علیه واله. وأما الفضل (۴) والکرامات فقسمان: الاول فی النکاح، وهو امور: الاول: تحریم زوجاته علی غیره (۵)، قال الشهید الثانی قدس الله سره: من جملة خواصه صلی الله علیه واله تحریم أزواجه من بعده علی غیره، لقوله تعالی: وما کان لکم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنکحوا أزواجه من بعده أبدا (۶) وهی متناولة بعمومها لمن مات عنها من أزواجه، سواء (۱). الاحزاب: ۵۱. (۲). فی المصدر قبل ذلک: وسوغ الشافعیة أن ینکح المعتدة فی وجه، وهل کان إه.(۳). الاحزاب: ۳۷.(۴). فی المصدر: وأما الفضائل والکرامات.(۵). فی المصدر: تحریم زوجاته اللواتی مات عنهن علی غیره. (۶). الاحزاب: ۵۳.کانت مدخولا بها أم لا، لصدق الزوجیة علیهما ولم یمت صلی الله علیه واله عن زوجة فی عصمته إلا مدخولا بها، ونقل المحقق الاجماع علی تحریم المدخول بها، والخلاف فی غیرها لیس بجید، لعدم الخلاف أولا، وعدم الفرض الثانی ثانیا، وإنما الخلاف فیمن فارقها فی حیاته بفسخ، أو طلاق، کالتی وجد بکشحها بیاضا، والمستعیذة، فإن فیه أوجها أصحها عندنا تحریمها مطلقا، لصدق نسبة زوجیتها إلیه صلی الله علیه واله بعد الفراق فی الجملة، فیدخل فی عموم الآیة (۱)، والثانی أنها لا تحرم مطلقا، لانه یصدق فی حیاته أن یقال: لیست زوجته الآن، ولاعراضه صلی الله علیه واله عنها، وانقطاع اعتنائه بها. والثالث: إن کانت مدخولا بها حرمت وإلا فلا، لما روی أن الاشعث بن قیس نکح المستعیذة فی زمان عمر فهم برجمها فاخبر أن النبی صلی الله علیه واله فارقها قبل أن یمسها فخلاها، ولم ینکر علیه أحد من الصحابة. وروی الکلینی فی الحسن عن عمر بن اذینة فی حدیث طویل أن النبی صلی الله علیه واله فارق المستعیذة، وامرأة اخری من کندة، قالت لما مات ولده إبراهیم: لو کان نبیا ما مات ابنه فتزوجتا (۲) بعده باذن الاولین، وأن أبا جعفر علیه السلام قال ما نهی الله عزوجل عن شئ إلا وقد عصی فیه، لقد نکحوا أزواج رسول الله صلی الله علیه واله من بعده، وذکر هاتین العامریة والکندیة، ثقال أبوجعفر علیه السلام: لو سألتم عن رجل تزوج امرأة فطلقها قبل أن یدخل بها أتحل لابنه لقالوا: لا، فرسول الله أعظم حرمة من آبائهم. وفی روایة اخری عن زرارة عنه علیه السلام نحوه، وقال فی حدیثه: وهم یستحلون أن یتزوجوا (۳) امهاتهم؟ وإن أزواج النبی صلی الله علیه واله فی الحرمة مثل امهاتهم إن کانوا مؤمنین (۴). إذا تقرر ذلک فنقول: تحریم أزواجه صلی الله علیه واله لما ذکرناه من النهی المؤکد عنه فی (۱). إن لم نقل: إنها ظاهرة فی اللواتی التی کن زوجاته حین موته صلی الله علیه وآله، نعم یدل علی ذلک الحدیث الاتی. (۲). فی الحدیث: فتزوجتا فجذم أحد الرجلین، وجن الاخر. (۳). فی الکافی: وهم لا یستحلون أن یتزوجوا امهاتهم.(۴). فروع الکافی ۲: ۳۳ و ۳۴.القرآن لا لتسمیتهن امهات المؤمنین فی قوله تعالی: وأزواجه امهاتهم (۱)

ولا لتسميته صلى الله عليه وآله والدا، لان ذلك وقع على وجه المجاز لا الحقيقة، كناية عن تحريم نكاحهن، ووجوب احترامهن، ومن ثم لم يجز النظر إليهن، ولا الخلوة بهن، ولا يقال لبناتهن: أخوات المؤمنين، لانهن لا يحرمن على المؤمنين، فقد زوج رسول الله صلى الله عليه واله فاطمة عليها السلام بعلى عليه السلام، واختيها: رقية وام كلثوم عثمان، وكذا لا يقال لآبائهن و امهاتهن: أجداد المؤمنين وجداتهم، ولا لاخوانهن وأخواتهن أخوال المؤمنين وخالاتهم، وللشافعية وجه ضعيف فى إطلاق ذلك كله، وهو فى غاية البعد انتهى. ثم قال رحمه الله فى التذكرة: الثانى: إن أزواجه امهات المؤمنين، سواء فيه من ماتت تحت النبى، ومن مات النبى صلى الله عليه واله وهى تحته، وليست الامومة هنا حقيقة، ثم ذكر نحوا مما ذكره الشهيد الثانى رحمه الله فى ذلك. الثالث: تفضيل زوجاته على غيرهن بأن جعل ثوابهن وعقابهن على الضعف. الرابع: لا يحل لغيرهن من الرجال أن يسألهن شيئا إلا من وراء حجاب لقوله تعالى: إذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب (٢) وأما غيرهن فيجوز أن يسألن مشافهة. الثانى: فى غير النكاح، وهو امور: الاول: أنه خاتم النبيين صلى الله عليه واله. الثانى: إن له خير الامم (٣)، لقوله تعالى: كنتم خير امة (۴) تكرمة له صلى الله عليه وآله وتشريفا. الثالث: نسخ جميع الشرائع بشريعته. الرابع: جعل شريعته مؤبدة. الخامس: جعل كتابه معجزا بخلاف كتب سائر الانبياء عليهم السلام.(١). الاحزاب: ۶.(٢). الاحزاب: ۵۳.(٣). فى المصدر: امته خير الامم.(۴). آل عمران: ١١٠.السادس: حفظ كتابه عن التبديل والتغيير، واقيم بعده حجة على الناس، و معجزات غيره من الانبياء انقرضت بانقراضهم. السابع: نصر بالرعب على مسيرة شهر، فكان العدو يرهبه من مسيرة شهر. الثامن: جعلت له الارض مسجدا، وترابها طهورا. التاسع: احلت له الغنائم دون غيره من الانبياء عليهم السلام. العاشر: يشفع فى أهل الكبائر، لقوله صلى الله عليه واله: ذخرت شفاعتى لاهل الكبائر من امتى. الحادى عشر: بعث إلى الناس عامة. الثانى عشر: سيد ولد آدم يوم القيامة. الثالث عشر: أول من تنشق عنه الارض. الرابع عشر: أول شافع ومشفع. الخامس عشر: أول من يقرع باب الجنة. السادس عشر: أكثر الانبياء تبعا. السابع عشر: امته معصومة لا تجتمع على الضلالة. اقول: قال المحقق فى شرح القواعد: فى عد هذا من الخصائص نظر، لان الحديث غير معلوم الثبوت، وامته صلى الله عليه واله مع دخول المعصوم عليه السلام فيهم لا تجتمع على ضلالة لكن باعتبار المعصوم فقط، ولا دخل لغيره فى ذلك، وبدونه هم كسائر الامم، على أن الامم الماضين مع أوصياء أنبيائهم كهذه الامة مع المعصوم، فلا اختصاص (١). ثم قال فى التذكرة: الثامن عشر: صفوف امته كصفوف الملائكة. التاسع عشر: تنام عينه ولا ينام قلبه. العشرون: كان يرى من ورائه كما يرى من قدامه، بمعنى التحفظ والحس، وكذلك قوله صلى الله عليه واله: تنام عيناى ولا ينام قلبى.(١). يمكن أن يقال: إن امته لا يجتمع على الضلالة، لان فيها فرقة فى جميع الاعصار يتبعون الحق، ولو اتبع غيرهم غير سواء السبيل، فعليه يثبت الاختصاص.الحادى والعشرون: كان تطوعه بالصلاة قاعدا كتطوعه قائما وإن لم يكن عذر (١)، وفى حق غيره ذلك على النصف من هذا. الثانى والعشرون: مخاطبة المصلى بقوله: السلام عليك ورحمة الله وبركاته (٢)، ولا يخاطب سائر الناس. الثالث والعشرون: يحرم على غيره رفع صوته على صوت النبى. الرابع والعشرون: يحرم على غيره نداؤه (٣) من وراء الحجرات للآية (۴). الخامس والعشرون: نادى الله تعالى الانبياء، وحكى عنهم بأسمائهم، فقال تعالى: يوسف أعرض عن هذا (۵) – أن يا إبراهيم (۶) – يا نوح (٧) وميز نبينا صلى الله عليه واله بالنداء بألقابه الشريفة فقال تعالى: يا أيها النبى (٨) – يا أيها الرسول (٩) يا أيها المزمل (١٠) – يا أيها المدثر (١١) ولم يذكر اسمه فى القرآن إلا فى أربعة مواضع شهد له فيها بالرسالة لافتقار الشهادة إلى ذكر اسمه، فقال: محمد رسول الله (١٢) – ما كان محمدا أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (١٣) – والذين آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل على محمد وهو الحق من ربهم (١۴) – برسول يأتى من بعدى (١۵) اسمه أحمد (١۶)، وكان يحرم أن ينادى باسمه(١). فى المصدر: وان لم يكن له عذر.(٢). فى المصدر: السلام عليك أيها النبى ورحمة الله وبركاته.(٣). فى المصدر: مناداته.(۴). والاية ان الذين ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون الحجرات: ۴.(۵). يوسف: ٢٩.(۶). الصافات: ١٠۴.(٧). هود: ۴۶.(٨). الانفال: ۶۴ و ۶۵ و ٧٠ والتوبة: ٧٣ وفى غيرها.(٩). المائدة ۴١ و ۶٧.(١٠). المزمل: ١.(١١). المدثر: ١.(١٢). الفتح: ٢٩.(١٣). الاحزاب: ۴٠.(١۴). محمد: ٢. (١۵). الصف: ۶.(١۶). فى الهامش: كأنه رحمه الله غفل عما فى سورة آل عمران: وما محمد

إلا ـ رسول قد خلت من قبله الرسل ومعه خمسة مواضع، لكن لا يخل بمقصوده، منه عفى عنه. أقول: راجع آل عمران: ۱۴۴.فيقول: يا محمد، يا أحمد، ولكن يقول (۱): يا نبى الله، يا رسول الله، يا خيرة الله، إلى غير ذلك من صفاته الجليلة. السادس والعشرون: كان يستشفى به. السابع والعشرون: كان يتبرك ببوله ودمه. الثامن والعشرون: من زنى بحضرته أو استهان به كفر. التاسع والعشرون: يجب على المصلى إذا دعاه يجيبه (۲) ولا تبطل صلاته، و للشافعية وجه: إنه لا يجب وتبطل به الصلاة. الثلاثون: كان أولاد بناته ينسبون إليه، وأولاد بنات غيره لا ينسبون إليه، لقوله صلى الله عليه واله: كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببى ونسبى وقيل: معناه أنه لا ينتفع يومئذ بسائر الانساب، وينتفع بالنسبة إليه صلى الله عليه واله. مسألة: قال صلى الله عليه واله: سموا باسمى، ولا تكنوا بكنيتى واختلفوا، فقال الشافعى: إنه ليس لاحد أن يكنى بأبى القاسم سواء كان اسمه محمدا أو لم يكن، ومنهم من حمله على كراهة الجمع بين الاسم والكنية، وجوزوا الافراد وهو الوجه، لان الناس لم يزالوا بكنيته صلى الله عليه واله يكنون (۳) فى جميع الاعصار من غير إنكار. انتهى (۴). ويؤيد ما اختاره رحمه الله ما رواه الكلينى والشيخ عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبدالله عليه السلام أن النبى صلى الله عليه وآله نهى عن أربع كنى: عن أبى عيسى، وعن أبى الحكم، وعن أبى مالك، وعن أبى القاسم إذا كان الاسم محمدا (۵). أقول: هذا جملة ما ذكره أصحابنا وأكثر مخالفينا من خصائصه صلى الله عليه واله، ولم نتعرض للكلام عليها وإن كان لبعضها مجال للقول فيه لقلة الجدوى، ولانا أوردنا من الاخبار فى هذا الباب وغيره ما يظهر به جلية الحال لمن أراد الاطلاع عليه، والله الموفق للسداد.(۱). أى المنادى. (۲). فى المصدر: أن يجيبه.(۳). فى المصدر: يكنون بكنيته.(۴). التذكرة: مقدمات النكاح.(۵). فروع الكافى ۲: ۸۷.

نادر فى اللطائف فى فضل نبينا فى الفضائل والمعجزات على الانبياء

۱ – قب: إن كان لآدم عليه السلام سجود الملائكة مرة فلمحمد صلوات الله والملائكة والناس أجمعين كل ساعة إلى يوم القيامة، وإن كان آدم قبلة الملائكة فجعله الله إمام الانبياء ليلة المعراج فصار إمام آدم عليه السلام، وإن خلق آدم عليه السلام من طين فإنه خلق من النور، قوله: كنت نبيا وآدم بين الماء والطين وإن كان آدم أول الخلق فقد صار محمد قبله قوله: إن الله خلقنى من نور وخلق ذلك النور قبل آدم بألفى ألف سنة. وإن كان آدم عليه السلام أبوالبشر فمحمد صلى الله عليه واله سيد النذر، قوله صلى الله عليه واله: آدم و من دونه تحت لوائى يوم القيامة. وإن كان آدم عليه السلام أول الانبياء فنبوة محمد أقدم منه، قوله: كنت نبيا وآدم عليه السلام منخول (۱) فى طينته. وإن عجزت الملائكة عن آدم عليه السلام فاعطى القرآن الذى عجز عنه الاولون و الآخرون، وإن قيل لآدم عليه السلام: فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه (۲) فقال له: ليغفر لك الله (۳). وإن دخل آدم فى الجنة فقد عرج به إلى قاب قوسين أو أدنى. إدريس: قوله: ورفعناه مكانا عليا (۴) أى السماء، وللنبى: ورفعنا لك ذكرك (۵) وناجى إدريس عليه السلام ربه، ونادى الله محمدا: فأوحى إلى عبده ما أوحى (۶) وأطعم إدريس عليه السلام بعد وفاته، وقد أطعمه الله فى حال حياته، قوله صلى الله عليه واله: إنى لست كأحدكم(۱). من نخل الدقيق: غربله وأزال نخالته.(۲). البقرة: ۳۷.(۳). الفتح: ۲.(۴). مريم: ۵۷.(۵). الشرح: ۴.(۶). النجم: ۱۰.إنى أبيت عند ربى ويطعمنى ويسقينى. نوح عليه السلام: جرت له السفينة على الماء وهى تجرى للكافر والمؤمن، ولمحمد صلى الله عليه واله جرى الحجر على الماء، وذلك أنه كان على شفير غدير ووراء الغدير تل عظيم، فقال عكرمة ابن أبى جهل: يا محمد إن كنت نبيا فادع من صخور ذلك التل حتى يخوض الماء فيعبر، فدعا بالصخرة فجعلت تأتى على وجه الماء حتى مثلت بين يديه، فأمرها بالرجوع فرجعت كما جاءت. واجيبت دعوته على قومه: لاتذر على الارض (۱) فهطلت له السماء بالعقوبة، واجيبت لمحمد بالرحمة حيث قال: حوالينا ولا علينا فنوح عليه السلام رسول العقوبة، و محمد صلى الله عليه واله رسول الرحمة: وما أرسلناك إلا رحمة (۲) دعا نوح لنفسه ولنفر يسير: رب اغفر لى ولوالدى (۳) ومحمد دعا لامته من ولد منهم ومن لم يولد: واعف عنا (۴) وقال له: وجعلنا ذريته هم الباقين (۵) وقال لمحمد: ذرية بعضها من بعض (۶) كانت سفينة نوح عليه السلام سبب النجاة فى الدنيا، وذرية محمد صلى الله عليه

واله سبب النجاة فی العقبی (۷) قوله: مثل أهل بیتی کسفینة نوح الخبر. وقال نوح علیه السلام: إن ابنی من أهلی (۸) فقیل له: إنه لیس من أهلک (۹) ومحمد لما علنت من قومه المعاندة شهر علیهم سیف النقمة، ولم ینظر إلیهم بعین المقة. قال حسان:

وإن کان نوح نجی سالما علی الفلک بالقوم لما نجی

فإن النبی نجی سالما إلی الغار فی اللیل لما دجی

(۱). نوح: ۲۶.(۲). الانبیاء: ۱۰۷.(۳). نوح: ۲۸.(۴). البقرة: ۲۸۶.(۵). الصافات: ۷۷.(۶). آل عمران: ۳۴.(۷). بل فی الدنیا والاخرة، لانهم هدوا الناس إلی مصالحهم مصالح الدنیا والاخرة، فیهم نجوا من مهالک الدنیا وعذاب الاخرة، وفازوا بسعادتهما.(۸). هود: ۴۵.(۹). هود: ۴۶.هود علیه السلام انتصر من أعدائه بالریح، قوله: وفی عاد إذ أرسلنا علیهم (۱) ومحمد نصره الله یوم الاحزاب والخندق بالریح والملائکة: قوله: بجنود لم تروها (۲) فزاد الله محمدا علی هود بثلاثة آلاف ملک، وفضله علی هود بأن ریح عاد ریح سخط، وریح محمد صلی الله علیه واله ریح رحمة قوله: یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم إذ جاءتکم (۳) الآیة، وصبر هود فی ذات الله وأعذر قومه إذ کذب، والنبی صلی الله علیه واله صبر فی ذات الله وأعذر قومه إذ کذب وشرد، وحصب بالحصی (۴) وعلاه أبوجهل بسلی (۵) شاة، فأوحی الله إلی جاجائیل ملک الجبال: أن شق الجبال وانته إلی أمر محمد صلی الله علیه واله، فأتاه فقال له: قد امرت لک بالطاعة، فإن أمرت أطبقت علیهم الجبال فأهلکتهم بها، قال: إنما بعثت رحمة اهد قومی فإنهم لا یعلمون. صالح علیه السلام خرجت لصالح ناقة عشراء (۶) من بین صخرة صماء، واخرج لنبینا صلی الله علیه واله رجل من وسط الجبل یدعو له ویقول: اللهم ارفع له ذکرا، اللهم أوجب له أجرا، اللهم احطط عنه وزرا وعقر ناقته، وعقر أولاد محمد أبوالقاسم البارع صلی الله علیه واله.

لناقة صالح نادت اناس وقد جسروا علی قتل الحسین

وکان لصاح ینذر قومه فقیل له: یا صالح ائتنا بعذاب الله، ومحمد نبی الرحمة، قوله: وما أرسلناک إلا رحمة (۷) والناقة لم تناطقه ولم تشهد له بالنبوة وقد تکلم مع النبی صلی الله علیه نوق کثیرة. لوط، قال حسان بن ثابت:(۱). الذاریات: ۴۱.(۲). التوبة: ۴۰. أقول: هذه آیة الغار، وأما نصرته فی یوم الاحزاب والخندق ففی آیة: وجنود لم تروها وهی فی الاحزاب: ۹، ونصره فی یوم حنین فقال: وأنزل جنودا لم تروها التوبة: ۲۶.(۳). الاحزاب: ۹.(۴). أی رمی بالحصی.(۵). السلی: جلدة فیها الولد، وإذا انقطع فی البطن هلکت الام والولد.(۶). العشراء من النوق: التی مضی لحملها عشرة أشهر أو ثمانیة، أو هی کالنفساء من النساء.(۷). الانبیاء: ۱۰۷. وإن کان لوط

دعا ربه علی القوم فاستوصلوا بالبلا

فإن النبی ببدر دعا علی المشرکین بسیف الفنا

فناداه جبریل من فوقه بلبیک لبیک سل ما تشاء

إبراهیم علیه السلام نظر من الملک إلی الملک: وکذلک نری إبراهیم (۱) والحبیب نظر من الملک إلی الملک: ألم تری إلی ربک کیف مد الظل (۲). الخلیل علیه السلام طالب قال: إنی ذاهب إلی ربی (۳) والحبیب مطلوب: أسری بعبده لیلا (۴) قال الخلیل علیه السلام: والذی أطمع أن یغفر لی (۵) وقیل للحبیب: لیغفر لک الله (۶) وقال الخلیل: ولا تخزنی (۷) وللحبیب: یوم لا یخزی الله (۸) و قال الخلیل علیه السلام وسط النار: حسبی الله، وقیل للحبیب: یا أیها النبی حسبک الله (۹) قال الخلیل علیه السلام: واجعل لی لسان صدق (۱۰) وقیل للحبیب صلی الله علیه واله: ورفعنا لک ذکرک (۱۱) قال الخلیل علیه السلام: وأرنا مناسکنا (۱۲) وقیل للحبیب صلی الله علیه واله: لنریه (۱۳) الخلیل علیه السلام (۱۴) واجعلنی من ورثة جنة النعیم (۱۵) وللحبیب صلی الله علیه واله وللآخرة خیر لک (۱۶) الخلیل علیه السلام: والذی هو یطعمنی (۱۷) وللحبیب صلی الله علیه واله أطعمهم من جوع (۱۸) لاجلک. الخلیل علیه السلام بخل علی أعدائه بالرزق وارزق أهله من الثمرات (۱۹) والحبیب صلی الله علیه وآله سخا بها علی الاعداء حتی عوتب: ولا تبسطها کل البسط (۲۰) الخلیل علیه السلام أقسم بالله: وتالله لاکیدن أصناکم (۲۱) وأقسم الله بالحبیب: لعمرک(۱). الانعام: ۷۵.(۲). الفرقان: ۴۵.(۳). الصفات: ۹۹.(۴). الاسراء: ۱.(۵). الشعراء: ۸۲.(۶). الفتح: ۲.(۷). الشعراء: ۸۷.(۸). التحریم: ۸.(۹). الانفال: ۶۴.(۱۰). الشعراء:

۸۴.(۱۱). الشرح: ۴.(۱۲). البقرة: ۱۲۸.(۱۳). الاسراء: ۱.(۱۴). فی المصدر: قال الخلیل.(۱۵). الشعراء: ۸۵.(۱۶). الضحی: ۴.(۱۷). الشعراء: ۷۹.(۱۸). قریش: ۴.(۱۹). البقرة: ۱۲۶.(۲۰). الاسراء: ۲۹.(۲۱). الانبیاء: ۵۷.إنهم (۱) واتخذ مقام الخلیل قبلة: واتخذوا من مقام إبراهیم (۲) وجعل أحوال الحبیب وأفعاله وأقواله قبلة: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة (۳) الخلیل علیه السلام کسر أصنام قوم بالخفیة غضبا لله، والحبیب کسر عن الکعبة ثلاثمائة وستین صنما، وأذل من عبدها بالسیف، اصطفی الخلیل علیه السلام بعد الابتلاء: ولقد اصطفیناه (۴) واصطفی الحبیب صلی الله علیه وآله قبل الابتلاء: الله یصطفی (۵) الخلیل علیه السلام بذل ماله لاجل الجلیل، وخلق الجلیل العالم لاجل الحبیب صلی الله علیه واله، مقام الخلیل علیه السلام مقام الخدمة: واتخذوا من مقام إبراهیم (۶) ومقام الحبیب صلی الله علیه واله مقام الشفاعة: عسی أن یبعثک (۷) والشفیع أفضل من الخادم، الخلیل علیه السلام طلب ابتداء الوصلة قال: هذا ربی (۸) والحبیب صلی الله علیه واله طلب بقاء الوصلة: وامرت أن أکون من المسلمین (۹) وللبقاء فضل علی الابتداء، صیر الله حر النار علی الخلیل علیه السلام بردا وسلاما، وصیر السم فی جوفه سلاما حین سمته الخیبریة، ثم سخر له نار جهنم التی کانت نار الدنیا کلها جزء منها، کان الخلیل علیه السلام منادیا بالحج والقربان: وأذن فی الناس بالحج (۱۰) والحبیب منادیا بالاسلام و الایمان: منادیا ینادی للایمان أن آمنوا بربکم (۱۱) قال للخلیل علیه السلام: أو لم تؤمن (۱۲) وقال للحبیب صلی الله علیه واله: آمن الرسول (۱۳) قال الخلیل: فإنهم عدو لی (۱۴) وقیل للحبیب علیه السلام: لولاک لما خلقت الافلاک وقیل (۱۵) للخلیل علیه السلام. وفدیناه بذبح (۱۶) والحبیب صلی الله علیه واله فدی أبوه عبدالله بمائة ناقة، وبارک فی أولاد الخلیل علیه السلام حتی عفوا، فامر داود علیه السلام فی أیامه بإحصائهم فعجزوا عن ذلک، فأوحی (۱). الحجر: ۷۲.(۲). البقرة: ۱۲۵.(۳). الاحزاب: ۲۱.(۴). البقرة: ۱۳۰.(۵). الحج: ۷۵.(۶). البقرة: ۱۲۵.(۷). الاسراء: ۷۹.(۸). الانعام: ۷۶.(۹). النمل: ۹۱.(۱۰). الحج: ۲۷.(۱۱). آل عمران: ۱۹۳.(۱۲). البقرة: ۲۶۰.(۱۳). البقرة: ۲۸۵.(۱۴). الشعراء: ۷۷.(۱۵). فی المصدر: وقال للخلیل علیه السلام.(۱۶). الصافات: ۱۰۷.الله تعالی إلیه لما أطاعنی بذبح ولده کثرت ذریته، والحبیب صلی الله علیه واله لما ابتلی أیضا بذبح ابنه الحسین علیه السلام کثرت أولاده، وصل الخلیل إلی الجلیل بالواسطة: وکذلک نری إبراهیم (۱) ووصل الحبیب صلی الله علیه واله بلا واسطة: ثم دنا فتدلی (۲) أراد الخلیل علیه السلام رضا الملک فی رفع الکعبة: وإذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت (۳) وأراد الله القبلة فی رضا الحبیب: فلنولینک قبلة ترضاها (۴) کان الابتلاء للخلیل أولا، والاجتباء آخرا: واذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات (۵) والحبیب صلی الله علیه واله ابتداءه بشارة: لیظهره علی الدین (۶) سأل الخلیل: واجنبنی وبنی أن نعبد الاصنام (۷) وقال للحبیب صلی الله علیه وآله: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس (۸) الخلیل من یخالک، و الحبیب من تخاله (۹)، فلا جرم ولسوف یعطیک ربک فترضی (۱۰) الخلیل: المرید، والحبیب: المراد، الخلیل: عطشان، والحبیب: ریان. قال صاحب العین: مخرج الحاء أقصی من مخرج الخاء بدرجة، فإن الخاء من الحلق، والحاء من الفؤاد، فإذا ذکرت الخلیل لم تملا فاک، لانه من الحلق، وإذا ذکرت الحبیب ملات فاک وقلبک، لانه من الفؤاد، قالوا: أظهر الله الخلیل، ولم یظهر الحبیب، الجواب أنه أظهر المحبة لمتبعیه، فکیف المتبوع: قوله: إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (۱۱). یعقوب: کان له اثنا عشر ابنا، ومحمد کان له اثنا عشر وصیا، وجعل الاسباط من سلالة صلبه. ومریم بنت عمران من بناته، والهداة فی ذریته (۱۲). قوله: ووهبنا له إسحق ویعقوب وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب (۱۳) و (۱). الانعام: ۷۵.(۲). النجم: ۸.(۳). البقرة: ۱۲۷.(۴). البقرة: ۱۴۴.(۵). البقرة: ۱۲۴.(۶). التوبة: ۳۳. والفتح: ۲۸. الصف: ۹.(۷). ابراهیم: ۳۵.(۸). الاحزاب: ۳۳.(۹). خاله: صادقه وآخاه.(۱۰). الضحی: ۵.(۱۱). آل عمران: ۳۱.(۱۲). فی المصدر: والهدایة فی ذریته.(۱۳). العنکبوت: ۲۷. محمد أرفع ذکرا من ذلک، جعلت فاطمة علیها السلام سیدة نساء العالمین من بناته، والحسن و الحسین علیهما السلام من ذریته، وآتاه الکتاب المحفوظ لا یبدل ولا یغیر (۱)، وصبر یعقوب علیه السلام علی فراق ولده حتی کاد یحرض، وصبر محمد صلی الله علیه واله علی وفاة إبراهیم وعلی ما علم من فحوی ما یجری علی ذریته. یوسف علیه السلام إن کان له جمال فلمحمد صلی الله علیه واله ملاحة وکمال، قوله صلی الله علیه واله: کان یوسف علیه السلام أحسن ولکننی أملح. وإن کان یوسف فی اللیل نورانیا فمحمد فی الدنیا والعقبی نورانی، ففی الدنیا یهدی الله لنوره، وفی

العقبى: انظرونا نقتبس (۲). يوسف عليه السلام دعا لمالك بن ذعر ليكثر ماله وولده، قال النبى صلى الله عليه واله: ستدرك (۳) ولدا لى يسمى الباقر، فإذا لقيته فاقرأه منى السلام، وقال لانس: اللهم أطل عمره، وأكثر ماله وولده فبقى إلى أيام عمر بن عبدالعزيز، وله عشرون من الذكور، وثمانون من الاناث، وكانت شجراته كل حول ذوات ثمرتين. صبر يوسف عليه السلام فى الجب والحبس والفرقة والمعصية، ومحمد قاسى من كثرة الغربة والفرقة، وحبس فى الشعب ثلاث سنين، وفى الغار ثلاث ليال، وكان ليوسف عليه السلام رؤياه، ولمحمد: لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام (۴). موسى عليه السلام أعطاه الله اثنتى عشرة عينا، قوله: فانفجرت منه اثنتا عشرة (۵) عينا ومحمد أمر البراء بن عازب بغرس سهمه يوم الميضاة (۶) بالحديبية فى قليب جافة فتفجرت اثنتا عشرة عينا حتى كفت ثمانية آلاف رجل، وكان لموسى عليه السلام انفجار الماء من الحجر، ولمحمد عليه السلام انفجار الماء من بين أصابعه، وهذا أعجب، وأنزل الله لموسى (۱). أى لا ينسخ، ولا يصل إليه يدى التصحيف والتحريف.(۲). الحديد: ۱۳.(۳). المخاطب جابر بن عبدالله الانصارى الصحابى.(۴). الفتح: ۲۷.(۵). البقرة: ۶۰.(۶). الميضأة والميضاءة: الموضع يتوضأ فيه. المطهرة يتوضأ منها.عمودا من السماء يضىء لهم ليلتهم، ويرتفع نهارهم، ورسول الله أعطى بعض أصحابه عصا تضىء أمامه وبين يديه، وأعطى قتادة بن النعمان عرجونا (۱)، فكان العرجون يضىء أمامه عشرا. قوله: ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات (۲) قال ابن عباس والضحاك: اليد، والعصا، والحجر، والبحر، والطوفان، والجراد، والقمل، والضفادع، والدم، يروى أن النبى صلى الله عليه واله استتر للوضوء فى بعض أسفاره إلى الشام فأحاط به اليهود بالسيوف، فأثار الله من تحت رجله جرادا فاحتوشتهم (۳)، وجعلت تأكلهم حتى أتت على جملتهم، وكانوا مأتى نفر، وقال عليه السلام: إن بين الركن والصفا قبور سبعين نبيا ما ماتوا إلا بضر الجوع والقمل وتبعه قوم يوما خاليا فنظر أحدهم إلى ثياب نفسه وفيها قمل، ثم جعل بدنه يحكه، فأنف من أصحابه، وانسل (۴)، وأبصر آخر وآخر مثل ذلك حتى وجد كلهم من نفسه، ثم زاد ذلك عليهم حتى استولى ذلك عليهم فماتوا كلهم من خمسة أيام إلى شهرين، وهم جماعة بقتله فخرجوا نحو المدينة من مكة فسلط الله على مزاودهم وروايـاهم وسطائحهم الجرذان فخرقتها ونقبتها وسال مياهها، فلما عطشوا شعروا فرجعوا القهقرى إلى الحياض التى كانوا تزودوا منها تلك المياة، وإذا الجرذان قد سبقتهم إليها فنقبت اصولها وسال فى الحرة (۵) مياهها، فتماوتوا، ولم ينفلت منهم إلا واحد لا يزال يقول: يا رب محمد وآل محمد، قد تبت من أذاه، ففرج عنى بجاه محمد وآل محمد، فوردت عليه قافلة فسقوه وحملوه وأمتعة القوم (۶)، فآمن بالنبى صلى الله عليه واله، فجعل رسول الله صلى الله عليه واله له تلك الجمال والاموال، واحتجم النبى صلى الله عليه واله مرة فدفع الدم الخارج منه إلى أبى سعيد الخدرى، وقال: غيبه، فذهب فشربه، فقال: ماذا صنعت به؟ قال: شربته، قال: أو لم

(۱). العرجون: أصل العذق الذى يعوج ويبقى على النخل يابسا بعد أن تقطع عنه المشاريخ.(۲). الاسراء: ۱۰۱.

(۳). أى أحدقت بهم وجعلتهم فى وسطها.(۴). انسل أى انطلق مستخفيا.(۵). الحرة: الارض ذات حجارة نخرة سود كانها احرقت بالنار.(۶). أى وحملوا أمتعة القوم.أقل لك: غيبه؟ فقال: قد غيبته فى وعاء حريز، فقال: إياك وأن تعود لمثل هذا، ثم اعلم أن الله قد حرم على النار لحمك ودمك لما اختلط بدمى ولحمى، واستهزأ به أربعون نفرا من المنافقين، فقال صلى الله عليه واله: أما إن الله يعذبهم بالدم، فلحقهم الرعاف الدائم، و سيلان الدماء من أضراسهم، فكان طعامهم وشرابهم يختلط بدمائهم، فبقوا كذلك أربعين صباحا، ثم هلكوا. قوله: اسلك يدك فى جيبك تخرج بيضاء (۱) واعطى أفضل منه، وهو أن نورا كان عن يمينه حيث ما جلس، وكان يراه الناس كلهم، وقد بقى ذلك النور إلى قيام الساعة، وكان يحب أن يأتيه الحسنان، فيناديهما: هلما إلى، فيقبلان نحوه من البعد قد بلغهما صوته، فيقول بسبابته هكذا، يخرجهما من الباب، فتضئ لهما أحسن من ضوء القمر والشمس، فيأتيان، ثم تعود الاصبع كما كانت، وتفعل فى إنصرافهما مثل ذلك قوله: وأن ألق عصاك (۲) وله ما روى أن الزبير بن العوام انكسر سيفه فى بعض الغزوات فأخذ النبى صلى الله عليه واله خشبة فمسحها من جانبيه، فصارت سيفا أجود ما يكون وأضربها (۳)، فكان يقاتل به، وإن الله تعالى قلب جذوع سقوف يهود نازعوه أفاعى، وهى أكثر من مائة جذع، وقصدت نحوهم، والتقمت متاع بيتهم، فمات منهم أربعة، وخبل جماعة

(۴) وأسلم آخرون، وقالوا: اللهم بجاه محمد الذى اصطفيته، وعلى الذى ارتضيته، وأوليائهما الذين من سلم لهم أمرهم اجتبيته، فأنشر الله الاربعة. قوله: فاضرب بعصاك البحر (۵) قال أمير المؤمنين عليه السلام: خرجنا معه يعنى النبى صلى الله عليه واله إلى خيبر، فإذا نحن بواد يشخب فقدرناه فإذا هو أربع عشرة قامة، فقالوا: يا رسول الله العدو من ورائنا، والوادى أمامنا، كما قال أصحاب موسى عليه السلام: إنا لمدركون (۶) فنزل رسول الله صلى الله عليه واله ثم قال: اللهم إنك جعلت لكل مرسل دلالة (۱). القصص: ۳۲.(۲). القصص: ۳۱.(۳). استظهر المصنف فى الهامش أن الصحيح: وأعطاها.(۴). أصابهم جنون.(۵). الصحيح كما فى المصحف الشريف:)أن اضرب(راجع سورة الشعراء: ۶۳.(۶). الشعراء: ۶۱.فأرنى قدرتك وركب فعبرت الخيل لاتندى حوافرها، والابل لاتندى أخفافها، فرجعنا فكان فتحها، وفى رواية أنس إنه مطرت السماء ثلاثة أيام ولياليها بوادى الخزان (۱)، فقالوا: يا رسول الله هول عظيم، فقال: أيها الناس اتبعونى، وكنت آخر الناس، ولقد رأيت الماء ما بل أخفاف الابل. قوله: ولقد أخذنا آل فرعون بالسنين (۲) وروى أن النبى صلى الله عليه واله قال: اللهم العن رعلا وذكوان (۳)، اللهم اشدد وطأتك على مضر، اللهم اجعل سنيهم كسنى يوسف ففى الخبر أن الرجل كان منهم يلحق صاحبه فلا يمكنه الدنو، فإذا دنا منه لا يبصره من شدة دخان الجوع، وكان يجلب (۴) إليهم من كل ناحية، فإذا اشتروه وقبضوه لم يصلوا به إلى بيوتهم حتى يتسوس (۵) وينتن، فأكلوا الكلاب الميتة والجيف والجلود، ونبشوا القبور، وأحرقوا عظام الموتى فأكلوها، وأكلت المرأة طفلها، وكان الدخان متراكما بين السماء والارض، وذلك قوله: فارتقب يوم تأتى السماء بدخان مبين - يغشى الناس هذا عذاب أليم (۶) فقال أبوسفيان ورؤساء قريش: يا محمد أتأمرنا بصلة الرحم؟ فأدرك قومك فقد هلكوا، فدعا لهم، وذلك قوله: ربنا اكشف عنا العذاب إنا موقنون (۷) فقال الله تعالى: إنا كاشفوا العذاب قليلا إنكم عائدون (۸) فعاد إليهم الخصب والدعة، وهو(۱). استظهر فى المصدر: أن الصحيح: الخزاز، أقول: ولعله كذلك راجع معجم البلدان ۲: ۳۶۴.(۲). الاعراف: ۱۳۰.(۳). بنو رعل: بطن من بهتة من العدنانية، وهم بنو رعل بن مالك ابن عوف بن امرئ القيس بن بهتة، وبنو ذكوان أيضا بطن من بهتة من سليم من العدنانية، وهم بنو ذكوان بن ثعلبة بن بهتة، قال القلقشندى بعد ترجمتهما بذلك: وهم الذين مكث النبى صلى الله عليه وآله شهر ايقنت فى الصلاة ويدعو عليهم.(۴). أى يساق ويجئ بالطعام إليهم.(۵). سوس الطعام: وقع فيه السوسو. والسوس: دود يقع فى الصوف والخشب والثياب و البر ونحوها.(۶). الدخان: ۱۰ و ۱۱.(۷). هكذا فى الكتاب، والصحيح كما فى المصدر والمصحف الشريف: انا مؤمنون راجع سورة الدخان: ۱۲.(۸). الدخان: ۱۵.قوله: فليعبدوا رب هذا البيت (۱) الآية، انتقم الله لموسى عليه السلام من فرعون، وانتقم لمحمد صلى الله عليه واله من الفراعنة: سيهزم الجمع ويولون الدبر (۲) كان لموسى عليه السلام عصا، ولمحمد صلى الله عليه واله ذو الفقار، خلف موسى عليه السلام هارون عليه السلام فى قومه، وخلف محمد صلى الله عليه واله عليا عليه السلام فى قومه: أنت منى بمنزلة هارون من موسى وكان لموسى عليه السلام اثنا عشر نقيبا، ولمحمد صلى الله عليه واله اثنا عشر إماما، كان لموسى عليه السلام انفلاق البحر فى الارض: فانفلق فكان كل فرق (۳) ولمحمد صلى الله عليه واله انشقاق القمر فى السمآء وذلك أعجب: اقتربت الساعة و انشق القمر (۴) العصا بلغت البحر فانفلق: فاضرب بعصاك البحر (۵) وأشار بالاصبع إلى القمر فانشق، وقال موسى عليه السلام: رب اشرح لى صدرى (۶) وقال الله له: ألم نشرح لك صدرك (۷) وقال لموسى وهارون عليهما السلام: فقولا له قولا لينا (۸) وقال لمحمد صلى الله عليه واله واغلظ عليهم (۹) - ولا تطع كل حلاف (۱۰) وأعطى الله موسى عليه السلام المن والسلوى، وأحل الغنائم لمحمد صلى الله عليه واله ولامته، ولم يحل لاحد قبله، وقال فى حق موسى: وظللنا عليهم الغمام (۱۱) يعنى فى التيه، والنبى صلى الله عليه واله كان يسير الغمام فوقه، وكلم الله موسى تكليما على طور سينآء، وناجى الله محمدا عند سدرة المنتهى، وكان واسطة بين الحق، وبين موسى عليه السلام، ولم يكن بين محمد صلى الله عليه واله وربه أحد: فأوحى إلى عبده (۱۲) وليس من مشى برجليه كمن اسرى بسره (۱۳)، وليس من ناداه كمن ناجاه، ومن بعد نودى، ومن قرب نوجى، ولم يكلم موسى عليه السلام إلا بعد أربعين ليلة، ومحمد صلى الله عليه واله كان نائما فى بيت ام هانى فعرج به، ومعراج موسى عليه السلام بعد الموعود، ومعراج محمد صلى الله عليه واله بلا وعد، واختار موسى قومه سبعين رجلا، واختير محمد وهو فريد، ولم يحتمل موسى

عليه السلام (۱). قريش: ۳.(۲). القمر: ۴۵.(۳). الشعراء: ۶۳.(۴). القمر: ۱.(۵). الشعراء: ۶۳. وفى المصحف الشريف:)أن اضر ب(ولعله منقول بالمعنى.(۶). طه: ۲۵.(۷). الشرح: ۱.(۸). طه: ۴۴.(۹). التوبة: ۷۳.(۱۰). القلم: ۱۰.(۱۱). الاعراف: ۱۶۰.(۱۲). النجم: ۱۰.(۱۳). أى بشخصه وحقيقته.ما رآه: فخر موسى صعقا (۱) واحتمل محمد ذلك: لقد رأى من آيات ربه (۲) معراج موسى عليه السلام نهارا، ومعراج محمد صلى الله عليه واله ليلا، ومعراج موسى عليه السلام على الارض، ومعراج محمد صلى الله عليه واله فوق السماوات السبع، أخبر بما جرى بينه وبين موسى عليه السلام، وكتم ما جرى بينه وبين محمد: فأوحى إلى عبده ما أوحى (۳) قوله: ولما جاء موسى لميقاتنا (۴) كأنه جاء من عند فرعون لقد جاءكم رسول (۵) كأنه جآء من عند الله وقال لموسى: وأوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتا (۶) وأخرج النبى من مسجده ما خلا العترة، وفى هذا تبيان قوله: أنت منى بمنزلة هارون من موسى. حسان:

لئن كلم الله موسى على شريف من الطور يوم الندا

فإن النبى أبا قاسم حبى بالرسالة فوق السماء

وقد صار بالقرب من ربه على قاب قوسين لما دنا

وإن فجر الماء موسى لكم (۷). عيونا من الصخر ضرب العصا

فمن كف أحمد قد فجرت عيون من المآء يوم الظما

وإن كان هارون من بعده حبى بالوزارة يوم الملا

فإن الوزارة قد نالها على بلا شك يوم الندا

كعب بن مالك الانصارى: فإن يك موسى كلم الله جهرة على جبل الطور المنيف (۸) المعظم

فقد كلم الله النبى محمدا على الموضع الاعلى الرفيع المسوم

داود عليه السلام كان له سلسلة الحكومة ليميز الحق من الباطل، ولمحمد صلى الله عليه واله القرآن:(۱). الاعراف: ۱۴۲، وفيه: وخر.(۲). النجم: ۱۸.(۳). النجم: ۱۰.(۴). الاعراف: ۱۴۳.(۵). التوبة: ۱۲۸.(۶). يونس: ۸۷.(۷). فى المصدر: لهم. وهو الصحيح.(۸). جبل منيف: مرتفع مشرف.ما فرطنا فى الكتاب من شئ (۱) وليست السلسلة كالكتاب، والسلسلة قد فنيت والقرآن بقى إلى آخر الدهر، وكان له النغمة، ولمحمد صلى الله عليه واله الحلاوة: وإذا سمعوا ما انزل إلى الرسول (۲) وكان له ثلاثون ألف حرس، وكان حارس محمد هو الله تعالى: والله يعصمك من الناس (۳) وسبحت له الوحوش والطيور والجبال، فالله تعالى وملائكته يشهدون لمحمد: وكفى بالله شهيدا – محمد رسول الله (۴) وقال له: وألنا له الحديد (۵) وألان قلب محمد بالرحمة والشفاعة: فبما رحمة من الله لنت لهم (۶) وألان لهم (۷) الصم الصخور الصلاب وجعلها غارا، وكان يحلب الشاة المجهودة، ويمسح عرضها فيحلب منها كيف شاء، وسخر له الجبال وكان يسبحن، وأخذ النبى أحجارا فأمسكها فسبحن فى كفه، وله الطير محشورة كل له أواب، ولمحمد البراق، وقال له: وشددنا ملكه (۸) وشدد ملك محمد حتى نسخ بشريعته سائر الشرائع، وقال لداود: ولا تتبع الهوى (۹) وقال لمحمد صلى الله عليه واله: ما ضل صاحبكم (۱۰). حسان:

وإن كان داود قد أوبت (۱۱). جبال لديه وطير الهوا

ففى كف أحمد قد سبحت بتقديس ربى صغار الحصى

سليمان سخرت له الريح: غدوها شهر ورواحها شهر (۱۲) يقال: إنه غدا من العراق، وقال (۱۳) بمرو، وأمسى ببلخ، وأكرم محمدا بالبراق خطوته مد البصر، و قال: علمنا منطق الطير (۱۴) وروى أن الحمرة فجعت بأحد ولدها، فجاءت إلى(۱). الانعام: ۳۸.(۲). المائدة: ۸۳.(۳). المائدة: ۶۷.(۴). الفتح: ۲۸ و ۲۹.(۵). سبأ: ۱۰.(۶). آل عمران: ۱۵۹.(۷). الظاهر كما فى هامش النسخة أن الصحيح: وألان له.(۸). ص: ۲۰.(۹). ص: ۲۶.(۱۰). النجم: ۲.(۱۱). أى قد رجعت معه بالتسبيح.(۱۲). سبأ: ۱۲.(۱۳). قال: نام فى القافلة أى

منتصف النهار.(۱۴). النمل: ۱۶.النبی صلی الله علیه واله وقد جعلت ترف علی رأس رسول الله صلی الله علیه واله، فقال: أیکم فجع (۱) هذه؟ فقال رجل من القوم: أنا أخذت بیضها، فقال النبی صلی الله علیه واله: اردها، ومنه کلام البعیر و العجل والضبی والشاة والذئب والذب، وسخرت له (۲) الجن والشیاطین، وقال للنبی صلی الله علیه واله: قل اوحی إلی أنه استمع نفر من الجن (۳)، وقوله: وإذ صرفنا إلیک نفرا من الجن (۴) وهو التسعة من أشراف الجن بنصیبین والیمن من بنی عمرو بن عامر، منهم شصاه، ومصاه، والهملکان، والمرزبان، والمازمان، ونضاه، وهاضب، وعمرو، وبایعوه علی العبادات، واعتذروا بأنهم قالوا علی الله: شططا، وسلیمان علیه السلام کان یصفدهم لعصیانهم، ونبینا أتوه طائعین راغبین، وسأل سلیمان ملکا دنیا: رب هب لی ملکا (۵) وعرض مفاتیح خزائن الدنیا علی محمد صلی الله علیه واله فردها، فشتان بین من یسأل وبین من یعطی فلا ـ یقبل، فأعطاه الله الکوثر والشفاعة والمقام المحمود ولسوف یعطیک ربک فترضی (۶) وقال لسلیمان: امنن أو أمسک بغیر حساب (۷) وقال لنبینا: ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا (۸). حسان بن ثابت:

وإن کانت الجن قد ساسها سلیمان والریح تجری رخا

فشهر غدو به دائبا وشهر رواح به إن یشا

فإن النبی سری لیلة من المسجدین إلی المرتقی

کعب بن مالک:

وإن تک نمل البر بالوهم کلمت سلیمان ذا الملک الذی لیس بالعمی

فهذا نبی الله أحمد سبحت صغار الحصی فی کفه بالترنم

یحیی علیه السلام قال الله تعالی له: وآتیناه الحکم صبیا (۹) وکان فی عصر لا جاهلیة(۱). فجعه: أوجعه باعدامه ما یتعلق به من أهل أو مال.(۲). أی لسلیمان علیه السلام.(۳). الجن: ۱.(۴). الاحقاف: ۲۹.(۵). ص: ۳۵ وهو منقول معناه والایة هکذا: قال رب اغفر لی وهب لی ملکا.(۶). الضحی: ۵.(۷). ص: ۳۹. وفیه: فامنن.(۸). الحشر: ۷ وفیه: وما اتاکم.(۹). مریم: ۱۲.فیه، ومحمد صلی الله علیه واله اوتی الحکم والفهم صبیا بین عبدة الاوثان وحزب الشیطان، وکان یحیی علیه السلام أعبد أهل زمانه وأزهدهم، ومحمد أزهد الخلائق، وأعبدهم، حتی قیل: طه ما أنزلنا (۱). حسان بن ثابت:

وإن کان یحیی بکت عینه صغیرا وطهره فی الصبی

فإن النبی بکی قائما حزینا علی الرجل خوف الرجا

فناداه أن طه (۲) أبا قاسم ولا تشق بالوحی لما أتی

عیسی علیه السلام وابرئ الاکمه والابرص (۳) ونبینا صلی الله علیه واله أتاه معاذ بن عفرا (۴). فقال: یا رسول الله إنی قد تزوجت، وقالوا للزوجة: إن بجنبی بیاضا، فکرهت أن تزف إلی، فقال: اکشف لی عن جنبک، فکشف له عن جنبه، فمسحه بعود فذهب ما به من البرص، ولقد أتاه من جهینة أجذم یتقطع من الجذام، فشکا إلیه، فأخذ قدحا من مآء فتفل فیه، ثم قال: امسح به جسدک ففعل فبرأ، وأبرأ صاحب السلعة (۵)، وأتته امرأة فقالت: یا رسول الله إن ابنی قد أشرف علی حیاض الموت، کلما أتیته بطعام وقع علیه التثاؤب (۶)، فقام وقمنا معه، فلما أتیناه قال له: جانب یا عدو الله ولی الله، فأنا رسول الله، فجانبه الشیطان، فقام صحیحا، وأتاه رجل وبه ادرة (۷) عظیمة، فقال: هذه الادرة تمنعنی من التطهیر والوضوء، فدعا بماء فبرک فیه ودعاه وتفل فیه، ثم أمره أن یفیض علیه (۸)، ففعل الرجل، وأغفی إغفائة وانتبه فإذا هی قد تقلصت، وجائت امرأة ومعها(۱). طه: ۱.

(۲). فی المصدر: فناداه طه.(۳). آل عمران: ۴۹.(۴). هکذا فی النسخة، والصحیح: عفراء بالمد، والرجل هو معاذ بن الحارث بن رفاعة الانصاری النجاری.(۵). السلعة: خراج فی البدن أو زیادة فیه کالغدة بین الجلد واللحم.(۶). تثاءب: أصابه کسل وفترة کفترة النعاس.(۷). فی النهایة: الادرة بالضم: نفخة فی الخصیة.(۸). أی یفرغه علیه. عکة (۱) سمن واقط ومعها ابنة لها فقالت: یا رسول الله

ولدت هذه كمها (٢)، فأخذ رسول الله صلى الله عليه واله عودا فمسح به عينيها فأبصرتا. ومنه حديث قتادة بن ربعى ومحمد بن مسلمة و عبدالله بن أنيس. قوله: واحيى الموتى بإذن الله (٣) قال الكلبى: كان عيسى عليه السلام يحيى الاموات بياحى يا قيوم، وقيل إنه أحيى أربعة أنفس، وهم عاذر، وابن العجوز، وابنة العاشر، وسام بن نوح، قال الرضا عليه السلام: لقد اجتمعت قريش إلى رسول الله صلى الله عليه واله فسألوه أن يحيى لهم موتاهم، فوجه معهم على بن أبى طالب عليه السلام فقال: اذهب إلى الجبانة (۴) فناد باسم هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك: يا فلان، ويا فلان، ويا فلان، يقول لكم رسول الله: قوموا بإذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤوسهم، فأقبلت قريش تسألهم عن امورهم، ثم أخبروهم أن محمدا قد بعث نبيا، فقالوا: وددنا أنا أدركناه فنؤمن به، و أحيى صلى الله عليه واله النفر الذين قتلوا يوم بدر فخاطبهم وكلمهم وعيرهم بكفرهم. قوله: وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون (۵) ومحمد صلى الله عليه واله كان ينبئ بأشياء كثيرة، منها: قصة حاطب بن أبى بلتعة، وإنفاذ كتابه إلى مكة، ومنها قصة عباس و سبب إسلامه. ابن جريح فى قوله: ويعلمه الكتاب والحكمة (۶) إن الله تعالى أعطى عيسى عليه السلام تسعة أشياء من الحظ، ولسائر الناس جزءا وروى عن النبى صلى الله عليه واله اوتيت القرآن ومثليه. انشد:

وإن كان من مات يحيى لكم يناديه عيسى برب العلى

(١). العكة: زقيق للسمن أصفر من القربة.(٢). هكذا فى النسخة، والصحيح: كمهاء بالمد، كما فى المصدر.(٣). آل عمران: ۴۹.(۴). الجبانة: المقبرة. الصحراء.(۵). آل عمران: ۴۹.(۶). آل عمران: ۴۸.

فإن الذراع لقد سمها يهود لاحمد يوم القرى (١).

فنادته أنى لمسمومة فلا تقربنى وقيت الاذى (٢).

بيان: الحمرة بضم الحاء وتشديد الميم المفتوحة: ضرب من الطير كالعصفور. ٢ - قب: قد مدح الله اثنى عشر من الانبياء باثنى عشر نوعا من الطاعة: مدح إسحاق عليه السلام ويعقوب عليه السلام بالطاعة: ووهبنا له إسحاق ويعقوب (٣) ولعيسى بالزهادة، قيل له: لو اتخذت منزلا - أو اشتريت دابة، فقال ما قال، ولسليمان بالسخا، وكان يطعم كل يوم سبعمائة جريب من الحوارى (۴)، وهو يأكل الخشكار، (۵) ولابراهيم عليه السلام بالرحمة: إن إبراهيم لحليم أواه منيب (۶)، وفيه قصة المجوس الذين أسلموا من ضيافته، ولنوح عليه السلام بالصلابة: رب لا تذر على الارض (٧) وأيضا من موسى وهارون عليهما السلام: ربنا إنك آتيت فرعون (٨) فبالغ نبينا صلى الله عليه واله فى هذه الخصال حتى نهاه عن ذلك: الاستغفار: استغفر لهم أو لا تستغفر لهم (٩) المجاهدة: ولا تعجل بالقرآن (١٠) العبادة: طه ما أنزلنا (١١) الزهد: لم تحرم ما أحل الله لك (١٢) وفيه حديث مارية، وعرض عليه مفاتيح الدنيا فأبى، السخا: ولا تجعل يدك مغلولة (١٣) الرحمة: واغلظ عليهم (١۴) وقال: فلعلك باخع نفسك (١۵) الصلابة: لست عليهم بمصيطر (١۶) - يا أيها النبى جاهد(١). أى يوم الضيافة.(٢). مناقب آل أبى طالب ١: ١۴٨ - ١۵٧.(٣). الانعام: ٨۴.(۴). الحوارى بضم الحاء وتشديد الواو: الدقيق الابيض.(۵). تقدم فى باب قصص سليمان عليه السلام نحوه عن كتاب الدعوات، قال المصنف هناك: الخشكار لم اجده فى أكثر كتب اللغة، فكانه معرب مولده، وفى كتب الطب وبعض كتب اللغة أنه الخبز المأخوذ من الدقيق غير المنخول، وقيل: إنه الخبز اليابس، والاول هو المراد هنا انتهى أقول: فى بعض نسخ المصدر: الخشار بالضم: وهو فضالة المائدة. وما لا لب له من الشعير.(۶). هود: ٧۵.(٧). نوح: ٢۶.(٨). التوبة: ٨٠.(٩). طه: ١١۴.(١٠). طه: ١.(١١). يونس: ٨٨.(١٢). التحريم: ١.(١٣). الاسراء: ٢٩.(١۴). التوبة: ٧٣.(١۵). الكهف: ۶.(١۶). الغاشية: ٢٢.الكفار (١) وفيه قصة ابن مكتوم. الانذار: نبئ عبادى أنى أنا الغفور الرحيم (٢) عيب آلهتهم: ولا- تسبوا الذين يدعون من دون الله (٣). وإنه تعالى أقسم لاجله بخمسة عشر قسما: بهدايته: والنجم إذا هوى (۴) برسالته: يس والقرآن الحكيم (۵) بولى عهده: والعاديات ضبحا (۶) بمعراجه: لتركبن طبقا عن طبق (٧) بشريعته: والعصر إن الانسان لفى خسر (٨) بكتابه: ق - والقرآن المجيد (٩) بخلقه: لقد خلقنا الانسان فى أحسن تقويم (١٠) بخلقه: ن والقلم (١١) بزيادة نوافله: طه ما أنزلنا (١٢) بطهارته: فلا اقسم بما تبصرون (١٣) ببلده: لا اقسم بهذا البلد (١۴) بمحبته: والضحى والليل (١۵) بتهديد موذيه: كلا لئن لم ينته (١۶)

بعقوبـة أعـدائه: كلا إنهم عن ربهم يومئـذ (١٧) بعمره: لعمرك إنهـم لفى سـكرتهم يعمهـون (١٨) ومـن شـدة فرط المحب (١٩) أن يحلف بعمر حبيبه، وكـل مـا سـأل الانبياء من الله تعالى أعطاه الله بلا سؤال: آدم عليه السـلام: وإن لم تغفر لنا (٢٠) وله: ليغفر لك الله (٢١) نوح عليه السـلام: لا تدر على الارض (٢٢) وله: إنا كفيناك المستهزئين (٢٣) إبراهيم عليه السـلام: ولا تخزنى يوم يبعثون (٢۴) وله يـوم لاـ يخزى الله النـبى (٢۵) شـعيب عليه السـلام: ربنا افتـح بيننا (٢۶) وله: إنـا فتحنـا لك (٢٧) لوط عليه السـلام: رب انصـرنى على(١). التوبـة: ٧٣.(٢). الحجر: ۴٩.(٣). الانعـام: ١٠٨.(۴). النجـم: ١.(۵). يس: ١.(۶). العاديـات: ١.(٧). الانشـقاق: ١٩.(٨). العصر: ١.(٩). ق: ١.(١٠). الـتين: ۴.(١١). القلـم: ١.(١٢). طـه: ١.(١٣). الحاقـة: ٣٨.(١۴). البلـد: ١.(١۵). الضـحى: ١.(١۶). العلـق: ١۵.(١٧). المطففين: ۵.(١٨). الحجر: ٧٢.(١٩). فى المصـدر: فرط المحبـة.(٢٠). الاـعراف: ٢٢.(٢١). الفتـح: ٢.(٢٢). نـوح: ٢۶. (٢٣). الحجر: ٩۵.(٢۴). الشعراء: ٨٧.(٢۵). التحريم: ٨.(٢۶). الفتح: ٨٩.(٢٧). الاعراف: ١.القوم (١) وله: وينصرك الله (٢) موسى عليه السلام: قال رب اشـرح لى صدرى (٣) وله: ألم نشـرح لك (۴) موسـى عليه السلام: اخلفنى فى قومى (۵) وله: إنمـا وليكم الله (۶). المقام أربعة: مقـام الشـوق لشـعيب عليه السـلام حيث بكى من خوف الله، ومقـام السـلام لاـبراهيم عليه السـلام: إذ جـاء ربه بقلب سـليم (٧) ومقام المناجات لموسـى عليه السلام: وقربناه نجيا (٨) ومقام المحبة للنبى صـلى الله عليه واله: فكان قاب قوسـين (٩) وسـمى الله تعالى نوحا شكورا: إنه كان عبدا شـكورا (١٠) وإبراهيم عليه السـلام حليمـا: إن إبراهيم لحليم (١١) وموسـى عليه السـلام كليما: وكلم الله موسى تكليما (١٢) وجمـع له كمـا جمع لنفسه فقـال: إن الله بالنـاس لرؤوف رحيم (١٣) وله: بـالمؤمنين رؤوف رحيم (١۴) قيل: هما واحد، وقيل: الرؤوف: شـدة الرحمـة، رؤوف بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، رؤوف بأقربائه رحيم بأصـحابه، رؤوف بعترته، رحيم بامته، رؤوف بمـن رآه، رحيـم بمن لم يره (١۵). (١). العنكبوت: ٣٠.(٢). الفتح: ٣.(٣). طه: ٢۵.(۴). الشرح: ١.(۵). الاعراف: ١۴٢.(۶). المائدة: ۵۵.(٧). الصافات: ٨۴.(٨). مريم: ۵٢.(٩). النجم: ٩.(١٠). الاسراء: ٣.(١١). هود: ٧۵.(١٢). النساء: ١۶۴.(١٣). البقرة: ١۴٣.(١۴). التوبة: ١٢٨.(١۵). مناقب آل أبى طالب ١: ١۵٨ – ١۶٠

موسوعة المصطفى والعترة فاطمه الزهراء

ام فاطمه

كـانت خـديجه بنت خويلـد– ام الزهراء (عليهاالسـلام)– من أسـره أصـيله، لهـا مكـانه و شـرف فى قريش، عرفت بـالعلم و المعرفه، و التضـحيه و الفـداء، و حمـايه الكعبه و «حينما جاء تبع– ملك اليمن– ليأخـذ الحجر الأسود من المسـجد الحرام الى اليمن، هب خويلد لحمـايته و منعه عن ذلك» (١).و أسـيد بن عبـدالعزى– جـد خـديجه– كان من المبرزين فى حلف الفضول الذى تداعت له قبائل من قريش، فتعاقـدوا و تعاهـدوا على أن لاـ يجـدوا بمكه مظلوما من أهلها أو غيرهم ممن دخلها من سائر الناس، الا قاموا معه و كانوا على من ظلمه حتى ترد مظلمته.قال رسول‌الله (صلى الله عليه و آله): «لقد شهدت فى دار عبدالله بن جدعان حلفا ما أحب لى به حمر النعم، و لو أدعى به فى الاسـلام لأجبت» (٢).و كان ورقه بن نوفل– ابن عم خـديجه– أحـد الأربعه الـذين رفضوا عباده الأوثان، و بحثوا عن الدين الحق.قال ابن اسـحاق: و اجمعت قريش يوما فى عيد لهم عند صـنم من أصنامهم كانوا يعظمونه و ينحرون له و يعكفون عنده و يديرون به، و كان ذلك عيدا لهم فى كل سـنه يوما، فلخص منهم أربعه نفر نجيا، ثم قال بعضـهم لبعض: تصاقوا وليكتم بعضكم على بعض.قالوا: أجل– و هم ورقه بن نوفل و ثلاثه آخرون–.فقال بعضهم لبعض: تعلموا– و الله– ما قومكم على شىء، لقد أخطأوا

(١). الروض الأـنف ج ١ ص ٢١٣.(٢). سـيره ابن هشام ج ١ ص ١۴١.دين أبيهم ابراهيم؛ مـا حجر نطيف به لا يسـمع و لا يبصـر، و لا يضر و لا ينفع؟!افتفرقوا فى البلدان يلتمسون الحنيفيه، دين ابراهيم (١).و حينما نزل الوحى على رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) انطلقت خـديجه (عليهاالسـلام) الى ورقه بن نوفل– هذا الرجل العالم– فأخبرته بما أخبرها به رسول‌الله (صـلى الله عليه و آله) أنه رأى و سـمع،

فقال ورقه بن نوفل: قدوس، قدوس.. انه لنبی هذه الامه، فقولی له: فلیثبت فرجعت خدیجه الی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله). فأخبرته بما قال ورقه.فلیقه ورقه بن نوفل و هو یطوف فقال: یا ابن أخی، أخبرنی بما رأیت و سمعت، فأخبره رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)، فقال له ورقه:و الذی نفسی بیده انک لنبی هذه الامه، و لقد جاءک الناموس الأکبر الذی جاء موسی، و لتکذبنه، و لتؤذینه، و لتخرجنه، و لتقاتلنه (۲)، و لئن أنا أدرکت ذلک الیوم لأنصرون الله نصرا یعلمه. ثم أدنی رأسه منه فقبل یافوخه، ثم أنصرف رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) الی منزله (۳)...یفهم من هذه الروایات و أمثالها أن خدیجه کانت من الاسر العریقه المعروفه بالعلم و العلماء و کان ذووها علی الحنیفه دین ابراهیم، ینتظرون دین الحق.(۱). سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۷.(۲). الهاء فی هذه الأفعال للسکته.(۳). سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

المرأه التاجره

مع أن التاریخ لم یتعرض للجزئیات المتعلقه بحیاه السیده خدیجه، الا أن ما وصل الینا یمکن أن یرسم بعض معالم شخصیتها المتمیزه و البارزه. زوجت خدیجه فی أول شبابها (عتیق بن عائذ) الا أنه لم یعش طویلا، و سرعان ما رحل عنها و ترک لها ثروه طائله و مالا کثیرا. فتزوجت بعد فتره بتاجر من بنی تمیم اسمه (هند بن بناس)، و لم یعش- أیضا- حیث ودع الدنیا فی ربیع عمره،و خلف وراءه خدیجه مع أموال و ثروه طائله.و هنا ینبغی الالتفات الی نکته مهمه تکشف عن روح هذه المرأه الشریفه الکبیره، و همتها العالیه، و حریتها و استقلالها.و هی: ان خدیجه التی ورثت اموالا طائله، و ثروه هائله من زوجیها، لم تترک هذه الأموال راکده، و لم تراب بها فی زمن کان الربا رائجا، و انما استثمرت هذه الأموال فی التجاره، و استخدمت رجالا صالحین لهذا الغرض، و استطاعت أن تکسب عن طریق التجاره ثروه ضخمه حتی قیل:«ان لها أزید من ثمانین الف جمل متفرقه فی کل مکان، و کان لها فی کل ناحیه تجاره، و فی کل بلد مال، مثل مصر و الحبشه و غیرها» (۱).

«و کانت خدیجه بنت خویلد امراه ذات شرف و مال، تستأجر الرجال فی مالها و تضاربهم» (۲).و لابد أن نقول: ان اداره قافله تجاریه کبیره من هذا القبیل فی ذلک العصر فی الجزیره العربیه کان أمرا عسیرا، و لا سیما اذا کان المدیر امرأه، فی زمن کانت امرأه محرومه من جمیع حقوقها الاجتماعیه، و کثیرا ما کان الرجال (۱). البحار ج ۱۶ ص ۲۲.(۲). سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۹.القساه یئدون بناتهم دون ذنب.اذن، لا بد لهذه المرأه العظیمه من نبوغ متفوق، و شخصیه الرسول و خیره بشؤون الحیاه کافیه تؤهلها لا داره تلک التجاره الواسعه (۱).و من نبوغها وحده ذکائها و نظرتها البعیده أدرکت عظمه شخصیته الرسول الأکرام (صلی الله علیه و آله) و سمو أخلاقه و مستقبله الزاهر قبل تکلیفه برساله السماء، فأختارته زوجا لها من دون الرجال و الشخصیات المرموقه الذین تقدموا لخطبتها، بل و هی التی تقدمت و عرضت نفسها و رغبت فی الاقتران به، علی رغم البون الشامع بین حیاتها المادیه و حیاته البسیطه، علی رغم کونها امرأه، و من صفات المرأه الحرص علی تملک، لا سیما اذا کانت أرمله و لیس لها کفیل و لا حام یحمیها.و مع ذلک کله فقد عشقت شخصیته و مکارم أخلاقه و بذلت له نفسها و ما تلک، قبل البعثه و بعدها و مکنته من التصرف و بذل مالها فی سبیل الله و الاسلام. و کان لأموال السیده الطاهره خدیجه بنت خویلد (رضوان الله علیها) الأثر البالغ، و الرکیزه الاولی، و المنعطف الخطیر فی تثبیت دعائم الاسلام یومذاک و تقویته، اذ کان الدین الاسلامی و بر عما، و فی خطواته الأولی و فی دور التکوین، و کان بأمس الحاجه الی المال لتبلیغ رساله السماء و بلوغ هدفه، فیفیض الله سبحانه لخدمه الاسلام السیده خدیجه و أموالها، و بفضله تحقق الهدف الأول المنشود، فکان رکنا من أرکان الاسلام، و قد أشار سبحانه و تعالی بهذه الآیه (و وجدک عائلا فأغنی) أغناک بمال خدیجه، قال (صلی الله علیه و آله): «ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجه».(۱). انظر: فاطمه الزهراء النموذجیه فی الاسلام/ ابراهیم أمینی/ تعریب علی جمال الحسینی.

اقتران النور بالعطاء

بلغ محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) ریعان الشباب مفعما بالفضائل، و الاستقامه، و الخلق القویم، و الانقطاع الی عباده ربه الواحد الأحد، متبتلا الی الله سبحانه و تعالی، یحمل بین جنابته روح الانسانیه، و التفانی فی اسعاد الآخرین، و یقطر ایمانا و حبا و خلقا جسد مکارم الأخلاق بکمالها و تمامها.و مثل هذا الشخص العظیم لابد أن یفکر بالاقتران بامرأه تشاطر هذه الصفات، و ترتفع الی مستوی حیاته، و تعاضده فی بلوغ أهدافه المقدسه، و تتفهمه و تصمد أمام الهزات و الصدمات التی تنتظره فی المستقبل، و تبذل کل غال و نفیس فی سبیل نیل الأهداف السامیه.و لم یکن فی سماء تفکیر محمد (صلی الله علیه و آله) ثمه امرأه تفهمه، و تتحسس مشاعره و احاسیسه، و تصلح لتحمل هذه المهمه الصعبه، و تکون جدیره بمشارکته، غیر أن الله قیض له السیده الطاهره خدیجه الکبری (علیهاالسلام)، المرأه العاقله، اللبیبه، الفاضله، الحنون، الثریه، سیده مکه الأولی.و لم یخطر علی بال رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) أن یتزوج من امرأه ثریه، و لم یشغل المال باله لحظه واحده من حیاته المبارکه، الا أن السیده خدیجه بنت خویلد (علیهاالسلام) هی التی غرضت نفسها علیه، و اختارته لنفسها بعلاً و یا لها من سعاده!!و لم یکن زواج رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) و اقرانه بالسیده خدیجه الکبری یشبه الزواج المتعارف بین الناس، و لا بین الخاصه من علیه القوم، بل یعتبر هذا الزوج الوحید من نوعه فی الجزیره العربیه، و خاصه بین قریش، اذ کان ذلک القران المیمون المبارک نتیجه حب و تعلق، و تحدیق فی أعماق الروح و المستقبل و الذوات المقدسه، دونما التفات الی أی دافع مادی أو سیاسی أو ما یشبه ذلک مما یحدث بین العظماء و الرؤساء فی العالم.و لم یکن هناک تناسب بین طریقه حیاه محمد (صلی الله علیه و آله) الموصوفه بالبساطه و الزهد، حیث کان یغیش فی حمایه و کفاله عمه أبی‌طالب، شیخ البطحاء بعد وفاه جده عبدالمطلب، سید قریش و عظیمهم، و کانت حیاتهم العفیفه البسیطه أقرب ما تکون الی الکفاف و الزهد علی الرغم من علو قدرهم و مقامهم الشامخ فی مکه، و بین قریش بصوره خاصه، و فی الجزیره العربیه، و فی أوساط القبائل بصوره عامه. و بین حیاه و معشیه سیده مکه الاولی «خدیجه بنت خویلد» القرشیه،التی کانت تعتبر أثری قرشیه و أغنی امرأه فی مکه، حیث کانت أموالها و تجارتها سائره فی رحلاتها صیفا و شتاء، بین مکه و الشام، و بین مکه و الیمن،سیده ببرکتها کان یعیش العشرات بل المئات من الناس بفضل خدمتها فی تجارتها.و کانت (علیهاالسلام) لا زالت تحتفظ بانوثتها و جاذبیتها علی الرغم من انجابها و بلوغها الأربعین عاما من عمرها.و قصه زواج خدیجه من رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) تعد منعطفا مهما و من النقاط اللامعه النورانیه فی حیاتها. فلما توفی زوجها عنها ظهرت علیها روح الاستقلال، و الاعتماد علی النفس، و الحریه بشکل واضح، و کانت تمارس التجاره کأفضل الرجال عقلا و رشدا. و رفضت- باصرار- الزواج من الملوک و الأشراف و الاثریاء الذین تقدموا الیها- لما عرفت به من الشرف و النسب الرفیع و الثروه- و بذلوا لها الکثیر من الأموال مهرا، و رضیت باندفاع للزواج من محمد (صلی الله علیه و آله) الفقیر الیتیم؛ لم ترفض أولئک و ترضی بمحمد (صلی الله علیه و آله) فحسب، بل تقدمت بشوق و اندفاع لتقترح علی محمد (صلی الله علیه و آله) الزواج منها علی أن یکون المهر من أموالها.فأصبح هذا الأمر سببا لسخریه نساء قریش و نقدهن اللاذع. و قد اشتهر أن النساء یعشقن الثروه و الکمالیات فی الحیاه، و غایه مطامحهن أن یتزوجن من ثری شریف یعشن فی بیته بهدوء، و یشتغلن بالتجمل و الأنس، و خدیجه لم تبحث عن الرجل الغنی، لأن أفکارها أجل و أرفع من هذا، و انما هی تنتظر الزوج العظیم، و الرجل القوی، و الشخصیه اللامعه، و الروحانیه الشفافه التی تنجی العالم من وحل الجاهلیه، و مستنقع التخلف و التعاسه.و التاریخ یروی لنا أن خدیجه سمعت من العلماء و الأحبار أن محمدا (صلی الله علیه و آله) نبی آخر الزمان فتعلق قلبها به، فأرسلت الیه تسأله الخروج الی الشام فی قافله مع مولاها میسره- لیراقب تحرکاته و سلوکه عن کثب، و لعل هذا العمل کان اختبارا لما سمعته من العلماء و الأحبار- فسافر النبی بعیرها الی الشام، فرأی میسره منه فی الطریق العجائب، و حینما عادوا من السفر حکی لها ما شاهده، فبعثت الی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)، فقالت له: یا ابن العم، قد رغبت فیک لقرابتک منی، و شرفک فی قومک و وسطک فیهم، و أمانتک عندهم، و حسن خلقک، و صدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها (۱).فلما أراد رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) أن یتزوج خدیجه بنت خویلد

أقبـل أبوطـالب فی أهـل بیته و معه نفر من قریش حتی دخل علی عم خـدیجه، فابتـدأ أبوطالب بالکلام قائلا:«الحمـد لرب هـذا البیت الـذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریه اسـماعیل، و أنزلنا حرما آمنا، و جعلنا الحکام علی الناس، و بارک لنا فی بلـدنا الذی نحن فیه، ثم ان ابن اخی هـذا- یعنی محمدا (صـلی الله علیه و آله)- ممن لا یوزن برجل من قریش الا رجح به، و لا یقاس به رجل الا عظم عنه، و لاـ عـدل له فی الخلق، و ان کـان مقلا فی المال فان المال رفـد جار و ظل زائل، و له فی خـدیجه(۱). البحار ج ۱۶ ص ۹.رغبه، و قد جئنـاک لنخطبها الیک برضاها و أمرها، و المهر علی فی مالی الـذی سألتموه عاجلا و آجله، و له و رب هـذا البیت حظ عظیم، و دین شائع، و رأی کامل».ثم سکت أبوطالب، فتکلم عمها و تلجلج و قصر عن جواب أبی‌طالب و أدرکه القطع و البهر، و کان رجلا عالما، فقالت خدیجه مبتدئه: یا عماه انک و ان کنت أولی بنفسـی منی فی الشـهود فلست أولی بی من نفسی. قد زوجتک یا محمد نفسی و المهر علی فی مـالی، فـأمر عمـک فلینحر ناقه فلیولم بها (۱).و یروی ان خـدیجه و کلت ابن عمهـا ورقه فی أمرهـا، فلمـا عاد ورقه الی منزل خـدیجه بالبشـری، و هو فرح مسـرور نظرت الیه فقـالت: مرحبا و أهلا بک یا ابن عم،لعلک قضـیت الحاجه.قال: نعم یا خـدیجه یهنئک، و قـد رجعت أحکامک الی و أنا وکیلک و فی غداه غد ازوجک ان‌شاءالله تعالی بمحمد (صـلی الله علیه و آله).فلما سـمعت خـدیجه کلامه فرحت و خلعت علیه خلعه قد اشتراها عبدها نیسـره من الشام بخمسـمائه دینار (۲).و لما خطب أبوطالب (علیه‌السـلام) الخطبه المعروفه، و عقـد النکاح، قام محمـد (صـلی الله علیه و آله) لیـذهب مع أبی‌طالب، فقالت خدیجه:الی بیتک، فبیتی بیتک و أنا جاریتک (۳).و هکذا تزوج الرسول (صلی الله علیه و آله)…. و کان لهذا الزواج أهمیه کبری فی حیاته، لأنه کان فقیرا معدما من جهه المال- و قـد یکون لهذا السبب أو لا سـباب اخری تأخر زواجه المبارک الی سن الخامسه و العشـرین-، و وحیدا لیس (۱). البحار ج ۱۶ ص ۱۴،تذکره الخواص ص ۳۰۲. (۲). البحار ج ۱۶ ص ۶۵. (۳). سفینه البحار ج ۱۶ ص ۲۷۹.له عائله من جهه اخری، و بزواجه المبـارک ارتفع الفقر و الحرمـان، و وجـد من یشـارکه همومه، و یشـاوره فی أمر، و یقاسـمه مر الحیـاه و حلئهـا (۱). کما أن خـدیجه (علیهاالسـلام) فرحت بهـذا الزواج فرحا شدیدا و غمرتها سـعاده ما بعدها سـعاده، سـعاده تحقیق أمانیها باقترانها بالرجل المأمول حیث أغلی أمانیهـا و غایه مقصودها.و فی ختام هـذه الفقره نود أن نـذکر بعض ما ورد من أشـعار انشـدت فی زواج النبی (صـلی الله علیه و آله) بخدیجه (علیهاالسلام):قال عبدالله بن غنم:

.هنیئا مریئا یا خدیجه قد جرت لک الطیر فیما کان منک بأسعد

تزوجت من خیر البریه کلها و من ذاالذی فی الناس مثل محمد؟

و به بشر البران عیسی بن مریم و موسی بن عمران فیا قرب موعد

قرب به الکتاب قدما بانه رسول من البطحاء هاد و مهتد.

و قال حبر من أحبار الیهود مبشرا خدیجه (علیهاالسلام) بنبوه محمد (صلی الله علیه و آله):

یا خدیج لا تنسی الآن قولی و خذی منه غایه المحصول

یا خدیج هذا النبی بلا شک هکذا قد قرأت فی الانجیل

سوف یأتی من الاله بوحی و یحبی من الاله بالتنزیل

و یزوجه ذات الفخار فیضحی فی الوری شامخا علی کل جیل.

(۱). أنظر: فاطمه الزهراء المرأه المنوذجیه فی السلام/ ابراهیم أمینی/ تعریب علی جمال الحسینی.صفحه : ۲۵و أنشأ العباس یقول:

أبشروا آل فهر و غالب افخروا یا قومنا بالثنا و الرغائب

شاع فی الناس فضلکم و علا فی المراتب قد فخرتم بأحمد زین کل الأطایب

فهو کالبدر نوره مشرق غیر غائب قد ظفرت خدیجه بجلیل المواهب

بفتی هاشم الذی ما له من مناسب جمع الله شملکم فهو رب المطالب

أحمد سید الوری خیر ماش و راکب فعلیه الصلاه ما سار عیس براکب و العیس الابل البیض یخالط بیاضها سواد خفیف کرام الابل.

قالت بعض النساء ممن حضرن عقد خدیجه (علیهاالسلام):

أضحی الفخار لنا و عز الشان و لقد فخرنا یا بنی العدنان

أخدیجه نلت العلا بین الوری و فخرت فیه جمله الثقلان

أعنی محمدا الذی لا مثله ولدت النساء فی الأزمان

صلوا علیه و سلموا و ترحموا فهو المفضل من بنی العدنان

فتطاولی فیه خدیجه! و اعلمی أن قد خصصت بصفوه الرحمن

و خرجت بین یدیها صفیه بنت عبدالمطلب (رضی‌الله‌عنها) و قالت:

جاء السرور مع الفرح و مضی النحوس مع الترح

أنوارنا قد أقبلت و الحال فیها قد نجح

بمحمد المذکور فی کل المفاوز و البطح

لو أن یوازن أحمد بالخلق کلهم رجح

و لقد بدا من فضله لقریش أمر قد وضح

ثم السعود لأحمد و السعد عنه ما برح

بخدیجه بنت الکمال و بحر نایلها طفح

یا حسنها فی حلیها و الحلم منها ما برح

هذا الأمین محمد ما فی مدائحه کلح.

صلوا علیه تسعدوا والله عنکم قد صفح

و قالت أیضا:

أخذ الشوق موثقات الفؤاد و ألفت السهاد بعد الرقاد

فلیالی القا بنور التدانی مشرقات خلاف طول البعاد

فزت بالفخر یا خدیجه اذ نلت من المصطفی عظیم الوداد

فعذا شکره علی الناس فرضا شاملا کل حاضر ثم بادی

کبر الناس و الملائک جمعا جبرئیل لدی السماء ینادی

فزت یا أحمد بکل الأمانی فنحی الله عنک أهل العناد

فعلیک الصلاه ما سرت العیس و حطت لثقلها فی البلاد

البیت الأول فی الاسلام

نعم،.... اجتمع شمل محمد و خدیجه، و تأسست الأسره، و بنی البیت الذی یغمره الحب و السعاده و الحنان و الدفء العائلی و التفاهم، فقد کانت خدیجه أول من آمن بدعوه الرسول الاکرام (صلی الله علیه و آله)، و بذلت کل ما بوسعها من أجل أهدافه المقدسه، و جعلت ثروتها بین یدی الرسول (صلی الله علیه و آله) و قالت: جمیع ما أملک بین یدیک و فی حکمک، اصرفه کیف تشاء فی سبیل اعلاء کلمه الله و نشر دینه.و تأسست أول أسره فی الاسلام من لبنات ثلاث: محمد، و خدیجه، و علی (۱)، و کانت بذره الثوره الاسلامیه العالمیه، و تحملت وظائفها الجسام، و مسؤولیتها الشاقه فی محاربه الکفر و الشرک و عباده الأوثان، و نشر رایه التوحید فی العالم، و اشاعه العدل فی ربوعه.و لم یک علی وجه الأرض بیت اسلامی سواه، و هو القاعده الولی للتوحید التی ضمت

جنودا أوفياء، تجهزوا و استعدوا للنفوذ الى العالم، و فتح قلوب الناس، و بث عقيده التوحيد فيها.عميد البيت محمد (صلى الله عليه و آله) و قد قال الله فيه: و انك لعلى خلق عظيم (القلم: ۴). و سيده شؤونه الداخليه خديجه (عليهاالسلام).و كان الرسول (صلى الله عليه و آله) يحب خديجه من أعماق قلبه، و يحترمها غايه الاحترام.يقول هشام: كان رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) يودها و يحترمها و يشاورها فى اموره كلها، و كانت وزير صدق، و هى أول امرأه آنت به، و لم(۱). نهج البلاغه: الخطبه القاصعه، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰.يتزوج فى حياتها أحدا غيرها (۱).

و يروى عن الرسول (صلى الله عليه و آله) انه قال: «.... و خير نساء امتى خديجه بنت خويلد» (۲).و قال (صلى الله عليه و آله): «خير نسائها خديجه» (۳).و فى روايه عن عائشه قالت: كان رسول‌الله (صلى الله عليه و آله و سلم) اذا ذكر خديجه لم يسأم من الثناء عليها و الاستغفار لها، فذكرها ذات يوم فحملتنى الغيره، فقلت: و هل كانت الا عجوزا قد أخلف الله لك خيرا منها؟قالت: فغضب حتى أهتز مقدم شعره و قال:«والله ما أخلف لى خيرا منها؛ لقد آمنت بى اذ كفر الناس، و صدقتنى اذ كذبنى الناس، و أنفقتنى ما لها اذ حرمنى الناس، و رزقنى الله أولادها اذ حرمنى أولاد النساء».قالت: فقلت فى نفسى: والله لا أذكرها بسوء أبدا (۴).و قد ورد فى الروايه: أن جبرئيل (عليه‌السلام) أتى رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) فقال:

«يا محمد، هذه خديجه قد أتتك، فاقرأها السلام من ربها، و بشرها ببيت فى الجنه من قصب، لا صخب فيه و لا نصب» (۵).و قال (صلى الله عليه و آله): «يا خديجه.... ان الله- عزوجل- ليباهى بك كرام ملائكته كل يوم مرارا» (۶).(۱). تذكره الخواص، سبط بن الجوزى ط النجف ۱۲۸۳ ص ۳۰۲.(۲). المصدر السابق.(۳). كشف الغمه ج ۲ ص ۷۱. (۴). تذكره الخواص ص ۳۰۳. كشف الغمه ج ۲ ص ۷۸.(۵). تذكره الخواص ص ۳۰۲.(۶). البحار ج ۱۶ ص ۷۸.و كان (صلى الله عليه و آله) يحترم صدائقها اكراما و تقديرا لها.روى عن أنس قال: كان النبى (صلى الله عليه و آله) اذا اتى بهديه قال: «اذهبوا الى بيت فلانه، فانها كانت صديقه لخديجه، انها كانت تحبها» (۱).و فى الصحيحين: ان عائشه قالت: ما غرت على أحد من نساء رسول‌الله ما غرت على خديجه، و ما رأيتها قط، و لكن كان رسول‌الله يكثر ذكرها، و ربما ذبح الشاه فيقطع أعضاءها و يبعث بها الى صدائق خديجه.فأقول: كأنه لم تكن فى الدنيا امرأه الا خديجه.فيقول: «انها كانت، و كان لى منها الأولاد».وروى عنه (صلى الله عليه و آله) انه كان اذا ذبح الشاه يقول:«ارسلوا الى أصدقاء خديجه».فتسأله عائشه فى ذلك فيقول:«انى لأحب حبيبها».و يروى: ان امرأه جاءته (صلى الله عليه و آله) و هو فى حجره عائشه فاستقبلها و احتفى بها، و أسرع فى قضاء حاجتها، فتعجبت عائشه من ذلك، فقال لها رسول‌الله (صلى الله عليه و آله):«انها كانت تاتينا فى حياه خديجه».و جرت مره محاوره بين رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) و زوجته عائشه، و حين شعرت بالغيره تملأ قلبها من كثره رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) لخديجه، و تعاق جبه بها، فقالت له:ما تذكر من عجوز حمرأ الشدقين، قد أبدلك الله خيرا منها؟!فآلم النبى (صلى الله عليه و آله) هذا القول؛ ورد عليها قائلا:«ما أبدلنى الله خير منها، كانت ام العيال، و ربه البيت: آمنت بى حين(۱). سفينه البحار ج ۱ ص ۳۸۰.كذبنى الناس، و واستنى بمالها حين حرمنى الناس، و رزقت منها الولد و حرمت من غيرها« (۱).و خديجه بنت خويلد (عليهاالسلام) حريه بهذا الفدر و المقام عند رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) بعد أن حازت المقام الرفيع و الدرجه الساميه عند ربها،فهى المرأه التى حباها رب العالمين، و بشرها بالخلد و النعيم.و لذا قال فيها رسول‌الله (صلى الله عليه و آله):«أفضل نساء أهل الجنه خديجه بنت خويلد، و فاطمه بنت محمد، و مريم بنت عمران،و آسيه بنت مزاحم امرأه فرعون» (۲).و قابلته خديجه حبا بحب، و وفاء بوفاء، و تضحيه بتضحيه، آمنت به و بدعوته و بأهدافه المقدسه، و بذلت تمام وجودها من أجل ذلك، و قالت له بتواضع و خشوع:البيت بيتك، و جميع ما أملك تحت يدك، و أنا جاريتك.و كانت تؤازره على أمره، فخفف الله بذلك رسول‌الله (صلى الله عليه و آله)، و كان لا يسمع شيئا يكرهه من رد عليه و تكذيب له فيحزنه ذلك، الا فرج الله ذلك عن رسوله (صلى الله عليه و آله) بها، اذا رجع اليها تثبته، و تخفف عنه، و تهون عليه أمر الناس، حتى ماتت- رحمها الله-.... و كان الرسول (صلى الله عليه و آله) يسكن اليها، و يشاورها فى المهم من اموره (۳).نعم.... هذا هو منبت الزهراء.. فقد ولدت لأبوين مضحيين، و فى (۱). باقر شريف

القرشی– حیاه الامام الحسن بن علی (علیه‌السلام) ج ۱/ ط ۳/ ص ۴۰ نقلاـ عن اسعاف الراغبین المطبوع علی هامش نور الابصار للشبلنجی ص ۹۶. و ما یقرب من ذلک فی مسند أحمد ج ۶ ص ۱۵۰. و فی سنن ابن ماجه فی باب الغیره من أبواب النکاح.(۲). محب الدین الطبری– ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ص ۴۲ ط ۱۹۶۷/ وروی نظیره الحاکم فی مستدرکه ج ۳ ص ۱۵۷ و ص ۱۲۵ و خرجه أحمد و أبوحاتم.(۳). البحار ج ۱۶ ص ۱۰.جو یغمره الحب و الحنان و الوئام.. فی بیت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله).و هذه هی خدیجه امفاطمه، و ذاک أبوها محمد رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)، فقی أجواء هذا البیت ولدت الزهراء، و تحت هذه الظلال عاشت وتر عرعت، و فی هذه الرعایه نشأت و تربت، و کان طبیعیا أن تؤثر هذه البیئه العائلیه علی حیاه فاطمه، و شخصیتها، فتتأثر بأبویها، و تقتدی بخیره خلق الله، خلقا و انسانیه.. فکانت خیره النساء، و قدوه المرأه المسلمه، و ام الأئمه الهداه.و مما لا شک فیه فان عوامل الوراثه و البیئه هذه و التی توفرت لفاطمه (علیهاالسلام)... مع بقیه العوامل قد صاغت من فاطمه الولیده الولی فی عالم الاسلام لا یضاهی...هذه فاطمه الزهراء (صلی الله علیه و آله) سلیله أبوین جمعا المکارم بکل أطرافه.سلیله الرساله السماویه و الوحی الالهی و طیب الارومه.سلیله النور و المآثر الحمیده و المجد التلید.هذه نظره خاطفه أو صوره مصغره للنبوغ الفکری، و العبقریات الفذه التی تمثلت فی شخص سیدتنا الطاهره فاطمه الزهراء، و بذلک تظهر لنا الحقائق فی صوره حیاتها علی ضوء الوراثه.

الأمر السماوی

قبل الدخول فی صلب الحدیث و ددنا الاشاره الی نکته نطرحها کتمهید موجز لما سیأتی:ان النطفه التی تنعقد فی الرحم و یتکون منها الجنین انما تترشح من الدم، و الدم یستخلص من الطعام (أی طعام کان)، بعد الانتهاء من عملیات الهضم و التمثیل فی الأجهزه التی أعدها الله سبحانه لذلک.فلا شک أن الطعام آثارا موضوعیه علی النطفه المستخلصه منه بالنتیجه، و من ثم بالجنین المتکون منها، و سلوک الفرد الذی نشأ منها، فان کان طیبا فیترک آثاره الحسنه، و ان کان خبیثا ترک آثاره السیئه.(و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا...) (الأعراف: ۵۸).فشتان بین من انعقدت نطفته من لحم الخنزیر و الخمور و مال السحت و الحرام و السرقه و الغصب و ما شاکل، و بین من انعقدت نطفته من رزق الله الطیب الحلال،فهذا یشب علی الفضیله و الخیرات، و ذاک یمیل الی الخبائث و المنکرات.و من جهه اخری فان الأبتعاد عن اللقاء الجنسی یؤدی الی الشوق و الهیام، و هذا بنفسه له دور فعال فی انعقاد النطفه و تکوین الجنین و نسخ خیوط شخصیته المستقبلیه.و بعد هذا التمهید ننطلق الی الروایات التی جاءت تخبرنا عن الأمر السماوی الذی توجه الی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)– و هو یتضمن ما مر معنا آنفا–قبل أن تنعقد نطفه الصدیقه الطاهره فاطمه الزهراء:روی الشیخ المجلسی فی (البحار) فی الجزء ۱۶ ص ۸۷ قال:بینا النبی (صلی الله علیه و آله) جالس بالأبطح اذ هبط علیه جبرئیل (علیه‌السلام) فناداه:«یا محمد، العلی الأعلی یقروک السلام، و هو یأمرک أن تعتزل خدیجه أربعین صباحا».فبعث الی خدیجه بعمار بن یاسر، و قال: قل لها:«یا خدیجه، لا تظنی أن انقطاعی عنک هجره و لا قلی، و لکن ربی– عزوجل– أمرنی بذلک لینفذ أمره، فلا تظنی یا خدیجه الا خیرا، فان الله– عزوجل– لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا، فاذا جنک اللیل فاجیفی الباب و خذی مضجعک من فراشک، فانی فی بیت فاطمه بنت أسد».قال: فأقام النبی (صلی الله علیه و آله) أربعین یوما یصوم النهار و یقوم اللیل. فجعلت خدیجه تحزن فی کل یوم مرارا لفقد رسول‌الله (صلی الله علیه و آله). فلما کان کمال الأربعین هبط جبرئیل (علیه‌السلام) فقال:«یا محمد: العلی الأعلی یقرؤک السلام، و هو یأمرک أن تتاهب لتحیته و تحفته».قال النبی (صلی الله علیه و آله): «یا جبرئیل و ما تحفه رب العالمین؟ و ما تحیته؟!».

قال: لا علم لی.قال: فبینا النبی (صلی الله علیه و آله) کذلک اذ هبط میکائیل و معه طبق مغطی بمندیل سندس، فوضعه بین یدی النبی (صلی الله علیه و آله)، و أقبل جبرئیل (علیه‌السلام) و قال:«یا محمد: یأمرک ربک أن تعجل اللیله افطارک علی هذا الطعام...».فأکل النبی (صلی الله علیه و آله) شبعا، و شرب من الماء ربا، ثم قام النبی (صلی الله علیه و آله) لیصلی فأقبل علیه جبرئیل و قال:«الصلاه

محرمه (۱) علیک فی وقتک حتی منزل خدیجه.... فان الله- عزوجل- آلی علی نفسه أن یخلق من صلبک فی هذه اللیله ذریه طیبه».فوثب رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) الی منزل خدیجه.قالت خدیجه (رضی‌الله‌عنها): و کنت قد ألفت الوحده فکان اذا جننی اللیل غطیت رأسی، و أسجفت ستری، و غلقت بابی، وصلیت وردی، و أطفأت مصباحی، و آویت الی فراشی. فلما کان فی تلک اللیله لم أکن بالنائمه و لا- بالمنتبهه، اذ جاء النبی (صلی الله علیه و آله) فقرع الباب فنادیت:من هذا الذی یقرع حلقه لا یقرعها الا محمد (صلی الله علیه و آله)؟ قالت خدیجه: فنادی النبی (صلی الله علیه و آله) بعذوبه کلامه و حلاوه منطقه:«افتحی یا خدیجه، فانی محمد».و فتحت الباب، و دخل النبی المنزل.... فلا والذی سمک السماء و أنبع الماء ما تباعد عنی النبی (صلی الله علیه و آله) حتی أحسست بثقل فاطمه فی بطنی (۲).و قد ذکر هذا الحدیث مفصلا جم غفیر من علماء العامه بالفاظ مختلفه لکنها تودی الی معنی واحد، منهم:الخوارزمی فی (مقتل الحسین) (علیه‌السلام) ص ۶۳- ۶۸.الذهبی فی (الاعتدال) ج ۲ ص ۲۶.تلخیص المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶.العسقلانی فی (لسان المیزان) ج ۴ ص ۳۶.و ثمه أحادیث اخری بهذا المعنی مع اختلاف یسیر فی الألفاظ، و اتفاق فی المضمون و الجوهر، و کلها تنص علی أن نطفه السیده فاطمه الزهراء(۱). قد یکون المراد الصلاه النافله.(۲). البحار ج ۱۶ ص ۷۸.

(علیهاالسلام) کانت من طعام الجنه، شواء کان ذلک من الرطب، أو العنب، أو التفاح، أو هبطت علیه المائده من السماء فی طبق، أو انه أکل من الجنه لما صعد الی السماء، و الیک بعض تلک الأحادیث بصوره مجمله مع بعض التصرف فی العباره:عن الامام الرضا (علیه‌السلام) قال: قال النبی (صلی الله علیه و آله): «لما عرج بی الی السماء أخذ بیدی جبرئیل فأدخلنی الجنه فناولنی من رطبها فأکلته (و فی روایه) فتحول ذلک نطفه فی صلبی، فلما هبطت (الی الأرض) واقعت خدیجه فحملت بفاطمه، ففاطمه حوراء انسیه، فکلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه».و فی روایه اخری عن الامام الباقر (علیه‌السلام)، عن جابر بن عبدالله الأنصاری، و فی اخری عن ابن عباس:و قد روی الحدیث بألفاظ مختلفه، و معانی متقاربه کل من:الخطیب البغدادی فی تاریخه ج ۵ ص ۸۷.

الخوارزمی فی (مقتل الحسین) (علیه‌السلام) ص ۶۳.محمد بن أحمد الدمشقی، فی (میزان اعتدلال) ج ۱ ص ۳۸.الزرندی فی (نظم درر السمطین).العسقلانی فی (لسان المیزان) ج ۵ ص ۱۶۰.القندوزی فی (ینابیع الموده).محب الدین الطبری فی (ذخائر العقبی).و أورد هؤلاء روایاتهم عن عائشه، و ابن عباس، و سعید بن مالک، و عمر ابن خطاب و غیرهم (۱).(۱). للمزید من التاصیل انظر: عوالم العلوم و المعارف ج ۶، و البحار ج ۶ و ۱۰ و ۴۳، و الفصول المهمه.

فتره الحمل

بدأت آثار الحمل تظهر تدریجیا علی خدیجه، و بذلک خرجت هذه المرأه الشرفه المضحیه من عزلتها و هموهما، و انکسر عنها حصار الوحده، و أخذت تستأنس بجنینها الذی تضمه فی أحشائها.یقول الامام الصادق (علیه‌السلام): «ان خدیجه (علیهاالسلام) لما تزوجت برسول‌الله (صلی الله علیه و آله) هجرتها نسوه مکه، فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها، و لا یترکن امرأه تدخل علیها، فأستوحشت خدیجه من ذلک، و کانت تغتم و تحزن اذا خرج رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)، فلما حملت بفاطمه صارت تحدثها فی بطنها و تصبرها.فدخل یوما رسول‌الله و سمع خدیجه تحدث فاطمه، فقال لها: یا خدیجه، من یحدثک؟!قالت: الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یؤنسنی.فقال لها: هذا جبرئیل یبشرنی أنها انثی، و أنها النسمه الطاهره المیمونه، و أن الله- تبارک و تعالی- سیجعل نسلی منها، و سیجعل من نسلها أئمه الامه، یجعلهم خلفاءه فی أرضه بعد انقضاء وحیه» (۱).روی عبدالرحمن الشافعی فی (نزهه المجالس) ج ۲ ص ۲۲۷.قالت امها خدیجه (رضی‌الله‌عنها): لما حملت بفاطمه کانت حملا خفیفا، تکلمنی من باطنی.وروی الدهلوی فی (تجهیز الجیش) عن کتاب (مدح الخلفاء الراشدین): انه لما حملت بفاطمه کانت تکلمها من بطنها، و کانت تکتمه عن النبی (صلی الله علیه و آله)، فدخل علیها یوما وجدها تتکلم و لیس معها(۱). البحار ج ۱۶ ص ۸۰. دلائل الامامه ص ۸.غیرها، فسألها عمن کانت تخاطب.فقالت: ما فی بطنی (صلی الله علیه و آله): «أبشری یا خدیجه، هذه بنت، جعلها الله ام أحد عشر من خلفائی یخرجون بعدی و

بعـد أبیهم».نعم.. هـذه خـدیجه التی بـذلت کل غال و نفیس، و صبرت علی الأذی و الهجر و الواحـده من أجل الأهداف المقدسه، و قدمت محمدا و دعوته علی کل شـیء سوی الله سبحانه، تسمع من فم الرسول (صلی الله علیه و آله) هذه البشری....ان الله حباها بهذه السعاده، و اجتباها لهذه الکرامه، و جعل أئمه الدین و المعصومین منها. فطفح البشر و السرور علی وجهها، و امتلأ قلبها غبطه و حبورا، و ازدادت اصـرارا علی التضحیه و الفداء، و اشتد تعلقها و أنسها بالله و برسوله و بجنینها الذی تحمله بین جنبیها، حتی وصل الأمر، ان الله سبحـانه و تعـالی أوحی الی رسـوله (صـلی الله علیـه و آله) أن یبشـر خـدیجه ان الله بنی لهـا فی الجنه قصـرا من قصب لاـ نصب فیه لا صخب. و جعلها و ابنتها فاطمه الزهراء (علیهماالسلام) من سیدات أهل الجنه.

ولاده فاطمه

تصـرمت أیام الحمل، و لم تزل خدیجه (رضـی‌اللهعنها) علی ذلک الی أن حضـرتها الولاده، فوجهت الی نساء قریش و نساء بنی‌هاشم یجئن و یلین منهـا مـا تلی النسـاء من النساء.فأرسـلن الیها: عصـیتینا و لم تقبلی قولنا، و تزوجت محمـدا یتیم أبی‌طالب، فقیرا لا مال له، فلسـنا نجیء و لاـ نلی من أمرک شیئا.فـاغتمت خـدیجه لـذلک.. فبینـا هی کـذلک اذ دخـل علیهـا أربع نسوه طوال کـأنهن من نساء بنی‌هـاشم، ففزعت منهن، فقـالت احـداهن:لا تحزنی یا خـدیجه، فانا رسل ربک الیک، و نحن أخواتک: أنا ساره، و هـذه آسـیه بنت مزاحـم، و هی رفیقتـک فی الجنـه، و هـذه مریم بنت عمران، و هـذه کلثم اخت موسـی بن عمران، بعثنـا الله- تعـالی- الیـک لنلی من أمرک ما تلی النساء من النساء.فجلست واحده عن یمینها، و الاخری عن یسارها، و الثالثه من بین یدیها، و الرابعه من خلفها، فوضـعت فاطمه (علیهاالسـلام) طاهره مطهره، فلما سـقطت الی الأرض أشـرق منها نور حتی دخل بیوتات مکه. و قالت النسوه:خذیها یا خدیجه طاهره مطهره زکیه میمونه، بورک فیها و فی نسلها، فتناولتها فرحه مستبشره (۱).

یا حبذا من لیله المیلاد اللیله العشرین من جمادی

میلاد بنت المصطفی الرسول صدیقه طاهره بتول

(۱). البحار ج ۶ ص ۸۰- ۸۱، و ج ۴۳ ص ۲ ح ۱. أمالی الصدوق ص ۴۷۰ ح ۱، مصباح الأنوار عن حماد مثله.

سیده انسیه حوراء فاطمه زکیه زهراء

یا لیله سر بها محمد اذ ولدت بنت النبی أحمد

میلادها سر قلوب البشر لأنها شفیعه فی المحشر

و قرت العیون من ابناها کذاک قرت عین من والاها

خدیجه بمکه ملیکه کانت علی العریش و الأریکه

حقت لها فخرت مدی الزمن ببنتها امالحسین و الحسن

نور الاله قد ضحی و أشرق غصن النبی قد علا و أورق

و أشرقت مکه بالأنوار و طیبه کذاک بالأزهار

بکل الآفاق ضیاؤها ضحی أنار أطباق السموات العلی

و نورها قد کان قندیل الضیاء معلقا فی ساق عرش الکبریاء

عن جـابر عن أبی‌عبـدالله (علیه‌السـلام) قـال: قلت: لم سـمیت فـاطمه الزهراء «زهراء»؟ فقـال: «لاـن الله عزوجـل خلقها من عظمته، فلما أشـرقت أضاءت السـماوات و الأرضـین بنورها، و غشت أبصار الملائکه، و خرت الملائکه لله ساجـدین و قالوا: الهنا و سـیدنا، ما هذا النور؟ فأوحی الله الیهم: هـذا نور من نوری، أسـکنته سـمائی، خلقته من عظمتی، أخرجه من صـلب نبی من أنبیائی، أفضـله علی جمیع الأنبیاء، و أخرج من ذلک النور أئمه یقومون بأمری یهدون الی حقی و أجعلهم خلفائی فی أرضی بعد انقضاء وحیی».

تاریخ الولاده

وقع الخلاف بین علماء الاسلام فی تاریخ ولادتها (علیهاالسلام) الا أن المشهور بین علماء الامامیه أنه فی یوم الجمعه فی العشرین من شهر جمادی الثانی فی السنه الخامسه من البعثه و أکثر علماء العامه قالوا: أنها لدت قبل البعثه:قال عبدالرحمن بن الجوزی فی کتاب (تذکره الخواص) ص ۳۰۶.قال علماء السیر:أولدتها خدیجه و قریش تبنی البیت الحرام قبل النبوه بخمس سنین.و قال محمد بن یوسف الحنفی فی کتاب (نظم درر السمطین) ص ۱۷۵: ولدت و قریش تبنی الکعبه.وروی الطبری فی ذخائر العقبی ص ۵۳ عن ابن عباس: ولدت فاطمه و قریش تبنی البیت و رسول (صلی الله علیه و آله) ابن خمس و ثلاثین سنه.

و قال أبو الفرج فی کتاب (مقاتل الطالبیین) ص ۳۰: کام مولد فاطمه (علیهاالسلام) قبل النبوه و قریش حینئذ تبنی الکعبه.و قال المجلسی فی البحار ج ۴۳ ص ۲۱۳: أن عبدالله بن الحسن دخل علی هشام بن عبدالملک و عنده الکلبی، فقال هشام لعبدالله بن الحسن:یا محمد أبامحمد، کم بلغت فاطمه بنت رسول‌الله من السن؟فقال: بلغت ثلاثین.فقال للکلبی: ما تقول؟قال: بلغت خمسا و ثلاثین.فقال هشام لعبدالله: أتسمع ما یقول الکلبی؟!فقال عبدالله:یا امیرالمؤمنین، سلنی عن امی فأنا أعلم بها، و سل الکلبی عن امه فهو أعلم بها.و لکن أکثر العلماء الامامیه مثل: ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۳ ص ۳۵۷، و الکلینی فی اصول الکافی ج ۱ ص ۴۵۸، و المجلسی فی بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶، و حیاه القلوب ج ۲ ص ۱۴۹، و المحدث القمی فی منتهی الآمال ج ۱ ص ۹۴، و محمد تقی سیهر فی ناسخ التواریخ ص ۱۷، و علی بن عیسی فی کشف الغمه ج ۲ ص ۱۷۳، و الطبری فی دلائل الامامه ص ۱۰، و الفیض الکاشانی فی الوافی ج ۱ ص ۱۷۳.قال هؤلاء العلماء و غیرهم:ان فاطمه (علیهاالسلام) ولدت بعد البعثه بخمس سنین، و عمدتهم فی ذلک ما روی عن الأئمه الاطهار (علیهم‌السلام).روی أبوبصیر عن ابی‌عبدالله جعفر بن محمد (علیه‌السلام) قال:«ولدت فاطمه فی جمادی الآخره یوم العشرین سنه خمس و أربعین من مولد النبی (صلی الله علیه و آله)، فأقامت بمکه ثمان سنین، و بالمدینه عشر سنین، و بعد وفاه أبیها خمسه و سبعین یوما، و قبضت فی جمادی الآخره یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنه احدی عشره من الهجره» (۱).و لا یخفی علی القاری الکریم أن وفاه الزهرا فی ۳ جمادی الآخره لا تتناسب مع روایه بقائها (۷۵) یوما بعد أبیها، و تناسب روایه (۹۵) یوما أکثر.لذا لا یبعد أن یکون لفظ (تسعین) فی الروایه مصحفا عن لفظ (سبعین).و عن حبیب السجستانی قال: سمعت أباجعفر (علیه‌السلام) یقول:«ولدت فاطمه بنت محمد (علیهاالسلام) بعد مبعث رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) بخمس سنین، و توفیت و لها ثمانی عشره سنه، و خمسه و سبعون یوما» (۲).(۱). دلائل الامامه ص ۱۰.(۲). اصول الکافی ج ۱ ص ۴۵۷.وروی أنها تزوجت و عمرها تسع سنوات (۱).عن سعید بن المسیب قال:فقلت لعلی بن الحسین (علیه‌السلام) فمتی زوج رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) فاطمه من علی (علیهاالسلام)؟فقال: «بالمدینه بعد الهجره بسنه، و کان لها یومئذ تسع سنین».یستفاد من هذه الروایات و أضرابها أن ولادتها (علیهاالسلام) کانت بعد البعثه بخمس سنین.روی صاحب کشف الغمه عن أبی‌جعفر (علیه‌السلام) قال:«ولدت فاطمه بعد ما أظهر الله نبوه و أنزل علیه الوحی بخمس سنین، و قریش تبنی البیت، و توفیت و لها ثمانیه عشر عاما و خمسه و سبعون یوما» (۲).و هذه الروایه- کما تلاحظ- تنطوی علی تناقض داخلی، فهی تقول:انها ولدت بعد البعثه بخمس سنین، و توفیت و عمرها ثمانیه عشر سنه، و فی نفس الوقت تقول: انها ولدت و قریش تبنی البیت، و انما کان بناء البیت قبل البعثه بخمس سنین هو الثابت و الصحیح.و لا یمکن الجمع بین القولین الا- أن یقال:أن هناک اشتباه وقع فی الروایه، کان تکون کلمه (قبل البعثه) بدلت اشتباها بکلمه (بعد از البعثه)، و أو أن جمله (و قریش تبنی البیت) اضافه من الراوی.و قال الکفعی فی المصباح: کان مولد فاطمه (علیهاالسلام) فی الیوم العشرین من جمادی الآخره (یوم الجمعه) سنه اثنتین من المبعث.

اتضح مما سبق أن تاریخ ولاده الزهراء (علیهاالسلام)، مورد اختلاف (۱). روضه الکافی ص ۳۴۰.(۲). کشف الغمه ج ۲ ص ۷۵.بین علماء الاسلام، و لکن أهل البیت أدری بالذی فیه، و أبناء الزهراء الأئمه الأطهار (علیهم‌السلام) أعرف بتاریخ ولاده امهم و المروی

عنهم أنها ولدت لخمس سنين بعد البعثه، و قولهم على أقوال علماء العامه.قد يقال: توفيقت خديجه بعد عشر سنين من البعثه، و عمرها ۶۵ سنه، و على القول بأن فاطمه ولدت بعد خمس سنين من البعثه، يكون حمل خديجه بها في سن التاسعه و الخمسين، و هذه النتيجه غريبه لا يمكن تصديقها!نقول في مقام الجواب على هذا الاشكال:أولا: لا نسل أن عمر خديجه حين الوفاه ۶۵ سنه، و انما على قول ابن عباس: (انه)صلى الله عليه و آله(تزوجها و هى أبنه ثماني و عشرين سنه) (۱). فيكون عمرها عند الحمل بفاطمه ۴۸ سنه.و قول ابن عباس مقدم على غيره لأنه أقرب برسول‌الله (صلى الله عليه و آله) و أعرف بشؤونه الشخصيه من غيره.و على هذا يكون عمر خديجه حين البعثه ۴۳ سنه، و حين ولاده فاطمه- أى فى السنه الخامسه من البعثه- ۴۸ سنه، و الحمل فى مثل هذه السنين لا يعد خارقا للعاده.ثانيا: لو لم نقبل روايه ابن عباس، و قلنا: انها تزوجت فى سن الأربعين يكون حملها بفاطمه فى سن ۵۹ و هذا الأمر ليس محالا أيضا؛ لأن الفقهاء و العلماء قالوا: ان القرشيه ترى دم الحيض، و يمكن أن تحمل فى هذه السنين- مع ندرته- ممكن و له شواهد فى الحاضر و الماضى (۲).

(۱). كشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹.(۲). السيده أكرم الموسوى من »سرخون« فى مدينه »بندرعباس« الايرانيه ولدت توأمين و عمرها ۶۵ سنه و عمر زوجها ۷۴ سنه. قال طبيب معروف لمراسل جريده »اطلاعات« الايرانيه: تاريخ الطب يشير الى أن أصغر امراه حملت فى سن الرابعه و سبعه شهور، و أكبر ام فى العالم عمرها ۶۷ سنه (جريده اطلاعات ۲۸/ بهمن- و هو أحد الشهور الايرانيه- ۱۳۵۱ هجرى شمسى)، كما أن السيده »شوشتا« عمرها ۶۶ سنه وضعيت ولدا فى أصفهان،و قال زوجها »يحيى« لمراسل جريده اطلاعات: »لدى ۸ أولاد، أربعه ذكور و أربع اناث، و أكبر ولدى عمره ۵۰ سنه و أصغرهم عمره ۲۵ سنه. (اطلاعات ۲۰ ارديبهشت ۱۳۵۱). و أى مانع فى أن تكون خديجه (عليهاالسلام) أيضا من هذه النوادر؟!.و بعد كل ما نذكر بان الاختلاف فى تاريخ ولادتها (عليهاالسلام) يسرى الى تاريخ زواجها و وفاتها أيضا.فلو قلنا: ان ولادتها قبل البعثه بخمس سنين، يلزم أن يكون عمرها الشريف حين الزواج ۱۸ سنه و عند الوفاه ۲۸ سنه، و لو قلنا أن ولادتها بعد البعثه بخمس سنين، يلزم أن يكون عمرها الشريف حين الزواج تسع سنين تقريبا، و عند الوفاه ثمانيه عشر سنه (۱).(۱). انظر: فاطمه الزهراء المرأة النموذجيۀ فى الاسلام/ ابراهيم أمينى/ تعريب على جمال الحسينى ط: ۱.

تسمیۀ فاطمه

تعتبر تسميه المولود، من سنن الله تعالى فى خلقه و قد سمى الله تبارك و تعالى آدم و حواء (عليهماالسلام) يوم خلقهما، و قال تعالى: و علم آدم الأسماء ملها و قد سار الناس على هذه السنه و السيره، و تفننوا فى وضع الأسماء على مواليدهم نظرا للظروف و الأذواق و المستويات المختلفه باختلاف العصور و الاجيال.أما أولياء الله فانهم يعيرون التسميه اهتماما كبيرا و يهدفون من وارئه غايه عظيمه لأن الانسان ينادى و يدعى باسمه، و للاسم تأثير عميق فى نفسه و شتان بين الأسم الحسن الجميل ذى المدلول الطيب، و بين الاسم السيىء القبيح.فهذه امرأة عمران ولدت بنتا فقالت: (انى سميتها مريم) كما اختار الله سبحانه و تعالى لنبيه يحيى (عليه‌السلام) هذا الاسم قبل أن تنعقد نطفته، يقول تبارك و تعالى فى كتابه المجيد: (يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سميا). فاذا عرفت هذا هلم معى لنستعرض طائفه كبيره من الأحاديث التى تذكر اسم السيده فاطمه الزهراء (عليهاالسلام) و وجه التسميه لها، و انها انما سميت بفاطمه لاسباب و مناسبات موضوعيه، روعى فيها مدلول الاسم و علاقته بالسمى و صدقه عليه (مصداقيته).

خدیجۀ بنت خویلد رضوان الله علیه زوجۀ النبی

اسمها ونسبها :

اسمها خديجۀ بنت خويلد بن أسد بن عبد العُزّى بن قصى القرشى الأسديۀ أم المؤمنين ، زوج النبى صلى الله عليه وآله

زواجها من النبی (صلی الله علیه وآله) :

کانت خدیجهٔ ذات شرف ومال کثیر ، وتجارهٔ بینها وبین أهل الشام ، وکانت تستأجر الرجال وتدفع المال مضاربهٔ ، فلما شاع فی مکهٔ لقب الرسول (صلی الله علیه وآله) بـ (الصادق الأمین) أرسلت إلیه خدیجهٔ ، فسألته الخروج إلی الشام فی تجارتها ، فقبل النبی (صلی الله علیه وآله فخرج إلی الشام فباع بضاعتها واشتری غیرها وعاد بها إلی مکهٔ ، فربحت تلک البضاعهٔ ربحاً وفیراً . وقد شاء الله أن یتجه قلب خدیجهٔ نحو النبی (صلی الله علیه وآله) ، فعرضت علیه الزواج ، فقبل وتم زواجهما ، وعندها کان سن النبی (صلی الله علیه وآله) خمس وعشرون سنهٔ .

إسلامها :

لا شک أن أول امرأهٔ آمنت بدین النبی محمد (صلی الله علیه وآله) هی خدیجهٔ (رضوان الله علیها) .

فقد ورد عن ابن عباس أنه قال : أول مَن آمن برسول الله (صلی الله علیه وآله) من الرجال علی (علیه السلام) ومن النساء خدیجهٔ (رضوان الله علیها .

صفاتها :

جاء فی کتاب کشف الغمهٔ أنه : کانت خدیجهٔ (رضوان الله علیها) امرأهٔ حازمهٔ لبیبهٔ شریفهٔ ومن أوسط قریش نسباً ، وأعظمهم شرفاً ، وأکثرهم مالاً ، وقد کانت آزرت زوجها رسول الله (صلی الله علیه وآله) أیام المحنهٔ فخفّف الله تعالی عنه بها . وکان (صلی الله علیه وآله) لا یسمع شیئاً یکرهه من مشرکی مکهٔ من الرد والتکذیب إلا خففته عنه وهونته ، وبقیت هکذا تسانده حتی آخر لحظهٔ من حیاتها .

منزلتها :

لخدیجهٔ (رضوان الله علیها) منزلهٔ عالیهٔ یغبطها علیها الملائکهٔ المقربون ، حتی أن جبرئیل (علیه السلام) أتی إلی النبی (صلی الله علیه وآله) فقال : أقرء خدیجهٔ من ربها السلام ، فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله) : یاخدیجهٔ ، هذا جبرئیل یُقرئک من ربک السلام ، فقالت خدیجهٔ : الله السلام ومنه السلام وعلی جبرئیل السلام . أما عن فضائلها فإن القلم لیعجز عن ذلک ، وکفانا فی هذا المجال الحدیث النبوی الشریف : (أفضل نساء أهل الجنهٔ خدیجهٔ بن خویلد ، وفاطمهٔ بنت محمد ، ومریم بنت عمران ، وآسیهٔ بنت مزاحم امرأهٔ فرعون .

دورها الرسالی :

یمکن تقسیم دورها فی دعم الرسالهٔ الإسلامیهٔ إلی قسمین :

الأول

: ویشمل موقفها من النبی (صلی الله علیه وآله) عندما نزل علیه الوحی وطلب منه أن یقرأ الأیهٔ الکریمهٔ : إِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَق ، وأخبرها بذلک وقال لها : لقد خشیت علی نفسی ، فقالت له : کلا والله ، ما یخزیک الله أبداً ، إنک لتصل الرحم ، وتحمل الکل ، وتکسب المعدوم ، وتقری الضیف ، وتعین علی نوائب الحق .فقد آمنت به خدیجهٔ عندما کفر به الناس ، وصدقته عنما کذبه الناس .

الثانی :

ویشمل الدور الکبیر الذی لعبته أموالها فی دعم وإسناد الرسالة الإسلامیة ، ولا یخفی ما للأموال من دور کبیر فی الوصول إلی أی هدف کان . فقد أنفقت خدیجة (رضوان الله علیها) أموالها فی أیام تعرض المسلمون للاضطهاد والحصار الاقتصادی الذی فرضه مشرکو مکة ، حتی أن النبی (صلی الله علیه وآله) قال : (ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجة .

وفاتها :

توفیت خدیجة (رضوان الله علیها) فی العاشر من شهر رمضان قبل الهجرة بثلاث سنین ، ودفنت فی مکة بمقبرة الحجون

أمُّ المؤمنین خدیجة

فی بیت من البیوت العریقة وذات السمعة الطیبة والمکانة العالیة فی الحجاز ، ولدت سیدتنا خدیجة لأبوین قرشیین : فأبوها خویلد بن أسد بن عبد العزّی بن قصی بن کلاب بن مرّة ابن کعب بن لؤی ابن غالب بن فهر بن مالک بن النضر من کنانة . . . من قریش ، فهو من بنی أسد . وقدمات فی حرب الفِجار ، التی قامت فی الجاهلیة فی الأشهر الحرم بین قریش وقیس عیلان ، ویومذاک کان عمر خدیجة ـ إذا ما أخذنا بروایة أن عمرها حین زواجها من الرسول (صلی الله علیه وآله) أربعون سنة ـ ثلاثین سنة . وأما أمُّها فهی فاطمة بنت زائدة بن الأصم بن فهر بن لؤی بن غالب . فهی تجتمع مع زوجها خویلد فی لؤی بن غالب . . . من کنانة من قریش . خدیجة القرشیّة الأسدیة تلتقی نسباً مع النسب الکریم لرسول الله(صلی الله علیه وآله) فی جدّه الرابع «قصی» ، فهو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی . . . وهی بالتالی أقرب نسائه إلیه(صلی الله علیه وآله) . کانت تدعی فی الجاهلیة بالطاهرة ، وسیدة نساء قریش ، وسیدة قریش . وهی یومئذ أوسط نساء قریش نسباً ، وأعظمهنّ شرفاً ، وأکثرهنّ مالا وأحسنهنّ جمالا . . . وفی لفظ کان یقال لها سیدة قریش ;لأن الوسط فی ذکر النسب من أوصاف المدح والتفضیل ، یقال : فلان أوسط القبیلة أعرقها فی نفسها . . .١

عمرُ خدیجة :

الاهتمام بعمرها أمر طبیعی جدّاً ;لأنه جزء من دراسة حیاتها المبارکة بعد أن اقترنت برسول الله(صلی الله علیه وآله) ، وصارت حیاتها جزءاً من حیاته الشخصیة والدینیة بکلِّ أبعادها . ولکن هذا الاهتمام بدلا من أن یولد لدینا القطع بعمرها عمّق الاختلاف فیه تبعاً لاختلاف الروایات والأخبار وبالتالی الآراء عن ولادتها ، وعن عمرها وحیاتها حین اقترانها بالرسول الکریم(صلی الله علیه وآله) ، وراحت ـ اعتماداً علی تلک الروایات ـ أقوال قدماء المؤرخین بالذات وأقوال مَن جاراهم من الکتاب المحدثین توسع ذلک الاختلاف وتثبته ولم تستطع حسمه بما تقدمه من أدلة . وابتداء نشیر إلی بعض روایات سنِّها ومصادرها : فعن ابن عباس : کانت خدیجة یوم تزوجها رسول الله(صلی الله علیه وآله) ابنة ثمان وعشرین سنة ٢. وعن حکیم بن مزاحم (ابن اخیها) : تزوج رسول الله(صلی الله علیه وآله) خدیجة وهی ابنة أربعین سنة ، ورسول الله(صلی الله علیه وآله) ابن خمس وعشرین سنة . ویقول مزاحم : وکانت أسنّ منی بسنتین ، ولدت قبل الفیل بخمس عشرة سنة ، وولدت أنا قبل الفیل بثلاث عشرة سنة٣ (فقد ولد(صلی الله علیه وآله)بعد وقعة الفیل بخمسین یوماً . . .)۴ . وذکر الواقدی : أنها کانت لما تزوجها رسول الله(صلی الله علیه وآله) بنت خمس وأربعین سنة . وعن البیهقی والحاکم : . . . وأن عمره(صلی الله علیه وآله) کان خمساً وعشرین وعمرها خمساً وثلاثین . کما أن هناک من یقول : إنها ابنة ٢۵ سنة ، أو ٣٠ سنة . . . یقول صاحب کتاب اتحاف الوری بأخبار أمِّ القری . . خطب النبیُّ(صلی الله علیه وآله) الی

خديجة نفسها ، وكانت ابنة أربعين سنة . ويقال : ابنة خمس وأربعين ويقال : . . . ثمان وأربعين سنة ويقال : . . . ست وأربعين ، وقيل : . . . ثلاثين ، ويقال : . . . ثمان وعشرين . . . فالأقوال إذن في مسألة عمرها مختلفة ، وقد ذهب جلال مظهر في كتابه : محمد رسول الله ، سيرته وأثره في الحضارة إلى (أنها كانت ابنة ٢٥ سنة) دون أن يذكر سبباً مرجّحاً لذلك . في حين اعتمدت بنت الشاطئ في كتابها نساء النبيّ رواية الأربعين ، التي اعتمدها الطبري والواقدي ورواها حكيم بن مزاحم . وهيكل هو الآخر اعتمد في كتابه حياة محمد ما اعتمده الطبري والواقدي . وقد ذكر كلٌّ من الدكتور عبد الصبور شاهين وإصلاح عبدالسلام في أمهات المؤمنين : وقد أجمعت كتب التأريخ والسيرة ، إلّا رواية واحدة في الطبقات على أن السيدة خديجة كانت في الأربعين من عمرها ، عند زواجها . إن ما ذكراه بعيد عن الدقّة ، فأين هو الإجماع ، وهذه المصادر وكتب التأريخ بين أيدينا قد ذكرت روايات متعددة . . . ، وكلّها تشير إلى الاختلاف في سنّها؟! وذهب ابن اسحاق ، كما في مستدرك الحاكم ، إلى أن خديجة كانت في الثامنة والعشرين من العمر۵. في حين ذهب العقاد في كتابه فاطمة الزهراء والفاطميون إلى اعتماد رواية ٢٥ ، ٢٨ سنة ، حيث يرى أن المرأة في بلاد كجزيرة العرب يبكر فيها النمو ويبكر فيها الهرم ، فلا تتصدى للزواج بعد الأربعين . وهذا ردّ صريح على من أخذ برواية الأربعين ، الذين أخذوا في اعتبارهم أن السيدة خديجة قد تزوجت قبل رسول الله(صلى الله عليه وآله) من عتيق بن عائذ ومن بعده من أبي هالة زُرارة ، وأنجبت لهما أولاداً ، ثم مكثت بعد وفاة زوجها الثاني مدّة ليست قصيرةً ، راغبةً في تنمية ثروتها وأموالها ، التي ورثتها من أبيها الذي كان ثرياً ومن قبيلة ذات مال وفير ، ومن زوجيها ، عازفةً عن الزواج الثالث ;لأن كلّ من تقدّم لزواجها ـ كما زعم ـ إنما كان تدفعه الرغبة في ثروتها ، ولأنها لم تجد فيهم من الشرف والأمانة والصدق ، هذه الصفات التي كانت تنشدها ، حتى تستطيع أن تأمنه على أموالها وتجارتها . . . حتى قدر لرسول الله(صلى الله عليه وآله)أن يضارب بتجارتها ، وقد قبلت به لمعرفتها بأنه الصادق الأمين ، وهو الذي عُرف بهذا بينهم ، وفعلا سافر إلى الشام ببضاعتها وعاد ببضاعة أخرى وفيرة وأرباح عالية لم تعهدها من قبل ، مع ما حدّثها عنه غلامها ميسرة ، الذي كان برفقة محمد وخدمته ، فزادت معرفتها به ، وعظم تعلقها به ، ورأت فيه ما كانت تتمنى ، فتزوجته . وقد استعان أصحاب رواية الأربعين بذيل الرواية نفسها عن حكيم بن مزاحم على تأييد ما ذهبوا إليه ، وذيلها يقول : إنها توفيت في شهر رمضان سنة عشر من النبوّة وهي يومئذ ابنة خمس وستين سنة۶ . . . وأُخذ على هذا الرأي : أنها كيف أنجبت في هذه السن المتأخرة؟! وأُجيب عن ذلك بأنه من المشاهد وجود نساء قد أنجبن بعد الأربعين ، بل بعد الخمسين أيضاً ، وهذا الأمر يتوقف على توفر عوامله ، التي منها صحة المرأة واستعدادها وقابليتها وبيئتها ، وما تعيشه المرأة من رفاهية في حياتها واستقرار وراحة . . . وهو ما توفر للسيدة خديجة . علماً بأن هناك من يقول : إن آخر ما أنجبته خديجة فاطمة الزهراء وهي في الخمسين إن لم تكن أقل من ذلك من عمرها المبارك ، ومعنى هذا أنها لم تنجب بعد الخمسين سنة وكانت هذه الفترة ١٥ سنة . فالمدائني قال : ولدت فاطمة قبل النبوة بخمس سنين . وفي رواية جعفر بن سليمان : ولدت فاطمة سنة إحدى وأربعين من مولد النبي(صلى الله عليه وآله) . وعن أبي جعفر : . . . أما أنت يا فاطمة فولدت وقريش تبني الكعبة والنبي(صلى الله عليه وآله)ابن خمس وثلاثين سنة . فهذه الروايات تبين أن فاطمة ـ وهي آخر مولود لخديجة ـ ولدت وخديجةُ بعدُ لم تتجاوز الخمسين من عمرها . وعلى رواية الأربعين كانت البعثة وخديجة في الخامسة والخمسين من عمرها . . . وقد ترد بعض الملاحظات على مسألة التمسك برواية ۴٠ وأنها قد تزوجت مرتين . . . ١ ـ لماذا هذا الاصرار على التمسك برواية الأربعين وعدّها هي المشهورة ، وهي رواية من عدّة روايات (۴۵ سنة ، ٢٨ سنة ، ٢٥ سنة ، ٣٠ سنة . . .) أليس هذا ترجيحاً بلا مرجح؟ ٢ ـ امرأة بهذا العمر (۴٠ ، ۴۵ سنة ، وفي أجواء كأجواء الحجاز الحارة جدّاً ، التي يسرع الكبر فيها إلى الإنسان ، وقد تقدم لخطبتها ـ كما تقول الأخبار ـ أعظم قريش نسباً ومالا ورفضتهم ، بل وتمناها وتهالك عليها كلّ شريف وعظيم ، فقد كان ممّن خطبها عقبة بن أبي معيط ، والصلت بن أبي يهاب وكان لكلّ واحد منهما أربعمائة عبد وأمة ، وخطبها أبو جهل بن هشام ، وأبو سفيان ٧، فهل كلّ هذا يكون من أجل امرأة بهذه السنّ المتأخرة ، ومن أجل امرأة عاشت ببيتين (بيت عتيق ، وبيت «أبو هالة») ، وأنجبت واحداً على رواية ، واثنين على رواية أخرى ، وثلاثة على رواية ثالثة ، وهم (هند والحارث وبنت اسمها زينب)٨ ،

وترملت بعدهما وعاشت سنين أخرى؟! أو يصح هذا وهم قادرون بما عندهم من شرف ومال وجاه أن يتزوجوا بما يحلو لهم من النساء من بيوتات عربية أخرى ذات شرف وعفة ومال وجمال؟! ثم إن زوجيها السابقين لم يكونا بدرجة عالية من المكانة ، ومع هذا قبلت بهما وهى فى شبابها . . . فكيف وقد تقدم بها العمر ترفض زعماء قريش وأشرافها؟! وإن قيل إنها قررت تنمية ثروتها ، فإن هذا ادعاء سطرته أقلامُ الكتاب ، ولا يصلح أن يكون مبرراً يفرض عليها ما دامت لم تصرح به ، علماً بأن فى قبال هذا الادعاء ادعاءً يقول : إنها إنما رفضتهم جميعاً ;لعدم توفر الصفات التى تريدها فيمن تقدم لخطبتها ، وهو ادعاء اقوى من ادعاء الكتّاب ;لأنه من أقرب الناس لها .

قال ابو القاسم الكوفى : إن الإجماع من الخاص والعام ، من أهل الأنام ونقلة الأخبار ، على أنه لم يبق من أشراف قريش ، ومن ساداتهم ، وذوى النجدة منهم ، إلاّ من خطب خديجة ، ورام تزويجها ، فامتنعت على جميعهم من ذلك ، فلما تزوجها رسول الله(صلى الله عليه وآله)غضب عليها نساء قريش وهجرنها ، وقلن لها : خطبك أشراف قريش ، وأمراؤهم فلم تتزوجى أحداً منهم ، وتزوجت محمداً يتيم أبى طالب فقيراً ، لا ـ مال له؟! فكيف يجوز فى نظر أهل الفهم أن تكون خديجة ، يتزوجها أعرابى من تميم ، وتمتنع من سادات قريش ، وأشرافها على ما وصفناه؟! ألا يعلم ذوو التمييز والنظر أنه من أبين المحال ، وأفظع المقال؟!۹ ۳ ـ وفى الاستغاثة ذكر بعض أنه كانت لخديجة أخت اسمها هالة۱۰تزوجها رجل مخزومى ، فولدت له بنتاً اسمها هالة ، ثم خلف عليها رجل تميمى يقال له أبو هند فأولدها ولداً اسمه هند . . . وكان لهذا التميمى امرأة أخرى قد ولدت له زينب ورقية ، فماتت ومات التميمى ، فلحق ولده هند بقومه وبقيت هالة أخت خديجة والطفلتان اللتان من التميمى وزوجته الأخرى ;فضمتهم خديجة إليها ، وبعد أن تزوجت بالرسول(صلى الله عليه وآله) ماتت هالة ، فبقيت الطفلتان فى حجر خديجة والرسول(صلى الله عليه وآله) . . . وكان العرب يزعمون أن الربيبة بنت ، ونسبتا إليه(صلى الله عليه وآله) ، مع أنهما ابنتا أبى هالة زوج أختها ، وكذلك كان الحال بالنسبة لهند نفسه۱۱ . أريد من هذا كله أن أقول : إن ما يناسب صفات هذه السيدة ، وما يلائم كلّ ما قيل بحقّها ، ورغبة الآخرين فيها ، وما يبعدنا عن مسألة كلّ ما يرد من إشكالات حول عمرها وقدرتها على الانجاب ، وما دامت الروايات كلها قد تكون بمستوى واحد وليس لواحدة على الأخرى ترجيح ، أرى أن الأخذ برواية ۲۵ ، أو ۲۸ كما ذهب إليه العقاد أولى ، لأن هاتين الروايتين تناسبان واقع حياة هذه المرأة لا غير .

أما زواجها السابق لمرتين فهو أيضاً محل تأمل وتوقف ، وقد وردت أدلة وأقوال على أنها باكر كما ذهب إلى ذلك كلّ من أحمد البلاذرى ، وأبو القاسم الكوفى فى كتابيهما ، والمرتضى فى الشافى ، وأبو جعفر فى التلخيص : أن النبى تزوج بها وكانت عذراء ، هذا ما نقله ابن شهر آشوب فى المناقب فى ترتيب أزواجه(صلى الله عليه وآله) ، حيث يقول : تزوج بمكّة أولا خديجة بنت خويلد ; قالوا : وكانت عند عتيق بن عايذ المخزومى ومن ثمّ عند أبى هالة زرارة بن نباش الأسدى . وروى أحمد البلاذرى ، وأبو القاسم الكوفى فى كتابيهما ، والمرتضى فى الشافعى ، وأبو جعفر فى التلخيص : أن النبىّ تزوّج بها وكانت عذراء ، يؤكد ذلك ما ذكر فى كتابى الأنوار والبدع : أن رقية وزينب كانتا ابنتى هالة أخدت خديجة۱۲ .

الزواج المبارک :

استجمعت أحاسيسها وراحت تستمع فرحةً مسرورةً لحديث غلامها ميسرة ، الذى صحب النبىّ(صلى الله عليه وآله) وهو يضارب فى تجارة لخديجة فى الشام ، وراح يحدثها عن سيرة محمد معه وعن أخلاقه وطباعه وصفاته الجميلة ، وعمّا كان يراه من كراماته التى لم ير ميسرة مثيلا لها من قبل على كثرة سفراته مع آخرين ، فأعجبت به ، وقد أسر كلَّ مشاعرها ، وامتلك كلَّ عواطفها ، وتحرّكت فى قلبها أسراره ، وكأنها تريد لهذا الحديث ألاّ يتوقف أو ينتهى ، ثم راحت تحدّق فى مستقبل فتى بنى هاشم الصادق الأمين ، الذى غدا صدقه يملأ الآفاق ، وأمانته يلهج بها كلّ لسان ، ماذا يخبئ المستقبل لهذا اليتيم الهاشمى ، وما هو ذاك الشأن العظيم الذى ينتظره؟!

لقد تمثلت أمام عينيها شخصيته بكلّ ما فيها من نبل صفاته ورقة شمائله ، وعظيم وكرم أخلاقه ، وجمال روحه وشرفه وفضله على الجميع . لاحت من ميسرة نظرة إلى سيدته ، فردّت طرفها وعلتها العفة وهى أنبل نساء عصرها حياءً وأعظمهنّ خُلقاً . . . فانقلبت غبطتها تلك وفرحتها إلى حبٍّ لم تحسّ به من قبل ، والى ودٍّ ما لامس مثله أحاسيسها أبداً ، وإلى إكبار وتكريم ولجا قلبها ملأ كلّ منهما عليها حياتها . . . وهى التى تمرّدت على واقع نساء قومها ، وامتنعت أمام أعظم قريش شرفاً ونسباً وثراء ومكانة . . . فالتفتت بعد حين إلى أختها على قول وإلى صديقتها نفيسة بنت منبه على قول آخر ;لتسرّها بأن ما قاله ميسرة عن محمد قد نفذ إلى روحها ، وأنها وجدت فيه ما كانت تتمناه ولم تجده فيمن تقدم لخطبتها ، فما كان من نفيسة ـ وقد سرّت بما سمعته ـ إلاّ أن بادرت إليه ـ على رواية ـ فقالت له : ما يمنعك أن تتزوج؟ قال : ما بيدى ما أتزوج به . قالت : فإن كفيت ذلك ، ودُعيت إلى الجمال والمال والشرف والكفاءة ، ألا تجيب؟ قال : فَمن هى؟! قالت : خديجة . قال : كيف لى بذلك؟! فقالت نفيسة ، وقد علت ملامح وجهها الفرحةُ : علىّ ذلك ،وسارعت لتبلغ خديجة بما سمعته من محمد . وفى رواية : . . . وكانت لبيبةً حازمةً ، فبعثت إليه تقول : يا ابن عمٍّ ، نى قد رغبتُ فيك لقرابتك وأمانتك وحسن خلقك وصدق حديثك١٣ . لقد خصّها الله بكرامة ادّخرها لها ، وكانت له من الشاكرين ، واختارها لمكانتها وصفاتها لتكون امرأة خاتم رسله ، وسيد الأولين والآخرين محمد ابن عبدالله . لم يتأخر محمد فى إبلاغ عمّه (أبو طالب) وعشيرته بذلك ، كما لم تتأخر خديجة فقد أبلغت عمّها عمرو بن أسد ، الذى حضر ، ودخل رسول الله(صلى الله عليه وآله)عليه فى عمومته ، ومعه بنو هاشم وسائر رُؤساء مُضَر ، فخطب أبو طالب فقال : الحمد لله الذى جعلنا من ذرية إبراهيم ، وزرع إسماعيل ، وضئضئ مَعَدّ ، وعُنصر مُضر ، وجعلنا حَضَنَة بيته ، وسُوّاس حَرمِه ، وجعل لنا بيتاً محجوباً ، وحرماً آمناً ، وجعلنا الحكام على الناس ، ثم إنّ ابن أخى هذا محمد بن عبد الله لا يُوزن به رجل من قريش إلاّ رجح به شرفاً ونُبلا وفضلا وعقلا ، فإن كان فى المال فلا ، فإن المال ظلّ زائل ، وأمر حائل ، وعارية مسترجعة . ومحمد مَن قد عرفتم قرابته ، وقد خطب خديجة ، وبذل لها من الصداق ما آجله وعاجله من مالى هذا ، وهو مع هذا ـ والله ـ له نبأ عظيم ، وخطر جليل أو «له والله خطب عظيم ونبأ شائع» . فتزوجها وأصدقها عشرين بكرة ، وقيل اثنتى عشرة (اثنتين وعشرين) أوقيه ذهباً ونشا (نصف اوقية) ، والأوقية أربعون درهماً ، والنش عشرون درهماً ;فذلك خمسمائة درهم . وفى رواية ـ فقال لأعمامه . . ، فجاء معه حمزة عمّه حتى دخل على خويلد [خويلد بن أسد ، وقيل : بل عمرو بن خويلد بن أسد ، وقيل بل عمرو بن أمية عمّها ، وكان شيخاً كبيراً وهو الصحيح ، على ما فى نهاية الأرب ١٦/٩٨ ، وعند ابن سعد فى الطبقات ١/١٣٢ وعن جمهرة النسب للكلبى ص٧٤ وهو عمرو بن أسد ابن عبد العزّى ، وهو يومئذ شيخ كبير لم يبق لأسد لصُلبه يومئذ غيره ، ولم يلد عمرو ابن أسد شيئاً]١٤.

إذن فقد اشتهر أن عمّها عمرو بن أسد ، هو الذى زوّجها ، وإن قيل : إن الذى زوجها أخوها عمرو بن خويلد ;لأن أباها مات قبل حرب الفِجار ، وهذا كلّه يكذب المزاعم ، التى رويت من أن أباها زوّجها بعد أن سقته خمراً . . . لتحصل بذلك على موافقته ;لأنه لا يوافق من تزويجها من فقير يتيم . . . ففى رواية أحمد فى مسنده : حدّثنا أبو كامل ، ثنا حمّاد ، عن عمّار ابن أبى عمار ، عن ابن عبّاس ـ فيما يحسب حمّاد ـ أن رسول الله(صلى الله عليه وآله) ذكر خديجة ، وكان أبوها يرغب عن أن يزوّجه ، فصنعت هى طعاماً وشراباً ، فدعت أباها وزُمراً من قريش فطعِموا وشربوا ثم ثَمِلوا ، فقالت لأبيها : إن محمداً يخطبنى فزوِّجنى إيّاه ، فزوَّجها إياه ، فخلَّقته (طيبته ، وفى المسند «فجملته») وألبسته حُلّةً كعادتهم ، فلما صحا نظر ، فإذا هو مخلّق فقال : ما شأنى؟ فقالت : زوّجتنى محمّداً ، فقال : وأنا أزوّج يتيم أبى طالب! لا لعمرى ، فقالت : أما تستحى؟ تريد أن تسفّه نفسك معى عند قريش بأنك كنت سكران ، فلم تزل به حتى رضى . وقد روى طرفاً منه الأعمش ، عن أبى خالد الوالبى ، عن جابر بن سُمرة أو غيره . كما ذكر مختصر تاريخ دمشق رواية نسبت إلى عمار بن ياسر تشبه هذه الرواية . وهذا ما نفاه الواقدى بعد نقله بقوله : وهذا غلط ، والثبت عندنا المحفوظ من حديث محمد بن عبدالله بن مسلم ، عن أبيه ، عن محمد بن جبير بن مطعم ، ومن حديث ابن أبى الزّناد ، عن هشام ابن عُروة ، عن أبيه ، عن عائشة . ومن حديث ابن أبى حبيبة ، عن داود بن الحُصين ، عن عكرمة ، عن ابن عباس ;أن عمّها عمرو بن أسد زوّجها رسولَ الله(صلى الله

علیه وآله) ، وأن أباها مات قبل الفجار ۱۵. وقد بلغت تلک الروایة من الضعف والسخف درجة کبیرة ، فهی إضافة إلی منافاتها لأخلاق هذه السیدة المبارکة حتی قبل زواجها برسول الله(صلی الله علیه وآله) ، فقد شهد لها ـ فی الجاهلیة ـ بسمو الخلق والنجابة والشرف وبرجاحة عقلها وقوة شخصیتها ، مع ما لها من المکانة الکبیرة عند أهلها وعشیرتها ، ممّا جعلها موضع فخر واعتزاز وممّا یؤهلها لاقناع أبیها ـ علی فرض حیاته ـ بهذا الزواج . یقول صاحب السیرة الحلبیة عنها : امرأة حازمة أی ضابطة جلدة أی قویة شریفة أی مع ما أراد الله تعالی لها من الکرامة ومن الخیر . . . فامرأة تحمل هذه الصفات لا أظنها بحاجة إلی أن تستعین بأسلوب یتنافی مع کلّ ما مَنّ الله تعالی علیها من صفات کریمة ، قد وصفت خدیجة نفسِها هذا الأسلوب ـ حسب الروایة ـ بقولها إلی أبیها : ترید أن تسفه نفسک معی عند قریش بأنک کنتَ سکران . فهو إذن أمر معیب عندهم فکیف ترتکبه؟! وإضافةً إلی هذا فإن الروایة تتنافی مع الروایة الأخری التی نالت إجماع أکثر المؤرخین من أن أباها توفی من قبل وأن عمّها هو الذی زوجها ، وعلی روایة ضعیفة أن أخاها زوجها . وتمّ هذا الزواج المبارک ، بعد رجوع النبی(صلی الله علیه وآله) من سفره إلی الشام بشهرین وخمسة وعشرین یوماً ، وقبل بعثته نبیّاً بخمس عشرة سنة ، وبعد أن أکمل(صلی الله علیه وآله)خمساً وعشرین سنة وشهراً وعشرة أیام من عمره المبارک ۱۶، وأخذت هذه السیدة مکانها الذی اختارتهُ السماء لها لتکون بجانبه(صلی الله علیه وآله) وهو یستعد لتحمل مهام أعظم رسالة سماویة إلی الناس کافة ، کانت للرسول(صلی الله علیه وآله) نعم الزوجة ونعم السکن ونعم النصیر ، وکان لها أحسن حظ طالما انتظرته وتمنته ، ولم ینجو هذا الاقتران من حسد وبغض وغضب ، فقد أحدث هزّة بین الرجال ، الذین سبق لهم أن توافدوا علی عتبة بابها ، وهم یحملون معهم کلّ المغریات لیخطبوا یدها ، إلاّ أنهم عادوا من حیث أتوا خائبین بعد أن رفضتهم ، ولم تعبأ بما حملوه معهم من مال ، ولم یجد شرفهم وزعاماتهم أیّ أثر فی نفسها . فلاذ بعضهم بالسکوت ، والبغض والحسد یأکلان قلبه ، فی حین لم یتمالک بعض آخر أحاسیسه ولسانه فقال : ما هذا إلاّ سحر ، مسکینة خدیجة ، فقد سحرها الیتیم فشغفت به . کما غضب علیها نساء قریش وهجرنها ، وقلن لها : خطبک أشرافُ قریش ، وأمراؤهم ، فلم تتزوجی أحداً منهم ، وتزوجت محمداً یتیم أبی طالب ، فقیراً لا مال له؟! فما کان من خدیجة ـ بعدما سمعت بذلک کلّه ـ إلاّ أن صنعت طعاماً ودعت نساء قریش وکان بینهن نساء المبغضین فلما اجتمعن وأکلن قالت لهن : معاشر النساء بلغنی أن بعولتکن عابوا علیَّ فیما فعلته من أنی تزوجت محمداً ، وأنا أسألکم هل فیکم مثله ، أو فی بطن مکّة شکله من جماله وکماله وفضله وأخلاقه الرضیّة؟! وأنا قد أخذته لأجل ما قد رأیتُ منه ، وسمعت منه أشیاء ما أحد رآها ، فلا یتکلم أحد فیما لا ـ یعنیه ، فکفّ کلّ منهن ومنهم عن الکلام۱۷ . وقد تابع الزوجان حیاتهما المبارکة هذه ، وجهادهما الدؤوب ، وقدر لخدیجة أن تکون فی قلب الأحداث الجسام المملوءة بالآلام والشدائد المضنیة ، ووهبت کلّ ما تملکه من ثروة وهو کثیر ووضعته بین یدی رسول الله(صلی الله علیه وآله) لیضمّه إلی سیف علی(علیه السلام) .

أنجبت له(صلی الله علیه وآله) کلّ أولاده إلاّ إبراهیم فهو من ماریة القبطیة . وهم القاسم وبه کان(صلی الله علیه وآله) یکنی والطیب والطاهر ـ علی قول ـ وقد ماتوا صغاراً رضعاً قبل بعثته المبارکة، ورقیة وزینب ـ علی قول ـ وأمّ کلثوم وفاطمة الزهراء التی تزوّجها الإمام علی(علیه السلام) . ولم یتزوج رسول الله(صلی الله علیه وآله) غیرها طیلة حیاتها المبارکة معه ، التی دامت قرابة خمس وعشرین سنةً .

إسلامها :

من برکات الله تعالی الخاصة بهذه المرأة أن مَنّ علیها بأن اختارها لتکون أول نساء العالمین إسلاماً وأسبقهن تصدیقاً برسول الله ودعوته ، وأخلص نسائه(صلی الله علیه وآله)جهاداً ، وأعظمهن وفاءً وطاعة له ، وأصبرهن تحملا لما لاقاه رسول الله من ضروب الأذی والتضییق ، وأکثرهن بذلا وعطاءً فی سبیل الله ورسوله ، فعن عبدالله بن مسعود : إن أول شیء علمت من أمر رسول الله(صلی الله علیه وآله)قدمتُ مکة مع عمومة لی أو ناس من قومی نبتاع منها متاعاً ، فکان فی بغیتنا شراء عطر ، فأرشدنا إلی العباس بن عبدالمطلب ،

فانتهينا إليه وهو جالس إلى زمزم ، فجلسنا إليه ، فبينا نحن عنده إذ أقبل رجل من باب الصفا أبيض ، . . . كأنه القمر ليلة البدر ، يمشى على يمينه غلام ، حسن الوجه . . . تقفوهم امرأة ، قد سترت محاسنها ، حتى قصد نحو الحجر فاستلمه ثم استلمه الغلام ، واستلمته المرأة ، ثم طاف بالبيت سبعاً والغلام والمرأة يطوفان معه ، ثم استقبل الركن ، فرفع يديه وكبر ، وقامت المرأة خلفهما ، فرفعت يديها وكبرت ، ثم ركع فأطال الركوع ، ثم رفع رأسه من الركوع ، فقنت مليّاً ، ثم سجد وسجد الغلام معه والمرأة ، يتبعونه ، يصنعون مثلما يصنع ، فرأينا شيئاً أنكرناه ، لم نكن نعرفه بمكة ، فأقبلنا على العباس فقلنا : يا أبا الفضل ، إن هذا الدين حدث فيكم ، أو أمر لم نكن نعرفه فيكم . قال : أجل ، والله ، ما تعرفون هذا؟ قال : قلنا : لا ، والله ما نعرفه ، قال : هذا ابن أخى محمد بن عبدالله ، والغلام على بن أبى طالب ، والمرأة خديجة بنت خويلد امرأته أما ، والله ، ما على وجه الأرض أحد نعلمه يعبد الله بهذا الدين إلاّ هؤلاء الثلاثة . لقد آمنت برسول الله ، ولم يسبقها إلى ذلك إلاّ الإمام على(عليه السلام) كيف لا يكون كذلك ، وقد قرأت ـ بما ألهمها الله تعالى ، وبما منحها من قدرة وحكمة وبصيرة ونظرة ثاقبة لمستقبل الصادق الأمين ـ مستقبله وأنه ذو شأن كبير ومقام كريم ومنزلة محمودة؟! لقد واكبت مسيرته المباركة وهو فى غار حراء ، بخدمتها الصادقة وكلماتها الطيبة ، التى تدل على مدى اخلاصها ونباهتها وصفائها : «وهيأت خديجة لزوجها ما يناسبه من حياة ، فلما لجأ للتحنث فى غار حراء ، كانت تعدُّ له ما يحتاجه من طعام وشراب خلال الفترة ، التى اعتكف فيها بالغار ، فلما جاءه الوحى كانت أول من صدقه ، وعانت معه صراع قريش ضده ، وكانت البلسم الشافى لجراحه من هؤلاء المعتدين ، ودخلت معه الشعب عندما قرر سادة قريش أن يقاطعوا المسلمين . . .»۱۸ . كانت تسمعه كلمات رقيقة هادئة كلما دخل بيتها عائداً من غار حراء ، كلمات ملؤها الحنان والحب . تدعوه أن يطمئن ، وتدعوه أحياناً أن يهدأ وينام ، فكان يقول لها : مضى عهد النوم يا خديجة . لقد كانت كلماتها تلاحقه وهو فى بيته ، وهو خارج منه ، وهو فى الغار ، وهو يدعو عشيرته للإيمان ، وهو فى دار الارقم يدعو الناس سراً، وهو فى كل مكان فى مكة يقارع قريشاً وشركها جهراً ، وهو يرى أعداءه والمتربصين به ، والمبغضين له ، فكانت تخفّف عنه كلّ معاناته وكلّ ما يلقاه من أذى وتكذيب وعنت من قومه . وكان(صلى الله عليه وآله) يصرّح ويفضى لها بكلّ شىء يقول ابن هشام فى سيرته : وآمنت به خديجة بنت خويلد ، وصدقت بما جاءه من الله ، ووازرته على أمره ، . . . فخفف الله بذلك عن نبيه(صلى الله عليه وآله) ، لا يسمع شيئاً ممّا يكرهه من ردّ عليه وتكذيب له ، فيحزنه ذلك ، إلاّ فرّج الله عنه بها إذا رجع إليها ، تثبته وتخفف عليه ، وتصدقه وتهوّن عليه أمر الله ، رحمها الله تعالى۱۹ . ومن كلماتها له(صلى الله عليه وآله) أيضاً : أبشر ، فوالله ، لا يخزيك الله أبداً ، والله ، إنك لتصل الرحم ، وتصدق الحديث ، وتؤدى الأمانة ، وتحمل الكلَّ ، وتقرى الضيفَ ، وتعين على نوائب الدهر .

فى شعب أبى طالب :

ما انفكت قريش تصعد عداءها لرسول الله(صلى الله عليه وآله) ودعوته الجديدة ، ولم يتوقف عملها فى تجذير ذلك العداء فى نفوس أبنائها قولاـ وعملاـ . وكلما ازداد رسول الله(صلى الله عليه وآله)وصحبه التزاماً بموقفهم وثباتاً على مبادئهم ازداد عداءُ قريش لهم وأذاها . وقد رأت أن أهله وعشيرته قد وفروا له الرعاية والحماية ، فعزمت على شنّ حملتها على هذه الاسرة ، وارتأت أن تتخذ وسيلة غير الحرب فى أول أمرها فلعلّها تصل إلى أهدافها دون قتال وما يجرّه هذا القتال من ويلات وانقسامات بين قبائلها . فاجتمع زعماؤها وكتبوا الصحيفة ، التى قرروا فيها : مقاطعة بنى هاشم على المستويات الاجتماعية والاقتصادية فلا يتزوجون منهم ، ولا يزوجونهم ، ولا يبيعون لهم ولاـ يشترون منهم ، ولاـ يكلمونهم ، ولاـ يزورون مرضاهم ، ولا يشيعون موتاهم ، وأكرهوهم أن يلزموا الشِّعب وهو طريق بين جبلين . أما نتائج هذه المقاطعة ـ التى استمرت حوالى ثلاث سنوات ـ فقد كانت قاسية جدّاً على بنى هاشم ، ومسّهم بسببها الضرّ بل الجوع والحرمان . . . ولم تنقض إلاّ بعد أن أشفق بعض القرشيين على بنى هاشم بسبب ما نالهم من أذى وعذاب ، فخرقوا هذه الوثيقة ، وعادوا إلى الاتصال بهم۲۰ وهناك رواية : أن الأرضة أتت على كلّ شىء فى الصحيفة ، ولم تدع إلاّ اسم الله جلّ وعلا وقد

أوصـى الله لمحمـد بذلك ، فنقل ذلك إلى عمّه أبى طالب ، فتحدى أبو طالب جماعة المشـركين ، وأحضـروا الصـحيفة فظهر صدق محمد . هذه خلاصة المقاطعة ، التى كانت خديجة ضحيةً من ضحاياها ، فقد أصابها الضر أيما إصابة ، وعانت معاناة عظيمة من آثار هـذه المحاصـرة الظالمـة ، ولكنها لاذت بالصبر ، ووقفت إلى جانب رسول الله(صـلى الله عليه وآله) موقفاً ، ينـدر أن تقف مثله امرأة ، وكان لشخصيتها ومكانتها وهيبتها فى النفوس الأثر الكبير ، إلى درجة أنها صارت من أسباب قيام خلاف ونزاع أدّى إلى انهيار موقف قريش ، وترك العمل بالصـحيفة وفشل المقاطعـة . ففى السـيرة النبويـة ۲۱: أن أبـا جهـل لقى حكيم بن حزام بن خويلـد ، ومعه غلام يحمل قمحاً إلى خديجة بنت خويلد زوجة الرسول وعمّة حكيم ، فتعلق به أبو جهل ، وقال : أتذهب بالطعام إلى بنى هاشم ، والله ، لا تبرح أنت وطعامـك حتى أفضـحك بمكـة ، فجاءه أبو البخترى ، وقـال له : مالـك وله؟ إنه طعـام كان لعمته رغبتْ إليه فيه ، فكيف تمنعه؟ فأبى أبو جهل ، وقام نزاع كان من أسباب إغفال الصحيفة ونهاية المقاطعة . كما كان لهشام بن عمرو بن الحارث العاملى الذى كـان من أقربـاء خديجـة دور آخر فى بـذر الخلاـف بين زعمـاء المقاطعـة ، فقـد كـان أكثر النـاس إقـداماً على مساعـدة المحصورين المقـاطعين ،فكان يـدخل أحمال الطعام إلى بنى هاشم فى الشـعب . . . وأرادت قريش معاقبته . فانبرى أبو سـفيان وقال : دعوه ، رجل وصل رحمه ، أما والله إنى أحلف بالله لو فعلنا مثل ما فعل كان أحسن ۲۲ .

مكانتها فى قلب الرسول(صلى الله عليه وآله)

لم تتحمل أمّ المؤمنين عائشة وهى ترى رسولَ الله(صـلى الله عليه وآله) يذكر خديجة ، فقالت : ما زلتَ تذكر بحسرة وألم عجوزاً من عجائز قريش حمراء الشـدقين ، هلكت من عدة سـنين ، وقد أبدلك اللهُ خيراً منها! فما كان من رسول الله(صـلى الله عليه وآله) بعد أن تغير وجهه الكريم ، إلاّـ وزجرهـا غاضـباً ، وقـال : «واللهِ ما أبـدلنى الله خيراً منها» ولم يكتف(صـلى الله عليه وآله) بهـذا بل راح يـذكر مناقبهـا ـ التى مـا فتئ يعيشـها(صـلى الله عليه وآله)فى حيـاته المباركـة ـ : «آمنت بى حين كفر النـاس ، وصـدقتنى إذ كـذبنى النـاس ، وواسـتنى بمالِها إذ حرمنى الناس ، ورزقنى منها اللهُ الولدَ دون غيرها من النساء . . . فقالت عائشة فى نفسها : والله لا أذكرها بعدها أبداً ۲۳. وقبـل ذلـك لم تتوقـف غيرة أمّ المـؤمنين عائشـة من أمّ المـؤمنين خديجـة ، الـتى احتلت تلـك المكانـة العظيمـة من قلب رسول الله(صـلى الله عليه وآله) وظهر ذلك كلّه فى مواقف عملية للرسول الكريم ، حتى بعد وفاتها سلام الله عليها . رأته عائشة يوماً وقد ذبح شاةً يقول : أرسلوا إلى أصدقاء خديجة منها ، وهنا أيضاً ، لم تتوقف عائشة عن أن تسمعه شيئاً ، فقال : «إنى لأحبّ حبيبها»۲۴ . وظلت الغيرة لاـ تنفـك عن قلبها من سـيدتنا خديجـة ، لا لشـىء ـ فالأمر كلّه بعـد موتها ـ إلاّ لأنها سـبقتها إلى نفس رسول الله(صـلى الله عليه وآله) وإلى قلبه فـاحتلته بمـا امتلكته من خلق عال وشـرف رفيع وايمان صادق وجهاد خالص وذكر طيب ، وبما قـدمته من حياتها التى استرخصـتها وثروتها وأموالها ، كلّ ذلك وضـعته بين يـديه المباركتين ;لنيل مرضاة الله ولتُعينه(صـلى الله عليه وآله) وهو يحمل أعظم رسالة وأخطر مسؤولية تبليغية تغييرية عرضـتها السماء وعرفتها الإنسانية . وحينما نصره الله تعالى وفتحت أبواب مكة له ـ وكان وقتها قد مرّ على وفاتها أكثر من عشـر سـنوات ، وكانت كلّ تلك السنين مليئةً بالأحداث والشؤون المريرة ، ولكنها مع كلّ ذلك لم تشغله عن ذكره لخديجة ـ أقام فى قبة ضـربت له هناك إلى جوار قبرها ـ حيث روحها التى تخفق حوله فتريحه وتؤنسه وترافقه وهو يشرف على فتـح مكـة ، ويطـوف بالكعبـة ، ويحطم رمـوز الكفر والشـرك ، وهـو بين لحظـة وأخرى يرمق دارهـا حيث نبع الحب وحيث السـكينة والمودة والحنان والتضـحية . وفيما قالته أمّ المؤمنين عائشة ، كان رسول الله(صلى الله عليه وآله) إذا ذكر خديجة لم يكد يسأم من ثناء عليها واسـتغفار . فذكرها ذات يوم فاحتملتنى الغيرة ، فقلتُ : لقد عوضك الله من كبيرة السن ، قالت : فرأيت رسول الله(صلى الله عليه وآله) غضب غضـباً أُسـقطتُ فى جلـدى ، وقلتُ فى نفسـى : اللهم إنـك إن أذهبت غضبَ رسول الله عنى ، لم أعـد أذكرهـا بسوء ما بقيت . فلمـا راى النبى(صـلى الله عليه وآله) مـا لقيت ، قال : كيف قلت؟ والله ، لقـد آمنت بى إذا كفر بى الناس ، وآوتنى إذ رفضـنى الناس ، وصدقتنى إذ كذبنى الناس ، ورزقتْ منى الولد إذ حرمتُموه منى . قالت : فعدا وراح علىّ بها شـهراً . أما ما ورد فيها عن رسول

الله(صلى الله عليه وآله) : ـ فعن عبدالله بن جعفر بن أبى طالب رضوان الله تعالى عليهما : أن رسول الله(صلى الله عليه وآله) قال : أمرتُ أن أُبشر خديجة ببيت من قصب ، لا صخب فيه ولا نصب . قال ابن هشام : القصب ههنا : اللؤلؤ المجوَّف٢٥ . ـ وعن عائشة ، قالت : ما غرتُ من أحد ما غرتُ على خديجة ، ولقد هلكت قبل أن يتزوجنى رسول الله(صلى الله عليه وآله)بثلاث سنين ، ولقد أمر أن يبشرها ببيت من قصب فى الجنة٢۶ . ـ وقال ابن هشام : وحدثنى من أثق به ، أن جبريل(عليه السلام) أتى رسول الله(صلى الله عليه وآله) ، فقال : أقرئ خديجةَ السلام من ربِّها ، فقال رسول الله(صلى الله عليه وآله) : يا خديجة ، هذا جبريلُ يُقرئك السلام من ربك ، فقالت خخديجة : اللهُ السلامُ ، ومنه السلامُ ، وعلى جبريل السلامُ .

عام الحزن :

شاءت السماء أن تمتحن هذا القلب الكبير ، وقد امتحنته مرات ومرات ، ولكن هذه المرّة فى زوجته التى أبت إلاّ ـ أن تعيش كبيرة وتموت كبيرة ، والتى كانت له وزيرَ صدق على الإسلام ٢٧، وكانت شريكته فى حياته كلّها ، فى دعوته ، وفى تبليغه لها ، وفى جهاده وتضحياته . لقد رحلت عنه فى السنة العاشرة من البعثة النبوية ، ودفنت فى مقبرة الحجون بمكّة بعد أن رحل قبلها ـ بشهور على قول وبأيام على قول آخر ـ عمّه أبو طالب الذى كان له عضداً وحرزاً فى أمره ، ومنعة وناصراً على قومه ٢٨. لقد رحلت هذه المرأة العظيمة ، لتنتهى برحيلها ورحيل أبى طالب العم المدافع والمحامى القوى أولى مراحل رسالة السماء ، التى شكلت الفترة المكّية الأولى بكلّ آلامها وأحداثها ، كما كانت الفترة التأسيسية لهذه الرسالة المباركة ، وكان لوجوديهما المباركين الأثر العظيم فى تشكيل تلك المرحلة التى دامت قرابة عشر سنوات وفى بقائها واستمرارها وثباتها . لقد رحلت هذه السيدة المباركة ، بعد أن وصل نداء الإسلام الحبشة ، وتجاوز صداه بقاع الحجاز ، وبعد أن حملته قلوب صادقة ونفوس مضحية ، وأياد قوية . . . رحلت هذه السيدة الجليلة ، وغابت عن دنياه ، ولكنها لم ترحل عن قلبه النابض بمواقفها الصادقة . رحلت هذه المرأة المباركة ولكنها ظلت ماثلة دائماً أمامه ، ولم ينس ذكراها أو يتأس عنها ، أو يدخل قلبه غيرها ، أو يحتل مكانها منه ، بل ولم تستطع أىّ واحدة من نسائه ـ مهما بذلت من جهد ـ أن تبعد طيفها عنه(صلى الله عليه وآله) ، وهو الذى ما فتئ يذكرها ، وكان ذكره لها يثير غيرة بعض نسائه ، وكانت أشدهن غيرة أمّ المؤمنين عائشة ، فبذلت ما تستطيعه من أجل أن تنسيه ذلك الطيف الجميل وتلك الذكرى العطرة ، أو أن تخمد أو على الأقل تخفّف ذلك من قلبه فما استطاعت ، مع أنها كانت فى مطلع صباها ونضارة شبابها . . فسلامٌ على خديجة فى الخالدين

الهوامش :

(١) انظر السيرة الحلبية ١/١٣٧ ، باب تزوجه(صلى الله عليه وآله)خديجة بنت خويلد (رض) . (٢) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧۵ . (٣) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧۵ . (۴) انظر الطبقات الكبرى لابن سعد ١/١٠٠ ، وأنساب الأشراف للبلاذرى ص٩٢ . (۵) مستدرك الحاكم ٣/١٨٢ ، وقد كان كلام ابن اسحاق بلا إسناد .

(۶) مختصر تاريخ دمشق ٢/٢٧١ . (٧) انظر البحار ١۶/٢٢ . (٨) جوامع السيرة النبوية ، ابن حزم الأندلسى المتوفى سنة ۴۵۶هـ دار الكتب العلمية ـ بيروت . (٩) لها ذكر فى كتب الأنساب ، فراجع على سبيل المثال : نسب قريش لمصعب الزبيرى ص١۵٧ ـ ١۵٨ . (١٠) الاستغاثة ١/٧٠ .

(١١) راجع الصحيح فى سيرة النبىّ(صلى الله عليه وآله) ، والاستغاثة ١/۶٨ ـ ۶٩ ورسالة مطبوعة طبعة حجرية فى آخر مكارم الأخلاق ص۶ . (١٢) المناقب لابن شهر آشوب المازندرانى المتوفى سنة ۵٨٨ ، ١/١۵٩ .

(١٣) السيرة الحلبية ١/١٣٧ . (١۴) السيرة الحلبية ١/١٣٨ . (١۵) انظر تاريخ الطبرى ١/۵٢٢ .

(١۶) اتحاف الورى بأخبار امّ القرى ـ السنة ٢۶ . (١٧) البحار للمجلسى ١٩/٧١ . (١٨) سير أعلام النبلاء ١/٨١ . (١٩) السيرة النبوية

لابن هشام ۱/۲۴۰ . (۲۰) السیرهٔ النبویهٔ لابن هشام ۱/۱۱۰ ، ۲۳۱ ، ابن القیم ۲/۴۶ . (۲۱) لابن هشام ۲/۵ . (۲۲) تاریخ قریش ص۳۱۶ للدکتور حسین مؤنس . (۲۳) الاستیعاب ۴/۱۸۲۴ . (۲۴) الاستیعاب ۴/۱۸۲۴ . (۲۵) الروض الأنف ، وانظر سیرهٔ بن هشام ۱/۲۴۱ . (۲۶) الروض الأنف ، وانظر سیرهٔ بن هشام ۱/۲۴۱ . (۲۷) السیرهٔ النبویهٔ لابن هشام ۲/۴۱۶ .

(۲۸) السیرهٔ النبویهٔ لابن هشام ۲/۴۱۶ .

الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم

خدیجهٔ فی بیت النبی

السفر الثانی إلی الشام ویقولون: إنه (صلی الله علیه وآله وسلم) قد سافر سفره الثانی إلی الشام، وهو فی الخامسهٔ والعشرین من عمره (۱).ویقولون: إن سفره هذا کان فی تجارهٔ لخدیجهٔ. وإن أبا طالب هو الذی اقترح علیه ذلک، حینما اشتد الزمان، وألحت علیهم سنون منکرهٔ، فلم یقبل (صلی الله علیه وآله وسلم) أن یعرض نفسه علی خدیجهٔ. فبلغ خدیجهٔ ما جری بینه (صلی الله علیه وآله وسلم) وبین أبی طالب؛ فبادرت هی، وبذلت للرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ضعف ما کانت تبذله لغیره؛ لما تعرفه من صدق حدیثه، وعظیم أمانته، وکرم أخلاقه. ویروی بعضهم: أن أبا طالب نفسه قد کلم خدیجهٔ فی ذلک، فأظهرت سرورها ورغبتها، وبذلت له ما شاء من الأجر. فسافر (صلی الله علیه وآله وسلم) إلی الشام، وربح فی تجارته أضعاف ما کان یربحه غیره، وظهرت له فی سفره بعض الکرامات الباهرهٔ، فلما عادت القافلهٔ إلی مکهٔ أخبر میسرهٔ غلام خدیجهٔ، سیدته بذلک،(۱). وفی البحار ج ۱۶ ص ۹ عن بعضهم: إن سفره کان إلی سوق حباشهٔ بتهامهٔ، وکذا فی کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۱۳۵ عن الجنابذی فی معالم العترهٔ..فذکرت ذلک بالإضافهٔ إلی ما ظهر لها هی منه (صلی الله علیه وآله وسلم) لورقهٔ بن نوفل، ابن عمها کما یقولون: وإن کنا نحن نشک فی ذلک (۱) فقال لها: إن کان ذلک حقا، فهو نبی هذه الأمهٔ (۲).ثم اهتمت خدیجهٔ بالعمل علی الاقتران به (صلی الله علیه وآله وسلم)، کما سنری. هکذا یقولون، ولکننا نشک فی بعض ما تقدم. ولا سیما وأن ورقهٔ لم یسلم حتی بعد أن بعث رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم). کما أن قولهم: إن خدیجهٔ قد استأجرته فی تجارتها. لا یمکن المساعدهٔ علیه، وذلک لأننا نجد المؤرخ الأقدم، الثبت ابن واضح، المعروف بالیعقوبی یقول: (وإنه ما کان مما یقول الناس: إنها استأجرته بشیء، ولا کان أجیراً لأحد قط)۳(.ولعل فی عزهٔ نفس النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) وإبائها. وأیضاً فی تسدید الله تعالی له. وأیضاً فی شرف أبی طالب وسؤدده، ما یبعد کثیراً أن یکون قد صدر شیء مما نسب إلی أبی طالب منه. وعلی هذا، فقد یکون سفره (صلی الله علیه وآله وسلم) إلی(۱). سیأتی إن شاء الله بعض الکلام حول بعض ما یقال عن ورقهٔ بن نوفل، ودوره فی بدء الوحی.(۲). راجع: البدایهٔ والنهایهٔ ج ۲ ص ۲۹۶ والسیرهٔ الحلبیهٔ ج ۱ ص ۱۳۶.(۳). تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۲۱ ونقل عن سفر السعادهٔ: أنه صلی الله علیه وآله بعد البعثهٔ، وقبل الهجرهٔ کان یشتری أکثر مما یبیع، وبعد الهجرهٔ لم یبع إلا ثلاث مرات، أما شراؤه فکثیر.. وأما شراکته مع غیره ففیها کثیر من الاضطراب، ولیس لنا مجال لتحقیق ذلک..الشام، لا لکونه کان أجیراً لخدیجهٔ، وإنما لأنه کان یضارب بأموالها، أو شریکاً لها. ویدل علی ذلک تصریح روایهٔ الجنابذی بالمضاربهٔ (۱) فراجع. ویؤیده ما رواه المجلسی من أن أبا طالب قد ذکر له (صلی الله علیه وآله وسلم) اتجار الناس بأموال خدیجهٔ، وحثه علی أن یبادر إلی ذلک، ففعل، وسافر إلی الشام (۲).

زواجه بخدیجهٔ

ولقد کانت خدیجهٔ (علیها السلام) من خیرهٔ نساء قریش شرفاً، وأکثرهن مالاً وأحسنهن جمالاً ـ وکانت تدعی فی الجاهلیهٔ ب (الطاهرهٔ)، (۳) ویقال لها: (سیدهٔ قریش). وکل قومها کان حریصاً علی الاقتران بها لو یقدر علیه (۴).(۱). البحارج ۱۶ ص ۹، وکشف

الغمة ج ۲ ص ۱۳۴ عن معالم العترة للجنابذی..(۲). البحارج ۱۶ ص ۲۲ عن البکری وص ۳ عن الخرائج والجرائح ص ۱۸۶ و ۱۸۷.(۳). راجع الإصابة ج ۴ ص ۲۸۱/۲۸۲ والبداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴ وتاريخ الإسلام للذهبی ج ۲ الترجمة النبوية ص ۱۵۲ وقسم السيرة النبوية ص ۲۳۷ وتهذيب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ والاستيعاب)بهامش الإصابة(ج ۴ ص ۲۷۹ والإصابة ج ۴ ص ۲۸۱ وسيرة مغلطای ص ۱۲ وسير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۱ والمواهب اللدنية ج ۱ ص ۳۸ و ۲۰۰ والروض الأنف ج ۱ ص ۲۱۵ وتاريخ الخميس ۱/۲۶۴ وأسد الغابة ج ۷ ص ۷۸ ط دار الشعب والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۵۵ والثقات ج ۱ ص ۴۶.(۴). راجع: البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴ وبهجة المحافل ج ۱ ص ۴۷. والسيرة النبوية لابن هشام ج ۱ ص ۲۰۱ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۳ وطبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۳۱ ط دار صادر والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۵۵.وقد خطبها عظماء قريش، وبذلوا لها الأموال. وممن خطبها عقبة بن أبی معيط، والصلت بن أبی يهاب، وأبو جهل، وأبو سفيان (۱) فرفضتهم جميعاً، واختارت النبی (صلی الله عليه وآله وسلم)، لما عرفته فيه من كرم الأخلاق، وشرف النفس، والسجايا الكريمة العالية. ونكاد نقطع ـ بسبب تضافر النصوص ـ بأنها هی التی قد أبدت أولاً رغبتها فی الاقتران به (صلی الله عليه وآله وسلم). فذهب أبو طالب فی أهل بيته، ونفر من قريش إلی وليها، وهو عمها عمرو بن أسد؛ لأن أباها كان قد قتل قبل ذلك فی حرب الفجار أو قبلها (۲).وأما أنه خطبها إلی ورقة بن نوفل، وعمها معا، أو إلی ورقة وحده (۳) فمردود، بأنه: قد ادعی الإجماع علی الأول (۴).وأما أنا فلا أدری ما أقول فی ورقة هذا. وفی كل واد أثر من ثعلبة، فهو يُحشر فی كل كبيرة وصغيرة، فيما يتعلق بالرسول الأعظم (صلی الله عليه وآله وسلم)، وإن ذلك ليدعونی(۱). البحار ج ۱۶ ص ۲۲.(۲). كشف الغمة ج ۲ ص ۱۳۹، والبحار ج ۱۶ ص ۱۲ عنه وص ۱۹ عن الواقدی، وراجع: الأوائل ج ۱ ص ۱۶۰ وفی السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸: أن المحفوظ عن أهل العلم أنه مات قبل الفجار، وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴. وتهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳ عن الواقدی، والإصابة ج ۴ ص ۲۸۲ والبداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۶.(۳). البحار ج ۱۶ ص ۱۹ عن الواقدی والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۲۹ والكافی ج ۵ ص ۳۷۴/۳۷۵، وفيه أن ورقة كان عم خديجة وكذا فی البحار ج ۱۶ ص ۱۴ و ۲۱ عنه وعن البكری، وهو غير صحيح لأن ورقة هو ابن نوفل بن أسد وخديجة هی بنت خويلد بن أسد..(۴). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۷.إلی الشك فی كونه شخصية حقيقية، أو أسطورية. ويلاحظ: أن نفس الدور الذی يعطی لأبيها تارة، ولعمها أخری، يعطی لورقة بن نوفل ثالثة حتی الجمل والكلمات، فضلاً عن المواقف والحركات. فلتراجع الروايات التی تحكی هذه القضية، وليقارن بينها (۱).وسيأتی إن شاء الله مزيد من الكلام حول ورقة هذا. نعود إلی القول: إن أبا طالب قد ذهب لخطبة خديجة، وليس حمزة الذی اقتصر عليه ابن هشام فی سيرته (۲) لأن ذلك لا ينسجم مع ما كان لأبی طالب من المكانة والسؤدد فی قريش، من جهة، ولأن حمزة كان يكبر النبی (صلی الله عليه وآله وسلم) بسنتين أو بأربع (۳) كما قيل من جهة أخری. هذا بالإضافة إلی مخالفة ذلك لما يذكره عامة المؤرخين فی المقام. وقد اعتذر البعض عن ذلك: بأن من الممكن أن يكون حمزة قد حضر مع أبی طالب؛ فنسب ذلك إليه (۴).وهو اعتذار واه؛ إذ لماذا لم ينسب ذلك إلی غير حمزة، ممن حضر مع أبی طالب من بنی هاشم وغيرهم من القرشيين؟!. ويظهر: أن ثمة من يهتم بسلب هذه المكرمة عن أبی طالب (عليه السلام)، وإعطائها لأی كان من الناس سواه، حتی لحمزة. ولا ضير فی ذلك عنده مادام أنه قد استشهد فی وقت مبكر.(۱). راجع المصادر المتقدمة والآتية.(۲). راجع: سيرة ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۱ والسيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۸ ونقل أيضاً عن المحب الطبری.(۳). تقدمت مصادر ذلك حين الحديث حول إرضاع ثويبة لرسول الله)ص(.(۴). السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۹.

خطبة أبی طالب

وعلی كل حال فقد خطبها أبو طالب له (صلی الله عليه وآله وسلم) قبل بعثته (صلی الله عليه وآله وسلم) بخمس عشرة سنة، علی المشهور. وقال فی خطبته ـ كما يروی المؤرخون ـ: (الحمد لرب هذا البيت، الذی جعلنا من زرع إبراهيم، وذرية إسماعيل، وأنزلنا

حرماً آمناً، وجعلنا الحكام على الناس، وبارك لنا في بلدنا الذي نحن فيه. ثم إن ابن أخي هذا ـ يعني رسول الله)صلى الله عليه وآله وسلم(ـ ممن لا يوزن برجل من قريش إلا رجح به، ولا يقاس به رجل إلا عظم عنه، ولا عدل له في الخلق، وإن كان مقلّاً في المال؛ فإن المال رفد جار، وظل زائل، وله في خديجة رغبة، وقد جئناك لنخطبها إليك، برضاها وأمرها، والمهر علي في مالي الذي سألتموه عاجله وآجله. وله ـ ورب هذا البيت ـ حظ عظيم، ودين شائع، ورأي كامل)١(.

نظرة في كلمات أبي طالب

وخطبة أبي طالب المتقدمة تظهر مكانة الرسول الفضلى في قلوب (١). الكافي ج ۵ ص ۳۷۴/۳۷۵، والبحار ج ۱۶ ص ۱۴ عنه وص ۱۶ عمن لا يحضره الفقيه ص ۴۱۳، وفي ص ۵ عن شرف المصطفى، والكشاف، وربيع الأبرار والإبانة لابن بطة، والسيرة للجويني، عن الحسن والواقدي، وأبي صالح والعتبي، والمناقب ج ۱ ص ۴۲، والحلبية ج ۱ ص ۱۳۹، وتاريخ اليعقوبي ج ۲ ص ۲۰، والأوائل لأبي هلال ج ۱ ص ۱۶۲ وتاريخ الخميس ج ۱ ص ۲۶۴ والمواهب اللدنية ج ۱ ص ۳۹ وبهجة المحافل ج ۱ ص ۴۸ والسيرة النبوية لدحلان ج ۱ ص ۵۵.

الناس. وهي صريحة في أن الناس كانوا يجدون في الرسول علامات النبوة ونور الهداية. ويتوقعون أن يكون هو الذي بشر به عيسى وموسى (عليهما السلام)، وأنه كان لا يوزن به أحد إلا رجح به، ولا يقاس به رجل إلا عظم عنه. ثم إن كلمات أبي طالب تدل دلالة واضحة على ما كان يتمتع به بنو هاشم، من شرف وسؤدد، حتى ليقول (رحمه الله) وجعلنا الحكام على الناس. وتدل أيضاً على أن العرب كانت تعتبر الحرم موضع أمن للقاصي والداني، وقد تقدم ما يدل على ذلك أيضاً. ثم إن حديثه عن فقر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإعطاء الضابطة للتفضيل بين الرجال، يدل على واقعية أبي طالب، وأنه ينظر إلى الإنسان بمنظار سام ونبيل، كما أنه يتعامل مع الواقع بحنكة ووعي وأناة. وبعد، فإن كلماته تلك تدل أيضاً على أن قريشاً كانت تعتبر انتسابها إلى إبراهيم وإسماعيل، وسدانتها للبيت، كل شيء بالنسبة لها، وقد أشرنا إلى هذا الأمر في الفصل الأول. ولتراجع خطبة أبي طالب (رحمه الله) حين موته، والتي يخاطب بها قريشاً، فإنها خطبة جليلة، لا تبتعد عن هذه الخطبة في مراميها وأهدافها.

و دين شائع

ويتسأل بعض المحققين هنا: أنه كيف يمكن الجمع بين قوله: (ودين شائع)، وبين قوله تعالى: (ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان)١(.وقوله: (وما كنت ترجو أن يلقى إليك الكتاب)٢(.(١). الشورى، الآية: ۵۲.(٢). القصص الآية، ۸۶.وجوابه:أولاً: إن الآيات ربما تكون ناظرة إلى المراحل الأولى من حياة النبي الأعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فهو لم يكن يعلم، ثم علم، وأما متى علم؛ فالآيات لا تحدد لنا ذلك؛ فلربما يكون قد علم حينما كان في سن العشرين مثلاً، أو قبل ذلك أو بعده.وثانياً: إن السيد الطباطبائي يقول: إن الآيات ناظرة إلى نفي العلم التفصيلي، أما العلم الإجمالي فقد كان موجوداً؛ لأن عبد المطلب وأبا طالب وغيرهما كانوا مؤمنين بالله، وكتبه إجمالاً، والنبي أيضاً كذلك (١)، لا سيما إذا قوّينا أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) كان نبياً منذ صغره ـ كما ذهب إليه البعض ـ ولسوف يأتي ذلك إن شاء الله تعالى في فصل بحوث تسبق السيرة.وثالثاً: إن من معاني الدين: (السيرة، والتدبير، والورع، والعادة، والشأن)؛ فلعل القصد في هذه العبارة، كان إلى أحد هذه المعاني.

ورابعاً: إن هذه الآيات بمثابة قضية شرطية مفادها: أنه صلى الله عليه و آله و سلم لولا ـ لطف الله به لم يكن يدري ما الكتاب ولا الإيمان، لأنك أنت بنفسك وبما لديك من قدرات ذاتية لست قادراً على شيء وكذلك هو صلى الله عليه و آله و سلم لم يكن يرجو ذلك لولا الله سبحانه.

مهر خديجة

وعلى كل حال فإن أبا طالب قـد ضـمن المهر فى ماله، كما هو صـريح خطبته، ولكن خديجة رضوان الله تعالى عليها عادت؛ فضـمنت المهر فى مالهـا، فقال البعض: يا عجبا! المهر على النساء للرجال؟!(١). راجع: تفسير الميزان ج ١٨ ص ٧٧.فغضب أبو طالب، وقال: إذا كـانوا مثـل ابن أخى هـذا طلبت الرجـال بأغلى الأثمان، وأعظم المهر، وإن كانوا أمثالكم لم يزوجوا إلا بالمهر الغالى. ولكن يبقى: أن بعض الروايات تفيد: أن رسول الله (صـلى الله عليه وآله وسلم) نفسه قد أمهرها عشرين بكرة (١) وذلك ينافى أن يكون أبو طالب قد ضمن المهر، أو هى ضـمنته دونه، أو هى لأـبى طـالب. إلاـ أن يكون المراد: أنه (صـلى الله عليه وآله وسـلم) قـد أمهرهـا بواسـطة أبى طالب. وقيل: إن علياً (عليه السـلام) هو الـذى ضـمن المهر، قالوا: (وهو غلط، لأن علياً لم يكن ولـد على جميع الأقوال فى مقدار عمره)٢(.ويرد عليه: أن ثمـة أقوالاًـ ـ وإن كنـا لا نشك فى عـدم صـحتها ـ تفيـد: أنه (عليه السـلام) قـد ولـد قبل البعثـة بعشـرين، أو بثلاث وعشـرين سـنة. ولذا قال مغلطاى: (وهو غلط، كان على إذ ذاك صغيراً لم يبلغ سبع سنين) (٣).ونحن نغلط هذه الأقوال، ونستغربها، إذ أن ذلك معناه أنه (عليه السـلام) قـد استشـهد وعمره ست وسـبعون سـنة. وهو ما لم يقل به أحد. فنحن لا نقبل قول مغلطاى، ولا نقبل قول أولئك الذين يزعمون أنه قد ضـمن المهر، وذلك لما سـيأتى فى تاريخ ميلاده عليه الصـلاة والسلام.(١). السيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٨ وراجع: تاريـخ الخميس ج ١ ص ٢۶۵ والسـيرة النبوية لابن هشام ج ١ ص ٢٠١ والسـيرة النبوية لابن كثير ج ١ ص ٢۶٣ والسيرة النبويـة لدحلان ج ١ ص ١٠٧.(٢). السـيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٩ عن الفسوى فى كتـاب: مـا روى أهل الكوفـة مخالفاً لأهل المدينـة، وسيرة مغلطاى ص ١٢، والأوائل ج ١ ص ١۶١.

(٣). سيرة مغلطاى ص ١٢.ثم نقول: إن أبا هلال العسكرى ذكر أنه لما قيل: من يضمن المهر؟ قال على وهو صغير: (أبى فلما بلغ الخبر أبا طالب جعل يقول: بأبى أنت وأمى) (١).

ولربما يمكن تقريب هـذا إذا أخذنا بعين الاعتبار ما يقال: من أن علياً (عليه السـلام) قد ولد قبل البعثة بعشـر أو بخمس عشـرة سـنة أو ست عشـرة سـنة، بل بثلاث وعشـرين سـنة، حسب بعض الأقوال النادرة. ثم قارنا بينها وبين الأقوال التى تقرر: أنه (صـلى الله عليه وآله وسـلم) قد تزوج خديجة وهو ابن ثلاثين سـنة، أى قبل البعثة بعشـر سـنوات، أو وهو ابن سبع وثلاثين سنة، كما عن ابن جريج (٢) أى قبل البعثة بثلاث سنوات، وقيل: تزوجها قبل البعثة بخمس سنين (٣).فلعله (عليه السلام) قد قال ذلك وهو طفل صغير فاستحسن ذلك منه أبوه أبو طـالب. وعن مقـدار المهر، قيل: إنه عشـرون بكرة. وقيل: إثنا عشـر أوقيـة ونش، أى ما يعادل خمس مئـة درهم، وقيل غير ذلك (۴).

عمر خديجة حين الزواج

ويلاحـظ هنـا: مـدى الاختلاف والتفاوت فى عمر خديجـة حين (١). الأوائـل لأـبى هلال العسـكرى ج ١ ص ١۶١.(٢). راجع تـاريخ الخميس ج ١ ص ٢۶۴. وراجـع: مجمع الزوائـد ج ٩/٢١٩. وذكرت بعض الأـقوال فى التـبيين فى أنسـاب القرشـيين ص ۶٢ وتاريخ اليعقوبى ج ٢ ص ٢٠ ومختصر تاريخ دمشق ج ٢ ص ٢٧۵ قيل: تزوجها وهو ابن ثلاثين سنة وكذا فى الاستيعاب)بهامش الإصابة(ج ۴ ص ٢٨٨ وسـيرة مغلطاى ص ١٢ ومثله فى المـواهب اللدنيـة ج ١ ص ٣٨ و ٢٠٢ والروض الأـنف ج ١/٢١۶.(٣). الأوائـل ج ١ ص ١۶١.(۴). راجع: السـيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٨ و ١٣٩.اقترانهـا بالرسول الأكرم (صـلى الله عليه وآله وسـلم). وهى تتراوح ما بين ال ٢۵ سنـة إلى ال ۴۶ سنـة وهى على النحو الآتى:ألف ـ ٢۵ سـنة وصححه البيهقى (١).ب ـ ٢٨ سـنة. هو ما رجحه كثيرون (٢).ج ـ ٣٠ سنة (٣).د ـ ٣۵ سنة (۴).ه ـ ۴٠ سنة (۵).(١). دلائل النبوة للبيهقى ط دار الكتب العلمية ج ٢ ص ٧١ والبداية والنهاية ج ٢ ص ٢٩۴ و ٢٩۵ ومحمد رسول الله، سيرته وأثره فى الحضارة ص ۴۵ وراجع: السيرة النبوية لابن كثير ج ١ ص ٢۶۵ والسيرة الحلبية ج ١ ص ١۴٠.(٢). شذرات الذهب ج ١ ص ١۴ واقتصـر عليه فى بهجة المحافل ج ١ ص ۴٨ ورواه عن ابن عبـاس كل من: أنساب الأشـراف)قسم حياة النـبى)ص((ص ٩٨ وتهـذيب تاريـخ دمشق ج ١ ص ٣٠٣ وسـير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١١ ومختصـر تاريخ دمشق ج ٢ ص ٢٧۵.

والبحار ج ۱۶ ص ۱۲ عن الجنابذی. کلهم عن ابن عباس. ورواه فی مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۸۲ عن ابن إسحاق، دون أن یذکر له قولاً ـ آخر. وراجع سیرة مغلطای ص ۱۲ والمحبر ص ۷۹ وتهذیب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ وتاریخ الخمیس ج ۱ ص ۲۶۴ والسیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۴۰.

(۳). راجع: السیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۴۰ وتاریخ الخمیس ج ۱ ص ۲۶۴ وسیرة مغلطای ص ۱۲ وتهذیب تاریخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳.(۴). البدایة والنهایة ج ۲ ص ۲۹۵ والسیرة النبویة لابن کثیر ج ۱ ص ۲۶۵ وراجع: السیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۴۰.(۵). أنساب الأشراف)قسم حیاة النبی)ص((ص ۹۸ وسیرة مغلطای ص ۱۲ والمحبر ص ۴۹ والمواهب اللدنیة ج ۱ ص ۳۸ و ۲۰۲ وشذرات الذهب ج ۱ ص ۱۴ وتاریخ الخمیس ج ۱ ص ۲۶۴ وأسد الغابة)دار الشعب(ج ۷ ص ۸۰ والسیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۴۰ والسیرة النبویة لدحلان ج ۱ ص ۵۵ ط دار المعرفة وراجع: تاریخ الإسلام للذهبی ج ۲ ص ۱۵۲ ومختصر تاریخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵ وتهذیب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ والطبقات الکبری لابن سعد ط صادر ـ ج ۱ ص ۱۳۲، والبحار ج ۱۶ ص ۱۹ و ۱۲ وتهذیب تاریخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳، عن حکیم بن حزام .و ـ ۴۴ سنة (۱).ز ـ ۴۵ سنة (۲).ح ـ ۴۶ سنة (۳).وقد تقدم: أن الکثیرین قد رجحوا القول الثانی، کما ذکره ابن العماد. أما البیهقی فقد صحح القول الأول، حیث قال: (بلغت خدیجة خمساً وستین سنة، ویقال: خمسین سنة، وهو أصح) (۴) فإذا کانت رحمها الله قد تزوجت برسول الله قبل البعثة بخمس عشرة سنة کما جزم به البیهقی نفسه (۵).فإن ذلک معناه: أن عمرها حین زواجها کان خمساً وعشرین سنة. ورجح هذا القول غیر البیهقی أیضاً (۶).أما الحاکم، الذی روی لنا القول الثانی المتقدم عن ابن إسحاق،(۱). تهذیب تاریخ دمشق ج ۱ ص ۳۰۳ عن الواقدی.(۲). تهذیب الأسماء ج ۲ ص ۳۴۲ ومختصر تاریخ دمشق ج ۲ ص ۲۷۵ عن الواقدی والسیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۴۰ وراجع: سیرة مغلطای ص ۱۲ وتاریخ الخمیس ج ۱ ص ۳۰۱.(۳). راجع: أنساب الأشراف)قسم حیاة النبی)ص((ص ۹۸.(۴). دلائل النبوة ج ۲ ص ۷۱.(۵). دلائل النبوة ج ۲ ص ۷۲ ط دار الکتب العلمیة والبدایة والنهایة ج ۲ ص ۲۹۵. وغیر ذلک کثیر.(۶). محمد رسول الله: سیرته، وأثره فی الحضارة ص ۴۵.فإنه لم یوضح لنا حقیقة ما یذهب إلیه، غیر أنه حین روی عن هشام بن عروة قوله: إن خدیجة قد توفیت وعمرها خمس وستون سنة. قال: (هذا قول شاذ، فإن الذی عندی: أنها لم تبلغ ستین سنة) (۱).فکلامه هذا یدل علی أنه یعتبر القول بأنها قد تزوجت بالنبی وعمرها أربعون سنة، شاذ. ویری: أن عمرها کان أقل من خمس وثلاثین حینئذٍ، ولکنه لم یبین القول الذی یذهب إلیه، هل هو ثلاثون؟ أو ثمان وعشرون؟ أو خمس وعشرون؟.

یتیم قریش، أکذوبة مفضوحة

وعن ابن إسحاق: أن خدیجة قالت له صلی الله علیه و آله و سلم : یا محمد، ألا تتزوج؟ قال: ومن؟ قالت: أنا. قال: ومن لی بک؟ أنت أیّم قریش، وأنا یتیم قریش؟. قالت: إخطب إلخ.. (۲).بل یذکر البعض أن أبا طالب قال للنبی (صلی الله علیه وآله وسلم): أخاف ألا یفعلوا، أیّم قریش. وأنت یتیم قریش. ثم إن أبا طالب أرسل بدلاً عنه حمزة؛ لأنه خاف إن ذهب بنفسه أن یردوه فتکون الفضیحة (۳).وفی نص آخر: أن خدیجة حین طلبت من أبی طالب أن یخطبها لمحمد من عمها، قال أبو طالب لها: (یا خدیجة، لا تستهزئی) (۴).(۱). مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۸۲.(۲). السیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۳۸.(۳). الأوائل لأبی هلال العسکری ج ۱ ص ۱۶۰/۱۶۱.(۴). السیرة الحلبیة ج ۱ ص ۱۳۸.ونحن لا نشک فی کذب کل ذلک؛ إذ کیف یمکن أن یصدر ذلک من رجل یزید عمره علی الخمس وعشرین عاما: أن یصف نفسه بأنه: یتیم. هذا مع العلم بأنه قد نشأ وتربی فی أعرق بیت فی العرب؛ فکیف لم یکن یعرف أن الیتیم لا یطلق فی لغة العرب إلا علی غیر البالغ؟!. وأیضاً، فإن صدور ذلک من رجل هو فی عقل وإدراک، وشخصیة النبی (صلی الله علیه وآله وسلم)، والذی هو من أعرق عائلة عربیة، وأشرفها، والذی کان فی إبائه وسمو نفسه یفوق کل وصف، ویتجاوز کل حد ـ إن صدور ذلک منه ـ یکاد یلحق بالمستحیلات والممتنعات. ثم إنه لماذا اتصف محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فقط بالیتم؟ مع أن عبد المطلب قد مات وابناه العباس وحمزة صغیران لم یبلغا الحلم؟! (۱) والظاهر هو أن هذا من مجعولات أعداء الدین، أو من أهل

الكتاب، أو من أذناب بنى أمية، الذين كانوا يحاولون الحط من شأن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كما قدمناه فى الجزء الأول من هـذا الكتاب. وهكذا يقال تماماً بالنسبة لما ينسب لأبى طالب (عليه السلام)، لا سيما وأنه هو نفسه يُقرِّض النبى بذلك التقريض العظيم المتقدم. ولعل الأصح هو أن القائل لـذلك هو نساء قريش، كما سيأتى حين الحديث عن عدم صحة ما يقال من زواجها من رجلين قبله (صلى الله عليه وآله وسلم). وهكذا يقال تماماً بالنسبة لما يقال: من أن عمها كان يأنف من أن (١). هذا ما ذكره المحقق البحاثة السيد مهدى الروحانى حفظه الله.يزوجها من محمد، يتيم أبى طالب (١)؛ فاحتالت هى عليه حتى سقته الخمر، فزوجها فى حال سكره؛ فلما أفاق، ووجد نفسه أمام الأمر الواقع لم يجد بدأً من القبول. وكذا قولهم: إنه (صلى الله عليه وآله وسلم) قد دخل على خديجة قبل التزويج، فأخذت بيده فضمتها إلى صدرها (٢).إلى غير ذلك من كلام عجيب وغريب، يتناقض تماماً مع كل أخلاق وسجايا النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) وسيرته، فإن كل ذلك كذب، ليس الهدف منه إلا الحط من كرامة النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) وتنقصه من قبل أعداء الإسلام، ومصائد الشيطان، نعوذ بالله من الخذلان.

هل تزوج خديجة طمعا فى مالها؟!

هذا، وقد جاء فى كلمات بعض المتهمين على الإسلام كلام باطل، تكذبه كل الشواهد التاريخية، وهو أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) إنما تزوج خديجة طمعا فى مالها (٣).ولسنا نريد الإسهاب فى الإجابة على هذا الهذيان، فإن حياة النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) من بدايتها إلى نهايتها لخير شاهدٍ على أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) ما كان يقيم للمال وزناً. وقد انفقت خديجة سلام الله عليها كل أموالها طائعة راغبة، ليس على النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) وملذاته، وإنما على الدعوة إلى (١). السيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٨ وتاريخ الإسلام (السيرة النبوية) ص ۶۵ ط دار الكتاب العربى، ومسند أحمد ج ١ ص ٣١٢ ومجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٢٠.(٢). السيرة الحلبية ج ١ ص ١۴٠.(٣). النبوة، تأليف الشيخ محمد حسن آل ياسين ص ۶٣.الإسلام، وفى سبيل هذا الدين. وأيضاً فإن خديجة هى التى عرضت نفسها على النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) (١) ولم يتقدم هو (صلى الله عليه وآله وسلم) بطلب يدها، ليقال: إنه إنما فعل ذلك طمعا فى مالها. ويرى الشيخ محمد حسن آل ياسين أن حبه (صلى الله عليه وآله وسلم) وتقديره لها فى أيام حياتها بل وبعد مماتها، حتى لقد كان ذلك منه يثير بعض زوجاته اللواتى ما رأين، ولا عشن مع خديجة، دليل واضح على بطلان هذا الزعم (٢).

خديجة مثل أعلى

وبالنسبة لعرض خديجة نفسها عليه (صلى الله عليه وآله وسلم) نقول: هكذا، تفعل الحرة العاقلة اللبيبة، فلا تغرها زبارج الدنيا وبهارجها، ولا تبحث عن اللذة لأجل اللذة، ولا عن المال والشهرة، وإنما تبحث عما يخدم هدفها الأسمى فى الحياة، فتفعل ـ كما فعلت خديجة ـ ترد زعماء قريش، أصحاب المال والجاه، والقدرة، والسلطان، وتبحث عن رجل فقير لا مال له، تبادر هى لعرض نفسها عليه؛ لأن كل ذلك لا يملأ عينها، لأنه كله ربما يكون سبباً فى تدمير الحياة والإنسان، وحتى الإنسانية جمعاء. وإنما هى تنظر فقط إلى الأخلاق الفاضلة، والسجايا الكريمة، وإلى الواقعية فى التعامل، والسمو فى الهدف.(١). البداية والنهاية ج ٢ ص ٢٩۴ والسيرة الحلبية ج ١ ص ١٣٧ والسيرة النبوية لابن هشام ج ١ ص ٢٠١/٢٠٠ وتاريخ الخميس ج ١ ص ٢۶۴.(٢). كتاب النبوة ص ۶٣.لأن كل ذلك هو الذى يسخر المال، والجاه، والقوة، وكل شىء لخدمة الإنسان والإنسانية، وتكاملها فى الدرجات العلى.

خديجة بين نساء قريش

وتجدر الإشارة هنا إلى أن عامة المؤرخين على اختلاف أذواقهم، ومشاربهم، ونحلهم، يقولون: إن خديجة كانت أجمل نساء قريش. كما أنه لا ريب فى أنها أفضل نسائه صلوات الله وسلامه عليها. ولعل ذلك يفسر لنا السبب فى غيرة بعض نساء النبى (صلى الله عليه

وآله وسلم) منها، حتى بعد وفاتها؛ بحيث كن يحاولن تنقصها، والإزراء عليها باستمرار، مع أنهن لم يدركنها فى بيت الزوجية أصلا. هذا، ولعل أم سلمة تأتى فى المرتبة الثانية بين أزواجه (صلى الله عليه وآله وسلم) بعد خديجة، فضلاً وإخلاصاً، وولاء، وحتى جمالاً، كما يظهر من كلام للإمام الباقر (عليه السلام). وعلى كل حال: فقد كانت ذوات الجمال والإخلاص من أزواجه (صلى الله عليه وآله وسلم) يواجهن الغيرة القاتلة، والتآمر المستمر من قبل البعض الآخر من نسائه (صلى الله عليه وآله وسلم)، ممن لم يكن لهن نصيب من جمال، ولا من التزام تام بالأدب النبوى الكريم. بل كن يؤذينه (صلى الله عليه وآله وسلم) بمواقفهن وتصرفاتهن (١).

هل تزوجت خديجة بأحد قبل النبى؟!

ثم إنه قد قيل: إنه (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يتزوج بكراً غير(١). سيأتى لذلك مزيد توضيح فى فصل: حتى بيعة العقبة، فى الجزء الثالث من هذا الكتاب.عائشة، وأما خديجة، فيقولون: إنها قد تزوجت قبله (صلى الله عليه وآله وسلم) برجلين، ولها منهما بعض الأولاد. وهما عتيق بن عائذ بن عبد الله المخزومى، وأبو هالة التميمى. أما نحن فنقول: إننا نشك فى دعواهم تلك، ونحتمل جداً أن يكون كثير مما يقال فى هذا الموضوع قد صنعته يد السياسة. ولا نريد أن نسهب فى الكلام عن اختلافهم فى اسم أبى هالة، هل هو النباش بن زرارة أو عكسه، أو هند، أو مالك، وهل هو صحابى أولاً. وهل تزوجته قبل عتيق. أو تزوجت عتيقاً قبله (١).ولا فى كون هند الذى ولدته خديجة هو ابن هذا الزوج أو ذاك، فإن كان ابن عتيق، فهو أنثى (٢) وإلا ـ فهو ذكر. وأنه هل قتل مع على فى حرب الجمل، أو مات بالطاعون بالبصرة (٣).لا، لا نريد أن نطيل بذلك، وإنما نكتفى بتسجيل الملاحظات التالية:أولاً: قال ابن شهر آشوب: (وروى أحمد البلاذرى، وأبو القاسم الكوفى فى كتابيهما، والمرتضى فى الشافى، وأبو جعفر فى التلخيص: أن النبى)صلى الله عليه وآله وسلم(تزوج بها، وكانت عذراء. يؤكد ذلك ما ذكر فى كتابى الأنوار والبدع: أن رقية وزينب كانتا (١). راجع الأوائل ج ١ هامش ص ١٥٩.(٢). راجع: الأوائل ج ١ ص ١٥٩ وقال: إن هنداً هذه قد تزوجت من صيفى بن عائذ فولدت محمد بن صيفى.(٣). للاطلاع على هذه الاختلافات وغيرها راجع المصادر التالية، وقارن بينها: الإصابة ج ٣ ص ٦١١/٦١٢، ونسب قريش لمصعب الزبيرى ص ٢٢، والسيرة الحلبية ج ١ ص ١٤٠، وقاموس الرجال ج ١٠ ص ٤٣١، ونقل عن البلاذرى وأسد الغابة ج ٥ ص ١٢/١٣ و ٧١، وغير ذلك..ابنتى هالة أخت خديجة (١). وثانياً: قال أبو القاسم الكوفى: (إن الإجماع من الخاص والعام، من أهل الانال)الآثار ظ(ونقلة الأخبار، على أنه لم يبق من أشراف قريش، ومن ساداتهم وذوى النجدة منهم، إلا ـ من خطب خديجة، ورام تزويجها، فامتنعت على جميعهم من ذلك؛ فلما تزوجها رسول الله)صلى الله عليه وآله وسلم(غضب عليها نساء قريش وهجرنها، وقلن لها: خطبك أشراف قريش وأمراؤهم فلم تتزوجى أحداً منهم، وتزوجت محمداً يتيم أبى طالب، فقيراً، لا ـ مال له؟! فكيف يجوز فى نظر أهل الفهم أن تكون خديجة، يتزوجها أعرابى من تميم، وتمتنع من سادات قريش، وأشرافها على ما وصفناه؟! ألا يعلم ذوو التمييز والنظر: أنه من أبين المحال، وأفظع المقال؟!) (٢).وأما الرد على ذلك بأنه لا يمكن أن تبقى امرأة شريفة وجميلة هذه المدة الطويلة بلا زواج. فليس على ما يرام، لأن ذلك لا يبرر رفضها لعظماء قريش وقبولها بأعرابى من بنى تميم. وأما كيف يتركها أبوها أو وليها بلا تزويج. فقد قلنا: إن أباها قد قتل فى حرب الفجار، وأما وليها، فلم يكن له سلطة الأب ليجبرها على الزواج ممن أراد. وبقاء المرأة الشريفة والجميلة مدة بلا زواج ليس بعزيز. إذا كانت تصبر إلى أن تجد الرجل الفاضل الكامل، الذى كان يعز وجوده فى تلك الفترة.(١). مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ١٥٩، والبحار: ورجال المامقانى، وقاموس الرجال كلهم عن المناقب.(٢). الاستغاثة ج ١ ص ٧٠.وثالثاً: كيف لم يعيرها زعماء قريش الذين خطبوها فردتهم، بزواجها من أعرابى بوّال على عقبيه؟!ورابعاً: لقد ذكروا: أن أول شهيد فى الإسلام ابن لخديجة رحمها الله، اسمه الحارث بن أبى هالة، استشهد حينما جهر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بالدعوة (١).ونقول: إن ذلك لا يمكن قبوله، حيث قد روى بسند صحيح عندهم، عن قتادة: أن أول شهيد فى الإسلام هو سمية والدة عمار (٢)، وكذا روى عن مجاهد (٣).وعن ابن عباس: (قتل أبو عمار وأم عمار، وهما أول قتيلين قتلا من المسلمين) (۴).إلا أن يدعى: أن سمية كانت أول

من استشهد من النساء، والحارث كان أول من استشهد من الرجال. ولكنه احتمال بعيد، ومخالف لظاهر كلماتهم، لا سيما وأن كلمة شهيد تطلق على الذكر والأنثى بلفظ واحد، مثل قتيل وجريح. فإن معنى كلمة: (شهيد): شخص، أو ذات ثبتت لها صفة الشهادة، لأن المشتقات تدل على ذات ثبت لها وصف ما؛ فكلمة تقى معناها: شخص له التقوى، وقائم أيضاً كذلك. وكلمة شخص أو ذات أو نحوها تصدق على الرجل على حدة،(۱). الأوائل لأبى هلال العسكرى ج ۱ ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲ والإصابة ج ۱ ص ۲۹۳ عنه وعن ابن الكلبى وابن حزم ومحاضرة الأوائل ص ۴۶.(۲). الإصابة ج ۴ ص ۳۳۵ وطبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۹۳ ط ليدن.(۳). الاستيعاب هامش الإصابة ج ۴ ص ۳۳۱.(۴). صفين للمنقرى ص ۳۲۵.وعلى المرأة كذلك، وعلى كليهما معا. وعلى هذا الأساس نفسر كلمة: طلب العلم فريضة على كل مسلم، بحيث يشمل الرجل والمرأة معا. أما إذا كان المشتق فيه (أل) الموصولية، مثل القائم والمتقى، فإن الأمر يصبح أوضح وأجلى، وذلك لأن (أل) بمنزلة (الذى) فالقائم معناه الشخص الذى له القيام. فيصح أن يراد بها الرجل، والمرأة، وهما معا أيضاً. وعلى هذا الأساس جرت التعابير القرآنية، مثل: المتقين، المؤمنين الشاكرين إلخ.. فإنها تشمل الرجل والمرأة على حد سواء. وذلك واضح لا يخفى. فتلخص مما تقدم: أن هذا النص لا يدل على وجود ابن لخديجة، ما دام أنه قد ثبت حصول الكذب فى جزء منه. ولعل هذا الكذب قد جاء لأجل الإيحاء بطريق غير مباشر بأن لخديجة ولداً من النبى (صلى الله عليه وآله وسلم)، وأن ذلك غير قابل للنقاش ـ ولكن ـ قد قيل: لا حافظة لكذوب.وخامساً: لقد روى أنه كانت لخديجة أخت اسمها هالة (۱)، تزوجها رجل مخزومى، فولدت له بنتاً اسمها هالة، ثم خلف عليها ـ أى على هالة الأولى ـ رجل تميمى يقال له: أبو هند؛ فأولدها ولداً اسمه هند. وكان لهذا التميمى امرأة أخرى قد ولدت له زينب ورقية، فماتت، ومات التميمى، فلحق ولده هند بقومه، وبقيت هالة أخت خديجة والطفلتان اللتان من التميمى وزوجته الأخرى؛ فضمتهم خديجة إليها، وبعد أن تزوجت بالرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) ماتت هالة، فبقيت الطفلتان فى حجر خديجة والرسول (صلى الله عليه وآله وسلم).(۱). لها ذكر فى كتب الأنساب، فراجع على سبيل المثال: نسب قريش لمصعب الزبيرى.وكان العرب يزعمون: أن الربيبة بنت، ولأجل ذلك نسبتا إليه (صلى الله عليه وآله وسلم)، مع أنهما ابنتا أبى هند زوج أختها وكذلك كان الحال بالنسبة لهند نفسه (۱).ولربما يمكن تأييد هذه الروايات بما ورد من الاختلاف فى اسم والد هند، فلتراجع المصادر التى ذكرناها ثمة.

زوجتا عثمان، هل هما بنات النبى؟!

وإننا بالإضافة إلى ما قدمناه آنفاً عن الاستغاثة نذكر:أولاً: أن مما يدل على عدم كون زوجتى عثمان بنات له (صلى الله عليه وآله وسلم) ـ عدا عن كون بعض الأقوال تنافى ذلك ـ ما ذكره المقدسى، عن سعيد بن أبى عروة، عن قتادة، قال: ولدت خديجة لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): عبد مناف فى الجاهلية، وولدت له فى الإسلام غلامين، وأربع بنات: القاسم، وبه كان يكنى: أبا القاسم؛ فعاش حتى مشى، ثم مات، و عبد الله، مات صغيراً. وأم كلثوم. وزينب. ورقية. وفاطمة (۲).وقال القسطلانى بعد كلام له: (وقيل: ولد له ولد قبل المبعث، يقال له: عبد مناف، فيكونون على هذا اثنى عشر، وكلهم سوى هذا ولد فى الإسلام بعد المبعث) (۳).كما أن بعضهم ينص على أنه قد صح عنده: أن رقية كانت أصغر(۱). راجع: الاستغاثة ج ۱ ص ۶۸ ـ ۶۹، ورسالة حول بنات النبى صلى الله عليه و آله و سلم مطبوعة ط حجرية فى آخر مكارم الأخلاق ص ۶.(۲). البدء والتاريخ ج ۵ ص ۱۶ وج ۴ ص ۱۳۹.(۳). المواهب اللدنية ج ۱ ص ۱۹۶.من الكل حتى من فاطمة عليها السلام (۱).وبعد هذا، فكيف نصدق قول من يقول: إنهما تزوجتا فى الجاهلية من ابنى أبى لهب، ثم جاء الإسلام ففارقاهما. يقول المقدسى: (فزوج رسول الله رقية عثمان بن عفان، وهاجرت معه فى الهجرتين إلى الحبشة، وأسقطت فى الهجرة الأولى علقة فى السفينة) (۲).نعم، كيف نصدق هذا، ونحن نعلم: أن الهجرة الأولى إلى الحبشة كانت بعد البعثة بخمس سنين، فكيف تكون رقية قد تزوجت قبل البعثة بابن أبى لهب، ثم فارقها ليتزوجها عثمان، ثم تحمل منه قبل الهجرة إلى الحبشة، وهى إنما ولدت بعد البعثة؟! إن ذلك لعجيب!! وعجيب حقا!!.وثانياً: لقد ذكرت بعض الروايات: أن أبا

لهب قـد أمر ولـديه بطلاق رقيـة وأم كلثوم بعد نزول سورة (تبت يدا أبى لهب) (۳).مع أنهم يقولون: إن هـذه السورة قد نزلت حينما كان النبى والمسلمون محصورين فى الشعب (۴).وقد كان ذلك بعد الهجرة الأولى إلى الحبشة.(۱). راجع: الإصابة ج ۴ ص ۳۰۴ عن الجرجانى، والاستيعاب بهامش الإصابة ج ۴ ص ۲۹۹، ۲۸۲. وفى ص ۲۸۱ عن الزبير بن بكار؛ أن عبد الله، ثم أم كلثوم، ثم فاطمة، ثم رقيـة كلهم ولـدوا بعـد الإسـلام، وكذا فى البداية والنهاية ج ۲ ص ۲۹۴. ونسب قريش صـفحة ۲۱.(۲). البـدء والتاريخ ج ۵ ص ۱۷ وتهـذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۸.(۳). نسب قريش لمصـعب الزبيرى ص ۲۲ وتهـذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۳ و ۲۹۸ وأسد الغابة ج ۵ ص ۴۵۶ والاستيعاب)مطبوع بهامش الإصابة(ج ۴ ص ۲۹۹ والدر المنثور ج ۶ ص ۴۰۹ عن الطبرانى.(۴). الدر المنثور ج ۶ ص۴۰۸ عن أبى نعيم فى الـدلائل.وثالثاً: لقد روى: أن خديجة ولدت للنبى عبد الله، ثم أبطأ عليها الولد، فبينما رسول الله (صـلى الله عليه وآله وسـلم) يكلم رجلاً والعـاص بن وائـل ينظر إليه، إذ مر رجـل فسأل العاص عن النبى (صـلى الله عليه وآله وسـلم) وقال: من هـذا؟ قال: هذا الأبتر. فأنزل الله: (إن شانئك هو الأبتر) (۱).فظاهر الروايـة: أنها حين ولـدت عبد الله لم تكن قد ولدت غيره، أو أن من ولـدتهم ماتوا جميعاً حتى لم يعـد للنبى أولاد أصـلا. مع أن رقيـة كانت عنـد عثمان قبل ولادة فاطمـة، فلا يصـح وصف العاص للنبى (صـلى الله عليه وآله وسـلم) بالأبتر فتنزل الآيـة. إلا أن يقال: إن العرب لم تكن تهتم بالبنات، بل الميزان عندهم هو خصوص الذكور، ولأجل ذلك وصـفه العاص بالأبتر.ورابعاً: قد تقدم أن هناك من يقول: إن خديجة إنما تزوجت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قبـل البعثـة بعشـر أو بثلاث، أو بخمس سـنوات، فكيف تكون رقيـة وزينب قـد ولـدتا من خديجـة، وتزوجتا قبل البعثـة؟!.وخامساً: أن الدولابى يقول: إن عثمان كان قد تزوج رقية فى الجاهلية (۲).وذلك كله يؤكد ويؤيد: أن رقية التى تزوجها عثمان هى غير رقية التى يدعى أنها بنت الرسول (صـلى الله عليه وآله وسلم)، والتى يقال:(۱). راجع تهذيب تاريخ دمشق ج ۱ ص ۲۹۴ والدر المنثور ج ۶ ص ۴۰۴.(۲). راجع: المواهب اللدنيـة ج ۱ ص ۱۹۷.إنها ولـدت بعـد البعثـة، وأن التى تزوجها عثمان هى ربيبة النبى (صـلى الله عليه وآله وسـلم)، لا ـ ابنته. وقـد كـانت العرب تطلق على ربيبـة الرجـل أنها ابنته كما قلنا، وكـذلك يقال بالنسبـة لأم كلثوم، لأن الفرض أنها قد ولدت بعد البعثة أيضاً.

هل زينب بنت الرسول أم ربيبته؟

وأما عن زينب فلا نسـتطيع أن نطمئن إلى أنها كانت بنت رسول الله (صـلى الله عليه وآله وسـلم) أيضاً،لأننا بالإضافـة إلى أن ما قدمناه آنفاً حول زوجتى عثمان، كله بعينه جارٍ هنا إذا كان أبو العاص بن الربيع قـد تزوجها قبل البعثة ـ نشـير إلى ما يلى:۱ ـ قال مغلطاى عن خديجـة: (ثم خلف عليها أبو هالـة النباش بن زرارة فولدت له هنداً، والحرث، وزينب، وكانت تكنى أم هند، وتدعى الطاهرة) (۱).۲ ـ وعن عمرو بن دينار: أن حسن بن محمـد بن على أخبره: أن أبا العاص بن الربيع بن عبـد العزى بن عبـد شـمس بن عبـد مناف، وكان زوجـاً لبنـت خديجـة فجىء بـه للنبـى (صـلى الله عليـه وآلـه وسـلم) فى قـدّ، فحلّتـه زينب بنت النـبى (صـلى الله عليه وآله وسـلم) إلخ (۲).فالتعبير أولاً ببنت خديجة يشير أنها لم تكن ابنته (صلى الله عليه وآله وسلم) وإن كان عاد فذكر أنها بنت النبى؛ فلا يبعد أنه يريد بنوتها له بالتربيـة، وإلا فلماذا خصـها أولاً بأنها بنت خديجـة؟! فنسـبتها إلى خديجـة أولاً يكون قرينة على إرادة بنوتها للنبى (صـلى الله عليه وآله وسلم) بالتربية.(۱). سـيرة مغلطاى ص ۱۲.(۲). المصـنف للحافظ عبد الرزاق ج ۵ ص ۲۲۴. ۳ ـ ويذكر الشـيخ محمد حسن آل ياسـين عن زينب أن: بعض المصادر تقول: إنها ولدت وعمره (صلى الله عليه وآله وسلم) ثلاثين سنة (۱)، وتزوجها أبو العاص بن الربيع قبل البعثـة، وولـدت له علياً مات صـغيراً، وأمامـة، أسـلمت حين أسـلمت أمها أول البعثة النبوية (۲). وذلـك غير معقول، فإنه لا يمكن لبنت فى العاشـرة أن تتزوج، ويولـد لها بنت، وتكبر تلك البنت حتى تسـلم مع أمها فى أول البعثـة؛ وهذا حيث لا تزال أمها فى العاشرة من عمرها (۳). ولكن كلام هذا الباحث غير متين، لأن المقصود بالتى أسـلمت هى وأمها هو زينب وخديجة، وليس المقصود هو أمامـة وزينب وذلك ظاهر لا يخفى. وبالنسـبة لأم كلثوم فإن الروايات تـذكر: أن علياً حين هاجر اصـطحب معه خصوص الفواطم،

وأم أيمن، وجماعة من ضعفاء المؤمنين (۴). وليست أم كلثوم بينهم؛ فهل هاجرت قبل ذلك، أو بعده وحدها؟ وكيف لم يصطحبها على (عليه السلام) معه ليحميها من كيد قريش؟ ولماذا؟ ولماذا؟!. وبعد ما تقدم نستطيع أن نقول: إننا لا يمكن أن نطمئن بشكل نهائى إلى ما يقال: من أن عثمان قد تزوج ابنتى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) للاحتمال القوى بأن تكونا ربيبتيه. وكذا بالنسبة لزينب زوجة أبى العاص.(۱). أسد الغابة ج ۵ ص ۴۶۷، ونهاية الإرب ج ۱۸ ص ۲۱۱، والاستيعاب هامش الإصابة ج ۴ ص ۳۱۱. (۲). راجع: كتاب النبوة هامش ص ۶۵. (۳). راجع هامش كتاب النبوة للشيخ محمد حسن آل ياسين ص ۶۵.

(۴). سيرة المصطفى ص ۲۵۹. والسيرة الحلبية ج ۲ ص ۵۳. وعلى هذا فيصح أن يقال: لمن تزوج ربيبة لشخصٍ: أن ذلك الشخص قد صاهره، ونال درجة من القرب منه، وعلى هذا فلا منافاة بين ما ذكرنا، وبين قول أمير المؤمنين (عليه السلام) لعثمان: (وقد نلت من صهره ما لم ينالا) (۱). لكن يبقى: أن ذلك الصهر هل قام بواجباته تجاه ذلك الذى أكرمه بتزويج ربيبتيه له؟! فهذا بحث آخر، وله مجال آخر، وستأتى بعض الإشارات لما كان من عثمان فى حق زوجتيه ربيبتى النبى الأكرم (صلى الله عليه وآله وسلم). ومهما يكن من أمر فقد طبع لنا كتاب باسم بنات النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) أم ربائبه، فليرجع إليه من أراد التفصيل.

منافسون لعلى

ولعل إصرار الآخرين على بنوتهن له (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإرسالهم له إرسال المسلمات، يهدف إلى إيجاد منافسين لعلى فى فضائله الخارجية، ولذلك أطلقوا على عثمان لقب (ذى النورين)!! هذا، مع العلم بأن سيرته لم تكن مع هاتين البنتين على ما يرام، كما سوف نشير إليه حين الحديث عن وفاتهما فى الجزء الرابع من هذا الكتاب إن شاء الله تعالى.ويلاحظ أيضاً: روايتهم الموضوعة حول زواج على ببنت أبى جهل، والتى مدح فيها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مصاهرة أبى (۱). نهج البلاغة ج ۲ ص ۸۵ وأنساب الأشراف ج ۵ ص ۶۰ والعقد الفريد ج ۳ ص ۳۷۶ والجمل ص ۱۰۰ عن المدائنى والغدير ج ۹ ص ۷۴. عن بعض من تقدم وعن تاريخ الأمم والملوك ج ۵ ص ۹۶ وعن الكامل فى التاريخ ج ۳ ص ۶۳ وعن البداية والنهاية ج ۷ ص ۱۶۸. العاص له (صلى الله عليه وآله وسلم)، تعريضاً بعلى (عليه السلام) حيث كان فى مقام تحذيره، والإزراء عليه. وسيأتى أيضاً فى الجزء الرابع من هذا الكتاب بعض الكلام عن هذا الموضوع إن شاء الله تعالى.

حياة الصديقة فاطمة دراسة و تحليل

من الولادة إلى الهجرة

عاشت فاطمة الزهراء مع أمّها خديجة بنت خويلد- حسب ما قيل- خمس سنوات، و المؤرّخون و إن لم يكتبوا لنا بوضوح عن تلك الأيام و السنوات، ولكن لا شكّ أنّها قضت مع أمّها فى تلك الأيام العسيرة و الصعبة من أذى المشركين لرسول‌الله صلى اللّه عليه و آله و لسائر المسلمين بشتّى أنواعه.

حديث سلمى أو أسماء مع خديجة

و لم يسجّل لنا التأريخ إلّا ما ورد عن أسماء بنت عميس (۱) تبيّن حال خديجة حالة الاحتضار و شدّة غمّها على فاطمة صلوات الله عليها و خوفها عليها من أنها حديثة عهد بصبا، و خوفها من أن لا يكون لها من يتولّى أمرها ليلة زفافها؛ و ما ورد أيضاً من وصايا حالة الاحتضار و وصيّتها بفاطمة، و إليك ماورد فى هذا الصدد:

«لمّا مرضت خديجة المرضة التى توّفيت فيها حضرتها اسماء بنت عميس، قالت أسماء: حضرتُ وفاة خديجة فبكت فقلت: أتبكين و

أنت سيّدة نساء العالمين و أنت زوجة النبيّ صلى اللَّه عليه و آله مبشّرة على لسانه الجنّة؟ فقالت: ما لهذا بكيت و لكن المرأة ليلة زفافها لابدّ لها من امرأة تفضى إليها بسرّها و تستعين بها على حوائجها و فاطمة حديثة عهد بصبا(۱). قلت: والظاهر أنّه حصل اشتباه فى الاسم بين سلمى و أسماء، فأسماء بنت عميس لم تكن فى تلك الأيام فى مكّة و إنّما كانت مع زوجها جعفر بن أبى‌طالب فى الحبشة. و أخاف أن لا يكون لها من يتولّى أمرها، فقلت: يا سيّدتى لك عهد الله إن بقيت إلى ذلك الوقت أن أقوم مقامك فى هذا الأمر، فلما كانت ليلة زفاف فاطمة جاء النبى صلى اللَّه عليه و آله و أمر النساء فخرجن قالت أسماء: فبقيت أنا فلمّا رأى رسول‌الله سوادى قال: «مَن أنت» فقلت: أسماء بنت عميس. فقال: «ألم آمرک أن تخرجى» فقلت بلى يا رسول‌الله فداک أبى و أمى و ما قصدت خلافك و لكنّى أعطيت خديجة عهداً هكذا. فبكى رسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله و قال: «بالله لهذا وقفت» فقلت: نعم والله فدعا لى. (۱).

وصايا خديجة لرسول‌الله فى حقّ فاطمة

و لمّا اشتدّ مرضها قالت: يا رسول‌الله اسمع وصاياى أولاً، فإنّى قاصرة فى حقّك فاعفنى يا رسول‌الله، قال رسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله: «حاشا و كلّا ما رأيت منك تقصيراً فقد بلغت جهدك، و تعبت فى دارى غاية التعب، و لقد بذلت أموالك، و صرفت فى سبيل الله جميع مالك». قالت: يا رسول‌الله الوصية الثانية أُوصيك بهذه، و أشارت إلى فاطمة، فإنّها يتيمة غريبة من بعدى فلا يؤذيها أحد من نساء قريش، و لا يلطمنّ خدّها، و لا يصحن فى وجهها، و لا يرونها مكروهاً.و أمّا الوصيّة الثالثة: فإنّى أقولها لابنتى فاطمة و هى تقول لك فإنى مستحية منك يا رسول‌الله، فقام النبى و خرج من الحجرة فدعت بفاطمة و قالت: «يا حبيبتى و قرة عينى قولى لأبيك: إنّ أمّى تقول: أنا خائفة من القبر أريد منك رداءك الذى تلبسه حين نزول الوحى تكفنّنى فيه»، فخرجت فاطمة و قالت لأبيها ما قالت أمّها خديجة، فقام النبىّ صلى اللَّه عليه و آله و سلّم الرداء إلى فاطمة، و جاءت به إلى أمّها، فسرّت به سروراً عظيماً. (۲).

موت خديجة و حزن فاطمة

بقيت السيّدة فاطمة الزهراء عليهاالسلام بعد أمّها مصابة بفقدها و حزينة على خلوّ مقامها، و اشتدّ حزنها أيضاً حينما رأت شدّة غمّ أبيها رسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله على خديجة بحيث بقى أيّاماً لا يخرج من البيت مغتمّاً بفقدها. و أمّا الحوادث التى وقعت بعد موت خديجة إلى (۱). شجرة طوبى، ج ۲، ص ۲۳۴.(۲). شجرة طوبى، ج ۲، ص ۲۳۴.هجرة فاطمة فهى:

حزن فاطمة على فقد خديجة

ففى تلك الأيّام التى كانت تبكى على أمّها سألت أباها رسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله عن مكان خديجة فنزل جبرئيل الأمين على النبى الكريم لتسلية فاطمة و إخباره عن مكانة خديجة.قال الصادق عليه‌السلام: «إنّ خديجة لمّا توفّيت جعلت فاطمة تلوذ برسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله و تدور حوله، و تسأله: يا أبتاه أين أمّى؟ فجعل النبى صلى اللَّه عليه و آله لا يجيبها فجعلت تدور و تسأله: يا أبتاه أين أمّى؟ و رسول‌الله لا يدرى ما يقول، فنزل جبرئيل فقال: إن ربّك يأمرك أن تقرأ على فاطمة السلام و تقول لها: إنّ أمّك فى بيت من قصب، كِعابه من ذهب و عَمدُه ياقوت أحمر، بين آسية امرأة فرعون و مريم بنت عمران، فقالت: إنّ الله هو السلام و منه السلام و إليه السلام». (۱).

الاستهانة برسول‌الله و دفاع فاطمة

بقيت فاطمة بنت رسول‌الله صلى اللَّه عليه و آله بعد أمّها ثلاث سنوات فى مكّة و هى تعانى أصعب المشاكل و أمرّها ممّا ترى ما

يصنع بأبيها من ظلم و أذى من قبل المشركين.روى عن عبدالله بن مسعود أنّه قال: بينا رسول‌الله صلى اللّٰه عليه و آله ذات يوم قائماً يصلّى بمكة و أناس من قريش فى حلقة فيهم أبوجهل بن هشام فقال: ما يمنع أحدكم أن يأتى الجزور التى نحرها آل فلان فيأخذ سلاها ثمّ يأتى به حتّى إذا سجد وضعه على ظهره، قال عبدالله: فانبعث أشقى القوم و أنا أنظر إليه فجاء به حتّى وضعه على ظهره، قال عبدالله: لو كانت لى يومئذٍ منعة لمنعته، و جاءت فاطمة رضوان الله عليها و هى يومئذٍ صبيّة حتّى أماطته عن ظهر أبيها ثمّ جاءت حتّى قامت على رؤوسهم فأوسعتهم شتماً، قال: فو الله لقد رأيت بعضهم يضحك حتّى أنّه ليطرح نفسه على صاحبه من الضحك، فلمّا سلّم النبىّ صلى اللّٰه عليه و آله أقبل على القوم فقال: «اللّهم عليك بفلان و فلان»، فلمّا رأوا النبىّ صلى اللّٰه عليه و آله قد دعا أسقط فى أيديهم. قال: فوالذى لا إله إلّا غيره، ما سمّى النبىّ صلى اللّٰه عليه و آله أحداً إلّا و قد رأيته(۱). الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۹.يوم بدر و قد اُخذ برجله يجرّ إلى القليب مقتولاً. (۱).و عن ابن‌عباس: أنّ قريشاً اجتمعوا فى الحجر فتعاقدوا باللات و العزّى و مناة لو رأينا محمداً لقمنا مقام رجل واحد و لنقتلنّه، فدخلت فاطمة على النبىّ صلى اللّٰه عليه و آله باكية و حكت مقالتهم فقال: يا بنيّة ادنى وضوء فتوضّأ و خرج إلى المسجد، فلما رأوه قالوا: ها هو ذا و خفضت رؤوسهم و سقطت أذقانهم فى صدورهم، فلم يصل إليه رجل منهم، فأخذ النبىّ صلى اللّٰه عليه و آله قبضته من التراب فحصبهم بها و قال: «شاهت الوجوه»، فما أصاب رجلاً ـ منهم إلّا قتل يوم بدر. (۲).(۱). أمالى السيد المرتضى، ج ۲، ص ۱۹؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۸؛ صحيح البخارى، ج ۱، ص ۶۹.(۲). مناقب آل أبى‌طالب، ج ۱، ص ۷۱، إنّها فاطمة، ص ۸۹.

سيد المرسلين (المجلد ۱) ؛جعفر سبحانى

هل عمل النبى أجيرا لخديجة

وهنا لا بدّ من التذكير بنقطة فى هذا المجال وهى:هل عمل النبىّ صلّى اللّه عليه وآله وسلّم أجيراً فى أموال خديجة، أم أنه قد عمل فى تجارتها بصورة اُخرى كالمضاربة، وذلك بأن تعاقد النبى مع خديجة على أن يتاجر بأموالها على أن يشاركها فى ارباح تلك التجارة؟انّ مكانة البيت الهاشمىّ، وإباء النبىّ الأكرم صلّى اللّه عليه وآله، ومناعة طبعه، كل تلك الاُمور والخصال توجب أن يكون عملُ النبىّ فى أموال خديجة قد تمّ بالصُورة الثانية (أى العمل فى تجارتها على نحو المضاربة لا الإجارة)، وتؤيّد هذا المطلب امور هى:أولاًـ انه لا ـ يوجد فى اقتراح أبى طالب أيّة اشارة ولا أى كلام عن الإجارة، بل قد تحاور أبو طالب مع إخوته (أعمام النبىّ) فى هذه المسألة من قبل وقال: «امضوا بنا إلى دار خديجة بنت خويلد حتى نسألها ان تعطى محمّداً مالاً يتجر به» (۲).(۱). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۲، السيرة الحلبية ج ۱ ص ۱۳۲ و۱۳۳، الكامل فى التاريخ: ج ۲ ص ۲۴.(۲). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۲.ثانياً: ان المؤرخ الأقدم المعروف باليعقوبى كتب تاريخه: ان النبى ما كان أجيراً لأحد قط (۱).ثالثاً: ان الجنابذى صرّح فى كتابه «معالم العترة» بأن «خديجة» كانت تضاربُ الرجال فى مالها، بشىء تجعله لهم منه (اى من ذلك المال او من ربحه) (۲).تهيّأت قافلة قريش التجارية للسفر الى الشام، وفيها أموال «خديجة» أيضاً، فى هذه الاثناء جعلت «خديجة» بعيراً قوياً وشيئاً من البضاعة الثمينة تحت تصرّف وكيلها (اى النبىّ صلّى اللّه عليه وآله) وامرت غلاميها (ميسرة وناصحاً) اللذين قررت ان يرافقاه صلّى اللّه عليه وآله، بان يمتثلاـ أوامره، ويطيعاه، ويتعاملا معه بأدب طوال تلك الرحلة، ولا يخالفاه فى شىء (۳).وأخيراً وصلت القافلة إلى مقصدها واستفاد الجميع فى هذه الرحلة التجارية أرباحاً، إلا أن النبىّ صلّى اللّه عليه وآله ربح اكثر من الجميع، كما أنه ابتاع أشياء من الشام لبيعها فى سوق «تهامة».ثم عادت تلك القافلة التجارية إلى «مكة» بعد ذلك المكسب الكبير، والحصول على الربح الوفير.ولقد تسنّى لفتى قريش «محمّد» أن يمرّ – للمرة الثانية فى هذه السفرة – على ديار عاد وثمود.وقد حمله الصمتُ الكبير الذى كان يخيّم على ديار واطلال تلك الجماعة العاصية المتمردة فى نقلة روحانية الى العوالم الاُخرى اكثر فاكثر، هذا مضافاً إلى أن هذه الرحلة جدّدت خواطره وذكرياته فى السفرة

الُاولى، فقـد تذكّر يوم طوى مع عمه «ابى طالب» هذه الصـحارى نفسـها وهذه القفار ذاتها، وما كان يحظى(۱). تاريخ اليعقوبى: ج ۲ ص ۲۱.(۲). بحـار الأنوار ج ۱۶ ص ۹ نقلاًـ عن معالم العترة.(۳). قالت خديجـة لهما: إعلما أننى قـد أرسـلتُ اليكما أميناً على أموالى وأنّه أمير قريش وسيّدها، فلا يدٌ على يده، فإن باع لا يُمنع وإن ترك لا يؤمر وليكُن كلامُكما له بلطف وأدب ولا يعلو كلامكما على كلامـه، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۹.فيها من عمه من الحـدب والعنايـة.وعنـدما اقتربت قافلـة قريش إلى «مكة»، وصارت عند مشارفها، التفت «ميسـرة» غلامُ خديجة، الى النبىّ صـلّى اللّه عليه وآله وقال: «يا محمَّد لقد ربحنا فى هذه السـفرة ببركتك ما لم نربح فى اربعين سنة، فاستقبل بخديجة وأبشرها بربحنا» فأخذ النبى باقتراح ميسرة، وسبق القافلة العائدة فى الدخول الى مكة، وتوجه نحو بيت «خديجة» بينمـا كـانت خديجـة جالسـة فى غرفتها، فلما رأت النبى مقبلًا عليها، نزلت من منظرتها وركضت نحوه واستقبلته، وأدخلته فى غرفتها، فخبّرها رسول اللّه صـلّى اللّه عليه وآله بما ربحوا، ببيان جميل، وكلام بليغ، فسـرت «خديجة» بذلك سروراً عظيماً، ثم قدم «ميسرة» فى الأـثر، ودخـل عليها، وأخبرها بكل ما رآه وشاهـد من النبىّ صـلّى اللّه عليه وآله فى تلك السـفرة من الكرامـة والخير، والخُلق العظيم، والخصال الكريمـة، ومن الُامور التى كانت برمتها تـدل على عظمـة شخصـيته صـلّى اللّه عليه وآله، وسـمو خصاله (۱)، ومن جملـة ما حـدثها به ميسـرة هو أنه لمـا وقع بين النبىّ صـلّى اللّه عليه وآله وبين رجـل تلاـح وجـدال فى بيع قـال له ذلك الرجل: إحلف باللات والعُزى، فقـال رسول اللّه صـلّى اللّه عليه وآله: مـا حلفتُ بهما قط، وإنى لأمرُّ فاعرضُ عنهما (۲).وحدثها أيضاً بأنه لما مرّ ببصـرى نزلا فى ظل شـجرة ليستريحا فقال راهبٌ كان يعيش هناك لما رأى النبىّ يستريح فى ظل تلك الشـجرة -: «ما نزل تحت هذه الشـجرة قط إلا نبىّ» سأل عن اسـمه، فأخبره ميسـرة باسـمه فقال: «هو نبىّ وهو آخر الأنبياء، إنه هو هو ومُنَزِّلِ الانجيل، وقـد قرأت عنه بشائر كثيرة» (۳).

(۱). الخرايج: ص ۱۸۶، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۵.(۲). الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۱۳۰ وفى بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۸: انه صلّى اللّه عليه وآله قـال: إليـك عنى ثكلتـك اُمّـك فمـا تكلّمت العربُ بكلمـة اثقل علىّ من هـذه الكلمـة.(۳). بحـار الأـنوار: ج ۱۶ ص ۱۸، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۱۳۰، الكامل لابن الأثير: ج ۲ ص ۲۴ و۲۵.

خديجة زوجة الرسول الاولى

حتى قبل ذلك اليوم لم تكن حالة النبىّ صـلّى اللّه عليه وآله الاقتصادية ووضـعه المالى يُحسدُ عليه، فقد كان بحاجة إلى مساعدة عمّه «أبى طالب» المالية، ولـم يكن شغله على النحو الذى يكفى لضمان نفقاته، من جانب، وتمكينه من اختيار زوجة وشريكة حياة وتكوين عائلـة، من جانب آخر.ولكن هـذه السـفرة إلى الشام وبخاصـة على نحو الوكالـة والمضاربـة فى أموال امرأة جليلـة، معروفـة فى قريش (أعنى خديجـة) ساعـدت والى حـدّ كبير على تثبيت وضـعه الاقتصادى وتقويـة بنيته الماليـة.ولقد اعجبت «خديجة» بعظمة فتى قريش وسـموّ أخلاقه، ومقـدرته التجاريـة حتى أنها أرادت أن تعطيه زيادة على ما تعاقدا عليه، تقـديراً له، واعجاباً به، ولكنه اكتفى بأخـذ ما تقرر فى البدايـة ثم توجه إلى بيت عمه «أبى طـالب» وقـدّم كل ما أخـذه من «خديجـة» الى عمه «أبى طالب» ليوسّع به على أهله.ففرح «أبو طالب» بما عاين من ابن اخيه، وبقيـة أبيه «عبـد المطلب»، وأخيه «عبد اللّه» وأغرورقت عيناه بالدموع، وسرّ بما حقق من نجاح وما حصل عليه من ربح من تلك التجارة سـروراً كبيراً، واسـتعدّ أن يعطيه بعيرين يسافر عليهما ويتاجر، وراحلتين يُصـلح بهما شأنه، ليتسنى له بأن يحصل على ثروة ومال يعطيه لعمه ليختار له زوجة.فى مثل هذه الظروف بالذات عزم رسول اللّه صـلّى اللّه عليه وآله عزماً قاطعاً على أن يتخـذ لنفسه شـريكة حياة ويكوّن اُسـرة، ولكن كيف وقع الاختيار على «خديجـة» التى سبق لها أن رفضت كل طلبات الزواج التى تقـدم بهـا كبار الاثرياء والشخصـيات القرشـية مثل «عقبـة بن أبى معيط»، و«أبى جهل» و«أبى سـفيان» للزواج بها؟؟!، وماذا كانت العلل التى جمعت هذين الشخصين غير المشابهين، من حيث مستوى الحياة، والثراء؟ وكيف ظهرت تلك الرابطة القوية، وتلك العلاقة المعنويّة العميقة، والاُلفة والمحبة بينهما إلى درجة أنَّ«خديجة» سـلام اللّه عليها وهبت كل ثروتها للنبىّ صلّى اللّه عليه وآله لينفقها فى

نشـر الإسـلام، وإعلاء كلمـة الحق، وإرساء قواعـد التوحيـد، وبث الـدين الجديـد، وأصـبحت تلك الـدار المفخمـة التى كانت تزينها الكراسى المرصّعة، والستر المطرّزة، المصنوعة من أغلى الأقمشة الهندية، والإيرانية، ملجأ للمسلمين، وملتقى لانصار الرسالة؟!!لا بدَّ من البحث عن جـذور هذه الحوادث فى تاريخ حياة «خديجة» نفسـها، فان من المسلّم والبديهىّ أن هذا النوع من الفداء، والتفانى والإيثار لم يكن ثابتاً ليتحقق ما لم يكن لها جـذور معنويـة وطاهرة.إن صـفحات التاريخ لتشـهد بأنّ هذا الزواج كان ناشـئاً من إيمان «خديجة» بتقوى عزيز قريش وفتاهـا الامين «محمّـد» وطهره، وحبها الشديـد لعفته وكرم أخلاقه، ولهـذا قال النبىّ الاكرم صـلّى اللّه عليه وآله فى حقها:«أفضل نساء الجنـة أربع: خديجة...» (١).إنهـا أول إمرأة آمنت برسول اللّه صـلّى اللّه عليه وآله.فقـد قـال على أمير المؤمنين عليه السّـلام فى خطبته التى يشير فيها إلى غربة الإسلام فى مبدأ البعثة النبوية الشريفة:«لم يجمع بيتٌ واحِدٌ يومئذٍ فى الإسلام غير رسُول اللّه وخديجة وأنا ثالِثُهما» (٢).ويكتب «إبن الأثير» قائلًا: إنّ عفيفاً الكنـدى كان إمرأ تاجراً قدم مكة أيام الحج فرأى رجلًا قام تجاه الكعبة يصلّى ثم خرجت امرأةٌ تصلّى معه، ثم خرج غلامٌ فقام يصلى معه، فمضـى يسأل العباس عمَّ النبىّ عن هؤلاء، وعن هـذا الدين، فقال العباس:(١). خصال الصدوق: ج ١ ص ٩۶ وغيره.(٢). الكامل: ج ٢ ص ٣٧، شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد المعتزلى الشافعى: ج ١٣ ص ١٩٧ – ٢٠١.هذا محمّد بن عبد اللّه ابن أخى زعم أن اللّه ارسله، وهذه امرأته خديجة آمنت به، وهذا الغلام على بن أبى طالب آمن به، وأيمُ اللّه ما أعلم على ظهر الأرض أحـداً على هـذا الـدين إلا هؤلاء الثلاثة (١).وينبغى هنا أن نعطى لمحـة عن مكانة خديجة فى الإسلام تكميلًا لهذه الدراسة.

خديجة فى أحاديث الرسول

لقد اكتسبَت «خديجةُ» بفضل إيمانها العميق بالرسالة المحمدية، وتفانيها فى سبيل الاسلام، وبسبب حرصها العجيب على حياة صاحب الرسالة وسلامته، وعملها المخلص على انجاح مهمته، ومشاركتها الفعّالة، فى دفع عجلة الدعوة الى الامام، ومشاطرتها للنبى فى اكثر ما تحمله من محن واذى بصبر واسـتقامة وحب ورغبة.لقد اكتسبت خديجة بفضل كل هذا وغيره مكانة سامية فى الإسلام، حتى ان النبىّ ذكرهـا فى أحاديث كثيرة وأشاد بفضـلها، ومكانتها وشـرفها على غيرها من النساء المسـلمات المؤمنات، وذلك ولا شك ينطوى على اكثر من هـدف.فمن جملة الأهداف التى ربما توخاها النبىّ صـلّى اللّه عليه وآله من الاشادة بخديجة سـلام اللّه عليها الفات نظر المرأة المسلمة الى القدوة التى ينبغى أن تقتدى بها فى حياتها وسلوكها فى جميع المجالات والأبعاد، والظروف، والحالات.هذا مضافاً إلى ما يمكن أن تقـدمه المرأة وهى نصف المجتمع (إن لم تكن اكثره أحيانـاً) من دعم جـدّى للرسالـة، ماديـاً كان أو معنوياً.وفيما يلى نأتى ببعض الأحاديث الشريفة التى تعكس مكانة خديجة، ومقامها، ومدى إسهامها فى نصرة الإسلام ودعم دعوته، وإرساء قواعده.١ – عن أبى زرعـة عـن ابى هريرة يقـول قـال رسـول اللّـه صـلّى اللّه عليه (وآله):(١). شـرح نهـج البلاغـة لاـبن أبى الحديـد: ج ١٣ ص ٢٢۵ و٢٢۶.«أتانى جبرئيل عليه السّـلام فقال يا رسول اللّه هذه خديجة قد أتتك ومعها آنية فيها ادام أو طعام أو شراب، فاذا هى أتتك فاقرأ عليها السّـلام من ربّها ومنّى، وبشِّرها ببيتٍ فى الجنة من قصب لا صخب فيه ولا نصبِ» (١).٢ – عن عائشة قالت: ما غِرتُ على امرأة ما غِرتُ على خديجة، ولقد هلكت قبل أن يتزوجنى بثلاث سـنين، لما كنتُ اسـمعه يذكرها، ولقد أمره ربُه عزّ وجلّ ان يبشرها ببيت من قصب فى الجنـة، وإن كان ليذبح الشاة ثم يهديها الى خلائلها (اى خليلاتها وصديقاتها) (٢).٣ – وعن عائشة أيضاً قالت ما غِرت على نساء النبىّ صـلّى اللّه عليه (وآله) وسـلّم إلا على خديجـة، وانى لم أدركها، (قالت): وكان رسول اللّه صـلّى اللّه عليه (وآله) وسـلّم إذا ذبح الشاة فيقول: أرسـلوا بها الى اصدقاء خديجة قالت: «أى عائشة» فاغضـبتُه يوماً فقلت: خديجة!! فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم: «انى قد رزقت حبّها» (٣).۴ – ومن هذا القبيل ما كان يقوم به رسول اللّه صـلّى اللّه عليه وآله مع صاحبات خديجة من الاحترام لهن والاحتفال بهنّ:فقـد وقف صـلّى اللّه عليه وآله وسـلّم على عجوز فجعل يسألها، ويتحفاها، وقال:«ان حسن العهـد من الايمان، انها كانت تأتينا أيام خديجة» (۴).۵ – وروى عن انس قـال كان النبىّ صـلّى اللّه عليه (وآله) إذا أُتى بهديـة قال: «إذهبوا بها إلى بيت فلانة

فانها كانت صديقة لخديجة إنها كانت تحب خديجة» (۵).(۱). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳، مستدرك الحاكم: ج ۳ ص ۱۸۴ و۱۸۵ بطرق متعددة صحيحة على شرط الشيخين.(۲). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۴، ومثلها فى صحيح البخارى: ج ۵ ص ۳۸ و۳۹.(۳). صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۴، ومثلها فى صحيح البخارى: ج ۵ ص ۳۸ و۳۹.(۴). شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد: ج ۱۸، ص ۱۰۸.(۵). سفينة البحار: ج ۱ ص ۳۸۰)خدج(.۶ – روى مجاهد عن الشعبى عن مسروق عن عائشة قالت: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه (وآله) وسلّم لا يكاد يخرج من البيت حتى يذكر خديجة فيحسن الثناء عليها، فذكرها يوماً من الايام فادركتنى الغيرة فقلت: هل كانت إلا عجوزاً فقد أبدلك اللّه خيراً منها، فغضب حتى اهتز مقدَمُ شعره من الغضب، ثم قال: «لا واللّه ما أبدلنى اللّه خيراً منها، آمنت بى إذ كفر الناسُ، وصدّقتنى وكذّبنى الناسُ وواستنى فى مالها اذ حرمنى الناسُ ورزقنى اللّه منها أولاداً إذ حرمنى أولاد النساء» قالت عائشة فقلت فى نفسى: لا أذكرها بسيئةٍ ابداً (۱).۷ – عن يعلى بن المغيرة عن ابن ابى رواد قال: دخل رسولُ اللّه صلّى اللّه عليه (وآله) وسلّم على خديجة فى مرضها الذى ماتت فيه، فقال لها:«يا خديجة أتكرهين ما أرى منك، وقد يجعل اللّه فى الكُره خيراً كثيراً، أما علمت أن اللّه تعالى زوّجنى معك فى الجنة مريم بنت عمران، وكلثم اُخت موسى وآسية امرأة فرعون...» (۲).۸ – عن عكرمة عن ابن عباس قال خطّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله أربع خطط فى الأرض وقال: أتدرون ما هذا؟ قلنا: اللّه ورسولُه أعلم، فقال رسولُ اللّه صلّى اللّه عليه وآله: «أفضل نساء الجنة أربع: خديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمّد، ومريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون» (۳).۹ – عن أنس جاء جبرئيل الى النبيّ صلّى اللّه عليه (وآله) وعنده خديجة فقال: إن اللّه يقرئ خديجة السلام فقالت: إن اللّه هو السلام، وعليك السلام، ورحمة اللّه وبركاته (۴).۱۰ – عن أبى الحسن الأول (الكاظم) عليه السّلام قال قال رسول اللّه صلّى(۱). اسد الغابة: ج ۵ ص ۴۳۸، ورواها مسلم أيضاً: ج ۷ ص ۱۳۴، وكذا البخارى: ج ۵ ص ۳۹ وقد حذفا آخرها من: فغضب حتى.. الى آخر الرواية.(۲). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۳۴۷، وأُسد الغابة: ج ۵ ص ۴۳۹.(۳). الخصال للصدوق: ج ۱ ص ۹۶، كما فى بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲.(۴). المستدرك على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۱۶.اللّه عليه وآله: «إن اللّه اختار من النساء اربعاً: مريم وآسية وخديجة وفاطمة» (۱).۱۱ – عن ابى اليقظان عمران بن عبد اللّه عن ربيعة السعدى قال أتيت حذيفة بن اليمان وهو فى مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم فسمعتُه يقول: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم يقول:«خديجةُ بنتُ خويلد سابقةُ نساء العالمين إلى الايمان باللّه وبمحمد (صلّى اللّه عليه وآله)» (۲).۱۲ – عن عروة قال قالت عائشة لفاطمة رضى اللّه عنها بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه (وآله) وسلّم: ألا ابشرك أنى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه (وآله) يقول:«سيدات نساء أهل الجنة أربع: مريم بنت عمران، وفاطمة بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه (وآله) وسلّم، وخديجة بنت خويلد وآسية» (۳).۱۳ – عن أبى عبد اللّه (الصادق) عليه السّلام قال: دخل رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم منزله، فاذا عائشة مقبلة على فاطمة تصايحها وهى تقول: واللّه يا بنت خديجة، ما ترين إلاـ أن لأُمِكِ علينا فضلًا، وأىُ فضل كان لها علينا؟! ما هى إلا كبعضنا، فسمع صلّى اللّه عليه وآله مقالتها لفاطمة، فلما رأت فاطمة رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بكت، فقال: ما يبكيك يا بنت محمّد؟! قالت: ذكرت اُمّى فتنقصتها فبكيتُ، فغضب رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله، ثم قال:«مَه يا حميراء، فان اللّه تبارك وتعالى بارك فى الوَدُود الولود، وأن خديجة رحمها اللّه ولدت مِنّى طاهِراً، وهو عبدُ اللّه وهو المطهّر وولدت منّى القاسم، وفاطمة، ورقية، واُم كلثوم، وزينب، وأنت ممن أعقم اللّهُ رحمه فلم تلدى(۱). الخصال: ج ۱ ص ۹۶، كما فى البحار: ج ۱۶ ص ۲.(۲). المستدرك على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۴ – ۱۸۶ ووردت روايات بمضمون ذيل الحديث فى صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳.

(۳). المستدرك على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۸۴ – ۱۸۶ ووردت روايات بمضمون ذيل الحديث فى صحيح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۳.شيئاً»

(۱).أجل هذه هى «خديجة بنت خويلد» شرفٌ وعقلٌ، وحبٌ عميق لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله، ووفاء وإخلاص، وتضحية بالغالى والرخيص فى سبيل الإسلام الحنيف.هذه هى «خديجة» أول من آمنت باللّه ورسوله، وصدّقت محمّداً فيما جاء به عن ربه، من النساء، وآزره، فكان صلّى اللّه عليه وآله لا يسمع من المشركين شيئاً يكرهه من ردّ عليه، وتكذيب له الا فرّج اللّه عنه بخديجة التى كانت

تخفف عنه (۲)، وتهوّن عليه ما يلقى من قومه، بما تمنحه من لطفها، وعطفها، وعنايتها به صلّى اللّه عليه وآله، فى غاية الاخلاص والودّ والتفانى.ولهذا كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله يحبُّها حباً شديداً ويجلّها ويقدرها حق قدرها (۳)، ولم يفتأ يذكرها، ولم يتزوج عليها غيرها حتى رحلت وفاء لها، واحتراماً لشخصها ومشاعرها، وكان يغضب إذا ذكرها احدٌ بسوء، كيف وهى التى آمنت به اذ كفر به الناسُ، وصدّقته اذ كذّبه الناسُ، وواسته فى مالها اذ حرمهُ الناسُ.ولهذا أيضاً كانت وفاتها مصيبة عظيمة أحزنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم ودفعته إلى أن يسمّى ذلك العام الذى توفى فيه ناصراه وحامياه، ورفيقا آلامه (زوجته هذه: خديجة بنت خويلد وعمه المؤمن الصامد الصابر ابو طالب عليهما السّلام) بعام الحداد، او عام الحزن، (۴) وان يلزم بيته ويقلّ الخروج (۵).(۱). الخصال: ج ۲ ص ۳۷ و۳۸، كما فى بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۳.(۲). اعلام النساء لعمر رضا كحالة: ج ۱ ص ۳۲۸.(۳). اعلام النساء: ج ۱ ص ۳۳۰.(۴). تاريخ اليعقوبى: ج ۲ ص ۳۵، وقد روى عنه صلّى اللّه عليه وآله أنه قال بهذه المناسبة: «اجتمعت على هذه الأُمة مصيبتان لا ـ أدرى بأيهما أنا أشدّ جزعاً» المصدر نفسه، وراجع تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۳۰۱ نقلاً ـ عن سيرة مغلطاى.(۵). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۳۴۷، المواهب اللدنية حسب نقل تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۳۰۲ وفيه إضافة: ونالت قريش منه ما لم تكن تنال.وأن ينزل صلّى اللّه عليه وآله عند دفنها فى حفرتها، ويدخلها القبر بيده، فى الحجون (۱).عن ابن عباس فى حديث طويل فى زواج فاطمة الزهراء عليها السّلام بعلى عليه السّلام اجتمعت نساء رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله، وكان يومئذٍ فى بيت عائشة ليسألنّه أن يُدخل الزهراء على (علىّ) عليه السّلام فاحدقن به وقلن: فديناك بآبائنا وأُمهاتنا يا رسول اللّه قد اجتمعنا لأمر لو أنّ «خديجة» فى الأحياء لقرّت بذلك عينُها.قالت أُم سلمة: فلما ذكرنا «خديجة» بكى رسولُ اللّه صلّى اللّه عليه وآله ثم قال: «خديجة واين مثل خديجة، صدّقتنى حين كذّبنى الناسُ ووازرتنى على دين اللّه وأعانتنى عليه بمالها، إن اللّه عزّ وجلّ أمرنى أن ابشر خديجة ببيت فى الجنة من قصب (الزمرّد) لا صخب فيه ولا نصب» (۲).لقد كانت خديجة من خيرة نساء قريش شرفاً، واكثرهنّ مالاً، واحسنهن جمالاً وأقواهنُّ عقلاً وفهماً وكانت تدعى فى الجاهلية بالطاهرة لشدة عفافها وصيانتها (۳) ويقال لها: سيدة قريش (۴)، وكان لها من المكانة والمنزلة بحيث كان كل قومها وسراة أبناء جلدتها حريصين على الاقتران بها (۵)، وقد خطبها – كما يحدثنا التاريخ – عظماء قريش وبذلوا لها الأموال، وممن خطبها «عقبة بن ابى معيط» و«الصلت بن ابى يهاب» و«ابو جهل» و«ابو سفيان» فرفضتهم جميعاً، واختارت رسول اللّه – وهى فى سن الأربعين وهو صلّى اللّه عليه وآله فى الخامسة والعشرين – وهى تمتلك تلكم الثروة الطائلة، وهو صلّى اللّه عليه وآله لا يمتلك من حطام الدنيا إلا ـ الشىء اليسير اليسير، رغبة فى الاقتران به ولما عرفت فيه من كرم الأخلاق، وشرف النفس، والسجايا الكريمة والصفات العالية، وهى ما كانت تبحث عنه فى حياتها وتتعشقه واذا بتلك المرأة الغنية الثرية العائشة فى(۱). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۳۴۶.(۲). بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۳۱ نقلاً ـ عن كشف اليقين.(۳). السيرة الحلبيّة: ج ۱ ص ۱۳۷.(۴). السيرة الحلبيّة: ج ۱ ص ۱۳۷.(۵). السيرة الحلبيّة: ج ۱ ص ۱۳۷.أفضل عيش تصبح فى بيت زوجها الرسول صلّى اللّه عليه وآله تلك الزوجة المطيعة الخاضعة، الوفية المخلصة، وتسارع الى قبول دعوته، واعتناق دينه بوعى وبصيرة وارادة منها واختيار، وهى تعلم ما ينطوى عليه ذلك من مخاطر ومتاعب، وتجعل كل ثروتها فى خدمة العقيدة والمبدأ، وتشاطر زوجها آلامه، ومتاعبه، وترضى بأن تذوق مرارة الحصار فى شعب أبى طالب ثلاث سنوات وفى سنّ الرابعة أو الخامسة والستين. وهى مع ذلك تواجه كل ذلك بصبر وثبات (۱)، ودون أن يذكر عنها تبرُّم او توجع.

هذا مضافاً إلى أنها كانت تعامل رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بأدب تامّ يليق بمقام الرسالة والنبوة، على العكس من غيرها من بعض نساء النبىّ اللائى كنَ ربما يثرن سخطه وغضبه، ويؤذينه فى نفسه وأهله.واليك فيما يأتى بعض ما قاله عنها كبار الشخصيات، والمؤرخين ممّا يكشف عن عظيم مكانتها عند المسلمين أيضاً، قال امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام:«كنتُ أول من أسلم، فمكثنا بذلِك ثلاث حجج وما على الأرض خلقٌ يُصلّى ويشهدُ لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بما أتاهُ غيرى، وغير ابنة خويلد رحمها اللّه وقد فعل» (۲).وقال محمّد بن اسحاق: كانت خديجة أول من آمن باللّه ورسوله وصدّقت بما جاء من اللّه، ووازرته على أمره

فخفف اللّه بذلك عن رسول اللّه، وكان لا يسمع شيئاً يكرهه من ردّ عليه وتكذيب له فيحزنه ذلك إلا فرج اللّه ذلك عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بها اذا رجع إليها تثبّته، وتخفّف عنه، وتهوّن(۱). شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد: ج ۱۴ ص ۵۹ قال: خديجة بنت خويلد وهى عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله محاصرة فى الشِعب.(۲). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲ ومثله فى روايات متعددة فى شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد: ج ۴ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.ليه امر الناس حتى ماتت رحمها اللّه (۱).وعنه أيضاً: أن «خديجة بنت خويلد» و«ابا طالب» ماتا فى عام واحد، فتتابع على رسول اللّه عليه وآله هلاك خديجة وابى طالب وكانت خديجة وزيرة صدق على الإسلام، وكان رسول اللّه يسكن اليها (۲).وقال أبو امامة ابن النقاش: ان سبق خديجة وتأثيرها فى اول الإسلام ومؤازرتها ونصرتها وقيامها للّه بمالها ونفسها لم يشركها فيهُ احدٌ لا عائشة ولا غيرها من اُمهات المؤمنين (۳).وقد جاء فى المنتقى: ان رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله عندما اُمِر بأن يصدع بالرسالة صعد على الصفا، وأخبر الناس بما أمره اللّه به فرماه أبو جهل قبحه اللّه بحجر فشجّ بين عينيه، وتبعه المشركون بالحجارة فهرب حتى أتى الجبل، فسمع عليٌّ وخديجةٌ بذلك فراحا يلتمسانه صلّى اللّه عليه وآله وهو جائع عطشان مرهق، ومضت خديجة تبحث عنه فى كل مكان فى الوادى وهى تناديه بحرقة وألم، وتبكى وتنحب، فنظر جبرئيل إلى خديجة تجول فى الوادى فقال: يا رسول اللّه ألا ترى إلى خديجة فقد أبكت لبكائها ملائكة السماء؟ اُدُعها اليك فاقرأها منى السلام وقل لها: إن اللّه يقرئك السلام، ويبشّرها أن لها فى الجنة بيتاً من قصب لا نصب فيه ولا صخب فدعاها النبى صلّى اللّه عليه وآله والدماء تسيلُ من وجهه على الارض وهو يمسحها ويردّها، وبقى رسول اللّه وصلّى اللّه عليه وآله، وعلى وخديجة هناك حتى جَنَّ الليلُ فانصرفوا جميعاً ودخلت به خديجةُ منزلها، فأقعدته على الموضع الذى فيه الصخرة واظلّته بصخرة من فوق رأسه، وقامت فى وجهه تستره ببُردها وأقبل المشركون يرمونه بالحجارة، فاذا جاءت من فوق رأسه صخرة وقته الصخرة، واذا رموهُ مِن تحته وقتهُ الجدرانُ الحُيّط، وإذا رُمى من بين يديه وقتهُ خديجة رضى اللّه عنها بنفسها، وجعلت تنادى يا معشر قريش ترمى الحُرّةُ(۱). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۱۰ – ۱۲.(۲). نفس المصدر.(۳). تاريخ الخمس فى أحوال أنفس نفيس: ج ۱ ص ۲۶۶.فى منزلها؟ فلمّا سمِعوا ذلك انصرفُوا عنه، وأصبح رسولُ اللّه صلّى اللّه عليه وآله، وغدا إلى المسجد يُصلّى (۱).ولقد بلغ من خضوعها لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وحبّها له أنها بعد أن تم عقدُ زواجها برسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله قالت له صلّى اللّه عليه وآله: «إلى بيتك، فبيتى بيتك، وأنا جاريتك» (۲).وجاء فى السيرة الدحلانية بهامش السيرة الحلبية: ولسبقها إلى الإسلام وحسن المعروف جزاها اللّه سبحانه فبعث جبرئيل الى النبى صلّى اللّه عليه وآله وهو بغار حراء وقال له: اقرأ عليها السّلام من ربها ومنى، وبشرها ببيت فى الجنة من قصب لا صخب فيه ولا نصب، فقالت: هو السلام ومنه السلام وعلى جبرئيل السلام، وعليك يا رسول اللّه السلام ورحمة اللّه وبركاته، وهذا من وفور فقهها رضى اللّه عنها حيث جعلت مكان ردّ السلام على اللّه الثناء عليه ثم غايرت بين ما يليق به وما يليق بغيره، قال ابن هشام والقصب هنا اللؤلؤ المجوف، وابدى السهيلى لنفى النصب لطيفة هى انه صلّى اللّه عليه وآله لما دعاها الى الايمان أجابت طوعاً ولم تحوجه لرفع صوت ولا منازعة ولا نصب بل ازالت عنه كل تعب، وآنسته من كل وحشة، وهوّنت عليه كل عسير فناسب ان تكون منزلتها التى بشرها بها ربُها بالصفة المقابلة لفعلها وصورة حالها رضى اللّه عنها واقراء السلام من ربها خصوصية لم تكن لسواها، وتميزت أيضاً بأنها لم تسؤه صلّى اللّه عليه وآله وسلّم ولم تغاضبه قط، وقد جازاها فلم يتزوج عليها مدة حياتها وبلغت منه ما لم تبلغه امرأة قط من زوجاته (۳).

افتخار اهل البيت بخديجة عليها السّلام:

وما يدل على سمو مقامها وعلو منزلتها أن اهل البيت عليهم السّلام طالما(۱). بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۲۴۳.(۲). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۴ نقلاً عن الخرائج والجرايح ص ۱۸۶ و۱۸۷.

(۳). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۶۹ الهامش.افتخروا بأن خديجة منهم، وانهم من خديجة وقد كانوا يعتزون بها، ويشيدون بمكانتها:فقد خطب معاوية بالكوفة حين دخلها والحسن والحسين عليهما السّلام جالسان تحت المنبر فذكر علياً عليه السّلام فنال منه ثم نال من

الحسن فقام الحسین علیه السّلام لیردّ علیه فأخذه الحسن بیده وأجلسه ثم قام فقال:«أیها الذاکِرُ علیّاً أنا الحسن وأبی علیّ وأنت معاویةُ وأبوک صخرٌ وأُمی فاطمةُ وأُمُّک هند وجدی رسُول اللّه وجدُّک عُتبةُ بن ربیعة وجدتی خدیجة وجدتُک قتیلة فلعن اللّه أخملنا ذکراً وألأمُنا حسباً وشرّنا قدیماً وحدیثاً. فقال طوائفُ من أهل المسجد: آمین (۱).وقیل: ان «الحسین» علیه السّلام سایر «أنس بن مالک» فاتی قبر خدیجة فبکی ثم قال: إذهب عنّی قال «أنس»، فاستخفیتُ عنه فلما طال وقوفُه فی الصلاة سمعته یقول:

یا ربِّ یا ربِّ أنت مولاهُ فارحم عُبیداً إلیک ملجاهُ

یا ذا المعالِی علیک مُعتمدی طُوبی لِمن کُنت انت مولاهُ

طُوبی لِمن کان خادِماً أرقاً یشکُو إلی ذِی الجلال بلواهُ

الی آخر الابیات (۲).هکذا کان اهل البیت النبوی - اقتداءً برسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله یحترمون خدیجة ویکرمونها لما کان لها من شخصیة عظیمة ولما اسدته الی الإسلام والی رسول الإسلام من خدمات لا تنسی علی مرّ الدهور.ان بیان ونقل الاحادیث والروایات، وکذا الاقوال التی وردت فی شأن خدیجة والحدیث عن شخصیتها ومکانتها ومدی إسهامها فی انجاح ونصرة الدعوة المحمدیة خارج عن امکانیة هذه الدراسة، ونطاقها، لذلک نکتفی بهذه الالماعة(۱). شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید المعتزلی: ج ۱۶، ص ۴۶ و۴۷.(۲). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۹۳ نقلاً عن عیون المحاسن.العابرة تارکین الکلام باسهاب حولها إلی مجال آخر.ولنعُد إلی تبیّن الأسباب الظاهریة والباطنیة لزواجها من رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم.

العلل الظاهریة والحقیقیة وراء زواج خدیجة بالنبی

إن الانسان المادیّ الذی ینظر الی کل ما یحیط به من خلال المنظار المادی، ویفسره تفسیراً مادیاً قد یتصور (وبالاحری یظن) أن «خدیجة» کانت امرأة تاجرة تهُمها تجارتها، وتنمیة ثروتها، ولأنها کانت بحاجة ماسة الی رجل أمین قبل أی شیء، لذلک وجدت ضالتها فی محمّد الصادق الامین صلّی اللّه علیه وآله فتزوجت منه، بعد أن عرضت نفسها علیه ومحمّد صلّی اللّه علیه وآله هو الآخر حیث انه کان یعلم بغناها وثروتها، قبل بهذا العرض رغم ما کان بینه وبینها من فارق فی السن کبیر.ولکن التاریخ یثبت أن ثمة أسباباً وعللاً معنویّة لا مادیة هی التی دفعت بخدیجة للزواج بأمین قریش وفتاها الصادق الطاهر.والیک فی ما یأتی شواهدنا علی هذا الامر:۱ - عندما سألت «خدیجة» میسرة عما رآه فی رحلته من فتی قریش «محمّد» فخبّرها میسرة بما شاهد ورأی من «محمّد» فی تلک السفرة، وبما سمعه من راهب الشام حوله أحسّت «خدیجة» فی نفسها بشوق عظیم ورغبة شدیدة نحوه کانت نابعه من اعجابها بمعنویة محمّد صلّی اللّه علیه وآله وکریم خصاله، وعظیم أخلاقه، فقالت من دون إرادتها: «حسبُک یا میسرة، لقد زدتنی شوقاً إلی محمّد صلّی اللّه علیه وآله، إذهب فانت حرٌ لوجه اللّه، وزوجتک وأولادک ولک عندی مائتا درهم وراحلتان» ثم خلعت علیه خلعة سنیة (۱).ثم إنها ذکرت ما سمعته من «میسرة» لورقة بن نوفل وکان من حکماء(۱). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۵۲.العرب: فقال ورقة: «لئن کان هذا حقاً یا خدیجة إن محمّداً لنبیُّ هذه الامُة» (۱).۲ - مرّ النبیُّ صلّی اللّه علیه وآله یوماً بمنزل «خدیجة بنت خویلد» وهی جالسة فی ملأ من نسائها وجواریها وخدمها وکان عندها حبرٌ من أحبار الیهود، فلما مرّ النبیّ صلّی اللّه علیه وآله نظر إلیه ذلک الحبر وقال: یا خدیجة مری من یأتی بهذا الشاب، فأرسلت الیه من أتی به، ودخل منزل «خدیجة»، فقال له الحبر: إکشف عن ظهرک فلما کشف له قال الحبر: هذا واللّه خاتم النبوة فقالت له خدیجة: لو رآک عمه وأنت تفتّشه لحلّت علیک منه نازلة البلاء وان أعمامه لیحذرون علیه من أحبار الیهود.فقال الحبر: ومن یقدر علی «محمّد» هذا بسوء، هذا وحق الکلیم رسولُ الملک العظیم فی آخر الزمان، فطوبی لمن یکون له بعلاً، وتکون له زوجة وأهلاً فقد حازت شرف الدنیا والآخرة.فتعجبَّت «خدیجة»، وانصرف «محمّد» وقد اشتغل قلبُ «خدیجة» بنت خویلد بحبه فقالت: أیها الحبر بمَ عرفت محمّداً انه نبی؟قال: وجدتُ صفاته فی التوراة انه المبعوثُ آخر الزمان یموت أبوه وامُه، ویکفله جدّه وعمه، وسوف یتزوج بامرأة من قریش سیدة قومها وأمیرة عشیرتها، وأشار بیده الی خدیجة فلما سمعت «خدیجة» ما نطق به الحبر تعلق قلبُها بالنبیّ صلّی اللّه علیه وآله فلما خرج من عندها قال: إجتهدی ان لا یفوتک «محمّدٌ» فهو الشرف فی الدنیا والآخرة

(۲).۳ – لقد كان ورقة بن نوفل (وهو عم خديجة وكان من كُهّان قريش وقد قرأ صحف «شيث» عليه السّلام وصحف «إبراهيم» عليه السّلام وقرأ التوراة والانجيل وزبور «داود» عليه السّلام) يقول دائماً: سيُبعَثُ رجلٌ من قريش فى آخر(۱). السيرة النبوية: ج ۱ ص ۱۹۱، السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۶.(۲). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۲۰ و۲۱ نقلاً عن كتاب الأنوار لأبى الحسن البكرى.الزمان يتزوج بامرأة من قريش تسود قومها (أو تكون سيدة قومها، وأميرة عشيرتها)، ولهذا كان يقول لها: «يا خديجة سوف تتصلين برجل يكون أشرف أهل الأرض والسماء» (۱).هذه قضايا ذكرها بعض المؤرخين، وهى منقولةٌ ومثبتة فى طائفة كبيرة من الكتب التاريخية، وهى بمجموعها تدل على العلل الحقيقية والباطنية لرغبة خديجة فى الزواج برسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله، وإن هذه الرغبة كانت ناشئة من اعجاب «خديجة» بأخلاق فتى قريش الأمين، ونبله، وطهارته، وعظيم سجاياه وخصاله، وحبها لهذه الأُمور، وليس هناك أى أثر فى علل هذا الزواج لامانة «محمّد» وكونه أصلح من غيره لهذا السبب للقيام بتجارة «خديجة».

كيف تمت خطبة خديجة؟

من المسلّم به أن اقتراح الزواج جاء من جانب «خديجة» نفسها أولًا، حتى أن ابن هشام (۲) نقل فى سيرته: ان «خديجة» لما أخبرها ميسرة بما أخبرها به بعثت إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله فقالت له: «يا ابن عم إنى قد رغبتُ فيك لقرابتك وسطتك (اى شرفك ومكانتك) فى قومك، وأمانتك وحُسن خلقك، وصدق حديثك» ثمّ اقترحت عليه أن تتزوج به.ويعتقدُ اكثرُ المؤرّخين أن «نفيسة بنت عليّة» بلّغت رسالة «خديجة» إلى النبىّ صلّى اللّه عليه وآله على النحو التالى:قالت: لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: «يا محمّد ما يمنعك أن تتزوج... ولو دُعيت الى الجمال والمال والشرف والكفاءة الا تجيب؟فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: فمن هى؟فقالت خديجة، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: وكيف لى بذلك، فقالت: علىَّ، فذهبت الى خديجة فأخبرتها، فأرسلت خديجة إلى رسول اللّه صلّى(۱). بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۲۱.(۲). السيرة النبوية: ج ۱ ص ۱۸۹ و۱۹۰.اللّه عليه وآله بوكيلها «عمرو بن اسد» (۱) لتحديد ساعة من اجل مراسم الخطبة فى محضر من الاقارب (۲).فشاور النبىُ صلّى اللّه عليه وآله أعمامه وفى مقدمتهم «أبو طالب»، ثم عقدوا مجلساً فخماً حضره كبارُ وجوه قريش، ورؤساؤها فخطب «أبو طالب»، وبعد ان حمد اللّه واثنى عليه وصف إبن أخيه محمّداً بقوله:«ثم إن ابن أخى هذا محمّد بن عبد اللّه لا يوزَنُ به رجلٌ إلا رجح به شرفاً ونُبلًا وفضلًا وعقلًا، وإن كان فى المال فإن المال ظِلٌّ زائلٌ، وأمرٌ حائلٌ وعاريةٌ مُسترجعة، ولهُ فى خديجة رغبةٌ ولها فيه رغبةٌ، والصّداق ما سألتم عاجله وآجله مِن مالى، ومحمّدٌ من قد عرفتُم قرابته».وحيث أن «ابا طالب» تعرَّض فى خطبته لذكر قريش، وبنى هاشم وفضيلتهم، ومنزلتهم بين العرب، لذلك تكلّم «ورقة بن نوفل بن اسد» الذى كان من أقارب خديجة (۳) وقال فى خطبة له: «لا تنكُرُ العشيرة فضلكُم، ولا يرُدُّ أحدٌ من الناس فخركم وشرفكُم وقد رغبنا فى الإتصال بحبلكم وشرفكُم» (۴).ثم اُجرى عقد النكاح ومهرها النبى صلّى اللّه عليه وآله أربعمائة دينار وقيل أصدقها عشرين بكرة (۵).(۱). المعروف ان والد خديجة توفى فى حرب الفجار ولهذا قام بالايجاب من قبلها عمها عمرو بن اسد ولهذا لا يصح ما ذكره بعض المؤرخين من أنّ خويلد (والد خديجة) امتنع من تزويجها لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله فى بداية الأمر، ثم رضى بذلك نزولًا عند رغبة خديجة.(۲). تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۶۴. (۳). المعروف أنّ ورقة كان عمّاً لخديجة ولكن هذا موضع نقاش لأنّ »خديجة بنت خويلد بن اسد« وورقة بن نوفل بن اسد فيكونان اولاد عمومة أى أنّه ابن عم خديجة وهى بنت عمّه. ولذلك جاء فى بعض المصادر وصفه ب»ابن عمّها«)تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۸۲(وراجع قبله السيرة النبوية لابن هشام: ج ۱، ص ۲۰۳. (۴). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۶، مناقب آل أبى طالب: ج ۱ ص ۳۰، السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۹، تاريخ الخميس: ج ۱ ص ۲۶۴.(۵). السيرة الحلبية: ج ۱ ص ۱۳۹.

عمر خديجة عند زواجها بالنبى

المعروف المشهور أن خديجة عليها السّلام تزوجت من رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وهى فى سنّ الأربعين وأنها وُلدت قبل عام

الفیـل بخمسـهٔ عشـر عامـاً.وذکر البعضُ أقلَّ من ذلک أیضاً.وذکرَ أنها تزوجت قبل النبیّ صـلّی اللّه علیه وآله برجلین أوّلهما «عتیقُ بن عائـذ» ثم من بعـده ابو هالـهٔ التمیمی اللّـذین توفی کلٌ منهما بُعید زواجه بخدیجهٔ (۱).(۱). ربما یُشـکّک فی أن تکون خدیجـهٔ علیها السّـلام قـد تزوجت قبـل رسول اللّه صـلّی اللّه علیه وآله بأحـد وهی التی امتنعت عن کـل من خطبهـا ورام تزویجها من سادات قریش واشرافها. راجع الاستغاثهٔ: ج ۱، ص ۷۰.

من الزواج الی البعثهٔ

تُعتبر فترهُ الشـباب من أهمّ وأخطر الفترات فی حیـاهٔ الإنسـان ففی هـذه الفترهٔ تبلغ الغریزهٔ الجنسـیهٔ نضـجها وکمالهـا، وتصـبحُ النفسُ البشـریهٔ لعبـهٔ فی أیـدی الأهواء ویغلب طوفان الشـهوهٔ علی فضاء العقل، ویغطّی الظلامُ سـماء التفکیر، وتشـتد حاکمیـهٔ الغرائز المادیهٔ، وتتضاءل شـعلهٔ العقل، وتترائی أمام عیون الشباب بین الحین والآخر، وصباحاً مساءً صروح عظیمهٔ من الآمال الخیالیهٔ.ولو ملک الإنسانُ – فی مثـل هـذه الفـترهٔ – شـیئاً مـن الـثروهٔ، لتحـوّلت حیـاته إلی مسألـهٔ فی غایـهٔ الخطـورهٔ فـالغرائز الحیوانیـهٔ، وصـحهٔ المزاج من جهـهٔ والامکانـات المادیـهٔ والمالیـهٔ من جهـهٔ اُخری تتعاضـدان وتغرقـان المرء فی بحر من الشـهوات، والنزوات، وتهیُّئـان له عالِماً بعیـداً عن التفکیر فی المسـتقبل.ومن هنا یصف المربّون العلماء تلک الفترهٔ الحساسـهٔ بأنها الحـدّ الفاصل بین الشـقاء والسـعادهٔ، والفترهٔ التی قلما یستطیع شاب أن یرسم لنفسه فیها مساراً معقولاً، ویختار لنفسه طریقاً واضحاً علی أمل الحصول علی الملکات الفاضلهٔ، والنفسیهٔ الرفیعهٔ الطـاهرهٔ التی تحفظه عن أی خطر متوقع. (۱) حقاً إن کبح جماح(۱). والی هذه الحقیقهٔ اشار الإمام جعفر الصادق علیه السّـلام بقوله: إنّ الفراغ والشـباب والجـدهٔ || مَفسـدهٔ للمرء أی مفسـدهٔ.النفس، وزمّها وحفظها مِن الإنزلاق فی مهاوی الشـهوات، والنزوات فی مثل هذه الفترهٔ لهو أمر جدّ عسـیر، ولو أن الانسان حُرم من تربیهٔ عائلیهٔ صـحیحهٔ مستقیمهٔ کان علیه أن ینتظر مصیراً سیّئاً، ومستقبلاً فی غایهٔ البؤس والشقاء.

فترهٔ الشباب فی حیاهٔ رسول الله

لیس من شک فی ان فتی قریش «محمّـداً» صـلّی اللّه علیه وآله کان یتمتع فی أیام شـبابه صـحهٔ جیدهٔ، وقوهٔ بدنیهٔ عالیهٔ، وکان شـجاعاً قویـاً، لأنّـه صـلّی اللّه علیه وآله قـد تربی فی بیئـهٔ حرهٔ بعیـدهٔ عن ضوضاء الحیاهٔ، وفتـح عینیه فی عائلـهٔ اتصف جمیع أفرادها واعضائها بالشـجاعهٔ والفروسـیهٔ، هـذا من جانب، ومن جانب آخر کان یمتلک ثروهٔ «خدیجـهٔ» الطائلهٔ فکانت ظروفُ الترف، والعیش الشـهوانی متوفرهٔ له بشـکل کامل، ولکن کیف تری اسـتفاد من هـذه الامکانات المادیهٔ؟هل مدّ موائد العیش واللذهٔ وشارک فی مجالس السـهر والسـمر واللهو واللعب، واطلق العنان لشـهوته، وفکر فی إشـباع غرائزه الجنسـیهٔ کغیره من شباب ذلک العصر، وتلک البیئهٔ الفاسدهٔ؟أم أنّه اختـار لنفسه منهجاً آخر فی حیـاته، واسـتفاد من کـل تلـک الإمکانـات فی سبیل تحقیق حیاهٔ زاخرهٔ بالمعنویـهٔ، الأمر الـذی تبـدو ملامـحه بجلاء لمن تتبع تلک الفترهٔ الحساسـهٔ من تاریخه.ان التاریـخ لیشـهد بأنه صـلّی اللّه علیه وآله کان یعیش کما یعیش أی رجل رجـلٍ عاقـلٍ لبیبٍ وفاضـلٍ رشـیدٍ، وأنه طوی تلک السـنوات الحساسـهٔ من حیاته کأحسن ما یکون، بعیـداً عن العبث والترف والضـیاع والانزلاق إلی الشـهوات والانسـیاق وراء التوافه.بل ان التاریخ لیشهد بأنه کان اشد ما یکون نفوراً من اللهو، والعبث، والترف والمجون فقـد کانت تلوح علی محیّاه دائماً آثار التفکّر والتأمل، وکثیراً ما کان یلجأ الی سـفوح الجبال او الکهوف والمغارات للابتعاد عن الجوّ الإجتماعی الموبوء فی مکهٔ، یلبث هناک أیاماً یتأمل فیها فی آثار القدرهٔ الإلهیهٔ،وفی عظمهٔ الصنع الالهی، الرائع البدیع.

احاسیسه ومشاعره الإنسانیهٔ فی فترهٔ الشباب

ولقـد وقعت فی احـدی أسواق مکـهٔ ذات یوم حادثـهٔ هیّجت مشاعره الانسانیهٔ وحرکت عواطفه واحاسیسه، فقد رأی مقامراً قد خسر

بعيره وبيته، بل بلغ الأمر به أن استرقهُ منافسُه عشرهَ أعوام.وقد آلمت هذه القصهُ المأساويهُ فتى قريش «محمّداً» بشدهٔ، الى درجهٔ أنّه لم يعُد يحتمل البقاء فى «مكهٔ» ذلك اليوم فغادرها من فوره وذهب الى الجبال المحيطهٔ بمكهٔ ثم عاد بعد هزيع من الليل.لقد كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله ينزعج بشدهٔ لهذه المشاهد المحزنهٔ والاوضاع المأساويهٔ، وكان يتعجب من ضعف عقول قومه، وانحطاط مداركهم.ولقد كان بيت «خديجهٔ» قبل زواج النبىُّ صلّى اللّه عليه وآله بها ملاذاً للفقراء وكعبهٔ لآمال المساكين والمحرومين، وبعد أن تزوج النبىُ صلّى اللّه عليه وآله بها لم يطرأ على وضع ذلك البيت أىُّ تغيير من جههٔ الانفاق والبذل.ففى سنين الجدب والقحط التى كانت تضرب مكهٔ وضواحيها بين الحين والآخر ربما قدمت «حليمهٔ السعديهٔ» مكهٔ لتزور ولدها الرضاعى «محمّداً» فكان النبىّ صلّى اللّه عليه وآله يكرمها ويحترمها، ويفرش رداءه تحت أقدامها، ويصغى لكلامها بعنايهٔ ولطف، وفاء لجميلها، وعرفاناً لعواطفها واُمومتها.فقد روى أن «حليمهٔ» قدِمت على رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله مكهٔ بعد تزوّجه خديجهٔ، فشكت إليه جدب البلاد وهلاك المواشى فكلّم رسولُ اللّه صلّى اللّه عليه وآله «خديجهٔ» فأعطتها بعيراً واربعين شاهٔ، وانصرفت الى أهلها موفورهٔ، مسرورهٔ.وروى أيضاً انه استأذنت «حليمهٔ» عليه ذات مرهٔ فلما دخلت عليه قال: «اُمّى اُمّى» وعمد إلى ردائه فبسطه لها فقعدت عليه (۱).(۱). السيرهٔ الحلبيهٔ: ج ۱ ص ۱۰۳.

اولاد خديجهٔ

لا ريب فى أنّ وجود الأولاد فى الحياهٔ العائليّهٔ ممّا يقوّى أواصر الوشيجهٔ الزوجيهٔ، ويعمّق جذُورها، ويمنح الجوّ العائلىّ بهاء، ورونقاً، وجمالاً خاصاً.ولقد أنجبت «خديجهُ» لرسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله ستهٔ من الأولاد اثنين من الذكور، أكبرُهما «القاسم» ثم «عبدُ اللّه» اللّذان كانا يُدعيان ب: «الطاهر» و«الطيّب» واربعهٔ من الإناث.كتب ابن هشام يقول فى هذا الصدد: أكبرُ بناته رُقيّهٔ ثم زينب ثم اُمُّ كلثوم، ثم فاطمهٔ.فأما الذكور من أولاده صلّى اللّه عليه وآله فماتوا قبل البعثهٔ، وأما بناته فكلُّهن أدركن الإسلام (۱).ورغم أن النبى صلّى اللّه عليه وآله قد عُرف بصبره وجلده فى الحوادث والنوائب فربما انعكست احزانه القلبيهٔ فى قطرات دموعه الساخنهٔ المنحدرهٔ على خدّيه الشريفتين فى موت أولاده.ولقد بلغ به الحزنُ والغمُّ لموت ولده «إبراهيم» من زوجته ماريّهٔ القبطيهٔ حداً لم يحدث لغيره من أولاده، إلا أنّه رغم ذلك الحزن الآخذ من قلبه مأخذاً لم يفتر لسانه عن حمد اللّه وشكره حتى أن اعرابياً اعترض عليه صلّى اللّه عليه وآله لما وجده يبكى على ولده قائلاً: أوَلم تكن نهيت عن البكاء اجابه بقوله:«انما هذا رحمهٔ، ومن لا يرحَم لا يُرحم» (۲).

حدس لا أساس له من الواقع!!

لقد كتب الدكتور هيكل فى كتابه: «حياهٔ محمّد» يقول: «لا ريب أن(۱). مناقب ابن شهراشوب: ج ۱ ص ۱۴۰، قرب الأسناد: ۶ و۷، الخصال: ج ۲ ص ۳۷، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۵ – ۱۵۲. وقد ذكر البعض للنبىّ صلّى اللّه عليه وآله اكثر من ولدين، يراجع تاريخ الطبرى: ج ۲ ص ۳۵، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۶۶.(۲). بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۱۵۱.خديجهٔ عند موت كل واحد منهما (اى ولدى النبى: القاسم وعبد اللّه) فى الجاهليهٔ توجّهت إلى آلهتها الاصنام تسألها ما بالها لم تشملها برحمتها وبرها» (۱).إنّ هذا الكلام لا يستند إلى أى دليل تاريخى، وليس هو بالتالى إلا حدسٌ باطل، وإدعاء فارغ ليس له من منشأ إلا ان أغلبيهٔ أهل ذلك العصر كانوا عبدهٔ أوثان، فلا بُدّ ان خديجهٔ كانت على منوالهم!!

فى حين ان رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله كان يبغض الأصنام والأوثان من بدايهٔ شبابه، وقد اتضح موقفُه منها أكثر فى سفرته الى الشام فى أموال خديجهٔ يوم قال لمن استحلفه باللات والعزى: «اليك عنى، فما تكلَّمت العربُ بكلمهٍٔ أثقل علىّ من هذه».مع ذلك كيف يمكنُ القولُ بأن امرأهٔ لبيبهٔ عاقلهٔ لم يكن شدهُٔ حبها وشغفها بزوجها موضع شك، أن تتوجّه عند موت ولديها إلى الاصنام التى كانت ابغض الأشياء عند زوجها، وخاصهٔ أن حبها لزوجها «محمّد» وبل إقدامها على الزواج منه انما كان بسبب ما كان يتحلى به من

ایمان ومعنویهٔ، وصفات فاضلهٔ، وملکات اخلاقیهٔ عالیهٔ، فهی قد سمعت عنه بأنه آخر نبیّ، وأنه خاتم المرسلین، فکیف والحال هذه یمکن ان یحتمل احد انها – مع هذا الاعتقاد – بثت شکواها وحزنها الی الاوثان والاصنام؟؟

دعی رسول الله: زید بن حارثهٔ

عند الحجر الاسود أعلن رسول اللّه (صلّی اللّه علیه وآله) عن تبنیه له... ذلک هو زید بن حارثهٔ.وکان «زیدٌ» ممّن سباهُ العرب من حدود الشام، وباعُوه فی أسواق مکهٔ رقیقاً لأحد أقرباء «خدیجهٔ» یُدعی «حکیم بن حزام»، ولکن لا یُعرف کیف انتقل إلی «خدیجهٔ» فی ما بعد؟(۱). حیاهٔ محمّد: ص ۱۲۸.یقول هیکل فی کتابه «حیاهٔ محمّد» فی هذا الصدد «لقد ترک موتُ ولدی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله فی نفس النبی أثراً عمیقاً حتی إذا جیء بزید بن حارثهٔ یُباعُ طلب الی »خدیجهٔ« أن تبتاعه ففعلت ثم اعتقه وتبناه» (۱).ولکن اکثر المؤرخین یقولون: ان «حکیم بن حزام» قد اشتراه لعمته «خدیجهٔ بنت خویلد»، وقد أحبّه رسولُ اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم لذکائه وطهره، فوهبته «خدیجهٔ» له عند زواجه صلّی اللّه علیه وآله منها.ففتش عنه والدُه «حارثهٔ» حتی عرف بمکانه فی مکهٔ، فقدمها، ودخل علی النبیّ صلّی اللّه علیه وآله، فطلب منه صلّی اللّه علیه وآله أن یأذن لزید لیرحل معه إلی موطنه، فدعاه رسولُ اللّه صلّی اللّه علیه وآله وخیّره بین المقام معه صلّی اللّه علیه وآله والرحیل الی موطنه مع أبیه، فاختار المقام مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله لما وجد من خلقه، وحنانه، ولطفه العظیم فلما رأی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلم ذلک اخرجه الی الحجر وأعتقه ثم تبناه علی مرأی من الناس ومسمع قائلاً: «یا من حضر اشهدوا أن زیداً ابنی» (۲). (۱). حیاهٔ محمّد: ص ۱۲۸.(۲). الاصابهٔ: ج ۱ ص ۵۴۵ و۵۴۶، اُسد الغابهٔ: ج ۲ ص ۲۲۵ و۲۲۶.

الکوثر فی أحوال فاطمهٔ بنت النبی الأطهر(جلد ۱) ؛سید محمدباقر موسوی

تکوین فاطمهٔ و انعقاد نطفتها من ثمار الجنّهٔ

۲۷۲/ ۱– قیل: بینا النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم جالس بالأبطح و معه عمّار بن یاسر والمنذر بن الضحضاح و أبوبکر و عمر و علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام و العبّاس بن عبدالمطّلب و حمزهٔ بن عبدالمطّلب، إذ هبط علیه جبرئیل علیه‌السلام فی صورته العظمی قد نشر أجنحته حتّی أخذت من المشرق إلی المغرب فناداه: یا محمّد! العلیّ الأعلی یقرء علیک السلام، و هو یأمرک أن تعتزل عن خدیجهٔ أربعین صباحاً.فشقّ ذلک علی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم، و کان لها محبّاً و بها وامقاً.قال: فأقام النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم أربعین یوماً یصوم النهار، و یقوم اللیل حتّی إذا کان فی آخر أیّامه تلک بعث إلی خدیجهٔ بعمّار بن یاسر، و قال: قل لها: یا خدیجهٔ! لا تظنّی أنّ انقطاعی عنک، و لاقلی، ولکن ربّی عزّ و جلّ أمرنی بذلک لتنفذ أمره، فلا تظنّی یا خدیجهٔ! إلّا خیراً، فإنّ اللَّه عزّ و جلّ لیباهی بک کرام ملائکته کلّ یوم مراراً، فإذا جنّک اللیل فأجیفی الباب وخذی مضجعک من فراشک، فإنّی فی منزل فاطمهٔ بنت أسد.فجعلت خدیجهٔ علیهاالسلام تحزن فی کلّ یوم مراراً لفقد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم.فلمّا کان فی کمال الأربعین هبط جبرئیل علیه‌السلام فقال: یا محمّد! العلی الأعلی یقرئک السلام و هو یأمرک أن تتأهّب لتحیّته و تحفته.قال النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم: یا جبرئیل! و ما تحفهٔ ربّ العالمین، و ما تحیّته؟

قال: لاعلم لی.قال: فبینا النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم کذلک، إذ هبط میکائیل و معه طبق مغطّی بمندیل سندس– أو قال: إستبرق– فوضعه بین یدی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم، و أقبل جبرئیل علیه‌السلام و قال یا محمّد! یأمرک ربّک أن تجعل اللیلهٔ إفطارک علی هذا الطعام.فقال علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام: کان النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم إذا أراد أن یفطر أمرنی أن أفتح الباب لمن یرد إلی الإفطار، فلمّا کان فی تلک اللیلهٔ أقعدنی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم علی باب المنزل، و قال: یابن أبی‌طالب! إنّه طعام

محرّم إلّا علیّ.قال علیّ علیه‌السلام: فجلست علی الباب و خلا النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم بالطعام، و کشف الطبق فإذاً عذق من رطب و عنقود من عنب، فأکل النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم منه شبعاً و شرب من الماء ریّاً، و مدّیده للغسل، فأفاض الماء علیه جبرئیل، و غسل یده میکائیل، و تمندل له إسرافیل، وارتفع فاضل الطعام مع الإناء إلی السماء.ثمّ قام النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم لیصلّی، فأقبل علیه جبرئیل و قال: الصلاهٔ محرّمهٔ علیک فی وقتک حتّی تأتی إلی منزل خدیجهٔ علیهاالسلام فتواقعها، فإنّ اللّه عزّ و جلّ آلی علی نفسه أن یخلق من صلبک فی هذه اللیلهٔ ذرّیّهٔ طیّبهٔ.فوثب رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم إلی منزل خدیجهٔ.قالت خدیجهٔ رضوان‌اللّه‌علیها: و کنت قد ألفت الوحدهٔ، فکان إذا جنّتنی اللیل غطّیت رأسی و أسجفت ستری، و غلقت بابی، و صلّیت وردی، و أطفأت مصباحی، و آویت إلی فراشی، فلمّا کان فی تلک اللیلهٔ لم أکن بالنائمهٔ و لا بالمنتبههٔ، إذ جاء النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم فقرع الباب فنادیت: من هذا الّذی یقرع حلقهٔ لا یقرعها إلّا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم.قالت خدیجهٔ علیهاالسلام: فنادی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم بعذوبهٔ کلامه و حلاوهٔ منطقه: افتحی یا خدیجهٔ! فإنّی محمّد.قالت خدیجهٔ علیهاالسلام: فقمت فرحهٔ مستبشرهٔ بالنبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و فتحت الباب و دخل النبیّ المنزل، و کان صلی الله علیه و آله و سلم إذا دخل المنزل دعا بالإناء فتطهّر للصلاهٔ، ثمّ یقوم فیصلّی رکعتین یوجز فیهما، ثمّ یأوی إلی فراشه، فلمّا کان فی تلک اللیلهٔ لم یدع بالإناء و لم یتأهّب بالصلاهٔ غیر أنّه أخذ بعضدی و أقعدنی علی فراشه و داعبنی و مازحنی و کان بینی و بینه ما یکون بین المرأهٔ و بعلها، فلا والّذی سمک السماء و أنبع الماء؛ ما تباعد عنّی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم حتّی حسست بثقل فاطمهٔ علیهاالسلام فی بطنی.(۱).و رواه فی «عوالم العلوم» نقلاً عن «در النظیم» (مثله). (۲). ۲۷۳ / ۲- سلمان الفارسی رضی‌الله‌عنه قال: دخلت علی فاطمهٔ سلام‌اللّه‌علیها والحسن والحسین علیهماالسلام یلعبان بین یدیها، ففرحت بهما فرحاً شدیداً، فلم ألبث حتّی دخل رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، فقلت: یا رسول‌اللّه! أخبرنی بفضیلهٔ هؤلاء لازداد لهم حبّاً.فقال: یا سلمان! لیلهٔ أسری بی إلی السماء أدارنی جبرئیل فی سماواته و جنانه... إلی أن قال: فقالوا: یا محمّد! ربّنا السلام یقریء علیک السلام و قد أتحفک بهذه التفّاحهٔ.قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: فأخذت تلک التفّاحهٔ فوضعتها تحت جناح جبرئیل، فلمّا هبط بی إلی الأرض أکلت تلک التفّاحهٔ، فجمع اللّه ماءها فی ظهری، فغشیت خدیجهٔ بنت خویلد، فحملت بفاطمهٔ علیهاالسلام من ماء التفّاحهٔ.فأوحی اللّه عزّ و جلّ إلیّ: أن قد ولد لک حوراء إنسیّهٔ، فزوّج النور من النور: فاطمهٔ من علیّ، فإنّی قد زوّجتها فی السماء، و جعلت خمس الأرض مهرها، و ستخرج فیما بینهما ذرّیّهٔ طیّبهٔ، و هما سراجا الجنّهٔ الحسن والحسین، و یخرج من صلب الحسین علیه‌السلام أئمّهٔ یقتلون و یخذلون، فالویل لقاتلهم و خازلهم.... (۳). ۲۷۴/ ۳- السیوطی فی «الدرّ المنثور» فی ذیل تفسیر قوله تعالی: (سُبْحانَ (۱). البحار: ۱۶/ ۷۸- ۸۰. (۲). العوالم: ۱۱/ ۲۴. (۳). فاطمه الزهراء علیهاالسلام بهجه قلب المصطفی: ۱۳۵ و ۱۳۶، و قد تقدم تمامه.

الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ( )١(. قال: و أخرج الطبرانی، عن عائشهٔ قالت: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: لما اُسری بی إلی السماء اُدخلت الجنّهٔ فوقفت علی شجرهٔ من أشجار الجنّهٔ لم أر فی الجنّهٔ أحسن منها، و لا أبیض ورقاً، و لا أطیب ثمرهٔ، فتناولت ثمرهٔ من ثمرتها، فأکلتها فصارت نطفهٔ فی صلبی. فلمّا هبطت إلی الأرض واقعت خدیجهٔ، فحملت بفاطمهٔ علیهاالسلام، فإذا أنا اشتقت إلی ریح الجنّهٔ شممت ریح فاطمهٔ علیهاالسلام. (۲).و روی فی «مستدرک الصحیحین» بسنده عن سعد بن مالک قال: قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: أتانی جبرئیل بسفرجلهٔ من الجنّهٔ، فأکلتها لیلهٔ اُسری بی (مثله). (۳).۲۷۵/ ۴- قال مؤلّف «ذخائر العقبی»: عن ابن‌عبّاس قال: کان النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم یکثر القبل لفاطمهٔ علیهاالسلام، فقالت له عائشهٔ: إنّک تکثر تقبیل فاطمهٔ علیهاالسلام.فقال: إنّ جبرئیل لیلهٔ اُسری بی أدخلنی الجنّهٔ، فأطعمنی من جمیع ثمارها، فصار ماء فی صلبی، فحملت خدیجهٔ بفاطمهٔ علیهاالسلام، فإذا اشتقت لتلک الثمار قبلت فاطمهٔ علیهاالسلام، فأصبت من رائحتها جمیع تلک الثمار الّتی أکلتها.قال: أخرجه أبوالفضل بن خیرون. (۴).۲۷۶/ ۵- روی الملّا فی سیرته: إنّ النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قال: أتانی جبرئیل بتفّاحهٔ من الجنّهٔ، فأکلتها و واقعت خدیجهٔ علیهاالسلام، فحملت بفاطمهٔ علیهاالسلام.(۱). الاسراء: ۱. (۲). فضائل الخمسه: ۳/ ۱۲۲ و ۱۲۳.(۳). مستدرک

الصحيحين: ٣/ ١٥۶. (۴). ذخائر العقبى: ٣۶، فضائل الخمسه: ٣/ ١٢٣. فقالت: إنّى حملت حملاً خفيفاً، فإذا خرجت حدّثنى الّذى فى بطنى، الحديث. (١). ٢٧٧/ ۶- عائشة قالت: قلت: يا رسول‌اللَّه! مالك إذا جائت فاطمة عليهاالسلام قبّلتها حتّى تجعل لسانك فى فيها كلّه، كأنّك تريد أن تلعقها عسلاً؟قال: نعم يا عائشة!...: ادخلنى جبرئيل الجنّة، فناولنى منها تفّاحة... و هى حوراء إنسيّة كلّما اشتقت إلى الجنّة قبلتها. (٢). أقول: و ذكره المحبّ الطبرى أيضاً فى ذخائره و قال: أخرجه أبوسعد فى «شرف النبوّة». (٣).٢٧٨/ ٧- ابن‌عبّاس قال: قال رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم: ابنتى فاطمة حوراء آدميّة لم تحض و لم تطمث، و إنّما سمّاها فاطمة، لأنّ اللَّه فطمها و محبّيها عن النّار. أقول: و ذكره ابن‌حجر أيضاً فى صواعقه و قال: أخرجه النسائى. (۴). ٢٧٩ / ٨- ابن‌محبوب، عن ابن‌رئاب، عن أبى‌عبيدة، عن أبى‌عبداللَّه عليه‌السلام قال: كان رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم يكثر تقبيل فاطمة عليهاالسلام، فأنكرت ذلك عائشة. فقال رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم: يا عائشة! إنّى لمّا اُسرى بى إلى السماء دخلت الجنّة، فأدنانى جبرئيل من شجرة طوبى، و ناولنى من ثمارها، فأكلته فحوّل اللَّه ذلك ماء فى ظهرى. فلمّا هبطت إلى الأرض واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليهاالسلام، فما قبّلتها قطّ إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها. (۵). (١). ذخائر العقبى: ۴۴، فضائل الخمسه: ٣/ ١٢۴. (٢). تاريخ بغداد: ۵/ ٨٧. (٣). فضائل الخمسه: ٣/ ١٢۴. (۴). فضائل الخمسه: ٣/ ١٢۴، عن تاريخ بغداد: ١٢/ ٢٣١، و الصواعق المحرقه: ٩۶. (۵). البحار: ۴٣/ ۶. ٢٨٠/ ٩- القطّان، عن السكّرى، عن الجوهرى، عن ابن‌عمّارة، عن أبيه، عن جابر، عن أبى‌جعفر عليه‌السلام، عن جابر بن عبداللَّه قال: قيل: يا رسول‌اللَّه! إنّك تلثم فاطمة عليهاالسلام و تلزمها و تدنيها منك و تفعل بها ما لا تفعله بأحد من بناتك.فقال: إنّ جبرئيل عليه‌السلام أتانى بتفّاحة من تفّاح الجنّة، فأكلتها فتحوّلت ماء فى صلبى، ثمّ واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليهاالسلام، فأنا أشمّ منها رائحة الجنّة. (١).٢٨١/ ١٠- القطّان، عن السكّرى، عن الجوهرى، عن عمر بن عمران، عن عبيداللَّه بن موسى العبسى، عن جبلة المكّى، عن طاووس اليمانى، عن ابن‌عبّاس قال: دخلت عائشة على رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم و هو يقبّل فاطمة عليهاالسلام فقالت له: أتحبّها يا رسول‌اللَّه؟!قال: أمّا واللَّه؛ لو علمت حبّى لها لأزددت لها حبّاً، إنّه لمّا عرج بى إلى السماء الرابعة أذّن جبرئيل و أقام ميكائيل... إلى أن قال:ثمّ تقدّمت أمامى فإذا أنا برطب ألين من الزبد، و أطيب رائحة من المسك، و أحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها، فتحوّلت الرطبة نطفة فى صلبى. فلمّا أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة، فحملت بفاطمة عليهاالسلام، ففاطمة عليهاالسلام حوراء إنسيّة، فإذا اشتقت إلى الجنّة شممت رائحة فاطمة عليهاالسلام. (٢). ٢٨٢/ ١١- حارثة بن قدامة قال: حدّثنى سلمان قال: حدّثنى عمّار و قال: أخبرك عجباً. قلت: حدّثنى يا عمّار! قال: نعم؛ شهدت علىّ بن أبى‌طالب عليه‌السلام و قد ولج على فاطمة عليهاالسلام، فلمّا (١). البحار: ۴٣/ ۵. (٢). البحار: ۴٣/ ۵ و ۶، و قد تقدم تمام الخبر. أبصرت به نادت: اُدن لاُحدّثك بما كان و بما هو كائن و بما لم يكن إلى يوم القيامة حين تقوم الساعة. قال عمّار: فرأيت أميرالمؤمنين عليه‌السلام يرجع القهقرى، فرجعت برجوعه، إذ دخل على النبىّ صلى الله عليه و آله و سلم فقال له: اُدن يا أباالحسن! فدنا، فلمّا اطمأنّ به المجلس، قال له: تحدّثنى أم اُحدّثك؟ قال: الحديث منك أحسن يا رسول‌اللَّه! فقال: كأنّى بك و قد دخلت على فاطمة عليهاالسلام و قالت لك كيت وكيت، فرجعت. فقال علىّ عليه‌السلام: نور فاطمة عليهاالسلام من نورنا؟ فقال صلى الله عليه و آله و سلم: أو لا تعلم؟ فسجد علىّ عليهاالسلام شكراً للَّه تعالى. قال عمّار: فخرج أميرالمؤمنين عليه‌السلام و خرجت بخروجه، فولج على فاطمة عليهاالسلام و ولجت معه، فقالت: كأنّك رجعت إلى أبى صلى الله عليه و آله و سلم فأخبرته بما قلته لك؟

قال: كان كذلك يا فاطمة!فقالت: اعلم يا أباالحسن! إنّ اللَّه تعالى خلق نورى و كان يسبّح اللَّه جلّ جلاله، ثمّ أودعه شجرة من شجر الجنّة، فأضائت فلمّا دخل أبى الجنّة أوحى اللَّه تعالى إليه إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة و أدرها فى لهواتك، ففعل.فأودعنى اللَّه سبحانه صلب أبى صلى الله عليه و آله و سلم، ثمّ أودعنى خديجة بنت خويلد، فوضعتنى و أنا من ذلك النور، أعلم ما كان و ما يكون و ما لم يكن.يا أباالحسن! المؤمن ينظر بنور اللَّه تعالى. (١). (١). البحار: ۴٣/ ٨، عن عيون المعجزات. ٢٨٣/ ١٢- الهمدانى، عن علىّ، عن أبيه، عن الهروى، عن الرضا عليه‌السلام قال: قال النبىّ صلى الله عليه و آله و سلم: لمّا عرج بى إلى السماء

أخذ بیدی جبرئیل علیه‌السلام فأدخلنی الجنّة، فناولنی من رطبها فأکلته، فتحوّل ذلک نطفة فی صلبی، فلمّا هبطت إلی الأرض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة علیهاالسلام، ففاطمة علیهاالسلام حوراء إنسیّة، فکلّما اشتقت إلی رائحة الجنّة شممت رائحته ابنتی فاطمة علیهاالسلام. (۱). أقول: یدلّ علی هذا المعنی روایات کثیرة خاصّة روایات عنوان: «إنّ فاطمة علیهاالسلام حوراء إنسیّة»، و غیره من العناوین، و الروایات الّتی تدلّ علی أنّ ثمار الجنّة صارت نطفتها علیهاالسلام فی صلب رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، و أنّ رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فی سیره إلی السماء والجنّة أکل من ثمار الجنّة، أو أتی بها جبرئیل إلی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و من هذه النطفة حملت خدیجة بفاطمة سلام‌اللّه‌علیهما کثیرة، و متّفق علیها عند الفریقین: الشیعة و أهل السنّة، و علماؤهم أخرجوا روایاتهم فی کتبهم المعتبرة عندهم، و نقلت بعضها هنا.فإذاً تحصل النتیجة القطعیّة من هذه الروایات؛ أنّ مولد فاطمة علیهاالسلام کانت بعد مبعث رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، إذ أنّ النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قبل البعثة لم یسری إلی السماء و لم یدخل الجنّة، و لم ینزل علیه الملائکة، و لم یرتبط مع الملائکة ظاهراً بالاتّفاق.

فالقول بأنّ مولد فاطمة علیهاالسلام کانت قبل المبعث باطلٌ و مردودٌ قطعاً. والحمدللّه علی ما هدانا لهذا...(۱). البحار: ۴۳/ ۴، و قد تقدم.

تکلّمها فی بطن اُمّها و کیفیّة ولادتها

۲۸۴/ ۱- أحمد بن محمّد الخلیلی، عن محمّد بن أبی‌بکر الفقیه، عن أحمد بن محمّد النوفلی، عن إسحاق بن یزید، عن حمّاد بن عیسی، عن زرعة بن محمّد، عن المفضّل بن عمر قال: قلت لأبی عبداللّه الصادق علیه‌السلام: کیف کان ولادة فاطمة علیهاالسلام؟فقال: نعم؛ إنّ خدیجة علیهاالسلام لمّا تزوج بها رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم هجرتها نسوة مکّة، فکنّ لا یدخلن علیها، و لا یسلّمن علیها، و لا یترکن إمرأة تدخل علیها، فاستوحشت خدیجة لذلک، و کان جزعها و غمّها حذراً علیه صلی الله علیه و آله و سلم.فلمّا حملت بفاطمة علیهاالسلام کانت فاطمة علیهاالسلام تتحدّثها من بطنها و تصبّرها، و کانت تکتم ذلک من رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، فدخل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یوماً فسمع خدیجة علیهاالسلام تحدّث فاطمة علیهاالسلام، فقال لها: یا خدیجة! من تحدّثین.قالت: الجنین الّذی فی بطنی یحدّثنی و یؤنسنی.قال: یا خدیجة! هذا جبرئیل یخبرنی (یبشّرنی) أنّها اُنثی، و أنّها النسلة الطاهرة المیمونة، و إنّ اللّه تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها، و سیجعل من نسلها أئمّة، و یجعلهم خلفاءه فی أرضه بعد انقضاء وحیه. فلم تزل خدیجة علیهاالسلام علی ذلک إلی أن حضرت ولادتها، فوجهت إلی نساء قریش و بنی‌هاشم أن تعالین لتلین منّی ماتلی النساء من النساء. فأرسلن إلیها: أنت عصیتنا و لم تقبلی قولنا، و تزوجّت محمّداً یتیم أبی‌طالب فقیراً لامال له، فلسنا نجیء و لانلی من أمرک شیئاً. فاغتمّت خدیجة علیهاالسلام لذلک، فبینا هی کذلک إذ دخل علیها أربع نسوة سمر طوال کأنّهن من نساء بنی‌هاشم، ففزعت منهنّ لمّا رأتهنّ. قالت إحداهنّ: لا تحزنی یا خدیجة! فإنّا رسل ربّک إلیک، و نحن أخواتک: أنا سارة، و هذه آسیة بنت مزاحم، و هی رفیقتک فی الجنّة، و هذه مریم بنت عمران، و هذه کلثم اُخت موسی بن عمران، بعثنا اللّه إلیک لنلی منک ماتلی النساء من النساء.فجلست واحدة عن یمینها، و اُخری عن یسارها، و الثالثة بین یدیها، و الرابعة من خلفها، فوضعت فاطمة علیهاالسلام طاهرة مطهّرة، فلمّا سقطت إلی الأرض أشرق منها النور حتّی دخل بیوتات مکّة، و لم یبق فی شرق الأرض و لا غربها موضع إلّا أشرق فیه ذلک النور. و دخل عشر من الحورالعین، کلّ واحدة منهنّ معها طست من الجنّة و إبریق من الجنّة، و فی الإبریق ماء من الکوثر، فتناولتها المرأة الّتی کانت بین یدیها، فغسّلتها بماء الکوثر، و أخرجت خرقتین بیضاوین أشدّ بیاضاً من اللبن، و أطیب ریحاً من المسک والعنبر، فلفّتها بواحدة وقنّعتها بالثانیة، ثمّ استنطقتها، فنطقت فاطمة علیهاالسلام بالشهادتین و قالت: أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أنّ أبی رسول‌اللّه سیّد الأنبیاء، و أنّ بعلی سیّد الأوصیاء و ولدی سادة الأسباط.ثمّ سلّمت علیهنّ، و سمّت کلّ واحدة منهنّ بإسمها، و أقبلن یضحکن إلیها و تباشرت الحورالعین. و بشّر أهل السماء بعضهم بعضاً بولادة فاطمة علیهاالسلام، و حدث فی السماء

نور زاهر لم تره الملائکهٔ قبل ذلک. و قالت النسوهٔ: خـذیها یا خدیجهٔ! طاهرهٔ مطهّرهٔ زکیّهٔ میمونـهٔ، بورک فیها و فی نسـلها.فتناولتها فرحـهٔ مستبشـرهٔ و ألقمتها ثـدیها، فدرّ علیها، فکانت فاطمهٔ علیهاالسـلام تنمی فی الیوم کما ینمی الصّبیّ فی الشـهر، و تنمی فی الشـهر کما ینمی الصبیّ فی السنهٔ. (۱).مصباح الأنوار: عن أبی‌المفضّل الشیبانیّ، عن موسی بن محمّد الأشعریّ ابن بنت سعد بن عبداللّه، عن الحسن بن محمّـد بن إسـماعیل المعروف بابن أبی الشوارب، عن عبیـداللّه بن علیّ بن أشـیم، عن یعقوب بن یزید، عن حمّاد (مثله).و ذکر فی «الدرّ النظیم» مثله. (۲).أمالی الصدوق: الحسین بن علیّ بن أحمد، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن أبی‌بکر، عن أحمد بن محمّد النوفلی، عن إسحاق بن یزید، عن حمّاد بن عیسی، عن زرعهٔ بن محمّد، عن المفضّل بن عمر قال: قلت لأبی‌عبداللّه علیه‌السلام: کیف کان ولادهٔ فاطمهٔ علیهاالسـلام؟ الحدیث، (مثله). (۳).أقول: رواه فی موضع آخر من «البحار» عن «المناقب» مرسـلًا، و فی آخره: صلّی اللّه علیها و علی أبیها و بعلها و بنیها. (۴).۲۸۵/ ۲- بعض الرواهٔ الکرام: إنّ خدیجهٔ الکبری رضی‌الله‌عنه تمنّت یوماً من الأیّام علی سیّد الأنام صلی الله علیه و آله و سلم أن تنظر إلی بعض فاکههٔ دارالسلام.فأتی جبرئیل إلی المفضّل علی الکونین من الجنّهٔ بتفّاحتین و قـال: یا محمّـد! یقول لک من جعل لکلّ شـیء قـدراً: کل واحـدهٔ و أطعم الاُخری لخدیجـهٔ الکبری فاغشـها، فإنّی خالق منکما فاطمهٔ الزهراء. ففعـل المختـار مـا أشـار به الأـمین و أمر، فلمّا سأله الکفّار أن یریهم انشـقاق (۱). البحار: ۴۳/ ۲- ۳، عن امالی الطوسـی.(۲). البحار: ۴۳/ ۳ و ۴.(۳). امالی الصدوق: ۳۵۴، عنه البحار: ۶/ ۲۴۷ ح ۷۹.(۴). البحار: ۱۶/ ۸۰ و ۸۱.القمر و قد بان لخدیجهٔ علیهاالسلام حملها بفاطمهٔ علیهاالسـلام و ظهر، قالت خدیجهٔ علیهاالسـلام و اخیبهٔ من کذّب محمّداً صـلی الله علیه و آله و سلم و هو خیر رسول و نبیّ!فنـادت فاطمـهٔ علیهاالسـلام من بطنهـا: یـا اُمّـا! لاـ تحزنی و لاـ ترهبی، فـإنّ اللّه مع أبی، الخبر. (۱).۲۸۶/ ۳- ذکر الشـیخ عزّالدین عبدالسـلام الشافعی فی رسالته فی مـدح الخلفاء الراشـدین: أنّه لمّا حملت خدیجـهٔ بفاطمـهٔ علیهاالسـلام کانت تکلّمها ما فی بطنها، و کـانت تکتمهـا عـن النبیّ صـلی الله علیه و آله و سـلم، فـدخل علیهـا یومـاً و وجـدها تتکلّم و لیس معهـا غیرهـا، فسألهـا عمّن کـانت تخاطبه.فقالت: مع ما فی بطنی، فإنّه یتکلّم معی. فقال النبیّ صـلی الله علیه و آله و سلم: أبشری یا خدیجهٔ! هذه بنت جعلها اللّه اُمّ أحد عشـر من خلفائی، یخرجون بعدی و بعد أبیهم صـلوات اللّه علیهم أجمعین.فلمّا سأله الکفّار أن یریهم انشـقاق القمر و قد بان لخدیجهٔ علیهاالسـلام حملها بفاطمهٔ علیهاالسـلام و ظهر، قالت خدیجهٔ: واخیبهٔ من کذّب محمّداً صلی الله علیه و آله و سلم، و هو خیر رسول و نبیّ!فنـادت فاطمـهٔ علیهاالسـلام من بطنهـا: یـا اُمّـاه! لاـ تحزنی و لاـ ترهبی، فإنّ اللّه مع أبی، فلمّا أمـد حملها وانقضـی وضـعت فاطمهٔ علیهاالسـلام فأشـرق بنور وجهها الفضاء. (۲).۲۸۷/ ۴- عن خدیجـهٔ رضـی‌اللّه‌عنها قالـت: لما حملت بفاطمهٔ علیهاالسـلام حملت حملًا خفیفـاً حـدّثنی الّـذی فی بطنی، فلمّـا قربت ولادتهـا دخـل علیّ أربع نسوهٔ علیهنّ من الجمال والنور ما لا یوصف.فقالت إحـداهنّ: أنا اُمّک حوّاء، و قالت الاُخری: أنا آسـیهٔ بنت مزاحم،(۱). فاطمه الزهراء علیهاالسـلام بهجه قلب المصطفی: ۴۵.(۲). فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی: ۱۲۹ و ۱۳۰، و روی فی العوالم: ۱۱/ ۴۶ (مثله).و قالت الاُخری: أنا کلثم اُخت موسـی، و قالت الاُخری: أنا مریم بنت عمران اُمّ‌عیسی، جئنا لتلی من أمرک ما تلی النساء.فولدت فاطمهٔ علیهاالسلام فوقعت الأرض ساجدهٔ رافعهٔ إصبعها. (۱).۲۸۸/ ۵- روی الملّا فی سیرته: إنّ النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قال: أتانی جبرئیل بتفّاحهٔ من الجنّهٔ فأکلتها و واقعت خدیجهٔ علیهاالسلام، فحملت بفاطمـهٔ علیهاالسـلام، فقالت: إنّی حملت حملًا خفیفاً، فإذا خرجت حـدّثنی الّذی فی بطنی.فلمّا أرادت أن تضع بعثت إلی نساء قریش لتأتینها فیلین منها ماتلی النساء ممّن تلـد.فلم یفعلن و قلن: لا تأتیک و قـد صـرت زوجـهٔ محمّد.فبینما هی کذلک، إذ دخل علیها أربع نسوهٔ علیهنّ من الجمـال والنور مـا لاـ یوصف، فقـالت لهـا إحـداهنّ: أنـا اُمّـک حوّاء، و قـالت الاُخری: أنا آسـیهٔ بنت مزاحم، و قالت الاُخری: أنا کلثم اُخت موسـی، و قالت الاُخری: أنا مریم بنت عمران اُمّ‌عیسی، جئنا لتلی من أمرک ما تلی النساء.قالت: فولدت فاطمهٔ سلام‌اللّه‌علیها، فوقعت حین وقعت علی الأرض ساجدهٔ رافعهٔ إصـبعها. (۲).أقول: أورده بعینه فی «العوالم» عن ذخائر العقبی. (۳).۲۸۹/ ۶- ابن‌عبّاس- فی حـدیث- قال: و کانت خدیجـهٔ علیهاالسـلام إذا ولـدت ولـداً دفعته لمن یرضـعه، فلمّا ولدت فاطمهٔ علیهاالسـلام لم یرضعها أحد غیرها. (۴).(۱). فاطمه الزهراء علیهاالسـلام بهجه قلب المصطفی: ۱۲۹.(۲). فضائل الخمسه: ۳/ ۱۲۵، عن ذخائر العقبی:

۴۴.(۳). العوالم: ۱۱/ ۴۵.(۴). العوالم: ۱۱/ ۴۶، عن التاریخ الکبیر.

تاریخ ولادهٔ فاطمهٔ

۲۹۰/ ۱- ولدت علیهاالسلام بعد النبوّهٔ بخمس سنین، و بعد الإسراء بثلاث سنین، و أقامت مع رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم بمکّهٔ ثمان سنین، ثمّ هاجرت مع رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم إلی المدینهٔ، فزوّجها من علیّ صلوات‌اللَّه‌علیه بعد مقدمهم المدینهٔ بسنهٔ.و قبض النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و لفاطمهٔ علیهاالسلام یومئذ ثمانی عشرهٔ سنهٔ، و عاشت بعد أبیها اثنتین و سبعین یوماً. (۱).۲۹۱/ ۲- ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام بعد مبعث النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم بخمس سنین، و توفّیت و لها ثمانی عشرهٔ سنهٔ و خمسهٔ و سبعون یوماً، بقیت بعد أبیها خمسهٔ و سبعین یوماً. (۲).۲۹۲/ ۳- قال الشیخ المفید فی کتاب «حدائق الریاض»: یوم العشرین من جمادی الآخرهٔ کان مولد السیّدهٔ الزهراء علیهاالسلام سنهٔ اثنتین من المبعث. (۳).۲۹۳/ ۴- عبداللَّه بن جعفر و سعد بن عبداللَّه جمیعاً، عن إبراهیم بن مهزیار، عن أخیه علیّ بن مهزیار، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبیب السجستانی قال: سمعت أباجعفر علیه‌السلام یقول:ولدت فاطمهٔ بنت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بعد مبعث رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم بخمس سنین،(۱). البحار: ۴۳/ ۷، عن روضه الواعظین.(۲). البحار: ۴۳/ ۷، عن الکافی.(۳). البحار: ۴۳/ ۸، عن اقبال الاعمال.و توفّیت و لها ثمانی عشرهٔ سنهٔ و خمسهٔ و سبعون یوماً. (۱).۲۹۴/ ۵- فی الیوم العشرین من جمادی الآخرهٔ (یوم الجمعهٔ) سنهٔ اثنتین من المبعث کان مولد فاطمهٔ علیهاالسلام فی بعض الروایات.و فی روایهٔ اُخری: سنهٔ خمس من المبعث.و العامّهٔ تروی أنّ مولدها علیهاالسلام قبل المبعث بخمس سنین!! (۲).أقول: یأتی روایات العامّهٔ بعد.۲۹۵/ ۶- أبوالمفضّل الشیبانی، عن محمّد بن همام، عن أحمد بن محمّد البرقی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عبدالرحمان بن أبی‌نجران، عن ابن‌سنان، عن ابن‌مسکان، عن أبی‌بصیر، عن أبی‌عبداللَّه علیه‌السلام قال:ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام فی جمادی الآخرهٔ الیوم العشرین منها سنهٔ خمس و أربعین من مولد النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم، فأقامت بمکّهٔ ثمان سنین، و بالمدینهٔ عشر سنین، و بعد وفات أبیها خمساً و سبعین یوماً.و قبضت فی جمادی الآخرهٔ یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنهٔ إحدی عشرهٔ من الهجرهٔ. (۳).۲۹۶/ ۷- فی الدّر: إنّ فاطمهٔ علیهاالسلام ولدت بعد ما أظهر اللَّه نبوّهٔ أبیها صلی الله علیه و آله و سلم بخمس سنین، و قریش تبنی البیت.و روی: إنّها ولدت علیهاالسلام فی جمادی الآخرهٔ یوم العشرین منه سنهٔ خمس و أربعین من مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم.۲۹۷/ ۸- فی «المناقب»: روی: إنّ فاطمهٔ علیهاالسلام ولدت بمکّهٔ بعد المبعث(۱). البحار: ۴۳/ ۹، عن الکافی.(۲). البحار: ۴۳/ ۹، عن المصباح.(۳). البحار: ۴۳/ ۹، عن دلائل الامامه.بخمس سنین، و بعد الإسراء بثلاث سنین فی العشرین من جمادی الآخرهٔ.و ولدت الحسن علیه‌السلام ولها اثنتا عشرهٔ سنهٔ- و قیل: احدی عشرهٔ سنهٔ- بعد الهجرهٔ، و کان بین ولادتها الحسن علیه‌السلام و بین حملها بالحسین علیه‌السلام خمسون یوماً. (۱).۲۹۸/ ۹- محمّد بن یحیی عن أحمد بن عیسی، عن ابن‌محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبی‌حمزهٔ، عن سعید بن المسیّب، عن علیّ بن الحسین علیهماالسلام... و لم یولد لرسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم من خدیجهٔ علیهاالسلام علی فطرهٔ الإسلام إلّا فاطمهٔ علیهاالسلام. (۲).۲۹۹/ ۱۰- حدّثت الرواهٔ، عن أبی‌جعفر محمّد بن علیّ علیهماالسلام: أنّ فاطمهٔ علیهاالسلام ولدت بعد ما أظهر اللَّه نبوّهٔ نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم، و أنزل علیه الوحی بخمس سنین.فزوّجها رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم من أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام بعد مقدمه المدینهٔ نحواً من سنهٔ، و بنی بها بعد سنهٔ، و کان مولد فاطمهٔ بنت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم بعد بعث النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم بخمس سنین. (۳).۳۰۰/ ۱۱- فی کتاب «موالید الأئمّهٔ علیهم‌السلام» بسنده، عن نصر بن علیّ الجهضمی قال: سألت أباالحسن الرضا علیه‌السلام عن عُمْر فاطمهٔ علیهاالسلام؟قال: ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام بعد ما أظهر اللَّه نبوّته بخمس سنین، و قریش تبنی البیت، و توفّیت ولها ثمانی عشرهٔ سنهٔ و خمسهٔ و سبعون یوماً، و کان عمرها مع النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم بمکّهٔ ثمانی سنین، و هاجرت مع النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم إلی المدینهٔ، و أقامت بالمدینهٔ عشر سنین.و أقامت مع أمیرالمؤمنین علیه‌السلام

من بعد وفاة رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم خمسة و سبعین یوماً، و ولدت الحسن بن علیّ علیهماالسلام و لها إحدی عشرة سنة بعد الهجرة. (۴).(۱). البحار: ۱۶/ ۷۷ ح ۲۰، عن العدد.(۲). البحار: ۱۹/ ۱۱۵، العوالم: ۱۱/ ۳۵، عن الکافی.(۳). العوالم: ۱۱/ ۳۶، عن الهدایه للخصیبی.(۴). العوالم: ۱۱/ ۳۷، عن مجموعه نفیسه.

یا حبّذا من لیلة المیلاد اللیلة العشرین من جمادی

میلاد بنت المصطفی الرسول صدّیقة طاهرة بتول

سیّدة إنسیّة حوراء فاطمة زکیّة زهراء

یا لیلة سرّ بها محمّد صلی الله علیه و آله و سلم إذ ولدت بنت النبیّ أحمد صلی الله علیه و آله و سلم

شعر=میلادها سرّ قلوب البشر لأنّها شفیعة فی المحشر

و قرّت العیون من أبناها کذاک قرّت عین من والاها

خدیجة بمکّة ملیکة کانت علی العرش والأریکة

حقّت لها لو فخرت مدی الزمن ببنتها اُمّ‌الحسین والحسن

نور الإله قد ضحی و أشرق غصن النبیّ قد علی و أورق

و أشرقت مکّة بالأنوار و طیبة کذلک بالأزهار

بکلّ الآفاق ضیاؤها ضحی أنار أطباق السماوات العلی

.و نورها قد کان قندیل الضیاء معلّقاً فی ساق عرش الکبریاء

أقول: نذکر بعد هذه الروایات أقوال المخالفین فی تاریخ میلادها علیهاالسلام، وانظر کم الفرق بینهما؟۳۰۱/ ۱۲- المختار فی مناقب الأخیار: فاطمة علیهاالسلام بنت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم ولدتها خدیجة علیهاالسلام و قریش تبنی البیت قبل النبوّة بخمس سنین، و هی أصغر بناته و هی سیّدة نساء العالمین، تزوّجها علیّ بن أبی‌طالب علیهاالسلام فی السنة الثانیة قبل الهجرة. (۱).۳۰۲/ ۱۳- قال ابن‌الجوزی: ولدت فاطمة علیهاالسلام قبل النبوّة بخمس سنین.(۱). العوالم: ۱۱/ ۳۹.و أشهر الروایات هی أنّها علیهاالسلام أصغر بنات رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم و أکبرهنّ مرتبة و منزلة. (۱).

۳۰۳/ ۱۴- من بعض کتب المخالفین بإسناده عن عبداللّه بن محمّد بن سلیمان الهاشمی، عن أبیه، عن جدّه قال: ولدت فاطمة علیهاالسلام سنة إحدی و أربعین من مولد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم.و زعم محمّد بن إسحاق: إنّ فاطمة علیهاالسلام ولدت قبل أن یوحی إلی النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم و کذلک سائر أولاده من خدیجة علیهاالسلام.

و فی روایتی عن الحافظ أبی‌المنصور الدیلمی بروایته، عن أبی‌علی الحداد، عن ابن‌نعیم الحافظ فی کتاب «معرفة الصحابة»: إنّ فاطمة علیهاالسلام کانت أصغر بنات رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم سنّاً، ولدت و قریش تبنی الکعبة، و کانت فیما قبل تکنّی اُم‌أسماء. (۲).۳۰۴/ ۱۵- و قال أبوالفرج فی کتاب «مقاتل الطالبیّین»: کان مولد فاطمة علیهاالسلام قبل النبوّة و قریش حینئذ تبنی الکعبة، و کان تزویج علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام إیّاها فی صفر بعد مقدم رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم المدینة، و بنی بها بعد رجوعه من غزاة بدر، و لها یومئذ ثمانی عشرة سنة، حدّثنی بذلک الحسن بن علیّ، عن الحارث، عن ابن‌سعد، عن الواقدی، عن أبی‌بکر بن عبداللّه بن أبی‌سبرة، عن إسحاق بن عبداللّه أبی‌فروة، عن جعفر بن محمّد بن علیّ علیه‌السلام. (۳).۳۰۵/ ۱۶- الإمام المهاجر: اُمّ‌الحسین فاطمة الزهراء البتول علیهاالسلام سیّدة نساء العالمین ولدت قبل النبوّة بخمس سنین أیّام بناء البیت. (۴).۳۰۶/ ۱۷- منال الطالب فی مناقب الإمام علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام: کان مولد(۱). العوالم: ۱۱/ ۳۹، عن وسیله النجاه.(۲). البحار: ۴۳/ ۸ و ۹، العوالم: ۱۱/ ۳۴ و ۳۵.(۳). البحار: ۴۳/ ۸ و ۹، العوالم: ۱۱/ ۳۴ و ۳۵.(۴). العوالم: ۱۱/ ۳۹.فاطمة له صلی الله علیه و آله و سلم و قریش تبنی الکعبة قبل النبوّة بخمس سنین، و تزوّجها علیّ علیه‌السلام فی شهر رمضان من السنة الثانیة من الهجرة، و بنی بها فی ذی الحجّة.

(۱).۳۰۷/ ۱۸- الثغور الباسمهٔ فی مناقب سیّدتنا فاطمهٔ علیهاالسلام: ذکر ابن‌إسحاق، إنّ مولدها و قریش تبنی الکعبهٔ، و بنت قریش الکعبهٔ قبل المبعث بسبع سنین و نصف.و قیل: ولدت عام المبعث، و قیل: غیر ذلک، و کانت وفاتها علیهاالسلام بعد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم. (۲).۳۰۸/ ۱۹- تاریخ دمشق: بإسناده عن عبداللَّه بن المؤمل، عن أبیه، قال: ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام قبل النبوّهٔ بأربع سنین. (۳).۳۰۹/ ۲۰- أهل البیت علیهم‌السلام: واختلف فی سنّها وقت الزّواج، فقیل: إنّ عمرها حین تزویجها تسع سنین، أو عشر سنین، أو إحدی عشرهٔ سنهٔ، لأنّها تزوّجت بعلیّ علیه‌السلام بعد الهجرهٔ بسنهٔ، و قیل بسنتین. (۴).۳۱۰/ ۲۱- و فی المناقب: ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام بعد النبوّهٔ بخمس سنین بعد بدر. (۵).۳۱۱/ ۲۲- و فی الاستیعاب: کان سنّها یوم تزویجها خمس عشرهٔ سنهٔ و خمسهٔ أشهر، و کان سنّ علیّ علیه‌السلام إحدی و عشرین سنهٔ. (۶).

۳۱۲/ ۲۳- تهذیب التهذیب: عن ابن‌جریح قال لی غیر واحد: کانت فاطمهٔ علیهاالسلام أصغرهنّ- أی بنات رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم- و أحبّهنّ إلی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم. (۷).۳۱۳/ ۲۴- البدء والتاریخ: و کانت- أی فاطمهٔ علیهاالسلام- أحبّ البنات إلی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم و ألطفهنّ به. (۸).۳۱۴/ ۲۵- مفتاح النجا: و أمّا فاطمهٔ علیهاالسلام فهی أصغر بنات الرّسول صلی الله علیه و آله و سلم (۱). العوالم: ۱۱/ ۳۹.(۲). العوالم: ۱۱/ ۳۹.(۳). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰ .(۴). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.(۵). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.(۶). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.(۷). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.(۸). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.و أحبّ أولاده إلیه.

(۱).أقول: أکثر علماء العامّهٔ و رواتهم یقولون و یروون بأنّ ولادهٔ فاطمهٔ علیهاالسلام کانت قبل المبعث، مع أنّهم رأوا أورووا حدیث المعراج والجنّهٔ و أکل رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم من ثمار الجنّهٔ و انعقاد نطفتها علیهاالسلام من تلک الثمار، کما ذکرتها فی محلّها، و مع ذلک یمیلون إلی القول بأنّ میلادها قبل المبعث بسنین.لعلّ السرّ فی ذلک أنّهم یریدون أن یلقوا الشبههٔ فی روایات ثمار الجنّهٔ و روایات المعراج أو المعارضهٔ بین الفریقین من الروایات حتّی یتنزّلوا بزعمهم من مقامها علیهاالسلام و منزلتها عنداللَّه تعالی و من عظمتها عند الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، و أن یقلّلوا من شأنها و موقعیّتها عند المسلمین، و أن یخففوا جرائم هؤلاء الّذین ارتکبوا الظلم علیها من إحراق بیتها و غصب حقّها و قتل جنینها و إسقاطه.و لعلّ بعض الروایات جعلوها لینتصروا لأبناء هند آکلهٔ الأکباد، و علی رغم أنفهم روایات کثیرهٔ تثبت أنّ مولد فاطمهٔ علیهاالسلام کانت بعد مبعث النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم، و أنّ نطفتها انعقدت من ثمار الجنّهٔ أکلها رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم، و هذه الروایات متّفق علیها الفریقین أخرجوها فی کتبهم المعتبرهٔ عندهم، کما بیّنا قبل هذا، فراجع.و أمّا القول بأنّ مولدها علیهاالسلام کانت قبل المبعث؛ فمردود، لأنّهم انفردوا به، و باعتقادنا وضعه الوضّاعون لترضی به بنو آکلهٔ الأکباد، ثمّ کتبوه و أخرجوه فی کتبهم غفلهٔ عن هذا أو تغافلاً.

و أنزل اللَّه تعالی فی شأنها علیهاالسلام آیات من کتابه؛ آیهٔ التطهیر و آیهٔ المباهلهٔ و غیرهما، و بیّن رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم قدْرها و منزلتها فی روایات لا تعدّ و لا تحصی، و لا ینکر مثل ذلک لکثرتها و تواترها بین المسلمین.(۱). العوالم: ۱۱/ ۳۹ و ۴۰.

إشکال و دفع بقی هنا مسألهٔ ینبغی الإشارهٔ إلیها و هی أنّه یمکن أن یقال: بناء علی القول بولادتها علیهاالسلام بعد البعثهٔ، یکون عمر اُمّها خدیجهٔ علیهاالسلام ستّین سنهٔ، لانّ لها حین الزواج مع النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم أربعین سنهٔ والنبیّ صلی الله علیه و آله و سلم کان ابن خمس و عشرین سنهٔ، و نزل علیه الوحی فی الأربعین، و بعد مضی خمس سنوات من نزول الوحی ولدت فاطمهٔ علیهاالسلام، فیکون سن النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم خمس و أربعون سنهٔ، و سنّها ستّون سنهٔ و الولادهٔ فی هذا السنّ غریبهٔ.قلنا: هذا أمر طبیعی، لأنّها حملت بفاطمهٔ علیهاالسلام فی سنهٔ تسع و خمسین من عمرها، و وضعتها فی سنهٔ ستّین منه، و هذا أمر عادی من القرشیّات، مع أنّ فی مدّهٔ عمرها حین الزواج مع النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم أقوالاً اُخر، و بالالتزام بها تنحسم مادّهٔ الإشکال.قال ابن‌حمّاد الحنبلی: و رجّح کثیرون أنّها ابنهٔ ثمان و عشرین.و قال البلاذری: تزوّج رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم خدیجهٔ علیهاالسلام و هو ابن خمس و عشرین سنهٔ، و هی ابنهٔ أربعین سنهٔ، و ذلک أثبت عند العلماء....و یقال: إنّه تزوّجها و هو ابن ثلاث و عشرین سنهٔ و هی ابنهٔ ثمان و عشرین سنهٔ.و فی «البحار»: عن ابن‌عبّاس و ابن‌حمّاد مثل ذلک.و فی «المناقب» لابن‌شهر آشوب: روی

أحمـد البلاـذری و أبوالقاسم الكوفی فی كتابهما، والمرتضـی فی «الشافی» و أبوجعفر فی «التلخیص»: إنّ النبیّ صـلی الله علیه و آله و سلم تزوّج بهـا و كـانت عـذراء، یؤكّـد ذلـک ما ذكر فی كتابی «الأنوار» و «البـدع»: إنّ رقیّـۀ و زینب كانتا ابنتی هالـۀ اُخت خدیجـۀ. (۱).(۱). فاطمـۀ الزهراء علیهاالسـلام بهجۀ قلب المصـطفی: ۱۴۳ و ۱۴۴.أقول: هـذا الـدفع عن الإشـكال متین و قویّ علی فرض سنّها علیهاالسـلام عنـد الزواج مع النبیّ صـلی الله علیه و آله و سـلم أربعین سـنۀ، والحقّ أنّه كـان أقـلّ من ذلک و علی فرض كون ولادتها علیهاالسـلام بعد المبعث بخمس سـنین، ولكن هناک روایۀ عن «مصباح الكفعمی» تدلّ علی أنّ ولادتها علیهاالسلام كانت سنۀ اثنتین من المبعث (۱)، و تقلل سنّ خدیجۀ علیهاالسـلام بثلاثۀ سـنوات، و تنزّل و ترجع سـنّها علی سـبعۀ و خمسین سنۀ، فلا یتوجّه الإشكال علیها أبداً.والمهمّ عندنا وجود دلیل قطعیّ علی إثبات وقوع میلادها علیهاالسـلام بعد مبعث رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله و سلم و مع وجود الـدلیل القطعیّ لا مورد للإشـكال إلّا عنـد الشاكّین والمتردّدین أو المفترین، و فی هذا الدفع كفایۀ.۳۱۵/ ۲۶- ذكر ابن‌الخشّاب عن شیوخه یرفعه، عن أبی‌جعفر محمّـد بن علیّ علیهماالسـلام قال:ولـدت فاطمـۀ علیهاالسـلام بعـد ما أظهر اللَّه نبوّۀ نبیّه، و أنزل علیه الوحی بخمس سـنین، و قریش تبنی البیت، و توفیّت و لها ثمانی عشرۀ سنۀ و خمسۀ و سبعین یوماً.و فی روایۀ صدقۀ: ثمانی عشرۀ سنۀ و شـهر و خمسۀ عشـر یوماً، و كان عمرها مع أبیها بمكّۀ ثمانی سـنین، و هاجرت إلی المدینۀ مع رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله و سلم فأقامت معه عشـر سـنین، و كان عمرها ثمانی عشرۀ سنۀ، فأقامت مع علیّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد وفاۀ أبیها خمسۀ و سبعین یوماً.و فی روایۀ اُخری: أربعین یوماً. و قال الذارع: أنا أقول: فعمرها علی هذه الروایۀ ثمانی عشـرۀ سـنۀ و شـهر و عشرۀ أیّام، و ولدت الحسن علیه‌السـلام ولها إحدی عشـر سنۀ بعد الهجرۀ بثلاث سنین، الخبر. (۲). (۱). البحار: ۴۳/ ۹. (۲). البحار: ۴۳/ ۷ ح ۸، عن كشف الغمّۀ. ۳۱۶/ ۲۷- ولدت علیهاالسـلام بعد المبعث بخمس سـنین، و توفّیت ولها ثمان عشـرۀ سـنۀ و خمسۀ و سـبعون یوماً، و عاشت بعد أبیها خمسۀ و سـبعین یوماً لا تری كاشرۀ و لا ضاحكۀ. (۱).أقول: العجب من جلالۀ الدكتر السیّد جعفر الشهیدی فی كتابه فی حیاۀ فاطمۀ الزهراء علیهاالسـلام حیث یقول بعد التحقیق فی تاریخ ولادۀ سیّدۀ نساء العالمین علیهاالسلام و بعد ذكر قول العامّۀ و الخاصّۀ:لا فائدۀ فی هـذا البحث، یعنی سواء كان ولادتها قبل المبعث فی سـنۀ بناء الكعبـۀ، كما قالوا به العامّۀ، أو كان بعد المبعث بخمس سـنین، كما قالوا به علماء الشـیعۀ، و سواء كانت عمرها فی وقت التزویج و الوفاۀ قلیلۀ أو كثیرۀ بعشـر سـنین؛ فهی بنت النبیّ صـلی الله علیه و آله و سلم و كاملـۀ نسـاء المربوبات، و صاحبـۀ أخلاق عالیـۀ الإسـلامی، و نحن المسـلمون من الرجال والنساء لابـدّ لنا أن نتعلّم منها التقوی والحلم والفضیلۀ والإیمان باللَّه والخوف من اللَّه و سائر الخصال العالیۀ الإنسانیّۀ (۲). انتهی ملخّص كلامه.ولكن غفل هذا المحقّق عن أشـیاء كثیرۀ مهمّۀ و عن المعارف الّتی دائرۀ مدار تاریخ ولادتها علیهاالسـلام، لها اهتمام تامّ و دخل عظیم فی العقیدۀ و المعرفۀ بشأنها علیهاالسـلام، فإذا كانت ولادتها بعد المبعث یترتّب علیها و تثبت اعتزال رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله و سلم عن خدیجۀ أربعین یوماً بأمر اللَّه سـبحانه لأجل العبادۀ والریاضـۀ حتّی یأتی جبرئیل بأمر اللَّه من ثمار الجنّـۀ و انعقـدت منها نطفۀ فاطمۀ علیهاالسـلام.و كذلک تثبت أحادیث المعراجیّۀ فی كیفیّۀ إنعقاد نطفۀ فاطمۀ علیهاالسـلام من ثمار الجنّۀ، و تثبت أنّها حوراء إنسیّۀ، و مجیء نساء العالیات من الجنّۀ، لمعاونۀ (۱). مجمـع البحرین: ۶/ ۱۳۱ (فطـم). (۲). زنـدگانی فاطمۀ الزهراء علیهاالسـلام (الفارسیّۀ، ط. سـنۀ ۱۳۷۱- طهران). خدیجـۀ علیهاالسـلام و غسـلهنّ فاطمـۀ علیهاالسـلام بمـاء الكـوثر.و تثبـت سـائر الكرامـات و المعجزات و المعـارف و الأسـرار الأـئمّۀ علیهم‌السـلام. و یترتّب أیضـاً علی ذلـک فوائـد كثیرۀ لیس للبحث عنها مجال.و أمّا رواۀ العامّـۀ؛ فقـد بـذلوا جهـدهم واختلقوا وجعلوا أكاذیبهم لإطفاء نور اللَّه بأفواههم واللَّه متمّ نوره ولو كره الكافرون، ولكن نحن الشـیعۀ نأخـذ أقوال علمائنا و أحادیثاً كثیرۀ معتبرۀ من طریق أهـل بیت نبیّنـا علیهم‌السـلام علی أنّ ولادتهـا بعـد المبعث بخمس سـنین، و لا نعتمـد علی رواۀ هؤلاء القوم و جعل أكاذیبهم و مختلقاتهم، لأنّ مؤرّخیهم إمّا كانوا مغترّین واعتمدوا علی الروایات، الضعیفۀ و لیس لهم دلیل معتبر یعتمدون علیه، ورضوا بأن یكتبون مـا قـال النـاس، أو مغرضـین یمیلون إلی بنی اُمیّـۀ، أو مغرضـین عن الحقیقـۀ والواقع فی ذلـک.و نحن نتمسّک بقول أهل بیت الوحی والطهـارۀ علیهم‌السـلام، لأـنّهم الصادقون و أعرف بتأریـخ ولادۀ اُمّهم سـلام اللَّه علیهم أجمعین، و علی هـذا القول الحقّ یترتّب فوائد

کثیرهٔ والمعارف والإعتقادات الصحیحهٔ لشأن سیّد نساء العالمین علیهاالسلام.و مع هذا أقول: روایات کثیرهٔ و متّفق علیها الفریقین أخرجوها فی کتبهم فی أنّ نطفتها علیهاالسلام صارت من ثمار الجنّهٔ فی صلب رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، و منها حملت خدیجهٔ بفاطمهٔ سلام‌اللّه‌علیها، و قد ذکرت قبل هذا، فراجع.

حیاهٔ المحرر الرسول الاعظم الرسول الاکرم محمد (المجلد ۱) ؛باقر شریف قرشی

تجارته بأموال خدیجهٔ

کانت ام‌المؤمنین خدیجهٔ بنت خویلد تاجرهٔ ذات شرف و مال، و کانت تستأجر الرجال فی أموالها و تضاربهم بشیء معین من الأرباح، و قد کانت ذا ثراء عریض، و انبری أبوطالب الی ابن أخیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و کان فی سن الخامسهٔ و العشرین، فقال له: «یا بن أخی، أنا رجل لا مال لی، و قد اشتد الزمان علینا، و قد بلغنی أن خدیجهٔ استأجرت فلانا ببکرین، و لسنا نرضی لک بمثل ما أعطته، فهل لک أن أکلمها»، فقال له الرسول: «لک ما أحببت یا عم»، و انبری أبوطالب الی خدیجهٔ فعرض علیها الأمر، فاستجابت له و رحبت به، فعاد أبوطالب الی أبن أخیه و أخبره بالأمر، و قال له: «هذا رزق ساقه الله تعالی لک».و زودته خدیجهٔ بمال و فیر، و أرسلت معه خادمها میسرهٔ، و أوصته بخدمته و أن ینقل لها ما یشاهده منه من أحداث، و سارت القافلهٔ تطوی البیداء حتی انتهت الی سوق بصری، فنزل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم تحت ظل شجرهٔ قریبهٔ من صومعهٔ راهب یسمی نسطورا، فنظر الی النبی جالس فی ظلال تکل الشجرهٔ، ففزع و قال لمسیرهٔ- و کان یعرفه -:«یا میسرهٔ من هذا الذی تحت الشجرهٔ؟..»«رجل من قریش..»«ما نزل تحت هذه الشجرهٔ بعد عیسی الا نبیء».و انبری الراهب مسرعا نحو الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، و هو خاضع، فقبل رأسه و قدمیه، و قال له: «آمنت بک، و أنا أشهد أنک الذی ذکرک الله تعالی فی التوراهٔ..»و طلب منه أن یریه کتفه، فکشف له عنه فاذا هو خاتم النبوهٔ یشع نورا، فانبری قائلا:«أشهد أنک رسول الله النبی الامی الذی بشر بک عیسی، و أنک صاحب الحوض و الشفاعهٔ و لواء الحمد..»و وعی ذلک میسرهٔ، فبهر منه، کما شاهد السحابه تظله وحده من حر الشمس، و ربح النبی فی سفرته ربحا کثیرا، و قال میسرهٔ للنبی:«اتجرنا لخدیجهٔ أربعین سفرهٔ ما رأینا ربحا قط أکثر من هذا الربح علی وجهک..»(۱).و قفل النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)مع القافلهٔ راجعین الی مکهٔ، و قد ملئت نفس میسرهٔ اعجابا بما شاهده من الکرامات والمعاجز من النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، فسارع الی خدیجهٔ فأخبرها بما شاهده من معاز النبی و من الأرباح الکثیرهٔ التی ربح فیها.ذخل النبی مکهٔ فاستقبلته خدیجهٔ و رحبت به أجمل ترحیب و أخذ یحدثها(۱). السیرهٔ النبویهٔ / زینی دحلان: ۵۴ / ۱- ببلاغته و روعهٔ فصاحته - عن الأرباح التی ظفر بها، فزادها إعجابا و إکبارا و تعظیما، و قد أیقنت أیقانا لا یخاطره شک أن له شأنا عظیما، و أنه أعظم مصلح اجتماعی فی الأرض. (۱).

قران النبی بخدیجهٔ

و ملئت نفس خدیجهٔ إکبارا و مودهٔ للنبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، و قد رغبت بالزواج منه، و کان عمرها أربعین سنهٔ، و عمر النبی (صلی الله علیه و آله و سلم خمس و عشرون سنهٔ، و عرضت رغبتها المحلهٔ فی الاقتران منه علی اختها علی قول، أو علی صدیقتها نفیسهٔ بنت منیهٔ علی قول آخر، و سارعت نحو النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فقالت له:«ما یمنعک أن تتزوج؟...».«ما بیدی ما أتزوج به..»«ان کفیت ذلک، و دعیت الی الجمال و المال و الشرف و الکفاءهٔ ألا تجیب؟..» «من هی؟..»«خدیجهٔ..»و رضی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بذلک، و سارعت المرأهٔ الی خدیجهٔ فأخبرتها بذلک، و سرت سرورا بالغا، و علمت أنها تتزوج بسید ولد آدم، وحددت الساعهٔ، و طلب النبی من أعمامه الحضور لخطبه خدیجهٔ، فسارعوا لاجابته، یتقدمهم أبوطالب و حمزهٔ و بقیهٔ

أعمامه و أقبلوا الى دار خديجة، فاستقبلهم عمها عمر بن أسد فرحب بهم، و لما استقر بهم الجلوس و تصدر أبوطالب الجماعة التى جاءت لخطبة خديجة للنبى صلى الله عليه و آله و سلم، قال:«الحمد لله الذى جعلنا من ذرية ابراهيم، و زرع اسماعيل، و جعل لنا بلدا(۱). الطبقات الكبرى / ابن‌عسد: ۸۲ / ۱، القسم الأول.حراما و بيتا محجوبا، و جعلنا الحكام على الناس.ثم ان محمد بن عبدالله ابن أخى من لا يوازنه فتى فى قريش الا رجح به، برا و فضلا و كرما و عقلا و مجدا و نبلا، و ان كان فى المال قل، فان المال ظل زائل، و عارية مسترجعة، و له فى خديجة بنت خويلد رغبته، و لها فيه مثل ذلك، و ما أحببتم فى الصداق فعلى«(۱).فاستجاب لهم و رحب بهم، و ثم العقد بين النبى و خديجة.و قد بدأت حياة جديدة للنبى صلى الله عليه و آله و سلم، و بنى بأكرم سيدة فى قريش و أو فرهن عقلا و دينا و عفة و جمالا، و قد سخرت جميع امكانياتها الاقتصادية لخدمة النبى، و أخلصت له فى الحب كأعظم ما يكون الاخلاص، و أعانته على مكاره الدهر.و أقام النبى صلى الله عليه و آله و سلم مع زوجته فى سعة من المال، فقد أسبغ الله عليه من فضله و نعمته، و كان أهل مكة ينظرون اليه نظرة غبطة أو حسد على اقترانه بخديجة التى لم تستعجب لتجار قريش و أشرافها حينما خطبوها و استجابت لفتى ليس عنده أى سمعة من المال، و على أية حال، فقد ملكت خديجة قلب النبى صلى الله عليه و آله و سلم، فرأى الوفاء و الشرف و سمو النفس و الكمال فيها، كمال رأت فيه النبل و الصدق و الكمال الذى لم يحظ به أى فتى من قريش.

مُسنَد فاطمه الزهرا ؛حسین اسلامی

خديجة فى بيت من قصب فى الجنة

۷۶ (۴)- الخرائج: روى: ان اباعبدالله عليه‌السلام، قال: «ان خديجة (عليهاالسلام) لما توفيت جعلت فاطمه (عليهاالسلام) تلوذ برسول‌الله (صلى الله عليه و آله) و تدور حوله، و تسأله: يا رسول‌الله! اين امى؟ فجعل النبى (صلى الله عليه و آله) لا يجيبها، فجعلت تدور على من تسأله، و رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) لا يدرى ما يقول، فنزل جبرئيل (عليه‌السلام)، فقال: ان ربك يأمرك ان تقرأ على فاطمه السلام، و تقول لها: انامك فى بيت من قصب، كعابة من ذهب، و عمده من ياقوت احمر، بين آسية امرأة فرعون، و مريم بنت عمران.فقالت فاطمه (عليهاالسلام): ان الله هو السلام، و منه السلام، و اليه السلام.« (۲).قال المؤلف: و نقل هذه الرواية الشيخ فى «اماليه» هكذا: المفيد، عن ابن قولويه،(۱). التفسير المنسوب الى الامام عليه‌السلام: ۳۳۰، ۳۳۴، عنه «البحار» ۲۳: ۲۵۹، ۲۶۱.(۲). بحارالانوار ۴۳: ۲۷، عوالم العلوم ۱۱: ۱۱۵، ينابيع المودة: ۲۶۲ بتفاوت يسير، امالى الشيخ: ۱۱۰.عن ابيه، عن سعد، عن ابن عيسى، عن العباس بن عامر، عن ابان، عن بريد، عن الصادق عليه‌السلام قال:«لما توفيت خديجة (رضى‌الله‌عنها) جعلت فاطمه (عليهاالسلام) تلوذ (الى آخره).» (۱).ان الله يقرأ خديجة السلام.و قد روى: السلام من الله تعالى على خديجة ايضا، كما روى ابن هشام، فقال: حدثنى من اثق به: ان جبرئيل (عليه‌السلام) اتى النبى صلى الله عليه و آله فقال: اقرأ خديجة من ربها السلام.فقال رسول‌الله (صلى الله عليه و آله): «يا خديجة! هذا جبرئيل يقرؤك من ربك: السلام».قالت خديجة: الله السلام، و منه السلام، و على جبرئيل السلام. (۲).

خديجة ولود للامامة، ودود للنبوة

۷۷ (۵)- الخصال: ابن الوليد، عن الصفار، عن البرقى، عن ابى‌على الواسطى، عن عبدالله بن عصمة، عن يحيى بن عبدالله، عن عمرو بن ابى‌المقدام، عن ابيه، عن ابى‌عبدالله عليه‌السلام، قال: «دخل رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) منزله، فاذا عائشة مقبلة على فاطمه (عليهاالسلام) تصايحها، و هى تقول: والله، يا بنت خديجة! ما ترين الا ان لامك علينا فضلا، و اى فضل كان لها علينا؟ ما هى الا كبعضنا، فتسمع مقالتها لفاطمه (عليهاالسلام).فلما رأت فاطمه رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) بكت، فقال لها: ما يبكيك يا بنت محمد؟قالت (عليهاالسلام): ذكرت امى، فتنقصتها، فبكيت.فغضب رسول‌الله (صلى الله عليه و آله) ثم قال: مه، يا حميراء! فان الله

تبارک و تعالی بارک فی الولود الودود، و ان خدیجة- رحمهاالله- ولدت منی طاهرا و هو عبدالله و هو المطهر، و ولدت منی: القاسم، و فاطمة، و رقیة، و ام کلثوم، و زینب، و انت ممن اعقم الله(۱). بحارالانوار ۱۶:۱.(۲). بحارالانوار ۱۶: ۱۱.رحمه، فلم تلدی شیئا (۱).۷۸ (۶)- المناقب: قال: دخل النبی صلی الله علیه و آله علی فاطمه (علیهاالسلام) فرآها منزعجة فقال لها: «مالک»؟فقالت (علیهاالسلام): «الحمیراء افتخرت علی امی، انها لم تعرف رجلا قبلک، و ان امی عرفتها مسنة».فقال علیه‌السلام: «ان بطن امک کان للامامة وعاء» (۲).(۱). الخصال ۲: ۴۰۴ عنه بحارالانوار ۱۶: ۳، المناقب ۲: ۹۷.

(۲). بحارالانوار ۴۳:۴۳.

کیف کانت ولادة فاطمه؟

۷۹ (۱)- غایة المرام: عن ابن بابویه، قال: حدثنی ابوعبدالله احمد بن محمد الخلیلی، عن محمد بن ابی‌بکر الفقیه، عن احمد بن محمد النوفلی، عن اسحاق بن یزید، عن حماد بن عیسی، عن زرعة بن محمد، عن المفضل بن عمرو، قال: قلت لأبی عبدالله الصادق علیه‌السلام: کیف کان ولادة فاطمه علیهاالسلام؟فقال (علیه‌السلام): «نعم، ان خدیجة (علیهاالسلام) لما تزوج بها رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) هجرتها نسوة مکة، فکن لا یدخلن علیها، و لا یسلمن علیها، و لا یترکن امرأة تدخل علیها، فاستوحشت خدیجة (علیهاالسلام) لذلک، و کان جزعها و غمها حذرا علیه (صلوات الله علیه) فلما حملت بفاطمة کانت فاطمه (علیهاالسلام) تحدثها من بطنها و تصبرها... فلم تزل خدیجة (علیهاالسلام) علی ذلک الی ان حضرت ولادتها... فلما سقطت الی الارض، اشرق منها النور، حتی دخل بیوتات مکة، و لم یبق فی شرق الارض و لا غربها موضع، الا اشرق فیه ذلک النور، و دخل عشر من الحور العین... ثم استنطقتها.فنطقت فاطمه (علیهاالسلام) (بشهادتین) و قالت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان ابی رسول‌الله سید الانبیاء، و ان بعلی سید الاوصیاء، و ولدی سادة الاسباط، ثم سلمت علیهن، و سمت کل واحدة منهن باسمها...» الحدیث (۱).۸۰ (۲)- و ذکر الشیخ احمد الرحمانی صاحب کتاب «فاطمه الزهراء» حدیثا عن کتاب «مناقب الطاهرین» للشیخ عماد الدین الطبری- المخطوط- فی (م/ ملک بطهران): ان خدیجة (علیهاالسلام) کانت تصلی یوما، فقصدت ان تسلم فی الثالثة، فنادتها فاطمه (علیهاالسلام) من بطنها: «قومی یا اماه! فانک فی الثالثة» (۲).۸۱ (۳)- الجنة العاصمة: عن الشیخ ابی‌مدین شعیب الحریفش: (۳) فلما سأله الکفار: ان یریهم انشقاق القمر و قد بان لخدیجة حملها بفاطمة علیهماالسلام و ظهر، قالت خدیجة: و اخیبة من کذب محمدا (صلی الله علیه و آله) و هو خیر رسول و نبی، فنادت فاطمه (علیهاالسلام) من بطنها: «یا اماه! لا تحزنی، و لا ترهبی، فان الله مع ابی».فلما تم امد حملها و انقضی، وضعت فاطمه (علیهاالسلام) فأشرق بنور وجهها الفضاء (۴).(۱). غایة المرام: ۱۷۷، دلائل الامامة: ۸، بحارالانوار: ۴۳: ۲.(۲). مستدرک فاطمة الزهراء (علیهاالسلام) من »مناقب الطاهرین «- المخطوط - فی (مکتبة ملک فی طهران)، و مکتبة آیة الله ملا علی الهمدانی. و قد اشکل بان اضافة الرکعتین فی الصلاة الرباعیة کانت بعد مولد فاطمة (سلام الله علیها) فکیف صلت خدیجة الصلاة تلک رکعات حتی تنادیها فاطمه علیهاالسلام من بطنها، بقولها: «قومی، یا اماه! فانک فی الثالثة»؟! و اجیب عن ذلک: بان مولدها کان بعدها لا قبلها، لما ورد عن الصادق علیه‌السلام: »ان الله عز و جل انزل علی نبیه (صلی الله علیه و آله) لکل صلاة رکعتین فی الحضر، فأضاف الیها رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) لکل صلاة رکعتین فی الحضر، و قصر فیها فی السفر، الا المغرب و الغداة، فلما صلی المغرب بلغه مولد فاطمه (علیهاالسلام) اضاف الیها رکعة، شکرا لله عز و جل، فلما ان ولد الحسین (علیه‌السلام) اضاف الیها رکعتین، شکرا لله، فقال: (للذکر مثل حظ الانثیین) فترکها علی حالها فی الحضر و السفر.« (علل الشرائع: ۳۲۴).(۳). فی کتابه الروض الفائق: ص ۲۱۴ (ط/ مصطفی الحلبی).(۴). الجنة العاصمة: ۱۹۰ عن »الروض الفائق«: ۲۱۴ (ط/ القاهرة- مصطفی الحلبی)، و نقل ذلک الرحمانی فی کتاب »فاطمة الزهراء (علیهاالسلام)«: ۴۵ و ۱۲۹، عن »الروض الفائق« أیضا: ۲۵۵ و ۳۱۴.

فاطمة الزهراء من المهد إلى اللحد

زواج الرّسُول الأعْظم

تزوّج الرسول العظيم (صلى الله عليه و آله و سلم) بالسيدة خديجة الكبرى و هو ابن خمس و عشرين سنة، و هى بنت أربعين سنة، و قيل: ستة و عشرين سنةٍ (۱).و قيل: ثمانية و عشرين سنةٍ (۲).و يقال إنها كانت قد تزوّجت قبل الرسول بزوجين متعاقبين، و قيل: بل كانت عذراء يوم تزوجها الرسولِ و لكنه غير مشهور. لم يكن زواج الرسول بالسيدة خديجة يشبه الزواج المتعارف بين الناس بل يعتبر هو الزواج الوحيد من نوعه، إذ لم يكن ذلك القرآن الميمون نتيجة حُبٍ و غرام، بل لم يكن هناك دافع مادّى أو ما يشبهه من الأغراض التى كثيراً تحدث فى زواج العظماء من جوانب السياسة. بل لم يكن هناك تناسب بين الرسول و بين السيدة خديجة من حيث الحياة الاقتصادية، فالرسول العظيم كان يعيش تحت كفالة عمِّه الفقير أبى‌طالب.و السيدة خديجة هى أثرى و أغنى امرأة فى مكة، فهناك بون شاسع فى مستوى المعيشة بين هذا و تلك.(۱). جنات الخلود.(۲). البحار ج ۱۶.و لكن السيدة خديجة كانت قد علمت أو سمعت أن للرسول مستقبلاً متلألئً واسع النطاق، و لعلَّ غلامها (ميسرة) هو الذى حدَّثها بما جرى للرسول فى أثناء رحلته إلى الشام قصد التجارة بأموال خديجة، أو بلغها كلام راهب دير بُصرى قرب الشام فى حق الرسول.فهنا اقترحت السيدة خديجة قضية الزواج، و فاتحت الرسول، و طلبت منه أن يطلب يدها من والدها خويلد أو عمِّها «على قولٍ».لكن الرسول كان يفضِّل أن يتزوَّج بامرأة فقيرة تنسجم حياتها مع حياة، و اعتذر من خديجة، و امتنع من تلبية طلبها لهذا السبب.لكن السيدة خديجة العاقلة اللبيبة الفاضلة أجابته بأنها تهب نفسها للنبى، فهل يصعب عليها أن تبذل أموالها له، و تجعلها تحت تصرُّف الرسول؟و طلبت من الرسول أن يرسل أعمامه إلى أبيها خويلد ليخطبوها.هنا.. فوجئ أعمام الرسول بهذا النبأ الوحيد من نوعه، و استولت الدهشة على عمات الرسول حينما سمعن منه الخبر.إنّه لعجيب!!سيدة تملك الآلاف من الأموال، و يعيش العشرات و المئات من العملاء و الأجراء من بركات أموالها و تجارتها القائمة صيفاً و شتاءً، بين اليمن و مكة و بين مكة و الشام.سيدة خطبها الأمراء و الأشراف فرفضتهم.هكذا سيده كيف تقدم نفسها هبةً لشاب فقير يعيش تحت كفالة عمِّه الفقير أبى‌طالب؟فيا ترى هل صدقت خديجة فى تقديم نفسها للرسول؟و هل لهذا الخبر نصيب من الحقيقة؟قامت صفية بنت عبدالمطلب «عمة النبى» و توجهت إلى دار خديجة للتحقيق عن الخبر، و إذا بها تجد الترحيب و الاستعداد بجميع معنى الكلمة.

السَيّدة خَديجة على أبواب السّعَادة

رجعت صفية إلى أخوتها «أعمام النبى» و أخبرتهم بصدق الخبر، و استولت الفرحة على أعمام النبى، فرحة ممزوجة بالتعجب و الدهشة و الذهول.فإن خديجة خطبها الأمراء و أشراف العرب فرفضت و لم توافق، إذ إنها لم ترهم لها أكفاءً، فما الذى دعاها إلى انتخاب هذا الزوج الفقير الذى لا يملك من حطام الدنيا تبراً، و لا من الأرض البسيطة شبراً؟يا للعجب العجاب!!قام أعمام النبى و قصدوا دار خديجة، و خطبوها من أبيها خويلد أو عمِّها، فامتنع ثم وافق بعد ذلك.ثم لابدَّ من تقديم مبلغ من المال صداقاً يليق بمقام خديجة، فكيف يمكن تحصيل هذا المال؟ و من أين؟ و من الذى يتبرع بالصداق؟و إذا بالسيدة خديجة تباغتهم مرة أخرى، و تدفع إلى الرسول أربعة آلاف دينار هدية، و تطلب منه أن يجعل ذلك المبلغ صداقاً لها و يقدِّمه إلى أبيها خويلد. و فى رواية: أن أباطالب هو الذى دفع الصداق من ماله.إن كانت السيدة خديجة تؤمن بالقيَم، و تضحَّى بالمادة فى سبيل تحصيل الشرف فإن أباها خويلد لم يكن يحمل هذه الفكرة، و كثيراً ما تجد التفاوت الكثير بين ثقافة الأب و ابنه أو ابنته.و هذا الاختلاف فى التفكير موجود بين طبقات الناس، و حتى بين الأخ و أخيه، و الرجل و زوجته، و الأب و ما ولد.كانت هذه المبادرة نادرة عجيبة جداً، فلم يعهد أحد فى العرب أن المرأة تقدِّم الصداق لزوجها، فلا عجب إذا هاج الحسد بأبى‌جهل و قال: «يا قوم رأينا الرجال يمهرون النساء، و ما رأينا النساء

یمهرون الرجال».فیجیبه أبوطالب مغضباً: «ما لک؟ یا لکع الرجال! مثل مُحمد یُحمل إلیه و یُعطی، و مثلک یُهدی و لا یُقبل منه»أو قال: «إذا کانوا مثل ابن أخی هذا، طلبت الرجال بأغلی الأثمان و أعظم المهر، و إذا کانوا أمثالکم لم یزوَّجوا إلاَّ بالمهر الغالی».و تمَّ الزواج المبارک المیمون علی أحسن ما یرام، و انتقل الرسول إلی دار السیدة خدیجة، فکانت خدیجة تشعر أنها فی أسعد أیام حیاتها إذ أنها و صلت إلی أغلی أمانیها و أحلی أحلامها. أنجبت السیدة خدیجة أولاداً ماتوا کلهم فی أیام الصغر، و أنجبت بنات أربع: زینب و أم‌کلثوم و رقیة و فاطمة الزهراء، و کانت فاطمة أصغرهنَّ سناً و أجلّهنَّ شأْناً و أعظمهنَّ قدراً.و هناک اختلاف بین المؤرخین و المحدّثین حول البنتین الأولیین، فقیل: إنهما لیستا من بنات النبی، و الصحیح أنهما من بناته و صلبه، و سیأتی الکلام حول ذلک فی المستقبل بالمناسبة بإذن اللهِ (۱).(۱). اقتطفنا تفاصیل زواج السیده خدیجه من بحارالانوار ج ۱۶.

کَلِمَةٌ خَاطِفَةٌ حَوْلَ «المَاوَرَائیات»

هذه هی السیدة خدیجة الکبری، و هذا بعض مناقبها و فضائلها التی تعتبر کل فضیلة منها مثالاً رائعاً للإنسان الکامل، و هذه السیدة هی التی أنجبت السیدة فاطمة الزهراء، و أرضعتها اللبن الممزوج بالمواهب و الفضائل. و فاطمة الزهراء سلیلة أبوین هذا بعض ما یتعلق بحیاتهما و محاسنهما، و هذه نظرة خاطفة أو صورة مصغّرة یمکن لنا أن ننظر منها إلی عبقریة سیدتنا فاطمة الزهراء و بذلک تظهر لنا زاویة من حیاتها علی ضوء الوراثة.و هناک حقائق ثابتة لا یمکن إنکارها، و قد صرحت بذلک أحادیث شریفة کثیرة متواترة عن الرسول الاقدس و اهل‌بیته الطاهرین (علیهم‌السلام) لم یکتشفها العلم الحدیث و لم تصل الیها الا کتشافات الحدیثه بالرغم من وصولها الی الذره فمافوقها و الی الکواکب فمادونها.تلک الحقائق لامجال للالات و المجاهران تعزوها و تحیط بها علما، و لا طریق لعدسات التصویر ان تلتقطها و لو بالاشعه البنفسجیه و ما فوق البنفسجیه.و تقشل دون ادراکها مقاییس الطبیعه و المنطق، فالحقیقه فوق ادراک الماده و الموازین المنطقیه، فلا- تدرک بالحواس الخمس (الباصره، السامعه، شئت ان تسمیهاب)الماورائیات(فلک ذلک. و قبل عرض تلک الحقائق لابدّ من تمهید مقدمة موجزة فنقول: إن النطفة التی تنعقد- فی الرحم و یتکوّن منها الجنین- انما تتکوّن من الدم، و الدم یستخلص من الطعام بعد إنهاء عملیات الهضم و النضج و الطبخ فی المختبرات التی یحتویها الجسم، فلا شک أن النطفة المتکونة من الدم المستخلص من لحم الخنزیر أو الخمر «مثلاً» تختلف عن النطفة المتکونة من الدم المستخلص من لحم الغنم أو ما أشبه ذلک، لأن نوعیة هذا اللحم تختلف اختلافاً کبیراً عن نوعیة ذاک، فکذلک تختلف منتجات کل واحد منهما.و للطعام تأثیر خاص فی روح الإنسان و نفسه، فهناک أطعمة مفرّحة للقلب، مهدئة للأعصاب، تخفف عن توترها، و هناک أطعمة مفعولها عکس ذلک.و للطعام الحلال و الطاهر تأثیر فی نفس الإنسان و روحه، بعکس الطعام النجس کالخمر أو الحرام کالمسروق و المغصوب.و نفس التأثیر یظهر فی النطفة التی تنعقد من الطعام الحلال أو الحرام، أو الطاهر أو النجس، و لو أردنا استعراض الشواهد و إقامة الأدلة و البراهین علی ذلک لطال بنا الکلام و خرج الکتاب عن أسلوبه و موضوعه المقصود.و علی هذا الغرار فللطعام الذی یأکله الأبوان کل التأثیر فی توجیه الطفل و تسییره نحو الخیر و الشر، إذ من ذلک الطعام تتکون النطفة، ثم تنتقل من صلب رجل إلی رحم زوجته، و تلتصق بجدار الرحم، و تنمو و تکبر حتی تکمل جنیناً تاماً.فالطعام من حیث النوعیة و من حیث الحکم الشرعی کالحلال و الحرام، و الطاهر له تأثیر عجیب مدهش فی مصیر الطفل، و کیفیة تفکیره فی الأمور و اختیار لحیاة الدینیة، و توجیهه نحو الاعتدالو الاستقامة أو الانحراف و الانجراف.و کذلک الحالة النفسیة الموجودة عند الزوجین عند العملیة الجنسیة لها کل التأثیر فی مقدّرات الطفل و حالاته و نفسیاته فی المستقبل.فالخوف و القلق لهما أسوأ الأثر فی مستقبل الطفل المسکین، و بالعکس الطمأنینة و الهدوء النفسی له أحسن الأثر فی الطفل.کذلک الرغبة الملحة و الشوق الشدید یؤثر فی جمال الطفل و حسنه و ذکائه، بینما عدم الرغبة و ضعف الشهوة بسبب خلاف ذلک.و انطلاقاً من هاتین النقطتین: نقطة تأثیر الطعام و نقطة تأثیر الحالة النفسیة ننتقل بالقرّاء إلی طائفة من الأحادیث المتواترة، فقد ذکر شیخنا المجلسی (قدّس سره) فی الجزء السادس عشر من البحار هذا الحدیث الشریف:

اعتزال النبی عن خدیجه

... هبط جبرئیل علی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فناداه یا محمد! العلی الأعلی یقرأ علیک السلام، و هو یأمرک أن تعتزل خدیجة أربعین صباحاً.فشقّ ذلک علی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و کان لها محبّاً و بها وامقاً (محباً) فأقام النبی أربعین یوماً یصوم النهار و یقوم اللیل، حتی إذا کان فی آخر أیامه تلک. بعث إلی خدیجة بعمار بن یاسر و قال: قل لها: یا خدیجة لا تظنی أن انقطاعی عنک هجرة و لا قلی، و لکن ربی أمرنی بذلک لینفّذ أمره، فلا تظنی یا خدیجة إلّا خیراً، فإن الله (عز و جل) لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مراراً.فإذا جنّک اللیل فأجیفی (ردّی) الباب، و خذی مضجعک منفراشک، فإنی فی منزل فاطمة بنت أسد.فجعلت خدیجة تحزن کل یوم مراراً لفقد رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فلما کان فی کمال الأربعین هبط حبرئیل فقال: یا محمد! العلی الأعلی یقرئک السلام و هو یأمرک أن تتأهب لتحیَّته و تحفته.

طعام الجنه

فقال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): یا جبرئیل و ما تحفة رب العالمین و ما تحیته؟؟فقال جبرئیل: لا علم لی.فبینما النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) کذلک إذ هبط میکائیل و معه طبق مغطّی بمندیل سندس أو إستبرق، فوضعه بین یدی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و أقبل جبرئیل (علیه‌السلام) و قال: یا محمد یأمرک ربک أن تجعل اللیلة إفطارک علی هذا الطعام.قال علی بن أبی‌طالب (علیه‌السلام): کان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) إذا أراد أن یفطر أمرنی أن أفتح الباب لمن یرد من الأقطار فلما کان فی تلک اللیلة أقعدنی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) علی باب المنزل و قال: یا بن أبی‌طالب إنه طعام محرَّم إلّا علیَّ.قال علی (علیه‌السلام): فجلست علی الباب، و خلی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) بالطعام، و کشف الطبق، فإذا عذق من رطب، و عنقود من عنب، فأکل النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) منه شبعاً و شرب من الماء ریاً، و مدّ یده للغسل، فأفاض الماء علیه حبرئیل، و غسل یده میکائیل و تمندله إسرافیل، و ارتفع فاضل (باقی) الطعام مع الإناء إلی السماء.ثم قام النبی لیصلی فأقبل علیه جبرئیل و قال: الصلاة محرَّمة علیک فی وقتک حتی تأتی إلی منزل خدیجة فتواقعها، فإن الله (عز و جل) آلی (حلف) علی نفسه أن یخلق من صلبک هذه اللیلة ذریة طیّبة.فوثب النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) إلی منزل خدیجة؛قالت خدیجة: و قد کنت قد ألفت الوحدة، فکان إذا جنّنی اللیل غطّیت رأسی، و سجفت (أرسلت) ستری و غلّقت بابی، و صلّیت وِردی، و أطفأت مصباحی، و آویت إلی فراشی؛ فلما کانت تلک اللیلة لم أکن نائمة و لا بالمنتبهة إذ جاء النبی فقرع الباب، فنادیت: من هذا الذی یقرع حلقة لا یقرعها إلا محمد؟فنادی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) بعذوبة کلامه و حلاوة منطقه: افتحی یا خدیجة فإنی محمد.قالت خدیجة: فقمت مستبشرة بالنبی، و فتحت الباب، و دخل النبی المنزل.و کان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) إذا دخل المنزل دعا بالإناء فتطهر للصلاة، ثم یقوم فیصلی رکعتین یوجز فیهما، ثم یأوی إلی فراشه.

فلما کانت تلک اللیلة لم یدعُ بالإناء و لم یتأهب للصلاة... بل کان بینی و بینه ما یکون بین المرأة و بعلها، فلا و الذی سمک السماء، و أنبع الماء؛ ما تباعد عنی النبی حتی حسست بثقل فاطمة فی بطنی... الی آخره (۱).نستفید من هذا الحدیث أموراً:۱- إن الله تعالی أمر نبیه أن یعتزل خدیجة، و أن ینقطع عن رؤیتها لفترة حتی یزداد بها شوقاً و رغبة.۲- اشتغاله بالمزید من العبادة للمزید من روحانیة النفس و سمّوها(۱). البحار ج ۱۶/ ۷۸.و تعالیها بسبب الاتصال بالعالم الأعلی.۳- إفطاره بالتحفة السماویة الطاهرة، السریعة التحول إلی النطفة بسبب لطافتها.۴- تکوّن النطفة من طعام سماوی لطیف، لا یشبه الأطعمة المادیة.۵- التوجه إلی دار خدیجة فوراً استعداداً لانتقال النطفة مع تلک المقدمات. و قد ذکر هذا الحدیث- من علماء العامة- بتغییر یسیر کلٌّ من:۱- الخوارزمی فی مقتل الحسین ص ۶۳- ۶۸.۲- الذهبی فی الاعتدال ج ۲ ص ۲۶.۳- تلخیص المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶.۴- العسقلانی فی لسان المیزان ج ۴ ص ۳۶.ثم

هنـاک أحـادیث کثیرهٔ بهـذا المعنی مع اختلاف یسیر فی ألفاظها، و اتفاقها حول النقطـهٔ الجوهریـهٔ، و هی انعقاد نطفـهٔ السـیدهٔ فاطمهٔ الزهراء من طعـام الجنـهٔ و نـذکر من بعض تلـک الأحـادیث الجملـهٔ المرتبطـهٔ بـالموضوع رعایـهً للاختصـار، فنقـول:عن الإمـام الرضـا (علیهالسـلام) قال: قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): لما عُرج بی إلی السماء أخذ بیدی جبرئیل فأدخلنی الجنهٔ فناولنی من رطبها فأکلته، فتحول ذلک نطفهٔ فی صـلبی فلما هبطت واقعت خدیجهٔ، فحملت بفاطمهٔ، ففاطمهٔ حوراء إنسیَّهٔ، فکلما اشتقت إلی رائحهٔ الجنهٔ شممت رائحـهٔ ابنتی فاطمهِٔ (۱).عن الإمام الباقر (علیهالسـلام) عن جابر بن عبـدالله قال: قیل لرسول(۱). الامالی للصدوق.الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم): إنک لتلثم فاطمـهٔ و تلزمها و تـدنیها منک. .. و تفعل بها ما لا تفعله بأحد من بناتک؟فقال (صـلی الله علیه و آله و سلم): إن جبرئیل أتانی بتفاحـهٔ من تفاح الجنـهٔ فأکلتها فتحول ماءً فی صـلبی ثم واقعت خدیجـهٔ فحملت بفاطمـهٔ.و أنا أشم منها رائحهٔ الجنهِٔ (۱).و عن ابن عبـاس قـال: دخلت عائشـهٔ علی رسول‌الله و هو یقبِّل فاطمـهٔ، فقالت له: أتحبها یا رسول الله؟قال: أما والله لو علمت حبِّی لها لازددت لها حباً، إنه لما عرج بی إلی السـماء الرابعهٔ...إلی أن یقول: فإذا برطب ألین من الزبد، و أطیب من المسک، و أحلی من العسل، فأخـذت رطبـهٔ فأکلتها فتحولت الرطبهٔ نطفهٔ فی صـلبی، فلما أن هبطت إلی الأرض واقعت خدیجهٔ فحملت بفاطمهٔ، ففاطمهٔ حوراء إنسیـهٔ، فإذا اشـتقتُ إلی الجنهٔ شممتُ رائحهٔ فاطمهِٔ (۲).و قـد روی هـذا الحدیث بألفاظ مختلفهٔ کلٌّ من: ۱- الخطیب البغدادی فی تاریخه ج ۵ ص ۸۷. ۲- الخوارزمی فی مقتل الحسین ص ۶۳. ۳- الحافظ الذهبی فی مقتل الحسین ص ۶۳. ۴- الزرندی فی (نظم درر السمطین).۵- العســقلانی فی لسـان المیزان ج ۵ ص ۱۶۰. ۶- القنـدوزی فی ینـابیع المودهٔ. ۷- محب الـدین الطبری فی ذخـائر العقـبی ص ۳۴. (۱). علل الشرائع.(۲). البحـار ج ۱۶.و هـذه الأحـادیث مرویـهٔ عن عائشـهٔ و ابن عبـاس و سـعید بن مالـک و عمر بن الخطاب. ۸- و روی ذلک الشیـخ شُـعیب المصـری فی (الروض الفائق) ص ۲۱۴ قـال: «روی بعض الرواهٔ الکرام: أن خدیجـهٔ الکبری (رضـی‌اللهعنها) تمنَّت یوماً من الأیام علی سید الأنام أن تنظر إلی بعض فاکههٔ دار السلام، فأتی جبرئیل إلی المفضّل علی الکونین من الجنـهٔ بتفاحتین و قال: یا محمـد یقول لک من جعل لکل شـیء قـدراً: کل واحـدهٔ و أطعم الأخری لخدیجـهٔ الکبری، و أغشـها، فإنی خـالق منکمـا فاطمـهٔ الزهراء. ففعـل المختـار مـا أشار به الأمین و أمر...إلی أن قال: فکان المختار کلما اشـتاق إلی الجنـهٔ و نعیمها قبَّل فاطمهٔ و شمَّ طیب نسیمها، فیقول- حین یسـتنشق نسـمتها القدسـیهٔ: إن فاطمهٔ حوراء إنسیهٔ».و هناک روایات متواترهٔ بهذا المضمون، و اکتفینـا بمـا ذکرنـا.بقیت هنـا کلمـهٔ لاـ بـأس بالإشارهٔ إلیها، و هی أن الأحادیث کما تراها تصـرح بأن السـیدهٔ خدیجـهٔ حملت بفاطمهٔ (علیهاالسـلام) بعـد المعراج مباشـرهٔ، و کان المعراج علی ما هو المـذکور فی بعض کتب الحـدیث فی السـنهٔ الثالثـهٔ من المبعث، و فی بعضها: فی السنهٔ الثانیهٔ و قیل غیر ذلک.و ستأتیک طائفهٔ من الأحادیث من أئمهٔ أهل البیت (علیهم‌السلام) تصرح بولادتها بعد المبعث بخمس سـنین، و معنی هذا أنها بقیت فی بطن أمها أکثر من عامین، و هذا غیر صـحیح قطعاً، فکیف یمکن الجمع بین القولین؟.یمکن أن تُحلَّ هذه المشکلهٔ بما یلی:۱- إن رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عُرج به إلی السماءأکثر من مرهٔ کما فی کتاب الکافی (۱) و هذا عندی أحسن الوجوه.۲- الأخذ بالقول المروی بولادتها فی السـنهٔ الثانیهٔ أو الثالثهٔ من المبعث (کما سیأتی) و هذا یتفق مع القول بالمعراج فی تلک السنهٔ نفسها، و خاصهٔ بعد الالتفات إلی اختلاف الأقوال حول الشهر الذی کان فیه المعراج.

الجنین یتکلم مع امه

و من جملهٔ مزایا السـیدهٔ فاطمهٔ الزهراء (علیهاالسـلام) أنها کانت تکلم أمها خدیجهٔ و هی فی بطنها.و لم ینفرد علماء الشیعهٔ بذکر هذه الفضـیلهٔ، بـل شـارکهم کثیر من علماء العامـهٔ و محـدثیهم، فقـد روی عبـدالرحمن الصـفوری الشافعی فی (نزهـهٔ المجالس) ج ۲ ص ۲۲۷:(قـالت أمَّهـا خدیجـهٔ)رضـی الله عنهـا(: لمـا حملتُ بفاطمـهٔ کـانت حملاً خفیفاً، تکلِّمنی من باطنی.و روی الـدهلوی فی (تجهیز الجیش) عن کتـاب (مـدح الخلفـاء الراشـدین): «أنه لما حملت خدیجـهٔ بفاطمـهٔ کانت تکلمها ما فی بطنها، و کانت تکتمها عن النبی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فـدخل علیها یوماً وجدها تتکلم و لیس معها غیرها، فسألها عمن کانت تخاطبه فقالت: ما فی بطنی، فإنه

يتكلم معى.فقال النبى (صلى الله عليه و آله و سلم): أبشرى يا خديجة، هذه بنت جعلها الله أم أحد عشر من خلفائى يخرجون بعدى و بعد أبيهم».و ذكر شعيب بن سعد المصرى فى «الروض الفائق ص ۲۱۴: فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق القمر، و قد بان لخديجة حملها بفاطمة(۱). الكافى ج ۱/ ۴۴۲ باب مولد النبى حديث ۱۳.و ظهر، قالت خديجة: وا خيبة من كذَّب محمداً و هو خير رسول ربى.فنادت فاطمة- من بطنها: يا أماه لا تحزنى و لا ترهبى، فإن الله مع أبى. فلما تم حملها و انقضى، وضعت فاطمة فأشرق بنور وجهها الفضاء.و قد مرّ عليك فى (المقدمة) الحديث المروى عن السيدة خديجة حول تكلُّم السيدة فاطمة الزهراء و هى فى بطن أمَّها.

عيون الاثر (المجلد ۱)

ذكر وفاة خديجة و أبى طالب

روينا عن الدولابى ثنا أبو الاشعث أحمد بن المقدام العجلى ثنا زهير بن العلاء ثنا سعيد بن أبى عروبة عن قتادة قال توفيت خديجة بمكة قبل الهجرة بثلاث سنين وهى أول من آمن بالنبى صلى الله عليه وسلم، قال وثنا احمد بن عبد الجبار قال حدثنى يونس بن بكير عن ابن إسحق قال ثم ان خديجة بنت خويلد وأبا طالب ماتا فى عام واحد فتتابعت على رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبتان هلاك خديجة وأبى طالب وكانت خديجة وزيرة صدق على الاسلام وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسكن إليها قال وقال زياد البكائى عن ابن إسحق إن خديجة وأبا طالب هلكا فى عام واحد وكان هلاكهما بعد عشر سنين مضين من مبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم وذلك قبل مهاجره صلى الله عليه وسلم إلى المدينة بثلاث سنين. وذكر ابن قتيبة أن خديجة توفيت بعد أبى طالب بثلاثة أيام. وذكر البيهقى نحوه. وعن الواقدى توفيت خديجة قبل أبى طالب بخمس وثلاثين ليلة وقيل غير ذلك فلما هلك أبو طالب نالت قريش من رسول الله صلى الله عليه وسلم من الاذى ما لم تكن تطمع فيه فى حياة أبى طالب حتى اعترضه سفيه من سفهاء قريش فنثر على رأسه ترابا فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيته والتراب على رأسه فقامت إليه احدى بناته فجعلت تغسل عنه التراب وهى تبكى ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تبكى يا بنية فان الله مانع أباك ويقول بين ذلك ما نالت منى قريش شيئا أكرهه حتى مات أبو طالب. قال ولما اشتكى أبو طالب وبلغ قريشا ثقله قال بعضهم لبعض إن حمزة وعمر قد أسلما وقد فشا أمر محمد فى قبائل قريش كلها فانطلقوا بنا إلى أبى طالب فليأخذ لنا على ابن أخيه وليعطه منا فانا والله ما نأمن أن ينتبزونا أمرنا فمشوا إلى أبى طالب وكلموه وهم أشراف قومه عتبة وشيبة ابنا ربيعة وأبو جهل بن هشام وأمية بن خلف وأبو سفيان بن حرب فى رجال من أشرافهم فقالوا يا أبا طالب إنك منا حيث قد علمت وقد حضرك ما ترى وتخوفنا عليك وقد علمت الذى بيننا وبين ابن أخيك فادعه وخذ له منا وخذ لنا منه ليكف عنا ونكف عنه وليدعنا وديننا وندعه ودينه فبعث إليه أبو طالب فجاءه فقال يا ابن أخى هؤلاء أشراف قومك وقد اجتمعوا لك ليعطوك وليأخذوا منك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم كلمة واحدة تعطونيها وتملكون بها وأبى ان يقول لا إله إلا الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما والله لاستغفرن لك ما لم انه عنك فأنزل الله عزوجل (ما كان للنبى والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قربى من بعد ما تبين لهم أنهم أصحاب الجحيم) وأنزل الله فى أبى طالب فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم (إنك لا تهدى من أحببت ولكن الله يهدى من يشاء وهو أعلم بالمهتدين) ورواه مسلم من حديث أبى هريرة أيضا وفيه لولا أن تعيرنى قريش يقولون إنما حمله على ذلك الخرع (۱) لاقررت بها عينك. وفى الصحيح من حديث أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر عنده عمه أبو طالب فقال لعله تنفعه شفاعتى يوم القيامة فيجعل فى ضحضاح (۲) من النار. وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أهون(۱). أى الضعف. وفى الاصل " الخزع " وهو خطأ، وفى نسخة" الجزع " قال فى النهاية: قال ثعلب إنما هو بالخاء والراء. وفى الاقتباس: واختاره جماعة وصوبه القاضى عياض وغيره.(۲). الضحضاح فى الاصل مارق من الماء على وجه الارض ما يبلغ الكعبين فاستعاره للنار. وقيل الضحضاح هو ما قرب من القعر.اهل النار فى النار

عذابا أبو طالب وهو منتعل بنعلين من نار يغلى منهما دماغه. وأخبرنا عبدالرحيم (١) بقراءة والدى عليه اخبركم أبو على حنبل بن عبدالله بن الفرج قال انا أبو القاسم بن الحصين قال أنا أبو على بن المذهب قال انا أبو بكر القطيعى قال انا عبدالله بن احمد ثنا أبى ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن أبى إسحق قال سمعت ناجية بن كعب يحدث عن على انه أتى النبى صلى الله عليه وسلم فقال إن أبا طالب مات فقال له النبى صلى الله عليه وسلم اذهب فواره فقال انه مات مشركا قال اذهب فواره فلما واريته رجعت إلى النبى صلى الله عليه وسلم فقال لى اغتسل. واخبرنا أبو الفضل بن الموصلى قال اخبرنا أبو على بن سعادة الرصافى قال انا هبة الله بن محمد الشيبانى قال انا الحسن بن على التميمى أنا احمد بن جعفر بن حمدان قال أنا عبدالله بن احمد ثنا أبى ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن يعلى بن عطاء عن وكيع بن عدس عن أبى رزين عمه قال قلت يا رسول الله أين أمى قال أمك فى النار قال قلت أين من مضى من اهلك قال أما ترضى ان تكون أمك مع أمى قال عبدالله قال أبى الصواب حدس. وذكر بعض اهل العلم فى الجمع بين هذه الروايات ما حاصله ان النبى صلى الله عليه وسلم لم يزل راقيا فى المقامات السنية صاعدا فى الدرجات العلية إلى ان قبض الله روحه الطاهرة إليه وأزلفه بما خصه به لديه من الكرامة حين القدوم عليه فمن الجائز أن تكون هذه درجة حصلت له صلى الله عليه وسلم بعد أن لم تكن وأن يكون الاحياء والايمان متأخرا عن تلك الاحاديث فلا تعارض. وقال السهيلى شهادة العباس لابى طالب لو أداها بعد ما أسلم كانت مقبولة لان العدل إذا قال سمعت وقال من هو أعدل منه لم اسمع أخذ بقول من أثبت السماع ولكن العباس شهد بذلك قبل ان يسلم. قلت قد أسلم العباس بعد ذلك وسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم

(١). فى الظاهرية "عبدالرحيم المزى." عن حال أبى طالب فيما أخبرنا عبدالرحيم بن يوسف بقراءة أبى عليه وقرأت على أبى الهيجاء غازى بن أبى الفضل قال أنا أبو حفص بن طبرزد قال انا ابن الحسين قال انا أبو طالب بن غيلان قال انا أبو بكر الشافعى ثنا بشر بن موسى ثنا الحميدى ثنا سفيان ثنا عبدالملك بن عمير قال سمعت عبدالله بن الحرث بن نوفل قال سمعت العباس يقول قلت يا رسول الله إن أبا طالب كان يحفظك وينصرك فهل نفعه ذاك قال نعم وجدته فى غمرات من النار فأخرجته إلى ضحضاح (١) صحيح الاسناد مشهور متفق عليه من حديث العباس فى الصحيحين ولو كانت هذه الشهادة عنده لاداها بعد إسلامه وعلم حال أبى طالب ولم يسأل، والمعتبر حالة الاداء دون التحمل. وفيما ذكره السهيلى ان الحرث بن عبدالعزى أبا رسول الله صلى الله عليه وسلم من الرضاعة قدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة فأسلم وحسن اسلامه فى خبر ذكره من طريق يونس بن بكير عن ابن إسحق عن أبيه عن رجال من بنى سعد بن بكر.(١). الضحضاح مارق من الماء على وجه الارض ما يبلغ الكعبين فاستعاره للنار.

۱۸- در وصف حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده :واحد تحقیقات موسسه جهانی سبطین (ع)

ناشر : موسسه جهانی سبطین(ع)

مقدمه

خدیجه دختر خویلد از نیکوترین و عفیفترین زنان عرب قبل از اسلام و در دوره اسلامی نخستین زنی که به پیامبر اکرم (ص) ، شوهرش ، ایمان آورد و آن چه از مال دنیا در اختیار داشت - در راه پیشرفت اسلام - کریمانه بذل کرد.

خدیجه آن قدر ارزش الهی داشت که برای او مانند مریم مائده های آسمانی نازل می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

خداوند از میان زنان چهار زن را برتری داده است. آسیه .مریم.خدیجه.فاطمه از عایشه ، زوجه پیامبر (ص) ، نقل شده است که گفت " : احترام هیچ یک از زنان به پایه حرمت و عزت خدیجه نمی رسید . رسول الله (ص) پیوسته از او به نیکی یاد می کرد و به حدی او را محترم می شمرد که گویا زنی مانند خدیجه نبوده است ."

عایشه سپس نقل می کند : روزی به پیغمبر (ص) گفتم : خدیجه پیر زنی بیش نبوده و خداوند بهتر از او را به تو عطا کرده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت برآشفت به طوری که رگ پیشانی اش برآمد . سپس فرمود : به خدا سوگند بهتر از خدیجه کسی برای من نبود . روزی که همه مردم کافر و بت پرست بودند ، او به من ایمان آورد.روزی که همه مرا به جادوگری و دروغگویی نسبت می دادند ، او مرا تصدیق کرد ، روزی که همه از من روی می گردانیدند ، خدیجه تمام اموال خود را در اختیار من گذاشت و آنها را در راه من بی دریغ خرج

کرد خداوند از او دختری به من بخشید که مظهر پاکی و عفت و تقوا بود . عایشه می گوید : با خود گفتم دیگر از خدیجه به بدی نام نخواهم برد. عایشه می گوید:«من در مورد زنان پیامبر از هیچ کدام به اندازه خدیجه حساس نبودم زیرا پیامبر مرتب از او تعریف می کرد و من هرگز او را ندیده بودم..

در شجره ی طوبی آمده است:خدیجه علیها سلام زیباترین زنها از نظر جمال، کاملترین از نظر عقل، تمام ترین از نظر رأی وتصمیم گیری،وزیادترین از نظر عفت،دین،حیا، مرووت ومال بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود

« اسلام با شمشیر علی(ع)و مال خدیجه علیها السلام بر پا و استوار شد واستقامت یافت.» اگر خدیجه نبود کدام زن شایستگی آن را داشت که مادر حضرت فاطمه علیها سلام باشد و اگر فاطمه نبود چه کسی شایستگی فرزندی خدیجه را داشت و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود خدیجه وفاطمه چگونه می توانستند به مقام سروری زنان عالم نایل آیند.

درباره خدیجه همسر گرامی پیامبر اکرم ص ، اطلاعات زیادی گزارش نشده است و کاش فقط با کمبود اطلاعات روبه رو بودیم زیرا همان گزارشاتی هم که واصل شده دارای تناقصات فراوان و شگفت آور است و متأسفانه آن قسمتی که بر سر زبانها جریان دارد، زندگی واقعی آن بانوی بزرگوار را به نمایش نمی‌گذارد و این مقاله در پی آن است تا علاوه بر آنچه که بر افواه جاری است سیمای دیگری از خدیجه کبری عرضه کند. در سرزمین حجاز، مردی پا به عرصه زندگی گذاشت نام احمد (یا محمد (ص) را برایش در نظر گرفتند و او همان کسی است که در چند دهه بعد، بشریت را با آئینی آسمانی آشنا کرد. و بارزترین نقطه عطف را در طومار دینداری رقم زد.

براستی چه ویژگی‌هایی در آن شخص موجب گزینش الهی وی شد؟ نگارنده مقاله در صدد پرداختن به این موضوع نیست ولی برای پرداختن به سیمای خدیجه طاهره ناگزیر از ذکر بعضی خصوصیات محمد (ص است آن حضرت مظهر و نماد پاکی و پاکیزگی بود. کسی بود که در جامعه منحط آن دیار، به عنوان یک فرد پسندیده و ستوده شهرت یافت و راستگو و راست کردار بود و در شهر نا آشنا با آب به پاکیزگی بسیار اهمیت می‌داد.

استحمام و مسواک زدن جزو برنامه مستمرش محسوب می‌شد. درد مردم و جامعه آزارش می‌داد و برای رفع آلام مردم اقدام عملی نیز می‌کرد و به همین دلیل در گروه معدود جوانمردان و آزادگان جای گرفت و همه از خود می‌پرسیدند چنان شخصی برای ازدواج چه برنامه‌ای خواهد داشت و معیارهای انسانی که صلاحیت ابلاغ وحی الهی را دارا خواهد شد، برای پیوند زناشوئی چیست گزیده گزیش شده الهی کیست و باید چه صفائی داشته باشد؟ آیا همانطور که خدا از میان آدمیان وی را به دلایل انسانی و صفاتی نیکو برگزید، او نیز از میان بانوان آن دیار، کسی را گزینش خواهد کرد که چنین باشد؟ مگر غیر از این احتمال دیگری

متصور است

پس سیمای همسر محمد را باید از این منظر در کتب تاریخ جستجو کرد. آری خدیجه همان کسی است که در جامعه مکه به طاهره یعنی بانوی پاک مشهور شد. گر چه جامعه جاهلی آن زمان به تدریج با پاکی و پاکیزگی به مفهوم عام آشنا می‌شد، ولی قدر مسلم با پاکی بیگانه هم نبود و پاکان را می‌ستود و به همین دلیل خدیجه را، طاهره لقب داد و احمد را محمد. طاهره لقبی که نماد تمام نمای خوبی در آن زمان و آن دیار بود.

بنابر این حلقه اتصال محمد و خدیجه (طاهره را براحتی می‌توان از این رهگذر بدست آورد و از بسیاری از گزارشات نامعقول دوری جست گزارشاتی که در پی آنند تا خدیجه را دارای ثروت فراوان و بی حساب معرفی کنند و همان را، نقطه آغاز این آشنائی و ازدواج دانسته و نوشته‌اند.

خدیجه قبل ازدواج با حضرت محمد (ص دو بار دیگر ازدواج کرده و دارای چند فرزند نیز بوده و زمان ازدواج با محمد (ص ، ۴۰ سال و یا کمی بیشتر سن داشته است و نیز می گویند خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج با محمد را مطرح کرد. اینکه معروف است خدیجه طاهره قبل از ازدواج با پیامبر (ص ۲ بار ازدواج کرده صرفاً یک گزارش تاریخی است که متضاد آن نیز گزارش شده و در چند کتاب تاریخی آمده «ان النبی (ص تزوج بها و کانت عذرا (پیامبر گرامی با خدیجه ازدواج کرد در حالیکه خدیجه دوشیزه و باکره بود) ولی مظلومیت مضاعف خدیجه در طول تاریخ به دست بعضی سیره نویسان کم دقت و راویان اولیه مغرض رقم خورده است

آنان دلیل ازدواج‌های قبلی وی را وجود فرزندانی از آن ازدواج‌ها می‌دانند در حالیکه کودکان مورد اشاره مورخان فرزندان خواهر خدیجه یا فرزندان شوهر خواهر خدیجه از زن دیگر بودند که علی الظاهر بعد از مرگ والدین آنها (یا هر دلیل دیگری و فقدان سرپرست آن بانوی نمونه فداکاری کرد، آنها را به نزد خود آورد و به همراه پیامبر گرامی (ص با تمام محبت از آنها نگهداری می‌کرد و به همین دلیل است که خدیجه علاوه بر صفت طاهره دارای لقبی دیگر یعنی «ام الایتام مادر یتیمان نیز هست و این لقب در رابطه با مادری کردن وی در حق آن کودکان است

البته این عنوان را مردم آن دوران به وی دادند

و بدیهی است که شخصیت طاهره خدیجه راضی به کاربرد کلمه ایتام و یتیمان نبوده باشند زیرا او فقط مادری کرده بدون هیچگونه طعن و نیش حال آنکه در لقب مذکور، نوعی بی مهری مشاهده می‌شود.

بهر جهت این لقب را هر کس به خدیجه داده باشد نشان از روحیه بلند و انسانی خدیجه دارد. حس نوعدوستی فداکاری و آزادگی همان ویژگیهایی که شوی او نیز در مرتبه بالاتر، دارای آن بود. متأسفانه در گزارش بعضی راویان مغرض نه تنها با انتساب این فرزندان به خدیجه ویژگی فداکاری و انسانیت او نادیده گرفته شده بلکه همان فرزندان را یکی از دلایل ازدواج‌های قبلی وی قلمداد کرده‌اند.

هر چند که گزارشگران دیگری به این واقعیت مهم پی برده و آن را تصحیح کرده‌اند. از دلایل محکم در رد ازدواج‌های قبلی خدیجه گزارشی هست که در بسیاری از کتب تاریخ آمده و کسی نیست که آنرا نشنیده باشد. این مضمون که می گویند، خدیجه به دلیل شخصیت ممتازش دارای خواستگارهای فراوان بود و بزرگان و اشراف قریش خواهان ازدواج با وی بودند ولی او به تمام اشراف مدعی جواب رد داد و چون جواب مثبت به محمد داد، مورد اعتراض زنان قریش واقع شد که چرا به احدی از امیران جواب مثبت ندادی اما با یتیم ابوطالب (محمد) ازدواج کردی

گزارش مذکور علاوه بر اینکه به روشنی ازدواجهای قبلی وی را مردود اعلام می کند، حاکی از آن است که خدیجه همانطور که

از القابش (طاهره و ام الایتام بر می‌آید، برای ازدواج ملاک‌هایی جز ملاکهای موجود در جامعه را مد نظر داشته و ثروت و دارایی امیران و بزرگان قریش او را نفریفته بلکه پاکی او بدنبال پاکی بزرگتری بوده است (جذب پاکی بزرگتر شدن پاکان .

در مورد سن خدیجه

هم برخلاف آنچه بر افواه جاری و ساری است و عدد چهل قید شده گفتنی است که به احتمال قریب به یقین این عدد ناشی از تخمین بعضی سیره‌نویسان به‌دلیل فرض قبلی آنان در مورد دوبار ازدواج کردن خدیجه و فرزند داشتن وی بوده و اگر ازدواج‌های قبلی او را منتفی بدانیم موضوع سنش نیز خود به خود حل خواهد شد.

بنا به نقل جعفر مرتضی عاملی درکتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم سن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر (ص متفاوت ذکر شده و مورخان مختلف آن را ۲۵ سال ۲۸ سال ۳۰ سال ۳۵ سال ۴۰ سال ۴۴ سال ۴۵ سال و ۴۶ سال اعلام کرده‌اند. در بحارالانوار (ج ۱۶ ص ۱۲) از قول ابن‌عباس سن وی هنگام ازدواج با پیامبر (ص ، ۲۲ سال ذکر شده است

جعفر مرتضی عاملی

عدد ۲۸ سال را قول ترجیحی اکثریت دانسته و باتوجه به رد ازدواج‌های قبلی وی قطعی است که سن او هنگام وصلت با پیامبر گرامی (ص ، باید خیلی کمتر از آنچه شهرت دارد، بوده باشد. و اگرچه نمی‌توان به‌طور قطع سن خدیجه طاهره را به‌دست آورد ولی به نظر می‌رسد سن اعلام شده در بحارالانوار از قول ابن‌عباس به صحت نزدیک‌تر است که در اینصورت با قول ترجیحی اکثریت (بنا به ادعای جعفر مرتضی عاملی خیلی تفاوت ندارد.

در هر صورت بعضی از سن‌های ادعائی یاد شده (بویژه از ۳۵ تا ۴۶ سال نه باتحلیل صحیح وقایع تاریخی سازگار است و نه باعلوم پزشکی و تجارب انسان‌ها. زیرا کسانی که سن حضرت خدیجه را هنگام ازدواج با پیامبر (ص حدود ۴۰ سال اظهار کرده‌اند همان کسانی هستند که ولادت حضرت زهرا (س را، ۵ سال بعد از بعثت یعنی ۲۰ سال بعد از ازدواج رسول اکرم (ص با خدیجه می‌دانند.

بدین ترتیب سن خدیجه هنگام تولد حضرت فاطمه (س

باید حدود ۶۰ سال باشد که طبیعی است در این حدود سن (بین ۵۵ سال تا ۶۶ سال بارداری از نظر علمی و پزشکی و تجربه و واقعیت مردود است و اگر عوام‌الناس بگویند سن بارداری برای سادات ۱۰ سال بیش از حد معمول است باید گفت اگر چنین باشد، همین مطلب بزرگترین سند و معجزه برای حقانیت آئین اسلام در نزد جهانیان می‌توانست باشد که البته نه چنین مطلبی واقعیت دارد و نه نگارنده به دنبال چنین موهوماتی است

گذشته از آنکه اصولا خدیجه جزو سادات مرسوم به شمار نمی‌آیند، از سویی ممکن است عده‌ای استدلال کنند در قرآن مواردی از بارداری در سنین کهنسالی مطرح شده (همسر حضرت ابراهیم (ع و حضرت زکریا) و این امر در مورد حضرت خدیجه نیز می‌تواند از این نوع (معجزه الهی باشد. جواب این است که آیا اجازه داریم هرگاه از تحلیل و تحقیق کم می‌آوریم متمسک به استثنائاتی شویم که در قرآن و خود قرآن نیز غیرعادی و غیرطبیعی بودن آن را ذکر کرده است

ثانیا وقتی قرآن دو مورد مزبور را در مورد پیامبران پیشین ذکر کرده چطور ممکن است معجزه‌ای را که مربوط به آورنده قرآن است مسکوت گذاشته باشد.

از این نکته نیز اگر بگذریم نوبت به موضوع خواستگاری خدیجه از پیامبر می‌رسد بدون تردید خواستگاری یک زن بیوه چهل و

چنـد ساله که دارای چند فرزند بوده و سابقه دوبار شوهر کردن را داشـته از یک جوان نمونه قریش با حدود ۲۵ سال سن گستاخانه و خودخواهانه است و این امر با اخلاق قریش سازگاری نداشـته است و اگر بپـذیریم وی یک دوشـیزه (عذراء) فداکار و پاکی بوده که سنی حـدود سن پیامبر (ص را داشـته لذا موضوع خواسـتگاری از این زاویه با صـفات وی منتفی است و به خصوص که مراسـم خواسـتگاری رسـمی کسـان پیـامبر (ص (به‌ویژه حضـرت ابوطـالب از خـدیجه و کسـان وی در کتب معتبر تاریخی ذکر شـده اسـت هرچنـد که ممکن است بـدلیل وجود صـفات برجسـته محمـدبن عبـدالله (ص ، پیام‌های اولیه از سوی خدیجه ارسال شده باشد، ولی طبیعی‌تر، همان خواسـتگاری معمول محمد (ص و کسان وی از خدیجه و بزرگ وی به‌دلیل وجود صفات نیکو در این زن آزاده‌ای بود که به پاکی و مهر و محبت شهرت داشته است

ظاهرا اصـلی‌ترین امتیازی که برای حضـرت خدیجه در امر پیشقدم شدن در ازدواج مطرح می‌کنند همانا مال و ثروت زیاد وی است که اگر چنین شخصیت ملکوتی و منحصر به‌فرد پیامبر به ازدواج با فردی که تنها امتیازش ثروت اوست راضی نمی‌شد. مگر در اصل ثروت فراوان و بسیار خدیجه تردید کنیم هرچند نظر قطعی نمی‌توان داد.

خدیجه در جامعه‌ای پا به عرضه وجود نهاد

که بسـیاری از ارزش‌هـا و اخلاقیـات در آن کم‌رنگ شـده بود و او در همان جامعه ملقب به صـفت طاهره (پاک شـد. او نهاد دقیق مهرورزی و محبت به کودکان بی‌سـرپرست بود. و به دلیل همان صـفات برجسـته انسانی و بسیاری صفات نیکوی دیگر که متأسفانه خبری از آن‌ها نداریم با اشرف انسان‌های دوران آفرینش سرچشمه نیکی و پاکی محمد مصطفی (ص ، پیوند برقرار کرد و به همراه آن حضـرت به ادامه سرپرستی از فرزندانی پرداخت که بعدها منتسب به پیامبر (ص و خدیجه شدند و حتی همسران آن دختران نیز، به لقب دامادهای پیامبر (ص مفتخر شده اند .

شایـد بـدلیل وجود همین فرزنـدان بوده که آن خانواده نورانی از داشـتن فرزنـدان حقیقی به تعداد متعارف زمان حیاتشان منصـرف شده‌انـد. اگر چه گفته می‌شود خـدیجه طاهره اولین کسـی بود که به حضـرت محمد (ص ایمان آورد و آغاز ایمان وی به رسول‌الله (ص به لحظه آغازین وحی و بعثت وی برمی‌گردد او از سالها قبل به پاکی محمـد (ص و خـداباوری وی ایمان آورده بود و بـدیهی است اگر بعد از سفارت رسمی الهی خاتم‌الانبیاء (ص ، اولین گرونده رسمی باشد.

در روایات اسـلامی که از طریق شـیعه و اهل تسنن نقل شده و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان در شأن و مقام ارجمند ام المومنین حضرت خدیجه کبری (س سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است

به گفته صاحب مستدرک سفینه‌البحار

«فضائل حضرت خدیجه (س که در ابواب مختلف روایات آمده بیش از آن است که (قابل شمارش باشد».(۱)

حاصـل تـوجه به این روایـات پی‌بردن به راز عظمت او، و شـناخت شایسـتگی‌های او است از رسول اکرم (ص نقـل است که : «خیر نسائها خدیجه و خیر نسائها مریم ابنه عمران «بهترین زنان دنیا خدیجه (س و مریم دختر عمران هستند»(۲)

«خیرنساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد(ص »

بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران آسیه دختر مزاحم خدیجه دختر خویلد و فاطمه (س دختر حضرت محمد(ص (۳)

ابن عباس می‌گویـد: روزی رسول خـدا (ص چهار خط کشـید. آنگاه پرسـید: آیا می‌دانیـد این خط‌ها چیست گفتیم خدا و رسولش دانـاتر است فرمـود: «خیر نسـاء الجنه مریم بنت عمران و خـدیجه بنت خویلـد و فـاطمه بنت محمـد، و آسـیه بنت مزاحم امراه فرعون بهترین زنان بهشت مریم دختر عمران خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (ص و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون است (۴)

پیامبر (ص به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (ع بود فرمود: «او ما فاعلمت ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل‌ابراهیم و آل‌عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرا و فاطمه و خدیجه علی‌العالمین

آیا نمی‌دانی که خداوند، آدم نوح آل‌ابراهیم آل‌عمران علی (ع ، حسن (ع ، حسین (ع ، حمزه جعفر، فاطمه (ع و خدیجه (ع را بر جهانیان برگزید».(۵)

پیامبر (ص فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت ای رسول خدا! این خدیجه (ع است هرگاه نزد تو آمد، براو از سوی پروردگارش و از طرف من سلام برسان «و بشرها ببیت في‌الجنه من قصب لاصخب و لانصب «و او را به خانه‌ای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده (۶)

«اربع نسوه سیدات سادات عالمهن مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و افضلهن عالما فاطمه چهار زن سرور زنان جهان خود می‌باشند که عبارتند از: مریم دختر عمران آسیه دختر مزاحم خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص ، و بهترین آنها در جهان فاطمه (ع است (۷)

«حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد (ص و آسیه بنت مزاحم

درمیان بانوان دو جهان در فضیلت و کمال کافی است مریم خدیجه فاطمه و آسیه (علیهن السلام »(۸)

پیامبر اکرم (ص در تفسیر (آیه ۲۲ مطففین «عینا یشرب بها المقربون همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می‌نوشند.» فرمود:

«المقربون السابقون رسول الله و علی‌بن ابیطالب و الائمه فاطمه و خدیجه (۹)

روزی پیامبر (ص به علی (ع فرمود: «تو همسری مانند فاطمه (س داری که من چنان همسری ندارم تو مادر زنی مثل خدیجه (س داری که من چنین مادرزنی ندارم »(۱۰)

روایت شده است

روزی جبرئیل به حضور پیامبر (ص آمد و جویای خدیجه (ع شد، پیامبر (ص او را نیافت جبرئیل گفت «وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام می‌رساند.»(۱۱)

پیامبر اکرم (ص در چهل شبانه‌روز اعتزال از خدیجه (ع توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز وجل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار می‌کند»(۱۲)

روزی رسول خدا (ص در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (ع مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت «ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا و جده

ای مردم آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها ازجهت جد و جده »

حاضران عرض کردند: «آری خبر بده » فرمود:

«الحسن و الحسین جدهما رسول‌الله و جدتهما خدیجه بنت خویلد؛

آنها حسن و حسین (ع هستند که جدشان رسول خدا محمد (ص است و جده آنها خدیجه (ع دختر خویلد می‌باشد»(۱۳)

در آن هنگام که پیامبر (ص در بستر رحلت قرار گرفت حضرت زهرا(س بسیار پریشان و گریان بود، پیامبر (ص حضرت زهرا را به وجود پربرکت مولاعلی دلداری داد، و در فرازی ضمن یاد از خدیجه (ع فرمود: «دل خوش دار که ان علیا اول من آمن بالله عزوجل و رسوله من هذه الامه هو و خدیجه امک همانا علی (ع نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه (س مادر تو اولین افرادی هستند که به اسلام پیوستند.»(۱۴)

پیامبر اکرم بعد از وفات خدیجه کبری (ع همواره از خاطرات شیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد می‌کرد و هرگاه به یاد او می‌افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری می‌شد از جمله

روزی پیامبر (ص در نزد چند از نفر از همسران خود بود، ناگاه سخنی از حضرت خدیجه (ع به میان آمد، پیامبر (ص آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطره‌های اشک ازچشمانش سرازیر گشت

عایشه به آن حضرت گفت «چرا گریه می‌کنی آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟»

پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صدقتنی اذ کذبتم و آمنت بی اذکفرتم و ولدت لی اذ عقمتم

او هنگامیکه شما مرا تکذیب می‌کردید، تصدیق کرد و هنگامیکه کافر

بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندانی آورد در حالی که شما نازا هستید.»(۱۵)

نیز روایت شده

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم (ص آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر (ص پرسید، او در جواب فرمود:

«انهاکانت تاتینا فی زمن خدیجه و ان حسن العهد من الایمان

این پیرزن در عصر زندگی خدیجه ع ، به خانه ما می‌آمد و از کمک‌ها و الطاف سرشار خدیجه ع برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه از ایمان است »(۱۶)

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت «هرگاه پیامبر (ص گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه (ع بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم فرمود:

«انی لاحب حبیبها: من دوست خدیجه (ع را دوست دارم »(۱۷)

یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهر

در جریان مراسم خواستگاری مولا علی (ع از حضرت زهرا پس از آن که‌ام سلمه به همراه امایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (ع برای همسری با فاطمه الزهرا(س قرار بدهند، در بخشی از گفتار خود به حضرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور می‌یافت و می‌توانست در مراسم ازدواج جگرگوشه‌اش حاضر باشد.

تا سخن به نام خدیجه رسید ناگهان پیامبر اکرم (ص به صدای بلند شروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجه و این مثل خدیجه صدقتانی حین کذبنی الناس و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان ابشر خدیجه ببیت فی‌الجنه من قصب لا صخب فیه و لانصب

خدیجه کجاست همانند خدیجه در آن هنگام که مردم مرا تکذیب می‌کردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (ع را به داشتن خانه‌ای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم »

خدیجه در احادیث معراج نبی

ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا (ص فرمود: وقتی که در شب معراج جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم «آیا حاجتی داری »

جبرئیل گفت «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه ع برسانی

پیامبر (ص وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ع ابلاغ کرد، خدیجه گفت «ان‌الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام همانا ذات پاک خدا سلام است و از او است سلام و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.»(۱۸)

گفتار انبیای الهی ائمه و اصحاب صدر اسلام

ابن‌سعد مورخ عرب از قول آدم (ع چنین می‌گوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول‌الله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک می‌کرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم »(۱۹)

امام حسین (ع در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می‌کرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که جده من خدیجه ع دختر خویلد است »(۲۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می‌دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع هستم »(۲۱)

امام سجاد (ع در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی می‌کند: «انا بن خدیجه الکبری من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم »(۲۲)

حضرت زینب (س در کربلا ـ در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر (ص و علی (ع از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجه الکبری پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.»(۲۳)

زیدبن علی (ع که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام‌بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن چنین احتجاج می‌کند:

«و نحن احق بالموده ابونا رسول‌الله وجدتنا خدیجه ..؛

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم چرا که پدر ما رسول خدا (ص وجده ما خدیجه (ع است »(۲۴)

عبدالله ابن‌زبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی باابن‌عباس به خدیجه ع به عنوان عمه‌اش افتخار نموده و می‌گوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجه سیده نساء العالمین آیا نمی‌دانی که عمه‌ام خدیجه (ع سرور بانوان جهان است »(۲۵)

«در عصر امامت امام حسن (ع پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (ع جسارت کرد و ناسزا گفت با این که امام حسن (ع و امام حسین (ع در مجلس حاضر بودند، حسین (ع برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع دست او راگرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع را به بدی یاد کردی منم حسن و پدرم علی (ع است و تویی معاویه و پدرت ضحر می‌باشد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هند جگرخوار است جد من رسول خدا (ص است جد تو حرب است «و جد تی‌خدیجه و جدتک فتیله ..؛

جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام ولی جده تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت است خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه‌اش بد، و دارای کفر و نفاق است »(۲۶)

در حدیث موثقی از حضرت زهرا (س منقول است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه علیهاالسلام بر گرد پدر بزرگوار خود می‌گردید و می‌گفت «ای پدر! مادر من کجاست پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت تو را امر می‌کند که فاطمه را سلام

برسانی و بگویی که مادر تو در خانه‌ای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی عمودها از یاقوت سرخ می‌باشد و خانه او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمران است چون حضرت رسول (ص پیغام حق تعالی را به فاطمه (س رسانید. فاطمه (س گفت خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتی‌ها و به سوی او برمی‌گردد تحیتها»(۲۷)

خدیجه (ع در ادعیه زیارتنامه‌ها، و واژگان مقدس

کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه (س را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن آب حیات است و در دوطرف کنار آن آب درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است و برگ‌های آن درخت موجب شفای امت‌ها است (۲۸)

در یکی از زیارتنامه‌های رسول خدا (ص چنین آمده است

«السلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات امهات المومنین خصوصا الصدیقه الطاهره الزکیه الراضیه المرضیه خدیجه الکبری ام المومنین

سلام بر همسران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه خشنود و پسندیده خدیجه بانوی بزرگ مادر مومنان »(۲۹)

در یکی از زیارتنامه‌های دیگر از خدیجه (ع چنین تعبیر شده «السلام علی خدیجه سیده نساء العالمین سلام بر خدیجه (ع سرور زنان جهانیان »(۳۰)

حضرت خدیجه (ع ارتباط عمیق و بسیار بالایی با درگاه خداوند داشت از این رو دارای قوت قلب محکم واستوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پرمحتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار می‌ساخت

سیدبن طاووس در کتاب مهج‌الدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است

۱ـ «بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی ، ولا تهلکن الی نفسی طرفه عین ابدا، و اصلح لی‌شائب کله

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمتت پناهنده شدم به من پناه بده و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش »

۲ـ «بسم‌الله الرحمن الرحیم یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار.»

خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر

دانشمند عرب (سنیه قراعد): تاریخ در مقابل عظمت ام‌المومنین خدیجه ع سر فرود می‌آورد، و در برابرش متواضعانه دست بسته می‌ایستد، نمی‌داند نام این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.»(۳۹)

سلیمان کتانی نویسنده عرب خدیجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که می‌بخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنج‌های سراسر جهان برتری دارد، کسب می‌نماید، او احساس می‌کرد محبت و دوستی را به حضرت محمد (ص اهدا می‌کند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب می‌کند.»(۳۲)

عالم بزرگ شیخ حرعاملی متوفی به (۱۱۴۰ هـق صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سروده است

زوجته خدیجه و فضله

ابان عند قولها و فعله

بنت خویلد الفتی المکرم

الماجد المؤید المعظم

لها من الجنه بیت من قصب

لاصخب فیه ولالها نصب

و هذه موره لفظ الخبر

عن‌النبی المصطفی المطهر

«همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانه‌ای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانه‌ای می‌باشد».

بنت الشاملی نویسنده عرب آیا دیگری غیر از خدیجه را می‌شناسید که با عشقی آتشین و مهر و ایمانی استوار بی‌آن که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذره‌ای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود».(۳۳)

منابع

۱ـ خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی محمدمهدی

۲ـ صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۶۴.

۳ـ الاستیعاب ج ۲، ص ۷۲۰.

۴ـ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.

۵ـ خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.

۶ـ اسدالغابه ج ۵، ص ۴۳۸.

۷ـ ذخائر العقبی ص ۴۴.

۸ـ کشف الغمه ج ۲، ص ۷۱.

۹ـ جمع‌البیان ج ۱۰، ص ۳۲۰.

۱۰ـ بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.

۱۱ـ همان ج ۱۶، ص ۸.

۱۲ـ کشف‌الغمه ج ۲، ص ۷۲.

۱۳ـ بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.

۱۴ـ بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.

۱۵ـ همان ج ۱۶، ص ۸.

۱۶ـ خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت ص ۲۰۷.

۱۷ـ ریاحین الشریعه ج ۲، ص ۲۰۶.

۱۸ـ کشف‌الغمه ج ۲، ص ۱۳۳.

۱۹ـ محمد پیغمبری که از او باید شناخت کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری ص ۵۰.

۲۰ـ بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

۲۱ـ همان ج ۴۵، ص ۶.

۲۲ـ همان ج ۴۴، ص ۱۷۴.

۲۳ـ همان ج ۴۵، ص ۵۹.
۲۴ـ خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت ص ۲۰۰.
۲۵ـ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.
۲۶ـ خدیجه (ع اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.
۲۷ـ حیوه‌القلوب علامه محمدباقر مجلسی ج ۳، ص ۲۱۸.
۲۸ـ کتاب مقدس عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.
۲۹ـ بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.
۳۰ـ همان ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.
۳۱ـ نساء محمد (ص ، ص ۳۸.
۳۲ـ خدیجه (ع ، علی محمد دخیل ص ۳۲.
۳۳ـ حیاه‌الائمه هاشم معروف الحسنی ص ۶۷.

۱۹- درگذشت حضرت خدیجه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

نویسندگان: فهیمه صمدی، زهرا خنیفرزاده، لیلا سالمی
ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

احادیثی از پیامبر درباره حضرت خدیجه علیهاالسلام

بهترین زنان اهل بهشت چهارنفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران.۱

چهار زن سرور زنانِ زمان خویشند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد و بهترین آنها فاطمه است.۲

ای خدیجه، در حق خود جز نیکی گمان مبر که خداوند بزرگ بارها با ملایک خود به تو مباهات می‌کند.۳

سخنان دانشمندان درباره خدیجه

زبیر بن بکّار گفته است: خدیجه، در عصر جاهلیّت «طاهره» خوانده می‌شد.

هشام بن محمّد: رسول خدا خدیجه را دوست داشت و به او احترام می‌گذارد و در بعضی کارها با او مشورت می‌کرد. او وزیر صدق و راستی بود و نخستین زنی است که به پیامبر ایمان آورد و پیامبر تا وقتی‌که خدیجه زنده بود، هرگز همسر دیگری برنگزید. تمام فرزندانش بجز ابراهیم از خدیجه بودند.۴

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

سمیّه قرّاعه گفته است: تاریخ در مقابل عظمت حضرت خدیجه سر فرود می‌آورد و در برابرش متواضعانه و دست بسته می‌ایستد.

دارنده مال و جمال و کمال

دکتر علی ابراهیم حسن، پژوهشگر جهان عرب، درباره مقام حضرت خدیجه می‌نویسد: «اگر بخواهیم همسری نمونه، با اخلاص، پاک دامن، موقّر و خردمند را نام ببریم، والاتر از خدیجه، همسر پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، نخواهیم یافت؛ بانویی بس خردمند که هم عصر جاهلیت، و هم اسلام را درک کرد و در هر دو دوره از منزلتی والا بهره‌مند بود؛ تا جایی که در عصر جاهلیت طاهره نامیده می‌شد و مال و جمال و کمال را در یک جا جمع کرده بود و این ویژگی‌ها هرگاه در یک زن جمع شود ـ که معمولاً این اتفاق کم پیش می‌آید ـ نشان دهنده عظمت و بلندی مقام وی خواهد بود».۵

تولد یگانه خلقت

وقتی زمان تولّد فاطمه‌زهرا علیهاالسلام می‌رسد، خدیجه کبری از زنان قریش می‌خواهد تا او را یاری کنند. زنان تقاضایش را رد کردند و گفتند تو حرفمان را نشنیدی و با یتیم عبداللّه ازدواج کردی و تمام ثروتت را به او بخشیدی؛ غافل از این‌که آنان سعادت یاری خدیجه و شرکت در تولد بهترین زنان عالم را نداشتند. خداوند مقرر کرده بود که چهار زن از بهشت از بهترین زنان عالم همراه با فرشتگان به یاری او بیایند و دل رنجور خدیجه را شاد کنند و در تولّد گل سرسبد زنان عالم؛ خدیجه را یاری نمایند.

سال غم و اندوه

در سال دهم بعثت حضرت خدیجه کبری از شدت ضعف و ناراحتی در شعب ابی‌طالب پیامبر را تنها می‌گذارد. حضرت خدیجه، در فاصله سی یا سی و پنج روز پس از رحلت عموی پیامبر، ابوطالب، از دنیا می‌رود و بدین ترتیب، هر دو یار رسول‌خدا، او را تنها می‌گذارند۶. پیامبر در غم از دست دادن ایشان آن سال را «عام الحزن» یعنی سال اندوه نام نهاد. رحلت این بانوی بزرگوار را به تمامی مسلمانان جهان تسلیت می‌گوییم.

منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

پیامبر پس از خدیجه تا آخر عمر خدیجه را فراموش نکرد و هر از چند گاهی از او تقدیر و تمجید می‌کرد. عایشه گفته است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خانه بیرون نمی‌رفت مگر این که به نوعی از خدیجه یاد می‌کرد و از وی به نیکی ستایش می‌نمود. روزی او را به یاد آورد. رشک و حسد وجودم را فرا گرفت. گفتم آیا او بیش از یک پیرزن بود؟ خداوند زن بهتری به تو عطا فرموده است. پیغمبر خشمگین شد. آن گاه فرمود: سوگند به خدا، پروردگار بهتر از او را به من نداد. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردمان به من کفر می‌ورزیدند. و از او به من فرزندانی عطا کرد در حالی که مرا از فرزندانِ دیگر زنان محروم نمود». عایشه گفت: «با خود گفتم دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نخواهم کرد».۷

بانوی عرب

خدیجه بنت خویلد زنی بود دارای نام و مورد احترام همه قبیله خویش. در زمانی که دختران را زنده به گور می‌کردند، و بیشتر زنان بردگانی بیش نبودند، در دوران تاریک جاهلیّت اعراب، خدیجه توانست با اخلاق نیک و بزرگواری و بزرگ‌منشی، و از سویی ثروت فراوان، در میان زنان قریش و دیگر قبایل برتری یابد؛ آن گونه که او را «ملکه عرب» و «سیده بطحا»۸ لقب داده بودند؛ زنی اندیشمند و فهیم که لیاقت همسری با گل سرسبد پیامبران، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، و مادری سرور زنان عالم، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را دارا بود. همسری فداکار و عفیف که در راه محبت پیامبر از همه‌کس و همه‌چیز خود گذشت و

همه امکانات و توانمندی‌های خود را وقف پیامبر اسلام و مکتب او کرد.

یوسف حجاز

ای خدیجه، تو نشان دادی که می‌توان در میان همه تاریکی‌ها و جهالت‌ها درخشید. به ما آموختی که می‌شود در تاریکی‌ها پرنور بود. می‌توان چون شمع تمام هستی خود را در طَبَق اخلاص نهاد و سوخت و به دیگران روشنایی داد. به ما یاد دادی که دل می‌تواند پر از نور هدایت شود، هرچند گرداگرد انسان را پلشتی و پلیدی فرا گرفته باشد؛ می‌توانیم دل به کالای بی‌ارزش دنیا نسپریم، و هرچند ثروتمندترین مردم باشیم، اسیر مال‌اندوزی و مال‌پرستی نشویم. تو دنیای بی‌ارزش را بخشیدی و یوسف زیبای حجاز را از آنِ خویش ساختی.

اوّلین بانوی مسلمان

حضرت خدیجه علیهاالسلام اوّلین بانویی است که دعوت رسول حق را لبیک گفت و به پیام آسمانی او پاسخ مثبت داد و در کنار رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با همه توان ایستاد و پایداری کرد. در همان زمان که پیامبرگرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آزار کوردلان رنج می‌برد، در کنارش کسی بود که خاطر او را شاد و کام او را شیرین می‌کرد و از بار گران اندوهش می‌کاست. همان بانوی گران‌قدر و ارجمندی که شریک زندگی و یاور محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود.

درگذشت خدیجه علیهاالسلام

حضرت خدیجه علیهاالسلام همسر باوفای پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از گذشت ۲۵ سال زندگی سراسر مهر و گذشت و وفا، در سال دهم هجرت پیامبرخدا را تنها گذاشت و به سوی جهان ابدی بال گشود. پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام تدفین وی، خود به درون قبر خدیجه رفتند و با دستان مهربان خود خدیجه را به خاک سپردند. پیامبر پس از عروج ملکوتی یار و مونس خود بسیار غمناک بود.

گل زیبای بهشت

ای خدیجه گل زیبای بهشت / بانوی اعظم و والای بهشت
تو که در بین زنان ممتازی / با رسول قُرَشی هم‌رازی
به جلال و به شرف یکتایی / مادر فاطمه زهرایی
فرد اول تویی از خیل زنان / که بیاورد به احمد ایمان
ثروت و مال تو و تیغ علی / اعتبار تو و تبلیغ علی
هر دو شد رونق دین اسلام / به علیّ و تو، زما باد سلام
دَم جان دادن خود دُر سُفتی / در وصایا به پیمبر گفتی
به ره عشق منم مدهوشت / کفنم کن به ردای دوشت ۹

از همه می‌بُرد و به تو می‌پیوندد

حضرت خدیجه بعد از ازدواج با پیامبر از سوی تمام زنان و خویشان طرد شده بود به او سلام نمی‌کردند و جواب سلام او را

نمی‌دادنـد. زنان مکّه جاهلانه او را ملامت می‌کردنـد که با وجود جاه و مال و مقام همسـر یتیمِ عبداللّه شده است. حضـرت خدیجه بی‌توجّه به همه این ملامت‌هـا تنهـا دغـدغه خـاطرش این بود که نکنـد این سـخنان یاوه موجب رنجش خاطر بهترین مخلوق خـدا و همسر مهربانش شود.

آرامش جان رسول

یکی از موهبـاتی که خـدا به انسـان می‌دهـد داشـتن همسـری مهربان و صـبور است و خـدیجه موهبت خـدا به پیغمبر بود او پاسـدار آرامش و آسایش خانه رسول‌خدا بود.
زخم‌های جسم و جان همسـر را التیام می‌بخشـید و اسـباب آرامش جان پیغمبرخدا را فراهم می‌کرد و او را در به جای آوردن وظیفه خطیرش ـ که همانا روشن کردن چراغ هدایت مردم بود ـ یاری می‌داد.

بانوی اول اسلام

خدیجه علیهاالسلام افتخار و شایستگی این را داشت که بانوی اول اسلام باشد. در آن جوّ دهشت‌زای جاهلیت چراغ هدایت و ایمان در ضـمیر خـدیجه علیهاالسـلام روشن بود. خدیجه اوّلین کسـی بود که به پیامبری محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسـلم و به یگانگی خدای محمـد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسـلم ایمـان آورد. هنگـامی که رسول‌خـدا از غـارحراء به خانه خـدیجه علیهاالسـلام آمـد، از او پرسـید: ای محمّـد، این چه نـوری است که در تـو مشاهـده می‌کنم؟» پیـامبر گفت: «این نـور پیغمـبری است. بگو لااله‌الاـاللّه محمـدا رسول‌الله». خدیجه علیهاالسلام گفت: سال‌هاست که از پیغمبری تو خبر دارم. سپس شهادتین گفت و به آن‌حضرت ایمان آورد.

مجاهد در راه خدا

بعـد از مبعوث شـدن پیامبرخـدا و شـروع مبـارزه مخفیانه و آشـکارا با سـیاهی جهل، خـدیجه همیشه بسان یاوری مهربان و همسـری دل‌سوز در کنار پیام‌آور مهر و راستی بود. همسـر رسول‌اللّه مجاهد در راه معبود بود و همسـر خویش را در به انجام رساندن رسالت خطیرش که ـ جهاد در راه حق و راستی است ـ یاری می‌داد و در این راه‌دشوار از هیـچ کاری فروگذار نکرد. او همیشه به زره ایمان مجهّز بود و طوفان سختی‌ها او را هرگز از پای در نیاورد و ذرّه‌ای از اعتقاد و ایمان راسخش کم نکرد.

سرمشق زنان عالم

اسـلام نه تنهـا راهِ درست زیسـتن را به بشـر می‌آموزد، بلکه در مکتب اسـلام انسان‌هـایی تربیت می‌شونـد که تجسّم آموزه‌های ناب اسـلامی هسـتند. خدیجه اوّلین نماد زن مسـلمان است؛ زن مسلمانی که مزیّن به تمام صفات والای انسانی است. خدیجه علیهاالسلام بـانوی صـبور، فهیم، مهربـان، دل‌سـوز، مؤمن و مقیّـد بود و به‌جـاست رهروان راه اسـلام، و به ویژه بـانوان مسـلمان، وی را سـرلوحه زندگی و خط مشی خویش قرار دهند. سخنی چند در مورد خدیجه علیهاالسلام

خدیجه کیست؟

پـدر او خُوَیلـد بن اسد و مادر او فاطمه دختر زائده است. تولّد حضـرت خدیجه علیهاالسـلام سال ۶۸ پیش از هجرت اسـت. ازدواج مبـارک خـدیجه بـا وجود مبـارک و نـازنین حضـرت محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسـلم هنگامی بود که ۲۵ سـال از عمر شـریف پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسـلم و چهـل سـال از عمر حضـرت خـدیجه علیهاالسـلام می‌گـذشت. او از لحـاظ نسـب از همـه زنـان پیغمـبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به پیغمبر نزدیک‌تر است. او در ماه رمضان سال دهم بعثت و اندکی پس از وفات حضرت ابوطالب درگذشت. پیغمبر او را در «حجون» دفن کرد و خود او را در قبر گذاشت.۱۰

اسلامِ خدیجه علیهاالسلام

سخن از اسلامِ خدیجه، سخن گفتن از آغاز رسالت و بامداد اسلام است. همه امت اتفاق‌نظر دارند که خدیجه اولین بانویی است که اسلام آورده است. ابویحیی‌بن‌عفیف گفته است: در جاهلیت به مکه و به نزد عباس‌بن‌عبدالمطلب آمدم. نزد او نشسته بودم که جوانی آمد و چشم به آسمان افکند و آن‌گاه رو به کعبه ایستاد. پس از اندکی پسر بچه‌ای آمد و در طرف راست او ایستاد. پس از اندکی زنی آمد و پشت آن دو ایستاد. آن جوان و آن پسر بچّه و آن زن هر سه با هم به رکوع و سجود پرداختند. من گفتم ای عبّاس، این امری عظیم است. عبّاس گفت آری. آیا می‌دانی این جوان کیست؟ گفتم: نه. گفت: این محمّد بن عبداللّه پسر برادر من است و این پسر بچّه علی پسر برادر من است و این خدیجه همسر محمّد است.۱۱

بردباری در سوگ فرزند

در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که چون قاسم فرزند رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، از دنیا رفت خدیجه گریه می‌کرد. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد دانه مروارید گران‌بهایی بود که از دستم رفت! رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ای خدیجه آیا دوست نمی‌داری روز قیامت شود او را ببینی که بر در بهشت ایستاده و چون نظرش بر تو افتد، دست تو را بگیرد و داخل بهشت گرداند و تو را در پاکیزه‌ترین منزل‌ها جای دهد؟ خدیجه علیهاالسلام عرض کرد: این برای من است یا برای هر بنده مؤمنی؟ فرمودند: برای هر بنده مؤمن است که صبر کند و نیّت خود را برای خدا خالص گرداند. خداوندْ حکیم‌تر و کریم‌تر از این است که میوه دل بنده مؤمن را بگیرد و با وجود این او را عذاب کند.۱۲

خدیجه در آخرین لحظات

رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سادگی نمی‌توانست خبر دل‌خراش درگذشت خدیجه را بپذیرد. او به این ترتیب، انسانی را از کف می‌داد که عالی‌ترین نمونه وفا و فداکاری و صفا و مهر بود. آخرین سخن خدیجه علیهاالسلام ، به هنگامی که بر بستر مرگ خفته بود، از رنج‌هایی که در راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دیده بود کم ارج‌تر نبود. لحظه‌ای که آثار مرگ در چهره او نمایان گشت، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین می‌گوید: «ای رسول خدا، من در حق تو کوتاهی کردم و آنچه شایسته تو بود، انجام ندادم. از من درگذر. اگر اکنون دل در طلب چیزی داشته باشم، خشنودی توست». این کلمات بر لبان پاکش می‌لغزد، و آخرین نفس‌هایش را با خشوع و ایمان برمی‌آورد. خدا، خدیجه را رحمت کند که برای عقیده و رسالتش کوشش کرد.۱۳

خدیجه بنت خویلد، بانوی گرانقدر عرب

خدیجه بنت خویلد ـ عزیزترین و محبوب‌ترین زنان جهان اسلام است او ایمان و علم و تقوا را به هم آمیخت و با این حال به همسری بزرگ‌ترین منجی عالم انسانیت مفتخر گردید. خدیجه در زیبایی و وقار و ادب و رسوم زندگی در حد کمال بوده است. دوری گزیدنِ زنان مکه از خدیجه در هنگام انتخاب محمدامین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، بهترین دلیل فکر عالی و همّت بلند و دوراندیشی و عزّت نفس او بود که حقیقت را بر همه چیز ترجیح داد. خدیجه در راه عقیده و ایمان خویش هرچه داشت داد و دنیا و متاع آن را در راه دوست صرف کرد.

سخن عبدالملک بن هشام درباره خدیجه علیهاالسلام

عبدالملك بن هشام گفته است: خدیجه دختر خویلد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد. پروردگار بدین امر بار اندوه را از پیامبرش سبک کرد و پیغمبر سخن ناخوشایند و تکذیبی که او را غمگین کند نشنید مگر این‌که خداوند آن را به وجود حضرت خدیجه علیهاالسلام برطرف ساخت.۱۴

ازدواج خدیجه علیهاالسلام

خدیجه دختر خویلد که زنی تجارت‌پیشه بود و مردان را برای بازرگانی اجیر می‌کرد، چون از راست‌گویی و امانت‌داری رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر یافت، کسی را نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با سرمایه خدیجه و همراه غلام وی، مَیْسَره، برای تجارت رهسپار شام شود رسول خدا پذیرفت و با میسره رهسپار شام شد و چون به بُصْرِی رسید، راهب مسیحی ایشان را دید و میسره را به پیامبری او مژده داد. میسره نیز در این سفر کراماتی را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشاهده کرد. چون به مکه بازگشت آنچه را خود دیده بود و از راهب شنیده بود، به خدیجه علیهاالسلام گفت و او را آگاه ساخت. خدیجه هم به ازدواج با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رغبت نمود و در پی رسول‌خدا فرستاد و علاقه‌مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت. رسول‌خدا نیز با عموهای خویش مشورت کرد و با عموی خود حمزه نزد خویلد پدر خدیجه رفت و خدیجه را خواستگاری کرد.۱۵

پی نوشت ها

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

۲. ذخائر العقبی، ص ۴۴.

۳. منتهی‌الامال، ص ۲۴۷.

۴. تذکرهٔ الخواص، ص ۳۱۲.

۵. خدیجه (به نقل از: نساء لهن فی تاریخ الاسلامی نصیب، صص ۲۱ و ۲۳.

۶. منتهی الامال.

۷. الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۷۵.

۸. ترجمه خصائص الزینبیاه، ص ۱۶۴.

۹. محمود سیفی شیرازی، لب تشنگان عشق، ص ۴۷.

۱۰. دکتر حریرچی، خدیجه علیهاالسلام ، ص ۱۰.

۱۱. خصائص امیرالمؤمنین، ص ۴۵.

۱۲. زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام ، ص ۱۱۷.

۱۳. محمدعلی بحرالعلوم، همگام با پیامبر، ص ۱۱۸.

۱۴. دکتر فیروز حریرچی، زنان بزرگ اسلام، ص ۳۰.

۱۵. مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸.

منبع: www.khadijeh.com

۲۰- روایت های تاریخی متفاوت

مشخصات کتاب

نویسنده : ابی بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

ابوبکر احمد بن حسین بن بیهقی، متولد شعبان ۳۸۴ هجری در خسروجرد و از بزرگان اهل حدیث است. او برای کسب دانش به بغداد، کوفه و مکه مسافرت کرد و سپس به زادگاه خود برگشت و مقیم نیشابور شد و در دهم جمادی الاول سال ۴۵۸ درگذشت و در همان زادگاه خود دفن گردید.

گفته اند که بیهقی مردی سخت وارسته و پارسا بود. در زمان سلجوقیان از طرف خواجه نظام الملک برای جلب دانشمندان تلاشهای بسیاری نمود. او سی سال آخر عمر خود را بجز روزهای حرام، روزه گرفت. به همین دلیل سیره نویسان بعد از او نوشته های بیهقی را مستند کار خود قرار داده اند. مطالب زیر برگرفته از کتاب دلال النبوۀ اوست که درباره ی حضرت خدیجه، اشتغال پیامبر گرامی قبل از ازدواج در کاروان تجاری خدیجه و سرانجام درباره ازدواج پیامبر گرامی و خدیجه ، سخنانی را از قول راویان آن زمان نقل کرده است:

ابوهریره می گوید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه چوپان گوسپند بوده است. یکی از اصحاب گفت آیا شما هم چوپان گوسپند بوده اید؟ پیامبر فرمود آری من در مقابل اجرت نیم دانگ برای اهل مکه چوپانی می کردم. این حدیث را بخاری هم نقل نموده است.

جابر بن عبداللّه میگوید پیامبر میگفت دو سفر برای خدیجه انجام دادم که اجرت هر یک ماده شتری بود.

ابن اسحق میگوید خدیجه دختر خویلد بانویی شریف و ثروتمند و بازرگان بود که مردان را اجیر میکرد که برای او به طریق مضاربه کار کنند و برای آنها سهمی هم معین می کرد؛ قریش هم که اصلاً قبیله ای بازرگان بودند؛ چون موضوع راستی و امانت و اخلاق پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید کسی پیش او فرستاد و پیشنهاد نمود که به منظور بازرگانی با سرمایه ی خدیجه مسافرتی به شام نماید و تعهد نمود که حق الزحمه بیشتری به آن حضرت خواهد پرداخت و خدمتکار خود میسره را هم همراه او خواهد نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پیشنهاد را پذیرفت و همراه کالاهای بازرگانی خدیجه و میسره به شام رفت. حدود شام نزدیک صومعه راهبی، پیامبر زیر سایه ی درختی فرود آمد، راهب از میسره پرسید این کیست؟ گفت مردی از اهل مکه و از قبیله ی قریش است راهب گفت زیر سایه ی این درخت کسی جز پیامبران نمی نشیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کالای خدیجه را فروخت و آنچه لازم بود خرید و با کاروان به مکه روان گردید، میسره که همراه او بود میگوید هنگام ظهر و گرما دو فرشته با بالهای خود بر پیامبر سایه می افکندند و او همچنان بر شتر خود سوار بود و راه را قطع می نمود.

چون به مکه رسیدند پیامبر کالایی را که از شام آورده بود فروخت و سود این سفر دوبرابر یا نزدیک به دو برابر سفرهای دیگر بود. میسره هم گفتار راهب و موضوع سایه گستردن دو فرشته را برای خدیجه گفت، خدیجه بانویی خردمند و دوراندیش و شریف بود، خداوند هم خواست که او را گرامی بدارد، این بود که پس از نقل مطالب، کسی به سراغ پیامبر فرستاد و پیغام داد که ای پسرعمو من به واسطه ی خویشاوندی و شرف و بزرگواری تو و ارزش تو در میان قوم و امانت و راستی و حُسن خلق تو، مایل به ازدواج با تو هستم. خدیجه هم میان زنان قریش از همه محترم تر و شریف تر و مالدارتر بود، آنچنان که همه مردان قریش خواستار و

آرزومند ازدواج با او بودند.

خدیجه دختر خویلد است، خویلد پسر اسد و او پسر عبدالعزی و او پسر قصیّ و قصیّ پسر کلاب است.

آنچه درباره ی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه آمده است

ابن شهاب میگوید، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حد بلوغ و رشد رسید و سرمایه ای هم نداشت، خدیجه آن حضرت را اجیر ساخت که به بازار حباشه برود و چون برگشت با یکدیگر ازدواج نمودند و پیامبر با خدیجه زندگی میکرد و پسرش به نام قاسم از خدیجه متولد شد، برخی از تاریخ نویسان پنداشته اند که پسر دیگری هم به نام طاهر متولد شده است و برخی دیگر گفته اند که پیامبر از خدیجه پسر دیگری غیر از قاسم نداشته است. چهار دختر به نام زینب و ام کلثوم و رقیه و فاطمه هم از خدیجه متولد شدند و پس از تولد یکی از پسرها حالت انزوا طلبی و گوشه گیری در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردید.

و هم از زهری روایت است که گفت نخستین زنی که پیامبر با او ازدواج کرد، خدیجه دختر خویلد بود. این ازدواج در جاهلیت صورت گرفت و پدر خویلد دختر خود را به آیین به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآورده بود. خدیجه برای پیامبر قاسم را آورد که کنیهٔ رسول خدا از اوست و پسر دیگری به نام طاهر و چهار دختر به نام های زینب، ام کلثوم، رقیه، و فاطمه علیها السلام.

از ابن اسحق روایت شده است

که میگفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت با خدیجه ازدواج فرمود و فرزندان آن حضرت هم همگی پیش از بعثت متولد شدند که چهار دختر به نام های زینب، ام کلثوم، رقیه، و فاطمه، بودند و سه پسر به نامهای قاسم، طاهر و طیب که این هر سه پسر قبل از مبعث مردند و پیامبر کنیه ی خود را از فرزندش قاسم گرفته بود ولی دختران آن حضرت اسلام را درك کرده و ایمان آوردند و با پدر به مدینه هجرت کردند.

از محمد بن علی(ع) روایت است که قاسم فرزند پیامبر به آن حدّ از عمر رسید که تنها سوار چارپایان میشد و اسب سواری می کرد و چون خداوند او را به سوی خود گرفت عمروعاص گفت دنباله و عقب پیامبر از لحاظ پسر قطع گردید و سوره کوثر در این موقع نازل شد «انا اعطیناك الکوثر» یعنی «عوض قاسم کوثر را به تو عنایت کرده ایم برای پروردگار خود نماز بگزار و قربانی کن، همانا کسی که ترا سرزنش میکند بی عقب است».

ظاهراً در این روایت از جهتی ضعفی وجود دارد زیرا مشهور آن است که این روایت درباره پدر عمرو بن عاص است یعنی عاص بن وائل.

از مجاهد هم روایت شده است که این روایت درباره عاص بن وائل هر کس محمد را سرزنش کند خود بی عقب و ابتر است.

ابن عباس می گوید خدیجه برای پیامبر دو پسر و چهار دختر آورد قاسم و عبدالله، ام کلثوم، زینب و فاطمه و رقیّه. از مصعب بن عبدالله زبیری روایت است که بزرگترین فرزند رسول خدا، قاسم بود و پس از او به ترتیب، زینب، عبدالّله، ام کلثوم، فاطمه و رقیه رضوان الله علیهم بوده اند. قاسم نخستین فرزندی بود که در مکه درگذشت. بعد عبدالّله مُرد و خدیجه شصت و پنج سال عمر کرد یا پنجاه و پنج سال که این صحیح تر است.

همچنین جعفر هاشمی روایت میکند که فاطمه علیها السلام در چهل و یک سالگی پیامبر متولد شده است.

عبدالّله بن حارث روایت میکند

که مردم درباره ی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه مختلف صحبت می کردند عمار یاسر گفت مردُم در این باره گوناگون و زیاد صحبت می دارند و هیچ کس به اندازه ی من این مطلب را نمی داند من هم سن و سال پیامبر و دوست صمیمی آن حضرت بودم روزی همراه پیامبر بیرون رفته بودیم در محله خروره به خواهر خدیجه برخوردیم که بر روی تشك پوستی که خریده بود نشسته بود، او مرا صدا زد من پیش او رفتم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم منتظر ایستاد.

خواهر خدیجه به من گفت این دوست تو دلش نمی خواهد که با خدیجه ازدواج کند؟ من برگشتم و این موضوع را با پیامبر در بین گذاشتم، حضرت فرمود چرا قسم به جان خودم، من دوباره پیش خواهر خدیجه رفتم و پاسخ پیامبر را به او گفتم، گفت فردا صبح به خانه ما بیایید، فردای آن روز صبح زود به خانه آنها رفتیم دیدیم گاوی کشته اند و پدر خدیجه جامه زیبایی پوشیده و بوی خوشی به کار برده است، خدیجه با برادر خود صحبت داشته بود و او هم با پدر صحبت کرده بود. خویلد شراب خورده و مست بود و فرزندش درباره پیامبر و ارزش و اهمیت آن حضرت صحبت داشت و خواهش کرد که خدیجه را به همسری پیامبر درآورد و او هم موافقت نمود و از گوشت گاو خوراك فراوان تهیه کرده بودند و زن و شوهر هم از همان غذا خوردند، پدر خدیجه چون از مستی هوشیار گردید گفت این جامه زیبا چیست؟ و این همه خوراك و بوی خوش برای چه؟ خواهر خدیجه که با عمار صحبت کرده بود گفت این جامه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم دامادت برایت آورده است و ماده گاوی هم هدیه آورده بود و چون خدیجه را به همسری او درآوردی گاو را کشتیم.

خویلد انکار کرد

و گفت من خدیجه را به همسری محمد صلی الله علیه و آله و سلم درنیاورده ام و درحالیکه داد و بیداد میکرد خود را به حجر اسماعیل رساند. بنی هاشم هم بیرون آمدند و همراه پیامبر نزد او رفتند و با او صحبت کردند، خویلد گفت حالا آن کسی که می گویید من خدیجه را به همسری او داده ام کجاست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد همین که خویلد او را دید گفت بسیار خوب اگر قبلًا موافقت کرده ام که مبارك و فرخنده باشد و اگر هم آن وقت موافقت نکرده ام حالا با جان و دل موافقم.

مومّلی میگوید عمرو بن اسد عموی خدیجه عهده دار تزویج خدیجه به پیامبر بوده است.

ابوعبداللّه حافظ می گوید پیامبر در بیست و پنج سالگی و پانزده سال قبل از بعثت با خدیجه ازدواج فرمود. عمر بن ابی بکیر معروف به مومّلی روایت میکند که عمرو بن اسد عموی خدیجه او را به همسری پیامبر درآورد و پیامبر بیست و پنج ساله بودند و همان سالی بود که قریش کعبه را تجدید ساختمان نمودند.

۲۱- زندگینامه حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

مولف :جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

ناشر : مجله حوزه

زندگینامه

پدر او خُوَیلد بن اسد و مادر او فاطمه دختر زائده است. تولّد حضرت خدیجه علیهاالسلام سال ۶۸ پیش از هجرت است. ازدواج مبارك خدیجه با وجود مبارك و نازنین حضرت محمّد صلی اللهعلیهوآلهوسلم هنگامی بود که ۲۵ سال از عمر شریف پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و چهل سال از عمر حضرت خدیجه علیهاالسلام می گذشت. او از لحاظ نسب از همه زنان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به پیغمبر نزدیک‌تر است. او در ماه رمضان سال دهم بعثت و اندکی پس از وفات حضرت ابوطالب درگذشت. پیغمبر او را در «حجون» دفن کرد و خود او را در قبر گذاشت.

فرزندان خدیجه

در تعداد فرزندان حضرت خدیجه ، میان مورخان اختلاف است . به‌گفته مشهور : ثمره ازدواج رسول خدا و خدیجه ، شش فرزند بود. ۱- هاشم . ۲- عبدالله . به این دو «طاهر» و «طیب می گفتند . . ۳- رقیه . ۴- زینب ۵- ام کلثوم . ۶- فاطمه . رقیه بزرگترین دخترانش بودو زینب ، ام کلثوم و فاطمه به‌ترتیب پس از رقیه قرار داشتند . پسران خدیجه پیش از بعثت‌پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بدرود زندگی گفتند . ولی دخترانش ، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردند . گروهی از محققان معتقدند : قاسم و همه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از بعثت‌به دنیا آمدند و چندروز پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به‌مدینه هجرت کردند .

خدیجه در دوران جاهلیت

حضرت خدیجه علیهاالسلام در دوران جوانی با تشکیل کاروان‌های تجاری به کسب درآمد پرداخت. وی با مدیریت و درایتی قوی و به دور از رسم تاجران زمانه که رباخواری را از اصول ثروت اندوزی قرار داده بودند، به تجارت روی آورده بود. تاریخ‌نگاران، بارها از او با عنوان‌هایی همچون «بانوی دوراندیش و خردمند» یا «بانوی عاقل»ی‌یاد کرده‌اند. حضرت خدیجه علیهاالسلام یکی از ثروتمندترین مکه بود، ولی هرگز از یاری فقیران روی برنگرداند و خانه‌اش همواره کعبه آمال مردم بینوا و پناه‌گاه نیازمندان بود. کرم، سخاوت، دوراندیشی، درایت، عفت و پاک‌دامنی، از وی بانویی پرهیزکار و مورد احترام ساخته بود. لقب «بانوی بانوان قریش» که در آن زمان به وی داده شد، نشان دهنده جایگاه او در میان مردم است.

نخستین بانوی مسلمان

حضرت خدیجه علیهاالسلام نخستین زنی بود که به پیامبری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و اولین بانویی بود که همراه امام علی علیه‌السلام با پیامبر به نماز ایستاد و پیشانی بندگی بر خاک سایید. تاریخ‌نویسان از یکی از همسران پیامبراعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که می گفت: من همواره از علاقه پیامبر به خدیجه در شگفت بودم؛ چرا که حضرت بسیار از او یاد می کرد و اگر گوسفندی می کشت، به سراغ دوستان خدیجه می‌رفت و سهمی برای آنها می‌فرستاد. روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که خانه را ترک می کرد، نام خدیجه را بر زبان آورد و از او تعریف کرد. کار به جایی رسید که صبر خویش را از دست دادم و با کمال جرئت گفتم: «وی پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را نصیب شما کرده است!» گفتار من چنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را متأثر ساخت که آثار خشم و غضب در چهره ایشان ظاهر شد. در این هنگام رو به من کرد و فرمود: «ابدا چنین نیست!... هرگز همسری بهتر از او نصیب من نشده است. خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم در کفر و شرک به سر می‌بردند. او ثروت خود را در سخت‌ترین لحظات در اختیار من گذاشت. خدا از او فرزندانی نصیبم کرد که به دیگر همسرانم نداد».

خصوصیات حضرت خدیجه علیها السلام

خدیجه از بزرگترین بانوان اسلام به شمار می‌رود . او اولین زنی‌بود که به اسلام گروید ; چنان که علی‌بن ابی‌طالب (ع) اولین‌مردی بود که اسلام آورد . اولین زنی که نماز خواند ، خدیجه بود. او انسانی روشن بین و دور اندیش بود . با گذشت ، علاقه‌مند به‌معنویات ، وزین و با وقار ، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به‌اخبار آسمانی بود . همین شرافت‌برای او بس که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و گسترش اسلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت . خدیجه از کتب آسمانی آگاهی داشت و علاوه بر کثرت اموال و املاک، او را «ملکه بطحاء» می گفتند . از نظر عقل و زیرکی نیزبرتری فوق العاده‌ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبل از اسلام وی را«طاهره و «مبارکه و «سیده زنان می‌خواندند . جالب این است او از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می کشید و همیشه از ورقه‌بن نوفل و دیگر علما جویای نشانه‌های‌نبوت می‌شد . اشعار فصیح و پر معنای وی در شان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از علم و ادب و کمال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می کند . نمونه‌ای از اشعار خدیجه در باره پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین است : فلواننی امسیت فی کل نعمه و دامت لی الدنیا و تملک الاکاسره فما سویت عندی جناح بعوضه اذا لم یکن عینی لعینک ناظره اگر تمام نعمتهای دنیا از آن من باشد و ملک و مملکت کسراها وپادشاهان را داشته باشم ، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشم‌به چشم تو نیافتند . دیگر خصوصیت‌خدیجه این است که او دارای شم اقتصادی و روح‌بازرگانی بود و آوازه شهرتش در این امر به شام هم رسیده بود . البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه چنان زیاد است که قلم از بیان‌آن ناتوان است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید : «افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت‌خویلد و فاطمه بنت محمد ومریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم .» چه می‌توان گفت در شان کسی که مایه آرامش و تسلای خاطر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود ؟ ! در تاریخ می‌خوانیم : «حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت از تکذیب قریش و اذیت‌های ایشان‌محزون و آزرده می‌شدند ، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی کرد مگریاد خدیجه ; و هرگاه خدیجه را می‌دید مسرور می‌شد» ذهبی می گوید : مناقب و فضایل خدیجه بسیار است ; او از جمله‌زنان کامل ، عاقل ، والا ، پای‌بند به دیانت و عفیف و کریم و ازاهل بهشت‌بود . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کرارا او را مدح و ثنا می گفت‌و بر سایر امهات مومنین ترجیح می‌داد و از او بسیار تجلیل می کرد. به حدی که عایشه می گفت : بر هیچ یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌اندازه خدیجه رشک نورزیدم و این بدان سبب بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار او را یاد کرد .

خدمات حضرت خدیجه به اسلام

حضرت خدیجه علیهاالسلام در ۲۴ سال زندگی مشترک با پیامبر گرامی اسلام، خدمات بسیاری برای آن بزرگوار و دین اسلام انجام داد. حمایت‌های مالی، روحی، عاطفی از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، تصدیق و تأیید پیامبر در روزگاری که هیچ کس تأییدش نمی‌کرد و یاری ایشان در برابر آزار مشرکان، گوشه‌هایی از این خدمات ارزشمند است. حضرت خدیجه علیهاالسلام پس از ازدواج با پیامبر، دارایی‌اش را به ایشان بخشید تا آن را هرگونه می‌خواهد مصرف کند. رسول گرامی اسلام در این زمینه می‌فرماید: «هیچ ثروتی به اندازه ثروت خدیجه علیهاالسلام برای من سودمند نبود». حضرت خدیجه علیهاالسلام ، این بانوی بزرگوار نه تنها از عمق جان به رسالت پیامبر ایمان آورد، بلکه او را در برابر سختی‌ها و تکذیب مشرکان و بدخواهان یاری داد. تا زنده بود، اجازه نداد آزار و شکنجه مشرکان بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخت آید. هنگامی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با باری از مصیبت و اندوه به خانه می‌آمد، خدیجه او را دلداری می‌داد و نگرانی را از ذهن و خاطرش می‌زدود.

آخرین مال

اموال حضرت خدیجه علیهاالسلام به عنوان ابزاری مناسب از همان ابتدا در خدمت اسلام و پیشرفت آن قرار گرفت. جالب این که

آخرین بخش از دارایی خدیجه توسط امیر مؤمنان در سفر هجرت به مدینه صرف شد. پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سه شبانه روز در غار ثور ماند، امیر مؤمنان نیز شبانه خود را به غار رساند و آذوقه و لوازم سفر را آورد. در آن‌جا حضرت به علی علیه‌السلام فرمود: «امانت‌های زیادی نزد من است، به بالای ابطح (تپه‌ای در مکه) برو و صبح و شب با صدای بلند بگو: هر کسی نزد محمد امانت و یا ودیعه‌ای دارد بیاید و تحویل بگیرد. یا علی! بعد از این با هیچ حادثه‌ای ناگوار مواجه نخواهی شد تا این که نزد من برسی. امانت‌های مردم را آشکارا تحویل بده. ای علی! تو را سرپرست دخترم فاطمه قرار دادم و خدا را مراقب شما. از آخرین باقی‌مانده اموال خدیجه برای خود و فاطمه و هر کس از بنی هاشم که قصد همراهی با شما را دارد، شتر و زاد و توشه بخر و بعد از رد امانت‌ها، دیگر درنگ نکن... .» ابوعبیده (نوه عمار یاسر) می‌گوید: «فرزند ابی رافع این مطالب را به نقل از پدرش گفت. من پرسیدم: مگر رسول خدا مال و ثروتی قابل توجه داشت که دو شتر برای سفر خودش خرید و به امیر مؤمنان هم سفارش کرد زاد و توشه دیگر مهاجران را تهیه کند؟ ابی رافع پاسخ داد: پدرم گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هیچ مال و ثروتی برای من سودمندتر از اموال خدیجه نبود. ابی رافع افزود: پدرم گفت: از آخرین موارد مصرف اموال خدیجه خرید زاد و توشه برای مسلمانان مستضعف بود که قصد داشتند به مدینه هجرت کنند. سفر اکثر مسلمانان با اموال خدیجه ممکن شد. آخرین آن‌ها هم قافله‌ای بود که امیر المؤمنین آن را سرپرستی کرد.

منزلت حضرت خدیجه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر پس از خدیجه تا آخر عمر خدیجه را فراموش نکرد و هر از چند گاهی از او تقدیر و تمجید می‌کرد. عایشه گفته است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خانه بیرون نمی‌رفت مگر این که به نوعی از خدیجه یاد می‌کرد و از وی به نیکی ستایش می‌نمود. روزی او را به یاد آورد. رشک و حسد وجودم را فرا گرفت. گفتم آیا او بیش از یک پیرزن بود؟ خداوند زن بهتری به تو عطا فرموده است. پیغمبر خشمگین شد. آن گاه فرمود: سوگند به خدا، پروردگار بهتر از او را به من نداد. او به من ایمان آورد در هنگامی که مردمان به من کفر می‌ورزیدند. و از او به من فرزندانی عطا کرد در حالی که مرا از فرزندانِ دیگر زنان محروم نمود». عایشه گفت: «با خود گفتم دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نخواهم کرد».

سخنان دانشمندان درباره خدیجه

زبیر بن بکّار گفته است: خدیجه، در عصر جاهلیّت «طاهره» خوانده می‌شد. هشام بن محمّد: رسول خدا خدیجه را دوست داشت و به او احترام می‌گذارد و در بعضی کارها با او مشورت می‌کرد. او وزیر صدق و راستی بود و نخستین زنی است که به پیامبر ایمان آورد و پیامبر تا وقتی که خدیجه زنده بود، هرگز همسر دیگری برنگزید. تمام فرزندانش بجز ابراهیم از خدیجه بودند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: سمیّه قرّاعه گفته است: تاریخ در مقابل عظمت حضرت خدیجه سر فرود می‌آورد و در برابرش متواضعانه و دست بسته می‌ایستد.

مقام خدیجه در بهشت

از فضیلت‌های حضرت خدیجه علیهاالسلام ، مقامی است در بهشت که از سوی خداوند به ایشان وعده داده شده است. پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بارها این مسئله را به خدیجه بشارت می‌داد و می‌فرمود: «در بهشت، خانه‌ای داری که در آن رنج و سختی نمی‌بینی.» امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: هنگامی که خدیجه وفات یافت، فاطمه خردسال بی‌تابی می‌کرد و گرد پدرش می‌گشت و سراغ مادر را از او می‌گرفت. پیامبر از این حالت دخت کوچکش بیشتر محزون می‌شد و دنبال راهی بود تا او را آرام

کنـد. فـاطمه همچنـان بی‌تـابی می‌کرد تـا اینکه جبرئیل بر پیامبر نازل شـد و فرمود: «به فاطمه سـلام برسان و بگو مادرت در بهشـت خـانه‌ای کنـار آسـیه، همسـر فرعون و مریم، دختر عمران نشسـته است.» هنگـامی که فاطمه این سـخن را شـنید، آرام گرفت و دیگر بی‌تابی نکرد.

وصیت حضرت خدیجه

حضـرت خدیجه علیها السـلام سه سال قبل از هجرت بیمار شد . پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به عیادت وی رفت و فرمود : ای خـدیجه ، «اما علمت ان اللهقـد زوجنی معک فی الجنه ; آیا می‌دانی که خداوند تو را دربهشت نیز همسـرم ساخته است ؟ ! آنگاه از خدیجه دل جویی و تفقد کرد ; او را وعده بهشت داد ودرجات عالی بهشت را به شـکرانه خدمات او توصیف فرمود . چون بیماری خدیجه شدت یافت ، عرض کرد : یا رسول الله ! چندوصـیت دارم : من در حق تو کوتاهی کردم ، مرا عفو کن . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش‌خود را به کار بردی . در خانه‌ام بسیار خسته شدی و اموالت را درراه خدا مصـرف کردی . عرض کرد : یا رسول الله ! وصـیت دوم من این است که مواظب این‌دختر باشید . و به فاطمه زهرا علیها السلام اشاره کرد . چون او بعـد ازمن یتیم و غریب خواهـد شد . پس مبادا کسـی از زنان قریش به اوآزار برساند . مبادا کسـی به صورتش سیلی بزند . مبادا کسـی بر اوفریاد بکشد . مبادا کسـی با او برخورد غیر ملایم و زننده‌ای داشـته‌باشد . اما وصیت‌سوم را شرم می‌کنم برایت‌بگویم . آن را به‌فاطمه عرض می‌کنم تا او برایت‌بازگو کند . سـپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود : «نور چشمم ! به پدرت رسول الله بگو :مادرم می‌گویـد : من از قبر در هراسم ; از تو می‌خواهم مرا درلباسـی که هنگام نزول وحی به تن داشتی ، کفن کنی .» پس فاطمه زهرا علیها السـلام از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم عرض کرد . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن پیراهن را برای خدیجه‌فرستاد و او بسیار خوشحال شد . هنگام وفات حضرت خدیجه ، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سـلم غسل و کفن وی را به عهده گرفت . ناگهان جبرئیل درحالی که کفن از بهشت همراه داشت ، نازل شد و عرض کرد : یـا رسول‌الله ، خداونـد به تو سـلام می‌رسانـد و می‌فرمایـد : «ایشان اموالش‌را در راه ما صـرف کرد و ما سـزاوارتریم که کفنش را به عهده‌بگیریم .»

وفات خدیجه علیها السلام

خـدیجه در سن ۶۵ سـالگی در مـاه رمضان سال دهم بعثت در خارج ازشـعب ابوطالب جان به جان آفرین تسـلیم کرد . پیغمبر خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم شـخصا خـدیجه را غسـل داد ، حنوط کرد و با همان پارچه‌ای که جبرئیل‌از طرف خداونـد عزوجل برای خـدیجه آورده بود ، کفن کرد . رسول‌خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم شـخصا درون قبـر رفت ، سـپس خـدیجه را در خـاک نهـاد وآنگـاه سـنگ لحـد را در جـای خویش اسـتوار سـاخت . او بر خـدیجه اشـک‌می‌ریخت ، دعا می‌کرد و برایش آمرزش می‌طلبیـد . آرامگاه خدیجه درگورسـتان مکه در «حجون واقع است . رحلت خدیجه برای پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم مصیبتی بزرگ بود ;زیرا خـدیجه‌یاور پیغمبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بود و به احترام او بسـیاری به حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم احترام می‌گذاشتند و از آزار وی خودداری می‌کردند .

۲۲- سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه:سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها،۱۳۸۸
عنوان و نام پدیدآور:سیری در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها/ مهدی آقابابائی
ناشر چاپی : مهدی آقابابائی
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب
موضوع:

مقدمه

مؤلف:مهدی آقابابایی

بسم الله الرحمن الرحیم

بی شک مطالعه و تحقیق در سیره برگزیدگان الهی، وسیله‌ای برای آشنائی با نظام ارزشهای معتبر و مورد قبول است زیرا که شخصیت آنان برای اهل ایمان به عنوان الگو و نمونهٔ رفتاری پذیرفته شده است.

حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را باید از این دست شخصیت‌های نمونه دانست چرا که آن والاگوهر در مکتب اهل بیتعلیهم السلام از جایگاهی بس بلند برخوردار است و به گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از چهار زن برگزیدهٔ جهان می‌باشد.

ایشان از جملهٔ بزرگترین حامیان نشر دیانت اسلام بود و در این راه هیچ کوششی را فرو نگذاشت. وجود شریف آن بانو به اندازه‌ای مهم و حیاتی بود که پس از در گذشت او و ابوطالب اقامت در مکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آلهدشوار آمد و خدا به حضرت فرمان داد که از مکه خارج شو که دیگر تو را در آنجا یاوری نیست.[۱]

کتابی که در پیش رو دارید تلاشی اندک است در بارهٔ قسمتهائی از زندگانی بانوی اسلام، نخستین حامی پیامبر، سرچشمهٔ کوثر ام المؤمنین حضرت خدیجه‌ی کبری سلام الله علیها و پاسخ به شبهاتی درباره‌ی زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها می‌باشد که انشاء الله مورد توجه خداوند تبارک وتعالی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام واقع گردد و مورد قبول خوانندگان گرامی قرار گیرد ما را از دعای خیر خویش محروم نسازید.

مهدی آقابابایی

حوزه علمیّه اصفهان

ماه رمضان المبارک ۱۴۳۱ه. ق

مرداد ماه ۱۳۸۹ شمسی

خدیجه سلام الله علیها فی القرآن

(۱)– سوره فرقان/ ۷۴

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً

و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»

و عن الحاکم الحسکانی الحنفی عن ابی سعید فی قوله تعالی «هب لنا» الآیه.

قال النبی صلی الله علیه و آله : قلت: یا جبرئیل من ازواجنا؟

قال: خدیجه.

قال: من دریاتنا؟

قال: فاطمه و «قره عین».

قال: الحسن و الحسین.

قال: «واجعلنا للمتقین اماما»

قال: علی علیه السلام .[۲]

و ذکره المجلسی رحمه الله علیه

و علامه مجلسی رحمه الله علیه شبیه همین روایت را ذکر نموده‌اند.[۳]

و عن الحکیم الفیض الکاشانی رحمه الله علیه و فسر ایضاً بالنبوه و بالقرآن و بخدیجه رضی الله عنها فان جمیع اولاده صلی الله علیه و آله منها سوی ابراهیم.

و فی تفسیر القمیرحمه الله علیه سوره الفرقان (ازواجنا) خدیجه.[۴]

حاکم حسکانی از قرآن پژوهان نامدار اهل تسنن در این مورد آورده است که پیامبر گرامی در تفسیر این آیه فرمود:

پس از نازل شدن این آیات از فرشته وحی پرسیدم: منظور از « ازواجنا» کیست؟

پاسخ داد: خدیجه سلام الله علیها است. و «ذریاتنا» فاطمه سلام الله علیها و دو نور دیده اش حسن و حسین علیهما السلام هستند و در جمله‌ی «و اجعلنا للمتقین اماما» منظور حضرت علی علیه السلام است.

مرحوم «فیض کاشانی» در تاویل همین آیه می‌نویسد: « منظور از آن ، مقام والای رسالت، قرآن شریف و یار و مشاور پر اخلاص پیامبر خدیجه سلام الله علیها است که نسل سزاوار صلی الله علیه و آله از او است.[۵]

و تفسیر قمی نیز بر آن است که منظور از واژه‌ی «ازواجنا» در آیه‌ی مورد بحث حضرت خدیجه سلام الله علیها است.[۶]

(۲)- سوره ضحی/۶

وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی ۶)

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!

و عن الصدوق اعلی الله مقامه الشریف عن ابن عباس قال: سالته عن قول الله عزوجل «الم یجدک یتیماً فآوی».

قال: انما سمی یتیماً لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و لا من الآخرین. فقال الله عزوجل ممتناً علیه بنعمته «الم یجدک یتیماً فآوی» ای وحیداً لا نظیر لک «فاوی» الیک الناس و عرفهم فضلک حتی عرفوک « و وجدک عائلًا» یقول فقیراً عند قومک یقولون لا مال لک فاغناک الله بمال خدیجه...[۷]

مرحوم شیخ صدوق(ره) در تفسیر این آیات می‌نویسد: بدان دلیل آن حضرت «یتیم» خوانده شد که در کران تا کران هستی بی نظیر و تک نسخه است، چرا که این واژه به مفهوم بی همانند آمده است. به همین جهت خدا با اشاره به نعمتهای گرانش به او می‌پرسد: آیا خدایت تو را تک نسخه و بی همانند نیافت؛ و پناه داد و برتری و شکوه تو را به مردم شناساند و تو را بلند آوازه ساخت؟! و تو را تنگدست یافت ، و به وسیله‌ی ثروت هنگفت خدیجه سلام الله علیهابی نیاز گردانید.[۸]

بسیاری از مفسران بر آنند که توانگری پیامبر صلی الله علیه و آله به مال خدیجه سلام الله علیها بوده است و خداوند متعال در این آیه به کنایه از خدیجه و احسان او یاد فرموده است.[۹]

(۳)- سوره مطففین ۱۸-۲۸

كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفى عِلِّيِّينَ* وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّون كِتابٌ مَرْقُوم يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُون إِنَّ الْأَبْرارَ لَفى نَعيم*عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ*تَعْرِفُ فى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيم يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُوم*خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فى ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُون وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيم*عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُون

چنان نیست که آنها (درباره معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیّین» است! * و تو چه می‌دانی «علیّین» چیست! * نامه‌ای است رقم‌خورده و سرنوشتی است قطعی،* که مقربان شاهد آنند! * مسلّماً نیکان در انواع نعمت‌اند: * بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیباییهای بهشت) می‌نگرند! * در چهره‌هایشان طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی! * آنها از شراب (طهور) زلال دست‌نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند! * مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند! * این شراب (طهور) آمیخته با «تسنیم» است،* همان چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند.

و عن المجلسی (ره) عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: قوله عزوجل: «ومزاجه من تسنیم» قال: هو اشرف شراب فی الجنه یشربه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و هم المقربون.

السابقون: رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و الائمه و فاطمه و خدیجه صلوات الله علیهم و ذریتهم الذین اتبعوهم بایمان یتسنم علیهم من اعالی دورهم.[۱۰]

پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه فرمود: مقربان بارگاه خدا و پیشتازان راه عدالت و آزادی عبارتند از: پیامبر، امیرمومنان، امامان اهل بیتعلیهم السلام، که پس از علی علیه السلامیکی پس از دیگری خواهد آمد، فاطمه سلام الله علیها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه بنت خویلد.

و عن علی بن ابراهیم بن هاشم (ره) «السابقون السابقون اولئک المقربون» رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی بن ابیطالب و ذریاتهم تلحق بهم یقول الله عزوجل نالحقنا بهم ذریتهم» و المقربون یشربون من تسنیم بحتاً صرفاً و سائر المومنین ممزوجا.[۱۱]

و عن المجلسی (ره) قوله تعالی «فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و للمومنین» و هم علی صلوات الله علیه و اصحابه «والمومنات» و هی خدیجه و صویحباتها....[۱۲]

(۴)– سوره آل عمران /۴۲

وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمينَ

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

و عن شیخ الطائفه الطوسی اعلی الله مقامه الشریف « وا صطفاک علی نساء العالمین» قال الحسن و ابن جریح علی عالمی زمانها و هو قول ابی جعفر علیه السلام لان فاطمه سیده نساءالعالمین.

و روی عن النبی انه قال: فضلت خدیجه علی نساء امتی کما فضلت مریم علی نساء العالمین.[۱۳]

همانگونه که مریم بر زنان جهان برتری داده شد، خدیجه سلام الله علیها نیز بر زنان امت من برتری داده شد.

و عن الزمخشری و عن النبی کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربع : آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله ... [۱۴]

بسیاری از مردم در زندگی به سوی کمال اوج گرفتند، اما از میان زنان این چهار زن نمونه رشد و اوج هستند: آسیه سلام الله علیها ، مریم سلام الله علیها ، خدیجه سلام الله علیها و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله

و عن البغوی خیر نسائها مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجه رضی الله عنها.[۱۵]

و عن الآلوسی: عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و قال: اربع نسوه سادات عالمهن مریم بنت عمران وآسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و افضلهن عالماً فاطمه.[۱۶]

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند: چهار زن سالار زنان روزگار شدند، مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه و فاطمه و افضل‌ترین آنها فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌باشد.

و عن القرطبی : عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله : افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.[۱۷]

برترین و پرفضیلت ترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه، فاطمه بنت محمد، مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.

و عن ابن کثیر عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نسائها مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجه بنت خویلد.[۱۸]

(۵)– سوره فاطر ۱۹–۲۲

وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصیرُ*وَ لاَ الظُّلُماتُ وَ لاَ النُّورُ*وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ*وَ ما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ*

و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند، * و نه ظلمتها و روشنایی،*و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! *و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!

ذکر السید المتبحر العلامه هاشم البحرانی (ره) عن طریق المخالفین عن ابن عباس قال:

قوله عزوجل: و ما یستوی الاعمی والبصیر.

قال: الاعمی ابوجهل، و البصیر امیرالمومنین علیه السلام

و لا الظلمات و لا النور ،فالظلمات ابوجهل و النور امیرالمومنین علیه السلام .

و لا الظل و الحرور، و الظل ظل لامیرالمومنین علیه السلام فی الجنه و لا الحرور یعنی جهنم لابی جهل.

ثم جمعهم جمیعاً، فقال: و ما یستوی الاحیاء و لاالاموات فالاحیاء علی و حمزه و جعفر والحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه علیهم السلام ، و الاموات کفار مکه.[۱۹]

علامه متبحر سید هاشم بحرانی از طریق مخالفین (اهل سنت) درباره قول خداوند « و ما یستوی الاعمی و البصیر» از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: منظور از کور و کوردل ابوجهل می‌باشد و منظور از صاحب بصیرت و بینش امیرالمومنین علیه السلام می‌باشد. منظور از ظلمات و تیرگی‌ها، ابوجهل و منظور از نور و روشنایی امیرالمومنین علیه السلام است. منظور از سایه‌ی دل انگیز و آرام بخش سایه‌ای است در بهشت برای امیرمومنان و منظور از گرمای سخت و مرگبار آتش شعله دوزخ، ابوجهل می‌باشد.

سرانجام در مورد آیه «ما یستوی ا لاحیاء و لا الاموات» گفت: منظور از زندگانی حقیقی در این آیه حضرت علی، حمزه، جعفر و حسن و حسین ، فاطمه، و خدیجه علیهم السلام می‌باشند و منظور از مردگان، کفار مدینه می‌باشند.

(۶)– سوره آل عمران /۳۳

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمین

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

عن فرات الکوفی طاب ثراه عن ابی مسلم الخولانی، قال: دخل النبی صلی الله علیه و آله علی فاطمه الزهرا سلام الله علیها و عایشه و هما تفتخران و قد احمرت وجوههما فسالهما عن خبرهما ، فاخبرتاه.

فقال النبی صلی الله علیه و آله : یا عایشه او ما عملت ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و علیاً و الحسن و الحسین و حمزه و جعفراً و فاطمه و خدیجه علی العالمین.[۲۰]

پیامبر فرمود: ای عایشه آیا نمی‌دانی که خدا آدم، نوح، دودمان ابراهیم و خاندان عمران، وجود امیرالمومنین، حسن و حسین، حمزه، جعفر، خدیجه و فاطمه علیهم السلام را بر جهانیان برگزید.

و ذکر قریباً من مضمونه الدر المنثور.[۲۱]

(۷) – سوره اعراف/ ۴۶– ۵۰

وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُون وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمین وَ نادی أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ قالُوا ما أَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ* أ هؤُلاءِ الَّذینَ أَقْسَمْتُمْ لا یَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَهٍ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُون وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرینَ*

و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان ، حجابی است و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره‌شان می‌شناسند و به بهشتیان صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد!» امّا داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند. * و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!»* و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می گویند: « (دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و آن و فرزند) و تکبّرهای شما، به حالتان سودی نداد!»* آیا اینها [این واماندگان بر اعراف همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید هم اکنون به آنها گفته می‌شود:) داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید! * و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که: « (محبّت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آنها (در پاسخ) می گویند: «خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»

و عن البحرانی ایضاً اعلی الله مقامه الشریف عن بشر بن حبیب عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل: « و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال» قال:

سور بین الجنه و النار علیه محمد و علی و الحسن و الحسین و فاطمه و خدیجه الکبری علیهم السلام ، فینادون این محبونا این شیعتنا فیقبلون الیهم فیعرفونهم باسمائهم و اسماء ابائهم، و ذلک قوله عزوجل کلًا بسیماهم ای باسوائهم فیاخذون بایدیهم فیجوزون بهم الصراط و یدخلون الجنه.[۲۲]

از امام صادق علیه السلام در مورد حجاب میان بهشتیان و دوزخیان پرسیده شد، که فرمود: منظور از آن گذرگاه و دژ بلندی است میان بهشت و دوزخ که بر فراز آن، پیامبر، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه علیهم السلام قرار دارند و از آنجا ندا می‌دهند که: «دوستداران و شیعیان ما کجا هستند؟آنگاه دوستان و شیعیان اهل بیتعلیهم السلام به سوی آنان می‌روند و آنان را با نام و نام خانوادگی‌شان می‌شناسند و دست آنها را می گیرند و از آن گذرگاه سخت می گذرانند و وارد بهشت می‌نماید.»

آیا تحریفاتی در زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها صورت گرفته است؟

یکی از راهکارهای منافقین برای کم فروغ نشان دادن جلوه تابناک امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر مردم، تحریف تاریخ صدر اسلام و حذف فضائل و مناقب ایشان از آن بوده است. غاصبان در راه عملی کردن این سیاست خود آن قدر مصمم بودند که فقط به تحریف و حذف تاریخ مربوط به زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده نکردند بلکه اثری از فضائل اهل بیت و یاران و شیعیان ایشان هم باقی نگذاردند که نکند مخاطب این تاریک تاریخ، از فضیلت فرع به فضیلت اصل پی برده و از طریق اهلبیت و خاندان و اصحاب و پیروان و طرفداران ایشان به راه مستقیم هدایت گردند.

به همین علت است که در این تاریک خانه تاریخ نما اثری از اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خواص یاران ایشان دیده نمی‌شود، اما در عوض ، از دشمنان آنان و غاصبین حقوقشان تعریف و تمجید شده و برایشان فضیلت و منقبت جعل شده تا آنجا که به جرأت می‌توان گفت که فضیلتی برای آل محمد علیهم السلام وارد نشده مگر آنکه مشابه آن برای غاصبان جعل شده است، پیدا شدن دیوار و سقف برای شهر علم پیامبر و سید پیران برای اهل بهشت و همچنین دایی و عمه و خاله برای مسلمین اثر همین سیاست شوم و نکبت بار می‌باشد.

یکی از جنایتهای منافقین در راه پرده پوشی حق ، تحریف تاریخ زندگانی ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها می باشد.

این تحریفات به گونه‌ای ماهرانه صورت گرفته که در نظر اول، هر شخصی سر تسلیم در مقابل آن فرود می‌آورد و به حقیقت آن اذعان می‌کند، اما اگر با دیدی بصیر همراه با توجه به مسلمات اعتقادی مذهب حقه به آن نگریسته شود، دروغ و نفاق از بندبند سطور آن نمایانگر می‌شود و سره از ناسره و هدایت از ضلالت باز شناخته می‌شود.

علل تحریف تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها

۱)– انتساب ایشان با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و همچنین با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهلبیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین و مهمترین علت این امر به حساب می‌آید. زیرا این انتساب یکی از افتخارات ائمه اطهارعلیهم السلام و باعث سرفرازی ایشان در مقابل دشمنانشان بوده است، به گونه ای که در مفاخره‌های اهل بیت علیهم السلام در مقابل دشمنانشان یکی از موارد افتخار ، داشتن مادری مثل حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها بوده است.[۲۳]

اما در مقابل آنچه همیشه باعث سرافکندگی و مایه ننگ دشمنان ایشان بوده است حسب و نسب پست آنان و انتساب آنان به مادرانی خلاف کار و ناپاک می باشد؛ به عنوان مثال هند مادر معاویه از فواحش معروف زمان خود بود که روابط نامشروع وی با بسیاری از مردان قریشی و غیر قریشی درتاریخ به ثبت رسیده است یا صهاک جده عمر بن خطاب نیز آن گونه بود؛ تا جایی که مشاهده می‌کنیم گاهی در مجادلاتی که افرادی با وی داشتند، برای آنکه وی را شرمنده و سرافکنده کنند، به حسب و نسب پست وی اشاره می‌کردند و از وی به عنوان «یابن الصهاک الحبشیه» نام می برند.[۲۴]

البته این مساله‌ای مخفی و پوشیده نبود بلکه حتی خود غاصبین هم در مواردی به آن اعتراف کرده‌اند. چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: روزی عمر بن خطاب (در ایام خلافت غاصبانه‌اش) وارد مسجد شد و مشاهده کرد که سخن مردم حاضر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر انتساب آنان و اجداد خویش است. در این میان برخی نسب برخی دیگر را مورد خدشه قرار می‌دادند و آنان را به پدرانی غیر از پدران ادعایی شان نسبت می‌دادند. عمر بر روی منبر رفت و گفت: مبادا عیوب کسی را بیان کنید و ریشه انساب را جستجو کنید که اگر من امروز بگویم کسی از درب این مسجد خارج نشود مگر حلال زاده، هیچ کس از درب این مسجد خارج نخواهد شد. ناگهان فردی از قریش برخاست و گفت: اما ای عمر، من و تو استثناء هستیم. هنوز حرف او تمام نشده بود که عمر به او گفت: بنشین ای قین بن قین که دروغ گفتی. عمر بعد از آن، صحبت بر سر این گونه مسائل

را ممنوع اعلام کرد.[۲۵]

عقیل و معاویه

روزی عقیل برادر امیرمومنان علیه السلام در جمع شامیان حاضر بود، و در آن هنگام هر دو چشم او نابینا بود.

معاویه گفت: ای عقیل! لشکر مرا و لشکر برادرت را چگونه دیدی؟ زیرا تو بر هر دو لشکر در آمده‌ای؟

عقیل گفت: لشکرگاه برادرم مانند لشکرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. همه‌ی آنان از قاریان قرآن و نمازگزاران بودند، با این تفاوت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان حاضر نبود، ولی در لشکرگاه شما گروهی از منافقین مرا استقبال کردند، همانها که در لیله العقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مکر کردند.

ای معاویه! بگو که در پهلوی تو چه کسی جا دارد؟

معاویه: عمرو بن عاص است.

عقیل: این همان کسی است که چون از مادر متولد شد شش پدر بر سر او نزاع داشتند تا معلوم شود که فرزند کیست؟ عاقبت الامر او به قصاب قریش (یعنی عاص) منتسب شد.

اکنون بگو که آن سوی تو چه کسی نشسته است؟

معاویه: ضحاک بن قیس فهری است.

عقیل: به خدا سوگند که پدرش بزهای نر را به بزهای ماده می‌افکند و مبلغ ناچیزی دست مزد می‌گرفت، اکنون بگو که در پهلوی او چه کسی نشسته است؟

معاویه: ابوموسی اشعری.

عقیل: او پسر «سراقه» است (نه پدری که به او استنادش می‌دهند).

معاویه چون دید یارانش بسیار رنجیده خاطر و خشمناک شدند خواست خشم آنان را فرو نشاند، لذا گفت:

ای عقیل! در حق من چه می‌گویی؟

عقیل: مرا از پاسخ معذور بدار.

معاویه: نه! باید بگویی.

عقیل از جای برخاست، لبخندی زد و همچنانکه در حال خروج از مجلس معاویه بود گفت: ای معاویه! آیا «حمامه» را می شناسی؟ و آنگاه به سرعت خارج شد.

معاویه هر چه فکر کرد ندانست که مقصود عقیل چیست؟ ناگزیر مردی نسب شناس را احضار کرد و از او پرسید: حمامه کیست؟

مرد نسابه گفت: آیا در امان هستم؟

معاویه: آری.

مرد نسب نشاس: «حمامه» نام مادر بزرگ توست که در جاهلیت به فحشاء و زنادادن شهرت داشت.

او با نصب پرچم بر خانه‌ی خود، آمادگی‌اش را برای پذیرایی از همگان اعلام می‌داشت! معاویه که در میان جمع خجل شده بود رو به شامیان کرد و گفت: ناراحت نباشید، همه‌ی ما مثل هم هستیم.[۲۶]

با این اوضاع روشن است که چرا منافقین وجود مادری مانند حضرت خدیجه سلام الله علیها را برای اهل بیت علیهم السلام بر نمی تابیدند.

۲)- علت دوم این امر ورود زنانی مانند عایشه و حفصه به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط می‌شود. زیرا آنان پا به این امید به

خانه ایشان گذارده بودند که از ایشان صاحب اولاد شوند و به واسطه این فرزندان بعد از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارث مقام خلافت و جانشینی بشوند، اما خداوند با عقیم قرار دادن آنان تمامی نقشه هایشان را نقش بر آب نمود و سعی شان را باطل کرد. به همین خاطر است که وقتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درمورد علت باقی ماندن نسل پسری از پیامبر اسلام سئوال کردند، ایشان علت این امر را آماده بودن زمینه جانشینی و خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان نمودند.[۲۷] در عوض کوثر اعطایی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله که نسل ایشان از آن طریق امتداد پیدا کرد، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرزند خدیجه کبری سلام الله علیها می‌باشد که این مسئله برای دشمنان و منافقان قابل تحمل نبود.

۳)- سومین علت تحریف زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها ریشه در محبت بی حد حصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ایشان دارد؛ محبتی که عرصه را حتی سالها بعد از وفات ایشان بر زنان حسودی مانند عایشه و حفصه تنگ کرده بود؛ به حدی که از قول عایشه نقل شده که بر هیچ‌کدام از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و به اندازه خدیجه سلام الله علیها حسادت نبردم، با اینکه اصلاً او را ندیده بودم.[۲۸]

حال اگر آن محبت بی اندازه را در کنار این حسادت بی حد و حصر بگذاریم، سومین علت تحریف واضح می‌شود مضافاً اینکه فراموش شدن نام و یاد حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به هر طریق ممکن امکان یکه تازی آنان در مقام ام المؤمنینی را بیشتر فراهم می‌ساخت و در سایه فقدان ذکر و یاد آن بانوی بزرگوار در بین مسلمین زمینه رشد بهتری برایشان فراهم می‌آمد تا بدان وسیله راحت‌تر بتوانند دین خدا را به نفع غاصبان تاویل و تفسیر نمایند و با سوء استفاده از نام ام المؤمنینی حجابی سترگ میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم ایجاد کنند و مانع دسترسی مردم به ایشان گردند.

۴)- علت چهارم تحریف زندگی ام‌المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها را می‌توان در این یافت که اگر مسلمانان به حقایق زندگی سراسر نور و برکت ام‌المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست می‌یافتند، شأنیت حقیقی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان روشن و آشکار می گردید و دیگر برای امثال عایشه با آن همه فجایعی که خود اهل تسنن برای او نقل کرده اند، اعتبار و ارزشی قائل نبودند.

این چهار علت از مهمترین علل دستبرد منافقین در تاریخ زندگی ام‌المؤمنین سلام الله علیها می‌باشد. زیرا درست تمامی انتظاراتی که آنان از ورود عایشه و حفصه به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند یعنی جلب علاقه پیامبر به آنان و همچنین ادامه نسل ایشان از طریق آنان تا بدان وسیله به اهداف شوم خود برسند نه تنها بر آورده نشد، بلکه در عین ناکامی، آن را در شخصیتی همچون خدیجه کبری سلام الله علیها جلوه گر یافتند؛ خدیجه‌ای که نه تنها همسر فداکاری برای پیامبر و همچنین مادری پر افتخار برای اهل بیت ایشان است، بلکه در درجات معنوی به حدی ممتاز است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایشان را یکی از چهار زن برگزیده در بهشت برشمرده‌اند.[۲۹]

این مقامی است که تنها همسر نبی بودن تضمین کننده آن نمی‌باشد، بلکه نشان از قابلیت و لیاقت خود ایشان برای احراز آن دارد. مهمترین دلیل ما در اثبات این ادعا، کتاب خدا می‌باشد که در آن همسر لوط و همسر نوح از غابرین و خیانتکاران به حساب آمده اند.[۳۰]

اما آسیه زن فرعون از صالحین خوانده می‌شود. با این حساب مقام دست نیافتنی ام المؤمنین سلام الله علیها فقط به واسطه همسری با نبی اکرم به دست نیامد که دیگر زنان هم بتوانند به این طریق خود را در نزد عوام، قرین ایشان قلمداد کنند.

بنابراین، غاصبان وقتی فهمیدند مثل خدیجه شدن برای دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله محال است، سعی کردند مقام و منزلت خدیجه کبری سلام الله علیها را در نظر مردم آن قدر پایین بیاورند که دیگر جایگاهی برای ایشان در نزد مردم نماند و در مقابل، آنچه می‌توانند برای آنان فضیلت و منقبت بتراشند تا بدان وسیله در قلوب مردم جایی برایشان باز نمایند و با این پشتوانه به

اهداف خود برسند.

البته این اولین بـار نبود که منافقـان برای وصول به اهـداف خود دست به چنین نقشه هـای شومی می‌زدنـد، بلکه قبل از آن هم برای توجیه عملکرد خود در عرصه خلافت و پرده پوشـی، اشتباهات فاحش خود که ناشی از جهل آنان به مسائل ابتدایی دین بود، دست به تخریب شخصـیت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله زده و ایشـان را در نزد عـامه تـا حـد یـک انسـان معمولی که – نعوذبالله- دارای اشتباهاتی فاحش و امیالی فاسد می‌باشد تنزل دادند.

آری منافقـان و دشـمنان در رویارویی با زنـدگی پر افتخار ام المؤمنین چاره‌ای جز تخریب شخصـیت ایشان ندیدند و در این راسـتا اقداماتی چند انجام دادند.

اقدامات منافقان برای تخریب تاریخ زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها و نتایج آن

۱)- منافقـان تا آنجا که توانسـتند برای عایشه و حفصه منقبت جعل کردنـد تا برای آنان مجالی برای خودنمایی در بین عوام از مردم درست کننـد؛ به عنوان مثال روایتی مانند روایت چهار زن برگزیده‌ی بهشتی که به آن اشـاره نمودیم را جعل کرده و در آن به نقل از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله عایشه را افضل زنان عالم معرفی کردنـد[۳۱]؛ حـال آنکه آنان از فهم این مطلب غافل بودنـد که حب و بغض یا تعریف و تقبیح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهارعلیهم السلام مانند بسیاری از افراد بشر، برگرفته از امیال و غرائز بشـری نمی‌باشـد؛ بلکه این تعریفـات و ابراز محبتهـا و یا تقبیحات و اظهار ناخشـنودی ها تنها و تنها با یک معیار انجام شـده است و آن معیار، تقوی است زیرا به واسـطه آیه کریمه «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»[۳۲] معیار محبت و کرامت در نزد خداونـد فقط تقوی می‌باشد و با توجه به آیه « لا ینطق عن الهوی»[۳۳] می بایست اذعان نمود که تمامی فرمایشات و گفتار صادره از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فقـط به اذن حق تعـالی و مطـابق بـا خواست او بیـان شـده است. لـذا با کنار هم قرار دادن دو مقـدمه فوق بسیار واضح است که امکان ندارد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معیاری جز تقوا را در تأیید یا رد افراد داشته باشند.

اکنون قضـاوت در این مورد بسیار آسان است که عایشـه‌ای که به تصـریح علمای اهل تسـنن بارها اسـباب اذیت و آزار پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله را فراهم کرد، عایشـه‌ای که بعد از شـهادت پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله نه تنها سفارشات ایشان را در مورد مودت به ذوی القربی رعـایت نکرد، بلکه به جنـگ بـا امیر المؤمنین علیه السـلام برخاست؛ عایشـه‌ای که بعد از شـهادت سـبط اکبر پیـامبر صـلی الله علیه و آله سوار بر قـاطر، دسـتور تیرباران پیکر مطهر ایشان را داد، آیا با این همه جنایات،دارای معیار تقوی است و آیا هیچ انسان عقل و خردی باور می‌کند پیامبری که علم به گذشته و آینده دارد و همان‌گونه که ما اطلاع از گذشته داریم او نیز از آینده مطلع است، عایشه را سیده زنان عالم خوانده باشد و او را به عنوان یکی از چهار زن بهشتی یاد نموده باشد؟

۲)- در چینش زندگی حضـرت ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها دست بردند و آن را به نحو دلخواه خود عوض کردند و آنگونه که مطابق مصالحشان بود ایشان را به مسلمین معرفی کردند.

۳)- تا آنجا که توانستند فضائل و مناقب ایشان را حذف نمودند یا به دیگران نسبت دادند تا از فروغ جلوات ایشان در نزد عامه مردم بکاهند و مردم را به طرف دیگران متمایل سازند.

این سه مورد از مهمترین اقدامات منافقین در مسیر تحریف تاریخ زندگی حضـرت خدیجه کبری سلام الله علیها می‌باشد. نتیجه این قـدامات، ورود تحریفات عدیـده در تاریخ زندگی آن بزرگوار می‌باشـد. بایـد به این نکته اذعان نمود که این اقدامات نتایج بسیار زیادی در تاریخ صدر اسـلام برجای گذارد. نشر و نقل و کتابت روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف دیگر، راه جعل و تحریـف را در تمـامی امور مربوط به دین بـاز کرده بود! به صورتی که کـافی بود فرعی از فروع دین و یـا جزیی از اجزاء اعتقـادات اسـلامی کوچکترین ضـرری برای دسـتگاه حکومتی خلفاء و همچنین توابع آنان داشته باشد تا آن را به کلی حذف نموده و یا چنان

دستکاری کنند که دیگر کارآیی خود را از دست بدهد. این روند چنان به شدت دنبال شد که حتی عبدالله بن عمر هم به این مسئله اقرار نموده است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حتی نماز هم از خطر تحریف مصون نماند.[۳۴]

در یک چنین شرایطی منافقین دست به تحریف در زندگی ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها زدند و به وضوح روشن است که اقدامات آنان در این شرایط چه نتایج مخربی توانست به دنبال داشته باشد. آنان با این اقدامات موفق شدند در اذهان جمیع مسلمین در تمامی اعصار این چنین وانمود کنند که:

اولاً ـ خدیجه کبری سلام الله علیها محبوبترین زنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود به علت آنکه او بیوه بود و تفاوت سنی زیادی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت و به قول خودشان عجوزه‌ای از عجائز قریش بوده است.[۳۵] بلکه توجه پیامبر بیشتر معطوف عایشه جوان بوده است و او را در خاطر خود عزیز می‌داشته است.

ثانیاً: خدیجه کبری سلام الله علیها در سن چهل سالگی در حالی که قبلًا با دو کافر ازدواج نموده بود به نکاح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آمده است.

ثالثاً: پشتوانه‌ی مالی اسلام در سیزده سال حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه ثروت ابی‌بکر که اتفاقاً پدر عایشه هم می باشد، بوده است و ثروت ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها در راه پیشبرد اهداف دین تاثیر نداشت و یا در مقابل آن به حساب نمی‌آید.

آنان با نشر این اکاذیب و رسوخ دادن آن به درون تاریخ، سعی در مخدوش کردن جلوه ام‌المؤمنین سلام الله علیها داشتند و به گونه‌ای ماهرانه این کار را انجام دادند که در مرحله نخست هر شخصی سر تسلیم در مقابل آن فرود می‌آورد، اما غافل از این مسئله بودند که اولاً برخی از این تحریفات با مسلمات اعتقادی مخالف است و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به علت اتصال به ائمه اطهارعلیهم السلام از چنان استغنای اعتقادی برخوردارند که اگر هزار دلیل تاریخی بر خلاف اعتقادات آنان وجود داشته باشد، کنار زدن آن را آسان و سهل می‌بینند. پس در نظر آنان این‌گونه نمی‌باشد که تنها ورود یک مطلب در تاریخ، دلالت بر حقیقت آن مطلب نیز داشته باشد، بلکه پیروان مکتب اهل بیتعلیهم السلام در مرز تعالیم آن بزرگواران حرکت می‌کنند؛ هر چه با آن موافق بود را می‌پذیرند و هر چه مخالف بود را رد می‌نمایند.

و مطلب بعد اینکه: در تمامی موارد یاد شده ادله و شواهدی در تاریخ وجود دارد که بیانگر حقیقت محض و باطل کننده و خط تحریف و نفاق می‌باشد.[۳۶]

ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در چه سنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج نمودند و آیا قبلًا با دو کافر ازدواج کرده بودند؟

یکی دیگر از موارد تحریف در زندگی حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها مساله سن ازدواج ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین ازدواجهای قبلی ایشان با دو نفراز کفار مکه می‌باشد.

سن حضرت خدیجه سلام الله علیها هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۵ سال بوده است.[۳۷] و عده‌ای هم قائل به ۲۸ سالگی هستند.[۳۸]

ابن عباس و جمعی از دانشمندان بر آنند که حضرت خدیجه صلی الله علیه و آله هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط ۲۸ سال داشته است.[۳۹]

همان‌گونه که قبلاً ـ نیز گذشت، منافقان تحمل این همه فضائل و مناقب برای ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها را نداشتند؛ مخصوصاً اینکه در طرف مقابل ایشان، می‌بایست عایشه‌ای را علم می‌کردند که نه تنها دارای هیچ کدام از این امتیازات نبود، بلکه

بر عکس، مطاعن بسیاری هم داشت. پس از یک طرف می‌بایست فضائل ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها را حذف می کردند و از طرف دیگر با جعل روایت و تحریف تاریخ، ایشان را به گونه ای معرفی می‌نمودند که عایشه بتواند در مقابل ایشان قد علم کرده و سرفرازی کند.

چنانکه گذشت این کار شگرد آنان بود، قبلاً نیز برای جا انداختن خلافت خلفای سه گانه و توجیه انتساب آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه الرسول در نزد مردم و بستن دهان عوام در برابر اشتباهات و اعمال خلاف دین و شرع فاحش آنان، دست به جعل روایات و حکایات تاریخی زدند که به واسطه آن رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را نعوذبالله – به عنوان مسلمانی بی قید و بند و متمایل به لهو و لعب معرفی کردند تا اگر فردی به خلفا خرده گرفت که چرا نبیذ می نوشد و یا چرا آشنا به احکام دین نیستند و یا چرا هر روز حکمی از احکام الهی را عوض می کنند و یا حکم تازه ای جعل می کنند و یا چرا دستوری به قتل بی گناهان می‌دهند و یا منافقان طرد شده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به نزد خود راه می‌دهند و به آنان منصب و مقام می‌دهند و در عوض، یاران و صحابه واقعی ایشان را طرد وتبعید می کنند و یا دستور قتل ایشان را صادر می کنند، در جواب، پیامبری را معرفی کنند که به مراتب از خلفایش پر اشتباه‌تر و به دنیا متمایل تر است؛ پیامبری که نه تنها مصداق «لا ینطق عن الهوی» نیست، بلکه دائماً در تصمیم گیری‌ها غلط عمل می کند و برای موضعگیری‌ها و برخوردهای خود در برابر افراد، اعتباری قائل نیست و دائماً می گوید من به فردی مانند شما هستم که ممکن است در جذب و یا طرد افراد و قضاوت درباره آنان اشتباه کرده باشم.

آنان این گونه پیامبری را به اتباع خودشان معرفی کرده‌اند، اما حاشا وکلا. اگر نبود آیات قرآن و اگر نبود روایات وارده از ائمه اطهار در تبیین مقام و شخصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و برای شناخت ایشان فقط به تعاریف دشمنان درجه یک ایشان، یعنی کفار قریش و یهودیان ساکن در مدینه و مسیحیان نجران و دیگر دشمنان ایشان اکتفاء می‌شد، در شناخت عظمت وجودی ایشان و مبرا بودن ساحت مقدسشان از بافته‌های منافقان کفایت می کرد.

پس ملاحظه می کنید که این روش، یعنی پایین آوردن مقام بزرگان دین در انظار مردم برای رسیدن به اهداف شوم و پلیدی که در دستور کار خود داشتند، شگرد آنان بود؛ شگردی که به واسطه آن فقط خدا می‌داند چقدر مردم را از وصول به حقیقت دور و به سمت آنان جذب نمود.

بیوه بودن ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها مردود است

نسبت چهل ساله بودن ام المؤمنین در هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین بیوه بودن ایشان نیز از نتایج همین شگرد منافقین است. اما این تهمت ناروا با واقعیت زندگی ام المؤمنین سلام الله علیها فاصله بسیاری دارد. زیرا اولاً این نسبت با عقاید مذهب حقه ناسازگاری و منافات دارد و ثانیاً از لحاظ تاریخی نیز فاقد وجاهت و اعتبار کافی می‌باشد که در ادامه به تفصیل این دو مورد می‌پردازیم:

مورد اول: ناسازگاری با مبانی اعتقادی مکتب تشیع

یکی از ضروریات اعتقادی مذهب حقه جعفری علیه و علی آبائه السلام عصمت نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان، یعنی حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد. معنای اولیه‌ای که از این کلمه در ذهن وارد می‌شود، دوری از گناه و اشتباه و فکر آن می‌باشد که اگر چه معنایی درست و مطابق با موازین اعتقادی است، اما در برگیرنده تمام مفهوم آن نمی‌باشد. کاملترین معنای عصمت در قرآن مجید، در آیه تطهیر وارد شده است.[۴۰] خداوند در این آیه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مبرا از هرگونه ناپاکی و پلیدی و دارای مقام تطهیر دائمی معرفی کرده است.

عصمت از گناه و فکر گناه و عصمت از اشتباه، در برگیرنده یک قسمت از معنای آیه تطهیر می‌باشد، اما این آیه نوعی دیگر از عصمت را نیز متوجه این بزرگواران می‌کند که اغلب در بیان معنای عصمت به دست فراموشی سپرده می‌شود که عبارت است از دوری هرگونه ناپاکی. این ناپاکی دارای مصادیق بسیاری می‌باشد که یکی از آن مصادیق، آلودگی آباء و اجداد معصومینعلیهم السلام به انجاس زمان جاهلیت می‌باشد که در این آیه به طور کلی این مساله نفی شده است. مؤیّد ما در این مدعی عباراتی است که در غالب زیارت نامه‌های وارده از معصومین علیهم السلام آمده که فرموده‌اند: « کنت نوراً فی اصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها[۴۱]؛ یعنی شما نوری بودید در صلبهای مردان بلند مرتبه و در رحم‌های زنان پاک که جاهلیت، شما را با آلودگی‌های خود نیالود.»[۴۲]

حال اگر کسی معتقد باشد که یکی از اجداد پدری یا مادری این بزرگواران عاری از طهارت و آلوده به انجاس جاهلیت باشد در مسیر انکار این اصل ضروری دین قرار گرفته و از دایره دین خارج می‌شود. با بیان این مقدمه، دیگر وجه ناسازگاری بیوه بودن ام المؤمنین سلام الله علیها واضح و آشکار می‌شود. زیرا بنابر آنچه در تواریخ محرّف در مورد ایشان وارد شده، ام المؤمنین سلام الله علیها قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو کافر بت پرست به نام‌های عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله ازدواج نموده و از آنان صاحب اولاد شده بودند که این درست بر خلاف مبانی اعتقادی شیعه است.

زیرا ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست، ایشان را از دایره طهارت خارج کرده و قابلیت مادری برای حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام را از ایشان سلب می‌کند؛ به علت آنکه حضرت زهرا سلام الله علیها و ائمه هدی علیهم السلام از مصادیق آیه تطهیر می‌باشند و می‌بایست از هرگونه ناپاکی مبرا باشند که یکی از آن ناپاکی‌ها، آلودگی پدران و مادران ایشان به آلودگی های جاهلیت می‌باشد.

مضافاً این‌که ام المؤمنین سلام الله علیها موحد و تابع شریعت عیسوی بوده اند. طبق شریعت‌های توحیدی ازدواج موحد با کافر و مشرک حرام می‌باشد و اگر بر خلاف دستور دین چنین ازدواجی صورت بگیرد باطل محسوب می‌شود. با این حساب ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله که دو کافر بت پرست بوده‌اند از لحاظ دینی حرام و در صورت وقوع آن، این نه ازدواج شرعی، بلکه امری غیر شرعی محسوب می‌شده است که این خود، نافی پاکی و طهارت می‌باشد.

حال در اینجا افرادی که با توجه به تاریخ محرف، ازدواج های ام المؤمنین سلام الله علیها با عتیق و ابوهاله را مورد تایید قرار می دهند، مقابل دو قضیه متناقض قرار می‌گیرند؛ اول ادعای تاریخ مبنی بر ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر که با قبول آن می‌بایست معتقد به خروج ایشان از طهارت و عدم قابلیت برای مادری معصومین علیهم السلام باشند، حال آنکه ایشان در واقع مادر این بزرگواران می‌باشند. و دوم اصل اعتقادی عصمت برای معصومین علیهم السلام که به واسطه آن می‌بایست معتقد به پاکی پدران و مادران ایشان باشند. بنابراین با قبول قضیه اول، اصل اعتقادی عصمت که از ضروریات دین است، زیر پا گذارده می‌شود و با قبول اصل عصمت، مساله تاریخی ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست محال به نظر می‌آید.

آنچه در این دو مسأله متناقض برای ما روشن است این است که اولاً ـ ازدواج ایشان با دو کافر بت پرست مسئله‌ای صرفاً تاریخی است که به خودی خود دارای هیچگونه اعتبار و حجیت شرعی نمی‌باشد؛ یعنی نه در کتاب خدا و نه در سنت نبی اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین برای آن مویدی یافت نمی‌شود که به واسطه آن دارای اعتبار و حجیت بشود؛ خصوصاً این‌که تاریخ صدر اسلام مملو از تحریف است که باتوجه به این مطلب، دیگر هیچ وجه عقلایی برای اتکاء به آن تاریخ محرّف یافت نمی‌شود.

ثانیاً طهارت آباء و اجداد معصومین علیهم السلام اصل ضروری دین می‌باشد که اعتقاد به آن واجب و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از دین می‌گردد. پس با این حساب در مواجهه این دو قضیه و موراد مشابه با آن آنچه مورد قبول واقع می‌شود، اصل اعتقادی و آنچه طرد می‌گردد، مسائل تاریخی متناقض با آن می‌باشد و این – نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در هنگام

مطالعه و تحقیق تاریخ صدر اسلام – تنها راه فهم تحریفات وارد شده در تاریخ محرّف و فرار از انحرافات عقیدتی می‌باشد زیرا هدف دشمنان دین در مساله تحریف تاریخ، جز منحرف کردن مخاطبان آن از اصول عقیدتی ودور نگه داشتن آنان از حقیقت زندگی اولیای دین نبوده است که با نصب العین قرار دادن اصول اعتقادی در حین مطالعه و تحقیق آن ، این تلاش آنان ناکار آمد می گردد.[۴۳]

مورد دوم: این مسئله از لحاظ تاریخی دارای اعتبار کافی نمی باشد

اگر چه اعتقاد داشتن به ازدواج ام المؤمنین سلام الله علیها با دو کافر در زمان جاهلیت، مغایر با اصول اعتقادی دین مبین اسلام است و هیچ تردیدی در بطلان آن نباید داشت، اما اشاره به این مطلب نیز زیباست که منابع اولیه‌ای که این ادعا از آنان صادر گردیده، تمامی برگشت به اهل تسنن دارد و به طور حتم می‌توان گفت که در هیچ یک از کتب روایی و تاریخی شیعه ردپایی از این ادعا یافت نمی‌شود که این خود جای تأمل بسیار دارد. زیرا اگر شخصی به کتب تاریخی و روایی اهل تسنن اندك مراجعه‌ای داشته باشد متوجه می‌شود که این کتابها دارای موارد متضاد و متناقض بسیاری هستند که اعتبار آنان نه فقط از طریق شیعه، بلکه از طرف علمای اهل تسنن نیز مورد خدشه می باشد؛ به عنوان مثال در بین آن همه کتب روایی اهل تسنن، کتب صحاح از اعتبار خاصی برخوردار است و در بین همه کتب صحاح، صحیح بخاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، به صورتی که اگر ادعا شود اهل تسنن بعد از قرآن، هیچ کتابی را به اندازه صحیح بخاری مورد توجه قرار نمی‌دهند، ادعای گزافی نیست، اما با این حال کتب زیادی در تنقیح احادیث صحیح بخاری نوشته شده که بسیاری از احادیث آن را مورد خدشه قرار می‌دهد. زیرا احادیث مصنوعه، جعلی و نیز نقل‌های تاریخی محرّف زیادی در این کتب وارد شده است که تعصب و عناد و دشمنی با اهل بیت نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را می توان از مهمترین ادله جعل و ورود این احادیث و نقل‌های تاریخی به این کتب دانست. حال با اوضاع وخیمی که در کتب روایی و تاریخی اهل تسنن دارد، دیگر روشن می‌شود که چرا نقل این مساله فقط از طریق اهل تسنن قابل تأمل می‌باشد. زیرا بانیان انحراف و غاصبان خلافت، برای اثبات موضع خود در بین مردم دست به جعل و تحریف دین و تاریخ دین زدند که نتیجه آن را امروز می‌توان در کتب روایی و تاریخی بقایای آنان، یعنی اهل تسنن مشاهده نمود.

البته ممکن است این اشکال مطرح شود که این مساله در برخی از کتب روایی وتاریخی شیعه نیز وارد شده که در جواب باید گفت:

اولاً نقل‌های وارده در کتب روایی و تاریخی شیعه در این باره نیز به علت برگشت به منابع اهل تسنن فاقد وجاهت و اعتبار می‌باشد.

ثانیاً : بزرگان علما شیعه همانند سید مرتضی، شیخ طوسی،ابوالقاسم کوفی[۴۴] و همچنین احمد بکری و بلاذری از علماء اهل تسنن در تصانیف خود زیر بار این مسأله نرفته‌اند و عذراء بودن (باکره بودن) ام المؤمنین سلام الله علیها در حین ازدواج با نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را مورد تاکید قرار داده‌اند.[۴۵] و چنانچه گفته شد، غواص دریای روایات اهل بیت علیهم السلام مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب شریف بحارالانوار با ذکر روایتی سن ازدواج خدیجه کبری با رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله را ۲۸ سال بیان کرده است.[۴۶]

آری! غاصبان به خیال خود می‌پنداشتند که می‌توانند با طرح این گونه مسائل عایشه را در نظر مردم محبوب واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله ام المؤمنین سلام الله علیها را تنها بیوه زنی جلوه دهند؛ حال آنکه مبانی اعتقادی شیعی این خیال آنان را باطل و پیروان واقعی مکتب اهل بیت علیهم السلام را از خطر این گونه انحرافات بیمه نموده است.

آنچه در خاتمه از بحث ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که چرا عایشه در میان تمامی زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌قدر برای منافقان با ارزش است که به خاطر مطرح کردن او، آن همه سعی و تلاش می کنند و در تاریخ دست می‌برند و روایت

جعل می‌کنند و ...؟ به راستی چه سری در این میان است؟ برای بیان علت این امر باید برگشتی داشته باشیم به اساس شکل گرفتن دسته منافقین در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله .

منافقان بعد از انتخاب امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه رسول خدا و جانشین ایشان از طرف خداوند و ابلاغ آن به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله در هز رمان ممکن (که مشهورترین آن در روز عید غدیر خم می‌باشد)، برای جلوگیری از رسیدن ایشان به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای که دو یژگی داشتند را گرد خود جمع کردند و به وسیله کمک و همراهی آنان قبل از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونگی غصب خلافت امیرالمومنان علیه السلام را طرح ریزی کرده و بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را مو به مو اجرا در آوردند.. ویژگی این افراد اولاً ـ : بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی با ایشان . ثانیاً : عدم ایمان واقعی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

در اینجا به داستان افشای اسرار صحیفه ملعونه می پردازیم تا واقعیت و مطلب بیشتر روشن گردد.

... حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور داشته باشد؟

عمر گفت: خلیفه پیامبر راست می‌گوید من هم از پیامبر شنیدم همانطور که ابوبکر گفت: ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل گفتند: راست می‌گوید ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: وفا کردید به صحیفه ملعونه‌ای[۴۷] که در کعبه بر آن هم پیمان شدید که: «اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرید.»

ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم!

حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام ، می‌پرسم آیا از پیامبر علیه السلام نشنیدید که در حضور شما می‌فرمود: «فلانی و فلانی- تا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام برد- ما بین خود نوشته‌اند و در آن هم پیمان شده‌اند و بر کاری که کرده‌اند قسم‌ها خورده‌اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم...»؟

آنان گفتند: آری ما از پیامبر علیه السلام شنیدیم که این مطلب را به تو می‌فرمود که «آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده‌اند، و در بین خود قراردادی نوشته‌اند که اگر من کشته شدم یا مردم، بر علیه تو، ای علی متحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند». تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هرگاه چنین شد دستور می‌دهی چه کنم؟

فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می‌نمودند در راه خدا با شما جهاد می کردم. ولی به خدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.[۴۸]

لذا به جرأت می‌توان گفت که اساس سقیفه و شکل‌گیری حکومتهای غاصبانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی جز این دو مورد نبود؛ یعنی غاصبان و صاحبان حکومتهای غاصبانه و اطرافیان آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دشمنی عمیقی با امیرمومنان علیه السلام داشتند و هم ایمان واقعی به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند. این مساله آن قدر در کلام و گفتار و کردار ایشان واضح است که احتیاج به ارائه دلیل و مدرک در این زمنیه نمی‌باشد.

حال که اساس سقیفه و غصب خلافت و تغییر مسیر اسلام و منحرف شدن آن از مسیر اصلی با این تفکر شکل گرفته بسیار طبیعی است که معیار نزدیکی به آنان و محبوب شدن در نزد آنان و همچنین دوری از آنان و طرد شدن از نرد آنان نیز همین تفکر و همین دو ویژگی باشد؛ یعنی هر کس که این دو ویژگی بیشتر در وجود او باشد؛ اگر چه مطرود نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله باشد، محبوب درگاه غاصبان خواهد بود؛ مانند بنی‌امیه که مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، اما محبوب درگاه خلیفه‌ی دوم شدند و یا مروان که مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و محبوب درگاه عثمان شد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله

از خالد بن ولید برائت جستند.[۴۹] اما در درگاه ابوبکر صاحب مقام و جلالت گردید، به گونه‌ای که در یک روز عده زیادی از مسلمین و صحابه رسول خدا را قتل عام کرد و با زن مالک بن نویره رئیس آنان زنا کرد و به خاطر این عمل از طرف ابوبکر تشویق هم شد.[۵۰]

در مقابل ، هر کس از این دو ویژگی مبرا بوده و حب امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل می‌داشته، هر چند هم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام و ارزش و احترام بوده، در نزد غاصبان خلافت مطرود، خارجی و گاهی واجب القتل به حساب می‌آید که سلمان، ابوذر، مقداد، مالک بن نویره و دیگر صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام از همین موارد هستند که یا تبعید شدند و یا به قتل رسیدند.

حال با توجه به این معیار، مشخص می‌شود که چرا در میان زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کدام به اندازه عایشه برای منافقان دارای ارزش و قیمتی نمی‌باشند؛ زیرا در دشمنی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. همو که بارها به خاطر دشمنی با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را جاری کرده بود و همو بود که بارها با توهین به امیرمومنان علیه السلام اسباب اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراهم کرده بود و همو بود که جاسوس و از تمامی لحظه لحظه خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای پدرش (ابوبکر) گزارش می‌داد که درست به خاطر همین کار خود مورد خشم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله واقع شد.

شما قضاوت کنید که چقدر این زن مورد توجه منافقین بود؟! کسی که بیش از ۹ سال در خانه رسول خدا بود به واسطه او آنچه توانستند روایت جعل کردند و در دین خدا بدعت وارد کردند. درست به همین خاطر است که در کتب آنان ام المؤمنین قرین به نام عایشه شده و از دیگر زنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حتی از حفصه هم که در بغض اهل بیت علیهم السلام کم از عایشه ندارد کمتر نام برده شده است زیرا برای مسلمانان عوام و صاحبان کفر و نفاق، بهتر از او مادری یافت نمی شود تا دلسوزانه و مادرانه برای آنان در تمامی شئون دین از احکام گرفته تا اعتقادات و از تاریخ گرفته تا سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت جعل کند و بدعت وارد دین کند، با توجه به این مسأله است که ارزش واقعی کلام معصومینعلیهم السلام مشخص می‌شود که همیشه شیعیان را متوجه دسیسه‌های ایشان می‌نمودند و بر این مسأله تاکید داشتند که رشد و پیشرفت در جهت خلاف عملکرد اینان می‌باشد.

اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟

اسلام با حمایت مالی چه کسی پیشرفت کرد؟

یکی دیگر از تحریفاتی که منافقین در تاریخ صدر اسلام وارد کرده‌اند جریان ثروت ابوبکر و کمک‌های مالی او در جهت پیشرفت اسلام می‌باشد. منافقین با این کار دو هدف اساسی را دنبال می‌کردند: اول آنکه بدین وسیله فضیلتی برای او بتراشند[۵۱] و او را در راه پیشرفت اسلام فردی مؤثر و صاحب خدمات ارزشمند معرفی کنند. و دوم آنکه کار خدمات ام المؤمنین سلام الله علیها در جهت پیشرفت اسلام را منکر شده و یا بر آن سرپوش گذارند.

اما این ادعا به دلائل متعددی، بی اساس است و جزء تحریفات تاریخی محسوب می‌شود:

دلیل اول

ابوبکر فرزند ابی قحافه از طایفه تیم، یکی از طوائف قبیله قریش می‌باشد. پدرش ابی قحافه در جوانی صیاد بوده و از راه شکار

پرنـدگان و فروش آنان زندگی خود را می‌گذرانده.[۵۲] وی در سن پیری نابینا شـد و چون ابوبکر توانایی مالی برای نگهـداری از وی و رسیدگی به امور معیشتی او را نـداشت، لاجرم برای به دست آوردن قوت روزانه خود به خـدمت عبـدالله بن جدعان[۵۳] که یکی از اشـراف مکه بود در آمد و بر سر سفره او می‌ایستاد و مردم را برای خوردن غذا دعوت می‌کرد و بدین واسطه از عبدالله بن جدعان به اندازه قوت لایموت خود مزد می‌گرفت؛[۵۴] این در حالی بود که خود ابوبکر نیز وضعیتش بهتر از ابوقحافه نبود. زیرا تا قبل از اسلام، معلم مدرسه‌های یهودیان بود و به واسطه تعلیم فرزنـدان آنان حقوقی را از ایشان می‌گرفت و گذران امور می‌کرد و بعـد از اسـلام نیز به خیـاطی روی آورد و حاصـل دست این کـار را به مسـجدالحرام می‌آورد و در آنجـا دسـتاری پهن می‌کرد و به تجاری که به آنجا می‌آمدند، می‌فروخت.[۵۵] این وضعیت مالی ابوبکر در مکه بود. اما در مدینه هم وضعیتی بهتر از این نداشت. زیرا به شهادت اهل تسنن وی در مدینه برای معاش و تهیه خانه محتاج به کمک انصار بود.

حـال، چگونه شخصـی با این اوضاع اسـفناک مالی، اسـلام را از ثروت خود مسـتغنی می‌کنـد و با نثار مال، خدمات ارزشـمندی در جهت پیشبرد آن انجام می‌دهد؟! سئوالی است که مدعیان آن می‌بایست جواب آن را بدهند.

در حالی که خود اهل تسنن روایت زیادی در کتاب‌هایشان مبنی بر فقر مالی ابوبکر در زمان حضور وی در مدینه و همچنین طریقه گذران زندگی وی در مکه آورده‌اند، دیگر چه جای شک و شبهه ای در دروغ بودن این ادعا باقی می‌ماند؟

در کتاب الجمع بین الصحیحین از ابوهریره وارد شده است که:

وقتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از منزل خارج شدنـد، ناگهان چشم مبارک ایشان به عمر و ابابکر افتاد و به آنان فرمودند: چه چیزی در این وقت شما را از خانه بیرون آورده است؟ آنان در جواب گفتند: گرسنگی.[۵۶]

این روایت در کتب روایی خـود اهـل تسـنن وارد شـده است. حـال اگر فردی منصف به این روایت و امثـال آن بنگرد و همچنین به بافته‌های منافقان در راه اثبات ثروت و تمکن مالی برای ابوبکر نیز توجه کنـد که از هر راه ممکن سـعی در اثبات آن را داشـته انـد، دیگر هیچ شکی در دروغ بودن ادعاهای منافقان باقی نمی‌ماند.

البته فقط اثبات تمکن مالی ابوبکر نیست که مدعیان خدمات مالی وی به اسـلام را دچار مشکل کرده است، بلکه سئوال دیگری نیز در اینجـا مطرح است که بر فرض اثبـات ثروتمنـدی وی، بـاز هم از طرف آنـان بی جواب می‌مانـد و آن اینکه این کمک‌های مالی ابوبکر در چه زمانی و در چه جهتی صـرف شـد و کدام گروه از کار مسـلمین با این کمک‌هـا باز شـد و چه آثار و نتایجی را در بر داشت؛ به عنوان مثـال، هرگـاه صـحبت از ثروت بی‌حد و حصـر ام‌المؤمنین خـدیجه کبری سـلام الله علیهـا و نثـار کردن آن در راه پیشـرفت اسلام صحبتی به میان می‌آیـد، یکی از نتـایجی که برای آن ذکر می‌شود تـاثیر آن در واقع گرفتاری‌هـای سه سال حضور رسول خدا صـلی الله علیه و آله عده زیادی از افراد خانواده و اصحاب ایشان در شعب ابی طالب می‌باشد. زیرا در طول این سه سال، ایشان و همراهانشان با تحریم همه جانبه کفار مکه مواجه بودنـد و با سـختی و عسـرت زنـدگی را در آن مکان می‌گذراندند و فقط دارایی ام المؤمنین سـلام الله علیهـا بود که در آن ایـام گره از مشـکلات مادی ایشان می‌گشود و ادامه حیـات در آن مکـان را برای ایشان میسر می‌کرد.

اما ثروت ابی‌بکر در چه زمانی و در چه جا و مکانی مصـروف پیشرفت اسلام شد؟ در مکه یا در مدینه؟ در چه برهه‌ای از زمان؟ آیا در مکه بـا وجود ثروت مثـال زدنی ام‌المؤمنین خـدیجه سـلام الله علیهـا که اشـراف قریش برای تجارت خود دست نیاز به درگاهش دراز می‌کردنـد رسول خـدا به واسـطه غنـائم به دست آمـده از جنـگ بـا کفـار، اسـلام و پیـامبر بزرگوار آن را مسـتغنی از هرگونه احتیاجات مالی نمود؟ در کـدام برهه از زمان کمک‌های مالی ابوبکر به فریاد اسـلام رسـید و کدام مشکل را حل کرد؟ مدعیان این گونه اکاذیب باید جواب‌گوی این سئوال باشند؟ اما تاکنون پاسخی به این سئوالات داده نشده است.

دلیـل دوم: یکی از آیـات قرآن مجیـد که در واقع حکم محـک بزرگی برای شـناسایی ایمان مسـلمانان حاضـر در مـدینه و همچنین

مشخص شدن معرفت و عشق و علاقه آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد، آیه «نجوی» می‌باشد. خداوند در این آیه شرطی را برای ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش روی مسلمین قرار می‌دهد که هر کس مایل به ملاقات با ایشان است می‌بایست قبل از ملاقات صدقه بدهد.[۵۷] قبل از نزول این آیه، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت و بی وقت به خدمت ایشان می‌رسیدند و حتی گاهی با مراجعه‌های مکرر و بی مورد خود موجبات اذیت ایشان را فراهم می کردند، اما با نزول این آیه دیگر هیچ یک از ایشان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیدند. زیرا حاضر نبودند برای رسیدن به حضور اشرف کائنات،رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پولی را خرج نموده و صدقه بدهند. تنها به شهادت روایات وارده در کتب روائی شیعه و اهل تسنن، فقط امیرالمؤمنین سلام الله ملائکته و رسله و جمیع خلقه هر روز صدقه می‌دادند و به حضور ایشان می رسیدند.[۵۸]

البته قابل ذکر است که این آیه بعد از مدت کوتاهی نسخ شد و ثمره‌ای که از آن به جای ماند این بود که بر عالمیان مشخص شد که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها یک عاشق، یک یاور و یک ناصر در راه ابلاغ رسالت خویش دارد و آن هم کسی نیست جز علی مرتضی علیه السلام ؛ همان بزرگواری که در سخت‌ترین شرایط حامی و پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و فقط با نصرت او بود که نهال نوپای دین، بارور شد و از خطر نابودی نجات یافت.

دلیل دوم ما در رد کمک مالی ابوبکر، درست همین آیه و جریانات بعد از نزول این آیه می‌باشد. زیرا اگر فرض کنیم ابی بکر اموال خود را نثار اسلام و پیشرفت آن کرده باشد، پس می‌بایست در این زمان هم که رسیدن به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله احتیاج به صرف مال و صدقه دادن دارد، وی را از اولین کسانی ببینیم که با دادن صدقه به خدمت ایشان می‌رسیده و تا زمان نسخ این آیه بر آن مداومت داشته است. زیرا کسی که آن‌قدر شجاعت و از خودگذشتگی دارد که در مکه در زمان غربت اسلام و غلبه کفر ثروت هنگفتی را خرج اسلام و مسلمین کند ، به طور حتم می‌بایست در مدینه و در زمان قدرت گرفتن اسلام و مسلمین نیز دست از دست و دلبازی برنداشته و برای رسیدن به خدمت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله صدقه بدهد نه اینکه به خاطر نزول این آیه قید ملاقات با ایشان را بزند.

البته ممکن است مدعیان این مطلب در جواب بگویند که ابی بکر در مدینه فقیر بوده و قدرت بر دادن صدقه برای رسیدن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشته که در جواب آنان باید گفت که اولاً فقر در مدینه مختص به او نبوده بلکه اکثر مهاجرین در آن روز فقیر بوده‌اند و در همان شرایط نیز این آیه نازل شد و ثانیاً به شهادت روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن ایام دستشان از دارایی مالی خالی بوده و برای رسیدن به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرض می گرفتند و صدقه می‌دادند و به خدمت ایشان می‌رسیدند.

دلیل سوم

خداوند در قرآن مجید در موارد متعددی از افرادی که به خاطر اسلام از جان ومال خود مایه گذاشته‌اند و برای پیشرفت آن از هیچ کمکی دریغ نکرده‌اند، یاد کرده است؛ مثلا برای تقدیر از کمک‌های بی دریغ مالی ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها در سوره «الضحی» در آیه «ووجدک عائلاً ـ فاغنی» از ثروت ایشان و بی‌نیازی رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه آن ثروت یاد می کند.[۵۹] و یا مثلاً خداوند به خاطر تقدیر از امیرالمؤمنین علیه السلام که در نماز انگشتری را به فقیر صدقه داده بودند، آیه «انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» را نازل کرد. امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است.

حال سوال اینجاست که اگر واقعاً ابوبکر صاحب اموال و دارایی بسیاری بوده و آن را در راه اسلام خرج نموده، به گونه‌ای که این نثار مال سبب در پیشرفت اسلام گردیده، پس چرا خداوند در قرآن مجید از آن یاد نکرده و آیه‌ای در تقدیر از این عمل وی نازل

نشده است؟ این هم از آن دست سؤالهایی است که منافقین می‌بایست جواب گوی آن باشند.

همان‌گونه که در روایت شریف نبوی وارد شده است که ایشان فرمودند: «اسلام با غربت و تنهایی آغاز گردید» در بدو امر بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هیچ یک از متنفذین مکه و اشراف و بزرگان آن حاضر به قبول اسلام و کمک و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشدند و همواره سعی در جلوگیری از ترویج آن در میان مردم می‌نمودند و تنها در میان بزرگان قریش ، دو عموی گرامی ایشان ، یعنی حضرت ابی طالب و حضرت حمزه سیدالشهداء علیهما السلام و همچنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها در تمامی لحظات تبلیغ در کنار ایشان بوده و یاور و حامی و پشتیبان ایشان در این امر بودند. البته قابل ذکر است که هر سه این بزرگواران در قبل از بعثت ایشان به رسالت آن بزرگوار معتقد بودند و سالیان درازی منتظر بعثت ایشان بودند و با ابلاغ رسالت به ایشان از جانب خداوند، بی درنگ ایمان خود به ایشان را اعلام داشتند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به غیر از این بزرگواران در میان بزرگان مکه ، هیچ یاور دیگری نداشت و اشراف مکه، مانند ابوسفیان، ابوجهل و ابولهب و ... سعی در سنگ اندازی و کند کردن مسیر تبلیغ دین می‌نمودند و این کار آنان به صورت های گوناگونی بروز می‌یافت؛ گاهی تصمیم بر ترور ایشان می‌گرفتند و گاهی مسلمانان و پیروان ایشان که در آن ایام بیشتر از خانواده‌های فقیر و تنگدست بودند را شکنجه و اذیت و آزار می‌کردند و زمانی هم با تحریم همه جانبه ایشان و جمیع پیروانشان اسباب هجرت ایشان را به شعب ابی طالب فراهم نمودند.

ایشان بعد از بعثت به مدینه سیزده سال در مکه به امر تبلیغ دین خدا مشغول بودند که لحظه لحظه آن با سختی‌ها و مرارت‌های زیادی همراه بود، اما وجود ذی جود ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها در کنار ایشان و همچنین کمک‌های مالی ایشان در آن ایام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین حمایت‌های بی دریغ دو عموی گرامی ایشان بود که حضور در مکه با آن شرائط سخت را برای ایشان میسر نمود، به گونه‌ای بعد از رحلت حضرت ابوطالب و ام المؤمنین علیهما السلام دیگر مکه برای ایشان جای امنی نبود وبه مدینه هجرت نمودند و چه خوب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از زحمات ایشان تقدیر کرده اند، هنگامی که سبب پایداری و استقامت اسلام در مقابل آن همه توطئه‌های کفار و منافقین را یکی دارایی خدیجه کبری سلام الله علیها و دیگر شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام بیان نمودند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما قام و لااستقام دینی الا بشیئین: مال خدیجه و سیف علی بن ابی طالب علیه السلام ».[۶۰]

پاسخ به یک سؤال

روایات بر آنند که حضرت خدیجه سلام الله علیها پس از سیر آسمانی پیامبر، به حضرت فاطمه سلام الله علیها باردار شد و این بیان بر اساس آنچه در کتابهای حدیثی آمده در سالهای دوم یا سوم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگری را گفته‌اند. با این بیان نتیجه این می‌شود که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها افزون بر دو سال در شکم مادر بوده که این به طور قطع نادرست است و این پرسش طرح می‌شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

پاسخ:

ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حل نمود.

۱- ممکن است گفته شود سیر آسمانی پیامبر بیش از یکبار بوده است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است.[۶۱] از اخبار استفاده می‌شود که معراج آن حضرت منحصر به یک مرتبه نبوده ، بلکه مکرر به معراج برده‌اند. در سفینه البحار از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: « عرج بالنبی الی السماء ماه و عشرین مره ما من مره الا و قد اوصی الله عزوجل فیها بالولایه لعلی و الائمه علیهم السلام اکثر مما اوصاه بالفرایض.»

یعنی برده شد پیغمبر اکرم به سوی آسمان‌ها یکصد و بیست مرتبه و نبود در هر مرتبه مگر اینکه خدا به او وصیت می‌کرد درباره‌ی دوستی حضرت علی و ائمه هدی علیهم السلام زیادتر از آنچه سفارش درباره فرائض می‌نمود.[۶۲]

۲- این دیدگاه را بپذیریم که فاطمه سلام الله علیها در سال دوم یا سوم بعثت جهان را به نور ولادتش نورباران ساخت ... و این دیدگاه با نظریه‌ای که معراج از ماه‌های همین دو سال رخ داده است سازگار است.

سؤال

نخستین اسلام و ایمان آورنده حضرت علی علیه السلام است یا حضرت خدیجه سلام الله علیها ؟

مشهور بین مردم آن است که علی بن ابیطالب علیه السلام هرگز به خدا شرک نورزیده است تا اینکه ایمان خود را جدیداً از سرگرفته باشد بلکه او تابع و اقتدا کننده به رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام اعمال و افعال خود بود و در این مرحله به حدی رسید که خداوند متعال او را یاری و توفیق داد تا به مقام عصمت نائل آمد.[۶۳]

پس علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین فردی است که اسلام آورده است واو همان گوینده‌ای است که می‌گوید: «من بنده‌ی خدا و برادر پیامبر او هستم و من صدیق اکبرم» هیچ کس این کلمه را نمی‌گوید جز آنکه دروغگو و افتراگر باشد من با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفت سال جلوتر از مردم نماز گزاردم.[۶۴]

ولی برخی از حسدورزان به مقام علی علیه السلام می‌گویند که خدیجه سلام الله علیها نخستین مسلمانی است که اسلام آوره است و نخستین مخلوقی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است.[۶۵]

ولی صحیح آن است که خدیجه سلام الله علیها نخستین ایمان آورنده از قشر زنان می‌باشد.

و آن هم بعد از حضرت علی علیه السلام و این علی علیه السلام نخستین فرد از مردم می‌باشد که به او ایمان آورد چون این روایت از سلمان،ابوذر، جناب ابوسعید خدری، زید بن ارقم آمده است و ابن اسحاق و زهری نیز به آن ملزم شده‌اند.[۶۶]

و صحابه نخستین پیش از عهد اموی این معنی را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند.[۶۷] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نخستین وارد شونده به من در حوض کوثر و نخستین فرد اسلام آورنده حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.»[۶۸]

امویان کوشیده‌اند که خدیجه سلام الله علیها را نخستین شخص مسلمان معرفی نمایند نه از روی محبت و دوستی به خدیجه سلام الله علیها ، بلکه به عنوان سرپوش گذاردن بر فضائل حضرت علی صلی الله علیه و آله چون آنان دشمنان محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند.

سپس کوشیده‌اند اسلام آوردن ابوبکر را بر او مقدم بدارند عموماً این ادعای آنان به نابودی کشانده شده است چون علماء ادعاء نموده‌اند که اسلام آوردن ابوبکر سالها پس از بعثت نبوی رخ داده است.[۶۹] یعنی پس از اسلام آوردن بیش از ۵۰ نفر از مسلمانان، دقیقاً بعد از واقعه‌ی اسراء و معراج که یک سال و نصفی قبل از هجرت بنا به روایت واقدی، رخ داده است یعنی ابوبکر اسلام آورده است در حالی که سن علی صلی الله علیه و آله ۲۱ سال بوده است دقیقاً یک سال و نصف پیش از هجرت.[۷۰]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این علی است که نخستین ایمان آورنده‌ی من است که مرا تصدیق نمود و با من نماز خواند»[۷۱]

از اسلام آوردن او بگوییم ابوالقاسم کوفی گوید: « ابوبکر پس از هفت سال از بعثت رسول خدا اسلام آورد»[۷۲]

مسعودی می‌گوید: بسیاری از مردم بر آن رفته‌اند که حضرت علی علیه السلام هرگز شرک نورزید تا با اسلام خود، استیناف کرده باشد بلکه او در تمام افعال و اعمال خود، تابع و پیرو پیامبر و اقتدا کننده به او بود او بالغ گردید در حالی که در همین وضعیت بود خداوند متعال او را نگه داشت و قلبش را محکم نمود و او را توفیق تبعیت و پیروی از پیامبر خدا را عنایت فرمود و برخی از مردم بر

آن هستند که او نخستین ایمان آورنده به رسول خدا است و پیامبر خدا او را دعوت به اسلام نمود در حالی که او در جایگاه تکلیف بود با ظاهر قول خدای عزوجل «وانذر عشیرتک الاقربین»[۷۳] خویشاوندان نزدیک خود را انذار نما و آغاز آن از حضرت علی علیه السلام بود چون نزدیک ترین فرد به رسول خدا و مطیع‌ترین آنان بود.[۷۴]

و سیوطی نیز گفته است: علی نخستین فرد اسلام آورنده می‌باشد و برخی از مردم بر این امر اجماع نقل نموده‌اند.[۷۵]

ابوذر و سلمان می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این شخص اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در روز قیامت دست در دست من می نهد و اوست راستگوی بزرگ و جداکننده[حق و باطل از] این امت و پیشوای مومنان.[۷۶]

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می کند که: علی علیه السلام اولین کسی بود که اسلام آورد.[۷۷]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام اولین کسی باشد که به من ایمان آورد و اول کسی باشد که در روز قیامت با من مصافحه نماید و دست به دست من دهد، و او صدیق اکبر و جداکننده‌ی حق از باطل است.[۷۸]

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین یار رسول الله صلی الله علیه و آله

قائلین به تقدّم اسلام حضرت امام علی علیه السلام بزرگان صحابه و تابعین و بسیاری از محدّثان و مورّخان اهل سنت بر این باورند که علی بن ابی‌طالب علیه السلام نخستین مسلمان می‌باشد . پیامبر اکرم و حضرت علی و امام حسن مجتبی نخستین مسلمان را حضرت علی علیه السلام می‌دانند .

از صحابه و تابعین : زید بن ارقم ، عبد الله بن عباس ، انس بن مالک ، سلمان فارسی ، ابو ایوب انصاری ، ابوذر غفاری ، جابر بن عبدالله انصاری ، مقداد ، خبّاب بن ارت ، محمد بن کعب انصاری ، ابو سعید خدری ، عفیف کندی ، خلیل بن احمد فراهیدی ، ابن ابی لیلی ، ابو اسحاق ، عمر بن خطاب ، سعد بن ابی وقاص ، عبد الرحمن بن عوف ، ابو موسی اشعری ، حسن بصری و . . . می باشند که به احادیث آنها اشاره خواهد شد . از محدثان و مورخان اهل سنت :

ابن اسحاق (۱۵۱ه ق) می گوید :

نخستین کسی که از پیامبر پیروی کرد و به او ایمان آورد ، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از او زید بن حارثه .[۷۹]

مسعودی (۳۴۶ه ق) می گوید :

طبق قول اهل بیت و پیروان آنان حضرت علی علیه السلام نخستین مسلمان و نمازگزار می‌باشد.[۸۰]

ابن حبّان (۳۵۴ه ق) نیز قایل به تقدّم اسلام امام علی علیه السلام است.[۸۱]

بیهقی (۴۵۸ه ق) نیز حضرت علی علیه السلام را نخستین مسلمان می‌داند.[۸۲]

خطیب بغدادی (۴۶۳ه ق) :

علی علیه السلام اول کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده است.[۸۳]

ابن عبد البرّ قرطبی (۴۶۳ه ق) می گوید :

علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام اولین مردی است که به خدا و رسول خدا ایمان آورد و خدیجه سلام الله علیها نخستین زنی است که به خدا و رسول او ایمان آورد.[۸۴]

ابن جوزی (۵۹۷ ه ق) :

پیشگامان در اسلام حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام هستند.[۸۵]

عزّالدین ابن اثیر جزری (۶۳۰ ه ق) :

تقدّم در اسلام با حضرت امام علی علیه السلام می‌باشد.[۸۶]

در جای دیگر می گوید طبق نظر بسیاری از علما و بزرگان امام علی علیه السلام نخستین مسلمان می‌باشد.[۸۷]

سبط بن جوزی (۶۵۴ ه ق) نیز نخستین مسلمان و نمازگزار را حضرت علی علیه السلام می‌داند.[۸۸]

ابن ابی الحدید (۶۵۶ ه ق) نیز قایل به تقدّم اسلام امام علی علیه السلام است و بحث مفصلی در این رابطه دارد.[۸۹]

صفدی (۷۶۴ ه ق) می گوید :

سلمان و ابوذر ، مقداد ، خبّاب و زید بن اسلم روایت کرده‌اند که امام علی علیه السلام نخستین مسلمان بوده و بر همگان برتری دارد.[۹۰]

دِمْیَری (۸۰۸ه ق) نیز بر این باور است که حضرت علی نخستین مسلمان و نمازگزار است.[۹۱]

ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه ق) :

علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد ایشان می‌باشد . . . و بهتر این است که ایشان اول مسلمان باشد.[۹۲]

در جای دیگر می گوید :

طبق قول اکثر اهل علم ایشان اول کسی است که اسلام آورده است.[۹۳]

گروهی از متأخرین نیز قایل به تقدّم اسلام حضرت علی علیه السلام بر همگان می‌باشند.[۹۴]

مهریه فرزانه قریش حضرت خدیجه سلام الله علیها چه قدر بوده است؟

چون مراسم خواستگاری به پایان رسید، ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه گفت: مهریه خدیجه ۴۰۰۰ دینار می‌باشد، حضرت ابوطالب علیه السلام با خرسندی پذیرا شدند حضرت خدیجه سلام الله علیها آن مبلغ را به عهده گرفتند، مبلغ چهار هزار دینار با خلعتی به خدمت عباس عموی پیامبر فرستاد تا آن را تحت مراسمی به خویلد پدر خدیجه تقدیم کند.[۹۵]ولی پیامبر اکرم فقط ۵۰۰ درهم از آن را به عنوان مهریه فرستاد، تا مهرالسنه باشد.[۹۶]

چون مهریه به دست خدیجه سلام الله علیها رسید به ورقه دستور داد که آن را به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کند و اعلام کند که همه اموال خدیجه سلام الله علیها به آن حضرت متعلق است. ورقه بن نوفل در میان زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای رسا اعلام کرد: هان ای امت عرب، خدیجه شما را گواه می گیرد که این مبلغ را با همه اموال، غلامان و کنیزانش به محمد امین تقدیم می‌دارد و شما را به گواهی می‌طلبد.[۹۷]

خویلد پدر خدیجه سلام الله علیها در مراسم عقد فرمود: ای معشر عرب، آسمان سایه نینداخته و زمین بر فراز خود حمل نکرده، کسی را که از محمد برتر باشد همه گواه باشید که من او را به دامادی خود برگزیدم و به این پیوند مقدس مفتخر هستم.[۹۸]

آنگاه حضرت خدیجه سلام الله علیها اموال، اغنام، احشام، عطریات و جامه های فراوان در اختیار حضرت ابوطالب علیه السلام گذاشت تا ولیمه عروسی را بر عهده بگیرد. حضرت ابوطالب علیه السلام سفرهٔ بسیار باشکوهی گسترد و سه روز تمام اهالی مکه و پیرامون آن را میهمان کرد.[۹۹]

و این نخستین ولیمه‌ای بود که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ترتیب داده شد.[۱۰۰]

در سیره حلبیه آمده است که حضرت ابوطالب علیه السلام ، علاوه بر مهریه‌ی یاد شده، ۲۰ شتر جوان نیز از مال خود جزو مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها قرار داد. ولی طبرسی تصریح می کند که مهریه‌ی حضرت خدیجه سلام الله علیها ۵/۱۲ اوقیه[۱۰۱] (همان مهر السنه) بود، که مهریه‌ی دیگر همسرانش همین مقدار بود.[۱۰۲]

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند:

«ما زوج رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً من نباته و لا تزوج شیئاً من نسائه علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش یعنی نصف اوقیه.»

یعنی تزویج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ یک از دختران خود و نه هیچ یک از زنانش را به بیش از دوازده اوقیه و نیم.[۱۰۳]

و در داستان ازدواج حضرت جوادالائمه علیه السلام با دختر مامون عباسی نیز آمده است:

«... و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صلی الله علیه و آله لازواجه و هو اثنتا عشره اوقیه و نش و علی تمام الخمس مائه...»

یعنی من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنانش بذل فرمود و آن دوازده اوقیه ونیم بود که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است.[۱۰۴]

آیا حضرت خدیجه سلام الله علیها قبل از ازدواج بار سول خدا صلی الله علیه و آله دارای فرزند بوده است؟

این موضوع که پاره‌ای از حدیث نگاران ومورخان او را بانوی صاحب فرزند خوانده‌اند دیدگاهی سست است و طرفداران آن بدان جهت دستخوش این اشتباه شده‌اند که آن دخت خرد و پروا، خواهری به نام «هاله» داشت، و او دارای فرزندان دختر و پسر بود و آنان به خاطر مهر و صفای خاله‌ی اندیشمند و پر مهر خویش، و به دلیل آگاهی و مدیریت و امکانات گسترده‌ی او، بیشتر در خانه‌ی آن حضرت در قلمرو مدیریت و مراقبت و تربیت او بودند؛ به گونه‌ای که او را بر مادر و خانه و خاندان خویش ترجیح می‌دادند! و او نیز برای تربیت و سازندگی و شکوفایی شخصیت آنان به گونه‌ای خردمندانه و ظریف و با درایت و رعایت نکات تربیتی و عاطفی با آنان رفتار می‌نمود و به گونه‌ای در رجهت رشد و رستگاری آنان می‌کوشید که مردم آنان را فرزندان خدیجه سلام الله علیها می‌پنداشتند نه هاله خواهر او.[۱۰۵] برای نمونه:

پژوهشگری در مورد دختران پیامبر پژوهش گسترده ، تحلیلی مستند و جالب نموده است، سر انجام می‌نویسد: از پژوهش گسترده‌ای که در مورد دختران پیامبر انجام شده است می‌توان چنین دریافت که ازدواج رقیه و کلثوم با پسران ابولهب، آن گاه جدایی آنان به خاطر تاریک اندیشی و یکدندگی شوهرانشان در دشمنی با پیامبر آزادی و عدالت و آیین او، و ازدواج عثمان با آن دو پس از دیگری واقعیت ندارد.[۱۰۶]

یکی از اندیشمندان در این مورد می‌نویسد: «خدیجه» خواهری به نام «هاله» داشت که همسرش ازدنیا رفت و دو فرزندش را بی سرپرست نهاد، و آن حضرت که دارای ثروتی بسیار و درایت و هوش و عاطفه‌ای سرشار بود – سرپرستی خواهر و خواهرزاده‌های خود را به عهده گرفت و پس از امضای پیمان زندگی مشترک با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، خواهرزاده‌ها همچنان مورد مهر و محبت او و در قلمرو سرپرستی و مراقبت مادرانه و آموزگارانه‌اش بودند، به همین جهت برخی از مردم، آنان را دختران خدیجه سلام الله علیها و محمد صلی الله علیه و آله می‌پنداشتند نه «هاله».[۱۰۷]

نویسنده‌ی دیگری در این مورد می‌نویسد: زینب و رقیه بر خلاف پندار برخی از تاریخ نگاران و آورندگان حدیث ، نه دختران پیامبر و همسر عدالتخواه او خدیجه سلام الله علیها که خواهر زاده‌های خدیجه و فرزندان هاله بودند، اما به خاطر گمانی «هاله» و شهرت جهانی بانوی خردمند و نوگرای عرب، خدیجه سلام الله علیها به او نسبت داده شده‌اند.[۱۰۸]

یک بازنگری درباره فرزندان خدیجه سلام الله علیها

اخیراً محقق دانشمند لبنانی، جعفر مرتضی عاملی کتابی به نام «بنات النبی ام الربائبه؟» تالیف نموده[۱۰۹] که کتابی مستند و تحلیلی و جالب است، او در این کتاب پس از نقل روایات مختلف از کتابهای شیعه و اهل تسنن و بررسی‌های گوناگون چنین نتیجه می

گیرد:

۱- از بررسی‌ها می‌توان نتیجه گرفت: ازدواج رقیه و ام کلثوم بـا پسـران ابولهب، سـپس بـا عثمـان از امور واهی است و ثابت نشـده است و در مورد عثمان، تشابه اسمی موجب این اشتباه گردیده است.[۱۱۰]

۲- شواهـد متعددی وجود دارد که حضـرت خدیجه سـلام الله علیها قبل از پیامبر ازدواج نکرده است و هنگام ازدواج با پیامبر صـلی الله علیه و آله دوشیزه بوده است.[۱۱۱] و از علامه‌ی سوری (ابن شهر آشوب) نقل می‌کند که می‌نویسد: « ان النبی قدتزوج خدیجه و هی عـذراء» همانان پیامبر صـلی الله علیه و آله با خـدیجه سـلام الله علیها که دوشـیزه بود ازدواج کرد. چنانکه دو کتاب «الانوار» و «البدع» این مطلب را تأکید می‌کند آنجا که در آنها نقل شده : رقیه و زینب دختران هاله خواهران خدیجه بوده‌اند.[۱۱۲]

یکی از اموری که مطلب فوق را تأییـد می‌کنـد حدیثی ا ست که از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به حضـرت علی علیه السلام فرمود:

« یا علی اوتیت ثلاثاً لم یوتهن احد و لا نا، اوتیت مهراً مثلی و لم اوت انا مثلی»

علی جان به تو در زندگی سه امتیاز و ویژگی ارزانی گردید که به هیچکس دیگر از مردم حتی به من ارزانی نشد:

۱- به تو افتخار دامادی من داده شد در حالی که من پدر همسری بسان تو ندارم.

۲- به تو همتا و همسری هماننند دختر فرزانه ام فاطمه سلام الله علیها عنایت شد در حالی که به من همتا و همدلی بسان و هموزن او ارزانی نگردید.

۳- به تو بـدون واسـطه پسـرانی ارجمنـد و تاریخ ساز همانند حسن و حسـین علیهما السـلام عنایت گردید، اما به من عنایت نشد، اما شما از من هستید و من از شما.[۱۱۳]

از این روایت بـا توجه به ویژگی اول فهمیـده می‌شود که پیـامبر تنها یک داماد داشت و آن حضـرت امیرالمومنین علی علیه السـلام بود.

بعضـی بر این باورنـد که اصـرار برخی در مورد ام کلثوم و رقیه به عنوان دختران پیـامبر و همسـران عثمان از این رو است که فضائل مخصوص حضـرت علی علیه السـلام را با رقیب تراشـی کم رنگ کنند، از این رو عثمان را به عنوان ذوالنورین (صاحب و همسر دو نور ام کلثوم و رقیه) می‌خوانند ولی با اینکه حضـرت زهرا سـلام الله علیها به اعتقاد همه برترین زنان دو جهان بود و همسـر حضرت علی علیه السلام گردیده چنین لقب یا امثال آن را به آن حضرت نمی‌دهند.[۱۱۴]

پاسخ به دو سؤال

در اینجـا دو سـئوال پیش می‌آیـد نخست اینکه: اگر پیـامبر دخترانی نـداشت، تـا بگوئیم بـا پسـران ابولهب و سـپس با عثمان ازدواج کردنـد، پس چرا در قرآن سـخن از دخـتران رسـول خـدا بـه میـان آمـده است آنجـا که می‌خوانیم « یـا ایهـا النبی قـل لازواجـک و بناتـک...» ای پیـامبر به همسـران و دخترانت و زنان مومنان بگو: روسـرهای بلنـد خود را بر خویش فرو افکننـد (و حجاب را رعایت کنند.)[۱۱۵]

و همچنین در بعضی از دعاها یا روایات سخن از دختران پیامبر به میان آمده مثلًا در یکی از دعاهای ماه مبارک رمضان آمده:

«اللهم صل علی رقیه و ام کلثوم ابنتی نبیک...؛ خدایا درود فرست بر رقیه و ام کلثوم و دو دختر پیامبرت».

در پاسـخ به هر دو سـئوال همان را می‌گوئیم که قبلاًـ اشاره شـد و آن اینکه: این بانوان دختران هاله خواهر خـدیجه سـلام الله علیها بودند و پس از مردن پدرشان تحت کفالت خدیجه سـلام الله علیها در آمدند، و پس از ازدواج پیامبر صـلی الله علیه و آله با خدیجه سلاـم الله علیها تحت سـرپرستی پیامبر قرار گرفتنـد و به عنوان دختران پیامبر خوانـده شدنـد و اسـلام را پذیرفتنـد و هجرت به مـدینه

کردند و...

بنابراین چه مانعی دارد که منظور از دختران در آیه و دعای مذکور ، دختر خوانده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله باشند و یا منظور از آیه مذکور همچون آیه مباهله[۱۱۶] تنها حضرت زهرا سلام الله علیها باشد.[۱۱۷]

علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام چیست؟

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جایگاه ویژه‌ای در اسلام برخوردارند، و لذا در قرآن کریم و روایات نبوی سفارشات فراوانی در حقّ آن‌ها شده و فضایل بسیاری نیز از آن‌ها نقل شده است. آنان کسانی هستند که در صورت اقتدای امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان قطعاً از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی رهنمون می‌شدند؛ ولی – مع الاسف – بعد از وفات رسول خداعلیهم السلام تاکنون مشاهده می‌کنیم که مردم از اهل بیت‌علیهم السلام دور بوده و از برکات معنوی آنان بی بهره‌اند. امّا این‌که چه عواملی در این محرومیّت دخیل بوده است. که ما به طور تیتر وار به آن اشاره می‌کنیم:

۱ – دشمنی بنی امیه و بنی عباس

نخستین منشأ دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان در دشمنی بنی امیه و بنی عباس و بذر عداوتی که آن‌ها در قلوب مردم نسبت به اهل بیت کاشتند، جستجو کرد، کسانی که به جهت حفظ موقعیت نامشروع خود دست به هر گونه جنایتی زده و مردم را از هر راه ممکن از اهل بیت و امامان واقعی امت دور ساختند. کسانی که ظلم‌های آنان صفحات تاریخ را سیاه کرده است. چه اذیت و آزار و شکنجه و زندان و تبعید و قتل که اهل بیت و شیعیانشان از ناحیه آنان تحمّل کردند.

۲ – جعل روایات در شأن خلفا

از جمله عوامل اعراض و بی توجهی مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان روایاتی دانست که برخی از صحابه و تابعین در شأن و خلافت خلفا جعل و وضع نمودند که این به نوبه خود سبب انحراف اذهان و قلوب مردم از اهل بیت و میل به مخالفان آنان شد. روایاتی که حدیث شناسان و رجالیون اهل سنت، تصریح به وضع و جعل آن نموده و آن احادیث را در زمره احادیث ضعیف برشمرده‌اند.

۳ – جعل روایات در مذمّت اهل بیت‌علیهم السلام

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند که معاویه عده‌ای از صحابه و برخی از تابعین را گمارد تا اخباری را در مذمّت علی علیه السلام جعل کنند که مقتضی طعن و برائت از آن حضرت بود، و برای آنان اجرتی معین نمود تا در انجام این عمل رغبت کنند.[۱۱۸]

او اسامی کسانی را که در عصر معاویه در مذمّت علی علیه السلام روایت جعل می‌کردند شمارش کرده و می‌گوید: آنان عبارتند از: ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن الزبیر، حریز بن عثمان و سمره بن جندب.[۱۱۹]

۴ – تقلید باطل

یکی دیگر از اسباب اعراض و دوری مسلمانان از اهل بیت‌علیهم السلام تعصّبات جاهلی است. هنگامی که با برخی از آنان به بحث می‌نشینیم و حق را به آنان گوشزد می‌کنیم، آخرین جوابی که می‌دهند این است که: ما نمی‌توانیم دست از آداب و رسوم آبا و اجداد خود برداریم و با آنان به مخالفت بپردازیم. اگر این نیّت را به زبان جاری نسازند لااقل در دل داشته و مانع بزرگی برای خود در انتقال به مذهب دیگر می‌دانند، در حالی که همه ما وظیفه داریم که تابع حق و حقیقت بوده، از تعصّبات قومی و جاهلی بپرهیزیم.

از مجموعه آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که وظیفه هر انسانی متابعت از حق و حقیقت است، گرچه پیروان آن در

اقلیت‌اند. سنّت اسلامی بر متابعت از حق بنا شده، نه موافقت با طبع و هوای نفس، و این مطلب از واضح‌ترین بیانات قرآنی است.

۵ – کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام

آیا بخاری و مسلم هر حدیث صحیح در فضایل امام علی علیه السلام که مطابق با شروط نقل روایت آن دو است را در صحیح خود آورده‌اند؟ هیچ کس چنین ادعایی نکرده است، چه بسیار احادیث صحیح السندی که حاکم در مستدرک با شرط صحت نزد بخاری یا مسلم یا هر دو آورده، ولی شیخین یا یکی از آن دو در صحیح خود نقل نکرده‌اند. مگر احمد بن حنبل نگفته است: کسی به مانند علی بن ابی طالب این مقدار فضیلت برای او نقل نشده است.

اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری می گویند: هرگز برای احدی از صحابه به مانند علی این مقدار حدیث صحیح وارد نشده است.[۱۲۰]

۶ – تحریف فضایل اهل بیت‌علیهم السلام

تراث اسلامی و میراث فرهنگی اسلام که در طول تاریخ دست به دست به ما رسیده، امانتی الهی است که بر گردن ما نهاده شده است و ما نسبت به حفظ آن وظیفه سنگینی داریم، وظیفه داریم که نه تنها در آن تغییری به نفع خود ایجاد نکنیم، بلکه واجب است واقعیت‌های تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و از دستبرد دیگران برحذر داریم. و در غیر این صورت به تاریخ که انسان ساز است خیانت کرده‌ایم.

خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها»؛[۱۲۱] «خداوند شما را دستور می‌دهد که امانت‌ها را به اهلشان مسترد دارید».

۷ – تضعیف مغرضانه احادیث

یکی از راه‌های کتمان فضایل اهل بیت‌علیهم السلام و در نتیجه دوری مردم از آنان، تضعیف بی مورد و مغرضانه این قبیل احادیث است؛ زیرا از آنجا که این احادیث با عقاید آن‌ها سازگاری ندارد، بدون جهت و دلیل تضعیف می‌نمایند. از باب نمونه می‌توان به ابن تیمیه اشاره کرد، شخصی که حتّی به اعتراف وهابیان، در تضعیف احادیث فضایل اهل بیت؛ خصوصاً علی علیه السلام مغرضانه عمل کرده است.

۸ – آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل بی توجّهی مسلمانان به اهل بیتعلیهم السلام، بی معرفتی به فضایل و عملکرد آن‌ها در پیشرفت و تکامل اسلام و عزّت و اقتدار مسلمین است. گاهی که از آن‌ها سؤال می‌شود چرا نسبت به اهل بیت بی مهری و بی توجّهی می کنید؟ می گویند: مگر آن‌ها در طول تاریخ برای اسلام چه کرده‌اند؟ آیا از خود موقفی به یادگار گذارده‌اند؟ ما در این‌جا به طور خلاصه و فهرست وار به خدمات ارزنده آن‌ها اشاره می‌نماییم:

۱ – به دست گرفتن زمام حکومت با فراهم شدن شرایط اجتماعی، همانند عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام

۲ – فرستادن افراد نفوذی در دستگاه حکّام برای رسیدگی به حال شیعیان مظلوم، همانند علی بن یقطین.

۳ – تضعیف حکو�های جور به هر نحو ممکن.

۴ – قیام مسلّحانه بر ضدّ حکّام فاسدی که خطر جدّی برای اسلام و مسلمین به شمار می‌آمدند و بیدار کردن وجدان‌های خفته؛ همان کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد.

۵ – در شرایط مقتضی به یاری و تأیید قیام‌های مسلّحانه می‌پرداختند، همان گونه که حرکت و قیام زید بن علی بن الحسین را تأیید نمودند.

۶ – بـه جهت حفـظ اسـلام و مسـلمین گرچه حکـومت غاصبانه خلفـا را قبـول نداشـتند، ولی بـا آنـان همکـاری سیاسـی و فرهنگی می‌نمودنـد، تا بر اصل اسـلام ضـربه‌ای وارد نشود و وحـدت اسـلامی از بین نرود، همان‌گونه که امام علی علیه السـلام در ایّامی که خانه‌نشین بودند چنین روشی را دنبال می‌نمودند.

۷ – برای حفـظ آثـار اسـلام و سـنت پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله دست به تـألیف زده و آثـار گرانسـنگی را از خـود به یادگـار گذاشتند، همان گونه که کتاب‌هایی از امام علی و امام صادق و امام رضا علیهم السلام به یادگار مانده است.

۸ – هنگـامی که بـا هجوم شـبهات و تشـکیکات در جـامعه اسـلامی مواجه می‌شدنـد درصـدد رفع آن برآمـده، در راه تثبیت عقـاید مسلمین کوشا بودند.

۹ – هنگـام هجوم و ترویـج مکاتب الحادی، سـخت در مقابل آن‌ها ایسـتاده و از طریق شاگردانی قوی و مباحثات گسترده، راه نفوذ آن‌هـا را در جوامع اسـلامی سـد می‌نمودنـد؛ همان گونه که در مباحثه با ابن ابی العوجاءها مشاهـده می‌کنیم. و نیز در بین شاگردان امام صادق علیه السلام اشخاصی؛ همانند هشام بن حکم را مشاهده می‌کنیم که سخت از حریم اسلام و ولایت پاسداری می‌کردند.

۱۰ – امامان شـیعه در تمام زمینه‌ها شاگردانی تربیت کرده‌اند که هر کدام ملجأ و مرجع خاص و عام، شـیعه و سنّی در علوم مختلف بوده‌اند.

۱۱ – و نیز شـاگردانی را تربیت نمودنـد که با تألیف و تـدوین کتاب و حفظ آن‌ها سنّت نبوی و معارف دینی را به نسل‌های بعـدی منتقل نمودند.

۱۲ – در حـدّ امکـان و تـوان خـود به مسـلمانان، بالأـخص به شـیعیانی که مـورد ظلم و تعـدّی حاکمـان جـائر بودنـد، کمـک مـالی می‌نمودند؛ همان گونه که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا و بعد از واقعه حرّه چنین می‌کرد.

۱۳ – برای تأمین نیازمندی‌های خود و شـیعیان و اصـحابش به طور مسـتقیم و غیر مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کردند، همان گونه که در تاریخ از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام باقر و امام صادق علیهم السلام رسیده است.

۱۴ – حفظ کشور بزرگ اسـلامی از طریق دعا برای نصـرت مسلمین و مشورت دادن به حکّام در زمینه جنگ و نظام پولی و فروش اسلحه و... از دیگر فعالیت‌های اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۹ – کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل مهم دیگر که تأثیر بسـزایی در دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام دارد، این که ما شیعیان و محبّان آنان چندان که در توان داریم و می‌توانیم، فضایل و کمالات و معارف آنان را به مسـلمانان، بلکه جهانیان عرضه نکرده و نمی‌کنیم. ما معتقـدیم که اگر امـت اسـلامی و عـالم حتـی بـه گـوشه‌ای از ایـن معـارف پی برنـد قطعاً بـه اهـل بیت علیهم السـلام روی آورده و از مریـدان و موالیانشان خواهند شد، امری که سـبب سـعادت کل جوامع بشـری و رشد و تعالی و کمال آنان خواهد بود. امیدواریم که روزی فرا رسـد که بتـوانیم از امکانـات موجود در حـدّ توان خود اسـتفاده کرده، جایگـاه اهـل بیت علیهم السـلام را در حـدّ توان خود معرفی نماییم.

۱۰ – عملکرد برخی از مدعیان تشیّع

یکی از عوامل دوری مسلمانان و حتی عموم مردم جهان از اهل بیت علیهم السلام عملکرد ناشایست برخی از کسانی است که خود را به تشیّع نسـبت داده و کاری می‌کننـد که باعث تنفر مردم از اهل بیت علیهم السـلام می‌شونـد. مردم می‌گوینـد: اگر عملکرد این افراد مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است، ما آنان را قبول نداریم، و لذا از این طریق مردم به مکتب اهل بیت علیهم السلام بدبین می‌شوند.[۱۲۲]

شماری از کتابهای تالیف شده پیرامون حضرت خدیجه سلام الله علیها

۱- انوارالساطعه من الغراء الطاهره/ سیلاوی/ غالب

۲- خدیجه الکبری سلام الله علیها / بعاج، عبدالستار

۳- نساء النبی/ بنت الشاطی/ عایشه

۴- با پیامبر صلی الله علیه و آله / بنت الشاطی/ عایشه

۵- حضرت خدیجه سلام الله علیها / دخیل/ علی محمد علی/ ترجمه دکتر فیروز حریرچی

۶- خدیجه سلام الله علیها ام المؤمنین/ زهراوی/ عبدالحمید

۷- حیاه ام المومنین خدیجه سلام الله علیها / سبلی/ محمود

۸- السیده خدیجه ام المومنین و سباقه الی الاسلام/ طهماز/ عبدالحمید محمود

۹- خدیجه سلام الله علیها ام المومنین نظرات فی اشراق فجر الاسلام/ عمر/ عبدالمنعم محمد

۱۰- خدیجه ام المومنین/ الدومی/ احمد عبدالجواد

۱۱- خدیجه ام المومنین/ توفیق/ بثینه

۱۲- خدیجه ام المومنین/ مهران/ ذوالفقار

۱۳- خدیجه ام المومنین/ علائلی/ عبدالله

۱۴- خدیجه اول ام المومنین/ عبدالسلام هلوانی/ احمد عبدالسلام

۱۵- خدیجه بنت خویلد/ حسن/ محمد عبدالغنی

۱۶- خدیجه زوجه الرسول/ سرور/ دارعبدالباقی

۱۷- امهات المومنین خدیجه بنت خویلد/ قطب، محمد علی

۱۸- خدیجه بنت خویلد اول اهل القبله/ محامی/ محمد کامل حسن

۱۹- ام المومنین خدیجه نبت خویلد/ هاشمی/ عبدالمنعم

۲۰- فروغ آسمان حجاز خدیجه سلام الله علیها / کرمی فریدنی/ محمد علی

۲۱- حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت/ محمدی اشتهاردی/ محمد

۲۲- سرچشمه کوثر/ مهدی پور/ علی اکبر

۲۳- نیم نگاهی به مدیریت و کار آفرینی حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها / کرمی فریدنی/ محمد علی

۲۴- حضرت خدیجه سلام الله علیها ثروتمندترین زن روزگار/ حیدری/ سید محمد

۲۵- تحریف تاریخ/ احمدی/ سید موسی

۲۶- حضرت خدیجه سلام الله علیها / موسوی/ سید احمد

۲۷- یادواره بزرگداشت خدیجه کبری سلام الله علیها / موحد ابطحی/ میر سید حجت

قابل توجه اینکه مؤلف به ۱۵۵ عنوان کتاب اشاره می‌کند که در این کتب می شود به زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها دست یافت.

۲۸- نگاهی نو به زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها / کرمی فریدنی/ محمد علی

۲۹- خدیجه شکوه زندگی/ کمالی نیا و دیگران

۳۰- خدیجه کبری/ کمالی نیا/ محمد تقی

۳۱- شمع محفل طه/(شعر) / سجاد/ سید محمد حسن و مهرپرور/علی رضا

۳۲- حیاه السیده خدیجه بنت خویلد من المهد الی اللحد/ الشرهانی/ حسین علی

۳۳- غروب ماه حجاز (شعر)/ مهرپرور/علی رضا

۳۴- ام المومنین خدیجه الکبری بنت خویلد/ الموسوی/ سید هاشم

۳۵- خدیجه بنت خویلد/ علی محمد علی دخیل/ ۸ جزء در یک مجلد / بیروت

۳۶- ام المومنین خدیجه بنت خویلد / ابراهیم محمد حسن الجمل

۳۷- دثرینی ... یا خدیجه/سلوی بالحاج صالح – العایب

۳۸- صحابیات حول الرسول - خدیجه ام المومنین/ زهیر مصطفی یازجی

۳۹- سیره ام المومنین السیده خدیجه /واصف احمد فاضل کابلی

۴۰- خدیجه ام المومنین/؟/ قاهره ۱۹۵۵م

۴۱- نمونه زنها/ منتظر/ محمد

۴۲- امهات المعصومین/ حسینی شیرازی/سید محمد

۴۳- امهات المومنین/ حسینی شیرازی/ سید محمد

البته این دو کتاب مستقل در زمینه حضرت نمی‌باشد، ولی فصلی از آنها راجع به حضرت می‌باشد.

۴۴- ماخذ شناسی توصیفی زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها / کاری از گروه پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه سلام الله علیها

با مطالعه ی ۱۱۰۰ جلد کتاب، در ۳۸۶ جلد آن که شامل ۲۰۸ عنوان می شود به مطالب مربوط به حضرت خدیجه سلام الله علیها دست یافت.

در این کتاب ذکر شماره صفحات و کتاب موجود در کتابخانه اشاره شده است. و حدود ۲۲ کتاب مستقل در زمینه‌ی زندگانی حضرت خدیجه سلام الله علیها هم نام برده شده است.

اصفهان- خیابان چهارباغ عباسی – مقابل بیمه ایران- ۲۲۲۸۷۹۳

منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم

۲- تحریف تاریخ/ سید موسی احمدی

۳- بحارالانوار/ علامه مجلسی

۴- مستدرک الوسائل/ محدث نوری

۵- طرائف/ سید بن طاووس

۶- الافصاح/ شیخ مفید

۷- شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید معتزلی

۸- حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت/ محمد محمدی اشتهاردی

۹- التعجب / ابوالفتح کراجکی

۱۰- یار غار/ نجاح الطایی

۱۱- سبعه من السلف/ فیروزآبادی

۱۲- تقویم شیعه/ عبدالحسین نیشابوری

۱۳- صحیح البخاری/ محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الجعفی

۱۴- اسدالغابه/ ابن اثیر

۱۵- الاصابه فی تمییز الصحابه/ابن حجر عسقلانی

۱۶- تاریخ الامم و الملوک/ محمد بن جریر طبری

۱۷- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله / سلیم بن قیس هلالی

۱۸- استغاثه/ ابوالقاسم کوفی

۱۹- مناقب آل ابی طالب/ ابن شهر آشوب

۲۰- امهات المومنین/آیت الله العظمی سید محمد شیرازی

۲۱- مصباح المنیر/ احمد بن محمو فیومی

۲۲- مفردات الفاظ القرآن/ راغب اصفهانی

۲۳- مفاتیح الجنان/ شیخ عباس قمی

۲۴- دلائل النبوه/ احمد بن حسین بیهقی

۲۵-البدایه والنهایه / اسماعیل بن عمر / ابن کثیر

۲۶- سیره ی حلبیه/ حلبی

۲۷- مصباح المتهجد/ شیخ کفعمی

۲۸- المحبر/ ابن حبیب

۲۹- انساب الاشراف/ بلاذری

۳۰- الفصول المهمه/ علی بن محمد مالکی

۳۱- سیر اعلام النبلاء/ ذهبی

۳۲- سیره مغلطای/ مغلطای

۳۳- بهجه المحافل/ العامری

۳۴- تاریخ الخمیس/ الدیار بکری

۳۵- شذرات الذهب/ ابن العماد حنبلی

۳۶- مختصر تاریخ دمشق/ ابن عساکر

۳۷- کشف الغمه/ اربلی

۳۸- نهایه الارب فی فنون الادب/ النویری

۳۹- متشابه القرآن/ محمد بن علی ابن شهرآشوب مازندرانی

۴۰- کنزالعمال/متقی هندی

۴۱- درالمثور/ سیوطی

۴۲- روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم/ سید محمود آلوسی

۴۳- ذخائر العقبی/ احمد بن عبدالله طبری

۴۴- تفسیر القرطبی/ محمد بن احمد قرطبی

۴۵- ریاحین الشریعه/ ذبیح الله محلاتی

۴۶- منتهی الآمال/ شیخ عباس قمی (ره)

۴۷- الکافی/ شیخ محمد بن یعقوب کلینی.

۴۸-اسرار معراج حضرت رسول اکرم / علی قرنی گلپایگانی.

۴۹- عیون الاثر/ ابوفتح الدین اندلسی

۵۰- مناقب/ خوارزمی

۵۱- الکامل فی التاریخ/ ابن اثیر

۵۲- الاوائل/ طبرانی

۵۳- حلیه الاولیاء/ابونعیم اصفهانی

۵۴- سیره نبوی/ احمد زینی دحلان

۵۵- المستدرک / حاکم نیشابوری

۵۶- حیاه الصحابه/ محمد یوسف الکاندهلوی

۵۷- مجمع الزوائد/ هیثمی

۵۸- تاریخ الخلفاء/ سیوطی

۵۹- امالی/ شیخ طوسی

۶۰- فرائدالسمطین/ حموینی

۶۱- عوامل دوری مسلمانان از غدیر/ علی اصغر رضوانی

۶۲- سرچشمه کوثر / علی اکبر مهدی پور

۶۳- صواعق المحرقه / ابن حجر هیثمی

پی نوشت ها

۱-۴۷

[۱] – الکافی ج۸ ص ۳۴۰

[۲] – شواهد التنزیل/ ج۱/ ص ۴۱۶، تأویل الآیات الطاهره /ج۱/ ص ۳۸۵ ؛تفسیر قمی/ج۲/ص ۱۱۷.

[۳] – بحارالانوار/ج۶۶/ص ۲۶۳.

[۴] – تفسیر قمی/ج۲/ص ۱۱۷.

[۵] – علم الیقین فی اصول الدین/ج۲/ ص ۹۸۶/ دارالبلاغه بیروت.

[۶] – تفسیر قمی/ ذیل ایه ۷۴ سوره فرقان.

[۷] – معانی الاخبار/ص ۵۳.

[۸] – معانی الاخبار/ ص ۵۳؛ بحارالانوار/ج۱۶/ص ۱۴۲؛ تفسیر فرات/ ص ۵۷۹؛ الخرائج و الجرایح/ج۳/ ص ۱۰۴۵ / موسسه الامام المهدی.

[۹] – مناقب ابن شهر آشوب/ج۳/ ص ۳۲۰؛ تفسیر ابوالفتوح/ ج ۱۲/ ص ۱۱۵؛ مجمع البیان/ج ۱۰ / ص ۵۰۶؛ الکشاف/ج۴/ ص

.۷۶۸

[۱۰] – بحارالانوار/ج۲۴/ص ۳.

[۱۱] – تفسیر القمی/ج۲/ ص ۴۳۹.

[۱۲] – بحارالانوار/ج۲۴/ص ۳۲۱.

[۱۳] – التبیان فی تفسیر القرآن/ج۲/ ص ۴۵۶.

[۱۴] – الکشاف/ج۴/ ص ۵۷۳.

[۱۵] – معالم التنزیل/ج۱/ ص ۴۶۴؛ جامع البیان/ج۳/ص ۱۸۰.

[۱۶] – روح المعانی/ج۳/ص ۱۵۵؛ ذخائر العقبی/ ص ۴۴؛ درالمنثور/ ذیل آیه ۴۲ سوره آل عمران.

[۱۷] – تفسیرالقرطبی/ج۲/ ص ۱۳۲۵؛ بحارالانوار/ج۴۳/ ص ۹.

[۱۸] – تفسیرالقرآن العظیم/ج۱/ ص ۳۱۲.

[۱۹] – البرهان/ج۳/ص ۳۶۱.

[۲۰] – تفسیر فرات کوفی/ ص ۲۳؛ بحارالانوار/ج۷۳/ ص ۶۳.

[۲۱] – الدر المنثور ج۱ /ص ۲۳.

[۲۲] – غایه المرام /ص ۳۵۵؛ بحارالانوار /ج۲۴/ ص ۲۵۵؛ مختصر بصائر الدرجات/ ص ۵۳؛ تاویل الآیات الطاهره/ج۱/ ص ۱۷۶.

[۲۳] – امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی می‌کرد فرمود: « شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که جده‌ی من خدیجه دختر خویلد است.».(بحارالانوار/ج۴۴/ ص۳۱۸)

و نیز خطاب به دشمن فرمود: « آیا می‌دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه کبری سلام الله علیها هستم.» (بحارالانوار/ج۴۵/ص۶)

امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید در دمشق ، در آن خطبه‌ی معروفش در فرازی چنین خود را معرفی کرد: «... انا ابن خدیجه الکبری» من پسر خدیجه‌ی کبریسلام الله علیها بانوی بزرگ اسلام هستم. (بحارالانوار/ ج۴۵/ ص ۱۷۴، بحارالانوار/ج۴۴/ص۱۷۴ و المناقب ج۴/ ص ۱۶۸).

حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا- در روز یازدهم محرم در سال ۶۱ ه.ق هنگامی که کنار پیکر پاره پاره‌ی شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از خدیجه سلام الله علیها یاد کرد و فرمود: « بابی خدیجه الکبری» پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.(بحارالانوار/ج۴۵/ص۵۹).

در اکثر زیارتنامه‌هایی که از طرف امامان معصوم : و اولیاء خدا برای امامان و امامزادگان تنظیم شده ، از خدیجه کبری یاد شده و پس از سلام به پیامبران اولوالعزم به او سلام داده شده است تا همواره یاد او در خاطره‌ها تجدید گردد و زائران با ایمان به پیشگاه او سلام عرض کنند و او را در خانه‌ی خداوند واسطه قرار دهند.

در دعای ندبه که از ناحیه‌ی مقدسه امام زمان صلی الله علیه و آله صادر شده ، در فرازی با توجه به حضرت ولی عصر چنین می خوانیم:« این ابن النبی المصطفی وابن علی المرتضی و ابن خدیجه الغراء» کجاست پسر پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و پسر علی علیه السلام و پسر خدیجه بلند مقام سلام الله علیها واژه غراء به معنی شامخ و ارجمند است که در اینجا به عنوان صفت برای حضرت خدیجه سلام الله علیها ذکر شده است. (حضرت خدیجه سلام الله علیها اسطوره ایثار و مقاومت / ص۱۹۹)

[۲۴] – (بحارالانوار ج۲۸ ص ۲۰۲، بحارالانوار ج۲۹، ص ۱۲۴/ در مورد صهاک مادر بزرگ عمر آنچه لازم است اشاره شود این است که وی کنیز هاشم بن عبدمناف جد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود عبدالعزی بن ریاح با وی زنا کرد و نفیل جد عمر به

دنیا آمد. (المثالب لنسابه کلبی).

[۲۵] – شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید/ ج۱۱/ ص ۶۷.

[۲۶] – شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید/ج۲/ ص۱۲۵؛ منتهی الآمال/ج۱/ ص ۲۳۵

[۲۷] – عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه علتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری باقی نماند؟

ایشان فرمودند: به آن علت که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نبی و علی علیه السلام را وصی خلق کرد. در این صورت اگر پسری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ایشان بود آن پسر اولویت داشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از امیرالمومنین علیه السلام. پس در اینصورت وصایت ایشان ثابت نمی‌شد. (بحارالانوار /ج۲۲/ص ۱۵۲/ح۶)

[۲۸] – عایشه می گوید: کمتر اتفاق می‌افتاد که پیامبر از خانه بیرون رود و خدیجه را به خیر یاد نکند. چندان که یک روز آتش حسد من مشتعل شد و گفتم: یا رسول الله، تاکی خدیجه را یاد می کنی؟ او پیرزنی بیش نبوده! خداوند بهتر از او را (منظور خودش بوده) به تو مرحمت کرد! پیامبر از سخن من در غضب شد و فرمود: نه به خدا قسم! بهتر از خدیجه نصیب من نشد، به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند و تصدیق نبوت من نمود در وقتی که مردم مرا تکذیب می کردد و اموال خود را در اختیار من گذارد در وقتی که مردم مرا از خود دور می‌کردند. خداوند متعال از خدیجه به من فرزندانی روزی کرد و رحم تو را عقیم قرار داد. (ریاحین الشریعه/ج۲/ص۲۰۲ و ۲۰۷ و ۲۱۱)

[۲۹] – بحارالانوار/ج۱۶/ ص۲ و ۷.

قرطبی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: « افضل اهل النساء خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمدصلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم» (تفسیر القرطبی/ج۲/ص۱۳۲۵)

آلوسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموه که حضرت فرمودند: « اربع نسوه سادات عالمهن: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمدصلی الله علیه و آله و افضلهن عالماً فاطمه» (روح المعانی/ج۳/ص ۱۵۵، ذخائر العقبی/ص ۴۴ و درالمثور ذیل آیه ۴۴ سوره آل عمران) (چهار زن سالار زنان روزگا شدند: مریم، آسیه، خدیجه بنت خویلد و فاطمه زهرا سلام الله علیها و فاطمه سلام الله علیها افضل ترین آنها می‌باشد. و دهها روایت دیگر مانند این روایت از خاصه و عامه نقل شده است.

[۳۰] – عنکبوت/۳۲ و ۳۳؛ تحریم/۱۰؛ اعراف/۸۳؛ حجر/۶۰ و نمل/۵۷)

[۳۱] – کنزالعمال/ج۱۲/ ص ۱۴۴.

[۳۲] – حجرات / ۱۳.

[۳۳] – نجم/۳ و۴.

[۳۴] – متشابه القرآن/ج۲/ ص ۱۶۸.

[۳۵] – بحارالانوار/ ج۱۶/ ص۲ و ۸.

[۳۶] – تحریف تاریخ/ص۴۶.

[۳۷] – بیهقی در دلائل النبوه، ج۲/ص۷؛ ابن‌کثیر در البدایه و النهایه /ج۲/ ص ۹۴ ؛ حلبی در سیره‌ی حلبیه/ج۱/ ص ۱۴۰و مصباح المتهجد/ص ۷۲۳.

[۳۸] – المحبر/ص۷۹؛ انساب الاشراف بلاذری/ج۱/ ص ۹۸؛ نهایه الارب فی فنون الادب/ج۱۶/ ص ۹۹؛ سیر اعلام النبلاء/ج۲/ ص ۸۲؛ سیره مغلطای/ص۱۲؛ بهجه المحافل/ج۱/ ص ۴۸؛ تاریخ الخمیس/ج۱/ ص ۲۹۴؛ شذرات الذهب/ج۱/ص ۴۱؛ سیره حلبیه/ج۱/

ص ۱۴۰و ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق/ج۲/ ص ۲۷۵.

[۳۹] – کشف الغمه/ج۲/ص۱۳۶ و ۱۳۹؛ الفصول المهمه/ص ۱۴۹؛ شذرات الذهب/ج۱/ ص ۱۴؛ انساب الاشراف/ج۱/ص ۱۹۸.

[۴۰] – احزاب/۳۳.

[۴۱] – زیارت اربعین امام حسین علیه السلام ، زیارت وارث. (یکی از علائم شیعه و مؤمن خواندن زیارت اربعین می باشد). (مفاتیح الجنان).

[۴۲] – احمد بن محمد فیومی می‌گوید: رجس به معنای پلیدی است.(المصباح المنیر/ج۱/ص ۲۱۹)؛ فارابی می گوید: هر چیزی که پلید شمرده می‌شود رجس نامیده می‌شود. و راغب اصفهانی می‌نویسد: رجس چیز پلید است. (مفردات الفاظ القرآن/ص ۳۴۲) و رجس در قرآن مصادیق مختلف دارد: ۱- رجس در معنای شراب، قمار، بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) (مائده/۱۹۰)؛ ۲- رجس در معنای کفر و بی ایمانی(انعام/۱۲۵) ۳- رجس در معنای مردار، خون بیرون ریخته و گوشت خوک(انعام/۱۴۵).

[۴۳] – تحریف تاریخ/ ص۸۸.

[۴۴] – استغاثه/ج/ ص ۶۹ تا ص ۷۲.

[۴۵] – بحارالانوار/ج۲۲/ ص ۱۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب/ج۱/ ص ۱۵۹، امهات المؤمنین(آیت الله العظمی سید محمد شیرازی) /ص ۹۰.

[۴۶] – بحار الانوار/ج۱۶/ ص ۱۲.

[۴۷] – تفصیل داستان صحیفه ملعونه را در بحار الانوار/ ج ۲۸/ ص ۹۶- ۱۱۱ به نقل از حذیفه نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است: اول کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند اولی و دومی بودند و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمانهایشان هم بر آن پایه بود که « اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم به طوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد.

بعد از آن ابوعبیده‌ی جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...» و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوسان پدرانشان در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. سپس ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و مابین خود مشورت و نظرخواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در گردنه‌ی «هرشی» که در راه مکه، در نزدیکی حجفه است شتر حضرت را برمانند به این طریق حضرت را به قتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهار نفر بودند که در جنگ تبوک هم هیمن نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشه آنان بر آب شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به گردنه «هرشی» رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود.

وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه‌ی ابوبکر جمع شدند، و در بین خود نوشته‌ای نوشتند و آنچه درباره‌ی خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند، و اولین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و اینکه خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابوعبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی‌شود.

این صحیفه دوم را ۳۴ نفر امضاء کردند که ۱۴ نفر همان کمین کنندگان در گردنه‌ی هرشی بودند که عبارت بودند از:

ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، عمرو عاص، طلحه، ابوعبیده جراح، عبدالرحمان بن عوف، سالم مولی ابی حذیفه، معاذ بن جبل،

ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه، سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از:

ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، صفوان بن امیه، سعید بن عاص، عیاش بن ابی ربیعه، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر هر کدام از اینان جمعیت عظیمی را به دنبال خود داشتند که سخنانشان را می‌پذیرفتند و از آنان اطاعت می‌کردند.

نویسنده‌ی این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال ۱۰ هجرت آن را نوشتند، سپس آن را به ابوعبیده جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد، آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از مجلس بیرون آورد.

۴۸-۱۲۲

[۴۸] – اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله /ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

[۴۹] – صحیح بخاری/ج۳/ص ۶۱/باب بعث النبی خالد بن الولید و ج۴/ص ۱۰۴، باب رفع الایدی فی الایدی فی الدعاء، مسند احمد بن حنبل/ج۲/ ص ۱۵۰.

[۵۰] – تاریخ الامم و الملوک/ج۲/ص ۵۰۲، الاصابه فی تمییز الصحابه /ج۱قسم الاول/ص ۴۱۴ و ۴۷۵.

خالد بن ولید بیست سال بعد از بعثت پیامبر در اواخر زندگانی آن حضرت به همراه عمرو عاص به ظاهر اسلام را قبول کرد. ابوبکر او را حاکم شام کرد و عمر او را عزل کرد پس از مدتی در شهر حمص مرد و در همانجا مدفون شد. (اسدالغابه/ج۲/ص ۹۶)

در مواردی پیامبر از کارهای خالد بیزاری جستند.

او بدون اجازه پیامبر بنی جزیمه را به قتل رساند و عده‌ای را اسیر کرد و گفت: « هر کس اسیری در دست دارد او را بکشد» مهاجر و انصار اسراء را نزد پیامبرصلی الله علیه و آله فرستادند و آن حضرت دستان مبارک را بلند کرد و دو بار فرمود: « خدایا من بیزاری می‌جویم به سوی تو از کاری که خالد کرده است». (سبعه من السلف/ص ۳۳۷- ۳۴۱؛ صحیح بخاری/ج۵/ص ۱۰۷)

خالد به عمار ناسزا گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس عمار را سب کند، خداوند او را سب می‌کند.»(سبعه من السلف/ص ۳۴۲- ۳۴۵)

او به دستور ابوبکر خواست امیرالمومنین را به شهادت برساند ولی قبل از هر اقدامی آن حضرت متوجه شدند و با دو انگشت گلوی خالد را آن‌چنان فشار دادند که خالد نعره کشید و مردم فرار کردند و خالد لباسش را نجس کرد. آنگاه گفت: فلانی و فلانی مرا به این کار امر کرده‌اند هر کس واسطه شدآن حضرت او را رها نکرده تا آنکه ابوبکر و عمر فرستادند و این عباس را آورد. ابن عباس حضرت را به قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش و حضرت صدیقه سلام الله علیها قسم داد و حضرت او را رها کرد.

ابوبکر به عمر گفت: «این هم نتیجه مشورت با تو»! چه اینکه عمر، خالد را برای این کار انتخاب کرده بود. (شرح نهج البلاغه/ابن ابی الحدید معتزلی/ ج۳/ ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

همچنین خالد بن ولید مالک بن نویره را با عده‌ی زیادی از قبیله‌ی او به جرم بیعت نکردن با ابوبکر کشت و در همان شب با همسر مالک مرتکب خلاف شد وقتی عمر این قضیه را شنید، گفت: « تو را سنگسار می‌کنم، ولی این کار ا انجام نداد». (سبعه من السلف/ص ۳۴۶-۳۴۸؛ شرح نهج البلاغه/ابن ابی الحدید معتزلی/ج۱/ ص ۱۷۹)

در مورد دیگر هنگامی که ابوبکر او را به سوی قبیله‌ی بنی سلیم فرستاد، عده‌ای از مردان قبیله را در محل جمع کرد و آنان را به آتش سوزانید. (تقویم شیعه/ص ۱۱۰-۱۱۲؛ سبعه من السلف/ص ۳۴۷ از طبقات الکبری).

[۵۱] – قلم همواره در طول تاریخ در دست چاپلوسان و در خدمت زورمداران بوده، و بسیاری از حقایق مسلم تاریخی دستخوش تحریف شده و رنگ واقعیت تاریخی به خود گرفته تا جایی که اگر پژوهشگری بر اساس یافته‌های علمی خود پرده از روی

واقعیت‌ها بردارد، موجب شگفت همگان خواهد بود. یکی از پژوهشگران معاصر، با دلایل متقن اثبات کرده که تنها یار غار پیامبر، عبدالله بن بکر بن اریقط بوده و در عهد معاویه و با پول او داستان غار جعل شده و شخص دیگری(منظور ابوبکر می‌باشد) به جای عبدالله یار غار معرفی شده است. (یار غار/ ص ۶۱)

[۵۲]- التعجب لابوالفتح کراجکی / ص ۴۹ و ۵۰.

[۵۳] – کسی است که در خانه‌ی او پیمان « حلف الفضول» بسته شد.

در تاریخ آمده که: حدود بیست سال قبل از بعثت جمعی از شخصیت‌های مکه که یکی از آنها«اسد بن عبدالعزّی» (جد پدری حضرت خدیجه سلام الله علیها) بود، برای حفظ امنیت مکه و اطراف آن، مجلسی تشکیل دادند و هم پیمان شدند تا به حق مظلومان رسیدگی کنند و از ظلم ستمگران جلوگیری نمایند و چون سه نفر از اعضای مرکزی آن به نامهای «فضل بن فصاله، فضل بن وراعه و فضیل بن حارث» بودند نام این پیمان را «حلف الفضول» گذاشتند، با توجه به اینکه حلف به معنی سوگند و پیمان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن هنگام بیست سال داشت به این گروه پیوست. پیامبرصلی الله علیه و آله به این پیمان احترام شایانی می‌نمود و پس از بعثت می‌فرمود: اگر اکنون نیز مرا به عضویت در آن پیمان دعوت کنند می‌پذیرم. و نیز می‌فرمود: « لقد شهدت خلقا ما احب الی به حمر النعم» در پیمانی شرکت کردم که حاضر نیستم آن را بشکنم و در عوض شتران سرخ موی حجاز (گرانبهاترین نعمت‌ها) را به من بدهند. (حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت/ص۲۳-۲۴)

[۵۴] – بحارالانوار/ج ۳۰/ص۶۶، الطرائف/ج ۲/ص۴۰۵ تا ۴۰۷ به نقل از مدرک مثالب کلبی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید /ج۱۳/ص ۲۷۰.

[۵۵] – الافصاح/ مرحوم شیخ مفید/ ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

[۵۶] – طرائف/ج ۲/ ص ۴۰۷ ، به نقل از الجمع بین الصحیحین.

[۵۷] – مجادله/۱۲.

[۵۸] – مستدرک الوسائل/ ج۵/ ص ۲۱۸.

[۵۹] – بحارالانوار، ج۴۳، ص ۳۳.

[۶۰] – تحریف تاریخ/ ص ۱۰۳.

[۶۱] – الکافی/ج ۱/ ص ۴۴۲/ باب مولد النبی/ح ۱۳.

[۶۲] – اسرار معراج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله / ص۴.

[۶۳] – مروج الذهب/ج ۲/ ص ۲۷۶.

[۶۴] – تاریخ ابن اثیر/ج ۲/ ص ۵۷.

[۶۵] – سیره نبوی دحلان/ الاوائل طبرانی، سیره حلبی/ج ۱/ ص ۲۶۷.

[۶۶] – عیون الاثر/ج ۱/ ص ۱۲۴؛ مناقب خوارزمی/ص ۱۸-۲۰؛ سیره حلبی/ج ۱/ ص ۲۶۸-۲۷۵؛ حلیه الاولیاء/ج ۱/ص ۶۶

[۶۷] – المستدرک الحاکم/ج۳/ ص ۱۳۶؛ الاوائل/ج ۱/ص ۱۹۵؛ حیاه الصحابه/ج ۲/ص ۵۱۳-۵۱۵.

[۶۸] – المستدرک الحاکم/ج۳/ ص ۱۳۶؛ الاوائل/ج ۱/ص ۱۹۵؛ حیاه الصحابه/ج ۲/ص ۵۱۳-۵۱۵.

[۶۹] – سیره حلبی/ ج/ ص ۲۷۳.

[۷۰] – البدایه و النهایه/ج۳/ ص ۲۸؛ تاریخ طبری /ج ۲/ ص ۶۰.

[۷۱] – مجمع الزوائد/ج ۱/ص ۷۶ به نقل از طبرانی در تفسیر کبیر.

[۷۲] – الاستغاثه/ج ۲/ ص ۳۱.

[۷۳] – الشعراء/۲۱۴.

[۷۴] – مروج الذهب/ج۲/ ص ۲۷۶.

[۷۵] – تاریخ الخلفاء سیوطی/ ص ۱۸۵؛ المستدرک حاکم / ج۳ / ص۱۳۶؛ حلیه الاولیاء/ ج۱ / ص ۶۶؛ خطیب بغدادی/ ج۲ / ص ۸۱؛ سیره حلبی/ج۱ / ص۳۱۸ و یار غار ص ۲۶– ۲۸.

[۷۶] – امالی شیخ طوسی/ج۱/ ص ۴۵۵.

[۷۷] – همان/ج۱/ ص ۷۶۷.

[۷۸] – فرائدالسمطین حموینی/ ج۱ / ص ۳۹/ش۳.

[۷۹] – المعارف/ ص ۱۶۸ . تاریخ الامم و الملوک/ ج۱/ ص ۵۴۰ .

[۸۰] – التنبیه و الاشراف/ ص ۱۹۸ .

[۸۱] – السیره النبویه و اخبار الخلفاء /ج۱ / ص ۶۷ و ۶۸ ، کتاب الثقات/ ج۱ / ص ۵۲ .

[۸۲] – سنن الکبری/ ج۹ / ص ۹۴ و ۹۵ ، السنن الصغری/ ج۲ / ص ۳۶۵ ، السنن الصغیر/ ج۱ / ص ۵۷۰ .

[۸۳] – تاریخ بغداد / ج۱ / ص ۱۳۳.

[۸۴] – الاستیعاب / ج۳ / ص ۱۹۷ .

[۸۵] – الوفاء باحوال المصطفی/ صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

[۸۶] – الکامل فی التاریخ / ج۱ / صص ۴۸۴ و ۴۸۵ .

[۸۷] – اسد الغابه /ج۴ / ص ۱۶ .

[۸۸] – تذکره الخواص / ص ۲۶ .

[۸۹] – شرح نهج البلاغه /ج۱ / ص۳۲ ؛ ج۴ / ص۳۱۹ ؛ ج۱۳ / ص۱۴۸ .

[۹۰] – الوافی بالوفیات/ ج۲۱/ ص ۲۷۰ و ۲۶۹ .

[۹۱] – حیاه الحیوان الکبری/ ج۱/ ص ۷۹ .

[۹۲] – تقریب التهذیب/ ج۲ / ص۳۹ . جالب این است ، در چاپ جدید تقریب التهذیب ، کلام ابن حجر عسقلانی را تحریف کرده‌اند و این گونه نوشته‌اند : «جمعی می گویند : اولین نفر که به اسلام گروید علی بن ابی‌طالب علیه السلام است» تحریر تقریب التهذیب / ج۳/ ص ۲۳۱ .

[۹۳] – الاصابه/ ج۲ / ص ۵۰۶ .

[۹۴] – موسوعه الفقه الاسلامی/ج۱ / ص ۲۶۹ ؛ شباب حول الرسول/ ص۲۱ .

[۹۵] – الکافی/ ج۵/ ص ۳۷۴.

[۹۶] – القواعد/ عالم حلی/ ج۳/ ص ۷۳.

[۹۷] – امهات المعصومین/ ص ۸۷.

[۹۸] – وفاه الزهرا/ سید عبدالرزاق مقرم / ص ۷.

[۹۹] – من لایحضر الفقیه/ ج۳/ ص ۳۹۷.

[۱۰۰] – سرچشمه کوثر/ ص ۳۶ به نقل از ام المومنین خدیجه/ ص ۴۰.

[۱۰۱] – هر اوقیه برابر با ۴۰ درهم است.

[۱۰۲] – اعلام الوری/ طبرسی/ ج۱/ ص ۲۷۵؛ بحارالانوار/ج۱۶/ ص ۱۰ و ۱۲ و ۲۱۹.

[۱۰۳] – اعلام الوری/ ص ۱۴۷.

[۱۰۴] – من لا یحضرالفقیه / ج۳/ ص ۳۹۸.

[۱۰۵] – تنقیح المقال/ مامقانی/ ج۳/ ص ۷۷؛ قاموس الرجال/ج۱۰ / ص ۴۳۱؛ فروغ آسمان حجاز/ ص ۱۳۸و ۱۳۹.

[۱۰۶] – فروغ آسمان حجاز/ ص ۱۴۰ و ۴۱به نقل از مناقب آل ابی اطلب/ج۱/ ص ۱۶۰؛ بحارالانوار/ ج۲۲/ ص ۱۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب/ج۱/ ص ۵۹.

[۱۰۷] – ریاحین الشریعه/ج۲/ ص ۲۶۸.

[۱۰۸] – خدیجه سلام الله علیها/ دخیل/ ص ۱۱.

[۱۰۹] – این کتاب در سال ۱۴۱۳ ه.ق تالیف یافته و چاپ دوم آن در سال ۱۴۱۶ (۱۳۷۵ه.ش) به قطع رقعی در ۱۴۸ صفحه از طرف دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم چاپ و منتشر شده است.

[۱۱۰] – بنات النبی / ص ۷۵ و ص ۱۲۴.

[۱۱۱] – همان/ ص ۸۸ تا ص ۹۳.

[۱۱۲] – مناقب آل ابی طالب /ج۱/ ص ۱۵۹.

[۱۱۳] – احقاق الحق/ ج۵/ ص۷۴؛ مناقب/ عبدالله شافعی/ ص ۵۰.

[۱۱۴] – بنات البنی ام ربائبه؟/ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

[۱۱۵] – احزاب/ ۵۹.

[۱۱۶] – آل عمران/ ۶۱.

[۱۱۷] – ریاحین الشریعه/ج۲/ ص ۲۶۹ و حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت/ ص ۲۴۸- ۲۵۱.

[۱۱۸] – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۱۱۹] – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۱۲۰] – مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۳؛ صواعق المحرقه، ص ۱۲۰، باب ۹.

[۱۲۱] – نساء/ ۵۸.

[۱۲۲] – برگرفته از کتاب عوامل دوری مسلمانان از غدیر/ علی اصغر رضوانی.

۲۳- سیمای حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: عطیه تحقیقی

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

فصل اول : خدیجه سلام الله علیها

الف: شناسنامه خدیجه

حضرت خدیجه پانزده سال قبل از عام الفیل وشصت وهشت سال قبل ازهجرت نبوی در شهر مکه دیده به جهان گشود وپس ازشصت وپنج سال زندگی با شرافت وفضیلت سرانجام در تاریخ دهم رمضان سال دهم بعثت و سه سال قبل ازهجرت رسول خدا به

مدینه به لقاءالله پیوست .

نام او خدیجه ،و کنیه اش «ام هند» نام پدرش « خویلد ابن اسد » ونام مادرش « فاطمه دخترزائدهٔ بن الاصم»می باشد.۱

پدر ومادر خدیجه با چند واسطه به « لویّ بن غالب» می رسد که جدّ اعلای پیامبر خداست و مادرمادر خدیجه «هاله» دختر عبدمناف از اجداد پیامبر اسلام است. بنابراین خدیجه هم از طرف پدر وهم از سوی مادرش با پیامبر اسلام هم نسب می باشد. ۲

ب: ازدواج خدیجه

خدیجه به وسیله قرابت فامیلی با رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) از یک طرف و ملاحظه اخلاق حمیده او در بازرگانی ازطرف دیگر ، وشنیدن اخباررسالت از علمای یهود ونصاری ازسوی سوم ، عاشق دلباخته معنوی پیامبر بود و گاهی در این را ه گریه می کرد ! و در شب هایی خواب به چشم اوفرو نمی رفت . ولذا مشکل خود را با پسر عمویش که عالم برجسته نصارا بود در میان گذاشت، او دعایی نوشت ، وخدیجه آن را زیر بالشش گذاشت و شبانه در عالم خواب پیامبر را دید ، وآینده برایش روشن شد ، و چون چشم برگشود دیگربه خواب نرفت و سرانجام کنیزش نفیسه دخترو به قولی خواهرش را به سراغ پیامبر فرستاد و رسماً در خواست ازدواج کرد.۳

خدیجه با تلاش پیگیروتمهید مقدمات عاقلانه ، به ویژه با تدبیر پسر عمویش، ورقهٔ بن نوفل ، سرانجام به مقصود خود رسید ، و فرزندان هاشم را که ستارگان حجاز بودند به خانه خود جذب کرد ، آنان در حالی که رسول خدا را با تمام عزت واحترام در میان گرفته بودند ، برای اجرای عقد به حضور خدیجه رسیدند ، و خطبه عقد با یک برنامه جالب اجراشد وپس از مراسم ، یادگار عبدالله در کنار عمویش ابوطالب عازم خانه پیشین گشت ، ولی خدیجه همراه با مهرومحبت ویژه دامن محمد را گرفت و گفت « سیدی !إلی بیتک فبیتی بیتک و أنا جاریتک !»ای مولایم ! بیا به خانه خودت ، خانه من خانه تواست ، و من نیز کنیز تو هستم .»۴ خدیجه به این طریق زندگی مشترک خود را با آن حضرت شروع کرد .

ج : القاب خدیجه قبل از اسلام

القاب خدیجه (سلام الله علیها) قبل از اسلام بسیار بوده است که کتابهای بسیاری در مورد آن سخن رانده اند و از جمله القاب عبارتند از :

۱.حضرت خدیجه (سلام الله علیها)قبل از ولادت ، درکتاب آسمانی انجیل که بر حضرت عیسی نازل شد به عنوان ـ بانوی مبارکه و همدم مریم در بهشت » یاد شده است ، در آنجا که در توصیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خطاب به عیسی چنین آمده : (نسله من مبارکهٔ ، وهی مونس أمک فی الجنهٔ)۵ نسل اوازمبارکه (بانوی پربرکت) است که همدم مادرت مریم در بهشت می باشد »

۲.درعصرجاهلیت که وجود زن پاکدامن بسیار کم بود، وبسیاری اززنان به انحراف های عصر جاهلی آلوده بودند، حضرت خدیجه به خاطر قداست و پاکی در همه ابعاد ، به عنوان « طاهره» [پاک سرشت وپاک روش]خوانده می شد.

۳ . ونیز شخصیت خدیجه در همان عصر آن چنان چشمگیر و مورد احترام خاص وعام بود که اورا با عنوان «سیده نسوان» [سرور زنان] می خواندند.۶

فصل دوم : فضایل خدیجه سلام الله علیها درقرآن و روایات

الف: ایمان و فداکاری خدیجه

خدیجه زنی با فضیلت ودارای کمالات علمی و معنوی بود ، ودر اثر معاشرت با پسر عمویش که عالمی دانا و دانشمند بود وبه رسالت پیامبر خدا در آینده ایمان داشت. می دانست که رسول خدا به پیامبری خواهد رسید.

خدیجه ازعلمای دیگر یهود ونصارا نیز سخنانی در تأیید نبوت پیامبر شنیده بود، وازهمه مهم تر در سفر بازرگانی آن حضرت به سرزمین شام ازطریق غلامش« میسره» که همراه کاروان بود، اطلاعات زیادی از کرامات و معجزات آن بزرگوار شنیده وبر عشق وایمانش افزوده بود. لذا با ورقهٔ بن نوفل رازدل گشود وخواهان وصلت با پیامبر شد .

همه اینها حاکی ازایمان خدیجه به رسالت پیامبر بود که سالها قبل ازبعثت آن حضرت اتفاق افتاده ، لذا پس از مبعوث شدن به رسالت الهی نخستین شخصی که به وی ایمان آورد خدیجه بود.۷

امیر مؤمنان در «خطبه قاصعه»می فرمایند : روزی که رسول خدا به پیامبری رسید،نور اسلام به هیچ خانه ای وارد نشد جز به خانه پیامبر وخدیجه که من سومین نفرآنان بودم که نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم .۸

خدیجه ازنظر ایمان وعقیده به جایی رسیده بود که خدا وپیامبر و ملائکه اورا دوست داشتند ،وبر ایمان اومباهات می کردند ، واو را افضل زنان پیامبر و جزء برترین زنان عالم و جهان معرفی می نمودند !

خدیجه زنی است که پیامبر خدا در حق او می گوید :ای خدیجه!خداوند متعال هر روز به وجود توچندین بار به ملائکه اش مباهات می کند .۹

آری !خدیجه زنی بود که در اثر ایمان و فداکاری به جایی رسید که خداوند به اوسلام رساند . اونه تنها این همه ناملایمات را تحمل کرد،بلکه تمام تلخی های سیاسی واجتماعی آن روز را که قلب نازنین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را مجروح می ساخت ترمیم نمود ، و وی رادر ادامه سیرالهی اش یاری داد، ومایه آرامش شوهر گشت!

ب:خدیجه سلام الله علیها در قرآن

حضرت خدیجه نخستین ام المؤمنین است که در قرآن مجید به عنوان یکی از زنان پیامبر مورد توجه است، وبه طور شخصی نیز در سوره «ضحی» آیه هشتم به نام واوصاف او اشاره گردیده است. قبلا خاطر نشان گردید که حضرت خدیجه قبل ازازدواج با پیامبر ثروتمند ترین شخص جزیرهٔ العرب بود، وحدود هشتاد هزار شتر داشت و کاروانهای تجارتی اوشب و روز در طائف ویمن وشام ومصر وسایر بلاد در حرکت بودند، برده های بسیار داشت، که به تجارت اشتغال داشتند.

حضرت خدیجه پس از ازدواج با پیامبر همه اموالش را قبل از اسلام وبعد از آن ، در اختیار پیامبر گذاشت ، تا آن حضرت هرگونه که خواست آن اموال را در راه خدا به مصرف برساند، به گونه ای که پیامبر که فقیربود بی نیاز شد ، وخداوند درمقام بیان نعمتهای خود به پیامبر اکرم از جمله می فرماید:۱۰

«و وجدك عائلا فأغنی ؛ خداوند تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود»۱۱

این که نام وی درآدرس مذکور درقرآن مجید مورد عنایت قرار گرفته ، در تفسیرهای عامه و خاصه ودر روایات اهل بیت آمده است، و تصریح کرده اند که مراد از « بی نیازساختن پیامبر » مال وبخشش خدیجه بود که همه را در طبق اخلاص گذاشته وبرای پیشرفت دین مبین اسلام دراختیار پیامبر قرار داد.۱۲

ج: خدیجه سلام الله علیها در روایات

در روایت اسلامی از طریق شیعه واهل تسنن نقل شده، اززبان پیامبر واامامان معصوم در شأن ومقام ارجمند ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است .

دراینجا نظرشما را به نمونه هایی ازآن گفتار جلب می کنم .

۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله)فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای رسول خدا!این خدیجه است ، هرگاه نزد تو آمد، براواز سوی پروردگارش واز طرف من ، سلام برسان: «وبشرها ببیت فی الجنهٔ من قصب لاصخب ولانصب »

«و او را به خانه ای از یک قطعه (اززبرجد) در بهشت که در آن رنج ونا آرامی نیست ، مژده بده »۱۳

۲.پیامبر اکرم درتفسیر (آیه ۲۷مطففین) «عیناً یشرب بها المقربون ؛ همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می نوشند»

فرمود:«المقربون السابقون؛رسول الله ، وعلی بن ابیطالب و الائمهٔ، وفاطمه بنت محمد ؛»

«از مردان بسیاری به حد کمال رسیدند ، واز زنان به درجه آخر کمال نرسیدند مگر چهار زن که عبارتند از : آسیه ،مریم ، خدیجه ، فاطمه »۱۴

۳.امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:«سادات نساء العالمین اربع: خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد وآسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران ؛ » « سرور بانوان دو جهان چهار بانو است که عبارتند از :خدیجه ، فاطمه ، آسیه و مریم »۱۵

پیام این روایات این است که به رازهای عظمت مقام این بانوی ارجمند پی ببریم ، وشایستگی های اورا بشناسیم، واز او درمسیر تکامل به عنوان برترین الگو، پیروی کنیم .

د:خدیجه همسر رسول خدا در دنیا و آخرت

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «اشتاقت الجنهٔ إلی أربع من النساء : مریم بنت عمران و آسیهٔ بنت مزاحم زوجهٔ فرعون وهی زوجهٔ النبی ،فی الجنهٔ » «و خدیجه بنت خویلد زوجهٔ النبی فی الدنیا وآلاخرهٔ وفاطمه بنت محمد »۱۶

بهشت مشتاق چهار زن است : ۱ـ مریم دختر عمران ۲ـ آسیه دختر مزاحم ـ همسر فرعون ، که همسر پیامبر در بهشت است . ۳ـ خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا در دنیا وآخرت ۴ـ فاطمه دختر محمد (صل الله علیه واله وسلم)

هـ :خدیجه درآئینه معراج پیامبر

طبق پاره ای ازنقل ها ، معراج پیامبر از خانه خدیجه (علیها سلام)آغاز شد و باز گشت آن نیز در خانه خدیجه روی داد. روایت شده : امام باقر (علیه السلام) فرمود: «جبرئیل مرکب براق را شبانه کنار درخانه خدیجه آورد و در آن خانه به محضر رسول خدا رسید ،آن حضرت را از خانه بیرون آورد و بر مرکب براق سوار نموده واز مکه به سوی بیت المقدس سیر داد...»

مطابق پاره ای از شواهد وقراین ، پیامبر هنگام مراجعت ازمعراج نیز در خانه خدیجه فرود آمد .۱۷

سلام خدا بر خدیجه :

ابوسعید خدری می گوید: رسول خدافرمود: وقتی که در شب معراج ، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد،هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم : «آیا حاجتی داری؟» جبرئیل گفت: « حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه برسانی »پیامبر (صلی الله علیه وآله) وقتی که به زمین رسید ، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ کرد. خدیجه گفت «ان الله هو السلام ، وفیه السلام ، الیه السلام ، وعلی جبرئیل السلام ؛ همانا ذات پاک خدا سلام است ، واز او است سلام ، وسلام به سوی او باز گردد و برجبرئیل سلام باد.»۱۸

این مطلب بیانگر اوج مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خدااست.

و:آوردن کفن از سوی خدابرای خدیجه

در کتاب «الخصائص الفاطمیه» نقل شده : طبق روایت مشـهور هنگامی که حضـرت خدیجه رحلت کرد، فرشـتگان رحمت از جانب خداونـد کفـن مخصوصـی برای خـدیجه نزد رسـول خـدا آوردنـد وایـن علاـوه بر اینکه مـایه برکت برای خـدیجه بـود،مـایه تسـلی خـاطررسول خـدا گردیـد. وبه این عنوان تقـدیر وتجلیـل جالبی از طرف خداونـد؟ حضـرت خـدیجه به عمل آمـد. پیامبر اکرم پیکر مطهرحضـرت خدیجه را با آن کفن پوشانید.سـپس جنازه او را با همراهان به سوی قبرسـتان معلی بردند تا در کنار مادرش حضـرت آمنه به خاک بسـپارند . درآنجا قبری برای حضـرت خـدیجه آماده کردنـد، رسول خدا درمیان آن قبر رفت و خوابید ، سـپس بیرون آمد وآن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد.۱۹

پی نوشت

۱- علی اکبر ، بابا زاده ، سیمای زنان در قرآن ، قم ، انتشارات لوح محفوظ،چاپ دوم ،۱۳۷۸،ص۲۳

۲- ر.ک ،شیخ عباس ،قمی ،سفینه البحار ، ج۱،ص۳۷۹

۳ – رک:محمد تقی ، مجلسی: بحار الانوار ، بیروت ، مؤسسه الوفاء ،۱۴۰۴هجری قمری ، ج۱۶، ص۲۳

۴ – رک:عباس ، قمی : سفینة البحار ،ج۱،ص۳۷۹

۵ – رک : محمدتقی ،مجلسی: همان، ص۳۵۲،ج۲۱(استفاده ازCDجامع الاحادیث)

۶- رک:ذبیح الله ،محلّاتی: ریاحین الشریعه ، تهران،دارالکتب الاسالمیهٔ ، ج۲،ص۲۰۷،بی نا

۷ – علی اکبر ، بابا زاده : سیمای زنان درقرآ« ، ص۲۷

۸ – رک:نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص۸۱۱

۹- رک :علی اکبر ،بابا زاده ، تحلیل سیده فاطمه زهرا ، قم ، انتشارات دانش وادب ، چاپ ششم، ۱۳۸۲،ص۳۷

۱۰ – رک:محمد، محمدی اشتهاردی ،ص۱۷۱،همان

۱۱ – سوره ضحی (۹۳)، آیه ۸

۱۲ – علی اکبر، بابا زاده : سیمای زنان در قرآن ، ص۲۳

۱۳ – رک: محمدتقی ، مجلسی :همان ، ج۱۶،ص۸.(استفاده ازCDجامع الاحادیث)

۱۴- محمد، محمدی اشتهاردی : ص۱۸۹

۱۵ – رک:عبدالحمید ، معتزلی: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدمعتزلی ، قم بی نا ، ۱۴۰۴،هجری قمری،ج۱۰،ص۲۶۶

۱۶ – رک: محمدتقی ، مجلسی:همان، ج۴۳،ص۵۴،۵۳،(استفاده از CDجامع الاحادیث)

۱۷ – رک:محمدتقی مجلسی،همان،ج۴۳،ص۲۱۶،(استفاده ازCDجامع الاحادیث)

۱۸ – رک: محمدتقی مجلسی ، همان ج۱۶،ص۷،(استفاده ازCD جامع الاحایث)

۱۹- محمد، محمدی اشتهاردی ، ۲۶۴

۲۴- شمه ای از فضایل حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : کتاب درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام

این حدیث در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا-صلی الله علیه و آله-فرموده:

«کمل من الرجال خلق کثیر و لم یکمل من النساء الآمریم،و آسیه امراهٔ فرعون،و خدیجهٔ بنت خویلد،و فاطمهٔ بنت محمد» (۱) یعنی از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان جز چهار زن کسی به مرحله کمال نرسید:مریم،و آسیه همسر فرعون،و خدیجه دختر خویلد،و فاطمه دختر محمد.

و در حدیث دیگری که ابن حجر در کتاب الاصابه و دیگراناز ابن عباس روایت کرده اند اینگونه است که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و اله) چهار خط روی زمین ترسیم کرده آنگاه فرمود:

«افضل نساء اهل الجنهٔ خدیجهٔ،و فاطمهٔ و مریم و آسیهٔ . (۲) یعنی برترین زنان اهل بهشت:خدیجه و فاطمه و مریم وآسیه هستند...

و در روایت دیگری که او و ابن عبد البر و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مختصر اختلافی روایت کرده اند اینگونه است که فرمود: «خیر نساء العالمین اربع،مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه (۳) یعنی بهترین زنان جهانیان چهار زن هستند:مریم و آسیه وخدیجه و فاطمه.و از عایشه روایت کرده اند که گوید:هیچگاه نمی شد که رسول خدا از خانه بیرون رود جز آنکه خدیجه را یاد می کرد و ستایش و مدح او را می نمود،تا اینکه روزی طبق همان شیوه ای که داشت نام خدیجه را برد و او را یاد کرد، دراینوقت رشک و حسد مرا گرفت و گفتم: «هل کانت الا عجوزا فقد ابدلک الله خیرا منها». (۴) خدیجه جز پیرزنی بیش نبود در صورتی که خداوند بهتر از اوبهره تو کرده.!

عایشه گوید:در اینوقت رسول خدا-که این سخن مرا شنیدغضبناک شد بحدی که از شدت غضب موهای جلوی سرآن حضرت حرکت کرد آنگاه فرمود:

«و الله ما ابدلنی الله خیرا منها،آمنت اذ کفر الناس،و صدقتنیو کذبنی الناس،و واستنی فی مالها اذ حرمنی الناس و رزقنی اللهم نها اولادا اذ حرمنی اولاد النساء».

بخدا سوگند خداوند بهتر از او زنی به من نداده ، او بود که بمن ایمان آورد هنگامی که مردم کفر ورزیدند ، و او بود که مرا تصدیق کرد و مردم مرا تکذیب نموده (و دروغگویم خواندند) واو بود که در مال خود با من مواسات کرد (و مرا بر خود مقدم داشت) در وقتی که مردم محروومم کردند، و از او بود که خداوند فرزندانی روزی من کرد و از زنان دیگر نسبت بفرزند محروم م ساخت.

عایشه گوید

با خود گفتم:دیگر از این پس هرگز به بدی اورا یاد نخواهم کرد (۵) . و در روایت اربلی در کشف الغمه اینگونه است که علی علیه السلام فرمود:روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام خدیجه سلام‌الله علیها برده شد و رسول خدا(صلی الله علیه و اله)گریست.عایشه که چنان دید گفت: «...ما یبکیک علی عجوز حمراء من بنی اسد؟فقال صدقتنی اذ کذبتم و آمنت بی اذ کفرتم ، و ولدت لی اذ عقمتم ، فقالت عایشه: فما زلت اتقرب الی رسول الله-صلی الله علیه و آله-بذکرها» (۶) یعنی چه گریه‌ای است که برای پیرزنی سرخ رو از بنی اسدمی کنی؟

رسول خدا فرمود: او مرا تصدیق کرد هنگامی که شمات کذیبم کردید.و بمن ایمان آورد در وقتی که شما کافر شدید. و برای من فرزند آورد که شما نیاوردید!

عایشه گوید:از آن پس پیوسته من با یاد خدیجه و با نام او به رسول خدا تقرب می جستم.(و هرگاه می خواستم رسول خدا بمن توجه کرده و به سخنم گوش دهد سخنم را با نام خدیجه شروع می کردم).

و در چند حدیث

از طریق شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا خدیجه را به خانه ای در بهشت مژده داد که در آن دشواری ورنجی نخواهد بود (۷) و سلام خدای تعالی را که بوسیله جبرئیل برای خدیجه آورده بود به وی ابلاغ (۸) فرمود و خدیجه نیز در پاسخ عرض کرد: «...الله السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام...» (۹)

و در حدیثی که عیاشی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده اینگونه است که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمود.در شب معراج هنگامی که بازگشتم به جبرئیل گفتم:آیا حاجتی داری؟گفت: «حاجتی ان تقرا علی خدیجه من الله و منی السلام...». حاجت من این است که خدیجه را از سوی خداوند و از سوی من سلام برسانی.و چون رسول خدا سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ فرمود،خدیجه در پاسخ گفت:

«ان الله هو السلام،و منه السلام،و الیه السلام (۱۰) .

و بالاخره

خدیجه سلام الله علیها همان بانوی بزرگوار است که به اجماع اهل تاریخ نخستین زن و یا نخستین انسانی است که به رسول خدا(صلی الله علیه و اله)ایمان آورد...

و وسیله آرامشی برای آن حضرت در برابر طوفانهای حوادث سهمگین و اندوه‌های فراوان آغاز رسالت بود...

و با ایثار مال فراوان خود برای پیشرفت اسلام در روزهائی که اسلام نیاز شدید به بودجه داشت بزرگترین حق را بر همه مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد... و سخت ترین مشکلات را بخاطر حفظ ایمان بخدا و دفاع ازاسلام و رهبر بزرگوار آن متحمل شد.

پی‌نوشت‌ها

۱- مجمع البیان ج ۵ ص ۳۲۰ تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۵۰،تفسیر ابن جریر ج ۳ص ۱۸۰.

۲-الاصابه ج ۴ ص ۳۶۶.اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۷.خصال صدوق ج ۱ ص ۹۶.

۳-الاصابه ج ۴ ص ۳۶۶،و استیعاب ج ۲ ص ۷۲۰ و ۷۵۰ و تفسیر ابن جریرج ۳ ص ۱۸۰ و م جمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۲۲۳.اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۷.

۴-لابد-طبق این روایت-منظورش از بهتر،خودش بوده که جوان و دختر بوده است!

۵-اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸.الاصابه ج ۴ ص ۲۷۵.

۶-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۸.

۷-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۱.و الاصابه ج ۴ ص ۲۷۵.و اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸.

۸-الاصابه ج ۴ ص ۲۷۴ و اسد الغابه ج ۵ ص ۴۳۸.

۹-بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۱.

۱۰-سفینة البحار ج ۱ ص ۳۷۹.

۲۵- فرزانه ی قریش

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

وقت است که سکوت فرو شکنیم و لب باز گشاییم به ناگفته های خدیجه ی کبری، بانوی بطحا، همسر و همدوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؛ بزرگ بانویی که در آینه ی سخن پیامبر، آفریدگارش به وجود او مباهات می کند: «... فَاِنَّ الله لَیُباهِی بِکِ کِرامَ مَلائکتِهِ کُلَّ یَومِ مِراراً.»

سخن از خدیجه علیها السلام، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری و استقامت در راه هدف است، به حق، قلم فرسایی درباره ی کسی که خداوند بر او سلام و درود فرستاده، بسی مشکل است؛ اما به مصداق «مالا ـ یدرک کلّه لا ـ یترک کلّه»، به بررسی گوشه‌هایی از شخصیت و زندگی این بانوی بزرگ می پردازیم؛ در حالیکه سر بر آستان شویش رسول خدا نهاده، معترف به تقصیرمان عرضه می داریم: «یا ابانا اِستَغفِرلَنا اِنّا کُنّا خاطئین.»

این نوشتار و این عرض ادب، به عنوان «عذر تقصیر» در پیشگاه آن ملکه ی اسلام، به محضر مقدس فرزند برومندش، حضرت بقیه الله ارواحنا فداه تقدیم می گردد؛ هر چند ران ملخی باشد به محضر این سلیمان کبیر آسمان وش.

سخن از بانویی است که در راه رشد و شکوفایی معنوی و انسانی و اخلاقی، بر سکوی افتخار اوج می گیرد و در اندیشه و منش و عملکرد برای همیشه می درخشد و در شمار برترین زنان تاریخ ساز جلوه می کند؛ و از پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم این مدال افتخار را دریافت می دارد که:

«اَربَعُ نسوة سَیِّداتُ ساداتِ عالَمهِنَّ: مَریَمُ بِنتُ عِمرانَ، و آسِیَةُ بِنتُ مُزاحِمٍ، وَ خَدیجةُ بِنتُ خُویلَدٍ، و فاطِمةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ...»

چهار زن نو اندیش و ستم ستیز و عدالت خواه در زندگی خویش به گونه ای با درایت و شهامت درخشیدند که سالار زنان روزگار شدند. مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه...

نام نامی و نسب گرامی حضرت خدیجه علیها السلام

خدیجه بنت خویلد، بن اسد، بن عبدالعزی، بن قصی، بن کلاب، بن مره، بن کعب، بن سوی، بن غالب، بن فهر است.

عبدالعزی جد حضرت خدیجه علیها السلام، برادر عبد مناف است؛ عبد مناف یکی از اجداد نازنین شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. پدر عبدالعزی و عبد مناف، قصی بن کلاب بوده است.

پدرِ بزرگوار خدیجه علیها السلام، «خویلد» قهرمان دلاوری بود که در دفاع از حریم کعبه، روز به یاد ماندنی آفرید؛ هنگامی که «تبع» پادشاه خودکامه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را به یمن منتقل کند و در معبدی که آنجا ساخته بود، به کار گذارد، خویلد شمشیر به دست گرفت و در برابر او مردانه جنگید و دیگر شمشیر زنان قریش به یاری او شتافتند و دشمن را با ذلّت از حریم کعبه دور ساختند.

پدر بزرگش «اسد» از پیشگامان در پیمان جوانمردان می باشد. این پیمان به منظور احقاق حقوق و دفاع از مظلوم در خانه ی «عبدالله بن حدیمان» برگزار شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن پیمان، حضور فعال داشتند و از آن به نیکی یاد می کردند. «اسد» از پیشگامان در این پیمان بود که در تاریخ به عنوان «حلف الفصول» مشهور شده است.

مادرش «فاطمه» بنت زائدهٔ، بن أصّم بن رواحه، بن حجر، بن عبد، بن معیص، بن عامر، بن لؤی، بن غالب بن فهر بانویی با فضیلت،

تابع آیین حنیفیت بود.

روی این بیان، حضرت خدیجه علیها السلاماز تیره قریش می باشد؛ و از سوی پدر در نیای سوم و از سوی مادر در نیای هشتم با نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوند می خورد.

ولادت این بانوی زیباچهره و سپیدبخت، در این خانواده ی فرهنگ‌ساز و نواندیش و بیگانه‌ی با آداب و رسوم خرافی و واپسگرانه‌ی روزگار صورت گرفت. پس از ولادت او، خاندان دگر اندیش و دگر آیین او، بر خلاف رسم سیاه زمانه- که مژده‌ی ولادت دختر را بر نمی تافت، و از شرم و غیرت احمقانه، نوزاد را به جای آغوش پر مهر مادر و پدر، با تاریک اندیشی بهت‌آوری به آغوش سرد خاک می سپرد مقدم وی را گرامی داشت؛ و به خاطر آن نو رسیده ی عزیز، بزم شادمانی آراست، و ضمن تبریک ولادت او به پدر و مادرش، «خویلد» و «فاطمه» در همان مراسم ساده و با روح جشن ولادت، نام نو رسیده‌ی خاندانش را «خدیجه» به مفهوم «گسسته و بیگانه ی از ناپسندی ها و نازیبایی ها» برگزید.

تاریخ غرب هنگامه ی این ولادت و این رویداد تاریخی را حدود سه دهه پیش از انگیزش محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی پروردگار کعبه نشان می دهد.

القاب و عناوین حضرت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام، آن نسیم فرد، به خاطر اندیشه ی مترقی و شخصیت توسعه‌یافته و منش ارجمندش در زندگی، به تدریج به لقب‌هایی که هر کدام ترجمان بینش و منش مترقی و نشانگر بُعدی از ابعاد چندگانه‌ی شخصیت پر معنویت و رشد یافته‌ی اوست- مفتخر گردید، که اینک به برخی می نگریم:

در عصر سراسر نکبت و تباهی و ظلمت و پلیدی جاهلیت، شخصیت حضرت خدیجه علیها السلامبه دو لقب ملقب بود: ۱- طاهره (بانوی پاك منش)، ۲- عقیله (بانوی نیکو اندیش و پردانش). یکی از دانشمندان اهل سنت در این مورد می نویسد: خدیجه علیها السلامدر روزگار تیره و تار جاهلیت نیز به خاطر پروا و معنویت بسیارش- پاك و روش و پاك منش «وَ کَانَت تُدعی فِی الجاهِلیّهٔ بِالطّاهِرَهٔ لِشِّدَهٔ عِفافِها...»

و دیگری می نویسد: خدیجه علیها السلامدر آن روزگار تیره و تار نیز پاك روش و پاك منش، یا «طاهره» بود: « وَ کَانَت فِی الجاهِلیّهٔ الطّاهِرَهٔ...»

سالار بانوان قریش

امیرمؤمنان(ع) در چکامه‌ای که به عنوان سوگنامه‌ی حضرت خدیجه علیها السلامسروده‌اند، از او به عنوان «سیده النسوان» بانوی بانوان تعبیر کرده اند.

امام صادق علیها السلام نیز از او به «سیدهٔ قریش» یاد کرده اند. اسماء بنت عمیس نیز او را «سیدهٔ نساءالعالمین» می خواند. و در عهد جاهلی او را «سیدهٔ نساء القریش» می خواندند.

صدیقه (بانوی راستی و درستی)

در فرازی از زیارتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام ورود بر زوجات طاهرات، از حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان «الصدیقه» تعبیر شده و این واژه در قرآن، یکبار به کار رفته و آن هم در مورد حضرت مریم علیها السلام و حضرت صادق(ع) آن را به معنای معصوم بیان فرموده است.

مبارکه (بانوی پر برکت)

مرحوم محدث قمی آورده است که خدیجه علیها السلام از چنان موقعیت پر فرازی در بارگاه خدا و افکار عمومی بهره‌ور بود که پیش از ولادت، در پیامی به حضرت مسیح از سوی خدا، «مبارکه» و همدم مریم پاک در بهشت خوانده شد؛ چرا که در انجیل به هنگام ترسیم نشانه‌ها و ویژگی‌های پیامبر آمده است که: نسل آن حضرت بانویی بزرگ و پربرکت خواهد بود؛ «فَنسلُهُ مِن مُبارَکَةٍ، وَ هِیَ ضَرَّةُ أُمِکَ فِی الجَنَّةِ»
دیگر القاب شکوهبار آن حضرت در زیارتنامه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، از حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان راضیه (خشنود از تدبیر و تقدیر حکیمانه ی خدا)، مرضیه (انسان شایسته ای که خدا از او خشنود است) و زکیه (پاک و بالنده از نظر روح و جسم و اندیشه و منش) نیز تعبیر شده است.

کنیه های آن حضرت

ام المومنین (مام توحید گرایان و کمال جویان):
همسران پیامبران اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در رأس آنها حضرت خدیجه علیها السلام در منطق قرآن «ام المؤمنین» لقب یافته اند. ولی به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، وی بهترین و برترین آنان می باشد.
از مشهورترین کنیه های آن بانوی خردمند حجاز که هر یک قطره ای از اقیانوس مواج شکوه او را به نمایش می نهد عبارتند از: اُمُّ الیتامی و امّ الصعالیک (مام یتیمان و بی‌نوایان)، امّ الزّهراء (مام ارجمند زهرا).

سیمای حضرت خدیجه علیها السلام در آینه وحی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین سیر شبانه ی خود که در ماه ربیع الاول، دو سال بعد از بعثت و از خانه ی حضرت خدیجه علیها السلام انجام پذیرفت ، هنگامی که به سوی زمین باز می گشتند، از پیک وحی چنین مورد خطاب قرار گرفتند:
حاجَتی أن تَقراً عَلی خَدیجَةَ مِنَ الله و مِنّیِ السّلام؛
حاجت من این است که از خداوند منان و از من جبرئیل، بر خدیجه سلام برسانی.
هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، درود خداوند منان را به حضرت خدیجه ابلاغ نمودند، او در پاسخ گفت: خداوند سلام است، سلام از اوست و به سوی اوست.
پیک وحی یکبار دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت، ای محمّد، به خدیجه از پروردگارش سلام برسان. حضرت خدیجه علیها السلام فرمودند: خداوند خود سلام است، و سلام از اوست و بر جبرئیل امین سلام باد.

حضرت خدیجه علیها السلام در گذر تاریخ

قلم همواره در طول تاریخ، در دست چاپلوسان و در خدمت زورمداران بوده، از این رهگذر، بسیاری از حقایق مسلم تاریخ، دستخوش تحریف شده و رنگ واقعیت تاریخی به خود گرفته، تا جایی که اگر پژوهشگری بر اساس یافته های علمی خود، پرده از روی واقعیت‌ها بردارد، موجب شگفت همگان خواهد بود. یکی از پژوهشگران معاصر، با دلایل متقن اثبات کرده که تنها یار غار پیامبر، عبدالله بن اریقط بن بکر بوده و در عهد معاویه و با پول او داستان غار جعل شده و شخص دیگری «جای عبدالله» یار غار معرفی شده است.

همو اثبات کرده که جمله «الانزع البطین» را پیروان معاویه جعل کرده اند.

از این رهگذر، جای شگفت نیست که دوشیزه ی قریش، حضرت خدیجه علیها السلام را بانویی چهل ساله و صاحب فرزندانی از شوهران قبلی معرفی کنند؛ تا برای حضرت علی(ع) از دیگر خلفا، رقیب سیاسی درست کنند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام شمارش ویژگی های حضرت علی(ع) می فرمایند: یا علی! سه امتیاز به تو اعطا شده که به احدی داده نشده حتی به من!

۱- پدر زنی چون من به تو داده شده، که من از آن محرومم.

۲- همسری چون فاطمه علیها السلام به تو داده شده، که در سطح آن به من داده نشده.

۳- فرزندانی چون حسن و حسین (علیهما السّلام)، از صلب تو آمده اند که از صلب من نیامده‌اند!

اگر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم بر جز فاطمه علیها السلام دختر دیگری داشت، شوهر او نیز در این افتخار، همانند امیرمؤمنان(ع) می‌شد؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را با قاطعیت نفی کرده است.

بسیاری از محدثان تصریح کرده‌اند که حضرت خدیجه علیها السلام به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، دوشیزه بود و هرگز شوی دیگر انتخاب نکرده بود، از آن جمله است:

۱- سید مرتضی علم الهدی، در کتاب «الشافی فی الامامه»

۲- شیخ طوسی، در کتاب «تلخیص للشافی»

۳- احمد بلاذری، در کتاب «الانساب اشراف»

۴- ابوالقاسم کوفی، در کتاب «الاستغاثه فی بدع الثلاثه»

بسیاری از محدثان و مورخان نیز این مطلب را از مواضع یاد شده نقل کرده اند.

این عدّه تأکید می کنند که سن شریف حضرت خدیجه علیها السلام در آن هنگام بیست و پنج یا بیست و هشت ساله بوده و هرگز شوی دیگری انتخاب نکرده بوده؛ (ابن عباس، سن ایشان را به هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بیست و هشت سال نقل می‌کند؛ هر چند بعضی از مورخان اهل سنت سعی می‌کنند این سخن را رد کنند. چون راوی آن محمد بن صاحب کلبی از شیعیان است و آنها او را ضعیف می‌دانند!)

همچنین زینب، رقیه و ام کلثوم، فرزند خوانده های «هاله» خواهر خدیجه علیها السلام بودند، که تحت کفالت و مراقبت حضرت خدیجه علیها السلام به سر می‌برده‌اند.

پژوهشگر معاصر، «علامه دخیل» پس از نقل سخنان بالا می‌فرماید:

مؤیّد سخنان فوق، فرمایش صاحب کتاب «الانوار و البدع» می‌باشد که می‌نویسد:

زینب و رقیه، دختران (دختران ناتنی) هاله، خواهر خدیجه علیها السلام می‌باشند.

مرحوم آیت الله شیرازی نیز استظهار کرده‌اند که حضرت خدیجه علیها السلام دوشیزه بوده اند و به همه ی اشراف قریش پاسخ منفی داده بودند و دل در گرو جوان هاشمی، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم داشتند.

- مرحوم علامه سید محسن امین نیز در کتاب اعیان الشیعه با دلایل مسلم تاریخی اثبات کرده که آنها دختران پیامبر نبوده‌اند.

پژوهشگر معاصر، آقای جعفر مرتضی عاملی نیز شواهد فراوانی آورده، که خدیجه علیها السلام پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شوهر نکرده بوده‌اند.

اگر بخواهیم نقل تاریخی رسیده از اهل سنت را درباره ی حضرت خدیجه ی کبری علیها السلام قبول کنیم که آنها گفته اند این بزرگوار قبل از ازدواجش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو ازدواج دیگر داشته است و از آن دو شوی، دو دختر

داشته است به نام زینب و رقیه؛ این اشکال و این نکته به ذهن می رسد که اگر خدیجه ی کبری علیها السلام دو شوی جاهلی داشته است، دیگر دست کم من و شما نمی توانیم روبروی سید الشهدا(ع) قرار بگیریم و به امام حسین(ع) عرض کنیم که: ای حسین بن علی «اَشهَدُ اَنَّکَ کُنتَ نُوراً فی اَصلابِ شامِخَةٍ وَ ارحامٍ مطهرة...» ؛ من گواهی و شهادت می دهم که تو (ای حسین بن علی) نوری بودی در اصلاب مردان شامخ و بزرگ و در رحم مادران پالوده، پاک و مهذب.

با این حساب اگر خدیجه علیها السلام، جده ی حسین بن علی(ع) باشد که هست، و اگر ایشان بر اساس آن نقلهای تاریخی سنیان، دو شوی جاهلی، و دو فرزند جاهلی داشته باشد، چگونه می توان حسین(ع) را از ارحام و رحمهای پالوده و پاک دانست.

کدام رحم پاکی که در ادامه این زیارت به سید الشهدا(ع) عرض می کنیم: «... فی ارحامٍ مطهره لم تُنَجِّسکَ الجاهلّیةِ بأنجاسها...» «جاهلیت هیچ گاه نجاست جاهلی و ظلمت و تاریکی خود را به پدران تو و به مادران تو و به ارحام مطهر مادران تو نداده است»؟!!

این سخن، سخن ژاژخواهانه‌ای خواهد بود؛ یا باید در آن نقل تاریخی تردید کنیم یا در این اعتقاد کلامی، اندیشه ای؛ که معتقدیم «إنّما یُریدُالله لِیُذهِبَ عنکُمَ الرّجسَ اهل البیت و یُطهِّرَکُم تَطهیراً»، یُطهِّرَکُم تَطهیراً، مصداق خدیجه‌ی کبری نیز هست که مام فاطمه است ودرباره حسین بن علی که فرزند خدیجه است! همو که در هر فراز و نشیب و حتی در خطبه‌های عاشورایی کربلایی خودش افتخار می‌کرد که «اَنَا بنُ خدیجةُ الکبری» ؛ می دانید حسین کیست؟ حسین فرزند خدیجه است... و حسین جده‌ای خدیجه نام دارد.

همچنان در زیارتنامه‌هایی که خطاب به ولی عصر می خوانیم، به ایشان هم عرضه می داریم که تو ای امام عصر، فرزند خدیجه ای و فخر می کنی و مباهات داری به فرزند خدیجه بودن.

به عبارت دیگر، تنها انسانهایی که شایستگی مادری ائمه معصومین را داشتند، اول وجود مطهر خدیجه علیها السلام و سپس فاطمه زهرا علیها السلام بود.

در روایتی از جلد سوم کتاب مناقب دیده می‌شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: «دخترم! این مادرت خدیجه بود که خداوند او را دعاء نور امامت (و تنها ظرف شایسته امامت) قرار داد.»

بر اساس این تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، می توان گفت که هیچ انسانی نتوانست شایستگی این کمال را پیدا کند که وجودش ظرف وجود یازده امام معصوم باشد. این افتخاری بود که در شخصیت خدیجه علیها السلام معنا می یابد.

و لذا این سخنی است به گزاف که بگوییم و بگویند و به خورد ما بدهند که خدیجه ی کبری قبل از ازدواج با پیامبر، دو شوی دیگر داشته است و دو فرزند.

دست جنایتکاری که تلاش کرده برای حضرت خدیجه علیها السلام شوهران و فرزندان جعل کند، همان دست تحریفگر و دروغ پردازی است که تلاش کرده برای فرد دیگری که فاقد هر فضیلت و منقبتی بوده است، جمال و کمال ممتازی جعل کرده و او را تا مقام «کَلِّمینی یا حمیراء» بالا ببرد، تو هرگز بهترین و زیباترین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبودی که این چنین باد به غبغب انداخته‌ای و با وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ و ستیز پرداخته‌ای.

نمونه ای از حسادتهای عایشه به خدیجه ی کبری علیها السلام

سالها پس از رحلت خدیجه علیها السلام مواجه می شویم با روایتی که از عایشه این چنین نقل شده است.

قالَت: فَادرَکَتنِیَ الغَیرَةُ یَوماً ، من روزی (نسبت به خدیجه) به حسد افتادم.

و با عصبانیت به پیامبر گفتم: و هل کانت إلّا عجوزاً؟ و قد اخلف اللّه لَکَ خیراً.

(چقدر از خدیجه صحبت می کنی؟) او که پیرزن و عجوزه ای بیش نبود! و خداوند برای تو بهتر از او را نصیب کرده است! (منظور خودش بود.)

قالت: فَغَضَبَ النبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر غضب کرد.

و در جواب او فرمود: وَ اللهِ ما اَخلَفَ لی خیراً منها.

(اول نفی آن ادعا می کنند که اولاً) قسم به خدای متعال که کسی بهتر از خدیجه (به جای او) برای من نیامد:

لقد آمَنَت بی اِذا کَفَرَ النّاس: خدیجه زمانی به من ایمان آورد آن هنگام که همگان کافر بودند؛ (من جمله پدرت)

و صَدَّقَتنی اِذ کَذَّبَنِیَ النّاس: زمانی مرا تصدیق کرد که همگان مرا دروغگو می خواندند؛ (من جمله پدرت) و واسَتنِی بِما لها اِذ حَرَمَنِیَ النّاس: و زمانی با من مواسات کرد (رفاقت و مصادقت کرد) که مردمان مرا دور کرده بودند؛ (من جمله پدرت).

عایشه در ادامه می گوید: فقلت فی نفسی: (وقتی رفتار اینگونه ی پیامبر را دیدم) خودم را گفتم: واللهِ لا اَذکُرُها بِسوءٍ ابداً: با خود سوگند می خورم و عهد می کنم که دیگر هیچ وقت نفی خدیجه وتوهین به او را در زندگی خود نداشته باشم.

زمانی که این سخن را گفت، پیامبر رو ترش کرد و رفت (که می دانم تو هم چنان به این عهد خودت پایبند نیستی.)

نیز در روایت دیگری از عایشه آمده است: اینقدر پیامبر از خدیجه ی کبری پرگویی می کرد، تا آنجا که وقتی برای او گوسفندی را هدیه می آوردند، پیامبر آن گوسفند را تقطیع می کرد و قسمتهای مختلف آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد.

فرزانه قریش

حضرت خدیجه علیها السلام علاوه بر جمال، کمال، ثروت و شرافت نسب، از دانش، بینش، اصالت اندیشه، قدرت تصمیم گیری، دقت نظر، سلامت فکر، صلابت رأی، عقل وافر و اندیشهٔ صائب برخوردار بودند.

از این رهگذر خواستگارهای فراوانی از سران بنی هاشم، سلاطین یمن و اشراف طائف، با اموال و امکانات فراوان در صدد ازدواج با آن فله شرف بر آمدند ولی او دست رد بر سینه ی همه آنها زد و دل در گرو امین قریش داشت.

انگیزه‌ی ازدواج

برای هر دوشیزه‌ای بسیار طبیعی است که چشم به مال و منال و جاه و جمال خواستگاران بدوزد، ولی فرزانه قریش عاقل تر از آن بود که به مسائل مادی و عادی چشم بدوزد.

حضرت خدیجه علیها السلام علت گزینش امین قریش را اینگونه بیان می کند:

و یابن عمّ، اِنّی رَغِبتُ فیک لِقَرابَتِکَ مِنّی و شَرَفِکَ مِن قَومِکَ و اَمانَتِکَ عیدَهُم و صِدقِ حَدیثِکَ و حُسنِ خُلقِکَ.

ای پسر عمو، من دل در گرو تو دارم، زیرا:

۱- تو خویشاوندی من هستی،

۲- تو از شرافت والا برخوردار می باشی،

۳- تو به امانت در میان قوم خود مشهور هستی،

۴- تو فردی راست گفتار می باشی،

۵- تو از اخلاق نیکو برخوردار هستی.

حضرت خدیجه علیها السلام هدایای فراوان به «صفیه» عمه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و به خدمتش عرضه داشت، ای صفیه! تو را به خدا سوگند، مرا در رسیدن به وصال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری کن.

حضرت خدیجه علیها السلام راز اصلی این گزینش را به صفیه چنین بیان کرد:

اِنّی قد عَلِمتُ اَنَّه و مُؤَیِّدٌ مِن رَبِّ العالَمین؛ من به طرز قطع و یقین می دانم که او از سوی پروردگار عالمیان مورد تأیید می باشد.

او همچنین خواهرش «هاله» را به نزد عمار فرستاد تا موانع این پیوند مقدس را از پیش پا بردارد.

وی همچنین از بانویی گرامی به نام نفیسه بهره جست و به همراه او به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و عرضه داشت: من دختری از تبار خویش برای شما در نظر گرفته ام پیامبر پرسیدند:

او کیست؟ حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: «هِی مَملوکَتُکَ خدیجه» او کنیز تو خدیجه است.۴۷

مراسم خواستگاری و ازدواج

سرانجام مراسم خواستگاری از خدیجه علیها السلام، با حضور اشراف و بزرگان بنی‌هاشم برگزار گردید؛ حضرت ابوطالب(ع) خطبه‌ای درکمال فصاحت و بلاغت ایراد کرد؛ از عظمت و شرافت پیامبر اکرم سخن گفت: ... به خدای کعبه سوگند او دارای شخصیتی بسیار والاست، او صاحب شریعتی فراگیر است و از درایتی بسیار استوار برخوردار است.۴۸

و در پایان فرمود:

اینک برادر زاده‌ی ما که بی نیاز از وصف و ستایش است به خواستگاری دخت گرامی شما آمده؛ دخت ارجمندی که به ویژگی بخشندگی و پاکی آراسته است؛ همو که انسانی است بلند جایگاه و به شکوه و عظمت، شهره ی آفاق است و برترین زبانزد همگان و مقامش ارجمند است؛ «اِنَّ ابنَ اخیا خاطِبٌ کریمَتَکُم المَوصُوفَةُ بِالسَّخاءِ وَ العِفَّةِ وَ هِیَ فُتاتُکُم المَعروفَةُ المَذکورَةُ فَضلُها...»۴۹

«خویلد» پدر خدیجه در پاسخ گفت: شما عزیزترین مردمان در میان ما هستید، جز اینکه خدیجه از من عاقل تر است و صاحب اختیار خود می باشد.۵۰

حضرت خدیجه علیها السلام از عمویش «عمرو بن اسد» که بزرگ خاندان بود، رخصت طلبید و موافقت خود را اعلام کرد واظهار کرد که مهریه اش نیز از مال خودش خواهد بود.

هنگامی که ابیطالب(ع) در مجلس خواستگاری بلند شد و فرمود مهر چنین است و آن را عروس خانم بر عهده خود پذیرفته است، ابولهب بلند شد و به طعنه گفت: از کی تا به حال مهر را زنان می پذیرند.

ابیطالب(ع) فرمود: خموش باش! اگر کسی به مانند محمد باشد، می شد که همه زنان برای او جان دهند تا چه برسد که مهر خود را ببخشند.۵۱

آنگاه عمرو بن اسد خطبه ای شیوا ایراد کرد و در پایان فرمود: «زَوَجناها و رَضینا به»؛ ما خدیجه را به همسری محمد در آوردیم و به این پیوند مقدس خوشوقتیم.۵۲

آنگاه با کمال صراحت اعلام کرد: «من ذالّذی فی النّاس مثل محّمد؟ » کیست در میان مردمان که همانند محمد و همسنگ او باشد؟۵۳

خویلد پدر خدیجه علیها السلام نیز در مراسم عقد فرمود:

«ای معشر عرب، آسمان سایه نینداخته و زمین بر فراز خود حمل نکرده، کسی را که از محمد برتر باشد. همه گواه باشید که من اور ا به دامادی خود برگزیدم: به این پیوند مقدس مفتخر هستم.»۵۴

آنگاه حضرت خدیجه علیها السلام، اموال، اغنام، احشام، عطریات و جامه های فراوان در اختیار حضرت ابوطالب(ع) گذاشت تا ولیمه عروسی را بر عهده بگیرد. حضرت ابوطالب(ع) سفره بسیار با شکوهی گسترد و سه روز تمام اهالی مکه و پیرامون آن را میهمان کرد.۵۵

گشتی در تاریخ خدیجه ستیز

پژوهشگر گران ارج، علامه سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم می نویسد۵۶: در جای جای حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است تحریف و تصحیف دشمنان دیده می شود. این اتفاقات شوم، نه فقط در تداوم رسالت و بعثت بلکه در قبل از بعثت نیز به چشم می خورد در ماجرای ازدواج حضرتش با خدیجه کبری، اولین موقعیتی است که تحریف و سیاهی های جعل و دسیسه دیده می شود منظورم واقعه خواستگاری آن دو بزرگوار است در آنجا کوشیده اند تا پای «ورقهٔ»۵۷ را به آنها باز کنند. روایات در این زمینه بسیار مضطرب است:

الف: دسته ای می گویند خدیجه نزد ابوطالب آمد و او محمد را از ابوطالب خواستگاری کرد

ب: عده ای می گویند محمد و ابوطالب به خانه خدیجه نزد خویلد پدر خدیجه رفتند و خدیجه را خواستگاری کرد.

ج: دسته‌ای می‌گویند ابوطالب به عنوان وکیل هر دو نفر و با اطمینان از رضایت هر دو به ازدواج، آنها را به عقد هم درآورد.

د: دسته چهارم که بسیار هم مضطرب و بی‌اساسند، می‌گویند: محمد و ابوطالب نزد ورقه بن نوفل رفته و خدیجه را از او خواستگاری کردند.

در ادامه این دسته از روایات، اضافات و لواحقی هم وجود دارد:

ورقهٔ بن نوفل بن عبد عزی، پیرمردی بود نابینا که به زمان عرانی بسیار آشنا بود و به این زبان می‌خواند و می‌نوشت. وی انجیل را از حفظ داشت و تورات را بسیار مسلط بود در سفری که محمد با مال‌التجاره خدیجه به شام رفته بود و سود فراوانی بدست آورد، ورقه، این جوان را برای ازدواج به دختر برادرش خدیجه پیشنهاد کرد. همچنین گفت که من در ناحیه او ناموس و قاموس موسی می‌بینم.

این روایات که به لحاظ متن و سند هر دو بی‌اساس و دروغینند؛ به نظر من این مسائل را در تاریخ وارد کرده‌اند تا پیامبر را نسبت به نبوت و رسالتش مردد و مشکوک نشان دهند شاید دستان بنی‌امیه هم در این وادی حرکت کرده‌اند تا اسلام و پیامبر اسلام را به یهود و یهودیت مرتبط کنند. این روایات دروغین درآینده اساس داستان دروغین عبدالله سبا۵۸ شد.

در کتاب دلائل النبوت از سیره نویس نامی، بیهقی درباره جریان مراسم ازدواج خدیجه کبری علیها السلام این طور آمده است: در این نقل تاریخی، می‌توان به وضوح اتهامات دشمنان به خاندان پاک خدیجه علیها السلام را مشاهده نمود.۵۹

عبدالله حارث روایت می کند که مردم درباره ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه مختلف صحبت می کردند. عمار یاسر گفت: مردم در این باره گوناگون و زیاد صحبت می‌دارند و هیچکس به اندازه من این مطلب را نمی‌داند من هم‌سن و سال پیامبر و دوست صمیمی آن حضرت بودم. روزی همراه پیامبر بیرون رفته بودیم در محله خروره به خواهر خدیجه برخوردیم که بر روی تشک پوستی که خریده بود نشسته بود، او مرا صدا زد. من پیش او رفتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم منتظر ایستاد، خواهر خدیجه به من گفت: این دوست تو دلش نمی‌خواهد که با خدیجه ازدواج کند؟ من برگشتم و این موضوع را با پیامبر در بین گذاشتم، حضرت فرمود: چرا قسم به جان خودم، من دوباره پیش خواهر خدیجه رفتم و پاسخ پیامبر را به او گفتم، گفت فردا صبح به خانه ما بیایید.

فردای آن روز صبح زود به خانه آنها رفتیم. دیدیم گاوی کشته‌اند و پدر خدیجه جامه زیبایی پوشیده و بوی خوشی به کار برده است. خدیجه با برادر خود صحبت داشته بود و او هم با پدر صحبت کرده بود. خویلد شراب خورده و مست بود و فرزندش دربارهٔ پیامبر و ارزش و اهمیت آن حضرت صحبت داشت و خواهش کرد که خدیجه را به همسری پیامبر درآورد و او هم موافقت نمود و از گوشت گاو خوراک فراوان تهیه کرده بودند و زن و شوهر هم از همان غذا خوردند.

پدر خدیجه چون از مستی هوشیار گردید، گفت: این جامه زیبا چیست؟ و این همه خوراک و بوی خوش برای چه؟

خواهر خدیجه که با عمار صحبت کرده بود گفت: این جامه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم دامادت برایت آورده است و ماده

گاوی هم هدیه آورد بود و چون خدیجه را به همسری او درآوردیم، گاو را کشتیم خویلد انکار کرد و گفت: من خدیجه را به همسری محمد درنیاورده‌ام و در حالی که داد و بیداد می‌کرد خود را به هجر اسماعیل رساند. بنی‌هاشم هم بیرون آمدند و همراه پیامبر نزد او رفتند وبا او صحبت کردند. خویلد گفت: حالا آن کسی که می‌گویید من خدیجه را به همسری او داده‌ام کجاست؟ پیامبر پیش آمد. همین که خویلد او را دید گفت: بسیار خوب اگر قبلاً موافقت کرده‌ام که مبارک و فرخنده باشد و اگر هم آن وقت موافقت نکرده‌ام، حالا با جان ودل موافقم ...

باز برمی‌گردیم به سخنان استاد بزرگ جعفر مرتضی العاملی در کتاب الصحیح و درپای شخصیتی تحریفی چون ورقهٔ بن نوفل را در تاریخ می‌کاویم:

نوبت دیگری که از ورقه نشان می‌بینیم از مودر اول خطرناک‌تر است منظورم بدء الوحی با همان شروع وحی است. نمی‌خواهم حادثه فجیع ناتوانی محمد را در خواندن بگویم که بخاری در کتابش آورده است. آنجا را می‌گویم که او از جبل النور به پایین آمد و اینقدر مضطرب و مشوّش بود که همانند انسان جن زده و یا در آب افتاده می‌گفت: «زمّلونی، زمّلونی» «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید» خدیجه برای یافتن راهکار نزد ورقه بن نوفل رفت. باز سخنان ورقه آبی بود بر آتش تردید و تشکیک محمد تو گویی ورقه همان سکینه‌ای است که خداوند برای آرامش رسول بر او نازل کرده است.

ما هر چه در تاریخ حرکت و تحقیق کردیم چیزی از هوی و واقعیت ورقه به دست نیاوردیم ما معتقدیم که کسی چون ورقه در تاریخ، شخصیتی نمی‌تواند باشد و موجودی ساختگی است.

حقیقت مواجهه خدیجه علیها السلام در جریان بعثت

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از اعطای مقام نبوت، از جبل النور به پایین می‌آید، با افرادی مواجه است که همگان در این دو وجه مشترکند: یا تکذیب پیامبر می‌کنند، یا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلب معجزه می‌کنند؛ که اگر راست می‌گویی شق‌القمر کن، اگر راست می‌گویی چنین کن و چنان کن.

در این هنگام خدیجه‌ی کبری علیها السلام نه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلب اعجاز می‌کند و نه العیاذ بالله تکذیبش؛ او به پیشواز رسول می‌رود؛ به استقبال او می‌شتابد تا به او مبارکباد بدهد اتفاق مبارک رسالتی او را! در حالی که می‌داند او کیست! در حالی که می‌داند محمدی که از حرا برگشته است، با طبق طبق نور برگشته است.

و عرض می‌کند: این چه نوری است که در پیشانی شما می‌بینم؟ فرمودند: این نور نبوت است آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارکان اسلام را برای ایشان بیان نمودند و حضرت خدیجه علیها السلام عرضه داشتند، «آمَنْتُ و صَدَّقْتُ و رَضِیْتُ و سَلَّمْتُ»؛ «من ایمان آوردم، پیامبریت را باور کردم، آیین اسلام را پسندیدم و تسلیم شدم۶۰.»

نه اینکه العیاذ بالله از تشویش (!) پیامبر به ورقه پناه بیاورد و نه اینکه بگوید اگر راست می‌گویی پیامبری معجزه کن!

اگر چنین باشد که تاریخ دَدمنشانه در ردّ مقام عصمت و نحوه‌ی رسالت الهی پیامبر سخن رانده، مجسمه تراشیده و شخصیت سازی کرده است، باید گفت جای بسی تأسف است از پیامبری که از حرا بر می‌گردد، در حالی که نفهمیده چه اتفاقی برایش افتاده و آنچه دیده و شنیده از شیطان بوده یا از ملک! و وای بر پیامبری که پیر یهودی مسلکی برایش اثبات رسالت کند!

آری! در تمام آن روزهایی که پیامبر از در و دیوار و دوست و دشمن نمی‌شنید جز سنگ، و نمی‌نوشید جز تهمت، و نمی‌دید جز پیکانهای عنیف اتهام و کذب و دروغ، خدیجه کبری است دل آرام و آرامبخش پیامبر؛ که خدایش فرمود: «فَانزَلَ اللهُ سکینَةَ علی الرّسول و علی المؤمنین»

نخستین بانوی معتقد به ولایت

امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب(ع) از شش سالگی در خانه پیامبر تحت مراقبت حضرت خدیجه علیها السلام بودند و لذا خدیجه علیها السلام نسبت به آن حضرت، حق پرورش و مادری داشت؛ هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقام منبع ولایت را برای حضرت خدیجه علیها السلام بیان نمودند و از او درخواست کردند که به ولایت امیرالمؤمنان معتقد شود، حضرت خدیجه علیها السلام با صراحت تمام عرضه داشتند: من به ولایت علی(ع) ایمان آوردم و بیعت نمودم.۶۱

مهرورزی حضرت خدیجه علیها السلام به حضرت علی(ع) در سطحی بود که در وصف امیرالمؤمنان(ع) فرموده‌اند:

«او برادر پیامبر، عزیزترین مردمان در نزد او و نور چشم خدیجه کبری است.۶۲ »

همسر یگانه ی رسول

حضرت خدیجه علیها السلام تنها بانویی است که نسل طیب و طاهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از او باقی ماند. او تنها بانوی شایسته‌ای است که خداوند او را وعاء و ظرف انوار درخشان امات قرار داد. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جبرئیل امین به من بشارت می‌دهد که خداوند نسل مرا از او قرار می‌دهد، و امامان امت و خلفای من از او خواهند بود.۶۳

پیامبر اکرم همواره به این فضلیت بزرگ امّ الفضائل، اشاره کرده و می‌فرمودند: خداوند از او برای من فرزند روزی کرد و از دیگران محروم نمود.۶۴

تا حضرت خدیجه علیها السلام درقید حیات بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با هیچ بانوی دیگری ازدواج نکردند. حضرت خدیجه علیها السلام سرچشمه کوثر جاری نبوت است که امروز بیش از هشتاد میلیون سید از نسل او در جهان وجود دارد که مظاهر خیر کثیر و مصادیق کوثر، عطیه حق تعالی به خیر البشر، حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

خدیجه علیها السلام محبوب پیامبر است و دوستداران خدیجه علیها السلام محبوبان پیامبرند ما نیز در جامعه‌ی امروز با تمام وجود فریاد می‌زنیم؛ در پیشگاه حاضر و ناظر رسول خدا که ما از دوستداران خدیجه‌ام؛ ما از محبان خدیجه‌ی کبری و این بانوی بزرگ هستیم و پیامبری که در آن روزگاران دوستان و دوستداران خدیجه را تفقد می‌کرد، قطعاً امروز هم با دستان گشاده‌ی پرفیضش، دوستداران کنونی خدیجه را تفقد می‌نماید.

شایان ذکر است آنچه ما در وصف خدیجه و در دفاع از حریم مقدسش گفتیم، در حد درک قاصر ماست. خدیجه شناسی را زمانی باید که امام عصر (عج) صبح دولتش بدمد، در کنار مسجد الحرام منبری گذاشته شود و او بگوید خدیجه که بود!

درود بر آنان که از خدیجه علیها السلام، الهام ایمان و وفا می‌گیرند و خدیجه، برایشان اسوه صبوری والگوی ایثار در راه عقیده و باور است.

پی نوشت ها

۴۷- همان.

۴۸-همان.

۴۹-علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۶۹.

۵۰-همان.

۵۱-همان.

۵۲-همان.

۵۳-همان.

۵۴-همان.

۵۵-همان.

۵۶-الصحیح من سیرة النّبی الاعظم، ج ۲، ص ۲۳.

۵۷-ورقة بن نوفل

۵۸-ن.ک: عبدالله سبا، عسکری.

۵۹- مشابه این نقل را ابن سعد در الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳، آورده است

۶۰-علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ۲۳۲.

۶۱-بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۰.

۶۲-همان.

۶۳-همان.

۶۴-همان.

منابع و مآخذ مقاله :

۱. کرمی فریدونی، علی، جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۳ ش.

۲. مهدی‌پور، علی‌اکبر، سرچشمه کوثر.

۳. العاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النّبی الاعظم، ج ۲.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی بانوی جهان اسلام حضرت خدیجه علیها السلام.

منبع: www.khadijeh.com

۲۶- فرزندان حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: سمیه صبوری

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در سیرت رسول اللّه از رفیع الدین اسحاق همدانی میخوانیم". پس سیّد او را [خدیجه] به خانه برد و هفت فرزند از وی ظاهر شد سه پسر و چهار دختر. پسران قاسم و طاهر و طیب بودند. دختران، زینب و رقیّه و ام کلثوم و فاطمه. و پسرانش - هر سه - در ایام جاهلیت وفات یافتند و دخترانش همه اسلام را دریافتند و با سیّد به مدینه هجرت کردند. و سیّد فرزندان را همه از خدیجه بیاورد، الا ابراهیم که از ماریه ی قبطیه بیاورد و تا خدیجه زنده بود، سیّد هیچ زن دیگری نخواست.("۱)

برخی دیگر گفته اند حضرت خدیجه دو پسر به نامهای قاسم و عبدالله داشته که عبدالله را با لقب طیب و طاهر می خوانند و دختران خدیجه را نیز رقیّه، زینب، ام کلثوم و فاطمه دانسته اند.

ابن هشام نیز همان نظر رفیع الدین اسحاق را تکرار میکند.(۲)

در جای دیگری نیز در حدیثی شیعی به نقل از رسول اللّه وی فرزندان خود را طاهر (عبداللّه)، قاسم، فاطمه، رقیّه، امّ کلثوم، و زینب نامیده است.(۳)

قول تقریباً بعیدی نیز از ابن عباس نقل شده که خدیجه را صاحب ده فرزند از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میداند (۴)،و برخی محدثان اهل تسنن فرزندان آن دو را بالغ بر دوازده نفر برشمرده اند (۵).

ملاحظه می شود که در مورد فرزندان پسر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف بسیار است اما تقریباً همگی متفق القولند که ایشان چهار فرزند دختر داشته است. هر چند نباید غافل شویم که برخی در انتساب دختران به جز فاطمه زهرا علیها السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه(ع) تردید کرده اند و اّم کلثوم، زینب و رقیّه را فرزند خواندگان آنها نامیده اند.

البته این نظریه اخیر با نگاه به قرآن آنجا که در سوره احزاب پیرامون حجاب می فرماید:

"یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک"...؛

یعنی ؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت بگو "...کمی ضعیف بنظر می رسد.

لذا با نگاهی به متون نظر خود را این گونه اعلام می کنیم که تعداد دختران همان ۴ نفر میباشند و در مورد پسران هم از میان همه اقوال به نظریه ای که تعداد آنها دو نفر ذکر شده است بسنده می کنیم، زیرا شرط عقل این است که قدر متیقّن این تعداد را در نظر بگیریم.

نکته بعدی آنکه مورّخان میگویند پسران نبی یعنی قاسم که کنیه رسول اللّه نیز از نام او بود و عبداللّه ملقب به طاهر یا طیب در خردسالی و یکی پیش از بعثت و دیگری اندکی بعد از آن درگذشتند.

عمادزاده در کتاب زنان پیغمبر مینویسد: « قاسم در سن ۴ سالگی درگذشت و عبداللّه یک ماه پس از وی » (۶) و باز هم اینجا در مورد سن وفات آنها اختلاف فراوان است برخی میگویند هر دو در هفت سالگی وفات یافتند و برخی گفته اند قاسم دو ساله بود که درگذشته است.

امّا روایت غم انگیزی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه کبری نقل شده است که: « آن بانوی بزرگوار چند روز پس از وفات قاسم در خانه نشسته بود و می گریست.

چون پیامبر وارد شد علت این کار را پرسید و او گفته است: از سینه هایم شیر جاری شد و من به یاد فرزند کوچکم افتادم که اکنون گرسنه و تنها در زیر خاک آرمیده است. و نظیر این حدیث را در مورد عبدالله طاهر نقل کرده اند، که در هر دو مورد نبی خدیجه را بشارت می دهد که فرزندان کوچک تو به سان فرشتگان در کنار در بهشت به انتظار ورودت به سر میبرند تا با دستان کوچک خود تو را به باغهای ارم رهنمون شوند.

این موضوع نشان می دهد هر دوی پسران نبی مکرم و خدیجه در سن کودکی و شیر خوارگی از دنیا رفته اند. دلیل دیگر اثبات این قضیه نیز انتساب عنوان ابتر به محمد صلی الله علیه و آله و سلم از سوی کفار بود که چون پسرانش زود از دنیا می رفتند این چنین او را مورد استهزاء قرار می دادند .

به هر حال درگذشت این دو پسر که می توانستند محمد را در پیشبرد دین خدا یاری بسیار کنند برای این زوج نمونه بسیار گران آمده بود. از تاریخ یعقوبی نقل شده است هنگامی که قاسم در چهارسالگی از دنیا رفت، نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه او به یکی از کوههای مکه افتاد و خطاب به آن فرمود: « ای کوه! آن چه به من در مورد مرگ قاسم وارد شد، اگر بر تو می آمد متلاشی می شدی » (۷)

اما دختران نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سن بلوغ و ازدواج رسیدند. شاید باقی ماندن دختران از میان فرزندان نبی حکمتی در مورد این مسئله دارد که عرب دختران را خفیف میشمردند و آنها را در سن خردسالی زنده در گور می نمودند.
این ننگ را قرآن مجید این گونه نکوهش میکند که: «و اذا الموؤدهٔ سئلت بأی ذنب قتلت؛(۸) آنگاه که درباره ی دختران زنده بگور پرسش شود که به کدام گناه، کشته شدند» لذا در چنین محیطی پیامبر دختران خود را بسیار گرامی می داشت و خصوصاً به غنچه خوش بوی کوچک خود فاطمه زهرا، ام ابیها، علیها السلام عنایت خاصی داشت و آن بانوی مکرمه را که در سختی ها و شدائد همراهش بود سرور زنان دو گیتی می نامید.
فرزندان دختر خدیجه از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبارتند از:

زینب

ایشان بزرگترین دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه بود. خدیجه زینب را به عقد خواهرزادهٔ خود ابوالعاص بن ربیع در آورد که از آنها پسری به نام علی و دختری به نام امامه حاصل شد. علی در سنین پائین وفات یافت و اما امامه که از همسر اول خود مغیرهٔ بن نوفل جدا شده بود پس از وفات زهرای مرضیه به وصیت خودش به عقد امیرالمؤمنین (ع) در آمد.
زینب هنگام هجرت نبی مکرم اسلام به مدینه به همراه شوهرش ابوالعاص در مکه باقی ماند به هنگام جنگ بدر (در سال دوم هجرت) ابوالعاص از لشگریان دشمن بود که به همراه هفتاد نفر دیگر از مشرکین به اسارت نیروهای اسلام درآمد.
هنگامی که قرار شد اسرا با پرداختن فدیه آزاد شوند زینب برای آزادی شوهرش گردنبندی که خدیجهٔ کبری (ع) در شب عروسی به گردنش آویخته بود، به مدینه فرستاد. ابوالعاص آن را بعنوان فدیه به محضر سرور عالمیان آورد و چون نگاه نبی صلی الله علیه و آله و سلم به آن گردنبند افتاد بی اختیار گریست و به یاد همسر فداکارش خدیجه افتاد و فرمود: «رحم الله خدیجه، هذه قلائد هی جهزتها بها؛ خداوند خدیجه را رحمت کند، این گردنبندی است که خدیجه آن را برای زینب فراهم کرده است.»
پیامبر ابوالعاص را به شرط آن که زینب را آزاد بگذارد تا به مدینه بیاید، رها کرد و وی نیز به عهد خود وفا نمود و زیدبن حارثه به مکه رفت و او را با خود به مدینه آورد سرانجام ابوالعاص قبل از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد تا با زینب ازدواج دوباره نماید. زینب در سال هشتم هجرت در مدینه از دنیا رفت.

ام کلثوم و رقیه

دومین و سومین دختر، ام کلثوم و رقیه بودند که زندگی سختی را پشت سر نهادند ام کلثوم و رقیه در ابتدا به درخواست ابی لهب و همسرش ام جمیل، هیزم کش آتش جهنم، به عقد عتیبه و عتبه فرزندان آنها در آمدند. این ازدواج با پا در میانی ابوطالب صورت گرفته بود، لذا خدیجه کبری علیرغم آن که از خوی بد ام جمیل و فرزندش آگاهی داشت به احترام عموی پیامبر سخن نگفت. تا جایی که پس از آشکار شدن دعوت به اسلام از سوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم عتیبه و عتبه که ام کلثوم و رقیه را در عقد خود داشتند آنها را به خانه پدر باز گرداندند تا مایه آبروریزی برای خانواده محمد صلی الله علیه و آله و سلم شوند که البته ناکام ماندند.
دو دختر پیامبر به خانه پدر بازگشتند و پیامبر و خدیجه نیز با روی خوش از آنها استقبال کردند. پس از اندکی عثمان بن عفان به خواستگاری رقیه آمد و با او تزویج نمود. اما خلق خشن عثمان سبب شد آن بانو بر اثر شدت ضربات کتک جان به جان آفرین تسلیم کند. در مورد علت قتل وی از سوی عثمان گفته اند عثمان عموی خود مغیرهٔ بن ابی العاص که در جنگ احد دندان پیامبر را شکست و لب وی را شکافت و پیامبر او را مهدورالدم نامیده بود در خانه پنهان داشت. پیامبر چون از این امر اطلاع یافت علی (ع)

را مأمور کرد تا آنجا رود و او را به قتل رساند. عثمان چون این را دریافت او را فراری داد و به همراه توشه و غذا از مدینه خارج کرد. در راه مرکبش هلاک شد و پیاده راه می پیمود تا جبرئیل به پیامبر گفت که دشمن خدا در فلان نقطه است برو و او را بکش که مولا ـ علی (ع) مأمور این کار شد. پس خبر هلاکت مغیره به عثمان رسید وی به خانه نزد رقیه آمد و او را متهم کرد که جای عمویش را به پیامبر اطلاع داده است. پس آنگاه آن چنان با چوب جهاز شتر او را پی در پی میزد تا نیمه جان افتاد و پیکرش را که به خانه ی نبی آوردند پس از سه روز از روح تهی شد. پیامبر عثمان را – که به خاطر این عمل منفور او گردیده بود – از شرکت در تشیع جنازه رقیه منع فرمود پس از رقیه ام کلثوم نیز به عقد عثمان بن عفان در آمد و باز هم به سبب خشونت وی جان سپرد.

فاطمه زهرا سلام الله علیها

اگر چه سخن گفتن در مورد این بانوی مکرم در اندازه و گنجایش این مقاله نیست و در مورد او همچون مادر بزرگوارش میتوان صفحات زیادی مطلب نوشت اما به لحاظ حفظ روند اصلی نوشتار، ذکری مختصر به میان خواهد آمد.

«انا اعطیناک الکوثر...»

فاطمه کوچکترین فرزند خدیجه و محمد بود. در مورد وی احادیث، روایات و آیات فراوانی نقل شده. پیامبر میفرماید: «فاطمهٔ حوراء انسیه؛ فاذا اشتقت الی الجنهٔ شممت رائحهٔ فاطمهٔ علیها السلام؛ پس فاطمه بانوی بهشتی است که به صورت انسان روی زمین در آمد، هرگاه مشتاق بهشت می گردم بوی خوش وجود فاطمه را می بویم»(۹)

باز هم حدیثی نقل شده که از نبی پرسیدند چرا میزان علاقه اش به فاطمه بیش از سایر فرزندانش است، حضرت فرمود: «هنگامی که من در شب معراج به آسمانها سیر داده شدم، جبرئیل مرا در کنار درخت طوبی برد، میوه ای از میوه های آن درخت را چید و به من داد، آن را خوردم، سپس دستش را بر میان دو شانه ام کشید، آنگاه فرمود: «ای محمد! خداوند متعال ولادت فاطمه (ع) از خدیجه (ع) را به تو مژده میدهد»(۱۰)

از این حدیث و قریب آن از لحاظ مفهوم در کلام محدثان و راویان بسیار نقل شده است. لذا آن وجود مبارکه انسانی ممتاز و در میان زنان عصر خود سرآمد بود. نیز روایت شده قبل از حمل یافتن فاطمه علیها السلام در بطن خدیجه کبری، محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل روز از وی کناره گرفت و به تنهائی به عبادت و راز و نیاز مشغول گشت. فاطمه در ۹ سالگی به ازدواج پسر عمویش علی بن ابیطالب (ع) در آمد پس از ۹ سال حیات پربرکت و به دنیا آوردن فرزندانی که هر کدام بخشی از تاریخ بشریت به شمار می آیند درگذشت.

پی نوشت ها

۱ـ سیره رسول الله، رفیع الدین اسحق همدانی، ویراستهٔ مدرسی صادق، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۹۰

۲ـ سیرهٔ ابن حشام، ج ۱، ص ۲۰۲

۳ـ حصال شیخ صدوق صص ۳۷ و ۳۸، به نقل از خدیجه اسطورهٔ مقاومت صص ۲۳۸،۲۳۹

۴ـ مختصر تاریخ دمشق ج ۲، ص ۲۶۳

۵ـ خدیجه اسطورهٔ مقاومت ص ۲۴۴

۶ـ زنان پیغمبر ص ۳۱۲

۷ـ تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۲

۸ـ سورهٔ تکویر. آیهٔ ۸

۹ـ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۱۹

۱۰ـ بحارالنوار، ج ۴۳ صص ۲ تا ۶.

۲۷– فرشته ای در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

نویسنده: سید محمد حسین یثربی

ناشر: سید محمد حسین یثربی

چکیده

مروری بر زندگی پرافتخار بانوی بزرگ اسلام، حضرت ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها

مقدمه

هر ایده و مکتبی برای گسترش فکر خود از ابزارهای گوناگونی استفاده می کند . در میان این ابزارها نیروی انسانی نقش عمده ای بر عهده دارد، کسانی که می کوشند تا پیام مذهب خود را به گوش همگان برسانند. در مکاتب آسمانی که هر یک در حیطه زمانی معینی تعریف شده اند نیز این امر جاری است. در اسلام هم که به عنوان آیینی جاودان به بشریت عرضه شده است، افرادی به چشم می خورند که کم یا زیاد توان خود را در راه پیشبرد آن مصروف داشته اند. اینان به تناسب قوایی که برای توسعه شعاع نورانی آخرین دین صرف کرده اند، مستوجب تقدیر گشته، بر گردن مسلمین حق سپاسگزاری پیدا می کنند.

یکی از افرادی که با هر چه در توان داشت به یاری اسلام و خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم شتافت، حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری سلام الله علیها بود .

این نوشتار برآن است تا با جستاری در زندگی این بانوی بزرگ اندکی از حقوق بی شمار ایشان را اداء نموده نسبت به شخصیت والای ایشا ن ابراز احترام کرده باشد .

خاندان

خدیجه (فرزند خویلد) مادر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها، از خانواده ای اصیل و دارای شرافت در میان قریش بود که در قریش به علم و معرفت شناخته می شدند (۱).

اسدبن عبدالعزی پدربزرگ ایشان از برجستگان پیمان معروف به" حلف الفضول ("۲) بود .یکی دیگر از این افراد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بودند (۳) .

ثروت ، تجارت و آشنایی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

خدیجه کبری علیهاالسلام اموال فراوانی از پدر به ارث برده بود و با آن تجارت می کرد و در این راه از مردانی درست کار مدد می جست. اموال وی را بیشتر از هشتادهزار شتر که در مناطق مختلف مانند حبشه و مصر پراکنده بوده، نوشته اند (۴) .اداره کردن چنین مجموعه عظیم تجاری نمایه ای از قوت و تدبیراین بانوی بزرگ است.

در بین کسانی که به عنوان کارگزاران امین خدیجه کبری علیهاالسلام به تجارت پرداخته اند، نام محمد امین صلی الله علیه وآله

وسلم نیز به چشم می خورد. ایشان در سن بیست و پنج سالگی برای تجارت رهسپار شام شدند (۵).

ازدواج

با چنین سفرهایی برای خدیجه کبری علیهاالسلام آشنایی با روحیات حضرت رسول صلوات الله علیه وآله حاصل شد. ایشان با وجود آن که ثروتمندترین بانوی مکه به شمار می رفت و خواستگاران فراوانی از میان مردان ثروتمند داشت، با رضایت کامل حاضر به ازدواج با محمد امین صلوات الله علیه وآله گردید، هر چند این اقدام موجب تمسخر زنان قریش شد.

ازدواج با مردی فقیر و یتیم نشانگر آن بود که ایشان ارزش را در وجود کمالات روحی جستجو می کند نه در وفور ثروت دنیوی و این درسی است برای همیشه تاریخ.

مراسم خواستگاری با حضور عموی پیامبر صلوات الله علیه وآله جناب ابوطالب علیه السلام و ورقهٔ بن نوفل پسر عموی خدیجه که مردی دانشمند و گریزان از پرستش بت ها بود، انجام شد (۶) .

پس از خواندن خطبه عقد توسط حضرت ابوطالب علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جای برخاسته آماده رفتن شدند.

در این هنگام حضرت خدیجه علیهاالسلام به ایشان عرض کرد:

إلی بیتک فبیتی بیتک و أنا جاریتک (۷).

به سوی خانه خود بیایید که خانه من خانه شما و خودم خدمتکار شمایم.

در نظر داشتن موقعیت اجتماعی و مادی حضرت خدیجه علیهاالسلام اهمیت این کلام را روشن می سازد که فردی در چنان جایگاهی چگونه نسبت به عظمت روحی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم اظهارخضوع می کند .

در مورد ازدواج های حضرت خدیجه علیهاالسلام درمیان محققین اختلاف به چشم می خورد. برخی از صاحبان تحقیق معتقدند ازدواج ایشان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اولین ازدواج ایشان بوده است.

بعثت و نهایت همکاری با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

پانزده سال بعد از این ازدواج مهم ترین واقعه خلقت روی داد و محمد امین صلی الله علیه وآله وسلم به رسالت مبعوث گردید.

خدیجه کبری سلام الله علیها اولین زنی بود که به دعوت الهی خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله پاسخ مثبت گفته اسلام آورد.

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند:

و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیررسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجهٔ و أنا ثالثهما (۸).

آن روزها در اسلام هیچ خانه ای افرادی غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خدیجه و مرا که سومین آنها بودم، در خود جای نداده بود.

ایشان تمام ثروت خویش را تقدیم داشت و چنین گفت :

جمیع ما أملك بین یدیك و فی حکمك ، اصرفه کیف تشاء فی سبیل اعلاء کلمهٔ الله و نشر دینه (۹).

همه آنچه دارم در اختیار شما و تحت فرمان شماست، آن را در راه بلندمرتبه ساختن فرمان خدا و گسترش دین او مصرف نمایید.

این گفتار ایشان و در پی آن عمل به گفتار شاید برای همه تلنگری باشد که یك ثروتمند حاضر شد تمام دارایی اش نه بخشی از آن را در اختیار هدفی مقدس قرار دهد. آری او هر چه داشت در راه دین هزینه کرد و این گونه بود که به مقامی بلند نزد خداوند دست یافت.

می توان فعالیت های مهم خدیجه کبری علیهاالسلام را در مواردی خلاصه نمود:

۱- پشتیبانی مالی

همان گونه که بیان شد ایشان تمام ثروت خود را در اختیار شوی گرامیش صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد و از این رهگذر نه چشمداشتی داشت و نه خود را صاحب اختیار در تصمیم گیری های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می دانست، حمایتی همه جانبه و بی دریغ. در هیچ منبعی ذکر نشده که ایشان محدودیتی برای هزینه اموال اش قرار داده باشد و یا منتی متوجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نموده باشد.

۲- امداد روحی

در شرایطی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مشغول به انجام رسالت الهی خویش بودند و در این راه آزار واذیت فراوان مشرکین شامل آزارهای روحی (مجنون ، ساحر و دروغگو خوانده شدن) و آزارهای جسمی (قطع فروش طعام ، زباله بر سر ریختن و دشنام و سنگ باران نمودن و ...) به ایشان وارد می آمد، این حضرت خدیجه علیهاالسلام بود که ایشان را تسکین می داد و مایه آرامش زندگی خصوصی شان می شد. اگر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم درون منزل هم تحت فشار قرار می گرفتند، کار بسیار سخت تر و موفقیت دورتر می گردید. این مطلب نیز بر عظمت شخصیت خدیجه کبری علیهاالسلام می افزاید.

۳-مشاورت

بنا بر نقل های مختلف خدیجه کبری علیهاالسلام در امور مختلف طرف مشورت سفیر الهی صلی الله علیه وآله وسلم قرار می گرفت. این نکته نیز نشانگر قوت فکری و اعتقاد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به توانایی های ایشان است.

کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسکن إلیها و یشاورها فی المهم من اموره (۱۰).

این گونه بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در کنار ایشان آرامش می یافتند و در کارهای مهم شان با خدیجه مشورت می کردند.

نقش اموال خدیجه کبری علیهاالسلام در پیشبرد اسلام و یاری مسلمین به گونه ای مهم بود که در کتب مختلف شیعه و سنی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم احادیث مختلفی نقل شده و دانشمندان نیز به این حقیقت اذعان کرده اند. از جمله می توان به این جمله محمد بن علوی دانشمند مالکی مذهب اشاره نمود:

ما قام الإسلام إلا بسیف علی و أموال خدیجهٔ (۱۱).

اسلام استوار نگشت مگر با یاری شمشیر علی (علیه السلام) و ثروت خدیجه (علیهاالسلام).

از وجود اقدس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز این کلام را می خوانیم:

ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجهٔ (۱۲).

هیچ ثروتی همانند ثروت خدیجه (علیهاالسلام) مرا سود نبخشید.

در این رابطه سخن فراوان است اما به جهت بنای این نوشته بر اختصار بیان آنها به زمانی دیگر موکول می گردد.

واقعه ای مهم در زندگی خدیجه کبری سلام الله علیها

شاید بتوان یکی از مهم ترین وقایع را که عاملی بزرگ برای جاودانگی نام ایشان است، ولادت ام الإئمه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها به شمار آورد. این حادثه هر چند به صورت های گوناگونی نقل شده اما مضمون واحدی دارد.

هنگامی که درد زایمان به سراغ ایشان آمد، به واسطه فرستاده ای از زنان قریش یاری طلبید. زنان قریش با سرزنش ایشان که به سخن ما اعتنا نکردی و با یتیم ازدواج کردی، استمداد ایشان را رد کردند. در این هنگام چهار زن بلند قامت وارد اتاق شدند. آنها خود را این گونه معرفی کردند: ساره (همسر حضرت ابراهیم علیه السلام) آسیه (همسر فرعون) مریم (مادر حضرت عیسی علیه

السلام) و کلثم (خواهر حضرت موسی علیه السلام). آنها گفتند: ما از سوی خداوند برای کمک به شما و بشارت به قدوم فرزندتان آمده ایم، در این فرزند و نسل او برکت قرار داده شده است (۱۳).

این اتفاق از عنایت خداوند متعال به خدیجه کبری علیهاالسلام حکایت دارد. وقتی همه از یاری ایشان سرباز زدند فرستادگان الهی نصر خداوند را برای وی به ارمغان آوردند و معلوم ساختند که إن تنصروا الله ینصرکم (۱۴).

حسادت ها

در لابلای متون شیعه و سنی داستان حسادت برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به جایگاه خدیجه کبری علیهاالسلام نزد پیامبـــر صلی الله علیه وآله وسلم با اشکال گوناگون به چشم می خورد. البته رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ آنها را می داده اند و برتری ایشان را نسبت به سایرین روشن می ساخته اند. از میان این موارد به نمونه ای اشاره می کنیم.

عایشه نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه (علیهاالسلام) را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود. روزی از روزها غیرت مرا گرفت و گفتم: خدیجه (علیهاالسلام) پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) غضبناک شد به طوری که موهای جلوی سرش از خشم تکان می خورد، سپس فرمود: نه به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده است، ایمان آورد وقتی مردم کافر بودند، مرا تصدیق کرد زمانی که مردم مرا تکذیب کردند، در اموال خود با من مواسات کرد وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندانی روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود (۱۵).

در منابعی هم آمده که عایشه پس ازاین اتفاق با خود چنین گفت:

و الله لا أذکرها بسوء أبدا (۱۶).

سوگند به خدا که هیچ گاه او را به بدی یاد نخواهم کرد.

احترام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

پس از وفات خدیجه کبری سلام الله علیها پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که تا ایشان زنده بود ازدواج دیگری نکرده بودند، همسران متعددی (بنا به مصالح) اختیار کردند. اما همیشه نسبت به مقام والای آن همسر یگانه ادای احترام می نمودند و از ایشان به نیکی یاد می کردند. این تعلق خاطر به گونه ای بود که لطف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را شامل حال دوستان خدیجه کبری علیهاالسلام نیز می ساخت. از جمله آن که هر گاه گوسفندی قربانی می کردند، قطعه هایی را برای دوستان ایشان می فرستادند. این فراز نیز خواندنی است:

روی عن أنس قال: کان النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) إذا اتی بهدیهٔ قال: إذهبوا إلی بیت فلانهٔ فإنها کانت صدیقهٔ لخدیجهٔ إنها کانت تحبها (۱۷).

این گونه بود که هرگاه برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هدیه ای آورده می شد، می فرمودند: این را برای فلان خانم ببرید او دوست خدیجه بود و ایشان را دوست می داشت.

لطف خداوند به خدیجه کبری سلام الله علیها

جستجو در منابع حقایقی را برای پژوهشگر روشن می سازد که یکی از آنها لطف و عنایت خاص خداوند متعال به خدیجه کبری علیهاالسلام است. به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

۱- جبرییل سلام الله علیه به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد:

یا محمد هذه خدیجهٔ قد أتتک فاقرأها من ربها السلام و بشرها ببیت فی الجنهٔ من قصب لا صخب فیه و لا نصب (۱۸).

ای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! این خدیجه (علیها السلام) است که نزد تو می آید. به او از جانب خداوند سلام برسان و او را بشارت ده به خانه ای در بهشت از جواهر که نه ناله ای در آن است و نه رنجی.

۲- پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به خدیجه کبری سلام الله علیها فرمودند:

یا خدیجهٔ ... إن الله عزوجل لیباهی بک کرام الملائکهٔ کل یوم مرارا (۱۹).

ای خدیجه! خداوند عزوجل در هر روز چندین بار نزد فرشتگان بلند مرتبه اش به وجود تو مباهات می کند.

امثال این موارد فراوان است و همگی از مقام والای خدیجه کبری سلام الله علیها نزد خداوند متعال حکایت می کند.

سرانجام

با رشد فزاینده گروندگان به اسلام، فشار مشرکین بر ملسمین بیشتر شد تا جایی که تمام مسلمین را به شعب ابی طالب فرستادند و آنها را در مضیقه شدید از نظر ارتباط و تهیه مواد غذایی قرار دادند. این کار تا سال دهم بعثت ادامه یافت. مسلمانان در این مدت از اموال خدیجه کبری علیهاالسلام و جناب ابوطالب علیه السلام استفاده می کردند تا جایی که این اموال به پایان رسید. یک سال مانده بود که با امضای صلح نامه مسلمین از شعب خارج شوند که دو مصیبت بر پیکره اسلام و نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم وارد آمد. وفات حامی بزرگ ایشان جناب ابوطالب سلام الله علیه و درگذشت خدیجه کبری علیهاالسلام. سال وفات این دو اسوه جاودانه اسلام از سوی خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله وسلم " عام الحزن " نام یافت.

چهارده قرن از آن روزها می گذرد. جامعه مسلمین افراد سخت کوش فراوانی به خود دیده است اما نام خدیجه کبری علیهاالسلام نامی است که درخششی خاص دارد. زحمات این بانوی گران قدر نباید از یادها و خاطره ها محو گردد. هرچند مزارایشان در مکه (قبرستان حجون) همچون مزار فرزندان معصومشان علیهم السلام در بقیع به تیغ نادانی وهابیت تخریب گردیده است، اما نام و یاد آنها در دلهای همه سرسپردگان انسانیت و شرافت و خدمت جاودانه خواهد ماند.

پی نوشت ها

۱- الروض الأنف، ج ۱، ص ۲۱۳

۲- حلف الفضول: پیمانی بود که در آن قبایلی از قریش متعهد شدند مظلومی در مکه نیابند مگر آنکه حق اورا بستانند .

۳- سیره ابن هشام ، ج۱، ص ۱۴۱

۴- بحارالأنوار ، ج ۱۶، ص ۲۲

۵- ام المومنین خدیجهٔ الطاهرهٔ ، ص ۱۵

۶- بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۶۵

۷- سفینهٔ البحار، ج ۱۶، ص ۲۷۹

۸- نهج البلاغهٔ، خطبه قاصعه

۹- ام المومنین خدیجهٔ الطاهرهٔ، ص ۳۲

۱۰- بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰

۱۱- مناقب خدیجهٔ الکبری، مقدمه، ص ۳

۱۲- امالی شیخ طوسی، ص ۴۶۸
۱۳- امالی صدوق، ص ۴۷۰
۱۴- سوره محمد، آیه ۷
۱۵- اسدالغابهٔ، ج ۵، ص ۴۳۶
۱۶- تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰۳
۱۷- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۸۰
۱۸- تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰۲
۱۹- بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۷۸

۲۸- فضیلت خدیجه علیها السلام در گفتار بزرگان

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، و نیز در کلام بزرگان و اندیشمندان، در شأن و مقام ارجمند ام المومنین حضرت خدیجه کبری علیها السلام سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است.

به گفته صاحب مستدرک سفینهٔ البحار، « فضائل حضرت خدیجه علیها السلام که در ابواب مختلف روایات آمده، بیش از آن است که (قابل) شمارش باشد».(۱)

حاصل توجه به این روایات پی بردن به راز عظمت او، و شناخت شایستگی های او است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که :

«خیر نسائها خدیجهٔ و خیر نسائها مریم ابنهٔ عمران»

«بهترین زنان دنیا خدیجه علیها السلام و مریم دختر عمران هستند»(۲)

«خیرنساء العالمین مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجهٔ بنت خویلد و فاطمهٔ بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم »

بهترین زنان جهانیان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۳)

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید. آنگاه پرسید: آیا می دانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خیر نساء الجنهٔ مریم بنت عمران، و خدیجهٔ بنت خویلد و فاطمهٔ بنت محمد، و آسیهٔ بنت مزاحم امراهٔ فرعون:

بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است»(۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه (ع) بود فرمود:

«او ما فاعلمت ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و علیا و الحسن و الحسین و حمزه و جعفرا و فاطمهٔ و خدیجهٔ علی العالمین ؟!

آیا نمیدانی که خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران، علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، حمزه، جعفر، فاطمه (ع) و خدیجه (ع) را بر جهانیان برگزید ؟! ».(۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه (ع) است، هرگاه نزد تو آمد، براو از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«و بشرها ببیت فی الجنهٔ من قصب لا صخب و لا نصب »،

«و او را به خانه‌ای از یک قطعه (زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست مژده بده»(۶)

«اربع نسوهٔ سیدات سادات عالمهن مریم بنت عمران، و آسیهٔ بنت مزاحم، و خدیجهٔ بنت خویلد، و فاطمهٔ بنت محمد، و افضلهن عالما فاطمهٔ؛

چهار زن سرور زنان جهان خود می باشند که عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، و بهترین آنها در جهان فاطمه (ع) است»(۷)

«حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجهٔ بنت خویلد، و فاطمهٔ بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیهٔ بنت مزاحم.

درمیان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم، خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهن السلام)»(۸)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (آیه ۲۲ مطففین) «عینا یشرب بها المقربون، همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می نوشند.» فرمود:

«المقربون السابقون؛ رسول الله، و علی بن ابیطالب و الائمهٔ، فاطمهٔ و خدیجهٔ»(۹)

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (ع) فرمود: «تو همسری مانند فاطمه علیها السلام داری که من چنان همسری ندارم، تو مادر زنی مثل خدیجه علیها السلام داری که من چنین مادرزنی ندارم.»(۱۰)

روایت شده است؛ روزی جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و جویای خدیجه (ع) شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نیافت، جبرئیل گفت: «وقتی که او آمد، به او خبر برده که پروردگارش به او سلام میرساند.»(۱۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه (ع) توسط عمار یاسر به خدیجه چنین پیام داد: «ان الله عز وجل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به فرشتگان بزرگش افتخار میکند»(۱۲)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در حضور مردم در شأن حسن و حسین (ع) مطالبی فرمود، از جمله چنین گفت: «ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا و جده؛

ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها ازجهت جد و جده؟»

حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الحسن و الحسین، جدهما رسول الله و جدتهما خدیجهٔ بنت خویلد؛

آنها حسن و حسین (ع) هستند که جدشان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و جده آنها خدیجه (ع) دختر خویلد میباشد»(۱۳)

در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا علیها السلام بسیار پریشان و گریان بود،

پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم حضـرت زهرا را به وجود پربرکت مولاـعلی دلـداری داد، و در فرازی ضـمن یـاد از خـدیجه (ع) فرمود: «دل خوش دار که: ان علیـا اول من آمن بـالله عزوجـل و رسوله من هـذه الامـۀ، هو و خدیجـۀ امـک؛ همانـا علی (ع) نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خـدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه علیها السـلام مادر تو اولین افرادی هسـتند که به اسلام پیوستند.»(۱۴)

پیامبر اکرم بعـد از وفات خدیجه کبری (ع) همواره از خاطرات شـیرین و ایثار آن بانوی گرامی به نیکی یاد میکرد و هرگاه به یاد او می افتاد، اشک فراق بر دیدگانش جاری میشد از جمله:

روزی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در نزد چند از نفر از همسـران خود بود، ناگاه سـخنی از حضـرت خدیجه (ع) به میان آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چنان آشفته و پراحساس شد که قطره های اشک ازچشمانش سرازیر گشت.

عایشه به آن حضرت گفت: «چرا گریه میکنی؟ آیا برای یک پیرزن گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟»

پیامبر در پاسخ به او فرمود: «صدقتنی اذ کذبتم، و آمنت بی اذکفرتم، و ولدت لی اذ عقمتم؛

او هنگامیکه شـما مرا تکـذیب میکردیـد، تصـدیق کرد و هنگامیکه کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و برای من فرزندانی آورد در حالی که شما نازا هستید.»(۱۵)

نیز روایت شده:

روزی پیرزنی نزد رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم آمد، آن حضـرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، او در جواب فرمود:

«انها کانت تاتینا فی زمن خدیجۀ، و ان حسن العهد من الایمان؛

این پیرزن در عصـر زنـدگی خـدیجه (ع)، به خـانه مـا میآمـد و از کمکهـا و الطـاف سـرشار خـدیجه (ع) برخوردار بود، همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است.»(۱۶)

و مطـابق روایت دیگر عـایشه گفت: «هرگـاه پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم گوسـفندی ذبـح میکرد، میفرمود: از گوشـتش برای دوستان خدیجه (ع) بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود:

«انی لاحب حبیبها: من دوست خدیجه (ع) را دوست دارم.»(۱۷)

یاد خدیجه در خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام

در جریان مراسم خواسـتگاری مولا علی (ع) از حضـرت زهرا پس از آن که ام سـلمه به همراه ام ایمن کنیز آزاد شده و برخی دیگر از همسـران پیامبر نزد وی رفتند تا او را در جریان درخواست امام علی (ع) برای همسـری با فاطمه الزهرا علیها السلام قرار بدهند، در بخشـی از گفتار خود به حضـرت خدیجه اشاره نمودند و آرزو کردند ای کاش آن مادر یگانه در این مراسم حضور می یافت و می توانست در مراسم ازدواج جگرگوشه اش حاضر باشد.

تا سـخن به نام خدیجه رسـید ناگهان پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به صدای بلند شـروع به گریستن نمود؛ سپس فرمودند: «خدیجۀ و این مثل خدیجۀ صدقتنی حین کذبنی الناس، و وازرتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل امر فی ان ابشر خدیجۀ ببیت فی الجنۀ من قصب لا صخب فیه و لا نصب؛

خـدیجه! کجـاست هماننـد خـدیجه؟ در آن هنگـام که مردم مرا تکـذیب میکردنـد، او مرا تصـدیق کرد، و او برای دین خـدا بـا من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده است که خدیجه (ع) را به داشتن خانه ای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن نیست مژده بدهم.»

خدیجه در احادیث معراج نبی

ابوسعید خدری میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟»

جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه (ع) برسانی»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (ع) ابلاغ کرد، خدیجه گفت: «ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام، و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.»(۱۸)

گفتار انبیای الهی، ائمه و اصحاب صدر اسلام

ابن سعد مورخ عرب از قول آدم (ع) چنین میگوید:

«آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایایی که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که جفتی چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته برای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد کمک میکرد در صورتی که حوا سبب گردید که من در بهشت بر خلاف اراده خداوند رفتار نمایم.»(۱۹)

امام حسین (ع) در روز عاشورا در ضمن خطبه ای که خود را به دشمن معرفی میکرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که جده من خدیجه(ع) دختر خویلد است؟»(۲۰)

و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می دانید که من فرزند همسر پیامبر شما خدیجه (ع) هستم؟»(۲۱)

امام سجاد (ع) در مجلس شاهانه یزید در دمشق در خطبه معروف خود، این چنین خود را معرفی میکند: «انا بن خدیجهٔ الکبری؛ من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.»(۲۲)

حضرت زینب علیها السلام در کربلا- در روز یازدهم محرم سال ۶۱ هـ ق هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی (ع) از خدیجه یاد کرد و فرمود: «بابی خدیجهٔ الکبری: پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.»(۲۳)

زید بن علی (ع) که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک نمود و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج میکند:

«و نحن احق بالمودهٔ، ابونا رسول الله وجدتنا خدیجهٔ...؛

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجده ما خدیجه (ع) است.»(۲۴)

عبدالله ابن زبیر با آن که با خاندان رسالت دشمنی کرد در گفتگویی با ابن عباس، به خدیجه (ع) به عنوان عمه اش افتخار نموده و می گوید:

«الست تعلم ان عمتی خدیجهٔ سیدهٔ نساء العالمین؛ آیا نمیدانی که عمه ام خدیجه (ع) سرور بانوان جهان است؟»(۲۵)

«در عصر امامت امام حسن (ع) پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیرمومنان علی (ع) جسارت کرد و ناسزا گفت، با این که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در مجلس حاضر بودند، حسین (ع) برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن (ع) دست او راگرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی (ع) را به بدی یاد کردی؟

منم حسن و پـدرم علی (ع) است، و تویی معاویه و پـدرت صـخر میباشـد، مادر من فاطمه علیها سلام الله و مادر تو هنـد جگرخوار است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است جد تو حرب است، «و جد تی خدیجهٔ و جدتک فتیله...؛
جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جده تو فتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه اش بد، و دارای کفر و نفاق است.»(۲۶)
در حـدیث موثقی از حضـرت زهرا علیها السـلام منقول است که چون خـدیجه از دنیا رفت فاطمه علیهاالسـلام بر گرد پـدر بزرگوار خود میگردید و میگفت: «ای پدرا مادر من کجاست؟ پس جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت تو را امر میکند که فاطمه را سلام برسانی و بگویی که مادر تو در خانه ای است ازنی که کعب آنها از طلا است و به جای پی، عمودها از یاقوت سـرخ میباشد و خانه او در میـان خانه آسیه و مریم دختر عمران است؛ چون حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم پیغام حق تعالی را به فاطمه علیها السلام رسانید. فاطمه علیها السلام گفت: خدا است سالم از نقصها و از اوست سلامتی ها و به سوی او برمی گردد تحیتها»(۲۷)

خدیجه (ع) در ادعیه، زیارتنامه ها، و واژگان مقدس

کتاب مقدس تورات حضرت خدیجه علیها السلام را به نهر آبی تشبیه نموده است که آب آن، آب حیات است، و در دوطرف کنار آن آب، درخت حیات وجود دارد، آن درخت دارای دوازده نوع میوه است، و برگهای آن درخت، موجب شفای امتها است.(۲۸)
در یکی از زیارتنامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است:
«السـلام علی ازواجک الطاهرات الخیرات، امهات المومنین، خصوصا الصدیقـهٔ الطاهرهٔ، الزکیهٔ الراضـیه المرضـیهٔ، خدیجهٔ الکبری ام المومنین؛
سلام بر همسـران پاک و نیک تو، مادران مومنان به خصوص سـلام بر بانوی راستین و پاک و پاکیزه، خشـنود و پسـندیده، خـدیجه بانوی بزرگ، مادر مومنان.»(۲۹)
در یکی از زیارتنامه های دیگر از خدیجه (ع) چنین تعبیر شده: «السـلام علی خدیجهٔ سیدهٔ نساء العالمین؛ سلام بر خدیجه (ع) سرور زنان جهانیان.»(۳۰)
حضـرت خدیجه (ع) ارتباط عمیق و بسـیار بالایی با درگاه خداوند داشت، از این رو دارای قوت قلب محکم واستوار بود. آن بانوی بزرگوار اسلام برای خود دارای حرز (کلمات پرمحتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن همواره رابطه خود را با خدا برقرار می ساخت.
سیدبن طاووس در کتاب مهج الدعوات دو حرز را نقل کرده که این چنین است:
۱ـ «بسم الله الرحمن الرحیم، یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فاغثنی ، ولا تهلکن الی نفسی طرفهٔ عین ابدا، و اصلح لیشائب کله؛
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمتت پناهنده شدم، به من پناه بده، و مرا هرگز به اندازه یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش.»
۲ـ «بسم الله الرحمن الرحیم، یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب؛
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان، ای نگهدارنده و ای مراقب و پاسدار.»

خدیجه در کلام اندیشمندان و بزرگان معاصر

دانشمند عرب (سنیه قراعد):
تاریخ در مقابل عظمت ام المومنین خدیجه(ع) سـر فرود می آورد، و در برابرش متواضـعانه دست بسـته می ایستد، نمی داند نام این

بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.»(۳۹)

سلیمان کتانی، نویسنده عرب:

خدیجه ثروتش را به محمد بخشید. ولی این احساس را نداشت که می بخشد، بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنجهای سراسر جهان برتری دارد، کسب می نماید، او احساس میکرد محبت و دوستی را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اهدا می کند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب می کند.»(۳۲)

عالم بزرگ شیخ حرعاملی:

شیخ حرعاملی صاحب کتاب وسایل الشیعه شعری در وصف او سروده است:

زوجتهٔ خدیجه و فضلها

ابان عند قولها و فعلها

بنت خویلد الفتی المکرم

الماجد الموید المعظم

لها من الجنهٔ بیت من قصب

لاصخب فیه ولالها نصب

و هذه مورهٔ لفظ الخبر

عن النبی المصطفی المطهر

«همسر پیامبر خدیجه که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است، دختر خویلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تایید شده و بلند مقام برای خدیجه و در بهشت خانه ای از یک قطعه گوهر بلورین آماده شده است که در ناآرامی و رنج نیست.

این موضوع عین سخن پیامبر برگزیده پاک خدا است که خدیجه در بهشت دارای چنین خانه ای میباشد».

بنت الشاملی نویسنده عرب:

آیا دیگری غیر از خدیجه را می شناسید که با عشقی آتشین، و مهر و ایمانی استوار بی آن که اندک تردیدی به دل راه دهد یا ذره ای از باورش به بزرگداشت همیشگی خدا و پیغمبر بکاهد، دعوت دین را از غار حرا پذیرا شود».(۳۳)

پی نوشت ها

۱ـ خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، صفحه ۱۸۶، اشتهاردی، محمد مهدی

۲ـ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳ـ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

۴ـ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲، ج ۱۶، ص ۲.

۵ـ خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۸۷، نقل از بحار ج ۳۷، ص ۶۳.

۶ـ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۷ـ ذخائر العقبی، ص ۴۴.

۸ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۱.

۹ـ جمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

۱۰ـ بحار، ج ۴۰، ص ۶۸ به نقل از خدیجه؛ اسطوره مقاومت و ایثار ص ۱۹۰.

۱۱ـ همان، ج ۱۶، ص ۸.

۱۲ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲.

۱۳ـ بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، به نقل از خدیجه، اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۱۹۸.

۱۴ـ بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.

۱۵ـ همان، ج ۱۶، ص ۸.

۱۶ـ خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۷.

۱۷ـ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.

۱۸ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۳.

۱۹ـ محمد پیغمبری که از او باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ترجمه ذبیح الله منصوری، ص ۵۰.

۲۰ـ بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

۲۱ـ همان، ج ۴۵، ص ۶.

۲۲ـ همان، ج ۴۴، ص ۱۷۴.

۲۳ـ همان، ج ۴۵، ص ۵۹.

۲۴ـ خدیجه، اسطوره ایثار و مقاومت، ص ۲۰۰.

۲۵ـ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.

۲۶ـ خدیجه (ع) اسطوره مقاومت و ایثار، ص ۲۰۱.

۲۷ـ حیوة القلوب، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲۸ـ کتاب مقدس، عهد جدید، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲.

۲۹ـ بحار ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.

۳۰ـ همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.

۳۱ـ نساء محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، ص ۳۸.

۳۲ـ خدیجه علیها السلام، علی محمد دخیل، ص ۳۲.

۳۳ـ حیاة الائمه، هاشم معروف الحسنی، ص ۶۷.

منبع: www.khadijeh.com

۲۹- کتاب شناسی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:کتاب شناسی حضرت خدیجه علیها السلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: کتاب شناسی - حضرت خدیجه الکبری علیها السلام

فارسی

۱- ابوطالب و خدیجه

سرشناسه : پارسا،فاطمه،۱۳۶۶ -

عنوان و نام پدیدآور : ابوطالب و خدیجه/فاطمه پارسا ؛ تصویرسازی آتلیه محمدی‌فرد.

مشخصات نشر : تهران: شبرنگ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۲ ص.:مصور (رنگی).

شابک : ۴۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۰۲-۰۱-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : گروه سنی: ب، ج.

موضوع : ابوطالب بن عبدالمطلب ، ۹۱؟ ۳قبل از هجرت.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : آتلیه هنری محمدی‌فرد

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱ الف۱۸۹پ ۱۳۸۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۷۸۶۴۶

۲- اولین بانوی آینه‌ها

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : هاشمی‌نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵

عنوان و نام پدیدآور : اولین بانوی آینه‌ها /اکرم‌السادات هاشمی‌نژاد

منشا مقاله : شمیم یاس ،ش ۸۹، مرداد ۱۳۸۹ : ص ۲۲ - ۲۴

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : زنان توصیفگر : اسلام

۳- ام‌المومنین جهان اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۳۱۹۲۶

سرشناسه : ناصری‌فر، منوچهر

عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین جهان اسلام ناصری‌فر، منوچهر

منشا مقاله : ، شرق (۱۱ آبان ۱۳۸۴): ص ۱۸.

توصیفگر : خدیجه (س ، بنت خویلد

توصیفگر : زنان توصیفگر : محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : ازدواج

۴- لمصاب ام البنین و خدیجه ام المومنین (ع)

عنوان و نام پدیدآور : الدمع الحزین: لمصاب ام البنین و خدیجه ام المومنین (ع)/تالیف: بنت المبارک
مشخصات نشر : [بی جا]: محلاتی، ۱۴۲۸ق.=۲۰۰۷م.=۱۳۸۶ش.
مشخصات ظاهری : ج.
وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)
شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۰۸۶۴

۵- القاب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۹-۱۶۳۲۶
سرشناسه : صاحبی‌مفرد، تقی عنوان و نام پدیدآور : القاب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام صاحبی‌مفرد، تقی منشا مقاله : ، کیهان (۱۷ آذر ۱۳۷۹): ص ۶.
توصیفگر : فضایل اخلاقی توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س

۶- السیدهٔ خدیجهٔ بنت خویلد (ام‌المومنین اولی)

سرشناسه : حارث محمود عبدالغفار
عنوان و نام پدیدآور : السیدهٔ خدیجهٔ بنت خویلد (ام‌المومنین اولی) / اعداد محمود عبدالغفار الحارث مشخصات نشر : بیروت : دارالجیل خرطوم دارالحارث ، ۱۹۹۸م = ۱۴۰۸ق = ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری : ج۲
فروست : (سلسلهٔ امهات المومنین۱)
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زنان موضوع : خدیجه بنت خویلد (س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت رده بندی کنگره : BP۲۶/ح۲س۸،۱.ج شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۳۰۵۵۶

۷- ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد (رضی الله عنها)

سرشناسه : منیسی سامیه عبدالعزیز
عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد (رضی الله عنها)/ تالیف سامیه منیسی مشخصات نشر : قاهره : کلیه الاداب - جامعه‌القاهره ۱۹۹۴م = ۱۳۷۳.
مشخصات ظاهری : ص ۳۹
فروست : (سلسله نساآ مومنات امهات المومنین
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۳۹ - ۳۷
موضوع : محمد(ص ، پیامبر اسلام -- ۵۳ قبل از هجرت -- ۱۱ق -- زنان موضوع : خدیجه بنت خویلد (س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۸الف۸
شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۹۵۰۴

۸- انتخاب علی (ع) و جهت‌گیری اجتماعی اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۳-۱۱۴۷۵

سرشناسه : قنوات عبدالرحیم عنوان و نام پدیدآور : انتخاب علی (ع) و جهت گیری اجتماعی اسلام قنوات عبدالرحیم منشا مقاله : ، همشهری (۲۴ آذر ۱۳۷۳): ص ۱۱.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : علی‌بن‌ابی‌طالب ع ، امام اول توصیفگر : خدیجه س

توصیفگر : زیدبن‌حارثه

۹- الدمع الحزین لمصاب ام البنین (ع) و خدیجه ام المومنین(ع)

عنوان و نام پدیدآور : الدمع الحزین لمصاب ام البنین (ع) و خدیجه ام المومنین(ع)/ تالیف: بنت المبارک

مشخصات نشر : [قم]: آیه حیات، ۱۴۳۰ق.=۲۰۰۹م.=۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ج..

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : ج. ۱ ، الطبعه الاولی.

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۹۲۴۴

۱۰- الانوارالساطعه من الغراءالطاهره خدیجه‌بنت خویلد علیهم‌السلام

سرشناسه : سیلاوی غالب عنوان و نام پدیدآور : الانوارالساطعه من الغراءالطاهره خدیجه‌بنت خویلد علیهم‌السلام تالیف غالب السیلاوی

مشخصات نشر : [بی‌جا]:محلاتی ۱۴۲۴ق = ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : [۵۰۹] ص :مصور، نمونه شابک : ۹۶۴-۷۴۵۵-۰۶-۲

یادداشت : چاپ قبلی غالب السیلاوی ۱۴۲۱ق. = ۱۳۷۹

یادداشت : کتابنامه ص [۴۹۱] - ۵۰۷؛ همچنین به‌صورت زیرنویس موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/س۹ الف۸ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۱۵۲۱۹

۱۱- اولین بانوی اسلام : به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه (ع)

سرشناسه : محیطی‌اردکانی، احمد

عنوان و نام پدیدآور : اولین بانوی اسلام : به مناسبت سالروز رحلت حضرت خدیجه (ع)/احمد محیطی‌اردکانی

منشا مقاله : ضمیمه اطلاعات ، ۳۱ شهریور ۱۳۸۶ : ص ۲

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

توصیفگر : شیوه زندگی

۱۲- ام‌المومنین خدیجه‌بنت خویلد سیده فی قلب‌المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سرشناسه : یمانی محمد عبده عنوان قراردادی : ام‌المومنین خدیجه‌بنت خویلد سیده فی قلب‌المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین خدیجه بنت خویلد بانویی در قلب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم/ تالیف محمد عبده‌یمانی ؛ مترجم محمد ابراهیمی.

مشخصات نشر : شیراز: ایلاف ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص : مصور .

شابک : ۳۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۸-۰۰۲-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۵۱ - ۲۵۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : ابراهیمی، محمد، ۱۳۶۲ - مترجم

رده بندی کنگره : ۲/BP۲۶/ی۸الف ۸۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۷۴۳۴

۱۳- نگاهی نو به زندگی درخشان خدیجه علیها السلام

سرشناسه : کرمی فریدونی، علی

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی نو به زندگی درخشان خدیجه علیها السلام/ علی کرمی فریدونی

مشخصات نشر : قم: نسیم انتظار، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ص.

شابک : :۹۶۴۸۵۵۳۱۶۵

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۳۴۹۲۲

۱۴- زندگینامه خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهماالسلام

سرشناسه : حسنی هاشم معروف عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهماالسلام مولف هاشم معروف الحسینی مترجم علی شیخ‌الاسلامی مشخصات نشر : [تهران .

مشخصات ظاهری : ص ۲۱۳

فروست : (موسسه اهل البیت ۱۰: امیران ایمان۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۸۱

۱۵- آرام جان پیامبر صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۰۶۱۲

عنوان و نام پدیدآور : آرام جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

منشا مقاله : ، شما، ش ۳۸۴، (۳۰ مهر ۱۳۸۳): ص ۸.

توصیفگر : خدیجه (س

۱۶- همسر آفتاب

عنوان و نام پدیدآور : همسر آفتاب/گروهی از نویسندگان ؛ تهیه شده در مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: کتاب طه، ۱۳۸۵ .

مشخصات ظاهری : ۶۳ ص .

فروست : با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ ۱

شابک : ۵۰۰۰ ریال:۹۶۴۷۰۱۹۶۵۳

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

۱۷- تاریخ سیاسی اسلام و بررسی زندگی زهرای بتول و فرزندانش" علیهم‌السلام

سرشناسه : قاضی‌شکیب نعمت‌الله عنوان و نام پدیدآور : تاریخ سیاسی اسلام و بررسی زندگی زهرای بتول و فرزندانش "علیهم‌السلام / تالیف نعمت‌الله قاضی (شکیب

مشخصات نشر : تهران

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه مندرجات : ج ۱. از خدیجه ع تا مسلم ع .--

شماره کتابشناسی ملی : ۵۸۴۰

۱۸- خدیجه الکبری : اول امراه الاسلام ..

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه الکبری : اول امراه الاسلام .. واولی امهات المومنین رضی الله عنها/ تالیف: سیف الدین الکاتب

مشخصات نشر : بیروت: دارالافاق الجدیده، ۱۴۰۱ق.=۱۹۸۱م.=۱۳۶۰ش.

مشخصات ظاهری : ۴۶ص.

فروست : الاوائل فی حضاره الاسلام؛ ۱

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۷۷۱۱۴

۱۹- معراج الشهاده

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

شماره های شناسایی دیگر : شماره‌ی پیشین : ۱۴-۲۵۳/چ۱۴۹۳.

سرشناسه : طباطبایی جشوقانی ، حسن بن محمد

عنوان و نام پدیدآور : معراج الشهاده[نسخه خطی]/سید حسن بن سید محمد طباطبایی

وضعیت استنساخ : : کاتب : ابن محمد رضا محمدعلی الهرندی، ۱۲۸۱ ق.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:»بسمله.حمد خدایرا که عقل دوربین حیرانش در جستجو و زبان معنی افرین در وصفش عاجز از گفتگو و شکر منعمی را که نیسن روزی دهنده...«

انجام:»... تا هنگامی که آن غریب تشنه را کشتند و در خاک . خون آعشتند الالعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون . قد فرغت من تسوید ... بانسخه صحیح مقابله شود«

مشخصات ظاهری : برگ : ۲پ - ۱۲۸ .سطر : ۲۲ - ۲۴ .اندازه سطور : ۱۰۵ × ۱۶۵ ، ۱۱۰ × ۱۶۷؛ قطع : ۱۷۵ × ۲۳۰

يادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ:فرنگی نخودی.

نوع و درجه خط:نسخ.

نوع و تز ئینات جلد:ساغری مشکی ، مقوایی ، مجدول ، منگنه ضربی ، اندرون جلد آستر کاغذی .

تزئینات متن:عناوین و خط روی متن با مرکب قرمز.

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق نسخه:احادیث و مطالبی در رابطه با متن در حاشیه نوشته شده است.

توضیحات صحافی: لت پشت جلد از نسخه جدا شده است.

معرفی نسخه : کتابی است در کیفیت معراج سید انبیا و در ذیل هر حکایت داستان شاه کربلا مشتمل بر مقدمه و بیست فصل و خاتمه همراه با اشعار ، تعزیه و احادیثی که از »بحارالانوار مجلسی« و »معراج النبوه معین الدین بلخی« آورده و بعضی از قصص انبیاء (ع) .

یاداشت تملک و سجع مهر : شکل و سجع مهر:دارای مهر بیضی به سجع »عبده الراجی محمدعلی« در برگ ۲.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده .نسخه دچار آب افتادگی و پخش مرکب در بالای نسخه شده است.

يادداشت کلی : زبان : فارسی.

صحافی شده در این مجلد: : رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم .

موضوع : معراج.

روضه خوانی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.

احادیث شیعه.

شناسه افزوده : هرندی ، محمدعلی‌بن‌محمدرضا ، قرن ۱۳ ق. کاتب .

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/ffb۹۱۰۴۴-۹۷f۲-۴۱۶۵-bf۶b-f۹df۰ca۸d۸f۴/Catalogue.aspx

۲۰- زندگانی حضرت فاطمه علیهاسلام و زندگانی حضرت خدیجه علیهاسلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه : نصیری بدرالدین عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه علیهاسلام و زندگانی حضرت خدیجه علیهاسلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری مشخصات نشر : تهران

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص مصور

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ چهارم یادداشت : کتابنامه ص ۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۹۵

۲۱- نمونه زنها

سرشناسه : آخوندی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : نمونه زنها/محمد منتظر

مشخصات نشر : تهران: جوان امروز، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۷۹ ص

شابک : ۹۶۴-۷۷۵۸-۱۹-۴

یادداشت : فیپا

موضوع : خدیجه بنت خویلد علیها السلام، ۶۸ - ۳ قبل اپ هجرت

موضوع : خدیجه بنت خویلد علیها السلام، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت .-- شعر

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/آ۳ن۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۳۵۱۶

۲۲- نخستین بانوی رستگار اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۰-۲۵۵۳۹

سرشناسه : خوش‌عمل عباس عنوان و نام پدیدآور : نخستین بانوی رستگار اسلام خوش‌عمل عباس منشا مقاله : ، جام‌جم (۵ آذر ۱۳۸۰): ص ۸.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام

۲۳- نگاهی به ویژگیهای رفتاری اولین بانوی مسلمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۰-۲۴۹۵۰

سرشناسه : میانجی محمد

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به ویژگیهای رفتاری اولین بانوی مسلمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم / میانجی محمد

منشا مقاله : ، مبلغان ش ۲۳ ، (رمضان ۱۴۲۲ هـق : ص ۳۹ - ۴۹.

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

۲۴- یار مهربان رسول‌الله صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۱-۳۰۳۷۸

سرشناسه : نساجی‌زواره اسماعیل عنوان و نام پدیدآور : یار مهربان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم / نساجی‌زواره اسماعیل منشا مقاله : ، کیهان (۲۳ آبان ۱۳۸۱): ص ۶.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام

۲۵- کاروانی با سیزده کجاوه: تجلی‌گاه سیزده‌گانه مادران عروج

سرشناسه : زارع محبوبه ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور : کاروانی با سیزده کجاوه: تجلی‌گاه سیزده‌گانه مادران عروج: آمنه، خدیجه، فاطمه‌بنت اسد، زهرا، شهربانو... / محبوبه زارع.

مشخصات نشر : قم: بوستان کتاب قم(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : [۱۴۰] ص.: مصور.

فروست : بوستان کتاب قم ۱۴۱۵. اهل بیت علیهم‌السلام ۱۲۵. تاریخ ۲۳۶.

شابک : ۱۳۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۵۴۸-۲۵۰-X

یادداشت : ص.ع. لاتینی‌شده: Karvani ba sizdah kajaveh tajalli -gah -e sizdah -ganeh -ye madaran -e oruj... .

یادداشت : چاپ؟: ۱۳۸۶(در انتظار فهرستنویسی).

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۰].

موضوع : چهارده معصوم -- مادران

موضوع : زنان مقدس اسلام -- داستان

موضوع : داستان‌های مذهبی--قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۵۲/۵/ز۲ک۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۶۵۲۸

۲۶- زندگانی حضرت فاطمه‌الزهراآ سیده نساآ العالمین سلام‌الله علیها و حضرت خدیجه‌کبری علیها السلام

سرشناسه : عمادزاده حسین ۱۳۶۹ - ۱۲۸۵

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه‌الزهراآ سیده نساآ العالمین سلام‌الله علیها و حضرت خدیجه‌کبری علیها السلام / نویسنده حسین عمادزاده مشخصات نشر : تهران اسلام ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ص ۴۹۶

شابک : ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۵۲۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۵۲۲۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی موضوع : فاطمه زهراآ(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ع۸۵ز۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۴۶۹۳۰

۲۷- خورشیدی در خانه خدیجه (داستان جوانی پیامبر(ص)

سرشناسه : رهگذر، رضا، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور : خورشیدی در خانه خدیجه (داستان جوانی پیامبر(ص)/ نویسنده محمدرضا سرشار [مستعار]؛ تصویرگر محمدحسین صلواتیان

وضعیت ویراست : [ویراست ؟۲].

مشخصات نشر : تهران پیام آزادی ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۸۷ ص مصور (رنگی .

فروست : از سرزمین نور [ج].۱۰.

شابک : دوره ۹۶۴-۳۰۲-۴۳۸-۵ : ؛ ۴۰۰۰ریال ج.۱۰ ۹۶۴-۳۰۲-۴۴۸-۲ : ؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : ویرایش اول این کتاب تحت عنوان" دیگر بار شام داستان جوانی پیام‌آور اسلام ص " منتشر شده است

یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه ص ۸۷.

یادداشت : گروه سنی" د."

عنوان دیگر : دیگر بار شام داستان جوانی پیام‌آور اسلام ص .

موضوع : محمد(ص پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- داستان موضوع : داستان‌های مذهبی--قرن ۱۴

شناسه افزوده : صلواتیان محمدحسین ۱۳۴۰ - تصویرگر

شناسه افزوده : از سرزمین نور[ج].۱۰.

رده بندی کنگره : BP۹/ر۹الف ۴،۱۰.ج ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۳۷۵۵

۲۸- فاطمه‌الزهرا: سیده نساء العالمین سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : عمادزاده حسین ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه‌الزهرا: سیده نساء العالمین سلام‌الله‌علیها/ اقتباس و نگارش عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عمادزاده

وضعیت ویراست : ویراست ۲

مشخصات نشر : تهران اسلام ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ع ۴۹۷ ص.

شابک : ۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۵ ؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

وضعیت فهرست نویسی : کتاب فارسی

یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۷۶

یادداشت : چاپ ششم ۱۳۷۹.

یادداشت : چاپ چهارم : ۱۳۸۷(فیپا)

یادداشت : کتاب حاضر ۵ بار بدون ویراست تجدیدچاپ شده و کتاب حاضر چاپ چهارم از ویراست ۲ می باشد .

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه‌الزهرا: سلاما...علیها.

یادداشت : کتابنامه ص ۴۸۸ - ۴۸۶؛ همچنین به‌صورت زیرنویس عنوان روی جلد : زندگانی حضرت فاطمه الزهراسلاما...علیها

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ع۸۵ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۷۵-۷۲۹۰

۲۹- فاطمه‌ی زهراآ(ع)

سرشناسه : سجادی محمدتقی - ۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه‌ی زهراآ(ع) / نوشته محمدتقی سجادی مشخصات نشر : قم الزهرا، ۱۳۶۸.

مشخصات ظاهری : ص ۳۹۳

فروست : (الزهراآ: ۱۵)

شابک : بها:۴۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ اول ۱۳۵۹، انتشارات پیام اسلام یادداشت : کتابنامه ص ۱۲۶ - ۱۱۷؛ ۳۸۸ - ۳۶۹

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/س۳ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۶۸-۳۲۱۲

۳۰- زاد الواعظین

شماره بازیابی : ۶-۱۶۰۵۳

شماره کتابشناسی ملی :

سرشناسه : فاضل هرندی محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور : زاد الواعظین چاپ سنگی][آخوند ملا محمدباقر فاضل هرندی کاتب:محمدعلی بن شمس الکتاب .ـ

وضعیت نشر : [بی جا:بی نا] ، ۱۳۲۲ ق.

مشخصات ظاهری : ج.۱. ۳۷۲ -۷۴۴ ص. علائم راده.۲۱X۱۷س‌م یادداشت : زبان:فارسی.

آغاز، انجام، انجامه : آغاز:بسم الله الر... الحمدلله ربّ العالمین... منقول از جلد اوّل حیوة القلوب باب سیزدهم در بعضی از کیفیات موسی و هرون...

انجام:...با جبر ازروی جسد پدر بزرگوارش جدا نمودند الا لعنهٔ الله علی القوم الظّالمین.

انجامه:کتبه العبد الآثم اقلّ الکتّاب محمد علی بن جناب حاج شمس الکتاب بتاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۲۲.

مشخصات ظاهری اثر : نسخ

مقوایی روکش پارچه سبز.

نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : روزنامه اطلاع شماره ۲۲ مورخه ذی الحجه ۱۳۲۲ ق. فهرست کتابهای چاپی فارسی ج۲ :۱۸۱۹ مشار (فارسی)ج۲ :۲۷۴۳ .

معرفی چاپ سنگی : کتابقسمت دوم از جلد اول زادالواعظین است که منقول از جلد اول حیوۀ القلوب باب سیزدهم در بیان بعضی از کیفیات و حالات و حکایات پیامبران و بزرگان میباشد.

موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

مریم مقدس -- سرگذشتنامه

خدیجه بنت خویلد(س ، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

شناسه افزوده : شمس الکتاب محمدعلی قرن ۱۴ . کاتب.

۳۱- شخصیت‌شناسی فاطمه (ع)

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۰-۱۷۲۸

سرشناسه : لقمانی احمد

عنوان و نام پدیدآور : شخصیت‌شناسی فاطمه (ع) / لقمانی احمد

منشا مقاله : ، پیام زن ش ۱۰۹ ، (فروردین ۱۳۸۰): ص ۴۲ - ۴۷.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : فاطمه‌زهرا(س

۳۲- بانوی مکه

سرشناسه : یوسفی، دینا

عنوان و نام پدیدآور : بانوی مکه/ دینا یوسفی .

مشخصات نشر : سبزوار: امید مهر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۳-۲۲-۸ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۳] - ۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ی۹ ب۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۸۶۱۷۳

۳۳- نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله

عنوان و نام پدیدآور : نخستین ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / از هیئت تحریریه موسسه در راه حق

مشخصات نشر : قم موسسه در راه حق ۱۳۵۸.

مشخصات ظاهری : ۸ ص.؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س‌م.

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده : موسسه در راه حق

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ن۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۴۴۹۴

۳۴- خانواده خوشبخت

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۳-۱۰۱۵۴

سرشناسه : رشیدپور، مجید

عنوان و نام پدیدآور : خانواده خوشبخت رشیدپور، مجید

منشا مقاله : ، پیوند، ش ۱۸۱، (آبان ۱۳۷۳): ص ۴۲ ـ ۴۶.

توصیفگر : محبت توصیفگر : خانواده توصیفگر : اخلاق اسلامی توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه س

۳۵- مروارید حجاز

سرشناسه : قاسمی، ابراهیم، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مروارید حجاز/ مولف ابراهیم قاسمی، رضا فلاح.

مشخصات نشر : قم: علامه بهبهانی ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۱۲ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۸۰-۳۷-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- فضایل

موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا قرن ۳ق

شناسه افزوده : فلاح، رضا، ۱۳۶۱ -

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ق۲م۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۸۲۱۹

۳۶- فاطمه‌الزهرا: سیده نساء العالمین سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : عمادزاده حسین ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه‌الزهرا: سیده نساء العالمین سلام‌الله‌علیها / اقتباس و نگارش عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عمادزاده

مشخصات نشر : تهران اسلام ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ح، ۴۹۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۳-۰۶-۷

یادداشت : چاپ هشتم.

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه‌الزهرا: سلاما...علیها.

یادداشت : کتابنامه ص ۴۸۶ - ۴۸۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : زندگانی حضرت فاطمه الزهراسلاما...علیها.

موضوع : فاطمه زهرا علیها السلام، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ع۸۵ف۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۰۷۸۰۱

۳۷- بنیان کعبه

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۱۳۲۰۳

سرشناسه : افراسیابی غلامرضا

عنوان و نام پدیدآور : بنیان کعبه افراسیابی غلامرضا

منشا مقاله : ، آینه میراث ش ۲۴، (بهار ۱۳۸۳): ص ۷ - ۱۷.

توصیفگر : کعبه توصیفگر : محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : بعثت توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : مسجدالحرام توصیفگر : نماز

توصیفگر : خدیجه (س ، بنت‌خویلد

۳۸- حکایت عاشقی

سرشناسه : حاتم‌پوری محمدرضا، ۱۳۵۱ -

عنوان و نام پدیدآور : حکایت عاشقی/ مجالس محمدرضا حاتم‌پوری کرمانی؛ تهیه و تدوین جمعی از عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام.

مشخصات نشر : تهران: زعیم ۱۳۹-

مشخصات ظاهری : ۱۰ ج.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵س‌م.

شابـک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۰-۰ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۱-۷ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۲-۴ : ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۳-۱ ؛ ۱۲۰۰۰۰ریال : ج. ۵ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۵-۵ ؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۶-۲ ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۷-۹ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۴۰-۰۰۸-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۹۰.

یادداشت : کتاب حاضر مجموعه سخنرانی‌ها و روضه‌های حجه‌الاسلام والمسلمین محمدرضا حاتم‌پوری است.

یادداشت : ج. ۳، ۵، ۶ و ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

یادداشت : ج.۱، ۲ و ۷ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. توصیه‌های بسیار مهم برای مبلغین ...، فلسفه‌ی مناجات، دعا و نیایش ....- ج.۲. معنای عبادت، بندگی و مواهب آن، روضه‌ی حرکت اسرا به کوفه ....- ج.۳. تسبیح، سجده و شکرگزاری موجودات، ویژگی‌های عبادالرحمن ....- ج.۴. فلسفه‌ی مناجات، دعا و نیایش، ۱۱۰ مناجات و راز و نیاز ....- ج. ۵. معرفی اجمالی حضرات پیامبر اکرم، امیرالمومنین و حضرت زهرا علیهم‌السلام ....- ج.۶. معرفی اجمالی حضرت خدیجه، حضرت حمزه، امام حسن علیهم‌السلام ....- ج.۷. معرفی اجمالی، کرامات و روضه‌های امام حسین علیهم‌السلام ....- ج. ۸. روضه‌های امام حسین علیهم‌السلام در شب عاشورا، وداع، روز عاشورا، شام غریبان ....- ج. ۹. معرفی اجمالی، کرامات، ویژگی‌ها، کلمات قصار، محافل جشن و روضه‌های جان‌سوز حضرات امام سجاد....- ج.۱۰. معرفی اجمالی، کرامات، ویژگی‌ها، کلمات قصار، محافل جشن و روضه‌های جان‌سوز حضرات امام جواد، امام هادی...

موضوع : حاتم‌پوری، محمدرضا ۱۳۵۱ - -- وعظ

موضوع : روضه‌خوانی

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : سخنرانی

موضوع : اسلام -- تبلیغات

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵/ح۱۳ح۸۳ ۱۳۹۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۶۸۵۸۳

۳۹- ماخذشناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام

سرشناسه : درفشی، مینا

عنوان و نام پدیدآور : ماخذشناسی توصیفی زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام/ گروه تحقیق مینا درفشی، خدیجه مهدوی، اکرم کلاته؛ کاری از واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه (علیهاالسلام).

مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران، مرکز نشر هاجر ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص.: نمونه، جدول.

شابک : ۲۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۷۹-۷۲-۷

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : نمایه.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- کتابشناسی

شناسه افزوده : مهدوی مقدم، خدیجه، ۱۳۴۱ -

شناسه افزوده : کلاته، اکرم

شناسه افزوده : مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام(تهران)

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران. مرکز نشر هاجر

رده بندی دیویی : ۰۱۶/۲۹۷۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۶۸۱۳۶

۴۰- حضرت خدیجه س اسطوره ایثار و مقاومت

سرشناسه : محمدی اشتهاردی محمد، - ۱۳۲۳

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه س اسطوره ایثار و مقاومت محمد محمدی اشتهاردی مشخصات نشر : تهران موسسه انتشارات نبوی ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۲۸۷

شابک : ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۴

یادداشت : چاپ اول زمستان ۱۳۷۷؛ ۵۵۰۰ ریال یادداشت : عنوان دیگر: حضرت خدیجه همسر پیامبر علیهاالسلام اسطوره ایثار و مقاومت

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر : حضرت خدیجه همسر پیامبر علیهاالسلام اسطوره ایثار و مقاومت

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۳ح۶ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۹۹۶۴

۴۱- حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : دخیل علی محمدعلی م - ۱۹۳۶

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها/ نوشته علی محمدعلی دخیل ترجمه فیروز حریرچی مشخصات نشر : تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳.

مشخصات ظاهری : ص ۳۸

فروست : (زنان بزرگ اسلام ۱)

شابک : بها:۳۵ریال ؛ بها:۳۵ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت : عنوان اصلی اعلام النساآ.

یادداشت : چاپ ششم :۶-۰۰۴۲-۰۰-۹۶۴ ISBN ۱۳۸۴

یادداشت : عنوان روی جلد: خدیجه سلام‌الله‌علیها.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان روی جلد : خدیجه سلام‌الله‌علیها.

عنوان دیگر : خدیجه سلام‌الله‌علیها

موضوع : زنان مقدس اسلام موضوع : خدیجه س ، بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه شناسه افزوده : حریرچی فیروز، ۱۳۲۰ - ، مترجم رده بندی کنگره : BP۵۲/د۳الف۱،۶۰۴۱.ج ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۰-۵۲۳۰

۴۲- رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

شماره های شناسایی دیگر : شماره‌ی پیشین : ۱۴-۲۵۳/چ۱۴۹۳ .

عنوان و نام پدیدآور : رساله در احوال حضرت خدیجه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [نسخه خطی]

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:»در احوال جناب خدیجه و سبب تزویج او بخاتم انبیاء ... قطب راوندی و ابن شهرآشوب روایت کرده‌اند که سبب تزویج خدیجه این بود...«

انجام:پس آنبزرگوار مراسم زیارترا بجا آورده و دست حسنین را گرفته گریان و نالان رو بحجره طاهره گذاردند الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون«

مشخصات ظاهری : برگ : ۱۲۸پ - ۱۵۵ .سطر : ۲۴ - ۲۶ .اندازه سطور : ۱۱۰ × ۱۶۶ ، ۱۱۰ × ۱۷۰ .؛ قطع : ۱۷۵ × ۲۳۰

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ:فرنگی نخودی.

نوع و درجه خط:نسخ.

نوع و تز ئینات جلد:ساغری مشکی ، مقوایی ، مجدول ، منگنه ضربی ، اندرون جلد آستر کاغذی.

خصوصیات نسخه موجود : توضیحات صحافی:لت پشت جلد از نسخه جدا شده است.

حواشی اوراق نسخه:نسخه در حاشیه تصحیح شده است.

معرفی نسخه : برگزیده‌ای از سرگذشت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه و چگونگی ازدواج آنها و بدنیا آمدن حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده .نسخه دچار آب افتادگی و پخش مرکب در بالای نسخه شده است.

یادداشت کلی : زبان : فارسی.

صحافی شده با : : معراج الشهاده.۱۲۸۱ ق.۱۰۶۲۹۲۷

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام ، ۵۳ قبل از هجرت ، - ۱۱ ق. -- سرگذشتنامه.

خدیجه علیها السلام ، بنت خویلد ، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

شماره بازیابی : ۵-۱۵۵۹۳

۴۳- مادر بی‌همتای عشق

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۲-۳۰۷۶۱

سرشناسه : بختیاری اکبر

عنوان و نام پدیدآور : مادر بی‌همتای عشق بختیاری اکبر

منشا مقاله : ، جام‌جم (۱۵ آبان ۱۳۸۲): ص ۹.

توصیفگر : خدیجه س بنت خویلد

۴۴- سیر و تاملی در زندگانی سراسر شور و حماسه «خدیجه کبری»

سرشناسه : کمالی نیا، محمدتقی ۱۳۲۴ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور : شکوه زندگی: سیر و تاملی در زندگانی سراسر شور و حماسه «خدیجه کبری» / نگارش و اقتباس محمدتقی کمالی(کمالی‌نیا).

مشخصات نشر : قم؛ تهران: امید ۱۳XX.

مشخصات ظاهری : [۱۲۸] ص.

شابک : ۷۵ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : عنوان روی جلد: خدیجه کبری(ع) نخستین نمونه یک مجاهد زن مسلمان راستین.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۱۲۸]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : خدیجه کبری(ع) نخستین نمونه یک مجاهد زن مسلمان راستین.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت-- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ /ک۸ش۸ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۶۹۸۲۳

۴۵- خدیجه همسر بی‌بدیل پیامبر

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۶۶۷۰

سرشناسه : ناصری‌فر، منوچهر

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه همسر بی‌بدیل پیامبر/ ناصری‌فر، منوچهر

منشا مقاله : ، جمهوری اسلامی (۲۳ مهر ۱۳۸۴): ص ۳.

توصیفگر : خدیجه (س

۴۶- فضائل حضرت خدیجه

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۱۴۱۹۴

سرشناسه : امامی، علی

عنوان و نام پدیدآور : فضائل حضرت خدیجه/علی امامی

منشا مقاله : مبلغان ،ش ۵۹ ، مهر و آبان ۱۳۸۳: : ص ۱۶ – ۲۲

توصیفگر : فضایل اخلاقی ۱]خدیجه علیها السلام، بنت خویلد

۴۷– حضرت خدیجه علیها السلام ، اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۱–۳۴۶۹۸

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه س ، اسوه اخلاص منشا مقاله : ، جمهوری اسلامی (۲۵ آبان ۱۳۸۱): ص ۳.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

۴۸– حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۸–۱۷۴۴۱

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه س اسوه اخلاص منشا مقاله : ، کار و کارگر ، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۳.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س

۴۹– خدیجه همسر و یاور پیامبر

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۹–۱۶۶۷۴

سرشناسه : جعفری مهدی عنوان و نام پدیدآور : خدیجه همسر و یاور پیامبر/ جعفری مهدی منشا مقاله : ، جام‌جم (۱۶ آذر ۱۳۷۹): ص ۸.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س

۵۰– قصه حضرت بی بی خدیجه

شماره بازیابی : ۵–۱۷۳۷۰

عنوان و نام پدیدآور : قصه حضرت بی بی خدیجه[نسخه خطی]

وضعیت استنساخ : بیر پاوی: کاتب : فضل حق آخوند زاده ساکن بیر پاوی (بیر پاوه)، ۱۲۹۹ ق.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:بسمله . . . رب یسر و تمم بالخیر هذالکتاب ملك جهان خاتون لشکر کشی الزمان کشورارای ایران و تران پی‌پی خدیجه . . .

انجام:اگر از ترس خدا توبه میکردی اگر به نه آسمانرا میگفتی که بسر زمین بزن آسمانرا بر زمین زدندی والله اعلم بالصواب .

انجامه:تمام شد بروز سه شنبه وقت چاشت در ماه چهاردهم روز ذی‌القعده دست خط فقیر مقیر بر تقصیر خادم‌العلماءوالصلحا فضل حق اخند ذاده ساکن پیر پاوی امام مسجد حمیدالله خان ولد مرت خان و برادرزاده شیر زمان خان بتاریخ سنه اتمام یافت بر سنه هجری سنه ۱۲۹۹ برای خاطر عاطر اخند ذاده ساکن شیخی که که قریه در دامن کوه بوده است والله اعلم ، بلصواب سنه ۱۲۹۹ .

مشخصات ظاهری : برگ : ۲۸ .سطر : گوناگون .اندازه سطور : ۱۰۰ × ۱۹۰؛ قطع : ۱۵۰ × ۲۳۷

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ:هندی حنائی رنگ .

نوع و درجه خط:تحریری .

نوع و تز ئینات جلد:مقوائی ، روکش کاغذ کرم رنگ ، عطف تیماج قهوه‌ای .

تزئینات متن:عنوانها و نشانیها به سرخی و سیاه می‌باشد .

یادداشت استنساخ : به جهت عاطر اخوندزاده ساکن شیخی نوشته شده است .

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق:حواشی جزئی توضیحات و تصحیحات مربوط به متن است .

یادداشت های مربوط به نسخه در پشت برگ آغازین شروع متن یادداشتی با مرکب قرمز بدین شرح «ابتدا کردیم بروز پنجشنبه در وقت چاشت در ماه نهم روز ذی‌القعده بتاریخ سنه هجری ۱۲۹۹» آمده است .

معرفی نسخه : رساله حاضر شرح حال خدیجه کبری سلام‌الله علیها و چگونگی ازدواج ایشان با حضرت رسول صلی‌الله علیها و آله و شرح حال فاطمه زهرا سلام‌الله علیها و چگونگی ازدواج آنحضرت با علی‌علیه‌السلام و فرزندان ایشان .

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده .دی ۱۳۸۶ .نسخه فرسوده ، آسیب دیده ، آثار لکه ، پارگی و جداشدگی در جلد و شیرازه .

یادداشت کلی : زبان : فارسی .

عنوانهای دیگر : حکایت ملک جهان خاتون .

ملک جهان خاتون لشکر کشی‌الزمان کشورارای ایران و توران .

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد ، ۳ – ۶۸ قبل از هجرت .

محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام ، ۵۳ قبل از هجرت – ۱۱ ق .

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/۸۶c۹۲۹۱c-e۰۳a-۴۱f۳-af۲۸-fc۳۶۱۵dadeb۵/Catalogue.aspx

۵۱– حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام

سرشناسه : صادقی اردستانی احمد، ۱۳۳۳–

عنوان و نام پدیدآور : حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام / مولف احمد صادقی اردستانی

مشخصات نشر : قم : فجر قرآن کریم ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۷۴ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ریال ۹۶۴-۹۳۸۲۵-۷-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۷۳-۱۷۴.

موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت – ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : خدیجه (س ، خدیجه ۳ – ۶۸ قبل از هجرت

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/ص۱۵ح۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۴۰۸۸۶

۵۲– خدیجه مادر اسلام

سرشناسه : مکتبدار، زینب

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه مادر اسلام/زینت مکتبدار.

مشخصات نشر : قم: بخشایش، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۸ ص.

شابک : ۹۶۴-۸۶۹۶-۵۵-۱

یادداشت : کتابنامه: ص. ۶۸.

موضوع : خدیجه علیها السلام، بنت خولیه، ۶۸ - ۳قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

موضوع : زنان مقدس اسلام -- سرگذشتنامه.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۷خ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۳۵۳۴۰

۵۳- حضرت خدیجه علیها السلام الگویی تکرارناپذیر

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۶۲۷۶

سرشناسه : محمدی‌اشتهاردی محمد

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه علیها السلام الگویی تکرارناپذیر/ محمدی‌اشتهاردی محمد

منشا مقاله : ، قدس (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۴.

توصیفگر : خدیجه (س بنت خویلد

توصیفگر : فضایل اخلاقی

۵۴- خدیجه، باتوی شفیق محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه : ترکاشوند، علی

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه، باتوی شفیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم /علی ترکاشوند

منشا مقاله : حمایت ، ۲۲ مرداد ۱۳۸۶ : ص ۶

توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

۵۵- خدیجه شریک مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۴-۲۲۲۳۲

سرشناسه : آزاد، مهرداد

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه شریک مصایب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / آزاد، مهرداد

منشا مقاله : ، کیهان (۱۱ بهمن ۱۳۷۴): ص ۱۴.

توصیفگر : خدیجه س

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام

۵۶- و کجاست مثل خدیجه...

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۶-۱۰۶۴

سرشناسه : عابدی محمد

عنوان و نام پدیدآور : ... و کجاست مثل خدیجه عابدی محمد

منشا مقاله : ، ماهنامه کوثر، سال ۱، ش ۱، (فروردین ۱۳۷۶): ص ۲۴ ـ ۳۱.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه (س

۵۷- در نهانخانه دل هرزن خدیجه‌ای هست ..

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۸-۱۹۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور : در نهانخانه دل هرزن خدیجه‌ای هست ..

منشا مقاله : ، آفرینش ، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۱.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

۵۸- مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۶۶۲۵

سرشناسه : اقبالیان ابوالقاسم عنوان و نام پدیدآور : مناقب و فضایل حضرت خدیجه علیها السلام / اقبالیان ابوالقاسم منشا مقاله : ، مردم‌سالاری (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۵.

توصیفگر : خدیجه (س بنت خویلد

توصیفگر : سیره معصومین توصیفگر : فضایل اخلاقی

۵۹- حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام همسر پیامبر

سرشناسه : داوری محمود، - ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام همسر پیامبر/ محمود داوری مشخصات نشر : اصفهان : نوراسلام ، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ص ۹۶

فروست : (صمیمانه بااهل بیت۱۹)

شابک : ۹۶۴-۸۶۹۴-۴۴-۳

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

موضوع : خدیجه س ، بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت موضوع : زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/د۲ح۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۰۲۶۸

۶۰- حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۵-۲۱۶۸۶

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه علیها السلام اسوه اخلاص منشا مقاله : ، جمهوری اسلامی (۱ بهمن ۱۳۷۵): ص ۳.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه س

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام

۶۱- خدیجه بنت خویلد

سرشناسه : دقس فواد حمدو، گردآورنده عنوان و نام پدیدآور : خدیجه بنت خویلد/ اعداد فواد حمدو الدقس مراجعه احمد عبدالله فرهود

مشخصات نشر : حلب : دارالقلم العربی ، ق۱۴۱۸ = .م۱۹۹۷ = .۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ص ۱۶

فروست : (مستشارون حول الرسول ...؛ ج ۳)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : بالای عنوان فجر الهدی والایمان

موضوع : صحابه -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق مشاوران -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع : خدیجه بنت خویلد (س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت - سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان

موضوع : مشاوره -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام رده بندی کنگره : BP۲۸/۶/د۷م۳،۵ .ج شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۹۲۱۰

۶۲- خدیجه علیها السلام مظلومه‌ی تاریخ

سرشناسه : فضل‌بیرجندی، علی

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه علیها السلام مظلومه‌ی تاریخ / علی فضل‌بیرجندی؛ ویراستار حسن فضل.

مشخصات نشر : مشهد: محقق ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : و ۸۲ص.

شابک : ۱۶۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۷۲-۶۷-۱

یادداشت : کتابنامه ص.[۸۰] -۸۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : ، ویراستارفضل، حسن

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ /ف۶خ۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۷۳۶۴۸

۶۳- خدیجه: همسر گرامی رسول خدا

سرشناسه : مرادی‌نسب حسین ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه: همسر گرامی رسول خدا/حسین مرادی نسب.

مشخصات نشر : تهران: مشعر ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۶۶ص ۱۹/۵×۹س‌م.

فروست : زنان اسوه ۲.

شابک : ۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۶۱-۵:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۴۴خ۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۰۵۶۲۰

۶۴- خدیجه علیهاالسلام بانوی مکه

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه علیهاالسلام بانوی مکه/ گروه تالیف و تحقیق دارالصادقین.

مشخصات نشر : تهران: دار الصادقین ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۹۴ص. ۱۲×۲۱س‌م.

شابک : ۱۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۲۶-۱۴-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : نشر دار الصادقین

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/خ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۲۷۵۷۴

۶۵- بانوی صبور، خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۱-۳۰۸۳۸

عنوان و نام پدیدآور : بانوی صبور، خدیجه علیها السلام

منشا مقاله : ، رسالت (۲۳ آبان ۱۳۸۱): ص ۱۳.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام

۶۶- نام زنده حضرت خدیجه علیها السلام

سرشناسه : شیرازی رضا ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور : بنام زنده حضرت خدیجه علیها السلام/ رضا شیرازی.

مشخصات نشر : تهران: روزنامه همشهری، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۴ ص.؛ ۱۱× ۵/۱۶ س‌م.

فروست : کتاب همشهری؛ ۷۷

شابک : رایگان: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۲۴-۸۹-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : انتشارات همشهری

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ش۹ب۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۹۴۴۲۴

۶۷- خورشید همیشه درخشان اسلام ـ حضرت خدیجه کبری

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۳-۳۹۰۵۶

سرشناسه : محمودی عباس‌علی عنوان و نام پدیدآور : خورشید همیشه درخشان اسلام ـ حضرت خدیجه کبری محمودی عباس‌علی

منشا مقاله : ، جام‌جم (۳ آبان ۱۳۸۳): ص ۸.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه س ، بنت خویلد

۶۸- حضرت خدیجه علیها السلام یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۸۸۷۶

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه علیها السلام یاور همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ـ مختصری از زندگی حضرت خدیجه (س به مناسبت سالروز وفات ایشان در ۱۷ رمضان منشا مقاله : ، رسالت (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۹.

توصیفگر : خدیجه (س ، بنت خویلد

توصیفگر : سرگذشتنامه‌ها

۶۹- زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام‌الله علیها

سرشناسه : انیسی، فریبا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور : امین محمد: زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام‌الله علیها/گردآوری و تالیف فریبا انیسی ؛ به سفارش اداره کل امور بانوان شهرداری تهران.

مشخصات نشر : تهران: بروج، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : [۱۲۰] ص.:مصور.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۳-۴۶-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱.

عنوان دیگر : زندگی نامه حضرت خدیجه کبری سلام‌الله علیها.

موضوع : خدیجه علیها السلامبنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه.

شناسه افزوده : سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران. دفتر امور بانوان.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف۸۴الف۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۸۹۴۲

۷۰- خدیجه ام‌المومنین نظرات فی شراق فجر الاسلام

سرشناسه : عمر، عبدالمنعم محمد، ۱۹۰۶ - م Umar, Abd al - Munim Muhammad

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه ام‌المومنین نظرات فی شراق فجر الاسلام تالیف عبدالمنعم محمد عمر

مشخصات نشر : مصر : الهیئه المصریه العامه للکتاب ، م۱۹۹۴ = ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری : ص ۵۰۷

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : خدیجه بنت خولیه (س ، ۳ - ۶۸قبل از هجرت رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ع۸خ۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۷۱۰۱

۷۱- نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۳۲۴۳۹

سرشناسه : حمیدزاده اکبر

عنوان و نام پدیدآور : نقش طاهره قریش خدیجه در زندگی و پیروزی حضرت محمد/ حمیدزاده اکبر

منشا مقاله : ، یاد، ش ۷۵، (بهار ۱۳۸۴): ص ۸۷ - ۱۰۰.

توصیفگر : محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه (س

۷۲- خدیجه سلام‌الله‌علیها شکوه زندگی

سرشناسه : کمالی‌نیا محمدتقی ۱۳۶۰ - ۱۳۲۴

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه سلام‌الله‌علیها شکوه زندگی محمدتقی کمالی (کمالی‌نیا)

مشخصات نشر : قم نور السجاد، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : [۹۵] ص فروست : (بانوان نمونه۱۱)

شابک : ۹۶۴-۷۱۶۳-۲۲-۳۲۸۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۱۶۳-۲۲-۳۲۸۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص []۹۵

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۸خ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۳۸۲۹۷

۷۳- جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه علیهاالسلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴-

عنوان و نام پدیدآور : جلوه‌هایی از فروغ آسمان حجاز حضرت خدیجه علیهاالسلام علی کرمی‌فریدنی

مشخصات نشر : قم دلیل ما ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ص.

شابک : ۸۰۰۰ ریال چاپ سوم : ۹۶۴۳۹۷۰۵۹۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی ...Ali karamy faridauy. man: festation as parade hejazs sky

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه

موضوع : خدیجه س ، بنت‌خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۴ج۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۷۴۰۱

۷۴- به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام حامی بزرگ اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۵-۱۸۷۳۰

سرشناسه : نصیری عبدالله عنوان و نام پدیدآور : به مناسبت سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام حامی بزرگ اسلام نصیری عبدالله منشا مقاله : ، ایران (۲۱ آذر ۱۳۷۵): ص ۱۰.

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : خدیجه س

۷۵- نگاهی به مقام حضرت خدیجه (ع)

سرشناسه : انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به مقام حضرت خدیجه (ع)/مولف حسن انصاریان.

مشخصات نشر : قم دارالعرفان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۵ص. ۱۹/۵×۹س.م

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۰-۵ ۳۵۰۰ریال

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف۸۶ن۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۸۲۳۷

۷۶- پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۶-۲۴۴۱۲

سرشناسه : صمدی علی‌اکبر

عنوان و نام پدیدآور : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام ادب و عاطفه صمدی علی‌اکبر

منشا مقاله : ، پیام زن ش ۷۱، (بهمن ۱۳۷۶): ص ۱۲ - ۱۵.

توصیفگر : محمد(ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

۷۷- غمگسار پیامبر

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۱۸۳۸

سرشناسه : سلیمانی، نجیبه

عنوان و نام پدیدآور : غمگسار پیامبر : به مناسبت ۲۹ رجب سالروز رفات حضرت خدیجه علیها السلام/نجیبه سلیمانی

منشا مقاله : دیدار جام‌جم ، ۱۸ ، ۲ شهریور ۱۳۸۵: : ص ۱۳

توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت خویلد

توصیفگر : فضایل اخلاقی ۱]

۷۸- همنشین آفتاب توانا، صدیقه

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۸-۱۸۸۸۵

سرشناسه : توانا، صدیقه عنوان و نام پدیدآور : همنشین آفتاب توانا، صدیقه منشا مقاله : ، کیهان ، (۲۸ آذر ۱۳۷۸): ص ۶.

توصیفگر : خدیجه بنت خویلد(س

۷۹- حضرت خدیجه " همسر فداکار پیامبر"

سرشناسه : بهروش، آزاده، ۱۳۶۵

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه " همسر فداکار پیامبر / "نویسنده آزاده بهروش تصویرگر آتی‌نگار.

مشخصات نشر : مشهد آیین تربیت سنبله ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۶ص. مصور (رنگی).

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۱۶۴-۸؛ ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۸-۱۸۳-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : گروه سنی: ج.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زنان

موضوع : داستان‌های مذهبی

شناسه افزوده : استودیو هنری آتی‌نگار

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲ ب۸۵۴ح ۱۳۹۰

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۷۹۹۵۲

۸۰- خدیجه بنت خویلد ام المومنین ...

سرشناسه : یازجی زهیر مصطفی گردآورنده عنوان و نام پدیدآور : خدیجه بنت خویلد ام المومنین .../ اعداد زهیر مصطفی یازجی مراجعه یوسف عسانی مشخصات نشر : حلب : دارالقلم العربی ، ق۱۴۱۵ = .م۱۹۹۶ = .۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ص ۱۶

فروست : (صحابیات حول الرسول صلی‌الله علیه و سلم ج ۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : بالای عنوان فجر الهدی و الایمان

موضوع : صحابه زن -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع : خدیجه بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت - سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ق۱۱ -- .زنان -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان رده بندی کنگره : BP۲۸/۶/ی۲ص ۳،۱ .ج شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۹۲۳۳

۸۱- خدیجه علیهاالسلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : فروغ آسمان حجاز : خدیجه علیهاالسلام / علی کرمی‌فریدنی.

مشخصات نشر : قم : نسیم انتظار ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۵۸۴ص.

شابک : ۴۰۰۰۰ریال : ۹۶۴-۸۵۵۳-۰۴-۱

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۷۷ - ۵۸۴.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۴ف۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۵۲۵۷۳

۸۲- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۱-۳۲۸۳۹

سرشناسه : پاک‌نیا، عبدالکریم عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیهاالسلام پاک‌نیا، عبدالکریم منشا مقاله : ، مبلغان ش ۳۵ ، (۱۵ آبان - ۱۴ آذر ۱۳۸۱): ص ۳۷ - ۴۸.

توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

توصیفگر : تربیت توصیفگر : روابط بین‌فردی توصیفگر : فضایل اخلاقی

۸۳- بخشی از موفقیتهای پیامبر صلی الله علیه و آله مرهون خدمات خدیجه علیها السلام است

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۶۲۷۷

سرشناسه : گیلانی حامد

عنوان و نام پدیدآور : بخشی از موفقیتهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرهون خدمات خدیجه علیها السلام است گیلانی حامد

منشا مقاله : ، قدس (۲۱ مهر ۱۳۸۴): ص ۱۴.

توصیفگر : محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : خدیجه (س بنت خویلد

توصیفگر : فضایل اخلاقی

۸۴- تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه

سرشناسه : شیرازی رضا، - ۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تو را می‌خواهم داستان زندگی حضرت خدیجه رضا شیرازی مشخصات نشر : تهران پیام نور، ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص مصور

شابک : ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۱۸-۱۷-۷۲۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی :

فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم ۳۵۰۰: ۱۳۷۸ ریال یادداشت : کتابنامه ص []۶

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : داستانهای مذهبی رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ش۹ت۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۷۵-۸۹۲۹

۸۵- فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیهاالسلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : فروغ آسمان حجاز: خدیجه علیهاالسلام/ علی کرمی‌فریدنی.

مشخصات نشر : قم: نسیم انتظار ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۵۸۲ص.

شابک : ۳۲۰۰۰ریال : ۹۶۴-۸۵۵۳-۰۴-۱ ؛ ۳۶۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ قبلی: حاذق، ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۷۷ - ۵۸۲.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۴ف۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۷۵۲۶

۸۶- سرچشمه کوثر: ام‌المومنین خدیجه‌کبری

سرشناسه : مهدی‌پور، علی‌اکبر، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور : سرچشمه کوثر: ام‌المومنین خدیجه‌کبری/ نویسنده و محقق علی‌اکبر مهدی‌پور .
مشخصات نشر : کرج: راه وداد ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری : ۵۶ ص.
شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۶۸۴۳-۱-X ؛ ۶۰۰۰ریال(چاپ دوم)
وضعیت فهرست نویسی : فاپا
یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : خدیجه علیها السلام، بنت‌خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت .
موضوع : زنان مقدس اسلام .
رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۹س۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۳۱۵۲۳

۸۷- خدیجه علیهاالسلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور : فروغ آسمان حجاز : خدیجه علیهاالسلام / علی کرمی‌فریدنی
مشخصات نشر : قم : حاذق ، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری : ۵۸۲ص.
شابک : ۲۶۰۰۰ریال : شومیز : ۹۶۴-۵۹۷۰-۷۹-۲ ؛ ۳۴۰۰۰ریال (سلفون
یادداشت : کتابنامه ص ۵۷۷ - ۵۸۲.
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ک۴ف۴ ۱۳۸۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۱۸۵۳۳

۸۸- بانویی در سنگر عدالت اجتماعی

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۸-۱۹۳۲۱
عنوان و نام پدیدآور : بانویی در سنگر عدالت اجتماعی منشا مقاله : ، جبهه ش ۴۰ ، (۲۷ آذر ۱۳۷۸): ص ۱۰.
توصیفگر : خدیجه‌بنت‌خویلد(س

۸۹- غمهای پیامبر در دل بانوی بهشت

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۶۹۵۹

سرشناسه : حر، حسین

عنوان و نام پدیدآور : غمهای پیامبر در دل بانوی بهشت : به انگیزه دهم رمضان سالروز وفات حضرت خدیجه علیها السلام/حسین حر

منشا مقاله : دیدار جام‌جم ،ش ۲۳ ، ۶ مهر ۱۳۸۵: : ص ۱۰

توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت خویلد

توصیفگر : ماه رمضان

۹۰- طاهره قریش: نگاهی محققانه به زندگانی ام‌المومنین بانو خدیجه کبری، همسر وفادار رسول خدا...

سرشناسه : دخیل علی محمدعلی ۱۹۳۶ - م

عنوان قراردادی : خدیجة بنت‌خویلد .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : طاهره قریش: نگاهی محققانه به زندگانی ام‌المومنین بانو خدیجه کبری، همسر وفادار رسول خدا.../ تالیف علی‌محمدعلی دخیل؛ ترجمه و تحقیق اکرم‌السادات هاشمی‌نژاد؛ ویراستار محمدعلی لسانی‌فشارکی.

مشخصات نشر : تهران: پارسیا: نوآور، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۵۷-۴۳-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : هاشمی‌نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵ ، مترجم

شناسه افزوده : لسانی محمدعلی ۱۳۳۲ - ، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/د۳خ۴۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۰۰۵۳۶

۹۱- بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام (ام‌الکوثر)

سرشناسه : مخابری، زهرا، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی زندگی و شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام (ام‌الکوثر)/ نویسنده زهرا مخابری.

مشخصات نشر : تهران چوک آشیان ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص

شابک : ۲۱۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰۵۲۹۰-۲۵-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه ص ۹۹ -۱۰۴

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.-- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۳۵ب۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۶۷۵۱۹

۹۲- کجا مثل خدیجه می‌توان یافت

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : حسینی، جواد

عنوان و نام پدیدآور : کجا مثل خدیجه می توان یافت/جواد حسینی

منشا مقاله : پاسدار اسلام ،ش ۳۲۱ ، شهریور ۱۳۸۷ : ص ۱۴ - ۱۷

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : سرگذشت نامه ها

توصیفگر : لقب‌ها

۹۳- سرور زنان جهان اُمَّ‌المومنین خدیجه‌کبری

سرشناسه : هاشمی‌نژاد، اکرم‌السادات، ۱۳۴۵

عنوان و نام پدیدآور : سرور زنان جهان اُمَّ‌المومنین خدیجه‌کبری/ اکرم‌السادات هاشمی‌نژاد.

مشخصات نشر : تهران: نوآور ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۰۰ ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۴-۸۵-۶ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم و سوم: ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه : ص.۱۹۱-۲۰۰ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/□۲س۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۷۵۲۴۷

۹۴- خدیجه کبری علیها السلام همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سرشناسه : عبادی‌فرد، عزیز، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه کبری علیها السلام همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم / تالیف محقق عبادی‌فردابرغانی [عزیز عبادی‌فرد].

مشخصات نشر : سراب: عزیز عبادی‌فرد ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۵۴ ص ۱۰/۵ × ۱۴ س‌م.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۰۶۹۷۵۶-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(برون‌سپاری)

یادداشت : کتابنامه: ص.۵۳- ۵۴.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت-- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ع۲خ۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۱۳۰۶

۹۵- سایه‌ی محبتبانو خدیجه دختر خویلد

سرشناسه : وحیدی‌صدر، مهدی، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور : سایه‌ی محبتبانو خدیجه دختر خویلد/نوشته مهدی وحیدی‌صدر ؛ تصویرگر حکیمه شریفی.

مشخصات نشر : تهران: مجمع جهانی اهل بیت(ع)، معاونت امور فرهنگی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۲ ص.:مصور (رنگی).

فروست : مجموعه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ع)؛ ۵.

شابک : ۹۶۴-۵۲۹-۱۵۶-۹-

یادداشت : فیپا

یادداشت : گروه سنی: ج.

موضوع : خدیجه علیها السلامبنت‌خویلد س)، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- داستان.

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- زنان.

شناسه افزوده : شریفی، حکیمه، تصویرگر

رده بندی دیویی : داو۴۶۵۵س ۱۳۸۵ ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۳۵۹۲۶

۹۶- بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه‌کبری علیهاالسلام

سرشناسه : محدثی جواد، ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدیدآور : بانوی حجاز: آشنایی با شخصیت حضرت خدیجه‌کبری علیهاالسلام/ جواد محدثی.

مشخصات نشر : قم: معروف ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.؛ ۵/۹×۱۹ س‌م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۷۵-۹۰-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۲۶ب۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۰۴۹۱۱

۹۷- خدیجه سلام‌الله‌علیها برترین همسر پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم

سرشناسه : علی‌بخشی، عبدالله، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه سلام‌الله‌علیها برترین همسر پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم/تالیف عبدالله علی‌بخشی.

مشخصات نشر : قم : آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸۹۶۴۱۸۰۲۲۴۲ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم .انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ع۷۶خ۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۱۴۸۶۰

۹۸- زندگانی حضرت فاطمه علیهاسلام و زندگانی حضرت خدیجه علیهاسلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله

سرشناسه : نصیری بدرالدین ۱۳۰۰ - ۱۳۸۰.

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه علیهاسلام و زندگانی حضرت خدیجه علیهاسلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم / اقتباس و نگارش بدرالدین نصیری

مشخصات نشر : [بی‌جابی‌نا ۱۳].

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص .م‌س۱۶×۱۱/۵؛

شابک : ۲۵ ریال

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی حضرت فاطمه علیهاالسلام و حضرت خدیجه علیهاالسلام.

یادداشت : کتابنامه ص ۴.

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۹۴

۹۹- خدیجه علیه‌السلام بانوی خوبی‌ها : فضایل معنوی حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : کنانی، تقوا

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه علیه‌السلام بانوی خوبی‌ها : فضایل معنوی حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام (به مناسبت هفتم

رمضان، ...)/تقوا کنانی، معصومه گل گلی

منشا مقاله : آفاق مهر ،ش ۲۸ ، مرداد و شهریور ۱۳۸۷ : ص ۶۸ - ۷۱

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : سرگذشت‌نامه‌های فردی توصیفگر : فضایل اخلاقی ۱]

شناسه افزوده : گل‌گلی، معصومه

۱۰۰- نیم‌نگاهی به مدیریت و کارآفرینی خدیجه علیه‌السلام

سرشناسه : کرمی علی ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : نیم‌نگاهی به مدیریت و کارآفرینی خدیجه علیه‌السلام/ علی کرمی‌فریدنی.

مشخصات نشر : قم: نسیم انتظار، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴۸۵-۵۳-۳۷۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت-- سرگذشتنامه

موضوع : زنان در اسلام

موضوع : مدیریت (اسلام)

رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۷۲/ک۳۶ن۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۱۰۹۳۲

۱۰۱- خدیجه کبری علیه السلام نخستین زن مسلمان

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه کبری علیه السلام نخستین زن مسلمان/جواد محدثی

منشا مقاله : معارف اسلامی ،ش ۷۲ ، تابستان ۱۳۸۷ : ص ۷۸ - ۸۲

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : سرگذشت نامه ها

توصیفگر : الگوها

۱۰۲- خدیجه بنت خویلد

سرشناسه : سحار، عبدالحمید جوده

Sahar, Abd al - Hamid Judah

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه بنت خویلد/ عبدالحمید جوده السحار

مشخصات نشر : [قاهره : مکتبه مصر: دارمصر للطباعه ، ۱۹۷۷م = ۱۳۵۶.

مشخصات ظاهری : ص ۲۷۰

فروست : (محمد رسول‌الله والذین معه [ج ۸)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : بالای عنوان السیره النبویه

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر : السیره النبویه موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه موضوع : خدیجه بنت خویلد (س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : محمد (ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زنان رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/س۳م۸.۳ج شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۳۰۶۲۶

۱۰۳- نساآ مومنات خدیجهٔ بنت خویلد، فاطمه الزهرا، اسما ذات النطاقین ...

سرشناسه : قرضاوی یوسف - Qaradawi, Yusuf۱۹۲۶

عنوان و نام پدیدآور : نساآ مومنات خدیجهٔ بنت خویلد، فاطمه الزهرا، اسما ذات النطاقین .../ یوسف القرضاوی مشخصات نشر : مکتبه وهبه ، م۱۹ = ۱۳.

مشخصات ظاهری : ص ۸۰

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : این کتاب با عنوان " زنان الگوی تاریخ " به فارسی ترجمه شده است

موضوع : زنان مقدس اسلام موضوع : زنان مسلمان -- قرن ۱ق

موضوع : فاطمه زهرا(س ۸؟ قبل از هجرت -- ق۱۱

موضوع : خدیجه بنت خویله ۳ - ۶۸ قبل از هجرت رده بندی کنگره : BP۵۲/ق۴ز۹۰۴۳ ی ۱۳۰۰

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۵۲۵۱

۱۰۴- بزرگداشت حضرت خدیجه علیها السلام و تفسیر « مخزن‌العرفان » بانو مجتهده امین

سرشناسه : طاهری، حسین‌علی

عنوان و نام پدیدآور : بزرگداشت حضرت خدیجه علیها السلام و تفسیر « مخزن‌العرفان » بانو مجتهده امین / گردآوری و ویرایش حسین‌علی طاهری؛ [برگزارکننده] پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ زیر نظر محمد سمیعی.

مشخصات نشر : قم: صبح صادق ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.

فروست : در سایه‌سار وحی: سلسله نشست‌های قرآن‌پژوهی [ج.] ۳.

شابک : ۶۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۴۰۳-۲۷-۹

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : این کتاب به مناسبت دوازدهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم منتشر شده است

یادداشت : کتابنامه: ص. [۵۱]- ۶۰.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : امین، نصرت‌بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ . مخزن العرفان-- نقد و تفسیر

شناسه افزوده : سمیعی، محمد، ۱۳۴۲ -

شناسه افزوده : امین، نصرت‌بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ . مخزن العرفان. شرح

شناسه افزوده : پژوهشگاه فرهنگ ، هنر و ارتباطات

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ط۲د۴ ۳.ج ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۱۵۰۱۴

۱۰۵- سرچشمه کوثر ام‌المومنین خدیجه‌کبری سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : مهدی‌پور، علی‌اکبر، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور : سرچشمه کوثر ام‌المومنین خدیجه‌کبری سلام‌الله‌علیها/ مولف علی‌اکبر مهدی‌پور.

مشخصات نشر : قم: سیمای‌آفتاب ۱۲۸۷.

مشخصات ظاهری : ۳۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۹۸۸-۳-۸

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده : رضوی‌قمی، سیدحسین، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲ /م۹س۴ ۱۲۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۴۱۶۶۸

۱۰۶- غمخوار پیامبر صلی الله علیه و آله : به مناسبت وفات حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : سیاح‌سینا، ایران

عنوان و نام پدیدآور : غمخوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : به مناسبت وفات حضرت خدیجه علیها السلام/ایران سیاح‌سینا

منشا مقاله : همشهری ، ۳۱ شهریور ۱۳۸۶: : ص ۲۱

توصیفگر : محمدبن‌عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام

توصیفگر : خدیجه علیها السلام، بنت فویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

توصیفگر : تاریخ اسلام توصیفگر : سرگذشت نامه ها

۱۰۷- حضرت خدیجه ، بانی کاخ بندگی و سخاوت : امروز سالروز وفات بانوی منحصر بفرد اسلام، والده ماجده و بزرگوار...

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : خادمیان نوش‌آبادی، حسین

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه ، بانی کاخ بندگی و سخاوت : امروز سالروز وفات بانوی منحصر بفرد اسلام، والده ماجده و بزرگوار.../حسین خادمیان نوش‌آبادی

منشا مقاله : ایران ، ۹ شهریور ۱۳۸۸ : ص ۱۴

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

۱۰۸- خدیجه یگانه انتخاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌واله تا زمان وفات

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : اعتمادی، منصوره، ۱۳۴۰ -، پدیدآور

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه یگانه انتخاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌واله تا زمان وفات/منصوره اعتمادی

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

توصیفگر : خواستگاری توصیفگر : فرزندان توصیفگر : مهریه توصیفگر : خطابه توصیفگر : ازدواج

۱۰۹- خصائص زوجات الرسول صلی الله علیه و سلم السیدهٔ خدیجه بنت خولید ...

سرشناسه : عیسی عبده غالب احمد، م - ۱۹۴۸

عنوان و نام پدیدآور : خصائص زوجات الرسول صلی الله علیه و سلم السیدهٔ خدیجه بنت خولید .../ تالیف عبده غالب احمد عیسی

مشخصات نشر : بیروت : دارالجیل ، ۱۹۹۶م = ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ص ۱۴۴

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : محمد(ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت -- ۱۱ق -- زنان موضوع : خدیجه بنت خولیه س ، ۳ - ۶۸ فبل از هجرت موضوع : عایشه بنت ابی بکر، ۹ قبل از هجرت - ق۵۸

موضوع : زینب بنت جحش ۳۳ قبل از هجرت -- ق ۲۰

موضوع : فاطمه زهرا(س . ۸؟ قبل از هجرت -- ق ۱۱

رده بندی کنگره : BP۲۶/ع۹۵خ۶

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۸۸۷۶

۱۱۰- بزرگ بانوی اسلام: سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه‌کبری علیهاالسلام

سرشناسه : نظری مومن‌آبادی رفسنجانی، علی، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : بزرگ بانوی اسلام: سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه‌کبری علیهاالسلام تالیف علی نظری‌مومن‌آبادی «رفسنجانی».

مشخصات نشر : اصفهان: کانون پژوهش ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۰۳ ص.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۷۸-۳
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : سیری در زندگی برترین حامی پیامبر حضرت خدیجه‌کبری علیهاالسلام.
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- فضایل
رده بندی کنگره : ۲/BP۲۶/ن۶۵ب۴ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۸۰۶۴

۱۱۱- گذشت و صبر: حضرت خدیجه و حضرت زینب علیهماالسلام

سرشناسه : پورحسینی، سیدعلی، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور : گذشت و صبر: حضرت خدیجه و حضرت زینب علیهماالسلام/ سیدعلی پورحسینی.
مشخصات نشر : مشهد: ضریح آفتاب ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۵۹ ص.
فروست : فانوس هدایت؛ ۱۵.
شابک : ۲۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۹-۳۹۷-۹
وضعیت فهرست نویسی : فاپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۵۱- ۱۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
موضوع : زینب س بنت علی (ع)، ۶ - ۶۲ق
رده بندی کنگره : ۲/BP۲۶/پ۹گ۴ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۸۷۴۱۱

۱۱۲- فرشته‌ی مهر : به مناسبت دهم ماه رمضان، سال‌روز رحلت حضرت خدیجه علیها السلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران
سرشناسه : صفرآبادی‌فراهانی، معصومه
عنوان و نام پدیدآور : فرشته‌ی مهر : به مناسبت دهم ماه رمضان، سال‌روز رحلت حضرت خدیجه علیها السلام/معصومه صفرآبادی‌فراهانی
منشا مقاله : پیام زن ،ش۲۲۱، ۲۲۲ ، مرداد و شهریور ۱۳۸۹ : ص ۵۰ - ۵۳
توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
توصیفگر : اسلام

توصیفگر : سیره معصومین

۱۱۳- خدیجه سلام‌الله‌علیها اولین صدیقه اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۸۸۸۶

سرشناسه : خسروانی عباس عنوان و نام پدیدآور : گفتگو با: حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر داوود مختاری ـ خدیجه سلام‌الله‌علیها اولین صدیقه اسلام خسروانی عباس منشا مقاله : ، رسالت (۲۳ مهر ۱۳۸۴): ص ۷.

توصیفگر : خدیجه (س ، بنت خویلد

توصیفگر : حضرت محمد (ص ، پیامبر اسلام توصیفگر : مختاری داوود

توصیفگر : تاریخ اسلام

۱۱۴- گنجینه مداحی

سرشناسه : امینی شهرستانی غلامعلی عنوان و نام پدیدآور : گنجینه مداحی گردآورنده غلامعلی امینی شهرستانی

مشخصات نشر : مشهد: عروج اندیشه ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۲۶۷ ص ؛ ۱۱ X۱۶س‌م

شابک : : ۹۶۴-۷۲۴۴-۳۳-۹ ۵۵۰۰ ریال ؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۶۵۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ سوم ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۶.

یادداشت : عنوان روی جلد: گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم‌السلام ، حضرت خدیجه س ... نماز، روزه

عنوان روی جلد : گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم‌السلام ، حضرت خدیجه س ... نماز، روزه

عنوان دیگر : گنجینه مداحی شامل مدایح و مناقب چهارده معصوم (علیهم‌السلام ، حضرت خدیجه س ... نماز، روزه موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها

رده بندی کنگره : PIR۴۱۹۰/الف۷۷گ۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۸/۶۲۰۸۳۱فا۱

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۲۸۶۷۴

۱۱۵- مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : اعتمادی، منصوره، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور : مناسبات اقتصادی و روابط شغلی حضرت خدیجه علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله/منصوره اعتمادی

منشا مقاله : بانوان شیعه ،ش ۱۳، ۱۴ ، پاییز و زمستان ۱۳۸۶ : ص ۱۷۳ - ۲۰۰

توصیفگر : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

توصیفگر : Muhammad, Prophet, d. ۶۳۲

توصیفگر : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

توصیفگر : تجارت توصیفگر : روابط حرفه‌ای

توصیفگر : مضاربه توصیفگر : احادیث توصیفگر : قدیسان توصیفگر : زنان

۱۱۶- مدح و مرثیه چهارده‌معصوم (ع) و ام‌المومنین خدیجه‌الغرا علیهاالسلام

سرشناسه : ایزدی، امیر، ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور : ستاره‌های فروزان : مدح و مرثیه چهارده‌معصوم (ع) و ام‌المومنین خدیجه‌الغرا علیهاالسلام/ اثر طبع امیر ایزدی.

مشخصات نشر : قم: رسالت ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.

فروست : مجموعه شعر ولایی؛ ۳.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۳۸-۳۱-۴:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : بالای عنوان : مجموعه شعر.

عنوان دیگر : مجموعه شعر.

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

موضوع : چهارده معصوم -- شعر

رده بندی کنگره : PIR۷۹۶۲ /ی۵۲۷ س۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۸۴۴۱۸

۱۱۷- زاد الواعظین

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۰۱۴/۱

سرشناسه : فاضل هرندی محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور : زاد الواعظین چاپ سنگی][آخوند ملا محمدباقر فاضل هرندی محمدعلی بن شمس الکتاب وضعیت نشر : ق۱۳۲۲

مشخصات ظاهری : ۳۷۲ - ۷۴۴ ج۲۱X۱۷س‌م یادداشت استنساخ : در روزنامه اطلاع شماره ۲۲ مورخه ذی الحجه ۱۳۲۲ق نام مولف زادالواعظین ملا محمدصادق هرندی اعلان شده است در فهرست کتابهای چاپی فارسی ج ۲، ص ۱۸۱۹) لیشار ج ۲: ۲۷۴۳) این کتاب منقول از جلد اول حیوه القلوب باب سیزدهم بیان در بعضی از کیفیات و حالات و حکایات پیامبران و بزرگانی چون حضرت موسی هرون داود ذکریا، یحیی مسیح دانیال یونس هاورت و یاروت حضرت مریم و در انتها حضرت محمد(ص د حضرت خدیجه س است مشخصات ظاهری اثر : نسخ

مقوایی آسیب دیده عطف پارچه‌ای قهوه‌ای موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

مریم مقدس -- سرگذشتنامه

خدیجه بنت خویلد(س ، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- سرگذشتناه شماره بازیابی : ۱۵۰۱۴ ج قمست دوم ازجلد۱ ث ۲۵۶۴۴۱

۱۱۸– مجموعه روایات شیعه

شماره بازیابی : ۵-۸۶۹۴

شماره های شناسایی دیگر : ۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : [مجموعه روایات شیعه][نسخه خطی]

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:افتاده... بر ندارد تا او را چهار چیز پرسند اول از عمر پرسند که در چه صرف کرده ء دویم از علم پرسند که انچه دانسته ء بدان عمل کرده ء یا نه سیم...

انجام:... ثم علی العترهٔ اهل التقا / اکرم بهم من عترهٔ طاهره... افتاده.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲صفحه؛ مختلف السطور.:علایم راده.؛قطع:۱۵۰×۲۱۰.

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:نسخ.

نوع کاغذ:فرنگی؛ آهار و مهره.

تزئینات متن:علایم و عناوین با مرکب قرمز.

نوع و تز ئینات جلد:فاقد جلد.

معرفی نسخه : کتاب مجموعه ای پراکنده از روایات شیعی به زبان فارسی و عربی است : از صفحه ۱ تا ۱۱۰ روایاتی به زبان فارسی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ؛ از ۱۱۱ تا ۱۳۳ روایاتی به زبان عربی با قلمهای مختلف و از منابع گوناگون در بعضی از اوراق بدون تطبیق علایم راده (یعنی در بین این صفحات افتادگی است)؛ از ۱۳۳ تا ۱۴۶ روایات فارسی و از ۱۴۷ تا ۲۶۲ در مورد وقایع کربلاست و در انتهای کتاب از صفحه ۲۶۳ تا آخر مطالب و روایاتی درباره حضرت خدیجه علیها السلام در ۱۰ صفحه آمده است.

یاداشت تملك و سجع مهر : شکل و سجع مهر:مهر بیضوی اهدایی خاندان حاج شیخ جعفر شوشتری در صفحه ۱.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده .

کتاب فاقد جلد است و آثار لکه و وصالی و رطوبت در اوراق آن مشاهده می شود. ابتدا و وسط و انتهای کتاب افتادگی دارد. چند قلم.

یادداشت کلی : زبان:فارسی؛ عربی.

عنوانهای دیگر : مجموعه روایات

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع : احادیث شیعه

واقعه کربلا، ۶۱ق

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/a۳ca۱a۹c-۶۳۴a-۴ce۳-b۰۹۵-۵۲۱c۴c۸۳cd۹۲/Catalogue.aspx

۱۱۹- خدیجه الکبری

عنوان و نام پدیدآور : خدیجه الکبری/ادریس صدیقی ایم ای

مشخصات نشر : لاهور: فیروز ستر لمیطط، ۱۹۷۱

مشخصات ظاهری : ۹۶ص.؛۱۱*۱۴س.م

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۶۲۴۵۵

۱۲۰- تصویر خانواده پیامبر صلی‌الله علیه و آله در دائره‌المعارف اسلام

سرشناسه : عرب، عبدالرضا، ۱۳۵۴ - عنوان و نام پدیدآور : تصویر خانواده پیامبر صلی‌الله علیه و آله در دائره‌المعارف اسلام (ترجمه و نقد)/ ناقدین عبدالرضا عرب، محمدموسی نوری، محمدحسین میرعبداللهی؛ زیر نظر محمود تقی‌زاده‌داوری.

مشخصات نشر : قم: انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۴۸۸ ص.

شابک : ۷۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۴۷-۰۱-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی:The image of the prophet's family in the encyclopedia of islam...

یادداشت : کتاب حاضر نقدی است بر مقاله" خدیجه " "از دایره‌المعارف اسلام "که توسط اسلام‌شناس معروف منتگمری وات نوشته شده است.

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

موضوع : محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زناشویی

شناسه افزوده : نوری، محمدموسی، ۱۳۵۱ -

شناسه افزوده : میرعبداللهی، محمد حسین، ۱۳۴۶ -

شناسه افزوده : تقی‌زاده داوری محمود، ۱۳۳۲ - شناسه افزوده : وات، ویلیام‌منتگمری، ۱۹۰۹- م. -- دایره‌المعارف اسلام. خدیجه

رده بندی کنگره : BP۲۶/ع۴ت۶ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۵۰۰۸۲

۱۲۱- بانوی فداکار اسلام

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۷-۱۶۳۹۱

سرشناسه : قنبرپور، مصطفی عنوان و نام پدیدآور : بانوی فداکار اسلام قنبرپور، مصطفی منشا مقاله : ، ابرار ، (۹ دی ۱۳۷۷): ص ۲.

توصیفگر : خدیجه س

۱۲۲- همسر همراه

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۳-۱۵۸۱۳

عنوان و نام پدیدآور : همسر همراه منشا مقاله : ، جمهوری اسلامی (۲۰ بهمن ۱۳۷۳): ص ۱۵.

توصیفگر : خدیجه س

۱۲۳- زنان بزرگ اسلام

سرشناسه : دخیل علی محمدعلی ۱۹۳۶ - م

عنوان قراردادی : اعلام النسا.فارسی

عنوان و نام پدیدآور : زنان بزرگ اسلام نوشته علی محمدعلی دخیل ترجمه فیروز حریرچی

مشخصات نشر : تهران امیرکبیر -۱۳۶۳

مشخصات ظاهری : ۶ج.

شابک : ۳۵ ریال(ج. ۱) ؛ ۳۵ریال (ج ۱، چاپ سوم ؛ ۶۰۰ ریال (ج.۱، چاپ پنجم ؛ ۶۵ ریال (ج.۳ ؛ ۵۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۵۰۰ ریال : ج.۶، چاپ ششم: ۹۶۴-۰۰-۰۰۳۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : جلدهای اول و دوم و سوم و چهارم این کتاب توسط فیروز حریرچی و جلدهای دوم و پنجم و ششم توسط صادق آئینه‌وند ترجمه‌شده است

یادداشت : ج. ۱، چاپ سوم.

یادداشت : ج.۱ (چاپ پنجم ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۶۱).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ ؟: ۱۳۶۱).

یادداشت : ج.۶ (چاپ پنجم ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه .

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج ۱. حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها .- .-ج ۲. فاطمه دختر اسد.- ج ۳. ام‌سلمه - ج ۴. سکینه ع دختر امام حسین ع .- ج ۵. ام‌کلثوم - ج ۶. فاطمه دختر امام حسین ع .

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت-- سرگذشتنامه

موضوع : فاطمه‌بنت اسد، - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع : ام سلمه بنت حذیفه ۲۱؟ قبل از هجرت -۶۳؟ق

موضوع : ام‌کلثوم‌بنت علی س ، - ۵۴؟ق -- سرگذشتنامه موضوع : سکینه‌بنت حسین س ، ۱۱۷ - ۴۷ق -- سرگذشتنامه موضوع : فاطمه بنت حسین س ، - ۱۱۰ق -- سرگذشتنامه موضوع : زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده : حریرچی فیروز، ۱۳۲۰ - ، مترجم

شناسه افزوده : آئینه‌وند، صادق ۱۳۳۰ -

رده بندی کنگره : BP۵۲/د۳الف ۶۰۴۱ ۱۳۶۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۶۳-۱۳۳۷

۱۲۴- مثلهن الاعلی خدیجه ام المومنین

عنوان و نام پدیدآور : مثلهن الاعلی خدیجه ام المومنین/عبد الله العلایلی

مشخصات نشر : بغداد: مطبعه الهلال، ۱۳XX

مشخصات ظاهری : ۱۱۶ص؛۱۶×۱۲

فروست : حدیث الشهر؛۱

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۲۳۳۲۵

۱۲۵- رسول الرحمه و زوجته السیده خدیجه

سرشناسه : انصاری، باسم، ۱۳۴۲ -

Ansari,Basim

عنوان و نام پدیدآور : رسول الرحمه و زوجته السیده خدیجه/ اعداد باسم الانصاری ؛ رسوم طیبه عبدالله.

مشخصات نشر : قم:دار البراق ۱۳.

مشخصات ظاهری : ۱۲ص.: مصور(رنگی).

فروست : الموحده؛ ۱.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۲-۰۳۷-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : گروه سنی:ب،ج

موضوع : داستان‌های مذهبی

شناسه افزوده : عبدالله، طیبه، ۱۳۶۵ - ، تصویرگر

رده بندی دیویی : دا۲۹۷/۶۸ الف۸۸۵ر ۱۳ی

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۸۸۷۶۷

۱۲۶- حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : دخیل علی‌محمدعلی - ۱۹۳۶

عنوان و نام پدیدآور : حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها/ نوشته محمدعلی دخیل ترجمه فیروز حریرچی

مشخصات نشر : تهران

مشخصات ظاهری : ص ۳۸

فروست : (زنان بزرگ اسلام۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۹۵۷۴

عربی

۱- ام‌المومنین خدیجه الطاهره سلام‌الله‌علیها

سرشناسه : شاکری حسین - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین خدیجه الطاهره سلام‌الله‌علیها/ تالیف حسین الشاکری مشخصات نشر : قم الموسسه الاسلامیه للتبلیغ و الارشاد، ۱۴۲۲ق = ۲۰۰۱م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۶۰

فروست : (من سیره العظماآ۱۰)

شابک : ۹۶۴-۵۹۱۵-۵۶-۲ ؛ ۹۶۴-۵۹۱۵-۵۶-۲

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه ص ۱۵۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : زنان مقدس اسلام -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ش۲الف۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۷۰۳

۲- ام‌المومنین الکبری خدیجه‌بنت خویلد علیهاالسلام

سرشناسه : موسوی هاشم عنوان قراردادی : الصدیقهٔ فاطمهٔالزهراء علیهاالسلام زینب علیهاالسلام و فاجعهٔ کربلاء

عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین الکبری خدیجه‌بنت خویلد علیهاالسلام الصدیقهٔ فاطمهٔالزهراء علیهاالسلام. زینب علیهاالسلام و فاجعهٔ کربلاء/ المولف هاشم الموسوی

مشخصات نشر : تهران المشرق للثقافهٔ والنشر ۱۴۲۵ق ۲۰۰۴م ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.

فروست : فی رحاب رسول‌الله و اهل بیته (ع)؛۳؛۴؛۵.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال ۹۶۴۸۲۴۱۴۵۷:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : خدیجه س ،بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت

موضوع : فاطمه‌زهرا علیها السلام، ۸؟ قبل از هجرت-۱۱ق.

موضوع : زینب علیها السلام، بنت علی (ع)، ۶-۶۲ق.

موضوع : زنان مقدس اسلام

شناسه افزوده : موسوی، هاشم. الصدیقة فاطمةالزهراء علیهاالسلام

شناسه افزوده : موسوی، هاشم. زینب علیهاالسلام و فاجعهٔ کربلاء

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۸۲الف۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۷۹۷۲

۳- ام‌المومنین الکبری خدیجه‌بنت خویلد رضوان‌الله‌علیها

عنوان و نام پدیدآور : ام‌المومنین الکبری خدیجه‌بنت خویلد رضوان‌الله‌علیها/ تالیف و نشر موسسه البلاغ مشخصات نشر : تهران موسسه البلاغ ۱۴۲۲ق = ۲۰۰۱م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : [۹۹] ص فروست : (عالم المراه۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : زنان مقدس اسلام شناسه افزوده : موسسه البلاغ رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۵۲۸۱

۴- السیده خدیجه .. رمز التضحیه

سرشناسه : مدرسی علی‌اصغر، ۱۳۷۶ - ۱۳۰۶

عنوان و نام پدیدآور : السیده خدیجه .. رمز التضحیه تالیف علی‌اصغر المدرسی مشخصات نشر : قم محبان الحسین ع ، ۱۴۲۲ق = ۲۰۰۲م = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : [۵۵] ص شابک : ۹۶۴-۷۳۷۳-۲۰-۱۲۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۳۷۳-۲۰-۱۲۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- احادیث موضوع : محمد(ص ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- زنان موضوع : زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/م۴س۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۶۷۶۳

۵- السید خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام

سرشناسه : طهماز، عبدالحمید محمود Tahmaz, Abd Al Hamid Mahmud

عنوان و نام پدیدآور : السید خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام تالیف عبدالحمید محمود طهماز

مشخصات نشر : دمشق : دارالقلم ، ۱۴۱۷ق = ۱۹۹۶م = ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : [۱۵۹] ص فروست : (اعلام المسلمین ۳۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : چاپ دوم موضوع : خدیجه (س بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت موضوع : زنان مقدس اسلام رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ط۹س۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۳۵۷۳۲

۶- الانوار الساطعه من‌الغراءالطاهره خدیجه‌بنت خویلد علیهاالسلام

سرشناسه : سیلاوی غالب عنوان و نام پدیدآور : الانوار الساطعه من‌الغراءالطاهره خدیجه‌بنت خویلد علیهاالسلام تالیف غالب السیلاوی

مشخصات نشر : [بی‌جا]:غالب السیلاوی ۱۴۲۱ق = ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۵۰۷ ص :مصور، نمونه یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه ص [۴۹۱] - ۵۰۲؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/س۹ الف ۸ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۱۶۸

۷- سیره المعصومین الاربعه عشر وام المومنین خدیجه (صلوات‌الله علیهم‌اجمعین)

سرشناسه : عسکری مرتضی - ۱۲۹۳

عنوان و نام پدیدآور : سیره المعصومین الاربعه عشر وام المومنین خدیجه (صلوات‌الله علیهم‌اجمعین) / تالیف مرتضی العسکری

مشخصات نشر : تهران کلیه اصول الدین ۱۴۲۲ق = ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۴۲

شابک : ۹۶۴-۹۳۲۴۱-۱-۹ ؛ ۹۶۴-۹۳۲۴۱-۱-۹

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : کتابنامه ص ۴۰؛ همچنین به‌صورت زیرنویس موضوع : چهارده معصوم موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت شناسه افزوده : دانشکده اصول دین رده بندی کنگره : BP۳۶/ع۴۶س۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۱۶۲۶

انگلیسی

۱- Khadijeh mother of the orphans

سرشناسه : داستانی بنیسی اسدالله - ۱۳۲۵ Dastani Banisi, Asadullah

عنوان و نام پدیدآور : Khadijeh mother of the orphans/ by A. Dastani; translated by Z. Dawoodi

Fard

مشخصات نشر : Tehran: ISlamic propagation Organization, ۱۳۶۴ = ۱۴۰۶ = ۱۹۸۵.

مشخصات ظاهری : ۳۲ ص مصور

فروست : (Islamic Propagation Organization; ۲۰۶)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عنوان از روی جلد.

عنوان دیگر : Khadijeh mother of the orphans

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت شناسه افزوده : داودی‌فرد، ز Dawood Fard, Z، مترجم شناسه افزوده : جمشیدی ل Jamshidi, L.، مترجم شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی Islamic propagation organization

رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/د۲خ۴ ۱۳۶۴

رده بندی دیویی : ۹۷۲۲/ ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۴۴۱۲

۲- Khadija -tul-kubra

سرشناسه : رضوی

Razwy, A.A.

عنوان و نام پدیدآور : Khadija -tul-kubra: the wife of the prophet Muhammed may Allah be pleased with her: a short history of her life/ by Syed A.A.Rezwy

مشخصات نشر : New York: Tahrike Tarsile Quran, ۱۳۶۹ = ۱۹۹۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۹۸

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۱۹۸ - ۱۹۷

عنوان دیگر : ...Khadija -tul-kubra: the wife of the prophet

موضوع : خدیجه‌بنت خویلد(س ، ۳ - ۶۸ قبل از هجرت -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/ر۶خ۴ ۱۳۶۹

رده بندی دیویی : ۹۷۲۲/ ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۴۳۶۴

۳۰- مجموعه اشعار حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:مجموعه اشعار حضرت خدیجه علیها السلام/ مهدی سروری (مداح)

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

۱- من کیستم یگانه امید محمدم

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک مرثیه

قالب ترکیب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع از صیام تا قیام ۳

تعداد استفاده ۰

متن شعر

من کیستم یگانه امید محمدم

ناموس وحی و همسر والای احمدم

ام‌الائمه مادر ام‌الائمه‌ام

یعنی خدیجه دختر پاک خویلدم

روح بزرگ خواجه اسراست در تنم

گلخانـه ی بهشت رسول است دامنم

*****

من بین دشمنان زره مصطفی شدم

بر بانوان معلم درس وفا شدم

گشتم چو پیش روی رسول خدا سپر

از چارسو نشانه ی سنگ جفا شدم

بـر پیکـرم بـه شوق دفاع پیامبر

سنگ جفا ز شاخه ی گل بود خوب‌تر

*****

من پاسدار اشرف خلق دو عالمم

اسلام متکی شده بر عزم محکمم

همچون علی کنار محمّد ستاده‌ام

در سایه ی رسول خدا فوق مریمم

مریم حضـور مریم من می کند قیام

عیسی به یازده پسرم می‌دهد سلام

*****

شخص رسول برده به تجلیل نام من

گیرد ز اعتبار و شرف احترام من

خلقت اگر سلام دهندم عجیب نیست

حتی خدا رسانده به احمد سلام من

سرتا قدم اگر چه وجودم مقدس است

بر من مقام مادر زهرا شدن بس است

*****

پیش از نزول وحی خدا خوانده‌ام نماز

بردم رخ نیاز به درگاه بی‌نیاز

قرآن فرود نامده گفتم شهادتین

اسلام شد ز من، من از اسلام سرفراز

روز ازل کـه یـار رسـول خـدا شدم

سر تا قدم خدایی و از خود جدا شدم

*****

پیغمبر است شاهد پاکی و عصمتم

بر سر نهاده خواجه ی کل تاج عزّتم

روزی که خاک حضرت آدم نبود گل

شد همسری خواجه ی لولاک، قسمتم

تنها نه از نساء رسول خدا سرم

جز دخترم ز کلّ زنان نیز برترم

*****

زن‌های مکه یکسره از من بریده‌اند

دیگر ز خانه‌ام ز حسد پا کشیده‌اند

بر قلب من ز نیش زبان‌ها زدند نیش

هرگز مقام و منزلتم را ندیده‌اند

هر جا به غیر خانه من پا گذاشتند

حتی به وضع حملم تنها گذاشتند

*****

تنها به حجره مانده و مأیوس از همه

دائم لبم به ذکر خدا داشت زمزمه

دیدم یکی ز مهر مرا می‌زند صدا

مادر منم که هم سخنم با تو، فاطمه!

مادر چرا غریبی من یاور توام

ریحانه ی رسول خدا دختر توام

*****

مادر ز بی وفایی زن‌ها مکن گله

قابل نبیَند تا به تو گردند قابله

با نصِّ «لایمسه الا المطهرون»

بین زنان مکه و ما هست فاصله

لبخند زن که دست خداوند، یار توست

مریم صفیّه آسیه هاجر کنار توست

*****

این بود قدر و منزلت و اقتدار من

تا مادریِ فاطمه شد افتخار من

ممنونم از رسول خدا و خدای او

بر فاطمه سلام خداوندگار من

«میثم» قصیده ی تو قبول رسول باد

زیبا سروده‌ای صله‌ات با بتول باد

*****

۲- ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه

اسلام را کردی علمداری خدیجه

تو هست و بودت وقف عشق مصطفی شد

دین را خریدی و خریدارت خدا شد

شعب ابیطالب گواه همتت بود

اسلام هم محو کمال و عفتت بود

ای مادر عصمت ، حیا ، عشق و عبادت

زهرا به قلب پاک تو دارد ارادت

همدوش احمد سالها آزار دیدی

زخم زبان از دشمنان دین شنیدی

وقتی ز طعنه روز او چون شام می شد

در اوج غم با نام تو آرام می شد

بودی همیشه دست پشتیبانی او

خون می زدودی از روی پیشانی او

تا دیدی از غم یار تو از پا نشسته

مرحم نهادی روی دندان شکسته

صد حیف شد بار سفر را زود بستی

با رفتنت قلب پیمبر را شکستی

بابا و دختر بی تو ای مادر چه سازند؟

باید که بی تو هم بسوزند و بسازند

می سوخت سر تا پا رسول ا... زین غم

حتی نبودی در دم مرگت کفن هم

مظلومه ای ، تنهای تنهایی خدیجه

مادر بزرگ بی کفن هایی خدیجه

۳- پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب ترجیع بند

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه

تاج سر زنهای دنیایی خدیجه

تو همسر محبوب من بودی و هستی

همخانه ام در عرش اعلایی خدیجه

من بارها با دیدن تو جان گرفتم

از بسکه آرام و شکیبایی خدیجه

تو هستی خود را برایم خرج کردی

در آسمان عشق یکتایی خدیجه

شایسته تر از تو زنی بین عرب نیست

تو مادر ام ابیهایی خدیجه

یک بار دیگر باز کن آغوش خود را

در بر بگیر این دختر خاموش خود را

*****

ای در میان موج غمها غمگسارم

بعد از تو غیر از فاطمه یاری ندارم

حس می کنم وقتی که جای خالیت را

بر روی پای کوچکش سر می گذارم

شعب ابیطالب تو را از من گرفته

همراه زهرا در فراقت سوگوارم

آرام می گرید که من آرام گیرم

آرام می گرید که من طاقت بیارم

طاقت ندارم اشک زهرا را ببینم

از گریه هایش عاقبت جان می سپارم

ای کاش عالم قدر زهرا را بداند

ای کاش صدها سال بعد از من بماند

*****

قلبم ز چشمان ترش آتش گرفته

بر حال و روز مضطرش آتش گرفته

می آید آن روزی که یاسم در گلستان

گلبرگهای پرپرش آتش گرفته

قرآن ناطق بین کوچه دست بسته است

در صحن خانه کوثرش آتش گرفته

زینب به چشمان خودش می بیند آنجا

دار و ندارش مادرش آتش گرفته

صدها فرشته تا قیامت در طوافند

آن خانه ای را که درش آتش گرفته

۴- مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۶۲

تعداد استفاده ۰

متن شعر

(مادر مادر بی تو زهرا می میره) ۳

می میره می میره

*****

مادر مظلومه ی من میون بستر رمق نداری

با این همه غصه و غم چرا بابامو تنها می ذاری

کنار بسترت ببین نشسته ام پریشون

شاهد جون دادنتم با دیده های گریون

نفس نفس می زنی و به قبله پا کشیدی

برای زنده موندنت نمونده هیچ امیدی

یه عمره با شعله های آتیش غصه سوختی

به پای دین مصطفی زندگیتو فروختی

حالا که بستی بارتو تا خدا رهسپاری

فدات بشم که وقت مرگ حتی کفن نداری

وقتی وصیت می کنی دلم آتیش می گیره

همش می گم خدا کنه که مادرم نمیره

میون اون سفارشات تو چی گفتی به اسماء

مگه قراره چی بیاد بی تو به روز زهرا

۵- امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب دل تنگ مرا اشکم روایت می کند

امشب خدیجه با تو ای اسماء وصیت می کند

ای آشنایم ، بشنو نوایم

جان تو و زهرای من ۲

*****

اسماء بهار عمر من امشب به پایان می رسد

زهرا سرش بر سینه ام من بر لبم جان می رسد

جانم فدایت ، در بین امت

جان تو و زهرای من ۲

*****

اسماء ز ناموس خدا باید کنی غم پروری

از حال زهرایم بپرس در غربت بی مادری

در شادی و غم ، در اشک و ماتم

جان تو و زهرای من ۲

*****

آن شب که پیوند گل یاس و صنوبر می شود

آن شب که زهرا کوثر قرآن حیدر می شود

با مهربانی ، تا می توانی

جان تو و زهرای من ۲

*****

آن شب که جسمش را علی شوید به اشک دیدگان

بر پیکر مجروح او اسماء بریز آب روان

جان تو و زهرای من ۲

*****

۶- آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آن مادری که منشأ عصمت ز جوی اوست

آن بانویی که بوی رسالت ز سوی اوست

گویی: ز شأن خدیجه به من بگو

گویم: جهان ذره و جنت ز خوی اوست

۷- آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

آسمون بی تو به اشکش شعر بارون می خونه

بعد تو ستاره ای تو آسمون نمی مونه

تو دیار بی کسی ها سر خاک قبر تو

بابا اسمتو با یه حال پریشون می خونه

بیشتر روزا توی خونه ، تشنه یه گوشه

زانواشو می گیره تو بغلش غریبونه

گر چه آشیونمون بوی تو داره همه جاش

بعد تو دیگه صفا نمونده توی این خونه

گیسوهام پریشونه و لابه لاش خاک عزاست

بیا و دوباره موهای منو بزن شونه
غریبی سخته باور کن بعد تو ای مادرم
بابا بعد تو شده غریبه ی این زمونه
همه جای قلب من از داغ تو شعله وره
هر کی بی مادر شده شاید حالم رو بدونه

۸- امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۱-۷۷

تعداد استفاده ۰

متن شعر

امشب پدر می دید کوثر گریه می کرد
زهرا به روی قبر مادر گریه می کرد
خاک مزار مادرش را می گرفت و
با دست خود می ریخت بر سر گریه می کرد
یاد گذشته یاد آینده برای
این مادر و دختر پیمبر گریه می کرد
گرم تماشای عزاداری آنها
یک گوشه ای آرام حیدر گریه می کرد
تکرار شد این قصه اما در دل شب
این بار زینب زار و مضطر گریه می کرد
بر روی قبر مخفی مادر به یاد
آن شعله ها و یاس پرپر گریه می کرد
وقتی که خون تازه از مسمار می ریخت
انگار بر حال علی در گریه می کرد
دست خدا را دست بسته می کشاندند
زهرا به مظلومی شوهر گریه می کرد

صیادها با تازیانه حمله کردند

کوچه قفس بود و کبوتر گریه می کرد

یک روز هم زینب به زیر تازیانه

در قتلگه پیش برادر گریه می کرد

وقتی که طفلان بین آتش می دویدند

بر روی نی چشم دلاور گریه می کرد

طفل یتیمی روی پای عمه ی خود

از غصه ی تاراج معجر گریه می کرد

۹- ای دامنت دانشگه زهرا خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلواژه های مناجات ۵

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای دامنت دانشگه زهرا خدیجه

ای همدم تنهایی طاها خدیجه

نوشیده آب از چشمه ی چشم تو کوثر

ای باغبان شاخه ی طوبی خدیجه

هستی فدای هستی احمد نمودی

هستی فدای هستیت بادا خدیجه

زخم زبان بسیار از مردم شنیدی

اما نیفتادی دمی از پا خدیجه

آموختی درس فداکاری بعالم

ارث از تو دارد زینب کبری خدیجه

روزی که دندان پیمبر را شکستند

افروختی چون لاله ی صحرا خدیجه

روزیکه زهرایت به کوچه خورد سیلی

بودی کجا ای محرم زهرا خدیجه

روزی که زهرا پشت در فریاد می کرد

ای کاش بودی یاورش آنجا خدیجه

۱۰- مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۱-۷۷

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر دل بابام می گیره، تو بی کسی اسیره

اگه بری دیگه زهرا می میره(۲)

*****

میون بستر غم جون نداری

برای پر کشیدن بی قراری

می ری و دختر تو جا می ذاری(۲)

*****

مادر سر روی پات می ذارم، اشک عزا می بارم

واسه بی مادری سنی ندارم(۲)

*****

با اون نیگات دلمو می سوزونی

نفس نفس می زنی نیمه جونی

همش دعا می کنم تا بمونی(۲)

*****

مادر از تو چشات می خونم، تو می ری من می مونم

وصیتات شده قاتل جونم(۲)

*****

می ریزه خاک عزا بر سر من

می دونی که نمی شه باور من

که بی کفن بمونه مادر من(۲)

*****

۱۱– مادر، تو که داری می ری به سفر

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع زمزمه های ولایت ۱–۷۷

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر، تو که داری می ری به سفر

یه نیگا کن به حال پدر

منم و چشمای شده تر (منو ببر ۳)

*****

بی تو خونمون غرق ماتمه، مادر

از غم تو هر چی بگم کمه، مادر

بعد تو قد دخترت خمه(عمر من کمه۳) مادر

*****

فکر رفتنت قاتل منه ، مادر

قلبمو داره از جا می کنه، مادر

غصه ی من از (بی تو بودنه۳) مادر

*****

هر شب از غمت می گیرم زبون، مادر

حرفای منو از چشام بخون، مادر

یامنو ببر (یا پیشم بمون۳) مادر

*****

ابر بارونه تو چشای من، مادر

جون نداره این دست و پای من، مادر

خونه داری زوده برای من(ای خدای من۳) مادر

*****

۱۲- ای ز صد هاجرت درود و سلام

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک مرثیه

قالب ترکیب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع از صیام تا قیام

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای ز صد هاجرت درود و سلام

کرده مریم به محضر تو قیام

همسر مصطفی درود درود

مادر فاطمه سلام سلام

همتت وقف مکتب توحید

ثروتت پشتوانه ی اسلام

هم سلام تو را رسانده خدا

هم به تو فخر کرده خیرالأنام

پا نهادی فراتر از مریم

در جلال و کمال و قدر و مقام

از سر عالمی کشیدی دست

با رسول خدا شدی همگام

دخترت کوثر رسول خدا

پسرانت به جن و انس امام

با ادب از تو گفتن مدح

با وضو باید از تو بردن نام

چشم دین بر جمال تو روشن

دل احمد به وصل تو آرام

مؤمنین را یگانه مامی تو

مادر یازده امامی تو

*****

تو به اسلام مادری کردی

تو به توحید یاوری کردی

عصمت از دامنت چنان جوشید

که به مریم برابری کردی

با محمد، محمدی گشتی

بر پیمبر، پیمبری کردی

بین طوفان و موج حادثه ها

فُلک دین را تو لنگری کردی

تویی آن شیر زن که مردانه

ایستادی و حیدری کردی

تا کنی دلبری ز پیغمبر

اول از خلق دل، بری کردی

با محمد ز هست و بود جهان

دست شستی و همسری کردی

دخت طاها ام ابیها را

این تو بودی که مادری کردی

مشرق یازده ستاره شدی

بلکه خورشید پروری کردی

صلوات خدا به اولادت

جان عالم فدای دامادت

*****

تو صدف، فاطمه است گوهر تو

گوهر تو نه بلکه کوثر تو

بود بر یاری رسول خدا

کوه و صحرا و خانه سنگر تو

هستی ات را به مصطفی دادی

هست خود بر تو داد داور تو

خالق لم یزل سلام تو را

می فرستاد بهر شوهر تو

پیشتر از شب ولادت خود

هم کلام تو بود دختر تو

یار احمد شدی چه بهتر از این

که خدا گشت یار و یاور تو

به محمد زدند سنگ ولی

بود دردش درون پیکر تو

گشت درّ یتیم عبد ا...

از دو عالم یگانه گوهر تو

تک و تنها شدی، زنان قریش

ایستادند در برابر تو

غم مخور گر زنان مکه دگر

ننهادند رو به محضر تو

«این دغل دوستان که می بینی

مگسانند دور شیرینی»

*****

سخنانم اگر چه گوهر بود

وصف تو از سخن فراتر بود

بر تو در یاری رسول خدا

نه غم جان نه بیم از سر بود

بر محمد وجود همچو تویی

مثل زهرا برای حیدر بود

در هجوم تمام حادثه ها

دست هایت رسول پرور بود

بود یک رکن مصطفی حیدر

همسریّ تو رکن دیگر بود

حرمت قلب دخترت زهرا

کفنت جامه ی پیمبر بود

کفن دیگرت ز جبرائیل

خلعت ذات حی داور بود

پدر و مادرم فدایت باد

که جهادت جهاد اکبر بود

افتخار ائمه بر زهرا

فخر زهرا به چون تو مادر بود

خوانده ای با محمد از آغاز

پیشتر از نزول وحی نماز

*****

تو گل از باغ معرفت چیدی

در رسول خدا، خدا دیدی

آنچه نا دیده بود چشم کسی

دیدی و گل شدی و خندیدی

شهد أقرا ز دست پیغمبر

وحی نازل نگشته نوشیدی

با محمد نماز می خواندی

در کنار علی درخشیدی

سجده ی آفتاب بر خاکت

ماه احمد شدی و تابیدی

در بهشت نبوت و توحید

مام امّ الائمه گردیدی

نخل طوبای آرزوی نبی

باغ سبز همیشه جاویدی

هر کجا بر نبی جسارت شد

مثل شیر خدا خروشیدی

سال شد بر رسول عام الحزن

تا تو صورت به خاک پوشیدی

شهر مکه است شهر غربت تو

اشک «میثم» نثار تربت تو

*****

۱۳- ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه

ای بسته به طوفت فلک احرام خدیجه

ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه

ای عصمت حق فاطمه را مام خدیجه

ای ختم رسل را ز شرف نور دو دیده

قبل از شب بعثت به پیمبر گرویده

*****

ای مکه ز خاك قدمت خلد مخلد

ای عصمت معبود و امید دل احمد

اسلام بپا خواست وَ گردید مؤید

از ثروت تو تیغ علی خُلق محمد

تا حشر خلایق که خدا را بپرستند

مدیون فداکاری و ایثار تو هستند

*****

ای بر تو سلام آمده از داور هستی

بگذشته در آئین نبی از سر هستی

دلداده و دلبرده ز پیغمبر هستی

زیبد که بخوانند ترا مادر هستی

کی مثل تو از هستی خود چشم بپوشد

تا فاطمه از سینه ی او شیر بنوشد

*****

آنروز که افتاد خزان در چمن تو

پر زد به جنان طوطی روح از بدن تو

تا بوی گل احمدی آمد ز تن تو

شد جامه ی پیغمبر اکرم کفن تو

با مرگ تو آغاز شد ای عصمت سرمد

بی مادری فاطمه تنهایی احمد

*****

برخیز که بر ختم رسل فخر زمانه

خانه شده غمخانه ای بانوی خانه

بر گیسوی زهرا که زند بعد تو شانه

بی تو شده از هر مژه اش سیل روانه

پیغمبر اکرم ز غمت زار بگرید

خون است دل فاطمه مگذار بگرید

*****

بردار سر از خاک و ببین همسر خود را

بنگر هدف سنگ ، سر شوهر خود را

باز آ و ببین اشک فشان دختر خود را

بر گیر به بر دختر بی مادر خود را

بی روی تو گردون به نظر تیره چو دود است

برخیز که بی مادری فاطمه زود است

*****

ای جامه ی احمد کفنت بر بدن پاک

کن بهر حسینت به جنان جامه ز غم چاک

تو بر سر دست نبی و او به روی خاک

سر تا به قدم چون گل پرپر شده صد چاک

مجنون تو بر نور دو عین تو بگیرد

تا صبح قیامت به حسین تو بگرید

*****

۱۴- مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر مرو که فاطمه ات زار و مضطر است

هجر تو قاتل من غمدیده دختر است

غصه مخور به حال پدر چونکه بعد تو

زهرای کوچک توبرایش چو مادر است

در سرزمین شعب ابی طالب از محن

اکنون ز اوج داغ و عزای تو محشر است

گویا که سال حزن برای پدر بود

این سال غم که با غم دنیا برابر است

بار سفر تو بستی و رفتی ولی بدان

کوتاه عمر دختر مثل کوثر است

وای از دمی که فاطمه ات را تو از بهشت

بینی میان شعله و در پشت یک در است

جرم تو هست یاری پیغمبر خدا

جرم من حزین به خدا عشق حیدر است

آنکه فکنده لرزه به جانم نظاره بر

چندین کفن بود که به دست پیمبر است

بعد از شمارش کفن این روضه ام شده

یک کودک بدون کفن داغ مادر است

۱۵- مادر مهربونم ، نزن آتیش بجونم

مشخصات

مناسبت رحلت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده ۰

متن شعر

مادر مهربونم ، نزن آتیش بجونم

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

*****

آخر ای پرستوی شکسته پر

حالا که میری سفر منم ببر

بی تو تنها و غریب میشه بابا

بی تو آتیش می گیره دلای ما

ای همه دلخوشیم ، از غمت می کشیم

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

*****

بعد تو بابا غریب تر می شه باز

مثل شمع می سوزه با سوز و گداز

رو سرش سنگ و خاکستر می ریزند

نرو که بعد تو بیشتر می ریزند

مادرم مرو سفر ، من و این خونِ جگر

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

*****

تو تموم هستی تو دادی براش

زندگی و عمر تو کردی فداش

حالا غصه ی تو پیرش می کنه

دیگه از زندگی سیرش می کنه

مادرم بمون پیشم ، همیشه یادت می شم

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

*****

مادرم بعد تو ای بی قرینه

یه روزی میام پیشت از مدینه

از تو دل می شکنه و پهلوی من

می سوزونه سینمو عدوی من

من گل باغ توأم ، نیلی داغ توأم

مرو ای مادر من مرو ای مادر من

*****

۳۱– مقام بلند برای بانویی بزرگ

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر: نشریه اشارات

مقام حضرت فاطمه(سلام علیها)در پیشگاه خدا

ابوسعید خدری می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمان ها برد و سیر داد، هنگام مراجعت، به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری/ جبرئیل گفت: حاجت من، این است که سلام خدا و سلام مرا به

خدیجه برسانی. پیامبر خدا وقتی به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه(سلام علیها) ابلاغ کرد. خدیجه گفت: «ان الله هو السلام و فیه السلام. الیه السلام و علی جبرئیل السلام؛ همانا ذات پاک خدا سلام است و از اوست سلام وسلام به سوی او باز گردد. و بر جبرئیل سلام باد».(۱)

روزی جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: «ای رسول خدا! این خدیجه است. هرگاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من ، سلام برسان و او را به خانه ای از یک قطعه (از زبرجد)، در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست، مژده بده».(۲)

در کتاب الخصائص الفاطمیه آمده است: طبق روایت مشهور، هنگامی که حضرت خدیجه رحلت کرد، فرشتگان رحمت، از جانب خداوند کفن مخصوصی برای خدیجه، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند که این کفن، مایه تسلی خاطر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هم بود. وقتی پیکر مطهر حضرت خدیجه (صلی الله علیه و آله و سلم) را با آن کفن پوشاندند و جنازه را با کمک همراهان، به سوی قبرستان معلی بردند، پیامبر خدا در میان قبر رفت و لحظاتی در قبر خوابید و سپس بیرون آمد و آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد.

مقام حضرت خدیجه(علیها السلام)از نگاه پیامبر

عایشه که از همسران پیامبر بعد از خدیجه(سلام علیها) است، علاقه و محبت شدید پیامبر به خدیجه را این گونه توصیف می کند: «من خدیجه را هرگز ندیده بودم، اما آن چنان که بر خدیجه حسد ورزیدم، بر هیچ یک از همسران پیامبر، رشک نبردم؛ چرا که پیامبر او را بسیار یاد می کرد...(۳)او از خانه بیرون نمی آمد ،مگر آنکه خدیجه را یاد می کرد واو را به نیکی ستایش می نمود ...(۴)واز ستایش او واستغفار برای او ،دل تنگ و خسته نمی شد...(۵)هر گاه رسول خدا گوسفندی را ذبح می کرد، می گفت: آن را به دوستان خدیجه هم بدهید. سرانجام، روزی علت این کار را پرسیدم. فرمود:

من دوست خدیجه را هم دوست دارم».(۶)

مقام حضرت خدیجه(سلام علیها) از نگاه امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)

حضرت علی(علیه السلام) فرموده است: «سادات نساء العالمین اربع؛ سرور بانوان دو جهان، چهار بانو هستند: خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد، آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران».(۷)

حضرت علی (علیه السلام)که مدتی طولانی را نزدپیامبر، در خانه حضرت خدیجه (سلام علیها) سپری کرده بود، بعد از وفات حضرت خدیجه(سلام علیها)، دائماًبه مناسبت هایی که پیش می آمد، از این بانوی بزرگ یاد می کرد و نامش را گرامی می داشت. از جمله، یک بار به دفاع پیامبر از حضرت خدیجه(سلام علیها)اشاره کرد و این قضیه را چنین نقل فرمود: «یک روز که پیامبر خدا در میان همسران خویش حضور داشت، یادی از همسرش خدیجه نمود و به فراق او گریست. عایشه گفت: آیا بر پیرزن سرخ مویی از تیره بنی اسد می گریی؟

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه کسی جای خدیجه را می گیرد؟ روزی که شما مرا تکذیب کردید، او مرا تصدیق کرد. روزی که کفر ورزیدید، به من ایمان آورد و هنگامی که نازا بودید، برایم فرزند آورد.(۸) عایشه گفت: از آن پس، همواره خودم را با بیان خوبی های خدیجه، به پیامبر نزدیک می کردم.

مقام حضرت خدیجه(سلام علیها)در کلام دیگران

نویسنده:سیده زهرا برقعی

ابن مجر که از علمای برجسته اهل تسنن است، می گوید: «از امتیازات خدیجه، آن است که او همیشه پیامبر را گرامی می داشت و سخن او را چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت، تصدیق می کرد».(۹)

سلیمان الکتانی، یکی از ادبای مسیحی عرب، خدیجه را چنین توصیف می کند:

خدیجه، دوستی خود را به همسرش بخشید، در حالی که احساس بخشش نمی کرد، بلکه احساس می کرد که از او محبت و دوستی می گیرد و همه سعادت را از او کسب می کند. ثروتش را به او بخشید و حال آنکه احساس نمی کرد که می بخشد، بلکه احساس او این بود که از او هدایت را که بر همه گنج های روز زمین برتری دارد، کسب می کند.

نکاتی درباره حضرت خدیجه(سلام علیها)

در سوره«ضحی»، آیه هشتم، به نام و اوصاف این بانوی گرامی اشاره شده است.

*آن حضرت که از ثروتمندترین زنان جزیره العرب بود، حدود هشتادهزار شتر داشت و کاروان های تجاری او، شب و روز در طائف و یمن و شام و مصر و سایر بلاد در حرکت بودند. او برده های بسیار زیادی هم داشت که به تجارت اشتغال داشتند.

*عظیم ترین خطری که پیامبر را در آغاز رسالتش تهدید می کرد، محاصره اقتصادی مسلمانان بود، اما اموال حضرت خدیجه (سلام علیها)کلید شکست این محاصره شد. او مواد مصرفی را به چندین برابر قیمت واقعی اش برای غذای مسلمانان می خرید تا آنکه سال های محاصره اقتصادی، با پیروزی مسلمانان تمام شد.

*حضرت خدیجه، در حال با پیامبر خدا ازدواج کرد که خود از ثروتمندترین زنان عرب بود و خواستگاران معتبر و سرمایه دار فراوانی داشت، در حالی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن زمان، پیش جد خود، عبدالمطلب، زندگی می کرد و تنها اعتبارش در میان مردم، درستکاری و امانت داری اش بود و هیچ ثروتی نداشت.

*آخرین کلام حضرت خدیجه (سلام علیها)در بستر بیماری و مرگ چنین بود: «ای رسول خدا! من در حق تو کوتاهی کردم و آنچه شایسته تو بود، انجام ندادم. از من در گذر و اگر اکنون دل در طلب چیزی داشته باشم، خشنودی توست».(۱۰)

*حتماً شما هم شنیده اید که حضرت خدیجه(سلام علیها)، خود برای خواستگاری از پیامبر، پا پیش گذاشت. او به حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)گفت: «به خدا قسم ای محمد! اگر مال تو کم است، مال من زیاد است. کسی که خودش را در اختیار تو می گذارد، چگونه مالش را در اختیارت نگذارد؟ من با تمام اموال و کنیزانم، در اختیار توام».(۱۱)

*در جریان کناره گیری رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از حضرت خدیجه (سلام علیها)، پیش از ایجاد نطفه فاطمه زهرا (سلام علیها)، پیامبر عمار یاسر را نزد خدیجه(سلام علیها) فرستاد و فرمود: «به او بگو: ای خدیجه! گمان مبر که کناره گیری من، از توست. نه خداوند چنین امر فرموده است. گمانی جز خیر نبر و بدان خداوند هر روز چندین بار به ملائکه اش، به تو مباهات و فخر می کند».(۱۲)

*در روایتی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی حضرت خدیجه وفات کرد، فاطمه(سلام علیها) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برد. به دور پیامبر می چرخید و می گفت: پدر جان! مادر من کجاست؟ همان وقت، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگارت امر فرمود به فاطمه (سلام علیها) سلام برسانی و بگویی مادرش در خانه ای است از یاقوت و زبرجد که اتاق هایش از طلا و ستون هایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم هم نشین است».

*در کتاب آسمانی انجیل، از حضرت خدیجه (سلام علیها) یاد شده است، به گونه ای که خداوند در آن خطاب به عیسی(علیه السلام) فرمود: «نسل او(حضرت خدیجه) از مبارکه (بانوی پربرکت) است که همدم مادرت، مریم، در بهشت می باشد».(۱۳)

*خداوند در قرآن می فرماید: «ووجدک عائلا فاغنی؛ خداوند تو را فقیر یافت و سپس تو را بی نیاز نمود.» طبق احادیث و روایات

متعدد، مراد از «بی نیاز کردن» مال و بخشش خدیجه (سلام علیها) بود که همه را در طبق اخلاص به پیامبر تقدیم کرد.

*آخرین بخش از اموال حضرت خدیجه (سلام علیها) به وسیله امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام)، در سفر هجرت به مدینه صرف شد. در واقع حضرت علی (علیه السلام) به سفارش پیامبر، با این پول، شتر و زاد و توشه خرید تا با حضرت زهرا (سلام علیها) و دیگر زنان و مردان بنی هاشم، به مدینه هجرت کند و به پیامبر ملحق شود.

*ابوعبیده (نوه عمار یاسر) نقل می کند: «فرزند ابی رافع از پدرش پرسید: مگر پیامبر چقدر مال و اموال داشت که برای سفر خود، دو شتر خرید و به امیرمؤمنان هم سفارش کرد برای دیگر مهاجران زاد و توشه بخرد؟ پدرش پاسخ داد: از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که فرمود: هیچ مال و ثروتی، برای من سودمندتر از اموال خدیجه (سلام علیها)نبود».

*پیامبر درباره حضرت خدیجه(سلام علیها) فرمود: «محبت خدیجه(سلام علیها)را خداوند در دل من قرار داده بود.... من او را از اعماق دل دوست داشتم... من دوست داران خدیجه(سلام علیها) را هم دوست دارم».

پی نوشت

۱-محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ج۱۶، صص ۷و۸.

۲-همان.

۳-مستدرک صحیحین، ج۳،ص۱۸۶.

۴-الاستیعاب،ج۲،ص ۷۲۱.

۵-سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۸۲.

۶-الاصابه،ج۴،ص۲۷۵.

۷-عبدالحمید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج۱۰،ص۲۶۶.

۸-کشف الغمه، ج۲، ص۱۳۱؛ بحارالانوار، ج۱۶، ص۱۸.

۹-الاصابه،ج۴،ص۲۷۵.

۱۰-به نقل از: سایت مرکز اسلامی واشینگتن.

۱۱-به نقل از: سایت سوره مهر.

۱۲-همان.

۱۳-به نقل از سایت: www.behar.ir

منبع:نشریه اشارات ،شماره ۱۲۴

۳۲- مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خدا و رسول اکرم صلی الله علیه واله

مشخصات کتاب

نویسنده : سید جواد حسینی

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

در سال دهم بعثت دو حادثه دردناک و جانسوز بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد گشت، چنان که در تاریخ آمده است: «وَرَدَ عَلَی رَسولِ الله أمْران شدیدانِ عَظیمانِ وَ جَزَعَ جَزَعاً شدیداً؛ دو امر بزرگ و سخت بر پیامبر وارد شد به گونه‌ای که فریاد و ناله شدید حضرت بلند شد.» آن دو امر یکی رحلت جانسوز ابوطالب بود که در ۲۶ رجب سال دهم بعثت و یا هفتم رمضان، همان سال واقع شد، و دیگری وفات یار فداکار آن حضرت، خدیجه کبری بود که در دهم رمضان همان سال اتفاق افتاد.

آنچه در پیش رو دارید نگاهی است گذرا، به مقامات خدیجه کبری، بانوی فداکار و صبور اسلام، در پیشگاه الهی و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.[۱]

«عائشه می‌گوید: رسول خدا از خانه بیرون نمی‌رفت، مگر این که خدیجه را به نیکی یاد می‌کرد و برای او استغفار می‌نمود. روزی از او یاد کرد، من حسد بردم و گفتم: خداوند جایگزین آن پیرزن به تو عطا کرده است!! پیامبر شدیداً خشمگین شد.»

و ادامه می‌دهد که: رسول خدا فرمود: « خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟ او مرا تصدیق کرد آنگاه که مردم مرا تکذیب نمودند و با مال خود مرا بر دین خدا کمک و یاری کرد.»

ریشه مقامات و فضائل خدیجه سلام الله علیها

اشاره

قطعاً فضائل و مقامات حضرت خدیجه بدون اسباب و علّت نمی‌تواند باشد. عقل و عنایات و الطاف الهی، ریشه فضائل و مقامات اوست.

در کلمات برخی مورّخان به این جملات برمی‌خوریم: «کانَتْ خَدیجَةُ إمْرَأةً عاقِلَةً شَریفَةً مَع ما أرادَ اللهُ بِها مِنَ الکرامَةِ وَالْخَیْرِ وَ هِیَ یَوْمَئِذٍ أفْضَلُهُمْ نَسَباً وَ أعْظَمُهُم شَرَفاً وَ أکْثَرُهُمْ مالاً؛ خدیجه با آنچه خداوند از بزرگی و خیر که نسبت به او اراده کرده بود، بانوی خردمند شریفی بود. او در آن دوران از برترین افراد در نسب و بزرگترین شخصیت در شرف و ثروتمندی بود.»[۲]

ایمان خدیجه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و انتخاب او به عنوان همسر آینده، در کنار درایت و لطف الهی نقش تعیین کننده‌ای در فضائل و مقامات خدیجه سلام الله علیها دارد.

جالب این است که راهب نصرانی این مسئله را قبل از رسالت پیامبر و ازدواج او با خدیجه به خوبی پیش بینی کرد که اگر خدیجه پیغمبر را رها نکند به مقامات و فضائل عظیمی دست خواهد یافت؛ آنجا که به میسره غلام خدیجه گفت: «ای میسره به خانم و مولای خود سلام مرا برسان و به او اعلام کن که به آقای مردم [حضرت محمد] دست یافته است. و به زودی برای او (خدیجه) شأن و جایگاهی خواهد بود و بر تمامی خاص و عام برتری می‌یابد و بترسان او را از این که نزدیک شدن به این آقا (محمد صلی الله علیه و آله) را از دست بدهد؛ زیرا خداوند بلند مرتبه به زودی نسل او را از نسل محمد قرار خواهد داد و نام [نیکش] تا آخر الزمان خواهد ماند.» [۳]

این پیش بینی نشان می‌دهد که در کتب آسمانی گذشته و یا در بیانات انبیاء، کاملاً مقام و منزلت خدیجه سلام الله علیها بیان شده بود، از این رو راهب نصرانی به خوبی و با دقت تمام آن را بیان و پیش‌بینی کرد. و جالب‌تر این که زنان قریش از جمله صفیّه دختر عبدالمطلب در شب ازدواج خدیجه و جشن عروسی او نیز به این امر اشاره کرد که: «ای خدیجه! در این شب به چیزی اختصاص یافتی که هیچ کس غیر از تو بدان دست نیافته است، و جز تو از قبائل عرب و عجم به آن نرسیده است، پس گوارایت باد به آنچه به تو داده شد و از عزّت و بزرگی به تو رسید.» [۴]

البته خدیجه هم به خوبی برای استقبال از این مقام و منزلت سرمایه گذاری نمود. در آغاز، تمام اموال و هستی خویش را تقدیم

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمود. خدیجه به عمویش ورقه گفت: «این اموال را بگیر و نزد محمد ببر و به او بگو همه این اموال هدیه است برای او و ملک او می‌باشد، هر گونه خواست در آن تصرف نماید، و به او بگو که تمام اموال و برده‌های من، و تمامی کنیزها و آنچه در تحت تصرّف من است به محمد صلی الله علیه و آله هبه کردم، به خاطر احترام و تجلیل از او. پس ورقه بین زمزم و مقام (ابراهیم) ایستاد و با صدای بلند اعلام کرد: ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد گرفته است بر این که خود و مالش، و بردگان و کنیزان و خادمان، و چهار پایان و مهریه و هدایای او همه برای محمد صلی الله علیه و آله است، و این هدیه به خاطر تجلیل و تعظیم از او و به جهت علاقه به اوست، شما نیز بر این امر شاهد باشید.» و بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایمان خویش، مقامات و فضائل خود را بیمه نمود.

خدیجه کبری سلام الله علیها در لحظات احتضار «اسماء بنت عمیس» را به نزد خویش طلبید و در مورد دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها به او سفارشاتی کرد. آنگاه فاطمه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه قرار داد که از رسول خدا، خواهش کند تا یکی از لباس‌های خود را کفن خدیجه قرار دهد. وقتی فاطمه نزد پدر رفت و درخواست مادر را مطرح کرد، اشک از چشمان حضرت جاری گشت، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد در حالی که کفنی از بهشت همراه خویش داشت که خداوند آن را برای خدیجه فرستاده بود.

الف. مقام خدیجه در پیشگاه الهی

خداوند متعال بارها موقعیت و مقام خدیجه را از طرق گوناگون آشکار نموده، و از منزلت رفیع او در درگاه الهی پرده برداشته است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. سلام خاص الهی

بارها سلام سفارشی و مؤکّد ربوبی توسط جبرئیل به محضر خدیجه رسیده است. ابو هریره نقل کرده است که: «أتی جَبْرَئیلُ النَّبیَّ صلی الله علیه و آله، فَقالَ: هذِهِ خَدیجَةُ قَدْ أتَتْکَ مَعَها إناءٌ مُغطّی فیه إدامٌ أوْ طَعامٌ أوْ شَرابٌ فَإذا هِیَ أتَتْکَ فَاقْرَأ عَلَیْهاالسَّلامَ مِنْ رَبِّها، وَ مِنِّی السَّلام ... [۵]؛ جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: خدیجه همراه با ظرفی سر پوشیده که در آن خورشت یا غذا یا نوشیدنی است نزد تو می‌آید، پس هر گاه آمد، سلام پروردگارش و سلام من را به محضر او برسان.»

در روایت دیگری می‌خوانیم: «إنَّ جَبْرَئیلَ أتی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَقالَ إقْرَءْ خَدیجَةَ مِنْ رَبِّها السَّلامَ فَقالَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله: یا خَدیجَةُ هذا جَبْرَئیلُ یُقْرِئُکَ مِنْ رَبِّکِ السلامَ، قالَتْ خَدیجَةُ: اللهُ السَّلامُ وَ مِنْهُ السَّلامُ وَ عَلی جَبْرئیلَ السَّلامُ [۶]؛ به حقیقت جبرئیل نزد پیامبر آمد پس گفت: به خدیجه از طرف پروردگارش سلام برسان، پس حضرت فرمود: ای خدیجه این جبرئیل است که از طرف پروردگارت سلام می‌رساند. خدیجه گفت: خدا سلام است و سلام [و سلامتی] از اوست و بر جبرئیل سلام باد.»

امّا سلام سفارشی جبرئیل علاوه بر آنچه که در ضمن روایات قبلی اشاره شد در روایت دیگری با سند صحیح از طریق بزرگان رواهٔ شیعه، به این صورت نقل شده است: «عَنْ زُرارةَ وَ حَمْران بنِ أعْیَنْ وَ مُحَمَّد بن مُسْلِمْ عَنْ أبی جَعْفَر علیه السلام، قالَ: حَدّثَ أبو سَعید الخِدری أنَّ رَسولَ الله قال: إنَّ جَبْرَئیلَ أتانی لَیْلَةً اُسری بی فَحینَ رَجَعْتُ قُلْتُ: یا جَبْرَئیلُ هَلْ لَکَ مِنْ حاجَةٍ؟ قالَ: حاجَتی أنْ تَقْرَءَ عَلی خَدیجَةَ مِنَ اللهِ وَ مِنِّی السّلامَ وَ حَدَّثَنا عِنْدَ ذلِکَ أنَّها قالَتْ حینَ لَقِیَها نَبِیُّ الله فَقال الَّذی قالَ جَبْرَئیلُ فقالَتْ: إنَّ الله هُوَ السَّلامُ وَ مِنْهُ السَّلامُ وَ إلَیْهِ السَّلامُ وَ عَلَی جَبْرَئیلَ السَّلامُ[۷]؛ امام باقر علیه السلام به زراره و حمران و محمد بن مسلم چنین روایت کرد که ابوسعید خدری نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن شبی که در معراج بودم، به هنگام بازگشت جبرئیل نزد من آمد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا حاجتی داری؟ پاسخ داد: حاجت من این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام الله علیها سلام برسانی. و نقل کرد که: چون رسول خدا پیغام جبرئیل را به خدیجه رسانید، خدیجه پاسخ داد: همانا خدا سلام است و

سلام]و سلامتی[از اوست و سلام به سوی اوست و بر جبرئیل سلام باد.»

۲. فرستادگان ویژه الهی

هر کس در مسیر الهی حرکت کند، خداوند هرگز او را رها نکرده و تنها نخواهد گذاشت. نمونه بارز آن سرگذشت خدیجه کبری سلام الله علیها است. هنگامی که وضع حمل آن بانو نزدیک گشت، به زنان قریش و بنی‌هاشم پیغام داد که مرا در این امر یاری نمایید، ولی آنان پاسخ دادند: ای خدیجه! چون تو در ازدواجت از سخنان ما سرپیچی نمودی، و محمد یتیم را به همسری برگزیدی، ما نیز تو را یاری نمی‌کنیم. خدیجه از این جواب سخت غمگین گشت، در این هنگام چهار زن همانند زنان بنی‌هاشم وارد شدند در حالی که خدیجه از دیدن آنان هراسان بود، یکی از آن چهار زن به خدیجه گفت: غمگین مباش، پروردگارت ما را برای یاری تو فرستاده است. ما خواهران و یاوران تو هستیم. من «ساره» هستم، این «آسیه دختر مزاحم » رفیق بهشتی تو است و این هم «مریم دختر عمران» است و این یکی «کلثوم خواهر موسی بن عمران» است. خدا ما را برای کمک به تو فرستاده است تا یاور و پرستار تو باشیم[۸]...» راستی که باید گفت(: أَلَیْسَ اللّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ[)۹]؛ آیا خداوند برای [حمایت و دفاع از] بنده‌اش کافی نیست؟»

۳. کفن بهشتی

خدیجه کبری سلام الله علیها در لحظات احتضار «اسماء بنت عمیس» را به نزد خویش طلبید و در مورد دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها به او سفارشاتی کرد. آنگاه فاطمه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه قرار داد که از رسول خدا، خواهش کند تا یکی از لباس‌های خود را کفن خدیجه قرار دهد. وقتی فاطمه نزد پدر رفت و درخواست مادر را مطرح کرد، اشک از چشمان حضرت جاری گشت، چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد در حالی که کفنی از بهشت همراه خویش داشت که خداوند آن را برای خدیجه فرستاده بود.[۱۰]

آری انسانی که تمام ثروت خویش را دو دستی در راه خدا تقدیم نموده است، در پیشگاه الهی این عظمت را پیدا می‌کند که خداوند کفن بهشتی برای او بفرستد، و اینگونه از ایثار و انفاق او تقدیر به عمل آورد.

۴. در قصری از بهشت

قبل از رحلت خدیجه کبری، خداوند متعال بارها توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جایگاه ویژه خدیجه در بهشت خبر داد، از جمله «عکرمه» از «ابن عباس» نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اَفْضَلُ نِساءِ أهْلِ الجَنَّةِ خَدیجَةُ بِنْتُ خویلدْ، وَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحمَدٍ وَ مَرْیَمُ ابْنَتَ عِمْرانَ وَ آسِیَةُ بَنْتُ مزاحِمْ ...؛ بهترین زنان بهشت اینانند، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون).»[۱۱]

و از عبدالله جعفر نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اُمِرْتَ أنْ أُبَشِّرَ خَدیجَةَ بِبَیْتٍ مِن قَصَبٍ لاصَخَبَ فیهِ ولا نَصَبَ؛ دستور داده شده‌ام که خدیجه را به خانه طلایی که در آن زحمت و خصومت، وجود ندارد بشارت دهم.»[۱۲] و همین مضمون نیز از عبدالله بن ابی اوفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.[۱۳]

آنگاه که رسول اکرم در حال احتضار قرار گرفت، فاطمه زهرا علیهاالسلام درباره جایگاه آن حضرت در قیامت پرسش‌هایی کرد، از جمله پرسید: «أیْنَ والِدَتی خَدیجَةُ؛ [در آن روز] مادرم خدیجه کجاست؟» حضرت فرمود: «فی قَصْرٍ لَهُ أرْبَعَةُ أبْوابٍ إلی الجَنَّةِ؛ [خدیجه] در قصری است که چهار در به سوی بهشت دارد.[۱۴]»

ب. منزلت خدیجه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هر گاه انسانی در پیشگاه الهی از چنان مقامی برخوردار باشد، نگفته پیدا است که در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز دارای

منزلتی رفیع است چنانکه تاریخ نیز گواهی می‌دهد که محبوب‌ترین همسران پیامبر اکرم نزد او، خدیجه کبری علیهاالسلام بود.[۱۵]

حضرت ۲۴ سال با حضرت خدیجه زندگی کرد و تا زنده بود به احترام او همسر دیگری اختیار نکرد.

«جان دیون پورت انگلیسی» می‌گوید: «با وجود این که خدیجه در چنان سن و سال [بالایی] بود و به حسب قائده بایستی زیبایی دوران جوانی خود را از دست داده باشد، با این حال محمد تا آخرین دقیقه حیات خدیجه، نسبت به او وفادار ماند و تا زنده بود همسر دیگری اختیار نکرد.»[۱۶]

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: به خدیجه از طرف پروردگارش سلام برسان، پس حضرت فرمود: ای خدیجه این جبرئیل است که از طرف پروردگارت سلام می‌رساند. خدیجه گفت: خدا سلام است و سلام [و سلامتی] از اوست و بر جبرئیل سلام باد.»

بعد از رحلت آن بانوی گرامی نیز پیامبر صلی الله علیه و آله او را فراموش نکرد و دائماً به یاد او بود که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. یاد خدیجه

« عائشه می‌گوید: رسول خدا از خانه بیرون نمی‌رفت، مگر این که خدیجه را به نیکی یاد می‌کرد و برای او استغفار می‌نمود. روزی از او یاد کرد، من حسد بردم و گفتم: خداوند جایگزین آن پیرزن به تو عطا کرده است!! پیامبر شدیداً خشمگین شد.»

و ادامه می‌دهد که: رسول خدا فرمود: «خَديجَةُ وَ أيْنَ مِثْلُ خَديجَةَ، صَدَّقَتْني حِينَ كَذَّبَني النَّاسُ وَ وَازَرَتْني عَلى دينِ اللهِ وَ أعانَتْني بِمالِها؛ خدیجه و کجاست مثل خدیجه؟ او مرا تصدیق کرد آنگاه که مردم مرا تکذیب نمودند و با مال خود مرا بر دین خدا کمک و یاری کرد.» [۱۷]

این قضیه بارها تکرار شده است؛ از جمله روزی پیامبر اکرم در جمع همسران خویش حضور داشت و از خدیجه یاد نمود و در فراق او گریست. عائشه گفت: بر پیرزن سرخ روی از تیره بنی‌اسد می‌گریی؟ رسول خدا فرمود:

«صَدَّقَتْني اذا كَذَّبْتُمْ وَ آمَنَتْ بى اذْ كَفَرْتُمْ وَ وَلِدَتْ لى اذْ عَقِمْتُمْ. قالَتْ عائِشَةُ: فَما زِلْتُ اَتَقَرَّبُ اِلى رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه و آله بِذِكْرِها؛[۱۸] خدیجه روزی که شما مرا تکذیب کردید، تصدیق نمود و روزی که کفر ورزیدید او به من ایمان آورد و فرزند برای من آورد و شما نازا بودید. عایشه اضافه می‌کند: همیشه این گونه بود که من با بیان خوبی‌های خدیجه به پیامبر خدا تقرّب می‌جستم.»

۲. اظهار محبّت به دوستان خدیجه

از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً به خدیجه محبّت و ارادت داشت، نسبت به دوستان و آشنایان او نیز اظهار محبّت و دوستی می‌کرد. به همین جهت هنگام ذبح قربانی می‌فرمود: از گوشت آن برای دوستان خدیجه نیز ببرید؛ چرا که «إنّي لَأُحِبُّ حَبيبَها؛ من دوستان خدیجه را نیز دوست می‌دارم.[۱۹]»

و نیز روایت شده روزی پیرزنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، پیامبر او را مورد لطف و مهربانی قرار داد، پس از رفتن او عائشه علت آن همه لطف را جویا شد، حضرت فرمود: این بانو در زمان خدیجه بر من وارد می‌شد.[۲۰]

آری آنهایی که در راه خدا قدم برداشتند و تلاش خود را در مسیر او قرار دادند، هرگز از یادها و خاطره‌ها نمی‌روند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

به همین جهت به اعتراف عائشه، هرگز پیامبر اکرم از یاد خدیجه و گفتن مدح او خسته نشد. «قالَتْ: كانَ رَسولُ اللهِ إذا ذَكَرَ خَديجَةَ لَمْ يَسْأَمْ مِنْ ثَناءٍ عَلَيْها وَاسْتِغْفارٍ لها؛ عائشه گفت: رسول خدا همیشه این گونه بود که هرگاه خدیجه را یاد می‌کرد، از گفتن ثنای او و استغفار برای او خسته نمی‌شد.»[۲۱]

پی‌نوشت‌ها

۱- قابل ذکر است که در شماره ۵۹ مجله مبلّغان بخش اول مقاله، تحت عنوان «فضائل خدیجه کبری سلام الله علیها» بیان، و اکنون در بخش دوم، مقامات آن حضرت بیان می¬شود.

۲- تاریخ خمیس، ج۱، ص۲۶۳.

۳- بحار الانوار، همان، ج۱۶، ص۴۴.

۴- همان، ج۱۶، ص ۷۱، ذیل صفحه.

۵- همان، ج۱۶، ص۸، به نقل از مسند احمد بن حنبل.

۶- همان، ص ۱۱، روایت ابن هشام، و ر.ك: ص ۸.

۷- بحار الانوار، ج۱۸، ص۳۸۵، ح ۹۰.

۸- همان، ج۱۶، ص ۸۰، و ج۴۳، ص۲ ـ ۴؛ امالی، الصدوق، ص ۴۷۵.

۹- زمر / ۳۶.

۱۰- به نقل از واعظ محترم جناب آقای یثربی.

۱۱- همان، ج۱۶، ص ۲؛ اسد الغابهٔ، ج۵، ص ۴۳۷؛ استیعاب، ج۴، ص ۱۸۲۱.

۱۲- بحار الانوار، همان، ج۱۶، ص۷، ح ۱۲.

۱۳- همان، ص ۷.

۱۴- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۰.

۱۵- همان.

۱۶- عذر تقصیر به پیشگاه محمد، ص ۲۵.

۱۷- سفینهٔ البحار، ج۱، باب خاء، ص ۳۸۰؛ قاموس الرجال، ج۱۰، ص ۴۳۲.

۱۸- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸ ؛ کشف الغمهٔ، ج۲، ص ۱۳۱.

۱۹- ریاحین الشریعهٔ.

۲۰- سفینهٔ البحار، ج۱، ص ۳۷۹ ـ ۳۸۱.

۲۱- بحار الانوار، همان، ج ۱۶، ص ۱۲.

۳۳- نگاهی به آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده:عبد الکریم پاک‌نیا

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

حضرت خدیجه همسر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ۶۸ سال پیش از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله در شهر مکه به دنیا آمد . پدر وی خویلد بن اسد و مادرش فاطمه دختر زائدهٔ بن اصم می‌باشد . او در چهل سالگی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله که ۲۵ سال از عمر شریفش را سپری کرده بود ازدواج نمود . بنابر قول مشهور ثمره ازدواج خدیجه شش فرزند به نام‌های

قاسم، عبدالله، رقیه، زینب، ام‌کلثوم و فاطمه علیها السلام بود . قبل از اسلام وی به خاطر دارا بودن صفات پسندیده و فضائل اخلاقی و پاکدامنی، «طاهره لقب گرفت . ثروت خدیجه در میان اهل مکه بی‌نظیر بود و اهالی مکه با اموال وی به صورت مضاربه‌ای تجارت می‌کردند . خدیجه پس از ازدواج با پیامبر همه آن ثروت را در اختیار حضرت رسول نهاد و بدین ترتیب از جنبه اقتصادی دین اسلام را تقویت نموده و در گسترش آن نهایت تلاش خود را به جای آورد .

مقام او در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدی بود که در مدت ۲۵ سال زندگی مشترک با این بانوی با عظمت، آن حضرت به خاطر تکریم وی با هیچ زنی ازدواج نکرد و بهترین دوران جوانی خویش را به وی بخشید . بعد از رحلت‌حضرت خدیجه، رسول گرامی اسلام همیشه به یاد محبت‌ها و تلاش‌های او بود . بنابر برخی اقوال خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دو نفر دیگر بنام‌های «ابو هالهٔ بن زراره تمیمی و «عتیق بن عائذ مخزومی نیز ازدواج کرده بود . این یاور با وفای رسالت‌بعد از ۲۵ سال زندگی در کنار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در دهمین سال بعثت در ۶۵ سالگی و در دهم ماه رمضان چشم از جهان فرو بست و قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان را داغدار نمود .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیکر پاک او را در حجون با دست‌های خویش به قبر گذاشت و از شدت حزن و اندوه سال وفات او را که با فاصله اندکی از رحلت ابوطالب علیه السلام رخ داده بود، عام الحزن (سال اندوه) نامید . امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پاس خدمات آن دو بزرگوار به جهان اسلام اشعاری جانسوز سروده و در بخشی از آن حزن و ماتم قلبی خویش را بیان داشته است:

اعینی جودا بارک الله فیکما

علی هالکین لا تری لهما مثلا

علی سید البطحاء وابن رئیسها

وسیدهٔ النسوان اول من صلی

مهذبهٔ قد طیب الله خیمها

مبارکهٔ والله ساق لها الفضلا

فبت اقاسی منهما الهم والثکلا

مصابهما ادجی الی الجو والهواء (۱)

ای چشمان من! احسنت‌بر شما، [اشک بریزید] در فراق آن دو بزرگواری که نظیر ندارند . بر سرور سرزمین بطحاء و فرزند رئیس آن و بر بانوی بانوان که نخستین نمازگزار بود [. آن بانوی] پاکدامنی که خداوند خصلت‌های او را پاکیزه کرده است [. بانوی] مبارکی که خداوند برتری را به سوی او رانده است .

مصیبت این دو عزیز فضا را بر من تیره و تار ساخته و [از این پس] شب‌ها را در اندوه و حزن این دو سر می‌کنم .» در این نوشتار بر آن شدیم که نقش این بانوی خجسته را در گسترش آموزه‌های مکتب تربیتی اسلام مورد توجه قرار داده و مواردی قابل توجه از آن را به خوانندگان گرامی تقدیم داریم . به امید اینکه بتوانیم از این شخصیت‌برجسته و بانوی نمونه در جهان اسلام درس‌ها آموخته و با شناخت فضائل و مناقب آن بزرگوار، از او به عنوان اسوه و الگوی تربیتی پیروی کنیم .

۱- فضائل اخلاقی و علمی

مطالعه تاریخ زندگی حضرت خدیجه علیها السلام نشان می‌دهد که او هم در دوران جاهلیت و هم بعد از بعثت‌خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دارای فضائل اخلاقی و کمالات معنوی بوده است . او در جامعه خود به عنوان یک الگوی زن برتر، تاثیر بسزایی در گسترش صفات نیک انسانی داشته است . سخاوت، کرامت، ایثار و فداکاری، عفت و پاکدامنی، دوراندیشی و درایت و توجه به

مستمندان، عطوفت و مهربانی و صبر و استقامت، از جمله فضیلت‌های پسندیده ایست که صفحات تاریخ این زن نمونه را نشان می‌دهد .

به همین جهت آن بانوی یگانه در میان زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله شرایط هم کفو بودن را احراز نمود و یک همتای واقعی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود . عدم ازدواج مجدد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خدیجه کبری علیها السلام نشانگر جاذبه‌های معنوی و فضائل اخلاقی بی‌شمار در وجود آن حضرت است، که بدون تردید برخورداری از آن صفات نقش مهم و اساسی در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است . به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بانوی تربیت‌یافته را از برترین زنان بهشتی شمرده و می‌فرماید: «افضل نساء اهل الجنهٔ خدیجهٔ بنت‌خویلد وفاطمهٔ بنت محمد ومریم بنت عمران وآثیهٔ بنت مزاحم امراهٔ فرعون (۲ ;) بهترین زنان اهل بهشت عبارتند از: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم [یعنی] زن فرعون .»

وفاداری این بانوی آسمانی در راه رسیدن به اهداف والای همسر خویش، مورد توجه سیره‌نویسان و محققان قرار گرفته است . او از اولین لحظات بعثت، به رسولخدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و تا آخرین لحظات برایمان خود پای فشرد و لحظه‌ای شک و تردید به دل راه نداد .

گذشته از فضائل اخلاقی، او از کمالات علمی نیز برخوردار بود . تاریخ گواهی می‌دهد که خدیجه در مورد دانش عصر خود اطلاعات فراوانی داشت و از کتاب‌های آسمانی آگاه و از نظر عقل و درایت و زیرکی بر تمام زنان حتی بسیاری از مردان معاصر برتری داشت . بنابراین او دارای تمام کمالات و امتیازهایی بود که یک زن می‌تواند داشته باشد .

با توجه به نکات یاد شده، خدیجه به عنوان اولین بانوی مسلمان در ترویج فرهنگ اسلامی و الگوهای یک زن مسلمان و با کمال نقش والای خود را ایفا کرده است و بانوان بسیاری از تربیت عملی وی درس‌ها آموخته‌اند . اهمیت فضائل اخلاقی و کمالات انسانی در وجود این بانوی با فضیلت آنگاه به اوج خود می‌رسد که نگاهی به وضع زن در ایام جاهلیت و قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیندازیم .

زن در آن روز نه تنها از حقوق خود محروم بود و با رقت آورترین وضع زندگی می‌کرد، بلکه به عنوان مایه ننگ و عار و موجودی شوم زنده به گور می‌شد . خدیجه در چنین عصری اثبات نمود که یک زن نه تنها حق حیات دارد و باید حقوق مسلم خود را استیفا نماید، بلکه می‌تواند با اعمال شایسته و تلاش و کوشش، به مرحله‌ای برسد که خداوند متعال به او سلام برساند; همچنان که امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: شبی که در معراج بودم، به هنگام بازگشت از سفر معراج به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا خواسته‌ای از من داری؟ گفت: خواهش من این است که از طرف خداوند و من، به خدیجه سلام برسانی . (۳)

۲- پرورش فرزندان صالح

بدون تردید، مادر به عنوان مؤثرترین عامل محیطی و وراثتی در پرورش و رشد شخصیت کودک نقش به سزایی دارد . حضرت خدیجه علاوه بر این که به نص قرآن مادر روحانی همه مؤمنین است، به عنوان مادری شایسته و با ایمان در دامن خویش فرزندان نیک و صالحی برای رسول‌الله صلی الله علیه و آله تربیت نمود . وی شش فرزند برای پیامبر به دنیا آورد و در دامن پر مهر خویش پرورش داد که در میان آن‌ها حضرت فاطمه علیها السلام از رتبه خاصی برخوردار است . دختری که رهبری اسلام بعد از پیامبر اکرم و علی علیه السلام از نسل او پدید آمد و ادامه یافت .

این دختر با مادرش آنچنان ارتباط تنگاتنگ داشت که هنگام رحلت‌حضرت خدیجه، فاطمه علیها السلام که در حدود پنج‌سال

داشت‌شدیـدا بی‌تابی می‌کرد و به دور پـدر بزرگوارش می‌چرخید و می‌گفت: «یا ابه این امی ;پدر جان! مادرم کجاست؟» حضـرت جبرئیـل نـازل شـد و فرمود: یـا رسول‌الله! خداونـد می‌فرمایـد: سـلام مـا را به فاطمه برسان و به او اطلاع بـده که مادرش خـدیجه در خانه‌های بهشتی با آسیه و مریم زندگی می‌کند . (۴)

این دختر پـاکیزه، هنگام رحلت مادر وقتی احساس کرد که حضـرت خـدیجه شدیـدا در فراق او و پـدر ارجمنـدش ناراحت است و نگران تنهایی و بی‌یاوری حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله می‌باشد، به مادرش دلداری داده و گفت: «یا اماه! لاتحزنی ولاترهبی فان الله مع ابی (۵ ;) مادر جان! اندوهگین و مضطرب نباش، زیرا خداوند یار و یاور پدرم می‌باشد .» امامان معصوم علیهم السلام نیز همیشه به وجود چنین مادری افتخار می‌کردند ;همچنانکه حضرت مجتبی علیه السلام هنگامی که با معاویه مناظره می‌کرد، در مورد یکی از علـل انحراف معـاویه از محور حق و انحطـاط اخلاقی وی و سـعادت و خوشـبختی خود به نقش مـادر در تربیت افراد اشاره کرده و فرمود: معاویه! چون مادر تو «هند» و مادربزرگت «نثیله می‌باشد [و در دامن چنین زن پست و فرومایه‌ای پرورش یافته‌ای] این گونه اعمال زشت از تو سر می‌زند و سعادت ما خانواده در اثر تربیت در دامن مادرانی پاک و پارسا همچون خدیجه علیها السلام و فاطمه علیها السلام می‌باشد . (۶)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا برای معرفی خویش و آگاه کردن دل‌های بیدار، به مادرش فاطمه علیها السلام و مادربزرگ شایسـته و فداکارش حضرت خدیجه سلام الله علیها اشاره نموده و فرمود: «انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمهٔ الزهراء بنت محمد؟ ! قالوا: اللهم نعم . . . انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجهٔ بنت‌خویلد اول نساء هذه الامهٔ اسلاما؟ ! قالوا: اللهم نعم (۷ ;) شما را به خـدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که مادر من «فاطمه زهرا» دختر محمد [مصـطفی صـلی الله علیه و آله] است؟ ! گفتند: آری [. . . فرمود:] شـما را به خدا قسم می‌دهم! آیا می‌دانید که مادربزرگ من خدیجه دختر خویلد، نخستین زنی است که اسلام را پذیرفت؟ ! گفتند: آری .»

حضـرت خـدیجه علاوه بر اینکه در دامـان پر مهر و عطوفت‌خویش فرزنـدان پیامبر را پرورش داد، فرزنـدان شایسـته‌ای را نیز قبل از ازدواج با پیامبر تربیت کرده بود که از جمله آن‌ها هند بن ابی هاله می‌باشد . او (هند) در مدت سه شبانه روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام هجرت در غار ثور مخفی شـده بود، به همراه علی علیه السـلام دور از چشم مشـرکان مکه محرمانه به پیامبر صلی الله علیه و آله آذوقه می‌برد و برمی‌گشت . وی مردی بزرگوار، شـریف، فصیـح و محدث بود و از شوهر دیگر خدیجه بنام ابی هالهٔ بن زرارهٔ تمیمی متولد شده بود . (۸)

هند پسر خدیجه همان کسی است که امام حسن علیه السلام به عنوان دایی خود از وی نام می‌برد . وی اوصاف و شمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای امـام مجتبی علیه السـلام توصیـف می‌کرد و بسیار مـورد علاقه رسـول‌الله صـلی الله علیه و آله بـود . او بت‌های مشرکان را می‌شکست (۹) و در جنگ جمل در رکاب حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید . (۱۰) و (۱۱)

۳- توجه به نیازهای عاطفی و خواسته‌های فرزندان

مهرورزی و محبت‌به کودکان و رفع نیازهای معنوی و عاطفی فرزندان، یکی دیگر از اصول تربیتی اسلام می‌باشد . حضرت خدیجه به عنوان یـک مـادر دلسوز و مربی آگـاه در این مورد حساسیت ویژه‌ای داشت . مـاجرای زیر بیـانگر این ویژگی حضـرت خـدیجه می‌باشد . در ایام بیماری خدیجه که به مرگ وی انجامید، روزی اسماء بنت عمیس به عیادتش آمد، او خدیجه را گریان و ناراحت مشاهده کرد و به او دلداری داده و گفت: تو از بهترین زنان عالم محسوب می‌شوی، تو تمام اموالت را در راه خداوند بخشیدی، تو همسـر رسول گرامی اسـلام هستی و بارهـا تو را به بهشت‌بشـارت داده است . بـا این همه چرا گریان و نگران هستی؟ خـدیجه علیها السـلام فرمود: اسـماء! من در فکر این هسـتم که دختر هنگـام زفـاف نیـاز به مـادر دارد تـا نگرانی‌ها و اسـرارش را به مادر بگویـد و

خواسته‌هایش را به عنوان محرم اسرار مطرح نماید، فاطمه علیها السلام کوچک است، می‌ترسم کسی نباشد که متکفل کارهای وی در هنگام عروسی شود و برایش مادری کند . اسماء بنت عمیس گفت: ای بانوی من! نگران نباش من با تو عهد می‌کنم که اگر تا آن موقع زنده ماندم به جای تو برای فاطمه مادری کنم و نیازهای روحی و عاطفی وی را برطرف نمایم . بعد از وفات خدیجه علیها السلام هنگامی که شب زفاف حضرت فاطمه علیها السلام فرا رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همه زن‌ها از اتاق عروس خارج شوند و کسی در آنجا باقی نماند . همه رفتند، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه شد که هنوز اسماء بنت عمیس در اتاق باقی مانده است . فرمود: آیا نگفتم همه زنان بیرون روند؟ اسماء گفت: چرا یا رسول‌الله من شنیدم و قصد مخالفت‌با فرمایش شما رانداشتم، ولی عهد من با خدیجه مرا بر آن داشت که در این‌جا بمانم ;چون با خدیجه پیمان بسته‌ام که در چنین شبی برای فاطمه مادری کنم . (۱۲) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن به گریه در آمد و فرمود: تو را به خدا سوگند برای این کار ایستاده‌ای؟ اسماء عرض کرد: آری . پیامبر صلی الله علیه و آله دست‌به دعا برداشته و برای اسماء بنت عمیس دعا کرد . (۱۳) همچنین حضرت خدیجه در مورد آینده دختر خردسال خویش خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دغدغه‌هایی را به این ترتیب بیان نمود: یا رسول‌الله! این دختر من - با اشاره به حضرت فاطمه علیها السلام - بعد از من غریب و تنها خواهد شد . مبادا کسی از زنان قریش او را آزار برساند، مبادا کسی به صورتش سیلی بزند، مبادا کسی صدای خود را بر روی او بلند کند، مبادا کسی با او رفتاری تند و خشن داشته باشد . (۱۴).

۴- رعایت آیین شوهرداری

یکی از برنامه‌های تربیتی اسلام، آموزش آیین شوهرداری به بانوان می‌باشد . اگر به آمار اختلافات خانوادگی و طلاق و ناهنجاری‌های خانواده‌ها توجه شود، بخش قابل توجهی از این مشکلات به رفتارهای بانوان و زنان و دختران جوان بر می‌گردد و این همه، به خاطر ناآگاهی و عدم توجه به حقوق شوهران، رعایت نکردن آداب معاشرت، عدم آگاهی از اصول شوهرداری در اسلام است . حضرت خدیجه علیها السلام در ترویج آیین شوهرداری اسلامی و رعایت‌حقوق همسر، نهایت تلاش را به عمل می‌آورد . حضرت خدیجه علیها السلام با شیوه‌های مختلفی فضای خانواده را آرام نگاه داشته و امنیت روحی و روانی را برای شوهر و فرزندان برقرار و زمینه را برای رشد فضائل اخلاقی فراهم می‌آورد . در اینجا به برخی از روش‌های تکریم شوهر و همسرداری حضرت خدیجه اشاره می‌کنیم: الف) ابراز محبت:

حضرت خدیجه در فرصت‌های مناسب به همسر گرامی خویش ابراز علاقه و محبت می‌کرد . او در قالب اشعاری زیبا درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مکنونات قلبی خویش را چنین ابراز می‌دارد:

فلو اننی امشیت فی کل نعمهٔ

ودامت لی الدنیا وملک الاکاسرهٔ

فما سویت عندی جناح بعوضهٔ

اذا لم یکن عینی لعینک ناظرهٔ (۱۵)

«اگر تمام نعمت‌های دنیا و سلطنت‌های پادشاهان را داشته باشم و ملک آن‌ها همیشه از آن من باشد، به نظر من به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد زمانی که چشم من به چشم تو نیفتد .» ب) طرح غیرمستقیم خواسته‌ها

بدون شک هر زنی از شوهر خویش انتظارات و توقعاتی دارد . این در خواست‌های معقول زن، اگر در محیطی محبت‌آمیز و همراه با حفظ حریم‌های اخلاقی باشد، امری پسندیده‌تر و جذاب خواهد بود . اگر این خواسته‌ها به صورت غیرمستقیم انجام گیرد، در تحکیم روابط خانوادگی و افزایش محبت تاثیری فوق العاده خواهد داشت . حضرت خدیجه علیها السلام خدمات زیادی را در خانه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داده و صدمات فراوانی متحمل شده بود، از این رو به صورت طبیعی می‌توانست انتظارات و توقعاتی را نیز از آن حضرت داشته باشد، اما او هیچ‌گاه خواسته‌های شخصی خویش را به صورت مستقیم بیان نمی‌کرد بلکه سعی می‌کرد آن‌ها را به عنوان یک پیشنهاد و یا خواهش غیر مهم و در کمال ادب و احترام مطرح نماید .

حضرت خدیجه در آستانه وفات خویش هنگامی که وصیت‌های خود را بیان می‌کرد، آن‌ها را در قالب یک گفت و گوی صمیمانه و محبت‌آمیز مطرح نمود . وی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «یا رسول‌الله! چند وصیت دارم، البته من در حق تو کوتاهی کردم، مرا عفو کن . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز از تو تقصیری مشاهده نکردم . تو نهایت درجه تلاش خود را به کار گرفتی و در خانه من زحمات و مشکلات زیادی را متحمل شدی و تمام دارایی خود را در راه خدا مصرف کردی . حضرت خدیجه علیها السلام عرض کرد: یا رسول‌الله! می‌خواهم خواسته‌ای را توسط دخترم فاطمه به شما برسانم و شرم دارم آن را مستقیما بازگو نمایم .

پیامبر از منزل خدیجه بیرون رفت . آن‌گاه خدیجه دخترش فاطمه را صدا کرد و به او گفت: عزیزم! به پدر بزرگوارت بگو که مادرم می‌گوید: من از قبر هراسناکم، دوست دارم مرا در لباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی کفن کرده و در قبر بگذاری . فاطمه علیها السلام به نزد پدر آمده و پیام مادرش را رساند . پیامبر صلی الله علیه و آله آن لباس را برای خدیجه فرستاد . هنگامی که فاطمه علیها السلام آن را آورد، نشاط زایدالوصفی وجود خدیجه را فرا گرفت . آنگاه حضرت خدیجه با دلی آرام چشم از جهان فرو بست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول تجهیز و غسل و حنوط وی شد، هنگامی که خواست‌خدیجه را کفن کند، حضرت جبرئیل امین نازل شد و گفت: یا رسول‌الله! خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: کفن خدیجه به عهده ماست و آن یک کفن بهشتی خواهد بود . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول با پیراهن خود و از روی آن با کفن بهشتی خدیجه را کفن کرد . ج)

دلجویی و دلداری همسر

خانواده کانون آرامش و راحتی بخش هر انسانی است . مردی که در بیرون خانه با هزاران مشکل و گرفتاری رو به روست و گاهی در راه رسیدن به هدف و کسب روزی حلال سخنان ناروا شنیده و لطمات روحی و جسمی زیادی را متحمل می‌شود، انتظار دارد که کسی از وی دلجویی کرده و حرف دلش را شنیده و با کلمات شفابخش و برخوردهای آسایش آفرین مرهم گذار دردهای انباشته در دل او باشد .

حضرت خدیجه چنین همسری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود . مشرکان با سخنان توهین‌آمیز و اعمال وقیحانه‌ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناراحت می‌کردند و از این ناحیه مشکلات فراوانی پیش روی پیامبر اکرم بود، اما همه این گرفتاری‌ها به وسیله خدیجه علیها السلام جبران می‌شد . او شخص پیامبر و مشکلات آن حضرت را آگاهانه درک می‌کرد و بدین جهت در پیشرفت اهداف آن حضرت تلاش می‌نمود و سخنانش را تصدیق می‌کرد و او را از تمام غم‌ها و غصه‌ها می‌رهانید .

علامه سید شرف الدین در این مورد می‌نویسد: «او مدت ۲۵ سال با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرد بدون آنکه زن دیگری در زندگی او شریک شود و اگر در حیات باقی می‌ماند، پیامبر باز هم شریک دیگری انتخاب نمی‌کرد . او در تمام طول زندگی زناشویی شریک درد و رنج پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا با مال خود به او نیرو می‌بخشید و با گفتار و کردار از او دفاع می‌نمود و به او در مقابل عذاب و درد کافران که در راه رسالت و ادای آن نصیبش می‌کردند تسلی می‌داد . او به همراه علی علیه السلام هنگام نزول نخستین وحی آسمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله، در غار حرا بود . (۱۶) »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد همسر گرامی خویش می‌فرماید: «خدیجه زنی بود که چون همه از من روی می‌گردانیدند او به من روی می‌کرد و چون همه از من می‌گریختند، به من محبت و مهربانی می‌کرد و چون همه دعوت مرا تکذیب می‌کردند به من ایمان می‌آورد و مرا تصدیق می‌کرد .

در مشکلات زندگی مرا یاری می‌داد و با مال خود کمک می کرد و غم از دلم می‌زدود . (۱۷) »

خدیجه آنچنان در روح و جان همسر بزرگوارش تاثیر گذاشته بود که مدت‌ها بعد از رحلت‌حضرت خدیجه علیها السلام، هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوسفندی را ذبح می کرد، می‌فرمود سهمی هم به دوستان خدیجه بفرستید، زیرا من وست‌خدیجه را هم دوست می‌دارم . ۵- برترین معیارهای انتخاب همسر

هر جوانی در زندگی خویش نیاز به ازدواج دارد و ازدواج در اسلام، یک امر مقدس و عبادت محسوب می‌شود . دختر و پسری که می‌خواهند به سوی امر مقدس ازدواج قدم بردارند، اولین گام را از خود دوستی به سوی غیردوستی بر می‌دارند، آنان با امضای پیمان مقدس زناشویی از دایره خودخواهی بیرون رفته و با وارد شدن‌به مرحله جدیدی از زندگی، بخشی از کمبودهای خود را جبران می کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به بقای نسل، رسیدن به آرامش و سکون، تکمیل و تکامل، تامین نیاز جنسی، سلامت و امنیت اجتماعی و تامین نیازهای روحی و روانی اشاره کرد . اما در این میان مهم‌ترین دغدغه‌های هر دختر و پسر جوان که در آستانه ازدواج قرار می گیرد، برترین معیارها و ملاک‌های ازدواج در انتخاب همسر آینده‌اش می‌باشد . حضرت خدیجه علیها السلام به عنوان الگوی دختران و زنان مسلمان در مورد انتخاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان همسر آینده خویش ملاک‌ها و اصولی را مطرح می کند که از گفت و گوی وی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود . خدیجه هنگام پیشنهاد ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: به خاطر خویشاوندیت‌با من، بزرگواریت، امانتداری تو در میان مردم، اخلاق نیک و راست گوئیت، مایلم با تو ازدواج کنم . (۱۸)

ارزش این انتخاب خدیجه آنگاه نمایان می‌شود که بدانیم او در آن هنگام، موقعیتی عالی و ممتاز در جامعه خود داشت و تمام امکانات و زمینه‌ها برای ازدواج وی با هر یک از جوانان نامدار و ثروتمند قریش فراهم بود .

پی‌نوشت‌ها

۱) بحار الانوار، ج۳۵، ص۱۴۳ ;دیوان امام علی علیه السلام، ص۳۵۹ و مستدرک سفینة البحار، ج۴، ص۷۳

۲) مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج۲، ص۱۸۶ .

۳) بحارالانوار، ج۱۸، ص۳۸۵ .

۴) امالی شیخ طوسی، ص۱۷۵ .

۵) فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام، ص۱۶۴ .

۶) الاحتجاج، طبرسی، ج۱، ص۲۸۲ .

۷) الامالی شیخ طوسی، ص۴۶۳ .

۸) همان .

۹) اکمال الکمال، ج۱، ص۱۱۹ .

۱۰) مکارم الاخلاق، ص۱۱ .

۱۱) برخی از متفکران اسلامی معتقدند که حضرت خدیجه قبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازدواج نکرده بود و فرزندانی همچون هند خواهرزادگان وی بودند که حضرت خدیجه آنان را در دامان خود پرورش داد .

۱۲) اعیان الشیعه، ج۱، ص۳۸۰ .

۱۳) شجره طوبی، ج۲، ص۳۳۴ .

۱۴) همان .

۱۵) مستدرک سفینهٔ البحار، ج۵، ص۴۴ .
۱۶) خدیجه، علی محمد علی دخیل، ص ۳۱ .
۱۷) بحارالانوار، ج۴۳، ص ۱۳۱ .
۱۸) کشف الغمه، ج۲، ص۱۳۲ .

۳۴- نگاهی به مقام حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به مقام حضرت خدیجه علیها السلام/مولف حسن انصاریان.
مشخصات نشر : قم دارالعرفان ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۳۵ص. ۱۹/۵×۹س.م
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۰-۵ ۳۵۰۰ریال
موضوع : خدیجه علیها السلام بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
موضوع : زنان مقدس اسلام
رده بندی کنگره : BP۲۶/۲/الف۸ن۶ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۸۲۳۷

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود ، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامهٔ عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد .
در این خصوص ، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاهٔ حساس و ویژهٔ آن‌ها در حیات انسانی ، ضروری احساس می‌شود .
مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان ، در راستای اهداف الهی خود ، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانهٔ دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان ، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظّم له ، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار : را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ پرفیض باز نموده است .
امید که با عنایات خاص اهل‌بیت عصمت و طهارت : بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس سیراب گردیم .
مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله رب العالمین و الصلوهٔ و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی‌القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین

در جستجوی سرچشمهٔ کوثر

انسانی که شاغول زنـدگی خود را دسـتورات خداونـد ، انبیاء و ائمه قرار می‌دهـد ، به فرمودهٔ قرآن مجیـد ، تبدیل به انسانی مسـتقیم خواهـد شـد . ریشـهٔ کلمـهٔ «مسـتقیم» ، «ق و م» است ، به معنای پایـدار ، اسـتوار و پابرجا ؛ وجودی که در دنیا از حملهٔ همهٔ خطرات معنوی در امـان است ، و در قیامت هم از طوفان‌های قیامت ، فزع اکبر ، عـذاب خـدا و آتش جهنم محفوظ است . این دو برنامه که یکی دنیـایی اسـت و یکی آخرتی ، بهرهٔ مسـتقیم بـودن اسـت . وجـود یـک چنیـن انسان‌هـایی ، منـافع مهمی برای دیگران و برای خودشان دارنـد . حالات این افراد ، اخلاقشان ، اعمالشان ، منشـشان و روشـشان ، تربیت‌کننـدهٔ نفوس و رشددهندهٔ دیگران است ، و آن‌ها دیگران را در کنار خودشان مسـتقیم بار می‌آورنـد . هر یک نفری که به خاطر آن‌ها مستقیم شود ؛ چنان‌که امام شـشم (ع) با توضیـح تأویلی یکی از آیات قرآن؛ ، می‌فرمایـد : ثوابش برای آن‌ها ، مساوی با این است که تمام انسان‌های آفریـده شده ، توسّط آن‌ها مستقیم شده‌اند . از این رهگذر ، بهره‌های ابدی خالص و دایمی و همیشگی به فرمودهٔ قرآن ، نصیب آن‌ها می‌گردد . گاهی این گونه از افراد ، جمع خانواده‌شـان این چنین است ؛ یعنی شوهر و همسرش ، فرزنـد ، عروس و دامـاد همگی مستقیم هستند ، به خاطر این که همّشان عاشقانه ، عارفانه بوده و با رغبت ، با میل ، با شوق ، شاغول الهی را که یا کتاب‌های آسـمانی است یا قرآن و یا نبوت ، برای مستقیم بالا آمدن خودشان به کار گرفته‌اند . قوی‌ترین خانواده ، مستقیم‌ترین و سودمندترین در این عالم ، در اولین و آخرین ، خانـدان وجود مبـارک رسول‌خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است که قرآن کریم تحت عنوان ، اهـل‌بیتی که «یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» (۱) هستند ، از آن‌ها نام برده است .

آن‌هـایی که چه در عـالم ظـاهر ؛ یعنی زمـان حیات دنیویی این خانواده ، چه در عالم معنا ؛ یعنی بعـد از پرواز این خانواده به جانب خـدا ، وارد این خانه و این بیت شدنـد و متوسّل به این خانواده گشـتند ، فقط محض خاطر این بود که مسـتقیم شوند و وجودشان از معنویت ، منش و روش آن‌ها بهره ببرد و تبدیل به انسان مسـتقیم بشوند . یکی از آن‌هایی که در زمان خودشان وارد این خانه شد ، خانمی بود که به عنوان کارگری ، و یا به عبارت ساده‌تر ، به عنوان کلفتی وارد این خانه شد :

مردی می‌گوید که من در بیابان داشتم از جایی عبور می‌کردم که به خانم تنهایی برخوردم . ناراحت شدم و دلم سوخت که در این بیابان بی سـر و ته عرب ، چی شـده که این زن در این بیابان تنها و جـدا مانده است . آمدم جلو و گفتم که کی هستی و چکاره‌ای؟ چرا در این جا قرار گرفتی؟ برگشت به من گفت : «فَقُلْ سَلاَمٌ»(۲) ، «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»(۳) . این آیه‌های قرآن را خواند که بگوید چرا ادب نکردی؟ مگر نگفتنـد به هر کس وارد شـدی ، اول سـلام کن . جواب بگیر و بعـد بپرس . دیدم درست می‌گوید . این چه زنی است که به من بـا محـاسن سـفیدم درس می‌دهـد؟ معلوم می‌شود که مـا هنوز خیلی ادب نشـده‌ایم . گفتم : خـانم ! این جـا چه کـار می‌کنی؟ او در جواب من این آیه را خوانـد : «وَ مَن یَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُضِلٍّ»(۴) ؛ این سؤال تو بی‌جاست کسی که در مدار هدایت خدا است ، خیال می‌کنی گم شده؟ گم شده به آن می‌گویند که دین ندارد . کسی که دین دارد ، هر کجا باشد ، پیدا می‌شود .

بر این خزانـهٔ خلقت ، گـوهر آشـکار ، حـق است . گفتم : آدمی هسـتی ، جنّی ، پری‌ای؟ هیـچ سـخنی نمی‌گـویی جز این که قرآن می‌خوانی . آخر جزء چه طایفه‌ای هستی؟ او در جواب این آیه را خوانـد : «یَا بَنِی آدَمَ خُـذُوا زِینَتَکُمْ عِنـدَ کُلِّ مَسْـجِدٍ» (۵). فهمیدم آدمیزاد است . گفتم از کجا می‌آیی؟ این آیه را خواند : «أُولئِکَ یُنَادَوْنَ مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ»(۶) . از این سخن معلوم شد او از راه دوری آمده است . گفتم : کجا می‌روی؟ گفت : «وَ لِلّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً» (۷). فهمیدم قصد کعبه را دارد . گفتم چند روز است که در سفر حج آمدی؟ گفت : «خَلَقَ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّام»(۸) . با آیه به من فهماند شش روز است که به این سـفر آمـده . گفتم : آیا در این پنـج و شـش شبانه‌روز غـذا خورده‌ای؟ در جواب این آیه را خوانـد : «وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعَامَ»(۹) : خداونـد جسد و بدن آنان (انبیا) را طوری قرار نداده است که طعام نخورند . گفتم که پس عجله کنید تا از این جا برویم و به قافله برسیم . اگر بتوانیم به قافله برسیم ، از این بیابان نجات پیدا می‌کنیم . گفت : «وَ لاَنُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» (۱۰). می‌خواست به من بفهمانـد که قـدرت پایش همین مقـداری است که می‌بینم و این قـدرت را نـدارد که بخواهـد بدود وچنین

کاری در توانش نیست . به او گفتم : بیا پشت سر من سوار مرکب من شو تا هر دو با یک مرکب برویم . گفت : «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۱۱) با خواندن این آیه خواست به من بگوید چگونه ممکن است یک مرد نامحرم و زن نامحرم یک جا سوار بشوند؟ چون وقتی بدنشان نزدیک هم باشد ، تولید فساد می کند . گفتم : شما منظور من را از دعوت کردن به سوار شدن ، به اشتباه فهمیدی . بعد پیاده شدم و گفتم : شما سوار شوید ، و سوار شد و این آیه را خواند : «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»(۱۲) . تا به قافله رسیدیم ، گفتم : خانم ! در این قافله کسی را داری که آشنای تو باشد؟ چهار آیه خواند : «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (۱۳) ، «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»(۱۴) ، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»(۱۵) ، «يَا مُوسَى . . . . إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»(۱۶) با خواندن این آیات به من فهماند که آشناهایش در این سفر و در این قافله ، آن چهار نفری هستند که در این چهار آیه ، اسمشان برده شده است . به کنار قافله که رسیدیم ، هر چهار نفر آنان آمدند و دورش را گرفتند . او سمت من برگشت و رو به من این آیه را خواند : «الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»(۱۷) . با قرآن به من گفت این‌ها پسران من هستند . بعد رو کرد به هر چهار نفرشان ، و با این آیه : «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الأمِينُ»(۱۸) به آن‌ها فهماند که ای بچه‌های من ! این فرد برای نجات من زحمت کشید و کارش را بی‌ارزش ندانید و در برابر زحمتش ، به او پول بدهید . پسرانش پول که دادند ، او نگاهی به پول کرد و با خواندن این آیهٔ قرآن : «وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ» (۱۹) ، به پسرانش فهماند که پولی که داده‌اند ، کم است و باید آن را اضافه کنند . به پسرانش گفتم : من که از این زن مات‌زده شده‌ام ، می‌خواهم بدانم او کیست؟ گفتند : مادرمان کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و بیست سال است با غیر از قرآن ، با ما حرف دیگری نزده است . (۲۰)

نتیجهٔ این حکایت این است که کُلْفَت و کارگر این خانواده ، خودش شاغول می‌شود برای خانواده‌های جهان ؛ یعنی قرآن ، همهٔ خانواده‌ها ، خانواده‌های مؤمن و اسلامی را این گونه می‌خواهد باشد : «وَ كَذلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۲۱) : من شما مردم مسلمان و امت اسلام را در همهٔ خوبی‌ها ، گواه و شاهد بر مردم عالم می‌خواهم که همهٔ منش ، روش و رفتارتان شاهد بر خوبی‌ها باشد و مردم دنیا هر چیزی از شما می‌بینند ، آن را مثبت ببینند ؛ خوبی ببینند ؛ پاکی ببینند ؛ درستی ببینند . شما خانوادهٔ مسلمان ، از مرد و زن ، از پیر و جوان ، از دولت و ملت ، از ثروتمند و فقیرتان باید شبیهٔ اهل‌بیت : باشد .

سرچشمهٔ کوثر

این کلفت خانهٔ آنان بود که روش ، منش ، حال ، اخلاق و اعمال او ، روش ، منش ، حال ، اخلاق و اعمال فاطمهٔ زهرا علیها السلام شده است ؛ یعنی فاطمهٔ زهرا علیها السلام که مستقیم‌ترین زن در جهان خلقت است ، این مستقیم بودنش را ، استقامتش را و درست بودنش را ، نه با زبان ، بلکه به صورت عملی به یک کلفت انتقال داده ، و از نظر وجودی ، این کلفت تبدیل به مصداق عینی قرآن شده است .

آنچه گفتیم ، این پرسش را پیش می‌آورد که حضرت‌زهرا علیها السلام خود ، این همهٔ مایه‌های بی‌نهایت مثبت را از کجا آورده است؟ باید در شیر حضرت زهرا علیها السلام دقت کرد که چه سینه‌ای به این دختر شیر داده و چه شیری به او داده است ، و آن مادری که این دختر نه ماه در رحم او رشد کرده ، دارای چه حالاتی بوده است . او چه اخلاقی و چه کرامتی داشته است . او چقدر مستقیم بوده است که از طریق رحم ، از طریق شیر ، از طریق عمل ، از طریق اخلاق ، در این دختر جلوه کرده ، مگر نه این که قرآن مجید می گوید ، اول وجود مادر و بعد ، وجود پدر ، در وجود فرزند جلوه می کند ، و هر چه در پدر و مادر باشد ، در وجود بچه سر در می‌آورد . مصالح ساختمان وجود بچه ، مربوط به پدر بوده و نود درصدش مربوط به مادر است : «اشْهَدُ انَّكِ كُنْتِ نُوراً فِي الأَصْلابِ الشَّامِخَةِ وَ الأَرْحامَ الْمُطَهَّرَةِ»(۲۲) . حالا ببینید خدیجهٔ کبری علیها السلام چگونه زنی بود؟ با تحقیقاتی که خود من در

مهم‌ترین کتاب‌ها کرده‌ام و در این تحقیقاتم به یقین رسیده‌ام ، این است که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، خدیجهٔ کبری علیها السلام حاضر نشد ، احدی از افراد مکه را به عنوان شوهر انتخاب کند ؛ چون فردی را از نظر اخلاق ، روش ، منش و عقل و خرد هم‌شأن خودش نمی‌دید . او خانمی بود با اندیشه ، عاقل ، متفکر ، دانا ، بینا و دارای بصیرت ، و حاضر نشد کنار یک بت‌پرست و مُشرک یک روز را هم به سر ببرد . این خانم تا چهل سالگی ازدواج نکرد(۲۳) ، و مطلقاً افرادی که می گویند ایشان قبل از پیغمبر دو بار ازدواج کرده است ، سخنی را می گویند که در کتاب‌های اهل‌سنت آمده(۲۴) ، آن هم تا یک قرن معیّنی که این خبر آن جا قطع شده و قبل از آن ، دیگر چنین مسأله‌ای در کتاب‌های گذشتهٔ آنان وجود نداشته است ؛ یعنی این تحقیقات کاملاً نشان می‌دهد که این دو شوهر نسبت داده شده به حضرت خدیجه علیها السلام ، ساختگی ، دروغ و قلابی بوده است .

حضرت خدیجه علیها السلام که به سنّ چهل‌سالگی که می‌رسد ، دارای ثروت فراوانی است و عده‌ای هم با ثروت او کار می کنند و حق‌العمل می گیرند . از جمله کسانی که حاضر شد با کاروان تجارتی حضرت خدیجه به شام برود ، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که در آن زمان حدود بیست و چهار سال داشت . کاروان تجارتی خدیجه ، از برکت قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، تنها با رفتن به یک سفر شام ، سود فراوانی کرد . با برگشتن این کاروان ، خدیجه به غلامش میسره گفت : از ماجرای رفتن و برگشتن کاروان چه خبر؟ او به خدیجه کبری علیها السلام گزارش داد که برخلاف هر بار ، این بار کسی در کاروان بود که معدن ادب ، فضیلت ، پاکی ، امانت ، کرامت ، صداقت ، اصالت خرد و معرفت ، درستی ، وقار و آرامش بود . این مجموعه را میسره برای خدیجه علیها السلام گفت . این فضایل ، کرامات ، درستی‌ها ، واسطه حضرت خدیجه علیها السلام شد برای ازدواج با این شخصیت دوست‌داشتنی (۲۵). این ازدواج تنها و برای محض تأمین غریزهٔ جنسی انجام نگرفت . اگر پای بدن در کار بود ، همان وقت که حضرت سیزده و چهارده ساله بود ، ازدواج می کرد ، و هر کسی هم از او خواستگاری می کرد ، آن را قبول می کرد و این قدر منتظر نمی‌ماند ؛ امّا این خانم آمد و حاضر شد با شرافت ازدواج کند ؛ با کرامت ، با فضیلت ، با درستی ، با صدق ، با وفا ، با صفا ، با عقل ، ازدواج کند . برای همین ، به روایتی خود خانم به خانوادهٔ پیغمبر پیشنهاد داد که اگر جوانتان برای ازدواج حاضر است و دربارهٔ سنّ من ایرادی ندارد ، من حاضرم با او ازدواج کنم . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست که چه کسی به او پیشنهاد ازدواج داده است . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داشت که این خانم با همهٔ ثروتش ، دنیای عفّت و عصمت است ؛ دنیای پاک‌دامنی و فضیلت است . پیغمبر هم که ملاک ازدواجش ، نه جوانیش بود ، و نه غریزهٔ جنسی و شهوت ، این پیشنهاد را پذیرفت و با آدمیت ، انسانیت و عقل ازدواج کرد . این چنین است که باید محصول این ازدواج ، فاطمه علیها السلام بشود ؛ یعنی دو عقل ، دو خرد ، دو فضیلت ، دو کرامت ، دو عظمت ، دو دریای صدق و وفا ، با همدیگر ، وجود فاطمه زهرا علیها السلام را تشکیل می‌دهند . زهرا علیها السلام از یک طرف خدیجه علیها السلام است ، و از یک طرف ، پدرش ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، است .

چله‌نشینی پیامبر به دستور خدا برای متولّد شدن فاطمه

ازدواج صورت گرفت . جبرئیل (ع) نازل شد و گفت : یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! خدا می‌فرماید ، چهل روز روزه بگیر و خانهٔ خدیجه را هم ترک کن . رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم تا شب چهلم ، چهل روز روزه گرفت . یکی از یاران باوفایش را فرمود ، به در خانهٔ خدیجه علیها السلام برود و از طرف او بگوید : خدیجه بزرگوار ! من قهر نکرده‌ام ، بلکه من به دستور خدا ، خانه را ترک کردم و به زودی برخواهم گشت و هیچ عیب و علتی در بین نیست و تنها من باید چهل روز از شما کناره‌گیری کنم و دستور خدا چنین است ، و برای این که بدانی خدیجه تو کیستی ، به تو خبر می‌دهم که پروردگار در شبانه روز ، چندین بار ، به وجود تو بر تمام ملائکه مباهات می کند . شب چهلم جبرئیل آمد و گفت : درب را ببندید و وقت افطار کسی را در

خانه راه ندهید . بعد طَبَقی جلوی پیغمبر گذاشت و گفت : با این طعام افطار کن . سپس طبق را گشود . در آن خوشه‌هایی از خرما و انگور که قسمتی از آن خورده شده بود ، قرار داشت . پیامبر با آن طعام افطار کرد و بلند شد و به سمت محراب عبادت رفت . جبرئیل شانه‌اش را گرفت و گفت : خدا می‌فرماید عبادت امشب تو ، رفتن به نزد خدیجه علیها السلام است . الآن تو با چهل شبانه روز روزه و عبادت ، آمادهٔ این شده‌ای که ریشهٔ زهرا علیها السلام در وجودت جوانه بزند و باید این ریشه را امشب به خدیجه منتقل نمایی .(۲۶) فاطمه علیها السلام در آن جا باید نُه ماه تربیت شود و رشد کند . این رحم پاک‌ترین رحم عالم است . اگر رحم دیگری شایستگی زهرا علیها السلام را داشت ، او در آن رحم رشد می کرد .

سخن گفتن فاطمه با خدیجه در شکم مادر

خدیجه کبری علیها السلام که حامله شد ، یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دید در خانه صدای صحبت می‌آید . ایشان در اتاق را باز نکرد تا صحبت خدیجه علیها السلام تمام بشود . این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؛ یعنی ادب بکنید و در حرف مردم ندوید . حرف‌های آن‌ها با هم که تمام شد ، دید که خدیجه علیها السلام تنهاست و خانم دیگری هم پیشش نیست . به خدیجه علیها السلام گفت : پس شما با چه کسی حرف می زدی؟ خدیجه علیها السلام گفت : آقا ! با این بچه‌ای که در رحم دارم . این کار ، باعث آرامش و مایهٔ قرار من شده است . او با من حرف می زند و به من دلداری می‌دهد . این بچه ، مسایل شگفت‌انگیزی را برای من مطرح می کند . رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خدیجه علیها السلام ! به من خبر داده‌اند که این بچه دختر است و مادر یازده امام و همسر امام . این عنایت را خدا نسبت به تو انجام داد . (۲۷)

اظهارات شگفت پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ خدیجه علیها السلام

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهارات شگفتی را دربارهٔ خدیجه علیها السلام ابراز کرد . چه شگفت است این نظریاتی که وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ خدیجه کبری علیها السلام داشت و این زن چه زن فوق‌العاده‌ای بود . رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید : «اَفْضَلُ نَساءِ الْجَنَّةِ اَرْبَعٌ : خَدیجَةُ بِنْتِ خُوَیْلِدٍ ، وَ فاطِمَةُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَرْیَمُ بِنْتِ عِمْرانَ ، وَ آسِیَةُ بِنْتِ مُزاحِمٍ ، اِمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»(۲۸) : برترین زنان هشت بهشت ، چهار زن بوده و بیش‌تر نیستند : خدیجه علیها السلام ، فاطمه علیها السلام ، مریم ، آسیه . ببینید با این شاغول قرآن ، خدیجه علیها السلام تا کجا پرواز کرد . او آمد و در کنار زهرا علیها السلام ، مریم و آسیه قرار گرفت . بهترین زنان بهشت ، چهار نفرند : مریم بنت عمران ، خدیجه بنت خویلد ، و فاطمه بنت محمّد ، و آسیه بنت مزاحم ، زن فرعون . امام موسی کاظم (ع) فرموده : «قالَ رَسُولُ اللهِ : اِنَّ اللهَ اِخْتارَ مِنَ النِّساءِ اَرْبَعاً : مَرْیَمَ ، وَ آسِیَةَ ، وَ خَدیجَةَ ، وَ فاطِمَةَ»(۲۹) : صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید : خدا از نظر ایمان ، اخلاق و عمل ، به تمام زنان اولین و آخرینشان نظر کرد و چهار زن را به عنوان بندگان برتر ، انتخاب کرد : مریم ، آسیه ، خدیجه علیها السلام و فاطمه علیها السلام .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : «اِشْتاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَی اَرْبَعٍ مِنَ النِّساءِ : مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرانَ ، وَ آسِیَةِ بِنْتَ مُزاحِمٍ ، زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ ، وَ هِیَ زَوْجَةُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی الْجَنَّةِ ، وَ خَدیجةِ بِنْتِ خُوَیْلِدٍ زَوْجَةِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ ، وَ فاطَمَةِ بِنْتِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله»(۳۰) : بهشت ، ولع دیدار با این چهار زن را دارد و می گوید که این چهار زن چه وقت در من قرار می گیرند که من دارم از فراق این‌ها ، می‌میرم ؛ شوق بهشت به این چهار زن است : مریم دختر عمران ، آسیهٔ دختر مزاحم ، زن فرعون در دنیا و زن بهشتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخرت ، خدیجهٔ علیها السلام دختر خویلد ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و آخرت ؛ یعنی ده میلیون حورالعین جای یک خدیجه علیها السلام را در قیامت نمی گیرند و به تعبیری ، حورالعین آن جا راه ندارد ؛ خدیجه علیها السلام به جای مُزد حورالعینِ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، برای پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم بس است ، و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

سلام فرستادن خدا بر خدیجه علیها السلام

جبرئیل (ع) بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد . پس گفت : «اِقْرَأْ خَدِیجَةَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا . » : سلام من را به خدیجه برسان ، پس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت : «یَا خَدِیجَةُ ! هَذَا جَبْرَئیلُ یَقْرَئُکَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّکَ» : الآن جبرئیل (ع) پیش من است و از جانب خدا به تو سلام می‌رساند ، پس خدیجه علیها السلام گفت : «اللهُ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلَی جبْرئیلِ السَّلَامُ» . (۳۱)

بیعت نمودن خدیجه با علی (ع)

علی (ع) سیزده ساله بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا زد و فرمود : علی جان ! بیا کنار من بنشین ، و به خدیجه علیها السلام هم فرمود : خدیجهٔ من ! شما هم بیا . بعد رو به آن‌ها گفت : پس از مرگ من ، ولایت علی (ع) بر جهان واجب می‌شود و امام بعد از مرگ من ، علی (ع) است ، هر چند الآن او سیزده سالش است و هنوز زمان ولایت او نرسیده ، ولی من می‌خواهم پیش خدا پرونده‌ات پر و کامل بشود . علی جان ! دستت را بگذار روی زمین ، و امیرمؤمنان (ع) دستش را روی زمین گذاشت . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دستش را گذاشت روی دست علی (ع) ، و بعد به خدیجه علیها السلام فرمود ، دستت را بگذار روی دست من ، و با علی (ع) به عنوان امام واجب‌الاطاعهٔ بیعت کن ؛ چون در قیامت اگر در پروندهٔ مردم ، رضایت علی (ع) نباشد ، آنان اهل نجات نیستند . خدیجه علیها السلام گفت : یا رسول‌الله ! به جان ، ولایت علی (ع) را می‌خرم و با علی (ع) بیعت می‌کنم تا آن جا که حاضرم جانم را فدای علی (ع) کنم(۳۲) . این بیعت ، یک بیعت صحیح است .

امام مجتبی (ع) هم‌قیافهٔ حضرت خدیجه علیها السلام

امام مجتبی (ع) در توضیح آیه شریفهٔ «فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ»(۳۳) : من شما را در رحم مادرتان به هر شکلی که خواستم صورت‌بندی کردم و قیافه به شما دادم ، فرمود : «صَوَّرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِیَّ بْنِ اَبِی‌طَالِبٍ فِی ظَهْرِ اَبِی‌طَالِبٍ عَلَی صُورَةِ مُحَمَّدٍ ، فَکَانَ عَلَیُّ بْنِ اَبِی‌طَالِبٍ اَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ علیه و آله» (۳۴) : خدا در صلب ابی‌طالب شکل و قیافهٔ علی (ع) را به شکل و قیافهٔ پیامبر نقاشی کرد . تا حالا می‌دانستید علی (ع) شکل کیست؟ مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید : علی و پیغمبر ، جان هم هستند «وَ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ» (۳۵) ، «فَکَانَ عَلَیُّ بْنِ اَبِی‌طَالِبٍ اَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ علیه و آله» ، و امّا خداوند برادرم حسین (ع) را به شکل مادرم فاطمه علیها السلام در رحم مادر نقاشی کرد : «وَ کَانَ الْحُسَیْنُ بْنِ عَلَّیٍ اَشْبَهَ النَّاسِ بِفَاطَمَةِ» (۳۶) ، و امّا من را که می‌خواست در رحم مادرم زهرا علیها السلام صورتگری کند ، من را به شکل مادر بزرگم خدیجه علیها السلام نقاشی کرد : «کُنْتُ أشْبَهَ النَّاسِ بِخَدِیجَةِ الْکُبْرَی» (۳۷).

کار شخصیت این زن و مستقیم شدنش به جایی رسید که ما می‌خواهیم امام حسین (ع) را معرفی کنیم ، برخلاف آنچه در دنیا مرسوم است که افراد را با پدرانشان معرفی می‌کنند ، ما اباعبدالله (ع) را در دو جا ، با مادر معرفی می‌کنیم : «اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ فَاطَمَةَ الزَّهْرَاء اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ خَدِیجَةَ الکُبرَی» (۳۸)

نقش ثروت خدیجه علیها السلام در برپایی دین اسلام

در روایت دارد که در روز غربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، خدیجه علیها السلام وزیر صادق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار او آرامش می‌یافت(۳۹) . با این که خدیجه علیها السلام پیش از ازدواج با

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، زنی ثروتمند بود ، تمامی بیست میلیون دینار ثروت خود را در مسیر و راه پیغمبر هزینه کرد . ابن‌عباس در تفسیر آیهٔ «وَ وَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی»(۴۰) فرموده : خداوند می گوید : خداوند تو را پیش قومت ، فقیر یافت بی‌آن که مالی برای تو باشد ، پس با مال خدیجه تو را بی‌نیاز کرد (۴۱). پیغمبر نیز درتجلیل این فداکاری فرمود : «مَا قَامَ وَ لَا اسْتَقَامَ دِینِی اِلَّا بِشَیْئَیْنَ : مَال خَدِیجةِ وَ سَیْفِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبِ»(۴۲) : این دین به مال خدیجه علیها السلام و شمشیر علی (ع) تا روز قیامت پا بر جا شد ؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثواب مال خدیجه علیها السلام را کنار شمشیر علی (ع) گذاشت . در پاسخ به این تلاش‌ها و یاری‌ها بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه علیها السلام را به پاداش خانه‌ای در بهشت بشارت داد ، خانه‌ای از یک

قطعه (از زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست .(۴۳)

خدیجه علیها السلام تمام سختی‌ها را همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تحمّل کرد و تمام هزار شبانه روزی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی‌طالب حبس بود ، این بانو خم به ابرو نیاورد . این زن ، هزار شبانه‌روز ، تشنه ، گرسنه و پابرهنه در محاصرهٔ دشمن به سرآورد و در این مدّت ، همیشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت : جان من فدای تو باد !

او که از آن هزار شبانه‌روز محاصره ، به درآمد ، از بس که در این محاصره زجر دیده بود ، بیمار شد و به مرگ نزدیک گشت . (۴۴)

زبان حال خدیجه علیها السلام هنگام مرگ

بیماری خدیجه علیها السلام که شدت گرفت ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او رفت و کنار بسترش نشست . خدیجه علیها السلام گریه می کرد . پیغمبر علیها السلام فرمود : خدیجه جان ! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد : الان که لحظات آخر عمرم است ، فقط برای یک مسأله گریه می کنم و آن این است که نمی‌دانم الآن که دارم می‌میرم ، آیا خدا از من راضی است یا نه؟ جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : یا رسول‌الله ! خدا می‌فرماید ، سلام من را به خدیجه علیها السلام برسان و بگو ، من از تو راضی هستم . خدیجه شاد شد . بعد خدیجه علیها السلام گفت : آقا ! من خواهشی از شما دارم ، ولی خجالت می کشم آن را به شما بگویم ؛ شما از اتاق بیرون بروید تا من آن را به دخترمان فاطمه علیها السلام بگویم تا او بعداً آن را به شما بگوید . خدیجه علیها السلام فاطمهٔ پنج ساله را صدا کرد و از او خواست که کنارش بنشیند . سپس به او گفت : فاطمهٔ من ! من می‌خواهم به خانهٔ قبر بروم و به عالم برزخ داخل شوم ، برای محفوظ ماندن من از عذاب قبر و برزخ ، تو به پدرت بگو مرا در عبای خودش بپیچد و کفن کند . فاطمه جان ! می‌دانی پدرت در این عبا چقدر خدا را عبادت کرده؟ فاطمه علیها السلام گفت : چشم مادر . فاطمه علیها السلام بیرون آمد و گفت : پدر ! مادر می گوید من را در عبای خودت کفن کن ! پیغمبر فرمود : فاطمه جان ! چشم ، و عبای خود را به او داد . فاطمه علیها السلام آن را برای مادر بُرد و مادر از دیدن آن ، بسیار خوشحال شد .

هنوز سه روز از وفات ابوطالب (ع) نگذشته بود که خدیجه علیها السلام هم وفات یافت . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع کرد به این که جسم شریف آن حضرت را آمادهٔ سفر آخرت نماید ، همین که خواست حضرت را کفن کند ، جبرئیل (ع) نازل شد و گفت : در میان این بقچه ، کفن خدیجه علیها السلام است از لباس‌های بهشتی که خداوند آن را به او هدیه نموده . بعد بقچه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و گفت : یا رسول‌الله ! خدا پنج کفن فرستاده که اولین آن‌ها متعلّق به خدیجه علیها السلام است . اما عبایی که از تو خواسته ، نخست ، رویش را با آن بپوشان و بعد او را با کفنی که من داده‌ام ، بپوشان . دومین این کفن‌ها هم متعلّق به دخترت فاطمه علیها السلام است و یکی از آن‌ها هم متعلّق به خودت است ، و چهارمین آن‌ها هم متعلّق به علی (ع) است و پنجمین آن‌ها هم متعلّق به حسن (ع) تو است . (۴۵)

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نمی‌خواست فاطمه علیها السلام شاهد مرگ مادرش باشد ، فاطمه علیها السلام را بغل کرد و به خانهٔ ابوطالب برد و او را به زن عمویش ، فاطمه بنت اسد ، مادر علی (ع) ، سپرد . بعد هم برگشت سر خدیجه علیها السلام را به دامن گرفت . خدیجه علیها السلام از دنیا رفت . هنگام مرگ ، فرشتگان به استقبال حضرت آمده بودند . (۴۶) سپس جسد مطهّر خدیجه علیها السلام را با یارانش به حجون بردند تا او را در کنار قبر مادرش ، حضرت آمنه ، به خاک بسپارند . هنوز نماز میّت تشریع نشده بود ، برای همین خود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآن قبری که برای حضرت خدیجه علیها السلام آماده کرده بودند ، رفت و خوابید و سپس بیرون آمد . بعد آن گوهر پاک را در آن جا به خاک سپرد و او با ملکوتیان هم‌نشین شد .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به خانه رفت ، پیوسته فاطمهٔ خردسال به گرد پیامبر می‌چرخید و سراغ مادرش را می گرفت ، و رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانست به او چه بگوید تا این که جبرئیل (ع) نازل شد و گفت : پروردگارت به تو دستور می‌دهد که بر فاطمه علیها السلام سلام کنی و به او بگویی که مادرت در میان آسیه ، زن فرعون ، و مریم ، دختر عمران ، به سر می‌برد ، در خانه‌ای از تارهای طلا و نقره که چارچوب‌هایش ، از طلا و ستون‌هایش ، از یاقوت قرمز است . پس فاطمه علیها السلام گفت : «اِنّ اللّهَ هُوَ السَّلَامُ و مِنْهُ السَّلَامُ و اِلَیْهِ السَّلَامُ» . (۴۷)

پاورقی

*. اشاره به آیهٔ ۳۲ سورهٔ مائده.

۱. احزاب:۳۳.

۲. انعام: ۵۴.

۳. انعام: ۶۷.

۴. زمر:۳۷.

۵. اعراف: ۳۱.

۶. فصلت:۴۴.

۷. آل‌عمران:۹۷.

۸. فرقان:۵۹

۹. انبیاء: ۸.

۱۰. مؤمنون: ۶۲.

۱۱. انبیاء: ۲۲.

۱۲. حم: ۱۳.

۱۳. آل‌عمران: ۱۴۴.

۱۴. مریم: ۱۲.

۱۵. ص: ۲۶.

۱۶. طه:۱۱ـ۱۴.

۱۷. کهف:۴۶.

۱۸. قصص: ۲۶.

۱۹. بقره:۲۶۱.

۲۰. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج۳، ص ۱۲۱ـ ۱۲۲.
۲۱. بقره:۱۴۳.
۲۲. زیارت اربعین، به نقل از سید بن طاووس، الاقبال، ج۳، ص ۱۰۱.
۲۳. حمیری قمی، قرب‌الاسناد، ص۲۲۵ ـ حسین بن حمدان حصیبی، الهدایهٔ الکبری، ص ۴۰ .
۲۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۰.
۲۵. الهدایهٔ الکبری، ص ۵۱ .
۲۶. بحارالانوار، ج۱۶، ص۷۸ ـ ۸۰.
۲۷. ابن‌حمزهٔ طوسی، الثاقب فی المناقب،ص۲۸۵.
۲۸. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص۷۶.
۲۹. بحارالانوار، ج۱۴، ص ۲۰۱.
۳۰. .بحارالانوار، ج۴۳، ص ۵۲.
۳۱. محمد بیومی، سیدهٔ فاطمهٔ الزهراء۳، ص ۱۷۱.
۳۲. بحارالانوار، ج۱۸، ۲۳۳.
۳۳. انفطار:۸. ۲.
۳۴. ابن شهر آشوب شیرازی، مناقب، ج۳، ص ۱۷۰.
۳۵. آل‌عمران:۶۱.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. شیخ طوسی، مصباح‌المجتهد، ص ۷۲۰.
۳۹. ابن‌سیدالناس، عیون‌الاثر، ج ۱، ص ۱۷۱ـ بحارالانوار،ج۱۶، ص۷
۴۰. ضحی:۸.
۴۱. شیخ صدوق، علل‌الشرایع، ص ۱۳۰.
۴۲. شیخ محمد مهدی حائری، شجرهٔ طوبی، ص۲۳۳.
۴۳. بحارالانوار،ج۱۶، ص۸.
۴۴. بحارالانوار، ج۱۸، ص۲۳۳.
۴۵. شجرهٔ طوبی، ج ۲، ص۲۳۴.
۴۶ . نمازی، مستدرک سفینهٔالبحار، ج ۲، ص۳۵.
۴۷. تبریزی انصاری، اللمعهٔ البیضاء، ص۲۳.

۳۵– نگاهی به ویژگی‌های رفتاری اولین بانوی مسلمان نسبت‌به پیامبر صلی الله علیه و اله

مشخصات کتاب

نویسنده:محمد میانجی

ناشر: سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

دهم رمضـان (سـال ده بعثت) نقطه پایان بر ۲۵ سال همراهی خـدیجه، بانوی آسـمانی با رسول خدا صـلی الله علیه و آله بود ;بانویی مبارکه، (۱) طاهره، راضـیه، مرضیه، زکیه، صدیقه، کبری، (۲) شامخه، (۳) فاضله، کامله (۴) و عفیفه (۵) که ۵۵ سال قبل از بعثت چشم به جهان گشوده و از سال ۱۵ قبل از بعثت (دهم ربیع‌الاول) در کنار برگزیده الهی قرار گرفته بود و سـرانجام بعد از قریب ۲۵ سـال همراهی و همگـامی، در ۶۵ سـالگی چشـم از جهـان فرو بسـت و رسـول الهی را در فراقی جـانسوز تنهـا گـذاشت. ایـن واقعه دردناک که به فاصـله اندکی از وفات ابوطالب علیه السـلام روی داد، چنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را متاثر کرد که آن سال را «عام‌الحزن نامید. به نقل علامه مجلسی بعد از این واقعه خانه‌نشین شده و کمتر از خانه بیرون می‌رفت. (۶)
مروری بر نحوه خاکسپاری خـدیجه علیهـا السـلام و یادکرد دایمی پیامبر از وی، میزان این حزن و انـدوه را به خوبی نشان می‌دهـد: وقتی خـدیجه وفـات یـافت، پیامبر به شـدت گریه کرد و زمانی که قبر آن بانوی بزرگوار حاضـر شـد، پیامبر همان‌گونه که اشک از چشـمانش ریزان بود، وارد قبر شـد و خوابید و افزون‌تر از قبل گریست، (۷) او را دعا کرد و برخاست و با دست‌خویش همسـرش را در قبر گذاشت. (۸) پیامبر در سالگرد وفاتش نیز گریه کرد (۹) و به زنانش فرمود: گمان نکنید مقامتان از او بالاتر است. زمانی که کافر بودیـد، ایمان آورد و مادر فرزنـدانم است.» (۱۰) حتی سال‌ها بعد که می‌خواسـتند خبر خواسـتگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام را به پیامبر بدهند و یادی از خدیجه شد، چشمانش پر از اشک شد و زمانی که ام سلمه از علت گریه‌اش پرسید، فرمود: «خـدیجه و این مثل خدیجـهٔ صـدقتنی حین یکذبنی الناس و ایدتنی علی دین الله و اعانتنی علیه بمالها ان الله عز و جل امرنی ان ابشـر خدیجهٔ ببیت فی الجنهٔ من قصر الزمرد لا صعب فیه و لا نصب (۱۱;)
خـدیجه و کجـاست مثل خـدیجه؟ زمانی که مردم تکـذیبم کردنـد، مرا تصـدیق کرد. بر دین خـدا یاری‌ام کرد و با مالش به کمکم شتافت. خدا به من فرمان داد تا او را به قصـری زمردین در بهشت که سختی و محنتی در آن نیست، بشارت دهم.» این همه تجلیل و بزرگـداشت از مقـام خـدیجه علیهـا السـلام مـا را بر آن می‌دارد که انـدکی پیرامون شخصـیت‌خدیجه علیها السـلام سـخن بگوییم و شاخصه‌هایی که خدیجه علیها السلام را به چنین مرتبه‌ای رسانده است‌برشماریم.
در این مقاله پیرامون ویژگی‌های رفتاری خدیجه علیها السلام نسبت‌به پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خواهیم گفت.

۱ - نگرش ارزشی

اولین ویژگی حضـرت خدیجه علیها السـلام نسبت به پیامبر، درک ارزش‌های واقعی او در برابر فریبندگی‌های ظاهری و دنیوی بود. او معنـای کمالاـت انسانی را به خوبی شـناخت و چون توانست آن را تنها در وجود پیامبر اکرم بیابـد، حاضـر شـد تمام شخصـیت و دارایی خود را برای درک آن فـدا کنـد. او در این راه هم از مال خود گذشت، هم از موقعیت اجتماعی‌اش. خدیجه برای درک این کمال واقعی، قالب‌های جاهلی را شکست و بهایی سنگین از جمله قطع رابطه زنان، حتی تا زمان تولد حضرت فاطمه علیها السلام را به جان خرید. خدیجه علیها السلام این نوع نگرش خود را هنگام ابراز تمایل به ازدواج، این گونه با پیامبر مطرح کرد:
«یـابن عم انی رغبت فیـک لقرابتک و سـعلتک فی قومک و امانتک و حسن خلقک و صـدق حـدیثک (۱۲;) ای پسـر عمو، من به خاطر خویشاوندی، شرافت تو در بین مردم، امانت‌داری، خوش‌خلقی و راستگویی‌ات به تو تمایل پیدا کردم.»
این نوع نگرش و رفتـار، در جـامعه‌ای که عموم توده‌هـا براسـاس ظواهر و زرق و برق‌هـای دنیوی روابط خود را پایه‌ریزی می کننـد، نمی‌توانست‌بـدون پی‌آمدهای تلخ و ناگوار باشد، لذا به فاصـله‌ای اندک از پخش خبر ازدواج وی با امین قریش، گروهی از زنان به

عیب جویی از وی روی آوردند و در محافل خود او را سرزنش کردند. آنان می گفتند: «او با این همه حشمت و شوکت‌با یتیم ابوطالب که جوانی فقیر است ازدواج کرد. چه ننگ بزرگی!» خدیجه علیها السلام در مقابل این جهالت‌ها ساکت ننشست و آن‌ها را به صرف نهار دعوت کرد و بعد از پایان مراسم گفت: «ای زنان! شنیده‌ام شوهران شما (و خودتان) در مورد ازدواج من با محمد صلی الله علیه و آله خرده گرفته‌اید و عیب‌جویی می کنید، من از خود شما می‌پرسم آیا در میان شما، شخصیتی مثل محمد وجود دارد؟ آیا در گستره مکه و اطراف آن شخصیتی در فضائل و اخلاق نیک، مانند او سراغ دارید؟ من به خاطر این ویژگی‌ها با او ازدواج کردم و چیزهایی از او دیده‌ام که بسیار عالی است. پس شایسته نیست‌شما این گونه سخن بگویید و نسبت‌های ناروا به دیگران دهید.»

زنان قریش بعد از این سخنان خدیجه، همگی سکوت اختیار کردند و به تدریج پراکنده شدند. (۱۳)

این شیوه استدلال خدیجه هر چند عمق ارزش گرایی در انتخاب‌ها را نشان می‌داد، برای جامعه جاهل و متعصب آن روز قابل درک نمی‌نمود، لذا زنان لجوج قریش به حالت قهر با او رفتار می کردند. آن‌ها دیگر به خدیجه سلام نمی کردند و نزد او نمی‌رفتند حتی تا سال پنجم بعثت که حضرت زهرا علیها السلام متولد شد، نیز این شیوه رفتاری همچنان پا برجا بود. لذا حتی هنگام وضع حمل، او را تنها گذاشته و پیام فرستادند که: «تو با ما مخالفت و با یتیم ابوطالب ازدواج کردی، ما هرگز نزد تو نمی‌آییم و در هیچ کاری کمک نمی کنیم!!» این حجم از کینه‌ورزی‌ها

دل خدیجه را آزرد تا آن جا که خداوند چهار بانوی پاکیزه (ساره، آسیه، مریم، صفورا دختر شعیب پیامبر) را به یاری او فرستاد و به این‌سان خدیجه پاداش عشق و علاقه به کمالات انسانی را دریافت کرد و فرزندش فاطمه زهرا علیها السلام را نیز به دنیا آورد. (۱۴)

۲ – احترام به شخصیت پیامبر

خدیجه به رغم اموال فراوان و موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که داشت، در برخورد با رسول اکرم همواره حرمت او را پاس می‌داشت و کوچک‌ترین رفتاری که نشانی از اظهار برتری دهد از خود بروز نمی‌داد. جلوه‌ای عالی از این رفتار را می توان در ماجرای عروسی آن دو سراغ گرفت. آن گاه که مراسم عقد و جشن پایان یافته بود و پیامبر می‌خواست‌به خانه عمویش ابوطالب برگردد، ملکه بطحا و بانوی قریش که اینک همسر او شده بود، این گونه او را مخاطب قرار می‌دهد: «الی بیتک فبیتی بیتک و انا جاریتک (۱۵؛) به خانه خودتان وارد شوید، خانه من خانه شماست و من کنیز شما هستم.» و البته این همه احترام و پاسداشت‌به خاطر عقیده و ایمان او به توحید بود و بس. (۱۶)

۳ – تلاش برای جلب رضایت

خدیجه علیها السلام تمام توان خود را به کار می‌برد تا امور منزل را مطابق میل پیامبر اداره کند. از جمله چون به میزان علاقه پیامبر به عبادت آگاه بود، چنان رفتار می کرد که پیامبر به راحتی به عبادت و راز و نیازش مشغول باشد و حضور خدیجه را مانعی برای عباداتش نداند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، در هر ماه چند بار و نیز همه ساله ماه رمضان را در غار حرا به تفکر و عبادت خداوند می گذراند (۱۷) و این عمل بعد از ازدواج نیز ادامه داشت. لذا امام هادی علیه السلام می‌فرمود: «پیامبر اسلام پس از سفر تجاری شام، درآمدش را بین فقرا تقسیم کرد و هر روز بامداد به فراز کوه حرا می‌رفت و به تماشای شگفتی‌های خلقت مشغول می‌شد و تحت تاثیر عظمت‌خدا قرار می گرفت و خدا را آن گونه که شایسته بود عبادت می کرد.» (۱۸)

خدیجه علیها السلام با درک چنین روحیاتی از پیامبر، هرگز برای او مزاحمتی ایجاد نمی کرد و همیشه با همدلی و همراهی او را

بدرقه می‌کرد، غذایش را به وسیله حضرت علی علیه السلام به بالای کوه می‌فرستاد و گاه خود نیز با حضرت همراه می‌شد. علامه مجلسی به نقل از صحاح اهل سنت می‌نویسد: «در آن ماه رمضان که پیامبر در کوه حرا به سر می‌برد و وحی و بعثت آغاز می‌شد، حضرت علی و خدیجه و یکی از غلامان در حضورش بودند.» (۱۹)

برای نمونه تنها یکی از این عبادت‌های پیامبر ۴۰ روز به درازا کشید که خدیجه علیها السلام تمام این مدت را به تنهایی گذراند. چنین عبادت‌های طولانی به طور طبیعی می‌توانست موجب ناراحتی، دلشوره‌ها و نگرانی‌های مختلفی برای خدیجه شود، اما او نه تنها اعتراض نمی‌کرد بلکه با رسول خدا همراهی نیز می‌نمود، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله که خود متوجه نگرانی‌های خدیجه بود، عمار یاسر را نزد خدیجه فرستاد و پیام داد که: «ای خدیجه! گمان نکن کناره گیری من به خاطر بی‌اعتنایی به تو است، بلکه پروردگارم چنین فرمود تا امر خود را اجرا کند. جز خیر و سعادت فکر دیگری نکن. خداوند هر روز، چند بار به خاطر تو به فرشتگان بزرگش مباهات می‌کند. پس وقتی شب شد، در را ببند و در بستر خود استراحت کن.» (۲۰)

همراهی و همدلی خدیجه و تلاش او برای کسب رضایت رسول اکرم به حدی بود که وقتی هنگام وفات در ضمن وصیت‌هایش به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من در حق شما کوتاهی کردم، مرا عفو کن ، پیامبر فرمود: «هرگز از تو تقصیری ندیدم و تو نهایت تلاش خود را به کار بردی و در خانه من بسیار خسته شدی.» (۲۱)

۴ – تصدیق و تایید پیامبر صلی الله علیه و اله

روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که گویای اهمیت رویکرد خدیجه به پیامبر در آن فضای جاهلی و غربت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. وقتی که حتی بسیاری از بستگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیامبر را تنها گذاشتند و حتی کمر همت‌به نابودی او بستند، خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله روی آورد و با او پیمانی جاودانی بست و تا لحظه آخر زندگی بر عهد و پیمانش استوار ماند. پیامبر نیز با درک چنین فضیلتی از خدیجه بود که همواره تاکید می‌کرد «این مثل خدیجهٔ از جمله زمانی که هاله، خواهر خدیجه برای زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، پیامبر با دیدن او به یاد خدیجه افتاد و از شدت تاثر به خود لرزید. بعد از رفتن او، عایشه پرسید: چه قدر از پیر زن قریش که سالخوردگی صورتش را چروکین و سرخ کرده بود یاد می‌کنی با این که امروز روزگار او را نابود کرده و خداوند همسری بهتر به شما بخشیده است!؟ پیامبر فرمود:

«هرگز، به خدا سوگند! بهتر از خدیجه هیچ‌گاه نصیبم نشد، او هنگامی به من ایمان آورد که مردم مرا تکذیب می‌کردند و ... .» (۲۲)

عبدالله بن مسعود نمونه‌ای از مشاهدات خود پیرامون ایمان خدیجه را آن زمان که هیچ کسی به پیامبر ایمان نیاورده بود، اینگونه بیان می‌کند: «نخستین چیزی که از اسلام دانستم این بود که با عموهایم و تعدادی از اعضای قبیله، وارد مکه شدیم. چون می‌خواستیم مقداری عطر بخریم ما را به عباس بن عبدالمطلب راهنمایی کردند. او بالای چاه زمزم، در کنار کعبه نشسته بود. زمانی که پیش او نشسته بودیم، دیدیم مردی که دو لباس سفید پوشیده بود و گیسوان و ریش پر و دندان‌های سفید و ... داشت و چهره‌اش مثل ماه می‌درخشید، از باب صفا وارد مسجدالحرام شد. در طرف راست او یک نوجوان و پشت‌سرش بانویی پوشیده را دیدم. آن‌ها کنار حجرالاسود رفتند. ابتدا آن مرد به حجرالاسود دست کشید، سپس آن نوجوان و بعد آن بانو. آن گاه هر سه به طواف کعبه مشغول شدند. وقتی هفت‌بار طواف کردند، کنار حجر اسماعیل آمدند و نماز جماعت‌خواندند. آن مرد هنگام تکبیر دست‌هایش را تا کنار گوشش بلند می‌کرد تا به قنوت نماز رسیدند. قنوت را طولانی کردند تا آن که نماز تمام شد. من که چنین چیزی ندیده بودم، از ابن عباس پرسیدم: آیا دین جدیدی به مکه آمده است؟ من چنین دینی را در مکه ندیده بودم؟ گفت: این مرد

برادرزاده من، محمد بن عبدالله است و آن نوجوان برادرزاده دیگرم علی بن ابی‌طالب و آن خانم هم همسر محمد ;خدیجه دختر خویلد است. به خدا قسم غیر از این سه نفر کسی در روی زمین به این دین اعتقاد ندارد.» (۲۳)

۵ – انفاق اموال

پیرامون مظاهر ثروت خدیجه نوشته‌اند: «هشتاد هزار شتر، اموال تجاری او را حمل و نقل می‌کردند، بارگاهی از حریر سبز با ابریشم بر بام خانه‌اش برافراشته بودند که مردم رفت و آمد می‌کردند و به فقرا کمک می‌شد، چهار صد غلام و کنیز امور اقتصادی و شخصی او را اداره می‌کردند.» (۲۴) با این همه او بلافاصله بعد از ازدواج نزد عمویش ورقهٔ بن نوفل رفت و اموال فراوانی به او داد و گفت: این‌ها را نزد محمد صلی الله علیه و آله ببر و بگو این اموال هدیه به شماست و هرگونه بخواهی در آن‌ها تصرف کن و هر چه غلام و کنیز و ثروت و ملک دارم، همه را به احترام حضرت، به او بخشیدم. ورقهٔ بن نوفل نیز کنار کعبه آمد و بین زمزم و مقام ابراهیم ایستاد و با صدای بلند گفت: ای عرب! بدانید که خدیجه شما را شاهد می‌گیرد که خود و همه ثروت خود از غلامان، کنیزان، املاک، دام‌ها، مهریه و هدایایش را به محمد صلی الله علیه و آله بخشیده است و همه آن‌ها هدیه‌ای است که محمد آن را پذیرفته است و این کار خدیجه به خاطر علاقه و محبت او به محمد صلی الله علیه و آله است. شما در این باره گواه باشید و گواهی دهید.» (۲۵)

دامنه این یاری مالی به سال‌های اولیه ازدواج ختم نیافت‌بلکه هنگام محاصره اقتصادی در شعب ابی‌طالب و حتی بعد از آن نیز اموال خدیجه نقش اساسی در نجات اسلام و مسلمانان از نابودی ایفا کرد تا آنجا که پیامبر در ماجرای شعب فرمود: «هیچ ثروتی، هرگز مثل ثروت خدیجه به من سود نرساند.» (۲۶)

طبق بعضی روایات در ماجرای محاصره، از اموال خدیجه چیزی نماند و به نقل از حضرت خدیجه علیها السلام «چیزی جز دو پوست‌باقی نماند که هنگام استراحت‌یکی را زیرانداز و دیگری را رو‌انداز قرار می‌دهیم . در این مدت ابوالعاص بن ربیع، داماد حضرت خدیجه، شترها را با گندم و خرما با شگردهای مختلف به آن‌ها می‌رساند و در طول سه سال محاصره، مصارف آنان از اموال خدیجه تامین می‌شد. (۲۷)

۶ – تحمل‌پذیری و صبر

خدیجه صبر و تحمل را در زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشه خود ساخت و در برابر فشارهای مختلف همسایه‌های مشرک، زنان متعصب، محاصره اقتصادی و... بردباری و تحمل‌پذیری ویژه‌ای از خود نشان می‌داد. از جمله این وقایع می‌توان به واقعه شعب اشاره کرد که نقش مهمی نیز در تحلیل قوای جسمانی خدیجه علیها السلام داشت، به اندازه‌ای که به فاصله اندکی از پایان محاصره، آن بانوی بزرگوار وفات یافت. در این محاصره یاران پیامبر (چهل نفر) جز چهار ماه حرام سال را در گرمای داغ تابستان و بیابان خشک و... تحمل می‌کردند و در این زمان بانوی محمد که ۶۳ تا ۶۵ ساله بود، علاوه بر صرف اموال، خود نیز در شمار محاصره شدگان بود.

میزان فشاری را که بر محاصره‌شدگان وارد می‌شد می‌توان از گزارش سعد وقاص فهمید. او می‌گفت: شبی از دره بیرون آمدم، از شدت گرسنگی تمام توانم را از دست داده بودم، چشمم به پوست‌خشکیده شتری افتاد، آن را برداشتم و بعد از شستن و پختن و کوبیدن، با آب خمیر مخلوط کردم و سه روزی با آن به سر بردم.» (۲۸)

بنت الشاطی از نویسندگان عرب در مورد میزان تحمل خدیجه علیها السلام در این دوران می‌نویسد: خدیجه در سنی نبود که تحمل آن همه رنج‌برایش آسان باشد، و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت‌خو گرفته باشد. اما در عین حال و با وجود

کهولت‌سن، سختی‌هایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می‌شد تا سر حد مرگ تحمل کرد. (۲۹)

در این دوره حتی برخی بستگان پیامبر نیز با بی‌رحمی تمام بر این فشارها می‌افزودند که از جمله آن‌ها می‌توان از ابوجهل نام برد که مانع می‌شد تا حکیم بن حزام برای عمه‌اش خدیجه علیها السلام که در شعب بود، حتی از اموال خود خدیجه آذوقه برساند. (۳۰)

۷ – انیس و غم‌زدای پیامبر

با این همه سختی و فشار، خدیجه خم به ابرو نمی‌آورد و در تمام دوران زندگی قبل و بعد از بعثت‌به سان بانویی شفیق، بر گرد وجود پیامبر می‌گشت و با سیمای خندان خود غم‌ها را از رخ پیامبر می‌زدود و در این بین به‌سان یاور، وزیر و کمک‌رسانی توانمند او را یاری می‌کرد.

ابن هشام می‌نویسد: خدیجه به پیامبر ایمان آورد، گفتارش را تصدیق کرد و او را یاری داد و ...

خداوند به وسیله او به پیامبرش آرامش داد به نحوی که هیچ خبر ناراحت‌کننده‌ای از قبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگر این که خداوند به وسیله خدیجه گشایش برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به خدیجه برمی‌گرداند، دشواری‌ها را بر او آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، اعمال مردم را (که موجب آزار شده بود) بی‌اهمیت جلوه می‌داد. رحمت‌خدا بر او باد. (۳۱)

حجم سنگین فشارهای قریش و مشرکان با این سخن پیامبر روشن می‌شود که: «ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت (۳۲; هیچ پیامبری مثل من آزار ندید.» و خدیجه علیها السلام در تمام این آزارها، یار و غم‌زدای پیامبر بود.

علامه مجلسی می‌نویسد: در سال‌های آغازین بعثت‌بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سیمایی غمگین و محزون از غار حرا به خانه برگشت. خدیجه علیها السلام می‌گوید، به پیامبر گفتم: نشانه اندوه در چهره‌ات می‌بینم، چه شده است؟ فرمود: علی از من جدا شده و معلوم نیست کجاست؟ [عده‌ای از مسلمانان به خاطر پرهیز از گزند مشرکان پراکنده شده بودند و میان علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فاصله افتاده بود] در مورد آسیب رسانی مشرکان به وی نگرانم!

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: بر شترم سوار می‌شوم، یا او را می‌یابم و یا مرگ بین من و او فاصله می‌اندازد.

خدیجه سوار شتر شد و به جست و جو پرداخت تا آن که قیافه کسی را دیده بر او سلام کرد و از صدای جوابش فهمید علی است ... آن گاه به سوی خانه برگشت و با دادن خبر سلامتی علی، پیامبر را خوشحال کرد به اندازه‌ای که پیامبر یازده بار شکرا للمجیب گفت.

۸ – مجاهدت و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله

از مصادیق مجاهدت خدیجه علیها السلام می‌توان به موضوع پذیرش اسلام در سال‌های جهل و گمراهی و نیز تقیه شدید در شرایط خوفناک و وحشتناک آن عصر اشاره کرد. میزان خطرات پذیرش اسلام در آن دوره به حدی بود که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پیامبر خدا پنج‌سال در مکه به طور پنهانی می‌زیست، علی و خدیجه با او بودند و اسلام خود را پنهان و به شدت تقیه می‌کردند. (۳۳)

علاوه بر این خدیجه علیها السلام در مقام دفاع از پیامبر نیز برمی‌آمد. از جمله اصبغ بن نباته می‌گوید: عصر روز جمعه در مسجد در حضور علی علیه السلام بودیم که مردی بلند قامت‌به نام سواد بن قارب خدمت امام آمد. او بعد از رد و بدل شدن مطالبی گفت: از یمن سوار شتر شدم و به سوی مکه آمدم. با نخستین کسی که روبه‌رو شدم ابوسفیان بود. بر او سلام کردم و پیرامون خاندان قریش پرسیدم، گفت: مشکلی نیست فقط یتیم ابوطالب دین ما را فاسد کرده است.

گفتم نام او چیست؟ گفت: محمد و احمد. پرسیدم کجاست؟ گفت‌با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرده و در خانه اوست. مهار شتر را کشیدم و به خانه خدیجه رفتم و در زدم. خدیجه پشت در آمد و پرسید: کیستی؟ خود را معرفی کردم و گفتم: می‌خواهم با محمد ملاقات کنم.

او این گونه پاسخ داد: «اذهب الی عملک ماتذرون محمدا یاویه ظل بیت قد طردتموه و هربتموه و حصنتموه اذهب الی عملک ;به دنبال کار خود برو، محمد را رها نمی‌کنید تا در پناه خانه‌اش بیاساید. شما او را از خود دور کردید و فراری دادید و در مقابلش سنگربندی کردید، برو به دنبال کارت.»

پیامبر فرمود: ای خدیجه در را بگشا، وقتی وارد شدم سیمای نورانی پیامبر را دیدم و به رسالت او ایمان آوردم و بعد از وداع به یمن برگشتم. (۳۴)

یک بار هم که جهال عرب با سنگ‌پرانی حضرت را زخمی کردند و در پی او تا خانه خدیجه آمدند و خانه را سنگ‌باران کردند، خدیجه بیرون آمد و گفت: آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟ و مردم با شنیدن این سخن شرمنده و متفرق شدند و آن گاه خدیجه به مداوای همسرش شتافت. در همین واقعه بود که پیامبر از سوی خداوند به او سلام رساند و خدیجه در برابر سلام الهی گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام و علیک یا رسول الله السلام و برکاته.» (۳۵)

پی‌نوشت‌ها

۱) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۵۲.

۲) همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲.

۳) همان، ج ۱۶، ص ۶۹.

۴) همان، ج ۷۵، ص ۵۶.

۵) همان، ج ۱۶، ص ۶۹.

۶) همان، ج ۱۹، ص ۲۱.

۷) سیره اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱ ;کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۱۱.

۸) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۹۳.

۹) سفینهٔ‌البحار، ج ۱، ص ۳۸۰.

۱۰) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۹.

۱۱) سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۸۱.

۱۲) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۱ ;تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۱.

۱۳) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۸۱ ;ج ۱۰۳، ص ۳۷۴.

۱۴) همان، ص ۸۰.

۱۵) بحارالانوار، ج ۱، ص ۴.

۱۶) سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۵۷۰ ;وفات الزهراء، مقرم، ص ۷.

۱۷) شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۱۸) بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

۱۹) همان، ج ۱۵، ص ۳۶۳.
۲۰) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۹ و ۸۰.
۲۱) شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۵.
۲۲) قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۲.
۲۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۵.
۲۴) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲.
۲۵) همان، ج ۱۶، ص ۷۵ تا ۷۷.
۲۶) همان، ج ۱۹، ص ۶۳.
۲۷) ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۱.
۲۸) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹ ;تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹.
۲۹) خدیجه کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.
۳۰) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۵ ;بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸.
۳۱) سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۹ ;استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۰ ;با اختلاف اندک.
۳۲) بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱.
۳۳) کمال الدین، ص ۱۹۷ ;نمونه‌هایی از مجاهدت این بانو در ماهنامه مبلغان ش ۱۱، ص ۸ به بعد مطالعه کنید.
۳۴) اختصاص مفید، ص ۱۸۱ ;بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۹۸.
۳۵) استیعاب، ج ۴، ص ۱۱۱ و ج ۲، ص ۷۱۹ ;اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۸.

۳۶- و کجاست مثل خدیجه...

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

تبیین الگوهای رفتاری مناسب برای فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و... اساسی‌ترین نیاز زنان در جامعه ما به شمار می‌رود، در این میان گروهی راه افراط پیموده، زنان را از هرگونه فعالیتی محروم می‌سازند و عده‌ای دیگر حضور بی‌محابا در اجتماع را تنها نسخه شفابخش می‌دانند.

مسلما دراظهارواعمال‌نظر پیرامون مسایل مربوط به جامعه زنان باید خاستگاه اسلامی آن را درنظر گرفت، زیرا سخنراندن بدون شناخت عمیق از سیره معصومان، جامعه زنان را از بستر اصلی خارج و در گرداب سطحی‌نگریها گرفتار می‌سازد.

نگاه تاریخی و تحلیل واقعیتهای موجود در زندگی شخصیتهای مؤثر و مطرح جامعه زنان، در طول تاریخ اسلام، می‌تواند ما را به خاستگاه اصلی نظرات دینی پیرامون زنان و تشخیص محدوده و نحوه فعالیتهای اجتماعی آنان نزدیک سازد.

زندگی حضرت خدیجه را می‌توان نمونه‌ای کامل از تحول مثبت و سیر به سمت کمال دانست؛ زیرا خدیجه علیها السلام بیش از

چهل‌سال از زندگی‌اش را در دوران جاهلیت‌سپری‌کرد، آنگاه با غلبه بر تمام تضادهای موجود اجتماعی دل به اسلام سپرد. و به اولین اجتماع کوچک اسلامی گام‌نهاد . زندگانی او چون پلی است که ابتدای آن در دوران جاهلیت و انتهایش در دوران اسلامی است. از اینرو بررسی نقاط حساس زندگانی وی می‌تواند ما را در دست‌یابی به الگوی مثبت‌یاری‌دهد و برای همه گروههای جامعه، بهویژه زنان، که دوران جاهلیتها، تعصبها و هجوم فرهنگهای بیگانه را تجربه کرده‌اند سودمند باشد.

اوضاع اجتماعی زنان درعصر جاهلی

کعبه، نماد توحید، با قامتی کشیده و استوار پابرجای بود اما مردم پیرامونش بر اثر زندگی خشن بیابانی، عدم ارتباط با تمدنهای دیگر و حکمفرمایی جهل و امیال نفسانی به سوی انحطاط گام برمی‌داشتند، انحراف از آیین توحیدی خلیل‌الله در تمام شئون حیاتی و اجتماعی آنان دیده‌می‌شد و از افراد بی‌رحم و جاهل انباشته‌بود. نظام اجتماعی عربستان نظامی بیابانی بود، و زورمندترین جریان اجتماعی و قبیله‌ای در راس هرم قدرت جای‌داشت. زنان که از لحاظ اجتماعی ضعیف‌ترین گروه جامعه بودند به طور کامل مقهور اراده و تمایلات مردان به شمار می‌آمدند و در جنبه‌های اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و آداب و سنن اجتماعی تحت‌سلطه بودند.

گاه مردانی که نیاز مالی داشتند و یا در اندیشه توسعه ثروت بودند گروهی از زنان را خریداری کرده، پس ازآموزش آوازخوانی و نوازندگی خانه‌هایی در اختیارشان می‌گذاشتند و پرچمی که نشانه آزادی ورود همگان بود بر بام خانه‌هایشان نصب می‌کردند. وظیفه این زنان کسب درآمد برای طبقه مسلط جامعه بود.اینکردار زشت چنان وقاحت‌خود را ازدست داده‌بود که ثروتمندان بی‌هیچ دغدغه‌ای به استثمار عفت وعزت زنان می‌پرداختند و ازاین راه ثروتهای کلان گرد می‌آوردند.زمانی نیز تنها به خاطرازدیاد نسل به موجودیت زن احترام می‌گذاشتند و برای رسیدن به این هدف ازهرراه ممکن سود می‌جستند؛ برخی به طور اشتراکی زنی را به همسری می‌گرفتند وعده‌ای به طور قبیله‌ای زنی را به عقد درمی‌آوردند.

وقتی تار جهل به پود فقر گره‌می‌خورد، مردم را به سنتهای هولناک می‌کشاند، دخترکشی تنها یکی از دههافجایع‌خوفناکی است که در جزیرهٔالعرب رواج‌داشت. براساس منابع موجود، «صعصعهٔبن ناجیه مجاشعی جد فرزدق به تنهایی دویست‌وهشتاد دختر را از پدرانشان خرید و با پرداخت‌سه شتر برای هر کدام آنها را از مرگ حتمی نجات‌داد. این خبر می‌تواند گستره وسیع نفوذ این سنت زشت را نشان‌دهد. فرزدق خاطره احسان جد خویش را چنین زنده کرده‌است":وجدی الذی منع الوائدین واحیا الوئید فلم توئد".جدم همان شخصی است که دخترانشان را از زنده‌به‌گورکردن، بازداشت و زنده‌به گورشدگان را نجات‌داد و نگذاشت دفن‌شوند.

رویش ستاره

حضرت خدیجه علیها السلام شصت‌وهشت‌سال پیش ازهجرت درمکه چشم به جهان گشود.پدرش خویلد از فرزندان اسدبن عبدالعزی به شمارمی‌آمد و مادرش فاطمه دخترزائدهٔبن اصم بود. جد هردو «فهر» نام‌داشت و ازقبیله قریش بودند.

به روایتی پدرش قبل از جنگهای فجار کشته‌شد و خدیجه را دردنیای پرآشوب آن روزگارتنها نهاد.

از سرنوشت‌خدیجه علیها السلام و نحوه زندگانی وی تا قبل از سنین میانسالی، اطلاع دقیقی دردست نیست اما آنچه مسلم می‌نماید این است که او دردوران طفولیت تجربیاتی گرانسنگ اندوخته‌بود، شاید پانزده‌سال بیشتر ازعمرش نمی‌گذشت که شاهد هجوم سپاه ابرهه به خانه خدا بود.

اولین متون تاریخی در مورد او به زمانی اشاره دارند که با ترتیب‌دادن کاروانهای تجاری به کسب درآمد پرداخت او با مدیریت و درایتی قویه دور از رسم تجار زمانه که رباخواری را از اصول اولیه کسب ثروت قرار داده‌بودند، به تجارت مضاربه‌ای روی‌آورد.

گرچه ستیز خدیجه علیها السلام با تجارت ربوی، که گاه تا ازدست‌دادن زن و فرزند بدهکار می‌کشید، خود مقوله‌ای مهم است اما تابناکترین صفحات زندگی او زمانی شکل می‌گیرد که با وجود زیبایی ظاهرو برخورداری از تمام صفات عالی زنانه هرگز در جامعه فاسد آن روزگار خود را نباخت و به چنان درجه‌ای از کمال و پاکی دست‌یافت که به وی لقب"طاهره دادندنویسندگان در توصیف اوعباراتی چون"تدعی فی الجاهلیة الطاهرة در جاهلیت‌به طاهره نامیده‌می‌شد، را به کار برده‌اند.

او از یاری فقرا روی برنمی‌گرداند و خانه‌اش پناهگاه نیازمندان بود".کرم و سخاوت" ،دوراندیشی و درایت و"عفت "از وی بانویی پارسا و مورد احترام همگان ساخت. لقب"سیدة نساء قریش که در آن زمان به وی داده‌شد، از نفوذ اجتماعی و عمق احساس احترام مردم به وی پرده برمی‌دارد. کمالات روحی و عقلی و حسن‌ظاهر وی سبب‌شد تا گروه کثیری از مردان، اندیشه همسری او را در سر بپرورانند" عقبةبن ابی‌معیط" ،صلت‌بن شهاب"،"ابوجهل "و"ابوسفیان "ازجمله مردان ثروتمند و صاحب نفوذ قریش بودند که دست تمنا به سوی او درازکردنداما خدیجه درخواست آنها را با ابراز بی‌علاقگی به ازدواج ردکرد. او در بخشی از گفتگوهایش با"ورقةبن نوفل اسدبن عبدالعزی ، پسرعمویش، نیافتن شخص موردنظر را دلیل عدم تمایل به ازدواج دانسته‌است.خدیجه که بر آیین حنیف ابراهیم خلیل‌الله باقی‌بود، اوقاتی از روز را با علمای مذهبی می‌گذراند و از سخنان و معارفشان بهره‌می‌برد. در این نشستها گاه صحبت از ظهور پیامبری از قریش به میان می‌آمد که خدیجه را سخت در تفکر فرو می‌برد.

روزی همراه گروهی از زنان با یکی از علمای یهود گفتگو می‌کرد که رهگذری جوان و بلندقامت توجهشان را جلب‌کرد. عالم یهودی از خدیجه خواست او را به مجلس فراخواند او رهگذر را به منزل آورد، عالم یهودی از جوان خواست کتف خود را بنمایاند. رهگذر پیراهن خود را کنارزد. او به دقت نگریست، درخشش نور نبوت را که در کتابهایشان بشارت داده شده بود، در کتفش دید و گفت: این مُهر پیامبری است.

خدیجه، بعد از سؤال از دلیل عالم یهودی و دریافت جواب گفت: اگرعموهایش اینجا بودند اجازه نمی‌دادند تو چنین کنی، زیرا بهشدت از وی مراقبت می‌کنند.

عالم یهودی گفت: او با زنی از قریش که بزرگ قبیله‌اش شمرده‌می‌شود، ازدواج خواهدکرد.علاوه بر این یک‌بار نیز درخواب دید که خورشید بالای مکه چرخید و درخانه‌اش فرودآمد. او این خواب را با پسرعمویش"ورقة ، که مسیحی بود و با کتب آسمانی آشنایی داشت، درمیان نهاد. ورقه گفت: با مرد بزرگی که شهرت جهانی می‌یابد ازدواج خواهی‌کرد.

مجموعه شواهد فوق خدیجه را وامی‌داشت که از راهی عاقلانه گمشده‌اش را سوی خود بکشاند، پس شخصی را نزد امین قریش فرستاد و پیام‌داد که با مقداری ازاموال او به تجارت بپردازد و چون امین پذیرفت او را با بهترین کالاها و غلامش میسره راهی شام کرد.گروه کثیری از تاریخ‌نگاران براین عقیده‌اند که ابوطالب از خدیجه علیها السلام خواست تا مالی برای تجارت در اختیارمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد.گروهی دیگر با این نظر به مقابله پرداخته، می‌گویند: عزت و شرف ابوطالب اجازه‌نمی‌داد که آنها اجیر شخص دیگرشوند. پس باید گفت که وی بهطور مضاربه به تجارت پرداخت و اجیر خدیجه نشد.میسره در بازگشت کرامات امین قریش، خصوصا ملاقات راهب با وی ، را برای خدیجه بازگوکرد.

فصل وصل

جوانه‌های مهراینک درخدیجه به بارنشسته‌بود، او جوانی پاکدامن و امین پیش روی خود داشت که عرق نجابت از صورتش ریزان و پاکی دلش از صداقت‌سیمایش آشکاربود. بانوی قریش بطور مستقیم تقاضای ازدواج کرد. او به امین قریش چنین گفت":یابنعم انی رغبت فیك لقرابتك وسطتك فی قومك وامانتك وحسن خلقك وصدق حدیثك"

ای پسرعمو، من به خاطرخویشاوندی، شرافت تو درمیان مردم، امانت، خوش‌خلقی و راستگویی‌ات به تو تمایل پیداکردم.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و عمویش ابوطالب را ازآنچه رخ داده‌بود آگاه‌ساخت. ابوطالب همراه جمعی از بنی‌هاشم به نزد عموی خدیجه "عمروبن اسد"رفت و تقاضای ازدواج کردند. ابوطالب هنگام خواندن عقد گفت: ... او به خدیجه و خدیجه به وی علاقه‌دارد اینجا جمع شده‌ایم که با رضایت‌خودش خطبه بخوانیم.»

به این ترتیب خورشید مکه، درحالی که تنها بیست‌وپنج‌سال ازعمرش را پشت‌سرمی گذاشت ، بر بام بخت‌سرور زنان قریش تابیدن گرفت، خدیجه،همسرآفتاب شد و فصل نوینی در زندگی هردو پدیدآمد. خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی ابدی برقرارساخت؛ همدل، همسر، همراز وی شد.

قبل از طلوع وحی

بعد از مراسم خواستگاری، خدیجه پسرعمویش ورقهٔ را خواست و گفت: نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برو و بگو: غلامان و کنیزان و هرآنچه مالك آنم به تو بخشیدم؛ هرگونه که بخواهی می‌توانی درآنها تصرف کنی.پس ورقه میان زمزم و مقام ایستاد و با صدای بلند ندا در داد: ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد قرار می‌دهد بر اینکه اونفس ومال وغلامان وهرآنچه دارد را به محمد بخشیده است.

البته سرور زنان قریش درعمل نیزگفتارش را به اثبات رساند، به نوشته مورخان او وقتی ازعلاقه پیامبر به اخلاق پاك زید"،یکی ازغلامانش آگاه‌شد، غلام را به وی بخشید.(اوهمان شخصی است که جزء سابقین دراسلام شد).

توان اقتصادیش را تا لحظه وفات درخدمت همسرش قرارداد ودرسایه عشق فرصت عبادت وخلوت بیشتر درغارحرا را برایش فراهم می‌ساخت.

البته زندگی سرورزنان قریش درکناراین امتیازات با تلخیهایی نیزهمراه بود؛ زنان آن روزگارچون مردان با مفاهیمی مانند خوش رفتاری، راستگویی و امانتداری بیگانه بودند و فلسفه ازدواج خدیجه با یتیم تهیدست قریش را درك نمی‌کردند. از اینرو لب به طعنه می‌گشودند، خواسته یا ناخواسته سروربانوان قریش را دراندوه فرو می‌بردند. آنها روابط خود را با خدیجه قطع‌کردند و او را تنها گذاشتند.

بزرگ بانوان قریش برای رویارویی با این پدیده زشت جاهلی زنان را گردآورد و گفت: از زنان عرب شنیده‌ام که شوهران شما برمن خرده می‌گیرند که چرا با محمد صلی الله علیه و آله و سلم وصلت کرده‌ام. اینك از شما می‌پرسم آیا مانند محمد درجمال، خوش‌رفتاری، خصلتهای پسندیده و فضل و شرف دراصل و نسب درمکه وغیرآن سراغ‌دارید؟ گرچه خدیجه با طرح این سؤال به آنان فهماند که همسنگی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت نمی‌شود اما نتوانست زنگار جهل دلهاشان را پاك‌کند ودر رفتارشان دگرگونی محسوسی پدید آورد.

رسالت غیرعلنی

خدیجه علیها السلام پیوسته درانتظاردرخشش انوار نبوت ازسیمای مهربان همسرش بود از اینرو وقتی پیامبرازغارحرا به خانه آمد و ماجرای نزول فرشته وحی را برایش بازگفت، بی‌درنگ آن را تاییدکرد و به درستی گفتار پیامبرایمان‌آورد.او گفت: ای پسرعمو، شاد و ثابت‌قدم باش. سوگند به کسی که جان خدیجه دردست اوست، من امیدوارم تو پیامبراینامت‌باشی.

حضرت خدیجه علیها السلام در تمام مراحل زندگیش با پیامبر گرامی اسلام یار وآرام بخش ایشان بود. البته جایی برای تعجب وجود ندارد چرا کهدرمحدوده روابط سالم خانوادگی این کارمنطقی و آرمانی است؛ روابطی که آیین اسلام نیزبه آن تاکید نموده‌است".هوالذی خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها(".روم/۲۱)او کسی است که برای شما ازخودتان زوجهایی آفرید تا

آرامش یابید.نمونه‌های متنوعی ازایجاد آرامشدر زندگی خدیجه علیها السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد. ابن‌هشام می‌نویسد:

"خدیجه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان‌آورد، گفتارش را تصدیق‌کرد واو را یاری‌داد واولین شخصی است که به خدا و رسولش و درستی آیات الهی ایمان‌آورد. خداوند به این طریق به پیامبرش آرامش‌داد به نحوی که هیچ خبر ناراحت‌کننده‌ای ازقبیل رد و تکذیب را نمی‌شنید مگراینکه خداوند به واسطه خدیجه علیها السلام گشایشی برایش ایجاد می‌کرد. وقتی خدا پیامبرش را به خدیجه علیها السلام برمی‌گرداند، او را ثابت‌قدم می‌کرد؛ دشواریها را براو آسان می‌کرد و تصدیقش کرده، کار مردم را برایش آسان می‌ساخت رحمت‌خدا براو باد".

آنچه بر عظمت این خدمت می‌افزاید این است که هیچ‌گاه خود از راحتی ظاهری مطلوبی برخوردار نشد، نه آن زمان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج‌کرد و طعن و ملامت‌شنید و نه در مراحل دیگر. تاریخ بهخوبی اسم برخی از آزاردهندگان و برهم‌زنندگان آرامش خانه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ثبت کرده‌است".ابولهب، حکم‌بنعاص‌بن امیه، عقبهٔبن ابی‌معیط، عدی‌بن حمراثقفی و ابن‌الاصداء هذلی همسایگانی بودند که آزارش می‌دادند. و آسایش را ازخانه وی سلب می‌کردند. یکی از اینان، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درحال نماز بود، رحم گوسفندی را برسرآن بزرگوار انداخت.یکبار نیز شخصی خاک برسرآن حضرت ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همان حال به خانه رفت. وضع پریشان پدرهمه را در نگرانی و اندوه فروبرد. یکی ازدختران رسول صلی الله علیه و آله و سلم بپاخاست، خاک از سر پدر زدود و گریست. پدر گفت: دخترکم گریه‌نکن خداوند نگاهبان پدرت است.

جُهال عرب برای انتقام ازپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفتند بستگان وی را از خانه‌هایشان بیرون‌کنند. ازاینرو دختر خدیجه علیها السلام را طلاق‌دادند و ضربه‌ای دیگر به سرورزنان قریش واردساختند. بااین حال بانوی پارسای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با درایت و صبرمحیط خانه را آرام‌می‌ساخت و حتی برای رفع ناراحتی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاش می‌کرد.

ایمان خدیجه علیها السلام

حذیفه":خدیجه علیها السلام سابقه نساءالعالمین الی الایمان بالله وبمحمد صلی الله علیه و آله و سلم. " خدیجه علیها السلام در بین زنان اولین زنی بود کهبه خدا ومحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

ابن‌عباس ":کانت‌خدیجهٔ علیها السلام بنت‌خویلد اول من آمن بالله ورسوله وصدق محمدا فیما جاء بهعن ربه".

خدیجه علیها السلام اولین کسی بود که بهخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان‌آورد. و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را، در آنچه از سوی خدایش آورده‌بود، تصدیق‌کرد.

ابن‌هشام ":آمنت‌به خدیجه علیها السلام بنت‌خویلد وصدقت‌بماجاء منااللهووازرته علی امره وکانت اول من آمن بالله وبرسوله وصدق بما جاء منه".

خدیجه دختر خویلد به او [محمد] ایمان‌آورد وآنچهرا ازطرف خدا آورده تصدیق‌کرد، او را در کارش یاری‌داد. واولین کسی بود که به خدا ورسول ودرستی آنچه آورده‌بود ایمان‌آورد.

مسلم ":کانت‌خدیجه وزیره صدقعلیالاسلام کان یسکن الیها".

خدیجه وزیرپیامبربود، اسلام را تصدیق‌کرد وپیامبربه واسطه اوآرامش می‌یافت.

طبری ":فلما اکرم رسول‌الله بنبوته آمنت‌به خدیجه".

وقتی پیامبربه نبوت تشرف‌یافت، خدیجه به او ایمان‌آورد.

اظهاراسلام

خـدیجه درهمان دوران دعوت پنهانی (سه سال اول) اسـلام خود را اعلام‌کرد. ابویحیی بن‌عفیف ازپـدرش و اوازجـدش عفیف، که تاجرمشـهوری بود روایت کرده که وقتی پای به مسـجدالحرام نهاد با منظره‌ای شـگفت روبه‌رو شد او سه نفر را در حال نمازخواندن دیـد. از ابن‌عبـاس درباره کردار آنها پرسـید. گفت: نفر نخست مـدعی نبوت است، مرد پشت‌سـرش علی وآن زن هم همسـر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه است. غیراز اینها کسی را براین آیین سراغ ندارم.
حضـرت‌علی(ع) خود خاطره آن روزها را چنین بیان می‌کند ":لم‌یجمع واحد یومئذ فیالاسـلام غیررسول‌الله وخدیجه وانا ثالثهما اری نورالوحی والرسالهٔ اشم ریـح النبوهٔ".کسـی آنروز دراسـلام جمع‌نشـد غیرازرسول‌خـدا، خـدیجه و من سومین آنها بودم. نوروحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را به مشام احساس می‌کردم.
وجود شخصـیتهایی چون ابوطـالب و خـدیجه، به این دلیـل که دارای موقعیت‌برتراجتمـاعی بودنـد، ازبـار فشارهـای روانی و ظاهری مشـرکان علیه آیین نوپای محمـدی صـلی الله علیه و آله و سـلم تا حـدود زیادی می‌کاست.ابوطالب به خاطراینکه بتوانـد همچنان به یـاری رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ادامه‌دهـد ایمـان خـویش را پنهـان‌داشت وموقعیت اجتمـاعی و قـبیله‌ای خود را حفظ کرد.امـا خـدیجه بـا شـهامت تمـام همراه علی(ع) دراعلام موجودیت جـامعه کوچک اسـلامی شـرکت‌جست و ازموقعیت اجتماعی خویش چشم‌پوشی کرد.

دعوت آشکار

سه‌سال پس ازآغازبعثت، پیامبراکرم دعوتش را علنی‌ساخت.
ابوطالب، خـدیجه وعلی(ع) با جان و دلازوی پشتیبانی کردند. خدمات حضـرت خدیجه دراین دوران ازدو جنبه قابل ارزیابی است.
۱- حمایت اجتماعی
حضـرت خدیجه علیها السلام به دلیل وجهه مناسب اجتماعی توانست‌بارها پیامبررا از شرجهال برهاند؛ برای مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم در ایام حج، بالای کوه صفا رفت و با صدای بلند ندااد که، ای مردم من فرستاده پروردگارم. آنگاه به کوه مروه رفت و سه‌بارسخن پیشین را تکرارکرد. عربهای متعصب هریک سنگی برداشته درپی پیامبر روانه‌شدند.
ابوجهل سـنگی پرتاب‌کرد که به پیشانی رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم اصابت‌کرد، خون از پیشانی‌اش جاری‌شد. پیامبر به کوه ابوقبیس رفت، مشـرکان نیزدرپی او روانه‌شدند. حضـرت علی(ع) خود را به خدیجه رساند و موضوع را به وی بازگفت. اشـک برگونه‌های خدیجه جاری‌شد، ظرفی ازغذا برداشت و برای یافتن پیامبرباعلی(ع) راهی کوهها و دشـتها شد. جبرییل برپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل‌شد و فرمود: از گریه خدیجه ملایک به گریه آمدند. او را بخواه، سلام برسان، بگو خدا به تو سلام می‌رساند. و او را به خانه‌ای بهشتی که از نور زینت‌شده، بشارت‌بده.
خـدیجه و علی پیـامبر را یـافته، به خـانه آوردنـد. مردم به خانه خـدیجه حمله‌ورشـده، خانه را سـنگباران کردنـد. خـدیجه بیرون‌آمد وگفت: آیا از سنگباران کردن خانه زنی که نجیب‌ترین قوم شماست، شرم ندارید؟
مردم با شـنیدن سـخنانش پراکنده شدند و او برای مداوای همسـرش به خانه بازگشت. پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم سلام خدا را به وی رساند. اودرپاسخ گفت:
ان الله هو السـلام و منه السـلام وعلی جبرییل السلام وعلیک یارسول‌الله السلام وبرکاته. خدا خود سلاماست وسلام از اوست و سلام

برجبرییل و برتو ای رسول‌خدا، رحمت و برکات خداوند برتو باد. ۲- حمایتهای عملی و مالی

حضرت خدیجه نه‌تنها ازاعتبارو موقعیت اجتماعی خود برای دفاع ازرسول‌اکرم سود می‌برد، بلکه با ورود به صحنه‌های دشوار به دفاع ازحریم نبوت پرداخت. او خود در شعب ابی‌طالب حضوریافت.و همراه پیامبر سه‌سال درآنجا به سربرد. این سه‌سال را می‌توان سالهای اوج فداکاری خدیجه نامید. او درطول سه‌سال تحریم اقتصادی تامین نیازهای مالی مسلمانان را برعهده داشت.علاوه براموال خدیجه، ثروت بستگان او مانند حکیم‌بن حزام نیز درجهت‌یاری دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم صرف می‌شد.

پیامبراکرم بارها فداکاری حضرت خدیجه را مطرح‌ساخت و براین حقیقت که او در راه اسلام از اموالش گذشت تاکیدکرد.

به سوی معبود

خدیجه بیست‌وچهارسال با پیامبر زندگی‌کرد و سرانجام دربستربیماری افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بربالین او حاضربود، ضمن گفتگوی با وی فرمود: خدا تو را با مریم دخترعمران و آسیه دخترمزاحم برابری داده‌است.

وقتی روح خدیجه به سوی جهان جاودان پرکشید پیامبرسخت گریست. چون درحجون قبری برایش کندند، پیامبر خود به راه افتاد؛ همچنان که اشک ازچشمانش می‌بارید داخل قبر شد و خوابید، افزونتر از قبل گریست و او را دعاکرد.آنگاه برخاست و با دست‌خویش همسرش را درقبرگذاشت.چون درآن زمان نماز میت واجب نشده‌بود، نماز بر وی خوانده‌نشد.فاطمه، یادگارخدیجه گرد پدرمی‌گشت، خود را به دامان او می‌آویخت، بهانه مادر می‌گرفت و دل دردمند پدر را آتش می‌زد. پیامبرجزسکوت چیزی نداشت؛ جبرییل نازل‌شد و گفت: ای پیامبر، به فاطمه بگو خدا برای مادرت قصری از لؤلؤ ساخته که درونش آشکار است و درآنجا هیچ سختی و تلخی نیست.

به این ترتیب فرشته الهی پایان رنجها و محنتهای خدیجه را اعلام‌کرد.

محققان زمان وفاتش را سه‌سال قبل ازهجرت می‌دانند.در سال۷۲۷ه.ق قبه‌ای بر قبر وی ساختند که درسال ۱۳۴۴ه.ق به وسیله وهابیون ویران‌شد.

به یاد تو

قلب پرمهرپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ‌گاه نام خدیجه را از صفحه خویش پاک‌نکرد و چراغ مهروی را تا آخر عمر فروزان نگاه‌داشت. او دوستداران خدیجه را دوست می‌داشت. عایشه می‌گوید: روزی خواهر خدیجه خواست‌خدمت پیامبر بیاید. تا رسول‌خدا نام خدیجه را شنید، چشمانش برق‌زد. گفتم: چقدر زیاد به فکرش هستی. پیرزنی بود که مُرد و خدا بهتر از آن را به تو رسانده‌است.

پیامبر به شدت برآشفت و فرمود: والله بهتر ازخدیجه روزی من نشده‌است. وقتی مردم مرا تکذیب کردند به من ایمان‌آورد و زمانی که مردم ازانفاق ثروت خویش خودداری می‌کردند مال خود را انفاق‌کرد.

پیامبر چنان شخصیت‌خدیجه را بزرگ می‌شمرد که گفتارش دیگران را به شگفتی وامی‌داشت. عایشه می‌گوید: به هیچ‌کس به اندازه خدیجه حسرت نبردم، بهخاطر یادکرد پیامبرازاو.رسول‌خدا از خدیجه چنان یادمی‌کرد که گویا جز او زنی در عالم نبود.هیچ‌گاه پیامبرازخانه بیرون نمی‌رفت مگراینکه خدیجه را می‌ستود.

پیامبر در سالگرد وفاتش اشک‌ریخت و او را دعاکرد.او به زنانش می‌فرمود: فکرنکنید مقامتان بالاتر ازاوست زمانی که کافر بودید، ایمان‌آورد و مادر فرزندانم است.آن بزرگوارروزی چهارخط بر زمین کشید و پرسید: می‌دانید چیست؟ حاضران اظهار بی‌اطلاعی کردند. حضرت فرمود: بافضیلت‌ترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دخترخویلد، فاطمه دخترمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ،

مریم دخترعمران و آسیه دخترمزاحم همسر فرعون.

روزی به اصحاب فرمود: از مردان، تعداد بسیاری به کمال رسیدند و ازمیان زنان به کمال نرسیدند مگرمریم دختر عمران، آسیه دخترمزاحم زن فرعون، خدیجه دخترخویلد و فاطمه دخترمحمد.

سالها بعد وقتی خواستند خبرخواستگاری علی(ع) از فاطمه(ع) را به اطلاعش رسانند، گروهی از زنان به نزدش آمده، گفتند: با پدرو مادرهایمان فدایت‌شویم ای رسول‌خدا، برای کاری جمع‌شده‌ایم که اگر خدیجه زنده‌بود چشمش روشن می‌شد. تا نام خدیجه برده‌شد، پیامبر گریست. ام‌سلمه پرسید برای چه می گریید؟ فرمود:

«خدیجه واین مثل خدیجه صدقتنی حین یکذبنی الناس وایدتنی علی دین الله واعانتی علیه بمالها ان الله عزوجل امرنی ان ابشر خدیجه بیت فی الجنهٔ من قصر الزمرد لاصعب فیه ولانصب.»

خدیجه! و کجاست مثل خدیجه؟ زمانی که مردم تکذیبم کردند تصدیقم کرد. بردین خدا یاریم نمود. و با مالش به کمکم شتافت. خدا به من فرمان‌داد تا او را به قصری زمردین بهشتی که سختی و محنت در آن نیست‌بشارت‌دهم.

منابع

الاصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ / تاریخ طبری / اسلام وعقاید وآراء بشری یا« اسلام و جاهلیت » / قصص العرب / سیر اعلام النبلاء / الاستیعاب / طبقات کبری ابن سعد / سیره نبوی ابن هشام / اسد الغابه / تاریخ الخمیس / الصحیح من سیرهٔ النبی / نهایهٔ الارب / الکامل فی التاریخ / بحارالانوار / سیرهٔ حلبیه / امالی صدوق / المستدرک علی صحیحین / نهج البلاغه / خطبه قاصعهٔ / کشف الغمه / مناقب آل ابی‌طالب / الفصول المهمهٔ / سفینهٔ البحار

۳۷– وفات ابو طالب و خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : سایت تخصصی حضرت خدیجه علیها السلام

مقدمه

پیش از این گفته شد که مشرکین انواع آزار و صدمه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دادند و بیش از همه عموی آن حضرت ابو لهب بود که چون خود از بنی هاشم بود در آزار بدان حضرت بی پرواتر از دیگران بود و گروهی نیز بودند که چون صدمه بدنی نمی‌توانستند بزنند در صدد مسخره و استهزاء آن بزرگوار برآمده و خدای تعالی به عنوان مستهزئین آنها را در قرآن ذکر کرده (۱) و در آخر خداوند شر آنها را به وسیله جبرئیل از آن حضرت دور کرد و هر کدام به بلیه‌ای گرفتار شده و هلاک شدند ولی با این همه احوال حمایت ابی طالب از آن حضرت مانع بزرگی بود که آنها نتوانند از حدود استهزا و آزارهای زبانی،و احیانا برخی آزارهای مختصر دیگر،قدمی فراتر نهند و نقشه قتل یا تبعید آن حضرت را بکشند،اما در این میان دست تقدیردو مصیبت ناگوار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آورد که دشمنان آن حضرت جرئت بیشتری در اذیت پیدا کرده و آن حضرت را در مضیقه بیشتری قرار دادند و به گفته مورخین چند بار نقشه قتل و تبعید او را کشیده تا سرانجام نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترس آنها شبانه از مکه خارج شد و به مدینه هجرت کرد.

یکی مرگ ابو طالب و دیگری فوت خدیجه بود که طبق نقل معروف هر دو در یک سال و به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد.

ابو طالب و خدیجه

دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و با وفایی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند،خدیجه با دلداری دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آن حضرت کمک می‌کرد،ابو طالب نیز با نفوذ سیاسی و سیادتی که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود.

معروف آن است که مرگ هر دو در سال دهم بعثت،سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد،و ابو طالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آن را نوشته‌اند و فاصله میان مرگ خدیجه و ابو طالب را نیز برخی سه روز،جمعی سی و پنج روز و برخی نیز شش ماه نوشته‌اند .در کتاب مصباح وفات ابیطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید:خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت...

و پس از چند سطر گوید:و ابو طالب سه روز پس از خدیجه در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سن او را نود سال نوشته‌اند.

ابن هشام

در سیره می‌نویسد:هنگامی که بیماری ابو طالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند:کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزهٔ بن عبد المطلب نیز دین او را پذیرفته‌اند اگر ابو طالب از میان برود بیم آن می‌رود که محمد به جنگ ما برخیزد خوب است تا ابو طالب زنده است به نزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی(پیمان عدم تعرض)بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته‌باشیم و به دنبال این گفتگو عتبه،شیبه،ابو جهل،امیهٔ بن خلف،ابو سفیان و چند تن دیگر به خانه ابو طالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت گفتند :ای ابو طالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود می‌دانی و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می‌رود که این بیماری تو را از پای درآورد،و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده‌ات محمد می‌دانی،خواهشی که ما از تو داریم آن است که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آیین ما بردارد،ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آیینش او را آزاد خواهیم گذارد.

ابو طالب به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود:

من از اینها چیزی نمی‌خواهم جز گفتن یک کلمه که آن را بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقایی کرده عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابو جهل گفت

به حق پدرت سوگند ما حاضریم به جای یک کلمه ده کلمه بگوییم،بگو آن یک کلمه چیست؟فرمود:آن کلمه این است که بگویید:«لا اله الا الله»و به دنبال آن از بت پرستی دست باز دارید...

ابو جهل و دیگران نگاهی به هم کرده دستها را(به عنوان مخالفت با این حرف)به هم زده گفتند :آیا می‌خواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی!براستی که این کاری شگفت انگیز است!و به دنبال آن به یکدیگر گفتند:به خدا این مرد حاضر به هیچ گونه قول و

پیمانی با ما نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید.

هنگامی که خبر مرگ ابو طالب

را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند اندوه بسیاری آن حضرت را فرا گرفت و بیتابانه خود را به بالین ابو طالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آن گاه فرمود:عموجان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرتم دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد،و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن می‌رفت و درباره‌اش دعای خیر می‌فرمود.

در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابو طالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مصیبت اندوه بار تازه‌ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشسته و مراتب تأثر خود را از مشاهده آن حال به وی ابلاغ فرمود آن گاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بود بدو اطلاع داده و خدیجه را خورسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنازه او را برداشته و در«حجون»(مکانی در شهر مکه)دفن کرد،و چون خواست او را در قبر بگذارد،خود به میان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه(ع)نزد پدر آمده دست به دامن او آویخت و با چشم گریان می‌گفت:مادرم کجاست؟در این وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد:به فاطمه بگو:خدای تعالی در بهشت خانه‌ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد.

این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه به مقدار زیادی در روحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آن حضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را بر او دشوار ساخت تا بدانجا که از عروهٔ بن زبیر نقل شده که گوید:روزی همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کوچه‌های مکه می‌گذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع به خانه آمد،یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال را مشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آن وضع به گریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد،پیغمبر خدا او را دلداری داده فرموده:

دخترکم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهبانی خواهد کرد و گاهی نیز می‌فرمود:تا ابو طالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند.

و اینک چند جمله درباره ایمان ابو طالب

در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله‌ای درباره ایمان ابو طالبکه متأسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت درباره‌اش تردید کرده‌اندذیلا برای شما ذکر کرده و به دنبال بحث بعدی برویم،گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیر المؤمنین(ع)دستگاه خلافت و زمامداری مسلمانان به دست بنی امیه و پس از آن به دست بنی عباس افتاد آنها نیز بنی هاشم و بخصوص فرزندان امیر المؤمنین(ع)را رقیب خود در خلافت می‌پنداشتند و برای

کوبیدن رقیب و استقرار پایه‌های حکومت خود از هیچ گونه تبلیغ به نفع خود و تهمت و افترا و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد.چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند،و این مطلب برای هر محقق و متتبع بی نظر و منصفی قابل تردید نیست.

و ظاهرا برای هر کسی که کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان،و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی ندارد.

تا جایی که می‌توانستند فضایل امیر المؤمنین(ع)و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده و در برابر حدیثی در مذمت ایشان به وسیله ایادی خود جعل می‌کردند .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید (۲)

«معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مأمور ساخت تا در منابر و مجامع علی(ع)را دشنام داده و از او بیزاری جویند،و این کار عملی گردید،و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تا اینکه عمر بن عبد العزیز از آن جلوگیری کرد.»

و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند:تو اکنون به‌آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری؟

گفت:نه به خدا،تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند و بزرگ سالان با آن پیر گردند .و سپس داستانهایی درباره کسانی که نسبت به علی(ع)عداوت داشته و از معاویه پول می‌گرفتند و در مذمت امیر المؤمنین حدیث جعل می‌کردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر می‌کند مانند ابو هریره،مغیرهٔ بن شعبه،عروهٔ بن زبیر،زهری و سمرهٔ بن جندب،انس بن مالک،سعید بن مسیب،ولید بن عقبه و امثال ایشان (۳) و از هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر می‌کند.

و در همین رابطه فضایل بسیاری را از فاطمه زهرا(ع)و بانوی محترم آن بزرگوار و حسن و حسین(ع)و دیگر فرزندان آن حضرت و ابو طالب،جعفر،عقیل،پدر و برادران آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیر المؤمنین(ع)نداشته است.

و به گفته یکی از نویسندگان

«جناب ابو طالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیر المؤمنین(ع)بوده،و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو می‌رفت،و از اعمال خلاف و ضربه‌هایی که می‌خواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری می‌کرد.

و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابو سفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت:سوگند بدانکه ابو سفیان بدو قسم می‌خورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی!او مؤمن و پرهیزگار و عادل است،اما ابو طالب و پدر امیر المؤمنین کافر و مشرک،و در گودال آتش است...!» (۴)

و گرنه کسی که با تاریخ اسلام و حمایتهای بی دریغ ابو طالب از رسول خدا و آیین مقدس آن حضرت یعنی اسلام آشنا باشد و آن همه فداکاری و ایثار او را در این راه از نظر بگذراند،و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبربرگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی‌ماند که او والاترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است.

کسی که وقتی پیغمبر و علی(ع)را می‌بیند

که نماز می‌خوانند و علی در طرف راست آن حضـرت ایسـتاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور می‌دهد تا با آن دو نماز بگزارد و در این باره بدو می گوید:

«صل جناح ابن عمک و صل عن یساره» (۵)

و در این باره آن اشعار معروف را می گوید که از آن جمله است:

ان علیا و جعفرا ثقتی

عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما

أخی لامی من بینهم و أبی

و الله لا اخذل النبی و لا

یخذله من بنی ذو حسب (۶)

و شخصیت بزرگواری که وقتی مسلمانان به حبشه هجرت می کنند قصیده‌ای انشا فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می‌فرستد و در آن قصیده می گوید:

لیعلم خیار الناس ان محمدا

وزیر لموسی و المسیح بن مریم

اتانا بهدی مثل ما أتیابه

فکل بأمر الله یهدی و یعصم (۷)

و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده‌اند درباره آن حضرت گوید:

أمین حبیب فی العباد مسوم

بخاتم رب قاهر فی الخواتم

نبی اتاه الوحی من عند ربه

و من قال لا یقرع بها سن نادم (۸)

و یا در جای دیگر که گوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا

رسولا کموسی خط فی اول الکتب (۹)

و چون هنگام مرگ آن جناب فرا می‌رسد فرزندان عبد المطلب را گرد آورده و بدانها می گوید :

«یا معشر بنی هاشم!أطیعوا محمدا و صدقوه تفلحوا و ترشدوا» (۱۰)

و اشـعار و سـخنان بسـیاری دیگری که هر که خواهـد بایـد به کتاب شـریف الغدیر و شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید(ط مصـر،ج ۳،صص ۳۱۸ـ۳۱۰)مراجعه نمایـد.و اگر بخواهیم همه را در اینجا به رشـته تحریر درآوریم کتاب جـداگانه‌ای خواهد شد (۱۱) و آیا کسی بعد از آن همه اشعار و سخنان بسیار می‌تواند برای تردید در ایمان ابو طالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد.

و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که می گوید:

این اشـعار را وقتی به صورت مجموع بنگریم متواتر اسـتـاگر چه آحاد آن متواتر نباشـدـو مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی

دارد و آن تصدیق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است،چنانکه هر کدام از داستانهای شجاعت علی(ع)به صورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی(ع)می گردد.و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینهاست که جای تردید در آنها نیست. (۱۲)

اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که درباره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ،و یا بودن او در گودال آتش وامثال آن رسیده سند آنها بیشتر به همان عروهٔ بن زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب باز می گردد (۱۳) که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیر المؤمنین(ع)آشکار و به اثبات رسیده و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم به دروغ و وضع حدیث هستند. (۱۴)

و از نظر علمای شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانکه شیخ مفید(ره)در اوایل المقالات فرموده:

«امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابو طالب مؤمن از دنیا رفت» (۱۵)

شیخ طوسی(ره)در تبیان فرماید

از امام باقر و صادق(ع)روایت شده که ابو طالب مؤمن و مسلمان بود و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند. (۱۶)

و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابو طالب،و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و هیچ گاه بتی را پرستش نکرد،بلکه او از اوصیای ابراهیم(ع)بوده است... (۱۷)

و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث به ما رسیده که مرحوم علامه امینی(ره)بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف الغدیر (۱۸) نقل کرده و ما برای تیمن و تبرک به ذکر سه حدیث از آنها اکتفا می کنیم:

۱.از ابو بصیر روایت شده که گوید:به امام باقر(ع)عرض کردم:ای آقای من مردم می گویند :ابو طالب در گودالی از آتش است که مغز سرش از آن به جوش می‌آید؟

فرمود:دروغ گویند به خدا سوگند،براستی اگر ایمان ابو طالب را در کفه‌ای از ترازو بگذارند و ایمان این مردم را در کفه دیگری،قطعا ایمان ابو طالب بر ایمان ایشان‌می‌چربد... (۱۹)

۲.از امام سجاد(ع)درباره ایمان ابو طالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟فرمود:آری!عرض شد:در اینجا مردمی هستند که می‌پندارند او کافر بوده؟فرمود:خیلی شگفت است!آیا اینان به ابو طالب طعن زده و ایراد می گیرند یا به رسول خدا؟با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد!و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهایی است که به ایمان به رسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابو طالب و در عقد او بود تا وقتی که ابو طالب از دنیا رفت. (۲۰)

۳.شیخ مفید(ره)به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابو طالب از دنیا رفت امیر المؤمنین (ع)به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و رحلت او را به اطلاع آن حضرت رسانید،رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت غمگین شد و بشدت محزون گردید سپس به علی(ع)فرمود:ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را به عهده گیر و چون جنازه او را برداشتید مرا خبر کن!امیر المؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود:ای عمو جان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی!براستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی،و در بزرگی یاری و کمک دادی!سپس رو به مردم کرده فرمود:

هان به خدا سوگند من برای عموی خود شفاعتی خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد ! (۲۱)

و در پایـان تـذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابو طالب ایمان خود را مخفی می‌داشت و برای اینکه بهتر بتوانـد از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دفاع و حمایت کنـد و مشـرکین در برابر او موضع نگیرنـد و او را از خویش بدانند اسـلام خود را ظاهر نمی‌کرد شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سـنت سبب اشتباه شده که‌نسبت کفر به آن جناب داده‌اند،و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیـده زیر سؤال برده‌انـد که اگر ابو طالب مسـلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندانش و دیگر مسـلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟و چرا در«یوم الدار»و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان به آن حضرت نجست؟و چرا در هیچ یک از مراسم اسلامی شرکت نمی‌کرد؟

و همـان گونه که گفتیم پاسـخ آن را ائمه اطهار داده‌انـد چنانکه در یک حـدیث است که امام صادق(ع)فرمود:براستی که ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت،و چون وفات او فرا رسـید خدای عز و جل به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود که از مکه خارج شو که دیگر در مکه یاوری نداری،و رسول خدا به مدینه هجرت کرد (۲۲) .

و در حدیث دیگری از آن حضـرت روایت شده که فرمود:حکایت ابو طالب حکایت اصـحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشته و تظاهر به شرک کردند و خدای تعالی دو بار به ایشان پاداش عنایت فرمود. (۲۳)

پی‌نوشتها

۱.خـدای تعالی در سوره حجر فرموده: «فاصـدع بما تؤمر و اعرض عن المشـرکین انا کفیناک المسـتهزئین» [ای پیغمبر با صـدای بلند آنچه را مأمور بدان شده‌ای به مردم برسان و از مشـرکان روی بگردان همانا ما تو را از شر استهزا کندگان محفوظ می‌داریم ،و اینان پنج یا شش نفر بودند به نامهای اسود بن عبد یغوث،ولید بن مغیره،عاص بن وائل سهمی،حارث بن طلاطله و پنجمی آنها حارث بن قیس بود که پیغمبر را تهدید به مرگ کردند و خداوند شرشان را کفایت فرمود به تفصیلی که در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده.

۲.شرح نهج البلاغه،ج ۱(چهار جلدی،چاپ مصر)،ص ۳۵۶.

۳.همان،صص ۳۶۴ـ ۳۵۶.

۴.الصحیح من السیرهٔ،ج ۲،ص ۱۵۶.

۵.اسد الغابهٔ،ج ۱،ص ۲۸۷،شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۳،ص ۳۱۵،الاصابهٔ،ج ۴،ص ۱۱۶.

۶.دیوان ابی طالب،ص ۳۶،شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،ج ۳،ص ۳۱۴.

۷.مستدرک حاکم نیشابوری،ج ۲،ص ۶۲۳.

۸.دیوان ابی‌طالب،ص ۳۲،شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،ج ۳،ص ۳۱۳.

۹.سیره ابن هشام،ج ۱،ص ۳۷۳،خزانهٔ الادب،ج ۱،ص ۲۶۱،تاریخ ابن کثیر،ج ۳،ص ۸۷.

۱۰.تذکره ابن جوزی،ص ۵،الخصائص الکبری،ج ۱،ص ۸۷،سیره حلبیه،ج ۱،ص ۳۷۲،اسنی المطالب،ص ۱۰.

۱۱.مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشـمندان و علمای بزرگ شـیعه و اهل سـنت را در الغدیر(ج ۷،ص ۴۰۰)نقل کرده که دربـاره ایمـان ابو طـالب به طور جـداگانه کتاب نوشـته و برای کتابهای خود نامهایی گذارده‌انـد ماننـد کتاب اسـنی المطالب فی ایمان ابی طالب،کتاب الحجهٔ علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب و کتاب القول الواجب فی ایمان ابی طالب.

و چنـانکه می‌دانیم در سالهـای اخیر نیز یکی از دانشـمندان عرب در از منطقه احسـاء و قطیفـاستاد عبـد الله خنیزیـکتـابی در این باره نوشت و«ابو طـالب مؤمن قریش»نـام نهاد،و پس از انتشار با سـعایت علمای سـعودی دولت آنجا او را به زنـدان افکنـده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی(ره)از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

۱۲.شرح نهج البلاغه،(چاپ مصر)ج ۲،ص ۳۱۵.

۱۳.سیرهٔ المصطفی،صص ۲۱۹ـ ۲۱۶.

۱۴.همان.

۱۵.اوائل المقالات،ص ۴۵.

۱۶.تبیان،چاپ سنگی،ج ۲،ص ۲۸۷.

۱۷.بحار الانوار،ج ۹،(چاپ کمپانی)،ص ۲۹.

۱۸.الغدیر،ج ۷،صص ۴۰۰ـ ۳۴۲.

۱۹.همان،ج ۷،ص ۳۹۰.

۲۰.همان،ص ۳۸۹.

۲۱.همان،ص ۳۸۶.

۲۲.الفصول المختارهٔ،ص ۸۰،اکمال الدین صدوق،ص ۱۰۳.

۲۳.روضهٔ الواعظین،ص ۱۲۱،امالی صدوق،ص ۳۶۶،الغدیر،ج ۷،ص ۳۹۰،شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۳،ص ۳۱۲.

۳۸- ویژگی های شخصیتی حضرت خدیجه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : مهدی وزنه

ناشر:مهدی وزنه

جلد ۱

چکیده

یکی از برترین زنان با شخصیت در جهان اسلام حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند، بر آن شدیم هر چند مختصر برخی از این ویژگی‌های شخصیتی را برای تشنگان معارف اسلامی توصیف کنیم. باشد که مقبولشان افتد.

کلید واژه

خدیجه (سلام الله علیها)، ویژگی‌ها، شخصیت.

مقدمه

ما انسان‌ها دارای دو جنبه هستیم: شخصی و شخصیتی. در جنبه شخصی غالب شبیه یکدیگریم، برای رفع تشنگی و گرسنگی آب و غذا می‌خوریم، لباس می‌پوشیم ...

لیکن در جنبه شخصیتی با یکدیگر متفاوتیم. برخی دارای شخصیت‌های مثبت، فعال و معنوی هستیم، بلعکس برخی دارای شخصیتی منفی، پوچ، بی هویت...

کسانی که دارای شخصیت‌های مثبت وبرترند، می‌توانند بر افراد دیگر تأثیر بگذارند، و همیشه زندگی‌شان سرمشق دیگران، و شایسته‌ی مطالعه و تحقیق است.

از جمله این افراد برتر و مناسب برای الگو شدن حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند.
در این مقاله به دنبال بیان برخی از ویژگی‌های شخصیتی این بانو در مسیر زندگی مشترکش با رسول خدا (صلوات الله علیه واله) هستیم.

۱– به یاد خدا بودن

دعا یا خواندن عاشقانه و خالصانه و پرشور خدا و راز و نیاز با آن سرچشمه‌ی زندگی و زیبایی و قدرت، نوعی پرستش و برترین نوع یکتاپرستی است به همین جهت دعا و نیایش در زندگی دوستان خدا جایگاه پرفرازی دارد آنان به دعا خو می گیرند و با مناجات پرشور و شعور تا عرش خدا راه می‌یابند با آن به اوج آرامش می‌رسند و گمشده ی دل ناآرام خود را در آن می‌یابند و آن را دانشگاه آزادگی‌ها و بی نیازی‌ها و استقلال‌ها و برازندگی‌ها و خودسازی‌ها می‌بینند.
حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دائماً به یاد خدا بودن و ذکر خدا را می گفتند و سرآمد زنان نیایشگر بود و حتی ایشان دو حرز مخصوص خود داشتند و مرتباً آن ذکرها را زمزمه می کردند از جمله: «بسم اللَه الرَّحمنِ الرَّحیم؛ یاحَیُّ یا قَیّوم، بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ فَأغِثْنی، وَلا تَکِلْنِی اِلی نَفْسی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَداً، وَ اَصْلِحْ لِی شَأنِی کُلَّهُ.»؛ «به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمتت پناهنده شدم. به من پناه بده و مرا هرگز به اندازه‌ی یک چشم برهم زدن به خودم وانگذار، همه‌ی حال و زندگی من را سامان ببخش.».
و دومین حرز ایشان: «بسم اللَه الرَّحمنِ الرَّحیم؛ یا اللهُ یا حافِظُ یا حَفیظُ یا رَقیبُ»؛ «به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر! ای خدا! ای نگهبان، ای نگه‌دارنده‌ی مراقب و پاسدار.»(۱)
این بانو می‌دانست که زندگی که با یاد خدا باشد شیرین، زیبا و دلنشین و همراه با آرامش است این ارتباط و یاد خدا مسلماً یک طرفه نیست، این خداست که به یاد بنده‌اش است و بنده هم به فضل الهی از خدا تمسک می گیرد، این ارتباط دو طرفه در زندگی خدیجه (سلام الله علیها) در روایتی خیلی زیبا بیان شده:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که در شب معراج جبرئیل من را به سوی آسمان‌ها برد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «هَلْ لَکَ مِنْ حاجَةٍ؟»؛ «آیا حاجتی داری؟».
جبرئیل گفت: «حاجَتی اَنْ تَقْرَاَ عَلی خَدیجَةِ مِنَ اللهِ وَمِنّی السَّلام... »؛ «حاجت من این است که سلام خدا و سلام من را به خدیجه (سلام الله علیها) برسانی.».
پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه (سلام الله علیها) رساند، خدیجه (سلام الله علیها).
گفت: «اِنَّ اللهَ هُوَ السَّلامُ، وَ مِنْهُ السَّلامُ، وَاِلَیهِ السَّلامُ، وَ عَلی جِبرئیلَ السَّلامُ»؛ (۲) «همانا ذات پاک خدا سلام است و از اوست سلام و سلام به سوی او باز می گردد و بر جبرئیل سلام باد.».
همراهی خدیجه (سلام الله علیها) با پیامبر صلی الله علیه و آله و دیدن معجزات و نشانه‌هایی از حضرت، این ارتباط و به یاد و در ذکر خدا بودن را قطعاً محکم‌تر می کرد، چرا که بانویی که حاضر می‌شود همه‌ی ثروت و جان و مال خود را در راه خدا بدهد و از همه‌ی هستی‌اش بگذرد، نشان دهنده‌ی ارتباط بسیار عمیق و محکم او با خداست، در روایت آمده پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور خدیجه (سلام الله علیها) از نیروی ولایت خود استفاده و می‌خواستند دو چشمان زن نابینایی را شفا دهند، به همین جهت به آن زن نابینا گفتند: «قطعاً دو چشمان تو باید سلامتی خود را بدست آورند.».
در این لحظه خدیجه (سلام الله علیها) چون هم خود زنی با خدا بود و می‌دانست پیامبر هم در نزد خدا دارای مقامی بالاست با

قاطعیت گفت: «هذا دُعاءٌ مُبارَكٌ»؛ (۳) «این بینایی، نتیجه‌ی دعای پربرکت پیامبر صلی الله علیه و آله است.».

۲– شجاعت و کفایت

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دارای امتیازات و ویژگی‌های شخصیتی بالایی بودند که موجب معنویت و مقدس بودن این زندگی بود از جمله فداکاری‌های شجاعانه و کفایت قهرمانانه هایش که مانند یاری مخلص و توانا با ایثاری کامل، از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد و مایه‌ی آرامش و شادی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بود او همراه و همپای پیامبر صلی الله علیه و آله درگذر زمان پیش می‌رفت، دردها و رنج‌ها را شهامت مندانه به جان خرید و شجاعانه ایستادگی کرد و از روز آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله تا بعثت و از بعثت تا گرایش به اسلام، و از آغاز مخالفت زور مداران با پیامبر و پیام او تا اوج فشار و درد منشی دشمن و تا محاصره‌ی همه جانبه و تبعید، همیشه و همه جا از مال و جان و اعتبارش مایه گذاشت و از پشتیبانی نهضت و پیشوای آن دریغ نکرد و لحظه‌ای از برق شمشیرها نترسید و با همه‌ی وجود نشان داد در راه عدالت.

خالصانه و شهامت مندانه در برابر بیداد می‌ایستد و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای فریبکار و ستم پیشه‌ای نمی‌هراسد. از جمله‌ی نمونه‌های شجاعت این بانو در زندگی در قالب داستان عبارتند از:

– سال‌های آغاز بعثت بود، خدیجه (سلام الله علیها) می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله از غار حرا به خانه برگشت، ولی بسیار ناراحت بودند، پرسیدم: «مَاالّذی اَرَی بِکَ مِنَ الکابَةَ وَ الحُزنِ مالَمْ اَرَهُ نیکَ مُنْذُ صُحْبَتی؟»؛ «ای پیامبر نشانه‌های اندوه را در چهره‌ات می‌بینم که هرگز از ابتدای زندگی مشترك تا حال تو را این طور محزون ندیده بودم علت چیست؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «یَحْزُنُنِی غیْبَةُ عَلِیٍّ.»؛ «ناپدید شدن علی علیه السلام من را نگران کرده است.»علی علیه‌السلام از من جدا شد و معلوم نیست در کجاست [ماجرا از این قرار بود که عده‌ای از مسلمانان بر اثر دوری از گزند یورش مشرکین پراکنده شده بودند در این میان بین حضرت علی علیه‌السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جدایی افتاده بود].

خدیجه (سلام الله علیها) به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «برشترم سوار می‌شوم و به جستجوی علی علیه‌السلام می‌پردازم تا به او برسم، مگر اینکه مرگ بین من و او فاصله بیندازد.».

خدیجه (سلام الله علیها) با شجاعت تمام سوار بر شتر خود شد و در کنار کوه‌های مکه به جستجو ادامه می‌داد. ناگهان در تاریکی، قیافه‌ی شخصی را دید، به او سلام کرد تا از صدای جواب سلام بفهمد که آیا او علی علیه‌السلام است یا شخص دیگری است.

او علی علیه‌السلام بود گفت: «و علیک السَّلامُ ...و بر تو باد سلام، آیا تو خدیجه (سلام الله علیها) هستی؟».

خدیجه (سلام الله علیها) گفت: آری، و بعد شترش را خواباند و به علی علیه‌السلام گفت: «پدر و مادرم به فدایت، سوار شتر شو.».

علی علیه‌السلام فرمود: «تو از من سزاوارتر هستی که بر شتر سوار شوی، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برو و به او خبر بده تا من بیایم.».

خدیجه (سلام الله علیها) به خانه رسید، دید پیامبر صلی الله علیه و آله در کناری ایستاده و دست به سینه‌اش می‌کشد و سه بار این دعا را می‌خواند: «اَللّهُمَ فَرِّج هَمّی وَ بَرِّد کَبِدِی بِخَلیل عَلِیِّ ابْنُ اَبی طالبٍ.»؛ (۴) «خدایا! اندوهم را برطرف کن و دلم را به دیدار خلیل و دوستم علی علیه‌السلام خنک کن.».

خدیجه (سلام الله علیها) به پیامبر گفت: «خداوند دعایت را مستجاب کرد، بر تو مژده باد.».

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این مژده بلند شد و دست‌هایش را به سمت آسمان بلند کرد و یازده بار گفت: «شُکراً لِلْمُجیب، شُکراً لِلْمُجیب... »؛ (۵) «از درگاه خداوند اجابت کننده‌ی دعا، شکر و سپاسگزاری می‌کنم.». – از نمونه‌های دیگر شجاعت خدیجه

(سلام الله علیها) :

در سال ششم یا پنجم بعثت بود، که این آیات بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، که: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (۶) «پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان. همانا ما تو را از شرّ تمسخر و استهزا کنندگان مشرک محفوظ می‌داریم. آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند بزودی خواهند دانست.».

به خاطر همین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حج بر بالای کوه صفا رفت، با ندایی بلند سه بار فرمود: «یا اَیُّها النّاسُ اِنّی رَسُولُ اللهِ رَبُّ العالَمین»؛ «ای مردم! من رسول خداوند پروردگار جهانیان هستم.».

مردم به سوی آن حضرت آمدند و متوجه او شدند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای کوه مَرْوه رفتند و دستش را بر گوششان گذاشتند و سه بار با صدای بلند فرمود: «یا اَیُّها النّاسُ اِنّی رَسُولُ اللهِ»؛ (۷) «ای مردم! من رسول خدا هستم.».

در این هنگام بت پرستان با چهره‌ی خشم آلودی به او نگاه می‌کردند، ابوجهل آنچنان سنگی به سوی آن حضرت انداخت، که بین دو چشمانش شکست، سایر مشرکین هم به دنبال ابوجهل به آن حضرت سنگ پرتاب می‌کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عجله به طرف کوه رفتند، و بر بالای آن به سنگی تکیه دادند، مشرکین باز هم به دنبال رسول خدا بودند و به هر طرف می‌دویدند. در این هنگام مردی پیش حضرت علی علیه‌السلام [در آن هنگام حدود سیزده سال داشت] آمد و گفت: «محمد صلی الله علیه و آله کشته شد.».

حضرت علی علیه‌السلام سراسیمه به خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) رفت و در را کوبید، خدیجه (سلام الله علیها) پشت درآمد و فرمود: کیست؟ علی علیه‌السلام گفت: من هستم.

خدیجه (سلام الله علیها) پرسید: محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟

علی علیه‌السلام گفت: خبر ندارم، ولی شنیدم که مشرکین او را سنگ باران کرده‌اند. حالا نمی‌دانم که او زنده است یا کشته شده است؟ مقداری آب و غذای «حیس» (که یک نوع حلوا بود از خرما و روغن و آرد درست می‌شد) به من بده و با من بیا تا به دنبال او برویم که مسلماً آلان تشنه و گرسنه است.

خدیجه (سلام الله علیها) غذا و آب را برداشت و از خانه بیرون آمد و همراه علی علیه‌السلام به طرف کوه حرکت کردند تا به کوه رسیدند، حضرت علی علیه‌السلام به خدیجه (سلام الله علیها) فرمود «تو به طرف دره‌ی کوه برو و من به بالای کوه می‌روم.».

علی علیه‌السلام فریاد زد: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جانم به فدایت کجا هستی؟ و در کدام گوشه افتاده‌ای؟».

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هم با آهی می‌گفت: «مَنْ اَحَسَّ لِیَ النَّبِیِّ المُصطَفی؟ مَنْ اَحَسَّ لِیَ الرَّبیعَ المُرتَّضی؟ مَنْ اَحَسَّ لِیَ المَطرودَ فِی اللهِ؟ مَنْ اَحَسَّ لِیَ اَبَالقاسِمِ»؛ «چه کسی از پیامبر برگزیده برای من خبر می آورد؟ چه کسی از بهار پسندیده به من اطلاع می‌دهد؟ چه کسی از آن شخصی که در راه خدا رانده شده من را آگاه می‌کند؟ چه کسی از ابوالقاسم من را با خبر می‌نماید!؟».

در این لحظه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «می‌بینی که قوم من با من چه کردند؟ من را تکذیب کردند و از جامعه راندند، به من حمله کردند.».

جبرئیل عرض کرد: «ای محمد! دستت را به من بده» و بعد دست آن حضرت را گرفت و او را به بالای کوه نشاند و فرش مخملی بهشتی از زیر پرش بیرون آورد و آن را بر زمین کوه انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله را روی آن نشاند و بعد فرشتگان مقرب هرکدام پس از دیگری به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او اجازه خواستند، تا مشرکین را نابود و هلاک کنند،

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به عنوان عذاب رسانی مبعوث نشده‌ام، بلکه به عنوان رحمت برای جهانیان برانگیخته شده‌ام: «دَعُونِی وَ قَوْمِی فَإِنَّهُمْ لایَعْلَمُونَ»؛ «من و قومم را به خود واگذارید، آن‌ها ناآگاه هستند.».

در این هنگام جبرئیل به حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نگاه کرد که در کوه به دنبال گم‌شده‌ی خود است، به رسول خدا عرض کرد: «مِن ربّها وَ منّی السَّلامُ، وَبَشّرها بَیتٍ فِی الجَّنَهٔ مِن قَصبٍ لاصَخبٍ فِیه وَ لانَصبٍ.»؛ «آیا به خدیجه (سلام الله علیها) نگاه نمی‌کنی که فرشتگان آسمان از گریه‌ی او گریه می‌کنند، او را صدا بزن، و سلام من را به او برسان، به او بگو خداوند به تو سلام می‌رساند، و او را مژده‌ی بهشت.

بده که در آن خانه‌ای از یک قطعه‌ی بلورین ساخته شده و آراسته به طلا است، و در آن هیچ گونه زنج و نگرانی نیست.».

پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه (سلام الله علیها) را دید و او را صدا زد، در حالی که از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله خون روی زمین می‌ریخت و پیامبر آن خون‌ها را پاک می‌کرد. خدیجه (سلام الله علیها) وقتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و چهره‌ی خون آلود او را دید با آهی جان کاه گفت: «پدر و مادرم به فدایت، بگذار قطرات خون چهره‌ات بر زمین بریزد.».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می‌ترسم، پروردگار زمین بر اهل زمین غضب کند.».

وقتی که شب شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از فرصت استفاده کردند و همراه علی علیه‌السلام و خدیجه (سلام الله علیها) به خانه رفتند خدیجه (سلام الله علیها) در خانه‌ی خود، آن حضرت را در حجره‌ای که دیوارهایش با سنگ ساخته شده بود، قرارداد و سقف آن را با تخته سنگ‌هایی پوشاند و در روبه روی آن حضرت ایستاد و او را در جامه‌اش پنهان کرد.

مشرکین آمدند و به سوی جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ می‌انداختند، و از هر طرف سنگ می‌آمد، دیوارها و سقف سنگی محل پیامبر، مانند سپر، مانع از آمدن سنگ‌ها می‌شد و آن سنگ‌هایی که از طرف روبه رو می‌آمدند، خدیجه (سلام الله علیها) با شجاعت و شهامت بسیار خود را سپر آن سنگ‌ها قرار می‌داد تا به بدن نازنین همسرش پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد نکند در این هنگام خدیجه (سلام الله علیها) فریاد می‌زد: «ای گروه قریش! آیا زن آزاد را در خانه‌ی خود سنگ باران می‌کنید؟».

وقتی که مشرکین این فریاد را شنیدند، منصرف شدند و از آنجا رفتند.

فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و کنار کعبه رفت و در آنجا نماز خواند و به راز و نیاز با خدا پرداخت. (۸)

۳- حیا و عفت

عفت، یکی از صفات نفسانی است که شهوت نیروی سرکش را مهار می‌کند. عفت و حیا، تمام.

حرکات و سکنات و گفتار و قلم انسان را کنترل می‌کند تا آنچه را که دلش می‌خواهد نکند و هرچه را نفسش اراده کرد به قلم و زبان نیاورد و انجام ندهد. این حالت پسندیده‌ی روحی و روانی و این منش مترقی از ویژگی‌های انسان خردمند و خردورز است، از عوامل مهم و مؤثر روانی و مردمی در جلوگیری از قانون گریزی و مرز شکنی و خودکامگی و خودسری است و از راه کارها و ابزارهای لازم برای ساختن جامعه و تمدن و محیط و شرایط و فضای اجتماعی و سیاسی و قضایی و اقتصادی مطلوب برای تأمین حقوق و حرمت و آزادی و امنیت انسان‌ها و باعث وجاهت و زیبایی و کرامت و آبروی فرد و جامعه و خانواده و نظام در برابر خدا، خویشتن، افکار عمومی، و تاریخ است.

در کل حیا برای هر انسانی نیکو است، اما در بانوان و زنان نیکوتر و پسندیده‌تر است، این ویژگی شخصیتی در حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نیز بسیار بارز و نمونه بود.

آن بانو در زندگی‌شان در برخورد با نامحرم همیشه از پشت پرده و حجاب صحبت می‌کردند، حتی در جلسه‌ی خواستگاریشان، به نقل تاریخ از پشت پرده صحبت می‌کردند مگر جایی که با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت‌های آخر را کردند. (۹)

از نمونه‌های دیگر عفت و حیا، مخصوصاً در شب‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند، این بود که شبی که به امر الهی چهل شب را دور از همسر خود بودند، نوشته شده که این بانو سرخود را در هنگام شب می‌پوشاندند و پرده‌ی در را می انداختند و در خانه را می‌بستند. (۱۰)

این‌ها همه نشانه‌های عفت و حیاست، آن هم درزمان های جاهلیت و تیر و تاریک که چنین رفتارهایی را نمی‌توان در شخصی سراغ گرفت.

از بارزترین نمونه‌ی حیا و وقار خدیجه (سلام الله علیها) را می‌توانیم در لحظات آخر زندگی‌شان پیدا کنیم. او در آن لحظه خود را از خدا طلبکار می‌دانست و نه از پیامبر صلی الله علیه و آله، به همین خاطر از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که دعایش را بدرقه‌ی راه او کند، از درگاه الهی برایش آمرزش بطلبد و قبل از به خاک سپردنش لحظاتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله در قبر او وارد و با نماز و دعایش آنجا را پر از برکت کند.

پس از آن یک تقاضای مادی از همسرش داشت ولی احساس شرم و حیا به او اجازه‌ی مطرح.

کردن آن را نمی‌داد، به خاطر همین پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه (سلام الله علیها) و دخترش فاطمه (سلام الله علیها) را تنها گذاشت و بیرون آمد، او به دخترش گفت: «یاحَبیبی وَ یاقُرَّةَ عَیْنی! قولی لابیک انَّ اَنّی تَقولُ اَنا خائِفَةٌ مِنَ القَبراُریدُمِنک رَدائک الذّی تَلبِسُهُ حینَ نُزُولِ الوَحیُ تَکَفِّنُنِی فیه»؛ «هان ای محبوب مادر، نور چشمم، به پدر گران قدرت بگو، مادرم می‌گوید من از خانه‌ی قبر، شب اول قبر و تنهایی در قبر نگرانم و می‌ترسم، از شما تقاضا دارم یکی از جامه‌های خود را که به هنگام فرود فرشته ی وحی و دریافت پیام خدا و راز و نیازهای شبانه می پوشیدید، به من هدیه کنید تا پس از مرگ، بدنم را با آن کفن کنم.»(۱۱)

فاطمه (سلام الله علیها) تقاضای مادر را به پدر گفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته‌ی یارش را انجام داد و بلافاصله ردایش را به فاطمه (سلام الله علیها) دادند و او هم آن ردا را با خوشحالی پیش مادر برد.

برای پیامبر صلی الله علیه و آله این لحظات بسیار سخت بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه (سلام الله علیها) خیلی علاقه داشت، خدیجه (سلام الله علیها) حتی در آخرین لحظات عمرش، حیا و عفتش، را که یکی از عواملی بود که گرمی و آرامش کانون خانواده و تداوم زندگی و عشق و علاقه به همسرش را بیشتر می‌کرد، حفظ کرد.

اصولاً نظام خانواده در اسلام بر پایه‌ی حیا و عفت و ایمان و تقوا استوار شده، اگر زن دارای حجاب و حیا باشد، شوهرش هم دارای چشم پاک و آرامش خاطر او خواهد بود، اما اگر زنی از بی‌بندوباری جهان غرب تقلید کند، نه تنها کانون گرم خانواده را به هم می‌زند بلکه در جهنم ابدی و دائمی خواهد سوخت.

۴- بخشندگی و سخاوت

- نمونه‌ی بارز بخشندگی و سخاوت خدیجه (سلام الله علیها) از همان زمانی که این پیوند مقدس شکل گرفت بیشتر به چشم می‌خورد، مخصوصاً آنجایی که به ورقه گفت: هرچه در دست من است از مال و عبد هبه کردم به محمد، هر طور که می خواهد تصرف کند، پس ورقه فریاد زد: ای جماعت عرب، خدیجه (سلام الله علیها) خودش و مالش و بنده هایش و تمام آنچه که در ملک اوست را به پیامبر هبه کرد.

- زهری می گوید: «خدیجه (سلام الله علیها) به پیامبر صلی الله علیه و آله انفاق کرد، ۴۰ هزار، ۴۰ هزار» (۱۲)

- پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مورد بخشش و بزرگی او فرمایشاتی دارند از جمله: «ما رَأیتُ مِنْ صاحِبَةٍ».

لَاجیرٍخَیراً مِنْ خَدیجهٔ، مالُنّا نَرْجِعْ اَنَا وَصاحِبی الاّ وَجَدْنا عِنْدَنا تُحْفَةً مِنْ طَعامٍ تَخْباَهُ لَنَا؛ (۱۳) «من کارفرمایی پرمهرتر و حق شناس تر و بهتر از خدیجه (سلام الله علیها) نسبت به کارکنان و کارگزارانش ندیدم. هرگاه من و دوستم پس از کار، پیش او می‌رفتیم، می‌دیدیم غذایی گوارا برای ما آماده کرده و آن را به ما هدیه می‌داد و بزرگ من شانه و انسانی رفتار می‌کرد.».

- در جریان محاصره‌ی چندساله ی پیامبر به همراه یاران هاشمی و دیگران در دره‌ی ابوطالب (شعب ابوطالب) یکی از عوامل پایداری پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم با ایمان، بخشندگی و بزرگ منشی و سخاوت جناب ابوطالب و جهاد مالی خدیجه (سلام الله علیها) بود که گفته‌اند: «وانْفَقَ اَبوطالبٍ وَ خَدیجَةُ جَمیعَ مالَهُما»؛ (۱۴) «ابوطالب و خدیجه برای نجات مردم، همه‌ی ثروت و امکاناتشان را در این راه خرج کردند.».

- به راین اساس است که بسیار در تاریخ آمده: «کَفاها شَرَفاً فَوقَ شَرَفٍ اَنَّ الاِسلامَ لَمْ یَقُمْ اِلّا بِمالِها وَ سَیْفَ عَلِیٍّ بْن اَبی طالبٍ کَمارُوِیَ مُتَواتِراً»؛ (۱۵) «همین افتخار و شرافت که برترین افتخار و شرافت است برای خدیجه (سلام الله علیها) بس که آیین اسلام پا نگرفت و کمر راست نکرد مگر با ثروت خدیجه (سلام الله علیها) و شمشیر علی علیه السلام چنان که این مطلب به طور متواتر (یعنی بسیار که موجب علم است) نقل شده است.».

پی‌نوشت‌ها

۱- سید بن طاووس حسنی، منهج الدعوات، ص ۵؛ ابراهیم بن علی عامل کفعمی، مصباح کفعمی، ص ۳۰۲؛ سید بن طاووس، الإقبال، ص ۱۳۷.

۲- طوسی، امالی طوسی، ص ۱۷۵؛ راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۹؛ سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیرالقرآن.

ج ۳، ص ۴۹۳؛ محمد رضا قمی مشهدی، تفسیرکنز الدقائق و بحرالقرائب، ج ۷، ص ۳۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابهٔ فی معرفهٔ الصحابه، ج ۸ ص ۱۰۲؛ محمدبن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی و ارشاد فی سیرهٔ خیر العباد، ج ۱۱، ص ۱۵۷.

۳- ابن مقازلی شافعی، مناقب الامام علی ابن البیطالب، ج ۱، ص ۸۳؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۷.

۴- ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات کوفی، ص ۵۴۷؛ سیلاوی، الانوارالساطعه من الغراءالطاهره خدیجهٔ بنت خویلد، ص ۳۴۸.

۵- عمادالدین طبری، بشارت المصطفی، ص ۲۱۷.

۶- سوره حجر (۱۵)، آیات ۹۴ تا ۹۶.

۷- سیلاوی، همان، ص ۱۵۹، برگرفته از بحارانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

۸- محمدباقرمجلسی، همان، ج ۱۸، ص ۲۴۳؛ محمدصادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، ج ۱۶، ص ۲۴۸؛ عزالدین ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۶؛ ابن حجرعسقلانی، همان، ج ۸، ص ۱۰۲؛ احمد بن علی مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۲۵؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۷، ص ۱۴۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۵۰۸.

۹- سیلاوی، همان، ص ۱۰۰؛ محدث نوری، مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۳؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۶۹؛ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص۲۱۴.

۱۰- علی بن یوسف حلی، العدد القویهٔ، ص ۲۱۹؛ سیلاوی، همان، ص ۱۲۷.

۱۱- سیلاوی، همان، ص ۳۷۵؛ ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۳.

۱۲- محمدالحسون، اعلام النساء، ص ۳۲۱.

۱۳- ابن سیدالناس، عیون الأثر، ج ۱، ص ۶۴؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۱؛ بیهقی، دلائل النبوهٔ، ج ۱، ص ۹۰.

۱۴- قطب الدین راوندی، همان، ج ۱، ص ۸۵؛ محمدباقرمجلسی، ج ۱۹، ص۱۶.

۱۵- عبدالله مامقامی، تنقیح المقال من فضل النساء، ج ۳، ص ۷۷.

جلد ۲

۵- شریک و مشاور همه

مشارکت و همکاری در خانواده خود یک نوع محبت کردن است که زندگی را شیرین و شیرین‌تر می کند، خدیجه (سلام الله علیها) شریک و مشاور واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند مخصوصاً در دغدغه‌های پیامبر، وزیری توانا و کارآمد بودند، همواره همدم، مونس، یار مخلص و شریک و غم خوار پیامبر بودند، هر حادثه‌ای که موجب ناراحتی پیامبر می‌شد، خداوند به وسیله‌ی خدیجه (سلام الله علیها) گشایش در کار او ایجاد می کرد و او موجب تسکین و رفع اندوه، و آرامش پیامبر می‌شد و این برنامه تا پایان عمرشان ادامه داشت و کم نمی‌شد، و در همه‌ی صحنه‌های پرخطر و سرنوشت ساز، همچون: اعلام بعثت و دعوت در آن فضای پر از تعصب و تاریک اندیشی، در اقامه‌ی نماز و فرهنگ آن، در دعوت بستگان و نزدیکان (۱۶)، در بیعت با خدا و دین و آیین و پیامبر، آن بانو در تمام مشکلاتی که در طول زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد مخصوصاً در سال‌های پس از انگیزش پیامبر به رسالت و پس از دعوت آسمانی او و فرود آیات که با نفی پر ظالمانه بیدادگران همراه بود، نه تنها یار و یاور پیامبر بود، بلکه مانند مادری پرمهر و خردمند برای تمام مسلمان‌ها مایه‌ی امید و پشت گرمی و قوت قلب و پناه و پشتیبان بود و با شکیبایی قهرمانانه، تحمل و مدارای عالی، سرمشقی برتر برای همه‌ی طالبان آن زمان و همه‌ی زمان‌ها بود.

خدیجه (سلام الله علیها) همیشه همتای زندگی خود، پیامبر را به پایداری و مقاومت مشورت می‌داد و با مهر و درایت، دردها و رنج‌های اجتماعی پیامبر را آرام می کرد و به یاری خدا به او راه حل و انگیزه می‌داد. نقش خدیجه (سلام الله علیها) در همراهی و همفکری و مشورت با پیامبر و مردم آزادی خواه از اوایل روزهای بعثت تا آخرین لحظات زندگی‌اش طوری بود که بار حلت آن بانو، نه تنها پیامبر و علی علیه السلام و مسلمانان، بلکه دوست و دشمن فهمیدند که اسلام پشتیبانی پر اعتبار و پیامبر، یار و مشاور و وزیری بهتر و توانمند و مردم مسلمان پناهگاهی استوار چون خدیجه (سلام الله علیها) را از دست داده‌اند. (۱۷)

و در این مورد آورده اند که: «وَكانَتْ خَديجَةُ وَزيرَةَ صِدْقٍ عَلَى الإِسلام، وَكانَ رَسُولُ اللهِ يَشْكُنُ اِلَيْها.»؛ (۱۸) «خدیجه (سلام الله علیها) وزیر راستین اسلام و مشاور خردمند و شجاع پیامبر بود، و آن حضرت به حمایت او بر انبوه مشکلات موفق می‌شود و آرامش پیدا می کرد.».

۶- صبر بر مشکلات

این بانوی جمال و کمال در دوران دشواری و سختی و درگیر و دار مشکلات طاقت فرسا که در زندگی‌اش با پیامبر رخ می‌داد و شکیباترین و پرتحمل تر ین مددکار بود و در برابر همه‌ی رویدادهای سخت و پی در پی سنگ صبور و حتی آرامش بخش دل پیامبر و اطرافیان بود.

مشکلات و سختی‌ها از سخن‌های گزنده و موضع گیری‌های زننده و جسارت و اهانت و دروغ انگاری به پیامبر و خانواده‌ی پیامبر تا بی اعتنایی‌هایی که از طرف زنان جاهل مغرض قریش به خدیجه داشتند که چرا با آن همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب، محمد صلی الله علیه و آله که تهی دست و فقیر است.

ازدواج کرده، همه و همه را در قلب خود می‌فشرد و صبر می کرد ولی مشکلات اینجا ختم نمی‌شد و این زنان حتی تا بعد از ازدواج

با پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه (سلام الله علیها) قهر بودند و خدیجه (سلام الله علیها) همچنان به این سختی‌ها صبر کرد و البته این صبر بی نتیجه نبود چون وقتی زمان وضع حمل زهرا (سلام الله علیها) رسید خداوند با فرستادن چهار بانوی بهشتی او را مورد رحمت و لطفش قرار داد. (۱۹)

این بانو همچنین سال‌هایی طولانی شکنجه‌های جسمی و روحی دژخیمان مخالف را که بر همتای گرامی‌اش به خاطر دعوت به توحید و تقوا و رعایت مقررات خدا و حقوق بشر بود، تحمل کرد و همراهی پیامبر را به هیچ بهایی از دست نداد و با پذیرش تبعید و محاصره و تحمل گرسنگی و روزهای دشوار و بیداری شب‌های پر ترس و وحشت بر توفیقات خود می‌افزود. (۲۰)

خدیجه (سلام الله علیها) صبر بر مصیبت‌های جان‌سوز دیگری در طول زندگی‌اش کرد، از جمله از دست دادن دو پسرش قاسم و عبدالله بود، خدیجه (سلام الله علیها) به راین مصیبت‌ها گریه می‌کرد ولی همیشه هیچ صبری بدون نتیجه نمی‌ماند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی بی تابی خدیجه (سلام الله علیها) را دید به او فرمود: «يَا خَدِيجَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَنْ تَجِيءَ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَ هُوَ قَائِمٌ فَيَأْخُذَ بِيَدِكِ وَ يُدْخِلَكِ الْجَنَّةَ وَ يُنْزِلَكِ أَفْضَلَهَا وَ ذَلِكِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ أَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ بَعْدَهَا أَبَداً»؛ (۲۱) «ای خدیجه، آیا خشنود نمی‌شوی هرگاه روز قیامت شود جلو در بهشت برسی، آن کودک در آنجا ایستاده باشد و دستت را بگیرد و تو را به عالی‌ترین خانه‌ی بهشت جای دهد؟ این برنامه برای هر انسان با ایمانی وجود دارد، خداوند متعال بزرگوارتر است که میوه‌ی دل مؤمنی را بگیرد و ا و صبر و تحمل کند، و در راه خدا به حساب آورد و خدا را حمد و شکر کند، با این وصف خدا او را عذاب کند!؟».

۷- مهر و حق شناسی

زندگی خدیجه (سلام الله علیها) در شرایط جدید، هر روز زیباتر و با لطافت تر می‌شد، چرا که فضای زندگی‌اش لبریز از عشق و خرد و خداپرستی و انسان دوستی و شایستگی و درایت بود.

او به همتای زندگی‌اش مهر و عشقی آسمانی داشت و او را در اندیشه و کارها با تمام وجود یاری می‌کرد و در ابعاد مختلف زندگی، از نظر فرهنگی و اخلاقی و منش فردی و اجتماعی با او صحبت می‌کرد و در همه‌ی کارها با او دوستانه و قهرمانانه بود.

راستی اگر زندگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و هدف و همگرایی در آرمان و ادب تشکیل شود، در تمام مراحل آن مهر و عشق، رعایت حقوق متقابل و ارزش‌های مهم شخصیتی مخصوصاً حق شناسی و کم توقعی حاکم باشد، چقدر دوست داشتنی و سعادتمندانه خواهد بود.

این ویژگی در خدیجه (سلام الله علیها) بسیار بارز بود، چرا که او تا اندکی از اندیشه و منش بالا و موقعیت شکوه بار همسر خود در بارگاه خدا، و آینده‌ی درخشان او آگاه بود. به خاطر همین مانند یک زن نواندیش و با ادب، بلکه بهتر و بیشتر از آن، به همسرش احترام می‌گذاشت و در برابر او سراپا گوش و هوش و عشق و حق شناسی بود و تلاش می‌کرد آن طور که باید و شاید قدرشناس باشد.

در این زندگی حق شناسی و مهر و علاقه دوطرفه و متقابل بود، هم خدیجه (سلام الله علیها)، محمد را خردمندترین، تواناترین، گرامی‌ترین، عزیزترین، امانتدارترین، پاک‌ترین، پروا پیشه تر ین با معنویت تر ین و آراسته‌ترین انسان‌ها می‌دید و در مقابل محمد صلی الله علیه و آله نیز، خدیجه (سلام الله علیها) عشق می‌ورزید و احترام می‌گذاشت، احترامی که شایسته و بایسته و وصف ناپذیر بود.

این تکریم و حق شناسی محمد به خدیجه هم، نه تنها به خاطر ویژگی‌های بارز شخصیتی او یعنی معنویت و هوشمندی و نواندیشی و پاک منشی و... در زندگی بود بلکه به این خاطر بود که او را سالار دختران و زنان می‌دید، مادر نسل ماندگارش بود و فرهنگی

از فضیلت‌ها، و مجموعه‌ای از عظمت‌ها و ارزش‌های بالایی بود، ارزش‌هایی که اگر تنها یکی از آن‌ها در زنی وجود داشته باشد، شایستگی قدرشناسی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق و علاقه‌ی متقابل هر جا می‌دید عده‌ای تلاش می‌کنند تا موقعیت والا و جایگاه خدیجه را در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله پایین بیاورند یا از بین ببرند، پس از پند و اندرزها و ظرافت‌های تربیتی و اخلاقی، با صراحت و ظرافت، می‌فرمود: «کار عشق آن بانو، خدایی و آسمانی است، نه زمینی و زودگذر».

عایشه می‌گوید: «به هیچ کدام از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مانند خدیجه‌اش، احساس حسادت نکردم. چون او در قلب پیامبر، به طور خاص بود، به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها خدیجه، بلکه هر کس و هرچه را که نشان از خدیجه داشت را می‌دید، به چشم دیگری نگاه می‌کرد.».

او هر وقت هدیه‌ای داشت، ابتدا سهم دوستان خدیجه را می‌فرستاد. یک‌بار به این کار او اعتراض کرد که: چقدر از شکوه و عظمت خدیجه می‌گویی!؟

آن حضرت فرمود: «اِنِّی رُزِقْتُ حُبَّها.»؛ (۲۲) «خدا عشق او را رزق و روزیم ساخته است.».

و برای عایشه روشن کرد که نه تنها خود خدیجه و منش او را، بلکه دوستان او را نیز دوست دارد: «اِنِّی لَاُحِبُّ حَبِیبَها.»(۲۳)

۸- ایجاد فضای پربرکت و معنوی در خانه

جامعه‌ها و تمدن‌ها در راه رشد و کمال به تدریج به ارزش‌های اخلاقی و انسانی، بها داده‌اند و به پاکی و آزادگی و آراستگی به فضیلت‌ها اهمیت داده‌اند، به خاطر همین برخی مکان‌ها و زمان‌ها مورد تجلیل و احترام قرار می‌گیرند و برای آن‌ها حریم و حرمتی در نظر گرفته می‌شود.

در نگرش اسلامی هم، همه‌ی مسجدها مخصوصاً «مسجدالحرام» مورد توجه قرار گرفته و برای حفظ حرمت آن، مقررات ویژه‌ای قرار داده‌اند که مثلاً از ورود آلودگان به وبای شرك و میکروب کفر و حق ستیزی جلوگیری شود.

خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) هم یکی از آن مکان‌های مقدس است، که به خواست خدا، و تلاش‌ها و تدبیرهای خود خدیجه (سلام الله علیها)، این سرا، سرای سعادت و سعادت زا و پربرکت و با معنویت و تاریخ ساز باقی ماند.

که به گواهی محدثان و تاریخ نگاران این خانه‌ی مبارك پیش از اسلام و فرود وحی و بعثت پیامبر، خانه‌ی پاکی و پروا بود چرا که بانویی در آن زندگی می‌کرد که همه و همه، آشنا و بیگانه و کوچك و بزرگ او را «طاهره»، پاك روشن و پاك منش می‌شناختند، او در این خانه، به انفاق و رسیدگی به محرومان و درماندگان جامعه و انجام کارهای شایسته‌ای که از آموزه‌های پیامبران پیشین و کتاب‌های آسمانی، یاد گرفته، می‌پرداخت.

- همچنین این خانه پیش از اسلام این سعادت و لیاقت را داشت که کانون مهر و محبت به محمد صلی الله علیه و آله گردید، خدیجه با نهایت صفا و اخلاص آن حضرت را به زندگی مشترك و پیوند مبارك.

دعوت کرد و او نیز پس از خانه‌ی ابوطالب آن خانه را برای زندگی خانوادگی انتخاب کرد و این خانه را پربرکت‌تر نمود.

به این ترتیب آن خانه، به عنوان پناهگاه برترین افراد یعنی پیامبر از شورش دژخیمان و تاریك اندیشان تبدیل شد، و خدیجه (سلام الله علیها) با تمام سعی خود به آن مرد زندگی‌اش پناه داد و همه‌ی اعتبار و وجاهت و نفوذ اخلاقی خود را برای تأمین سلامت و امنیت فدا کرد، با گذشت زمان آن خانه با معنویت تر می‌شد. همچنین مکانی شد برای عروج پیامبر به سفر، یا سفرهای معراج بود، و آن حضرت از آنجا به «مسجدالاقصی» برای عروج به آسمان‌ها و عالم بالا رفت و محل برگشت آن حضرت هم دوباره همان خانه بود به این ترتیب اسلام در آن خانه ظهور کرد و پناهگاه مسلمانان هم شد.

- حضرت خدیجه (سلام الله علیها) در این خانه بود که یگانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به دنیا آورد، و محل رشد و شکوفایی شخصیت پر معنویت آن دختر و محل انس و الفت او با مادرش خدیجه شد. این مکان محل دوران خردسالی و کودکی و نوجوانی و جوانی علی علیه السلام و محل رشد و تربیت او هم بود.

از همه‌ی این‌ها برتر و بالاتر، آن خانه محل فرود فرشته‌ی وحی و رفت و آمد فرشت‌گان بود، که گروه به حضور پیامبر می‌آمدند و می‌رفتند. در سال‌های اولیه‌ی بعثت که شرک گریان و محافظه کاران و مخالفان تحول و دگرگونی جامعه که بر آزادی و امنیت او هجوم می‌آوردند، تنها آن خانه بود که کانون امن و امان و محل پرستش خلوت و آرام آن حضرت و خدیجه و علی علیه السلام و برخی از پیشگامان دیگر بود.

و به دنبال این مشکلات بود که شبی پرخطر اتفاق افتاد و امیرالمؤمنین جان خود را به خطر انداختند و برای تضمین سلامت و امنیت پیامبر، بر رختخواب پیامبر که از همین خانه بود خوابید و به آن افتخار بزرگ رسید و پیامبر توانستند از حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن به سوی غار «حرا» و از آنجا به سمت مدینه رفتند، و دختر گران‌مایه اش فاطمه (سلام الله علیها) در این بحران در آن خانه ماند و خدا می‌داند که در آن شب سخت چه وحشت و دلهره‌ای بر او حاکم شد و تنها این خانه بود که سرای ایمان، مبدأ هجرت، و شاهد دغدغه‌ها و دلهره‌های فاطمه (سلام الله علیها) است.

این نکات مهم و سرنوشت ساز در مورد این خانه، هرکدام نشان دهنده‌ی آن است که خدیجه و خانه‌ی او دارای چه شایستگی و برازندگی بوده است و چه درایتی و مدیریتی داشته که توانسته این خانه را این‌طور با معنویت حفظ کند و این رویداهای بزرگ و تاریخ ساز در آن اتفاق بیفتد.

چرا که مسلماً تردیدی نیست که این رویدادهای مقدس و آسمانی، در مکان پاك و پاکیزه و با معنویت اتفاق می‌افتد، نه در جایی که مقدس نباشد.

پس وظیفه‌ی مردم و عالمان فرهیخته و زمامداران کشورهای مسلمان نشین است تا با کسب موافقت و همکاری دولت حجاز، این اقامتگاه پر معنویت را به طور دقیق پیدا کنند (۲۴)، و آن را آباد کنند و بسازند، تا زائران خانه‌ی خدا در سفر حج و عمره، در آنجا به پرستش خدا و نیایش بپردازند، و ضمن استفاده از برکات آن خانه با ویژگی‌های شخصیتی خدیجه (سلام الله علیها) آشنا شوند و فکر کنند که چطور می‌شود خود و دنیای خود را بشناسند و با الگو گیری زندگی و ازدواج آن بانو، با بهترین سبك زندگی تشکیل دهند و موفق باشند.

از امام باقر علیه السلام آورده اند که: «اِنَّ رَسُولَ اللهِ لَمَّا اُسْرِیَ بِهِ نَزَلَ جبَرئیلُ بِالبُراقِ... عَلی بابِ خَدیجهْ... »؛ «به هنگام فرار رسیدن لحظه‌ی سفر وصف ناپذیر معراج، فرشته‌ی وحی آن مرکب ویژه را به در خانه‌ی خدیجه آورد... و پیامبر پس از نشستن به آن به سوی قدس شریف رفت و در آنجا پیامبران خدا به پیشواز آن حضرت آمدند؛ و با اذان فرشته‌ی وحی، همگی بر پیامبر اقتدا کردند و نماز خواندند... ».

در مورد آن خانه‌ی پر معنویت آمده: «وَ مَسْتَحَبُ فِی مَکّهْ التشرفُ فِی مَنزلِ خَدیجهْ»؛ (۲۵) «و از کارهای پسندیده در مراسم حج و تشرف به مکه، دیدار از خانه‌ی پرخاطره‌ی خدیجه (سلام الله علیها) و زیارت آن است.».

۹- قدرت مدیریت

اسناد تاریخی نشان می دهد که حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، زن شریف و ثروتمند و صاحب امکاناتی بود که به تجارت گسترده‌ای مشغول بود. کارگزاران و کارمندان و عوامل اجرایی را، از میان انسان‌های سالم و امانت دار و درستکار و آزمون شده استخدام می‌کرد و خودشان هم در مرکز و خانه و محل کارش می‌نشست و این کاروان تجارتی را با مدیریت قوی خود هدایت

می‌کرد و به کارهای اقتصادی خود می‌رسید.

بـا دقت در انتخاب وقت و فرصت، نوع کالا و مقـدار آن، حرکت و بازگشت و توقف کاروان را با آگاهی از زمان و مکان، طوری تنظیم و تدبیر و برنامه ریزی می‌کرد که مورد تحسین کاروان بزرگ تجارتی‌اش می‌بود.

از یمـن به حجاز می‌رفت و از حجـاز به شـام و دیگر مراکز مهم اقتصـادی و تجـاری، و سـود سـرشار و عادلانـه و فراوانی به دسـت می‌آورد.

اگر به شـرایط آن روز جهـان و دنیـای عرب و قلمرو حجـاز در آن زمـان آشـنا باشـیم، و نیز اگر اسـارت و محرومیت کامل «زن» از حقوق انسـانی و اجتمـاعی‌اش را به یـاد آوریم، و زنـده به گور کردن دختران را بـدانیم، آنگاه اداره‌ی امر مهم اقتصادی به وسـیله‌ی یـک دختر هوشـمند و پـاک منش و به مـدیریت توانمنـد و ظریف او، مـا را به شخصـیت و ویژگی معنوی و برجسته و ابتکار او در کارها و روح مـدیریت و سازنـده‌ی او آشـناتر می‌کنـد که واقعاً او در آن روزگارها، خردمنـدترین و مـدبرترین و کارآمدترین زنان بود.

از همـه مهـم‌تر او بر طبـق رسـم رایـج بـازار آن زمـان، یعنی احتکـار و انحصـار، کم فروشـی و فریب، ربـاخواری و بهره کشـی‌های ظالمـانه‌ی رایـج و از هر نوع حرام خو ارگی مرئی و نـامرئی و سوءاسـتفاده از فرصت و اعتبار و امکانات برای انباشـتن ثروت دوری می‌کرد و کار پر شرافت خود را به این گناهان بزرگ آلوده نمی‌کرد و به کارگران و کارمندان و مدیران خود نیز هشدار می‌داد که داد و سـتد و سود و درآمـد را با صـداقت و هوشـمندی و از راه‌های مشروع و عادلانه‌ی تجارت و صادرات و واردات و خـدمت به کشور و ملت و تعهد و تخصص به دست آورند.

او بـه دلیـل همین ویژگی‌هـای برجسـته‌ی اخلاـقی و انسـانی و مـدیریت منطقی و خردمنـدانه نه تنهـا اعتمـاد بازارهـای داخلی، بلکه بازارهای منطقه‌ای را هم به دست آورده بود و راه پیشـرفت و ترقی و رشد را برای دیگران هم باز می‌کرد، در نتیجه راه‌های موفقیت او بازتر می‌شد و مورد استقبال بازارهای مصر و یمن و شام و حبشه و...قرار می‌گرفت. (۲۶)

۱۰- ابتکار و استقلال جویی

استقلال جویی و اسـتقلال طلبی و استقلال اندیشی این بانو از لابه لای رفتار و کردار شایسته‌اش پیدا می‌شود، و این از برجستگی‌ها و امتیازات بلند او بشـمار می‌رود. چرا که اگر انسان از نظر فکر و اندیشه، متکبر و مسـتقل نباشد، نمی‌تواند در میدان عمل و تجارت و مدیریت و حساس‌ترین لحظات تصمیم گیری، به طور مستقل فکر کند و عمل کند.

حضـرت خـدیجه (سـلام الله علیهـا) بر اسـاس این ویژگی بود که ده‌هـا خواسـتگار دارنـده‌ی زر و زیور و کاروان تجارتی و صاحب امکانات را قبول نکرد و به همه‌ی آن‌ها «نه»! گفت و طوری عمل کرد که همه فکر کردنـد او تصـمیم به ازدواج ندارد، اما وقتی که او بـا انسـانی امین و پـاک‌دل و متفکر و شایسـته کردار و روحی بزرگ یعنی محمـد صـلی الله علیه و آله آشـنا شـد، همه‌ی آداب و رسوم جاهلی و خرافی را مسخره کرد و خود پیشنهاد ازدواج به محمد داد.

و وقتی غوغایی از هیاهو و جنجال به راه افتاد که دختر ثروتمنـد و مقتـدری چون شـما با جوان تهی دستی چون محمـد نباید ازدواج کند، با قدرتی اسـتوار و ابتکار، ایسـتاد و همه‌ی ثروت و امکانات خود را به محمد صـلی الله علیه و آلهبخشـید و نشان داد که حُسن انتخـاب، حُسـن عـاقبت، سـعادت، شخصـیت، عظمـت، شـکوه و... چیزی اسـت کـه برای به دست آوردن آن نه تنهـا پـول، کـاروان تجارتی، زر و زیور، شهرت و قدرت، مهم نیست، بلکه باید از هستی گذشت.

یکی از اسناد تاریخی آورده است که: «وَکانَت خَدیجَهُ اِمْرَاهً حازِمَهً نَبیلَهً شَریفهً... قالَت: یابْن عَمَّ! اِنّی رَغِبتُ فیکَ لِقِرابَتِکَ مِنّی وَ شَرَفِکَ مِنْ قَوْمِکَ وَ اَمانَتِکَ عِنْدَهُمْ وَصِدْقِ حَدیثِکَ وَ حُسْنِ خُلْقِکَ... »؛ (۲۷) «خدیجه (سـلام الله علیها) به راستی بانویی خردمند

و خردورز و بسیار پر شرافت بود. او در روزگار خود از نظر ریشه و تبار از بهترین‌های قریش بود و از نظر ثروت و امکانات، ثروتمندان آن‌ها بود. بسیاری از چهره‌های سرشناس عرب و عجم برای پیوند با او سخت می‌کوشیدند و خواستگار بی قرار او بودند اما او به آنان پاسخ منفی داد و در همان حال خود با هوشمندی و آینده نگری به خواستگاری پیامبر رفت و گفت: من به خاطر خویشاوندی و همفکری و به دلیل شرافت، امانت، راستی و منش شایسته‌ات دل در گرو مهر تو دارم و به آن هستم که اگر بپذیری با تو پیمان زندگی مشترک امضا کنم.».

۱۱– هدف داری و فداکاری

این ویژگی را می‌توان در تمام ویژگی‌های بارز خدیجه (سلام الله علیها) دید، زندگی پرفراز و نشیب او نشانه‌ی آن است که به دنبال هدف پاک و صاف و بلند و درخشانی بود. هدفی بالاتر از زر و زیور دنیا و کاروان‌های تجارتی و...هدفی بالاتر از زندگی روزمرّه و خور و خواب، و هدفی ارجمندتر از آسایش و آرامش و شخصی و خانوادگی.

این بانو مانند موجِ بی قراری بود که در راه هدف، آرامش نداشت ولی وقتی به ساحل وجود محمد صلی الله علیه و آله رسید و در آن جا به عدالت خواهی و حق و ایمان و اخلاص، پاکی و امانت، نجابت و شرافت، بشردوستی و کرامت، وجدان و فطرت و دیگر ارزش‌های انسانی و خداپسندانه را دید خود را در نزدیکی هدف دید.

و از اینجا می‌توانیم به راز احترام بسیار پیامبر به «خدیجه» برسیم، به این که پیامبر چقدر او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند، در فراز و نشیب زندگی، توفان‌های اجتماعی و فرهنگی، او را از مشاوران خود می‌دانستند و از دیدگاه‌های او استفاده می‌کردند. (۲۸)

و همیشه نیکی‌های «خدیجه» بر زبان پیامبر بود و برای هرکس که از آن بانو خاطره‌ای داشت، احترام قائل بودند.

بسیار در تاریخ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «خَدیجَةُ وَاَینَ مِثْلُ خَدیجَةِ؟....»؛ (۲۹) «از خدیجه سخن گفتید، کجا مانند او پیدا می‌شود؟....».

۱۲– حق جویی و حق پذیری

در این دنیا خیلی از افراد هستند که مستی‌های گوناگون، آفت جانشان می‌شود و نعمت‌های زندگی بلای وجودشان و رزق و روزی‌های خدا، زهر تلخ و موجب مرگشان می‌شود. یکی در اوج زیبایی و تناسب اندام است، و همان مستی زیبایی و ماهرویی، آفت جانش می‌شود.دیگری غرق در ثروت و امکانات است و از در و دیوار و آسمان و زمین برایش می‌ریزد، ولی همان ثروت و دارایی او را به تباهی و نابودی می‌کشاند.سومی در اوج اقتدار است و روزگار بر وفق مُرادش است، و این چرخش یکنواخت روزگار و احساس بی نیازی، او را از چرخش ناگهانی آن غافل ساخته و به طغیان می کشاندش.چهارمی مست جوانی است، و این نیروی جوشان و خروشان، قاتل جان و ایمان و خروش می‌شود.یکی دریای موّاج آگاهی‌ها و دانش‌هاست و در مستی آن غرق است و دیگری در اوج شهرت است و همان آلت قتالهٔ شخصیت او می‌شود.یکی بر کرسی قدرت و فرمانروایی جا خوش کرده و همان ریاست و راحتی، او را به خودکامگی و طغیان می‌رساند و دنیا و آخرتش را می‌سوزاند و او را از راحتی به ناراحتی می‌رساند. همین طور می‌توان شمرد و تمام هم نمی‌شود... اما این بانوی بلندمرتبه، با اینکه غرق در زر و زیور، جمال و کمال، شور و شعور، عقل و درک، شهرت و آواز، و استقلال و...بود، از آفت‌ها و مستی‌های آن‌ها خود را حفظ کرد چرا که دارای روح حق پذیری و حق جویی بود، به خاطر همین هم نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا و پیامبر از زنان و پیشگام تر ین در اسلام و نماز و هجرت و جهاد و فداکاری بود.

سپس پاداش این حق پذیری هم این بود که خدای پرمهر و بنده نواز، به فرشته‌ی وحی فرمان داد که در وقت فرود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، درود و سلام او را هم به وسیله‌ی بنده‌ی برگزیده‌اش به خدیجه (سلام الله علیها) برساند، تا ثابت شود که خدا به پاداش آن ایمان خالص و ژرف و آن اعمال شایسته و پایدار، مقر زیبایی در بهشت برای او آماده کرده است (وَبَشِّرُها بَیْتٍ فِی الجَنَّةِ مِن قَصْبٍ لاضحبٍ فیه وَلا نَصب...)(۳۰)

۱۳- درایت و خردمندی

نعمت خرد و خردمندی و خردورزی درست، یعنی نگاه متفکرانه بر پدیده‌های آفرینش و شناخت روابط آن‌ها، یعنی دقت در سازمان وجودی خودمان، یعنی هدف داری و هدف شناسی و آراستگی به ارزش‌ها و پیراستگی از ضد ارزش ها و در کل یعنی اوج گرفتن به بندگی و ساختن شایسته و بایسته‌ی دنیا و آخرت بر اساس حق و عدل و برابری و ایثار و فداکاری.

«اَلعَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمن وَ اکْتُسِبَ بِهِ الَجنان»؛ (۳۱) «عقل آن است که به وسیله‌ی آن خدای رحمان پرستش شود و به وسیله‌ی آن بهشت نصیب انسان شود.».

با دقت در معنای عقل، پس در نتیجه خدیجه (سلام الله علیها) خردمندترین بانوان روزگار است، چرا که او در پرتو خروش بود که نخستین بانویی بود که ایمان و اسلام آورد، همراز و هم‌سنگر و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله شد و همه‌ی هستی خود را خردمندانه برای ساختن دنیا و آخرتش ریخت و فدا کرد.

او در این راه، جهاد و فداکاری می کرد، پیامبر را دلداری می‌داد، به او امید می‌داد، او را دلگرم می کرد و پناهش می‌داد.

یکی از نوشته‌های تاریخی می گوید: «وَکانَتْ مِنْ اَحْسَنِ النِّساءِ جَمالاً، وَاَکْمَلُهُنَّ عَقلاً، وَاَتَمَهُنَّ رَأیاً، وَاَکْثرُهُنَّ عِفَّةً وَدیناً وحیاءً وَمُرُوَّةً وَمالاً... »؛ (۳۲) «خدیجه (سلام الله علیها) در زیبایی ظاهری و باطنی، زیباترین زنان روزگارش بود و از نظر خرد و اندیشه، خردمندترین و اندیشمندترین آنان، او در پاک روشی و پاک منشی، دین باوری و خداجویی، وقار و حیا و عزت و آزادگی آراسته‌ترین ها بود و در ثروت و امکانات، ثروتمندترین آن ها بشمار می رفت.».

نتیجه

با توجه به ویژگی‌های مطرح شده مشخص است که، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) دارای خود اندیشی و نو اندیشی هستند. این بانوی مکرمه اگرچه از تبار انسان‌های اصیل و با شرافت عرب آن زمان بودند لیکن خودشان، دارای امتیازات تحسین برانگیزی بودند و همواره برای رشد و پرورش چنین صفات انسانی و خداپسندانه تلاش می کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱۶- شیبانی، الکامل، ج ۲، ص ۶۳؛ عبدالرحمن ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۱، ص ۱۴۷؛ عبیدالله بن احمدحسکانی، شواهد التنزیل لقوائد التفضیل، ج ۱، ص ۴۸۵.

۱۷- زین الدین محمدبن علی ابن شهر آشوب، مناقب ال ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۸- محمدباقرمجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۱۱.

۱۹- همان، ج ۱۶، صص ۷۱-۷۰؛ سیلاوی، همان، ص ۱۰۲.

۲۰- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹؛ ابن هشام، سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲۱- محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۸؛ محمدبن حسن بن علی بن محمدبن حسین حرعاملی، وسایل

الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲۲- گنجی شافعی، کفایهٔ الطالب، ص ۳۵۹.

۲۳- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۶؛ عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲۴- محمدباقرمجلسی در زمان خود از بعضی از بزرگان آورد که: مکان این خانه در مکه معلوم و مشهور است. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۷.

۲۵- مرتضی ابن محمدامین دزفولی، مناسک حج، ص ۱۲۲؛ محمدحسن نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۰، ص ۶۹.

۲۶- سبط ابن الجوزی، تذکرهٔ الخواص، ص ۲۷۱.

۲۷- محمدالحسون، همان، ص ۱۹.

۲۸- محمدباقرمجلسی، همان، ج ۱۶، ص ۱.

۲۹- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۷؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۳۰- سبط ابن الجوزی، همان، ص ۲۷۲.

۳۱- محمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۷۶، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳۲- ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۲، ص ۲۰۴.

کتابنامه

طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، بی تا.

ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابهٔ، بیروت، انتشارات دارالفکر،۱۴۰۹ه.

ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابه، بیروت، دارالفکر،۱۴۰۹ه.

ابن جوزی، عبد الرحمن، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، انتشارات صادق،۱۳۵۸ه.

ابن سیدالناس، عیون الأثر، بیروت، انتشارات دار القلم،۱۴۱۴ه.

ابن شهر آشوب، زین الدین محمدبن علی، مناقب ال ابی طالب، بی جا، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، بی تا.

ابن هشام، سیره ی ابن هشام، بیروت، انتشارات دارالجیل،۱۴۱۱ه.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمهٔ، تبریز، مکتبه ی بنی هاشم،۱۳۸۱ش.

امین انصاری، مرتضی ابن محمد، مناسک حج، قم، انتشارات مجمع فکر اسلامی،۱۴۲۵ه.

بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، تهران، انتشارات موسسه بنیاد بعثت،۱۴۱۶ه.

البصری الزهری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار النشر دار صادر بی تا.

بیهقی، دلائل النبوهٔ، بی تا، بی جا.

تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی،۱۳۶۵ ش، چاپ: دوم.

جوزی حنفی، سبط بن فرج، تذکرهٔ الخواص، شریف رضی،۱۴۱۸ ه، قم.

حرعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه ال البیت،۱۳۰۸ه.

حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل لقوائد التفضیل، تهران، وزارت ارشاد،۱۴۱۱ه.

حسنی، سید بن طاووس، الإقبال، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ،۱۳۶۷ش .

حسنی، سید بن طاووس، منهج الدعوات، قم، دارالذخائر،۱۴۱۱ه.

الحسون، محمد، اعلام النساء المؤمنات، بی جا، انتشارات اسوه،۱۴۱۱ه.

حلی، علی بن یوسف، العدد القویه، قم، انتشارات سید الشهداء،۱۴۰۸ه.

راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی،۱۴۰۹ه .

راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی،۱۴۰۹ه.

سیلاوی، الانوار الساطعهٔ، چابخانه علمیه،۱۴۲۱ه.

شیبانی، محمد بن عبد الکریم، الکامل فی التاریخ، دار النشر، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت،۱۴۱۵ هـ الطبعهٔ : ط ۲، تحقیق : عبد الله القاضی.

صالحی شامی، یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرهٔ خیرالعباد، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۱۴ه .

طبری، عماد الدین، بشارت المصطفی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانه حیدریه، چاپ : دوم،۱۳۸۳ هجری.

طوسی، محمد بن حسن، امالی طوسی، قم، انتشارات دارالثقافیهٔ،۱۴۱۴ه.

عسقلانی، ابن حجر، الأصابه، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۱۵ه.

فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی چاپ : اول،۱۴۱۰ هجری.

قمی مشهدی، محمد رضا، کنز الدقائق، تهران، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ اسلامی،۱۳۶۸ش.

کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح کفعمی، قم، انتشارات رضی (زاهدی)، چاپ : دوم،۱۴۰۵ هجری.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔچاپ چهارم،۱۳۶۵ش.

الگنجی الشافعی، محمد بن طلحه، کفایهٔ الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، داراحیاء تراث اهل البیت، طهران، ۱۴۰۴ ه، چاپ سوم.

مامقامی، عبد الله، تنقیح المقال، نجف، طبع رحلی، چاپ سنگی، مطیعه رضویه، بی تا.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا،۱۴۰۴ه.

محدث نوری، مستدرک وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آلالبیت،۱۳۰۸ه.

محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، چاپ هفتم،۱۴۰۴ه.

مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۲۰ه.

نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، بی جا، دار الاحیاء للتراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.

واسطی معروف به ابن المغازلی (شافعی)، علی بن محمد، المناقب، دار الاثار، یمن، صنعا،۱۴۲۴، چاپ اول.

یاقوت حموی، معجم البلدان، بی جا، انتشارات دارالصادر، چاپ دوم ۱۹۹۵ه.

۳۹- ویژگی های معنوی حضرت خدیجه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده : مهدی وزنه

ناشر : مهدی وزنه

موضوع : حضرت خدیجه علیها السلام - مقالات

جلد ۱

چکیده

همه ما در زندگی نیازمند به داشتن الگوی مناسب هستیم تا در سایه عمل کردن به تعالیم آن الگو زندگی موفقی داشته باشیم، یکی از زنان نمونه وبرتر که الگوی مناسب برای زنان و مردان جامعه اسلامی می‌باشد، حضرت خدیجه (سلام الله علیها) هستند. در مقاله با برخی از ویژگی‌های معنوی حضرتش آشنا می‌شوید.

کلید واژه

خدیجه (سلام الله علیها)، ویژگی‌های معنوی، پیشتازی، همراهی، بیعت.

مقدمه

در طول تاریخ، به خصوص در عصر علم و صنعت و ارتباطات، تجربه ثابت کرده است که استعمارگران در هر جا پا گذاشتند از عضو حساس جامعه، یعنی زن سوء استفاده کردند، وبا معرفی زنان هرزه‌ی جهان به عنوان هنر پیش‌گان ممتاز و دختران شایسته، به اهداف خود برسند.

در مقابل اسلام به عنوان یک آیین سازنده به این مطلب توجه کرده است وبا معرفی زنان نمونه وبرتر پیروان خود را از هرگونه هم سویی با الگوهای کاذب بر حذر داشته است.

بر همین اساس ما نیز به عنوان پیروان دین اسلام به دنبال معرفی ویژگی‌های خاص و معنوی بانویی بر آمدیم که نخستین زن مسلمان و نخستین همسر پیامبر (صلوات الله علیه واله) است.

ایشان مظهر کمالات انسانی، ایثار وقارت، مادری آزموده و فضیلت پرور یعنی مادر زهرای اطهر (علیها سلام)، حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) می‌باشند.

امیدواریم در این مختصر در حد توان برخی از ویژگی‌های معنوی آن بانوی علمی را ترسیم کرده باشیم.

الف- پیشتازترین بانو در گرایش به حق و عدالت.

اشاره

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) پیشتازترین زن در تاریخ اسلام، در گرایش به حق و عدالت است، و این پیشتازی در اسلام، پیشگامی در ایمان، در نماز و نیایش با خدای یکتا و برپایی فرهنگ و منش مترقی، و سبقت در دست بیعت دادن با پیامبر، از ویژگی‌های معنوی درخشان او به شمار می‌رود.

به ویژه که در آن شرایط تیره و تار جاهلیت، مخصوصاً در مورد زنان و دختران، که بیشتر قربانی تاریک اندیش ها و تعصب‌های کورکورانه و خرافه سازی می‌شدند.

خدیجه (سلام الله علیها) هم به خاطر موقعیت اجتماعی و اقتصادی و مدیریتش، به طور طبیعی می‌بایست در اردوگاه مخالفان

نهضت تو حیدگریان محمد صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، نه در اردوگاه نواندیشان و رو آورندگان و ایمان آورندگان به آموزه‌های ستم ستیز وحی و رسالت، تا چه رسد که از پیشتازان و پیشگامان اسلام و ایمان و آزادگی گردد و بر جایگاه پرفراز چهره‌های برجسته قرار بگیرد.

به تعدادی از روایات در این موارد می‌پردازیم:

۱- پیشتازی در اسلام

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که خدیجه (سلام الله علیها) به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: «ثُمَّ تَسْتَقْبِلُکَ اُمُّکِ خَدیجَهُ (سلام الله علیها) اَوَّلُ المُؤمناتِ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ (۱)......»؛ «سپس به پیشواز تو می‌آیند مادر ارجمندت خدیجه (سلام الله علیها)، آن بانویی که نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا و به رسولش بود.».

و همچنین برخی از حدیث نگاران آورده‌اند که؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در چهلمین روز از زندگی‌شان بود، روزی در غار «حراء» در حال نیایش با خدا و راز و نیاز با او، فرشته‌ی وحی بر آن حضرت فرود آمد، و در حالی که دو یار همراه او، علی علیه‌السلام و خدیجه (سلام الله علیها) در چند قدمی آن بزرگوار بودند، مژده‌ی پیام رسانی و رسالت را به او داد، و این آیات را به قلب محمد صلی الله علیه و آله خواند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَق (۲)؛ «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان. (هانی محمدا) قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفریننده‌ی عالم است قرائت کن. آن خدایی که آدمی را از خون بسته آفرید... .»

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از آنکه آیات الهی به رایشان نازل شد، به پیش خدیجه (سلام الله علیها) آمدند، اما در راه خود به سمت خانه، سنگ‌ها و شن‌ها و گیاهان و درختان را می‌دیدند که در برابر او سرت عظیم فرود آورده بودند و بر او سلام کردند.

هنگامی که وارد خانه شدند، از خدیجه (سلام الله علیها) خواستند و گفتند: «زَمِّلونِی وَ دَثِّرونی»؛ (۳) «مرا بپوشانید و جامه‌ام را به رویم بکشید تا اندکی آرامش پیدا کنم.».

خدیجه (سلام الله علیها) هنگام استقبال از پیامبر صلی الله علیه و آله در سیمای ملکوتیشان درخشندگی و معنویت خاصی دید، و از پیامبر پرسیدند؟ «وَماهذَا النّور»؛ «این نور چیست!؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هذَا نُورُ النُّبُوَّهِ قُولِی لااِلهَ الاّ اللهِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ»؛ (۴) «خدیجه! این روشنایی، فروغ تابناک رسالت است، پس اینک با تمام وجود بگو خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست.».

این جا بود که حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، احساس ویژه‌ای در دلش کرد و گفت: من از زمان‌های گذشته در انتظار چنین روزی بودم و در این مورد مطالعه و فکر کرده‌ام، پس با همه‌ی وجود به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد: «آمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ وَ رَضیتُ وَ سَلَّمْتُ»؛ (۵) «ای پیامبر خدا! من به آنچه خدا فرو فرستاده، ایمان آوردم و دین و آیین او را تصدیق نمودم و به گرایش به این راه و رسم خشنود گردیده‌ام و در برابر فرمان خدا فرمان بردارم.».

- و اما گفته‌های تاریخی در مورد پیشتازی خدیجه (سلام الله علیها) در اسلام زیاد است، نمونه‌ای از آن‌ها: «اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسول الله صلی الله علیه و آله مِنَ الرِّجال عَلِیٌّ علیه السلام وَ مِنَ النِّساء خَدیجَه (سلام الله علیها)»؛ (۶) «اولین کسی که ایمان آورد به رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردان علی علیه السلام بود از زنان خدیجه (سلام الله علیها).».

۲- پیشتازی در ایمان

به عقیده‌ی عده‌ای، دو واژه‌ی اسلام و ایمان، دارای یک معنا و مفهوم است، اما از دیدگاه عده‌ای دیگر با هم تفاوت دارند، چرا که اسلام به مفهوم پذیرش و اقرار به زبان است، اما ایمان، به باور عمیق قلبی گفته می‌شود.

اسلام عبارت است از اعلام قانون گرایی و فرمان برداری از حق و پذیرش ره آورد وحی و رسالت است. بر همین اساس است که امنیت انسان تضمین می‌شود، اما اگر این اعلام، همراه با باور و عقیده‌ی قلبی باشد، از آن به ایمان تعبیر می‌شود و به دارنده‌ی آن، مسلمان و با ایمان می‌گویند.

اما کسانی که تنها با زبان اسلام آورده‌اند و به خاطر امتیاز و فرصت‌ها و شرایط اطراف و دفع خطر و هزینه، به این راه آمده‌اند، این‌ها از دایره‌ی ایمان بیرون هستند، هرچند به ظاهر مسلمان باشند.

این تفاوت‌ها و نوشته‌ها بر گرفته از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن است، که می‌فرماید: «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۷) «اعراب بنی اسد و غیره که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم به آن‌ها بگو شما که (ایمانتان) به قلب وارد نشده به حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید لکن بگویید ما اسلام آوردیم و اگر خدا و رسول وی را اطاعت کنید او از (اجر) اعمال شما هیچ نخواهد کاست و از گناه گذشته‌ی شما می‌گذرد که خدا بسیار آموزنده و مهربان است.».

از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفاوت اسلام و ایمان فرمود: «اَلاِسْلامُ عَلانِيَةٌ، وَالاِيمانُ فِي الْقَلْبِ»؛ (۸) «اسلام آشکار است و به وسیله‌ی زبان هویدا می‌شود، اما ایمان باور عمیق قلبی است».

آن گاه با دست به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «المُسْلِمُ مَنْ سَلُمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَ يَدْهِ ...»؛ (۹) «مسلمان آن کسی است که دیگران از دست و زبان او امنیت داشته باشند، و او قدرت و امکانات و مقررات خدا و حقوق مردم را پایمال نکند.».

بله، ایمان فراتر از اسلام است و علاوه بر اقرار آگاهانه و آزادانه به اصول و فروع دین و معارف و مقررات خدا، زندگی فردی و اجتماعی و حتی ازدواج خود را بر اساس اندیشه و باور منش مورد نظر قرآن و آورنده ی قرآن تنظیم می‌کند و رابطه‌اش و رفتارش هم با خدا، خویشتن، پدیده‌های متنوع طبیعی و همنوعان بر اساس عدل و داد می‌شود و این می‌شود یک زندگی و ازدواج معنوی و برتر که لیاقت الگو شدن را دارد.

از ویژگی‌های معنوی خدیجه (سلام الله علیها) این است که نه تنها توحید گرا و ایمان آورنده‌ی واقعی به خدا و پیامبر و باور کننده‌ی پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ بود و در کل بانوی ایمان و باور بود بلکه در این مسیر از همه‌ی زنان نواندیش و کمال طلب جلوتر بود، و در ایمان واقعی به خدا و پیامبر، پیشگام تر ین و پیشتازترین زنان شد.

این ویژگی، خدیجه (سلام الله علیها)، در بسیاری از روایات بیان شده که ما به ذکر دو موردکفایت می‌کنیم: - پیامبر صلی الله علیه و آله، بارها در برابر ادعای دروغین برخی از زنان خود، در تجلیل از خدیجه (سلام الله علیها) فرمود: «ما اَبْدَلَنِيَ اللهُ خيراً مِنْها لَقَدْ آمَنَتْ بِي حِينَ كَفَرَ النّاسُ وَ صَدَّقَتْنِي حِينَ كَذَّبَنِي النّاسُ... »؛ (۱۰) «خداوند هرگز همسر و همراه و مشاوری بهتر از او (خدیجه) به من ارزانی نداشت، چرا که در آن شرایط بحرانی که مردم به دعوت توحیدی من کفر می‌ورزیدند، او با شهامت و درایت به راه و رسم آسمانی من ایمان آورد، و آنگاه که آنان من را در رسالتم، دروغ‌گو می‌دانستند، او با اخلاص و درستی و راستی من را در دعوتم گواهی داد و... ».

در تاریخ همچنین آمده است: «وَجاءَتِ النُّبُوَّةَ فَأسْلَمَتْ فَهِيَ اَوَّلُ إمْرَأةٍ آمَنَتْ بِهِ ...»؛ (۱۱) «چون امر نبوت ظاهر شد، خدیجه (سلام الله علیها) با اسلام رو آورد، او نخستین بانویی است که به ایمان آورد... ».

یکی از حقایق دقیق تاریخی و روایی این است که؛

خدیجه (سلام الله علیها) نخستین بانویی است که به پیامبر و پیام آسمانی او ایمان آورد، و این ویژگی معنوی او به طوری مشهور و معروف است که در میان تاریخ نگاران و محدثان و دانشمندان نظر مخالفی ندارد.

۳- پیشتازی در نماز

نماز و نیایش به معنای واقعی آن، اگر در زندگی فردی، خانواده، جامعه و حکومت، مخصوصاً در زندگی زناشویی، از جایگاه معتبر و خالصانه و درستی برخوردار باشد، به عنوان مراسمی تشریفاتی و یا سوداگرانه به آن نگاه نشود، هم نشانه‌ی رابطه‌ی دوستانه‌ی آن نمازگزاران با خداست و هم دلیل بر ویژگی‌های معنویتی و حق طلبی و قانون مداری و بشر دوستی آن‌هاست و هم اثر فوق‌العاده سازنده در بینش و منش و عملکرد و زندگی و در ادامه نسل‌های آن‌ها دارد.

چرا که این برنامه‌ی شبانه روزی در فرهنگ قرآن و روایات ما، در حقیقت روح عبادت، جان پرستش، بارزترین نوع بندگی و خلوص، پرواز روح و جان شیفته‌ی حق، معراج انسان در فضای بی کران معنویت، کلید بهشت، اوج گرفتن به قرب پروردگار، مهم‌ترین سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و... می‌باشد.

نمونه‌ی بارز سفارش به نماز در آیات الهی، از این قرار است: «... وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ»؛ (۱۲) «و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بسته بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر است و خدا به هرچه کنید آگاه است.».

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که: «لاصَلوةَ لِمَنْ لَمْ یُطِعِ الصَّلوةَ وَطاعَةُ الصَّلوةِ أنْ یَنْتَهِیَ عَنِ الفَحْشاءِ وَالمُنِکرُ»؛ (۱۳) «کسی که فرمان برداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و خداپسندانه‌ای نیست، و فرمان برداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری گزیند.».

به عبارتی دیگر پیام این روایت را می‌توان این‌طور گفت که:

نمازی انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد، که نماز واقعی باشد یعنی نمازی باشد که به آن دل دهیم و پیام انسان ساز آن را بشنویم و در کنارش کارهایی را انجام دهیم که ما را به خدا نزدیک کند. نه اینکه نمازگزار از گناه و زشتی و پایمال ساختن امنیت و آزادی مردم دوری نکند و یا اینکه حتی در نماز تازه گم‌شده‌هایمان را پیدا کنیم، تنها وقتی نماز اثربخش است که از نافرمانی خدا توبه‌ی واقعی کنیم و خود را از اسارت هواها و وسوسه‌های شیطانی دور کنیم، همان طور که خدیجه (سلام الله علیها) این‌گونه برتر و والاتر بودند و نه تنها نماز و نیایش واقعی داشتند بلکه در انجام آن پیشتاز بودند، از جمله برخی روایات در زمینه‌ی پیشتازی خدیجه (سلام الله علیها) در نماز؛

- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیش از دعوت اسلام و دعوت به ایمان، بارها فرشته‌ی وحی را دیده بود و نماز و نیایش را آموخته بود، و مدت‌ها بود که به طور پنهانی خدا را پرستش می‌کرد و نماز می‌خواند، روزی در حال نماز خواندن بود که علی علیه السلام آمد و آن حضرت را در حال نماز خواندن دید، او پیامبر را در حال دعا و نیایش دیده بود ولی در حال نماز خواندن ندیده بود، پس پرسید:

«یاابالقاسم، ماهذا!؟»؛ «ای پیامبر، این چه عبادتی است!؟».

«قالَ: هذِهِ الصَّلواةُ اللَّتی اَمَرَاللّهُ بِها... فَدَعاهُ اِلی الإسلامِ فَاَسْلَمَ وَصَلّی مَعَهُ وَ اَسْلَمَتْ خَدیجَهْ...»(۱۴)

پیامبر فرمود: «این نماز است که خدا من را به انجام آن فرمان داده است... پس پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به اسلام دعوت کرد، و او اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و خدیجه (سلام الله علیها) نیز اسلام آورد و از آن

روز به بعد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز می‌ایستاد، علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) نیز با آن حضرت نماز می‌خواندند.».

روزی جناب ابوطالب به همراه پسرش جعفر از جایی می گذشت که دیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله در جلو در حال نماز خواندن هستند و علی علیه السلام در سمت راست و خدیجه (سلام الله علیها) پشت سر او، به آن حضرت اقتدا کرده و نماز می‌خواندند، ابوطالب پس از تحقیق و فهمیدن، به پسرش جعفر فرمود: «صَلِّ جَناحَ اِبْنِ عَمِّك.»؛ (۱۵) «در کنار عموزاده گران قدرت محمد صلی الله علیه و آله قرار بگیر و با او نماز بخوان.».

جعفر با شنیدن حرف پدرش جلو رفت و اسلام آورد، و نماز خواند، در این حال ابوطالب شاد شد و سروده‌هایی را خواند.

عبدالله بن مسعود آورده است:

اولین چیزی که از اسلام و پیامبر گرامی دیدم و با شگفتی و شور و شوق یاد گرفتم، نماز و نیایش بود، روزی من به همراه گروهی از بستگانم و افراد قبیله‌ام به مکه رفته بودیم، پس از زیارت کعبه به رسم آن روز برای خرید، پیش عباس عموی پیامبر رفتم با او در حال گفتگو بودیم دیدیم مردی بزرگ وارد مسجدالحرام شد، در حالی که طرف راست او نوجوانی پرشکوه و پشت سرش بانویی باوقار بود، آنان تا نزدیک «حجر الا سود» رفتند، سپس آن مرد بزرگوار با نهایت ادب دستی بر آن سنگ کشید و آن دو. همراهش هم، همین کار را تکرار کردند، بعد از آن هر سه نفر به طواف خانه‌ی خدا پرداخته و هفت بار طواف کردند، پس از طواف کنار «حجر اسماعیل» آمدند و به نماز جماعت ایستادند، من که تا آن روز چنین نماز و نیایشی ندیده بودم، در فکر رفتم و به عباس گفتم: «این چه دینی و آیینی است!؟ انگار دین تازه‌ای در مکه ظاهر شده و ما بی خبریم!؟».

عباس گفت: «بله، دین تازه‌ای است! محمد صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله و برادرزاده ی ارجمند من است و آن نوجوان هم علی علیه-السلام برادرزاده‌ی دیگرم، پسر ابوطالب است و آن زن نیز خدیجه (سلام الله علیها) بانوی خردمند و کمال جوی حجاز و همسر محمد صلی الله علیه و آله است. محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا پیام آورده است که : «پروردگار او همان پدید آورنده و تدبیرگر جهان و انسان است و از سوی او برنامه ای برای رستگاری و نجات مردم آورده.».

پرسیدم:آیا مردم هم به دین و آیین او آمده اند!؟

جواب داد: «واللهِ ماعَلَی الارضِ کُلِّها اَحَدٌیَدینُ بِهذَا الدّین اِلّا هؤُلاءِ الثَّلاثَه»؛ (۱۶) «به خدا سوگند، که به کران تا کران این زمین پهناور، جز این سه تن و انسان توحیدگرا، کس دیگری را بر این دین نمی شناسم.».

پی‌نوشت‌ها:

۱- سیلاوی، الانوارالساطعه من الغراءالطاهره خدیجة بنت خویلد، ص ۳۵۴؛ محمدباقرمجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۳.

۲- سوره علق (۹۶)، آیات ۱ تا ۲.

۳- ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۱۸؛ عمربن کثیر قرشی، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۳؛ عزالدین ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۲؛ احمدبن علی. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱؛ محمدبن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیرالعباد، ص ۱۵؛ علی بن یوسف حلی، العدد. القویه، ص ۳۴۰؛ زین الدین محمدبن علی ابن شهر آشوب، مناقب ال ابیطالب، ج ۱، ص ۴۴؛ عبدالحسین شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۴۲۱.

۴- علی بن یوسف حلی، همان، ص ۲۳۷؛ زین الدین محمدبن علی ابن شهر آشوب، همان، ج ۱، ص ۴۸.

۵- محمدباقرمجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۲.

۶- محمدبن حسن طوسی، امالی طوسی، ص ۲۵۹.

۷- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.

۸- جلال الدین سیوطی، تفسیردرالمنثور، ج ۶، ص ۱۰۰؛ محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۶؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.

۹- محسن فیض کاشانی، همان، ج ۵، ص ۵۶؛ محمدرضا قمی مشهدی، تفسیرکنزالدقائق و بحرالقرائب، ج ۱۰، ص ۳۸۷؛ ابن منظورمحمدبن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۳.

۱۰- محمدبن نعمان مفید، الافصاح فی امامهٔ امیرالمؤمنین، ص ۲۱۷؛ علی بن یوسف حلی، شرح منهاج الکرامه فی معرفهٔ الامام، ص ۴۴۵؛ ناصر. مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیرکتاب الله منزل، ج ۱۳، ص ۲۴۵، به نقل از استیعاب و صحیح بخاری طبق نقل المراجعات، رساله ۷۲، ص ۲۲۹.

۱۱- عبدالرحمان بن علی بن محمد ابوالفرج، صفوهٔ الصفوهٔ، ج ۲، ش ۱۲۵، ص۷.

۱۲- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

۱۳- محمدباقرمجلسی، همان، ج ۷۹، باب ۱، ص ۱۹۸.

۱۴- همان، ج ۱۸، ص ۱۸۴؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸۷.

۱۵- فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۶.

۱۶- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۶؛ نورالله شوشتری، احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۷، ص ۵۵۷، ج ۱۷، صص ۴۱۵ و ۴۱۶، ج ۲۲، صص ۵۹۲ تا ۶۰۰، ج ۳۰، ص ۶۶۲؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۵؛ عبدالحسین احمدالأمنی نجفی، الغدیر فی کتاب والسنهٔ و الادب، ج ۳، صص ۲۲۷ و ۳۲۷؛ محمدعبده یمانی، الانوار فی مولدالنبی، ص ۱۹۸؛ محمدالحسون، همان، صص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ ابوالفتح کراجکی، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۱۱؛ علی بن عیسی اربلی، همان، ج ۱، ص ۵۱۳؛ عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۲۲۶؛ محمدبن جدید طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۹؛ مؤسسه ال البیت، مجله ی تراثنا، ج ۲۱، ص ۲۰۰؛ محمد حیاهٔ الانصاری، المثانی، ص۲۵۲.

جلد ۲

بیعت با پیامبر

حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، نه تنها پیشتازترین زن در گرایش به اسلام و ایمان و نماز و پرستش خدا بود، بلکه نخستین بانویی است که دست بیعت به پیامبر داد، و قهرمانانه پیمان بست که از حق حیات، حق آزادی، حق برابری و حق دفاع و سایر حقوق طبیعی و انسانی پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر فشار تاریک اندیشی و تعصب انگیزی، با همه‌ی وجود و امکانات خود دفاع کند، و در این پیمان وفادار ماند و یکدیگر ویژگی‌های معنوی او به شمار رفت.

با دقت در سیرهای حضرت خدیجه (که پاره‌ای از آن‌ها قبلاً اشاره شده)، دلیل این پیشتازی و پیشگامی خدیجه (سلام الله علیها) در تمام این موارد را می‌توان این‌طور بیان کرد؛

۱- او از مدت‌ها پیش، با ادیان اسمانی آشنا شده بود، و در مورد آن‌ها فکر و مطالعه کرده بود، و در پرتو این شناخت ها که از بشارت‌های موسی و مسیح در مورد پیامبر اسلام بود، خیلی راحت‌تر آگاه شد و تصمیم گرفت.

۲- او شاگرد آگاه و پرشور و تلاش عمویش «ورقه» بود، که از عالمان بزرگ مذهب مسیح بود، و.

مفاهیم و مقررات و معارف مذاهب پیشین را به خدیجه یاد داده بود، و در راه زندگی، همواره مشاور خیرخواه و دلسوز بود.

۳- راز دیگر پیشتازی او به اسلام و ایمان، شناخت او از محمد صلی الله علیه و آله و شهرت آن حضرت به راستی و درستی و امانت داری و پاکی و پروا و... در سراسر حجاز بود، و از سوی دیگر او محمد صلی الله علیه و آله را برترین انسان‌های روزگار خود می‌دانست و این او را به هدفش نزدیک‌تر می‌کرد.

۴- امتیاز دیگر اسلام و ایمان و بیعت او با پیامبر این بود که بسیار خالصانه و سرشار از اطمینان قلب و یقین خالص بود. دلیل این بیان گواهی پیامبر به ایمان عمیق و استوار و دلیل دیگر این بود که او ثروت فراوان آبرو و اعتبار بسیار و آسایش و امنیت خود را پای دین خدا ریخت، و این همه فداکاری جز در پرتو اخلاص و یقین بالا نیست.

۵- امتیاز دیگرش این بود که اسلام و اسلام گرایی او نه احساسی بود و نه دنباله روانه، نه بر اساس مُد و پیروی از جریان محافظه کار و رایج جامعه و تاریخ بود و نه موسمی و فصلی و زودگذر؛ بلکه بر اساس آگاهی و شناخت و خردمندی و خردورزی و اخلاص و کمال طلبی بود.

بر همین اساس بود که خدیجه (سلام الله علیها) دوشادوش امیرالمؤمنین و همفکر و همرزم و هم اندیش با او، اسلام آورد، به پرفرازترین مراحل ایمان اوج گرفت و در پیمانش راه کمال و جمال، پس از علی علیه السلام دست بیعت به پیامبر داد.

در این مورد آورده‌اند که؛ هنگامی که علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) اسلام آورده‌اند و نمار خواندند، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را صدا زد و فرمود: «انّ اِلاسلام شُروطاً وَعَهداً وَمواثیق... »؛ (۱۷) «شما برای تقرب به درگاه خدا اسلام آورده‌اید و در برابر برنامه‌ی آسمان تسلیم شده‌اید، این اسلام دارای شروط و عهد و پیمان است حالا اگر در اسلام و ایمان خود استوار هستند باید با خدا و پیامبرش بیعت کنید تا به سلامت و رستگاری برسید.».

سپس علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و دین او، برای فداکاری و ایثار تا پای جان بیعت نمودند.

- در روایت دیگری آمده است که: پس از اسلام و ایمان و نمازخواندن علی علیه السلام و خدیجه (سلام الله علیها) روزی پیامبر گرامی آن دو را صدا زد و گفت:

این فرشته‌ی وحی است که نزد من آمده و می‌گوید: اسلام و باور آن دارای شرایط و پیمان‌هایی است، سپس در مورد یکتایی خدا، صفات کمال و جمال او، رسالت پیامبر، فرود وحی و پیام آسمانی، ایمان به معاد و جهان پس از مرگ و پاداش و کیفر آن دنیا و دیگر اصول و فروع اسلام، صحبت کرد و از آن دو پرسید:

آیا به همه ی آنچه برای شما گفتم، گواهی می دهید؟

ابتدا امام علی علیه السلام و سپس خدیجه (سلام الله علیها) اقرار و اعلام کردند که باور عمیق دارند و سپس: «فَوَضَعَ کَفَّ فِی کَفِّهِ... (۱۸)»

پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا دست مبارک را باز کردند و دست علی علیه السلام را درمیان دست خود گذاشتند و فرمود: «علی جان! با من در مورد شرایط و مقررات اسلام بیعت کن که از من و آرمان من، همان‌گونه دفاع کنی که از خود دفاع کنی.».

امیرالمؤمنین غرق در شور و جذبه بود که با چشمانی اشک آلود گفت: «پدر و مادرم فدایت! به خواست خدا، همان گونه که فرمودی با تو دست بیعت می‌دهم.».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به خدیجه (سلام الله علیها) کرد و از او خواست تا دستش را روی دست پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهد و همان طور بیعت کند و او نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

همراهی با امام علی (علیه السلام).

اشاره

از دیگر امتیازهـای معنوی حضـرت خـدیجه (سلام الله علیها)، مهر و لطف بی پایانش به علی علیه السلام، توفیق شـرکت جـدی در نگهداری، پرسـتاری و تربیت آن حضـرت، سعادت همراهی و همگرایی و همفکری با او در دفاع از حق و پیامبر صلی الله علیه و آله و سرانجام هم بیعت با علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان و جانشین راستین پیامبر به اشاره‌ی خود آن حضرت است.

وجود این ویژگی‌ها و در واقع ولایت مداری این بانو، از دیگر ویژگی‌های معنوی او بود که زندگی.

و ازدواج آن را معنوی‌تر و ماندگارتر می‌کرد:

۱- مربی و مدافع علی علیه السلام در کودکی:

از شـگفتی‌های روزگار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که در سال‌های اولیه زندگی‌شان، پدر و مادر خود را از دست دادنـد به همین خاطر به منزل عمویش جناب «ابوطالب» و همسـر وفادارش «فاطمه» دختر «اسـد» آمدنـد و این زن و مرد نگهـداری و مراقبت و تربیت آن کودک نمونه را به عهـده گرفتنـد و در این راه پرافتخار و پرفراز و نشیب از ایثار و فـداکاری و محبت و عاطفه کم نگذاشـتند، و بالاخره آن کودک در سن حـدود بیست و پنج سالگی با خدیجه (سلام الله علیها) ازدواج کرد که در آن زمان‌ها بود که کودکی در خانه‌ی خدا، از پدر و مادر برگزیده‌ای به نام علی علیه السلام به دنیا آمد، ولادت امام علی علیه السلام هم‌زمان بـا سال‌هـای اول زنـدگی پیـامبر صـلی الله علیه و آله و خـدیجه (سـلام الله علیهـا) مصـادف بود و خواست خـدا بود که این بار، این کودک متولد شده در کانون خانواده‌ای که برترین کانون کمال و معنویت و فرهنگ و دانش بود بزرگ شود.

چرا که پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا تـدبیری حکیمـانه پس از مشورت بـا عموی بزرگوارش ابوطالب و همسـر او، کودک ارجمند آن‌هـا را به خانه‌ی خود بردنـد؛ و اداره‌ی زنـدگی و تغـذیه جسـمی و فکری و عاطفی و اخلاقی او را به همراه همسـر خود، خـدیجه (سلام الله علیها) به عهده گرفتند.

در این مورد آورده‌انـد: «ثُمَّ اِنَّهُ کانَ اَبوطالبٍ وَفاطِمَـهُ بِنْت اَسَدْ رَبَّیا النَّبِیَ صـلی الله علیه و آله وَرَبَیَّ النَّبِیُّ وَ خَدیجَهُ لِعَلیٍ علیه السـلام (۱۹)...»به این مضـمون که: پس از رحلت جـان‌سوز پـدر و مـادر ارجمنـد پیـامبر در کودکی، جنـاب ابوطالب و همسـرش مراقبت و تربیت او را بعهـده گرفتنـد، پس از گـذشت حـدوداً دو دهه، دست حکیمانه‌ی تقـدیر و تربیت و آموزش فرزند آن پدر و مادر را به پیامبر گرامی و همسر او، خدیجه (سلام الله علیها) سپرد و علی علیه السلام در زیر سایه‌ی آن دو بزرگوار رشد و نمو، نمود.

و آمده است که: «وَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ صـلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه-السـلام وَ هُوَ اِبْنُ سِتُّ سِنینِ کَسِنِّهِ یَوْمَ أَخَذَهُ أبُوطالِبِ، فَرَبَّتْهُ خَدیجَهُ وَالمُصْـطَفی إلی أنْ جاءَ الاسلامُ، وَتَرْبِیَتُهُما أحْسَنُ مِنْ تَرْبِیَهِْ أبوطالِبِ وَ فاطِمَهَ بِنْتُ أسِدٍ، فَکانَ مَعَ النَّبِیِّ إلی أنْ مَضی، وَبَقِی عَلِیٌّ علیه السـلام بَعْدَهُ... »؛ (۲۰) «پیـامبر گرامی، علی علیه السـلام را در آغـازین سال‌هـای کودکی‌اش که در ششـمین بهار از زنـدگی بود، با تدبیری حکیمانه از خانه‌ی عمویش ابوطالب و همسـر او، به خانه‌ی خود و خدیجه (سـلام الله علیها) برد، و این رویداد مهم، درسـت ماننـد همـان رویـدادی بـود که در کودکی خود آن حضـرت اتفـاق افتـاده بود، و جنـاب ابوطـالب و همسـرش فـاطمه، نگهـداری و سرپرستی محمـد صـلی الله علیه و آله را بـا بردن آن کودک به خانه‌شان به عهـده گرفتنـد، به این ترتیب علی علیه السـلام در کانون گرم خانه‌ی محمد و خدیجه بود تا زمانی که اسـلام آمد و شـرایط تربیتی و نگهداری پیامبر و خدیجه برای علی علیه السـلام بهتر از شرایطی بود که ابوطالب و همسرش برای پیامبر بوجود آورده بودند.».

- و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَخْتَرْتُ مَنِ اخْتار اللهُ لی عَلیکُم عُلَیّاً» (۲۱).

۲– مهر خدیجه (سلام الله علیها) نسبت به امام علی (سلام الله علیه) :

پس از رفتن علی علیه السلام به خانه ی خدیجه و پیامبر، علاوه بر اینکه خدیجه (سلام الله علیها) از تعهد انسانی خود برای نگهداری و مراقبت و تربیت آن کودک استفاده می کرد، ولی مهر آن کودک باعث شد خدیجه او را مانند فرزند خود بداند و به صورت وصف ناپذیری مهر و محبت او را به دل خود احساس کرد و مانند مادری، شیفته و شیدا برای آن کودک شد.

آن کودک شب و روز در خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) بود؛ در کنار او زندگی می کرد، بازی می کرد، به جست و خیز می‌پرداخت و همراه با رشد ظاهری و جسمی، از نظر معنوی و اخلاقی، فکری و عاطفی و منش و روش مترقی که برگرفته از رهنمون‌ها و الگودهی های درخشان پیامبر و خدیجه بود، به کمال و شکوفایی می‌رسید.

در مقابل، آن کودک هم به پیامبر و خدیجه، دل بسته بود و پدر و مادرش او را فقط در خانه‌ی این دو مربی آگاه و پر معنویت و دو معلم دلسوز می‌دیدند.

شاید بتوان انگیزه‌های این مهر و محبت خالصانه را در؛

– زیبایی و جاذبه‌ی وصف ناپذیر این کودک و چگونگی تولد او که درجای خود بی نظیر و ممتاز بود دانست.

– یا زیبایی معنوی و انسانی او که به تدریج و با گذشت زمان نمایان‌تر می‌شد و موجب بیشتر شدن محبت خدیجه (سلام الله علیها) به او می‌شد.

– اینکه خدیجه (سلام الله علیها) دلبستگی و مهر و محبت، پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به آن کودک می‌دید، به همین خاطر بهترین غذا و زیباترین لباس‌ها را برای علی علیه–السلام تهیه می کرد و به هنگام خارج شدن او از خانه، هم مراقب آراستگی لباس و سواره‌ی او بود، هم عده‌ای از کارگزاران را برای خدمت.

و مراقبت از آن کودک انتخاب می کرد، تا جایی که برخی از خدمتکاران و نزدیکان خدیجه (سلام الله علیها) فکر می کردند، آن کودک، برادر محمد صلی الله علیه و آله است.

– و شاید به خاطر نقش نجات بخش و بی نظیر، امام علی علیه–السلام در زندگی انسان‌ها و پیشرفت دین خدا و ارزش‌های بالایی که خدیجه (سلام الله علیها) در فکر آن‌ها بود.

– و مهم‌ترین دلیل این مهر و محبت، وصف‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از امام علی علیه السلام داشتند. در روایات، پیامبر او را به خاطر پیشگامی در اسلام و پیشتازی در ایمان، به خاطر عدالت طلبی و آزادی خواهی، به خاطر آراستگی وصف ناپذیر به ارزش‌های اخلاقی و انسانی و به خاطر ویژگی‌ها و امتیازات و برتری‌های بسیارش بر همگان، ستایش می کرد، و او را الگوی شایستگان و محور حق و مرکز عدالت و سمبل آزادگی و آزادمنشی معرفی می کند؛ ازجمله نمونه‌ای از دریای روایات که پیامبر فرمودند: «عَلِیٌّ خَیْرَ اُمَّتی، وَاَعْلَمُهُمْ عِلْماً، وَاَفْضَلُهُمْ حِلْماً»؛ (۲۲) «علی علیه السلام بهترین و دانشمندترین و بردبارترین چهره‌ی امت من می‌باشد.».

همچنین یکی از دانشمندان اهل سنت نیز در این مورد آورده: «و علیٌّ نَشَأ فِی بَیْتِ خَدیجَةٍ وَ هُوَ صَغیر، ثُمَّ تَزَوَّجَ بَعْدَها فَظَهَرَ رُجوعُ اَهْلِ البَیْتِ النَّبَویّ اِلَی خَدیجَهْ دون غَیرِها...»؛ (۲۳) «به این ترتیب علی علیه السلام از کودکی در خانه‌ی خدیجه (سلام الله علیها) بزرگ شد و سپس با دخترش فاطمه (سلام الله علیها) ازدواج کرد، پس روشن می‌شود که ریشه و اساس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی مادر به خدیجه (سلام الله علیها) برمی گردند نه به کس دیگری... ».

– محبت خدیجه (سلام الله علیها) هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد، مخصوصاً وقتی محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را به علی علیه–

السلام می‌دید از جمله: آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ اَحَبَّ عَلِیّا فَقَد اَحَبَّنِی، وَمَنْ اَحَبَّنی فَقَدْ اَحَبَّ اللهِ، وَ مَنْ اَبْغَض عَلِیّاً فَقَدْ اَبْغَضَنی وَمَنْ اَبْغَضَنی فَقَدْ اَبْغَضَ اللهِ...»؛ (۲۴) «هان ای مردم! هرکس علی علیه السلام را دوست دارد، در حقیقت من را دوست داشته، و هرکس من را دوست بدارد، خدا را دوست داشته، و هرکسی که با علی علیه السلام دشمنی و عداوت کند، در حقیقت با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند، در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.».

- همچنین می‌فرمودند: «اَشْبَهْتَ خَلْقی وَخُلْقی، وَاَنْتَ مِنْ شَجَرَتِی الَّتی اَنَامِنْها»؛ (۲۵) «علی جان! تو در آفرینش و بینش و منش، مانند من هستی و از همان درخت تناوری هستی که من از آنم.».

- و می‌فرمودند: «عَلِیٌّ خَیْرُمَنْ اَتْرُکُهُ بَعْدِی»؛ (۲۶) «علی علیه-السلام بهترین چهره‌ای است که من پس از خود در میان امت برجای می‌گزارم.» و بسیاری فرمایشات دیگر که مجال نوشتن نیست.

۳- اولین بیعت کننده با امام علی علیه السلام:

در روایتی از پیامبر اسلام آمده است که: «عَلَی الصَّلَوةِ وَ الزَّکَوةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَایَةِ وَ مَا نُودِیَ بِشَیءٍ کَما نُودِیَ بِالْوَلَایَةِ» (۲۷).

اسلام پس از اندیشه و باور توحیدگرایانه و بشردوستانه، در میدان عمل به راین اساس و ارکان بنیان شده، (که با توضیحات بیشتر برای درک بهتر مطلب) است؛

۱- بر پایه‌ی رابطه‌ی دوستانه و آگاهانه با خدا و توحید گرایی خالص، که نشان آن، نمازهای شبانه روزی، پنج گانه است.

۲- رعایت حقوق انسان‌ها در جلوه‌های گوناگون زندگی که از مهم‌ترین آن‌ها، شناختن حقوق مالی و اقتصادی محروم‌ترین و بی دفاع‌ترین انسان‌هاست که نه توان گرفتن حقوق خود را دارند و نه توان دفاع از حقوق خود را دارند که باید به سراغ آن‌ها رفت و با انگیزه‌های پاک و خدایی و خالص، حقوق آن‌ها را بپردازیم.

۳- شرکت در مراسم پر معنویت حج و طواف خانه‌ی خدا با مقررات آن، که هرسال برپا می‌شود تا اندیشمندان و صاحبان قدرت به یاد داشته باشند که جامعه‌ی مطلوب و مورد نظر پیام بر صلی الله علیه و آله، جامعه‌ای است که برابری، عدالت، آزادی امنیت، حق حیات و دیگر اصول حقوق بشر برای سیاه و سفید، آشنا و بیگانه و توانمند و محروم، یکسان است و هیچ کس حق ندارد حقوق بشر را پایمال کند.

۴- روزه و رمضان، تا در هر سال یک ماه همه برای رفتن به میهمانی خدا فکر کنند و خود را برای رفتن به ضیافت خدا با توبه و جبران گذشته و اصلاح خود و روابط اجتماعی و سیاسی، خود و جامعه‌ی خود را برای مهمانی خدا آماده کنند و کم شدن جرم و جنایت در این ماه، نشان دهنده‌ی آثار پربرکت این ماه است.

۵- و ولایت یعنی دوستی علی علیه السلام و فرزندان پاک سرشت و پاک روش آن حضرت، و آنان را به دلیل برتری در اندیشه و رفتار و منش، الگو و سرمشق و نمونه‌ی زندگی قرار دادن، که این واقعیت ولایت است نه چیز یا کس دیگر.

بر همین اساس بود که خدیجه (سلام الله علیها) از همان سال‌های اولیه‌ی دعوت، با شناخت مقام بالای امام علی علیه السلام با راهنمایی خدا و پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله، با امام علی علیه السلام به عنوان جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

نتیجه

با توجه به ویژگی‌های معنوی حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، می‌توان به این نتیجه رسید که در نظر او میان ایمان و عمل صالح یک پیوند محکمی وجود دارد. یعنی ایمان، در دیدگاه ایشان تنها باور عمیق قلبی بدون ضوابط و عملکرد مشخص نیست. بر همین

اساس حضرتش در طول حیات طیبه‌اش همیشه خداوند را در نظر داشتند به مین سبب همیشه ماندگار و جاودانه می‌باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱۷- محمدباقرمجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۳۹۲.

۱۸- همان؛ سیلاوی، همان، ص ۳۳۹.

۱۹- زین الدین محمد بن علی ابن شهرآشوب، مناقب ال ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲۰- همان؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج ۲۸، ص ۲۹۴.

۲۱- زین الدین محمدبن علی ابن شهرآشوب، همان، ج ۲، ص ۱۸۰؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج ۳۸، ص ۲۹۴؛ نورالله شوشتری، ج ۱۷، ص۷۵.

۲۲- حسام الدین هندی، کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲۳- علی ابن ابوالفضل عسقلانی، فتح الباری بشرح البخاری، ج ۷، ص ۱۲۸.

۲۴- ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۱۱۰۱؛ محمدبن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۱۱، ص ۲۹۳؛ حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص۴۵۸.

۲۵- محمدبن یوسف صالحی شامی، همان، ج ۱۱، ص ۸؛ علی حسنی میلانی، نفحات الازهار، ج ۵، ص ۱۲۱.

۲۶- علی ابن ابی هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.

۲۷- محمدبن حسن بن علی بن محمدبن حسین حرعاملی، ج ۱، ص ۱۳؛ محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق، همان، ص ۲۶۸؛ محمدبن حسن طوسی، همان، ص ۱۲۴؛ ابوعیسی ترمزی، الشمائل المحمدیه و الخصائل المصطفویه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ یحیی بن حسن حلی ابن بطریق، العمده، ص ۳۳۱؛ محمدبن خالدبرقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی، همان، ج۲، ص۱۸.

کتابنامه

طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، بی تا.

ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابهٔ، بیروت، انتشارات دارالفکر،۱۴۰۹ه.

ابن جوزی، عبد الرحمن، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، انتشارات صادق،۱۳۵۸ه.

ابن شهر آشوب، زین الدین محمدبن علی، مناقب ال ابی طالب، بی جا، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، بی تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر للطباعهٔ و النشر و التوزیع، دار صادر، بیروت،۱۴۱۴ ه. ق.

ابو الفرج، عبدالرحمان بن علی بن محمد، صفوهٔ الصفوهٔ، بیروت، انتشارات دارالمعرفهٔ، چاپ دوم،۱۳۹۹ه.

ابی الحدید، هبهٔ الله، شرح نهج البلاغه، دار النشر، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت،۱۴۱۸ هـ الطبعهٔ : الأولی، تحقیق : محمد عبد الکریم النمری.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمهٔ، تبریز، مکتبه ی بنی هاشم،۱۳۸۱ش.

امینی، عبدالحسین احمد، الغدیر فی کتاب والسنهٔ و الادب، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم،۱۳۷۹.

الانصاری، محمد حیاهٔ، المثانی، بی جا، بی نا، بی تا.

بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، تهران، انتشارات موسسه بنیاد بعثت،۱۴۱۶ه.

برقی، محمدبن خالد، المحاسن، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیهٔ،۱۳۷۱.

البصری الزهری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار النشر دار صادر بی تا.

ترمزی، الشمائل المحمدیه و الخصائل المصطفویه، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیهٔ،۱۴۱۲ه.

حرعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه ال البیت،۱۳۰۸ه.

الحسون، محمد، اعلام النساء المؤمنات، بی جا، انتشارات اسوه،۱۴۱۱ه.

حسینی میلانی، علی، نفحات الازهار، قم، انتشارات مهر،۱۴۱۴ه.

حلی، علی بن یوسف، العدد القویه، قم، انتشارات سید الشهداء،۱۴۰۸ه.

حلی، علی بن یوسف، شرح منهاج الکرامه فی معرفهٔ الامام، بی جا، بی تا.

حلی، یحیی بن حسن ابن بطریق، العمده، قم، انتشارات جامعه مدرسین،۱۴۰۷ه .

ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام، دار النشر، دار الکتاب العربی، لبنان، بیروت،۱۴۰۷ هـ چاپ اول.

راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی،۱۴۰۹ه .

سیلاوی، الانوار الساطعهٔ، چابخانه علمیه،۱۴۲۱ه.

سیوطی، جلال الدین، تفسیردرالمنثور، قم، انتشارات کتابخانه ایت الله مرعشی نجفی،۱۴۰۲ه.

شرف الدین، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، بی جا، انتشارات سید الشهداء،۱۴۰۴ه.

شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۱۴۰۵ه.

شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، مکتبه آیت الله المرعشی، قم،۱۴۰۹ ه ق، چاپ:اول.

شیبانی، محمد بن عبد الکریم، الکامل فی التاریخ، دار النشر، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت،۱۴۱۵ هـ الطبعهٔ : ط ۲، تحقیق : عبد الله القاضی.

صالحی شامی، یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرهٔ خیرالعباد، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۱۴ه .

طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تهران، نشر اسلامیه، چاپ سوم،۱۳۹۰ه.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم،۱۳۷۲ ه.ش.

طوسی، محمد بن حسن، امالی طوسی، قم، انتشارات دارالثقافیهٔ،۱۴۱۴ه.

عبد البر، عبد الله بن محمد، الاستیعاب، دار النشر، دار الجیل، بیروت،۱۴۱۲، الطبعهٔ : الأولی، تحقیق : علی محمد البجاوی.

عبده یمانی، محمد، الانوار فی مولدالنبی، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیهٔ،۱۴۱۸ه.

العسقلانی الشافعی، علی بن حجر أبو الفضل، فتح الباری، دار النشر، دار المعرفهٔ، بیروت، تحقیق : محب الدین الخطیب.

عسقلانی، ابن حجر، الأصابه، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۱۵ه.

فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم،۱۴۱۵ه.

قمی مشهدی، محمد رضا، کنز الدقائق، تهران، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ اسلامی،۱۳۶۸ش.

کراجکی، ابو الفتح، کنز الفوائد، انتشارات دار الذخائر، قم، چاپ : اول، ۱۴۱۰ هجری.

کلینی، محمد، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، چاپ چهارم،۱۳۶۵ ه.ش.

کثیر قرشی، اسما عیل بن عمر، البدایهٔ والنهایهٔ، دار النشر: مکتبهٔ المعارف – بیروت.

مؤسسه ال البیت، مجله ی تراثنا.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا،۱۴۰۴ه

مفید، محمدبن نعمان، الافصاح فی امامهٔ امیرالمؤمنین، قم، الموتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ:اول،۱۴۱۳ ق
مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ،۱۴۲۰ه.
مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیرکتاب الله منزل، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب،۱۴۲۰ه.
هندی، متقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، دار النشر، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، ۱۴۱۹ هـ-۱۹۹۸ م، چاپ اول، تحقیق : محمود عمر الدمیاطی.
هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، دار النشر، دار الریان للتراث، دار الکتاب العربی، القاهرهٔ، بیروت، ۱۴۰۷.

۴۰- همسرفداکار

مشخصات کتاب

نویسنده :سمانه انیسی (قطره)

ناشر : نشریه گلبرگ

عشق به محمد صلی الله علیه و آله

در گوشه انزوای آن درّه غم گرفته، روزهای در کنار محمد بودن را مرور می‌کند.

زنی که روزی در اوج ثروت و فخر و شکوه بود و کنیزکان بی‌شماری صف در صف به دورش می‌چرخیدند.

خدیجه، آری خدیجه! دختر خویلد؛ زنی از ثروتمندان قریش و بازرگانان ایشان، که مردانی را اجیر می‌کرد و آنها را با مال خویش به تجارت می‌فرستاد.(۱)

این روزها در شعب، همه‌چیز در کنار هم بیداد می‌کند؛ قحطی و سوزش عطش، اشک‌های کودکان بی‌تاب، پیرمردان بی‌رمق و چشمان بیمار ابوطالب.

به افق خیره می‌ماند. سکوت می‌کند؛ سکوتی که حتی از گوهر صبر هم گران‌بهاتراست؛ از جنس خالص عشق است. او حالا ثروتمندترین زن روی زمین است؛ چرا که گوهری چون محمد دارد. همه مال و مکنتش، شکوه و شهرتش، در برابر وسعت عشق محمد، آن‌قدر حقیر است که برای از دست دادنشان حتی خم به ابرو نمی‌آورد.

این پیامبر خدا آن‌قدر فراتر از دوست داشتن است که عشق همسری را راحت می‌شود پیش پایش خرج کرد؛ مردی در نهایت فقر و در ملکوت عرش.

همسری از جنس صبر

خدیجه در ذهن، گذشته‌هایش را مرور می‌کند: او به تجارت رفت؛ با سرمایه خدیجه. وقتی به مکه بازگشت و بارها را فروخت. سود دوچندانی حاصل کرد. گویند خدیجه از برکت حضرت، و میزان امانت و راست‌گویی و وفای او آگاه، و خواستار ازدواج با او شد. نفیسه، کنیز خود را نزد محمد فرستاد تا از وی بپرسد که چرا همسر اختیار نمی‌کند؟

حضرت فرمود: من هیچ‌چیز ندارم تا ازدواج کنم.

نفیسه گفت: اگر از این باب کفایت شوی، آیا موافق خواهی بود؟

حضرت گفت: این زن کیست؟

نفیسه گفت: خدیجه!(۲)

دف می‌زنند و کِل می کشند. صدای هلهله شادی زنان بلند است، بوی عطر و عنبر در فضا پیچیده. ترانه‌سرایان و رجزخوانان قریش می خوانند. «ای خدیجه، درباره محمد زهد به خرج مده، او دلاوری است که چون ستاره فرقد می‌درخشد».(۳)

بزرگ‌ترین فرزند پیامبر از خدیجه، قاسم است. کنیه ابوالقاسم را برای پیامبر، از همین برگرفته‌اند. پسر چند سالی بیشتر زنده نمی‌ماند. وقتی غم از دست دادن عبدالله، دومین پسرش را بر جان می‌خرید، هنوز او را از شیر نگرفته بود، داغ او چنان بر سینه‌اش سنگینی می کند که خطاب به محمد می گوید: «کاش زنده می‌ماند تا او را از شیر می گرفتم، و محمد پاسخ می‌دهد: آرام باش خدیجه «فإِنَّ فَطامَهُ فی الجنهٔ؛ از شیر گرفتن او در بهشت خواهد بود».(۴)

طراوت اسلام

به او تهمت می‌زنند؛ به همه هستی خدیجه! کلمه‌ای زیر لب زمزمه می‌شود، آهسته می‌پیچد، دهان به دهان تکرار می‌شود: دیوانه. دیوانه! همه فریاد می کشند و ریسه می‌روند!

صدای نفس گیر حراء، تمام وجودش را گرفته، نگاه ها درهم گره می خورد، به سجده می‌رود، شکنبه و سرگین شتر روی سرش می‌ریزند. چقدر دلش می‌خواهد او هم سجده کند. او که از نخستین ایمان‌آورندگان است.(۵)

شعب! بوی ناله و قحطی می‌آید. شکم‌ها بر پشت چسبیده؛ سنگ‌های داغ، آفتاب، لَه لَه تشنگی و سرگیجه کشنده سراب. زنان، پوست شتری را لای دوسنگ آرد می کنند؛ برای خوردن.

بغضش را فرومی‌دهد، مبادا محمد اشکش را ببیند. چند بار بغض فرو می‌دهد؟ نمی‌داند نمی‌داند! این روزها، ضعف و بیماری همه وجودش را آتش زده. چند بار راه عوض می کند تا سایه‌ایی بیابد. خوب می‌داند. غم او هم بر شانه‌های محمد سنگینی می کند. «عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتّم» (۶)غم‌خوار سختی‌هایش. رسول صلی الله علیه و آله و سلم با همه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آنکه ابوطالب و خدیجه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتاری آمدند.(۷)

صدای جویده شدن کاغذ در دهان موریانه در شعب می‌پیچد، جبرئیل از محمد مژدگانی می‌خواهد، موریانه صحیفه قریش را، تمام بی مهری‌ها و ستمگری‌های آن را جویده و جز نام خدا چیزی از آن باقی نگذاشته.(۸) سختی روزهای کشنده شعب به پایان می‌رسد... اما!

لحظه‌های فراق

صدای بسته شدن درها می‌آید؛ درهایی که یکی‌یکی بسته می‌شوند و زنانی که ازلای درز پنجره‌ها، دزدانه فاطمه را می‌پایند. خدیجه ۶۵ ساله، سه سال قبل از هجرت، در ماه رمضان وفات کرد، غم از دست دادن او مصیبتی شده که بر شانه‌های محمد سنگینی می کند. او امید دارد خداوند در این روزهای طاقت‌فرسا خیری عظیم نصیبش کند؛ «وَ لَعَلَّ الله اَنْ یَجْعَلَ فی الْکُرهِ خیراً کثیراً»(۹) فاطمه، محزون و بی‌قرار است: «پدر! مادرم کجاست؟ مادرم کجاست؟»

و جبرئیل علیه السلام ، غم‌خوار روزهای سخت محمد نازل می‌شود: «به فاطمه بگو خدای متعال برای مادرت در بهشت، خانه‌ای از درّ و گوهر بنا کرده که رنج و داد و بیداد در آن نیست».(۱۰)

عشق! عشقی در تمام ذره‌های وجود، عشقی فراتر، صمیمی‌تر و زیباتر از همسر بودن، حسی شبیه به قدم برداشتن روی ابرها که در لحظه اوج مصیبت از دست دادن خدیجه، محمد را در خویش فرو برده است و در کنج قبرستان ابوطالب، آسمان دلش را برای او تا پایان عمر دلگیر و ابری ساخته است.

اقیانوس عظمت

نیست زنی در سخا به پای خدیجه
چشم فلک خیره بر وفای خدیجه بـین ز کـجا تـا کـجا رسیـد مقامش

اشکِ نبی ریـخت در عـزای خدیجـه چه سـخت است و طاقت‌فرسا، و چه مشـکل و غریب که بخواهی عظمت اقیانوس محبت، مهر، عاطفه، انسانیت و وفاداری زنی را توصیف کنی که اسوه استقامت است، و الگوی زنان تاریخ. خدیجه علیها السلام نور چشم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و گرمای مهر آمنه را برای او داشت. حال چگونه می‌توانی در سالروز وفاتش، با یادآوری جنایت‌ها و فجایع شرم‌آور عده‌ای بی‌شرم، بیشتر از پیش در سوگ ننشینی و اشک نریزی و مظلومیت اسلام را مویه نکنی.

و چه مظلومیتی بالاتر از این، که بارگاه مقدس ائمه بقیع علیهم السـلام و حضـرت خدیجه (ع) را ویران کردند و مزار آن بزرگواران مهجور و ویران است.

آه... سلام بر تو ای چراغ روشن شب‌های رسالت!

خـدیجه؛ یعنی کاشانه ایمان در تنگنای دوران. سـخن گفتن از خـدیجه (ع) ، سـخن گفتن از یک دنیا عظمت و پایـداری در هـدف است. به‌حق، قلم‌فرسـایی درباره کسـی که خداونـد بر او درود می فرسـتد، بسـی مشـکل است. اما به مصـداق آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید گوشه‌هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو را بررسی می‌کنیم:

خـدیجه (ع) ۶۸ سـال پیش از هجرت بـه دنیـا آمـد. خـانواده او، از نظر شـرافت خـانوادگی و نسـبت‌های خویشاونـدی ، در شـمار نامدارترین قبیله‌های عرب بود که در همه حجاز نفوذ داشتند. آثار بزرگی و نجابت و شرافت، در کردار و گفتار وی نیز پدیدار بود.

این بانوی بزرگوار، از قبیله هاشم بود و پدرش خویلد بن اسد قریشی نام داشت و مادرش فاطمه دختر زائد بن اصم بود.

خدیجه (ع) در میان اقوام خود، یگانه و ممتاز بود . او به فضـیلت‌های اخلاقی و پذیرایی‌های شایان، بسیار شـهرت داشت و ازاین‌رو زنان مکه به وی حسد می‌ورزیدند. دختر خویلد، به سبب همین کمالات اخلاقی، به حق، کفو خوبی برای پیامبر اسلام بود. چنان‌که در روایات، یاوری صدیق برای پیامبر معرفی شده است.(۱۱)

خـدیجه کبری (ع) چنـان مقـامی داشت که خداونـد عزّوجل بارها بر او درود فرسـتاد. بنابر روایاتی از امام محمـد باقر علیه السـلام ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بازگشت از معراج، به جبرئیل فرمود: «آیا حاجتی داری؟»

جبرئیل عرض کرد: «خواسته‌ام این است که از طرف خدا و من، به خدیجه سلام برسانی».(۱۲)

در روایتی دیگر می‌خوانیم: روزی خـدیجه در پی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بیرون آمد. جبرئیل در چهره مردی با وی روبه رو شد و از او، احوال رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را پرسـید. خدیجه نمی‌توانست بگوید آن حضـرت در کجا به‌سر می‌برد؛ زیرا می‌ترسـید وی از کسانی باشـد که قصد کشـتن حضـرت را داشـتند. وقتی خدمت پیامبر خدا رسـید و قصه را باز گفت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن مرد، جبرئیل بود و امر کرد که از جانب خدا، به تو سلام برسانم.(۱۳)

یک سال مانده بود که با امضای صـلح نامه، مسـلمانان از شـعب خارج شوند که دو مصیبت بر پیکره اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سـلم وارد آمـد؛ وفات حامی بزرگ ایشان، جناب ابوطالب (ع) و درگـذشت خـدیجه کبری (ع) . حضـرت خاتم الانبیا سال وفات این دو اسوه جاودانه اسـلام را «عام الحزن» نامید. چهارده قرن از آن روزها می‌گذرد. جامعه مسلمانان، افراد سخت‌کوش فراوانی به خود دیـده است، ولی نـام خـدیجه کـبری (ع) درخششـی خـاص دارد. زحمـات این بـانوی گرانقـدر هیـچ‌گاه از یادهـا و خاطره‌هـا محـو نمی‌شود. هرچنـد مزار ایشـان در مکه و در «حجون»، همچون مزار فرزنـدان معصومش علیهم السـلام در بقیع، به تیغ

نادانی وهابیت ویران شده است، نام و یاد آنها در دل‌های همه سرسپردگان انسانیت و شرافت و خدمت، جاودانه خواهد ماند.

پی نوشت ها

۱ ـ بر گرفته از : ترجمه کتاب آفرینش و تاریخ ، ترجمه و تصحیح : محمدرضا شفیعی کدکنی ، ج ۲ ، ص ۶۴۶.
۲ ـ همان .
۳ ـ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی ، محمود مهدوی دامغانی ، ترجمه دلائل النبوه ، ج ۱ ، ص ۸۱ .
۴ ـ برگرفته از : ترجمه تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ، ص ۳۹۰ .
۵ ـ برگرفته از : ترجمه تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ، ص ۳۹۷.
۶ ـ نک : توبه : ۱۲۸.
۷ ـ برگرفته از : ترجمه تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ، ص ۳۸۹.
۸ ـ همان .
۹ ـ برگرفته از : ترجمه تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ، ص۳۹۳.
۱۰ ـ همان.
۱۱ ـ سید اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۴.
۱۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۷.
۱۳ـ ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۲۰۶.
منبع:نشریه گلبرگ،شماره ۱۲۱.

۴۱- صدف کوثر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱
عنوان و نام پدیدآور:صدف کوثر/ علی اکبر مهدی‌پور
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع: حضرت خدیجه (س) - زندگینامه

طلیعه

چهار سال پیش جمعی از شیعیان شیفته و ارادتمنـدان پاکباخته خاندان عصـمت و طهارت تلاش گسترده‌ای در راه رفع غربت از ما در گرانمایه « کوثر قرآن » برداشـتند ، محافل و مجالس باشـکوهی در اسـتانهای مختلف کشور برپا نمودنـد ، مصاحبه‌های پرشور از رسانه‌ها پخش کردند ، کتاب ، پوستر ، جزوه ، پرچم و بروشور در تیراژ بسیار بالا چاپ و توزیع نمودند .(۱)
و اینـک خوشوقـتیم کـه ایـن جزوه در همیـن راسـتا بـه پیشـگاه حضـرت زهرا علیهـا السـلام تقـدیم می‌گردد، به این امیـد که تبسّـم

رضایتمندی بر لبهای نازکتر از گلِ یوسف زهرا نقش بندد .

دهم رمضان ۱۴۲۹ ق

حوزه علمیه قم

علی‌اکبر مهدی‌پور

مقدمه

در میان میلیونها بانوی بافضیلت جهان ، تنها یک بانو این افتخار را پیدا کرد که دُرِّ شاهوار جهان آفرینش و درُدانه بی‌همتای خداوند منّان باشد و سرور بانوان عالم ، دخت گرانمایه پیامبر خاتم ، وجود اقدس فاطمه اطهر علیها السلام را در صدف خود بپروراند ، و او کسی جز حضرت خدیجه علیها السلام نیست .

دهم رمضان ، یادآور ارتحال این بانوی بزرگ ، روز یتیمی کوثر قرآن و روز غم و اندوه خاندان عصمت و طهارت است.

این مصیبت بزرگ را به پیشگاه مقدّس حضرت بقیّهٔاللّه (ارواحنا فداه) تسلیت گفته ، به گوشه‌ای از زندگی پربار آن بانوی بافضیلت اشاره می‌کنیم :

نَسَبِ حضرت خدیجه علیها السلام

او دخت گرامیِ « خُوَیلِد » فرزند اَسَد ، فرزند عبدالعُزّی ، فرزند قُصَیّ ، فرزند کِلاب ، فرزند مُرَّة ، فرزند کَعب ، فرزند لُؤَیّ، فرزند غالب، فرزند فِهر است .(۲) مادرش ، فاطمه، دخت زائده ، پسر أصمّ ، پسر رَواحه ، پسر حَجَر ، پسر عبد ، پسر مَعیص، پسر عامر، پسر لُؤَیّ، پسر غالب، پسر فِهر است.(۳)

حضرت خدیجه از تیره قریش است که از سوی پدر در نیای سوّم (قُصَیّ) و از سوی مادر در نیای هشتم (لُؤَیّ) با نسب پیامبر ، پیوند می‌خورد .

« خُوَیلِد » ، قهرمان دلاوری بود که هنگام تهاجم « تُبَّع » ، پادشاه خودکامه « یمن » ، دست به شمشیر برد ، در برابرش مردانه شمشیر زد و او را با ذلّت از حریم کعبه دور ساخت .(۴)

هنگام جلوس « سیف بن ذی‌یَزَن » بر تخت سلطنت ، او همراه عبدالمطّلب از سوی قریش به « صَنعا » رفت و در کاخ « غُمدان » با وی دیدار کرد .(۵)

پدر خویلد ، « اسد » نیز در اجتماع « حِلف الفُضول » – که برای دفاع از مظلومان برگزار شد و به « پیمان جوانمردان » موسوم شد – شرکت فعّال داشت .(۶)

کنیه و القاب

برای آن خانم ، القاب و کنیه‌های فراوانی نقل کرده‌اند که برخی از آنها عبارت است از :

۱ . امّ المؤمنین

همسران پیامبر و در رأس آنها حضرت خدیجه به نصِّ قرآن « امّ المؤمنین » لقب یافته‌اند(۷) و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را « برترین و بهترین امّهات مؤمنین » خوانده است .(۸)

۲ . بانوی بانوان

امیر مؤمنان علیه السلام در چکامه‌ای که در سوگ حضرت خدیجه سرود ، از آن حضرت به عنوان « سیّدهٔ النّسوان » تعبیر فرمود ، (۹) امام کاظم علیه السلام وی را « سیّدهٔ قریش » تعبیر فرمود ،(۱۰) اسماء بنت عُمَیس، آن خانم را « سیّدهُ نساء العالمین » می‌خواند(۱۱) و در عهد جاهلی او را « سیّدهٔ نساء قریش » می‌خواندند .(۱۲)

۳ . صدّیقه

گلواژه صدّیقه در قرآن، فقط یک‌بار درباره حضرت مریم به کار رفته(۱۳) و امام صادق علیه السلام آن را معصومه معنا کرده است.(۱۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در معرّفی حضرت خدیجه خطاب به جبرئیل فرمود :

« هذِهِ صِدِّیقَةُ اُمَّتِی ؛(۱۵) این صدّیقه امّت من است ».

۴ . طاهره

مشهورترین لقب آن حضرت در عصر جاهلی « طاهره » بود .(۱۶) زیرا او پاک‌ترین و عفیف‌ترین بانوی آن دوران بود .(۱۷)

۵ . مبارکه

محدث قمی روایت کرده که : « خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که نسل پیامبر آخرالزّمان از بانویی « مبارکه » است ».(۱۸) عبداللَّه بن سلیمان نیز این معنا را از انجیل نقل کرده است .(۱۹)

۶ . دیگر القاب

در یکی از زیارتنامه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است : سلام بر ... صدّیقه ، طاهره ، زکیّه ، راضیه ، مرضیّه ، خدیجه کبری امّ المؤمنین » .(۲۰)

سیمای خدیجه علیها السلام در آیینه وحی

نخستین سیر شبانه خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله دو سال پس از بعثت در شب دوشنبه‌ای در ماه ربیع الاوّل انجام گرفت .(۲۱) و هنگامی که از معراج به سوی زمین بازمی‌گشت ، از سوی پیک وحی ، این گونه به او خطاب شد :

« حاجَتِی اَنْ تَقْرَأَ عَلی خَدِیجَةَ مِنَ اللَّهِ وَمِنِّی السَّلامَ ؛

خواسته‌ام این است که از سوی خدا و از طرف من (جبرئیل) به خدیجه سلام برسانی » .

وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درود خداوند متعال و جبرئیل امین را به حضرت خدیجه ابلاغ فرمود ، عرضه داشت : « خداوند ، خود سلام است ، سلام از او و به سوی اوست و بر جبرئیل سلام باد » .(۲۲)

یک بار دیگر ، پیک وحی بر حضرت پیامبر فرود آمد و گفت : « این خدیجه است که برای تو غذا و نوشیدنی آورده است ؛ چون

نزد تو آید از خدا و از من به او سلام برسان و او را به قصری از مروارید در بهشت بشارت بده که در آن ، نه سر و صدایی است و نه غم و اندوهی » .(۲۳)

ذهبی گوید : « بر صحیح بودن این حدیث ، اتّفاق‌نظر هست.(۲۴) پس از ارتحال آن بانو ، حضرت فاطمه علیها السلام در اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌چرخید و می‌گفت : « مادرم کجاست ؟ » پیک وحی فرود آمد و عرضه داشت : « پروردگارت امر می‌فرماید که به فاطمه سلام برسانی و بگویی که مادرت در قصری از مروارید است که سقفش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ و در میان مریم و آسیه است » .

اینجا هم حضرت فاطمه – که در آن ایّام ۵ ساله بود – عرض کرد : « خدایْ ، خود سلام است . سلام از او و به سوی او است » (۲۵).

– خدیجه کبری از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله /

خدیجه کبری علیها السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

از رسول اکرم صلی الله علیه وآله احادیث فراوانی در مناقب حضرت خدیجه علیها السلام رسیده است که فقط به شماری از آنها اشاره می‌کنیم :

۱ . خدیجه ، صدّیقه امّت من است .(۲۶)

۲ . هر روز چندین بار خداوند با خدیجه بر فرشتگان مباهات می‌کند .(۲۷)

۳ . خدیجه برترین امّهات مؤمنین است .(۲۸)

۴ . هرگز خدا همسری بهتر از او برای من جایگزین نکرده است .(۲۹)

۵ . برترین بانوان بهشتی ، خدیجه دخت خویلد و فاطمه دخت محمّد است .(۳۰)

۶ . خدیجه بر بانوان امّت من برتری داده شده است .(۳۱)

۷ . خداوند محبّت خدیجه را بر من ارزانی داشت .(۳۲)

۸ . خدیجه در ایمان به خدا و من، گوی سبقت را از همه بانوان عالم ربود .(۳۳)

۹ . خداوند شکم مادرت را (خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام) ظرف امامت قرار داد .(۳۴)

۱۰ . مریم بهترین بانوان زمان خود و خدیجه بهترین بانوان زمان خویش است .(۳۵)

خدیجه مام فضیلتها

ابن حجر عسقلانی گوید که حضرت خدیجه ، سرچشمه اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است ، زیرا در تفسیر آیه شریفه « إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً » ثابت شده است که امّ‌سلمه گفت :

« چون این آیه نازل شد ، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و کسایی بر فراز آنها انداخت و فرمود : « بار خدایا ! اینها اهل بیت من هستند » . و همه اینها از خدیجه نشأت گرفته‌اند ؛ زیرا حسن و حسین ، فرزندان فاطمه و فاطمه دختر خدیجه است و علی نیز در کودکی در خانه خدیجه تربیت شده و در بزرگی ، داماد او شده است (۳۶).

ابن‌حجر گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی با سند نیکو فرموده است :

« لَقَدْ فُضِّلَتْ خَدِيجَةُ عَلى نِساءِ أُمَّتِي ؛
خدیجه بر بانوان امّت من برتری یافته است » .

با این حدیث، بر برتری خدیجه بر عایشه استدلال شده است .(۳۷)
سپس چنین می گوید : پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی صحیح السّند فرموده است :

«اَفْضَلُ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ وَفاطِمَةُ وَمَرْيَمُ وَآسِيَةُ ؛
برترین بانوان بهشت؛ خدیجه، فاطمه، مریم و آسیه‌اند».

آنگاه می گوید: این حدیث، صریح است و قابل تأویل نیست .(۳۸)
ابن کثیر شـماری از فضایل ویژه حضرت خدیجه را برشمرده ، سپس می گوید : « برخی از اهل سنّت ، غلوّ می کنند و عایشه را بدین سبب که دختر ابوبکر است بر خدیجه تفضیل می‌دهند » .(۳۹)
ابن حجر در ادامه ، نکته ظریفی را نقـل می کنـد و آن این است : « قـدر مشترک در میـان مریم ، آسـیه و خـدیجه ، این است که هر یک از اینها ، پیامبر مرسلی را تحت کفالت خود گرفته است :
۱ . آسیه ، حضرت موسی علیه السلام را کفالت و تربیت کرد و چون مبعوث شد به او ایمان آورد .
۲ . مریم ، حضرت عیسی علیه السلام را کفالت نمود و بزرگش کرد و چون مبعوث شد به او گروید .
۳ . خـدیجه پیشـنهاد ازدواج به پیـامبر اسـلام داد ، همه اموالش را در راه او تقـدیم کرد و چون وحی بر آن حضـرت نازل شـد به او ایمان آورد .(۴۰)
از اینجا رمز فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام نیز روشن می‌شود که او همه دار و ندارش را برای حفظ حجّت خدا تقدیم کرد ، نه تنها محسن ، بلکه نقـد جانش را در این راه تقـدیم نمود و به مقام : « سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِينَ ، مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ » نایل آمـد ، که به فرموده پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله هنگامی که در محراب عبادت خود می‌ایسـتاد ، هفتاد هزار فرشته مقرّب او را صدا می کنند و می گویند : ای فاطمه ! « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ » ؛ هان ای فاطمه ! خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر بانوان عالمیان تو را برتری داد .(۴۱)
همان جایگاه بلند و مقام رفیع خدیجه و فاطمه موجب شد که فاقدان فضایل بر آنها حسد بورزند و از این طریق موجبات آزار پیامبر را فراهم آورند .
بخاری با سـند صـحیح از برخی همسران پیامبر روایت می کند که می گفت : « من هرگز به هیچ زنی چون خدیجه حسد نورزیدم » . آن‌گاه عامل این حسد را دو چیز بیان می کند :
۱ . پیامبر از او به کثرت یاد می کرد ؛
۲ . خداوند به پیامبر امر فرموده بود که خدیجه را بشارت دهد به خانه‌ای در بهشت از « قَصَب » ، یعنی مروارید ، که در آن « صَخَب » و « نَصَب » ، یعنی سر و صدا و رنج و درد ، وجود ندارد .(۴۲)
ابن حجر در شرح این حدیث از « سهیلی » نقل می کند که تعبیر « قَصَب » از این جهت است که آن بانوی بزرگوار ، گوی سبقت را از همه بانوان جهان ربوده است و تعبیر « صَخَب » از این جهت است که حضـرت خـدیجه ، هرگز با پیامبر درگیر نشد ، صدایش را بلنـد نکرد ، سـر و صـدا ایجـاد نکرد و خـانه را محیـط امن و آرام قرار داد . تعبیر « نَصَب » هم از این جهت است که وی برخلاف

برخی همسران پیامبر هرگز آن حضرت را نیازرد .
از این رهگذر ، خداوند قصری در بهشت به آن حضرت عطا فرمود که محیط آرام ، بی‌سر و صدا و بدون اذیّت و آزار باشد .(۴۳)

ثروتمندترین بانوی دوران

ذهبی از واقدی نقل کرده است که خویلد پدر خدیجه ، پیش از جنگ فجار درگذشته بود ... و این موضوع در میان اصحاب ما مورد اتّفاق است .(۴۴)
حضرت خدیجه با عقل و درایت خود آنچه از پدر به ارث برده بود را در راه ایجاد اشتغال برای جوانان حجاز به کار گرفت و تجارت گسترده‌ای به راه انداخت . وی همه جوانان را تشویق می‌کرد که با ثروتش تجارت کنند ؛ هم سود ببرند و هم به او سود رسانند .
شیوه تجارت آن بانوی بادرایت ، مضاربه بود . ابن هشام در این‌باره می‌نویسد :
« خدیجه دخت خویلد بانویی تاجرپیشه بود و ثروت و شرافت داشت . او مردان را استخدام می‌کرد و با آنها قرارداد می‌بست و از طریق مضاربه با آنها رفتار می‌کرد » .(۴۵)
آن بانو ، با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز همین‌گونه رفتار می‌کرد ؛ جز اینکه برای آن حضرت ، حق مضاربه بیش‌تری تعیین می‌کرد و غلام خود « میسره » را نیز در محضر آن حضرت می‌فرستاد وگرنه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله هرگز برای کسی اجیر نشده است .(۴۶)

فرزانه قریش

آوازه دختر خویلد در سراسر حجاز پیچید . بازرگانانی که با ثروت او تجارت می‌کردند ، آوازه او را از مرز حجاز گذراندند و شهرتش را در بلاد اطراف ، به ویژه در سرزمین یمن به گوش سلاطین رساندند .
دلاوریهای پدرش خویلد در برابر « تُبَّع » پادشاه خودکامه یمن(۴۷) از یک‌سو و دیدار تأثیرگذار وی در کاخ « غُمدان » با « سیف بن ذی‌یَزَن » در صَنعاء ،(۴۸) از دیگر سو ، باعث شد که همه اعیان و اشراف یمن ، آرزوی همسری فرزانه قریش را در دل بپرورانند .
ولی حضرت خدیجه هشیارتر از آن بود که با آن ثروت و مکنت و جمال و کمال ، در برابر پیشنهادهای آنان سر فرود آورد . او فقط دل در گرو جوان هاشمی داشت و منتظر روزی بود که در دل امین بنی‌هاشم راه یابد .
مورّخان ، اتّفاق‌نظر دارند که در میان اعیان و اشراف منطقه ، صاحب ثروت و صاحب مکنتی نماند ؛ جز اینکه از حضرت خدیجه خواستگاری کرد و او دست ردّ بر سینه همگان زد .(۴۹)

تحریف تاریخ

در طول تاریخ ، همواره قلم در دست چاپلوسان و در خدمت زورمداران بود ، از این رهگذر بسیاری از حقایق مسلّم تاریخ دستخوش تحریف شده و مطالب پوچ و واهی به دست چیره‌دستان تاریخ‌ساز رنگ واقعی به خود گرفته ، راه تشخیص را به روی بسیاری از حقیقت‌جویان بسته است ، فی المثل :
۱ . مولای متقیان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در داخل کعبه دیده به جهان گشود و هیچ فرد دیگری در این منقبت با او شریک نمی‌باشد .(۵۰)

حزب قریش به « حکیم بن حزام » نسبت داده‌اند که او نیز در داخل کعبه متولد شده ، تا این فضیلت علی علیه السلام را کمرنگ نشان دهند و حاکم نیشابوری با قاطعیّت آن را رد کرده است .(۵۱)

۲ . بدون تردید اول کسی که رسالت پیامبر را پذیرفته ، علی علیه السلام است ، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دهها حدیث به آن تصریح کرده ، از جمله :

« أَوَّلُكُمْ وارِداً عَلَىَّ الْحَوْضَ ، أَوَّلُكُمْ إِسْلاماً عَلِيُّ بْنُ أَبی‌طالِبٍ » ؛

« نخستین کسی که از شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود ، نخستین اسلام آورنده شما علی بن ابی‌طالب است » .(۵۲)

برای کمرنگ نشان دادن این فضیلت بزرگ امیرمؤمنان گفته‌اند که ابوبکر نخستین اسلام آورنده بود و تعصّب را به جایی رسانده‌اند که گفته‌اند : « پیش از آنکه علی علیه السلام متولّد شود ، ابوبکر ایمان آورده بود » ! ! !(۵۳)

۳ . هیچ تردیدی نیست که امیرمؤمنان تنها داماد پیامبر بود ، برای اینکه این افتخار را کمرنگ کنند ، داماد دیگری برای پیامبر تراشیده‌اند که اولاً این فضیلت را از آن حضرت سلب کنند، ثانیاً رقیب سیاسی برای آن حضرت درست کنند!

۴ . حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تنها دختر پیامبر بود ، برای سلب این افتخار دختران هاله را به عنوان دختران پیامبر رقم زده‌اند !

۵ . حضرت خدیجه نخستین دوشیزه‌ای بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با او ازدواج کرد ، برای اینکه این فضیلت را از آنِ عایشه معرّفی کنند ، دو شوهر برای او تراشیدند ، تا او را بیوه‌زن چهل ساله معرّفی کنند ! !

دوشیزه حجاز

۱) حسین بن حمدان خصیبی ، متوفّای ۳۳۴ ق . با صراحت و قاطعیّت می‌نویسد :

« به جز رسول خدا هرگز احدی افتخار همسریِ خدیجه را پیدا نکرد ، چنانکه تا خدیجه زنده بود پیامبر اکرم همسرِ دیگری برنگزید » .(۵۴)

۲) ابوالقاسم علی بن احمد کوفی ، نوه موسی مبرقع ، نواده امام جواد علیه السلام ، و متوفّای ۳۵۲ ق . در این رابطه می‌نویسد :

« بی‌گمان حضرت خدیجه به جز رسول خدا هرگز با احدی ازدواج نکرد » .(۵۵)

۳) رشیدالدین محمّد بن علی بن شهر آشوب ، متوفّای ۵۸۸ ق . در کتاب گرانسنگ خود ، از چهار چهره برجسته جهان تشیّع و تسنّن :

۱ . احمد بلاذری ، متوفّای ۲۷۹ ق . صاحب کتاب « أنساب الأشراف »

۲ . ابوالقاسم کوفی ، متوفّای ۳۵۲ ق . صاحب کتاب « الاستغاثهٔ »

۳ . سید مرتضی علم الهدی ، متوفّای ۴۳۶ ق . صاحب کتاب « الشّافی فی الامامهٔ »

۴ . ابوجعفر شیخ طوسی ، متوفّای ۴۶۰ ق . صاحب کتاب « تلخیص الشّافی »

روایت کرده که فرموده‌اند :

« پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی با خدیجه ازدواج کرد که وی دوشیزه بود » .(۵۶)

آنگاه اضافه می کند :

« این مطلب را تأکید می کند آنچه در دو کتاب : « الأنوار » و « البدع » آمده که رقیه و زینب دختران هاله ، خواهر خدیجه بودند » (۵۷).

۴) علامه مجلسی نیز همین متن را از ابن شهر آشوب نقل کرده است .(۵۸)

۵) علامه مامقانی نیز آن را از طریق علامه مجلسی نقل کرده است .(۵۹)

۶) شیخ ذبیح اللّه محلاتی نیز آن را نقل کرده است .(۶۰)

۷) پژوهشگر معاصر دکتر نجاح طائی در رساله دکترای خود بر دوشیزه بودن حضرت خدیجه پای فشرده و دلایلی آورده که حضرت خدیجه جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با احدی ازدواج نکرده است .

۸) محقق توانا سید جعفر مرتضی عاملی نیز دو کتاب مستقل در این رابطه به رشته تحریر درآورده : ۱) بنات النّبی أم ربائبه ؛ ۲) القول الصّائب فی اثبات الربائب ، و اخیراً در کتاب سیره‌اش به تفصیل در این رابطه سخن گفته است .(۶۱)

۹) ابوالقاسم کوفی در ادامه سخنانش می گوید :

خدیجه‌ای که به اتّفاق مورّخان و سیره‌نویسان دست ردّ به سینه همه اشراف و رجال برجسته زمان زده است ، چگونه صاحب درک و اندیشه‌ای احتمال دهد که به ازدواج شخص گمنامی از اعراب تیم رضایت دهد .

اهل خرد و اندیشه می‌دانند که چنین مطلبی از محالات است و یقین می کنند که حضرت خدیجه جز رسول خدا با احدی ازدواج نکرده است .(۶۲)

۱۰) مرحوم آیت‌اللّه شیرازی رحمه الله نیز این نظر را پذیرفته و معتقد بوده است که حضرت خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوشیزه بوده است .(۶۳)

خدیجه علیها السلام و چگونگی شناخت او از پیامبر صلی الله علیه وآله

آن بانوی بزرگوار از حُنَفاء بود ؛ یعنی یکتاپرست و پیرو آیین حضرت ابراهیم علیه السلام بود . آخرین اوصیای حضرت ابراهیم ، حضرت ابوطالب و حضرت عبدالمطّلب بودند که وی آنها را درک کرده و نویدهای آنها را درباره جوان هاشمی شنیده بود .

روز میلاد مسعود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حضرت ابوطالب خطاب به همسرش فرمود : « سی سال صبر کن تا همانند او را – به جز نبوّت – برای تو بیاورم » .(۶۴)

در دوران کودکی وی بود که عبدالمطّلب به فرزندانش سفارش می کرد که هر کدام بعثت آن حضرت را درک کند به او ایمان بیاورد .(۶۵)

محمّد ، جوانی ۲۰ ساله بود که ابوطالب گفت : « پدرم به من خبر داده است که او همان پیامبر موعود است » .(۶۶)

فرزانه قریش که این معلومات را در بایگانی حافظه گردآورده است ، دل در گرو جوان هاشمی می‌سپارد و به همه خواستگاران از هر تیره و گروه ، جواب منفی می‌دهد .

در سفر تاریخی خویلد (پدر خدیجه) با حضرت عبدالمطّلب به یمن برای تبریک و تهنیت به « سَیف بن ذی‌یَزَن » در ایّام جلوس او

بر تخت سلطنت ، پادشاه به او خبر می‌دهد که این ایّام باید پیامبر موعود متولّد شده باشد ، نامش « محمّد » است ، در میان شانه‌اش مُهر نبوّت است ، پدر و مادرش فوت می‌کند ، عمو و پدر بزرگش کفالت او را برعهده می‌گیرند ...(۶۷)

سیف بن ذی‌یزن ، به صراحت می‌گوید : « سوگند به کعبه که تو پدربزرگِ آن پیامبر موعود هستی . پس حضرت عبدالمطّلب به سجده می‌افتد و سجده شکر به جای می‌آورد » .(۶۸)

خویلد برمی‌گردد و این سخنان را به عنوان سوغات سفر می‌آورد و در میان اهل و عیالش بازگو می‌کند و فرزانه قریش ، آن را آویزه گوش خود می‌سازد .

روز عیدی بود در ماه رجب ، زنها در کنار بتی گرد آمده بودند ، شخصی از دور نمایان بود ، چون نزدیک شد با صدای بلند فریاد برآورد :

« در شهر شما پیامبری به نام « احمد » از سوی خداوند به رسالت برانگیخته خواهد شد ، هر کدام از شما بتواند به همسریِ او درآید حتماً انجام دهد » .

زنها به او دشنام دادند و به سویش سنگ انداختند ، ولی خدیجه سخن او را در بایگانی حافظه‌اش جای داد .(۶۹)

حضرت ابوطالب با کاروان تجارتی به شام می‌رود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را که در سنین نوجوانی بود ، همراه خود می‌برد . در بُصری راهبی به نام « بُحَیرا » برای اوّلین بار ، کاروان را به ضیافت دعوت می‌کند و پس از گفتگوی فراوان ، به ابوطالب می‌گوید : « او را زود برگردان که اگر یهود او را ببینند ، شناسایی می‌کنند و به وی آزار می‌رسانند » .(۷۰)

این خبر در مکّه پخش می‌شود و فرزانه قریش نیز آن را به خاطر می‌سپارد .

اکنون جوان هاشمی به ۲۵ سالگی رسیده است و با پول خدیجه به صورت مضاربه عازم تجارت است . خدیجه ، غلام مخصوص خود « میسره » را با او می‌فرستد و به او توصیه می‌کند که از آن حضرت جدا نشود و هر چه می‌بیند به خاطر بسپارد .

در این سفر ، راهبی به نام « نسطور » از میسره می‌پرسد : « این مرد که زیر این درخت نشسته کیست ؟ » می‌گوید : « او مردی از قریش از اهل حرم است . » نسطور با قاطعیت به او اعلام می‌کند که او پیامبر است .

میسره چون برمی‌گردد ، سخن راهب را برای بانویش بازگو می‌کند و در ضمن مشاهدات خود می‌گوید که چون هوا گرم می‌شد ، دو فرشته ، بالهای خود را بر سر او می‌افراشتند و بر او سایه می‌انداختند .(۷۱)

سالها پیش نیز یکی از احبار یهود ، جوان هاشمی را در منزل خدیجه دید و به او گفت : « او همان پیامبر موعود است که نشانه‌های او را در تورات خوانده‌ام . بانویی از قریش با او ازدواج می‌کند که سرور بانوان بهشت است ؛ مبادا تو از این شرف محروم شوی » (۷۲).

ورقهٔ بن نوفل ، پسر عموی خدیجه نیز او را تشویق می‌کرد و می‌گفت : « پیامبری که برای این امّت وعده داده شده است و ما در انتظار او هستیم ، وقت ظهورش فرارسیده است ؛ به راستی ، محمّد ، همان پیامبر موعود این امّت است » .(۷۳)

پدیدار شدن این بشارتها و نویدها ، پشت سرِ یکدیگر ، فرزانه قریش را در تصمیم خود محکم‌تر می‌ساخت و او را در موضع سرسختی که گرفته بود مصمّم‌تر می‌ساخت . این نویدها بود که همه اشراف منطقه را در نظرش بی‌اهمیّت می‌ساخت و تنها آن جوان هاشمی را شایسته همسری جلوه می‌داد .

گامی استوار به سوی زندگی پایدار

حضرت خدیجه ، گذشته از جمال ، کمال ، مال و منال ، از دانش ، بینش ، اصالت اندیشه ، سلامت فکر ، صلابت رأی ، دقّت‌نظر و قدرت تصمیم‌گیری به موقع برخوردار بود . از این رهگذر پس از دست ردّ زدن بر سینه سلاطین یمن ، اشراف طائف و بزرگان حجاز ، تصمیم گرفت که با عزم جزم ، سنّت رایج را بشکند و در انتظار خواستگاری از سوی جوان هاشمی ننشیند ؛ بلکه با یک سنّت‌شکنی ، او به سراغ شوهر ایده‌آل خود برود .

وی از بانوی فرزانه‌ای به نام « نفیسه » کمک گرفت و وعده دیدار با امین قریش طلب کرد . خدیجه در این دیدار با صراحت گفت : « ای امین قریش ! من دختر شایسته‌ای برای شما در نظر گرفته‌ام » .

امین قریش پرسید : « کیست ؟ » عرضه داشت : « هِیَ مَمْلُوکَتُکَ خَدِیجَةُ ؛ او کنیز شما خدیجه است » .(۷۴) جوان هاشمی فرمود : « تو صاحب مال و مکنت هستی و من چیزی از مال دنیا ندارم . من ، دنبال همسری چون خود هستم » .

حضرت خدیجه با بیانی شیرین و دلنواز ، عرضه داشت : « من خودم ، ثروتم ، کنیزانم و آنچه در تصرّف من است ، از آنِ شماست و تابع فرمان شما » .(۷۵)

آن‌گاه خلعت گرانبهایی به صفیّه (عمّه پیامبر) بخشید و گفت : « ای صفیّه ! تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا یاری کنی تا به وصال محمّد برسم » .(۷۶)

وی خواهرش ، هاله را نیز نزد عمّار فرستاد تا موانع این پیوند مقدّس را برطرف کند .(۷۷)

*

انگیزه ازدواج

حضرت خدیجه علّت این همه پافشاری بر تحقّق یافتن این پیوند مقدّس را به « صفیّه » چنین بیان کرد :

« اِنِّی قَدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ مُؤَیَّدٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ ؛ من به طور حتم و یقین می‌دانم که او از سوی پروردگار عالمیان ، مورد تأیید است » (۷۸).

آن حضرت ، به شخص پیامبر عرضه داشت : « به خدا سوگند ! من با شما چنین رفتار نمی‌کنم ، جز برای اینکه امید دارم شما همان پیامبری باشید که برانگیخته خواهد شد » .(۷۹)

آن‌گاه دیگر ویژگیهای حضرت را چنین شماره کرد : « ای پسرعمو ، من به این دلایل ، دل در گرو تو دارم :

۱ . خویشاوند من هستی ؛

۲ . از شرافت والایی برخورداری ؛

۳ . در میان قوم خود به امانت شهرت داری ؛

۴ . فردی راست گفتاری ؛

۵ . اخلاقی نیکو داری » .(۸۰)

هر فرازی از سخنان خدیجه حکایت از نظر صائب ، اندیشه استوار ، دانش و بینش وافر ، دقّت‌نظر و عمق درایت او می‌کند .

لحظه انتظار

سرانجام ، لحظه انتظار فرارسید و رؤیاهای طلایی خدیجه تعبیر شد . حضرت ابوطالب ، حمزه و دیگر بزرگان خاندان رسالت به

منزل خدیجه آمدند و سعادت دو جهان را برایش به ارمغان آوردند .
حضرت ابوطالب رشته سخن را به دست گرفت و فرمود : « سپاس و ستایش به پروردگار این بیت که ما را از نسل ابراهیم و از تبار اسماعیل قرار داد ، ما را در حرم امن خود جای داد و زمامدار مردم کرد و این شهر را برای ما مبارک ساخت .
این برادرزاده من هرگز با احدی از رجال قریش مقایسه نمی‌شود ؛ جز اینکه بر او برتری یابد و با احدی از مردمان مقایسه نمی‌شود ؛ جز اینکه بر او فزونی یابد و هرگز با احدی برابری نمی‌کند . او از نظر مال دنیا ثروتِ کم‌تری دارد ؛ ولی ثروت برای گذران زندگی است و سایه‌ای ناپایدار .
اکنون ما برای خواستگاری آمدیم به رضایت و دلخواهش . و آنچه مهریّه از نقد و نسیه بخواهید از مالِ من است . سوگند به پروردگار بیت که برای او جایگاهی رفیع ، دینی جهان شمول و درایتی کامل است » .
آن بانو شخصاً سخن گفت و رضایت خود را اعلام کرد .
حضرت ابوطالب ، شتری نحر کرد ، ولیمه عروسی برگزار شد و زفاف انجام یافت .(۸۱)

مهریه حضرت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه ۴۰۰۰ دینار به عباس داد که آن را به خانواده خدیجه به عنوان مهریّه بپردازد ؛(۸۲) ولی آنچه مسلّم است ، این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او ۵۰۰ درهم به عنوان مهریّه تقدیم کرد .(۸۳)
براساس نقل مورّخان و سیره‌نویسان ، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوازده‌ونیم اوقیه، یعنی ۵۰۰ درهم به حضرت خدیجه پرداخت.(۸۴) براساس روایات معصومان علیهم السلام مهریّه همه همسران پیامبر ۵۰۰ درهم بود ؛(۸۵) ولی درباره این بانوی بزرگوار ، حضرت ابوطالب علیه السلام ۲۰ شتر جوان از مال خودش افزود .(۸۶)
نکته مهم در مهریّه ایشان ، این است که او ۴۰۰۰ دینار می‌فرستد ؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنها ۵۰۰ درهم ؛ یعنی یک هشتادم آن را به عنوان مهریه می‌پردازد تا امّت از آن حضرت پیروی کرده ، از مهریّه‌های سنگین پرهیز کنند . در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام نیز به شدّت بر مهر اندك ، تأكيد شده است .

سنّ حضرت خدیجه علیها السلام

وقایع‌نگاران اموی در مورد سنّ حضرت خدیجه علیها السلام با یکدیگر به رقابت پرداخته ، از ۴۰ تا ۴۶ نوشته‌اند ، تا رقیبی برای برخی از همسران پیدا نشود .
قول مقبول و معقول در سنّ حضرت خدیجه همان است که بسیاری از مورّخان آن را برگزیده‌اند و به ارسال مسلّم گفته‌اند که حضرت خدیجه ۲۵ ساله بوده است .
حافظ عمادالدّین یحیی بن ابی‌بکر بن محمّد عامری ، متوفّای ۸۹۳ ق . سنّ حضرت خدیجه را به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۲۵ دانسته و هیچ قول دیگری نقل نکرده است .(۸۷)
حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی ، متوفّای ۴۵۸ ق ، صاحب سنن کبری ، فقط همین قول را صحیح دانسته می‌گوید :
« سنّ حضرت خدیجه به هنگام وفات ۶۵ و به قولی ۵۰ بوده و آن صحیح‌تر است .(۸۸)

بی‌گمان ازدواج حضرت خدیجه در سال ۲۵ عام‌الفیل انجام یافته ، که پیامبر اکرم در آن تاریخ ۲۵ ساله بوده ، و ارتحال ایشان ، سه سال پیش از هجرت ، به سال دهم بعثت رخ داده ، روی این بیان اگر حضرت خدیجه به هنگام ازدواج ۲۵ ساله باشد ، به هنگام

ارتحال ۵۰ ساله خواهد بود و اگر چهل ساله باشد به هنگام ارتحال ۶۵ ساله خواهد بود ، که بیهقی ۵۰ ساله را صحیح دانسته است .
همین متن را ابن کثیر نیز از بیهقی نقل کرده است .(۸۹)
سپس اضافه می‌کند : پیامبر اکرم به هنگام ازدواج با حضرت خدیجه ۲۵ ساله بود ، حضرت خدیجه نیز در آن هنگام ۳۵ و یا ۲۵ ساله بود ، بیهقی از حاکم اینگونه روایت کرده است .(۹۰)
قول دیگر این است که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۲۸ ساله بوده است و این قول ابن عباس است .
ذهبی با سلسله اسنادش از ابن عباس روایت کرده که خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر ۲۸ ساله بوده است .(۹۱)
بلاذری در ضمن اقوال مختلف نقل کرده که گفته شده : پیامبر ۲۳ ساله و خدیجه ۲۸ ساله بوده است .(۹۲)
ابن عساکر با سلسله اسنادش از ابن عباس نقل کرده که حضرت خدیجه ۲۸ ساله بود ولی زبیر بن بکار ۳۰ ساله دانسته است .(۹۳)
دیار بکری اقوال مختلفی نقل کرده ، می‌نویسد : گفته شده ۳۰ ساله و گفته شده ۲۸ ساله بوده است ، در سیره مغلطای اینگونه بوده است .(۹۴)
ابن العماد حنبلی می‌نویسد : بسیاری از سیره‌نویسان قول ۲۸ را ترجیح داده‌اند .(۹۵)
حاکم نیشابوری با سلسله اسنادش از محمّد بن اسحاق - صاحب سیره - نقل کرده که خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر ۲۸ ساله بود (۹۶).
آنچه در منابع مختلف نقل شده که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر چهل‌ساله بوده ، شایعه‌ای بیش نیست ، بیهقی آن را رد کرده و ۲۵ ساله بودنش را صحیح دانسته است ، جالب توجّه اینکه حاکم آن را قول شاذّ دانسته است .(۹۷)
پس قول مقبول و معقول آن است که حضرت خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه وآله ۲۵ ساله و حداکثر ۲۸ ساله بوده است و ۴۰ قول شاذ می‌باشد .
و براساس تحقیقات انجام شده و تصریح بزرگان از اهل تحقیق دوشیزه بوده و با احدی به جز پیامبر اکرم ازدواج نکرده است .

تاریخ ازدواج

بی‌گمان ، سال ازدواج فرستاده خدا صلی الله علیه وآله با این بانوی باکرامت ، سال ۲۵ عام‌الفیل ، ۱۵ سال پیش از بعثت و ۲۸ سال پیش از هجرت بوده است . این رویداد مبارک در ماه ربیع الاوّل بوده و اختلافی در آن نقل نشده است .(۹۸)
روز ازدواج نیز بنابر مشهور ، دهم ماه مذکور است ؛ چنان که سید بن طاووس با سلسله اسنادش از شیخ مفید چنین نقل می‌کند و روزه آن را برای شکرانه این پیوند مقدّس ، مستحب می‌داند .(۹۹)
شیخ مفید نیز همان تاریخ را ثبت کرده است .(۱۰۰)
علامه مجلسی نیز آن را طبق نقل سیّد بن طاووس از شیخ مفید روایت کرده است .(۱۰۱)
مرحوم کاشف الغطاء هنگام بحث از روز نهم ربیع‌الاوّل می‌افزاید :
« یکی دیگر از علل شادی و سرور حضرت زهرا این است که روز نهم و دهم ، ایّام پیوند مقدّس سیّد کائنات با بانوی پاك و پاك‌سرشت، حضرت خدیجه است که بی‌گمان، حضرت زهرا ، همه ساله در چنین روزی شاد و مسرور است و به آن مباهات می‌کند . این شادی و سرور در این ایّام به شیعیان و ارادتمندانش به ارث رسیده است .(۱۰۲)

همسر و هم سِرّ

کفایت و درایت حضرت خدیجه علیها السلام در سطحی بود که عظمت بیکران رسول اکرم صلی الله علیه وآله را درک می کرد . وی در مشکلات ، یار و یاور آن حضرت بود . پیامبر نیز در امور زیادی با وی مشورت می کرد .(۱۰۳)

این نکته ، بسیار حائز اهمیّت است که دوران تجرّد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ۲۵ سال و دوران پس از ازدواج آن حضرت ۳۸ سال است . آن جناب ، ۲۵ سالِ آن را با حضرت خدیجه سپری کرد و ۱۳ سال دیگر را با ۱۳ زن دیگر .

یعنی رسول اعظم صلی الله علیه وآله دقیقاً دو سوّم دوران پس از ازدواج خود را با یک همسر به سر برده و هرگز نیاز به همسر دیگری احساس نکرد . او ، همسر و هم سِرّ پیامبر بود و با وجود چنین همسری ، هیچ کمبودی در زندگی خویش احساس نمی کرد .

در مقابل حضرت رسول صلی الله علیه وآله در دوران ۱۳ سال پس از آن ، با وجود ۱۳ همسر – که برخی از آنها همسران شایسته‌ای بودند – همواره جای خدیجه را خالی می‌دید و احساس خلأ می کرد و به قدری از او یاد می کرد که باعث رنجش و حسد برخی همسران می‌شد .(۱۰۴)

سرچشمه کوثر

در میان صدها بانوی بافضیلت جهان ، تنها یک بانو این افتخار را پیدا کرد که دُر شاهوار جهان آفرینش ، دُردانه‌ای خداوند منّان ، نور چشم خاتم پیامبران ، همسر شایسته مولای متّقیان ، سرور بانوان جهان ، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در صدف خود بپروراند ، و او کسی جز خدیجه کبری نبود .

حضرت خدیجه برای پیامبر دو پسر و یک دختر آورد ، هر دو پسر در دوران کودکی درگذشتند ، ولی دخترش کوثر همیشه جاری جهان خلقت ، مادر یازده امام نور ، حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد .

همه سیره‌نویسان اتّفاق‌نظر دارند که به جز ابراهیم دیگر فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خدیجه کبری بود :

۱ . قاسم بزرگترین فرزند پیامبر ، که پیش از بعثت متولّد شد .

۲ . عبداللّه که بعد از بعثت متولّد شد ، و لذا به طیّب و طاهر ملقّب گردید .(۱۰۵)

قاسم در سنّ چهار سالگی درگذشت ، عبداللّه نیز یکماه بعد در حالی که هنوز شیرخواره بود ، دیده از جهان فروبست .(۱۰۶)

چون دو فرزند پیامبر در فاصله اندکی درگذشتند ، عاص بن وائل آن حضرت را « أبتر » خواند .

پیک وحی بر پیامبر رحمت فرود آمد و سوره مبارکه « کوثر » را بر قلب شریف آن حضرت فرود آورد ، که خداوند به تو کوثر جاری خلقت را عطا فرموده و بدین‌سان نسل طیّب و طاهر پیامبر از او در بستر تاریخ ساری و جاری گردید .(۱۰۷)

دختران هاله

حضرت خدیجه خواهری داشت به نام « هاله » که با مردی از مخزوم به نام ابوهاله ازدواج کرد و دختری به نام هاله از وی متولّد شد .

سپس با مردی از تمیم به نام ابوهند ازدواج کرد و از او پسری به نام هند متولّد گردید .

ابوهند دو دختر دیگر به نام « زینب » و « رقیّه » از همسر قبلی‌اش داشت .

ابوهند فوت کرد ، پسرش هند به خانواده پدری‌اش پیوست ، زینب و رقیه تحت کفالت هاله ماندند .

حضرت خدیجه که امّ الأرامل و الأیتام بود ، خواهرش هاله را با دو دختر ابوهند ، زینب و رقیه تحت کفالت خود آورد .

پس از ازدواج خدیجه هاله نیز درگذشت ، زینب و رقیّه در خانه‌ی خدیجه پرورش یافتند .

در میان عرب رسم بود هر کس یتیمی را تربیت می کرد ، به عنوان فرزندِ او شناخته می‌شد ، از این رهگذر این دو دختر نیز به پیامبر و خدیجه نسبت یافتند .(۱۰۸)

روی این بیان زینب و رقیّه نه فقط دختران پیامبر و خدیجه نبودند ، حتّی دختران هاله نیز نبودند ، بلکه ربیبه‌های هاله ، یعنی دختران ابوهند از همسر قبلی‌اش بودند ، که به جهت بزرگ شدن در خانه خدیجه به آن حضرت منسوب بودند .

انتساب رقیّه و زینب به پیامبر از روی تسامح و به قصد تبرّك انجام شده ، پس از آنکه به همسریِ عثمان درآمدند ، وسیله‌ای برای تبلیغ امویها شد ، تا او را رقیب سیاسی مولی الموالی قرار دهند .

پیامبر گرامی اسلام خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید :

یا عَلِيُّ ! اُوتيتَ ثَلاثاً لَمْ يُؤْتَهُنَّ أَحَدٌ وَلا أَنَا ؛ اُوتيتَ صِهْراً مِثْلي وَلَمْ اُوتَ أَنَا مِثْلي ... ؛

ای علی ، خداوند به تو سه امتیاز داده که به احدی نداده ، حتّی به من نیز نداده : ۱) خداوند به تو پدر زنی چون من داده که به من پدر زنی در حدّ خودم داده نشده ...(۱۰۹)

روی این بیان افتخار دامادی پیامبر منحصراً از آنِ حضرت علی علیه السلام است و اگر فرد دیگری در این افتخار شرکت داشت کلام رسول خدا نقض می‌شد .

در مورد ازدواج رقیّه با عثمان، خصیبی داستان جالبی نقل کرده می گوید : پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده بود : هر کس سپاه اسلام را تجهیز کند و هزینه‌اش را بپردازد و چاه رومه را بکند و هزینه‌اش را از مال خودش بدهد ، من برای او خانه‌ای را در بهشت تضمین می کنم .

عثمان این کار را انجام داد و مشمول این ضمانت پیامبر شد .

هنگامی که از رقیّه خواستگاری کرد ، پیامبر اکرم فرمود :

« رقیّه می گوید : من با تو ازدواج نمی‌کنم مگر به این شرط که آن خانه‌ای را که در بهشت برای تو تضمین شده به عنوان مهریّه به من بدهی » .

عثمان پذیرفت ، پیامبر ضمانش را برداشت ، آنگاه عثمان با وی ازدواج کرد .(۱۱۰)

رقیّه یکی از بانوان مظلوم تاریخ است و سرنوشت اندوهباری دارد که به جهت محدودیّت صفحات کتاب به فرصتی دیگر موکول می کنیم .

- اوّلیّات حضرت خدیجه علیها السلام /

اوّلیّات حضرت خدیجه علیها السلام

۱ . حضرت خدیجه ، نخستین بانویی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با او ازدواج کرد .(۱۱۱)

۲ . وی نخستین بانویی است که به رسالت پیامبر ایمان آورد و نام خود را با خطوطی زرّین بر تارك صفحات تاریخ ثبت کرد (۱۱۲).

۳ . وی نخستین بانوی نمازگزار است که مدّتها تنها وی و حضرت علی علیه السلام در کنار کعبه با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

نماز برپا می‌داشتند تا بعدها جعفر طیّار نیز به آنها پیوست .(۱۱۳)

۴ . وی نخستین بانوی معتقد به ولایت امیرمؤمنان بود که پیامبر در شب ارتحالش فرمود : « باید به ولایت علی بن ابی‌طالب شهادت دهی » . خدیجه گفت : « به ولایت او ایمان آوردم و بیعت کردم » .(۱۱۴)

۵ . او نخستین بانویی بود که از دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از انگور بهشتی تناول فرمود .(۱۱۵)

/ –

غروب غمبار

۲۵ سال تمام پیامبر رحمت با وی انس داشت و او تنها ستاره فروزان خانه پیامبر بود و نگاههای جاذب و غم‌زدایش تنها مایه تسلّی رسول خدا صلی الله علیه وآله در محیط خانه بود ؛ از اینرو غم ارتحالش به همین مقدار بر فرستاده خدا صلی الله علیه وآله که دریای عواطف بود ، سخت و جانگداز بود . نوشته‌اند که آن جناب ، در غم ارتحال همسرش به قدری اندوهگین شد که بر سلامتی‌اش نگران شدند .(۱۱۶)

به محضر پیامبر گفته شد : « پس از ارتحال خدیجه خیلی افسرده شده‌اید » . فرمود : « او مادر فرزندان و کدبانوی خانه‌ام بود » و می‌فرمود : « خداوند ، محبت او را در دلم قرار داده بود » .(۱۱۷)

تاریخ وفات

اختلافی نیست که وفات ایشان ، در ماه رمضان رخ داد. طبری، تاریخ آن را دهم رمضان در سال دهم بعثت ثبت کرده است .(۱۱۸) غالب سیره‌نویسان متّفق القول هستند که وفات آن خانم ، در دهم رمضان سال دهم بعثت ، سه سال پیش از هجرت در مکّه واقع شد . وی در حجون به خاک سپرده شد . شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد قبر شد و همسر گرامی‌اش را در قبر گذاشت (۱۱۹).

سال غم و اندوه

آنچه مسلّم است این است که ارتحال حضرت خدیجه با فاصله اندکی از رحلت جانگداز بزرگ حامیِ پیامبر ، حضرت ابوطالب علیه السلام اتّفاق افتاد ؛ از اینرو ، پیامبر اکرم به شدّت اندوهگین شد و آن سال را « عام الحزن » ، یعنی سال غم و اندوه نام نهاد و همواره می‌فرمود : « تا ابوطالب و خدیجه زنده بودند ، غم و اندوه بر من مستولی نشد » .(۱۲۰)

امیر بیان در سوگ حضرت خدیجه ، چکامه‌ای سرود و از او به عنوان « بانوی بانوان » یاد کرد .(۱۲۱)

در بسیاری از کتب سیره و تراجم وفات ایشان سه روز پس از وفات حضرت ابوطالب ثبت شده است .(۱۲۲)

طبق این بیان باید وفات حضرت ابوطالب در هفتم رمضان باشد ، در حالی که شیخ طوسی آن را در ۲۶ رجب ثبت کرده است (۱۲۳).

حق‌شناسی پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ، کانون عواطف بود . آن‌جناب ، لحظه‌ای خدمات ، ایثارها ، فداکاریها ، شایستگیها ، محبّتها و دیگر فضایل خدیجه را فراموش نکرد .

هنگامی که پیامبر با ۱۰/۰۰۰ سرباز جنگی وارد مکّه معظمه شد و کعبه را از لوث بتها پاک کرد ، اشراف مکّه با اصرار و الحاح از

او خواستند که به خانه آنها قدم بگذارد ؛ ولی او به رسم وفا به کنار قبر خدیجه آمد ، آنجا خیمه زد و ایّام اقامتش در مکّه را در کنار قبر همسرش سپری کرد .(۱۲۴)

این عمل پیامبر ، گذشته از درس حق‌شناسی به امّت ، پیام دلنشین و دلنوازی به حضرت خدیجه داشت :

« هان ، ای سنگ صبور من ! ای همسر باوفای من ! اگر در همه روزهای سخت زندگی ، در دوران محاصره اقتصادی ، در آن روزگار خفقان و اختناق جانکاه قریش در کنار من بودی و آن همه رنج و مشقّت را به جان خریدی ، اکنون ، من پس از فتح قلعه‌های شرک و نفاق به کنار تربت پاک تو آمده‌ام تا شادی‌ام را با تو تقسیم کنم » .

*

پاورقی ها

۱) جزوه‌های منتشر شده در سالهای قبل عبارت بودند از : ۱) سرچشمه کوثر ، ۲) شمع محافل طه ، ۳) یادواره بزرگداشت خدیجه کبری .

۲) السیرۀ النبویّۀ ، ابن هشام ، تحقیق طه عبدالرؤف سعد ، بیروت ، دارالجیل ، ۱۴۱۰ ق ، ج ۲ ، ص ۸ .

۳) همان .

۴) الانوار الساطعۀ ، سیلاوی ، ص ۹ .

۵) تاریخ مکّه ، ازرقی ، تحقیق رشدی صالح ملحسن ، مکّۀالمکرمۀ ، دار الثقافۀ ، چ سوم ، ۱۳۹۸ ق ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ .

۶) همان ، ص ۲۶۶ .

۷) احزاب : ۶ .

۸) الانوار الساطعۀ ، سیلاوی ، ص ۲۲۶ .

۹) بحار الانوار ، علامه مجلسی ، تهران ، دارالکتب الاسلامیۀ ، ۱۳۸۰ ق ، ج ۳۵ ، ص ۱۴۳ .

۱۰) قرب الإسناد ، حمیری ، قم ، مؤسسه فرهنگی کوشانپور ، ۱۴۱۷ ق ، ص ۲۵۲ ، ح ۱۲۳۲ .

۱۱) فاطمۀ الزهراء ، قزوینی ، قم ، بصیرتی ، ۱۴۱۲ ق ، ص ۱۱۰ .

۱۲) شرح المواهب اللدنیّۀ ، زرقانی ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ .

۱۳) مائده : ۷۵ .

۱۴) اصول کافی ، کلینی ، تحقیق علی‌اکبر غفّاری ، بیروت ، دارالأضواء ، ۱۴۰۵ ق ، ج ۱ ، ص ۴۵۹ .

۱۵) البدایۀ والنهایۀ ، ابن کثیر ، بیروت ، مکتبۀ المعارف ، ۱۴۰۸ ق ، ج ۲ ، ص ۶۲ .

۱۶) الاصابۀ ، ابن حجر ، بیروت ، دار الکتب العلمیۀ ، افست ، چاپ کلکته هند ، ۱۸۳۵ ، م .ج ۸ ، ص ۶۰ .

۱۷) شرح المواهب اللدنیۀ ، زرقانی ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ .

۱۸) کحل البصر فی سیرۀ سیّد البشر ، محدّث قمی ، بیروت ، مؤسسۀ الوفاء ، ۱۴۰۴ ق ، ص ۷۰ .

۱۹) بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۲ .

۲۰) همان ، ج ۱۰۰ ، ص ۱۸۹ .

۲۱) مناقب آل ابی‌طالب ، ابن شهر آشوب ، بیروت ، دارالاضواء ، چ دوم ، ۱۴۱۲ ق ، ج ۱ ، ص ۲۲۸ .

۲۲) التفسیر ، عیّاشی ، قم ، مؤسسۀ البعثۀ ، ۱۴۲۱ ق ، ج ۳ ، ص ۳۵ .

۲۳) الصحیح ، بخاری ، بیروت ، دار الجیل ، افست چاپ سلطانی ، بولاق ، ۱۳۱۳ ق ، ج ۵ ، ص ۴۸ .

۲۴) سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، بیروت ، مؤسسة الرسالة ، چ نهم ، ۱۴۱۳ ق ، ج ۲ ، ص ۱۱۳ .
۲۵) الامالی ، شیخ طوسی ، قم ، مؤسسة البعثة ، ۱۴۱۴ ق ، ص ۱۷۵ ، ح ۲۹۴ .
۲۶) البدایة والنهایة ، ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۲ .
۲۷) بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۷۸ .
۲۸) الانوار الساطعة ، سیلاوی ، ص ۷ .
۲۹) فتح الباری ، ابن حجر ، بیروت ، دار المعرفة ، ج ۷، ص ۱۴۰ .
۳۰) همان ، ص ۱۳۹ .
۳۱) تاریخ دمشق، ابن‌عساکر، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق، ج ۷۴، ص ۸۴ .
۳۲) کفایة الطالب ، گنجی شافعی ، تهران ، دار احیاء التراث اهل البیت ، چ سوم ، ۱۴۰۴ ق ، ص ۳۵۹ .
۳۳) المستدرک علی الصحیحین ، حاکم ، بیروت ، دار الفکر ، ۱۳۹۸ ق ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ .
۳۴) مناقب آل ابی‌طالب ، ابن شهر آشوب ، ج ۳ ، ص ۳۸۳ .
۳۵) الصّحیح ، بخاری ، ج ۵ ، ص ۴۷ .
۳۶) فتح الباری ، ابن حجر ، بیروت ، دار المعرفة ، بی‌تا ، ج ۷ ، ص ۱۳۸ .
۳۷) همان ، ص ۱۳۵ .
۳۸) همان .
۳۹) البدایة والنهایة ، ابن کثیر ، ج ۳ ، ص ۱۲۹ .
۴۰) همان .
۴۱) بحار الانوار ، علامه مجلسی ، ج ۴۳ ، ص ۲۴ .
۴۲) الصحیح ، بخاری ، ج ۵ ، ص ۴۸ .
۴۳) فتح الباری ، ابن حجر ، ج ۷ ، ص ۱۳۸ .
۴۴) سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ .
۴۵) السیرة النبویّة ، ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۵ .
۴۶) التاریخ ، یعقوبی ، نجف ، المکتبة الحیدریة ، ۱۳۸۴ ق ، ج ۲ ، ص ۱۶ .
۴۷) الانوار الساطعة ، سیلاوی ، ص ۹ .
۴۸) تاریخ مکّه ، ازرقی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ .
۴۹) الاستغاثه ، ابوالقاسم کوفی ، نجف ، بی‌نا ، بی‌تا ، ج ۱ ، ص ۷۰ .
۵۰) این حقیقت از مسلّمات تاریخ است و علّامه اردوبادی با صدها دلایل متقن آن را به اثبات رسانده است . ر . ک : مولود کعبه ، اردوبادی ، قم ، نشر رسالت ، ۱۴۲۰ ق .
۵۱) المستدرک علی الصّحیحین ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۴۸۳ .
۵۲) همان ، ص ۱۳۴ و ۴۶۵ و بیش از ۸۰ منبع دیگر از منابع اهل سنت .
۵۳) الرّیاض النّضرة ، طبری ، بیروت ، دار الغرب الاسلامی ، ۱۹۹۶ م ، ج ۱ ، ص ۴۱۸ ، ح ۳۳۹ .
۵۴) الهدایة الکبری ، خصیبی ، بیروت ، مؤسّسه البلاغ ، ۱۴۲۶ ق ، ص ۴۰ .
۵۵) الاستغاثه ، علی بن احمد کوفی ، ج ۱ ، ص ۷۰ .

۵۶) مناقب آل ابی‌طالب ، ابن شهر آشوب ، ج ۱ ، ص ۲۰۶ .

۵۷) همان .

۵۸) بحار الانوار ، علّامه مجلسی ، ج ۲۲ ، ص ۱۹۱ .

۵۹) تنقیح المقال ، علامه مامقانی ، چاپ سنگی ، نجف ، بی‌نا ، ۱۳۵۲ ق ، ج ۳ ، بخش بانوان ، ص ۷۷ .

۶۰) ریاحین الشّریعهٔ ، محلّاتی ، تهران ، ج ۲ ، ص ۲۶۸ .

۶۱) الصّحیح من سیرهٔ النبیّ الأعظم ، عاملی ، قم ، دار الحدیث ، ۱۴۲۶ ق ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ – ۲۲۱ .

۶۲) الاستغاثه ، کوفی ، ج ۱ ، ص ۷۰ .

۶۳) امّهات المعصومین ، آیت‌اللّه شیرازی ، بیروت ، دارالعلوم ، ۱۴۲۴ ق ، ص ۹۰ .

۶۴) همان .

۶۵) اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۵۲ .

۶۶) بغیهٔ الطالب ، عاملی ، قم ، المکتبهٔ الحیدریّهٔ ، ۱۴۲۸ ق ، ص ۹۰ .

۶۷) التاریخ ، یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱ .

۶۸) دلائل النبوّهٔ ، ابونعیم ، بیروت ، دار النّفائس ، ۱۴۱۹ ق ، ج ۱ ، ص ۹۷ .

۶۹) الخصائص الکبری ، سیوطی ، بیروت ، دارالکتب العلمیه ، ۱۴۲۴ ق ، ج ۱ ، ص ۱۵۵ .

۷۰) همان .

۷۱) السیرهٔ النبویّهٔ ، ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۳۲۲ .

۷۲) همان ، ج ۲ ، ص ۶ .

۷۳) بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۵۵ .

۷۴) السیرهٔ النبویّهٔ ، ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۱۰ .

۷۵) التاریخ ، یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶ .

۷۶) بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۵۵ .

۷۷) همان ، ص ۵۸ .

۷۸) التاریخ ، یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶ .

۷۹) بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۵۷ .

۸۰) فتح الباری ، ابن حجر ، ج ۷ ، ص ۱۳۴ .

۸۱) دلائل الامامهٔ ، طبری ، ص ۷۷ .

۸۲) الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۷۴ .

۸۳) بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۷۰ .

۸۴) بر اساس محاسبه‌ای که اهل فن انجام داده‌اند ، ۵۰۰ درهم برابر ۱۶۲۱۲ مثقال نقره خالص و در زمان ما در حدود ۱۶۵۰۰۰ تومان است .

۸۵) السیرهٔ الحلبیهٔ ، حلبی ، بیروت ، دار احیاء التراث العربی ، ج ۱ ، ص ۱۳۹ .

۸۶) الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۷۵ .

۸۷) بهجهٔ المحافل ، عامری ، مدینه منورّه ، المکتبهٔ العلمیّه ، بی‌تا ، ج ۱ ، ص ۴۸ .

۸۸) دلائل النبوّة ، بیهقی ، بیروت ، دار الکتب العلمیة ، بی‌تا ، ۱۴۰۵ ق ، ج ۲ ، ص ۷۱ .

۸۹) البدایة والنهایة ، ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ .

۹۰) همان ، ص ۲۹۵ .

۹۱) سیر اعلام النّبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ .

۹۲) أنساب الأشراف ، بلاذری ، بیروت ، دارالفکر ، ۱۴۲۰ ق ، ج ۱ ، ص ۱۰۸ .

۹۳) تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج ۳ ، ص ۱۰۵ – ۱۰۶ .

۹۴) تاریخ الخمیس ، دیار بکری ، ج ۱ ، ص ۲۶۴ .

۹۵) شذرات الذّهب ، ابن عماد ، بیروت ، دار احیاء التّراث العربی ، بی‌تا ، ج ۱ ، ص ۱۴ .

۹۶) المستدرک علی الصّحیحین ، حاکم ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ .

۹۷) همان .

۹۸) المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۸۲ .

۹۹) الاقبال ، سید بن طاووس ، قم ، دفتر تبلیغات ، ۱۳۷۷ ش ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ .

۱۰۰) مسارّ الشیعة ، شیخ مفید ، قم ، بصیرتی ، ۱۳۹۶ ق ، ص ۲۹ . به پیوست تاریخ الائمّة ، در ضمن « مجموعه نفسیه » .

۱۰۱) بحار الانوار ، ج ۹۸ ، ص ۳۵۷ .

۱۰۲) جنّة المأوی ، کاشف الغطاء ، تبریز ، ۱۳۹۷ ق ، ص ۹۴ .

۱۰۳) تذکرة الخواص ، ابن جوزی ، قم ، مجمع جهانی اهل‌بیت ، ۱۴۲۶ ق ، ج ۲ ، ص ۳۰۶ .

۱۰۴) فتح الباری ، ابن حجر ، ج ۷ ، ص ۱۳۶ .

۱۰۵) جمهرة النّسب ، ابن کلبی ، ص ۳۰ .

۱۰۶) التاریخ ، یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۶ .

۱۰۷) السّیر والمغازی ، ابن اسحاق ، بیروت ، دار الفکر ، ۱۳۹۸ ق ، ص ۲۴۵ .

۱۰۸) الاستغاثه ، کوفی ، ج ۱ ، ص ۶۸ – ۶۹ .

۱۰۹) احقاق الحق ، قاضی نوراللّه شوشتری ، قم ، کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی ، ج ۵ ، ص ۷۴ .

۱۱۰) الهدایة الکبری ، خصیبی ، ص ۳۹ .

۱۱۱) فتح الباری ، ابن حجر ، ج ۷ ، ص ۱۳۴ .

۱۱۲) الامالی ، شیخ طوسی ، ص ۲۵۹ ، مجلس ۱۰ ، ح ۴۶۷ .

۱۱۳) بحار الانوار ، علامه مجلسی ، ج ۳۵ ، ص ۸۰ .

۱۱۴) بحار الانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۳۳ .

۱۱۵) مجمع الزوائد ، هیثمی ، ج ۹ ، ص ۲۲۵ .

۱۱۶) سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۶ .

۱۱۷) کفایة الطالب ، گنجی شافعی ، تهران ، دار احیاء التراث اهل البیت ، ۱۴۰۴ ق ، ص ۳۵۹ ؛ تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ .

۱۱۸) دلائل الامامة ، طبری ، ص ۸ .

۱۱۹) تذکرة الخواص ، ابن جوزی ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ ؛ الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۱۸ ؛ الاصابة ، ابن حجر ، ج ۸ ، ص

۶۲ ؛ الاتحاف بحبّ الاشراف ، الشبراوی ، منشورات رضی ، قم ، ۱۳۶۳ ش ، ص ۱۲۸ .

۱۲۰) کشف الغمّه ، اربلی ، بیروت، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ ق ، ج ۱ ، ص ۱۶ .

۱۲۱) بحار الانوار ، ج ۳۵، ص ۱۴۳ .

۱۲۲) سیر اعلام النّبلاء ، ذهبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ ؛ اسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۴۳۹ ؛ الاتّحاف بحبّ الاشراف ، ص ۱۲۸ ؛ اعلام الوری ، طبرسی ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ .

۱۲۳) مصباح المتهجّد ، شیخ طوسی ، فقه الشّیعهٔ ، بیروت ، ۱۴۱۱ ق ، ص ۸۱۲ .

۱۲۴) التاریخ ، طبری ، ج ۳ ، ص ۵۷ .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹